هو الله تعالی شأنه العزیز

جلد دویم کتاب مستطاب تفسیر کلام الله

المجید است که عالم ربّانی و فاضل صمدانی الشیخ الاجل

شیخ ابو الفتوح رازی قدّس سرّه العزیز تفسیر

کرده‌اند بامر خاص ملوکانهٔ بندگان اعلیحضرت قدر

قدرت . مریخ صولت . سلیمان حشمت . دارا منزلت

. عون المؤمنین . غیاث المسلمین . ناشر لوآء العدل فی الأرضین

. ظل الله فی الخلائق اجمعین ابو الفتح و النصر و الظفر

السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان .

و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان

السلطان مظفر الدین شاه قاجار

خلد الله ملکه و سلطانه فی القرون و الأعصار . در مطبعهٔ

خاصهٔ شاهنشاهی بسعی و اهتمام جناب جلالتمآب اجل

آقای میرزا ابراهیم خان عکاسباشی و پیش خدمت

مخصوص حضور همایونی زید اقباله العالی

بزیور طبع آراسته و پیراسته گشت

ئیلان ئیل ۱۳۲۳

تفسیر

شیخ ابو الفتوح رازی

بِسْـــــــمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

فَكَیْفَ اِذٰا اَصٰابَتْهُمْ مُصِیبَةٌ بِمٰاقَدَّمَتْ اَیْدِیهِمْ ثُمَّ جٰآؤُكَ یَحْلِفُونَ بِاللهِ اِنْ اَرَدْنٰا اِلّٰا اِحْسٰاناً وَتَوْفِیقاً

پس چگونه باشد وقتیکه میرسد ایشانرا مصیبتی بسبب آنچه پیش فرستاده دستهاشان پس می آیند بسوی تو قسم میخورند بخدا که نخواستیم مگر نیکوئی و موافقت انها

. اُولٰئِكَ الَّذِینَ یَعْلَمُ اللهُ مٰافِی قُلُوبِهِمْ فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ وَعِظْهُمْ وَقُلْ لَهُمْ فِی اَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً . وَمٰا اَرْسَلْنٰا

کسانند که می داند خدا انچه باشد در دلهاشان پس روی بگردان از ایشان و پند ده ایشانرا و بگو مر ایشان را در نفسهاشان گفتنی اثر کننده و نفرستادیم

مِنْ رَسُولٍ اِلّٰا لِیُطٰاعَ بِاِذْنِ اللهِ وَلَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جٰآؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ

هیچ پیغمبری مگر از انکه اطاعت کرده شود باذن خدا و اگر ایشان هنگامیکه ظلم کردند بر خودهاشان آمده بودند بتو پس امرزش خواسته بودند از خدا و آمرزش خواسته

الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّٰاباً رَحِیماً * فَلٰا وَرَبِّكَ لٰا یُؤْمِنُونَ حَتّٰی یُحَكِّمُوكَ فِیمٰا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ

بود برای ایشان رسول هر آینه یافته بودند خدا را توبه پذیر رحیم پس نه بحق پروردگار تو که ایمان نخواهند نا انکه حکم کنند ترا در انچه خلاف شود میان ایشان پس

لٰا یَجِدُوا فِی اَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّٰا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً * وَلَوْ اَنّٰا كَتَبْنٰا عَلَیْهِمْ اَنِ اقْتُلُوا

نیابند در خودهاشان ناخشنودی از انچه حکم کردی تو و تسلیم کنند تسلیم کردنی واگر انکه ما نوشته بودیم بر ایشان که بکشید خودهاتان را

اَنْفُسَكُمْ اَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِیٰارِكُمْ مٰافَعَلُوهُ اِلّٰا قَلِیلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ اَنَّهُمْ فَعَلُوا مٰا یُوعَظُونَ بِهِ لَكٰانَ

یا بیرون شوید از شهرهاتان نمی کردند آنرا مگر قلیلی از ایشان واگر انچه ایشان کرده بودند انچه که پند داده میشود بان هر آینه بود

خَیْراً لَهُمْ وَاَشَدَّ تَثْبِیتاً * وَاِذاً لَآتَیْنٰاهُمْ مِنْ لَدُنّٰا اَجْراً عَظِیماً وَلَهَدَیْنٰاهُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِیماً

بهتر برای ایشان و سخت تر در ثابت کردانیدن و در این هنگام هر اینه میدادیم از نزد ما ایشان را اجری بزرك و هر آینه هدایت کردیم ایشان را راه راستی

* وَمَنْ یُطِعِ اللهَ وَالرَّسُولَ فَاُولٰئِكَ مَعَ الَّذِینَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ وَالصِّدِّیقِینَ

وکسیکه اطاعت کند خدا و رسول را پس انها باشند باآنانکه انعام کرده خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان

وَالشُّهَدٰاءِ وَالصّٰالِحِینَ وَحَسُنَ اُولٰئِكَ رَفِیقاً * ذٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللهِ وَكَفیٰ بِاللهِ عَلِیماً

وشهدا و صالحان و خوبند انها رفیق در راه دین آن فضل از خدا و بس است خدای دانا

قوله فكیف اذا اصابتهم . كیف سؤال عن حال باشد ومعنی او استفهام بود وانجا تقریع و تعجیب است ودر موضع او دو قول گفتند یكی رفع بخبر ابتدا . ای فكیف صنیعهم اذا اصابتهم مصیبة بما قدمت ایدیهم والتقدیر الاساة صنیعهم بالجرة فی كذبهم ام الاحسان بالتوبة . و كیف چون در جای خبر مبتدا باشد لابد مقدم بود برای انكه استفهام را صدر كلام باشد و گفتند محل او نصب است وتقدیر انكه . كیف یكونون امصرین ام تائبین . ودر معنی مصیبة در آیه دو قول گفتند یكی انكه آیت در عبدالله ابی سلول آمد ومصیبت او آن مذلت بود كه باو رسید چون از غزاة بنی المصطلق باز آمدند در وقعتی كه آنرا مریسیع گفتند وسورة المنافقین در شأن او فرود آمد واو در عذر وخشوع گرفت وقصهٔ او در سورة المنافقین بیاید انشاءالله . انگه بیامد وسوگند خورد كه او بانچه گفت از میان آن دو گروه جز احسان وتوفیق نخواست . قولی دیگر آنستكه چون وفاتش نزدیك رسید مصیبت آنست كه بیامد ورسول ع را گفت یا رسول الله از پیراهنهای خاص تو یكی مرا ده تا تبرك را در پوشم تا مرا امانی باشد از دوزخ چون او را گفتند تو منافقی واین نه از اعتقاد میگوئی واین بنفاق میگوئی سوگند خورد برانكه من از این جز احسان و توفیق نمیخواهم واین قول علی بن الحسین مغربی است . بعضی دگر گفتند مراد بمصیبت كشتن آن مرد بود كه عمر بن الخطاب او را بكشت انگه اولیاء خون آمدند وطلب دیه كردند وسوگند خوردند كه ما را غرض در این اطفاء نایره است وما طلب صلاح میكنیم والاحسان وتوفیق نمیخواهیم . قولی دیگر آن است كه آیه بر عموم است ومراد مصیبتی معین نیست یعنی هر گه كه ایشان را نكبتی رسد ونقمتی اعتبار بر نگیرند واز سوگند دروغ خوردن باز نه ایستند وانچه بخلاف راستی بظاهر وفاق وباطن نفاق كنند بر آن سوگند خوردن كه ما باین جز احسان وصلاح وصواب نخواستیم حق تعالی تكذیب ایشان كرد بانچه گفتند فی قوله تعالی . اولئك الذین یعلم الله مافی قلوبهم فاعرض عنهم و عظهم . ایشانند آنانكه خدای تعالی داند آنچه در دلهای ایشان است واولئك اشاره است بان منافقان كه ذكر ایشان در آیه اول رفت حق تعالی گفت یا محمد از ایشان اعراض كن و بگردو بر ایشان اقبال مكن وعظهم وبرای اعذار وانذار وحجت ایشان را وعظ كن وپند ده بزبان وعقوبت مكن ایشانرا قوله تعالی . وقل لهم فی انفسهم قولاً بلیغاً . بعضی گفتند مراد آن است كه ایشان را بقتل بترسان اگر توبه نكنند ضحاك گفت ایشان را بر ملا وعظ كن ودر سر قولی بلیغ گوئی كه ایشان را زجر كند در مستقبل از مثل این بعضی دگر گفتند . اعرض عن قبول عذرهم . عذرشان مپذیر كه دروغ میگویند وپند ده ایشان را وبلیغ گوی ومعنی آنكه اگر آنچه در دل داری اظهار كنی بفرمایم كشتن شما را . انگه حق تعالی غرض وحكمت خود در بعثت انبیا بگفت قوله تعالی . وما ارسلنا من رسول . واین من زیادت است ولكن در او معنی هست وآن مبالغت است وتأكید در نفی چنانكه گوئی . ما جائنی من احد . تا مستغرق جنس باشد در نفی یعنی هیچ پیغمبر را نفرستادم الا برای آن تا طاعتش دارند وفرمانش برند . باذن الله . ای بامر الله بفرمان خدای كه طاعت ایشان بر خلقان واجب كرد نظیره قوله

وما كان لنفس ان تموت الا باذن الله . ای بامر الله واذن بمعنی لطف باشد فی قوله . وماهم بضارین به من احد الا باذن الله وقیل بعلم الله وقیل باعلام الله . انگه انچه صلاح ایشان در آن بود كه ایشان نكردند بگفت . ولو انهم اذ ظلموا . واگر ایشان چون بر خویشتن ظلم كردند مفسران گفتند بتحاكمهم الی الطاغوت بانكه بحكومت بر طاغوت رفتند وظلم ایشان بر خود دو معنی بود یكی از جهة لغت ویكی از جهت اصطلاح اما از جهت لغت معنی آن بود كه ایشان چون نقصان حظ خود كردند از ثواب بانچه كردند كه اگر نكردندی ایشان را ثواب بودی وظلم در لغت نقصان باشد ودر وجه دوم تا چون ایشان نفس خود در الضرار كردند وبانچه كردند استجلاب مضرت عقاب كردند پس

بمنزله ظالم نفس خود بودند اگر آنگه که این کردند بتو آمدندی و عذر خواستندی و طلب مغفرت کردندی از خدای
و از دل استغفار و توبه کردندی از خدای و رسول علیه السلام برای ایشان استغفار کردی ایشان خدای را توبه
پذیرنده و بخشاینده یافتندی یعنی خدای تعالی چنین بودی تا اگر وجدان و ادراك بر او روا بودی جز چنین نبودی
برای آنکه ادراك تعلق بمدرك دارد علی ماهو به پس این کنایة باشد از آنکه خدای عزّ وجل جز چنین که گفت
از تواب و رحیمی نیست با تایبان و مستغفران چون از سر توبه و اخلاص استغفار کنند و از حق آنکه استغفار کند آن است
که اول در دل توبه کند از ندم و عزم که گفتیم پس بزبان استغفار کند چه اگر باصرار بدل بزبان استغفار کند چنان بود که
رسول علیه السلام گفت المصر علی ذنبه المستغفر بلسانه کالمستهزی بربه. گفت آنکه بزبان استغفار کند و بدل اصرار
کند او بر خدای فسوس میدارد. حسن بصری گفت آیه در حق دوازده مرد منافق آمد که با یکدیگر بر نفاق اتفاق کردند
و خدایتعالی رسول ؑ را خبر داد گفت در میان شما که حاضر آیید دوازده مرد بر کاری نفاق اتفاق کردند و خدایتعالی مرا
خبر داد که اگر برخیزند و استغفار کنند و عذر خواهند و توبه کنند من برای ایشان شفاعت کنم برنخاستند تا رسول
علیه السلام هر دوازده را بنام و نسبت برخواند و رسوا کرد آنگه گفتند یا رسول الله برای ما استغفار کن خدای
تعالی آیه فرستاد که اگر اول که آن کردی بیامده بودی و توبه کرده بودی من بیامرزیدمی شمارا اکنون پس از این
شمارا بر من جای نیست و بر رسول من جای نیست رسول علیه السلام بفرمود تا ایشان را از مسجد بیرون کردند
و دگر ایشان را پیش خود راه نداد و در آیه دلیل است بر بطلان مذهب مجبره از آنجا که خدای تعالی گفت بلام غرض
که غرض من در بعثت رسولان آن است تا همه خلایق طاعت او دارند نه آنکه بعضی طاعت دارند و بعضی عاصی شوند
و مذهب مجبره آن است که خدای تعالی از مطیعان طاعت میخواهد و از عاصیان معصیت بل مطیعان بخواست
او طاعت میدارند و عاصیان باراده او عصیان میکنند برای آنکه بنزدیك ایشان اراده موجب مراد باشد و در خبر
می آید از امیر المؤمنین علیه السلام که او گفت چون رسول علیه السلام را دفن کردیم و سه روز بر آمد اعرابی بیامد
و بسر گور رسول در افتاد و میگریست و از آن خاك تربت رسول بر سر میریخت و میگفت یا رسول الله انچه گفتی
شنیدم و گرویدم و انچه از خدای گرفتی ما از تو بواجب باز نگرفتیم و از جمله انچه خدای بر تو انزله کرد این بود که
. ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحيماً . و من بر خویشتن
ظلم کرده ام و آمده ام تا تو برای من استغفار کنی یا رسول الله از گور آواز آمد قد غفر لك بیامرزیدند تورا ای گوینده
قوله . فلا وربك الایة . از مفسران بعضی گفتند آیه در زبیر آمد و خصمی که او را بود و در نام او خلاف
کردند صالحی گفت ثعلبة بن حاطب و دیگران گفتند حاطب بن ابی بلتعه ایشان بحکومت پیش رسول آمدند
در آبی که از رود می آمد و زمین زبیر بالای زمین این مرد بود رسول علیه السلام بر طریق مسامحه گفت یا زبیر
تو زرع خود را آب ده و آب باو رها کن مرد را از ان خوش نیامد گفت . ان کان ابن عمتك قلت هذا .
این برای آن گفتی که او پسر عمهٔ تو است رنگ روی رسول بگردید زبیر را گفت ای زبیر انچه حق تو است از آب
بخور تمام و بستان و جای خود تا بدیوار بر آب بدار که این حق تو است چون حق خود تمام خورده باشی آنگه آب رها کن
و انچه اول گفت بر طریق مسامحه گفت تا جانب آن مرد را مراعات کند بر طریق شفاعت و مساهله زبیر با او
چون مرد ان اسائت ادب کرد رسول علیه السلام گفت چون مرد با این ابلهی است که نمیداند که من جانب او بهتر مراعات
میکنم که جانب زبیر را گفت اکنون برو حق خود تمام بخور از آب و آنگه رها کن و این حکمی شرعی بود بحق ایشان از
پیش رسول بیامدند بمقداد بگذشتند مقداد گفت یا با بلتعه حکم کرا بود مرد گفت . قضی لابن عمته . رسول

برای پسر عمه اش حکم کرد و لب بر یخت بطریق استهزا جهودی نشسته بود آن بدید گفت . عجباً لهؤلاء . عجب
است کار اینان میگویند ما گواهی میدهیم که این مرد رسول خداست آنگه او را متهم میدارند در حکمی که میکند بخدائی
خدا که ما در عهد موسی گناهی کردیم آمدیم تا توبه کنیم موسی مارا گفت توبه شما آن است که خود را ببباید کشتن ما تیغ
برداشتیم و در یکدیگر نهادیم تا هفتاد هزار مرد کشته شدند در طاعت خدای عزوجل تا از ما راضی شد ثابت بن
قیس بن شماس حاضر بود گفت والله که اگر رسول ؑ مرا فرماید که خود را بکش من در کشتن خود هیچ توقف نکنم و
خدای تعالی از من داند که راست میگویم خدای تعالی این آیه فرستاد و آیه دیگر که از پس آن است الی قوله الا قلیلاً منهم.
یعنی ثابت بن قیس بن شماس. مجاهد و شعبی گفتند آیت در بشر منافق آمد و آن مرد جهود که بحکومت پیش رسول رفتند
و عمر او را بکشت و قصهٔ آن برفت قوله ، فلا وربك لا یؤمنون. در لا چند قول گفتند بعضی گفتند معنی آنستکه لیس الامر
کما زعموا. این کار نه چنان است که ایشان گفتند قولی دیگر آن است که لا بد آن است که لا بد آن اخبار میکند با آنکه از پس او نفی خواهد
آمدن و هو قوله لا یؤمنون چنانکه ما گوئیم نه چنین نیست آنگه گفت و ربك قسم از سر گرفت و لا یؤمنون بجواب قسم کرد
و ان لا در پیش افکند تا تنبیه باشد بر این نفی مؤکد این بود قولی دگر آن است که لا صله است نحو قوله. لا اقسم بیوم القیمة
و هذا اضعف الوجوه. حق تعالی گفت نه چنین است که ایشان گمان برند بخدای تو که ایشان ایمان نیاورده باشند و
ایمان ایشان درست نباشد تا آنکه تورا بحاکم کنند در آن خلافی که میان ایشان باشد آنگه بآن حکم که تو کرده باشی راضی باشند
و در نفس خود از آن حرجی و ضیقی نیابند و قوله فیما شجر ای اختلف و تشاجر الرجلان اذا اختلفا و تخاصما و درخت را
شجر برای این خوانند لالتفاف اغصانه و الشجیر الخصیم قال المنخل. الفیتنی هش الیدین . بمری قدحی او شجیری
لانه یشاجره فی القمار و یقال لعیدان الهودج شجار . و تشاجر الرّماح اختلافها قال نفسی فداؤك و الرماح شواجر .
و القوم فی ضنك اللقاء قیام، ثم لا یجدوا فی انفسهم . معنی آنست که تا رضاء تو بر هوای خود اختیار نکنند و تسلیم نکنند
و انقیاد نمایند اگر چه بزبان گویند مؤمنیم مؤمن نباشند و ایمان درست نبود ایشان را. ولو انا کتبنا علیهم . و اگر ما بر
ایشان نویسیم که خویشتن را بکشی یعنی فریضه کنیم بر ایشان چنانکه بر بنی اسرائیل کردیم . او اخرجوا من دیارکم . یا
هجرت کنی و خانهای خود رها کنید ، ما فعلوه . نه کنند و ها راجع است با قتل لانه اشد یا راجع الی کل واحد
منهما یا راجع است الی امتثال المأمور به فیهما الا قلیل منهم. رفع او بر فاعلیة است و الا چون حشف است در لفظ و
اگر چه از روی معنی فایدهٔ او برجاست و آن استثنا است و اگر گویند از روی معنی فاعل است بر حقیقت هم روا
بود برای آنکه معنی ما جائنی الا زید آن است که جائنی زید لا غیر و کذا ما رأیت الا زیداً و ما مررت الا بزید و اگر گویند این
استثناء منقطع است بوجهی روا بود برای آنکه آنان که این نکنند اعنی قتل نفس و سرای مسکون رها کردن مباین و مخالف
باشند در دیانت و اعتقاد مؤمنان را و اگر گویند که متصل است روا باشد برای آنکه بظاهر اهل یك ملتند و کلمهٔ اسلام میگویند
دگر آنکه خدای تعای گفت . ما فعلوه الا قلیل منهم. و گفتند آیت در ثابت بن قیس آمد و مراد بقلیل او ست چنانکه پیش
از این برفت و ابن عامر خواند الا قلیلاً و در مصحف اهل شام چنین است و نصب او بر استثنا بود برای آنکه در
استثناء غیر موجب هر دو وجه رواست و اگر گویند حمل بر استثناء منقطع کرده است بعید نباشد
حسن بصری و مقاتل گفتند چون این آیه آمد عمار یاسر و عبدالله مسعود و جماعتی گفتند و اگر چه اندك بودند
که بخدای اگر خدای و رسول مارا بفرمایند خود را بکشیم و خانها رها کنیم و برویم این حدیث برسول
علیه السلام رسید گفت . ان من امتی رجالاً الایمان اثبت فی قلوبهم من الجبال الرواسی . از امت من مردانی
هستند که ایمان در دل ایشان از کوهها ثابت تر و محکم تر است ابن کثیر و نافع و ابن عامر و کسائی خواندند . ان

اقتلوا اواخرجوا بالضم فیهما نون وواو بضم . وعاصم وحمزه هردو مکسور خواندند وابو عمرو واو مضموم خواند
ونون مکسور آنانکه هردو مضموم خواندند اتباع کردند ضمه را بضمه وآنانکه هردو مکسور خواندند بر اصل تحریك
التقاء ساکنین حمل کردند که آن کسره باشد وابو عمرو نون بر اصل التقاء ساکنین بکسر رها کرد وضم در واو
برای نسبت آورد که واو اخت ضمه است . ولو انهم فعلوا ما یوعظون به . حق تعالی گفت اگر آنچه فرمودم
از قتل نفس ورها کردن نشیمن سخت بود بر ایشان واندکی مردم بجای آورند اکنون آنچه کم از آنست که
ایشان را بان وعظ کردند اگر بجای آرند ایشان را بهتر باشد . واشد تثبیتاً . در او دو قول گفتند یکی انکه
معنی آنست که ثابت تر وپای برجای تر درباب اعتقاد وبصیرت برای انکه اعتقاد حق از سر دلیل وحجت اعتقاد
عامی باشد مقتضی سکون نفس بخلاف اعتقاد جهل وتقلید که نفس بان مضطرب باشد وقولی دیگر انکه
مراد ثبات نفع ثواب است یعنی ثواب خدای تعالی ونفع آن بهتر باشد ایشان را از نفع دنیا که این منقطع بود وآن دایم
وقوله . واذاً لاتیناهم . بیان کردیم که اذا جواب باشد وجزا عطف است علی جواب لو من قوله لکان خیراً لهم
. یعنی اگر آنچه گفتند وپند دادند ایشان را بان بکردندی ایشان را بهبودی وپس ما ایشان را بدادمی از نزدیک
ما مزد عظیم یعنی ثواب خدای وبیرون از انکه تخصیص داد ثواب را بانکه از نزدیك او است تا بشرف وکرامت
مختص باشند چون قدیم جل جلاله تولای آن کرد بخودی خود گفت عظیم است وچگونه عظیم نباشد آنچه تعظیم
وتبجیل او بان مقرون باشد وببقاء او بماند وحیوة بلاموت وعز بلاذل . ولهدیناهم صراطاً مستقیماً . یعنی الطاف
کنیم با ایشان که بان الطاف ثبات کنند وبر راه راست که ره اسلام است بباشند وبمانند نحو قوله تعالی . اهدنا
الصراط المستقیم . واین اولیتر است از انچه ابو علی گفت که مراد الاخذ بهم فی طریق الجنة . برای انکه تکرار
باشد دگر انکه چون در اول آیت بگفت که من ایشان را ثواب دهم ونعیم بهشت در آخر آیه بر سبیل عطف چیزی گوید
که کم از آن باشد از هدایة وره بهشت لایق نباشد . ومن یطع الله والرسول فاولئك مع الذین انعم الله علیهم .
بعضی مفسران گفتند این آیه در ثوبان آمد مولای رسول علیه السلام واو پیغمبر را سخت دوست داشتی واز او صبر
نداشتی روزی در آمد گونه بگشته واثر حزن وکابة بر روی او ظاهر رسول علیه السلام او را گفت ترا چه
بوده است گفت یا رسول الله مرا هیچ رنج نبود الا یا سه دیدار تو انکه اندیشه کردم که فرداء قیامت حال من
از دو بیرون نبود یا اهل بهشت باشم منزله وجای من آنجا نبود که جای تو باشد ترا نه بینم خدای تعالی این آیه فرستاد
ورسول علیه السلام گفت بان خدای که جان من بفرمان او ست که هیچ بندهٔ مؤمن نباشد وایمان او درست نباشد
وبهشت بخواب نبیند تا مرا از جان خود وپدر ومادر واهل وولد خود دوست تر ندارد وبعضی گفتند جماعتی
از صحابه بودند که این گفتند وخدای این آیه فرستاد واگر بر عموم حمل کنند اولیتر باشد برای انکه
فایده اش بیشتر بود وبرای انکه من اسمی است متضمن معنی شرط را وچون شرط حاصل آمد لابد جزا باید
تا باان بود حق تعالی گفت هر که طاعت خدای دارد وطاعت رسول ایشان فردا با آنان باشند که خدای را بر ایشان
نعمت است انکه بمن تبیین بیان کرد ایشان را گفت . من النبیین . از پیغمبران وصدیقان وشهیدان ونیکان
ورفاقه وصحبت ایشان نیك خیر است ونکو وبیان کردیم که لفظ نبی از نباوة مشتق است وهی الرفعة واین
اولیتر است از قول انکس که او گفت من النبأ وهو الخبر برای آنکه باتفاق این لفظ مدح است ودر خبر دادن
هیچ مدح نیست ودگر انکه فعیل از ثلاثی آید از مزید نیاید وفعل از آن انبا ونبا باشد دگر انکه رسول علیه السلام
گفته است . لاتنبزوا باسمی ای لاتهمزوا . نام من بهمزه مگوئید هم این معنی خواسته است که اشاره کردیم باو

تا از نباوة باشد از نبأ نباشد . والصدیق الکثیر الصدق والذی ذلك من عادته کالسکیر والخمیر والشریب .
ودر شهید دو قول گفتند یکی انکه قام بشهادة الحق که او بشهادت وگواهی حق ایستاده باشد تا او را بکشند
ودیگر آن است که فردای قیامت از جملهٔ گواهان خدا باشد جل جلاله کما قال تعالی . وکذلك جعلناکم امة
وسطاً لتکونوا شهداء علی الناس . این دو قول از گواهی است وبر این قولها فعیل بمعنی فاعل باشد ومعنی دیگر
محتمل است وآن آن است که تشهده الملائکة فرشتگان بقتل او ووفاة او حاضر باشند وبر این قول فعیل بمعنی مفعول
بود وصلاح استقامت نفس بود در حسن عمل ومصلح ومقوم نفس خود یا کار دیگری باشد ، وحسن اولئك
رفیقاً . نصب او بر تمیز است واولیتر آن بود که بر حال باشد اما انکه چرا لفظ واحد گفت با انکه ذو الحال جمع است
چند قول گفتند یکی ذهب به مذهب الفعل والفعل لایثنی ولایجمع . یکی انکه رجع بالوصف الی کل واحد منهم
. قولی دگر آنست که عرب چون این جنس را نصب کنند بر حال یا تمیز آنجا هم واحد گویند وهم جمع کقوله
تعالی . ثم یخرجکم طفلاً وقالوا الله درهم فارساً وهؤلاء من احسن الناس وجهاً او سیرةً وطریقةً ویقولون ایضاً
فرساناً ووجوهاً وقولی دگر آن است که لفظ واحد بجای جمع بنهاد نحو قوله . ویولون الدبر وینظرون من
طرف خفی قال الشاعر . نصبن الهوی ثم ارتمین قلوبنا . باعین اعداء وهن صدیق . اراد اصدقاء واصل
کلمه من الرفق باشد وفعیل بمعنی مفاعل باشد کالاکیل والندیم والجلیس والصدیق . ودر متناول آیه سه قول
گفتند یکی عکرمه گفت مراد به پیغمبران محمد مصطفی است صلی الله علیه وآله وبصدیقان علی بن ابی طالب
وائمه معصومین وبشهداء عباس وحمزه وجعفر وبصالحان باقی صحابه . وحسن اولئك رفیقاً . این وصف وحال ایشانست
در حسن صحبت وبعضی دگر مفسران گفتند آیه بر عموم است مراد جمله انبیا وصدیقان وشهیدان وصالحانند ودر
تفسیر اهل البیت علیهم السلام چنین آمد از محمد بن علی الباقر که مراد به پیغمبران محمد مصطفی است وبصدیقان علی
ابو طالب است وبشهیدان حسن وحسین وبصالحان فرزندان حسین از زین العابدین تا بحسن عسکری وحسن اولئك
رفیقاً مهدی امت است ودر خبر است که یکروز ابوذر غفاری رحمة الله علیه از رسول حدیث روایت میکرد قومی را
باور نمی بود گفتند ابوذر دروغ میگوید او دلتنگ شد رسول علیه السلام در آمد او شکایت کرد برسول از ایشان و
گفت ای رسول الله این خبر نه تو گفتی گفت بلی انکه گفت ، ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من
ابی ذر . آسمان سایه بر کس نیفکند وزمین کس را بر نگرفت راست گو تر از ابوذر چون رسول علیه السلام این میگفت
امیر المؤمنین علی علیه السلام از در در آمد گفت . الا هذا الرجل المقبل فانه الصدیق الاکبر والفاروق الاعظم .
جز این مرد که روی بما دارد که او صدیق اکبر است وفاروق اعظم وذلك مما اورده الشیخ ابو جعفر بن بابویه رحمة الله
فی کتاب معانی الاخبار . ذلك الفضل من الله . این از خدای فضلی ونعمتی است ذلك اشارت بثواب است
وگفته اند اشارت بلطف وهدایت است که عبد آن افعال کنند از طاعت خدای ورسول که مستحق این شود
وفضل اگرچه زیادت بود در نعمت استعمال کنند ووجهی دگر انکه ثواب اگرچه واجب است سبب او که
تکلیف است تفضل است وکذلك القول فی اللطف وکفی بالله علیماً وکفایت مقداری بود که مقاوم حاجت بود و
خدای تعالی بس است دانا یعنی باحوال آنانکه این کنند یا نکنند واین پایه یابند یا نیابند ونصب او بر تمیز است

یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَکُمْ فَانْفِرُوا ثُبَاتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِیعاً . وَإِنَّ مِنْکُمْ لَمَنْ لَیُبَطِّئَنَّ فَإِنْ

ای انکسانیکه ایمان آورده اند بگیرید سلاحتان را پس بیرون روید فوج فوج یا بیرون روید باهم بدرستیکه از شما هر آینه کسی است که درنك می کند

اصابتكم مصيبة قال قد انعم الله علىّ اذ لم اكن معهم شهيداً . ولئن اصابكم فضل من الله

پس اگر رسد شمارا مصيبتي خواهد گفت بتحقيق که انعام کرد خدا بر من هنگاميکه نبودم با ايشان حاضر واگر برسد شمارا فضل از خداهر آئنه

ليقولن كأن لم تكن بينكم و بينه مودة يا ليتنى كنت معهم فافوز فوزاً عظيماً . فليقاتل

مى گويند چنانکه گويا نبوده ميان شما وميان ما دوستى ايکاش که من بودم با ايشان پس فيروزى مى يافتم فيروزى عظيم پس بايد

فى سبيل الله الذين يشرون الحيوة الدنيا بالآخرة ومن يقاتل فى سبيل الله فيقتل او يغلب فسوف

کارزار کنند در راه خدا آنان که خريدند زندگانى دنيا را با خرت وهر کس کارزار کند در راه خدا پس کشته شود يا غالب آيد پس زود باشد

نؤتيه اجراً عظيماً . وما لكم لا تقاتلون فى سبيل الله والمستضعفين من الرجال والنساء و

که بدهيم اورا اجر عظيم وچيست مر شمارا که کارزار نمى کنيد در راه خدا وضعيفان ازمردان وزنان و

الولدان الذين يقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها واجعل لنا من لدنك ولياً و

فرزندان وآنانکه مى گويند پروردگارما بيرون آورمارا ازاين قريه که ستمکر است اهلشان وبگردان براى ما ازنزدت ياورى و

اجعل لنا من لدنك نصيراً . الذين آمنوا يقاتلون فى سبيل الله والذين كفروا يقاتلون فى

بگردان براى ما ازنزدت يارى کننده آنانکه ايمان آوردند کارزار مى کنند درراه خدا وآنانکه کافرشدند کارزار مى کنند درراه

سبيل الطاغوت فقاتلوا اولياء الشيطان ان كيد الشيطان كان ضعيفاً . الم تر الى الذين قيل لهم كفوا

طاغوت پس کارزار کنيد با اولياء شيطان بدرستيکه مکر شيطان باشد سست آيا نگاه نکردى بآنانکه گفته شد براايشان

ايديكم واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة فلما كتب عليهم القتال اذا فريق منهم يخشون الناس

باز داريد دستهاتان وبرپا داريد نمازرا وبدهيد زکوةرا پس چون نوشته شد برايشان کارزار دراين هنگام پاره ازايشان ميترسند ازمردم

كخشية الله او اشد خشية وقالوا ربنا لم كتبت علينا القتال لولا اخرتنا الى اجل قريب . قل

چون ترسيدن ازخدا يا سخت ترسيدنى وگفتند اى پروردگارما چراواجب کردى برما کارزاررا کرچه تأخير نينداختى مارا بسوى مدت نزديک بگو

متاع الدنيا قليل والآخرة خير لمن اتقى ولا تظلمون فتيلاً . اينما تكونوا يدرككم الموت ولو

برخوردارى دنيا اندک است وآخرت بهتراست براى کسيکه پرهيزکاراست وظلم کرده نميشوند بمقدار فتيلى هرجا باشيد درمى يابد شمارا مرگ واگر

كنتم فى بروج مشيدة وان تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وان تصبهم سيئة يقولوا

بوده باشيد دربرجهاى سخت استوار وگر ميرسد ايشانرا خوبى ميگويند اين از نزد خداست واگر ميرسد ايشانرا بدى ميگويند

هذه من عندك قل كل من عند الله فما لهؤلاء القوم لا يكادون يفقهون حديثاً . ما اصابك

اين از نزد تواست بگو همه ازنزد خداست پس چيست مراين قوم را که نزديک نيست که نفهمند سخنى را آنچه ميرسد بتو

من حسنة فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك وارسلناك للناس رسولاً وكفى بالله شهيداً

ازخوبى پس باشد زخدا وآنچه ميرسد بتو زبدى پس باشد از نفس خودت پس فرستاديم تورا برى مردم رسول وبس باشد خدا شاهد

قوله يا ايها الذين آمنوا خذوا حذركم الآية . خطاب است با مؤمنان و آنانکه خداى و رسول را تصديق کرده باشند ايشان را ميفرمايد که حذر خود برگيرى و در حذر دو قول گفته‌اند از باقر عليه السلام روايت کرده‌اند که حذر سلاح باشد وسلاح را براى آن حذر خواند که آلت حذر است باو از دشمن حذر کنند وقولى ديگر آنستکه مراد بحذر حذر است وهما لغتان كالمثل والمثل والشبه والشبه والاذن والاذن ومعنى آنستکه . احذروا او كونوا على حذر ، حذر کنيد و بر حذر باشى واصل نفر رميدن باشد از فزع و يقال نفر من كذا والنفر جماعتى باشند که ازايشان بايد گريختن وبايد ترسيدن و نفير عند قتال العدوان فزع باشد و منافره

مفاخره باشد لفزع كل واحد منهما الى مأثره ونفر الحاج آن باشد که از منا برونددوروا بود که جمع نافر باشد كركب وشرب فى جمع راكب وشارب ومعنى در آيت رفتن است وثبات جمع ثبت باشد وهى جماعات فى تفرقه وباقر ع گفت مراد بثبات سراياست وقال ابو ذويب . فلما اجتلاها بالايام تحيرت . ثبات عليها ذلها واكتيابها . يصف عاسلاً وتدخينه على النحل . وقال زهير . وقد اغدوا على ثبة كرام . نشاوى واجدين لما يشاؤا . ويجمع ايضاً جمع السلامة على ثبين ومثله كرين وقلين وعزين وسنين واگرچه اين نوع از جمع عقلارا باشد ولكن بعوض نقصانى كردند که دراو راه يافت براى انكه اصل ثبة ثبية بوده است وازاين اسماء ازهرى واو ساقط است وازهرى يا عبدالله عباس وضحاك ومجاهد وقتاده وسدى گفتند معنى آنستکه بروى جماعت از پس جماعت باهر جماعتى بجانبى . او انفروا جميعاً . يا جمله بيك راه بروى بيكبار بحسب مصلحت ونصب ثبات وجميعاً هر دو بر حال است از فاعل . وان منكم لمن ليبطئن . بيشتر مفسران گفتند آيت در منافقان آمد که ايشان مردم را دلشكسته كردندى واز جهاد باز داشتندى انكه چون مسلمانانرا نكبتى رسيدى از قتلى وجراحتى وهزيمتى بر طريق شماتت گفتندى . قد انعم الله علينا . خداى برما نعمت كرد كه ما باشما نبوديم خدايتعالى اين خبث نيت وطويت از ايشان باز گفت وقوله لمن لام تأكيد است در مبتداء چون واقع باشد اين موقع اعنى خبرش ظرف براو مقدم ومن نكرهٔ موصوفه است والتقدير ، وان منكم رجلاً وانساناً . وابطاء اطالهٔ مدت باشد ونقيض اسراع باشد وبطىء خلاف سريع بود وبراى آن گفت منافقانرا كه از شمااند كى بظاهر حال وحكم شرع از ايشانند وحكمشان حكم مسلمانانست در مناكحه وموارثه ومانند اين وشهيد اينجا بمعنى حاضر است فعيل بمعنى فاعل . ولئن اصابكم فضل من الله . واگر فضلى رسد شمارا از خداى چون ظفرى وغنيمتى تمنا كنيد كه كاشك با ايشان بودمانى تا از آن غنيمت نصيب يافتمى وخدايتعالى ايشانرا باين تمنا ذم كرد براى دو وجه يكى رغبت ايشان در عاجل غنيمت وايثار آن بر ثواب آخرت براى شك ايشان در ثواب وجزا دگر حسد ايشان بر مؤمنان وانكه اين گفتار بر وجه حسد گفتند قوله تعالى . كأن لم تكن بينكم وبينه مودة . دراو سه قول گفتند يكى انكه اعتراضى است كه افتاد بين القول والتمنى بمثابه حشو واز اعراب اوراموضعى نباشد وتقدير اينست . ليقولن ياليتنى كنت معهم فافوز فوزاً عظيماً كأن لم تكن بينكم وبينه مودة . واينقدر از كلام خداى جل جلاله باشد مبتدأ حكايت نباشد از قول ايشان ووجهى دگر آنستكه در كلام تقديم وتأخير هست وتقدير اينستكه . قال قد انعم الله علىّ اذ لم اكن معهم شهيداً كأن لم تكن بينكم وبينهم مودة وياليتنى . بر اين قول محل او نصب باشد على انه مفعول به لقال واين وجه اختيار ابو على فارسى است ووجه سيم انكه موضع او حال بود چنانكه گوئى مررت بزيد كأن لم تكن بينى وبينه معرفة فضلاً عن المودة اى مررت به والحال هذه اى مشبهاً بمن ليس بينهما معرفة وزجاج هر سه وجه روا داشت ودر معنى آيه دو قول گفتند يكى انكه اين منافقان كه مردم را از جهاد باز ميدارند از جمله سخنهاى ايشان باشد كه گويند مسلمانرا انكار كنيد كه ميان شما واو يعنى محمد عليه السلام دوستى نيست يا نبوده است وقول دوم انكه اين منافقان باشما معامله كسى ميكنند كه از ميان ايشان وشما معرفتى وصداقتى نباشد على بن حسين المغربى گفت خداى تعالى در اين آيه منافقانرا ببدعهدى وصف كرد كه ايشان نخواستند كه در سرّ اوضرّا با مسلمانان باشند بل خواستند كه در حال غنيمت باشما باشند ودر حال نكبت از شما دور باشند قوله فافوز فوزاً . نصب او بر جواب تمنّاست بفاوكوفيان گفتند نصب بر صرفست براى انكه مصروف از انكه معطوف تواند بودن يعنى ياليتنى كنت معهم وفزت اگر چنين بودى عطف بودى چون مصروفست از اين وجه نصب على الصرف گفتند اين راو بصريان گفتند الجواب بالفاء فى الاشياء الستة من الامر والنهى والنفى والاستفهام والعرض والتمنى باضمار ان منصوب باشد وابو جعفر وحفص ورويس وبرجى خواندند كان لم تكن

بالتاء برای لفظ مودت فلیقاتل فی سبیل الله حق تعالی چون حکایت تبطئه منافقان بکرد از جهاد در عقب او ذکر آنان کرد از مؤمنان که بخلاف این بودند گفت فلیقاتل بگو آنان را که ایشان زندگانی دنیا بدل کرده‌اند باخرت که سرای ثواب است تا قتال کنند در سبیل خدای تعالی و این امر غایب باشد بلام و مراد بسبیل خدای جهاد است بلا خلاف و شری هم بیع باشد و هم خریدن و مراد در آیت بیع است یعنی آنانکه دنیا بفروخته‌اند باخرت یعنی دنیا رها کرده‌اند و از دست بداده و آخرت بستده و منه قوله تعالی ، وشروه بثمن بخس ای باعوه . در قصهٔ یوسف علیه السلام وکذا قوله . ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله . قال یزید بن مفرغ فی بیع غلام له اسمه برد . وشریت بردا لیتنی . من بعد برد کنت هامة . ای بعته تحریض کرد در این آیه مؤمنان را بر جهاد کفار بامر و وعد و ترغیب فی قوله . ومن یقاتل فی سبیل الله الآیة . هر که او در سبیل خدای جهاد کند بکشند او را یا او بکشد و غالب شود بر خصم و برای آن در برابر یقتل یقتل نگفت یغلب گفت که این عامتر است چه غلبه هم بقتل باشد و هم بتاختن دشمن چون دشمن را بشکند هم غالب باشد. فسوف نؤتیه اجراً عظیماً . ما او را مزد بزرگ دهیم یعنی ثواب جهاد یا صبر بر شهادت انکه حق تعالی هم بر طریق ترغیب بلفظ استفهام و معنی تقریع گفت . مالکم . چه بوده است شما را که کارزار نمی کنی در سبیل خدای و نصرت نمیکنی و نمی رهانی آن مسلمانان مستضعفان را که در دست کافران مکه اسیر مانده‌اند و در رنج و عقاب ایشان افتاده‌اند در محل مستضعفین دو قول گفتند یکی انکه جر است علی معنی قوله فی سبیل الله وفی المستضعفین یعنی فی حقهم و نصرهم والذب عنهم وتخلیصهم من ایدی الکفار علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه و گفته‌اند محل او نصب است و عامل در او معنی یقاتلون برای انکه چون قتال کند یا کسی برای کسی آن را که برای او قتال کند که مدفوع عنه باشد او را خلاص بود کانه قال مالکم لا تخلصون المستضعفین . کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که گفت تقدیر این است که وعن المستضعفین ای ذاباً ودافعاً عنهم برای انکه چون رسول ؑ از مکه بیامد و جماعتی که ساز آمدن نداشتند و انجا بماندند مشرکان ایشان را عذاب کردند و ایذا نمودند و عقوبت کردن گرفتند انگه بیان کرد من تبیین که این ضعیفان هم مردانند و هم زنانند و هم کودکان . والولدان . جمع کثیر باشد ولد را که خرب و خربان و ورل و ورلان و انچه غالب بود بر جمع این باب فعال بود که جبل و جبال و جمل و جمال انگه گفت که ایشان در انجا چه میگویند و چه دعا میکنند . یقولون ربنا . میگویند بار خدایا ما را بیرون بر از این شهر بیدادگر اهل و ظالم در لفظ صفت قریه است و در معنی صفت اهل برای انکه فعل اهل قریه است و رفع اهل بر فاعلیت است برای انکه اسم فاعل عمل فعل میکند و مراد بقریه مکه است بر قول عامه مفسران و ایشان شهر بزرگ را قریه خوانند برای انکه مردم در او مجتمع باشند و نیز در دعا میگویند ، واجعل لنا من لدنک ولیاً . و ما را از نزدیک تو ولی کن و ولی قیم باشد بکاری که او بان اولیتر باشد و ما را از نزدیک تو یاری کن تولای کار ما تو کن و با کس مگذار و نصرت ما را تو قوت فرمای وابو علی گفت از جمله بازماندگان ضعیفان عیاش بن ابی ربیعه بود و ابو جندب بن سهیل و سلمة بن هشام و الولید بن الولید وغیرهم خدای تعالی دعای ایشان اجابت کرد و رسول ؑ مکه بگشاد و عتاب بن اسید را بر او امیر کرد و او یار ایشان شد تا آنان که مظلوم بودند و ذلیل و ضعیف غالب و قاهر و قوی گشتند بر ظالمان انگه حق تعالی وصف کرد هر دو فرقه را از مؤمنان و کافران و باز گفت نصرت ایشان معبود خود در او گفت . الذین آمنوا . انانکه مؤمنانند در سبیل خدای جهاد کنند و آن غزاة کافران است و در سبیل الله دو قول گفتند یکی جهاد و یکی ره بهشت والمعنی فی طاعة الله فانها تؤدی الی الجنة والثواب و آنانکه کافرند جهاد میکنند در ره طاغوت حسن و شعبی گفتند شیطان است و ابو العالیه گفت کاهن است و زجاج گفت هر معبودی که فرود خداست انگه امر کرد مؤمنان را بجهاد کافران

و گفت . فقاتلوا اولیاء الشیطان . قتال کنی با دوستان شیطان . ان کید الشیطان کان ضعیفاً . که کید شیطان ضعیف بوده است همیشه و معنی کان آنست که لم یزل ضعیفاً و کید شیطان وصف کرد بضعف برای چند وجه را یکی باضافه با نصرت خدای و دوم برای ضعف دواعی اولیاء او چه حاصل نه‌اند بر بصیرتی و از سر شبهت قتال کنند و مؤمنان از سر حجت . قوله الم تر الی الذین قیل لهم کفوا ایدیکم . کلبی گفت آیه در عبدالله الرحمن عوف آمد و سعد ابو وقاص و قدامة بن مظعون در مکه از مشرکان رنج میدیدند گفتند یا رسول الله دستور باشد تا با اینان کارزار کنیم که از حد ببردند رسول ؑ گفت مرا نفرموده‌اند بقتال اینان صبر باید کردن تا وقت باشد چون رسول ؑ هجرت کرد بمدینه آمد و خدای تعالی غزاة بدر فرمود در سول گفت جهاد باید کردن آنان را که در مکه آرزوی کار زار بود بدروغ چون بدانستند بدرست که جهاد میباید کردن خوش نیامد ایشان را و اظهار کراهت و ضعف و فشل کردند خدای تعالی این آیه بفرستاد در ایشان حق تعالی گفت نه بینی آنان را که ایشان را گفتند . کفوا ایدیکم . دست فروداری و امتناع کنی یعنی در مکه از قتال مشرکان پیش از نزول آیه جهاد و بر نماز و زکوة اقتصار کنی و مجاهد گفت آیه در جهودان آمد خدای تعالی این امت را فرمود که آن مکنی که ایشان کردند و قومی دیگر گفتند آیه بمدینه آمد برای انکه خدای تعالی در مکه زکوة نفرموده بود و آنانکه آن گفتند لفظ زکوة بر صدقه حمل کردند چنانکه خدای تعالی زکوة را صدقه خواند فی قوله . انما الصدقات للفقراء الآیه . فلما کتب علیهم القتال . چون کارزار بر ایشان نوشتند . اذا فریق . این را اذاء مفاجاة خوانند نحو قول القائل فتحت الباب فاذا زید بالباب که ناگاه گروهی دید از ایشان چنان می ترسیدند از مشرکان که از خدای ترسند یا سخت تر و گفتند بار خدایا چرا بر ما کارزار نوشتی و ما را بازپس نداشتی تا بوقت نزدیک و معنی او گفتند و او است یعنی واشد تثبیتاً واشد خشیة . و گفتند بل است یعنی بل اشد خشیة و گفتند برای ابهام است بر مخاطب کقول القایل اکلت الیوم تمراً او زبداً و او شاک نباشد در انچه خورده بود قوله . وارسلناه الی مائة الف او یزیدون ، تا لازم نیاید که در کلام شکی باشد تا او برای شک باشد و بعضی گفتند آیت در منافقان آمد که ایشان را یقینی نبود و بعضی دگر گفتند در جهودان و بعضی گفتند در مؤمنانی که سست یقین و بصیرت بودند و معنی لولا هلا است و مراد باجل قریب وقت مرگ است قوله . قل متاع الدنیا قلیل الایة . انگه حق تعالی بیان کرد که انچه در آن رغبت میکنند از متاع دنیا چیزی نیست و اندک است بالاضافة الی ماعند الله و آخرة بهتر است آنان را که پرهیزکار باشند و بر ایشان ظلم نکنند بمقدار فتیلی و در او دو قول گفتند یکی انکه فتیل آن باشد که چون دو انگشت بهم بمالد چون رشته چرک حاصل شود و این قول عبدالله عباس است و بعضی دگر گفتند شبه رسنی باریک باشد در میان استخوان خرما و فتیل فعیل باشد بمعنی مفعول و این کنایت است از چیز اندک بر سبیل مبالغه انگه حق تعالی رد کرد بر منافقان و تحریص مؤمنان بر جهاد تا از مرگ نترسند و رغبت نکنند در حیوة دنیا و گمان نبرند که برای انکه بکارزار نروند همیشه خواهند ماند و مرگ با ایشان نخواهد رسیدن گفت ، اینما تکونوا یدرککم الموت . هر کجا باشی مرگ شما را دریابد . ولو کنتم فی بروج مشیده . و اگر همه در حصنهاء حصین باشی این قول قتاده است عکرمه گفت فی قصور مجصصة من الشید وهو الجص ابو عبیده گفت مزینة آراسته قیتبی گفت مطولة بلند کرده من شاد البناء اذا رفعه و مشیدة برای مبالغه را بود و مراد ببروج حصون و قلاع است و گفته‌اند آیه رد است بر آنانکه گفتند از منافقان مجاهدان و شهیدان را . لو کانوا عندنا ماماتوا و ماقتلوا او نیز گفتند . قد انعم الله علیّ اذلم اکن معهم شهیداً . قوله وان تصبهم حسنة . این آیه در جهودان و منافقان آمد که ایشان چون رسول علیه السلام بمدینه آمد هر گه ایشان را نکبتی رسیدی و احتیاجی و نقصان زرع و

ميوه بودى گفتند هذا بشوم هذا الرجل . اين از شومى اين مرد است واگر ايشان را خصبى وراحتى ونفعى وزيادتى
بودى گفتندى هذه من عند الله يعنى اين نعمت از نزديك خداست بعضى دگر گفتند مراد بحسنه ظفر وغنيمت است
ومراد بسيئه قتل وهزيمت يعنى كه اگر نه سبب آن بودى كه تو كه محمدى مارا بكارزار بردى يا فرستادى مارا اين نكبت
رسيدى وقول اوّل درست تراست حق تعالى گفت جواب ده ايشان را وبگو كه اين همه از رنج وراحت وبيمارى و
تندرستى وتنگى وفراخى وخصب وجدب ورخص وغلا على بعض الوجوه از قبل خداست جل جلاله براى انكه اورا
كه محمد است دراين شرعى نيست وبدست او از اين چيزى انكه بر سبيل تقريع وانكار گفت . فما لهؤلاء القوم . چه
بوده است اين قوم را كه نزديك آن نيست كه چيزى بدانند وصف كرد ايشان را بقلة الفهم والتفكر وكاد براى مقاربة باشد
قربى قريب وخبر او فعل مضارع باشد بى ان وفقه در لغت علم باشد من قولهم فقهت الشى أذا علمته وبعرف شرع
مخصوص شد بعلم شريعت وآن را كه اين نوع علم داند اورا فقيه گويند واين از آسماء مخصوصه باشد وبعضى گفته اند مراد
بحديث قرآن است كه خداى تعالى قرآن را حديث خواند فى قوله . الله نزل احسن الحديث . وقول اوّل بهتر است
براى تنكير واگر مراد قرآن بودى معرف بودى بلام والله اعلم بمراده قوله مالهؤلاء . در مصاحف لام جدا مى نويسند
علت معتمد آن است كه اتباعاً للمصحف متابعت مصحف را كه بخط صحابه چنين يافتند وقرا وجهى گفت گفت براى
كثرت استعمال ما استفهامى با اين لام جاره كه مالك وماله ومالى ومالقوم پندارى گمان افتاد كه لام از اصل كلمه ما است
از معمول مجرورش جدا كردند وآن علت ضعيف است انكه حق تعالى آنچه حقيقت كار است بيان كرد وگفت چرا با
تو حواله ميكنند وميگويند يا بشوم تو است يا بسوء تدبير دانند كه هرچه حسن است از خصب وسعت ونعمت وظفر و
غنيمت هم از من است كه خداام وهرچه قحط وشدت ونكبت وآفت است بشوم وكفر ومعصيت ايشان است وخطاب
با رسول است ومراد امت نحو قوله . يا ايها النبى اذا طلقتم النساء . قتاده گفت خطاب با يكى است از جمله مخاطبان منهم
كأنه قال ما اصابك ايها الانسان ودر حسنه وسيئه دو قول است چنانكه گفتيم يكى خصب وجدب ونعمت ونقمت و
يكى ظفر وغنيمت چنانكه روز بدر بود يا قتل وهزيمت چنانكه روز احد بود وبر اين قول فمن نفسك بر حقيقت خود
باشد براى انكه انچه بايشان رسيد با حد از فعل ايشان بود وبر قول اول كه فعل خدا باشد اضافه بايشان مجاز بود يعنى
بشومى كفر ومعصيت او بر سبيل عقوبت وابو العاليه گفت مراد طاعت ومعصيت است يعنى طاعت بتوفيق واقدار
وتمكين والطاف وتسهيل او است ومعاصى بفعل بر توبى اعانة وارادت خداى وابو القاسم بلخى گفت مراد بسيئه
عقوبت است بر سبيل جزا على المعاصى المتقدمة وعقوبت را بر توسع سيئه خواند چنانكه گفت . وجزاء سيئة سيئة .
ومجبره را تمسكى نباشد بقوله قل كل من عند الله براى انكه در آيه دوم تفصيل اين جمله بداد وبگفت . ما اصابك من حسنة
فمن الله وما اصابك من سيئة فمن نفسك ومن فى قوله من حسنة ومن سيئة براى تبيين است وزيادت نيست . وارسلناك
للناس رسولاً . وما ترا فرستاديم براى مردمان برسالت وپيغام ونصب رسولاً بر حال باشد از كاف كه خطاب
بر رسول است وكفى بالله شهيدا . ونصب او بر تميز است معنى آن است كه ما ترا برسالت فرستاديم
كه اگرچه تو نيز بر ايشان گواهى اگر گواهى تو نباشد گواهى من كفايت است چه من
عالمم باحوال ايشان ولكن براى بلاغ حجت گفتيم . وجئنا بك على هؤلاء شهيداً . جزا وثواب وعقاب
بامر من وحكم من است تو بكار خود قيام كن وكار من با من گذار كه مرا در اين كار زيان كار نيست
قوله تعالى مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّهَ وَمَنْ تَوَلّٰى فَمَا اَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً . وَيَقُولُونَ
كسيكه اطاعت كرد رسول را پس بتحقيق اطاعت كرد خدارا وكسيكه در كردانيد پس نفرستاديم ما ترا برايشان نكاه دارنده وميكويند

طَاعَةٌ فَاِذَا بَرَزُوا مِنْ عِنْدِكَ بَيَّتَ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ غَيْرَ الَّذِى تَقُولُ وَاللّهُ يَكْتُبُ مَا يُبَيِّتُونَ فَاَعْرِضْ
كار ما فرمان بردارى است پس چون بيرون ميروند از نزد تو تدبير ميكنند در شب طايفه از ايشان غير انچه ميگوئى و خدا مينويسد انچه را تدبير ميكنند در شب پس روى بگردان
عَنْهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ وَكَفٰى بِاللّهِ وَكِيلاً . اَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّهِ
ازايشان وتوكل كن برخدا وبس است خدا وكيل آيا پس تأمل نمى كنند در قرآن واگر بوده از نزد غير خدا
لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً * وَاِذَا جَائَهُمْ اَمْرٌ مِنَ الْاَمْنِ اَوِ الْخَوْفِ اَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ
هر آينه يافته بودند در آن اختلاف بسيار وچون مى آيد ايشان را امرى از ايمنى يا وهن فساد آشكارا كنند آن را واگر بر گردانند آن را
اِلَى الرَّسُولِ وَاِلٰى اُولِى الْاَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّهِ عَلَيْكُمْ وَ
بسوى رسول وبصاحبان امر از ايشان هر آينه بدانندش آنانكه استنباط مى كنند اورا از ايشان واگر نبود فضل خدا بر شما
رَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ اِلَّا قَلِيلاً * فَقَاتِلْ فِى سَبِيلِ اللّهِ لَا تُكَلَّفُ اِلَّا نَفْسَكَ وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ
ورحمتش هر آينه پيروى ميكرديد شيطان را مگر قليلى پس كارزار كنيد در راه خدا تكليف كرده نمى شود مگر نفست وترغيب كن مؤمنان را
عَسَى اللّهُ اَنْ يَكُفَّ بَأْسَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَاللّهُ اَشَدُّ بَأْساً وَاَشَدُّ تَنْكِيلاً * مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً
شايدكه خدا باز دارد آسيب آنان راكه كافر شدند و خدا سخت تراست در آسيب رسانيدن وسخت تراست در عذاب كردن كسيكه شفاعت ميكند شفاعت كردنى
حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَمَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللّهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ
نيكو مى باشد براى او بهره از آن وكسيكه شفاعت مى كند شفاعت كردنى بد براو مى باشد براى كفيل از ان وباشد خدا برهمه چيز
مُقِيتاً * وَاِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِاَحْسَنَ مِنْهَا اَوْ رُدُّوهَا اِنَّ اللّهَ كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيباً *
مقيت وچون تحيت داده شويد بتحيتى پس تحيت بدهيد خوبتر از آن يارد كنيد انرا بدرستيكه خدا باشد برهمه چيز محاسب
اَللّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَدِيثاً * فَمَا لَكُمْ
خدا نيست خدائيكه هر اينه جمع خواهد كرد شمارا بسوى روز قيامت نيست شكى در او وكيست راست گوتر از خدا در سخن پس چيست مر شمارا
فِى الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللّهُ اَرْكَسَهُمْ بِمَا كَسَبُوا اَتُرِيدُونَ اَنْ تَهْدُوا مَنْ اَضَلَّ اللّهُ وَمَنْ يُضْلِلِ اللّهُ
در منافقان دو گروهى و خدا بر گردانيد ايشان را بانچه كسب كردند آيا مى خواهيد كه هدايت كنيد آن راكه اضلال كرد خدا وآن راكه اضلال مى كند
فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلاً * وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلِيَاءَ
خدا پس هرگز نيابى براى او راهى دوست داشتند كه كافر شويد همچنانكه كافر شدند پس بوده باشيد يكسان پس نگيريد از ايشان دوستان تا آنكه
حَتّٰى يُهَاجِرُوا فِى سَبِيلِ اللّهِ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا
هجرت گزينند در راه خدا پس اگر رو گردانند پس بگيريدشان وبكشيدشان هرجا يابيدشان ومگيريد
مِنْهُمْ وَلِيّاً وَلَا نَصِيراً * اِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ اِلٰى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ اَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ
از ايشان دوستى ونه يارى مگر آنانكه پيوند دگروهى كه ميان شما وميان ايشان پيمانى است يا آيند شمارا تنگ شده
صُدُورُهُمْ اَنْ يُقَاتِلُوكُمْ اَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتَلُوكُمْ فَاِنِ اعْتَزَلُوكُمْ
سينه هاشان كه كارزار كنند با شما يا كارزار كنند با جماعتشان واگر خواسته بود خدا تسلط ميداد ايشان را بر شما پس هر آينه كارزار كرده بودند بر شما پس اگر كناره گزيده
فَلَمْ يُقَاتِلُوكُمْ وَاَلْقَوْا اِلَيْكُمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلاً * سَتَجِدُونَ آخَرِينَ يُرِيدُونَ
بودند از شما پس كارزار نكرده بودند و انداخته بودند باشما صلح را پس ميگرداند خدا براى شما بر ايشان راهى رودى خواهيد يافت ديگران راكه ميخواستند
اَنْ يَاْمَنُوكُمْ وَيَاْمَنُوا قَوْمَهُمْ كُلَّمَا رُدُّوا اِلَى الْفِتْنَةِ اُرْكِسُوا فِيهَا فَاِنْ لَمْ يَعْتَزِلُوكُمْ وَيُلْقُوا اِلَيْكُمُ
كه ايمن باشند از شما وايمن شوند از جماعتشان هرگاه خوانده شوند بسوى فتنه بر گردانيده شوند در ان پس اگر كناره نگيرند از شما ونه بيندازند باشما

السَّلَمَ وَيَكُفُّوا اَيْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَاُولٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ
صلح را وباز ندارند دستها يشان را بس بگيريدشان وبكشيدشان هرجا بيابيدشان وانهاانذ كه كردانيديم براى شما برايشان
سُلْطَانًا مُبِينًا
سلطنتى آشكار

قوله تعالى من يطع الرسول . حق تعالى درآيه پيدا كردكه طاعت رسول طاعت من است براى انكه امراو
امرمن است ورضاى من است پس حكم امراو حكم امرمن دارد نه انكه امراو وامر خداى يكى باشد اگر
امرى ازميان دوامر فعلى باشد ازميان دوفاعل وآن فاسد است ودرآيه تمسكى نيست مجبره را براى انكه ظاهر است
درعرف ومطرّد است دراستعمال كه يكى ازما چون دوفاعل خواهد كه اختصاص غيرى باو بازنمايد گويد حكم او
حكم من است و امر او امر من است وطاعت او طاعت من است ورضاى او رضاى من است نه ان خواهد
كه عين فعل او عين فعل من است بل آن خواهد كه انچه او فرمايد ازفرمان من است ومصلحت همچنان باو
متعلقست كه بفرمان من پس چو حكم هردوامر يكى باشد حكم هردو طاعت كه امتثال امر است يكى باشد گفتند سبب نزول
آيه آن بود كه چون رسول عليه السلام گفت . من اطاعنى فقد اطاع الله ومن عصانى فقد عصى الله . هركه طاعت
من دارد طاعت خداى داشته بود وهركه درمن عاصى شود درخداى عاصى شده باشد منافقان گفتند همانا
اين مرد ميخواهد تا ما اورا پرستيم وبخدائى او اقرار دهيم چنانكه ترسايان كردند باعيسى خدايتعالى اين آيه
فرستاد ردّ برايشان گفت همچنان است كه او گفت طاعت او طاعت من است هركه فرمان او برد فرمان من
برده باشد . ومن تولّى . وهركه پشت برفرمان او كند واعراض وعدول كند . فما ارسلناك عليهم حفيظاً .
ما تورا بمحافظت او نفرستاديم كارتو بيشتر از تبليغ نيست حافظ ورقيب ومحاسب اعمال ايشان منم ودرمعنى او
چند قول گفتند يكى انكه تو نگاهبان ايشان نه اى تا برنگردند كه اين نه تكليف تو است دگر انكه تو نگاهبان اعمال
ايشان نه اى براى جزا كه جزاء آن بدست تو نيست دگر انكه گفتند تو مسلط نه برايشان چه كار تو جز تبليغ رسالت
نيست ومثله قوله . لست عليهم بمسيطر . اى بمسلط وبعضى مفسران گفتند حكم اين آيه منسوخ است باية السيف
بل رسول عليه السلام پس از امر بجهاد مسلط است برايشان تا اگر ايمان نيارند ايشان را گردن بزند قوله
. ويقولون طاعة . دررفع او دووجه گفتند يكى انكه خبر مبتدا است محذوف يعنى امرك طاعة ويك قول
انكه مبتدا است وخبر محذوف يعنى منّا طاعة لك چنانكه گفت . قل لا تقسموا طاعة معروفة . وقوله فاولى
لهم طاعة وقول معروف . خلاف كردند درآنانكه اين گفتند كه بودند بعضى گفتند منافقان بودند چون
بنزديك رسول آمدندى گفتندى فرمان تو مارا طاعت است وما منقاد فرمان توئيم چون ازپيش او برفتندى وبا
خلوت افتادندى كارهاى ديگر بخلاف آن سكاليدن گرفتندى بعضى دگر گفتند آنان بودند كه خدايتعالى از ايشان
حكايت كرد كه يخشون الناس كخشية الله اواشدّ خشية الاية فاذا برزوا من عندك بيت طائفة . ابوعمرو و
حمزه ادغام كردند تا را درطا لقرب المخرج وكسائى درفعل روا نداشت دراسم روا داشت اعنى تبيت طائفة
ادغام نكرد وروا داشت بيت طائفة وزجّاج ومبرّد گفتند اين را وجهى نيست وفرقى نكردند وادغام تا درطا
براى قرب مخرج است امّا روا نداشتند كه طا درتا ادغام كنند براى انكه طاء مطبق است وتاء مهموس دراو
مدغم نشود وتبيت كار سكاليدن باشد بشب وشبيخون را وغارت شب را تبيت خوانند براى انكه بشب سكاليده
باشد وجبائى گفت كارى باشد كه درخانه بسكالند همانا ازبيت اشتقاق كرد واهل لغت اين نگفتند واين اشتقاق

دور است رمانى گفت دراو معنى اخفاء فى النفس درست باشد براى آن برخدايتعالى اجرا نكنند قال عبيد بن همام
. اتونى فلم ارض مابيتوا . وكانوا اتونى بامر نكر . لأنكح ايّهم منذراً . وهل ينكح العبد حرّ بحرّ .
وقال النمر بن تولب سفهاء تبيتك الملامة فاهجى . واخفش گفت آن بيت شعر است برسبيل انكه شاعران كار
واندیشهٔ شعر را بشب سكالند . والله يكتب مايبيتون . وخداى انچه بشب كه ايشان مى سكالند مى نويسند
درمعنى او دوقول گفتند يكى انكه خداى تعالى درلوح محفوظ بنويسد تا ايشان را برآن جزا دهد وقولى ديگر
انكه درنوشتهٔ قرآن برتو ازله كند چنان باشد كه نونوشته وروا باشد كه فرشتگان را فرمايد تا برنامهٔ اعمال ايشان
نويسند انكه چون بامر او بود اضافه باخود كرد وگفته اند معنى يكتب يحفظ است وخدايتعالى نگاه دارد انچه
ايشان ميكنند چنانكه كسى چيزى بكتابت نگاه دارد انگه رسول را عليه السلام فرمود كه از ايشان اعراض كن
وبگرد وتوكل برخداى كن يعنى با ايشان التفات مكن وبرايشان اعتماد مكن باخدايتعالى افكن كه خداى تعالى
بس است وكيل كه قيام كند بانچه باو تفويض كنى . افلا يتدبّرون . حق تعالى گفت دراين قرآن تأمل نميكنند
وانكه اگر نه ازنزديك خداى بودى دراو خلاف بسيار بودى ودرآية چهار دليلست برچهار اصل از اصول
مذهب مايكى بطلان تقليد وحث برنظر وتأمل وتدبّر دگر دليلست بربطلان قول انكس كه گفت معنى قرآن
نشايد دانستن الا بقول رسول واين مذهب مجبران است وجماعتى حشويان براى انكه خدايتعالى مارا حث كرد
برتدبّر وتأمل او تا بدانيم كه كلام خداست بانتفاء الاختلاف عنه واين انگه باشد كه ما ازاو بتأمل چيزى بدانيم
دگر دلالت انكه او كلام خداست بنفى اختلاف وتناقض فرمود نه ازجهة قدم وحدوث ونگفت اگر نه كلام خدا
بودى محدث بودى دليل چهارم انكه اختلاف وتناقض وتفاوت نه ازفعل خداست براى انكه اگر ازفعل او بودى
ازعند او بودى وخدايتعالى گفت آن ازعند غير من باشد ومعنى تدبّر نظر درعواقب امور باشد وتدبير اصلاح
كار باشد براى عاقبتش واصل او ازدبر است ودبر الامر عاقبته وتدابر كه تعاطف است هم ازانجاست كه هركسى
از ايشان پشت برصاحبش كند وفرق ازميان تدبّر وتفكر آن است كه تدبّر تصرف دل باشد بنظر درعواقب و
تفكر تصرف دل باشد بنظر دردلايل وحقيقت اختلاف ان باشد كه ممتنع باشند ازانكه يكى قايم بود مقام آن
ديگرى درانچه راجع بود باذاتشان چون سواد وبياض وحلاوت ودرمعنى اختلاف اينجا سه قول گفته اند
يكى انكه ابوعلى گفت على حدواحد است ازفصاحت وبلاغت هيچ دراو ركيك وضعيف وبدو مرزول نيست
نيست زجاج گفت يعنى دراو اختلاف نيست دراخبار غايبات وآنچه ازاحوال واسرار شما خبر ميدهد همه اخبارش
وفق مخبر است قتاده وابن زيد گفتند دراو تناقضى وتفاوتى نيست ازجهت حق وباطل واختلاف سه گونه باشد
اختلاف تناقض باشد واختلاف تفاوت واختلاف تلاوت وآن دو اختلاف باتفاق درقرآن نيست وامّا اختلاف
تلاوت از اختلاف قرآء دراو نه اختلافيست كه دراو نقصى ازاو باشد بل همه برمنهاج حق وصواب است چون
هريكيرا وجهى ودليلى وبيتى ازكلام عرب هست پس بمثابهٔ آن است لا اختلاف فيه من هذه الجهة على هذا اللسان
واختلاف كه درتازى آمد وشد باشد هم موافق مذهب متكلمان است براى انكه ايشان اكوان متضاد گويند باختلاف
جهات وتضادّ داختلاف باشد وزيادة عليه . واذا جاءهم امر من الامن اوالخوف اذاعوا به . اين هم وصف
منافقان است كه رسول عليه السلام سريتى را بجائى فرستادى وايشان را ظفرى يا كسرى بودى منافقان بشتافتندى
وآن خبر ازصادر ووارد بپرسيدندى وبايكديگر گفتندى پيش ازانكه با رسول گفتندى وبعضى دگر گفتند مراد
آن ارجاف است كه ايشان درمدينه افكندندى به نيك وبدى بصيرتى چنانكه خدايتعالى گفت والمرجفون فى المدينة

وانکه چنین چیزی گوید ایمن نباشد ازانکه دروغ گوید و گفته‌اند مراد بامن وخوف ظفر وهزیمت است واگر
حمل کنند بر عموم اولیتر باشد . اذاعوا به . آشکارا کنند و بپراکنند واذاعة السر افشاؤه باشد قال الشاعر .
اذاع به فی الناس حتی کأنه . بعلیاء نار اوقدت بثقوب . واصل او تفریق باشد تبع گفت انکه بمدینه آمد وآب
مدینه باز خورد . ولقد شربت علی براجم شربة . کادت بباقیة الجبوة تذیع . ای تفرق وبراجم ماء بالمدینة
وگفته‌اند او ازاین آب باز خورد ذرّه در آب بود در گلوی او گرفت وذاع الخبر اذا فشا ورجل مذیاع اذا کان
لایحفظ السرّ وذاع وشاع وفشا وعلن وظهر متقارب‌اند انکه گفت . ولو ردّوه الی الرسول والی اولی الامر منهم . و
اگر با رسول افکندی تا او بگفتی وافشا کردی در قول آنانکه گفتند مراد حدیث سرایا است وگفته‌اند الی الرسول ای الی
سنته با طریقت وسنت او رد کردندی واما اولی الامر باقر علیه السلام گفت ائمهٔ معصومند ووجوهی بسیار از استدلال
برفت براین ابن زید وسدی وجبائی گفتند امراء سرایااند حسن وقتاده وجریج گفتند علمااند وملازمان رسول علیه السلام
وقول باقر ع که گفت مراد معصومانند اولیتر است برای انکه خدای تعالی گفت اگر با ایشان رد کنند بدانند آنان
که استنباط واستخراج میکنند وهیچکس نباشد که بقول او علم حاصل شود مگر معصومی که دروغ بر او روا نباشد
دگر انکه قول ایشان که گفتند امرا وعلماء‌اند داخل است در قول ما که اینان هم امامند هم امرا هم علما وقول ما
داخل نیست در قول ایشان پس این متفق علیه است وان قول مختلف فیه قوله . یستنبطونه ای یتجسسونه . آنانکه
تجسس میکنند فی قول ابن عباس وابی العالیه وزجاج گفت معنی استنباط استخراج باشد وانبط الماء اذا اخرجه
قال الشاعر . اذا قال قولاً انبط الماء فی الثری ، واین سوادیان عرب را برای آن نبط خوانند که ایشان
چشمهای آب بیرون آرند قال المعری . این امرؤ القیس والقوافی ، اذمال من تحته الغبیط . استنبط العرب فی الموامی . بعدك
واستعرب النبیط . ودر منهم دو قول گفتند که ضمیر باکه راجع است یکی انکه راجع است با اولی الامر ودگر با فرقهٔ منافقان
که خبر می پرسیدند . ولولا فضل الله علیکم ورحمته . واگر نه فضل ورحمت خدای بودی بر شما از تواتر وترادف
الطاف شما پس پیرو شیطان شدی ، الا قلیلاً . مگر اندکی خلاف کردند در رجوع این استثناء که باکه راجع است بر چهار قول
قولی آن است که راجع با ضمیر مخاطبانست من قوله لاتبعتم که در برابر اوست واین اولیتر است برای انکه ظاهر کلام اینست
وتقدیر اینست که الا قلیلاً منکم وقولی دیگر ابو علی گفت الا قلیلاً من الاتباع یعنی همه اتباع شما شیطان را بودی مگر
اتباع اندك که آن نه شیطان را بودی حسن بصری وقتاده وفرا گفتند استثناء است از مستنبطان وتقدیر انکه . لعلمه الذین
یستنبطونه منهم الا قلیلاً . چهارم عبدالله عباس وابن زید وکسائی وفراء ومبرد گفتند اذاعوا به الا قلیلاً استثناء
از اذاعه کردند واین جمله اگر چه جایز است در رجوع استثناء الی کل واحدة من هذه الجمل صلاحاً خلاف نیست
ولکن خلاف در آن است که هل یرجع الی جمیعها قطعاً او الی کل واحد منهما قطعاً وکلام در این مسئله جای دیگر بیاید
مستقصی انشاء الله وجز بقرینه رد نتوان کرد الی احد المحتملین وقطع کردن که راجع است با یکی ازاین وبعضی
اهل علم گفتند معنی آن است که . لولا فضل الله علیکم ورحمته لاتبعتم الشیطان کلکم ، چنانکه گویند قل ما رایت
مثله ای ما رایت احداً مثله وقال قلیل المثالب والقارحة ای لا قارحة فیه ولا مثلبة والله اعلم بمراده قوله فقاتل فی
سبیل الله انکه رسول ع را فرمود که تو بکار خود مشغول باش ومبالاة مکن بتخلف منافقان وارجاف مرجفان تو
در سبیل خدای جهاد کن تکلیف ایشان بر تو نیست تا ضرر معصیت ایشان با تو آید بل تکلیف ایشان بر ایشان است و
وبال وضرر فعل ایشان بر ایشان بود تو را جز تکلیف خود نیست انکه گفت وحرّض المؤمنین . مؤمنان را تحریض کن
بر جهاد تا کسی گمان نبرد باینکه خدای گفت لاتکلف الا نفسك اورا نیست که مردمان را جهاد فرماید و

تحریض وتحضیض وحث بیك معنی باشد ودر آیت دلیل است بر انکه خدای بگناه کسی دیگری را نگیرد ودر
انکه این فا فی قوله فقاتل بچه تعلق دارد دو قول گفته‌اند یکی انکه جواب آنست که گفت . ومن یقاتل فی
سبیل الله فیقتل او یغلب فسوف نؤتیه اجراً عظیماً فقاتل فی سبیل الله ان ایضاً طمعاً فی ذلك . وگفته‌اند تعلق
دارد بقوله مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله فقاتل چرا کارزار نمی کنی تو کارزار کن قوله . عسی الله ان یکف بأس
الذین کفروا . در عسی ایجاد دو قول گفته‌اند یکی عسی اطماع است از خدای تعالی مکلفان را در طمع افکنده ایشان را
وقطع نکرد ایشان را بر کف بأس کافران برای ضربی مصلحت نه انکه شکی باشد از خدای در این دگر انکه
گفتند عسی از خدا واجب باشد همه جا اگر گویند براین قول که عسی از خدا واجب باشد انجاز این وعد کجا است
که ما می بینیم که بأس کافران ممنوع نیست گوئیم ازاین چند جواب است یکی انکه آیت خاص است در بدر کوچك چون
رسول ع تحریض کرد صحابه را بر قتال تکاسل کردند وتثاقل نمودند رسول ع برنشست با هفتاد سوار بیرون
رفت ابو سفیان بشنید که رسول بیرون آمد بترسید وخدای تعالی ترس در دل او افکند برگردید وبا مکه شد فذلك
قوله عسی الله ان یکف بأس الذین کفروا . قولی دیگر آنست که این در حدیبیه بود آنجا که خدای تعالی گفت
. وهو الذی کف ایدیهم عنکم وایدیکم عنهم الآیه . قولی دیگر آن است که آیه مخصوص است با آنانکه خدای تم
ترس رسول علیه السلام در دل ایشان افکند تا با رسول علیه السلام کارزار نیارستند کردن قولی دیگر آن است که
آیه مخصوص است باهل ذمة که قبول جزیه کردند واختیار کارزار نکردند ونیارستند کردن قولی دیگر آنست که آیه
عام است جز انکه انجاز این وعد هنوز نیست انگاه باشد که صاحب الزمان علیه السلام بیرون آید وعیسی علیه السلام
از آسمان فرود آید وخلاف برخیزد ودین یکی شود وکفر مقموع ومقهور گردد ودین خدای تعالی برهمهٔ دینها
ظاهر شود چنانکه گفت لیظهره علی الدین کله . یملأ الارض قسطاً وعدلاً کما ملئت جوراً وظلماً . والله
اشدّ بأساً وقوّة وشدّة خدای را جل جلاله سخت‌تر است واشدّ تنکیلاً ای عقوبة وتنکیل تفعیل باشد از نکال
واصل او از نکول است وآن امتناع بود برای خوف ونکل بند باشد برای انکه مانع باشد از رفتن ونکال مانع
وزاجر باشد از گناه واصل کلمه امتناع است ونصب هر دو بر تمیز است . من یشفع شفاعة حسنة الآیة . در او چند
قول گفتند یکی انکه مراد بشفاعت نیك دعاء خیر است ومراد بشفاعت بد دعاء بد است برای انکه مؤمنان یکدیگر را
دعا کردندی حق تعالی گفت هر که دعاء نیك کند اورا از آن نصیب باشد وهر که دعاء بد کند اورا ازان نصیب باشد در
خبر می آید که چون مؤمنی دیگری را دعا کند در غیبت او فرشتگان گویند . بدء الله بك . خدا ابتدا بتو
کند وچون کسی کسی را نفرین کند بناحق آن نفرین باز گردد با او اگر او نیز مستحق آن نباشد با جهود ان باز گردد
وحسن بصری ومجاهد وابن زید گفتند مراد بشفاعت حسنه وسیلت است وانکه شفاعت کند برای کسی دیگر تا
اورا از بند رها کند یا حقی مستحق با او بخشد یا در حق او مکرمتی کند وشفاعت بد آن است که در حق کسی
تخلیط ونکاده کند ونمیمة کند وسبب سازد تا مضرتی با او رسد امیر المؤمنین علی ع گفت . الشفیع جناح الطالب
. شفاعت کننده بال طلب کننده است وازهری گفت معنی آن است که هر که عمل بر عمل زیادت کند از خیر وشر و
طاعت ومعصیت وشفیع در لغت زیادت باشد وشفع جفت باشد ووتر طاق واصل کلمه اینست وشفاعت وشفعه ازاینجاست
بمعنی ضم برای انکه شفیع جفت مشفوع فیه باشد وشفعه برای آن گویند که شفیع میخواهد تا ضم کند آن ملك را با ملك
خود وبراین تفسیر دادند قول رسول ع اشفعوا تؤجروا ودوم از مرد تنها شوی که در صف نماز تنها بود تا مزد بود شمارا
وحقیقت شفاعت بنزدیك ما در اسقاط مضار بود ودر مسئله منافع بر مجاز بکار دارند دلیل براین آن است که چون

در حق رسول علیه السلام از خدای تعالی زیاده منافع و درجات خواهیم نگویند ماشفیع رسولیم و برای او شفاعت
میکنیم و درباب شفاعت رتبه معتبر است از میان شافع و مشفوع الیه چنانکه از میان آمر و مأمور و از میان شافع و مشفوع
فیه رتبه نباشد بخلاف انکه اصحاب وعید گفتند برای انکه کلام بر دو ضرب است یکی انکه در او اعتبار رتبه
کنند و یکی انکه نکنند اما آن نوعی که در او اعتبار رتبه کنند از میان مخاطب و مخاطب باشد دون مایتعلق به الخطاب
کالأمر والنهی والدعاء والمسئلة فکذلك الشفاعة و از اینجاست که روا باشد که یکی از ما شفیع خود باشد و روا
نبود که آمر خود باشد یا ناهی خود قوله یکن له کفل منها حسن و قتاده گفتند بمعنی وزر بود و این
قول حضرت باقر است علیه السلام و سدی و ربیع و ابن زید گفتند کفل نصیب باشد و منه قوله یؤتکم
کفلین من رحمته . و کفل مرکبی باشد که بسازند شتر را چون زین و جای که نشست را آسان بود
و برای آن گویند که نصیبی و بهری از پشت در او شود جمله را مستغرق نباشد و کفل عجز باشد ازهری
گفت کفل آن باشد که بر اسب نداند نشستن و الکفل المثل ایضاً و منه الکفالة بالنفس والمال
و کان الله علی کل شیء مقیتا . و در مقیت پنج قول گفتند سدی و ابن زید گفتند مقتدر باشد عبدالله عباس گفت حفیظ
و نگاه دار بود مجاهد گفت گواه باشد بعضی دگر گفتند حسیب باشد پنجم گفتند جزا دهنده باشد و اصل مقیت از
قوت باشد و گفته اند از قوة و قال الزبیر عبدالمطلب عم النبی علیه السلام فیه بمعنی الفاقة القادر . وذی ضغن کففت النفس
عنه . و کنت علی مسائته مقیتا . وقال کثیر . وماذاك عیها عن نوال اناله . ولاانی منها مقیت علی ود . و ابن کثیر
گفت . المقیت القایم علی کل شیء . قوله و اذا حییتم بتحیة . الایة این آیة خطاب است از خدای تعالی با جمله مؤمنان حق
تعالی میفرماید مردمان را که چون کسی شما را تحیتی کند از سلامی یا دعاء بخیر بالبقاء والبرکة وطول العمر شما او را
از آن نکوتر باز گوئی او ردّوها یا مثل آن رد کنی با او یعنی بجواب او کنی و احسن لاینصرف است برای وزن فعل و صفت
و تحیة تفعله باشد من حیاه اذا سلم علیه و دعا له بطول الحیوة و عطا و ابرهیم گفتند و سدی و ابن جریح که مراد آنست
که چون کسی سلام بر شما کند جوابش از آن نکوتر دهی که او گفته باشد در خبر است که چون کسی از مسلمانان بر رسول
علیه السلام سلام کردی گفتی سلام علیك گفتی و علیك السلام و رحمة الله چون گفتی السلام علیك و رحمة الله رسول
گفتی و علیك السلام و برکاته هم چنین او زیاده گفتی در جواب انکس که گفته بودی و در خبر می آید که چوی بنده
مؤمن برادرش را گوید سلام علیك او را ده حسنه بنویسند چون گوید السلام علیك و رحمة الله بیست حسنتش
بنویسند چون گوید السلام علیك و رحمة الله و برکاته سی حسنتش بنویسند و هم چنین جواب دهنده را و عبدالله
عباس گفت هر کس که او برده کس سلام کند یا بر کسی ده بار سلام کند همچنان بود که برده آزاد کرده و در خبر است
که از میان سلام کننده و جواب دهنده صد حسنه باشد نود و نه آن را بود که سلام کند و یك حسنه آن را که جواب دهند
گفتند برای آن چنین آمد که او ابتدا کرد و اختیار این خیر کرد و رغبت نمود و انکه جواب دهد لابد او را جواب باید
دادن و بمنزلهٔ کسی است که نه باختیار خود است و آورده اند که زایری بنزدیك عبدالله جعفر آمد او را اصلق و عطائی
نکو داد آن مرد اندیشه کرد که من چکنم تا مکافات او باز کنم دست خود از مکافات کوتاه دید یکروز عبدالله جعفر در
بازار می آمد او روی بگردانید عبدالله جعفر عجب داشت تا پیش روی او شد گفت یا فلان سلام علیك او بجست و
جواب داد گفت چرا روی بگردانیدی گفت برای آن تا تو سلام کنی مرا جواب باید دادن آن ثواب بسیار تو را باشد
و اندك مرا که مرا قوت مکافات تو نیست و سلام در شرع برای سلامت نهادند برای این گفت رسول علیه السلام .
افشوا السلام تسلموا . سلام فاش داری تا سلامت یابی و قال علیه السلام . السلم تحیة لملتنا و امان لذمتنا . و برای

این فرمود علیه السلام . السلام للراکب علی الراجل وللقایم علی القاعد . گفت سلام سوار را باید کردن بر پیاده
و ایستاده را باید کردن بر نشسته برای انکه سوار از پیاده ایمن باشد و پیاده از سوار خائف و همچنین ایستاده و نشسته .
او ردّوها . یا همان یعنی مثل آن بر او رد کنی آنچه گفته باشد او را باز گوئی و رسول علیه السلام گفت چون یکی از اهل
ذمّه بر شما سلام کند بگوئی او و اعلیك یا و علیکم و جماعتی بابن تمسك کردند در انکه سلام سنتست و جواب فریضه برای
انکه حق تعالی گفت بلفظ امر . فحیوا باحسن منها او ردّوها . و ظاهر امر قرآن بر وجوب باشد . ان الله کان
علی کل شیء حسیباً . که خدای تعالی بر همه چیزی حسیب است گفتند مراد محاسب و مجازی است گفته اند حفیظ است
و کفایت کننده و گفته اند کافی است و پسندکار من قولهم حسبی کذا ای کفانی زجاج گفت معنی او آن است که همه
چیزها باندازه دهد و منه قوله عطاءً حساباً ای کافیاً . قوله الله لا اله الا هو لیجمعنکم . این لام جواب قسمی
مضمر است و تقدیر آن است که . والله ان الله لیجمعنکم . خدای شما را جمع کند و حشر کند برای روزی که در آن
روز شکی نیست و آن روز قیامت است و گفتند این روز را برای آن قیامت خوانند که مردم از گورها برخیزند و گفته اند
برای انکه پیش خدای بایستند چنانکه گفت . یوم یقوم الناس لربّ العالمین . و گفته اند من قیام الحق و هو ظهوره .
برای انکه حق در این روز آشکارا شود . لاریب فیه . شکی نیست در او گفته اند ضمیر راجع است با روز یعنی در روز
شك نیست و گفته اند راجع است با مصدر لیجمعنکم ای فی الجمع قوله و من اصدق من الله حدیثاً . استفهامی است بمعنی
تقریر و کیست که از خدای راستگوتر است بحدیث و نصب او بر تمیز است و معنی انکه هیچکس نیست از خدای تعالی
راست گوی تر برای انکه کذب بر او روا نیست بهیچ وجه برای انکه او عالم است بقبح آن و مستغنی است از آن و دروغ
انکس گوید که باو جرّ منفعت کند یا دفع مضرّت و این بر خدای روا نیست . قوله فما لکم فی المنافقین فئتین .
الأیة خدایتعالی باین آیه خطاب کرد با مؤمنان صحابهٔ رسول و گفت چیست شما را که در منافقان دو گروه شدی
و نصب او بر حال است چنانکه گوئی . مالك قایماً هاهنا . والله ارکسهم . واو حال است وارکسهم
و رکسهم و انکسهم و نکسهم بمعنی واحد ای ردّهم الی احکام اهل الشرك فی اباحة دمائهم و خدای ایشان را باحکم
اهل شرك برده است از انکه خونشان حلالست و مالشان و سبی زنان و فرزندانشان والارکاس الرد و در مصحف
عبدالله مسعود و ابی بی الف نوشته است رکسهم قال امیة بن ابی الصلت . فارکسوا فی حمیم النار انّهم . کانوا
عصاة وقالوا الافك والزورا . و در انکه آیت در که انزله بود پنج قول گفتند بعضی گفتند در منافقان که روز
احد از رسول علیه السلام باز ایستادند و با مدینه شدند و چون ایشان را در ان باب ملامت کردند جواب این دادند که
. لو نعلم قتالاً لاتبعناکم . اصحاب رسول در ایشان بدو فرقه شدند قومی گفتند کافرند و قومی گفتند نه اند
فذلك قوله فما لکم فی المنافقین فئتین . مجاهد و ابو جعفر و فرّاء گفتند آیت در قومی آمد که از مکه بمدینه آمدند
و اظهار اسلام کردند بنفاق و مدتی بمدینه بودند خوش نیامد ایشان را آنجا گفتند برویم انکه گفتند بچه علت رویم
گفتند بعلت تنزّه برویم از مدینه بعلت تنزّه بیرون شدند و ره مکه بر گرفتند و نامه نوشتند برسول علیه السلام که
ماهم بر آن عهدیم از اسلام که با تو کردیم جز انکه هوای مدینه خوش نیست ما را روزی چند بمکه رویم و خویشان
و دوستان را به بینیم و باز آئیم جماعتی گفتند چه منع است ما را از انکه اینان که از ما مفارقت کردند و سرای حجره
ما رها کردند برویم و ایشان را بکشیم و مال ایشان برداریم گروهی دیگر گفتند چگونه روا باشد مردمانی
بر دین ما و ملت ما برای انکه از شهر ما برفتند و این مناظره میان ایشان بحضور رسول علیه السلام میرفت و رسول
علیه السلام هیچ نمیگفت تا خدای تعالی این آیه فرستاد و رسول را خبر داد از نفاق ایشان رسول علیه السلام

گفت . انها طيبة وانها تنفى الخبث كما تنفى النار بخبث الفضة . یعنی مدینه پاکست پلیدیرا چنان بیندازد که
آتش اپلیدی سیم را عبدالله وقتاده گفتند آیه دردو مردآمد از قریش کـه درمکه اظهار اسلام کردند وهجرت
نکردند جماعتی از اصحاب رسول ایشان را درراهی دیدند خواستند تاایشان را بکشند گفتند خون ایشان
حلال است وگروهی گفتند حلال نیست خلاف کردند خدایتعالی این آیه فرستاد سدّی گفت جماعتی منافقان
بودند گفتند مامیرویم که مارا بضاعتی هست جائی تابیاریم وبازرگانی کنیم وغرض ایشان آن بود تاازرسول
علیه السلام بگریزند برفتند صحابه رسول درایشان خلاف کردند خدایتعالی این آیه فرستاد پنجم ابن زید گفت
آیه درمنافقان انگه آمدکه دروغ برعایشه نهادند عبدالله ابی سلول بود واصحابش خدای تعالی این آیه درایشان
فرستاد . والله اركسهم . درمعنی او خلاف کردند عبدالله عباس گفت ارکاس ردباشد وبروایتی دیگر گفت
ارکاس ایقاع باشد قتاده گفت اهلاك باشد وسدّی گفت بمعنی اضلال باشد قوله . اتريدون ان تهدوا من
اضل الله . میخواهی که هدایت دهی آن را که خدای اضلال کرده باشد ودراین اضلال دوقول گفتند یکی انکه
سماهم ضالين وحكم بضلالهم چنانکه کمیت گفت . فطائفة قدا كفروني بحبكم . وطائفة قالوا مسيء ومذنب .
ووجه دیگر انکه وجدهم الله ضالين خدای ایشانرا ضلال یافته بود چنانکه شاعر گفت . هبوني امرءاً منكم
اضل بعيره . له ذمّة انّ الذمام كبير . ووجه دیگر محتمل است وآن آن است . خذلهم بكفرهم على
سبيل العقوبة . مراد باضلال خذلان باشد برسبیل عقوبت ووجهی دیگر آن است که . اضله عن طريق الجنة
والثواب . خدای ایشان را ازبهشت وثواب اضلال کند واین هرچهاروجه محتمل است وکلام درضلال
باستقصا برفته است فی قوله . يضل به كثيراً ويهدى به كثيراً . ومن يضلل الله فلن تجد له سبيلاً . وهرکه
خدای اورا اضلال کند باین معانی که گفتیم تواورا راهی نیابی بره ثواب واما بتسمیه وحکم بهدی واما
بتوفیق ولطف وهیچ تمسك نیست مجبره را بقوله اركسهم برای انکه گفت بما كسبوا وتصریح
کرد بانکه این معنی بایشان باستحقاق رفت وبجزای کسب ایشان برسبیل عقوبت وفئه درلغت
فرقه باشد من فاوت رأسه بالسيف اذا شققته والفاء شعب من شعاب الجبل قوله ودوا لو تكفرون
كما كفروا . الآية . انکه خدای تعالی از این منافقان خبر داد که ایشان تمنّا می کنند ومیخواهند که شما هم چون
ایشان کافرباشی تابایکدیگر راست باشی انگه نهی کرد ایشان را اعنی مؤمنان را ازولایت وتولّای ایشان گفت
ازایشان تبرّا کنی تاانکه هجرت کنند درراه خدای وهجرت برسه وجه بود یکی هجرت مؤمنان بارسول ع ازمکه
بمدینه چنانکه خدای تعالی گفت للفقراء المهاجرين الذين اخرجوا من ديارهم واموالهم . وقوله ومن يخرج من بيته
مهاجراً الى الله ورسوله . ودوم هجرت کافران ومنافقان باشد ازکفر ونفاق باایمان چنانکه دراین آیه
هست وازاینجاست درباب امامت نماز که اگر جماعتی حاضر آیند ووقت نماز درآید آن را تقدیم کنند بامامت
نماز که قاری تر باشد وقرآن بداند اگر درقرائت راست باشند انکس که فقیه تر
باشد اگر درفقه راست باشند انکس که درهجرة مقدم تر باشند درعهدرسول برهجرت حمل کنند ودرعهد ما بر
انکه پدرانش دراسلام بیشتر باشند وسیم هجرت مؤمنان معاصی را من قوله صلى الله عليه وآله . المهاجر من هاجر
ما نهاه الله عنه . فان تولّوا . اگر برگردند وپشت براسلام وتوحید کنند وهجرت نکنند . فخذوهم . بگیری ایشان را
وبکشی هرکجا یابید درحل وحرم وازایشان هرگز دوست ویار مگیری که ایشان دوستی را نشایند ویاری نکنند شمارا
قوله . فتكونون سواءً . اگرچه بفاست وعقب تمناست برای آن مرفوع است ومنصوب نیست که جواب نیست بل

تقدیر این است ودوا لو تكفرون فتكونون برسبیل عطف كأنه قال وودّوا ايضاً لو تكونون سواءً ومثله قوله ودّوا لو تدهن
فيدهنون . قوله ودوا لو تغفلون عن اسلحتكم وامتعتكم فيميلون عليكم ميلة واحدة . انکه استثنا کرد ازایشان
جماعتی را وگفت . الا الذين يصلون الى قوم يعنی ینتسبون فی قول ابوعبیده وفی الحدیث من اتصل فاغصوه ای
من دعا دعوى الجاهلية هرکه دعوی جاهلیة کند اورا تمکین مکنی ازآن گفتن وآب دهنش درگلو گیرانی لأن المعنى
اغصوه بريقه وقال الأعشى . اذا اتصلت قالت ابكر بن وايل . وبكر سبتها والأنوف رواغم . ای انتسبت و
بعضی دیگر گفتند يصلون من الوصول ومراد التجاءست یعنی جز آنانکه التجا کنند بقومی که میان شما وایشان
عهدی ومیثاقی باشد خلاف کردند درانکه مراد باین قوم کیست واین قوم مستثنی ازحکم آیت اول ازسفك الدماء
وانکه هرکجا بینند ایشان را بکشند که اند بعضی گفتند بنی مدلج اند وآن آن بود که سراقة بن مالك بن جعشم المدلجی
بنزدیك رسول آمد ازپس کارزار احد وازرسول ع عهدی بست که رسول بغزاء ایشان نرود وگفت هرگه قریش
ایمان آرند مانیز ایمان آریم برای انکه ایشان حلیف قریش بودند رسول ع براین قرار داد بااو وعهد کرد واین قول
عمرو بن شیبه است وباقر ع گفت مراد بنی اسلمند که هلال بن عویم الاسلمی وقیل السلمی بیامد وبارسول ع
عهد کرد که او وقوم او بغزاء رسول نیایند ورسول ع وقومش نیز بغزای ایشان نشوند واو معاونة مشرکان نکند ویك
جانب شود ازایشان رسول ع گفت هرکه درجوار وحمایت ایشان است دراین عهد است تعرضی مکنی اورا او جاؤكم .
بعضی گفتند او بمعنی واو است چنانکه چند جایگاه گفتیم که او بمعنی واو عطف است بعضی گفتند اشجع اند که ایشان
بمدینه آمدند وپیشرو ایشان مسعود بن رخیله بود رسول ع بفرمود تاایشان را میزبانی کردند بخرما وایشان را
گفت بچه کار آمدهٔ گفتند برای آن آمدیم که جای ما بتو نزدیك است ومااز حرب توکارهیم وکارزار بنی ضمره راکه از
میان ما وایشان عهدی هست آیه درحق ایشان آمد وآنانکه این گفتند قد تقدیر کردند معنی آن است که او جاؤكم
قد حصرت برای انکه قد تقریب فعل ماضی کند بحال چنانکه گویند جاء فلان ذهب عقله والمعنى قد ذهب عقله
یعنی درآن حال واین جمله حال باشد ازآنانکه يصلون الى قوم صفت ایشان است وقولی دیگر آن است او الذين
جاؤكم براین قول این قوم دگر باشند برهردوقوم حصرت صدورهم حال باشد ویعقوب خواند حصرة صدورهم
نصب برحال ومعنی آن است که ضاقت صدورهم بشما آیند ودلهاء ایشان تنگ شده باشد ازقتال شما یاقتال قوم
خود که ازمسلمانان جماعتی بسیار خویش ایشان بودند یامعاهد وحلیف وخلاصهٔ معنی آن است که حق تعالی ذکر
گروهی منافق کرد وانکه گفت حکم ایشان حکم کافران است وایشان را هرکجا یابی باید کشتن مگر گروهی که
متصل باشند بقومی که میان ایشان وشما عهدی ومیثاقی باشد اما باتصال نسبی چنانکه گفتیم یا باتصال عهدی از
طریق همکاری که ایشان را باشد نباید کشتن واما گروهی که ایشان را ملال باشد ازقتال شما وقتال متصلان قوم
خود نخواهند که باشما یابا ایشان قتال کنند نه برشما باشند ونه باشما واین حکم منسوخ است باتفاق خلاف درآن
افتاد که بکدام آیه منسوخ است انکه گفت . ولو شاء الله لسلطهم عليكم . چون ذکر حصر ودلتنگی کرد و
آن را بخدای تعالی تعلق است گفت اگر ببدل حصر ودلتنگی ودلشکستگی ایشان وملال ایشان ازقتال شما
ایشان را دلیری دادی برشما براین وجه موردآیه موردمنت بود گفت اگر خدای خواستی ایشان را برشما مسلط
کردی بمشیة قدرت چنانکه گفت . ولو شاء الله لاعنتكم ولو شاء الله لذهب بسمعهم وابصارهم . چنانکه یکی
ازما گوید اگر من خواهم چنین کنم وچنین کنم یعنی توانم کردن ودردست من است حق تعالی هم براین وجه
گفت تواند ولکن نکنند برای انکه حکمت مانع است ازآن اگر خدای خواستی مسلط کردی ایشان را برشما

تاباشما کارزار کردندی مکرانکه دلشان تنگ کرد تاملال آمدایشان را از قتال فان اعتزلوکم . اگر تحاشی کنند
از قتال شما وباشما قتال نکنند والقوا الیکم السلم والقا کنند بشما صلح را یعنی باشما صلح کنند واززه کارزار شما دور
شوند وبعضی گفتند چون بلخی وطبری وجبائی که مراد بسلم اسلام است یعنی اگر اسلام آورند ومعنی از روی
لغت متقارب است برای انکه مسلم مستسلم باشد وکذلک السالم الذی هو خلاف المحارب قال الطرماح .
وذاك ان تمیما غادرت سلماً ، للاسد کل حسان وعثة الکبد . فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً . خدای تعالی شمارا
برایشان راهی نکرد یعنی دستی نداد از روی شرع ورخصت نداد درقتال ایشان مادام تامسلم یامسالم باشند اگر
مسلمان شوند برادران شمااند واگر درعهد وصلح شما آیند معاهد شماباشند بهیچ یک دووجه شمارا نیست که با
ایشان کارزار کنی انکه گفت . ستجدون آخرین . گروهی دگررا یابی شما یعنی گروهی دگرهستند که حکم ایشان
خلاف حکم اینان است خلاف کردند مفسران درانکه ایشان که بودند کلبی روایت کرد از ابوصالح از عبدالله عباس
که گفت ایشان اسد وغطفان بودند بیامدند واظهار اسلام کردند ومنافق بودند وچون قوم ایشان ایشان را
گفتندی بکه اسلام آورده گفتندی بهذا القرد وبهذا العقرب باین کپی وباین کژدم وچون رسول ع دیدندی
واصحاب اورا گفتندی ما از شماایم حق تعالی نفاق ایشان اظهار کرد وگفت که غرض ایشان دراین گفتن آن است
تا باظهار کلمه اسلام از شما ایمن باشند وباظهار کلمه کفر از قوم خود ایمن باشند وجویبر گفت از ضحاك از عبدالله عباس که
ایشان بنوعبدالدار بودند وسدی گفت آیه درنعیم بن مسعود الاشجعی آمد که اوهروقت آمدی بنزدیك رسول وازاو
امانی بستده بودوانکه چیزهائی که رفتی نقل کردی بامشرکان وغرض او آن بود تا از هردو گروه ایمن باشند . کلما
ردّوا الی الفتنة ارکسوا فیها . ابوالعالیه گفت معنی آنست که هرکه ایشان را امتحان وابتلا کنند ببلیتی باسر کفر شوندو
اظهار کفر کنند قتاده گفت هرگه که بلائی رسد ایشان را باز باسر طریقهٔ اول شوند از کفر عبدالله عباس گفت معنی آن
است که هرگه که ایشان را با کفر دعوت کنند باسر کفر شوند واصل فتنه اختبار وامتحان باشد وارکاس نکس
باشد وسرنگونسار گردانیدن واین عبارت برای تقبیح حال ایشان گفتند وبرای آن باخدای تعالی حواله کرد
بلفظ مالم یسم فاعله که از طریق خذلان ومنع توفیق بودوایشان را باخود گذاشتن انکه حق تعالی حکم ایشان
بگفت فی قوله . فان لم یعتزلوکم . اگر از شما جدا نشوند ویامیان قوم خود که کافر انند نروند یادست بمصالحه
ومسالمه بشما ندهند ومعاهد شما نشوند ودست از قتال شما نبدارند بگیری ایشان را وبکشید هرکجا یابید که ایشان
آنانند که ماشمارا برایشان سلطانی مبین دادیم سدی وعکرمه گفتند یعنی حجتی ظاهر ودیگران گفتند دست
قوی بخلاف حکم آنان که درآیت اول ذکر ایشان کرد که . فما جعل الله لکم علیهم سبیلاً . قوله تعالی

وما کان لمؤمن ان یقتل مؤمناً الا خطأً ومن قتل مؤمناً خطأً فتحریر رقبة مؤمنة ودیة
ونباشد هر مؤمنی را که بکشد مؤمنی را مکر بخطا وکسیکه کشت مؤمنی را بخطا پس براوست آزاد کردن مؤمنی را ودیه
مسلمة الی اهله الا ان یصدّقوا فان کان من قوم عدوّ لکم وهو مؤمن فتحریر رقبة مؤمنة
بیارده بخداوندش مکر انکه صدقه کنند پس اگر باشد از گروهی دشمن مر شمارا وقاتل گرونده باشد پس واجب است آزاد کردن مؤمنی
وان کان من قوم بینکم وبینهم میثاق فدیة مسلّمة الی اهله وتحریر رقبة مؤمنة فمن
واگر باشد از جماعتیکه میانه شما ومیانه ایشان پیمانی است پس براوست خونبهای تسلیم کرده شده براهلش وآزاد کردن مؤمنی پس کسیکه نیابد پس
لم یجد فصیام شهرین متتابعین توبةً من الله وکان الله علیماً حکیماً * ومن یقتل مؤمناً متعمداً
براوست روزه داشتن دوماه پی‌هم توبه‌را ولی ازخدا وباشد خدا دانای حکیم وکسیکه بکشد مؤمنی را عمداً

فجزاؤه جهنم خالداً فیها وغضب الله علیه ولعنه واعدّ له عذاباً عظیماً * یا ایها الذین آمنوا اذا
پس جزایش جهنم است جاودانی درآن وغضب خدا براو ولعنت کرد براو وآماده برایش عذاب عظیم ای آن کسانیکه ایمان آوردید چون
ضربتم فی سبیل الله فتبیّنوا ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً تبتغون عرض
سفر میکنید درراه خدا پس تفتیش کنید ومکوئید برای کسیکه القا کند بشما سلام نیستی تو مؤمن میجوئید مایه برخورداری زندگانی
الحیوة الدنیا فعند الله مغانم کثیرة کذلك کنتم من قبل فمنّ الله علیکم فتبیّنوا ان الله کان
دنیا پس نزد خدا است غنیمتهای بسیار همچنانکه بودید از پیش پس منت گذاشت خدا برشما پس تفتیش کنید بدرستیکه خدا باشد
بما تعملون خبیراً * لا یستوی القاعدون من المؤمنین غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله
بانچه میکنید آگاه برابر نیستند نشستگان از مؤمنان غیر خداوندان رنج باجهادکنندگان درراه خدا
باموالهم وانفسهم فضّل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلاً
بمالهایشان ونفسهایشان افزونی داد خدا جهادکنندگان را بمالهایشان ونفسهایشان برنشستها بمرتبه وهمه را
وعد الله الحسنی وفضّل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً * درجات منه ومغفرة و
وعده داد خدا به نیکی وافزونی داد باجهادکنندگان برنشستها اجر عظیم مرتبه‌ها ازاو وآمرزش و
رحمة وکان الله غفوراً رحیماً
رحمت وباشد خدا آمرزنده رحیم

فی قوله تعالی وما کان لمؤمن . الایة مفسران گفتند آیه درعیاش بن ابی ربیعة المخزومی آمد که او بنزدیك رسول
آمد بمکه پیش از هجرت وایمان آورد چون رسول علیه السلام بمدینه آمد اودر مکه نتوانست بودن بیامد وبا
بعضی کوههای مدینه رفت وجای بساخت وآنجا مقام کرد چون خبر اسلام او بمادرش رسید جزعی عظیم کرد
وسخت آمد اورا او پسرانش را گفت ابوجهل وحارث را پسران هشام واینان برادران عیاش بودند از مادر
که بخدای که درزیر هیچ سقفی نشوم وهیچ طعامی وشرابی نخورم تا نبروی واورا پیش من نیاری ایشان برخاستند
وحارث بن زید بن انیسه باایشان بودوبیامدند بانجا که عیاش جای ساخته بودواورا گفتند مادرت سوگند خورده است
که درزیر هیچ سقفی نشود وطعام وشراب نخورد تا تورا نه بیند وبااو عهد کردند وسوگند خوردند که اورا نیازارند و
درباب دین براو اکراه نکنند او چون حدیث مادر شنید وسوگند وعهد ایشان بزیر آمد ودست در دست ایشان نهاد
ایشان اورا بگرفتند ودستهایش ببستند وهر برادری اورا صد تازیانه بزدند واورا بامکه آوردند پیش مادرش مادر
سوگند خورد که اورا از بند رها نکند تا کافر نشود واز دین برنگردد انکه اورا بیاوردند ودر آفتاب افکندند او
چون کار براو سخت شد آنچه ایشان میخواستند ازاو بگفت اورا بگشادند ابن حارث بن زید که باایشان همراه بود اورا
ملامت کرد وعیب کرد وگفت یاعیاش این چیست که کردی نه بردین پدرانت بماندی ونه بردین که رفته بودی بماندی
واگر این دین که براو بودی هدی بود از هدی برگشتی واگر ضلالت بود توچندگاه ضال بودی مانند این حدیثها
موحش گفت عیاش گفت والله که هرکجا خالی یابم تورا از تو برنگردم تا تورا نکشم انکه برخاست وبامدینه آمد واسلام
تازه کرد ودرمدینه مقام ساخت پس از آن یعنی ابن حارث بن زید هم بمدینه آمد واسلام آوردو در این وقت عیاش
غایب بودوخبر نداشت از اسلام حارث چون باز آمد یکروز ابن حارث را دید بقبا حمله برد براو واورا بکشت مردم اورا
گفتند چرا کشتی این راکه این مسلمان است او گفت من ندانستم وپشیمان شد وبنزدیك رسول آمد واین حال بار رسول
علیه السلام بگفت وسوگند خورد که من از اسلام او خبر نداشتم خدای تعالی این آیه فرستاد . وماکان لمؤمن ان یقتل

مؤمناً الا خطأً . گفت نباشد هیچ مؤمن را که مؤمنی را بکشد یعنی روا نباشد او را و حلال نبود و رخصت نیست او را که مؤمنی را بکشد مگر بخطا استثناء منقطع است بر قول بیشتر مفسران بمعنی لکن چنانکه شاعر گفت . من البیض لم تظعن بعیداً و لم تطأ . علی الارض الا ریط برد مرجل . والمعنی علیه انها لم تطأ علی الارض لکن وطئت علی برد مرجل وهو غیر الارض یصفها بانها ناعمه و این را امثال بسیار است قال الله تعالی . مالهم به من علم الا اتّباع الظن . و تقدیر اینست که هیچ مؤمن را نیست که مؤمن را بکشد بعمد و قصد امّا اگر بخطا بکشد او را حکمش این است که گفت در آیه و قومی گفتند استثناء متصل است و معنی آن است که اگر مؤمنی مؤمنی را بکشد بخطا از ایمان و حکم ایمان بیرون نباشد و اگر بعمد باشد از حکم ایمان بدر بود و این تأویل معتزله و اصحاب وعید باشد انکه حکم انکس که او بر سبیل خطا کسی را بکشد بگفت و خطا در هر دو جایگاه نصب او بر تمیز است برای انکه در اول تقدیر هم این است الا ان یقتله خطأ و انکس که مؤمنی را بخطا بکشد . فتحریر رقبة مؤمنة ای فعلیه تحریر رقبة مؤمنة . بر او است که برده مؤمن آزاد کند بدانکه قتل بر سه ضرب است عمد محض است و خطأ محض است و خطأ شبیه بالعمد و مذهب ابوحنیفه و شافعی هم این است و مالك گفت بر دو ضرب است عمد و خطا و آنچه ما شبیه عمد گفتیم او عمد گفت امّا قتل عمد را در او قود باشد و قصاص الا که اولیاء مقتول عفو بکنند یا بدیه راضی شوند و خطا شبیه عمد آن باشد که قصد کند بتأدیب کسی که او را در شرع باشد که او را تأدیب کند کشته شود یا کسی را قصد کند یا دارو دهد و غرض منفعت و مصلحت انکس باشد قتل حاصل شود این خطا باشد که بعمد ماند اینجا قصاص واجب نبود بل دیه باید دادن مغلظ در خاص مال قاتل دون عاقله و اما خطاء محض آن بود که کسی تیری بصیدی اندازد بر کسی آید کشته شود انکس بر او کفارت در خاص مال او باشد و دیه بر عاقله باشد مخفف چنانکه بیان کنیم و قود نباشد بهیچ حال اما قتل عمد هر عاقلی بالغ که او قصد کشتن غیری کند بهر آلة که باشد از آهن و جز آن از چوب و سنگ و زهر و گلو گرفتن و هر چه بغالب عادت عند آن قتل حاصل آید اگر آزاد باشد و اگر بنده و اگر کافر باشد یا مسلمان مرد باشد یا زن بهر وجه که باشد قصاص واجب بود بر او الا که اولیاء مقتول راضی شوند بدیه یا بعفو و بنزدیك شافعی هم چنین است و مالك و ابن ابی لیلی و ابو یوسف و محمد بن الحسن و بنزدیك ابوحنیفه اگر نه باهن کشته باشد قصاص واجب نبود و شعبی و نخعی و حسن بصری هم چنین گفتند و اگر کودکی یا دیوانهٔ یا ناقص عقلی کسی را بکشد بعمد حکم او حکم خطا باشد بر او قصاص نبود بل دیة باشد بر عاقله قوله و تحریر رقبة مؤمنة . بنزدیك ما بردهٔ بالغ مؤمن یعنی مظهر ایمان از کلمه شهادت و شعار اسلام و با وجود بالغ طفل نشاید عندنا و عند الشافعی و این قول عبدالله عباس است و شعبی و حسن و ابرهیم و قتاده و اگر بالغ نیابد روا باشد که کودکی را آزاد کنند که مسلمان زاده و اگر نیابد کودکی را از آن نوع که باشد سوا اگر مقتول مرد باشد یا زن یا کودك یا دیوانه یا کافر یا بنده و شافعی در همه موافقت کرد و ابوحنیفه در بنده موافقت کرد و بس و مالك در بنده خلاف کرد و اگر جماعتی مشارکت کنند در قتل یك کس بر هر یکی از ایشان کفارتی باشد و جملهٔ فقها موافقة کردند مگر عثمان بتّی که او گفت بر همه یك کفارت باشد و کفارت قتل عمد سه چیز باشد علی الجمع بردهٔ مؤمن که آزاد کند و شصت درویش را طعام و دو ماه پیوسته روزه دارد و جملهٔ فقها خلاف کرده‌اند در این و کفارة قتل خطا یا برده باشد اگر نیابد روزه دارد دو ماه و اگر نتواند شصت درویش را طعام دهد مانند کفارت ظهار و شافعی را دو قول است یکی چنین که ما گفتیم و دگر انکه روزه در ذمهٔ او میباشد تا انکه توانا شود بدارد و در کفارت قتل عمد اصلا که خود بر او کفارت باشد یا نه شافعی و مالك و زهری موافقت کردند و ابوحنیفه و اصحابش و سفیان ثوری گفتند

کفارت نیست بر او هیچ وجه و اگر کسی خود را بکشد بر او دیه و کفارت نباشد بنزدیك ما و بیشتر فقها و شافعی گفت بر او کفارت باشد در مالش بنده بخرند و آزاد کنند برای او . او دیة مسلمة الی اهله . و دیتی که باهل مقتول سپارد و ایشان اولیاء خون باشند اولیتر کس باو و بمیراث او و اگر عمد باشد یا شبیه عمد بر خاص مال او و اگر خطاء محض باشد بر عاقله و ایشان عصبه او باشند از برادران پدری یا پدری و مادری دون مادری تنها و اعمام و بنی اعمام و اعمام پدر و پسران اعمام پدر و موالی اعنی من فوق و به قال ابوحنیفه و در موالی من اسفل شافعی را دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم که بر ایشان چیزی نیست و یکی انکه هست و جماعتی فقیهان و ابوحنیفه گفتند پدر و فرزند هم عاقل باشند و دیهٔ قتل خطا ابتدا بر عاقله واجب باشد و بعضی اصحاب گفتند عاقله دیت بدهند باولیاء مقتول و از قاتل بازستانند و مذهب درست اوّل است و شافعی را دو قول است یکی چنین که ما گفتیم و دگر انکه بر قاتل واجب میشود اوّلا انکه عاقله از او تحمل کند و ابوحنیفه چنین گفت پس شافعی بیك قول موافق ماست و بیك قول موافق ابوحنیفه و چون عاقله بسیار باشند و بیش از دیت باشند دیه بر ایشان بخشند بنصیب و شافعی گفت از توانگر بیشتر از نیم دینار نستانند و از متجمل دانگ و نیم اگر چیزی بماند بر امام باشد و بیت المال ابتدا بالأقرب فالأقرب کنند چنانکه استحقاق میراث ایشان باشد و بنزدیك ما بر بیت المال چیزی نباشد . الا ان یصدّقوا . والمعنی الّا ان یتصدقوا . الّا که صدقه کنند اولیاء مقتول و بایشان بخشند و رها کنند بایشان تاء تفعل را قلب کردند باصاد و انگه در صاد ادغام کردند و کذلك فی اطیرنا و اثاقلتم والأصل تطیرنا و تثاقلتم . فان کان من قوم عدوّ لکم وهو مؤمن . یعنی فان کان المقتول خطاء . اگر این را که بخطا کشته باشند از جملهٔ کافران باشد یعنی در میان ایشان باشد و او که کشته است مؤمن باشد کشنده را کفارت باشد و دیت نبود بر او و انکه خلاف کردند بعضی گفتند که این مسلمانی باشد در میان کافران کسی او را بکشد بر او کفارت باشد و دیت نباشد برای انکه ورثهٔ او کافرانند و کافر از مسلمان میراث نگیرد و این قول عبدالله عباس است و سدّی و قتاده و ابرهیم و ابن زید و بعضی دگر گفتند کسی را خواست که از سرای حرب بسرای اسلام آید و اسلام آرد انکه باسرای حرب رود چون لشکری از مسلمانان بغزاء ایشان روند کافران بگریزند او نبگریزد برای ایمانش ایشان بیایند و ندانند که او مسلمان است او را بکشند و این از جنس قتل خطا باشد و این روایتی است از عبدالله عباس . وان کان من قوم بینکم و بینهم میثاق . و اگر این کشته از قومی باشد که میان شما و ایشان عهدی باشد و ذمتی و نه از اهل حرب باشد انکه او را بخطا بکشند دیتی لازم آید که بقوم و اهل او دهند از عاقله بستانند و قاتل کفارت را بردهٔ مؤمن آزاد کند انکه در این کشته دوم خلاف کردند که شرط هست که او مؤمن باشد یا نه بعضی گفتند که اگر کافر باشد هم این حکم دارد و ایمان شرط نیست و این قول عبدالله عباس است و زهری و شعبی و ابرهیم و نخعی و قتاده و ابن زید و این مذهب شافعی است و بعضی دگر گفتند مراد آن است که او اگر چه از کافران معاهد باشد او مؤمن باشد و این مذهب ماست و قول جماعت مفسرّان چون حسن بصری و ابرهیم النخعی الّا انکه مذهب ما آن است که دیت بوارثان مسلمانش دهند و بکافران ندهند و اگر هیچ وارث مؤمن ندارد دیت او بیت المال را باشد و مراد بعهد ذمّة است و خطا آن باشد که او قصد چیزی دگر کند آن بر نیاید چیزی دگر بر آید امّا دیت بنزدیك ما شش جنس باشد شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم و حله اگر مرد اهل شتر باشد صد شتر و اگر اهل گاو باشد دویست گاو و اگر از اهل گوسفند باشد هزار گوسفند و اگر اهل زر باشد هزار دینار و اگر اهل درم باشد ده هزار درم و اگر از اهل حله باشد دویست حله

واین قول ابویوسف ومحمدبن الحسن است واحمد حنبل الا آن است که ایشان ازگوسفند دوهزار گفتند وابو حنیفه گفت اصل او سه است زر ودرم وشتر الا آن است که گفت مخیّر باشد واو ازشرط نکرد وشافعی را دوقول است درقدیم گفت صدشتر اگر نیابند یاهزار دینار یادوازده هزار درم وشتر فاضلتر باشد وقولی دیگر آن است که درجدید گفت صدشتر باید اگر نیابد انتقال کند بابهایش چندانکه برآید ودرروایت بعضی اصحاب ما ازدرم دوازده هزار آمده است انکه درتغلیظ وتخفیف ان خلاف کردند دیت عمد مغلظ ستانند اگر زر باشد هزار دینار سرخ و اگر شتر باشد صدشتر تمام سال وشافعی گفت درقتل عمد وشبیه عمد دیت بر سه ثلث باشد سی حقه وآن سه ساله باشد درچهارم شده که مستحق رکوب باشد سی جذعه وآن پنج ساله باشد وچهل خلفه وآن آبستن باشد فی بطونها اولادها ومحمدبن الحسن هم این گفت وابوحنیفه وابویوسف وثوری گفتند ازچهار ربع باشد ربعی بیست وپنج بود بنت مخاض وآن یکساله باشد وبیست وپنج بنت لبون وآن دوساله باشد وبیست وپنج حقه و بیست وپنج جذعه ودیت عمد بنزدیک ما حال باشد بنزدیک بیشتر اصحاب ما وبعضی اصحاب ما گفتند بیک سال ازاو بستانند وشافعی چنان گفت که قول اوّل ماست که حال باشد وابوحنیفه گفت بسه سال بستانند امّا دیة عمد شبیه بالخطاء مغلظ باشد براثلاث سی وسه بنت لبون وسی وسه حقه وسی وچهار خلفه که بحدّ آن باشد که فحل براو کشتی کند ودرروایات بعضی اصحاب تاسی بنت مخاض وسی بنت لبون وچهل خلفه طروقة الفحل وشافعی فرقی نکرد میان عمد محض وشبیه الخطاء دراین مسئله ودراجل چنان گفت که مادردیت خطا گوئیم درسه سال وابوحنیفه برارباع گفت چنانکه بیان کردیم درعمد مذهب او ومالك گفت قصاص واجب باشد درشبیه العمد چنانکه درعمد ودیت نبود ابن شبرمه گفت دیة شبیه العمد حال بود چنانکه ما گفتیم درعمد محض ودیت قتل خطاء مغلظ بوددرماه حرام ودرحرم وشافعی همچنین گفت جز که او یکی بفرمود وآن قتل یکی ازمحرم است چون پدرومادرو برادران وخواهران وفرزندان ایشان وابوحنیفه ومالك گفتند دراو تغلیظ نباشد بهیچ وجه ودرصحابه مذهب شافعی روایت کرده اند ازعمر و عثمان وعبدالله عباس ودرتابعین سعیدبن المسیب وسعیدجبیر وعطا وطاوس وزهری ومذهب ابوحنیفه روایتست ازعبدالله مسعود ودرتابعین نخعی وشعبی امّا دیت قتل خطا صدشتر باشد اگر عاقله ازاهل شتر بود ارباع باشد ربعی بنت مخاض وربعی بنت لبون وربعی حقه وربعی جذعه واین روایت است ازامیرالمؤمنین علی علیه السلام وبعضی دگر گفتند اخماس است بیست بنت مخاض وبیست بنت لبون وبیست ابن لبون وبیست حقه وبیست جذعه واین ازعبدالله مسعود روایتست ودراخبار ما هردو آمده است واین روایات متکافی است واولیتر تخییر باشد وبسه ساله بستانند امّا دیت اهل ذمّه بهری گفتند که چون دیة مسلمانان است واین روایت کرده اند ازابوبکر وعثمان وعبدالله مسعود وابرهیم نخعی ومجاهد وزهری وشعبی واین مذهب ابوحنیفه است واصحاب او وبعضی دیگر گفتند نیمه دیت مسلمان باشد واین روایت است ازعمر خطاب وعمربن عبدالعزیز وعمروبن شعیب وبعضی دگر گفتند برثلث دیة مسلمان باشد واین قول سعیدبن المسیب است ومذهب شافعی واسحق وابوثور واحمد حنبل گفت اگر قتل عمد باشد مانند دیة مسلمان باشد واگر خطا بود نیمه دیت مسلمان ومعاهد ومستأمن وذمّی یکمعنی دارد وبنزدیک ما هشتصد درم باشد وفرقی نبود میان اهل کتاب اعنی جهودان وترسایان ومیان گبرکان دراین باب بنزدیک ما که دیت هریك ازایشان هشتصد درم باشد ومذهب شافعی ومالك بامذهب ما موافقست دراین باب و عمر عبدالعزیز گفت دیة او نیمهٔ دیت مسلمان باشد چنانکه دراهل کتاب گفت وابوحنیفه گفت دیة او چون دیة مسلمان باشد قوله . فمن لم یجد فصیام شهرین متتابعین . ای فعلیه صیام شهرین متتابعین هرکه نیابد خلاف

کردند درانکه چه نیابد بعضی گفتند برده که آزاد کند وبهای او واین قول مجاهد است وبیشتر مفسران وبعضی دگر گفتند نیابد دیت وکفارت روزهٔ او اورا کفایت باشد وقایم بود مقام دیت وکفارت واین قول مسروق است وقول اوّل درستتر است برای انکه دیت برعاقله است وکفارت براو باجماع وآنچه تکلیف دیگری باشد اورا عوض نباید کردن وازشرط روزه آن است که متتابع باشد پیاپی بلافصل واگر یکماه بدارد وازدوم چیزی بدارد واگرچه یکروز باشد پس بگشاید مخطی باشد جز انکه بناشاید کردن وباسر نباید گرفتن واگر یکماه بدارد وازماه دوم هیچ نداشته باشد وبگشاید وباسر باید گرفتن بهمه حال قوله . توبة من الله . نصب او برمفعول له باشد یعنی عودی ورجعی است ازخدای تعالی برشما برحمت تاتخفیف باشد آن راکه برده ندارد ودرکفارت براو بسته نشود وکسی را نبود که اعتراض کند بروجوب دیت برعاقله وگوید این ظلم است یاتکلیف مالا یطاق برای انکه این انگاه بودی که این درحق عاقله برسبیل عقوبت بودی واین بروجه عبادت است وخدای تعالی عاقله را براین ضمان ثواب کرده است این بمثابهٔ زکوة وخمس است نه آن است که بجنایتی که دیگری کرد اورا میفرماید گرفتن . وکان الله علیماً حکیماً . وخدای تعالی همیشه عالم وحکیم بوده است عالم باحوال مکلفان ومصالح ایشان وحکیم دراوامر ونواهی که ایشان را کند . ومن یقتل مؤمناً متعمداً . الآیه مفسران گفتند آیت درمقیس بن ضبابة الکنانی آمد وآن آن بود که او برادرش را هشام بن ضبابه را کشته یافت دربنی النجار وبرادرش مسلمان بود بنزدیک رسول آمد ورسول را علیه السلام بگفت رسول علیه السلام مردی را ازبنی فهر بااو فرستاد ببنی النجار وگفت ایشانرا بگو که رسول خدای سلام میکند شمارا ومیگوید که اگر قاتل برادر این مردرا میدانی بااو دهیدش تابکشد اورا واگر نمیدانی که اورا کشته است دیة او ببرادرش دهی این مرد فهری بیامد واین پیغام بداد ایشان گفتند . سمعاً وطاعةً لله ولرسوله . بخدای که ما قاتل اورا نمیدانیم ولکن دیتش بدهیم وانگاه صدشتر بیاوردند وبمقیس دادند وایشان هردو روی بمدینه نهادند ومسافة نزدیك بود شیطان وسواس آورد مقیس را که تواین دیت بستانی مردم تورا عیب کنند رأی آن است که این مردرا بباید کشتن تادربرابر خون برادرت باشد وشتر براندن ورفتن انگه رهاکرد تافهری غافل شد سنگی برداشت بزرگ وبرسر اوزد واورا بکشت وشتری رابرنشست وباقی شتر براند وروی بمکه نهاد ومرتد شد واین بیتها گفت . قتلت به فهراً وحملت عقله . سراة بنی النجار ارباب فارع . و ادرکت ثاری واضطجعت مؤسدا . وکنت الی الأوثان اوّل راجع . خدای تعالی درحق او این آیت فرستاد وبیان کرد که هرکس مؤمنی را بکشد بقصد جزا وپاداشت او دوزخ باشد که درآنجا خالد بدارد اورا وخشم خدای براو بود ولعنت کند اورا واورا عذابی عظیم دهد واهل وعید ازمعتزله وخوارج تمسك کردند باین آیه درانکه کشندهٔ مؤمن ابد دردوزخ بماند وازایمان بدرآید باین کشتن وبنزدیك ما وجمله مرجان ازاسم ایمان بدر نیاید و بدین فعل مؤبد دردوزخ نماند ودلیل انکه قاتل بقتل ازحکم ایمان بدر نیاید آن است که حق تعالی چون ذکر قتل عمد کرد ایشان را بنام ایمان خواند فی قوله . یا ایها الّذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی . ودلیل برانکه مراد قتل عمد است آنست که قصاص الّا درقتل عمد نباشد دلیل دگر دراین آیه آنست که گفت . فمن عفی له من اخیه شیٔ الآیة . قاتل را برادر مقتول واولیاء مقتول خواند ولامحال برادری دین است چه برادری نسب صورت نبندد اینجا و کافر برادر مؤمن نباشد در دین دلیل دگر ازاین آیه قوله . ذلك تخفیف من ربکم ورحمة . واین ازصفت مؤمنانست برای انکه خدایتعالی باکافران تخفیف ورحمت نکنند انکه آنراکه اعتدا کند پس ازاین گفت اورا عذابی الیم باشد وذکر کفر وتخلید نکرد وعذاب متناول باشد قصاص را وحکم او وحکم عقاب نیست دلیل براین قوله . قاتلوهم

یعذبهم الله بایدیکم . دلیل دگر قوله تعالی . وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما . الآیة ذکر
ایشان بنام ایمان کرد در حال اقتتال بایکدیگر و اقتتال بعمد باشد بخطا نباشد و از جهة اخبار آنچه اخبار متواتر است
برانکه رسول علیه السلام بیعت مردمان که ستدی بر آن ستدی که شرك نیارند و خون بناحق نکنند و انچه شرایط
اسلام است از اجتناب کبایر انکه گفتی . فمن فعل ذلك شیئاً فاقیم علیه الحدود فهو کفارة له و من ستر علیه فامره
الی الله عزّ و جل ان شاء غفر له و ان شاء عذّبه . گفتی هرکه ازین کبایر ارتکاب چیزی کند حد براو
برانند آن کفارت باشد اورا و هرکه را پرده باو فرو گذارند کار او با خداست اگر خواهد
بیامرزد و اگر خواهد عذابش کند و اگر قاتل کافر بودی این حدیث را وجهی نبودی که حکم کافر خلاف این
باشد و نیز اجماع امت است که در عهد رسول علیه السلام بسیار قتل افتاد بعمد و رسول علیه السلام ولیّ خون را
گفت اتعفوا عفو کنی این مرد را چون شفیع گفت نه گفت دیت بستانی گفت نه گفت قصاص کنی و مرد را
نفرمود که ایمان باسر گیر که کافر شدی و نیز شفاعت نکردی در حق کافر مرتد و نیز انکه اورا عفو کردند یا دیت
از او قبول کردند حکم اهل رده بایشان براند از تحریم زن و فساد عقد و اگر چیزی بودی از این معنی واجب
بودی که بیان کردی دگر انکه گفت . من اصل الاسلام الکف عمن قال لا اله الا الله لا یکفره بذنب . از اصل
مسلمانی آن است که زبان از گویندهٔ لا اله الا الله نگاه داری و اورا بهیچ گناه که کند کافر نخوانی دلیل دگر آن است که
کفر باتفاق جحود است و قاتل منکر نیست خدای تعالی را جل جلاله و جاحد نیست و اگر انکه کفر نیارد روا
باشد که اورا کافر خوانند انکس که ایمان ندارد روا باشد که اورا مؤمن خوانند اگر گویند نه خدای تعالی
واجب کرد قاتل مؤمن را خلود در دوزخ گوئیم از این چند جواب است یکی انکه بیان کردیم پیش از این
که عموم را صیغتی مختص نیست بل الفاظ عموم که گویند اصحاب عموم مشترك است میان عموم و خصوص دگر
انکه بیان کردیم که آیه در حق شخص معین آمد بروایت جماعت مفسران چنانکه قصه اش از پیش رفت دگر انکه
چون ابطال عموم کردیم تخصیص توان کردن آیت بمن قتل مؤمناً متعمداً لایمانه و مستحلاً لقتله چون برای
ایمانش کشد یا مستحل قتل او باشد کافر شود و چون کافر شود مستحق عقاب ابد بود دگر انکه گفت فجزاؤه
جهنم یعنی مستحق دوزخ شود چنانکه یکی از ما گوید من فعل کذا فجزاؤه کذا از کجا که آن جزا لا محال
واقع باشد بایشان و چرا نشاید که بعد الاستحقاق عفو خداوند بایشان رسد و از اینجاست که مزدوری که برای کسی
کاری کند و مستحق اجری شود آن زر و سیم که در کیسهٔ مستأجر باشد نگویند جزای اوست بل مزد او در ذمهٔ
مستأجر باشد دراهمی نامعین تا از انجا دهد که او خواهد و از انجا گویند جزاء قاتل العمد القود و اگرچه نکرده باشند
و جزاء الزانی المحصن الرجم و اگرچه در وجود نیامده باشد و جزاء الکافر الخلود فی النار و محال است که خلود
در دوزخ در وجود آید الا شیئاً بعد شیء برای انکه انچه در وجود آید متناهی باشد و مالایتناهی در وجود محال است
باین جمله معلوم شد که انچه اصحاب وعید گفتند که جزاء موجود باشد و ناموجود را جزا نگویند صحیح نیست اما قوله . و غضب
الله علیه و لعنه . مانع نیست از این برای انکه این هم بر سبیل استحقاق است و روا باشد که بعد الاستحقاق عفو در
یابد اورا و اصحاب وعید را چاره نیست از انکه آیت را تخصیص کنند بر اصل خود بنفی توبه چون ایشان را باشد که اخراج
تایب کنند از حکم آیه و آیه را تخصیص کنند و تقیید بنفی توبه ما را باشد که اخراج کنیم آن را که عفو متناول باشد اورا
دگر ایشان را گوئیم از کجا خلود را بر تأبید تفسیر دادی و خلود در کلام عرب عبارت باشد از طول مدت بیانش
قولهم خلدت فلاناً السجن و همه عاقلان دانند نه سجن مخلد باشد و نه مسجون و قوله اخلد الی الارض واتبع هواه

و فلان مخلد اذا کان بطی الشیب . و قوله یحسب ان ماله اخلده . و هیچ عاقل در دنیا تأبید گمان نبرد اگر
گویند . غضب الله علیه و لعنه . دلیل آن کند که خارج است از ایمان گوئیم عطف است بر جزا و جزا چنانکه
بیان کردیم اسمی باشد واقع بر مستحق دون حاصل و تقدیر آن است . و جزاؤه ان یغضب الله علیه و ان یلعنه
و دلیل بر آنکه چنین است مضافاً الی ما تقدم من الادلة و الامثلة و مؤکد آله قوله انما جزاء الذین یحاربون الله و رسوله
و یسعون فی الارض فساداً ان یقتلوا او یصلبوا الآیة . و از هزار محارب یکی را با او این معامله نرود پس معلوم شد که
مراد استحقاق است نه وصول و حصول و قال . و جزاء سیئة سیئة مثلها . و اگر حاصل و اصل بودی این سخن عقیب
او معنی نداشتی که گفت . فمن عفی و اصلح و اجره علی الله . دگر انکه علاء ابن المسیب روایت کرد عن عاصم بن
ابی النجود عن ابن عباس فی هذه الآیة . فجزاؤه جهنم . که او گفت جزایش دوزخ باشد . ان شاء عذبه
و ان شاء عفی له . اگر خدای خواهد عذابش کند و اگر خواهد عفوش کند و اما قول انکس که گفت قاتل
عمدرا توبه نباشد قول او خارج اجماع است و مخالف کتاب و سنت برای انکه خدای تعالی گفت . و توبوا الی الله
جمیعاً ایها المؤمنون لعلکم تفلحون . و قوله . فمن تاب من بعد ظلمه و قوله الا من تاب و آمن . و مانند این از آیات
تخصیص نکرد گناهی را دون گناهی دگر انکه باجماع از کفر توبه باشد و قتل دون کفر باشد چون از آنچه بیشتر از قتل است
توبه باشد اولیتر که از آنچه دون کفر است توبه باشد و اخباری که در این باب آورده اند که خدای تعالی توبهٔ او
نپذیرد اخبار آحاد باشد و قبول نکنند برای انکه خلاف ادلهٔ عقل است و قرآن و اجماع و آنچه اصحاب وعید
گفتند که آیت در اهل صلوة است برای انکه آیت اول که در قتل خطاست مختص است باهل صلوة وجهی ندارد
برای انکه دیت قتل خطا لازم بود هم مؤمن و هم معاهد را و کفارت لازم باشد مؤمن را و کافر را و معاهد را برای
انکه بنزدیك ما کفار بشرایع متعبدند و اگر تسلیم کنیم که آیهٔ اول مختص است باهل ایمان و صلوة واجب
نباشد که آیت دوم حمل کنند بر آیت اول بی دلیل جامع میان ایشان بل ممتنع نبود که مراد بایهٔ اول مؤمنان
باشند و بایهٔ دوم کافران و اما احکامی که بقتل عمد تعلق دارد در آیت اول گفتیم که ذکر اقسام قتل کردیم و اختلاف
فقها در آن و قتل عمدا گر باهن باشد و اگر جز باهن قصاص جز باهن نشاید کردن لقوله علیه السلام . لاقود
الا بحدیدة . و شافعی گفت بان قصاص کنند که اورا کشته باشد و عمد قصد باشد و عمد الی کذا اذا قصد الیه
و تعمد تکلف العمد باشد و جزا پاداشت باشد و مقابله فعل بود بخیر و شر و مراد آن است که جزاء فعل او عذاب
دوزخ باشد . و خالداً . نصب بر حال است و فیها ضمیر دوزخ است و غضب ارادة عقاب باشد از خدای
عز مستحقش و لعنت طرد و ابعاد و راندن و دور کردن از رحمت باشد و اعداد و استعداد بجاردن باشد . یا ایها الذین
آمنوا اذا ضربتم . کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که آیت در مردی آمد از بنی مرة بن عوف بن
سعد دینار نام مرداس بن نهیك و او از اهل فدك بود و مسلمان بود و از قوم او جز او مسلمان نبودند رسول ۴
سریتی را فرستاد بغزاء ایشان چون خبر یافتند بگریختند و این مرد مقام کرد برای انکه مسلمان بود
چون لشکر نزدیك در آمدند اندیشه کرد که نباید که نه لشکر پیغمبر باشند گوسفندان را باشکسته کوهی راند و او
بر سر آن کوه شد چون لشکر فرود آمدند و تکبیر کردن گرفتند او بدانست که لشکر مسلمانانند فرود آمد و تکبیر
کرد و بر ایشان سلام کرد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله . اسامة بن زید بن حارث آهنگ او کرد
و اورا بکشت و گوسفندش را براند انگه بنزدیك رسول آمدند و اورا خبر دادند رسول علیه السلام دلتنگ شد
و خشم گرفت بر اسامه و گفت من دانم که اورا برای طمع گوسفندان کشتی و خدای تعالی این آیه بفرستاد

رسول علیه السلام آیه را براو خواند او گفت یا رسول الله استغفار کن برای من رسول علیه السلام گفت پس بالا اله الا الله چکنم تا چندبار اسامه از رسول علیه السلام استغفار خواست او گفت فکیف بلا اله الا الله یعنی چگونه استغفار کنم برای کسی که او گوینده لا اله الا الله را بکشد بطمع حطام دنیا تا اسامه گفت من خواستمی تا آن روز ایمان آورده بودمی از آن وهن که بر من افتاد آن روز انگه پس از آن رسول استغفار کرد برای او واورا گفت بردهٔ آزاد کن عکرمه گفت از عبدالله عباس که آیه در مردی آمد از بنی سلیم گوسفند داشت بجماعتی از صحابهٔ رسول علیه السلام بگذشت و بر ایشان سلام کرد ایشان گفتند این مرد سلام برای آن کرد تا گوسفند را حمایت کند و الا مسلمان نیست انگه او را بکشتند و گوسفندانش برگرفتند خدای تعالی آیت فرستاد حسن بصری گفت جماعتی مسلمانان بر جماعتی مشرکان غزا کردند وایشان را هزیمت کردند از جمله ایشان مردی را بگرفتند او گفت من مسلمانم و اظهار شهادتین کرد از او قبول نکردند و برای متاعش و سلاحش اورا بکشتند و متاعش برداشتند رسول علیه السلام کشندهٔ اورا گفت مردی را که میگفت من مسلمانم چرا کشتی گفت یا رسول الله او از خوف میگفت رسول علیه السلام گفت چرا دلش نشکافتی تا بدانی که دروغ تو میگوئی یا او ما را الا بزبان کاری نیست بسی بر نیامد که کشندهٔ آن مرد بمرد اورا بیاوردند و در پهلوی گور او دفن کردند زمین اورا بر انداخت دگرباره دفن کردند زمینش بر انداخت سه ام بار هم چنین چون بدیدند که زمین اورا قبول نکرد پای اورا بگرفتند و در شعبی از شعاب کوه بینداختند و خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد قوله . یا ایها الذین آمنوا . خدای تعالی خطاب میکند با جملهٔ مؤمنان و میفرماید ایشان را چون در زمین روند و سیاحت کنند اگر مجاهد باشند و اگر مسافر و مراد بسبیل الله جهاد ست والضرب السیر فی الارض اما من ضرب الارض بالرجل او ضرب الراحلة الارض برجلها و این کنایت باشد از سیر شدید فتبینوا کوفیان خوانند فتثبتوا بثا من الثبوت مگر عاصم هم اینجا و هم در سورة الحجرات و باقی قرا و عاصم خوانند فتبینوا من التبیین و تثبت سکون و آهستگی باشد و ترک استعجال و فلان متثبت اذا کان ساکنا ثابت القول والقدم فی الامور و انکه از تبیین خواند من قولهم تبینت کذا ای علمته و بینته لغیری ای علمته بالبیان حق تعالی گفت در کارها تعجیل مکنی و ثبات و سکون بجای آری و نیك بدانی و اندیشه کنی . ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام . اهل مدینه و ابن عامر و حمزه و خلف خوانند بی الف من السلم و هو الصلح او من الاسلام و مگوی آنان را که القاء کلمهٔ اسلام کنند بر شما یا القاء کلمه صلح کنند بر شما که مسلمان نهای برای طمع دنیا و باقی قرا خوانند . لمن القی الیکم السلام . یعنی آنانکه بر شما سلام کنند و سلام تحیة اهل اسلام است علامت مسلمانی باشد مگوی اورا که تو مؤمن نه برای متاع دنیا و مال و متاع دنیا را عرض خواند . تشبیهاً بالعرض الذی هو خلاف الجوهر ولا یکون له لبث کلبث الاجسام . ثبات و بقا ندارد و گذرنده باشد برای آنش عرض خواند که مشبهست بعرض لا یبقی انگه گفت اگر شما چنین کارها بطمع حطام دنیا میکنی و طمع غنیمت بنزدیك خدای تعالی غنیمتها بسیار است یعنی ثواب بهشت انکس را که تحرج کند از مثل این کارها انگه گفت این همه تعجب نیست از ایشان شما نیز همچون ایشان بودی پیش از این یعنی کافر بودی با ظهار کلمهٔ اسلام ایمن شدی این قول ابن زید است بعضی دیگر گفتند . کذلك کنتم من قبل . شما نیز همچنین بودی که این مقتول ایمان از قوم کفار پوشیده میداشتی ترس ایشان را . فمن الله علیکم . خدای بر شما منت نهاد بتقویة شما تا متمکن شدی و اسلام ظاهر بکردی و این قول سعید جبیر است مغربی گفت کذلك کنتم من قبل . شما پیش از این همچون او بودی . احاد و اذلاء . یك یك بی یار و ناصر هر کس که شما را دیدی بر شما ظفر یافتی فمن الله علیکم ای کثرکم و اظهرکم علی المشرکین . سدی گفت تاب الله علیکم .

خدای تعالی توبهٔ شما بپذیرفت . فتبینوا . نیك بدانی یا تثبت کنی و تأنی بجای آری و در آیة دلیل نیست بر انکه ایمان قول بزبان باشد برای انکه حکم اسلام از تبقیه و حقن الدماء والاموال باسلام باشد و بر ایمان ثواب و ایمان بدل باشد و اسلام بجوارح و نیز در آیت تمسك نیست مجبره را برای انکه خدای تعالی گفت . فمن الله علیکم . برای انکه این منت بر قول بیشتر مفسران بر اعذار و اظهار و اکثار است و بر قول ابن زید که گفت منت باسلام است مراد آن است که بالطاف و توفیق و اقدار و تمکین و ازاحهٔ علت و نصب ادله و اسبابی که در تکلیف تعلق دارد بخدای تعالی تا بنده ایمان آرد و بر ایمان ثبات کند . ان الله کان بما تعملون خبیراً . که خدای تعالی بهرچه شما میکنی از خیر و شر عالم است بر او هیچ پوشیده نیست و ابو جعفر من طریق النهروانی خواند لست مؤمناً . بفتح میم دوم علی انه مفعول و ابو القسم بلخی این قرائت روایت کرد از باقر ع و معنی آن باشد که انکس که بامان بشما آید و از شما زنهار جوید مگوی اورا که تو ایمن نهای و ما تورا ایمن نخواهیم کردن بر این قرائت اصل کلمه امان باشد و بر قرائت عامه از ایمان باشد قوله . لا یستوی القاعدون من المؤمنین . کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که سبب نزول آیه آن بود که چون خدای تعالی ذکر مجاهدان کرد و بیان درجات ایشان و ترغیب کرد ایشان را در جهاد عبدالله ام مکتوم و عبدالله بن جحش بنزدیك رسول آمدند و ایشان نابینا بودند گفتند یا رسول الله خدای تعالی بندگان را جهاد فرمود و ترغیب کرد و احوال ما از بی دیدگی این است که تو میدانی و ما را آرزوی جهاد است ما را رخصتی هست که جهاد نکنیم این آیت فرود آمد و استثنا کرد خداوندان ضرر را یعنی عمی و ضرر در آیت گفتند عماست و اعمی را از اینجا ضریر گویند و آن فعل است بمعنی مفعول حماد روایت کرد از ثابت از عبدالرحمن ابی لیلی که این آیت اول چنین آمد که . لا یستوی القاعدون من المؤمنین والمجاهدون . عبدالله بن ام مکتوم دعا کرد و گفت . اللهم انزل عذری . بار خدایا عذر من فرو فرست خدای تعالی بفرستاد غیر اولی الضرر و بفرمود که بجای خود بنه و پس از آن بغزا رفتی و گفتی مرا راست بداری در برابر دشمن و رایت بمن دهی که من نگریزم و نتوانم گریختن زید بن ثابت گفت غیر اولی الضرر ای الزمانه انکه زمن نباشد و مقعد نبود علی بن ابی طلحه گفت از ابن عباس که مراد بضرر عذر است هر عذری که باشد اهل مدینه و ابن کثیر خوانند غیر منصوب بر استثناء و باقی قراء خوانند غیر برفع بر صفة قاعدون حق تعالی گفت راست نباشد مؤمنانی که فرو نشینند از جهاد بی عذری و منعی طلب رفاهیت و آسایش را با مؤمنانی که ایشان بجان و مال جهاد کنند در سبیل خدای ایشان در منازل و درجات راست نباشند با اینان بل اینان را که مجاهد باشند فضل ایشان راست بر آنانکه نشسته باشند و این تفضیلی است که خدای تعالی داد ایشان را بقوله . فضل الله المجاهدین باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجةً . انگه گفت ایشان نیز بی نصیب نه اند هر کسی پایهٔ خود دارد . وکلاً وعد الله الحسنی . خدای تعالی همه را وعدهٔ ثواب داده است و حسنی تأنیث احسن باشد که افعل تفضیل بود و کنایت است از ثواب بیانش . للذین احسنوا الحسنی و زیادة و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجراً عظیماً الایة . و خدای تفضیل داد جهاد کنندگان را بر نشستگان بثوابی و مزد عظیم درجه های و پایه های از او و آمرزش و رحمت اگر گویند در اول آیت گفت تفضیل یك درجه است و در آخر آیت گفت بدرجات است و این متناقض باشد گوئیم از این دو جواب است یکی انکه خدای تعالی در اول آیه وعده داد بفضل مجاهدان را بر نشستگانی که خداوندان ضرر باشند بیك درجه و در آخر آیه بر نشستگانی که نه خداوندان ضرر باشند بدرجات و بر این وجه تناقض زایل بود جواب دوم انکه مراد بدرجه در اول آیة علو منزلت است و ارتفاع قدر بر سبیل مدح چنانکه گویند . فلان اعلی درجة عند الامیر من فلان . و مراد بدرجات

درجات بهشت است که درجات بهشت متفاضل باشد بعضی را بر بعضی بر قدر استحقاق و بر این وجه همه تنافی زایل باشد
قوله تعالی

اِنَّ الَّذِينَ تَوَفّٰيهُمُ الْمَلٰئِكَةُ ظَالِمِى اَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِى الْاَرْضِ
بدرستیکه آنانکه بستانند ایشان را فرشتگان در ان حال که ستمکار باشند برخودهاشان گویند درچه بودید شما گفتند بودیم ضعیفان درزمین

قَالُوا اَلَمْ تَكُنْ اَرْضُ اللّٰهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَاُولٰئِكَ مَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ وَسَائَتْ مَصِيراً ۞
گفتند آیا نبود زمین خدا وسیع پس هجرت اختیار کنید در آن پس انها جایگاهشان جهنم است و بداست بازگشت آن

اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلاً ۞ فَاُولٰئِكَ
مگر عاجزان ازمردان وزنان وفرزندان که نداشته باشند چاره ونیابند راهی پس انها

عَسَى اللّٰهُ اَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللّٰهُ عَفُوّاً غَفُوراً ۞ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِى سَبِيلِ اللّٰهِ يَجِدْ فِى الْاَرْضِ مُرَاغَماً
شایدکه خدا درگذرد ازایشان وباشد خدا عفو کننده وآمرزنده وانکس که هجرت کند درراه خد می یابد درزمین موضعهای

كَثِيراً وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِراً اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ
بسیار و فراخی وکسیکه بیرون آید از خانه پس مسافر بسوی خدا ورسولش پس دریابد اورا مرگ پس بتحقیق لازم شد اجرش

عَلَى اللّٰهِ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً ۞ وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِى الْاَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَقْصُرُوا
برخدا و باشد خدا آمرزنده مهربان ورحیم وچون سفرکنید در زمین پس نیست برشما گناهی که کوتاه گردانید

مِنَ الصَّلٰوةِ اِنْ خِفْتُمْ اَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اِنَّ الْكَافِرِينَ كَانُوا لَكُمْ عَدُوّاً مُبِيناً ۞ وَاِذَا
ازنماز اگر بترسید که مفتون سازند شمارا آنانکه کافرشدند بدرستیکه کافران بباشند مرشمارا دشمن اشکار وچون

كُنْتَ فِيهِمْ فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ فَاِذَا سَجَدُوا
باشی درایشان پس اقامت کردی برایشان نماز پس بایدکه بایستند پاره ازایشان باتو وبایدکه برگیرند اسلحه شان راپس چون سجده کنند

فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ اُخْرٰى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَاْخُذُوا حِذْرَهُمْ
پس بایدکه باشند ازپشت سرشما وبایدکه بیایند پاره دیگری که نماز نکرده باشند پس نماز گذارند باتو وبایدکه برگیرند پاسشان

وَاَسْلِحَتَهُمْ وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ وَاَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً وَاحِدَةً
وسلاحشان را دوست داشتند آنانکه کافرشدند که غافل شوید ازسلاحتان ومتاعهاتان پس حمله میکردند برشما حمله واحده

وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى مِنْ مَطَرٍ اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى اَنْ تَضَعُوا اَسْلِحَتَكُمْ
ونیست گناه برشما اگرباشد برشمارنجی ازباران یاباشید شما بیماران که بگذارید اسلحه تان را

وَخُذُوا حِذْرَكُمْ اِنَّ اللّٰهَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً مُهِيناً ۞ فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ
وبگیرید پاستان را بدرستیکه خدا آماده کرد برای کافران عذابی خوار کننده پس چون گذارید نمازرا پس یاد کنید خدارا

قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلٰى جُنُوبِكُمْ فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ فَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ اِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ
ایستاده ونشسته وبرپهلوهاتان پس چون آرمیدید پس بپادارید نمازرا بدرستیکه نماز باشد برگروندگان

كِتَاباً مَوْقُوتاً ۞ وَلَا تَهِنُوا فِى ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ اِنْ تَكُونُوا تَاْلَمُونَ فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُونَ كَمَا تَاْلَمُونَ
نوشته وقت معین شده وسست نشوید درطلب انقوم که اگر بودید شما آزار میکنید پس بدرستیکه ایشان آزار میکنند چنانکه شما آزار میکنید

وَتَرْجُونَ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ۞
وامیدمیدارید شما ازخدا انچه امید نمی دارند وبود خدا دانا ودرست کار

قوله تعالی قوله ان الذين توفيهم الملائكة . مفسران گفتند آیت در جماعتی آمد از اهل مکه که بزبان ایمان آوردند و در دل نفاق داشتند از جملهٔ ایشان قیس بن الفاکهه بود و قیس بن الولید بن المغیره و هجرت نکردند با رسول علیه السلام چون مشرکان ببدر حاضر آمدند ایشان با مشرکان حاضر آمدند چون قلت لشکر مسلمانان دیدند گفتند غرّ هؤلاء دینهم . دین ایشان اینان را بفریفته است ایشان در غزاة بدر کشته شدند و فرشتگان بر روی و پشت ایشان میزدند و میگفتند. ذوقوا عذاب الحريق . ابو الجارود روایت کرد از باقر علیه السلام که اینان پنج کس بودند حارث بن زمعة بن الأسود و ابو العاص بن منصبة بن الحجاج و علیّ بن امية بن خلف و قیس بن الولید بن المغیره و قیس بن الفاکهة بن المغیره هر پنج ببدر کشته شدند حق تعالی گفت که آنانکه فرشتگان جانهای ایشان برداشتند و ایشان ظالم نفس خود بودند و نصب او بر حال است از مفعول یعنی در آن حال که ایشان چنین بودند و توفی و استیفاء تمام بستدن باشد و توفیه تمام بدادن باشد و مراد قبض روح است و قبض و استیفا و توفی در یك طریق باشد جز که توفی بلیغ تر است از قبض و مرده را متوفی برای آن گویند که مقبوض الروح باشد . قال الله تعالی الله يتوفى الأنفس حين موتها . مراد بظلم نفس کفر است و اصل او نقصان حظ نفس باشد یقال ظلمته حقه اذا بخسته حقه و شاید که مراد ادخال الضرر علیها بالعقاب باشد و گفته اند مراد بملائکه ملك الموت است و گفته اند مراد اعوانان اویند و گفته اند مراد فرشتگانند که روز بدر خدایتعالی ایشانرا بیاری رسول علیه السلام فرستاد فی قوله . يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين. گفتند ایشانرا یعنی فرشتگان گفتند این کافران را فیم کنتم در چه بودی شمارا سؤال توبیخ و تعنیف است و بیان کردیم که حرف جر چون در ماء استفهامی شود الف از او بیفکنند و بفتحه اکتفا کنند چنانکه فیم ولم وبم و علام و حتام قالوا كنا مستضعفين فى الأرض . جواب دادند که ما در زمین مکه ضعیفان بودیم و مستضعف ان باشد که او را ضعیف دارند یعنی ضعف ما پوشیده نبود بر مردمان که مشرکان ما را ضعیف کردند فرشتگان ایشان را جواب دادند که . الم يكن ارض الله واسعة فتهاجروا فيها . نه زمین خدای فراخ بود گفتند زمین مدینه خواست . قوله فتهاجروا . در محل نصب است برای انکه جواب استفهام است بفا و علامت نصبش سقوط نون است چنانکه گفت . وهل لنا من شفعاء فيشفعوا لنا . نه زمین فراخ بود تا هجرت کردی تان در زمین انکه حق تعالی بیان کرد که اینان دروغ میگویند و این تعلل باطلست و آنچه گفتند بنفاق گفتند و انّما مأوی و مرجع ایشان دوزخ است و مأوی مفعل باشد من آوى اليه اذا ذهب اليه . وساءت مصيراً . یعنی وساءت النار مصيراً و مصیر مرجع باشد یقال صار اليه اذا رجع اليه و نصب او بر تمیز است قوله . الا المستضعفين من الرجال الاية . انگه استثنا کرد از ایشان گروهی مستضعفان بر حقیقت را که ایشان را راه و حیلتی نباشد از مردان پیر و درویش و زنان و کودکان که اینان چارهٔ هجرت و برگ و ساز و قوت آن ندارند که بیرون آیند و راه ندانند ایشان که چنین باشند همانا خدای تعالی ایشان را عفو بکند چون عذر ایشان داند و عسی برای مقاربة عفو و ترجّی ایشان گفت تا مکلف قاطع نباشد بر آن بل متردّد بود از میان خوف و رجا که خدایتعالی عفو کننده و آمرزنده است . حسن بصری روایت کرد از رسول علیه السلام که او گفت هر که دین خود بگریزاند از زمینی بزمینی و اگرچه از روی مثل از دستی بدستی باشد بهشت واجب شود او را و در بهشت رفیق ابرهیم خلیل باشد و رفیق من که محمدم . ومن يهاجر فى سبيل الله . و هر که او هجرت کند در راه خدای یعنی در طاعت خدای و رضای او . يجد فى الأرض مراغماً كثيراً وسعة . در زمین مراغمی بسیار یابد و فراخی مجاهد گفت مراغم متزحزح باشد یعنی مبعد و دوری از مکاره عبدالله عباس و ضحاك گفتند مراغم متحول باشد از زمینی بزمینی و ابو عبیده گفت

مراغم مهاجر باشد و گفتند مذهب ومضطرب وقال النابغة الجمدی . کطود یلاذ بارکانه . عزیز المراغم والمذهب . وقال آخر . الی بلد غیر دانی المحل . عزیز المراغم والمهرب . وسعة . گفتند مراد فراخی شهرها است و گفتند مراد فراخی روزی است ومبنی آیت بر نهاد این بیتها است که شاعر گفت . وفی الأرض عن ذی الجور منأی ومذهب . وکل بلاد اوطنت کبلادی . ودیگر گفت . وفی الناس ان رثت حبالك واصل . وفی الأرض عن دار القلی متحوّل ، اذا انت لم تنصف اخاك وجدته . علی شرف الهجران ان کان یعقل . ویرکب حدّ السیف من ان تضیمه . اذا لم یکن عن شفرة السیف مزحل . وکنت اذا ماصاحب رام ظنتی . وبدّل سوءاً بالذی کنت افعل . قلبت له ظهر المجن فلم ادم . علی ذاك الاریث ماتحول . اذ انصرفت نفسی عن الشیء لم تکد . الیه بوجه آخر الدهر تقبل . یقول العرب راغمت فلاناً اذا هاجرته وترکته وان کان بالرغم منه والمذلة واصله من الرغام وهو التراب ومنه قولهم علی رغم انفه وقولهم وان زغم انفه ای ترب اصل کلمه این است که گفتیم مفسران گفتند سبب نزول آیت آن بود که چون خدای تعالی آن آیت فرستاد که پیش از این است . ان الذین توفیهم الملائکة ظالمی انفسهم . الایة جماعتی مسلمانان منهم ضمرة بن العیص بیمار بود گفت من از جملهٔ آنان نه‌ام که خدا استثنا کرد مرا بل من راه دانم وسازدارم حرام است بر من اگر من یکشب در مکه مقام کنم بفرمود تا برای او چهارپای وجای خواب بساختند واورا از مکه بیرون آوردند در راه چون به تنعیم رسید فرمان یافت خدای تعالی دراو این آیت بفرستاد عمرو بن شیبه گفت این مرد ابو امیه سمرة بن جندب الخزاعی بود زبیر بن بکار خالد بن حزام بود عکرمه گفت جماعتی از مکه بدر آمدند تا بمدینه آیند مشرکان از قفای ایشان بدر آمدند وایشان را بفریفتند وبازپس بردند خدایتعالی در ایشان این آیت بفرستاد . ومن الناس من یقول آمنا بالله فاذا اوذی فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله . مسلمانان از مدینه این آیه بایشان نوشتند ایشان بخواندند وتوبه کردند وهجرت کردند خدای تعالی در ایشان این آیت فرستاد . ثم انّ ربك للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا وصبروا انّ ربك من بعدها لغفور رحیم . انگه حق تعالی در حق آنانکه ایشان هجرت کردند ودر راه وفات رسید ایشان را این آیت فرستاد و گفت . ومن یخرج الایة . هر که او از خانهٔ خود بیرون آید . مهاجراً . هجرت کننده ونصب او بر حال است بخدای وپیغمبر انگه مرگ دریابد اورا . فقد وقع اجره علی الله . وسبب آن بود که چون این مرد بیمار از مکه بیرون آمد آنجا که حال بر او سخت شد ودانست که بخواهد مردن دست راست می آورد وبر دست چپ میزد ومیگفت . اللهم هذه لك وهذه لرسولك . بار خدایا این بیعت تو راست واین بیعت رسولت راست . ابایعك علی ما بایع علیه رسولك . بیعت میکنم تورا بر انچه رسول خدای تورا بیعت کرد این بگفت و گذشته شد مسلمانان گفتند اگر بمدینه رسیدی ثواب ومزد مهاجران یافتی امّا چون نرسید ندانیم که اورا مزد مهاجران باشد یا نه مشرکان گفتند این مرد نه بخانهٔ خود بماند ونه بمقصود رسید بر طریق شماتت خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت . فقد وقع اجره علی الله . ای وجب مزد او بر خدای واجب شد وبنزدیك خدای واقع شد وبموقع افتاد . وکان الله غفوراً رحیماً . وخدای تعالی آمرزنده است آنرا که اوّل حال شکر کرد وبخشاینده است بر او در انچه در حال اسلام کرد . واذا ضربتم فی الأرض . ودر زمین سفر کنی وبروی . فلیس علیکم جناح . الایة بر شما بزه وحرجی نیست که قصر کنی در نماز اگر ترسی از فتنهٔ کافران بدانکه ظاهر آیت چنین می نماید که قصر در نماز روا نبود الّا با خوف وخلاف نیست که اگر خوف باشد یا نباشد در نماز سفر قصر باید کردن وخوف شرط نیست در قصر نماز برای این معنی اصحاب شافعی گفتند اینجا

کلام تمام است که گفت من الصلوة قوله ان خفتم . ابتداء کلامی دگر است وواو مقدّر است وتقدیر آن است که وان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا . وآنچه او را حمل کرد بر این آن است که ما گفتیم وجماعتی بسیار از فقها گفتند که اگرچه ظاهر قرآن چنان است که قصر با خوف شاید این حکم منسوخ است باجماع وبنزدیك او نسخ الکتاب بالسنة روا نباشد آنرا بنا بر این کرد وبر مذهب ما ودیگر فقها آنست که نسخ القرآن بالسنة المعلومة المقطوع علیها روا باشد برای انکه سنة معلومه از اخبار متواتر واجماع امّت حکم قرآن است چنانکه نسخ قرآن روا باشد ببعضی نسخ قرآن بسنة مقطوع علیها روا باشد وفرقی نبود . فأمّا نسخ القرآن بالسنة غیر المقطوع علیها بناء آن که بر عمل باخبار آحاد باشد بنزدیك او روا باشد وبنزدیك ما روا نباشد برای انکه بنزدیك ما عمل باخبار آحاد روا نباشد وآن تقدیر که ایشان کردند آیت را تقدیری فاسد است برای انکه اگر ان خفتم بشرط مستأنف کنند آنرا جزای باید ودر آیت جزای ان شرط که ایشان تقدیر کردن نیست دگر انکه واوی تقدیر کردند که در کلام نیست ونه دلیلی هست بر حذف آن ونیز ظاهر آیت آن است که مرد مسافر مخیر است در قصر نماز وبنزدیك ما وبیشتر فقهاء آن است که مسافر مخیر نیست بین القصر والاتمام بل چون سفر بشرایط خود بود واجب است اورا که قصر کند ومذهب شافعی آنستکه مسافر مخیر است اگر خواهد قصر کند واگر خواهد اتمام واتمام اولیتر باشد والقصر رخصة عبدالله عباس گفت اول نمازی که در او قصر فرمودند نماز دیگر بود بعسفان در غزاة ذی انمار واین هم از جملهٔ آنستکه منسوخ است باخبار متواتر در اجماع اهل البیت اعنی التخییر بین القصر والاتمام وبنزدیك ما فرض مسافر قصر است چنانکه فرض حاضر اتمام است وخوف شرط نیست بل خوف سببی است برأسه موجب قصر است واز شرائط سفر تا در او قصر باید کردن آنست که سفر مباح باشد یا طاعت معصیت نبود وهشت فرسنگ باشد یا بیشتر وابو حنیفه گفت سه مرحله باید بیست وچهار فرسنگ وشافعی گفت شانزده فرسنگ چهل وهشت میل وگروهی دگر از فقها گفتند در اندك وبسیار سفر قصر واجب بود وقصر در نماز چهارگانه واجب باشد از نماز پیشین ودگر ونماز خفتن که چهار دو شود فامّا نماز شام ونماز بامداد بر حال خود بود در سفر وحضر وبنزدیك ما از سنة هفده رکعت بیفتد در سفر وهفده بماند آن هفده که بیفتد شانزده رکعت پیشین است ودیگر ودو رکعت نشسته از پس نماز خفتن که آنرا وتیره گویند وآن بیك رکعت شمارند واز شرط مسافر تا قصر کند آنست که نیت سفر از شب کرده باشد چه اگر بروز اتفاق افتد ناگاه که بیرون رود از روز نماز تمام کند وتا از شهر بیرون نرود وچندان نشود که دیوارهای شهر از چشم او غایب شود یا بانگ نماز شهر نشنود او را قصر نشاید کردن وچون بشهری یا منزلی فرود آید وده روز نیت مقام کند حکم او حکم حاضران است واگر عزم مقام کمتر از ده روز باشد نماز بقصر کند که حکم او حکم مسافر است واگر نداند که چه مقدار مقام خواهد بودن گوید امروز بروم وفردا بروم ومنتظر صحبت باشد وهر ساعت مجوز بود که صحبت در افتد او نماز بقصر کند تا سی روز اگر سی روز بگذرد سی ویکم روز نماز تمام کند واگر همه یك نماز باشد وانکس که یك نماز تمام کند در منزل پس از آن عزم مقام ده روز بگرداند اورا نماز تمام باید کردن وچند کس را از جملهٔ مسافران قصر نشاید کردن مکاری وملاح وشبان وبدوی که بطلب بازان ومرغان شکاری گردد وانکه در امارت خود میگردد از شهری بشهری وانکه در تجارت میگردد از بازاری ببازاری وآنرا که سفر بیش از حضر باشد وحدش آن بود که در شهری ده روز بیشتر مقام نکند وانکه سفر او معصیت باشد وانکس که سفر او بصید لهو وبطر باشد فامّا انکس که صید او برای تجارت باشد او نماز تمام کند وروزه بگشاید وانکس که سفر او بصید باشد برای قوت عیال او را نماز قصر باید کردن وروزه بگشادن ودر چهار جایگاه اتمام مستحبست در مکه ومدینه

ومشهد امير المومنين علیه السلام ومشهد حسین علی علیهما السلام وقولی دگر در آیت آنست که مراد بقصر نماز قصر ارکان نماز است در حال خوف وبنزدیك ما نماز خوف بقصر باید کردن چون نماز سفر وبیانش بیاید ونماز شدت خوف بایما باشد روی بتکبیر احرام بقبله کند وانگه چنانکه میاید روی می گرداند ورکوع وسجود باشارت کند وسجودش از رکوع خافض تر باشد اگر چنین نتواند کردن ببدل هر رکعتی چهار تسبیح کند . سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر . وبعضی مفسران گفتند قصر دو گونه است یکی قصر نماز مسافر بی خوف که اورا هر چهار رکعت دو شود ویکی خوف قصر نماز که آن قصر قصر باشد اعنی قصر نماز مسافر دو یکی شود چنانکه آنچه حاضر را چهار باشد مسافر خایف را یکی باشد واین مذهب عبد الله عباس است بروایتی وفتنهٔ کافران در آیت دل مشغولی دادن ایشان باشد مؤمنان را بترسانیدن وکید کردن وحرب کردن با ایشان واصله فی الامتحان ابن جریح وقتاده گفتند در قرائت ابی جعفر چنین است . اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان یفتنکم الذین کفروا وان خفتم ، در جامع او نیست علی معنی لئلا یفتنکم الذین کفروا کما قال الله تعالی . یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا وقوله والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم والمعنی لئلا تمید بکم . ومعنی انکه بر شما حرجی نیست که قصر کنی از نماز تا نفتنه نیفکنند شمارا کافران وبر این قرائت چون در آیت خوف نبود بر مذهب ما ومذهب فقهاء راست باشد وراوی خبر گوید که من گفتم عمر خطاب را که مارا چه عذر است که قصر میکنیم خدای تعالی بخوف مشروط بکرد وما ایمنیم گفت اینکه تورا مشکل است مرا نیز مشکل بود از رسول ص پرسیدم گفت . صدقة تصدق الله بها علیکم فاقبلوا صدقه . گفت صدقه است که خدای تعالی بشما داد صدقهٔ او قبول کنی وقومی گفتند که قصر روا نباشد الا با خوف واین از عایشه روایت کردند وسعد ابو وقاص واین خلاف منقرض است ودر فقهاء مذهب هیچکس نیست . قوله ان الکافرین کانوا لکم عدوا مبینا . برای آن بلفظ واحد گفت عدو باانکه کافران جمعند که فعول وفعیل را لفظ واحد وجمع یکی باشد یقال رجل عدو وقوم عدو وکذلك کفور وشکور وکذلك جریح وقتیل قوله . واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة . قوله فیهم ای فی الضاربین فی الارض حق تعالی گفت یا محمد اگر تو در میان این مسافران ومجاهدان باشی که ایشان از دشمن ترسند وخواهی تا نماز جماعت کنی برای ایشان بر این ترتیب باید کردن نماز کنی با ایشان قصر مسافر دون قصر خایف که او را شدت خوف باشد اعنی از نقصان ارکان نماز واقتصار در رکوع وسجود بر ایماء بل دو رکعت نماز کنی برای ایشان چنانکه شرح دهیم واین بدو شرط باشد یکی انکه در مسلمانان کثرتی باشد که چون دو فرقه باشند هر یکی از ایشان در برابر دشمن مقاومت نتوانند کردن دگر انکه دشمن در خلاف جهة قبله باشد چون این دو شرط باشد رسول ص یا امام که نایب رسول باشد یا کسیکه نایب امام باشد در جهاد در نماز ایستد وتکبیر احرام بکند وگروهی بیایند ودر قفای او بایستند واحرام نماز ببندند با او گروهی دیگر در برابر دشمن با سلاح مقاومت میکنند با ایشان وامام با ایشان یکرکعت نماز بکنند وبدوم برخیزد والحمد بخواند وسورتی دراز واین قوم که در قفای او باشند رکعت دوم مخفف کنند وبنشینند وسلام باز دهند وبروند وبجای آن فرقه بایستند در برابر دشمن وایشان بیایند وبقفای امام تکبیر ببندند وآن یك رکعت با امام بکنند چون امام بتشهد بنشیند تشهد مطول کند تا ایشان برخیزند ویکرکعت دیگر ضم کنند با آن رکعت وبنشینند تشهد خفیف خوانند وامام با ایشان سلام باز دهد فرقه اول تکبیر باشد ودوم را تسلیم واگر نماز نماز شام بود هم این ترتیب باشد جز که امام اگر خواهد بفرقهٔ اول یکرکعت کند وبفرقهٔ دوم دو رکعت واگر خواهد بفرقهٔ اول دو رکعت کند وبفرقهٔ دوم یکرکعت وهمچنین فرقهٔ اول را تکبیر باشد ودوم را تسلیم فهذا معنی قوله . فلتقم طائفة منهم معك ولیأخذوا اسلحتهم فاذا سجدوا فلیکونوا من ورائکم ولتأت طائفة اخری لم یصلوا فلیصلوا معك

واین کیفیت بعینها مذهب شافعی است ومذهب احمد حنبل ومذهب مالك در اول انکه باز آمد از این وخلاف کرد دریك فصل وآن آن است که گفت چون امام سلام باز دهد ایشان که در پی او ایند سلام باز ندهند بل برخیزند ورکعتی دگر کنند وانگه سلام باز دهند وابن ابی لیلی هم چونین گفت جز که دریك فصل خلاف کرد وآن آن است که گفت امام بأول تکبیر احرام بهر دو فرقه ببندد وانگه فرقتی بروند ویك فرقه با او بایستند وباقی چنانکه گفتیم و مذهب ابو حنیفه آن است که دو فرقه شوند چنانکه ما گفتیم وامام تکبیر احرام کند ویك فرقه یکرکعت نماز بکنند چون رکعت دوم برخیزد این گروه که با اول یکرکعت کرده باشند در نماز بروند وببرابر دشمن روند وآن طایفه بیایند وتکبیر نماز ببندند وبا امام این یکرکعت نماز بکنند وامام سلام دهد وایشان ندهند بل در نماز بروند وببرابر دشمن شوند وآن طایفهٔ اول باز آیند وآن دو رکعت دوم که بر ایشان مانده باشد بکنند وبرابر دشمن روند وانگه آن طایفه بیایند اعنی طایفهٔ دوم ونماز خود تمام بکنند وهر دو فرقه را نماز تمام باشد مخالفت او با ما چند جای است یکی انکه گفت در نماز آیند وشوند ونمازشان تباه نشود بسبب خوف ودوم انکه گفت با امام سلام ندهند واصحاب شافعی حکایت مذهب ابو حنیفه بر مذهب ابن ابی لیلی واصحاب ابو حنیفه از اصحاب شافعی حکایت ابن ابی لیلی کنند واخبار بسیار آمده از طرق ما ومخالفان بر این ترتیب که ما گفتیم که رسول ص صلوة خوف چنین کرد در چند جایگاه بعسفان وذات النحل وذات الرقاع وجز آن واما نماز شام اگر چه امام مخیر است بنزدیك ما فاضلتر آن است که بفرقهٔ اول یکرکعت کند وبدوم دو رکعت ومذهب شافعی هم این است واصحاب او از او دو قول گفتند واختیار مذهب آن کردند که بفرقهٔ اول دو رکعت کند وبدوم یکرکعت ونماز خوف در سفر وحضر جایز باشد ومذهب ابو حنیفه وشافعی همچنین است ومذهب مالك آن است که در حضر روا نباشد دلیل ما عموم آیت است وعموم اخبار وتخصیص نیست حال سفر را از حال حضر اگر امام قوم را چهار فرقه بکند در حضر وبهر فرقه رکعتی بکند نماز امام ومأموم باطل باشد وابو حنیفه گفت نماز امام درست باشد ونماز مأموم باطل وشافعی را دو قول است یکی انکه نماز هر دو درست باشد ویکی چون قول ابو حنیفه قوله ، ولیأخذوا اسلحتهم . سلاح بر گرفتن واجب است بنزدیك ما بر این گروه که نماز میکنند واین مذهب داود است از فقها ویك قول شافعی وقول دوم شافعی را آن است که مستحب است واین مذهب ابو حنیفه است نماز شدت خوف بنزدیك ما چنان است که گفتیم بایما وبتکبیر احرام روی بقبله کند وچنانکه آید میگردد واز آمدن وشدن وتیغ زدن ونیزه زدن وپشت بر قبله وروی بقبله وبهر وجه که باشد ومذهب شافعی هم اینست الا انکه او گفت اگر نیزه زند وشمشیر زند نمازش تباه شود بگذرد در نماز وپس نماز باسر گیرد وابو العباس شریح گفت نماز باسر نگیرد مثل انکه ما گفتیم وابو حنیفه همچنین گفت که ما گفتیم جز انکه او گفت اگر رود نمازش تباه شود واگر بطعن و ضرب محتاج باشد هم نماز درست نبود مثل قول الشافعی نماز را تأخیر کند وانگاه قضا کند چون سوادی بیند و گمان برد که دشمن است نماز خوف بکند انکه پیدا شود که دشمن نیست مثلاً شتر باشد یا گاو یا قومی دگر که نه کافر ونه دشمنان باشند نمازش درست بود وباسر نباید گرفتن وشافعی را دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم ویکی انکه باسر باید گرفتن واین مذهب ابو حنیفه است نماز آدینه بر هیئت نماز خوف روا باشد در شهر وصحرا چون شرایط وجوبش حاصل بود وابو حنیفه گفت نماز آدینه روا نباشد الا در شهر یا در صحرا در مصلی که نماز عید کنند وشافعی گفت در صحرا بهیچ حال روا نباشد وجز در شهر روا نبود ونماز خوف در سفر وحضر دو رکعت باشد جمله نمازها الا نماز شام که سه رکعت بود واین مذهب عبد الله عباس است وحسن بصری وطاوس وبعضی اصحاب ما گفتند نماز خوف در سفر دو شود واما در حضر بر حال خود باشد چهار چهار واین مذهب جمله فقهاست وقول اول در

مذهب درست تراست مذهب جملهٔ فقها ومذهب ما آن است که صلوة خوف منسوخ وابو یوسف ومزنی گفتند منسوخ است وابو یوسف از آن باز آمد وبقول فقها گفت ومزنی تنها بر خلاف ماند وآن خلاف منقرض است امروز قوله. واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة. کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله عباس که او گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول ص در بعضی غزوات نماز پیشین کردی بر هیئت انکه هر وقت گذاردی بجماعت وجمله صحابه ولشکر با او نماز کردند و دشمن در برابر چون رسول ص از نماز فارغ شد مشرکان تأسف خوردند وگفتند چرا ما بر ایشان حمله نبردیم چون ایشان در نماز بودند وایشان را بتیغ ونیزه فرو نگرفتیم باز گفتند که ایشان را نماز دیگر هست که آن نماز دوست تر دارند از پدران وفرزندان خود چون در آن نماز شوند ما مراد خود بیابیم چون رسول ص خواست که نماز دیگر کند جبرئیل آمد واورا از کید مشرکان خبر داد ونماز خوفش بیاموخت چنانکه شرح دادیم وگفت این نماز خوف است چون حال بر این جمله باشد نماز چونین کن واین آیت آورد . واذا کنت فیهم . خطاب است با رسول ص یعنی چون در میان ایشان باشی وبا ایشان حاضر باشی وخواهی تا نماز کنی . فلتقم طائفة منهم معك . لام امر است وامر غایب بلام بود یعنی باید تا گروهی با تو بایستند . ولیاخذوا اسلحتهم وبگو تا سلاح بر گیرند واین گروه نماز کنان را میگوید واین دلیل است بر صحت مذهب ما در انکه گفتیم که سلاح بر گرفتن این گروه را واجب است برای انکه خدا تعالی امر کرد باخذ سلاح این قوم را وامر قرآن را ظاهر بر وجوب بود تا دلیلی بر خواستن که واجب نیست وآن سلاح که بر گیرند تیغ باشد وکارد وخنجر فی قول اکثر المفسرین ودر اخبار ما همچنین آمد وعبدالله عباس گفت این گروه که مأمورند باخذ سلاح آنانند که در برابر دشمنند وقول او درست تر است که ظاهر دلیل آن میکند در سیاقت کلام فاذا سجدوا چون سجده کنند یعنی آن گروه که با تو در نماز ند واز سجده فارغ شوند . فلیکونوا من ورائکم . باز پس شما شوند یعنی برابر دشمن با جای آن گروه دگر واین دلیل است بر قاعده از قواعد ما در این مسئله وآن آن است که ما گفتیم واین نماز بر این وجه بدو شرط واجب شود یکی انکه دشمن در خلاف جهة قبله باشد از این کار حق تم گفت ایشان را با جایگاه مقاوم ان دشمن شوند که . فلیکونوا من ورائکم . وشرط دگر انکه در مسلمانان کثرتی باشد چنانکه گفتیم . فلتأت طائفة اخری لم یصلوا . وبفرما تا بیایند آن گروهی دیگر که نماز نکرده باشند . فلیصلوا معك . وبگو تا با تو نماز کنند واین نیز دلیل صحت قول ما است در مسئله علی ابن حنیفه وغیره ممن خالفنا که حق تعالی گروه اول را یک رکعت فرمود با رسول ورکعت دوم طایفهٔ دیگر را وانکه گفت که ایشان نیز که بیایند باید که برابر دشمن باسلاح آیند برای انکه طمع دشمن در آنان بیشتر باشد که نماز کنند پس ایشان را بسلاح گرفتن احتیاط بهتر باید کردن دگر انکه آنان که برابر دشمن باشند ایشان را حاجت نیست که امر کنند باخذ سلاح برای انکه در قضیهٔ عقل واجب است بر ایشان وبیش از امر وجوب این دانند بر خود چه از باب دفع ضرر است انکه گفت ودّ الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم وامتعتکم . وکافران خواهند وتمنا کنند که شما غافل شوی از سلاح ومتاعتان تا ایشان بر شما حمله آرند بیکباریک حمله تقول العرب ملنا علیهم ای حملنا علیهم واز انجاست قول عباس بن عبادة بن فضلة الانصاری شب عقبهٔ دویم رسول را ص . والله لو شئت لنملین غداً علی اهل منا باسیافنا . بخدای اگر خواهی ما فردا بر اهل منا بشمشیر حمله کنیم رسول ص گفت مرا نفرموده اند هنوز پس از حق شما آنستکه غافل نباشی وتمکین نکنی دشمن را از خود که غدر کرده باشی انکه گفت بر سبیل رخصت چون امر واجب کرده بود باخذ سلاح . ولا جناح علیکم . بر شما حرجی وبزه نیست اگر شما را از باران رنجی باشد ویا بیمار ومجروح باشی . ان تضعوا اسلحتکم ، که سلاح نهی وانچه آن حذر واحتیاط است بجای

آری والحذر والحذر لغتان ککبد وکبد وکرش وکرش وفخذ وفخذ وگفتند آیت برای آن آمد که بعضی صحابه رنجور وبیمار بودند وسلاح بر ایشان گران بود گفتند روا باشد اگر ما صلاح نهیم خدا یتعالی رخصت داد . ان الله اعد للکافرین عذاباً مهیناً . که خدا یتعالی برای کافران عذابی بجارده است ذلیل ومهین کننده یعنی مخلد مؤبد واین لامها که در آیت است لام امر است وعمل او جزم باشد واصل او کسر است چون ابتدا کنند باو چنانکه گوئی لیقم زید چون حرفی باو پیوندد از واو یا فاء ساکن کنند چنانکه فلتقم ولیاخذوا واگر ثم باشد هر دو روا باشد هم حرکت لام وسکون فی قوله . ثم لیقضوا تفثهم . وحق تعالی در این خبر از طایفهٔ که داد یکبار بر لفظ راند ویکبار بر معنی بر لفظ گفت فلتقم ولتأت وباقی بلفظ جمع فرمود من قوله . ولیأخذوا حذرهم واسلحتهم وقوله . لم یصلوا فلیصلوا . ونگفت ولتأخذ حذرها واسلحتها وکذا الباقی ومثله قوله وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی تفیء الی امر الله فان فائت . در این آیت بیشتر بالفظ داد ودر آیت ما بیشتر بامعنی ومثله . فریقاً هدی وفریقاً حق علیهم الضلالة . ومثله نحن جمیع منتصر . علی اللفظ دون المعنی ودر قرآن از این بسیار است ودر آیه دلیل است بر نبوت رسول صلی الله علیه وآله برای انکه این آیه در وقتی آمد که رسول علیه السلام بعسفان بود و مشرکان بضجنان رسول علیه السلام نماز پیشین بکرد واز میان مسلمانان وکافران مسافتی بود ایشان سگالش آن کردند که بسر مسلمانان فرود آیند خدای تعالی از کید ایشان رسول را خبر داد بی انکه کسی از ایشان بلشکرگاه رسول آید وگفتند سبب اسلام خالد ولید این بود قوله . ولا جناح علیکم ان کان بکم اذیً من مطر . بعضی گفتند در عبدالرحمن عوف آمد که اورا بیماری بود وسلاح نمیتوانست بر گرفتن وکلبی گفت عن ابی صالح عن عبدالله عباس که آیت در رسول علیه السلام آمد وآن آن بود که رسول علیه السلام بغزاة محارب وبنی انمار شد بمنزلی فرود آمد ومسلمانان فرود آمدند واز مشرکان هیچ کس پدید نبود رسول علیه السلام برخاست وبقضاء حاجتی برفت وباران می آمد چون رسول علیه السلام فارغ شد وخواست تا بلشکرگاه آید رود در آمده بود وحایل شده رسول علیه السلام از آن جانب بماند تنها وسلاح نداشت برفت ودر زیر درختی بنشست از سر کوه حویرث ابن الحارث المحاربی ثم الحضرمی نگاه کرد رسول را علیه السلام از دور بدید اصحابش را گفت هذا محمد قد انقطع من اصحابه . آن محمد است که تنها انجا نشسته است از اصحاب خود تنها شده . قتلنی الله ان لم اقتله . خدای مرا بکشاد اگر او را نکشم بیامد شمشیر بدست گرفته وبر کشیده که رسول خبردار شد که او بسر او رسیده بود با تیغ گفت . من یمنعك منی . تو را از من که حمایت کند رسول علیه السلام گفت الله تعالی مرا از تو حمایت کند انکه گفت ، اللهم اکفنی حویرث بن الحارث بما شئت . بار خدایا شر این مرد کفایت کن مرا بهر چه خواهی انکه تیغ بر آورد تا بر رسول زند فرشتهٔ بیامد وبر میان کتف اوزد واو بر و در آمد وتیغ از دستش بیفتاد رسول ص تیغ بر گرفت وبر سر او بایستاد وگفت . الآن من یمنعك منی اکنون تورا که از من حمایت کند گفت . لا احد یمنعنی منك . کس نیست که مرا از تو حمایت کند رسول ص گفت گواهی ده که خدا یکی است ومحمد رسول اوست تا تیغ با تو دهم تا بروی گفت این نگویم ولکن با تو عهد کنم که هرگز با تو وقوم تو کارزار نکنم وکس را بر تو یاری نکنم ، رسول ص تیغ باو داد تیغ بستد وگفت . والله لانت خیر منی . بخدای که تو از من بهتری رسول ص گفت . انا احق بذلك منك . بهر حال من سزاوارترم بانکه از تو به باشم حویرث با اصحابش شد اورا گفتند ویلك تیغ بر کشیده بسر محمد شدی چرا تیغ

زدی وجهارا ازدست او رهانیدی وچرا بیفتادی بی انکه تورا بیفکند گفت انجا من تیغ برآوردم پنداشتی
کسی بیامد وچیزی برپشت من زد ومرا بیفکند وتیغ ازدست من بیفتاد ومحمد تیغ برگرفت واگرخواستی
که مرا بکشد توانستی ولکن نکرد واوازمن جوانمردتر بود مراگفت اسلام ارقبول نکردم ولکن عهد کردم
که نیز باو قتال نکنم وکس را براو یاری نکنم وورود ساکن شد رسول ﷺ بالشگرگاه آمد وازاین حال صحابه را
خبرداد وآیت برایشان خواند واصل جناح من جنح اذامال باشد برای انکه صاحب جناح مایل است ازصواب
وراستی پس گفتند سبب نزول آیت این بود والله اعلم . فاذا قضیتم الصلوة الایة . حق تعالی گفت چون حال
این حال باشد وشمارا بادشمن مصاف باشد ونماز خوف کرده باشی وپرداخته درعقب آن ذکر خدای کن از
حمد وثناء او ودعاء خود وبرادران خود بفتح وظفر ونصرت ونفرین بردشمنان خدای تاباشد که ظفریابی
چنانکه گفت . یاایها الذین آمنوا اذالقیتم فئة فاثبتوا واذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون الایة . این قول عبدالله
عباس است وبیشتر مفسران ودراخبار ما آمد که مستحب است که عقب نماز سفر ونماز خوف که باقصر میباید کردن
سی بار بگوید . سبحان الله والحمدلله ولااله الاالله والله اکبر . تاجبر نقصان نماز باشد قوله ، قیاماً وقعوداً .
جمع قایم وقاعد باشد ونصب او برحال باشد . وعلی جنوبکم . جار ومجرور هم درمحل نصب است برحال والتقدیر
مضطجعین علی جنوبکم دراین احوال که باشی اگر ایستاده باشی واگر نشسته واگر بر پهلو خفته انکه چون ذکر نماز
سفر ونماز خوف وحالات اعذار بگفت بازنمود که چون خوف زایل شود وسفر کناره شود . فاذا اطمأننتم
. چون ساکن شوی وجای بشما آرام گیرد . فاقیموا الصلوة . نماز را اقامه کنی بتمام وکمال وحدود وارکان
وشرائط خود چنانکه نماز حضر وامن بود بی قصری وایمای برکوع وسجود وقرائت . انّ الصلوة کانت علی
المؤمنین کتاباً موقوتاً . عبدالله عباس وعطیة العوفی وابن زید وسدی ومجاهد گفتند فریضة مفروضة نماز
برمؤمنان فریضهٔ مفروض است وهو المروی عن ابی جعفر وابی عبدالله علیهما السلام ودیگران گفتند فرضاً
واجباً ومعنی متقاربست وبعضی دگر گفتند فرضاً منجماً فریضهٔ منجم است نجم بنجم بوقت بباید گذاردن این
قول عبدالله مسعود است وزید بن اسلم وقتاده وموقوت مفعول باشد ازوقت یعنی فریضه است موقت قوله .
ولاتهنوا فی ابتغاء القوم . حق تعالی دراین آیة قومهارا تحریض کرد برقتال کفار ونهی کرد ایشانرا ازانکه
سستی وناتوانی وکسل نمایند گفت . ولاتهنوا من الوهن وهو الضعف یقال وهن یهن وهنا اذا ضعف
فی ابتغاء القوم درطلب این قوم یعنی ابوسفیان ولشگرش چنانکه قصهٔ آن درسورهٔ آل عمران برفت انکه گفت
ان تکونوا تألمون فانهم یألمون کماتألمون . اگرازجراحت وقتل المی می یابی ایشان همچوشما آدمیانند ازگوشت
وخون آفریده همچنان المیابند که شمامی یابی واین برطریق مثل است چنانکه شاعر گفت . القوم امثالکم لهم شعر
فی الرأس لاینشرون ان قتلوا . ومثله بالفارسیه . فریدون فرخ فرشته نبود . زمشک وزعنبر سرشته نبود .
انکه گفت شمارا دراین باب برایشان مزیتی هست که شما ازخدای امید ثواب میداری وایشانرا این امید نیست
پس شمارا بمصابرت کردن برکارزار واحتساب کردن ومزد بدو رسیدن اولیتری وگفتند مراد آن است که
آن وعدهٔ نصرت وظفر که شمارا هست ازخدای تعالی کافران رانیست پس شما ازخدای فتح وظفر امید میداری
که ایشان نمیدارند وبعضی دگر گفتند مراد برجاء خوف است یعنی ازخدای می ترسی برمخالفت فرمان او بانچه
ایشان نمی ترسند فراگفت رجا بمعنی خوف آنجا باشد که حجت باشد چنانکه . قل للذین آمنوا یغفروا للذین
لایرجون ایام الله . ونحو قوله . مالکم لاترجون لله وقاراً . ای لاتخافون له عظمة . واین لغت اهل

حجاز است وقال الشاعر . لاترتجی حین تلاقی الزایدا . اصبعة لاقت معاًام واحدا . وقال الهذلی . اذا
لسعته النحل لم یرج لسعها . وخالفها فی بیت نوب عوامل . ومراد آنست که رجا بمعنی خوف آنجا استعمال کنند که
درفحوای کلام دلیلی باشد براو یا درکلام قرینه بود وکسائی گفت این لغت الا بتهامه نشنیدم ودرجای مبالات استعمال
میکنند چنانکه شاعر گفت . لعمرك ما ارجو اذا کنت مسلماً . علی ای جنب کان لله مصرعی . ای ما ابالی
واگر برخوف تفسیر دهند دربیت هم روا باشد قوله .

اِنَّآ اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا اَرٰيكَ اللّٰهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ
بدرستیکه ما فروفرستادیم بسوی تو کتابرا براستی تاحکم کنند میان مردمان بانچه نمود تورا خدا ونبوده باش مرخیانت کنندکان را
خَصِيماً ۞ وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ۞ وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ
دشمن وآمرزش خواه ازخدا بدرستیکه خداباشد آمرزنده مهربان ومجادله مکن از آنانکه
يَخْتَانُونَ اَنْفُسَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَّاناً اَثِيماً ۞ يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ
خیانت کردند خودشانرا بدرستیکه خدادوست ندارد هرکه باشد خیانت بدکار شرم میدارند از مردمان
وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ وَهُوَ مَعَهُمْ اِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضٰى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللّٰهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً ۞
وشرم نمیدارند ازخدا واو باایشان است چون شب تدبیر میکنند انچه خشنود نیست ازگفتار وباشد خدا بانچه میکنند احاطه کننده
هَا اَنْتُمْ هٰؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فَمَنْ يُجَادِلُ اللّٰهَ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَمْ مَنْ يَكُونُ
آگاه باشید که انهایند جدال کردید ازایشان در زندگانی دنیا پس هرکه جدال کرد خدارا ازایشان درروز رستخیز یا انکه بوده باشد
عَلَيْهِمْ وَكِيلاً ۞ وَمَنْ يَعْمَلْ سُوٓءاً اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ يَجِدِ اللّٰهَ غَفُوراً رَحِيماً ۞ وَمَنْ يَكْسِبْ
برایشان وکیل وهرکه بکند بدی را یاستم کند نفس خودرا پس آمرزش خواهد ازخدا مییابد خدارا آمرزنده مهربان وهرکه کسب کند
اِثْماً فَاِنَّمَا يَكْسِبُهُ عَلٰى نَفْسِهِ وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً ۞ وَمَنْ يَكْسِبْ خَطِيٓئَةً اَوْ اِثْماً ثُمَّ يَرْمِ بِهِ
بدیرا پس جزاین نیست که کسب کرده اورا برنفس خود وباشد خدا دانای درست کردار وکسیکه کسب کرده گناهیرا یابدیرا پس تهمت دهد بان
بَرِيٓئاً فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَاناً وَاِثْماً مُبِيناً ۞ وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَآئِفَةٌ مِنْهُمْ اَنْ
بیگناهیرا پس بتحقیق که برداشت بهتان وگناهی آشکارا واگر نبود فضل خدا برتو ورحمت او هرآینه قصد کردند گروهی از ایشان اینکه
يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ اِلَّا اَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَىْءٍ وَاَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ
گمراه کنند تورا وگمراه نکنند مگر خودهاشانرا وزیان نرسانند تورا از چیزی وفروفرستاد خدا برتو کتابرا وحکمةرا
وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيماً ۞ لَا خَيْرَ فِى كَثِيرٍ مِنْ نَجْوٰيهُمْ اِلَّا مَنْ
وآموخت تورا انچه نبودی بدانی وباشد فضل خدا برتو بزرک نیست خیر در بسیار ازکفتن راز مکر انکه
اَمَرَ بِصَدَقَةٍ اَوْ مَعْرُوفٍ اَوْ اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ ابْتِغَآءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ فَسَوْفَ
امر میکند بصدقه یانیکی یا اصلاح میان مردمان وهرکه بکند این را در طلب رضای خدا پس زود
نُؤْتِيهِ اَجْراً عَظِيماً ۞ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدٰى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ
میدهیم اورا مزدی بزرک وهرکه مخالفت کند فرستاده را ازبعد انچه ظاهرشد مراورا هدایت وپیروی کند غیر راه گروندکانرا
نُوَلِّهِ مَا تَوَلّٰى وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ وَسَآءَتْ مَصِيراً ۞ اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ
میدهیم اورا انچه دوست میدارد ومیاندازیم اورا دردوزخ وبدبازگشتی است بدرستیکه خدا نمیامرزد انکه شرک آورد باو ومیامرزد انچه سوای
ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَآءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِيداً
آنست هرکه را می خواهد وهرکه شرک آورد بخدا پس بتحقیق گمراه شد گمراهی دور

كلبي روايت كرداز ابوصالح از عبدالله عباس كه گفت اين آيت در مردی انصاری آمدنام او طعمة بن ابيرق كه درعی
بدزديده بوداز همسايه كه او را قتادة بن النعمان گفتندو آن درع در انبانی بود كه در آن انبان پارهٔ آرد بود و انبان را
سوراخی بود و آن انبان برگرفت و از خانهٔ انصاری بخانهٔ مرد جهود برد كه او را زيد بن السمير گفتند و همه راه كه
اوميبرد آرد ميريخت بامداد كه ايشان طلب درع كردند بر جای نبود برخاستند و بر اثر آن آرد كه ميريخته بود ميشدند
تا بخانهٔ زيد بن السمير اورا بگرفتند و گفتند اين درع تو دزديدی گفت درع طعمة بن ابيرق پيش من بوديعه نهاده
وجماعتی جهودان گواهی دادند بر آن آمدند و او را گفتند اين درع حواله بر تو ميكنند او سوگند خورد كه از آن
خبر ندارم قوم او برخاستند و بشكايت بنزديك رسول آمدند و گفتند يا رسول الله نبينی قتاده را كه درعی از خانهٔ او
جهودی بدزديده است و در خانهٔ او بازيافته اند او را دست بداشته است و در مردی از آن ما آويخته طعمة بن ابيرق را
خواستند رسول عليه السلام ايشان را بخواند و همه را حاضر كرد و آن مجاره برفت رسول را عليه السلام از حسن ظن
بمرد مسلمان و از اتهام او جهود را گمان برد كه جهود دزديده است و مسلمان مبراست خواست تا با جهود خصومت
كند خدای تعالی اين آيت فرستاد و رسول را آن حال معلوم كرد . و روايتی ديگر از عبدالله عباس آن است كه طعمة بن
ابيرق درعی از كسی بدزديد و آن درع در انبانی بود كه در آنجا پارهٔ سبوس بود آن انبان پارهٔ سوراخ كرد تا در راه
آن سبوس ميريخت انگه انبان بياورد و بر در سرای زيد بن السمير اليهودی بنهاد و درع بدر گرفت و بخانهٔ خود برد
چون بامداد بود خداوند درع طلب درع كرد نيافت از سرای بيرون آمد سبوس ريخته بود بر اثر برفت و پی بدر سرای
زيد بن السمير برد و او را بگرفت و پيش رسول آورد رسول همت آن كرد كه آن جهود را دست ببرد خدای تعالی اين
اين آيت فرستاد . ضحاك گفت آيت در مردی انصاری آمد كه درعی بوديعه باو دادند چون باز خواستند انكار كرد
وگفت خبر ندارم مرد در او آويخت و او را پيش رسول آورد قوم او بيامدند و گفتند اين مرد صالح است و اين
خيانت باو لايق نباشد و خداوند درع بر او دروغ ميگويد رسول عليه السلام گواهی او بشنيد و آن مرد را كه صاحب
درع بود ملامت كرد خدای تعالی اين آيت فرستاد و خيانت او معلوم كرد چون او بوحی رسوا گشت مرتد گشت
و بامكه شد خدای تعالی اين آيات در حق او بفرستاد الی قوله ان الله لا يغفر ان يشرك به . مقاتل گفت زيد بن
السمير درعی بنزديك طعمة بن ابيرق بوديعه نهاد چون باز خواست . جحود كرد و درسرای ببست و درع بربام
برد و درسرای همسايه انداخت انگه در بگشاد و گفت سرای من بجوی بجستند چيزی نبود آنجا انگاه بربام رفتند
او گفت نگاه ميكنم در سرای اين همسايه درعی می بينم ندانم تا شمارا هست يا نه چون بديدند درع ايشان بود و نام اين
همسايه ابوهلال بود مردمان اين درع كه بديدند پيش او جمع شدند و بنزديك رسول آمدند و از اين صاحب درع
شكايت كردند كه او صاحب مارا متهم كرد رسول خواست تا بگواهی ايشان آن مرد را ملامت كند خدای تعالی اين
آيت فرستاد مجاهد و قتاده و ابن زيد و عكرمه گفتند آيت در بنو ابيرق آمد و ايشان سه برادر بودند بشر و بشير و مبشر
و كنية اين ابوطعمه بود نقبی در سرای عم قتادة بن النعمان زدند و تيغی و زرهی و پاره طعام بدزديدند او اين
شكايت با پسر برادرش كرد قتاده و اين قتاده مرد بدری بود او بنزديك رسول آمد و اين قصه باز گفت و مردی با ايشان
در سرای بود نام او لبيد بن سهل مرد درويش بود ولكن مردی مؤمن و شجاع بود بنو ابيرق قتاده را گفتند اين
كار ما نباشد اين كار لبيد است چون لبيد اين حديث بشنيد تيغ برگرفت و بيرون آمد و گفت پسران ابيرق را تهمت
دزدی ميكنی و شما باولیتری كه شما منافقانی و هجو رسول ميگوئی و بر قريش ميبندی اگر اين كار روشن نكنی
اين تيغ در شما نهم و همه را بتيغ بيارم ايشان او را دلخوش كردند و خاموش كردند و چون بشنيدند كه قتاده اين حديث

بارسول عليه السلام گفته است بيامدند و ايشان را خويشی بود نام او اسير بن عروه مرد زبان آور بود اين حال را
باو گفتند او برخاست با جماعتی پيش رسول آمد و گفت ای رسول الله اين شرط باشد كه قتاده بيايد و جماعتی را از اهل البيتی
معروف بدزدی متهم كند و اين حديث در ايشان نگنجد رسول عليه السلام قتاده را ملامت كرد بگفتار و گواهی
ايشان قتاده دلتنگ از پيش رسول برگشت و عم را گفت اين چه كار است كه مرا آوردهٔ كه رسول عليه السلام امروز
ملامتی كرد كه من تمنای مرگ كردم در آن حال عم گفت ميداند كه من مظلومم ولكن چه توانم كردن الله المستعان
جز انكه از خدای ياری خواهم خدای تعالی اين آيات فرستاد و قوله . ومن يكسب خطيئة او اثما ثم يرم به بريئا
فقد احتمل بهتانا واثما مبينا الی قوله وكان فضل الله عليك عظيما . اين خبر ببنی ابيرق رسيد مرتد شدند و بمكه
گريختند و آنجا مقام ساختند با قريش چون رسول عليه السلام مكه بگشاد بشام گريختند خدای تعالی در ايشان اين آيت
فرستاد . ومن يشاقق الرسول من بعد ما تبين له الی آخر الايات . و چون بمكه آمدند بسرای زنی فرود آمدند
انصاری نام او سلامت بنت سعيد بن شهيد و اين زن شوهری داشت از بنی عبدالدار از حسان بن ثابت اين زن را
هجا كرد بسبب انكه ايشان را هجا كرده بود باين بيتها . وقد انزلته بنت سعد واصبحت . ينازعها جلد استه وتنازعه
. ظننتم بان يخفی الذی قد صنعتما . وفينا نبی عنده الوحی واضعه . چون شعر باين زن رسيد رحل ايشان برگرفت
و بيرون انداخت و گفت شايد تا برای شما زبان شاعران بر من دراز گردد . قوله انا انزلنا اليك الكتاب بالحق .
قديم جل جلاله باين آيت خطاب كرد بارسولش و گفت ما فرستاديم اين كتاب قرآن را بر تو بدرستی
و راستی تا تو حكم كنی ميان مردمان بانچه خدای تعالی باز نموده است و اعلام كرده انكه گفت . ولا تكن
للخائنين خصيما . خصومت مكن برای خيانت كنندگان يعنی طعمة بن ابيرق يا انكس كه هست باختلاف روايات
واستغفر الله . و از خدای آمرزش خواه كه خدای تعالی غفور و رحيم است و اين آيه دليل نيست بر انكه رسول
عليه السلام چيزی كرد كه او را نبود كه كند نه صغيره و نه كبيره برای انكه بادلهٔ عقل كه احتمال تأويل نكنند درست
شده است كه او معصوم است صغيره و كبيره بر او روا نيست برای انكه بسيار نهی باشد كه كنند كسانی را كه ايشان منهی
عنه نكرده باشند و مانند اين درعرف و در قرآن بسيار است . قال الله لئن اشركت ليحبطن عملك . و يكی از
ما فرزندش را گويد لا تفعل كذا و كذا و اگرچه او هرگز اين فعل نكرده باشد . وقوله واستغفر الله . دليل
نباشد بر انكه آن استغفار برای گناهی بود چه استغفار طاعتی است مستقل و فايدهٔ او تحصيل ثواب باشد بنزديك ما
دون اسقاط عقاب چه اسقاط عقاب خدای تعالی كند عند توبه و استغفار بتفضل قوله . ولا تجادل عن الذين
يختانون انفسهم . انكه گفت مجادله و خصومت مكن از آنانكه با خود خيانت كنند ای دفعا و ذبا و نيابة عنهم . قوله
يختانون انفسهم . در او دو قول است يكی انكه معنی آنست كه عصيان كنند و هر كس كه معصيت كند و داند كه او را بر آن
معصيت عقوبت خواهد بودن بمنزلت آن باشد كه با خود خيانت كرده برای انكه ضرر آن فعل بعاقبت باو باز گردد و قول
دگر آنست كه با مؤمنان و با يكديگر و با آنانكه حكم ايشان حكم شما باشد خيانت مكنيد و آنان را كه از يك دين و ملت و
اعتقاد بودند و يا از يك نسب و يك شهر ايشان را نفس يكديگر خواند كما قال الله تعالی . ولا تقتلوا انفسكم ای بعضكم
بعضا . ان الله لا يحب من كان خوانا اثيما . كه خدای دوست ندارد آن را كه خيانت كننده باشد بدزدی و سرقت
و اثيم باشد و بزه كار بانكه حواله بر ديگری كند و مراد بايت بنو ابيرق اند كه ذكر ايشان برفت . يستخفون من الناس .
انكه بيان كرد كه اين قوم خيانت خود از مردمان پوشيده ميدارند و از خدای پنهان نميكنند و مردمان را بر ايشان
دستی نباشد مگر انكه باز گويند و خدای تعالی كه قادر است از ايشان بر تعجيل عقوبت و خزی و نكال دنيا و آخرت

ازاو باز نمی پوشند واو اولیتر کهازاو بازپوشیدندی ومعنی آنست که نکردندی چه صورت نبنددازاو پنهان کردن
برای انکه او عالم الذّات است و براو پوشیده نشود. وهو معهم. واو باایشان است واو حال راست . اذیبیتون. چون
می سکالند بشب سخنهای که خدای تعالی نپسندد یعنی انداخت سرقت ودروغ بردیگری نهادن وتبییت کاری سکالیدن
باشد بشب و بعضی اهل لغت گفتند تبییت بلغت ملیّ تبدیل باشد وقال شاعرهم. وبیت قولی عندالملیك . قاتلك الله
عندالکنود. وکان الله بما یعملون محیطاً. وخدای بانچه ایشان میکنند داناست وموردآیت موردوعیدوتهدیداست
. قوله هاانتم . هاتنبیه راست خطاب میکند باقوم طعمة بن ابیرق که آمدند وجدل وخصومت میکردند برای او
یعنی شما آنانید که جدل میکردیداز ایشان یعنی از بنو ابیرق در دنیا وهؤلاء اینجا بمعنی الّذین است علی قول الزّجاج
یعنی هاانتم الذین چنانکه هذا بمعنی الذی آمد فی قول الشاعر . نجوت وهذا تحملین طلیق. ای والذین تحملین ومغرنی
گفت هؤلاء کنایت است ازدزدان واثم آنانند که مجادله وخصومت کردند برای ایشان برای آن تکرار هاء تنبیه
کرد واشتقاق جدل من جدات الجدل اذا احکمت فتله ورجل مجدول شدید الخلق والاجدل الصقر لأنّه من
اشدّ الطیور ومعنی آیت آنست که خدای تعالی گفت ای بنو ابیرق هب که شما با مردمان اینجا در دنیا مجادله کنی برای
ایشان وذبّ کنی ازایشان کیست که فردای قیامت برای ایشان باخدای مجادله خواهد کردن وکیست که وکیل
ونایب ایشان خواهد بودن درخصومت چون این جمله تشنیع وتهدید بکرد ایشان را پس ازاین همه امیدداد و
گفت هرکه بدی کند یابر خود ظلم کند بعضی مفسران گفتند یعمل سوءً بالسرقة بدی کنند یعنی دزدی درع و
ظلم برخود آن است که باغیری حواله کند . ثم یستغفر الله پس آمرزش خواهد از خدای خدای راغفور ورحیم
یابد آمرزنده وپوشندهٔ گناه وبخشاینده بر گناهکاران وآیت اگرچه وارداست برسببی ودرحق گروهی امّا خلاف
نیست ازمیان مفسران که بر عموم حمل می باید کردن برای انکه حکم همه کس وحکم همه گناهها این است که هرکس از
آن توبه کند وآمرزش خواهد خدای تعالی بیامرزد اورا ودرآیت دلیل است بر صحت قول ما که گفتیم عند توبه بر
خدای تعالی واجب نیست که بنده را بیامرزد ونه نیز توبه اسقاط عقاب کند بر احباط یا موازنه بل اسقاط عقاب
عند توبه خدای کند بتفضل برای انکه لفظ غفران ورحمت آورد وانکس که کار واجب کند نگویند رحمت میکند
ومی آمرزد . ومن یکسب اثماً الایة. گفت هرکه او گناهی کند برخویشتن کند وبال ووزر آن خیانت وگناه براو باشد
گفتند مراد دزدی است وگفتند مراد سوگند دروغ است وخدای بان دیگری را نگیرد وخدای تعالی عالم است
بانکه سرقت کرد وحکیم است درامر کردن بدست بریدن دزد . ومن یکسب خطیئة. هرکه او گناهی کسب کند واصل
کسب اگرچه در جر منفعت بکار دارند بر مجاز در گناه استعمال کرد یعنی سرقه درع آن زره دزدیده. ثم یرم به بریئاً .
انکه گناه بری گناهی نهد از زید بن السمیر الیهودی یا جز او چنانکه برفت . فقد احتمل بهتاناً. او بهتانی برگرفته باشد و
بهتانی دروغی بود که چون بگویند خداوندش مبهوت ومتحیر شود ولفظ او مصدر است چون سبحان وقربان یقال
بهت فلان فلانا فهو باهت بهتان نهنده را والمفعول مبهوت آن را که بهتان براو نهاده باشند . واثماً مبیناً و بزه ظاهر قوله
. ثم یرم به . کنایت بلفظ واحد آورد واگرچه خطیئه واثم برفت برای انکه ذهب الی جنس الفعل علی قول الفراء وفعل
همه یکجنس باشد وگفته اند ردّ کنایت کرد الی کل واحد منهما وگفته اند ردّ الکنایة الی اقرب المذکورین وهو الاثم
کما قال الله تعالی . والذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها فی سبیل الله . ولولا فضل الله علیك ورحمته الایة .
انکه خطاب کرد با رسول علیه السلام بر سبیل منت اوراگفت ولولا فضل الله اگر نه فضل خدای ورحمت او بودی بر
تو فضل خدای نبوت بود ورحمت بانزال وحی کردی همت کرده بودند که تورا ازره صواب ببرند قیل یضلوك

بمعنی یضلوك عن الصواب وبعضی گفتند که تورا هلاك کنند بتلبیس کار خیانه وسرقت و مایضلون واین اضلال
وازلال واهلاك جز خویشتن را نمی کنند برای انکه وبال ایشان راجع نیست جز باایشان وعقاب آن واقع نیست
جز بر ایشان . وما یضرونك من شیٔ وبتو هیچ زیان نکنند برای انکه خدای تعالی تورا فرو نگذارد ازتوفیق
وتسدید خویش بانزال وحی وبیان آنچه برتو تلبیس کردند ازکار محق ومبطل وسارق وبریء . وانزل الله علیك
الکتاب . وخدای تعالی کتاب برتو فرستاد یعنی قرآن . والحکمة . یعنی نبوت . وعلمك مالم تکن تعلم . وبیاموخت
تورا آنچه ندانستی از حلال وحرام واحکام شرع از امور غایبات وحدیث امم سابقه وحمل آن بر عموم اولیتر است
ازهرچه آن رسول را بوحی معلوم گردهاند . وکان فضل الله علیك عظیماً . وفضل ونعمت خدای بر تو عظیم بوده است
قدیماً درشکر اوفزای قوله . لاخیر فی کثیر من نجویهم الایة کلبی گفت از ابوصالح ازعبدالله عباس که آیت هم
در بنی ابیرق آمد حق تعالی گفت خیری نیست درسر ایشان ومناجات ایشان ونجوی حدیثی باشد که دو کس یا سه کس
یا تنی چند باو مخصوص باشند اگر سرّ بود واگر جهر واشتقاقه من نجوت الشیٔ اذا خلصته ونجوت الجلد عن البعیر اذا
الیقته عنه قال الشاعر . فقلت انجوا عنها نجا الجلد انّه . سیرضیکما منها سنام مخاربه . ونجوت فلاناً اذ استکفته
قال الشاعر . نجوت مجالداً فوجدت منه . کریح الکلب مات حدیث عهد . ونجوت الوتر واستنجیته اذا خلصته .
قال الشاعر . جلسته الاعثر یستنجی الوتر . واصل هم ازنجوت است و هی المرتفع من الأرض قال الشاعر
فمن بنجوته کمن بعقوته ، والمستکن کمن یمشی بقرواح . والنجو اسم المحدث لأنه انما یکون خلف نجوات
الأرض واین از اسماء منقوله باشد کالغایط . الامن امر بصدقة. درمحل من سه قول گفتند یکی جر عطفاً علی قوله
فی کثیر والتقدیر الافی من امر بصدقة او نجوی من امر بصدقه وبراین قول روا باشد که نجوی اسم جماعت متناجیان
باشد قوله . واذهم نجوی . ای متناجون . وتقدیر آن باشد که لاخیر فی کثیر منهم الافیمن امر بصدقة . و
قول دوم انکه محل او نصب است بر استثناء منقطع برآن قول که نجوی را بر مصدر حمل کنند برای انکه من امر بصدقة
جنس مناجات نباشد وبر استثناء متصل برقول انکه نجوی را بر متناجیان حمل کنند برای انکه امر صدقة جنس
متناجیان است کأنه قال لاخیر فیهم الامن امر ای انساناً امر بصدقة . وقول سوم انکه محل او رفع باشد مثل قول
الشاعر . وبلدة لیس بها انیس . الاالیعافیر والاالعیس . واین وجه ضعیف است برای انکه آیت بابیت نماند که
یعافیر وعیس که مرفوع است دربیت برای آن است که بدل انیس است ودرآیه حمل کردن بر بدل ممکن نیست
چه اگر بر بدل حمل کنند مجرور باشد مرفوع نباشد که مبدل منه مجرور است وحکم این آیه حکم بیت نابغه نباشد که
گفت . ومابالربع من احد الااواری . چه در آن بیت سه وجه رواست رفع ونصب وجر نصب بر استثناء وجر
بر بدل لفظ ورفع بر بدل از معنی که تقدیر اینست . ومابالربع احد الااواری . حق تعالی گفت خیری نیست در
ایشان درآن حال که بایکدیگر راز میگویند یا خیری نیست درراز گفتن ایشان بایکدیگر الاکسی که ازایشان صدقه
فرماید یا امر معروف کند یا سخنی گوید که ازمیان مردمان صلاحی پیدا شود . ومن یفعل ذلك ابتغاء مرضات
الله . وهرکه آن کند واشارة ذلك باین جمله است ازصدقه وامر معروف واصلاح مردمان انکه قید زد که باید
کننده را دراین کردن غرض جانب خدای باشد وطلب رضاء خدای وابتغا منصوب است بر مفعول له ومن مجازات
راست وفا لجواب شرط باز آمد وسوف حرفی باشد که فعل را ازحال ببرد وباستقبال تخصیص کند . نؤتیه ای نعطیه
اجراً عظیماً ای ثواباً جزیلاً . وهرکه این کند که بان اشارت کرده شد وذکر آن درآیت برفت ازاین سه کار ما اورا
مزد عظیم وثوابی بسیار دهیم . ومن یشاقق الرسول . وهرکه مشاقه کند با رسول یعنی ازاو ببرد ودر فرمان او

عصیان او کند و مشاقه و شقاق مفاعله باشد من الشق از شکافتن و شق الشیء نصفه فعل بمعنی مفعول و این از مفاعله
باشد که میان دو کس نبود کقوله عافاه الله و عاقبه و طارقت النعل برای انکه این شقاق از ایشان بود و از رسول ؑ
نبود و مشاقه مباینة بود علی سبیل العداوة . من بعد ما تبین له الهدی . پس از انکه حق ظاهر شد او را و مسلمانی
روشن شد پیش او . ویتبع غیر سبیل المؤمنین . و متابعت کند جز راه مؤمنان را یعنی بر راهی باشد که مؤمنان
بر آن راه نباشند . نوله ما تولی . با او گذاریم آن را که باو تولی کرده باشد یعنی او را با معبود خودش گذاریم و
با متبوع خود رها کنیم . ونصله جهنم . و او را بدوزخ باز نفتانیم یعنی بدوزخ بسوزیم او را و آن بد جائیست
مفسران گفتند آیت در طعمة بن ابیرق آمد و آن خاینان که خیانت کردند چون خدای تعالی این آیت بفرستاد و دزدی
بر طعمه درست شد و قطع واجب شد بر او بر خاست و مرتد شد و بگریخت و بمکه رفت خدای تعالی در حق او این
آیت فرستاد چون بمکه شد هم بر سر دزدی و سرقت بود شبی نقبی در سرای یکی از بنی سلیم زد و در مکه نام او حجاج بن
علاط دیوار فرو نشست و او در نقب بماند نتوانست بیرون آمدن تا روز شد او را بگرفتند و خواستند تا بکشند دگر
باره گفتند مردی است بپناه ما آمده رها کردند او را و از مکه اش بیرون کردند با جماعتی بازرگانان از بنی قضاعه
بشام شد چون ایشان بمنزلی فرود آمدند متاعی از ایشان بدزدید او را بگرفتند و سنگسار کردند و انکه سنگ بسیار
بر او ریختند و گور او آن است و بعضی دگر گفتند در کشتی نشست و از مردمان کشتی گلیمی بدزدید و چیزی از
زر بان او را بگرفتند و در دریا انداختند و گفتند در بنی سلیم فرود آمد و با ایشان بت می پرستید تا بمرد ضحاک گفت
از عبد الله عبد الله عباس که آیت در حق قومی از قریش آمد که از مکه بمدینه آمدند و اظهار ایمان کردند تا مقصودی
که ایشان را بود تحصیل کردند انگه بر گشتند و با مکه شدند و مرتد گشتند و جماعتی متکلمان در اصول الفقه و فقها باین آیت
استدلال کردند بر صحت اجماع و انکه اجماع حجتست بانکه گفتند خدای تعالی وعید کرد بر اتباع غیر سبیل مؤمنان چنانکه
بر مشاقه رسول وعید کرد باید تا اتباع سبیل مؤمنان واجب باشد چنانکه اتباع رسول و ترک مشاقهٔ او و این درست نیست
از چند وجه یکی انکه آیه بر قول جمله مفسران در حق گروهی مخصوص معین آمده است از آن تجاوز کردن بی دلیلی
معنی ندارد و اگر متناول باشد جز ایشان را باید تا در آن حکم باشد که در حق ایشان بود از عبادت اصنام که مراد در آیت
در باب ایشان بقوله . ویتبع غیر سبیل المؤمنین . عبادت اصنام است و در اینجا دلیل نباشد بر صحت اجماع دگر انکه مسلم نیست
که مراد بمن و بمؤمنین عموم است و نه انکه مراد بسبیل جمله راههاست و چون عام نباشد ما را باشد که تخصیص کنیم بمخالفت
ایمان که کفر باشد و مؤمنان را تخصیص کنیم ببعضی و هم المعصومون ؑ و اگر حمل کنند بر عموم حمل باید کردن بر اهل همهٔ
اعصار دون اهل هر عصری علی حدة برای انکه عموم اقتضاء این کند چون ایشان تخصیص کنند باهل هر عصری ما را بود که
تخصیص کنیم بوجه دیگر دگر انکه در آیت بیان تحریم سبیلی است که نه سبیل مؤمنان باشد از کجا که اتباع سبیل مؤمنان
واجب بود که نه هر چه حرام نباشد باید تا واجب بود بل روا باشد که مندوب بود یا مباح تا اتباع سبیل مؤمنان موقوف
بود بر دلیل دگر انکه اتباع سبیل ایشان بشرط ایمان واجب باشد و ما را دلیلی دگر بود جز آیت بر انکه ایشان مؤمنانند
دلیلی که ما را ایمن کند از انکه ایشان از صفت مؤمنی بشوند دگر وعید متناول است آن را که مشاقهٔ رسول کند و اتباع
راهی که نه راه مؤمنان باشد علی الجمع از کجا که بر انفراد متناول وعید باشد و خدای تعالی بر جمع گفت . قوله ان الله
لا یغفر ان یشرك به الایة . بیشتر مفسران بر آنند که آیت در شأن طعمة بن ابیرق آمد انگه که بر گشت و بمکه رفت و مرتد
شد و باسر بت پرستیدن شد خدای تعالی گفت او را و آنان را که از جنس او باشند از انواع مشرکان از آنان که بت
پرستند یا با خدای تعالی شریکی گویند از ثنویان و جهودان و ترسایان که گفتند . عزیز بن الله و المسیح بن الله و ان الله

ثالث ثلاثة . و آیت اگر چه وارد بر سببی معروف است حکم آیه متعدی است باجماع امت از او بدیگران تا هر که
شرك آرد او مغفرت نیابد و هر که دون شرك آرد از فسق و سایر معاصی مغفرت باو رسد اگر خدای تعالی خواهد و
کار او در این باب موقوف بر مشیة باشد اگر خدای تعالی خواهد او را بیامرزد بی توبه از فضل و کرم و عفو او نیکو است
و اگر خواهد تا بگناهش عقوبت کند او راهست که کند و عدل کرده باشد و برای ان قطع نکرد و بر مشیت موقوف کرد
تا مکلفان بگناه مغری نشوند و ضحاك روایت کند از عبد الله عباس که او گفت پیری بنزدیك رسول ؑ آمد از عرب
و گفت یا رسول الله من مردی ام منهمك در گناه و مسرف جز که با خدای شرك نیاورده ام تا او را بشناخته ام و ایمان
آورده و دون او ولی و خداوندی نگرفته ام و آن معصیت که کرده ام نه بدلیری بر خدای کرده ام و نه بر وجه مکابره کرده ام
و طرفة العینی گمان نبرده ام که خدای از من و گرفتن من و عقوبت کردن من عاجز است و اعتقاد کرده ام که من از خدای
نتوانم گریختن اکنون پشیمانم و توبه میکنم و از خدای آمرزش میخواهم فما حالی عند الله حال من بنزدیك خدای تعالی
چه باشد خدای تعالی این آیت فرستاد و باز نمود که خدای تعالی بیامرزد آن را که مشرك بود و بر شرك بمیرد و انچه
فرود شرك است بیامرزد آن را که خواهد و پیش از این بیان کردیم وجه استدلال از این آیت بر انکه خدای تعالی
فاسق را بی توبه بیامرزد انگه گفت هر که بخدای شرك آرد . فقد ضل ضلالاً بعیداً . او از راه رفته باشد رفتنی
دور برای انکه از شرك عظیم تر گناهی نیست و الضلال الذهاب عن قصد السبیل انگه گفت قوله تعالی

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا * لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ
اینکه میخوانند از جز او مگر ماده ها را و نمیخوانند مگر شیطان سرکش لعنت کرد او را خدا و گفت هر آینه فرا گیریم از
عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا * وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ وَلَآمُرَنَّهُمْ فَلَيُبَتِّكُنَّ آذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَآمُرَنَّهُمْ
بندگان تو بهره را مقرر کرده شده و هر آینه گمراه کنم ایشان را و بارزو اندازم ایشان را و میفرمایم ایشان را پس ببرند ایشان گوشهای چهارپایان و فرمایم ایشان را
فَلَيُغَيِّرُنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا *
پس تغییر میدهند خلق خدا را و کسیکه بگیرد شیطان را دوست از جز خدا پس بتحقیق که زیان کرد زیانی را هویدا
يَعِدُهُمْ وَيُمَنِّيهِمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا * أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَلَا
وعده میدهد ایشان را و بارزو اندازد ایشان را و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مکر فریب انها جایگاه انها دوزخست و
يَجِدُونَ عَنْهَا مَحِيصًا * وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ
نمییابند از آن گریز گاهی را و آنانکه گرویدند و کردند کارشایسته زود در آوریم شان در بهشتها که میرود از
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا * لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ
زیر آنها نهرها جاویدانند در آن همیشه وعده کرده خدا براستی و کیست راستگوتر از خدا بگفتار نیست به آرزوی شما
وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا *
و نه آرزوی اهل کتاب کسی که بکند بدی را جزا داده شود بان و نمییابد مر او را از جز خدا دوستی را و نه یاری کننده
وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ
و هر که بکند از کارهای خوب از نرها یا از ماده ها و او گرونده است پس انها در میایند بهشت را و ستمکرده نشوند
نَقِيرًا * وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ
بمقدار کمی و کیست که بهتر است در دین از انکه خالص گرداند رویش را برای خدا و او نیکو است و پیروی کیش ابراهیم راحق گرامی و گرفت خدا
إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا * وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا *
ابراهیم را دوست و مر خدا راست انچه در آسمانها وانچه در زمین و باشد خدا بهر چیزی احاطه کننده

وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي
وطلب میکنند از تو فتوی درزنانشان بگو خدا فتوی میدهد شمارا درانها وانچه خوانده شود برشما درکتاب در یتیمان زنانی که
لَا تُؤْتُونَهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَتَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْوِلْدَانِ وَأَنْ تَقُومُوا
نمیدهند ایشانرا انچه نوشته مرایشان‌را ورغبت میکنند انکه نکاح کنند ایشانرا وناتوان ازفرزندان واینکه کارگذاری کنند
لِلْيَتَامَى بِالْقِسْطِ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا * وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا
مریتیمان رابعدالت وانچه میکنند از نیکی پس بدرستیکه خدا باشدبان دانا واکر زنی بترسد ازشوهرش
نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ
بجهة سرباز زدن یاروی کردانیدن پس نیست کناهی بر آن دو تا اینکه اصلاح کنند میان آن دو بصلاح وصلح بهتراست وحاضر کرده شد نفسهارا
الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا * وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ
به بخل واکر نیکی کنند وبپرهیزند پس بدرستیکه خدا باشد بانچه میکنید آکاه وهرکز نتوانید اینکه عدالت کنید میان
النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ فَتَذَرُوهَا كَالْمُعَلَّقَةِ وَإِنْ تُصْلِحُوا وَتَتَّقُوا فَإِنَّ اللّٰهَ
زنان وهرچند بسیارخواسته باشید پس میل نکنید تمام میل پس واکذارید اورا چو آویخته واکر بصلاح آورید وبترسید پس بدرستیکه خدا
كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا * وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا مِنْ سَعَتِهِ وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا حَكِيمًا
باشد آمرزنده مهربان واکرجدا شوند بینیاز کرداند خداهمه‌را از توانکری خود وباشد خدا توانکر درست کردار

قوله تعالى ان يدعون من دونه الا اناثا الآية . ان بمعنی ماء نفی است گفت نمی پرستند اینان فرود خدای عز وجل مگر بتان‌را وانکه بتان‌را چرا اناث خواند دراو چند قول گفتند سدی وابو مالك وابن زید وزجاج گفتند مراد بتان ایشانند ازلات ومناة وعزی ونایله برای انکه مشرکان ایشان‌را بنام اناث وزنان نام نهادند قول دوم عبدالله و قتاده وحسن بصری گفتند مراد باناث موات است که دراو روح نباشد مثل خشبه وشجره واین مؤنث اللفظ است زجاج گفت برای آن اناثش خواند که کنایت از جمادات بلفظ تأنیث گویند دون تذکیر یقول العرب الاحجار تعجبنی ولا یقولون یعجبون قولی دگر آن است که حسن بصری گفت ایشان‌را بتانی بود که آن‌را اناث خواندند بنام وعروه روایت کرد از پدرش که در مصحف عایشه هست الا اوثانا جمع وثن وعبدالله عباس خواند الا اثناء جمع وثن انکه واورا قلب کردند باالف مثل وجوه واجوه ووقتت واقتت وبعضی دیگر درشاذ خواندند انثا جمع اناث مثل ثمار وثمر علی بن الحسین المغربی گفت مراد باناث ضعیفان وعاجزانند وفلان انیث فی امره ومؤنث و مخنث اذا کان عاجزاً ضعیفاً وسیف انیث نرم آهن باشد وذکر پولاد تشبیهاً بالذکر والانثی من الحیوان قال صخر الغی . فتخبره بان العقل عندی . جراز لا افل ولا انیث والانیث من الرجال المخنث قال الکمیت . وشذبت عنهم شوك کل قتادة . بفارس یغشاها الانیث المغمر . ویدعون درآیت بمعنی یعبدون است درهر دو جای نظیره قوله . ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی وان یدعون الا شیطانا مریداً . وجز دیو‌را نمی پرستند گفتند مراد آن است که هر بتی را دیو درشکم شدی وآواز دادی بچیزی که ایشان‌را اغرا واغوی کردندی چنانکه درخبر آورده‌اند که سبب اسلام حمزه آن بود که یك روز جماعت مشرکان مجتمع شده بودند وبتان‌را سجده میکردند ودر بدایت اسلام درمکه دیوی بیامد ودرشکم آن بت مهتر شد واز شکم او این آواز هاداد باین بیتها . قاتل الله رای کعب بن فهر . ما اضل العقول والاحلام . جاءنا تابه یعیب علینا . دین آبائنا الحماة الکرام . این مشرکان این بشنیدند بیکبار آواز برآوردند ونشاط کردند وگفتند محمد کجاست تا بشنود که این خدایان ما چه میگویند وکس فرستادند

ورسولرا خبر دادند از ایحال وگفتند تورا حاضر باید آمدن تا بشنوی که این خدایان ما چه میگویند وموعد کردند با رسول ع که حاضر آید وبشنود که چه میگویند رسول ع دلتنگ شد دانست که این کار شیطان است اودراین اندیشه بود که جنی مؤمن بیامد وگفت یا رسول الله نگر تا دلتنگ نکنی که آن شیطان است که از شکم آن بت آواز داد مسعر نام بود من اورا بکشم وتو فردا آنجا حاضر شو بان مجمع تا من بیایم وجواب آن باز دهم رسول ع دلخوش شد و دیگر روز مشرکان بیامدند وبتان‌را بیاراستند وقربانها کردند ورسولرا ع حاضر کردند چون رسول ع در آن مجمع شد بتان بروی در آمدند مشرکان برخاستند وآن کار پوشیده کردند وبتان‌را راست کردند وبنهادند وبسمارها بدوختند وایشان‌را ثنا گفتند وسجده کردند وگفتند معبودان ما انچه دی گفتی که محمد حاضر نبود امروز بگوئی تا او بشنود چون این بگفتند از شکم آن بت مهین آواز آمد . انا الذی سمانی المطهرا . انا قتلت ذا الفجور مسعرا . اذا طغی لما طغی واستکبرا . وانکر الحق ورام المنکرا . بشتمه نبینا المطهرا . قد انزل الله علیه السورا . من بعد موسی فاتبعنا الاثرا . مشرکان چون این بشنیدند گفتند وه محمد تا امروز مارا می فریفت امروز خدایان مارا می فریبد وبرخاستند وآن بت بر زمین زدند وبشکستند ودر رسول افتادند واورا بزدند رسول ع برخاست وبخانه دختر عم خود شد خواهر حمزه عبدالمطلب انجا بش آمد وبخفت وخواهر حمزه از آن رنج میگریست وحمزه بصید بود در آمد کمانی در دست گرفته خواهر‌را گریان یافت گفت چرا میگرئی گفت نگرید کسی که در قبیلهٔ خود مذات ومهانات بیند وباز نتواند داشتن گفت امروز چنین حالی رفت حمزه از انجا بیامد وآن کمان بدست گرفته بان مجمع آمد وایشان برجای بودند هنوز گفت پسر برادر مرا که زد کس نیارست گفتن که من مگر ابوجهل که بدلیری دین واعتقاد گفت منش زدم او هنوز این سخن در دهن داشت که حمزه موی او بگرفت واز آن کمان چندان بر سر او زد تا کمان بشکست وسر او چند جای بشکست انگه باز آمد وآن پاره کمان شکستهٔ خون آلود بدست وگفت یا محمد یا بن اخی برخیز که من طایلهٔ تو باز خواستم رسول ع باو سر برنداشت وباو ننگرید وگفت یا عم تو از ایشانی ومرا بانچه تو کردی هیچ راحت نیست ومن از تو خشنود نشوم الا بانکه ایمان آوری حمزه اندیشه کرد گفت اگر این کار کار سرسری وباطل بودی محمد‌را دراین وقت این یاد نبودی که من امروز برای او کاری کردم که در همه عرب کس‌را آن قوت نباشد وکینهٔ خواستم که جز من نخواستی لابد این دین حق است گفت دست بیرون کن تا اسلام آرم واسلام آورد رسول ع گفت من از تو خشنود شدم انگه گفت اسلام عزیز شد باسلام حمزه عزیز شدنی که نیز ذلیل نشود قولی اینست که . وان یدعون الا شیطانا . مراد اینست که شرح دادیم وقولی دیگر آنست که آن بتان‌را که می پرستند باغرا واغواء شیطان می پرستند . قوله مریداً . ای خارجاً من الطاعة واین فعیل باشد بمعنی فاعل چون قدیر وعلیم ومرید ومرود ومرادة وتمرد تمرداً وحصن ممرد ای مملس وشجرة مرداء لا ورق علیها ومنه الامرد للصبی الذی لم ینبت الشعر . لعنه الله . خدای از رحمت اورا دور کند وروا بود که خبر باشد نه دعا ودر جای صفت شیطان بود وقدر او مقدر بود یعنی شیطانا مریداً قد لعنه الله ای شیطانا مریداً ملعوناً من قبل الله . وقال لاتخذن من عبادك نصیباً مفروضاً . وگفت یعنی شیطان هاگیرم از بندگان تو نصیبی مقدر مقطوع واصل فرض قطع باشد وفرضة النهر ثلمة فیه وفرضة القوس حزة فیها وفریضه فعیله باشد بمعنی مفعول . وقد فرضتم لهن فریضة ای قطعتم لهن قطعة من المال واما قول الشاعر . اذا اكلت سمكاً فروضاً . ذهبت طولاً وذهبت عرضاً . ای تمراً لانه یؤخذ فی فریضة الزکوة ودر معنی او چند قول گفتند ضحاك گفت قسماً معلوماً وگرفتن شیطان نصیبی از بندگان باغرا واغوی ودعوت باضلال باشد هر که اورا اجابت کند در قسمت او باشد ودر بعضی تفاسیر آمد که از هر هزار نصیب که شیطان است

یکی نصیب خدای باشد برای انکه اغلب فرمان برندواندکی فرمان خدای برند انکه . ولأضلنهم . گمراه کنم
ایشان را یعنی بندگان خدای را وآن بدعوة باضلال وتزیین او باشد ضلال را برچشم ایشان . ولأمنینهم . و
ایشان را آرزو دهم وغرور وامید تاامید ایشان درازشود وهیچ عاقبت نه اندیشد . ولآمرنهم فلیبتکن
آذان الأنعام . وبفرمایم ایشان را تاگوشهاء چهارپایان ببرند یعنی ازبرای علامت بحیره وسایبه وتبك قطع باشد
سدی گفت مراد بتبك شق است اینجا وگفته‌اند برای علامت کنند تادانندکه آن بنصت اوثان است ونیز بفرمایم
ایشان را باخلق خدای رابگردانند عبدالله عباس گفت وربیع وانس وعکرمه یعنی تاآدمی را وچهارپای را خصی
میکنند وروایتی دگرازعبدالله عباس آن است واین قول مجاهد وابرهیم وروایت صادق وباقر علیهما السلام که
مرادآن است که دین خدای میگردانند بتغییر وتبدیل وتحریف بیانش . فطرة الله التی فطر الناس علیها لاتبدیل
لخلق الله ذلك الدین القیم . ای دین الله الذی خلق الناس علیه بقرینة ذلك الدین القیم وبعضی دگرگفتند تغییر خلق
وشم است واین قول حسن بصری است وضحاك وابرهیم ودرخبر آمده است . لعن الله الواشمات والموتشمات
والمفلجات والمغیرات . واشمات آنان باشند که نگار کنند بردست وبرپای واندام زنان به نیل وسوزن وموتشمات
آنان که این فعل بخویشتن کنند ومفلجات آنان که گوشهاء دندان بشکنند تاگشاده دندان شوند که عرب
پیوستگی دندان بفال ندارند زجاج گفت مراد بقوله . فلیغیرن خلق الله . آن است که احکام واغراض
خدای تعالی درخلق اومی بگردانند خدای تعالی چهارپای بان آفرید تاباو منتفع شوند ایشان برخویشتن
حرام کردند بحیره وسایبه وماه وآفتاب بان آفرید تامسخر فرمان او باشند درمنافع ما ایشان
آن را عبادت کردند وقول انکس که حمل بردین وتغییر اوکرد اولیتر است برای انکه فایده را عام تراست
انگه گفت هرکس که اوشیطان را بولی ودوست گیرد فرود خدای تعالی . فقد خسر خسرانا مبیناً . او
زیان کرده باشد بخویشتن ظاهر ازحرمان ثواب واستحقاق عقاب که فرمان خدای رها کند وفرمان شیطان کند
انگه گفت شیطان ایشان را باغراواغوا ووسوسه والقاء خواطر محال ودروغ وعدها دهد . ویمنیهم . وایشانرا
آرزو دهد وحمل کند برامانی انگه گفت هروعده که شیطان دهد جز غرور وباطل ومحال وفریفتن نباشد . اولئك
مأویهم جهنم . ایشاز راجای ومال ومرجع دوزخ باشد . ولایجدون عنها محیصاً . واز آن محیصی ومعدلی
نیابند یقال حاص عن کذا یحیص حیصاً اذا عدل عنه ومحیص جایها گردیدن باشد ومنه قولهم وقعوا فی حیص بیص اذا
وقعوا فی امر لایدرون ایتقدمون فیه ام یتأخرون واصل کلمه بوص بوده است من باص یبوص اذا تقدم فی الامر ولکن
برای ازدواج کلمتین واورایا کردند . والذین آمنوا وعملوا الصالحات الایة . حق تعالی چون ذکر کافران
وشیطان ودیوفرمانان بگفت وطرفی حکم ایشان وعقاب ایشان بگفت آنچه عکس وخلاف آنست بگفت ازذکر
مؤمنان وثواب ایشان گفت آنانکه ایمان آرند وعمل صالح کنند . سندخلهم . ماایشان را ببهشتها بریم درزیر
درختان وگفتند درزیر قصوران جویها روان باشد ، خالدین فیها . نصب آن برحال باشد . ابداً روا بود که نصب بر
حال بود ای متأبدین وروا بود که برظرف باشد ای زماناً دائماً لاانقطاع له . وعدالله حقاً . والتقدیر وعدالله
وعداً حقاً . ولکن چون فعل بیفکند مصدر را باسم فاعل اضافه کرد وشاید که حقا نصب برحال بود ازوعدای
وعدالله ماوعده حقاً انگه گفت . ومن اصدق من الله قیلاً . وکیست که ازخدای راستگوتر است بقول
صورة استفهام دارد ومراد تقریر وجحد است یعنی لااحد اصدق من الله قولاً . ونصب او برتمیز است .
قوله لیس بامانیکم ولاامانی اهل الکتاب الایة . ضحاك وقتاده گفتند سبب نزول آیه آن بود که جهودان بامسلمانان

مخاصمت کردند وگفتند ماازشما بهتریم که دین ماقدیم تر ازدین شما است وپیغمبر ماپیش ازپیغمبر شما است وکتاب ما
پیش از کتاب شما است مسلمانان گفتند ماازشما بهتریم که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است وخاتم انبیا است وشرع ما
ناسخ شرایع است وکتاب ماناسخ کتابها است خدای تعالی این آیت فرستاد مجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که
مشرکان گفتند که بعث ونشور وحساب وکتاب وثواب وعقاب نخواهد بودن ومارا بر اعمال ما جزای نخواهد
بودن وجهودان گفتند . لن تمسنا النار الاایاماً معدودة . دوزخ نرسد بما الاروزکی چند خدای تعالی این آیه
فرستاد وبازنمود که این کار نه بارزوی شما است ونه بارزوی اهل کتاب وبراین قول خطاب بامشرکان وکافران باشد
وبرقول اول خطاب بامسلمانان واین قول اولیتر است برای انکه موردآیت موردتهدید ووعید وملامت است
واین بکافران لایق تر بود وآیاتی که پیش ازاین رفته است همه تهدید ووعید کافران است این آیت اولیتر آن بود که
منسوق بود براو واسم لیس محذوف است وتقدیر آنست که لیس الامر بامانیکم . وجار مجرور درجای خبر
لیس است ومحل او نصب است ای لیس الامر واقعاً کایناً بامانیکم ولاامانی اهل الکتاب . وامانی جمع امنیه باشد
وامنیه آرزو وتمنا باشد ولکن چگونه باشد . من یعمل سوءً یجزبه . هرکه بدی بکند وگناهی پاداشتش کنند
درخبر است ازابوصالح ازعبدالله عباس که او گفت چون این آیت آمد مسلمانان پیش رسول آمدند گفتند یارسول الله
کاری عظیم است این وکیست انکه گناه نکند وهرکه گناه کند اوراجزا خواهند دادن وجز توکه گناه نکند کس
نیست اینجا رسول علیه السلام گفت بعضی جزا آن است که دردنیا باشد که بنده را بیك حسنه ده وعده داده‌اند
وبیك سیئه یکی چون یك حسنه بکند ویك سیئه اورا نماند انگه گفت . ویل لمن غلب آحاده اعشاره وای
انکس که احاد او اعشار اورا غلبه کند یعنی سیئاتش حسناتش را ودرخبر است که بعضی صحابه رسول را گفتند
یارسول الله مارا کجا صلاح باشد پس ازاین آیت که خدای تعالی گفت من یعمل سوءً یجزبه رسول علیه السلام
گفت یاهذا الست تمرض الست تحزن . نه بیمار بباشی نه تورا اندوه رسد گفت بلی گفت آن کفارت گناه بود
ودرخبر است که چون این آیت آمد ابوبکر الصدیق گفت هذه قاصمة . این آیت پشت شکننده است وبیك
روایت گفت . انی وجدت انقضاضاً فی ظهری حتی لاآتطی بها . رسول علیه السلام گفت . انما هی المصیبات
فی الدنیا وبیان این حدیث قوله علیه السلام . لایصیب المؤمن وصب ولانصب ولاسقم ولااذی حتی الهم یهمه
الاکفرالله بهامن خطایاه . گفت مؤمن راهیچ دردی ورنجی وماندگی وبیماری نرسد تاآن غم که اوراغمگین
کند الاخدای تعالی آن بکفارهٔ گناهش کند . ودرخبر است که رسول علیه السلام گفت چون این آیت فرود
آمد وصحابه جزع کردند گفت ابشروا وقاربوا وسددوا انه لایصیب احداً منکم مصیبة فی الدنیا الاکفرالله بها
خطیئته حتی الشوکة یشاکها احدکم بها . گفت بشارت باد شمارا نزدیك باشی بامردم وبرصلاح باشی که هیچکس
نباشد که اورامصیبتی رسد والاخدای بکفارت گناهش کند تاآنقدار که اگرخاری درپایش شود کفارت گناهش
باشد حسن بصری گفت دراین آیت مراد کافر است امامؤمن را خدای تعالی جزا که دهد برنکوتر عملش دهد
وازسیئاتش تجاوز کند انگه این آیه برخواند . لیکفرالله عنهم اسوء الذی عملوا ویجزیهم اجرهم باحسن الذی
کانوا یعملون . واین آیه برخواند . وهل نجازی الاالکفور . انگه گفت سیاق آیت دلیل آن میکند که آیت
خطاب باکافران است ومراد از آیه کفارند فی قوله . ولایجدله من دونه ولیاً ولانصیراً . وانکه اوراولی ونصیر
نباشد اوکافر بود واین معتمد نیست برای انکه من دون الله گفت وکافر را وجز کافر را بدون خدای ولی ونصیر
نباشد واین قول که حسن بصری گفت ازتخصیص آیت بکافران موافق مذهب ما است برای انکه کافران باشند که مقطوع

على عقابهم باشند امااتفاق مؤمنان عفو در حق ایشان مجوز است وعبدالله عباس وسعید جبیر گفتند مراد بسوء
شرك است اما تعلق معتزله باین آیت كه من یعمل سوء یجز به هر كه كار بد كند اوراجزا كنند درست نباشد برای
انكه بیان كردیم كه عموم را صیغتی مخصوص نیست كه در خصوص مستعمل نباشد وچون ایشان اخراج كنند
از آیت تایب را وصاحب صغیره را شاید كه ما اخراج كنیم از عموم آیت آن را كه عفو متناول باشد اورا قوله .
ومن یعمل من الصالحات من ذكر او انثی وهو مؤمن الایة . انكه حق تعالی بر عادت انكه هر كجا وعدی گوید
وعیدی گوید بعقب آن وچون وعیدی گوید در عقب آن وعدی باشد گفت . ومن یعمل من الصالحات . هر كه
او از اعمال صالحات چیزی كند ومن تبیین راست . من ذكر او انثی . من روا باشد كه تبیین را بود وروا بود كه
زیادت بود وبدل من باشد وتقدیر چنین باشد كه ومن یعمل من الصالحات ذكرا كان او انثی وهو مؤمن . واو
حال راست وبرای آن ایمان بشرط كرد تا بدانند كه عمل صالح بی ایمان نافع نبود . فاولئك یدخلون الجنة .
ایشان در بهشت شوند وابن كثیر وابو عمرو وابو جعفر خواندند یدخلون علی ما لم یسم فاعله ایشان را بهشت برند .
ولا یظلمون نقیرا . وبر ایشان باندكی ظلم نكنند یعنی باندك وبسیار ومراد مبالغت است یعنی بهیچ وجه ونقیر آن كو باشد
كه بر پشت استخوان خرما بود واین عبارت بود از اندكی چیز چنانكه بیان كردیم مسروق گفت چون این آیت فرود
آمد اهل كتاب مسلمانان را گفتند ما با شما راستیم كه خدای گفت كار نه بآرزوی ما وشما است هر كه او گناهی كند
از ما وشما پاداشت یابد خدای تعالی این آیه فرستاد . ومن یعمل من الصالحات من ذكر او انثی وهو مؤمن الایة
تا فرق پیدا شود میان مسلمانان واهل كتاب . ومن احسن دینا ممن اسلم وجهه لله وهو محسن . گفت كه كیست
كه دینش نكوتر است صورت استفهام است ومراد تقریر ونصب او بر تمیز است واین تمیزی باشد بعد تمام الاسم واگرچه
تمام اسم در كلام نیست وتقدیر اینست . ومن احسن الناس دینا ممن اسلم وجهه لله . از انكس كه روی خود تسلیم كند
بخدای یعنی اسلام آرد وتن بدهد وگردن بنهد خدای را وامر او را منقاد شود واز نواهی او منتهی شود ووجه
برای شرفش را تخصیص كرد وانكه هر كس كه روی ابتذال كند بدگر اعضا بخل نكنند وگفته اند مراد بوجه ذات
ونفس است فی قوله . كل شیء هالك الا وجهه . یعنی تن بدهد وهو محسن واو حال راست واو محسن ونیكوكار
باشد ومحسن فاعل احسان بود واحسان نفعی باشد نكو كه بغیری رسانند . واتبع ملة ابرهیم حنیفا . ومتابعت
كند دین ابرهیم را حنیفا ای مستقیما بر ره راست ایستاده ونصب او بر حال است واختلاف اقوال در حنیف گفته شد
انكه چون ذكر ابرهیم رفت خدای تعالی خواست تا پایه او بخلقان نماید وبگوید كه او مرا خلیل است وخلیل را دو معنی
بود یكی دوست من الخلة ویكی محتاج من الخلة وخلت بضم خا مودت باشد وبفتح
خا حاجت بود وچون از محبت گیرند فعیل بمعنی فاعل باشد واز هر دو جانب باشد
اما دوستی او خدای را ارادت طاعت او باشد وانقیاد فرمان او ونصرت اولیاء او ودوستی خدای او را ارادت خیر
وثواب او واعلاء كلمة او وبیان ارتفاع منزلت او بنزدیك او بر خلقان وظفر او بر دشمنان چنانكه با نمرود كرد چون
اورا خواست تا بسوزد وچون از حاجت گیرند فعیل بمعنی فاعل باشد ودر معنی احتیاج زهیر گفت . وان اتاه
خلیل یوم مسئلة . یقول لا غایب مالی ولا حرم . وبروی مسغبة ای فقیر محتاج وقال آخر . وانی وان لم تسعفانی
لحاجة . الی آل لیلی مرة لخلیل . ای لمحتاج اما اشتقاق كلمه علی الوجهین انكه از فقر وحاجت گفت اشتقاق او
از خلال باشد كه درویش محتاج مختل حال بود وخلل فرجه باشد چنانكه شاعر گفت . ونظرت من خلل الستور باعین .
مرضی یخالطها السقام صحاح . والخل الطریق فی الرمل والخل ما یؤتدم به سركه باشد والخل خلل الشیء

بالخلال والخل الرجل المهزول قال ان جسمی بعد خالی لخل . وانكه از مودت ومحبت گوید گفت اشتقاق او
از خلال است وانكه دوستی او در خلال ومیانه دل او باشد ومرجع هر دو بایك اصل است واهل اشارت گفتند
خدای تعالی ابرهیم را برای آن خلیل خود گرفت كه او را امتحان كرد بتن وجان ومال وفرزند مال بمهمان داد و
فرزند بقربان داد وتن به نیران داد وجان بخدای رحمان داد خدایتعالی او را خلیل خود گرفت وابو القاسم بلخی
گفت معنی خلیل در حق ابرهیم علیه السلام فقیر ومحتاج است واین نیك نیست برای انكه همه بندگان وبرستاران
محتاج اویند ابرهیم را اختصاصی نباشد این اسم بر او اسم مدح است واین باین مختص است اعنی بخلت چنانكه موسی
علیه السلام بتكلیم ومحمد صلی الله علیه وآله محمد بمحبة . قوله واتبع ملة ابرهیم . گفتند در ده چیز گفت پنج
در سر وپنج در تن اما آنچه در سر است مضمضه است واستنشاق ومسواك كردن وقص الشارب وفرق سر باز كردن
تا موی بشولیده نباشد آن را كه موی دراز بود . وپنجگانه تن استنجاست وختنه كردن وحلق عانه وموی بغل
پاك كردن وناخن گرفتن واین جمله سنت است مگر استنجا وختان بعد البلوغ وحمل كردن بر عموم اولیتر باشد
قوله . ولله ما فی السموات وما فی الارض الایة . وجه اتصال آیه باية پیشین آن است كه چون گفت من
ابرهیم را خلیل خود گرفتم در این آیت باز نمود كه هر چه در آسمان وزمین است مراست تا كسی گمان نبرد كه این از سر
حاجت بود گفت هر چه در آسمان وزمین هست همه ملك وملك من است وبهمه چیزی محیطم یعنی عالمم عواقب
امور بر من مشتبه نبود قوله . ویستفتونك فی النساء الایة . كلبی گفت از ابو صالح از عبدالله عباس كه او
گفت آیه در دختران ام كجه آمد ومیراث ایشان از پدرشان واین قصه در اول سوره برفت مفسران گفتند عرب را
در جاهلیت عادت بود كه چون دختر كه یتیم بودی كه ولایت او بیكی از ایشان تعلق داشتی واو را مالی بودی اگر جمالی
بودی این ولی او را بزنی كردی ومال او برگرفتی واگر جمالش نبودی ونكاحش مرغوب نبودی او را منع كردی
از آن كه شوهر كند تا بمردن وانگه مالش برداشتی خدایتعالی در این آیه از این نهی كرد حق تعالی گفت یا محمد از
تو فتوی می پرسند در زنان بگو كه خدای تعالی شما را فتوی میكند در حق زنان وسین طلب راست در استفتا و
مستفتی طالب فتوی باشد ومفتی فتوی دهنده باشد كالمستفید والمفید والمتعلم والعالم قوله . وما یتلی علیكم .
خلاف كردند در موضع ما از اعراب زجاج وفرا گفتند محل او رفع است بر ابتدا وتقدیر آن است . وما یتلی
علیكم ایضا یفتیكم الله فیه وما موصوله باشد بمعنی الذی وفرا گفت روا باشد كه محل او جر بود عطفا علی قوله
فیهن وزجاج گفت این روا نباشد برای انكه عطف مظهر بر مضمر نكنند بی اعادهٔ حرف جر فرا گفت اعادهٔ
حرف جر كنیم تا روا باشد ای فیهن وفیما یتلی علیكم . ودر تاویل این خلاف كردند سعید جبیر گفت از عبدالله
عباس كه مراد بما یتلی علیكم آنست كه در اول سوره گفت از آیات مواریث كه در جاهلیت عادت چنان بود كه زن را
وطفل را میراث ندادندی خدایتعالی این حكم باطل كرد ببیان احكام مواریث وبعضی دگر گفتند مراد بقوله و
ما یتلی علیكم فی الكتاب آنست كه در آخر سوره گفت من قوله . یستفتونك قل الله یفتیكم فی الكلالة . واین
قول سعید جبیر است حق تعالی در این آیه بیان كرد آنچه شما در آن فتوی می پرسی در باب زنان كه شما را در جاهلیت
سنت وعادت آن بوده است كه زنان را واطفال را میراث ندهی وتعلل كنی بانكه میراث بانكس رسد كه تیغ زند وحمایت
كند زنان را واطفال را واموال نگاه دارد خدای تعالی فتوی بخلاف این میكند میگوید ایشان را نیز حقی ونصیبی
هست كه مفروض است ایشان را بحسب مصلحت شرع بایشان رسد ونیز اطفال را واین فتوی كه اینجا كرد
مجمل است حواله كرد وما یتلی علیكم در تفصیل آن ومراد اول وآخر این سوره است از آیاتی كه در او ذكر مواریث

است وبيان مقدار انصباء ايشان وما يتلى عليكم مبتداى است محذوف الخبر يعنى وما يتلى عليكم فى الكتاب مشروح مفصل مفتى به فى يتامى النساء اللاتى لا تؤتونهن الاتعطونهن ما كتب لهن اى مافرض لهن وواجب درباب آن دختركانى يتيم كه در حجر شما باشند وشما آن نصيب كه ايشانرا مقدر ومفروض كرده اند نمى دهى . وترغبون ان تنكحوهن ورغبت ميكنى از نكاح ايشان براى دمامة خلقشان يا رغبت ميكنى در نكاح ايشان براى طمع در مال ايشان وآيه محتمل است هر دو معنى را ومفسران هر دو قول را گفته اند واين احتمال در آيت براى آن است كه آن حرف كه با رغبت مستعمل بود من لفظة فى او عن در آيت مذكور نيست وبيان كرديم كه رغب فيه ضد رغب عنه باشد رغب فيه آن باشد كه خواهد ورغب عنه آن باشد كه نخواهد قوله . والمستضعفين من الولدان . بلاخلاف ومحل او جر است عطفاً على قوله فيهن والتقدير فيهن وفى المستضعفين من الولدان اى من الصبيان جمع ولد واگر گويند عطف است على قوله فى يتامى النساء تا تقدير حذف حرف جر نبايد كردن وعطف مظهر بر مضمر نباشد اوليتر بود . وان تقوموا . محل ان مع الفعل جر است عطفاً على فيهن وفى اليتامى والتقدير فى ان تقوموا لليتامى بالقسط ودر انكه در حق يتيمان قيام كنى بقسط وعدل وراستى نظيره قوله . وان خفتم الا تقسطوا فى اليتامى . الاية حق تعالى در اول وآخر اين آيت تحريض كرد مكلفانرا بر مراعات حقوق يتيمان وانكه حق ايشان باز نگيرند انگهى گفت ، وما تفعلوا من خير فان الله كان به عليماً . بر سبيل ترغيب وتحريض بر خيرات وطاعات كه انچه شما كنى از خيرات خداى تعالى بان عالم است وهميشه عالم بوده است سهو بر او روا نيست از جزاء آن ساهى نبود بر وفق عمل وقدر استحقاق جزاى آن بدهد قوله . وان امرأة خافت من بعلها نشوزاً او اعراضاً . مفسران گفتند آيت در عمر وقيل خويله بنت محمد بن مسلمه آمد كه او بحكم اسعد بن ربيع بود چون پير شد اسعد زنى جوان بكرد بر سر او او برخاست وبشكايت پيش رسول آمد واين حال باز گفت خداى تعالى اين آيت فرستاد اين قول كلبى است سعيد بن جبير گفت آيه در حق مردى وزنى آمد كه او از مرد فرزندان داشت وبا او پير شده بود مرد را رغبت نبود در او وخواست تا او را طلاق دهد وزنى ديگر كند زن گفت مرا طلاق مده رها كن تا بنشينم واگر تو خواهى تا زن كنى حكم تو راست ومن با فرزندان تو بنشينم وايشانرا مراعات ميكنم ونوبت من هر چه خواهى ميكن اگر خواهى در ماه يك دو بار پيش من آى واگر نخواهى بر تو حرجى نيست وهم اين حال افتاده بود سوده بنت زمعة الاسود را با رسول عم كه رسول خواست تا او را دست بدارد او گفت يا رسول الله مرا دست بدار ورها كن تا حرمت تو بر سر من مى باشد ونوبه من تو راست هر چه خواهى بان ميكن حق تعالى گفت اگر زنى ترسد يا گمان برد وبيان كرديم كه خوف از باب ظن باشد نشوزاً او نشوز آرام نا گرفتن وناخواست وترفع واستعلا باشد وبنزديك ما از جهت مرد باشد وانچه از جهة زن بود آن را خلع خوانند . او اعراضاً . يا عدول وبر گرديدنى . فلا جناح عليهما . بزه نيست بر ايشان يعنى بر زن وشوهر . ان يصلحا بينهما صلحاً . كه قرارى دهند ومصالحتى كنند بتراضى اما بر انكه طلاقش دهد برضا يابد اردش بنفقه وكسوة واو از مده ونوبت خود بهرى يا جمله با او دهد تا با آن زن كه كرده باشد مى باشد واگر بدين راضى نشود نشايد تا مرد او را اكراه كند بر مقام بر خسف ومذلت اگر زن مصالحت كند وصبر بر اين حالت كه بنشيند وبر اين قناعت كند ونوبت خود بدهد او احسان كرده باشد واگر مرد با او قناعت كند واو را نرنجاند به اين معنى احسان كرده باشد وواجب نيست بر ايشان اين كردن انكه حق تعالى گفت . والصلح خير . صلح بهتر باشد براى انكه صلاح جوانب با او متعلق بود وتراضى ميان ايشان حاصل بود . واحضرت الانفس الشح . وحاضر كرده اند بخل وحرص بنفس ها يعنى نفسهاى آدميان مطبوع ومجبول

است بر حرص وبخل بعضى مفسران گفتند مراد نفس زن است كه بخيلى كند بحق ونوبت خود اثيار كردن بر غيرى وبعضى دگر گفتند مراد نفس مرد است كه چون خواهد كه زن رها كند حق او نبگذارد وبعضى گفتند مراد هر دواند از زن وشوهر كه هر يكى از ايشان بخل كنند بحق خود واين اوليتر است براى انكه اين عامتر است وفايده را شاملتر واهل كوفه خواندند ان يصلحا بضم وكسر لام من الاصلاح وباقى قراء خواندند يصالحا على تقدير يتصالحا واما شح بخلى باشد با حرص ودر مال وجز مال استعمال كنند يقال انى اشح بك عن كذا قال الشاعر . لقد كنت فى قوم عليك اشحة . بفقدك الان من طاح طائح . يودون لو خاطوا عليك جلودهم . وهل يدفع الموت النفوس الشحائح . قوله وان امرأة . مرفوع است بفعلى مضمر والتقدير وان خافت امرأة خافت اول حذف كردند لدلالة الثانى عليه وبراى انكه دانند كه آن حرف شرط است وشرط در اسماء نشود جز در افعال صورت نبندد ومثله قولهم . لو ذات سوار لطمتنى اى لو لطمتنى ذات سوار لطمتنى وقال الشاعر . فمتى واغل بينهم تحيوه . ويعطف عليه كأس الساقى . اى فمتى تحيوا واغل بينهم تحيوه . وان تحسنوا وتتقوا . واگر احسان كنى بانكه با زن بسازى وبر او ديگرى ايثار نكنى يا زن احسان كند وصبر بر انكه مرد زن ديگر كند وبسازد . وتتقوا . واز خداى تعالى بترسى . فان الله كان بما تعملون خبيراً . خداى تعالى بانچه شما ميكنى دانا است چنانكه شاعر گفت بالفارسيه . سر تو كه داراى فلك ميداند . او موى بموى رگ برگ ميداند . گيرم كه بزرق خلق را بفريبى . با او چه كنى كه يك بيك ميداند . ولن تستطيعوا ان تعدلوا بين النساء الاية . حق تعالى نفى قدرت يكى از ما كرد بر انكه تسويه كند از ميان زنان در باب ميل طباع براى انكه اين بما تعلق ندارد ودر مقدور ما نيست واگر چه ما را بران حرص باشد واين من اول دليل است بر انكه فعل ما آن باشد كه وجودش موقوف باشد بر قصد ودواعى ما وانتفايش موقوف باشد بر كراهت وصوارف ما جز آنچه فعل ما نباشد اگر چه ما را قصد ودواعى باشد وحرص وارادت حاصل نيايد انكه حق تعالى گفت اين كار بشما نيست ومراد نه تسويه است در نفقه وكسوت ومراعات بمقاربت كه اين در مقدور ماست واگر بر اين وجه حمل كنند نفى استطاعت را تاويل بايد كردن لا يخف عليكم ، بل يثقل بر شما آسان نيايد بل گران آيد كه باشد كه هواى كسى بيك زن باشد آنچه در حق او خرج كند بطوع ورغبت باشد وطيبة النفس وآنچه در حق ديگرى كند چون غرامتى شناسد انگه حق تعالى در آنچه بما تعلق دارد نهى كرد ما را گفت اكنون بيكبارگى ميل مكنى بر يكى وديگرى را محروم رها كنى كالمعلقة . چنانكه آويخته بين الامرين نه بيوه باشد نه شوهر دار بين الباب والدار نه اين باشد نه آن در خبر است كه رسول عليه السلام در نفقه وكسوة ومراعات وآمدوشد تسويه كردى ميان زنان انگه گفتى بار خدايا . هذه قسمتى فى ما املك فلا تلمنى فيما لا املك . بار خدايا اين قسمت من است در آنچه من بر آن قادرم مرا ملامت مكن در آنچه من بر آن قادر نه ام . وان تصلحوا . واگر اصلاح كنى در باب تسويه قسمت . وتتقوا . واز خداى بترسى در انكه ظلم كنى وحيف واز حق يكى باز گيرى ودر ديگر افزائى ودر خبر است كه امير المؤمنين على عليه السلام دو زن داشت روزى كه نوبت يكى بودى در سراى آن ديگرى وضوء نماز نكردى ودر خبر است از باقر عليه السلام از پدرانش كه رسول عليه السلام در آن وقت كه بيمار بود در حجرهٔ زنان ميگردانيدند بنوبت تا دلخوش گردند بحجرهٔ عايشه بخفت ومعاذ جبل دو زن داشت هر دو بيك روز بمردند بطاعون قرعه برافكند تا ابتدا بتجهيز ودفن كدام كند وبنزديك ما هر كه چهار زن آزاد دارد نشايد كه او بنزديك يكى از ايشان دو شب مقام كند الا برضاى ديگران وچون سه زن دارد دو شب بر دو كس باشد ودو شب بر يكى واگر دو زن دارد شبى بر يكى باشد وسه شب بر يكى براى انكه او را چهار زن حلال است چون

نکرده است از او است و چون زنی آزاد و زنی بنده بعقد نکاح دارد دو شب بر زن آزاد باشد و یك شب بر زن بنده و اما آن را بملك یمین دارد او را با زن آزاد قسمت نباشد و چون بر زن بکر عقد بندد شاید که او را در قسمت زیاده کند در اول حال بسه شب تا هفت شب و چون بقسمت بر زنان رود خلوت کردن لازم نباشد او را بل باختیار او بود و مکروه است که عزل کند از زن آزاد مگر بدستوری او و با کنیزك که بملك یمین دارد او را بود که عزل کند در رضا و اذن او معتبر نیست و حکم اهل کتاب از جهودان و ترسایان که مرد مسلمان ایشان را بزنی دارد حکم پرستار باشد که معقود علیها باشد و بنزدیك شافعی فرق نباشد میان زن آزاد مسلمان و میان اهل ذمه در این باب اعنی قسمة اللیالی . وکان الله غفوراً رحیماً . وخدای تعالی غفور و رحیم بوده است آمرزنده گناه و بخشاینده خلقان است . وان یتفرقا الایة . و اگر چنانکه نسازند زن و شوهر با یکدیگر که مرد تسویه نکند یا راغب نباشد در او و زن دل خوش نکند آنکه جدا شوند از یکدیگر بطلاق خدای تعالی هر دو را مستغنی کند از یکدیگر بفضل و رحمت خویش و هیچ دو را ضایع نگذارد و روزی باز نگیرد . وکان الله واسعاً حکیما . وخدای تعالی فراخ عطا بوده است و حکیم دهنده است و آنچه دهد بحکمة دهد چندانکه صلاح داند و عبدالله عباس و مجاهد و دیگر مفسران گفتند مراد بسعة روزی است و در آیه دلیل است بر آنکه روزی بخدای تعالی تعلق دارد و اگر چه بعضی اسباب او متعلق است بمخلوقان از آنکه بر دست یا بسعی ایشان برسد .

وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّیْنَا الَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَاِیَّاکُمْ

و مر خدار است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و هر آینه بتحقیق وصیت کردیم ما آنانکه داده شدند کتابرا از پیش شما و شمارا است

اَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ وَاِنْ تَکْفُرُوا فَاِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَکَانَ اللّٰهُ غَنِیًّا حَمِیداً *

اینکه بترسید از خدا و اگر کافر شوید پس بدرستیکه مر خدار است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و باشد خدا بینیاز ستوده

وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ وَکَفٰی بِاللّٰهِ وَکِیلاً * اِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ اَیُّهَا النَّاسُ وَیَاْتِ

و مر خدار است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بس است خدا نگهبان اگر بخواهد ببرد از شما ای مردمان و بیاورد

بِاٰخَرِینَ وَکَانَ اللّٰهُ عَلٰی ذٰلِكَ قَدِیراً * مَنْ کَانَ یُرِیدُ ثَوَابَ الدُّنْیَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ

بدیگران و باشد خدا بر این توانا کسی باشد که بخواهد ثواب دنیارا پس نزد خداست ثواب دنیا و آخرت

وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیعاً بَصِیراً * یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلّٰهِ وَلَوْ عَلٰی

و باشد خدا شنونده بینا ای آنانکه ایمان آوردید باشید ایستادگان بعدالت گواهان برای خدا و اگر چه باشید

اَنْفُسِکُمْ اَوِ الْوَالِدَیْنِ وَالْاَقْرَبِینَ اِنْ یَکُنْ غَنِیًّا اَوْ فَقِیراً فَاللّٰهُ اَوْلٰی بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰی اَنْ

خودتان یا پدر و مادر و نزدیکان اگر باشند توانگر یا محتاج پس خدا سزاوار است بآن دو پس پیروی نکنید خواهشهای خودرا

تَعْدِلُوا وَاِنْ تَلْوُوا اَوْ تُعْرِضُوا فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً * یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اٰمِنُوا بِاللّٰهِ

آنکه میل کنید و اگر به پیچانید زبانهارا یا رو گردانید پس بدرستیکه خدا باشد بانچه میکنید آگاه ای آنانکه گرویده اید بگروید بخدا

وَرَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی نَزَّلَ عَلٰی رَسُولِهِ وَالْکِتَابِ الَّذِی اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ یَکْفُرْ بِاللّٰهِ

و رسولش و کتاب که فرو فرستاد بر رسولش و کتاب که فرو فرستاده از پیش و آنکه کافر شد بخدا

وَمَلٰئِکَتِهِ وَکُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْیَوْمِ الْاٰخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً بَعِیداً * اِنَّ الَّذِینَ اٰمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ

و فرشتگانش و کتابهایش و فرستادگانش و روز آخر پس بتحقیق که گمراه شد گمراهی دور بدرستیکه آنانکه گرویدند پس کافر شدند پس

اٰمَنُوا ثُمَّ کَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا کُفْراً لَمْ یَکُنِ اللّٰهُ لِیَغْفِرَ لَهُمْ وَلَا لِیَهْدِیَهُمْ سَبِیلاً * بَشِّرِ

گرویدند پس کافر شدند پس زیاد کردند کفررا نباشد خدا تا بیامرزد مر ایشان را و نه آنکه راه نماید ایشان را راهی مژده ده

الْمُنَافِقِینَ بِاَنَّ لَهُمْ عَذَاباً اَلِیماً * اَلَّذِینَ یَتَّخِذُونَ الْکَافِرِینَ اَوْلِیَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ

منافقانرا بانکه مر ایشانراست عذابیست دردناك آنانکه میگیرند کافرانرا دوستان از غیر گروندگان

اَیَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَاِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعاً * وَقَدْ نَزَّلَ عَلَیْکُمْ فِی الْکِتَابِ اَنْ اِذَا

آیا میخواهند نزد ایشان عزت را پس بدرستیکه عزت مر خدار است همه و بتحقیق که فرو فرستاد بر شما در کتاب آنکه چون

سَمِعْتُمْ اٰیَاتِ اللّٰهِ یُکْفَرُ بِهَا وَیُسْتَهْزَاُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتّٰی یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ اِنَّکُمْ

بشنوید آیتهای خدارا کفر ورزیده بان و استهزا کرده شود بان پس ننشینید با ایشان تا اینکه شروع کنند در حدیث غیر آن بدرستیکه شما

اِذاً مِثْلُهُمْ اِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِینَ وَالْکَافِرِینَ فِی جَهَنَّمَ جَمِیعاً * اَلَّذِینَ یَتَرَبَّصُونَ بِکُمْ فَاِنْ

آنگاه مانند ایشانید بدرستیکه خدا فراهم آورنده منافقانست و کافران در دوزخ همه آنانکه انتظار میبرند بشما پس اگر

کَانَ لَکُمْ فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ قَالُوا اَلَمْ نَکُنْ مَعَکُمْ وَاِنْ کَانَ لِلْکَافِرِینَ نَصِیبٌ قَالُوا اَلَمْ نَسْتَحْوِذْ

باشد برای شما گشایشی از خدا گفتند آیا نبودیم با شما و اگر باشد برای کافران بهره گفتند آیا غالب نشدیم

عَلَیْکُمْ وَنَمْنَعْکُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فَاللّٰهُ یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ وَلَنْ یَجْعَلَ اللّٰهُ لِلْکَافِرِینَ

برشما و باز نداشتیم شمارا از گروندگان پس خدا حکم میکند میان شما روز رستخیز و هرگز نگرداند خدا برای کافران

عَلَی الْمُؤْمِنِینَ سَبِیلاً * اِنَّ الْمُنَافِقِینَ یُخَادِعُونَ اللّٰهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَاِذَا قَامُوا اِلَی الصَّلٰوةِ

بر گروندگان راهیرا بدرستیکه منافقان حیله می کنند با خدا و او حیله میکند ایشان را و چون برخیزند بسوی نماز

قَامُوا کُسَالٰی یُرَاؤُنَ النَّاسَ وَلَا یَذْکُرُونَ اللّٰهَ اِلَّا قَلِیلاً * مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذٰلِكَ لَا اِلٰی هٰؤُلَاءِ

برخیزند بحالت سنگینی مینمایند بمردم و یاد نمیکنند خدارا مگر اندکی مترددان میان این است نه بسوی انها

وَلَا اِلٰی هٰؤُلَاءِ وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِیلاً * یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْکَافِرِینَ اَوْلِیَاءَ

و نه بسوی انها و کسیکه گمراه کند خدا پس هرگز نیابی برای او راهیرا ای آنان که ایمان آوردید مگیرید کافرانرا دوستان

مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِینَ اَتُرِیدُونَ اَنْ تَجْعَلُوا لِلّٰهِ عَلَیْکُمْ سُلْطَاناً مُبِیناً * اِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْكِ

از جز گروندگان آیا میخواهید آنکه بگردانید برای خدا برشما تسلطی را هویدا بدرستیکه منافقان در طبقهٔ

الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِیراً * اِلَّا الَّذِینَ تَابُوا وَاَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللّٰهِ وَاَخْلَصُوا

زیرینند از آتش هرگز نیابی مر ایشانرا یاری کننده مگر آنانکه توبه کردند و بصلاح آوردند و توسل جستند بخدا و خالص گردانیدند

دِینَهُمْ لِلّٰهِ فَاُولٰئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِینَ وَسَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ اَجْراً عَظِیماً * مَا یَفْعَلُ اللّٰهُ

دینشان را برای خدا پس انهایند با گروندگان و زود باشد که بدهد خدا گروندگانرا مزدی بزرك چه میکند خدا

بِعَذَابِکُمْ اِنْ شَکَرْتُمْ وَاٰمَنْتُمْ وَکَانَ اللّٰهُ شَاکِراً عَلِیماً

بعذاب شما اگر شکر گذارید و ایمان آورید و باشد خدا شکر کننده دانا

قوله ولله ما فی السموات وما فی الارض الایة . وجه اتصال این آیه بایة متقدم آنست که خدای تعالی چون بگفت که اگر ایشان از یکدیگر جدا شدند بطلاق یعنی زن و شوهر خدای تعالی مستغنی کند هر یکیرا از ایشان از روزی چه روزی ایشان بخدای تعالی تعلق دارد نه با ایشان در این آیت باز نمود که هر چه در آسمان و زمین است او راست بر او متعذر نباشد مستغنی بکردن هر یکی را از ایشان از صاحبش بفضل و سعت و رحمت و حق تعالی گفت خدای راست هر چه در آسمان

وزمین است بملك وملك رای انکه آفریدهٔ اوست وپروردهٔ اوست ودر قبضه قدرت اوست تاچنانکه خواهد میگرداند
ومیدارد ومیفزاید ومیکاهد انکه گفت ماوصیت واندرز کردیم اهل کتاب راازجهودان وترسایان ومعنی وصیت از
خدای تم امر باشد جز که وصیت امر بلیغ تر باشد وامر بود که برسبیل شفقت کسی کند آنازرا که پیوستگان ودوستان
او باشند بمصلحت وخیر ونفع ایشان وایاکم ونیز شمارا وصیت کرد . ان اتقوا الله . که از خدای بترسی یعنی از عقاب
او بترسی وازمعاصی او بپرهیزی واگر چنانکه کافر شوی ومخالفت فرمان او کنی وباو واوامر او نگروی هیچ زیان نیست
خدای را جل جلاله بل زیان آن راجع است باشما چه انکه ملك آسمان وزمین اورا باشد اورا از طاعت مطیعان سود نباشد
وازمعصیت عاصیان زیان نباشد واو همیشه غنی وبینیاز بوده است ومعنی غنی راجع بانفی حاجت است در حق ما ودر
حق خدای تعالی صفتی نباشد بل مرجع او بانفی حاجت بود وفلان غنی عن کذا اذا کان غیر محتاج الیه وحمید فعیل
باشد بمعنی مفعول یعنی محمود یعنی مستحق حمد وشکر بنعمتهای که کند بر بندگانش وروا باشد که بمعنی فاعل بود و
معنی آن باشد که بندگان خودرا بستاید وحمد کند بر اداء طاعت او واجتناب مناهی او وانکه گفت خدای راست
آنچه در آسمانها وزمین است . وکفی بالله وکیلاً . وتکفل کننده باندربایست خلق وآنچه ایشان بان محتاج باشند
خدای تعالی بس است واورا در این معنی یاری نباید وانبازی اگر گویند چرا تکرار کرد این الفاظ را در دو آیت عقب
یکدیگر گوئیم برای انکه خبر مختلف است اعنی مخبر عنه در آیهٔ اول اشارت فرمود بانکه آفریدگار خلقست از آنچه در میان
آسمان وزمین است ومتصرف در آن بروجهیکه کس اورا از آن منع نتواند وامر ونهی وتکلیف اورا رسد بقرینهٔ قوله .
ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم وایاکم ودوم بروجه آن گفت که با انکه جمله اوراست واو از آن بی نیازاست بقرینه
قوله . وکان الله غنیاً حمیداً . وسوم بروجه حفظ ورعایت خلق فرمود بقرینه قوله . وکفی بالله وکیلاً . چون موارد
واغراض مختلف بود روا باشد که لفظ راتکرار کند لاختلاف المعانی والله اعلم . قوله ان یشاء یذهبکم ایها الناس ویأت
باخرین . انکه حق تعالی که از عرب وشوکت آنانکه از فرمان او متعدی بودند گذر کند گفت همانا شمارا این همه
قوت ومنعت نیست که غالب باشی بر قضایا واحکام من چه اگر من خواهم که شمارا ببرم وببدل شما دیگران را بیارم توانم
کردن وقادرم بر آن وبر همه چیزی که نه اول خلق شما بودی یا پیش از شما دیگران نبوده اند از شما بقوت قوی تر وبقدمت
بیشتر وبساز وعدة بیشتر چنانکه در قصهٔ امم سالفه فرمود چند جای منها فی قصهٔ قارون . اولم یعلم ان الله قد اهلك من قبله من
القرون من هو اشد منه قوة واکثر جمعاً ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون . وعادرا وثمود وقوم نمرود را وقوم
فرعون را همه از شما بعد بیش بودند وبعده بیش بودند واهل هر قرنی از پس قرنی چون قومی را فرو دید دو قرنی را بر آرد
اینان بنداراند که پیش از ایشان جهان نبوده است واول کس ایشانند که در جهان آمده اند ویا همیشه خواهند ماندن
ودست عزل روزگار بولایت ایشان نخواهد رسیدن ندانند که ایشان بازماندهٔ بسیار کسانند ومیراث خور بسیار
مردگانند در خبر میاید که در عهد رسول ؑ دو مرد در شقصی خلاف میکردند بحکومت پیش رسول آمدند وهر
یکی از ایشان در آن پاره زمین دعوی کرد ومنازعه ومشاجره از حد بردند جبرئیل ؑ حاضر بود باداء بعضی وحی
رسول را ؑ گفت یا رسول الله این پاره زمین را که ایشان در آن خلاف میکنند من چهار هزار مالك را یاد دارم ودر
خبر است که یکروز بهلول مجنون بنزدیك هرون الرشید رسید در بعضی مواقف حج وهرون در هودجی بود وحجاب
او مردم را میزدند ومیراندند بهلول ببالای بر آمد وگفت . حدثنی ابی عن فلان عن فلان انه قال رأیت رسول الله ص
فی هذا المکان علی حمار له ولم یکن هناك ضرب ولا طرد . گفت رسول خدای را دیدم در این جای بر خری نشسته
ضربی وطردی نبود کس را نمیزدند ونمیراندند هرون پرسید که این کیست که این میگوید گفتند بهلول است گفت

اورا پیش من آری هودج بداشتند اورا پیش هرون بردند گفت چه گفتی این خبر باز گفت هرون گفت راست میگوئی
مرا وعظی کن ای بهلول ومختصر گو گفت . ان الذی فی یدك کان فی ید غیرك ثم انتقل الیك وعن قریب سینتقل عنك الی
غیرك . انچه در دست تو است از این ملك وپادشاهی در دست دیگران بود از ایشان بتو نقل افتاد عن قریب از تو بدیگری فقل
افتد هرون بگریست وگفت بروی هزار دینار باو دهی گفت نخواهم گفت بر درویشان قسمت کن گفت اولیتر آن باشد
که تو باخداوندان رسانی وبگذشت وابن العمید در آخر عمر باین دو بیت مولع شعر . دخل الدنیا اناس قبلنا . رحلوا عنها
وخلوها لنا . ودخلناها کما قد دخلوا . ونخلیها القوم بعدنا . ودیگری گفت . فانك لا تدری متی انت میت . وقبرك لا تدری بای
مکان . وحسبك قول الناس فیما رأیته . لقد کان هذا مرة لفلان . ومبتنی گوید . سبقنا الی الدنیا فلو عاش
اهلها . منعنا بها من جیئة وذهوب . تملکها الاتی تملك سالب . وفارقها الماضی فراق سلیب . جریر بن عبد الله
گفت نعمان بن المنذر الاکبر یکروز بتماشای با عدی بن زید بن زین العبادی بیرون رفت بگورستان حیرة رسیدند عدی
بن زید گفت ابیت اللعن ایها الملك . دانی تا این گورها از روی اعتبار چه میگویند گفت نه گفت میگویند . ایها الرکب
المخبون علی الارض مجدون کما انتم کنا وکما نحن تکونون . از آنجا بر گشت وآن تماشا براو منقض شد روزی چند
بر آمد دگر باره با عدی بن زید بتماشا میرفت بگورستان دگر بگذشتند عدی بن زید گفت . ایها الملك دانی تا این
گورها بزبان اعتبار چه میگویند گفت نه گفت میگویند . من رأنا فلیحدث نفسه . انه موف علی قرن الزوال
. وصروف الدهر لا تبقی لها . ولما تأتی به صم الجبال . رب رکب قد اناخوا حولنا . یشربون الخمر بالماء الزلال
. والاباریق علیها قدم . وعتاق الخیل تروی فی الجلال . عمروا دهراً بعیش حسن . امتی دهرهم غیر
عجال . ثم اضحوا لعب الدهر بهم . وکذاك الدهر حالاً بعد حال . یروی وکذاك الدهر یلهو بالرجال . از
آنجا بر گشت وتماشا رها کرد وبا خانه شد وعدی بن زید را گفت امشب سحرگاه باپیش من آی عدی بن زید
سحرگاه برفت اورا دید جامهٔ ملوك بکنده وپلاس پوشیده انگاه برخاست وملك رها کرد وبا رهبان در عبادت
گرفت وفرزندان او عابد شدند ودختر او هند بنت النعمان بر ظهر کوفه دیری کرد آنرا دیر هند گویند هشام بن
الکلبی گوید چون خالد بن الولید عین التمر بگشاد احوال دختران نعمان منذر پرسید گفتند یکی فرمان یافت و
یکی در بعضی دیرها مانده است بیامد وبراو سلام کرد وگفت احوال شما چون بود وچون انجا رسیدی گفت قصهٔ
آن دراز است وجملهٔ او انکه روزی آفتاب بر آمد وهر چه پیرامن خورنق وسدیر بود بحکم ما بود وزیردستان ما
بودند وآفتاب فرو شد وآن زیردستان مارا بر ما رحمت آمد وروزگار خود چنین است هیچ سرای نباشد که پر از
خرمی شود الا پر از آب چشم شود انکه گفت . وبینا نسوس الناس والامر امرنا . اذا نحن فیهم سوقة نتنصف
. فأف لدنیا لا یدوم نعیمها . تنقل تارات بنا وتصرف . قوله من کان یرید ثواب الدنیا . مفسران گفتند
خدای تعالی باین آیه وانکه پیش از اینست آنان را خواست که در آن درع خیانة کردند ومرتد شدند انکه گفت
هر کس که او بعوض ثواب آخرت منافع دنیا خواهد از او دریغ نیست بنزدیك خدای هر دو هست هم ثواب دنیا
وهم ثواب آخرت وثواب دنیا در آیت مجاز است مراد منافع دنیاست وبرای آن ثوابش خواند که منافقان آن را در
برابر ثواب آخرت نهادند واگر بر اصل لغت حمل کنند در هر دو حقیقة باشد چه ثواب جزا بود در لغت من ثاب اذا
رجع نه بینی که خدایتعالی در حق کافران گفت . هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون . ای هل جوزی جز که بعرف
شرع ووضع لغت چون منسوخی شده است درست آنست که اول مجاز است ودوم حقیقت انگاه برای ازدواج
لفظ اطلاق کرد برسبیل تهدید ووعید گفت خدای تعالی شنوا وبیناست باقوال وافعال ایشان . قوله . یا ایها الذین

آمنوا کونوا قوامین بالقسط شهدآء الآیة . آنکه حق تعالی امر کرد مؤمنان را واگرچه جز ایشان داخلند تحت خطاب بدلیلی دیگر وگفت ای مؤمنان نیك قیام کنی بقسط یعنی بعدل وقسط عدل باشد وقسط نصیب باشد وقسوط بیداد باشد واقساط عدل باشد ، شهدآء لله . گواهان خدای باشی که گواهی بحق وعدل وانصاف دهی وبرای خدای دهی چنانکه گفت . واقیموا الشهادة لله . واگرچه آن گواهی بر خود باشد چنانکه گفت علیه السلام . قل الحق وان کان علیك . حق بگو واگرچه بر تو باشد . اوالوالدین . یعنی واگر گواهی باشد که تورا زیان دارد ومادر وپدرت را اگر گویند کسی بر خویشتن گواهی چگونه دهد گوئیم معنی گواهی بر خود اقرار باشد یقال شهد علی نفسه بکذا اذا اقرّ به علیها ونظیره قوله شاهدین علی انفسهم بالکفر . قوله اوالوالدین یعنی گواهی برای مادر وپدر بنزدیك ما گواهی مرد برای مادر وپدر روا باشد وبرایشان روا باشد وگواهی مادر وپدر برای فرزند وبراو روا باشد چون دیگری بایشان باشد از اهل شهادت واگرچه ظاهر آیت چنان مینماید که گواهی بر مادر وپدر روا باشد وانما معنی آن باشد که واگر همه بر پدر ومادر باشد حق بباید گفتن ومبالات نکردن، وجانب خدای نگاه داشتن وجانب پدر ومادر فرو گذاشتن واین بر سبیل مبالغت وتوسع باشد نه آنکه بر حقیقت اگر بر پدر ومادر گواهی دهد ممنوع باشد چنانکه یکی از ما گوید . ما ابالی بقول الحق وان کان مع الامیر او السلطان وغرض از ذکر امیر وسلطان مبالغه باشد نه حقیقت قوله ان یکن غنیاً او فقیراً فالله اولی بهما . بعضی مفسران گفتند آیت در رسول آمد ؑ که توانگری ودرویشی بحکومت پیش او رفتند او میل با درویش کرد از انجا که گمان برد که درویش بر توانگر ظلم نکند قریب تر آن باشد که توانگر بر درویش ظلم کند خدای تعالی این آیه فرستاد واین درست نیست برای انکه این حدیث لایق عصمت رسول ؑ نیست که او میل کند علی احد الخصمین بگمان بی علمی ونه بینی ودرست آنست که آیه بر سیاقهٔ عام است در خطاب جمله مکلفان ومعنی آن باشند که گفتیم علی کل حال وفی حق کل احد سواء کان فقیراً او غنیاً بان ننگرد که مرد توانگر باشد براو گواهی ندهد بحق یا درویش باشد برای او گواهی ندهد بحق برای انکه ولی هر دو خداست وخدای بهر دو اولیتر است . فالله اولی بهما . گفت ونگفت به برای انکه ولایت او بر هر دو هست از توانگر ودرویش وبعضی دگر گفتند برای انکه جملهٔ فقرآء واغنیاء را خواست نه توانگر را بعینه یا درویش را بعینه وبعضی دیگر گفتند او بمعنی واو است در این آیه وبعضی دگر گفتند چون هر دو در آیة مذکورند روا باشد به تثنیه کنایه کردن چنانکه . وله اخ او اخت فلکل واحد منهما قوله فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا ، در او چند وجه گفتند یکی انکه . فلا تتبعوا الهوی فی ان تعدلوا . متابعت هوی مکنی در انکه عدل کنی یعنی در باب عدل وترك عدل متابعت هوا خود مکنی بل متابعت رضاء خدای کنی قولی دیگر آن است ، هرباً من ان تعدلوا . در باب انکه از عدل بگریزی او لئلا تعدلوا کما قال تعالی یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا وجه سوم آن است . فلا تتبعوا الهوی لتعدلوا . متابعت هوا مکنی تا عدل کرده باشی ولام وان متعاقب باشند یقال جئتك ان تکرمنی ولتکرمنی . ومعنی انکه بترك هوا بعدل رسی واین قول زجاج وفراست قوله . وان تلووا او تعرضوا . واگر مطل کنی ودر پیچی یا اعراض کنی وعدول در او چند قول گفتند یکی انکه مراد بایت حکام وقضاتند یعنی شما که قاضیانی میل مکنی علی احد الخصمین واعراض مکنی از خصم دیگر واین قول سدی است وعبدالله عباس چه از حق حکم آن است که هر دو خصم را بیکجای بنشانند وهر دو را یکسان نگرند وسخن هر دو بریك حد شنوند ومیل نکنند علی احد الجانبین تا چنان نباشد که یکی از محدثان گفت . هبنا خصوما ترفعنا الی حکم . الیس فی الشرط ان لا یظلم الحکم . اللفظ والخط والتقریب مشترك . والبشر والبر والاکرام مقتسم . وانت توسعه لطفاً وتوسعنی . عنفاً کانك فی التحقیق تختصم . وروایتی

دیگر از عبدالله عباس ومجاهد آن است که خطاب با گواهان است یعنی در گواهی دادن تحریف وتغییر مکنی که گواهی بخلاف راستی دهی یا اعراض کنی خود گواهی ندهی اصلا وکتمان کنی واین قول باقر است ؑ ولی در یختن باشد ولی الغریم مطله ولوی لسانه بکذا اذا تکلم بکلام یلغز فیه . چون بر طریق لغز وتعمیه گوید وسخن موهم گوید ولوی بحقه والوی اذا ذهب به وقال الاعشی فی المطل . یلوننی دینی النهار واقتضی . دینی اذا رقد النعاس الرقد . وابن عامر وحمزه خواندند وان تلوا بضم لام بیك واو من ولی کذا اذا تولاه واقبل علیه ومعنی آن باشد که اگر اقبال کنی وگواهی بدهی واگر اعراض کنی وگواهی ندهی خدای تعالی داناست بانچه کنی هریك را جزا دهد بر وفق عملش وصاحب کتاب الحجة گفت این قرائت اولیتر است برای انکه در آن قرائت تکرار باشد برای انکه لی واعراض بمعنی واحد بود الا تری الی قوله تعالی . لووا رؤسهم ورأیتهم یصدون الیك . ومعنی لی اینجا اعراض است جز که حملش کنند بر جواز تکرار لاختلاف اللفظین کما قال . وهند اتی من دونها النائی والبعد . وآن وجوه که از پیش گفتیم معتمد است والله ولی التوفیق . یا ایها الذین آمنوا آمنوا بالله ورسوله الایة . حق تعالی گفت ای آنانکه ایمان آورده ایمان آری در انکه مؤمن را امر بایمان کرد چند قول گفتند یکی انکه . یا ایها الذین اظهروا الایمان بالسنتکم آمنوا بقلوبکم . ای آنانکه اظهار ایمان کرده اید بزبانتان اعتقاد ایمان بدلهایتان بر این قول لفظ اول مجاز باشد ولفظ دوم حقیقت وخطاب در آیه خاص با منافقان باشد واین قول معتمد است وبیشتر مفسران بر این اند قولی دیگر آن است . یا ایها الذین آمنوا . خطاب است با مؤمنان ولفظ حقیقت است آمنوا ای استقیموا علی الایمان بر ایمان استقامت کنی وبمانی واین لفظ دوم که صیغهٔ امر دارد مجاز بود ومعنی آن است که استدامت کنی بر ایمان تجدید او حالاً بعد حال برای انکه ایمان از باب معارف وعلوم باشد وان لا یبقی بود تجدید باید کردن حالاً بعد حال واین قول زجاج است وجبائی وبلخی واین نیز وجهی قریب است وجه سیوم محمد بن جریر گفت خطاب باهل کتاب است یعنی ای آنانکه بخدای وبموسی ایمان داری بمحمد ایمان آری واین وجه هم محتمل است الا انکه ایمان در هر دو جایگاه انکه خبر است وانکه امر است مجاز باشد برای انکه ایمان عبارتی است از مجموع علومی که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند واین جاری مجری عقل باشد در این باب پس ایمان بخدای وپیغمبران پیشین ایمان نباشد بی ایمان برسول ما وایمان برسول ما ایمان نباشد بی ایمان بخدای وپیغمبران وهریکی از آن اعتقاد باشد وعلم ومعرفت باشد وایمان نباشد الا انکه مجموع شود . والکتاب الذی نزل علی رسوله وآن کتاب که برسول خود فرو فرستاد وآن قرآن است . والکتاب الذی انزل من قبل وآن کتاب که پیش از آن فرو فرستاد یعنی توریة وانجیل وکتب اوایل وجملهٔ قراء بر فعل مستقیم خواندند نزل وانزل چنانکه فعل مسند باشد با قدیم جل جلاله وابن کثیر وابو عمرو وکسائی نزل وانزل خواندند بر فعل مالم یسم فاعله وبر قول انکس که گفت آیه خطاب با اهل کتاب است فایدهٔ امر بایمان بکتب متقدم آن باشد که ایشان اگرچه بتوریة وانجیل ایمان داشتند اما بایاتی که در آن ذکر رسول ؑ بود ونعت وصفت ونبوت او کافر بودند وجحود میکردند ایمان بان آیات خواست واین هم مجاز باشد اعنی ایمان ایشان ببعضی از توریة وانجیل وکفر ببعضی از آن وجه که بیان کردیم وقول دگر آن است که آیة خطاب است با جهودان که بتوریة ایمان داشتند وبانجیل وبقرآن ایمان نداشتند خدای تعالی ایشان را امر کرد بانکه بقرآن ایمان آرند . وهو الکتاب الذی انزل علی محمد . وبانجیل ایمان آرند . وهو الکتاب الذی انزل من قبل . آنکه تهدید کرد کافران را که بخدای تعالی وبکتابهاء او وپیغمبران او وفرشتگان او ایمان ندارند وباز نمود که هرکه بایشان کافر باشد او ذاهب باشد از ره راست وره نجات وذهابی دور واین آیت اگرچه متوجه است بانانکه ببعضی از این چیزها ایمان دارند غرض از او آن است تا معلوم شود

كه ایمان بجمله‌ی ایمان بمحمد نافع نباشد و ایمان نباشد قوله . ان الذین آمنوا ثم كفروا . الآیة خلاف كردند در انكه مراد
باین آیه كیست قتاده گفت مراد آنانند كه ایمان آوردند بموسی ع انكه كافر شدند بعبادت عجل انكه ایمان آوردند بانجیل
وعیسی انكه كافر شدند باو و در كفر بیفزودند حین قالوا هو ابن الله زجاج و فرا گفتند بموسی ایمان آوردند انكه بعزیر
كافر شدند یعنی بقولهم عزیر ابن الله انكه ایمان آوردند بعیسی انكه كافر شدند بمحمد ع و بر كفر بیفزودند باصرار
شان بر كفر برسول ما ع مجاهد و ابن زید گفتند مراد منافقانند كه اظهار ایمان كردند و باز اظهار كفر كردند و باز
اظهار ایمان كردند و باز كافر شدند و بر آن اصرار كردند و این قول بصواب نزدیكتر است و لفظ ایمان در این آیة بر مجاز
باشد برای انكه بنزدیك ما از مؤمن مخلص ارتداد نباشد برای وجوهی كه پیش از این بیان كردیم قوله . لم یكن
الله لیغفر لهم . این لام برای تاكید نفی آرند تقول ما كنت لأفعل كذا یعنی من از آنان نیم بهیچ وجه كه این كار كنم خدای
تعالی ایشان را بهیچ وجه نیامرزد برای انكه این ایمان كه از ایشان حكایت كرد نه ایمانیست كه بر آن استحقاق ثوابی
باشد و لی دیگر آن است كه بكفری كه پس از ایمان آوردند بر وجه ارتداد جز كه این قول را تفسیر آن باشد
كه این ارتداد دلیل آن بود كه انچه پیش از این بود ایمان نبود بر حقیقت بلكه صورت ایمان داشت
بلخی و زجاج گفتند برای آن نیامرزد ایشان را كه توبه نكردند و بر كفر اصرار كردند و این قول در اینجا نیك
نیست برای انكه ما نفی توبه و اصرار بر كفر این همه تكرار و اختلاف احوال در كفر و ایمان بكار نمی باید چه انكس كه
او یكبار كفر آرد و اصرار كند و توبه نكند باجماع خدای تعالی او را نیامرزد . ولا لیهدیهم سبیلا . و او را راهی
نماید یعنی ره بهشت و ثواب و لایق بحال ایشان اینست برای انكه بقرینه نفی غفران نفی هدایت را و این تفسیر باید دادن
و روا باشد كه مراد آن بود كه ایشان را خذلان كند و لطف نكند با ایشان در مستقبل عقوبة لهم علی ما مضی من كفرهم
واصرارهم علیه و نشاید كه مراد نفی بیان باشد كه انكه تكلیف ما لا یطاق بود اكنون بدانكه مرتد بنزدیك ما بر دو
ضرب است یكی انكه او را استتابه نكنند و توبه بر او عرض نكنند و او را بكشند و آن آنكس باشد كه بر فطرة اسلام
زاده و در میان مسلمانان او را تربیت بوده باشد چون مرتد شود او را بباید كشتن و توبه نباید عرض كردن بر او و ضرب
دوم آن باشد كه توبه بر او عرض كنند اگر قبول نكند انگه بكشند او را و او انكس باشد كه از دار الحرب بدار الاسلام آمده
باشد چون مرتد شود توبه بر او عرض كنند اگر بپذیرد رها كنند او را و اگر قبول نكند بكشندش و این مذهب
عطا است و حسن بصری گفت استتابه نكنند مرتد را بهیچ حال و مذهب ابو حنیفه و شافعی و مالك و عامهٔ فقها آنست
كه استتابه كنند بهر حال سواء اگر سرای حرب آمده باشد یا بر فطرت اسلام زاده باشد بر عكس مذهب حسن بصری
و اگر مرتد زن باشد بنزدیك ما او را نكشند بل محبوس كنند او را تا بمیرد یا باسلام اید و این مذهب ابو حنیفه و اصحاب
اوست و اگر بدار الحرب گریزد او را ببردگی بیارند و حكمش حكم بردگان باشد و این قول قتاده است و روایتی
از امیر المؤمنین علیه السلام و مذهب شافعی آنست كه حكم او در این باب حكم مرد است بعد استتابه چون قبول نكنند
بكشند او را و این قول حسن بصریست و زهری و در فقها مذهب مالك است و اوزاعی و لیث و احمد حنبل و اسحق
اما زندیق كه بظاهر اسلام گوید و در باطن كفر دارد چون مقر آید بزندقه و انگه گوید كه توبه كردم از زندقه بنزدیك
ما توبهٔ او قبول نكنند و این مذهب مالك است و شافعی گفت توبه‌اش قبول كنند و ابو حنیفه را در او دو قول است
یكی مثل قول مالك و یكی مثل قول شافعی انكس كه استتابه باید كردن چون بتوبه خوانند او را و قبول كند و باسلام
اید قتل از او برخیزد بنزدیك ما و بنزدیك جملهٔ فقهاء و از شافعی قولی حكایت كردند كه او گفت قتل از او برخیزد
آن را كه استتابه باید كردن استتابه او را واجب است بنزدیك ما و بنزدیك ابو حنیفه آن است كه استتابه سنت است او را

و شافعی را در او دو قول است یكی چون قول ما و دیگر مثل قول ابی حنیفه آنجا كه استتابه باید كردن در اخبار حدی
محدود نیامد و شافعی گفت او را سه بار باسلام باید خواندن اگر اجابت كند فبها و الا قتل كنند این یكقول است از او
و این مذهب ابو حنیفه و احمد و اسحق است و قولی دگر شافعی را آنست كه یكبار استتابه كنند اگر قبول كند فبها و الا
بكشند او را هر كس كه او نماز رها كند و اعتقاد كند كه نباید كردن مرتد بود بباید كشتن او را و اگر بكسل و توانی
رها كند او فاسق باشد او را وعظ كنند و زجر و نماز فرمایند اگر نكند تعزیر كنند او را و مذهب ابو حنیفه و مالك آنستكه
حبس كنند او را تا نماز كند و مذهب شافعی آنستكه استتابه كنند او را اگر توبه كند و باسر نماز شود رها كنند او را و الا
بكشند چنانكه مرتد را مرتد چون بر فطرة اسلام زاده باشد و از آنجا مرتد شود بارتداد ملكش از جملهٔ مالش زایل
شود و هر تصرف كه در مال كند بعد ارتداد باطل شود باشد و اگر بخلاف این باشد و از فطرة اسلام نباشد ملك او زایل
نشود و تصرفش باطل نشود و اصحاب شافعی خلاف كردند بعضی گفتند ملك زایل نشود و تصرفش صحیح باشد و بعضی
گفتند ملكش زایل شود و تصرف باطل باشد و قولی دگر آن است كه مراعی باشد اگر باز آید و باسر مسلمانی شود
دانیم كه ملكش زایل نیست و اگر باز نیاید بدانیم كه ملكش زایل است و بمانند قول دوم است مذهب ابو یوسف و
محمد و مذهب ابو حنیفه آن است كه مالش میراث باشد مسلمانان را انكه در حال اسلام كسب كرده باشد و انكه در
حال ارتداد باشد غنیمت بود و شافعی گفت جمله مالش فیء باشد مرتد چون از سرای اسلام بسرای حرب شود
او بانجا جاری مجرای مرگ نباشد مالش میراث نشود و مدبرش آزاد شود و مذهب ابو حنیفه و شافعی آن است
كه جاری مجری مرگ باشد و مالش میراث شود و مدبرش آزاد شود قوله . بشر المنافقین الآیة . بشارت
ده منافقان را بانكه ایشان را عذابی سخت خواهد بودن و بشارت در لغت خبری باشد كه اثر آن بر بشره پیدا شود
از سرور یا حزن جز كه بعرف محقق شده است بخبری كه متضمن باشد خیر و نفع را و در شر و عذاب بر سبیل مجاز
باشد زجاج گفت معنی آنستكه ایشان را بدل بشارة خبر ده كه عذابی سخت خواهد بودن ایشان را چنانكه عرب
گوید . تحیتك الضرب و عتابك السیف . قال الشاعر . و خیل قد دلفت لها بخیل . تحیة بینهم ضرب وجیع
. انكه وصف كرد منافقان را گفت آنانند كه . یتخذون الكافرین اولیاء . كافران را بدوست گیرند دون
مؤمنان بنمود كه میل ایشان بكافران است و با مؤمنان راهی ندارند . ایبتغون عندهم العزة . این منافقان طلب
عزت و منعت از كافران میكنند و نمیدانند كه عزت و غلبه و منعة جمله خدای راست و اصل كلمه از شدت و صلابت است
. و ارض عزاز ای صلبة و تعزز ای تشدد و عز علی كذا ای صعب و منه قولهم من عز بز من غاب سلب . و آنچه
نایافت باشد هم برای این عزیز خوانند آن را برای انكه بر طالبش دشخوار و سخت باشد . و قد نزل علیكم فی الكتاب
. و بر شما كه مسلمانانید فرو فرستاده اند در كتاب كه قرآن است . ان اذا سمعتم آیات الله . انكه چون بشنوی آیات
خدای تعالی كه بان كفر می آرند و استهزاء می كنند . فلا تقعدوا معهم . با ایشان منشینی در چنین حال . حتی
یخوضوا فی حدیث غیره . تا انگه كه آن حدیث رها كنند و در حدیثی دیگر شوند جز آن و آنچه خدای تعالی گفت
پیش از این بر شما فرستاده اند در كتاب آن ست كه در سورة الانعام گفت . من قوله و اذا رأیت الذین یخوضون
فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره الآیة . و این آیه سورة الانعام بمكه آمد و این آیه بمدینه برای آن
گفت . و قد نزل علیكم فی الكتاب . مفسران گفتند سبب نزول هر دو آیت آن بود كه منافقان با جهودان و كافران
بنشستندی و در قرآن طعن زدندی و در مسلمانی و مسلمانان عیب كردندی خدای تعالی این آیتها فرستاد و ایشان را
اعنی مسلمانان را نهی كرد از انكه در آن حال با ایشان بنشینند ضحاك روایت كرد از عبد الله عباس كه او گفت جمله

محدثان و مبتدعان داخلند در آیة از عهد رسول علیه السلام تا بروز قیامت و کلبی روایت کرد از ابو صالح از عبدالله عباس
که او گفت این دو آیه منسوخ است بقوله تعالی . وما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء . ای یتقون الشرك
والاستهزاء من حسابهم ای من حساب الکفار والمنافقین ولکن ذکری ای ذکرهم لعلهم تتقون عما نهوا عنه . ودرست
آنست که منسوخ نیست . قوله انکم اذاً مثلهم یعنی که اگر بایشان بنشینی در آن که ایشان بر مسلمانان استهزاء میکنند
پس چون ایشان باشی و اذا اینجا جزای شرطی محذوف است و تقدیر آن است . فان تقعدوا معهم انکم اذا مثلهم .
و اذا ملغی است از عمل برای انکه درمیان مبتدا و خبر افتاده است و از اینجا گفت علیه السلام . من تشبه
بقوم فهو منهم . هرکه تشبه و ماندگی کند بقومی از ایشان باشد و همچنین قوله علیه السلام . من احب
عمل قوم خیراً کان اوشراً کان کمن عمله . هرکه او عمل قومی دوست دارد اگر خیر باشد و اگر شر چنان
باشد که او کرده وقوله علیه السلام . من مشی مع ظالم فقد اجرم . هرکه او با ظالم برود بزه کار شود
قال الله تعالی . ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار . ان الله جامع المنافقین والکافرین فی جهنم جمیعاً .
که خدای تعالی جمع خواهد کرد منافقان و کافران را در دوزخ برای انکه حکم ایشان یکی است چه منافقان اگرچه
اسلام بر زبان میرانند در دل کفر میدارند حکم ایشان در قیامت حکم کافران باشد همه بیکجای در دوزخ حاضر باشند
. قوله الذین یتربصون بکم . هم صفت منافقان است که ایشان انتظار دوایر و آفات کردندی بر رسول علیه السلام
و بر اصحابان او و مفعول به از کلام محذوف است و تقدیر آن است که . الذین یتربصون بکم ایها المؤمنون احد الامرین
امّا الفتح و امّا الظفر و امّا دایرة السوء . و محلّ الذین جرّ است برای انکه صفت منافقان و کافران است فی قوله
انّ الله جامع المنافقین والکافرین . حق تعالی گفت این کافران و منافقان چشم برهم نهاده اند تا خود چگونه اید
اگر شما را که مؤمنانید فتحی و ظفری باشد از خدای عزّ و جل بیایند و طمع غنیمت کنند و گویند . الم نکن معکم .
نه ما با شما بودیم و اگر دست کافران را باشد و نصیب ظفر ایشان را بود گویند . الم نستحوذ علیکم . گویند یعنی منافقان
کافران را نه ما شما را خبر دادیم باحوال و اسرار مسلمانان بر قول ابن جریج و سدی گفت معنی آنست که الم نغلب
علیکم نه ما بر شما غالب بودیم یعنی در این باب نصیب بیشتر ما راست که ما شما را جاسوسی کردیم و اطلاع دادیم بر احوال
مؤمنان و اصل کلمه غلبه است و منه قوله . استحوذ علیهم الشیطان . ای غلب و اصل کلمه حاذ یحوذ باشد قال
العجاج یصف ثوراً وکلاباً یحوذهنّ وله حوذیّ . و روایت اصمعی و ابوعبیده بزاست از این باب نباشد و
بر این قاعده احاذ و استحاذ باشد و انکه فعل بر اصل نهاد گفت احوذ و استحوذ قال لبید فی صفته عیرٍ واتنٍ .
اذا اجتمعت فاحوذ جانبیها واوردها علی عوج طوال . اراد قوائمها وقیل اراد النخل الطوال ومعنی احوذ
جانبیها لم یشذّ منها شیء والاحوذی الرجل الخفیف المنکمش فی الامور و قیاس استحاذ باشد برای انکه هر واوی
مفتوح که عین الفعل باشد و ماقبل او ساکن باشد نقل حرکت او بافاء الفعل کنند و ان واو را قلب کنند بالف کقولهم
استحان و استبان و استنار و استعاذ و در این کلمه بر اصل رها کرده اند و مثله . استنوق الجمل واستصوبت رأیه .
ونمنعکم من المؤمنین . و نیز گویند که ما شما را از مؤمنان حمایت کردیم بانکه شما را اطلاع دادیم بر اسرار ایشان و
خذلان کردیم ایشان را و نصرت نکردیم تا شما باین چیزها بر ایشان ظفر یافتی و غالب شدی حق تعالی گفت من
که خدایم فردا قیامت میان ایشان و شما حکم کنم . ولن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلاً . و خدای تعالی
کافران را بر مؤمنان راه ندهد یعنی ظفر و دست و سدی گفت مراد بسبیل حجة است یعنی کافران را بر مؤمنان
حجت ندهد بل حجت مؤمنان را بود بر کافران و امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عبدالله عباس گفتند مراد

آن است که در قیامت کافران را بر مؤمنان حجتی نباشد بوقت انکه پیش خدای حکومت کنند قوله تعالی . انّ
المنافقین یخادعون الله الآیة . بیان کردیم در اوّل سورة البقرة که خداع چه باشد و اصل او چیست و مراد بخداع
منافقان خدای را آن است که ایشان با خدای تعالی معامله میکنند که صورت خداع دارد و آن اظهار ایمان است و ابطان
کفر برای انکه تا جان و مال خود حمایت کنند حسن بصری و زجاج و ازهری گفتند معنی آن است که خدع میکنند
پیغمبر خدای را خدای تعالی خداع رسول را خداع خود خواند چنانکه گفت یؤذون الله وقوله آسفونا .
و ایذا و ایساف ایشان خدای را ممکن نباشد و مثله فی المعنی قوله . انّ الذین یبایعونك انّما یبایعون الله . مبایعهٔ رسول
جاری مجرای مبایعهٔ خود داشت و از روی مبالغه گفت . ید الله فوق ایدیهم . وقوله وهو خادعهم . و خدای
ایشان را می فریبد و این دو معنی را محتمل بود یکی انکه خدای تعالی با ایشان معاملهٔ مخادعان کند چنانکه بیانش
کرده شد در سورة البقره هم در دنیا و هم در آخرت و وجهی دیگر آنست که جزای خداع را خداع خواند بر سبیل
ازدواج قوله وجزاء سیئة سیئة مثلها قوله ومکروا ومکر الله . و این را نظایر بسیار است و انچه صورت خداع
دارد از خدای تعالی با ایشان آنست که ایشان را در دنیا فروگذاشته است که حیوة و قدرت و نعمت میدهد و
رسول را علیه السلام فرموده است تا احکام مسلمانان بر ایشان میراند بانکه میداند که ایشان کافرند و امّا خداع
ایشان در قیامت آن بود که ایشان را فروگذارد تا در پی مؤمنان میروند و عقبهاء قیامت میبرند تا انکه بدر بهشت
رسند چون خواهند که در بهشت شوند زبانیان در ایشان رسند و ایشان را با دوزخ برند انکه وصف کرد ایشان را
در احوال و اوصاف ایشان . واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس . گفت چون بنماز برخیزند
کسلان وار برخیزند و نیز برای ریاء مردمان نماز کنند و این صفت منافقان باشد که آنچه کنند از عمل برای خدا
نکنند بریا کنند برای انکه ایشان اعتقاد ثواب و عقاب ندارند برای دفع مضرّت کنند چنانکه از عبدالکریم بن عوجا حکایت
کردند که کسی او را دید که نماز نیکو میکرد او را گفت این مبا این طریق تو است گفت . عادة البلد ورياضة الجسد و
حمایة الاهل والولد . گفت عادت شهر است و ریاضت تن و حمایت اهل و ولد . ولا یذکرون الله الّا قلیلاً .
و ذکر خدای نکنند مگر اندکی جبائی گفت مراد آنست که از نماز الّا تکبیر احرام نکنند به آواز بلند تا مردمان
بشنوند گمان برند که ایشان نماز میکنند قتاده گفت مراد آنست که ذکری کنند نه برای خدای لاجرم مقبول نباشد
و هرچه خدای تعالی آن را قبول نکنند آن اندك باشد و هرچه مقبول باشد از قبل خدای تعالی آن بسیار باشد و حسن
بصری و ابن زید گفتند هیچ از ذکر خدای تعالی اندك نباشد مگر انکه نه از برای خدا باشد و قصد ایشان نه خدای
باشد و مراد بذکر قلیل نفی جمله است چنانکه . قل ما رأیت مثله والمعنی ما رأیت مثله لا قلیلاً ولا کثیراً . قوله
مذبذبین بین ذلك الآیة . ای متحیرین متردّدین و اصل کلمه حرکت و اضطراب باشد چنانکه حرکت گوشوار و
چیزی که آویخته باشد چون بجنبانند یکبار باین جانب شود و یکبار بانجانب قال النابغه . الم تر انّ الله اعطاك سورة
. تری کل ملك دونها یتذبذب . و بعضی اهل لغت گفتند حرکت چیزی متدافع باشد و این فعل مضاعف ذب
باشد والذّب الدفع و مراد آنست که منافقان متردّد و متحیر باشند یکبار با جانب مؤمنان مینگرند و یکبار با جانب
کافران بزبان با اینان باشند بدل با ایشان نه مؤمن مخلص باشند نه کافر مصرّح و نظیر آیت در قول النبی علیه السلام
. مثل المنافقین کمثل الشاة العایرة بین الغنمین تفر الی هؤلاء مرّة والی هذه مرّة لا تدری ایهما تتبع . گفت مثل منافقین
چون گوسفندی است از میان دو گله گاه باین گله میشود و گاه بان گله نداند تا کجا قرار گیرد . ومن یضلل الله .
و هرکه خدای او را گمراه کند یعنی از راه بهشت و ثواب و وجهی دگر آنست که معنی اضلال حرمان ایشان است

از الطاف وخذلان ایشان بر سبیل عقوبت . فلن تجدله سبیلاً . تو برای او راهی نیابی اما بهشت واما برهٔ حق
برای انکه ازاین دو کار هیچ در دست رسول علیه السلام نیست ، یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الکافرین اولیاء من
دون المؤمنین ، الایة انکه نهی کرد مؤمنان را ازانکه آن کنند که منافقان کردند ازدوستی با کافران وصداقت و
مودّت گفت مؤمنان را رها مکنی و با کافران دوستی کنی میخواهی تا خدای را بر خود حجتی پدید آری یعنی اگر چنین
کنی خدای را بر شما حجت باشد ، انّ المنافقین فی الدرک الأسفل من النار الایة ، انکه بیان کرد که منافقان در
درک اسفل باشند و طبقهٔ زیرین از دوزخ و خدای تعالی چنانکه بهشت را طبقات آفرید بعضها فوق بعض دوزخ را نیز
درکات آفرید بهری از بهری فروتر واهل کوفه خواندند الا ابو بکر فی الدرک بسکون را وهما لغتان کالشمر والشمر
والنهر والنهر والشمع والشمع ودر خبر است که خدای تعالی را در دوزخ در درک اسفل تابوتها است از آتش آن جای
منافقان است عبد الله عمر گفت سه گروه باشند که روز قیامت آن عذاب که ایشان را بود کس را نبود منافقان را وکافران
بمائدهٔ عیسی را وآل فرعون را ومصداق این در کتاب خداست درباب منافقان که . انّ المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
ودر بعضی تفاسیر آمد که مراد بابن آیه هم بعضی منافقانند که خدای تعالی گفت . فیومئذٍ لا یعذب عذابه احد
ولا یوثق وثاقه احد . واما کافران بمائدهٔ عیسی فی قوله . فانی اعذبه عذاباً لا اعذبه احداً من العالمین ، و
اما آل فرعون فی قوله . ادخلوا آل فرعون اشد العذاب . ولن تجد لهم نصیراً . ای ناصراً او فعیل بمعنی فاعل است
اینجا وایشان را یار و یاوری نیابی که یاری ایشان کند بر خدای تعالی انکه با این همه ازایشان بگفت بلطف و کرمش
در توبه وره نجات وطریق خلاص بر ایشان بنه بست گفت . الا الذین تابوا . مگر آنانکه توبه کنند وازنفاق
باز آیند ودل بازبان موافق کنند واصلحوا . وکارهای تباه کرده را اصلاح کنند قوله . واصلحوا وعملوا
الصالحات . یک معنی دارد عمل صالح کنند تا تلافی فارط کرده باشند . واعتصموا بالله . ودست بخدای
زنند یعنی بدین خدای تمسک کنند واعتماد بر خدای کنند . واخلصوا دینهم لله . ودین واعتقاد وعبادت خود
خدای را خالص کنند پس ازانکه برای ریا کرده باشند انکه که چنین کنند . فاولئک مع المؤمنین . آنانکه این
کرده باشند با مؤمنان باشند در قیامت وحکم ایشان حکم مؤمنان باشد وآن کفر ونفاقی که در روزگار گذشته کرده
باشند ایشان را زیان ندارد چه توبه وایمان حکم آن باطل کرده باشد شرعاً وسوف یؤت الله المؤمنین اجراً عظیماً .
وخدای تعالی مؤمنان را مزد عظیم خواهد داد یعنی ثواب بهشت وچگونه عظیم نباشد انچه تعظیم وتبجیل قدیم جل جلاله
بان مقرون باشد ودوامش ببقاء قدیم جل جلاله پیوسته باشد وکیفیتش را واصفان وصف ندانند و
صاحب شرع که افصح العرب است بر سبیل اجمال از آن بیش ازان خبر نتوانددادن که . مالا رأت عین ولا سمعت
اذن ولا خطر علی قلب بشر . هیچ چشم چنان ندیده باشد وهیچ گوش چنان نشنیده باشد وبر خاطر هیچ آدمی
چنان گذشته نباشد انکه حق تعالی باز نمود که . منا علینا . ازماست که بر ماست وخدای جل جلاله از
عذاب مستغنی است که اورا از عذاب ما هیچ راحت نیست واز عفو ما هیچ نقصان نیست برای انکه ازطاعت ما هیچ
منفعت نیست وازمعصیت ما هیچ مضرت نیست . فسبحان من لا یزیده طاعة المطیعین ولا ینقصه معصیة العاصین ،
لاجرم بیان چنین فرمود که . ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وآمنتم . گفت خدای بعذاب شما چه خواهد
کردن اگر شکر کنید وایمان آرید واگر هیچ نیست در ایمان وطاعت تو جز انکه اگر شاکر نعمت او باشی او وعده
داد که نعمت بیفزایم ومنقطع نکنم ودر اجل ثواب آنت بیش ازآن دهم وبر سری شکرت گویم که اگرچه تو بندهٔ
کفوری من خدای شکورم . وکان الله شاکراً علیماً . وحقیقت شکر بر خدای روا نباشد برای انکه شکر اعتراف

بنعمت منعم باشد باضربی تعظیم واین ازمیان بنده وخداوند باشد ازمیان خداوند وبنده صورت نبندد پس معنی
شکر از قدیم تعالی آن است که آن کردهٔ تو باز گوید بر طریق مدح وثنا تا خلقان بشنوند وبر تو ثنا گویند چنانکه
قصهٔ پیغمبران گذشته وسیر ایشان ومحامد ومناقب ایشان با تو بگفت وباز گفت آن را وشکر خواند چنانکه رسول
علیه السلام فرمود که ، التحدث بالنعم شکر وقوله ؏ . من ذکره فقد شکره ومن کتمه فقد کفره . واز اینجاست
انچه حکایت کرده اند از امیر المؤمنین ؏ واهل البیت او چون در آن شبها طعام مسکین ویتیم واسیر دادند ایشان را
گفتند . لا نرید منکم جزاءً ولا شکوراً . ما از شما پاداشت چشم نمیداریم وباز گفت توقع نمی کنیم ودر تفسیر
اهل البیت آمد که این حدیث بزبان نگفتند در دل داشتند چون خدای تعالی ازدل ایشان یقین وصفا شناخت از
انچه در دل ایشان بود خبر داد چون ایشان از سایل طمع شکر وجزا نداشتند حق تعالی گفت این جزا من بدهم و
این شکر من بگویم . ان هذا کان لکم جزاءً وکان سعیکم مشکوراً . قوله

لا یحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم وکان الله سمیعاً علیماً * ان تبدوا خیراً او
دوست نمیدارد خدا صدا بلند کردن به بدیرا از گفتار مگر انکه ستمکرده شده و باشد خدا شنونده دانا اگر آشکار کنید نیکیرا یا

تخفوه او تعفوا عن سوءٍ فان الله کان عفواً قدیراً * ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون
پنهان کنیداورا یا درگذرید از بدی پس بدرستیکه خدا باشد درگذرنده توانا بدرستیکه آنانکه کفر میورزند بخدا وفرستاده او ومیخواهند

ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعضٍ ونکفر ببعضٍ ویریدون ان یتخذوا بین
انکه جدائی اندازند میان خدا وفرستادگانش ومیگویند میگرویم بپاره وکافر میشویم بپاره ومیخواهند اینکه فرا گیرند میان

ذلک سبیلاً * اولئک هم الکافرون حقاً واعتدنا للکافرین عذاباً مهیناً * والذین آمنوا
این راهیرا انها ایشانند کافران بحقیقت وآماده کردیم برای کافران عذاب خوار کننده وآنانکه ایمان آوردند

بالله ورسله ولم یفرقوا بین احدٍ منهم اولئک سوف نؤتیهم اجورهم وکان الله غفوراً رحیماً *
بخدا وفرستادگانش وجدائی نینداختند میان هیچیک ازایشان ، انها زود میدهیمشان مزدشانرا وباشد خدا آمرزنده مهربان

یسئلک اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً من السماء فقد سئلوا موسی اکبر من ذلک
میپرسند ترا اهل کتاب انکه فرستد برایشان کتابرا از آسمان پس بتحقیق که پرسیدند موسی را بزرگتر ازاین

فقالوا ارنا الله جهرةً فاخذتهم الصاعقة بظلمهم ثم اتخذوا العجل من بعد ما جاءتهم البینات
پس گفتند بنما مارا خدا معاینه پس گرفت ایشان را صاعقه بستمشان پس گرفتند گوساله را ازبعد انکه آمد ایشانرا حجتها

فعفونا عن ذلک وآتینا موسی سلطاناً مبیناً * ورفعنا فوقهم الطور بمیثاقهم وقلنا لهم ادخلوا
پس درگذشتیم ازاین ودادیم موسی را حجتی آشکارا وبلند کردیم بالای سر ایشان کوه را بسبب پیمانشان وگفتیم مرایشانرا که درآئید

الباب سجداً وقلنا لهم لا تعدوا فی السبت واخذنا منهم میثاقاً غلیظاً * فبما نقضهم میثاقهم
دررا سجده کننده وگفتیم مرایشان را درمگذرید در گرفتن شنبه وگرفتیم ازایشان عهدرا استوار پس بسبب شکستن ایشان عهدشان را

وکفرهم بآیات الله وقتلهم الانبیاء بغیر حقٍ وقولهم قلوبنا غلفٌ بل طبع الله علیها بکفرهم
وکفرشان به نشانهای خدا وکشتن انها پیغمبران را بناحق وگفتار ایشان که در دلهای ما غلافی است بلکه مهر نهاد خدا برآن بکفرشان

فلا یؤمنون الا قلیلاً * وبکفرهم وقولهم علی مریم بهتاناً عظیماً * وقولهم انا قتلنا المسیح
پس نمیگروند مگر اندکی وبسبب کفرشان وگفتارشان برمریم بهتانیرا بزرگ وگفتارشان بدرستیکه ما کشتیم مسیح را

عیسی بن مریم رسول الله وما قتلوه وما صلبوه ولکن شبه لهم وان الذین اختلفوا فیه لفی
عیسی پسر مریم را فرستاده خدا ونکشتند اورا وبردار نکردند اورا ولیکن مانند شد مر ایشان را وبدرستیکه آنانکه اختلاف کردند در آن هر اینه
شك منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن وما قتلوه یقیناً بل رفعه الله الیه وکان الله عزیزاً
در شکند از آن نیست مر ایشان را بان هیچ دانشی مگر پیروی گمان ونکشتند اورا از روی یقین بلکه برافراشت اورا خدا بسوی او وباشد خدا غالب
حکیماً ＊ وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته ویوم القیمة یکون علیهم شهیداً
درست کردار وبدرستیکه از اهل کتاب انکه هر آینه میگرود بان پیش از مردنش وروز رستخیز میباشد برایشان گواه
فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم وبصدهم عن سبیل الله کثیراً ＊
پس بسبب ستم از آنانکه یهود شدند حرام کردیم برایشان پاکیزه‌ها که حلال شد مر ایشان را وبازداشت ایشان را از راه خدا بسیار
واخذهم الربوا وقد نهوا عنه واکلهم اموال الناس بالباطل واعتدنا للکافرین منهم
وگرفت ایشانرا ربا وبتحقیق که باز داشته شدند از آن وخوردنشان مالهای مردمانرا بیهوده وآماده کردیم برای کافران از ایشان
عذاباً الیماً
عذابیرا دردناك

قوله لایحب الله الجهر الآیة . جمله قرأ برانند که ظلم خوانند بضم ظاء وکسر لام علی مالم یسم فاعله ودر شاذ زید بن اسلم وضحاك بن مزاحم خواندند الا من ظلم بفتح ظاولام برانکه فعل مسند باشد باضمیر مستکن که عاید بود با من عبدالله عباس وقتاده وحسن گفتند معنی آیت آن است که خدای تعالی دوست ندارد که کسی بر کسی دعاء بد کند الا انکس که براو ظلم کرده باشند ومظلوم باشد که اورا رخصت است که بر ظالم دعا کند وجهر ضد اخفات باشد وبراین قول روا باشد که من در محل نصب بود واستثنا منقطع برای انکه من از جنس قول ودعاء بد نباشد وشاید که بر حذف مضاف بود وتقدیر آن باشد که . قول الاقول من ظلم . یعنی الادعاء المظلوم براین قول استثنا متصل باشد و زجاج گفت روا باشد که در محل رفع باشد بر تقدیر محذوفی وتقدیر آن باشد که . لایحب الله ان یجهر احداً بالسوء من القول من احد الا من ظلم . وروا بود که محل او جر بود علی تقدیر لایحب الله الجهر بالسوء من القول من احد الا من ظلم . فرا گفت معنی آن است کو نفرین کند بر ظالم یا خبر دهد مردمان را بانکه ظالم کرده باشد وفرا گفت مثال آیت این است که قایل گوید انی اکره الخصومة والمراء الا رجلاً اراد به وجه الله ومثله قوله . لست علیهم بمسیطر الا من تولی وکفر علی تقدیر الا علی من تولی وکفر مجاهد گفت مراد مهمان است که فرود آید میزبانیش نیکو نکنند خبر دهد مردمان را بانچه باو کرده باشند چنانکه شاعری گفت که از بر ممدوح خود باشکایت باز گشت . ماذا اقول اذا انصرفت وقیل لی . ماذا اصبت من الجواد المفضل . ان قلت اعطانی کذبت وان اقل . بخل الجواد بماله لم تجمل . واختر لنفسك ما ترید فاننی . لابد مخبرهم وان لم اسئل . وعرب این معنی واجب شناسد وانکه تقصیر کند در این اورا ملامت ومذمت کنند وآن را که میزبانی نیك کند اورا مدح کنند ودر این هر دو معنی مبالغها کرده‌اند در نظم ونثر از اینجا گفته‌اند که امدح بیت قالته العرب قول ابی الشیص فی حسن الضیافة . ضربوا بمدرجة الطریق قبابهم . یتقارعون بها علی الضیفان . ویکاد موقدهم یجود بنفسه . حب القری حطباً علی النیران . واهجا بیت قالته العرب ابیات الاخطل فی جفاء الضیف . وهی قوم اذا اکلوا اخفوا کلامهم . واستوثقوا من رتاج الباب والدار . قوم اذا استنبح الاضیاف کلبهم . قالوا لامهم بولی علی النار . واز اینجا گفت شاعر ، وقد علموا اما الجار والضیف مخبره . اذا فارقا کل بذلك مولع . وسدی گفت مراد آن است که الا انکس

که انتقام کشد از ظالم وتشفی کند واین قول روایت کرده‌اند از باقر ع ونظیره قوله . ولمن انتصر بعد ظلمه فاولئك ماعلیهم من سبیل وقوله والذین اذا اصابهم البغی هم ینتصرون . وقوله وانتصروا من بعد ما ظلموا . ودر خبر است که رسول ع بمردی بگذشت که با کسی خصومت میکرد وبراو سفاهت میکرد وآن مرد میگفت حسبی الله حسبی الله رسول علیه السلام اورا گفت . ابل من نفسك عذراً فاذا عجزت فقل حسبی الله . اول از خویشتن ابلاء عذری کن چون عاجز شوی انگه بگوی حسبی الله وامیر المؤمنین گفت . ردّ الحجر من حیث اتاك فان الشر لا یدفعه الا الشر . گفت سنگ هم بان راه که آمده باشد باز فرست که شر را دفع نکند الا شر این معنی خواست شاعر انجا که گفت . وبعض الحلم عند الجهل للذلة اذعان . وفی الشر نجاة حین لاینجیك احسان . وگویند عنصری این را ترجمه گفت چنانکه الفاظ تقدیم وتأخیر بکرد آن این است . وبهری بردباری ز نادانی بود خواری . واندر بد بود رستن چو نرهاند نکوکاری . وگویند یکروز متوکل ابوالعینا را گفت . الی کم تمدح الناس وتذمهم قال ما احسنوا واساؤا . تاچند مردمان را مدح وذم خواهی کردن گفت تا ایشان احسان واساءة کنند نه بینی که چون خدای تعالی از بنده راضی بود مدحش چنین کرد که . نعم العبد انه اواب . وبرانکه خشم گرفت اورا ذم چنین کرد که . هماز مشاء بنمیم مناع للخیر معتد اثیم عتل بعد ذلك زنیم . ثم انشد . اذا انا لم امدح علی الخیر اهله . ولم اذم الجبس اللئیم المذمما . ففیم عرفت الخیر والشر باسمه . وشق لی الله المسامع والفما . ودر این معنی ابن الرومی گوید . وما الحقد الا توام الشکر فی الفتی . وبعض السجایا ینتسبن الی بعض . فحیث تری حقداً علی ذی اساءة . فثم تری شکراً لذی حسن القرض . اذا الارض ادت ریع ما انت زارع . من البذر فیها فهی ناهیك من ارض بعضی محدثان این برگرفتند از او وبمعنی کردند . فدونك فاحسن ما استحسنت واعلم . بأنی ما ظلمتك فی الحساب . اؤدی ریع بذرك لا تلمنی . فانی قد خلقت من التراب . ومهلبی گفت . انا ما عشت علیه احسن الناس ثنا . اقایل لا احسن الله له من الجزاء . ان من کان مسیئاً لحقیق ان یسا . ولآخر . سأمنی الثناء ودا وبدا . اذا ساء الصنیع وزنا بوزن . اما بر قرائت انکس که ظلم بفتح ظا ولام خواند علی الفعل المعروف معنی آن باشد که خدای تعالی دوست ندارد سخن بد الا آن را که ظلم کرده باشد یعنی که در حق او گفته یعنی کس را سخن بد نباید گفتن الا ظالم را ومعنی یکی است اگرچه نظم کلام مختلف است ومن براین وجه خالی نباشد در باب اعراب از آن وجوه که گفتیم وابو القاسم بلخی گفت از ضحاك که در کلام تقدیم وتأخیری هست وتقدیر این است که . ما یفعل الله بعذابکم ان شکرتم وامنتم الا من ظلم . وبراین قول استثناء منقطع باشد یعنی خدای چه خواهد کرد عذاب شما را اگر شاکر باشی ومؤمن . لکن من ظلم فان الله یعذبه . ولکن انکس که ظلم کند خدای تعالی اورا عذاب کند واین وجه بمعنی نیك است جز که از روی نظم در او تعسفی است وبلخی وجهی دگر گفت وآن آنست که روا بود که الا بمعنی واو باشد چنانکه شاعر گفت . وکل اخ مفارقه اخوه . لعمر ابیك الا الفرقدان . المعنی والفرقدان ایضاً ومعنی آن باشد که خدای تعالی سخن زشت دوست ندارد ونه نیز ظالم را وقطرب وجهی گفت بر قرائت عامه وآن آنست که گفت بمظلوم مکره خواست ومعنی آنست که خدای دوست ندارد که جهر کنند بکلام قبیح الا آن را که اورا مکره وملجأ گردانند که فعل او داخل نباشد در تکلیف چون نه بحسب اختیار او باشد . ای ظلم بالاکراه علی الجهر بسوء القول . واین وجهی لطیف است . وکان الله سمیعاً علیما . وخدای تعالی شنوا است می شنود جهر انکس که سخن بد میگوید ودانا است بضمایر واسرار ایشان آنچه میگویند انگه چون این آیت گفته بود وخلق را رخصت داده در انکه از ظالم انتقام کشند وآنچه او کرده باشد از اساءة ان را بگفتار بد مقابله کنند در این آیه

ترغيب كرد بفعل خيرواحسان وتفضيل وعفووتجاوز از گناه انكس كه اساءة كرده باشد گفت . ان تبدوا خيراً او
تخفوه الاية . خيركه شما كنی اگر پنهان كنی واگر آشكارا ويا عفو كنی مستحقی را ازاسائتی من بان عالمم ازآن برمن
هيچ پوشيده نماند تا مردمان درفضل واحسان وخيروعفو ازگناه كار راغب شوند وماننداو درمعنی قوله . وان
تعفوا اقرب للتقوی ولا تنسوا الفضل بينكم . وخصوصاً كه عفو باشد ازسر قدرت . والعفو عن قدرة فضل من الكرم .
وعبدالله مسعود روايت كرد ازرسول عليه السلام كه او گفت . ان الله عفوٌ يحب العفو . خدايتعالی عفو است
عفو كردن دوست دارد ورسول عليه السلام گفت . من يغفر يغفر الله له ومن يعف يعف الله عنه . هركه بيامرزد
كسی را خدايتعالی اورا بيامرزد وهركه عفو كند گناه كاری را خدای تعالی اورا عفو كند وخدايتعالی چنين كرد
كه فرمود فی قوله . عفا الله عما سلف . وآيه دليل است برانكه خدايتعالی عفو كند گناه گناه كاررا وازاو نيكوست
برای انكه دراين آيت ودگر آيتها مارا فرمود وحثه ورغبت فكند ومدح كرد آنانرا كه عفو كنند فی قوله . والعافين
عن الناس . پس اينمعنی باو لايق تر باشد وبكرم او سزاوارتر لاسيماً ما حاجت باو واستغناء او ازما وعذاب ما اگر
يكی ازما بانكه رنجور ومضرور شود ازظلم ظالم وتقصير زيردستانش عفو كند ايشانرا ازاو نكو آيد ازخدای اوليتر
وباو لايق تر باشد برای انكه منفعت ومضرت براو روا نيست وازطاعت مطيعش زيادتی نبود ودرمعصيت عاصی
نقصانی فان الله كان عفواً قديراً . وخدايتعالی هميشه عفو كننده وقادر بوده است وبرای آن عفو باقدرت مقرون
كرد كه انكس كه ازسر عجز عفو كند برآن ممدوح نباشد وآنچه كرده باشد آنرا عفو نخوانند قوله . ان الذين
يكفرون بالله ورسله . آنانكه كافر شوند بخدای وپيغمبرانش يا گويند بخدای گويند ايمان آريم وبپيغمبرانش نياريم
يا ببعضی ايمان آريم وببعضی نياريم انگه حق تعالی بيان وتفسير ارادهٔ ايشان تفريق را ميان خدای تعالی وپيغمبرانش
باز گفت فی قوله تعالی . ويقولون نؤمن ببعض ونكفر ببعض . ميگويند جهودان وترسايان كه ببعضی پيغمبران
تصديق ميكنيم وبعضی را تكذيب كنيم جهودان بموسی ميگويند وبعيسی ومحمد نميگويند وترسايان بمحمد نميگويند
وبعيسی ميگويند . ويريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلاً . وميخواهند تا ازميان آن راه بگيرند يعنی ميان كفر
وايمان برای انكه مردمان ازدو گونه اند يكی مؤمنی كه بهمه ايمان دارد ويكی كافری كه جمله را منكر است ايمان ببعضی
وكفر ببعضی راهی باشد ازميان هردو راه ازروی ظاهر واگرچه ازروی حقيقت اين راه هم كفر باشد برای آن گفت
قديم جل جلاله . اولئك هم الكافرون حقاً . ايشان آنانند كه كافر بر حقيقت اند برای انكه ايمان عبارت است از
مجموع علوميكه تا مجتمع نباشد ايمان نباشد هر علمی ازآن معرفت باشد وعلم باشد واعتقاد باشد ولكن ايمان انگه باشد
كه مجموع بود چون عقل كه تا اجزاش مجموع نبود آنرا عقل نخوانند پس حق تعالی گفت كافر بر حقيقت ايشانند تا
كسی وهم نبرد كه ايمان ايشان ببعضی انبيا با كفر بديگر پيغامبران ايمان باشد يا سود دارد يا آنرا حكمی بود انگه گفت
ما برای كافران عذابی نهاده ايم وبجارده خوار كننده مقرون بااستخفاف واهانت واين صفت عقاب مستحق باشد
چه عقاب ازعذاب خاص تر است انگه ذكر آنان گفت كه برعكس صفات اينان باشند وگفت . والذين آمنوا بالله
ورسله ولم يفرقوا بين احد منهم . آنانكه ايمان آرند بخدای تعالی وجملهٔ پيغمبرانش وتفريق نكنند ميان پيغمبران
وببعضی ايمان نيارند وببعضی كفر بل بهمه آرند قوله . اولئك سوف نؤتيهم اجورهم . ايشان آنان باشند كه ما
مزد ايشان بتمامی بدهيم وسوف برای خلوص فعل باشد باستقبال واخراج او ازانكه حال را بشايد . وكان الله غفوراً
رحيماً . وخدای تعالی هميشه آمرزنده وبخشاينده بوده است بيامرزد آنرا كه باين صفت باشد وازسر معاصی او برود
ورحمت كند بان واگرچه واجب نبود براو ازسر او درگذشتن قوله . يسئلك اهل الكتاب الاية . حق تعالی چون

ذكر هردو گروه بگفت رسول را عليه السلام تسليت داد ازانچه جهودان اورا گفتند وتحكم وتعنت نمودند وسبب نزول آيه آن
بود كه كعب اشرف وفيحاص بن عازورا رسول را عليه السلام گفتند اگر تو پيغامبری كتاب بيار بجمله چنانكه موسی
عليه السلام توريه بيكدفعه بياورد وغرض ايشان تحكم بود خدايتعالی آيه فرستاد وگفت نگر تادل عزيز خود از
گفت اينان تنگ نكنی كه اگر تورا ميگويند برای ما كتابی ازآسمان بيار برطريق تعنت ازموسی چيزی خواستند كه
ازاين اعظم تر بود وآن آن بود كه گفتند خدای را بما نمای معاينه لاجرم عندانكه اين گفتند صاعقه فرستادم ازآسمان
وآنانرا كه اين گفتند بسوختم واين عقوبت برايشان ظلم نبود بل بظلم ايشان بود انگه برسری چه كردند گوساله را
معبود خود گرفتند وگوساله پرست شدند پس ازانكه آيات وبينات ودلائل ومعجزات بايشان آمد ودر آيه چند
دليل است برصحت مذهب ما ازچند وجه يكی انكه ما گفتيم موسی عليه السلام سؤال رؤيت برای خود نكرد برای
قوم كرد فی قوله . ارنی انظر اليك . خدايتعالی بظاهر قرآن وصريح لفظ اضافه سؤال كرد بايشان كه . فقد
سألوا موسی اكبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة . دگر انكه دراو چند دليل است برابطال رؤيت يكی قوله . فقد
سألوا موسی اكبر من ذلك . حق تعالی باز نمود كه ايذاء جهودان رسول را عليه السلام بمطالبهٔ او بكتابی ازآسمان
بروجه تعنت ازجملهٔ كباير وعظايم است انكه بيان كرد كه آنچه ازموسی عليه السلام خواستند درباب رؤيت بزرگتر
وعظيم تر بود اگر انچه حقير باشد كفر بود همانا آنچه عظيم تر باشد ايمان نبود دگر قوله . فأخذتهم الصاعقة . پس
بگرفت صاعقه ايشانرا قوم آنهمه ناراستی ونبی نواهی وكفران نعمت وتعنت پيغامبر وكفر بخدای وعبادت عجل بكردند
ايشانرا صاعقه نيامد چون سؤال رؤيت كردند صاعقه آمد تا سؤال رؤيت ازآن همه عظيم تر نباشد صاعقه نيامدی عند آن
دگر قوله بظلمهم . هم دليل است برانكه ايشان كردند وهم دليل است برانكه بد كردند واگر سؤال موسی بودی
صاعقه موسی را سوختی وظلم حواله بموسی بودی وازعبدالله عباس روايت كردند كه دركلام تقديم وتاخيری هست
وتقدير اين است . فقالوا جهرة ارنا الله . چنانكه جهره ازصله قولی باشد نه ازصفت رؤية والمعنی قالوا جهرة
يعنی آشكارا گفتند مصرح نه بكناية ودراين دو نوع مبالغه باشد يكی انكه اين حديث را چندان تعظيم واستكبار كرد كه
گفت اين حديث آشكارا گفتند يعنی اين حديثی است كه از قطاعه وعظم او آشكار نگويند چنانكه يكی ازما گويد فلانكس
آشكارا امير را دشنام داد بانكه اين كار منكر باشد تشنيع دراو باشكارا بيشتر باشد دگر انكه چون جهرة ازصفت رؤية
نباشد سؤال رؤيت برهر وجه ازوجوه كه باشد شنيع بود سوال اگر رؤيت تشبيه باشد واگر بروجه دگر چه جهرة
برؤيت تعلق نباشد براين قول بل ازتوابع قول باشد سدی ومحمد بن كعب القرطی گفتند كه جهودان رسول را ع م
گفتند كتابی نوشته بايد چنانكه موسی توريه آورد برالواح نوشته اند نه چنانكه تو را آيت آيت می آرند وبراين قول
كتاب بمعنی مكتوب باشد چنانكه حساب بمعنی محسوب است قتاده گفت معنی آن است كه كتابی خاص بيار برای جماعتی
مخصوص ازما كه جز مارا درآن شريكی نباشد زجاج گفت اين آن سؤال است كه آنجا كردند كه گفت . او ترقی
فی السماء ولن نؤمن لرقيك حتی تنزل علينا كتاباً نقرأه . انگه هم برسبيل تسليت رسول گفت از جهل اينان
آن است ازپيغامبرشان درحق خدای سؤال چنان كردند ونيز ازجهلشان آن است كه گوساله سامری ساخته برای
انكه بانگی ازاو حاصل آمد آنرا معبود خود گرفتند ومفعول دوم ازاتخذوا محذوف است وتقدير آن است كه ثم اتخذوا
العجل رباً والهاً . فعفونا عن ذلك الاية . ما عفو كرديم ازآن وموسی را حجتی داديم روشن وسلطان حجتی
قاهر باشد . ورفعنا فوقهم الطور بميثاقهم . عبدالله عباس گفت خدای تعالی فرمود تا چندانی كه پهناء لشكرگاه
موسی بود كوه طور گسسته شد وبربالای سر ايشان بداشتند وگفتند ايشانرا اگر بتوريه ايمان نياری وشرايط

اوكار نه‌بندی این كوه برشما فرودآرم ایشان روی برزمین نهادند ونیمه‌روی ویك چشم دركوه می نگریدند و
میگفتند حنطة بجای انكه ایشان فرمودند كه‌وقولوا حطة یعنی احطط من خطایانا وقوله بمیثاقهم ای بعهدهم وقلنالهم
ادخلوا الباب سجداً . وگفتیم ایشان راكه باین دردرشوی ساجدو نصب اوبرحال است قتاده گفت دری ازدرهای
بیت المقدس بودو گفتند دری بود نام او ایلیا وگفتند اریحا واین قصه برفت درسورة البقرة . وقلنالهم لاتعدوا
فی السبت اهل مدینه خواندند لاتعدوا باسكان عین وتشدید دال بر تقدیر لاتعتدوا انكه دردال ادغام كنند
لقرب المخرج ونظیراو لایهدی واین جزء باختلاس نشاید گفتن برای انكه اگراسكان صریح كنند جمع ساكنین
باشد علی غیر حده واین جایز نباشدو باقی قراءخواندند لاتعدوا من العدوان وگفتیم ایشان را كه تعدی مكنی روز
شنبه درماهی گرفتن واین قصه نیز برفت درسورة البقره . واخذنا منهم میثاقاً غلیظا . وازایشان دراین چیزها
عهدگران مؤكد مغلظ گرفتیم . فبما نقضهم میثاقهم . مازیادت است دراین آیه چنانكه فی قوله فبما رحمة من الله لنت
لهم وقوله عما قلیل وجندما هنالك . واین مادراین جاوامثال این زیادتی نباشد بی فایده بل دراوشمهٔ ازنفی باشدو
معنی آن بود كه . فبنقضهم میثاقهم لابغیر ذلك وبرحمة من الله لنت لهم لابغیرها وعن قلیل لاعن كثیر گفت بنقض
عهدوشكافتن میثاق كه ایشان كردند وكفرشان بآیات خدای وكشتن ایشان پیغمبران را بناحق وكشتن پیغامبران
اگرچه جزبناحق نباشد مؤكد كرد باین وصف تابدانند كه كشتن ایشان جزبناحق نباشد چنانكه گفت . علی لاحب
لایهتدی بمناره . یعنی لوكان هناك منار الایهتدی به پس نفی اهتدا بمثابهٔ نفی مناره كرد وكلام دراین وامثال این
مستقصی برفت فی قوله . ویقتلون النبیین بغیرالحق . ومعنی آن است كه نی انكه این پیغامبران چیزی كرده بودند
كه مستحق قتل بودند وقولهم قلوبنا غلف . وگفتن ایشان كه دل مادرغلاف وپوشش است
نادل ما وعاء علم است براختلاف اقوال كه رفت فی قوله . وقالوا قلوبنا غلف الایة خلاف كردند در انكه فبما بچه
تعلق دارد فی قوله فبما نقضهم میثاقهم . بعضی گفتند تعلق دارد بقوله . فاخذتهم الصاعقة بظلمهم
. آنچه دراین آیه گفت بدل آن باشد وجمله تعلق دارد بقوله . فاخذتهم وزجاج گفت تعلق دارد بفعلی محذوف و
تقدیر آن است كه . لعناهم واوجبنا علیهم العذاب بنقضهم میثاقهم وكفرهم . انكه حذف كرداین را برای انكه دركلام
عوضی هست ازاو كه دلیل میكندوهو قوله . بل طبع الله علیها بكفرهم . وگفت این قول اولیتراست برای انكه آنانكه
صاعقه ایشان رابسوخت درعهد موسی جزآنان بودند كه پیغمبران راكشتندو بهتان برمریم نهادند وگفتند عیسی را
ماكشتیم وایشان پس از ایشان بودند بروزگار دراز واین كه زجاج گفت قدح نكند درقول اول برای انكه بنی
اسرائیل چون یك قبیله ویك گروهند بمنزلهٔ یك شخصند كه خطاب باول وآخرشان بریك وجه میرود نه‌بینی كه حق
تعالی جهودان عهد رسول را میگوید . واذقتلتم نفساً فادارأتم فیها . واذفرقنا بكم البحر فانجیناكم . وقوله ثم
بعثناكم من بعدموتكم الایة وقوله بل طبع الله علیها بكفرهم . خدای تعالی گفت بل طبع الله علیها ای ختم وتفسیر ختم
وطبع كرده شد پیش ازاین وجمله آن است كه علامتی باشد كه فرشتگان بان بشناسند وبدانند مؤمن را ازمنافق وكافر
وآن چیزی باشد كه منع نكند ازایمان نه‌بینی كه گفت . فلایؤمنون الاقلیلاً . ایمان نیارند مگراندكی واگرمانع
بودی منع كردی اندك وبسیار را . وبكفرهم وقولهم علی مریم بهتاناً عظیماً . وبكفر كه آوردند بخدای تعالی وبهتان
كه برمریم نهادند وبهتان دروغی باشد كه خداوندش ازآن بی خبر باشد چون بشنود مبهوت شود وبهتان ایشان بر
مریم آن بود كه گفتند اوزنا كرده است وخدای تعالی بهتان را برای انكه درحق بی گناهی بی خبر باشد آن را عظیم خواندو
قولهم انا قتلنا المسیح عیسی بن مریم رسول الله وماقتلوه . وگفتند ایشان كه مامسیح را كه عیسی بن مریم است بكشتیم واو

رسول خدا بودواورا نكشته بودندو نه بردار كرده . ولكن شبه لهم . ولكن برایشان مشتبه كردند خلاف كردند دراشتباه
عیسی برایشان كلبی روایت كرد ازابوصالح ازعبدالله عباس كه گفت یكروز عیسی علیه السلام روی بجماعت جهودان
نهاد ایشان چون اورا بدیدند گفتند . جائكم الساحر بن الساحر الفاعل الفاعلة وقذف كردند و دشنام دادند
عیسی را ومادرش را عیسی علیه السلام گفت . اللهم انت ربی وانا من روحك خرجت وبكلمتك خلقتنی ولم آتهم
من تلقاء نفسی اللهم العن من سبنی وسب امی . بارخدایا تو خدای منی ومن ازروح تو آمدم ومرا بكلمهٔ خود
آفریدی ومن ازقبل خود نیامدم بایشان بارخدایا لعنت كن برآنان كه مرا ومادر مرادشنام دادند خدای تعالی دعاء
عیسی اجابت كرد وایشان همه را باخوكان كرد چون یهودا كه سرجهودان بود آن بدید بترسید كه برایشان نیزدعا كنند
اتفاق كردند كه اورا ببایدكشتن مجتمع شدند وبااودرمناظره آمدند عیسی علیه السلام گفت یامعشر الیهود نیك
دانسته هستی كه خدای شمارا دشمن دارد ایشان را ازگفتار او خشم آمد آهنگ او كردند ازایشان بگریخت ودر
خانه شد كه درسقف اوروزنی بود خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تاایشان راكوركرد وعیسی را ازآن روزن باسمان
برد مهتر جهودان كه یهودا بود مردی را فرستاد نام او ططیانوس گفت دراین خانه شو وعیسی رابكش اودرخانه رفت
ومیگردید كس رانیافت زوایای خانه می جست كسی رانمی یافت دراین بماند آنجا ایشان گمان بردند كه عیسی بااوكارزار
میكند بیاری اودرآمدند حق تعالی شبه عیسی را براوافكند تاجهودان درآمدند پنداشتند كه او عیسی است اورا
بگرفتندوبكشتند وبردار كردند وچندانكه او گفت من ططیانوسم صاحب شماازاو قبول نكردند ووجه اشتباه
دراین روایت ازآنجا بود كه چون اورا كشته بودند گروهی گفتند اكنون دراین خانه عیسی بود وصاحب ما اگر
اینكه مااورا كشتیم عیسی است صاحب ماكجاشدواگر صاحب ما است عیسی كجاشد وبعضی دگر گفتند خدای تعالی
شبه عیسی برروی ططیانوس افكنددون سایراندامش وبراندام ططیانوس نشانها بودچون اورا بكشتند نگاه كردند
بروی باعیسی ماندو باندام باصاحب ایشان روی روی عیسی است واندام اندام ططیانوس ازاینروی برایشان مشتبه شد
مقاتل گفت مردی را جهودان برعیسی موكل كردند تااورا نگاه دارد تاایشان فرصت جویند بكشتن او وجهود
بااو میگردید تااو بركوهی شد وایشان مراقبه میكردند خدای تعالی فرمود تاعیسی را ازانجا باسمان بردند وشبه
او برآن مرد افكند جهودان آمدند اورایافتند گمان بردند كه او عیسی است اورا بگرفتندو بكشتند وبردار كردند
وچندانكه او گفت من عیسی نه‌ام صاحب شماام ازاوقبول نكردند وهب منبه گفت عیسی ع باهفده مرد حواری
درجای بودو جهودان گردآن جایگاه بگرفتند ودرانجا شدند برای انكه عیسی را بكشند خدای تعالی شبه عیسی
برهمه افكند جهودان كه آن دیدند عجب بماندند وگفتند ماراسحور كردی اگربگوئی كه عیسی ازمیان شما كدام
است والا همه را بكشیم عیسی ع گفت كیست كه ایثار كند وجان بفدای من كند تااورا بجای من بكشند یكی از
ایشان گفت من چنین كنم وازمیانه برخاست وگفت عیسی منم ازاین میان اورا بگرفتند ودیگران را رها كردند از
این وجه برایشان مشتبه شد واین قول اختیار محمد جریر است وقول قتاده ومجاهد وسدی وابن اسحق وابن
جریح است واگرچه درعدد حواریان خلاف كردند ونیزدرآن خلاف كردند كه خدای تعالی شبه عیسی برهمه
افكند یابریكی ازایشان ومحمد بن اسحق گفت جهودان قصد كشتن عیسی كردند عیسی بگریخت وجائی پنهان شد
یكی ازجملهٔ حواریان بود منافق بیامد وگفت مراچه دهی اگر شمارا برعیسی راه نمایم گفتند سی درم آن
سی درم بستد وایشان را بان خانه آورد كه عیسی درانجا بود واو ازپیش دررفت وعیسی را گفت آمدند تااورا
بكشند خدای تعالی عیسی را باسمان برد وشبه عیسی را براین حواری منافق افكند تاجهودان درآمدند گمان

بردند که عیسی است اورا بگرفتند و بکشتند و بردار کردند وحدیث اوقبول نکردند جبائی گفت وجه اشتباه
آن بود که جهودان مردی را بگرفتند وبر درختی بلند کردند وکسی را رها نکردند تا گرد او گردد تا روزگاری بر
آمد و او متغیر شد وصورتش ناشناس شد و گفتند این عیسی است تا بر عوام تلبیس کنند برای انکه چون ایشان
قصد آن خانه کردند که عیسی در انجا بود تا اورا بگیرند خدای تعالی اورا باسمان برد ایشان ترسیدند که اگر عوام بدانند
رغبت کنند در دین عیسی مردی را بگرفتند وبردار کردند وآنانکه خلاف کردند باقی جهودان بودند که مطلع نبودند
براین سر اگر گویند روا باشد که خدای تعالی شبه شخصی بر شخصی افکند چنانکه اورا از این باز نشناسند نه تجویز
این وثاقه بردارد بمشاهدات ومؤدّی بود بسفسطه گوئیم این بر استمرار نشاید جز بر سبیل خرق عادت تا معجز
بعضی انبیاء باشد یا بعضی ائمه یا کرامت بعضی اولیا وصالحان اگر گویند بر نصاری چرا مشتبه شد گوئیم در روایت
چنان است که چون قصد عیسی کردند ترسایان جمله بگریختند واورا رها کردند و با او کس نماند الا انکه شبه عیسی
بر او افکندند چون اورا بکشتند کار عیسی نیز بر ترسایان مشتبه شد اگر گویند چگونه شاید که خلقی بسیار که عدد
ایشان باین حد باشد که ترسایان هستند وجهودان خبر دهند از چیزی ومخبر بخلاف خبر باشد نه این قول مؤدّی بود
بانکه وثاقه مرتفع شود باخبار متواتر واین مذهب سمنی باشد گوئیم ایشان خبر که دادند از ظن واعتقاد خود
دادند برای القاء شبه وانکه از ظن خود واعتقاد خود خبر دهد از چیزی بر اطلاق نگویند کاذب است وخبر اورا
کذب نخوانند پس این مؤدّی نباشد بابطلان اخبار . وان الذین اختلفوا فیه لفی شك منه . وآنانکه در او اختلاف
کردند یعنی در عیسی در حال القاء شبه ایشان بشك بودند که انکه اورا کشتند عیسی است یا عیسی نیست حق تعالی
گفت . مالهم به من علم . ایشان را باین علمی نبود الا اتباع الظن . الا انکه متابعت گمان کردند واین استثناء
منقطع باشد برای انکه اتباع ظن از جملهٔ علم نبود زجاج گفت وجه اختلاف ترسایان از آن بود که بعضی از ایشان
گفتند عیسی اله است اورا کس نتواند کشتن وبعضی گفتند پسر خداست بر او راه نیابند وبعضی گفتند خدا نیست
بل بنده خداست روا باشد که اورا بکشند چنانکه دگر پیغامبران را از این وجه مشتبه شد بر ترسایان قوله . وما
قتلوه یقیناً . ونکشتند اورا بیقین در ضمیر دو قول گفتند یکی انکه راجع است با عیسی یعنی ایشان بیقین و حقیقت
عیسی را نکشتند بل بر گمان بودند که آن کشتهٔ مصلوب عیسی است یا نیست وقولی دیگر این است که راجع است
باظن یا با علم . وهذا مثل قول القایل قتلت الشیء علماً وخبراً اذا علمته علماً یقیناً الا شك فیه من آن چیزی را بکشتم
یعنی بعلم یعنی نیك نیك بدانستم واین کلام عرب بود دون کلام عجم ومعنی آن باشد که ایشان را علم یقین حاصل نبود
ونیك ندانستند که آن کشته عیسی است یا نه . بل رفعه الله الیه . بل خدای تعالی اورا رفع کرد باخود یعنی با
جوار رحمت خود باسمان بنزدیك مقربان ومقدسان ودر اخبار معراج آمد که رسول ع عیسی را باسمان چهارم
دید . بل رفعه الله . بیشتر قرا ادغام کردند لام را در را برای قرب مخرج وبعضی دگر گفتند اینجا ادغام نشاید
برای انکه راء حرفی مکرر است چون او در خورد دو حرف باشد وحرفی در او ادغام کنند دو حرف مندرج شده باشد
ودگر انکه این دو حرف در دو کلمه است وسیبویه گفت هر دو روا باشد وادغام اولیتر است واین لغت اهل حجاز است
ومراد به الیه بیان کردیم که آسمان است وجائی که کس را حکمی نباشد جز اورا ومثله قوله حکایة عن ابرهیم ع
انی ذاهب الی ربی ای الی حیث امرنی ربی من بخدای میروم یعنی انجا که خدای فرمود ومثله قوله . ومن یخرج
من بیته مهاجراً الی الله ورسوله . یعنی بانجا که خدای وپیغمبر خدای فرمود که باو هجرت کنی . وکان الله عزیزاً حکیماً .
وخدای تعالی عزیز است وقاهر وغالب کس اورا غالب نیاید انتقام از آنانکه در او عاصی شوند چنانکه از ایشان باز ستد را

بصاعقه بسوخت چون سؤال رؤیت کردند وحکیم است انچه کند بحکمت وصواب کند کس را بر او اعتراض
نبود برای انکه وجه حکمت شناسد وتفاصیل آن ومورد این کلمه تهدید است ووعید آنان را که در عهد رسول
بودند وتنبیه بر انکه اگر مطاوعت نکنند بایشان مانند آن رود قوله . وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته .
ان بمعنی ماء نافیه است وبیشتر اوقات که آید الا در عقب او باشد کقوله . ان الکافرون الا فی غرور ان انتم الا فی ضلال
کبیر . ومانند این مفسران واهل تأویل خلاف کردند در انکه این ها ضمیر در دو جایگاه راجع با که میشود فی قوله
. به قبل موته . حسن وقتاده وربیع بن انس وابو مالك وابن زید گفتند هر دو راجع است با عیسی ع ومعنی آنست
که هیچکس نبود از جهودان وترسایان والا بعیسی وبعیسی ع ایمان آرد پیش از انکه عیسی بمیرد واین در عهد
صاحب الزمان باشد چون عیسی از آسمان فرود آید ودجال را بکشد وبر روی زمین هیچ دین وملت نماند الا دین
محمدی پس هر جهودی وترسائی که در آن روزگار باشد بعیسی ایمان آرد جز که بر این قول آیه مخصوص باشد
بجهودان وترسایان آن روزگار که آخر زمان بود واین روایت سعید جبیر است وعطیه از عبدالله عباس ومحمد بن جریر در
تفسیر اختیار این قول کرد وعلی بن ابرهیم در تفسیر اصحابان اختیار این قول کرد وابو هریره روایت کرد از رسول ع
که او گفت . الانبیاء اخوة لعلات امهاتهم شتّی ودینهم واحد وانی اولی الناس بعیسی بن مریم لانه لم یکن بینی وبینه نبیّ
ویوشك ان ینزل فیکم ابن مریم حکماً عدلاً فاذا رأیتموه فاعرفوه فانه رجل تام الخلق الی الحمرة والبیاض سبط الشعر کان
رأسه یقطر وان لم یصبه بلل فیکسر الصلیب ویقتل الخنزیر ویضع الجزیة ویقبض المال ویقاتل الناس علی الاسلام حتی یهلك
الله فی زمانه الملل کلها غیر الاسلام ویکون السجدة لله رب العالمین ویهلك الله فی زمانه مسیح الضلالة الکذاب الدجال وتقع
الامنة فی الارض فی زمانه حتی ترتع الاسود مع الابل والنمور مع البقر والذیاب مع الغنم ویلعب الصبیان الحیات لا یضر
بعضهم بعضاً ثم یلبث فی الارض اربعین سنة ثم یتوفی ویصلی علیه المسلمون ویدفنونه اقرؤا ان شئتم وان من
اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته قبل موت عیسی یعیدها ثلث مرات . گفت پیغمبران برادرانند از مادران
مختلف ودینشان یکی است واولیترین مردمان بعیسی بن مریم منم که محمدم برای انکه میان من واو هیچ پیغمبر نیست
ونزدیك آن است که از آسمان فرود آید واو میان مردمان حکم کند بعدل چون اورا ببینی بشناسی اورا مردی است
تمام خلق سرخ سفید موی فرو گذاشته پنداری که آب از موی او فرو میچکد واگرچه تر نباشد صلیب بشکند وخوك را
بکشد وجزیه فرو نهد ومال بستاند وبا کافران بر اسلام قتال کند تا خدای تعالی در روزگار او همه ملتها هلاك کند
مگر اسلام وسجده نکنند جز خدای را ودر روزگار او خدای تعالی مسیح ضلال را که دجال کذاب است هلاك بر آرد
ودر روزگار او ایمنی در زمین پدید آید تا شیر با شتر چره کند وپلنگ با گاو وگرگ با گوسفند وکودکان بمار بازی
کنند وهیچ از ایشان مضرت بیکدیگر نرسانند انگه چهل سال در زمین مقام کند انگه وفات آید اورا ومسلمانان بر او
نماز کنند واورا دفن کنند واگر خواهی از قرآن بر خوانی . وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته . تا سه بار باز میگفت
عکرمه وضحاك ومجاهد وسدی گفتند ها در به ضمیر عیسی است علیه السلام ودر موته راجع است با اهل الکتاب که
ایمان آرد باو ومعنی آنست که هیچکس نباشد از اهل کتاب از جمله جهودان وترسایان والا پیش از انکه بمیرد بعیسی
ایمان آرد انگه که ملك الموت را بیند در وقتی که ایمانش سود ندارد برای انکه هر مبطلی در وقت مرگ بداند که انچه او را
بود باطل بود چون اعلام وآثار عذاب وفرشتگان عذاب را بینند وحق پیدا شود او را واین روایت علیّ بن طلحه است
از عبدالله عباس که او گفت هیچ جهود وترسا نمیرد تا بعیسی ایمان نیارد واگرچه در آتش افتد یا در آب غرق شود
یا از کوهی در افتد یا در زیر دیواری باشد یا ددی و دام بخورد اورا بهر نوع که باشد عبدالله عباس را گفتند اگر از بامی بیوفتد

گفت در راه بگوید و بعیسی بگرود گفتند اگر کسی را گردن بزنند زبانش بان ملجلج شود دلیل بر صحت این تأویل قرائت ابی است قبل موتهم کلبی گفت از کوفه بیرون آمدم تا بطابت آمدم وآن ده است پیش واسط آنجا فرود آمدم شهر حوشب رادیدم این آیت را مذاکره میکردیم شهر بن حوشب گفت یکروز حجاج بواسط عطامیداد ومن حاضر بودم او عطاها پیش خود خواست ومردم را پیش خود میخواند وعطا میداد کس آمد ومرا بخواند من آنجا رفتم با جامهٔ خلق واسبی لاغر حجاج چون مرا بدید گفت این چه رثاثت وخلاق است واین اسب چیست من گفتم ایها الامیر این اسب بخریده ام چنان اتفاق افتاد واما خلاقهٔ جامهٔ مرا از جامهٔ آن قدر بس باشد که عورت بپوشد گفت تو مردی که جامهٔ خز نپوشی وعیب کنی آن را که پوشد گفتم من عادت نکرده ام که خز پوشم ولکن عیب نکنم آن را که پوشد جبهٔ خز بخواست ودر من پوشید چون من خواستم که بیرون آیم مرا گفت آیتی از کتاب مرا مشکل شده است من گفتم آن کدام است ای امیر واین آیت بخواند . وان من اهل الکتاب الا لیؤمنن به قبل موته . ووقتها باشد که اسیران را از جهودان وترسایان پیش من آرند من بفرمایم تا ایشان را گردن بزنند پیش من واز ایشان کلمهٔ ایمان نشنوم من گفتم بدانکه چون جهودان را وقت مرگ رسد فرشتگان عذاب حاضر آیند ومقامع برروی وپشت ایشان میزنند وگویند یاعدو الله عیسی مریم بتو آمد واو پیغمبر صالح بود او را تکذیب کردی وایمان نیاوردی گوید اکنون ایمان آوردم که او پیغمبری بود صالح ودر آنوقت ایمانش سود ندارد ومرد ترسا را چون فرشتگان عذاب حاضر آیند ببالین او در وقت مرگ گویند یاعدو الله عیسی مریم آمد بتو وپیغمبر صالح بود باو ایمان نیاوردی وگفتی او پسر خداست گوید ایمان آوردم ودر آن وقت او را ایمان سود ندارد شهر بن حوشب گفت حجاج در من نگرید وگفت این از که شنیدی گفتم از محمد بن الحنفیه سر در پیش افکند ساعتی نیك انگشت بر زمین میزد آنگه سر برداشت وگفت . اخذتها من عین صافیه اخذتها من معدنها . از چشمهٔ صافی گرفتهٔ از معدن خود باز گرفتی کلبی گفت من شهر بن حوشب را دیدم گفتم چرا گفتی که مرا محمد بن الحنفیه روایت کرد واو کاره باشد ایشان را وآنچه از ایشان روایت کنند گفت قصد کردم تا او را بخشم آرم بعضی دگر گفتند ها فی قوله به راجع است با محمد صلی الله علیه وآله ودر موته راجع است با کتابی یعنی جهودان وترسا واین روایت حماد است از حمید از عکرمه که او گفت هیچ جهود وترسا نمیرد تا ایمان نیارد برسول ما صلی الله علیه وآله وبعضی گفتند ها راجع است با خدای عز وجل الا لیؤمنن به ای بالله یعنی بخدای ایمان آرد آنگه که اشراط واعلام مرگ بیند ومعاینه فرشتگان را ببینند ایمان آرد وایمانش سود ندارد . ویوم القیمة یکون علیهم شهیداً . وروز قیامت تو بر ایشان گواه باشی بآنچه کرده باشند وقتاده وابن جریح گفتند عیسی بر ایشان گواه باشد بآنچه گفتند وکردند چنانکه گفت . وکنت علیهم شهیداً مادمت فیهم . وقال تعالی . ویوم نبعث من کل امة شهیداً قوله . فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات الایة . زجاج گفت فبظلم بدل فبما نقضهم میثاقهم است وبا متعلق است بقوله حرمت علیهم خدای تعالی گفت بظلمی وبیدادکه جهودان کردند ماطیبات ازماکل وجز آن بر ایشان حرام کردیم که حلال بود ایشان را چنانکه در دگر آیت گفت . وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر الی قوله . ذلك جزیناهم ببغیهم . در اخبار هست که پیش از رسول هرگه گناهی کردندی خدای تعالی از طعامهای حلال چیزی بر ایشان حرام کردی وروا باشد که بر سبیل عفو باشد وروا باشد که این بر سبیل تغییر مصلحت باشد که مصلحت ایشان در آن بوده باشد که آن طعام بر ایشان حلال باشد پیش از ارتکاب معصیت چون ان معصیت بکردند مصلحت بگشت بر ایشان حرام کردند . وبصدهم عن سبیل الله کثیراً . وبمنع ایشان بسیاری مردمان را از راه خدای یعنی از دین خدای وصد

ایشان بدعوت بود مردمان را باضلالات ودعوی ایشان محالات را وتحریف کتاب خدای را . واخذهم الربوا . وگرفتن ایشان ربا را وآن زیادت باشد بر سرمایه برای تأخیر دین از محل خود . وقدنهوا عنه . واو حال راست در حالی که ایشان را از آن نهی کرده اند . واکلهم اموال الناس بالباطل . وخوردن ایشان مالهای مردمان بباطل از وجوهی که خدای تعالی آن را حرام کرده است از رشوت بر احکام ووجوهی که نا واجب باشد . واعتدنا للکافرین منهم عذاباً الیماً . وما بجارده ایم برای کافران از ایشان عذابی بدرد آرندهٔ مولم . قوله

لکن الراسخون فی العلم منهم والمؤمنون یؤمنون بما انزل الیك وما انزل من قبلك

لیکن استواران دردانش از ایشان وگروندگان میگروند بآنچه فرو فرستاده شد بسوی تو وآنچه فرستاده شد از پیش تو

والمقیمین الصلوة والمؤتون الزکوة والمؤمنون بالله والیوم الاخر اولئك سنؤتیهم اجراً

وبپا دارندگان نماز ودهندگان زکوة وایمان آورندگان بخدا وروز آخر آنهارا زود دهیم ایشان را اجر

عظیماً * انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده واوحینا الی ابرهیم و

بزرك بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو چنانکه وحی کردیم بسوی نوح وپیغمبران از بعد او ووحی کردیم بسوی ابراهیم و

اسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان واتینا

اسمعیل واسحق ویعقوب واسباط وعیسی وایوب ویونس وهرون وسلیمان وودادیم

داود زبوراً * ورسلاً قد قصصناهم علیك من قبل ورسلاً لم نقصصهم علیك وکلم الله

داود را زبور وفرستادگان را که قصه گفتیم ایشان را برتو از پیش وفرستادگان را که نگفتیم قصهٔ ایشان را برتو وسخن کرد خدا

موسی تکلیماً * رسلاً مبشرین ومنذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل وکان الله

موسی را سخن کردنی فرستادگان را مژده دهنده وبیم دهنده تا آنکه نبوده باشد برای مردمان بر خدا حجتی بعد فرستادگان وباشد خدا

عزیزاً حکیماً * لکن الله یشهد بما انزل الیك انزله بعلمه والملائکة یشهدون وکفی بالله

غالب درست کردار لیکن خدا گواهی میدهد بآنچه فرستاد بسوی تو فرستاد آنرا بدانش خود وفرشتگان گواهی میدهند وبس است بخدا

شهیداً * ان الذین کفروا وصدوا عن سبیل الله قد ضلوا ضلالاً بعیداً * ان الذین کفروا و

گواهیرا بدرستیکه آنانکه کافر شدند وباز داشتند از راه خدا بتحقیق که گمراه شدند گمراهی دور بدرستیکه آنانکه کافر شدند و

ظلموا لم یکن الله لیغفر لهم ولا لیهدیهم طریقاً * الا طریق جهنم خالدین فیها ابداً و

ستم کردند نسزد خدا را اینکه بیامرزد ایشان را ونه اینکه راه نماید ایشان را راهی مگر راه دوزخ که جاویدانند در آن پیوسته و

کان ذلك علی الله یسیراً * یا ایها الناس قد جائکم الرسول بالحق من ربکم فامنوا خیراً

باشد این بر خدا آسان ای مردمان بتحقیق که آمد شمارا فرستاده براستی از پروردگارتان پس ایمان آورید بهتر

لکم وان تکفروا فان لله ما فی السموات والارض وکان الله علیماً حکیماً

برای شما واگر کفر ورزید پس بدرستیکه مر خدار است آنچه در آسمان وزمین است وباشد خدا دانای درست کار

قوله لکن الراسخون فی العلم منهم . لکن برای استدراك باشد ومعنی او باستثناء نزدیك باشد برای آنکه هر دو را معنی اخراج بعضی باشد از آنچه دیگران در آن حکم باشند وباو نقض کلام اول کنند چنانکه بالا خدای تعالی جهودانی را که حکم ایشان مخالف بود حکم آنان را که باین صفت باشند که آیات مقدم متضمن است ذکر ایشان را گفت لکن آنانکه راسخ وثابت وقدم وپای برجای باشند در علم از جملهٔ اهل کتاب که جهودان وترسایانند وآن عبدالله سلام است وبحیرا راهب ومانند ایشان از آنان که از اهل کتاب عالم بودند وبر علم کار کردند وعناد کار نبستند ای من اهل

الکتاب والمؤمنین . برای آن عطف کرد مؤمنان این امت را بر عالمان اهل کتاب که ایمان جمع کرد ایشان را بریك
ملت وآنانکه از اهل کتاب ایمان آرند مؤمنان باشند وحکم ایشان حکم اهل ایمان بود گفت هردو گروه ایمان دارند
بخدای وانچه خدای بر تو فرستاد که محمدی از قرآن وانچه بر پیغمبر مقدم فرستاد که پیش از تو بودند از توریة وانجیل .
والمقیمین الصلوة . وآنانکه نماز بپای دارند از ایشان خلاف کردند در انکه این نماز کنان همان راسخان در علم اند یا جز ایشان
گروهی دیگرند بعضی مفسران گفتند ایشانند واگرچه در اعراب مقیمین مخالف راسخونست انکه در اعراب او خلاف
کردند بعضی گفتند غلطیست که از نویسنده افتاد واین قول حماد بن سلمه است که او روایت کرد از زبیر که او گفت عثمان بن
عفانرا گفتم مقیمین چرا مخالف افتاد در اعراب براسخون ومؤمنون را گفت غلط از نویسنده افتاد که نویسنده چون
می نوشت باستملاء انکه املا میکرد چون اینجا رسید ساعتی توقف افتاد انکه گفت املا کننده را که چه نویسم گفت
اکتب المقیمین الصلوة واملا کننده لفظ قرآن نگفت نصب کرد این لفظ بان فعل که بگفت اکتب وعروة بن
الزبیر گفت از عایشه پرسیدم که این آیه چونست والمقیمین وقوله والصابیون وقوله انّ هذان لساحران گفت یا بن اخ هذا
عمل الکتاب اخطوا گفت این کار نویسندگانست خطا از ایشان افتاد ودر مصحف عبدالله مسعود والمقیمون
است بواو وزجاج وفرّا ودیگر نحویان گفتند او از صفت راسخونست ولکن چون کلام دراز شد وکلامی
دیگر در میانه آمد نصب کرد مقیمین را بر مدح واین در لغت جایزاست ومثال او قوله . والموفون بعهدهم اذا
عاهدوا والصابرین . وبعضی دگر از اهل علم گفتند مقیمین صفت راسخون نیست واو در محل جراست عطفاً
علی قوله بما انزل الیك والتقدیر وبالمقیمین وبراین قول مقیمین الصلوة پیغمبران باشند یا فرشتگان معنی آن باشد که
ایشان ایمان آرند به کتابهاء اول وآخر وپیغمبران وفرشتگان چنانکه گفت . من آمن بالله وملائکته وکتبه ورسله . ومحمد بن
الجریر اختیار این قول کرد وگفت اینقول ابی کعبست ودر مصحف او چنینست چون مصحف با مصحف ما بلفظ موافق
آمد دلیل کند برانکه غلط نیست واین قول در تفسیر اصحاب ما آمد وتأویل برآنکه مقیمین الصلوة ائمهٔ معصومند علیهم السلام
چنانکه گفت در دگر آیت . ویؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین . وجماعتی نحویان نصب بر مدح انکار کردند وگفتند نصب بر مدح انجا
شاید که مبتدا خبر خود گرفته باشد وکلام تمام شده واینجا خبر اولئك سنؤتیهم خواهد بودن وزجاج این را انکار کرد وگفت
روا باشد وگفت بسیار گفته اند چون بین مثله قوله . نحن بنی ضبة اصحاب الجمل . وقول لبید . نحن بنی ام البنین
الاربعة وزجاج گفت . مررت بزید الکریم . بر سه وجه روا باشد نصب وجر ورفع بر جر صفت لفظ ونصب بر
محل زید ورفع بر خبر مبتدای محذوف یعنی هو الکریم ونصب بر مدح در اشعار وکلام ایشان بسیار است منها قول
جریر . لایبعدون قومی الذین هم . سم العداة وآفة الجزر . النازلین بکل معترك . والطیبین معاقد الازر . و
بعضی دگر گفتند عطف است علی قوله بما انزل الیك والتقدیر والی المقیمین الصلوة یعنی الانبیاء . وبنزدیك بصریان
این وجه اعنی جر ضعیف است برای انکه اسم ظاهر را بر مضمر ومکنی عطف نکنند الا انکه که حرف باز آرند لا
یقال مررت بك وزید الا ان یقال وبزید وکذلك لا یقال اخذت منك وزید الا ان یقال ومن زید والمؤتون
الزکوة . وآنانکه زکوة مال بدهند وعطف بر راسخون ومؤمنون باشد ونیز ایمان آرند بخدای تعالی وبروز قیامت
. اولئك سنؤتیهم اجراً عظیماً . این جمله مبتدا وخبر باشد در محل خبر ابتداء اول که راسخون ومؤمنون
وانچه تبع اوست ایشان آنانند که ما ایشانرا مزد عظیم بدهیم حق تعالی گفت من تورا مالی دادم از آن مال
زکوة بده وآن ده یك وده نیم باشد مال مال من است وتو بندهٔ منی که . العبد لا یملك شیئاً وان ملك علی
اصلنا . من از انچه بتو دادم برای تو بعضی باز میخواهم تا برای تو در خزانهٔ رحمت ذخیره کنم تا در دست تو

تباه نشود که . ما عندکم ینفد وما عندالله باق . تا وقت آنکه درمانده تو باشی باتو دهم در روز فقر وفاقه انکه هم آن
باهم چندان باتو بدهم یکی را ده ویکی را صد ویکی هفصد باتو دهم تمام کرده وپرورده وگفته اند آیت در عبدالله
سلام آمد وابن یامین وابن صوریا واسد واسید وثعلبه وجز ایشان از علماء جهودان که برسول ع ایمان
آوردند قوله . انا اوحینا الیك . آیت خطابست با رسول ما خدایتعالی گفت یا محمد ما بتو وحی کردیم چنانکه
بدگر پیغمبران ووحی خدایتعالی بر پیغمبران ارسال کلامی باشد بایشان بر دست فرشته یا بر لوحی نوشته چنانکه در حق
موسی ع فرمود . وکتبنا له فی الالواح . تا بیواسطه چنانکه با موسی ع ورسول ما ص گفت عبدالله عباس گفت وجماعتی
مفسران که سبب نزول این آیه آن بود که چون خدایتعالی این آیات که پیش ازینست من قوله . یسئلك اهل الکتاب
ان تنزل علیهم کتاباً من السماء . تا باخر آیات بفرستاد رسول ع بر جهودان خواند ایشانرا خشم آمد گفتند
. ما انزل الله علی بشر من شیء . خدایتعالی بر هیچ آدمی کتابی نفرستاد خدای ردّ بر ایشان این آیت فرستاد
وگفت ما بتو وحی همچنان کردیم که بنوح ع وذکر پیغمبران که از پس او بودند خدایتعالی نوح را بدوم پیغمبر
ما کرد در قرآن در دو جایگاه یکی در این آیت ویکی فی قوله . واذ اخذنا میثاقهم ومنك ومن نوح . اگر گویند
نوح را چه تخصیص است ودگر پیغمبران هستند که از او فاضلترند گوئیم برای انکه او ابوالبشر بود از پس آدم
علیهما السلام که در عهد او همهٔ عالم خراب شد وهمه آدمیان هلاك شدند وهمهٔ جانوران جز آنانکه در کشتی
بودند دگر انکه او اول پیغمبران بود که صاحب شرع بود وگفته اند برای انکه اول کس بود که خدایتعالی
خلقانرا بدعاء او هلاك کرد وگفته اند برای انکه شیخ الانبیا بود وعمر او درازتر از عمر ایشان بود وخدایتعالی
معجزهٔ او در تن او پیدا کرد که اورا دو هزار وپانصد سال عمر بود که دندانی نیفتاد اورا وموئی سفید نشد
وقوتش ناقص نشد ودر خبر است که چون بدر مرگ رسید ملك الموت اورا گفت . یا شیخ الانبیا کیف
وجدت الدنیا قال کبیت له بابان دخلت باحدهما وخرجت من الاخر . گفت ملك الموت ای شیخ انبیا دنیارا
چگونه یافتی گفت چون خانهٔ که دو در دارد بیکدر در آمدم وبیکدر میروم وگفته اند برای انکه هیچ پیغمبر
در دعوت قوم آن مبالغه ومقاساة نکرد از کافران وآن رنج که او کشید کسی نکشید چنانکه حق تعالی فرمود
فی قوله . ربّ انی دعوت قومی لیلاً ونهاراً الایات . او دعوت میکرد بشب وروز وسر وعلانیه ایشان
اجابت نکردندی وهرچه او دعوت بیش کردی ایشان بیش رمیدندی تا مرد بودی از ایشان که فرزند
طفل خودرا دست گرفتی وبیاوردی ونوح را باو نمودی گفتی ای پسر می بینی این را هرگه مرا وفاتی باشد
نگر تا گرد این نگردی ودعوت این نشنوی وحدیث این گوش باز نکنی که این دیوانه است وجادوگر ودروغزن
قال الله تعالی . وقوم نوح من قبل انهم کانوا هم اظلم واطغی . وگفته اند که اول کسی فرداء قیامت از گور برخیزد
بعد رسول ما ص نوح باشد برای انکه اورا مقام شکر بود فی قوله . انه کان عبداً شکوراً . پس چنانکه
سورة الحمد صدر قرآنست او صدر پیغمبران باشد ودر خبر است که فرداء قیامت اول کسی را بهشت خوانند
شاکران نعمت او باشند . واوحینا الی ابرهیم . ووحی کردیم بابرهیم وبفرزندانش اسمعیل واسحق وفرزند
اسحق یعقوب وباسباط که فرزندان یعقوبند وایشان دوازده سبط بودند از دوازده پسر یعقوب وایوب وآن پیغمبر
مذکور بصبر ویونس که صاحب نون بود وهرون که برادر موسی بود وسلیمان که پسر داود بود . وآتینا داود
زبوراً . وداود را زبور دادیم حمزه وخلف زبور خواند بضم زاء واین را دو وجه باشد یکی جمع زبر باشد
مصدر بود بمعنی اسم مفعول اعنی بمعنی مزبور کالکتاب بمعنی المکتوب وهذا الدرهم ضرب الامیر ای مضروبه

وهذا الثوب نسج بده اى منسوجها اى كتباً وصحفاً مزبورة مكتوبة . ووجهى دگر آنست كه اين جمعى بود
باختلاف حركات واگرچه صورت لفظ يكى بود پس زبور بفتح زاء واحد بود وزبور بضم زا جمع كمكروان وكروان
وورشان وورشان ودگر قراء بفتح زا خواندند ودر خبر است كه داود عليه السلام زبور بر گرفتى و بصحرا شدى
علماء بنى اسرائيل در پس او ايستادندى ومردمان از پس علما ايستادندى وجنيان از پس مردمان بايستادندى وسباع
ودواب صحرا از پس جنيان بايستادندى ومرغان در هوا پر در پر گستردندى وسايه بر ايشان افكندندى از خوشى
آواز داود عليه السلام ودر خبر است كه رسول عليه السلام در منقبت امير المؤمنين على عليه السلام حديث دراز گفت
انكه گفت . اذا كان يوم القيمة اعطى الله علياً من القوة مثل قوة جبرئيل ومن النور نور آدم ومن الجمال مثل جمال
يوسف الصوت ما يدانى صوت داود ولولا ان داود خطيب اهل الجنة فى الجنة لاعطاه مثل صوته . گفت چون
روز قيامت باشد خداى تعالى امير المؤمنين على را چندان قوة دهد كه قوة جبرئيل وچندان نور دهد كه نور آدم واز
جمال مانند يوسف واز آواز چندانكه نزديك آواز داود بود واگرنه آنستى كه داود خطيب اهل بهشت در بهشت
اورا چندانى آواز دادى كه آواز داود . ورسلاً الاية . در نصب او خلاف كردند فرا گفت منصوب است بنزع
حرف الجر والتقدير اوحينا اليك كما اوحينا الى نوح والى رسل . چون حرف بيفكند فعل باو رسيد اورا منصوب
كرد كقوله . واختار موسى قومه وقوله ولا تعزموا عقدة النكاح والمعنى على عقدة النكاح وزجاج گفت منصوبست
بفعلى كه در ضمن اوحينا است وآن فعل ارسلنا باشد براى انكه ارسلنا واوحينا در يك معنى باشد كأنه قال وارسلنا رسلاً
چنانكه گفت . للذين يؤلون من نسائهم ويعتزلونهن بالايلاء والحلف لانه لا يقال آلى منه انما يقال آلى عليه ووجهى دگر آنستكه
نصب او بفعلى است مقدر محذوف كه يدل عليه ما بعده والتقدير وقصصنا عليك رسلاً قد قصصناهم عليك چنانكه گفت
. والقمر قدرناه منازل والتقدير وقدرنا القمر قدرناه منازل . قوله ورسلاً الاية . وپيغمبرانى را كه برتو
قصه ايشان بگفتيم وديگران را كه قصه ايشان نگفتيم واشتقاق قصه من قص اثره باشد اذا اتبعه ومنه قوله . وقالت
لاخته قصيه . اى اتبعى اثره ودر مصحف ابى هست ورسل وكلم الله موسى تكليماً . مصدر براى تأكيد گويند
در عقب فعل چنانكه . ضربت زيداً ضرباً والمعنى ضرباً شديداً وجيعاً . ومعنى الاية وكلم الله موسى تكليماً شريفاً
ودر آيت دليلست برانكه كلام خداى محدث است براى انكه خدا تعالى آن كلام كه با موسى گفت بر طور پيش از آن با هيچ
پيغمبر نگفت وآنرا كه وقت وجود وحدوث معلوم باشد قديم نبود قديم آن بود كه در ازل موجود باشد وجودش را اول
نباشد وانكه كه فرق كرد ميان تكليم وكلام بانكه گفت كلام قديم باشد وتكليم محدث خباط گفته باشد براى انكه فرقى كرده
باشد نه از روى لغت تكلم بكلام آن باشد كه سخنى گويد واگرچه او را مخاطبى مخصوص نباشد وكلم فلاناً اذا خاطبه پس كلمه
از تكلم خاص تر باشد وتكلم عامتر بود عجب از خرد كسى كه روا دارد كه گويد خداى تعالى با موسى ع بر كوه طور
در عهد موسى سخن گفت بكلامى قديم چون كلام را تعليق كرد بدين سه چيز از وقت وجاى وشخص واين هر
سه پيش از كلام خداى باشند انكه در وجود مقدم بود بر كلام از اين سه چيز محدث باشد وكلام كه پس از آن باشد
بدينها قديم بود عجب قولى بود قوله رسلاً بدل رسل اول است . مبشرين ومنذرين . نصب هر دو بر حال است
پيغمبرانى بشارت دهنده وترساننده بشارت دهنده مؤمنان را بثواب وترساننده كافران را بعقاب . لئلا يكون
للناس على الله حجة بعد الرسل . لام غرض راست تا نباشد مردمان را برخدا حجتى پس پيغمبران را ابو على
گفت آيه مخصوص است بانان كه در معلوم چنان باشد كه ايشان را در بعثت انبيا عليهم السلام لطف است چه اگر پيغمبرى
بديشان نفرستد كه ايشان را ارشاد كند بمصالح ايشان از عبادت وجز آن ايشان را برخداى تعالى حجتى بليغ باشد

واين دليل فساد قول انكس كند كه گويد در مقدور لطفى باشد كه اگر خدا با كافر بكند ايمان آرد براى انكه اگر
چونين بودى چون آن لطف نكردى حجت كافر را بودى برخدا تعالى فاما انكس كه معلوم از حال او آن باشد كه بعثت انبيا
اورا لطف نباشد خداى را براو حجت باشد بأدله عقل واگرچنانكه اورا بأدله عقل حجت نبودى براو پيغمبر
نفرستادى اين فاسد بود از دو وجه يكى انكه ممكن نبودى اورا علم بصدق انبيا وصحت نبوت ايشان حاصل كردن الا
پس از انكه قواعد توحيد وعدل مقرر كرده بودى وآن جز بادلهٔ عقل ممهد نشود دگر انكه اگر حجت نبودى
خداى را برخلقان الا ببعثت رسل لازم آمدى كه حجت بر رسول قايم نبودى الا برسول دگر وكلام در رسول او
چنان بودى كه كلام در او تا مؤدى شدى با ما لا نهاية له از رسولان رسولان اين جمله براى آن گفتيم تا بدانند كه باين آيت
استدلال نتوان كردن برانكه تكليف نيكو نباشد الا پس بعثت انبيا . وكان الله عزيزاً حكيماً . وخداى تعالى هميشه عزيز
بوده است قادر برانتقام از انكه در او عاصى شوند ولكن حكيم است بوقت كنند وبوجه فرمايد چنانكه حكمت اقتضا
كند چه تعجيل انكس كند كه از فوت ترسد . لكن الله يشهد . لكن را چون تخفيف كند عمل او باطل شود گفت
لكن خداى تعالى گواهى ميدهد بدان كه فرو فرستاده است بتو از كتاب قرآن واحكام شرع مسلمانى . انزله بعلمه
. وبگزاف نفرستاد بعلم خود فرستاد بمصالح شما كه مكلفانى والملائكة يشهدون وفرشتگان نيز گواهى ميدهند واين
آيت نيز رد برجهودان فرستاد كه گفتند . ما انزل الله على بشر من شيء . خدا برهيچ آدمى چيزى نفرستاد
خداى تعالى گفت شما انكار مكنيد كه خدا تعالى كتاب فرستاد از آسمان من كه خدايم گواهى ميدهم برانچه فرستاده ام
بر رسول خود وفرشتگان با من گواهى ميدهند . وكفى بالله شهيداً . وخداى جل جلاله در گواهى كفايت است
گواهى فرشتگان نه بان ميخواهد تا گواهى خدا بان تمام شود وبا زياده است در بالله والمعنى وكفى الله شهيداً . ومراد
بعلم حالت است عالمى است چه اگر بر ظاهر حمل كنند لازم آيد كه علم آلت بود در انزال چنانكه يكى از ما گويد كتبت
بالقلم وقطعت بالسكين وكسرت بالفأس وغير ذلك من الالات . وچون محال است كه علم آلت بود خداى را تعالى
در افعال معلوم باشد كه آيت را ظاهرى نيست كه اشاعره بدان تمسك كنند . قوله يشهد بما انزل اليك . خداى
تعالى بر هفت چيز گواهى داد اول بوحدانيت خود فى قوله . شهد الله انه لا اله الا هو . دوم بر نبوت مصطفى ص
فى قوله . وكفى بالله شهيداً محمد رسول الله وفى قوله قل كفى بالله شهيداً بينى وبينكم . سه ام بر اعمال بندگان فى قوله
. ولا يعملون من عمل الا كنا عليكم شهوداً اذ تفيضون فيه وقال والله شهيد على ما تعملون . چهارم بر همه چيزى گواهى
داد فى قوله . اولم يكف بربك انه على كل شيء شهيد . پنجم بر دروغ منافقان گواهى داد كه . والله يشهد ان المنافقين
لكاذبون . ششم بر شريعت مصطفى گواهى داد فى قوله . قل الله شهيد بينى وبينكم . هفتم بر صحت قرآن گواهى
داد در اين آيت . لكن الله يشهد بما انزل اليك انزله بعلمه . ان الذين كفروا وصدوا عن سبيل الله . آنانكه
كافر شدند ومردمان را منع كردند از راه خدا ودين مسلمانى بانكه گفتند ان محمد نه آن است كه ما نعت وصفت او
در كتب خوانده ايم وآن اين شكل وهيئت ندارد واين وقت نيامده است كه تا مردمان رغبت نكنند باو ودين او
وآن جهودان بودند . قد ضلوا ضلالاً بعيداً . ايشان در كفر وضلالت وذهاب از طريق حق دور برفته اند
واين بر طريق مبالغه باشد . ان الذين كفروا وظلموا . آنانكه كافر شدند وظلم كردند هم كافر بودند وهم ظالم
تا چنان باشند كه مع كفره قدرى هم جهودانند بخدا ورسول كافر شدند وبر مردمان ظلم كردند . لم يكن الله
ليغفر لهم . خداى تعالى ايشان را نيامرزد كه چنين وعده داد كه من كافران را نيامرزم واين لام بيان كرديم كه
براى تأكيد نفى باشد فى قول القايل . ما كنت لافعل كذا . يعنى از آنان نه ام كه اين كنم . ولا ليهديهم طريقاً .

وایشان را هیچ راه ننماید یعنی راه بهشت وثواب برای انکه هدایت راه ایمان سابق شده است بر سبیل عموم جمله
مکلفان را وروا بود که مراد آن بود که با ایشان لطفی نکنند که عند آن ایمان آرند در مستقبل ایام بعد انکه سالیان
دراز بر کفر اصرار کردند وبالطاف متقدم منتفع نشدند واین بر سبیل عقوبت باشد ایشان را واین را خذلان
گویند الا طریق جهنم مگر راه دوزخ وممکن است گفتن که استثناء متصل است برای انکه در ظاهر آیت نفی عموم
کرد درباب هدایت طریق انکه ره دوزخ را از آن استثنا کرد که آن راهی است از جمله راهها وروا بود که منقطع
گویند برای انکه غرض آن است که ایشان را هدایت نکنند بهیچ خیری ونفعی وره دوزخ از آن جمله نباشد اما
معنی هدایت بره دوزخ آن باشد که اما خذلان کنند وتخلیه بر سبیل عقوبت تا کفر آرند واعمالی کنند که مستوجب
دوزخ شوند واما آن بود که در قیامت ره بهشت بر ایشان ببندد وبره دوزخ فرستد ایشان را . خالدین فیها ابداً .
در انجا یعنی در دوزخ مقیم باشند . وکان ذلك علی الله یسیراً . واین بر خدا آسان است ومتعذر نیست عقاب ایشان را
. قوله یا ایها الناس قد جائکم الرسول بالحق من ربکم حق تعالی باین آیت با جمله عرب از مشرکان وجهودان وترسایان
بل جمله مکلفان خطاب کرد که عموم یا ایها الناس اقتضاء این کند گفت پیغمبری آمد بشما ای مردمان واز خدای
شما کتابی حق ودینی درست آورد ولام تعریف عهد است یعنی آن حق که شما وهمه جهان طالب آنی . فامنوا
خیراً لکم . ایمان آری تا شما را به افتد خلاف کردند نحویان در نصب خیراً لکم خلیل وسیبویه وجمله بصریان گفتند
بر تقدیر فعلی باشد محذوف که این فعل را که هست در کلام بر او دلیل کند وتقدیر آن بود که فامنوا وافعلوا من الایمان
خیراً لکم ای فعلاً هو خیر لکم . یعنی ایمان آرید وبرای خود خیری کنید از عمل صالح وکذلك انتهوا خیراً لکم المعنی
انتهوا عما انتم فیه وافعلوا خیراً لکم . وکسائی گفت برای تمام کلام است ومحصول آن باشد که اسمی را بعد تمام الکلام
نصب کنند بر تمیز باشد واین صورت تمیز ندارد . اتقوا خیراً لك وانته خیراً لك . ومثال خود نفس مسئله است
واین قول ضعیف است وابو عبیده گفت برای انکه نحو آء کلام در هر دو آیت دلیل اضمار کان میکنند وتقدیر اینست .
فامنوا یکن خیراً لکم وانتهوا خیراً لکم ای یکن الایمان والانتهاء خیراً لکم . واین قول قریب است وقول اول
هم چنین ووجهای ضعیف بسیار گفته اند که ما نیاوردیم برای انکه معتمد نیست . وان تکفروا فان لله ما فی السموات
والارض . واگر کافر شوی خدای راست انچه در آسمان وزمین است یعنی کفر شما او را زیان ندارد ودر ملك او
نقصانی نکنند . وکان الله علیماً حکیماً . وخدای تعالی عالم است باحوال شما حکیم است در معامله با شما قوله تعالی

یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم ولا تقولوا علی الله الا الحق انما المسیح عیسی بن مریم
ای اهل کتاب ازحد مگذرید در دین خودتان ونگوئید برخدا مگر براستی جزاین نیست مسیح عیسی پسر مریم
رسول الله وکلمته القاها الی مریم وروح منه فامنوا بالله ورسله ولا تقولوا ثلثة انتهوا خیراً
فرستاده خدا وسخن او که انداخت اورا بسوی مریم وروحی از او پس بگروید بخدا وفرستادگانش ونگوئید سه است بازایستید بهتر
لکم انما الله اله واحد سبحانه ان یکون له ولد له ما فی السموات وما فی الارض وکفی
مر شمارا جزاین نیست که خدا خدائیست یگانه منزه است او که بوده باشد مر او را فرزند مر او راست در آسمانها وانچه در زمین است وبس است
بالله وکیلاً ٭ لن یستنکف المسیح ان یکون عبداً لله ولا الملائکة المقربون ومن یستنکف
خدا کفایت کننده امور هرگز ننگ ندارد مسیح انکه بوده باشد پرستنده مر خدا را ونه فرشتگان نزدیکان وکسیکه ننگ ورزد
عن عبادته ویستکبر فسیحشرهم الیه جمیعاً ٭ فاما الذین امنوا وعملوا الصالحات فیوفیهم
از بندگی او وسرکشی کند پس زود باشد جمع نماید ایشان را بسوی او همگی پس اما آنانکه گرویدند وکردند کار شایسته پس تمام دهندشان

اجورهم ویزیدهم من فضله واما الذین استنکفوا واستکبروا فیعذبهم عذاباً الیماً ٭
مزدهاشان را ومیافزاید ایشان را از فضل خود واما آنانکه ابا نمودند وسرکشی کردند پس عذاب کند ایشان را عذابی دردناك
ولا یجدون لهم من دون الله ولیاً ولا نصیراً ٭ یا ایها الناس قد جائکم برهان من ربکم و
ونمییابند مر ایشان را از جز خدا دوستی ونه یاری کننده ای مردمان بتحقیق آمد شمارا حجتی از پروردگارتان و
انزلنا الیکم نوراً مبیناً ٭ فاما الذین امنوا بالله واعتصموا به فسیدخلهم فی رحمة منه و
فرو فرستادیم بسوی شما نوری روشن پس اما آنانکه ایمان آوردند بخدا وچنگ درزدند بان پس زود درآورد ایشان را در رحمت خود از آن و
فضل ویهدیهم الیه صراطاً مستقیماً ٭ یستفتونك قل الله یفتیکم فی الکلالة ان امرؤ
فضلی وراه نماید ایشان را بسوی او راهی راست فتوی میخواهند از تو بگو خدا فتوی میدهد شمارا در حق کلاله که اگر مردی
هلك لیس له ولد وله اخت فلها نصف ما ترك وهو یرثها ان لم یکن لها ولد فان کانتا اثنتین
هلاك شود که نباشد مر او را فرزندی وباشد او را خواهری پس برای اوست نیمه انچه گذاشته واو ارث میبرد از او اگر نباشد مر او را فرزندی پس اگر بوده باشند دو
فلهما الثلثان مما ترك وان کانوا اخوة رجالاً ونساء فللذکر مثل حظ الانثیین یبین الله
پس برای ان دو تاست دو ثلث از انچه گذاشته واگر بوده باشند برادران مردان وزنان پس برای مرد است مانند بهره دو مؤنث بیان میکند خدا
لکم ان تضلوا والله بکل شیء علیم
برای شما اینکه گمراه نشوید وخدا بهر چیزی داناست

قوله تعالی یا اهل الکتاب . حق تعالی باین آیه خطاب کرد با اهل کتاب از جهودان وترسایان ونهی کرد ایشان را
از انکه در دین وملت خود غلو کنند وآن مجاوزت حد باشد وغالی گفتند آنان را که در حق امیر المؤمنین علی ؑ
چیزی میگفتند که باو لایق نبود واصل او . من غلت القدر تغلی غلیاً وغلیاناً وغلا السعر یغلو
غلاءً وغلا الرجل فی الشیء غلواً . ولا تقولوا علی الله الا الحق . وبر خدای تعالی جز حق مگوئی
بعضی مفسران گفتند آیت در ضروب واصناف ترسایان آمد وایشان نسطوریانند ویعقوبیان وملکائیان ومرقوسیان
وترسایان نجران چه یعقوبیان گفتند عیسی خداست ونسطوریان گفتند عیسی پسر خداست ومرقوسیان
گفتند ثالث ثلثة یعنی بر خدای تعالی این محالات وناسزا مگوئید . انما المسیح عیسی بن مریم . واختلاف
احوال واقوال در مسیح بگفتیم بعضی بگفتند فعیل است بمعنی مفعول یعنی ممسوح من الذنوب معصوم وبعضی
دگر گفتند . لانه ولد ممسوحاً بالدهن . از مادر بزاد بروغن اندوده وگفتند لانه ولد مختوناً وقیل لانه کان
ممسوح الخلق ای ممشوقه وقیل لانه کان ممسوح القدمین وگفته اند لکثرة مساحة الارض وسیاحته فیها ازانکه
در زمین بسیار رفتی چون زمین پیمای بود وبر این قول فعیل بمعنی فاعل باشد حق تعالی گفت او رسول خداست و
ابو عبیده گفت این لفظ عبرانی است تازی نیست ودرست آنست که تازی است وابرهیم گفت مسیح صدیق باشد
واما دجال را برای آن مسیح خوانند لانه ممسوح العین الیمنی . قوله وکلمته . گفتند مراد بکلمه رسالت است
یعنی رسول خدای که از او گوید وگفتند مراد بکلمه آن کلام است که فرشتگان او را بان بشارت دادند . فی قوله
ان الله یبشرك . ای ببشارة منه وقتاده وحسن گفتند مراد آنست که خلق او عند کلمه کن بود خدای تعالی گفت
کن بباش ببود جبائی گفت کلمه در حق او مجاز است مراد آنست که باو همچنان راه یابند که بکلمه وبرای آنش روح
خواند که باو زنده باشند چنانکه بروح القاها الی مریم گفتند معنی القاها اینجا آنست که خدای تعالی با او گفت واعلام
کرد او را چنانکه یکی از ما گفت . القیت الیه کلمة . کلمتی با او انداختم یعنی اعلام کردم او را وبعضی دگر گفتند معنی

القا خالق است اینجا یعنی خلقه فی رحمها . وروح منه . در او چند قول گفتند قولی آنست که مراد از نفخ است که
جبرئیل علیه السلام بفرمان خدای در او دمید وروح وریح بیک معنی باشد قال ذوالرمة فی وصف نار امر بالنفخ
فیها . فلما بدت کفنتها وهی طفلة . بطلساء لم تکمل ذراعاً ولاشبراً . فقلت له ارفعها الیك واحیها . بروحك
واقتها لها قتة قدراً . وظاهر ها من یابس الشب واستعن . علیها الصبا واجعل یدیك لها ستراً . و بعضی دگر گفتند مراد بروح
رحمتست یعنی ورحمة منه بعضی دگر گفتند مراد آنست که خدایتعالی اورا بیافرید نه از آب بل از باد و زیده آفرید او نطفه
نبود وانگه علقه وانگه مضغه وانگه عظام بل خدای تعالی اورا خلق تمام آفرید از اوّل باروح و بعضی دیگر گفتند برای
آن روح خواند اورا که خدایتعالی بردست او احیاء موتی کردی پس دست ودم او بانچه رسیدی بر این وجه زنده شدی
والتقدیر وکلمته وکلمة الله وروحه ورفع هردو بر خبر مبتدای محذوف باشد و گفته اند روح اینجا جبرئیل است واو معطوفست
بر ضمیر نام خدای تعالی یعنی القاه الله الی مریم و جبرئیل منه ای من امره و قبله فامنوا بالله ورسوله
امر است از خدای تعالی با یمان بخدای تعالی و پیغمبرانش جمله مکلفان را . ولاتقولوا ثلثة . نهی است ترسایان را و
جز ایشان را از انکه با خدای انباز گیرند گفت سه مگوی چنانکه بعضی ترسایان گفتند اله واحد وثلثة اقانیم یك
خدای وسه اقنوم اقنوم اب واقنوم ابن واقنوم روح القدس انکه گفتند سه بودند متحد شدند یکی شدند واین
نامعقول باشد که سه ذات یکی شود ورفع ثلثه بر خبر مبتدای محذوف باشد ای ولاتقولوا هو ثلثه ومثله قوله .
سیقولون ثلثة ای هم ثلثة انتهوا خیراً لکم . باز ایستی از این وامثال این که شمارا بهتر باشد ووجه نصب او در آیت
مقدم بگفتیم . انّما الله اله واحد . بر حقیقت خدا یکی است وانّما برای اثبات چیز باشد ونفی ماسوی ومعنی آنست
که . اله لااله الاهو . وبیان کردیم که اله معبود باشد من الالهة وهی العبادة فعال باشد بمعنی مفعول . کالکتاب
والحساب . سبحانه ان یکون له ولد . منزّه است خدایتعالی ازانکه اورا فرزند باشد برای انکه نه حقیقتش
براو روا باشد ونه مجازش برای انکه فرزندان را باشد که جسم بود و فرزند او از آب او آفریده بود وکس را بفرزندی
نگیرد که او خداست که . وله مافی السموات . هرچه در آسمان و زمین است اورا ست وان مع الفعل فرا گفت در موضع
نصب است وکسائی گفت در موضع جرّ یعنی من ان یکون او عن ان یکون له ولد . وکفی بالله وکیلاً . وخدای
بس است تکفل کننده بانچه خلقان را حاجت باشد . قوله لن یستنکف المسیح . ننگ ندارد مسیح که عیسی
مریم است ازانکه بندۀ خدا باشد . یقال نکفت عن هذا واستنکفت وانفت . واصل او من نکفت الدم اذا نحیته
باصبعك عن خدك قال الشاعر . فبانوا فلولا ماتذکر منهم . من الخلف لم ینکف لعینیك مدمع . معنی استنکاف
انقباض وامتناع باشد واستکبار گفت عیسی ننگ ندارد وامتناع نکند ازانکه بندۀ خدای باشد ونه نیز فرشتگان
مقرّب امّا استدلال آنانکه گفتند فرشتگان بهترند از پیغمبران باین آیت وانکه گفتند نیکو نباشد اگر کسی گوید
. لایستنکف الامیران یرکب الی ولاالحارس وانما یقال لایستنکف الوزیر ان یرکب الی ولاالامیر . عطف
براین جمله نیکو نباشد الاکه عطف اعلا کنند برادون وبرعکس نکو نباشد صحیح نیست برای چند وجه یکی انکه
این خطاب با آنان است که ایشان اعتقاد کرده بودند که فرشتگان بهتر از پیغمبران باشند پس حق تعالی برحسب اعتقاد
ایشان با ایشان خطاب کرد ووجهی دگر آنست که گوئیم ما اگرچه گفتیم پیغمبران از فرشتگان بهترند نگفتیم که چندان
تفاوت است میان ایشان که میان امیر و پاسبان تا مثال چنان آرند که در سؤال او رد وانّما مثال مسئله چنان باشد که
دو کس باشند از امرا که یکی را بر یکی تفاوت بسیار نباشد انکه گویند لایستنکف الامیر الفلانی ان یفعل کذا ولاالامیر
الفلانی واگرچه انکه دوم بار گوید اورا فروتر بود از اوّل بمرتبه ولیکن باندکی جواب سیم از این آنست که ما نگوئیم

که عیسی علیه السلام و نه هیچ پیغمبر بهتر بود از همۀ فرشتگان جمله وانّما گفتیم هریکی از پیغمبران بهترند از هریك از
فرشتگان انکه گفت . ومن یستنکف عن عبادته . وهر کس که استنکاف واستکبار کند وترفع نماید از عبادت او
. فسیحشرهم الیه جمیعاً . او جمله را حشر کند بر خود یعنی خدایتعالی همه را جمع کند در جائیکه در آن جای
کسی را حکمی نباشد مگر خدای را عزّوجل چنانکه گویند امر فلان الی القاضی یعنی لایملکه غیره ومورد آیت
تهدید ووعید است چنانکه گفت . والیه تحشرون والیه ترجعون والی الله ترجع الأمور . فاما الذین آمنوا وعملوا
الصالحات . گفت مرجع ومحشر ومجمع خلقان از مؤمن وکافر ومطیع وعاصی بامن است من هریکیرا بروفق
عمل خود مکافات کنم آنانکه مؤمنان باشند وعمل صالح وکار نیکو کرده باشند . فیوفیهم . مزد تمام دهم ایشان را
مزدشان وتوفیه مزد تمام بدادن باشد وتوفّی تمام بستدن باشد ونیز برسری بیرون استحقاق دگر فضل
کنم برسبیل تفضل وامّا آنانکه استنکاف واستکبار کرده باشند از عبادت من ایشان را
عذابی کنم مولم دردرساننده وایشان بدون من یاری ویاوری وپناهی نیابند که ایشان را از من حمایت کند انکه خطاب
کرد عامۀ مکلفان را گفت . یا ایها الناس الایة . ای مردان بشما آمد از خدایتان برهانی وحجتی یعنی رسول ما ص
یعنی صاحب برهانی وصاحب معجزه وباو کتابی فرستادم راه نماینده بیان کننده که نوریست یعنی بمثابۀ نوراست درباب
هدایة ودرآیه دلیل است بر آن که قرآن محدث است که خدای آنرا منزل خواند وانزال نقل باشد از جهة علو بجهة سفل
واین از صفات محدثان باشد انکه وعده داد مؤمنان را واهل طاعت او گفت اما آنانکه ایمان آرند بخدای تعالی وبفرمانهای
او که دست در آویزند وطاعت وعبادت او دست آویز خود کنند ایشان را در رحمت وفضل ونعمت خود برد وایشان را
هدایت دهد برره راست یعنی بره بهشت برای انکه درجای جزا ومکافات نهاد وروا بود که مراد الطاف
بود که ایشان را بایمان وتصدیق نزدیك کند گفت من بفضل خود آن الطاف باایشان بکنم
قوله یستفتونك الایة . جابر عبدالله انصاری گفت آیه در مدینه آمد وابن سیرین گفت آیه درراه روی آمد که
رسول ع انجا میگذشت در سبب نزولش خلاف کردند سعد بن المسیب گفت عمر خطاب از رسول علیه السلام پرسید که
کلاله چه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد وجابر بن عبدالله انصاری گفت آیت در من آمد که من بیمار شدم رسول ص
بعیادت من آمد وساعتی بنشست وپارۀ آب بخواست وبر روی من ریخت من گفتم یا رسول الله چه فرمائی که من بامال خود
کنم مرا نه خواهر است وفرزند هیچ ندارم رسول علیه السلام هیچ جواب نداد برخاست وبیرون شد دگر نوبت
باز آمد و گفت یا جابر تورا ازاین بیماری مرگ نباشد وخدای تعالی در حق تو وخواهران تو آیتی بفرستاد وایشان را
چهار دانگ نصیب کرد قتاده گفت صحابۀ رسول را همه سؤال در کلاله بودی واز آن پرسیدندی خدای تعالی این آیه
فرستاد یستفتونك الایة از تو فتوی می پرسند ای محمد درباب کلاله بگوی که خدا فتوی می کند واختلاف علما در کلاله
بگفتیم پیش از این . ان امرؤ هلك . اگر مردی بمیرد . لیس له ولد . واورا فرزند نباشد نه نرینه ونه مادینه
. وله اخت . واورا خواهری باشد از مادر وپدر یا از پدر تنها نیمۀ مال اورا باشد وبنزدیك ماباقی رد کنند باو بایت
اولی الارحام اگر عصبه باشند واگرنه وجمله فقها گفتند باقی عصبه را باشد اگر مرده را عصبه نباشد وعصبه عم باشد
وپسران عم وپسران برادر انکه فقها را دو قول است بیشتر فقها گفتند رد باید کردن هم باخواهر ومذهب شافعی
وجماعتی فقها آنستکه نیمۀ باقی بیت المال را باشد جملۀ مسلمانان را واگر چنان باشد که این متوفی خواهر باشد وبرادر را
رها کند مادری وپدری یا پدری جملۀ مال اورا باشد بلاخلاف چون فرزند نباشد نرینه ومادینه اگر این زن فرمان
یابد فرزندی دارد نرینه جمله مال فرزند را باشد بلاخلاف وبرادر را چیزی نرسد واگر فرزند دختر باشد نیمه

دختررا باشد بتسمیه وباقی رد بود باو بنزدیك ماو بنزدیك فقها نیمه مال دختررا باشد ونیمه برادررا واگر برادر نبود عصبه را بود واگر عصبه نبود بر آن دو قول که گفتیم آنانکه برد گویند باد ختر دهند وآنانکه برد نگویند بیت المال را باشد ودلیل ماظاهر قوله . ان لم یکن لها ولد ، ودختر ولد باشد باتفاق اهل لغت وانکس که گوید ولد فرزند نرینه باشد دون مادینه دفع لغت کرده باشد واگر گوید مراد پسر است در آیه تخصیص کرده باشد بی دلیل دگر انکه خدای تعالی گفت . یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین ، دگر انکه گفت ، ولابویه لکل واحد منهما السدس مما ترك ان کان له ولد ، اگر نرینه باشد واگر مادینه ودراین مسئله چون پدر ومادر را رها کند ودختری را بنزدیك ما یك نیمه دختررا باشد ودودانگ پدر ومادر راو آن دانگی باقی رد باشد باایشان بقدر سهامشان وبنزدیك فقها رد باشد باپدر برای تعصیب نه برای انکه دختررا فرزند نخوانند وفقها که مارا خلاف کردند در مسئلهٔ دختر وبرادر وگفتند یك نیمه دختررا باشد ویك نیمه برادررا بخبری تمسك کردند که آوردند از رسول ع . ما ابقت الفرایض بلاولی عصبة ذکر . واین خبر بنزدیك ما واحد است ودر سندش طعن زده اند اهل اخبار چنانکه در کتب فقه مشروح است وباخبار آحاد ظاهر قرآن دست نبدارند . قوله وان کانتا اثنتین . واگر خواهر دو باشد ، فلهما الثلثان . ایشان رادو ثلث رسد بتسمیه بلاخلاف وباقی بنزدیك ما رد کنند باایشان وبنزدیك فقها چنانکه گفتیم در باب یك خواهر اگر دو خواهر رها کند یکی از مادر وپدر ویکی از پدر بنزدیك ما خواهر پدری وارث نباشد اینجا یك نیمه مال خواهر پدری ومادری را باشد وباقی رد باشد هم باو وبنزدیك فقها چهار دانگ از میان هردو خواهر بود یك نیمهٔ خواهر مادری وپدری را ویك سدس خواهر پدری را تمام چهار دانگ وباقی چنانکه بیان کردیم بردو مذهب از رد وبیت المال اگر عصبه نباشد . فان کانوا اخوة رجالاً ونساءً . یعنی اگر وارثان جماعتی باشند از برادران وخواهران نصیب ایشان للذکر مثل حظ الانثیین باشد اگرچه مادری وپدری باشند یا پدری واگر مادری باشند برادر وخواهر یك جای راست گیرند اگر برادران پدری ومادری باشند وخواهران پدری جملهٔ مال برادران را باشد بلاخلاف وخواهران چیزی نگیرند واگر خواهران مادری وپدری باشند وبرادران پدری بنزدیك ما ترکه خواهران را باشد دون برادران برای انکه ایشان دو نسبت دارند بامتوفی وبنزدیك فقها چهار دانگ خواهران را باشد بتسمیه ودو دانگ برادران را برای تعصیب وسهام شوهر وزن باایشان ثابت باشد اگر شوهر بود نیمهٔ مال واگر زن بود ربع مال قوله . یبین الله لکم ان تضلوا . خدا بیان میکند برای شما تا گمراه نشوی واین را تاویل از دو وجه باشد یکی انکه لام غرض تقدیر کنند وحرف نفی برای دلالت کلام وفحوای براو وتقدیر آن است که لئلا تضلوا ومثله ، والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم ، والمعنی لئلا تمید بکم ، وقوله ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین . ای لئلا تقولوا ووجه دوم در تاویل آن بود که یبین الله لکم ای صیانة لکم ان تضلوا اومخافة ان تضلوا علی سبیل التوسع بیان میکند خدای تعالی برای شما تاصیانه کرده باشد شمارا ازانکه گمراه شوی وکذلك فی قوله ان تمید بکم یعنی حفظاً من ان تمید بکم ودرآیت دیگر منعاً لکم ان تقولوا یوم القیمة هذا القول ونهاد کلام وفحوی خطاب بریکی ازاین دو وجه دلیل میکند تامعنی مستقیم شود والامعنی تباه شود اگر ازاین دو وجه وجهی تقدیر نکنند وکلام متناقض شود چه بیان برای رشاد ونفی ضلال کنند نه برای ضلال وکوه بر زمین برای آن نهاد تانجنبد نه برای آن تامایل شود وبجنبد وآیت دگر همچنین ، والله بکل شیء علیم . وخدای تعالی عالم است بهمه چیز از مصالح بندگانش تادر عبادت ایشان واحکام شرع آن فرماید ایشان راکه بصلاح نزدیك شوند وازفساد دور شوند . والله یوفقنا لما یحب ویرضی

سورة المائدة مدنی است درقول عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وجعفر بن مبشر گفت مدنی است مگریك آیه که در حجة الوداع آمد . وهی قوله الیوم اکملت لکم دینکم . ودراخبار اهل البیت همچنین آمده وبنزدیك ما آیة دگر دراین سوره درحجة الوداع آمد بجائی که او راغدیر خم گویند دراخبارما واخبار مخالفان ما از اصحاب الحدیث واصحاب الرأی وهی قوله . یاایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك الایة . وعدد آیات او صدو بیست ویك است درکوفی وبیست ودو در مدنی وبیست وسه بصری وعدد کلماتش دوهزار وهشتصد وچهار کلمت است وحروفش یازده هزار ونهصد وسی حرف است ودرخبر میاید که رسول علیه السلام در خطبهٔ حجة الوداع این سوره بخواند وانگه گفت . یاایها الناس ان سورة المائدة من آخر القرآن نزولاً فاحلوا حلالها وحرموا حرامها . گفت سورة المائده آخر سورتی است از قرآن انزله بود حلالش حلال داری وحرامش حرام داری عبدالله عمر روایت کرد که چون این سوره بررسول ع فرود آمد رسول ع بر راحله بود شتر در زیر او ضعیف شد چنانکه رسول ع از راحله فرود آمد ابوامامه روایت کرد از ابی کعب که رسول صلی الله علیه وآله گفت هرکه او سورة المائده بخواند خدای تعالی بعدد هر جهودی وترسائی که در دار دنیا دم زده باشد ده حسنتش بنویسد وده سیئتش بستردو درجتش رفیع کند

سورة المائدة مأة وعشرون آیة وهی مدنیة

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای بخشنده مهربان

یا ایها الذین امنوا اوفوا بالعقود احلت لکم بهیمة الانعام الا ما یتلی علیکم غیر محلی الصید

ای انکسانیکه ایمان آورده اید وفاکنید بعقدها حلال کرده برای شما بسته زبان چهارپایان مگر انچه خوانده شود برشما جز حلال دارندکان صید

وانتم حرم ان الله یحکم ما یرید * یا ایها الذین امنوا لا تحلوا شعائر الله ولا الشهر الحرام

وشما محرم باشید بدرستیکه خدا حکم میکند انچه میخواهد ای کسانیکه ایمان آوردید حلال مدارید مناسك خدارا ونه ماه حرام

ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام یبتغون فضلاً من ربهم ورضواناً واذا حللتم

ونه قربانیرا ونه گردن بند ونه قصدکنندکان خانهٔ محترم که میجویند فضلی را از پروردگارشان وخشنودیرا وچون حلال شود شمارا

فاصطادوا ولا یجرمنکم شنئان قوم ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا وتعاونوا علی البر

پس صیدکنید ونباید که برآن دارد شمارا دشمنی جمعی اینکه بازداردشمارا از مسجدالحرام انکه ازحد درگذرید ویاری کنید بر نیکی

والتقوی ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان واتقوا الله ان الله شدید العقاب * حرمت علیکم المیتة

وپرهیزکاری ویاری مکنید یکدیکررا بربدی ودشمنی وبترسید ازخدا بدرستیکه خدا سخت عقوبت است حرام شد برشما مردار

والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به والمنخنقة والموقوذة والمتردیة والنطیحة وما اکل السبع

وخون وگوشت خوك وانچه بانك زده شد برای غیر خدا بان وخفه شده وبزدن مرده وبزخم تیر ازبالا درافتاده وبضرب شاخ مرده وانچه خورده باشد درنده

الا ما ذکیتم وما ذبح علی النصب وان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین

مگرانچه ذبح کردید وانچه ذبح کرده شده برنام بتان واینکه طلب قسمت کنید بتیرهای قمار این است شمارا نافرمانی امروز نومید شدند انانکه

کفروا من دینکم فلا تخشوهم واخشون * الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی

کافر شدند ازدین شما پس نترسید ازایشان وبترسید ازمن امروز کامل گردانیدم برای شما دین شمارا وتمام کردم برشما نعمت خودرا

وَرَضِيتُ لَكُمُ الْاِسْلَامَ دِيناً فَمَنِ اضْطُرَّ فِى مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۞
وپسندیدم برای شما اسلام‌را دینی پس کسیکه بیچاره شد در گرسنگی جز میل کننده برای بدی پس بدرستیکه خدا آمرزنده مهربانست

يَسْئَلُونَكَ مَاذَا اُحِلَّ لَهُمْ قُلْ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ
می پرسند تورا که چه چیز حلال کرده شد مرایشان‌را بگو حلال شد برای شما پاکیزه‌ها وانچه آموختید از شکار گیرندگان سگ شکاری در آموزید انهارا

مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللّٰهُ فَكُلُوا مِمَّا اَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
ازانچه درآموخت شمارا خدا پس میخورید ازانچه نگاهدارند سگان برشما ویادکنید نام خدارا براو و بترسید خدارا بدرستیکه خدا زودحساب است

اَلْيَوْمَ اُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ
امروز حلال شد برای شما پاکیزه‌ها وطعام آنانکه داده شدند کتاب‌را حلال است برای شما وطعام شما حلال است برای انها

وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ اُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ اِذَا اٰتَيْتُمُوهُنَّ
وزنان پارسا اززنان گرونده وزنان پارسا آنانکه داده شدند کتاب‌را از پیش شما هرگاه دهید بایشان

اُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِى اَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْاِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ
مهرهایشان‌را که باعفت باشند جز زناکاران ونه فراگیرندگان دوستان وکسیکه کافر شود بدین اسلام پس بتحقیق که نابود کرده کردارش‌را واو

فِى الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
درآخرت از زیانکاران است

قوله تعالی یاایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود . خدای تعالی فرمود باین آیت خطاب کرد با جملهٔ مسلمانان وانچه بیرون از مسلمانانند از جمله کافران هم داخل اند در این تکلیف بدلیلی دیگر . اوفوا بالعقود . خدای تعالی فرمود مکلفان را که وفا کنند بعهدها یقال وفی بعهده واوفا وفاء وایفاء وفی لغة عامهٔ عرب است واوفی لغة اهل حجاز است ولغت قرآن بران است فی قوله . واوفوا بعهدی اوف بعهدکم والموفون بعهدهم واوفوا بعهد الله اذا عاهدتم والعقود جمع عقد وعقد وعهد ومیثاق نظایرند وگفته‌اند عقد بلیغ‌تر از عهد باشد قال الحطیة . قوم اذا عقدوا عقداً لجارهم . شدّوا العناج وشدّوا فوقه الکربا . واهل تاویل خلاف کردند درانکه مراد باین پیمان چیست بعضی گفتند آن عهدهااست که ایشان بستند پیش از نزول آیه بر موازرة ومعاونت یکدیگر برانکه برایشان ظلم کنند که براو یکدست ویکزبان باشند واین قول عبدالله عباس است وربیع انس وضحاك وقتاده وسدی وسفیان ثوری و بعضی دگر گفتند مراد آن عهدهااست که در کتب اوایل است با اهل کتاب که . لتبیننه للناس ولا تکتمونه . که وصف رسول ؑ ونبوت اوپنهان نکنند وتغیر وتبدیل نکنند روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که مراد جمله او امر ونواهی قرآن است دراحکام حلال وحرام وحدود وفرایض خدای تعالی عهد گرفت بر مکلفان که نقض نکنند آن‌را وخلاف آن نکنند بعضی دیگر گفتند مراد جمله عهدهااست که مردمان بایکدیگر کنند و این قول ابن زید است وعبدالله عبده وجبائی گفت مراد آن است که سوگند نگاه دارند ودروغ نکنند وخلاف انچه برآن سوگند خورده باشند نکنند الا سوگند بر معصیت که انجارها کنید تاحنث حاصل آید وکفارت کنید بنزدیك فقها وبنزدیك ما سوگند بر معصیت منعقد نباشد واگر خلاف کند براو کفارت نباشد واولیتر ازاین اقوال قول عبدالله عباس است که مراد اوامر ونواهی است واحکام وحدود وفرایض رای انکه این عامتر است وپرفایده‌تر ونیز تانسبت دارد بااین لفظ که درعقب اوست من قوله . احلت لکم بهیمة الانعام . حلال کرد شمارا بهیمة چهارپایان وچهارپای‌را بان بهیمت خوانند که مستبهم باشد از گفتن وجواب دادن واستبهم الامر

اذا استغلق وبهیم اسبی باشد که لونی وشیتی ندارد که مخالف لون تنش باشد که بان بشناسد اورا پس شناختن او مستبهم بود وکار مجهول بسته‌را مبهم خوانند والانعام جمع نعم و واحد او بیشتر در شتر استعمال کنند اما انعام که لفظ جمع است در جملهٔ چهارپایان بکار برند ومفسران خلاف کردند در بهیمة انعام در این آیه حسن وقتاده وربیع وسدی وضحاك گفتند جمله چهارپایان‌را خواست که حلال کند در شریعت برما از شتر وگاو وگوسفند وبعضی گفتند مراد جنین این چهارپایان است انچه در شکمهاء ایشان باشد از بچه‌گان برای انکه ایشان‌را اخلاف افتاد ومشکل شد برایشان که اگر مرده باشد چه حکم دارد عطیة العوفی گفت عبدالله عباس‌را پرسیدم ازاین آیه گفت مراد جنین چهارپایان است گفتم اگر مرده باشد چون مادرش‌را بکشند گفت حلال باشد برای انکه آن بمنزلهٔ احشاء اوست چون جگر وشش وجز آن ودراین اشارت بان کرد که ذکاة امها ذکاتها کشتن مادر کشتن او باشد وبنزدیك ما مرانی بود اگر تمام خلق شده باشد وموی براورده ودراو روح نباشد حکمش این باشد کشتن مادر او کشتن او بود که او بمنزلهٔ جمادی بوده است در شکم مادر پس او بمثابهٔ بعضی احشاء شکم باشد واگر تمام نشده باشد خلقش بهیچ وجه حلال نباشد واگر تمام خلق شده باشد وجان دراو بود واجب باشد که اورا بکشند تا حلال باشد چه اگر زنده از شکم مادر بگیرند و نه‌کشند رها کنند تا بمیرد مردار باشد وقابوس روایت کند از پدرش که روزی گاو بکشتند ودر شکم او جنینی بود عبدالله عباس انجا بگذشت دنبال آن بچه گرفت وبرداشت وگفت . هذا من بهیمة الانعام التی احلت لکم . وابو سعید خدری گفت رسول‌را ؑ پرسیدم از جنین وبچه که در شکم بهایم باشد گفت ذکاته ذکاة امه کشتن او کشتن مادر باشد وانچه مذهب است بیان کرده شد کلبی گفت مراد به بهیمة الانعام وحوش اند چون آهو وگاو کوهی وخر کوهی وحمل کردن بر عموم اولیتر باشد برای انکه از میان این اقوال تنافی نیست جمع توان کرد میان همه واین آیه مجمل بود وتفصیل بعضی از او در سورة الانعام است فی قوله . ثمانیة ازواج من الضان اثنین الایة . وانعام اسمی باشد این سه جنس‌را از شتر وگاو وگوسفند بیانه قوله . والانعام خلقها لکم فیها دفؤ ومنافع ومنها تاکلون . انکه آن جنس‌را که نه از این باب است واین حکم ندارد در تحلیل جدا کرد ازاین وگفت . والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة . انکه از آن استثنا کرد وگفت . الا مایتلی علیکم . الا انچه برشما خوانند خلاف کردند در این استثنا ومستثنی مجاهد وقتاده گفتند مراد بچهٔ چهارپایان است واستثناء متصل است یعنی جمله بچه‌گان ازاین سه چیز حلال است الا انچه پس از این برشما خوانند وبیان کنند شمارا فی قوله . حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر . الا آن جنین که هنوز خرد باشد وتمام خلق نبود یا چون از شکم مادر بگیرند مرده باشد یا بمیرد سدی و عبدالله عباس گفتند مراد باستثناء خوك است وانچه درحال کشتن او نام خدای نبرند وبراین قول استثناء خوك منقطع باشد . ومالم یذکر اسم الله علیه . متصل باشد وبراین قول دگر مفسران الا مایتلی علیکم آن است که ذکر کرد فی قوله . حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر الی اخر الایة . واولیتر حمل آیت بود بر عموم چنانکه گویند حرج حرام است همه داخل است تحت قوله الا مایتلی علیکم . وانکه ازاین جمله هرچه داخل باشد در بهیمة الانعام وباستثناء مخرج باشد چون خون ومردار وانچه نام خدای نبرند برآن ومنخنقة وموقوذة ومتردیه ونطیحه وماذبح علی النصب این همه استثنا متصل باشد وخوك استثناء منقطع باشد برای انکه خوك از جنس بهیمة الانعام نیست وعلی بن الحسین المغربی گفت مراد باین مستثنی بحیره وسایبه ووصیله وحام است که در سورة الانعام گفت واین سهو است از او برای انکه آن حرام نیست بر حقیقت ایشان بر خود حرام کردند وخدای تعالی گفت آن حکم نه من نهادم فی قوله . ما جعل الله من بحیرة الایة . قوله غیر محلی الصید . نصب او بر حال است در عاملش خلاف کردند بعضی گفتند

اوفوا بالعقود غیر محلی الصید وتقدیر آن باشد که اوفوا بالعقود التی عقدها الله علیکم الا محلین للصید فی حال الأحرام
وقولی دیگر آن است که حال باشد من قوله . احلت لکم بهیمة الانعام . این بقول انکس لایق باشد که گفت مراد
بهیمه الأنعام وحش است والتقدیر احلت لکم صید الوحش الافی حال الأحرام صید وحش حلال کردند شمار الادر حال
احرام یعنی استحلال صید کنی مادام که تا محرم نباشی چون محرم شوی صید حلال نیست شمار او بر این قول غیر حال باشد
از مفعول وذو الحال ضمیر است فی لکم قوله . وانتم حرم . واو هم حال راست واین معنی استثناء بعد الأستثناء باشد برای
انکه اطلاق کرد وحلال کرد در آیت بر این قول صید وحش را انکه استثناء کرد بقوله . الامایتلی علیکم بعد هذا ویبین لکم
. الا انچه پس از این بر شما خوانند بیان کنند شمار انکه حالی از حالات صاید از او استثناء کرد وهی حالة الأحرام وروا
بود که نصب غیر بر استثناء بود وحال ظاهر تر است واز حق واو حال آن باشد که از پس او جمله اسمی یا فعلی آید که اگر مفرد
کنی آن را منصوب شود بر حال نحو قولهم جائنی زید وهو راکب ای راکباً وحرم جمع حرام باشد وحرام باشد ومراد
بحرام محرم است در آیه یعنی وشما محرم باشید بحج یا بعمره وقال الشاعر . فقلت لها فیئی الیك فانی . حرام و
انی بعد ذاك لبیب . ای ملبی از بناء لبب باشد بمعنی لبی . ان الله یحکم مایرید . خدای تعالی در شرع آن حکم
کند که خواهد برای انکه معلوم شده است که او حکیم است آن خواهد که صلاح مکلفان باشد پس او آن کند که او خواهد
که حکمت اقتضا کند از انجا که حکیم است وعالم وغنی از انچه قبیح خواهد بنا حق حکم کند . یاایها الذین آمنوا لاتحلوا شعائر الله
الآیه . حق تعالی در این آیه نهی کرد مؤمنان را ومراد ایشان وجز ایشان الا آنست که توجیه خطاب بامؤمنان کرد برای
رفعت منزلت ایشان وکافران را آن پایه ننهاد که ایشان را بخطاب خود تشریف کند واین سخن مذکر آن است اما آنچه
تحقیق است در این وامثال این آنست که این را بنا بر آن باشد که کفار بشرایع متعبد اند بنزدیك ما وبنزدیك فقها متعبد
نه اند پس اگر چه بظاهر این خطاب داخل نباشند ردا این تکلیف که از عقب . یاایها الذین آمنوا آید بدلیلی دیگر
داخل باشند در آن وروا بود که یکی از ما در خطاب روی بیك کس آرد وتوجیه خطاب باو کند ومراد او باشد
ودیگران ودر قرآن مانند این بسیار است من قوله . یاایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن . وآیت اگر چه وارد
باشد بر سببی یا برای شخصی ممتنع نبود که مراد او باشد ودیگران بلکه جز چنین نشاید برای انکه خطاب باوامر ونواهی
قرآن باما هد آن عهد رسول است وباتفاق مراد ایشانند وما وآنانکه پیش ما بودند واز پس ما باشند تا بقیامت ولفظ
آمنوا منع نکند از انکه دیگران در تکلیف آیند برای انکه این دلیل الخطاب باشد وقول بدلیل الخطاب باطل است
بنزدیك بیشتر اهل علم بعضی مفسران گفتند آیه در حطیم آمد واین لقب مردی است نام او شریح بن ضبیعة بن هند بن
شرحبیل وقصهٔ او آن بود که او بمدینه آمد وجماعتی که با او بودند ایشان را بیرون مدینه رها کرد واو تنها در مدینه
رفت وبنزدیك رسول شد وگفت . الی ماتدعوا . تو مردمان را باچه دعوت میکنی رسول علیه السلام گفت .
الی شهادة ان لا اله الا الله واقام الصلوة وایتاء الزکوة . بانکه گواهی دهند که خدای یکی است ونماز کنند وزکوة
مال بدهند او گفت این نیکو ست که تو گفتی جز که مرا امیران هستند که من بی استطلاع رأی ایشان کاری نکنم با ایشان
مشورت کنم وباز آیم وهمانا باشد که ایشان را باخود بیارم ورسول علیه السلام پیش از انکه او در آمد اصحاب را گفته بود
. یدخل علیکم رجل من ربیعة یتکلم بلسان شیطان . مردی از ربیعه در آید وبزبان شیطان سخن گوید چون بیرون
رفت رسول علیه السلام گفت . دخل بوجه کافر وخرج بعقبی غادر وماالرجل بمسلم . گفت این مرد بروی
کافری در آمد وبعقب وعاقبت غادری میرود واین مرد مسلمان نیست چون بیرون رفت بگلهٔ مدینه بگذشت گله براند
واین بیهار جز میگفت . باتوانیاماً وابن هند لم ینم . بات یقاسیها غلام کالزلم . خدلج الساقین خفاق القدم .

قد لفها اللیل بسواق حطم . لیس براعی ابل ولا غنم . ولا بجزار علی ظهر وضم . هذا اوان الشد واشتدی زیم
. چون سال دگر بود بحج آمد با حاجیان بکر بن وایل از یمامه وتجارتی بسیار ومال عظیم با او بود مسلمانان گفتند
حطم اینك آمده ومال بسیار با خود دارد رها کن ما را تا او را بکشیم ومال او بعوض چهارپای خود برداریم رسول
علیه السلام گفت روا نباشد که او در حرم است وماه ماه حرام است واو هدی آورده است وتقلید کرده روا نباشد
گفتند ای رسول الله ما در جاهلیت چنین بسیار کرده ایم خدای تعالی این آیت فرستاد . یاایها الذین آمنوا لاتحلوا
شعائر الله . ای آنانکه ایمان آوردهٔ حلال مداری شعایر خدای عبدالله عباس ومجاهد گفتند مراد بشعایر مناسك
حج است که مشرکان بحج آمدندی وهدی آوردندی مسلمانان خواستند تا بر ایشان غارت کنند خدای تعالی نهی کرد
ایشان را از این بیان آن قوله . ذلك ومن یعظم شعائر الله فانها من تقوی القلوب . عطیه گفت از عبدالله عباس
مراد آنست که حلال مداری که صید کنی در حال احرام عطا گفت مراد بشعایر معالم شرع است ومعنی آنست که
لا تستحلوا حرمات الله محرمات شرع که خدای تعالی حرام کرده است حلال مداری واوامر ونواهی او را بر وفق
انچه گفته است کار بندی بعضی دگر گفتند مراد بشعایر معالم حرم است یعنی حرمت حرم نگاه داری وآنچه شما را
از آن نهی کردند در حرم مکنی وحلال مداری واین قول سدی است ابن جریح گفت مراد بشعایر معالم
حج است وارکان وافعال او از مناسك حلال مداری فرو گذاشتن آن وضایع کردن آن مجاهد گفت شعایر الله صفا است
ومروه وهدی وجز آن فرا گفت سبب آن بود که بسیاری از عرب سعی صفا ومروه از جمله مناسك حج نمیشمردند
خدای تعالی باین آیه ایشان را اعلام کرد که آن از مناسك است واین قول را روایت کرده اند از باقر علیه السلام وبعضی
دیگر گفتند شعایر علامتی است که نصب کرده اند باطراف حرم تا فرق بود میان حل وحرم خدای تعالی مردمان را
نهی کرد که از انجا در گذرند ودر مکه شوند بی احرام زجاج گفت وعلی بن الحسین المغربی مراد آنست که حلال مداری
آن هدی که آن را برای خانهٔ خدای اشعار کرده اند که بر آن غارت کنی واشعار هدی آن باشد که کاردی در کوهان
او زنند تا خون از او بیاید وآن خون در او مالند ونعلینی بخون ملطخ کنند وبر گردن او بندند تا هر که بیند داند که
آن هدی است واصل کلمه اشعار بود وآن اعلام بود وشعار علامت بود وقال الکمیت . ونقتلهم جیلاً فجیلاً تراهم .
شعائر قربان بهم یتقرب . وقوی ترین این اقوال قول عطا است که گفت معالم شرع است از حلال وحرام برای انکه
عام تر است وجامع تر است فوایدرا وواحد الشعایر شعیرة وهی فعیله بمعنی مفعوله من الاشعار وهی الاعلام .
ولا الشهر الحرام یعنی ولا تحلوا الشهر الحرام وماه حرام نیز حلال مداری قتال کردن وآن چهار ماه است ذوالقعده
وذوالحجه ومحرم ورجب واحد فرد وثلثه سرد ای متتابعة متوالیه . سه ماه پیوسته چنانکه بینی ویك ماه مفرد
وآن رجب است اما آن ماه که در این آیت مراد است در او خلاف کردند بعضی گفتند رجب است وبعضی گفتند
ذوالقعده است این قول عکرمه است وجبائی گفت مراد جملهٔ ماههای حرام است واگر چه لفظ واحد است مراد
جنس است ولا الهدی بعضی گفتند این لفظ جمع است وواحدش هدیه باشد کتمر وتمره وبعضی گفتند جنس است
ونام آن است که مردم براند از شتر وگاو وگوسفند بر وجه قربان وآن از دو گونه باشد هدی متمتع بود وهدی انکس
که حج قارن کند وهدی با خود براند تا هدی چون قربی باشد او را یعنی آن هدی حلال مداری که کسی آورده باشد
تا بخوانهٔ خدای برد برای حج وبقربان بکشد که بر آن غارت کنی وبرانی وگفته معنی آنست که حلال مداری که
منع کنی هدی را از انکه بمحل خود رسد از حرم بل رها کنی تا بجای خود رسانند . قوله ولا القلاید . وهی جمع قلیده
ای مقلده عبدالله عباس گفت مراد هم هدی است ولکن فرق هم این باشد که هدی باشد که نه مقلد بود ولکن قلاید

هدی باشد مقلد پس این خاص تر بود وآن عامتر بود واین از باب تخصیص بالذکر باشد قتاده گفت مراد بقلاید آنستکه
عرب چون بحج آیند در گردن آویخته باشند از مشکهای گاو روغن وجز آن وچون باقبایل واحیاء خود شوند آن
فروخته باشند وچیزی عوض آن خریده از طعام وجز آن ونیز در گردن آویزند وببرند خدای تعالی مسلمانان را
نهی کرد از نهب وغارت واستحلال آن بعضی دگر گفتند مراد آنست که در جاهلیت عادت بود که مرد چون از
خانه بیامدی روی بخانهٔ خدای نهاده برای حج پاره چوب سمره در گردن افکندی تا علامت آن بودی که بحج خواهد
رفتن کس او را تعرض نکردی وچون باز گشتی قلاده از موی در گردن خود کردی علامت را تا دانستندی که او از حج
میاید کس او را تعرض نکردی وعطا گفت از پوست درخت حرم پارهٔ در گردن افکندندی آنانکه از اهل حرم بودندی
وآنانکه نه از اهل حرم بودندی قلادهٔ از موی یا از پشم در گردن کردندی مجاهد گفت پوست درخت حرم هر کسکه در
گردن افکندی یا در گردن شتر ایمن بودی وبر این قول معنی مستقیم نشود الا علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه
وتقدیر آن باشد لاتحلوا اصحاب القلاید ابن زید گفت مراد آنست که مؤمنان را نهی میکند از انکه استحلال کنند وحلال
دارند که از درخت آن حرم چیزی بگیرند از شاخ وپوست وجز آن چنانکه کافران در جاهلیت کردندی
جبائی گفت نهی کرد خدای تعالی مسلمانان را از انکه شتری یا گاو وگوسفندی که بهدی رانده باشند شیر آن
بدوشند برای انکه چون او را برای خدای درره خدای برانند ایشان را نباشد که شیران بخورند جز که
بصدقه بدهند واین اقوال محتمل است وحمل کردن بر مقلده از بهیمة وجز آن حمل بود بر حقیقت او
ولا امین البیت الحرام . ونه قاصدان خانه خدای وزوار آن را از حجاج ومعتمران او الام القصد یقال امه یومه
امّا واممت فلاناً ویممته اذا قصدته قال الشاعر . انی کذاك اذا ما ساءنی بلد . یممت صدر بعیری غیره بلداً . و
مراد بیت الحرام کعبه است بلا خلاف . یبتغون فضلاً من ربهم ورضواناً . در محل حال است ای طالبین فضلاً
ای رزقاً ورضواناً ورضاالله تعالی فی زیارة البیت یعنی استحلال مکنی خون ومال آنانکه قصد خانهٔ خدا کنند از
جایهای بطلب روزی بر سبیل تجارت وبطلب رضای خدای تعالی بر سبیل حج وزیارت . واذا حللتم فاصطادوا .
چون قدیم تعالی حجر کرد بر محرمان که در حال احرام صید کنند وایشان را از صید گزیری نبودی چه بیشتر قوت
ایشان از آن بودی خدایتعالی اطلاق این حظر بکرد باباحه وگفت چون حلال شوی واز حرم بیرون روی صید
کنی وصیغه اگرچه امر است مراد اباحت است چنانکه گفت . فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض . و
تمسك آنانکه گفتند امری که وارد باشد بعد الحظر اقتضاء اباحه کند باین آیت درست نیست برای انکه طریقهٔ
وجدان معتمد نباشد لجواز الخلاف فیه ودگر انکه در اوامر قرآن که آمد بعد الحظر هست که اقتضاء ندب میکنند
دون اباحه فی قوله . ولاتحلقوا رؤسکم حتی یبلغ الهدی محله . وبعد بلوغ الهدی محله حلق رأس مباح نیست بل
عبادتست پس درست آنست که الامر الوارد بعد الحظر حکمه حکم الامر الوارد قبل اقتضائه الوجوب او الندب
علی مادل الدلیل وتقدیم حظر را در تغییر حکم امر اثری نباشد واصطیاد افتعال باشد من الصید تا افتعال را طا کردند
تا مناسب صاد باشد که فاء الفعل است در اطباق واین لفظ دلیل است بر انکه امر امر نباشد بصورت وصیغه برای
انکه این صورت امر دارد وباتفاق امر نیست اباحه است وحکیم امر نکند بمباح ومرید مباح نباشد برای انکه عبث
بود وبیشتر مفسران بر آنند که از این آیت چیزی منسوخ است الا ابن جریج که او گفت از آیت هیچ منسوخ نیست
برای انکه ابتدا بقتال مشرکان نشاید کردن در ماههای حرام الا که ایشان ابتدا کنند واین از باقر علیه السلام روایت کردند
وشعبی گفت از سورة المائده هیچ منسوخ نیست الا این آیه انکه آنانکه گفتند از آیة چیزی منسوخست خلاف کردند

که چیست ان منسوخ شعبی گفت جمله آیت منسوخست ومجاهد همچنین گفت وگفت منسوخست بقوله . اقتلوا المشرکین
حیث وجدتموهم . وقتاده وضحاك گفتند . ولا الشهر الحرام ولا امین البیت الحرام منسوخست بقوله اقتلوا المشرکین حیث
وجدتموهم . وبقوله ما کان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله الایة . وبقوله انّما المشرکون نجس . ویك روایت از عبدالله
عباس این است وابن ابی نجیح گفت از مجاهد انچه منسوخ است قوله . ولا القلائد . وقوی ترین اقوال قول
انکس است که گفت . ولا الشهر الحرام ولا الهدی ولا القلائد ولا آمین البیت الحرام . منسوخ است برای انکه
امت اجماع کردند بر انکه خدایتعالی حلال بکرده است قتال مشرکان در ماه حرام وجز ماه حرام ونیز اجماع است
که یکی از مشرکان اگر جمله پوست درختان حرم در گردن افکند قتل از او برنخیزد . ولا آمین البیت الحرام .
عام است ومتناول مؤمن ومشرك را جز که ما تخصیص کنیم بمشرکان لقوله . اقتلوا المشرکین . وچون مخصوص
باشد بمشرکان هم منسوخ بود واگر گویند . ولا آمین البیت الحرام . مخصوص است منسوخ نیست اولیتر باشد چه
در قاصد آن خانه هم مؤمنان باشند وهم مشرکان . قوله ولا یجرمنکم . عبدالله عباس وقتاده گفتند معنی آنست که
لا یحملنکم شما را نباید تا محمل کند وبر آن دارد وکسائی وزجاج هم این گفتند اخفش وجماعتی بصریان گفتند معنی آنست
لا یحقنّ لکم من قوله لاجرم ان لهم النار ومعناه حق انّ لهم النار وفراء گفت معنی آنست که لا یکسبنکم وهر یکی از
این قایلان باین بیت استشهاد کردند وبر وفق قول خود تفسیر کردند از را وهو . ولقد طعنت اباعیینة طعنة .
جرمت فزارة بعدها ان تغضبوا ومغربی گفت معنی آنست که قطعت فزارة والجرم القطع کالجزم والجرم الکسب
ایضاً قال الشاعر یصف عقاباً . جریمة ناهض فی رأس نیق . تری لعظام ماجمعت صلیباً . ای وکا ای هی کاسبة
فرخ ناهض فی رأس جبل طویل ویقال فلان جریمة اهله ای کاسب قوتهم واجرم ای اکتسب الاثم والمجرم المذنب
والجرم اسم للذنب المکتسب واین اقوال متقارب است جز که قول عبدالله عباس وآنانکه گفتند بمعنی حمل است
روشن تر است . شنأن قوم وهو البغض العداوة . ان صدوکم . ای لأن صدوکم ومنعوکم عن المسجد الحرام ان
تعتدوا علی ان تظلموا وتجاوزوا الحدّ . ومعنی آنست که نباید که حمل کند شما را دشمنی قومی که شما را از خانهٔ خدای
منع کردند عام الحدیبیه بر انکه تعدی کنی وظلم کنی وحرمت حرم نداری یقال شنئت الرجل اشنأه شنأ وشنأنا
وشناءة ومشناة وهو شانئ قال الله تعالی انّ شانئك هو الابتر . سیبویه گفت هر فعلی که مصدر او فعلان باشد
لازم بود کالحظران والنقران والنزوان والندبان وغیرها الاماشذ من ذلك کالشنان وبعضی عرب اسکان نون
کردند واین قرائت ابوبکر است عن عاصم وابوجعفر واسمعیل وبعضی عرب تخفیف همزه هم کردند از او چنانکه
شاعر گفت . وما العیش الاماتلذ وتشتهی . وان عاب فیه ذوا الشنان وفندا . وابوعبیده گفت شنئت بمعنی
اقررت آمده است چنانکه فرزدق گفت ولو کان هذا الامر فی جاهلیة . شنئت به او غصّ بالماء شاربه . ومصدر
در آیه مضاف است بمفعول به وفاعل مقدر والتقدیر شنآنکم قوماً کقوله بسؤال نعجتك ومن دعاء الخیر ای
بسؤاله نعجتك ومن دعائه الخیر . قوله ان صدوکم ابن کثیر وابوعمرو خواندند بکسر همزه واین قرائة ضعیفست
برای انکه شرط در ماضی نشود از روی معنی وآنجا که لفظ ماضی باشد معنی بمستقبل کرد نحو . ان اکرمتنی
اکرمتك لأن المعنی ان تکرمنی اکرمك فامّا انکه لفظ ومعنی ماضی باشد مستقیم بود واگرچه شیخ ابوعلی الفارسی از
این عذر خواست ولکن عذرهم ضعیف است وان صدوکم که قرائت عامهٔ قرّاست بهتر است والمعنی لأن صدّوکم
والصدّ المنع واین صد عام الحدیبیه بود . فی قوله هم الذین کفروا وصدوکم عن المسجد الحرام . وان صدوکم در محل
جرّ است والتقدیر لصدّهم ایاکم وان تعتدوا در محل نصب است بوقوع الفعل علیه وهو المفعول الثانی لیجرمنکم .

ابن نجیح روایت کرد از مجاهد که سبب نزول آیة آن بود که روز فتح مردی مؤمن را بکشتند در عرفات که حلیف
ابوسفیان بود وحواله کردند که او حلفاء رسول را کشته است رسول علیه السلام گفت . لعن الله من قتل بذحل
الجاهلیة . گفت لعنت بر انکس باد که او بکینه جاهلیت کسی را بکشد و خدایتعالی این آیت فرستاد رسول ع گفت
الا ان کل دم ومال ومأثرة کانت فی الجاهلیة فأنها تحت قدمی هاتین الا سدانة الکعبة وسقایة الحاج . گفت هر خونی
ومالی وعملی که در جاهلیت بوده است همه در زیر پای من است یعنی آنرا حکمی نیست الا خدمة کعبه ورعایة سقایة
الحاج که آن بر قرار خود رها کردیم و در شواذ اعمش وعیسی ویحیی ابن کثیر خواند یجرمنکم بضم یا من اجرمه و
جرم واجرم لغتان الا ان جرم اعرف وافصح قوله . وتعاونوا علی البر والتقوی . امر است از خدایتعالی جمله
مکلفانرا بر معاونت ومظاهرت ویاری دادن یکدیگر بر بر وتقوی وپرهیزگاری که نیکو باشد از فضل واحسان وبرة
وبربه وهو بر وبار وتقوی پرهیزگاری باشد یعنی خویشتن نگاه داشتن از عقاب خدای بنا کردن فعلیکه مستحق
عقاب شوند بان قوله . وتعاونوا عطف نیست علی قوله ان تعتدوا بل کلامی است مبتدآء مستأنف
و امر است جماعت مکلفان را بمعاونة وتفاعل از میان قوم باشد چنانکه مفاعله از میان دو کس
باشد بیشتر . ولا تعاونوا علی الاثم والعدوان . ویکدیگر را یاری مکنی بر اثم وعدوان اثم
گفتند هر معصیتی باشد که متعدی نبود از فاعلش بغیری وعدوان معصیتی باشد متعدی چون ظلم وقتل وغصب
وابن معید گفت از رسول ع پرسیدم که بر واثم چه باشد گفت بر آن باشد که دل تو بان منشرح شود وآن را قبول
کند واثم آن بود که در دل تو اثر کند واگرچه مردمان ترا بر آن فتوی کنند . واتقوا الله ان الله شدید العقاب . از
خدای بترسی که عقاب خدای سخت است عجب از ضعیفی که او از عقاب سخت نترسد چه اگر آدمی از سنگ بودی
یا از آهن باتش دنیا هم بس نبودی فکیف که بر این ترکیب ضعیف است وآتش دوزخ که در خبر آمده است که اگر اهل
دوزخ را در میان آتش دنیا نهند از راحت وآسایش خواب برد ایشانرا ودر خبر است که چون آدم ع در زمین
محتاج شد باتش خدای تعالی جبرئیل را گفت جمرهٔ از دوزخ برگیر وبادم بر جبرئیل گفت خدایا تو عالمتری اگر
جمرهٔ از دوزخ بزمین برم زمین با هرچه در اوست سوخته شود گفت برو وآن را هفت بار باب بشوی انگه بزمین برو
در خبر دیگر هست که این آتش شما جزوی است از چهل وچهار جزو از آتش دوزخ با انواع عذاب که خدایتعالی
اعداد کرده است در او اعاذنا الله وایاکم من عذابه برحمته . حرمت علیکم المیتة والدم الآیة . حق تعالی بیان آن جمله
کرد که گفت الا ما یتلی علیکم چون در آیت مقدم بر اطلاق تحلیل کرد بهیمة الانعام را از انجا بعضی استثنا کرد بر
اجمال وحواله بر آیت دگر کرد گفت الا ما یتلی علیکم مگر انچه بر شما خوانند پس از این واین دلیل است بر انکه
تاخیر البیان عن وقت الخطاب روا باشد الی وقت الحاجة چه محال است که حالت خواندن رسول ع آن آیه که در او
گفت . الا ما یتلی علیکم حاله خواندن این آیت باشد وبهر حال بدو وقت فرو خوانده باشد واین دلیل باشد بر ان
که گفتیم خطاب کرد باین آیه با جمله مکلفان گفت حرام کردند بر شما بلفظ مالم یسم فاعله بر فعل مجهول ودر قرآن از
این بسیار است که افعال خدای تعالی بلفظ مالم یسم فاعله گفته برای انکه معنی معلوم است واشتباهی نیست ونحو قوله کتب
علیکم در جمله قران وقوله . علمنا منطق الطیر . المیتة . واصل این کلمه مشدد است انگه تخفیف کردند
وهر دو لغت است یقال میت ومیت وسید وسید وهین وهین ولین ولین واصل میت میوت بوده است من مات یموت
وانجا بتشدید نخوانده اند الا ابوجعفر المدنی وبعضی اهل علم فرق کردند میان تخفیف وتشدید گفتند میت بتخفیف
آنرا خوانند که جماد باشد ودر او روح نبود ومثله موات ومیت بتثقیل انرا خوانند که در او روح باشد انگه از او

برود وشاعر گفت فی الجمع بین اللغتین بمعنی واحد . لیس من مات فاستراح بمیت . انما المیت میت الأحیاء
. وبعضی اهل لغت گفتند میت آن باشد که انرا نفسی سایل باشد خونی نزنده از او زایل شود از انچه حلال
باشد خوردنش از انواع حیوان ومیت بتثقیل مرده باشد از آدمیان ورسول ع ماهی وملخرا میت خواند گفت
. میتتان مباحان السمك والجراد . والدم . واین از جملهٔ اسماء منقوصه است والاصل دمی بدلالة انکه تقول
فی تثنیته دمیان قال الشاعر . فلو انا علی حجر ذبحنا . جری الدمیان بالخبر الیقین . گفتند سبب نزول آیه ان
بود که عرب وبعضی دگر جز ایشان خون در رودگانی کردندی وبر آتش نهادندی وبخوردندی خدای تعالی
این آیه فرستاد وحرام کرد ودر دگر آیت خونرا وصف کرد بانکه مسفوح باشد یعنی خونی که ریخته شود وهو
قوله . او دماً مسفوحاً . تا محترز باشد از خونی که مختلف باشد با گوشت وبا جگر واز او جدا نتوان کردن
فاما سپرز بنزدیك ما حرام است واگر با گوشت بیکجای بریك دیگی زنند هرچه در زیر آن باشد آن گوشت که آب
وخون او بان رسد هم حرام است وروایت کرده اند کراهتش از امیر المؤمنین ع وعبد الله مسعود وجماعتی از صحابه
وبر قول جمله فقها مباح است قوله . والمیتة والدم . بر ظاهر عموم است ومراد خصوص برای انکه بعضی مرده
وخون هست که حرام نیست چون ماهی وملخ وجگر وخونی که در میان گوشت باشد ومردار وخون جز انکه
حرام است پلید است وحکم طهارت ندارد واگر مردار بجامه واندام باز آید ببایدشستن واگر مرده آدمی باشد و
کسی دست باو باز نهد غسلش واجب بود وچون سرد شده باشد وهنوز بشسته نباشد ومرتضی رحمة الله علیه گفت سنت
است غسل کردن از او واین مذهب ابوحنیفه وشافعی وثوری ومالك واصحاب ابوحنیفه وعامهٔ فقهاست ومحمد بن الحسن
گفت وضو واجب است از او غسل واجب نیست وبنزدیك بیشتر اصحاب ما واجب است وهمچنین پاره از مرده که در او
استخوان باشد یا عضوی یا پارهٔ که از زنده ببرند چون در او استخوان باشد وکسی آن را ببساید بدست بر او غسل واجب
بود وپوست او بنزدیك ما پلید بود ودباغه نپذیرد وپاك نشود بدباغه ودر او تصرف کردن به بیع وشرا وهبة واستعمال حرام
است وهرچه در او کنند یا بان مماسة باشد او را پلید شود وقبل الدباغ وبعدها ومذهب جمله فقها خلاف این است در دباغت
وگفتند بدباغة پاك شود واز مردار چند چیز پاك باشد موی وپشم وپر بشرط انکه ببرند ونیه کنند چه اگر بکنند پلید باشد
ودندان واستخوان وسر وسم وشیر وهرشه وخایهٔ مرغ بشرط انکه پوست بالا ن سخت کرده باشد واما خون
بر سه ضرب است ضربی از او آن است که اندك وبسیارش پلید است وآن سه خون است خون حیض واستحاضه
ونفاس وضربی آن است که اندك وبسیارش پاك باشد وآن پنج خون است خون کیك وسر اشك وخون ماهی وریشی
وجراحی که از او پیوسته خون آید وضرب سوم آن است که در او مراعات مقداری کنند وآن باقی خونهاست از
آدمی وجمله حیوانات هرچه بمقدار درمی رسید بر جامه پلید باشد وهرچه دون آن باشد روا بود . ولحم الخنزیر .
وگوشت خوك واین عام اللفظ والمعنی است والف ولام در او جنس راست وبر عموم حملش کنیم باجماع لا بظاهر
اللفظ سوا اگر اهلی باشد واگر بیابانی وهرچه باو تعلق دارد بظاهر وباطنش از پیه وپوست جمله حرام است وپلید و
اگر خوك تر بجامه باز آید پلید شود وببایدشستن واگر هر دو خشك باشد آب بر او باید ریختن . وما اهل لغیر الله به
. ما موصوله است ومحل او رفع است برای انکه معطوف است بر آن مرفوعات که پیش آن رفت وانچه بر کشتن آن نام
خدای نبرده باشند که از شرط استحلال ذبیحه آن است که کشنده عند آن نام خدای برد واگر فراموش کند ودر نیة
واعتقاد او وجوب آن باشد روا باشد وباید تا تولاء ذبح آن مسلمانی کند از هر فرقه که باشد مادام تا معروف نباشد
بعداوة آل محمد وهرچه صنفی از اصناف کفار کشند پلید باشد وحرام بود واز شرط استحلالش نیز آن است که

روی او بقبله آرند در حال سعة واختیار اگر متعمداً رها کنند حلال نباشد و مراد بقوله وما اهل لغیر الله به آن است
که بنام اصنام کشته باشند واصل اهلال رفع صوت بود ومنه اهلال الصبی واهلال المحرم بالتلبیة ومنه الهلال لأنه
یرفع الصوت عند رؤیته بالتکبیر والدعاء قال الشاعر . یهل بالفرقد رکبانها . کما یهل الراکب المعتمر . وهر
ذبحه که بر این وجه کشند حرام باشد و پلید بود وهرچه بدو تعلق دارد پلید بود وتصرف در او حرام بود بسیار
انواع تصرف ودر آیه دلیل است بر آنکه ذبایح آنانکه مخالف اسلام باشد از سایر اصناف کفار حرام است برای آنکه نام
ایشان خدای نبرند بر آن واگر نام خدای بر آن بگویند آن نه نام خدای باشد چه ایشان خدای را نشناسند اما ذبایح المجبرة
والمجسمة بنزدیک ما هم روا نباشد و نشاید بخوردن . والمنخنقة . و گلو باز گرفته سدی گفت ایشان گاو و
گوسفند را بگرفتندی و گلوء ایشان در میان دو شاخ گرفتندی وسخت در کشیدندی تا بمردی آنگه بخوردندی وضحاك
گفت بدست گلوش باز گرفتندی تا بمردی آنگه بخوردندی واولیتر حمل آیة بر عموم بر هر وجه که باشد گلو باز گرفته از
جملهٔ حیوانات حلال حرام باشد وانخناق مطاوع خنق باشد یقال خنقته فانخنق . والموقوذة . ونیز آن را که بچوب وعصا
بزنند تا بمیرد یقال وقذها یقذها وقذاً واوقذها یوقذها ایقاذاً اذا اثخنها ضرباً چون مبالغت کنند در ضرب او و زدنش این
لفظ گویند قال الفرزدق . شقارة تقذ الفصیل برجلها . فطاوة لقوادم الابکار . واین قول عبدالله عباس است وقتاده
وضحاك وسدی . والمتردیه . آن باشد که از کوهی بیفتد یا از جائی بلند یا در جائی افتد و بمیرد واین قول عبدالله عباس است
وقتاده ضحاك وسدی اگر گوسفندی یا گاوی در چاه افتد و بر نتوان آوردن و بر مذبحش راه نیابند بکشند او را
بان نوع که باشد روا بود وحلال باشد چه آن حال ضرورت است و گاو و شتر که عاصی شود و دست ندهد و کس بر او
بیار دشدن او را به تیر و نیزه فرو گیرند و بکشند هم روا باشد بنزدیک ما . والنطیحة . آن گوسفند یا آن گاو که آن را
بسر و زدن کشته باشد فعیله بمعنی مفعوله اگر گویند نه فعیل اگرچه وصف مؤنث باشد ها درنیارند کما یقال کف
خضیب ولحیة دهین وامرأة قتیل گوئیم بصریان گفتند برای آن نطیحه گفت که مراد آنست فعیله بمعنی مفاعله باشد
واگرچه او منطوحه بود ناطحه باشد ومفاعله میان دو کس باشد هریکی از ایشان فاعل ومفعول باشند چون مصارعه
ومقابله وقولی دگر بصریان را آنست که علی التشبیه بالفاعلیة ها در آورند و کوفیان گفتند از فعیله آنگه ها بیفکنند
که موصوف مؤنث با آن بگویند یقال امراة قتیل وکف خضیب وعین کحیل چون مفرد باز کنند از این قراین ها
در آرند تا مشتبه نشود مذکر بمؤنث واین قول قریب است بسداد . وما اکل السبع . ما هم موصوله است وموضع
او رفع است چنانکه گفتیم در کلمهٔ دیگر ای وما کله السبع و آنچه درنده بعضی از آن خورده باشد یعنی نیم خوردهٔ شیر
و گرگ و دگر سباع وهرچه ددان را بکشد واگرچه از آن چیزی نخورده هم حرام باشد . الا ما ذکیتم . الا آنچه
بکشی آن را و کارد بان رسد مفسران خلاف کردند در آنکه استثناء راجع با چیست بعضی گفتند راجع است با جمله
آنچه در مقدمه رفت الا آنچه ذکاة وکشتن بر او نه افتد و آن مردار است وخون وخوك این دگر چیزها از این انواع
که برشمرد هرگاه او را دریابند و در او رمقی باشد وعلامتش آن بود که دست و پای یا دنبال می جنباند یا چشم برهم میزند
و کارد بگلوی او براند او مذکی باشد وکشتار وحلال و پاکیزه و آنچه بخلاف این بود مذکی نباشد واین قول عبدالله
عباس است واز امیر المؤمنین علی واز باقر وصادق علیهم السلام روایت کرده اند وقول حسن بصری است وقتاده و
ابرهیم وضحاك وابن زید وعبید بن عمیر بعضی دگر مفسران گفتند استثنا از تحریم است نه از محرمات و گفتند معنی
آن است که فعل این چیزها حرام است بر شما از اختناق و وقذ و تردیه و حمل بر مناطحه که تذکیه حلال بود و بر این قول
استثنا منقطع باشد برای آنکه تذکیه از جملهٔ معدودات نباشد والا بمعنی لکن بود وما مصدریه بود والتقدیر الا التذکیة

واین مذهب مالك است وجماعتی از اهل مدینه واختیار جبائی است ومالك را پرسیدند از گوسفند که گرگ شکم او
بدرد گفت آن را ذکاة نباشد و حلال نبود ومذهب بیشتر فقها آن است که اگر دریابند آن را و در او حیات باشد و بکشند
کشتار بود وآن را که ندانند که در او حیوة است کشتار نبود واین موافق قول ماست اگر گویند چرا در آیت تکرار
کرد چون ذکر میته کرد منخنقة وموقوذة ومتردیة ونطیحة واکیلة السبع این جمله مردار باشد بلفظ میته از او مستغنی
بود گوئیم آیه خطاب است با آنانکه این چیزها را مردار نشناختند بل مردار آن را شناختند که روح از او جدا شود بی سببی ومماسه
چیزی واین انواع را کشتار شناختند بر طریقه واعتقاد خود واین چیزها از روی حکم مردار است وبشرع بر او این نام
و حکم میرانند والا اگر این چیزها باو نکردندی از خنق و زدن و انداختن و سر و زدن ظاهر حال آنست که بمردندی
وتذکیه رگهاء گلو بریدن باشد حیوانی را که در او حیوة بود وعرف یا شرع مطلق کرده باشد کشتن آن واصل کلمه ذکا
بود وهو التمام فمن ذلک ذکاء السن تمامه وذکاء الفهم تمامه قال الشاعر . یفضله اذا اجتهدا علیها . تمام السن منه والذکاء .
ومنه الفرس المذکی للقارح وفی المثل فی حدیث سبق داحس والغبراء جری المذکیات غلاب وذکیت النار اذا اشعلتها
وذلك تمام ایقادها . الا ما ذکیتم . یعنی ادرکتم ذکاته علی التمام . قوله وما ذبح علی النصب . حکم ما آن است که
گفتیم و واو عطف است بر آن معدود واگرچه استثنا در میانه افتاد این نیز هم حکم آن دارد در اعراب ومعنی و آنچه آن را
بر نصابها کشته باشند وآن سنگهای باشد که ایشان نصب کردند و بداشتند در جاهلیت تا برای اصنام ذبایح بر آنجا
کشتند و خونها بر او بریزند این قول مجاهد است وابن جریج وقتاده وبعضی دگر گفتند نصب سنگهای بود که ایشان
کردند برای عبادت وآن سیصد و شصت سنگ بود وآن را اوثان خواندند وصنم آن بود که مصور بود وصورت ونقش
وهیئت وشکل آدمی دارد قال الاعشی وذا النصب المنصوب لا تنسکنه . لعاقبة والله ربك فاعبدا . بعضی دگر
گفتند این سنگها برای آن نصب کردند که ذبیحه که بکشتندی خون در خانهٔ کعبه مالیدندی بتقرب و گوشت آن ذبیحه
تنك باز کردندی و بر این سنگها افکندندی تا خشك شدی چون مسلمانی ظاهر شد مسلمانان گفتند اهل جاهلیت خانهٔ
خدای را تعظیم کردندی بخون که در او مالیدندی ما اولیتریم که او را تعظیم کنیم خدای تعالی این آیه فرستاد . لن ینال الله
لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم . وان تستقسموا بالأزلام ، واحدها زلم و زلم قال الراجز ، بات
یقاسیها غلام کالزلم ، وآن تیرهای بود که در جاهلیت داشتندی بر بعضی نوشته که امرنی ربی و بر بعضی نوشته که
نهانی ربی چون کاری خواستندی کردن از سفری و تجارتی ومانند آن آن تیرها بگردانیدندی اگر تیر بر آمدی که بر
او امر بودی برفتندی واگر آن بر آمدی که بر او نهی بودی آن کار رها کردندی خدای تعالی بیان کرد که این کردن
حرام است وقال الشاعر ، فلئن جذیمته قتلت سراوتها . ونساؤها یضربن بالأزلام . سعید جبیر گفت ازلام
سنگهای سپید بودی که ایشان زدندی عند آنکه عزم کردندی بر کاری بر طریق فال و زجر چنانکه در میان ما بعضی
زنان کنند محمد بن اسحق گفت هبل صنمی بود بزرگ از اصنام قریش و بر سر چاهی نهاده بود در خانهٔ کعبه که هدایاء
کعبه در آن چاه بودی و بنزدیک هبل هفت تیر نهاده بودی هریك را چیزی بر نوشته بر یکی عقل نوشته یعنی دیه و بر دیگر
نعم و بر دیگری لا و بر دیگری منا و بر دیگری من غیرنا و بر دیگری ملصق چون خواستندی که کاری کنند از تحمل دیتی
یا الحاق نسبی یا فرقی میان دعی وصحیح نسبی یا کاری که وجه آن نشناختندی بیامدندی و آن کس را بیاوردندی
و گفتندی ای خدای ما آنچه صلاح ماست در این کار بنمای آنگه آن تیرها برهم آمیختندی وصاحب واقعه از آن
یکی برگرفتی آنچه بر آمدی بر آن کار کردندی از لا و نعم و چون دیه تحمل بایستی کردن هرکسی آن تیرها برمیگرفتندی
بدست آنکه دیه بر آمدی او را تحمل بایستی کردن و چون نسب کسی مشتبه بودی بیامدندی و آن تیرها پیش او نهادندی

که بر انجاذکر نسب بودی اگر بر آمدی که منکم گفتندی ازماست واورا بخود الحاق کردندی واگر بر آمدی که من
غیرکم اورا از جملهٔ حلفا کردندی واگر بر آمدی ملصق اورا نفی کردندی وقبول نکردندی ابو الدرداء روایت کند از
رسول ص که او گفت . من تکهن واستقسم او تطیر طیرة ترده عن سفر لم ینظر الی الدرجات العلی من الجنة یوم القیمة گفت
هر که کهانت کند با استقسام بازلام که گفتیم یا زجر مرغ کند در سفر که خواهد کردن فردا قیامت در درجات علا
ننگرد از بهشت واستقسام استفعال باشد من القسم انکه در معنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی طلب قسم الارزاق است
وسین طلب راست یعنی ایشان طلب قسمت روزی از آن ازلام میکنند واستخراج مصالح در سفرها که خواهند شدن
تا در آن سفر مرزوق باشند یا محروم وشاعری گفت از ایشان و فخر کرد بقوت عزیمهٔ خود در کارها که خواهد
شدن وانکه اورا منع نکنند از استقسام ازلام از کاری که خواهد کردن فی قوله . ولم اقسم فیرثنی القسوم
. یعنی من این نکنم وباین التفات نکنم واین معنی کار نبندم تا پس مرا از کار خود باز دارد
واین قول عبدالله عباس وقتاده وسعید جبیر ومجاهد وسدی گفت ازلام سهام عرب است وکعب پارسیان ورومیان
راست که بان قمار بازند وبیان آن تیرها وقمار باستقصاء در سورة البقره برفته است فی قوله . یسئلونك عن الخمر
والمیسر . بعضی دگر گفتند معنی القسم التدبیر وتقلیب الرأی فی الأمر قال الشاعر . وترکت قومی یقسمون امورهم .
یعضون ام یتلبثون قلیلاً . ای یدبرون امورهم . ذلکم فسق . گفتند اشارت است باستقسام وگفتند اشارت است
بجمله وکاف خطاب جمله مکلفانست وفسق خروج باشد از فرمان خدایتعالی ومنه . فسقت الرطبة عن قشرها
اذا خرجت . زجاج گفت اگر از این مرفوعات بعضی منصوب بودی علی تقدیر حرم الله ذلك روا بودی در عربیة
جز که نخوانده‌اند . الیوم یئس الذین کفروا من دینکم . الیوم نصب او بر ظرفست وعامل در او یئس است ومراد
روزی معین نیست یعنی اکنون ودر این روزگار چنانکه یکی از ما گوید من امروز پیر شدم ومراد نه آن روز باشد
که آن روز پیر شده باشد ویئس ییئس علی وزن لعب یلعب گفت امروز کافران از دین شما نومید شدند یعنی نومید شدند
از انکه ایشان را دستی وظفری بود بر شما ودین شما وازو هنی نتوانند رسانیدن ویأس انقطاع الطمع باشد وخلاف کردند
در انکه این کدام روز است عبدالله عباس وسدی وعطا گفتند روز عرفه بود از حجة الوداع برای انکه عرب
بیشتر در اسلام آمدند وبعضی دگر گفتند این روز آدینه بود که رسول علیه السلام خطبه کرد وقومی بسیار حاضر
بودند بهمه نگاه کرد در میان ایشان هیچ مشرك نبود همه مسلمانان بودند شادمانه شد خدایتعالی این آیه فرستاد و
از باقر واز صادق ودگر ائمه روایت کرده‌اند که این آیة وآیت دیگر که از پس این است روز غدیر خم آمد چون رسول
علیه السلام امیر المؤمنین علی را بر منبر برد وبر قوم عرضه کرد وتقریر امامت او کرد بقوله . من کنت مولاه فعلی
مولاه بعد قوله الست اولی بکم منکم بانفسکم . چنانکه قصهٔ او در جای خود بیاید انشاء الله از این سوره چون رسول
علیه السلام از آن فارغ شد خدایتعالی این آیات فرستاد وقرائن وفحوی الخطاب دلیل این میکند برای انکه علی ما
جاء فی الأخبار چون رسول علیه السلام خبر مرگ خود میداد بمدتی پیش از این ومیگفت . قد حان منی خفوف
بین اظهرکم . نزدیك آمد که من از میان شما بروم ومشرکان ومنافقان این می شنیدند واندیشه میکردند ومیگفتند
اگر محمد بمیرد ما دین او خراب کنیم واصحاب اورا بکشیم وآواره کنیم چون رسول علیه السلام در آن موقف بایستاد
وآن تقریر کرد وامیر المؤمنین علی را بازو گرفت وآن خطبه کرد وآن سخن گفت ایشان گفتند انداخت وکیدما
باطل شد نومید شدند از آنچه انداخته بودند خدایتعالی آیه فرستاد . الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا
تخشوهم واخشون الیوم اکملت لکم دینکم . الایة عیاشی روایت کرد از صادق علیه السلام که گفت . الیوم یئس

الذین کفروا من دینکم اذلم یهمله الرسول فلا تخشوهم فی متابعتنا اهل البیت واخشونی فی ترك المتابعة الیوم اکملت
لکم دینکم باقامة حافظه واتممت علیکم نعمتی بولایتنا ورضیت لکم الاسلام دیناً ای تسلیم النفس لامرنا . گفت
امروز کافران نومید شدند از دین شما چون رسول علیه السلام آن را مهمل فرو نگذاشت از ایشان مترسی در متابعت ما
که اهل البیتیم واز من بترسی در ترك متابعت امروز دینتان تمام کردم باقامت نگهبانش ونعمت بر شما تمام کردم
بولایت اهل البیت ودین اسلام از شما پسندیدم که تسلیم نفس است فرمان ما را وچون قولهای دیگر تأمل
کنی بدانی که بنظم وسیاق آیت این لایق تر است قولی دگر در آیت این است که ایه روز عرفه آمد
بحجة الوداع ومعنی آن است که چون این آیت فرستاد فرایض وحدود ومعالم دین از حلال و
حرام وامر ونهی تمامی فرستاده بود وپس از این امر ونهی ونسخ وتغییر وتبدیلی نیامد ورسول علیه السلام
پس از نزول این آیه هشتاد روز بیشتر در دنیا نبود تا با جوار رحمت ایزدی رفت واین قول
عبدالله عباس است وسدی وجماعتی مفسران سعید جبیر گفت وقتاده معنی آیه آنست که دین شما تمام کردم باتمام حج و
افراد وتخصیص شما باین تشریف تا هیچ مشرك را با شما در این هیچ مشارکت نیست وبا شما حج نکنند وبرهنه گرد
خانه طواف نکنند زجاج گفت معنی آنست که کار دشمنان کفایت کردم که دین وملك انکه تمام باشد که آن را منازعی
قاهر نبود واز ائمهٔ ما روایت کردند واز جماعتی صحابه چون جابر عبدالله انصاری وابو سعید الخدری وغیرهما که
چون رسول علیه السلام در غدیر خم خطبه کرد ودر او ذکر وتقریر ولایت امیر المؤمنین علی ع کرد آن مجمع پراکنده
نشد تا این آیة آمد که . الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی . رسول علیه السلام گفت . الحمد لله الذی جعل
کمال الدین وتمام النعمة ورضاه برسالتی وبولایة علیّ من بعدی . وروایت کرده‌اند از طارق بن شهاب که او گفت
مردی از جملهٔ احبار جهودان بنزدیك عمر بن الخطاب آمد وگفت آیتی در کتاب شما بر پیغمبر شما فرود آمد که اگر
در کتاب ما بر ما فرود آمدی ما آن روز عید گرفتمانی گفت آن کدام است گفت . الیوم اکملت لکم دینکم . عمر گفت من دانم
که این آیت کی فرود آمد وکجا فرود آمد وما با رسول علیه السلام حاضر بودیم وآن روز ما را عید بود واز پس ما جمله مسلمانانرا
عید است تا بروز قیامت واز رضا علیه السلام پرسیدند حدیث این روز گفت عید الله الأکبر وانه فی السماء
اشهر منه فی الأرض فی حدیث طویل . ودر بعضی اخبار آنست که این روز روز آدینه بود واز عبدالله عباس
روایت کردند که او گفت روز دوشنبه بود واز او روایت کردند که او گفت رسول را علیه السلام روز دوشنبه
ولادت بود وروز دوشنبه از مکه بیرون آمد وروز دوشنبه در مدینه شد وسورة المائده روز دوشنبه آمد الیوم اکملت لکم
دینکم روز دوشنبه آمد اگر گویند دین خدای تمام نبود تا این روز پس این روز تمام شد گوئیم دین خدای تعالی بحسب
مصلحت خدایتعالی بیکبار فرو نفرستاد بل امری از پس امری وحکمی از پس حکمی وآیتی از پس آیتی چون
احکامی واوامری که خدای دانست که صلاح مکلفان تا آنجاست بفرستاد آخرش وختم وتمامش این روز بود از اینجا
روایت کردند که پس از این روز دگر هیچ حکمی وامری ونهی نیامد جوابی دگر از او آنست که دین در همه وقت
تمام بود ولکن باضافه بانکه پس از آن زیاده میشد چون در هر وقتی آن مقدار که بود مصلحت آن قدر بود وآن تمام
بود ولکن باوقات مصلحت متغیر می‌شد خدایتعالی زیاده میکرد چندانکه بیشتر می فزود تمام تر بود بمعنی انکه بیشتر
بود تا بحدی رسید که بالاء آن در مصلحت زیادت نبود پس باین وجه در اول ومیانه وآخر تمام بوده باشد باین معنی که
بیان کردیم . واتممت علیکم نعمتی . ونعمت خود بر شما تمام کردم وتمام نعمت دینی در کمال دین تو است خدایتعالی
بازنمود که نعمت نعمت دین است برای انکه نعمت دنیا برسد ونعمت دین برساند خداوندش را بنعمتی که نبرسد بغیر

اوحق تعالی شرایع بحسب مصالح مقسم کرد چه اگر بجمله فروفرستادی بر مکلفان دشخوار آمدی چون امری
کردی یا نهی یا حکمی نهادی روزی چند ترفیهی دادی تا نفس ایشان باآن ساکن شدی و دل ایشان بان موطن شدی
تا انگه که تمام شد ختم آن بولایت خاتم الاوصیاء کرد و آنرا نعمتی ساخت که آخرین نعمتهاء دینی کرد برای این تمام نعمتش
خواند و تمام این نعمت راکه باکمال دین مقرون کرد بولایت مردی تمام باز بست که رضاء خدایتعالی بقبول ولاءاو حاصل
توان کرد چنانکه شاعر گوید . مواهب الله عندی جاوزت املی . ولیس یبلغها قولی ولا عملی . لکن اشرفها عندی
وافضلها . ولایتی لامیر المؤمنین علی . ورضیت لکم الاسلام دیناً . بعضی مفسران گفتند مراد بدین طاعتست
اینجا و درست آن است که ملت است و نصب او بر حال است اگر گویند وقتی دین اسلام چنان بود که خدای تعالی
نمی پسندید بندگانش تا این روز بسندید آنرا جواب گوئیم این قول بدلیل الخطاب باشد و آن باطل است بنزدیك
محققان اهل علم برای انکه رضاء او دین اسلام را برای خلقان و مسلمانان این روز و این وقت دلیل نکند برعدم
رضاء او پیش از آن قوله . فمن اضطر فی مخمصة . اضطر افتعل من الضرورة جز آن است که تاء افتعال قلب کردند
باطا برای مطابقه صاد تا هر دو از حروف اطباق باشند از قراء بعضی نون را مکسور کردند برای التقاء ساکنین حملاً
علی المجزوم و بعضی بضم نون خواندند لاتباع الضمة فی مخمصة ای مجاعة یقال فلان خمیص البطن اذا کان
جایعاً تشبیهاً بخمیص البطن خلقة قال الشاعر . تراه خمیص البطن والزاد حاضر . عتید و یغدوا فی القمیص
المقدر . وقال اعشی ثعلبه . تبیتون فی المشتاء ملاءً بطونکم . وجاراتکم غرثی یبتن خمائصا . و مراد در دو
بیت غمور بطن است از گرسنگی دون خلقة و در معنی بیت نابغه زیبانیست فی قوله . والبطن ذو عکن خمیص
لین . و مراد بمخمصة در آیة مجاعت است و مصدر است بر قول بعضی و بر قول بعضی اسم مصدر . غیر
متجانف ، نصب او بر حال است و متجانف متمایل باشد من جنف اذا مال یقال جنف لکذا والی کذا اذا مال الیه
و معنی در اینجا بقرینه این است . فمن اضطر . یعنی هر که مضطر شود و ضرورت اورا حمل کند و بان آرد که اورا
تناول مردار یا گوشت خوك یا بعضی از این محرمات باید کردن و حد آن ضرورت آن است که خایف باشد از تلف
نفس و اما اگر قاهری اورا الجا کند بان تا خایف باشد بر قتل اگر تناول نکند عند این حال رخصت است اورا که
از مردار تناول کند و در مقدار آن خلاف کردند که چه مقدار حلال باشد بنزدیك ما بیش از آن نشاید که امساك رمق
کند و این مذهب فقهاء عراق است ابوحنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن شبرمه و غیرهم و فقهاء مدینه گفتند
روا باشد که سیر بخورد از آن و قول اول قول عبدالله عباس است و قتاده و مجاهد انکه از این حال استثنا کرد حال
بغی و عدوان را در ذکر آیت فی قوله . فمن اضطر غیر باغ ولا عاد . چه اگر اضطرار در حال بغی و عدوان بود
مباح نباشد اورا تناول چیزی از این معانی کردن انکه در بغی و عدوان خلاف کردند قتاده گفت معنی آن است که
اگر بیرون آمده باشد برای ظلمی و تعدّی و راه زدنی و ضربی از ضروب معاصی انکه مضطر شود روا نباشد اورا
تناول کردن و بعضی دگر گفتند مراد آن است که غیر باغ ای غیر طالب له قاصدا الیه بقصد بطلب مردار و این انواع
محرمات نشود ولا عاد ولا معتد طوره و از اندازهٔ که اورا رخصت داده اند من سدّ الرمق او حدّ الشبع چنانکه
در او خلاف کرده اند نگذرد و بعضی دگر گفتند غیر باغ ای خارج علی الامام العادل او عاد متعد ظالم لغیره چه اگر
اضطرار در حالی بود که او خارج باشد بر امام عادل روا نباشد اورا تناول این معنی کردن . فهذا معنی قوله غیر
متجانف لاثم . این لفظ هم ان دارد که در دگر آیات فرموده که . فمن اضطر غیر باغ ولا عاد فلا اثم علیه . بر او
حرجی نیست در تناول این اشیاء بمقدار سدّ رمق در حکایات الصالحین هست که مردی بود درویش متحمل نام و

ننگ خود باکسی نگفتی و پرده بر حال خود فرو گذاشته داشتی و اورا همسایهٔ بود توانگر فرزندی داشت که
بس دوست داشتی آن فرزند را خود را و قوم را تابع هوا و رضای او داشتی روزی این کودك در خانهٔ همسایهٔ
درویش شد و ایشان را دیگی بر سر آتش بود کودك انجا توقف کرد تا آن دیگ از آتش فرو گرفتند و آن مرد و اهل
خانه و کودکان او از آن بخوردند و آن کودك همسایه را چیزی ندادند آن کودك از انجا بر گشت دلتنگ و با خانهٔ پدر
رفت و در خانه چند گونه طبخ ساخته بودند و انواع طعام بود ایشان را کودك گفت مرا از این که شمار است هیچ
نمی باید مرا از آن می باید که فلان همسایه می پخت و پیش من بخوردند و مرا ندادند بسیار از انواع طبخ بر او عرضه
کردند هیچ نخواست پدر از آن رنجور شد و کس فرستاد و آن صالح مرد را بخواند و گفت ای شیخ تو همسایه من
باشی شاید که مرا از تو رنج باشد گفت حاشا چرا و از کجا افتاد این شکایت قصه با او بگفت مرد فرو ماند ساعتی و گفت
این سرّی است که تو میفرمائی اشکارا کردن و الا من هرگز این سرّ آشکار نکردمی من نه برای بخیلی نواله بکودك
تو ندادم و لکن خدای داند که آن طعامی بود که خدای تعالی مرا مباح کرده و شمارا مباح نیست مرد گفت یا سبحان الله
طعامی باشد که تورا در شرع حلال باشد و مارا حلال نباشد گفت بلی گفت آن کدام است او برخواند . فمن اضطر
فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم . بگفت اورا که انچه من میخوردم مرداری بود و مرا مباح بود و
شمارا مباح نبود مرد توانگر رنجور دل شد و گفت تو در همسایگی من و احوال تو انجا رسیده و من بی خبر و تو هرگز
نگفتی انگه مرد را سوگند داد که از سرای بیرون نشود تا انچه داشت از مال و ملك با او مقاسمت کرد و بخشید چون
فرمان یافت اورا در خواب دیدند گفت مافعل الله بك خدای با تو چه کرد گفت رحمنی بمواساة الجار بر من رحمت
کرد بان مواساة که با همسایه کردم و این حکایت اگرچه لایق نیست برای آن آوردم تا بدانی که پرده بر احوال خود
پوشیدن و حاجت عرض ناکردن اولیتر باشد که ربما مقصود از آن بهتر بر آید که از سؤال و تعرض . فان الله
غفور رحیم . که خدای آمرزنده است و بخشاینده آمرزنده است بر بندگان بر ایشان تضییق و تشدید نکند
و در حال ضرورت تکلیف ایشان بر حد آن نکند که در حال اختیار پس چون تشدید از کرم روا ندارد تکلیف مالا
یطاق از عدل کی روا دارد ، یسئلونك ماذا احل لهم . می پرسند از تو که چیست که ایشان را حلال کرده اند ماء
استفهامیست و محل او از اعراب رفع است . والتقدیر ای شیء احل لهم . گفت اصحاب تورا می پرسند چون
دگر این محارم میشنوند که از مطاعم و انواع طعام چیست که ایشان را حلال است قل . بگوای محمد و جواب
ایشان باز ده که . احل لکم الطیبات . بر شما حلال کرده اند از ذبایح انچه حلال و پاك است و مراد بطیبات محللاتست
برای انکه خدای تعالی هر کجا ذکر حلال کرد آنرا وصف کرد بطیب نحو قوله . وکلوا مما رزقکم الله حلالاً
طیباً . و طیب را تفسیر بپاکیزه کردند و این اختیار جبائی و طبری است و بعضی دگر گفتند مراد بطیبات طعامهای
لذیذ است و طیب را تفسیر بلذت کردند و این اختیار ابوالقاسم بلخی است . وما علمتم . در کلام محذوفی هست
و تقدیر آن است . که و صید ماعلمتم من الجوارح . و صید انچه آموخته باشی آنرا از جوارح و هی الکواسب من
الجرح و هو الکسب والاجتراح الاکتساب قال الله تعالی . والذین اجترحوا السیئات . و هرچه صید کند از مرغان
و سباع آنرا جوارح گویند واحدتها جارحة و قال الاعشی ثعلبة . ذات خدّ منضج میسمها . یذکر الجارح
ماکان جرح . مکلبین سگبانان و نصب او بر حال است تعلمونهن آموزی ایشان را از انچه خدای آموخته باشد
شمارا و نصب او نیز بر حال است و تقدیر آن است که مکلبین معلمین انتم الکلاب حق تعالی عطف کرد صیدی که
جوارح کنند در باب تحلیل بر طیبات که حلال باشد و پاکیزه و مضاف بیفکند و مضاف الیه بر جای او بنهاد دلالة

الکلام علیه کقوله . واسئل القریة . ودر جوارح خلاف کردند مذهب ما آن است که آیه مختص است بکلاب
الصید وجز بسگ صیدی آموخته صید نشاید کردن وبهیچ نوع از انواع جوارح از یوز و باز وچرغ وباشه و
انواع انچه صید کند صید کردن روا نباشد واگر کنند حلال نباشد واین قول عبدالله عمر است وضحاك وسدی
ومجاهد وابن جریج وروایت کرده اند از باقر وصادق علیهما السلام ومذهب ابو حنیفه واصحابش وشافعی ومالك
وربیعه وثوری آنست که بجمله جوارح از مرغ وجز مرغ صید روا باشد چون معلم باشد وحسن بصری ونخعی واحمد و
اسحق گفتند بهمه چیز صید روا باشد مگر بسگ سیاه یکرنگ که نشاید وظاهر آیت اگر چه بر عموم است من قوله من
الجوارح ولکن تخصیص این عموم هم در این است من قوله مکلبین وباتفاق چرغ دار وباز دار ویوز دار مکلب نخوانند
ومکلب جز سگبان نباشد ومفسران گفتند بعضی که مراد بکلب معلم سگ صیدی است دگر انکه طریقه
احتیاط اقتضا این میکند چه براین قول اتفاق است ودر آن قولها اختلاف است وشرط سگ
نیز آنستکه معلم باشد وسه شرط باید تا سگ معلم باشد یکی انکه چون فرو فرستی بشود وچون زجرش کنی
منزجر شود وسیم انکه بگیرد نخورد واین معانی از او بدفعات حاصل شود چندانکه در عادت گویند
معلم باشد ومذهب شافعی هم چنین است وابو حنیفه گفت چون دوبار چنین بکند کفایت باشد در انکه معلم بود
وابو یوسف ومحمد گفتند بسه بار معلم شود وهر صیدی که بسگی معلم کنند حلال باشد چون اورا بکشد وازاو نخورد
اگر بخورد عطا گفت مردار باشد وعبدالله عباس گفت نشاید خوردن ودر اخبار چنین آمد جز که بنزدیك ما
اعتبار بآن است که اگر معتاد باشد خوردن صید را صید او نشاید خوردن چون از او بخوردن بنادره افتد واحانین باکی
نباشد وشافعی را دو قول است وابو حنیفه گفت نشاید خوردن بهیچ وجه بیان کردیم که صید جز سگ معلم نشاید خوردن
فاما دگر جوارح از مرغان وسباع انچه ایشان صید کنند ومردان را زنده دریابد وبکشد حلال باشد واگر مرده
یابد اورا در چنگال ایشان حلال نباشد بنزدیك ما وبنزدیك فقها روا باشد چون معلم باشد واین قول حسن بصری است
ومجاهد وطاوس وخیثمة مغربی وروایتی از عبدالله عباس وباقر علیه السلام وبراین فتوی نیست مارا واین روایت
از ایشان در باز است ویوز پس دون سایر سباع وطیور سگ معلم اگر از خون صید چیزی بخورد وگوشتش نخورد
حلال باشد وجملهٔ فقها چنین گفتند مگر نخعی که او گفت حکم خون حکم گوشت است نام خدای بردن عند ارسال الکلب
ورمی السهم واجب است بنزدیك ما اگر بقصد رها کند صید حلال نباشد واگر بنسیان بود حلال باشد ومذهب
ابو حنیفه وسفیان هم اینست وابو یوسف ومحمد اما داود وابو ثور وشعبی گفتند شرط تحلیل تسمیه است اگر رها کند
عامداً او ناسیاً حلال نباشد وشافعی گفت مستحب است اگر نکند باکی نباشد آن جایگاه که سگ معلم آن صید بدندان بگیرد
پلید نباشد وواجب نبود شستن آن وشافعی گفت پلید باشد وانکه باید شستن یا نه بر دو قول است چون مردی مسلمان سگی
معلم را فرو گذارد وگبری سگی فرو گذارد سگ گبر صید بگیرد ونیم کشد وسگ مرد مسلمان باو رسد وازاو بستاند و
بکشد حلال باشد ومذهب شافعی هم چونین است وابو حنیفه گفت حلال نباشد چون سگ صید بگیرد ونیم کشد ومرد باو
رسد ونیز بکشد از انکه در نیابد اورا واو بمیرد حلال نباشد ومذهب ابو حنیفه این است ومذهب شافعی آن است که روا
باشد چون سگ معلم را برانگیزد بر صیدی معین بنام خدای سگ صیدی دیگر بگیرد حلال باشد ومذهب شافعی
وابو حنیفه همچنین است مالك گفت حلال نباشد چون سگ از خویشتن برانگیخته شود بی انکه صاحبش برانگیزد
وصید را بکشد حلال نباشد ومذهب جمله فقها همچنین است مگر اصم که او گفت حلال باشد چون صیاد بسگ معلم
جهود یا ترسا باشد آن صید حلال نباشد برای انکه تسمیه شرط است واو نام خدای نبرد بر حقیقت وجملهٔ فقها گفتند

حلال باشد واگر گبر باشد یا بت پرست باتفاق حلال نباشد واگر صیاد را مادر وپدر گبر یا بت پرست نباشد باتفاق
حلال باشد واگر صیاد را پدر ویا مادر گبر یا بت پرست باشد بنزدیك ما هم حلال نباشد وابو حنیفه هم این گفت وشافعی
گفت اگر پدر گبر باشد نشاید خوردن صید او واگر مادر گبر باشد علی قولین . تعلمونهن مما علمکم الله . بعضی
مفسران گفتند من بمعنی کاف تشبیه است ای کما علمکم الله واین از کلام عرب معروف نیست ومن بمعنی کاف تشبیه
نیامد وحمل کردن او بر ظاهر اولیتر باشد ومن تبعیض راست ای بعض ما علمکم الله . فکلوا مما امسکن علیکم .
صورت امر دارد ومعنی اباحت است کقوله . واذا حللتم فاصطادوا . در این آیت دلیل است بر انکه انچه از او سگ
نخورد روا نباشد برای انکه چون معتاد باشد خوردن آن را امساك برای خود کرده باشد نه برای شما وشافعی در
قدیم گفت اگر خوردن او صید را عقیب قتل باشد حلال بود ودر جدید بر دو قول گفت یکی انکه حلال نباشد
واین قول عبدالله عباس است وحسن بصری وشعبی ونخعی وآنچه پیش از آن صید کرده باشد ونخورده حلال باشد قولاً
واحداً وابو حنیفه واصحابش گفتند اینکه از او چیزی بخورده باشد حلال نبود باقی ونیز انچه پیش از آن گرفته باشد
ونخورده ومذهب بعضی فقها چنان است که اگر ثلثی نخورده باشد باقی حلال باشد ومذهب بعضی آن است که اگر
یك پاره مانده باشد ونخورده باشد حلال بود وانچه مذهب ماست بیان کردیم . واذکروا اسم الله علیه . امر است
بر سبیل وجوب وامر قرآن بظاهر محمول بود بر وجوب تا دلیلی پیدا شدن بر انکه ندب است وبعضی مفسران گفتند
من زیادت است فی قوله . مما امسکن علیکم . چنانکه زیادت است فی قوله . فکفر عنکم من سیئاتکم والتقدیر
فکلوا ما امسکن علیکم وغرض ایشان در این آن است تا عام باشد در جملهٔ انچه گیرند بر هر وجه که باشد واین درست
نیست برای انکه کلام تا حمل شاید کردن بر وجهی که مفید باشد حمل نباید کردن بر وجهی که فایده ندهد ومن
تبعیض راست اینجا ومعنی آن است که از او بخوری انچه دلیل ره نماید بر انکه حلال است برای انکه نه هر صیدی که
سگ معلم بگیرد حلال باشد برای انکه او گرفته باشد اول باید تا آن صید در خود حلال باشد چه اگر چیزی محرم
گیرد چون روباه وخرگوش حلال نباشد پس فایدهٔ من این است وباز نمودم که مراد بجوارح که باو صید کنند تا حلال
باشد سگ است لاغیر ودر اخبار چنین آمد که پیش از نزول این آیت رسول ؑ بفرمود تا سگان مدینه را بکشتند وسبب
آن بود که ابو رافع روایت کند که جبرئیل ؑ بدر سرای رسول آمد ودستوری خواست رسول اورا دستوری داد وگفت
در آی او بر در سرای می ایستاد ودر نمی آمد رسول ؑ گفت چرا در نمی آئی پس از انکه دستوری یافتی گفت یا رسول الله
همچنین است که گفتی ولکن ما در سرائی رویم که در آنجا صورت باشد یا سگ باشد رسول ؑ بفرمود تا بنگریدند سگ
بچه در بعضی خانها بود بفرمود تا بیرون کردند وروایت کردند از امیر المؤمنین علی ؑ که او گفت از رسول علیه السلام
شنیدم که گفت فرشتگان در سرای نشوند که در آنجا صورت باشد یا سگ یا جنب پس ابو رافع گفت رسول ؑ مرا
بفرمود تا سگان مدینه را بکشم برفتم ودر مدینه بگشتم وهر سگ که دیدم بکشتم وبالای مدینه برفتم زنی سگی داشت که
حراست کردی برای او مرا رحمت آمد آن سگ را رها کردم وباز آمدم ورسول را ؑ خبر دادم مرا گفت برو وآن را نیز
بکش بیامدم وآن سگ را نیز بکشتم عبدالله عمر گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت باواز بلند که . اقتلوا الکلاب .
سگان را بکشی وما سگان را میکشتیم تا زن اعرابی در مدینه آمدی باسگی ره گذر آن سگ را بکشتند وابو هریره روایت
کرد از رسول علیه السلام که او گفت . لا یحل ثمن الکلب ولا حلوان الکاهن ولا مهر البغی ونهی عن اقتنائها
وامساکها وامر بغسل الاناء من ولوغها ثلث مرات احدیهن بالتراب . گفت حلال نباشد بهاء سگ ومزد فال گو
ومهر زنا کننده ومارا نهی کرد از سگ داشتن وفرمود که انا بشوییم از دهن او سه بار یك بار از آن بخاك انکه چون رسول

عليه السلام فرمود تا سگانرا بکشتند صحابه گفتند یا رسول الله از جملهٔ سگان که تو فرمودی ما را بکشتن آن هیچ حلالست
ما را رسول ۴ هیچ فتوی نکرد خدای تعالی این آیت فرستاد چون این آیة آمد رسول ۴ رخصت داد در اقتناء سگ صیدی
و سگی که در آن نفعی باشد چون سك شبان و سگی که باغ و کشت نگاه دارد و نهی کرد از داشتن سگی که در او نفعی نباشد
و فرمود ما را سگ دیوانه و گزنده را بکشتند و قتل برداشت از آن سگ که گزنده و مضر نباشد و ابوهریره روایت
کند که رسول علیه السلام گفت من اقتنی کلباً لیس بکلب صید و لا ماشیة فانه ینقص من اجورهم کل یوم قیراط هر که
او سگی دارد که نه سگ صید باشد یا سگ گوسفند از مزد او هر روز قیراطی بکاهانند و فی روایة اخری قیراطان و بروایتی
دیگر دو قیراط و عبد الله بن معقل روایت کرد مانند این و در روایت او زیادتی هست که گفت. لو لا انّ الکلب امة من الامم
لأمرت بقتلها فاقتلوا الاسود البهمة منها. اگر نه انستی که سگ امتی است از امتان بفرمودمی بکشتن آن و بکشید سگ سیاه
یکرنگ را و گفته اند سبب آن بود که از عبد الله مبارك روایت کردند که کسی او را از این خبر پرسید که رسول
علیه السلام گفت. ینقص من اجره کل یوم قیراط او قیراطان. گفت بلی منصور عمار بپرسید از عمیر بن عبید
گفت این خبر روایت کرده اند ما را گفتیم سبب چیست گفت شنیدم که سبب آنست که او بر مهمان بانگ زند و او را
برنجاند و سائل را بترساند و اسخیای عرب برای این معنی سگ را دشمن داشتند و هجو کردند آن را و آنکس را که
سگ دارد در پیرامن خود تا شاعری از ایشان گفت آنکه ببعضی احیاء عرب برسید و آواز سگ شنید. نزلنا بعمار
فاشلی کلابه. علینا فکدنا بین بیتیه نؤکل. فقلت لأصحابی اسرّ الیهم. اذا الیوم ام یوم القیمة اطول. و دیگری
بزیارت قومی میرفت سگ ایشان او را برنجانید. لو کنت احمل قیراً حین زرتکم. لم ینکر الکلب انی صاحب الدار
. لکن اتیت وریح المسك یفغمنی. وعنبر الهند مشبوباً علی النار. فانکر الکلب ریحی حین ابصرنی. وکان یعرف
ریح الزق والقار. سعید بن جبیر گفت آیه در عدی حاتم و زید بن المهلهل الطائیین آمد و او زید الخیل بود که رسول
علیه السلام او را زید الخیر خواند ایشان بنزدیك رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما مردمانیم که صید کنیم بسگان
صیدی و این سگان ما صید میکنند برای ما بهری را مازنده می یابیم و بذبح آن میرسیم و بهری نمیرسیم و آن را که کشته
می یابیم ما را از آن چه حلال باشد چه حلال نباشد و خدای تعالی مردار حرام کرده است چگونه میفرمائی خدای
تعالی این آیت فرستاد و بیان کرد که آنچه جوارحی گیرد معلم من جهة المکلبین وهم الکلابون یعنی از جهة سگبانان
آن حلال باشد قال الشاعر. فباکره عند الصباح مکلب. ازل کسرحان السریعة اغبر. روای خبر گوید مردی
بنزدیك رسول آمد نام او ابو ثعلبه الخشنی گفت یا رسول الله زمین ما زمین صید است و ما صید کنیم آنجا بسگ و به تیر
ما تیر بیندازیم بنام خدای و یا سگ برگماریم سگ معلم بنام خدای و دیگری سگی برگمارد نامعلم چه حکم باشد آن را رسول
علیه السلام گفت هر چه سگ معلم برگماشته بنام خدای بکشد آن حلالست از آن بخوری و هر چه سگ نامعلم گیرد اگر
ذکات آن دریابی پاکست و حلال و الا مردار باشد. واتقوا الله انّ الله سریع الحساب. آنکه بندگان خود را وصایت
کرد تا از او بترسند و از معاصی او بپرهیزند که وقت حساب او بنزدیك است و او زود حسابست و اختلاف اقوال
در او بگفتیم. الیوم احل لکم الطیبات الایة. حق تعالی در این آیه بیان کرد که حلال کردند شما را و بگفتیم که
مانند این الفاظ را بنیهٔ مجهول با خدای تعالی مضاف بود الا آنکه دلیل راه نماید بر آنکه نه فعل خداست و در طیبات
دو قول گفتند که بیان کردیم از محللات و مستلذات و آیه بظاهر دلیل آن میکند که هر چه ملذوذ و مشتهی و مستطاب
بود حلالست الاما اخرجه الدلیل. وطعام الذین اوتوا الکتاب حلّ لکم. مذهب ما آنست که این طعام که در آیت
اضافه کرد با اهل الکتاب مراد حبوبست و لفظ طعام در کلام عرب بر گندم و جو غالب باشد فاما طعامیکه ایشان

بدست خود مباشرت کنند از مطبوخات و مایعات حلال نباشد و پاك نباشد چه ایشان پلیدند و نجس العینند بنزدیك
ما و امّا ذبایح ایشان هم حلال نباشد برای آنکه از شرط استحلال او تسمیه است و ایشان تسمیه نکنند و اگر کنند نه
نام خدای برده باشند نام معبود خود برده باشند معبودی که اعتقاد کرده اند که عزیر پسر او است و مسیح پسر او است و
دین موسی و عیسی مؤبّد بکرده است و محمد را تصدیق نکرده است و آن نه خدای است جل جلاله و آنچه چنین بود
ذبیحه باشد نه بنام خدای کشته حرام باشد لقوله تعالی. وما اهلّ لغیر الله. و بیشتر مفسران بر آنند که طعام بر
عموم است و ذبایح در او داخل است و این قول بعضی اصحاب ماست و قول بلخی و طبری و جبائی از مفسران و جمله فقها
گفتند روا باشد و شافعی را در اضحیه دو قول است یکی آنکه روا باشد چون اهل ذمّه کشند و قول دگر آنکه مکروه باشد
قوله. وطعامکم حلّ لهم. و طعام شما که مسلمانانید نیز حلال است ایشان را اگر گویند این چه معنی دارد و ایشان
بتحلیل ما استحلال نمیکنند گوئیم از این دو جوابست یکی آنکه خدایتعالی حلال کرده است ایشان را اگر استحلال
کنند و اگر نه دوم آنکه خدای تعالی ما را رخصت داد که طعام خود بایشان دهیم و اگر حرام بودی بر ایشان روا نبودی
ما را بدیشان طعام دادن قوله. والمحصنات من المؤمنات. یعنی واحلّ لکم المحصنات و حلال کردند شما را عفایف
و زنان پارسا از جملهٔ مؤمنات و گفته اند مراد زنان آزادند و این دلیل نکند بر آنکه ما سواهنّ حرام است برای
آنکه این دلیل الخطاب باشد و تحلیل آن بدلیل دیگر دانند و خلاف نیست که اگر عقد بندد بر زنان ناپارسا عقد
درست باشد جز که تارك افضل بوده باشد و همچنین عقد بر پرستار روا باشد و درست باشد آنکه مفسران خلاف کردند
در آنکه مراد باین محصنات چیست بعضی گفتند مراد زنان آزادند سوا اگر عفیفه باشند اگر فاجره و پرستاران
اهل کتاب را حرام داشتند بهمه وجهی لقوله. ومن لم یستطع منکم طولاً ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ماملکت
ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات ولقوله تعالی فی هذه الآیة. والمحصنات من المؤمنات. و این قول مجاهد است و طارق بن
شهاب و عامر الشعبی و حسن و قتاده و بعضی دیگر گفتند مراد عفایف اند و پارسایان اگر آزاد باشند و اگر برده و
ایشان روا داشتند عقد بستن بر بردگان اهل کتاب و این قول نیز روایت کرده اند از مجاهد و سفیان و ابرهیم و قتاده
و حسن بصری و در روایتی دیگر آنکه خلاف کردند فی قوله والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب بعضی گفتند عامست
در عفایف اهل کتاب سوا اگر آزاد باشد و اگر برده و اگر ذمی باشد و اگر حربی و بر این قول محصنات را تفسیر
بر عفایف باشد بعضی دگر گفتند مراد بمحصنات زنان آزادند اگر حربی باشد اگر ذمّی و شافعی گفت مراد آنانند
که از نسل بنی اسرائیل باشند دون آنان که در میان ایشان باشند از دگر ملتها و بعضی دگر گفتند مراد آنانند که ذمّی
باشند از جملهٔ ایشان دون آنان که حربی باشند و این قول عبد الله عباس است و اختیار محمد جریر طبری آنست که
مراد زنان آزادند از مؤمنان و از اهل کتاب و بنزدیك ما عقد نکاح نشاید بستن نکاح دوام بر اهل کتاب لعموم
قوله. ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنّ ولقوله ولا تمسکوا بعصم الکوافر. آنکه در تأویل این آیه چنین
گفته اند که مراد بقوله والمحصنات من المؤمنات آنست که جماعتی مسلمانان مکروه میداشتند عقد بستن بر زنی
مؤمنه که از کفر در ایمان آمده بود و بر فطرت اسلام زاده نبود خدایتعالی باین آیت بیان کرد که حرج نیست در آن
و امّا قوله. والمحصنات من الذین اوتوا الکتاب. این را تخصیص کردند بآنانکه اسلام آوردند از جملهٔ ایشان و این
قول اختیار ابو القاسم بلخی است و یا تخصیص کنند متعه را یا بملك یمین برای آنکه باین دو وجه روا باشد و ابو الجارود
روایت کرد از باقر علیه السلام که او گفت این آیه منسوخ است بقوله. ولا تنکحوا المشرکات حتی یؤمنّ. و مانند این
روایت کرده اند از صادق علیه السلام اذا آتیتموهنّ اجورهنّ چون بداده باشی مهرهاء ایشان و مهر در برابر

استمتاع بود واین قول عبدالله عباس است وجمله مفسران محصنین غیر مسافحین نصب هر دو بر حالست ودر معنی محصنین دو قول گفتند یکی انکه عاقدین علیهن یعنی در حال انکه بر ایشان عقد بندی وقول دگر آنست که در آنحال شما پارسا باشی نه زناکننده وسفاح زنا باشد لسفح الماء برای ریختن آب واگرچه در حلال این معنی باشد ولکن بعرف مخصوص شده است . ولامتخذی اخدان . نه بر سبیل صداقت ودوست گرفتن واخدان جمع خدن باشد والخدن والخدین الصدیق والمخادنة المصادقة ودر عرب عادت بودی مردی زن را بدوست گرفتی یا زن مردی را بمنزلهٔ نکاح شناختندی خدای تعالی از آن نهی کرد وگفت این منا کحت بایشان بر سبیل نکاح باید نه بر سبیل سفاح ودوست گرفتن . ومن یکفر بالایمان . هر که او بایمان کافر شود گفتند معنی آن است که هر که کفر آرد ببدل ایمان وگفتند معنی ایمان اقرار باشد بالله وانبیائه وکتبه هر که کفر آرد بانچه واجبست که بان ایمان آرند وگفتند معنی آن است که هر که کفر آرد یعنی جحود کند تصدیق واقرار او را واین بر ظاهر خود باشد . فقد حبط عمله . عمل وکردار او باطل شود یعنی اعمال او بر وجهی افتد که بر او هیچ ثواب نباشد ولکن چون در ظاهر صورت واقع دارد حبوط برای آن گفت والاّ معنی آن است که عمل او هیچ بموقع قبول نیوفتد برای انکه از شرط قبول عمل آن است که ایمان صحیح بر او مقدّم باشد وارتداد بنزدیك ما درست نیست . لما یؤدّی الی الاحباط او الجمع بین الثواب والعقاب علی سبیل الدّوام علی ما بیناه فیما مضی . وهو فی الآخرة من الخاسرین . واو در قیامت از جملهٔ زیان کاران باشد تشبیه کرد او را ببازرگان وعمر او را بسرمایه وثواب او را که مستحق باشد بسود وعقاب او را که بر افعال قبیح باشد بزیان بازرگان . جعلنا الله من الفائزین برحمته . قوله

يا ايها الذين امنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم وايديكم الى المرافق وامسحوا
ای آنانکه گرویدید هنگامیکه برپا شوید بسوی نماز پس بشوئید رویهاتان را ودستهای خود را تا مرفقها ومسح کنید
برؤسكم وارجلكم الى الكعبين * وان كنتم جنبا فاطهروا وان كنتم مرضى او على
بسرهای خود وپایهای خود تا دو کعب واگر بوده باشید جنب پس غسل کنید واگر بوده باشید بیمار یا بر
سفر او جاء احد منكم من الغائط او لمستم النساء فلم تجدوا ماء فتيمموا صعيدا طيبا فامسحوا
سفری یا بیاید یکی از شما از غایط یا جماع کنید زنان را پس نیابید آب را پس تیمم کنید بخاك پاکیزه پس مسح کنید
بوجوهكم وايديكم منه ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج ولكن يريد ليطهركم
رویهای خود ودستهای خود را از آن نمیخواهد خدا تا بگرداند بر شما هیچ گناهی ولیکن میخواهند تا پاك گرداند شما را
وليتم نعمته عليكم لعلكم تشكرون * واذكروا نعمة الله عليكم وميثاقه الذى واثقكم
وتا تمام گرداند نعمت خود را بر شما تا شاید شما شکر کنید ویاد کنید نعمت خدا را بر شما وپیمان او که بسته شما را
به اذ قلتم سمعنا واطعنا واتقوا الله ان الله عليم بذات الصدور * يا ايها الذين امنوا كونوا
بان چون گفتید شنیدیم وفرمان بردیم وبترسید خدا را بدرستیکه خدا داناست بحقیقت سینه‌ها ای آنانکه ایمان آوردید باشید
قوامين لله شهداء بالقسط ولا يجرمنكم شنآن قوم على الا تعدلوا اعدلوا هو اقرب
ایستاده برای خدا گواهان بعدالت ونباید که باز ندارد شما را دشمنی گروه برانکه عدالت نکنید عدالت کنید آن نزدیکتر است
للتقوى واتقوا الله ان الله خبير بما تعملون * وعد الله الذين امنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة
برای پرهیزکاری وبترسید خدا را بدرستیکه خدا آگاه است بانچه میکنید وعده داد خدا آنان را که ایمان آوردند وکردند کار شایسته مر ایشان را آمرزشی است

واجر عظيم * والذين كفروا وكذبوا باياتنا اولئك اصحاب الجحيم * يا ايها الذين
ومزدی بزرك وآنانکه کافر شدند وتکذیب کردند به آیتهای ما انهایند یاران دوزخ ای آنانکه
امنوا اذكروا نعمة الله عليكم اذ هم قوم ان يبسطوا اليكم ايديهم فكف ايديهم عنكم
ایمان آوردید یاد کنید نعمة خدا را برشما چون قصد کردند گروهی اینکه بگشایند بسوی شما دستهایشان را پس بازداشت دستهایشانرا از شما
واتقوا الله وعلى الله فليتوكل المؤمنون
وبترسید خدا را وبر خدا پس توکل کنند گروندگان

فی قوله یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة الآیة . خدای تعالی باین آیه خطاب کرد با جمله مؤمنان وایشان را امر کرد بطهارت نماز در وقت نماز واما کافران داخلند در این خطاب بدلیلی دیگر چنانکه پیش از این بیان کردیم خدای تعالی گفت ای آنانکه گرونده اید وایمان آورده اید اذا قمتم الی الصلوة . بعضی اهل معانی گفتند معنی آن است که اذا اردتم القیام الی الصلوة چون خواهی که بنماز قیام کنی ونظیره قوله . واذا قرأت القرآن . یعنی اذا اردت قرائة القرآن ومثله قوله . واذا کنت فیهم فاقمت لهم الصلوة . یعنی اذا کنت فیهم واردت اقامة الصلوة واگر کلام بر ظاهر رها کنند وتقدیر این محذوف نکنند هم معنی مستقیم باشد برای انکه اذا ظرف زمان مستقبل بود وظرف را عاملی باید واذا بمنزلهٔ شرط است او را جوابی باید وجواب او عامل بود در او واینجا جواب اذا وعامل در او فاغسلوا است وتقدیر آنست که فاغسلوا وجوهکم وقت قیامکم الی الصلوة ودر آیت دلیل است بر انکه طهارت نماز بوقت نماز واجبست وپیش از آن واجب نیست وبر این اجماع است برای انکه خدای تعالی امر کرد بطهارت که امر است بغسل الوجوه والایدی والمسح بالرأس والرجلین معلق بکرد بوقت قیام بنماز وباجماع پیش از وقت نماز قیام نکنند بنماز واگر کنند مجزی نباشد انکه خلاف کردند که هر که قیام کند بنماز طهارت بر او واجب باشد یا نه باشد مذهب ما وبیشتر فقها ومفسران آن است که در آیه محذوفی مقدّر است وآن آن است که اذا قمتم الی الصلوة وانتم علی حدث او علی غیر طهر فاغسلوا واین قول عبدالله عباس است وسعد بن وقاص وابو موسی اشعری وجابر عبدالله انصاری وابرهیم وحسن وضحاك وسدی وابو العالیه وسعید بن المسیب واختیار طبری وبلخی وجبائی وزجاج است بعضی دگر گفتند مراد آن است که اذا قمتم من نومکم الی الصلوة . چون از خواب برخیزی بنماز واین هم آن قول باشد جز که آن قول عامتر بود واین خاص تر برای انکه خواب بشرط انکه غالب باشد بر سمع وبصر هم از نواقض طهارت است واین قول ابن زید است وسدی وبعضی دگر گفتند مراد آن است که هر وقت که بنماز بر خواهید خاستن وضو باید کردن واین قول عکرمه است وروایتی است از امیر المؤمنین ؏ وقول اول درست تر است وانچه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند محمول باشد بر فضل واستحباب برای انکه فضل وثواب در آن بود که عند هر نمازی تجدید وضو کند واما اگر نماز شبانروزی بیك وضو بکند روا باشد وبعضی دگر گفتند در بدایت اسلام طهارت نماز کردن عند هر نمازی واجب بود خدای تعالی این حکم منسوخ بکرد بتخفیف واین قول از عبدالله عمر روایت کرده اند واین حدیث عبدالله بن حنظلة بن ابی عامر غسیل الملائکة روایت کرد که خدای تعالی عند هر نمازی وضو واجب کرد در ابتداء اسلام انگه منسوخ کرد آن را باستحباب مسواك کردن وبریده الاسلمی روایت کرد که رسول ؏ عند هر نمازی وضو تازه کردی تا بان سال که فتح مکه کرد آن سال چند نماز بیك وضو بکرد عمر خطاب گفت یا رسول الله هرگز چنین نکردی گفت قصد بکردم تا مردمان بدانند که وضو کردن عند هر نمازی واجب نیست علی بن الحسین المغربی گفت معنی قمتم عزمتم است وقیام در آیه بمعنی عزم است . وشاعر گفت رشید را . ما قاسم دون الفتی

این امه . وقد رضیناه فقم قسمه . رشید گفت یا اعرابی راضی نه‌ای بانکه عقد کار او نشسته کنیم تا مارا قیام فرمودی گفت قیام عزم لا قیام جسم وقال حریم الهمدانی . فحدثت نفسی انها او خیالها . اتانا عشاءً حین قمنا لنهجعا . ای حین عزمنا للهجوع . وبعضی دگر گفتند مراد بایت اعلام رسول است ع بانکه وضو براو واجب نیست الا انکه نماز خواهد کردن واما پیش از آن واجب نیست چه بعضی مردمان گمان برند که عند هر فعلی که ابتدا خواهد کردن وضو باید کردن خدای تعالی باین آیه بیان کرد که آن واجب نیست الا عند نماز تا در خبر آوردند که اگر کسی بی وضو بودی کسی اورا سلام نکردی جواب ندادی تا وضو باز نکردی حق تعالی این حکم منسوخ کرد بتخفیف قوله . فاغسلوا وجوهکم . روها بشوئی وحدّ غسل اجراء الماء علی العضو باشد آب بر عضو روان کردن در حال اختیار وفراخی چنانکه سایل شود از او ودر حال عذر وضیق مثل الدهن شرعاً واما حد روی بنزدیك ما از انجا که موی سر باشد تا محاذی موی زنخدان بر درازنا وبر پهنا چندانکه انگشت مهین ومیانین بر او بگردد وهرچه از آن خارج باشد از روی نیست وشستن آن واجب نیست وفقها در طول مارا موافقت کردند ودر عرض گفتند از گوش تا گوش جز مالك که او گفت آن سپیدی که میان موی ومیان گوش باشد از روی نیست وزهری گفت انچه برابر چشم نگرنده باشد از گوش شستن آن واجب بود واما آب راندن برانچه فرو گذاشته بود از محاسن واجب نیست بنزدیك ما نه از طول ونه از عرض واین مذهب ابوحنیفه است ویك قول شافعی واین قول اختیار مزنی است وآب باصول مویها رسانیدن از محاسن وابرو وشارب واجب نیست ومذهب ابوحنیفه هم چنین است وشافعی گفت واجب است وتخلیل اللحیة واجب نیست بنزدیك ما ومذهب شافعی آن است که خلال کردن محاسن را سنة است واسحق وابوثور ومزنی گفتند واجب است وابوحنیفه را دو قول است یکی انکه آب بر ظاهر موی راندن واجب است ودگر انکه بر ربع محاسن واجب است وجماعتی دگر گفتند هرچه ظاهر است چشم را وداخل نیست چون دهن وبینی از آغاز موی سر تا محاذی موی زنخ واز گوش تا گوش از روی است وآب بر روی راندن واجب باشد وانچه در زیر موی است از موی سر که فرو گذاشته بود ودر زیر موی محاسن از روی نیست وعرض از گوش تا گوش گفتند واین قول ابرهیم النخعی است ومغیره وحسن بصری وابن سیرین وشعبه وزهری وربیعه وقتاده وابوالقاسم بن محمد وعبدالله عباس وعبدالله عمر واین مذهب ماست جز که در عرض خلاف افتاد عبدالله عمر وحسن گفتند گوشها از سر است در حد روی نیاید وگروهی دگر گفتند از موی سر تا کنارهٔ زنخدان واز گوش تا گوش از روی است ظاهراً وباطناً واین روایت نافع است از عبدالله وابوموسی اشعری ومجاهد وعطا وحکم وسعید جبیر وطاوس وابن سیرین وانس مالك وابوایوب وابوامامه وقتاده وعمار بن یاسر این جمله تخلیل شعر اللحیة گفتند اما اندرون دهان شستن وانکه از جمله روی شمرند مجاهد وقتاده وضحاك وحماد گفتند وشعبی گفت پیش گوش جملهٔ رویست واجب باشد شستن وپس گوش را مسح باید دادن دلیل بر صحت مذهب ما از این مذاهب آنست که انچه ما گفتیم اجماع امتست بر غسل او برانکه از جملهٔ روی است وانچه دیگر فقها گفتند بر آن اجماع نیست وبر آن دلیل نیست هر که زیاده آن دعوی کند بر او دلیل باشد واید یکم عطفست بر وجوهکم واجب کند که بر اعراب او باشد ودر حکم او مشارك باشد ودستها را خدای تعالی حد نهاد بقوله الی المرافق وهی جمع مرفق وهو الموضع الذی یرتفق علیه ای یتکا خلاف افتاد در انکه الی بمعنی انتها غایت است یا بمعنی مع است بنزدیك ما الی بمعنی مع است برای انکه الی در کلام عرب وقرآن بمعنی مع بسیار آمد یقول خذ هذا الی ذاك ای مع ذاك قال الله تعالی. من انصاری الی الله المعنی مع الله وقوله ولا تأکلوا اموالهم الی اموالکم ای مع اموالکم وقال الشاعر امرؤ القیس . له کفل کالدعص لبده الندی . الی حارك مثل الرتاج المضبب . ای مع حارك وقال النابغة الجعدی . ولوح ذراعین فی برکة . الی جوء

جوء هل للمنکب . ای مع جوء جوء بر این قول حد داخل باشد در محدود ومرافق شستن واجب باشد وبنزدیك ما ابتدا از مرافق باید کردن وانتها بکنارهٔ انگشتان وفقها در وجوب غسل مرفقین موافقت کردند مگر زفر ومالك انس وشافعی گفت خلافی نمیدانم در وجوب غسل مرافق اما ابتدا از مرافق جملهٔ فقها خلاف کردند مارا وبایه تمسك کردند بلفظ الی وانکه انتها غایه را باشد وجواب از او آن است که اگرچه الی بمعنی انتهاء غایت مستعمل است بمعنی مع هم مستعمل است چنانکه گفتیم وظاهر استعمال دلیل حقیقت کند باید تا هر دو حقیقت باشد دلیل دگر بر صحت مذهب ما در این باب طریقهٔ احتیاط است وانکه اجماع است بر انکه هر که آن کند که ما گفتیم ذمهٔ او بری باشد بیقین وانکه خلاف آن کند دلیلی نیست بر برائت ذمهٔ او زجاج گفت اگر گویند الی بمعنی مع است لازم آید که تا بدوش بباید شستن برای انکه اسم متناول است آن را گوئیم اگر مارا با ظاهر رها کنند چنین گویند جز که دلیل برخاسته است از جهت اجماع که ماورای مرفق نباید شستن وروی ودستها یکبار شستن واجب است بظاهر آیه ودو بار سنت است باخبار متواتر وسه بار ممنوع است باخباری که روایت کرده‌اند از رسول صلی الله علیه وآله واز اهل البیت علیهم السلام . قوله وامسحوا برؤسکم . در صفت مسح خلاف کردند بعضی گفتند مسح کند بکمتر آنچه نام مسح بر او آید چه بیش از این واجب نیست واین مذهب ماست وقول عبدالله عمر است والقسم بن محمد وعبدالرحمن بن ابی لیلی وابرهیم وشعبی وثوری ومذهب شافعی است واصحاب او واختیار طبری است وابوحنیفه وابویوسف ومحمد بن الحسن گفتند مسح بکمتر از سه انگشت نشاید ومالك گفت مسح دادن بر همه سر واجب است وبنزدیك ما مسح بر مقدم سر دادن واجب باشد وهیچ فقیه این اعتبار نکرد جز که گفتند مسح بر هر جای که خواهد دهد وروا باشد ودلیل بر صحت مذهب ما قوله برؤسکم است برای انکه با تبعیض راست ایجاب رای انکه تا حمل توان کردن بر معنی مستفاد حمل نشاید کردن بر زیادت وچون بازیادت را نباشد وتعدیه را نباشد لابد اورا معنی باید وهیچ معنی نیست اورا الا التبعیض والالغو باشد اگر گویند در باب تیمم لازم آید که ببعضی روی مسح کنی برای باء تبعیض را گوئیم همچنین گویند که ببعضی روی باید کردن وآن بعض من قصاص الشعر الی طرف الانف باشد واگر کسی بجای مسح سر غسل کند وسر بشوید مجزی نباشد از مسح سر بنزدیك ما وبنزدیك جملهٔ فقها مجزی باشد گفتند برای انکه غسل مشتمل بود بر مسح واین طریقه نامعتمد است برای انکه اگر کسی را وضو باید کردن وخویشتن را باب بر آرد مجزی نباشد اورا از طهارت نماز باتفاق با انکه مشتمل ومستغرق است اعضای طهارت را دگر انکه معنی غسل مخالف است معنی مسح را چه مسح امرار عضوی باشد که در او نداوة باشد بر عضوی دیگر وغسل امرار آب باشد مع الجریان وبرای انکه مسح داخل باشد در غسل واجب نکند که هر دو یکی باشد نه بینی که دستار را خرقه نخوانند واگرچه خرقه داخل بود در عمامه ومحله را خانه نخوانند واگرچه مشتمل بود بر او وشافعی را دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم ودگر فقها گفتند وبنزدیك ما مسح سر ومسح پای ببقیهٔ نداوت وضو باید وآبی نو نباید گرفتن برای او وجملهٔ فقها خلاف کردند در این وگفتند آبی نو باید گرفتن ومالك گفت اگر ببقیهٔ نداوت مسح کشد روا باشد جز که فاضلتر آن است که آبی نو برگیرد مسح بر عمامه دادن روا نباشد ومذهب ابوحنیفه وشافعی همچنین است وثوری واوزاعی واحمد واسحق گفتند روا باشد بنزدیك ما مسح دادن بر گوش روا نباشد ونه شستن او وشافعی گفت مستحب است که مسح بر دهد گوشها را بآبی نو وابوحنیفه گفت گوش از جملهٔ سر است با سر مسح باید دادن آن را وزهری گفت از جملهٔ روی است با روی بباید شستن مالك واحمد حنبل گفتند از سر است اما مسحش بآبی نو باید وحسن بصری وشعبی واسحق گفتند آنچه از آن مستقبل است بشویند وآنچه مستدبر است مسح دهند آن را

. وارجلكم الى الكعبين . نافع وابن عامر و كسائی وحفض عن عاصم ویعقوب واعشی خواندند وارجلكم بنصب لام وباقی قرا خواندند وارجلكم بجر لام وهر دو قرائت مفید مسح است دون غسل برای انكه جر معطوف باشد بر لفظ و نصب معطوف باشد بر محل و در كلام عرب ازاین بسیار است یقول العرب مررت بزید و عمرو وآ برای انكه جار و مجرور در محل نصبند بوقوع الفعل علیهما واز آنانكه باما موافقت كردند در مسح عبدالله عباسست و حسن بصری و شعبی و اسحق وابو علی الجبائی و محمد بن جریر الطبری و بروایت دیگر این گروه بتخییر گفتند بین المسح والغسل و بیك روایت از اینان آن است كه جمع گفتند بین المسح والغسل گفتند مسح برای كتاب گفتیم وغسل برای سنت واز جماعت صحابه و تابعین روایت كردند وجوب مسح چون عبدالله عباس وانس مالك و عكرمه وابو العالیه و شعبی و آنانكه از ایشان بمسح گفتند یا بغسل گفتند استیعاب باید كردن ظاهر و باطن پای را اما بغسل واما بمسح برای انكه ایشان بتبعیض نگفتند و اخبار بسیار آمد بر این من طریق الخاصة والعامه اما من طریق العامه اوس بن اوس روایت كند كه رسول ؏ را دیدم كه وضوء نماز باز كرد و مسح بر نعلین داد و حبه العرنی روایت كرد كه امیر المؤمنین علی را دیدم كه مسح بر نعلین داد و عبدالله عباس گفت چون وضوء رسول را ؏ وصف میكرد كه گفت مسح علی رجلیه پیغمبر وضو كرد و مسح بر پای داد و هم عبدالله عباس گفت كتاب خدای بمسح آمد و مردمان ابا كردند و جز غسل نكردند و امیر المؤمنین ؏ گفت . ما نزل القرآن الا بالمسح . وهم او گفت . فی الوضوء غسلتان و مسحتان . یعنی در وضوء دو غسلند و دو مسح واخبار از طریق خاص قیاسی نیست آن را كه گویند نه بر قرائت نصب اقتضاء غسل كند برای انكه عطف باشد بر وجوه و ایدی و تقدیر آن باشد كه . اغسلوا وجوهكم وایدیكم الی المرافق وارجلكم الی الكعبين وامسحوا برؤسكم . گوئیم روا نباشد برای انكه فصل كردن میان معطوف و معطوف علیه بجمله اجنبی نیكو نباشد و معنی تباه شود نه بینی كه اگر كسی گوید ضربت زیداً وعمرواً واكرمت خالداً وبشراً ودعوی كند كه بشر معطوف است بر زید و عمرو و در باب ضرب و معطوف نیست بر خالد و اكرام این مستقیم نباشد برای انكه طریقی نبود سامع را باین و این كلامی مشوش باشد و با كلام عقلا و حكما نماند و آیت از روی ظاهر و نظم دلیل مسح میكند و وجه استدلال از آیة آنستكه خدای تعالی در این آیات مارا بطهارت چهار عضو فرمود دو مغسول و دو ممسوح در عضو اول كه وجه است تصریح كرد بغسل گفت اغسلوا وجوهكم انگه دستها را بر روی عطف كرد بحرف عطف و همچنین در دو عضو ممسوح در اول امر مصرح كرد بمسح در رؤس و پای را بر او عطف كرد چنانكه حكم كردیم كه ایدی مغسول است برای عطف بر وجوه بحرف عطف واجب بود كه حكم كنیم بر ارجل بمسح برای انكه معطوف است بر رؤس كه ممسوح است و اگر نا وجود عطف شاید كه انجا مخالف بود در جملهٔ اول كه غسل است شاید كه مخالفت كند و این خلاف اجماع بود اگر گویند عطف ارجل بر ایدی اولیتر باشد برای انكه عضوی محدود است عطف او بر عضو محدود اولیتر باشد و بنظم قرآن لایق تر گوئیم انچه بنظم قرآن لایق باشد آنست كه ما گفتیم برای انكه خدای تعالی امر كرد در حق چهار عضو بدو امر انگه عطف كرد مغسول محدود را بر مغسولی نامحدود و آن ایدی است كه محدود است بر وجوه نا محدود عطف كرده انكه در برابر آن عطف كرد عضوی ممسوح محدود را و آن ارجل است بر عضوی ممسوح نا محدود و آن رؤس است پس نظم و نسق كلام چنین نكوتر باشد كه ما بیان كردیم و ظاهر بر این جمله است دگر انكه از طریق قیاس چون كلام با مثبتان قیاس میرود هم دلیل مسح میكند از آنجا كه اعضاء طهارت این چهار است دو مغسول و دو ممسوح بدلالت انكه در تیمم انچه مغسول است ممسوح میشود وانچه ممسوح است ساقط اگر فرض پای غسل بودی بایستی كه ممسوح بودی در تیمم نه ساقط چنانكه وجوه و ایدی چون ساقط شد در تیمم بل ممسوح آمد

دانستیم كه پای ممسوح است چون رؤس برای سقوطش را در تیمم اگر گویند بر قرائت آنانكه وارجلكم بجر خوانند عطف نیست بر رؤس و انما مجرور است بمجاورت اسمی مجرور چنانكه عرب گوید . جحر ضب خرب وخرب از صفت جحر است نه از صفت ضب وانما جر او بمجاورت مجروری اورا مجرور كردند و چنانكه امرؤ القیس گفت . كان ثبیراً فی عرانین وبله كبیر اناس فی بجاد مزمل . ومزمل از صفت كبیر است نه از صفت بجاد و چنانكه اعشی گفت . لقد كان فی حول ثواء ثویته . تقضی لبانات ویسئم سائم . ثوا مجرور است بمجاورت حول گوئیم از این چند جوابست اول انكه اعراب بمجاورت در كلام عرب معروف نیست و بر سبیل شذوذ و ندرة آمد و كلام خدای تعالی حمل نشاید كردن بر شذوذ دگر انكه هر كجا اعراب بمجاورت آوردند حرف عطف در او نیست و در آیة حرف عطفست و حرف عطف مانع باشد از مجاورت برای انكه حایل بود و مجاورت با حایل صورت نه بندد و جهی دگر در ابطال جر بمجاورت آنست كه بعضی نحویان محقق گفتند تقدیر در جحر ضب خرب آنست كه جحر ضب خرب جحره چنانكه مررت برجل حسن وجهه پس خرب در این جای از صفت جحر باشد چنانكه حسن از صفت وجه باشد و تعسف مجاورت حاجت نبود واما قول اعشی . لقد كان فی حول ثواء ثویته . جر او بر بدلست وان بدل اشتمال باشد چنانكه اعجبنی زید عقله وادبه و معنی انكه اعجبنی عقل زید وادبه و كذلك معنی البیت لقد كان فی ثواء حول ثویته . اگر گویند چگوئی در بیت امرؤ القیس كه در آنجا جر بمجاورت است و در او واو عطفست وهو قوله . فظل طهاة اللحم من بین منضج . صفیف شواء او قدیر معجل . كذلك قول الشاعر . فهل انت ان ماتت اتانك راحل . الی آل قسطام بن قیس فخاطب . واین بیت را نیز حرف عطف در اوست و اگر عطف بودی بر راحل مرفوع بایستی گوئیم اما بیت امرؤ القیس جر او بر عطف شواء است والتقدیر او صفیف شواء اما بیت دیگر یك جواب از او آنست كه روا بود كه راوی غلط كرد و قصیده بر جر باشد و شاعر اقوی كرده باشد در او واگرچه قصیده بر جر است این بیت بر رفع بود عطفاً علی راحل علی الاقوا ولكن راوی غلط كرد و حمل این بیت بر ابیات قصیده كرد در جر و ندانست كه شاعر اقوا كرد و جواب دیگر از او آنست فخاطب امر است از مخاطبه و كسر برای قافیه است والاصل فخاطب ای اخبرنی بما انت فاعل . فاما قول الشاعر . لم یبق الا اسیر غیر منقلب . او موثق فی عقال الاسر مكبول . جر او بر مجاورت نیست بل عطف است بر موضع اسیر برای انكه الا بمعنی غیر است و الا و غیر متعاقب باشند و تقدیر آنست كه لم یبق غیر اسیر و غیر موثق پس او عطف بر محل اسیر باشد . اما قولهم المسح بمعنی الغسل مسح بمعنی غسل است برای انكه مسح غسل خفیف باشد و استشهاد ایشان بقولهم تمسحت للصلوة چیزی نیست برای انكه ما فرق كردیم میان غسل و مسح دگر انكه عدول باشد از ظاهر و بی دلیلی عدول از ظاهر روا نباشد و اما تقدیر ایشان فعلی از میان معطوف و معطوف علیه اعنی الرأس والرجلین وانكه گفتند تقدیر این است كه . وامسحوا برؤسكم واغسلوا ارجلكم . تا عطف نباشد بر وجوه و ایدی چنانكه شاعر گفت . علفتها تبناً وماءً بارداً . وتقدیر انكه وسقیتها ماءً بارداً و همچنین قول شاعر . یالیت بعلك فی الوغاء . متقلد سیفاً ورمحاً . والتقدیر وحامل رمحاً گوئیم این نوع انگه روا باشد كه در كلام دلیل بود بر تقدیر این محذوف و لبس زایل بود و معنی مستقیم نشود بی تقدیر این محذوف برای انكه معلوم است بضرورت از كلام ایشان كه تعلیف در آب استعمال نكنند و تقلید در رمح پس لا محال بضرورت تقدیر محذوفی باید كردن و نه چنین است آیه برای ارجل چنانكه محتمل غسل است محتمل مسح است و امر در ظاهر متعلق است بمسح برای كدام ضرورت عدول باید كردن از ظاهر مسح بتعسف غسل ولا ضرورة ههنا ولا دلیل اگر گویند چون این وجوه باطل كردی

نصب ارجلکم بر چه باشد بر قرائت انکس که بنصب خواند گوئیم عطف بود علی محل الرؤس برای انکه جار مجرور
اینجا در محل نصب است لوقوعه موقع المفعول نه بینی که اگر بانبودی رؤس منصوب بودی و مثال او در عربیه قولهم
لیس زید بقائم ولا قاعداً قال الشاعر . معاوی انّنا بشر فاسجح . فلسنا بالجبال ولا الحدیدا . عطف کرد حدیدرا
بر موضع جبال وقال آخر ، هل انت باعث دینار لحاجتنا ، اوعبد ربّ اخاعون بن مخراق ، والتقدیر هل انت
باعث دیناراً اوعبد ربّ وقال آخر ، جئنی بمثل بنی بدر لقومهم ، اومثل اخوة منظور بن سیّار ، این حمل بر معنی
باشد برای انکه معنی جئنی ائت واحضر باشد مثل را بنصب بر او عطف کرد وهمچنین قول شاعر که گفت
، اقول للبغل لما کاد یصرعنی ، لابارك الله فی معن وما وهبا ، اعطانی الحنف لمّا جئت زائره ، وضرّنا بالفضة البیضاء
والذّهبا ، اراد ضرّ بالفضة البیضاء ومنع الذّهب لأنّ معناهما واحد واستقصاء کلام در این معنی اجل مرتضی
علم الهدی قدس الله روحه العزیز در مسائل خلاف ومسائل مفرد وکتاب الانتصار کرده است وایجا بیش ازاین
احتمال نکند چه خلاصهٔ آن تطویل این است والله ولی التوفیق ، قوله الی الکعبین ، بنزدیك ما کعبین آن دو
استخوان بر آمدهٔ از پشت پای باشد ومحمد بن الحسن صاحب ابی حنیفه موافقت کرد مارا در کعبین باانکه غسل گفت
وبیشتر مفسران گفتند وفقهان کعبین را تفسیر بر دو استخوان بر آمدهٔ مدوّر دادند علی جانبی القدم ودلیل بر صحت
قول ما وضعف این قول آن است که اگر چنین بودی الی الکعاب بایستی برای انکه هر مکلفی را دو پای باشد وبر این
قول هر پای را دو کعب بود وچون جمع کنی چهار باشد واز چهار کنایت بلفظ جمع کنند دگر انکه چون مسح بدلیل
درست شد هر که بمسح گفت گفت کعب این باشد که ما گفتیم وهر که بغسل گفت گفت کعب آن است قول بمسح باانکه
کعب نه آن باشد که ما گفتیم قولی باشد خارج اجماع وترتیب در وضو واجب است بعضی اهل لغت وفقهان گفتند
از ظاهر آیة برای انکه واو ایجاب ترتیب کند ذکره الفرآء وابوعبیده امّا درست آنست که بنصی وشرعی دانسته ایم
ودر ظاهر آیة نیست برای انکه واو عطف اشراك دوم در حکم اول دهد امّا ترتیب وتعقیب از فا شناسند دگر طریقهٔ
بنا وآن آن است که هر کس که مسح گوید وجوب ترتیب گوید وهر کس که وجوب ترتیب نگوید غسل
گوید قول باین بنیان مخالف اجماع باشد دگر انکه رسول علیه السلام چون اعرابی را وضو می آموخت وضو باز
کرد وگفت ، هذا وضوء لایقبل الله الصلوة الابه ، واجماع است که رسول علیه السلام در ترتیب آیه
درباب طهارت خلاف نکرد دیگر طریقهٔ احتیاط وآن آن است که هر کس که ترتیب بجای آرد ذمّهٔ او
بیقین بری شود وانکس که بجای نیارد در برائت ذمّهٔ او خلاف است ودر آیه دلیل است بر انکه
مسح بر عمامه وموزه روا نباشد برای انکه وجوب مسح که تعلق دارد بسر دارد وبپای ودر هیچ لغت عمامه را
سر نخوانند ونه موزه را پای چنانکه برقع را روی نخوانند وپیرهن را تن ودر آیه دلیل است بر وجوب
نیت بر آن تفسیر که مفسران گفتند قیام نماز راکه مراد آن است که ، اذا اردتم القیام الی الصلوة ،
وبر تفسیر قومی دیگر از مفسران که مراد بقیام عزم است وغسل این اعضا بر وجهی که برای نماز بود ممکن نباشد
الابنیت برای انکه فعل بر وجه عزم ونیت باید کردن قوله . وان کنتم جنباً فاطهروا . یعنی اگر شمارا جنابتی
رسیده باشد وخواهید که نماز کنید غسل کنید وبعضی مفسران گفتند این شرط معطوف است بر شرط محذوفی
وتقدیر آن است که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم الایة ان کنتم محدثین وان کنتم جنباً فاطهروا . ولفظ
جنب صالح است واحدرا وتثنیه را وجمع را ومذکر را ومؤنث را وجنابت بدو چیز باشد یکی بانزال آب دافق ودگر
بالتقاء ختانین وحدّ التقاء ختانین غیبوبة الحشفه باشد وانزال آب دافق در هر حالی از احوال در خواب وبیداری

بشهوت وبیشهوت یقال اجنب الرجل وجنب اذا صار جنباً والمصدر الجنابة واصلها البعد قال الشاعر . فلاتحرمنی
مایلاً عن جنابة . فأنی امرؤ وسط العتاب غریب قوله . فاطهروا . اصله تطهروا تاء تفعل را طا کردند
وبرای ادغام اسکان کردند وهمزهٔ وصل جلب کردند باو اطهروا شد وکذلك اطیرنا واثاقلتم وادّا رکوا . وان
کنتم مرضی . واگر بیمار باشی یعنی از جراحتی وآبله وبیماری که استعمال آب بان زیان دارد وشمارا حدث
جنابة یا حدثی که نقص طهارت کند رسیده باشد . اوعلی سفر یا بر سفری باشی . اوجاء احد منکم من الغائط . یا
حدث قضاء حاجت رسیده باشد شمارا وغائط نام زمین مطمئن باشد انگاه نقل کردند این اسم را وبر قضاء حاجت
نهادند واین اسماء منقوله باشد . اولمستم النساء . یا شمارا بازنان لمسی وملامسه رفته باشد وحمزه وکسائی و
خلف لمستم خواندند بی الف وباقی قرّا لامستم بالف ولمس وملامست در این آیه ودر سورة النساء مراد باو مقاربت
وجماع است وکنایة باشد ازاو واختلاف فقها ومفسران در این لفظ در سورة النساء بگفتیم اگر گویند چون تفسیر
لفظ لمس بمجامعة کنند وقوله تعالی . وان کنتم جنباً . در پیش برفته است نه تکرار باشد جواب ازاو آنست
که آن در حق کسی گفت که آب یابد تا غسل کند واین در حق انکس که آب نیابد اورا تیمم باید کردن چون حکم
مختلف باشد لابد تکرار باید کردن حق تعالی در این آیه عذرهای که با آن عذر تیمم باید کردن بگفت یکی مرض
ورنج ومنع که بر اعضاء طهارت باشد یکی سفر که مردم دراو بسیار وقتها آب نیابند واگر یابند آلت ندارند
وباشد که ببها فروشند واو بهاندارد وجمله آن است که هر که آب نیابد یا متمکن نباشد از استعمال آن اورا تیمم باید
کردن واصل او قصد باشد یقال امه وامه وعمه ویممه اذا قصده واین از اسماء منقوله باشد خدای تعالی گفت ایمّومنان
چون شمارا حدثی رسد از جنابت وجز آن وآب نیابید یا متمکن نباشی از استعمال آب قصد کنی بروی زمین پاك و
خاکی پاك بدست آری واز انجا تیمم کنی واز آن خاك در روی مالی ودر دستها وبیان این وکیفیت او در سورة النساء
کرده شد وآن آن است که اگر بدل وضو باشد تیمم یکبار دست بر زمین زند واز انجا که موی سر بود دست فرود آرد
بر پیشانی وروی تا بکنار بینی وبکف دست چپ پشت دست راست را مسح دهد از بند دست تا سر انگشتان وبکف
دست راست پشت دست چپ را واگر تیمم او بدل غسل باشد دست دو بار بر زمین زند وکیفیت همان ونواقض تیمم
نواقض وضو باشد جز که زیادت اینجا ممکن بود از استعمال آب . مایرید الله لیجعل علیکم من حرج . انکه حق تعالی چون
کسی که از کسی عذر خواهد از تو عذر میخواهد که غرض در این باب رنج وحرج وتنگی تو نیست غرض من
طهارت وپاکی تو است که من نخواهم که تو پلید باشی ای عجب خدای تعالی نمیخواهد که تو با پلیدی پلید باشی کی
خواهد که انکس که پاکست پلید باشد وخدای تعالی در سرای رنج بتو رنج نخواست در سرای راحت وخواری
بتو کی رنج خواهد خدای تعالی گفت من پاکی تو میخواهم تو بعوض آن آلودگی او خواستی انچه بتو لایق است او
بتو نخواست واز تو دور کرد وانچه باو لایق نیست تو باو حواله کردی . ولیتم نعمته علیکم . ونیز میخواهد
تا نعمت خود بر شما تمام کند شهر بن حوشب روایت کند از ابوامامه که رسول م گفت . ان الوضوء یکفر ماقبله
. وضوء نماز کفارت آن باشد که پیش آن کرده بود از گناه ودر خبر است که هر کس که او وضوء نماز باز کند و
فرایض وسنن آن بجای آرد خدای تعالی از هر قطره آب که از دست او بچکد فرشتهٔ را بیافریند تا برای او استغفار
میکند وامرزش میخواهد تا روز قیامت ولام باضمار ان عمل نصب کرده است وان مع الفعل در تأویل مصدر
است وتقدیر آن است یرید تطهیرکم واتمام نعمته علیکم کما قال الشاعر . ارید لأنسی ذکرها فکأنما . تمثل لی لیلی
بکل سبیل . لعلکم تشکرون . ای لکی تشکروا تا همانا شما شکر میکنی . واذکروا نعمة الله علیکم الایة .

انکه حق تعالی تذکیر نعمت خود کرد بر بندگانش وامر کرد ایشان را بیاد کردن او و نعمت او بر ایشان وآن عهد
و میثاق که بر شما گرفته است بلخی وجبائی گفتند مراد بیعت رسول است که ایشان کردند وعهد رسول که بر ایشان
گرفت در اوامر و نواهی خدای تعالی که امتثال کنند وامر او را در عبادات از وضوء نماز وغسل جنابت وتیمم
ابو مالك روایت کرد از رسول ص که او گفت . الطهور شطر الایمان . طهارت نماز کردن نیمهٔ ایمان است ابو عثمان
النهدی روایت کند که با سلمان فارسی بودم شاخی بر گرفت که براو برگهاء خشك بود دست باو فرو آورد وبرگهاء
آن بدست خرد کرد و بیاشید انکه گفت از رسول عم شنیدم که هر کس که او وضوء نماز باز کند ونیکو کند گناه از
او چنان فرو ریزد که برگ از این شاخ عمرو بن عینه گفت رسول را عم پرسیدم از وضو نماز و فضل او گفت هیچکس
نباشد از شما که آب برگیرد ومضمضه واستنشاق بکند والا هر خطا و گناهی که بدهن وبینی کرده باشد با آب
ریخته شود وچون آب بروی فرود آرد هر گناهیکه بروی کرده باشد باب از روی فرود آید چون آب بدستها فرود
آرد هر گناهی که بدست کرده باشد با آب بسر انگشتانش فرود آید چون مسح بر سر دهد گناهان با طراف موی او
بشود چون مسح بر پای دهد گناهانی که بپای بان سعی کرده باشد از او فرو شود چون بیاید وبان وضو نماز کند و
حمد وثنای خدای کند ودل را فارغ کند خدای را جل جلاله والا از گناهان بیرون آید چنانکه از مادر آن ساعت
زاده انس مالك گفت هشت ساله بودم که خدمت رسول عم کردم اول چیزی که مرا آموخت وضوء نماز بود و گفت
احسن وضوئك اصلاتك یحبك حفظتك ویزد فی عمرك . گفت وضو نکو کن تا نگاه بانانت از فرشتگان دوست
دارند ودر عمرت بیفزاید و رسول عم گفت . امتی الغر المحجلون یوم القیمة من آثار الوضوء . گفت امت من
روز قیامت اغر محجل باشند از آثار وضوء نماز یعنی نور از روی ایشان ودست وپای ایشان می تابد بر سبیل تشبیه
یا سبب اغر محجل که روی سفید دارد وپای عبد الرحمن بن سمرة الانصاری گفت یکروز رسول عم در مسجد
آمد و گفت من خواب عجب دیدم مردی را دیدم از امت من که در هاء عذاب گور براو گشاده بود ندوضوء و طهارت
و نماز او بیامد واو را از آن برهانید واما غسل جنابت او سری است از اسرار مسلمانی که امتحان مؤمن بدان کنند
وتمیز مؤمنان از منافق بان باشد ابوذر غفاری روایت کند از امیر المؤمنین ع که او گفت جماعتی از احبار جهودان
بنزدیك رسول آمدند و گفتند یا محمد خبر ده ما را تا چرا از آب منی غسل باید کردن واز بول وغایط نباید کردن واین
پلید تر است از آن رسول ع گفت برای انکه چون آدم ع از درخت گندم بخورد آن در عروق وعصب او آب
منی گشت چون آدمی مجامعت کند این آب از بن هر موئی از آن نزول کند خدای تعالی این غسل بر او واجب کرد تا
طهارت وکفارت او باشد از معاصی وشکر آن باشد که خدای تعالی آن نعمت بر او کرده باصابت آن لذت که باو
رسید عند انزال آن آب گفتند راست گفتی اکنون خبر ده ما را از ثواب انکس که او غسل جنابت کند گفت مؤمن چون
بت غسل جنابت کند خدای تعالی برای او در بهشت کوشکی بنا کند و هیچ بنده وپرستاری نباشد که او قیام کند
بغسل جنابت والا خدای تعالی با فرشتگان مباهات کند گوید فرشتگان من ببنده وپرستار من نگری که بغسل
جنابت قیام کرده است برای فرمان من واز سر اعتقادش که من خداوند اویم گواه باشی که من بیامرزیدم او را وبهر
موئیکه بر اندام اوست وبر سر او هزار حسنتش بنوشتم وهزار سیئتش بستردم وهزار درجتش برفع
کردم آن احبار چون این بشنیدند گفتند اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله .
وانس مالك روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت مبالغه کن در غسل جنابت که تحت کل شعرة جنابة که در زیر
هر موئی جنابتی هست گفتم یا رسول الله چگونه مبالغه کنم گفت ، رو اصول شعرك . سیراب بکن بنهای موی را

وظاهر اندامت پاك کن تا چون از غسل گاه بیرون آئی از گناه بیرون آمده باشی عبد الرحمن بن سمره گفت رسول ع
در مسجد آمد روزی ما در مسجد بودیم گفت دوش خواب عجب دیدم مردی را دیدم از امت من و پیغمبران را
دیدم حلقه حلقه نشسته هر گه که خواست تا در حلقه شود براندند او را غسل جنابتش بیامد ودست او بگرفت واو را
در پهلوی من بنشاند قوله . واذکروا نعمة الله علیکم . خدای جل جلاله تذکیر نعمت کرد بندگانش را گفت یاد
کنید نعمت خدای را بر شما ببیان وایضاح دین حق شما را واعلام کردن او شما را معالم شرع وآنچه مصالح شما بان
متعلق است از احکام دین از آب دست وطهارت نماز وغسل جنابت وتیمم در وقت عذر وجز آن از انواع نعمهای
دینی ودنیاوی و میثاقه الذی واثقکم به وآن عهد که با شما کرد بلخی وجبائی گفتند مراد آن عهد است که رسول علیه السلام
بر ایشان ها گرفت که طاعت خدای دارند وامتثال اوامر او کنند وبعضی دگر گفتند مراد مبایعة لیلة العقبه است
وبیعة الرضوان واین قول عبد الله عباس است . اذ قلتم سمعنا واطعنا . چون گفتی ما سمیع ومطیعیم فرمان تو
شنیدیم وطاعت تو پیش گرفتیم . واتقوا الله . واز خدای بترسی که خدای تعالی عالم است باسرار دلهای شما
وابو الجارود روایت کرد از باقر علیه السلام که گفت مراد بمیثاق آن عهد است که رسول علیه السلام بر امت گرفت
در حجة الوداع بولایت امیر المؤمنین علیه السلام وتحریم خمر وکیفیت وضو . یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله
شهداء بالقسط . خدای تعالی در این آیه مؤمنان را فرمود تا بعدل قیام کنند یعنی اقامت عدل کنند وانصاف بجای
آرند وعدل بپای دارند ورها نکنند تا معالم آن مندرس شود وقوام بنا مبالغة باشد ای کثیر القیام ونصب قوامین بر خبر
کان است ونصب شهداء بر حال در آن حال که برای خدای تعالی گواه باشی یا گواه خدای باشی در انچه گفت فرمود . ولا
یجرمنکم . نهی مبالغه است ابو عبیده گفت لا یحملنکم ونباید که شما را دشمنی و بغض قومی بر آن دارد که عدل
نکنی وانصاف ندهی واختلاف در این لفظ گفته شد ونیز در شنأن انکه امر بعدل از سر گرفت گفت . اعدلوا .
عدل کنی وداد دهی چه آن بتقوی وپرهیزگاری نزدیك تر باشد انکه وعظ کرد ایشان را بقوله . واتقوا الله .
گفت از خدای بترسی واز معاصی وعقاب او اجتناب کنی که خدای تعالی داناست بانچه شما میکنی عبد الله بن کثیر
گفت آیه در جهودان بنی قریظه آمد که رسول علیه السلام زیر حصن ایشان فرود آمد ایشان همت آن کردند
که او را بکشند مسلمانان را کین ایشان در دل زیاده گشت خدای تعالی گفت نباید که بغض وعداوت ایشان شما را
بر آن دارد که عدل نکنی بلکه عدل پیشه کنی با دوست ودشمن ومؤمن وکافر . ان الله خبیر بما تعملون . که خدای
تعالی داناست بانچه شما میکنی مورد او مورد تهدید و وعید است قوله . وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات لهم
مغفرة واجر عظیم . گفت وعده داد خدای تعالی مؤمنان را که عمل صالح کنند که ایشان را بیامرزد ومزد عظیم
دهد ووعد خبری باشد متضمن نفع موعود را ووعید خبری بود متضمن مضرة آن را که وعید بان تعلق دارد فرا گفت
وعدته بالخیر والشر لفظ وعد چون مقید باشد بخیر یا بشر صالح بود هر دو را اما چون مطلق باشد وعد در خیر باشد
ووعید در شر قوله . لهم مغفرة . جمله است در موضع مفرد بتقدیر آن برای انکه آن جمله را در تقدیر مفرد آورد
الا تری الی قول الشاعر . وعدنا الصالحین لهم جزاء وجنات وعینا سلسبیلا . وجنات وعینا را نصب کرد
بر موضع جزا باضمار ان وتقدیر آیه این است که ان لهم مغفرة واجرا عظیما . خدای تعالی برای ترغیب مکلفان بر طاعت
ایشان را وعدهٔ آمرزش وثواب میدهد تا داعی ایشان قوی بود بفعل طاعت واجتناب معصیت ووجهی دگر در تقدیر
آیت آنست که موعود به را محذوف گویند والتقدیر وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات الجنة انکه کلامی مستأنف
از سر گرفت و گفت لهم مغفرة واجر عظیم . واین جمله باشد از مبتدا و خبر ومراد باجر ثواب است بلا خلاف برای

انکه اجر مزد بود و مزد عقب عمل باشد و چون عمل که در آیت است ایمان است و عمل صالح اجر و مزد آن لامحال
ثواب باشد و اصل مغفرة ستر باشد چنانکه گفتیم پیش از این انکه در برابر ان چون ذکر ثواب مطیعان کرد بیان عقاب
کافران و عاصیان بگفت تا بطریقی الترغیب و الترهیب و الخیر و الشر مکلفان را تحریص کرده باشد گفت والذین
کفروا و کذبوا بایاتنا اولئك اصحاب الجحیم . گفت آنانکه کافر شوند و آیات من بدروغ دارند ایشان اهل دوزخ
باشند و جحیم فعیل باشد بمعنی فاعل من جحمت النار و در قرآن نامی است از نامهای دوزخ علم با انکه لام در او شده است
کالنجم للثریا . یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم . انگه تذکیر ذکر نعمتها و از دفع اذیت و بلیت دشمنان از
ایشان گفت یاد کنی نعمتهای من بر شما چون همت کردند قومیکه دست بشما دراز کنند و قصد کشتن و هلاك شما کنند مفسران
خلاف کردند در انکه ایشان که بودند که این کردند مجاهد و قتاده و ابومالك گفتند جهودان بنی قریظه بودند انکه رسول
علیه السلام نزد حصن ایشان رفت برای دیت کشتگانی از بنی کلاب پس وقعهٔ بئر معونه و آن دو مرد بودند کلابی که پیش
رسول م آمده بودند عمرو بن امیة الضمری ایشان را بکشت چون ایشان را گفت شما مسلمانید یا کافر گفتند ما وافدیم
پیش رسول آمده ایم او ایشان را بکشت پیش از انکه برسول رسند رسول م ملامت کرد او را و گفت دو مرد را بی امر و
رضای من بکشتی و پیش از انکه ایشان بامن خود رسند والله که دیت ایشان بدهم انکه ببنی قریظه رفت تا از ایشان قرضی ستاند
و بدیت ایشان دهد و بعضی گفتند استعانتی خواست از ایشان ایشان عزم آن کردند که کید کنند با او و فتك کنند و او را
ناگاه بکشند خدای تعالی خبر داد او را از آن از آنجا برگشت و کید ایشان که سگالیده بودند باطل شد حسن بصری
گفت سبب آن بود که قریش مردی را فرستادند تا فرصت نگاه دارد و رسول را علیه السلام بکشد و در نزدیك رسول
آمد و ساعتی توقف کرد چون مجلس خفیف شد رسول م تیغ کشیده در دست داشت این مرد نزد او آمد و گفت یا محمد
این تیغ مرا ده تا ببینم رسول م تیغ باو داد او تیغ بستد و بدست گرفت و بجنبانید انگه گفت یا محمد من یمنعك منی که باز
نماید تورا از من این ساعت رسول علیه السلام گفت الله یمنعنی خدای مرا نگاه دارد از تو مرد خواست تا تیغ برآرد
چندانکه جهد کرد دست نجنبید تیغ از دست بیفکند و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انك محمد رسول الله . گواهی دهم
که خدا یك است و تو رسول اوئی و این کار سبب اسلام او بود و نام او عمرو بن وهب الجمحی بود او را صفوان بن امیه
فرستاده بود برای این کار واقدی گفت رسول م بغزای بنی ذبیان و بنی محارب شد ایشان با کوهی گریختند رسول
علیه السلام بر این کوه فرود آمد انگه برخاست تا تجدید وضو کند و از لشکرگاه دور برفت تنها و وضو تازه کرد
بارانی سخت بیامد و جامهٔ رسول تر کرد رسول م برخاست تا بلشکرگاه آید از آن باران سیلی بیامده بود و حایل
شده بود رسول م بیامد و درختی بود جامه بکند و بر آن درخت افکند تا خشك شود و او در زیر درخت بخفت
اعراب از سر کوه نگاه کردند رسول را علیه السلام تنها دیدند در زیر درخت خفته برهنه غنیمت شمردند آن فرصت را
امیر خود را خبر دادند از این حال و نام او دعثور بن الحارث بود او بیامد و تیغ برگرفت و ببالین رسول آمد و تیغ
برآهیخت و گفت یا محمد من یمنعك الیوم منی تورا از من که نگاه دارد این ساعت رسول علیه السلام گفت الله یمنعنی
خدای مرا نگاه دارد جبرئیل علیه السلام بیامد و گوشهٔ بر سینهٔ او زد و او را دور بینداخت و تیغ او از دست بیفتاد
رسول علیه السلام تیغ برگرفت و بسر او رفت و گفت من یمنعك منی . تورا از من این ساعت که نگاه دارد . گفت لا احد
یمنعنی منك . مرا کسی نیست که از تو نگاه دارد تورا خدای تو از من نگاه داشت و یاری کرد و مرا خدائی نیست که
یار من بود . و انا اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله ، و من گواهی میدهم که خدا یك است و تو رسول اوئی
خدای تعالی این آیه فرستاد ابوعلی گفت مراد آن الطافست که خدای تعالی کرد باصحابه رسول تا با او ثبات کردند

ودشمن را از او دفع کردند بعضی دگر گفتند مراد آن است که دشمنان رسول را و اعداء دین را خدای تعالی دفع
کرد باشغال و امراض و موانع و حوایل و تغازی و مرگ رؤسا و مقدمان و دیگر اسباب شواغل عبدالله عباس گفت
مراد آنست که جماعتی جهودان دعوتی ساختند و بیامدند و تقرب کردند و لابه کردند و رسول علیه السلام از کرم
خلق خود و طمع ایمان ایشان اجابتی کرد و غرض ایشان آن بود که رسول را بکشند جبرئیل آمد و رسول را خبر داد
از عزم و مکر ایشان چون باز آمدند و معاودة کردند رسول علیه السلام گفت خدای مرا خبر داد از انداخت و کید
شما من آنجا نمی آیم و کید ایشان باطل شد پس خدای تعالی بر سبیل منت این آیه فرستاد بعضی دگر گفتند سبب
نزول آیه آن بود که رسول علیه السلام در غزاة بنی النحله بوقت با اصحابش نماز تمام میکرد چه هنوز خوف نیامده بود
کافران طمع کردند که غدری بکنند و بر ایشان حمله کنند و قتل کنند گروهیرا خدای تعالی رسول را علیه السلام
اعلام کرد و آیت نماز خوف فرستاد و بیان این قصه و نماز خوف در سورة النساء گفتیم و ذکر ضد نسیان بود و گفته اند
حضور المعنی للنفس و مراد از او علم باشد و ذکر گفتار باشد من قوله علیه السلام من ذکره فقد شکره و مراد اینجا
تذکر است و انچه مرجع او با علم باشد بعد النسیان جز که علم عامتر است از ذکر چه ذکر علمی باشد بعد النسیان
برای انکه در نقیض نسیان مستعمل بود فرق از میان ذکر و خاطر آن است که خاطر مرور المعنی علی القلب باشد و الذکر
حصول المعنی فی القلب باشد خاطر مرور بود و ذکر حصول یقال خطر الشیء ببالہ اذا مرّ به اما هم و همت فله معان
او بر معانی بود یك معنی خطور الشیء بالبال و یك معنی عزم و اراده و یك معنی قرب الشیء من الوجود و بمعنی فکر
آید هم چونین و بسط الید عبارت باشد از قصد و ایقاع مکروه چنانکه در لغت ما گویند دست باو دراز کرد و دست
باو کشید و مانند این و کف منع باشد و منه قوله . واذ کففت بنی اسرائیل عنك ، و نابینارا مکفوف برای این
گویند و نورده جامه را برای این کفه گویند که منع کند از آنچه خیوط او بسر فرود آید و کفة المیزان برای آن گویند
که آنچه در او باشد ممنوع و محفوظ باشد از انکه ضایع شود حق تعالی در این آیه خطاب کرد با مؤمنان و از جملهٔ
نعمتهای خود یکی یاد ایشان داد بر اختلاف این اقوال که رفت گفت یادداری و فراموش مکنی چون گروهی عزم
مصمم کرده بودند بر قتل و فتك شما خدای تعالی منع کرد شمارا از ایشان و دفع کرد ایشان را از شما و دست اذیت
و بلیت ایشان از شما کوتاه کرد انگه گفت از خدای بترسی باداء طاعات او و اجتناب معاصی او و بر او توکل کنی
تا مهمات شما کفایت کند چه مؤمنان آن باشند که بر او توکل کنند و او وعده داد که هر که بر او توکل کنند کفایت
کند او را مهماتش ، قوله تعالی

وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ میثاقَ بَنی اِسْرائیلَ وَ بَعَثْنا مِنْهُمُ اثْنَیْ عَشَرَ نَقیباً وَ قالَ اللّٰهُ اِنّی مَعَکُمْ لَئِنْ اَقَمْتُمُ
وهر آینه بتحقیق که گرفت خدا پیمان بنی اسرائیل و برانگیختیم از ایشان دوازده مهتر و گفت خدا بدرستیکه من باشمایم هر آینه اگر برپا داوید
الصَّلٰوةَ وَ اٰتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ وَ اٰمَنْتُمْ بِرُسُلی وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ اَقْرَضْتُمُ اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً لَاُکَفِّرَنَّ عَنْکُمْ
نمازرا و بدهید زکوة را و بگروید بفرستادگان من و یاری کنید ایشانرا و قرض دهید خدارا قرض نیکو هر آینه پوشانم از شما
سَیِّئاتِکُمْ وَ لَاُدْخِلَنَّکُمْ جَنّاتٍ تَجْری مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهارُ فَمَنْ کَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ مِنْکُمْ فَقَدْ ضَلَّ
بدیهای شمارا و هر آینه درآوریم شمارا بهشتها که میرود از زیر انها نهرها پس هر که کافر شد بعد این از شما پس بتحقیق که گم کرد
سَوٰاءَ السَّبیلِ * فَبِما نَقْضِهِمْ میثاقَهُمْ لَعَنّاهُمْ وَ جَعَلْنا قُلُوبَهُمْ قاسِیَةً یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ عَنْ مَواضِعِه
راه راست را پس بسبب شکستن ایشان پیمانشان را لعنت کردیم ایشان را و گردانیدیم دلهای ایشان را سخت تغییر میدهند سخن را از جایگاهش

وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ
وفراموش کردند بهره‌را ازانچه یادکردندبان وهمیشه آگاه میشوی بر خیانتی ازایشان مکراندکی ازایشان پس درکذرازایشان
وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا مِمَّا
ودرکذر بدرستیکه خدا دوست میدارد نیکوانرا واز آنانکه کفتندکه ما ترسایانیم کرفتیم پیمانشان‌را پس فراموش کردند بهره‌را ازانچه
ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا
پند دادند بان پس انداختیم میانشان دشمنی وخشم‌را تاروز قیامت وزود آگاه کند ایشان‌را بانچه بودند
يَصْنَعُونَ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ
که میکردند بکو ای اهل کتاب به تحقیق که آمد شمارا فرستاده‌ما بیان میکند برای شما بسیاری ازانچه بودید که پنهان داریداز کتاب
وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ
ومیکذرد از بسیاری به‌تحقیق‌که آمدشمارا ازخدا روشنی وکتاب هویدا راه نماید بان خداهرکه پیروی کرد خشنودی‌اورا
سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * لَقَدْ
براههای سلامتی وبیرون کند ایشان‌را از تاریکیها بسوی روشنی بفرمان‌او وراهنماید ایشان‌را بسوی راه راست هرآینه به‌تحقیق‌که
كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ
کافرشد آنانکه کفتند بدرستیکه‌خدا او مسیح‌است پسرمریم بکوپس کیست‌که‌منع کنداز خدا چیزی‌را اکر خواهد که‌هلاک‌کند
الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
مسیح پسر مریم‌را ومادرش‌را وآنانکه‌درزمین‌اند همکی ومرخدار‌است پادشاهی آسمانها وزمین وآنچه میان‌آن‌دوتا
يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ
میافریند انچه میخواهد وخدا برهرچیزی تواناست وکفتند یهودان وترسایان که مائیم پسران خدا ودوستان‌او بکو
فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ
پس چراعذاب‌میکنند شمارابکناهان شما بلکه‌شماانسانید ازانکه‌آفریدمیامرزدمرهرکرامیخواهدوعذاب‌میکندهرکرامیخواهدومرخدار‌است
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ * يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ
پادشاهی‌آسمانها وزمین وآنچه میان آنهاست وبسوی اواست‌بازکشت ای‌اهل‌کتاب بتحقیق‌که‌آمدشمارا فرستادکان‌ما بیان میکنند
لَكُمْ عَلَى فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ
برای‌شما برفاصله ازفرستادکان‌اینکه بکویند نیامد ماراموژده دهنده ونه‌بیم‌دهنده‌پس بتحقیق که‌آمدشماراموژده‌دهنده‌وبیم دهنده
وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
وخدا برهمه چیزی تواناست

قوله ولقد اخذالله میثاق بنی اسرائیل الایة . حق تعالی دراین‌آیه بازکفت آن عهد وپیمانی‌که بر بنی اسرائیل کرفت باوامریکه‌ایشان‌راکرد درکتابهای ایشان ومیثاق سوکندی مؤکدباشد من الوثیقه ووثیقه‌استواری باشد وبنی اسرائیل فرزندان یعقوبند علیه‌السلام وآن دوازده فرزندبودند خدایتعالی درهرسبطی ازاسباط ایشان نقیبی بداشت چه‌هرفرزندی سبطی شدندوازایشان قومی بسیارپدیدآمدندوتوالدوتناسل ایشان بسیارشد حقتعالی برای‌انکه تاخلاف نباشد ایشان‌را ازهرسبطی نقیبی برانکیخت ای عجب دریك‌عهد برای دوازده‌سبط دوازده نقیب‌بایست پس برای چندان‌خلایق که عدد‌ایشان جزخدای نداند دوازده‌نقیب نباید اگردریك‌عهد دوازده

نقیب بسیار نباشد دریك‌عهدکم ازیك نقیب نشاید حق تعالی نقباء بنی اسرائیل‌را دوازده‌کرد تااحوال‌امت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله بااحوال بنی اسرائیل‌ماند مصداق قول‌رسول‌را صلوات‌الله‌علیه که‌کفت . سیکون فی امتی ماکان فی بنی اسرائیل حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذة . کفت‌هرچه دربنی اسرائیل‌بود درامت من باشد چنانکه پای نعل ماند وپرتیر باپرتیر ورسول‌را علیه‌السلام پرسیدند ازعددائمه کفت عددالائمة من بعدی عدد نقباء بنی اسرائیل . کفت عدد امامان ازپس‌من عدد نقیبان بنی اسرائیل باشد ودرمعنی نقیب چهاروجه کفتند حسن بصری کفت ضمین باشد انکه‌پایندکان وعاقله‌قوم‌بود ربیع کفت امین واستوارقوم‌باشد قتاده‌کفت‌کواه باشد برقوم وقومی‌دیکر کفتند رئیس باشد وعریف که ازکارهابررسد واصل‌نقیب درلغت‌فعیل‌باشد ازنقب و نقب سوراخ فراخ باشد دردیوار وآن‌راکه آن سوراخ کند نقاب خوانند وثقب ونقر ونقب متقارب باشند جزکه ثقب اندك‌بود ونقرازاو بیش‌باشد وکنده‌کررا نقار کویند وچنکال مرغ‌را منقار کویند ونقب‌ازهمه بیشترباشد وبعضی اهل‌لغت‌کفتند نقیب‌فعیل‌باشد بمعنی‌فاعل برای‌انکه‌اوتعرف کند وازکارهابررسد ودرغور کارهارود پس‌بان‌ماندکه نقب کند وبعضی کفتند فعیل‌باشد بمعنی‌مفعول برای‌انکه کاراورا تفحص کرده‌باشند ودرغورشده تابدانسته باشندکه اوصلاحیت نقابت داردیانه ومنقبت‌آن خصلت‌باشدکه براونقب کنند ودر غوراوشوند ازفضیلت مرد وجمعش مناقب‌باشد ونقبه‌ازاربای‌باشدکه آن‌راساق‌نباشد برای‌آنش نقبه‌خوانند لاتساع نقبتها . واول حرب‌رانقبه‌کویند قال‌الشاعر . متبدلا تبدوا محاسنه . یضع‌الهنا مواضع‌النقب . وکلاب‌نقیب کویند سکی که آن‌را سوراخی درکلو کنند تاآوازاو بلندبرنیاید واین‌بخیلان کنند تامهمان باوازسك بایشان‌راه‌نبرد ودرمعنی نقباء دراین‌آیه دوقول کفتند حسن بصری وجبائی کفتند برای‌آن‌ایشان‌را نقیب‌خواند که ایشان‌ضمان‌قوم‌خودکردندکه مخالفت‌نکنندآن‌راکه فرموده‌بودند حسن بصری وسدی وجبائی کفتندبرای آن ایشان‌را نقیب خواندندکه ایشان‌را فرمودند تابرآثارآن جباران بشوند وقصهٔ این‌آن‌بودکه خدای تعالی موسی‌را وقومش‌را وعده‌دادکه زمین‌مقدسه‌که زمین‌شام‌است بایشان‌دهد وقرارکاه‌ایشان کند وانکه‌که‌این وعده بود درآنجا جباران کنعانی بودند خدای تعالی کفت من ایشان‌را هلاك‌کنم وزمین ومال وملك ایشان بمیراث بشمادهم واین‌پس‌ازآن‌بودکه خدای مصر ازقبطیان بستد وایشان‌را وپیشوای ایشان‌راکه فرعون‌بود هلاك‌کرد چون مصر ایشان‌را مستخلص‌شد خدای‌تعالی ایشان‌را زمین‌شام وعده‌داد وموسی‌را فرمودکه بنی اسرائیل‌را برکیر وباریحاشو وآن‌شهری‌است ازشهرهای شام وآن‌زمین‌مقدسه‌است ووحی‌کردبموسی‌که من آن‌را بسرای‌قرارشماکردم وبروی وباایشان‌قتال‌کنی‌که من ناصرشمام موسی علیه‌السلام این‌پیغام‌بکذارد و چون عزم مصمم‌کرد لشکراو دوازده سبط‌بودند ازدوازده فرزند یعقوب علیه‌السلام بفرمان خدای برهر سبطی نقیبی فروکرد تاکفیل‌قوم وعاقلهٔ قومش‌باشد موسی علیه‌السلام ایشان‌رانصب‌کرد بفرمان‌خدای ونامهای ایشان ازسبط روبیل شامل‌بن‌رکوازسبط شمعون شافاط‌بن‌جزی‌بود وازسبط یهودا کالب‌بن‌یوفنا‌بود واز سبط ایبن‌حایل‌بن‌یوسف‌بود وازسبط دیانون حدی‌بن‌شوری‌بود وازسبط‌یوسف افراهم‌بن‌یوشع‌بن‌نون بود وازسبط‌بنیامین فلطم‌بن‌رقون‌بود وازسبط اشرشانون‌بن‌ملکیل‌بود وازسبط تقتال حی‌بن‌وقشی‌بود و ازسبط دان‌حمائیل‌بن‌حمل‌بود وازسبط‌لاوی حولابن‌ملیکابود وازسبط‌حدی‌سوسی‌بود موسی‌علیه‌السلام برفت بااین‌قوم وبالشکر واسباط بنی اسرائیل تابنزدیك این‌شهر رسید اعنی اریحاکه زمین مقدسه‌بود موسی علیه‌السلام این‌دوازده نقیب‌را بفرستاد تابروند واحوال بدانند واورا خبردهند ازجملهٔ جباران آن‌شهر یکی

عوج بن عنق بود و گفته‌اند طول او بیست و سه هزار گز بود و سیصد و سی و سه گز و ثلثی از گزی این روایت عبدالله عمر است ودر اخبار هست که روزی که ابر بودی اورا درسر وروی وسینه بختی ووقت بودی که اورا تا سینه بودی وروی وسر او در آفتاب بودی واو از ابر آب خوردی وماهی از دریا بگرفتی ودر آفتاب بریان کردی و بخوردی ودر خبر است که او در ایام طوفان بنزدیک نوح آمد واورا گفت مرا با خود در کشتی نشان نوح گفت روای دشمن خدای که مرا نفرموده‌اند او برفت وآب طوفان بالای کوههای زمین چهل گز برفته وعوج را بالای زانو بود ودر خبر است که اورا سه هزار سال عمر بود وعنق نام مادر او بود وگفته‌اند عناق دختر آدم علیه السلام بود واوّل کسی بود که بغی کرد در زمین وهر انگشتی از انگشتان او سه گز بود ودو گز بر هر انگشتی ناخنی از آهن بمانند داسی وچون بر زمین بنشستی یك گز بان زمین مشغول کردی او از دشت می آمد و درزهٔ هیزم بر سر نهاده لایق او چون آن دوازده کس را بدید از ایشان عجب آمد اورا ودر خبر آورده‌اند که هریکیرا از ایشان چهل گز بود او ایشان را بگرفت ودر دامن نهاد ودامن بمیان فرو کرد و ایشان را با خانه آورد وبتعجب ایشان را پیش زن خود بریخت وگفت اینان را نه بینی که آمده‌اند تا با ما قتال کنند وزمین وشهر ما بدست گیرند انکه گفت ایشان را بپای بمالم زن گفت نباید رها کن اینان را تا بروند وخبر ما بایشان برند عوج ایشان را دست بداشت تا برفتند ایشان بیرون آمدند دربازار ایشان هر خوشهٔ انگور دیدند که هیچ مرد از ایشان برنتوانستندی گرفتن ونار ایشان هریکی چندان بود که نیمهٔ پوست او ده کس در زیر آن پنهان شدندی ایشان بیامدند وبا یکدیگر گفتند چه رأی است مارا اگر اینکه دیدیم با قوم بگوئیم دل شکسته شوند با یکدیگر عهد کردند که این حدیث جز با موسی وهرون ؑ نگویند تا ایشان رأی خود به بینند انگه عهد بشکستند وهریکی سبطی خودرا پنهان بگفتند ودل شکسته بکردند ودر نقباء خلاف کردند بعضی گفتند انبیا بودند واین درست نیست چه ایشان نه انبیا بودند نه اوصیا بل دوازده سپاه سالار بودند در لشکر موسی وانکه گفت . وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً . لفظ بعثت درحق ایشان دلیل پیغمبری نکند چه حق تعالی این لفظ درحق آن دو کلاغ بگفت درقصهٔ پسران آدم فی قوله . فبعث الله غراباً یبحث فی الأرض . انکه عوج عنق بیامد ولشکر موسی بنگرید یك فرسنگ در یك فرسنگ بود طول وعرضش وبر آن طول وعرض پارهٔ از کوه ببرید وبر سر گرفت بر انکه تا بشب بر لشکرگاه موسی زند خدای تعالی مرغی را بفرستاد پارهٔ الماس درمنقار گرفته تا پیرامن وگرداگرد سر او بسفت تا آن پاره کوه در گردن او افتاد بمانند طوقی او خواست تا از گلوی خود برآرد نتوانست واسیر گشت حق تعالی وحی کرد بموسی که ایموسی دریاب دشمنت را موسی آمد اورا چنان دید عصارا برآورد وبالاء عصا ده گز بود وبالای موسی ده گز وده گز در هوا بر جست وعصا بر کعب او زد واو از آن زخم بیفتاد وآن کوه در گردن او بر نتوانست خاستن بنی اسرائیل بشتافتند وتیغ وتیر در او نهادند واورا بکشتند وسرش ببریدند گفتند استخوانهای او چند سال پل رود نیل کرده بودند این روایتی است وروایتی دیگر آن است که او در زمین بغی وطغیان از حد ببرد خدای تعالی سباع زمین را بر او گماشت از شیر وگرگ هر شیری چند پیلی وهر گرگی چند شتری وهر کرکسی چند خری تا در او افتادند و اورا بدریدند وبخوردند . وقال الله انی معکم . وخدای تعالی بنی اسرائیل را گفت من با شماام یعنی بنصرت اینجا وقف است وکلام تمام است انکه ابتداء کلامی دگر کرد گفت . لئن اقمتم الصلوة . کوفیان گفتند این لام جواب قسمی مضمر است والتقدیر والله لئن اقمتم الصلوة . بخدای که اگر شما نماز بپای داری وارکان وحقوق آن بجای آری ومواقیت آن را مراعات ومراقبت کنی واتیتم الزکوة . وزکوة مال بدهی برحسب انکه بر شما

فریضه کرده‌اند وبرسولان وپیغامبران من ایمان آری وایشان را تصدیق کنی وحرمت داریدو تعظیم وتوقیر کنی . قوله وعزّرتموهم . در تعزیر دو قول گفتند زجاج گفت مراد بتعزیر نصرت است یعنی اگر یاری کنی پیغمبران مرا و ابن زید گفت مراد بتعزیر توقیر وتعظیم است وابوعبیده این اختیار کرد وباین بیت استشهاد . وکم من ماجد لهم کریم . ومن لیث یعزّر فی الندی . ای یوقر فی المجلس ، وفرّاء گفت اصل کلمه از عزر است وآن منع ورد باشد ومنه التعزیر للتادیب لأنه یتادب به ویمنع مما یمنع عنه به . واقرضتم الله قرضاً . وقرض بخدای دهید قرضی نیکو یعنی مال بصدقه دهید وبر خدای تعالی قرض کنید امید آن را که به از آن با او دهد واصل قرض قطع بود قوله قرضاً حسناً در او چند قول گفتند یکی بطیبت نفس بدل خوشی دهد انچه دهد قولی دیگر انکه منت ننهد وایذا نکند کما قال الله تعالی ، ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی . وگفته‌اند از حلال نفقه کند دون حرام وقرض گفت در مصدر اقرض واقراض نگفت کقوله تعالی . والله انبتکم من الأرض نباتاً . وکما قال امرؤالقیس . ورضت فذلت صعبة ایّ اذلال . قوله لأُکفرن عنکم . این لام جواب قسم مضمر است مکفر کنم سیئات شمارا یعنی این افعال سبب کفارت گناهان شما کنم وتحقیق آن باشد که حق تعالی گفت ایشان چون باین افعال وطاعات قیام کنند من گناهان ایشان بیامرزم بفضل ورحمت خود واصل تکفیر تغطیه وپوشش باشد والکفر الستر قال لبید . فی لیلة کفر النجوم غمامها . ولأدخلنکم الآیه . وایشان را ببهشتها برم که در زیر آن یعنی در زیر درختان آن جویها میرود ، فمن کفر بعد ذلك منکم . هر که پس از این کافر شود از شما وذلك اشارت است بمیثاق . فقد ضل سواء السبیل . او راه راست گم کرده باشد قوله . فبما نقضهم میثاقهم الآیة حق تعالی باین آیه رسول را ؑ تسلیه داد گفت اگر جهودان عصر تو عهد وپیمان تو بشکافتند جهودان روزگار موسی هم این کردند من ایشان را لعنت کردم واز رحمت خود دور کردم بایشان هم این کنم ومادر آیت صله است وزیاده ولکن نه زیادتی که بی فایده باشد و فایدهٔ او آن است که ما که حرف باشد اصل او نفی باشد پس شمهٔ از نفی در او باشد ومعنی آن باشد که بنقضهم میثاقهم لعناهم لا بغیره . ما ایشان را لعنت که کردیم بنقض وشکافتن عهد کردیم نه بدیگر چیز وکذلك فی قوله فبما رحمة من الله لنت لهم . وهمچنین ما کافه فی قوله انما که آن اثبات را تاکید کند ودر ما شمهٔ نفی باشد برای آن گفتند که انما الاثبات الشیء ونفی ما سواه ونقض عهد شکافتن . وبنا شکافتن باشد یقال نقضت البناء والحبل والعهد ولعن طرد وابعاد باشد . وجعلنا قلوبهم قاسیة . حمزه وکسائی خواندند قسیة بی الف بتشدید یا علی وزن فعیله واعمش در شاذ علی فعلة قسیة بتخفیف وباقی قراء خواندند قاسیة بالف حسن بصری گفت این لعن آن مسخ است که در جهودان گفت فی قوله . کونوا قردة خاسئین . ابوالقسم بلخی گفت ان قساوة دل ایشان بر سبیل عقوبت بود ودیگران از اهل تأویل گفتند مراد آنست که آن الطاف که عند آن دل ایشان نرم شدی نکرد با ایشان اما بر وجه عقوبت وخذلان و اما بر وجه که دانست که منتفع نشوند بان واما بان وجه که آن فعل در حق ایشان انکه لطف بودی که نقض عهد نکرده بودند چون نقض عهد کردند آن فعل لطف نبود ایشان را وقسیة وقاسیة لغتان کالعلیه والعالیه والزکیة والزاکیة عبدالله عباس گفت قاسیة ای یابسة دل ایشان خشك کرد وقسا وخسا وعسا بمعنی واحد وگفته‌اند غلیظا سخت درشت که نرم نشود بموعظه وگفته‌اند متکبر که قبول وعظ نکند وگفته‌اند ردّی فاسد من قولهم دراهم قسیة ای ردّیه قال الشاعر . لها صواهل فی صم السلام کما . صاح القسیات فی ایدی الصیاریف . یصف وقع المساحی فی الحجارة . یحرفون الکلم عن مواضعه . در شاذ سلمی ونخعی خواندند یحرفون الکلام عن مواضعه وکلم جمع کلمه باشد من باب تمر وتمرة وکلام جنس باشد ودر معنی او دو قول باشد یکی انکه تأویل او بدمی کنند برخلاف ودگر

انکه لفظ کلمات میگردانند و برجای خود رها نمیکنند بزیادت ونقصان چنانکه دگرجای گفت . ویقولون هو من
عندالله وماهو من عندالله . وقوله وان منهم لفریقاً تلون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وماهو من الکتاب
قوله ونسواحظاً مما ذکروابه . وبهره ازذکر وعلم ازآن فراموش کردند یعنی نصیب خود ازایمان برسول ما ع
فراموش کردند که ایشان رابان تذکیر کرده بودند وگفته اند مراد ترکاست بنسیان یعنی نصیب خود ازآن خیرها
رها کردند که نعت وصفت رسول از توریة بگردانیدند وبجای آن چیزهاء دگر گفتند ونوشتند قوله . ولا تزال
تطلع علی خائنة منهم . وپیوسته مطلع میشوی تو برخیانتی ازایشان گفتند فاعله بمعنی مصدر است کالعافیة والخاطئة
والطاغیة قال الله تعالی . والمؤتفکات بالخاطئه . قوله فاماثمود فاهلکوابالطاغیة . واین قول مبرد است وگفته اند
مراد فاعل است وهادراومبالغه راست کقولهم رجل علامة ونسابة قال الشاعر . حدثت نفسك بالوفاء ولم تکن
للغدرخائنة مغل الأصبع . خطاب میکند بامردی واورانهی میکند ازخیانت ومیگوید وقوله مغل الأصبع یعنی
تغل اصبعك فی المتاع للخیانة وقول سیم آناست که خائنة صفت موصوف محذوف است یعنی علی فرقة او طائفة او جماعة
خائنة واین وجوه جمله نیکواست ومحتمل. الاقلیلاً منهم . نصب او براستثناست خدای تعالی جماعتی را کواین طریقه
وسیرت نداشتند ازاین میانه بیرون آورد واستثنا کرد وآن جماعتی بودند ازایشان که اسلام آوردند چون عبدالله سلام
وجزاو فاعف عنهم واصفح . خدای تعالی گفت عفو کن ایشان را وعفو وصفح بیك معنی باشد برای اختلاف
لفظ آورد وگفته اند صفح بلیغ ترازعفواست . ان الله یحب المحسنین . که خدای تعالی نکوکاران را
دوست دارد وازجملهٔ نکوکاری عفواست از مستحق عقوبت قتاده گفت این منسوخ است قوله .
واماتخافن من قوم خیانة فانبذالیهم علی سوآء . ابوالقسم بلخی گفت روا باشد که این عفو مشروط بود بشرط
توبه ویاقبول جزیه برای انکه چون جزیه قبول کرده باشند کس را برایشان سبیلی نباشد واین قول حسن بصری است
وجعفر بن مبشر واختیار جریر طبری است وبراین قول آیت منسوخ نباشد مخصوص باشد باانان که توبه کنند
یاجزیه دهند قوله. ویحرفون الکلم عن مواضعه . دلیل نکنند برانکه قسوة قلب برای تحریف است بل آن
کلامی مستأنف باشد ویادرموضع حال بود من قوله لعناهم یعنی محرفین الکلم ناسین حظوظهم تاکسی ازاو شبهی نسازد
وتمسك نکند باو قوله . ومن الذین قالوا انانصاری الایة . حق تعالی چون ذکر جهودان ونقض عهد ایشان
بگفت باذکر ترسایان آمد وگفت ازآنان نیز که دعوی ترسائی می کنند ومیگویند ماترسائیم واین جماعتی اندکی
که دراین ترسادرست نماندتا خدای تعالی گفت قالوا انانصاری برای انکه درهمه ملتی مدغلان ومنافقان میباشند
. اخذنامیثاقهم . هم آن عهد وپیمان بستدیم ازایشان که ازجهودان ستده بودیم ایشان نیز همان معامله کردند که
جهودان کردند ازنقض عهد ونسیان وترك حظ وبهرهٔ خود راازخیر وایمان بمحمد صلی الله علیه وآله . فاغرینا
بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة . لاجرم ازمیان ایشان عداوت ودشمنی برانگیختیم ودرایشان بستیم وآویختیم
تاروزقیامت من قولهم غریت بکذا واغرانی فلان به واصله یعنی اصل او ازسریشم باشد که باوچیزی برهم پیوندند
ومصدر غریت غرآ وغراء وممدود ومقصور آمده است قال الشاعر. اذاقیل مهلاً قالت العین بالبکا. غراؤ مدتها حوافل
تنهل. خلاف کردند درانکه ضمیر بینهم راجع باکیست بعضی گفتند راجع است باجهودان وترسایان یعنی ما میان ترسایان
وجهودان دشمنی انگیختیم وبعضی دگر گفتند میان ترسایان یعنی فرق ایشان که ازمیان فرق ایشان خلاف ومنازع است
ودشمنی است ازملکانیان ونسطوریان ویعقوبیان وسبب اضافهٔ آن باخدای تعالی ازچند وجه بود یکی ازجهة خذلان
چنانکه گفتیم دگرازجهت امراو بمعادات ایشان که ایشان اهل باطل اند ومعادات ایشان واجب است برهمهٔ مکلفان

دگر بادله که نصب کرد بربطلان مذاهب ومقالات ایشان چون فرقتی مطلع شوند برفساد قول آن فرقه بان دلیلها
آن فرقه را دشمن گیرند واگرچه او نیز مقالتی گوید که درفساد برابر آن باشد ولکن او جاهل باشد بان وبراین قاعده
اغراء الله تعالی بین الکافرین صحیح اما اغرآء عداوت بین المؤمن والکافر روا نباشد برای انکه مؤمنان برحقند
وبراعتقاد صحیح برخلاف قول ایشان دلیل نباشد برای انکه این قول حقست وبربطلان قول کفار خدای تعالی
ادله نصب کرده است که هرکس که درآن نظر کند وآن اباطیل بشناسد دشمن گیرد ایشان را . وسوف ینبئهم الله بما
کانوا یصنعون . وخدای تعالی خبر دهد هرکسی را بانچه کرده باشند ازخیر وشر ومورد آیة تهدید ووعید است
یعنی جزا دهد هرکس را بانچه کرده باشند بحسب استحقاق ایشان . یااهل الکتاب . انکه خطاب کرد با جهودان
وترسایان بیك جای وبا ایشان تقریر وتصحیح نبوة پیغمبر ما صلی الله علیه وآله کرد گفت ای اهل کتاب که توریت
وانجیل است پیغامبری بشما آمد تا بیان کند شما را بسیاری ازآن حکمها که شما پنهان میداری از توریة وانجیل عبدالله
عباس وقتاده گفتند ازجملهٔ انچه خدای تعالی رسول را بیان کرد رجم زانی بود که ایشان بگردانیده بودند بسبب
مراعات جوانب رؤسا واکابر شان وبرای آن هردو گروه را اهل کتاب گفت واهل کتابین نگفت واگرچه
کتاب دواست برای انکه لام تعریف جنس دراواست وبعضی دگر گفتند برای انکه آن دو کتاب بمثابهٔ یك کتابست
درمعنی انکه آن دو کتاب منسوخ ومتروك است وکاربستنی نیست چنانکه اصحابش اگرچه درنحله وملت مختلفند
کافراند واسم کفر شامل است ایشان را والکفر ملة واحدة واین بیان حق تعالی رسول را بروجه موجز فرمود برای
انکه ایشان احکام ازرجم زانی وجزآن برخفیه وپوشیدگی تحریف کرده بودند وکس برآن مطلع نبود جز ایشان
خدای تعالی اطلاع داد رسول را برآن تا او خبر داد ایشان را بصنع ایشان در توریة وانجیل یاعلمی باشد ازاعلام
معجز ودلیلی برصدق وصحت نبوت او وجه دانند که این غیبت است واین راکسی نداند الا عالم الغیب واو این خبر از
خدای تعالی یافته باشد قوله . ویعفوعن کثیر . معنی آنست که این رسول را که من فرستادم یعنی محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله بسیاری احکام که شما ازکتابهای خود بگردانیدهٔ وتأویل خطا کردهٔ آن را بیان وآشکار امیکند
وازبسیاری عفو میکند یعنی میداند ونمیگوید واین بحسب مصلحت باشد بامر خدای تعالی آنچه حق تعالی گفته باشد
که ایشان را اعلام کن ازخیانة ایشان که ایشان را یاجز ایشان را درآن لطف باشد آن اظهار کرد وآنچه گفت
پوشیده دار ازاحوال ایشان چه دانست که دراظهار آن لطفی نخواهد بودن پوشیده داشت برای این وجه راوروا
باشد که چنانکه دراظهار انچه اظهار کرد لطف باشد ودلالت گروهی را در ترك انچه ترك کرد دلالت باشد قومی را برای
انکه این نوعی بود ازعلم باحوال ایشان که او داند که ایشان درچند چیز خیانت کردند او بگفت ودیگر چیزها
باشد که درآن هم خیانت کرده باشند او گوید من میدانم ولکن عفو بکردم شما را ازشرح آن تا اگر ببعض فعل ایشان
رسوا کرده باشد ایشان را ببعضی اعفا کرده باشد واین هم دلالت صدق او بود وهم علامت کرم انکه گفت قدجائکم
من الله نور . بشما آمد ازخدای تعالی نوری یعنی رسول علیه السلام وکتاب مبین یعنی قرآن که کتابی است بیان
کننده وابان هم لازم باشد هم متعدی ومبین هم روشن باشد وهم روشن کننده . یهدی به الله . خدای تعالی
باو هدایت کند وراه نماید بمعنی بیان ولطف باین کتاب وپیغامبر وروا بود که ضمیر عاید بود الی کل واحد منهما وروا
بود که الی اقرب المذکورین باشد وآن کتاب است وروا بود که الی اهم المذکورین باشد واگرچه ابعد باشد کما قال الله
تعالی . واذارأوا تجارة اولهوا انفضوا الیها . من اتبع رضوانه . آن را که متابعت رضاء او کنند . سبل السلام
. ورضا نقیض سخط باشد ورضا ورضوان مصدر بود من رضی یرضی وازباب اراده باشد وآن اراده خیر وثواب بود

وسخط اراده عقاب باشد بمستحقش وسبل جمع سبیل باشد ودر سبل السلام چند قول گفتند یکی انکه سلام نام خداست
جل جلاله فی قوله السلام المؤمن . بنماید ایشان را راه خود انگه این بریك تقدیر باشد از دو اما علی تقدیر دین الله او
دار ثواب الله ومراد براه خدای اما دین اسلام باشد واما راه بهشت علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه
مقامه واین قول حسن بصری است وسدی وزجاج گفت مراد بسلام سلامت است یعنی طریق نجات از هر شری و
رسیدن بهر مرغوبی وخیری . ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه . وایشان را از ظلمت کفر بیرون میارد بنور
ایمان بدعوت وترغیب وترهیب بفرمان او والطاف او وایشان را راه میدهد وهدایت میکنند براه راست وان
راه دین اسلام است که در او کژی واعوجاجی نیست ومعنی هدایت هم آن باشد که گفتیم از بیان ونصب ادله وازاحت
علت وتمکین والطاف وتوفیق انکه بذکر ترسایان آمد وتکفیر ایشان کرد وبکفر بر ایشان گواهی داد بان اعتقاد که
درحق عیسی مریم کردند گفت کافرند آنانکه گفتند خدای عیسی مریم است ولقد جواب قسمی مضمر است اعنی
لام وقد برای تحقیق باشد واختلاف اقوال در لفظ مسیح گفتیم وانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت که ایشان کافر
شدند باین گفتن مراد آن است که کافر شدند باین اعتقاد الهیة عیسی وانکه او خدای است ومستحق عبادتست وانکه روا
داشتند که محدثی مخلوق خدای باشد وانکه نعمت ها که خدای را بود برایشان اضافه با عیسی کردند واین هر دو
اعتقاد کفر باشد انکه حق تعالی بر سبیل محاجه وحجت انگیختن برایشان گفت یا محمد بگو ایشان را که کیست که
مالك است یعنی قادر است که دفع کند از خدای تعالی انچه او خواهد که کند از هلاك ومکاره بعیسی مریم ومادرش و
هرچه در زمین هستند اگر او خواهد تا همه را هلاك بر آرد هیچ مدفع ومانع نبود ایشان را از او ووجه احتجاج از
آیت آن است که اگر عیسی خدای بودی چون خدای خواستی که او را هلاك کند او هلاك از خود باز توانستی داشتن
چون معلوم است که او از این عاجز است ودر این باب از میان شما واو فرقی نیست بباید دانستن که او صلاحیت الهیت
واستحقاق عبادت ندارد انکه گفت . ولله ملك السموات والأرض الآیة . خدای راست ملك آسمانها وزمین
وانچه درمیان آن است وعیسی از انجمله است وعیسی باضافه باین جمله از روی قیاس چه باشد وبا انکه سموات
جمع است وارض جنس است بینهما گفت برای انکه بر طریقهٔ دو جنس ودو نوع رانده آن را . یخلق مایشاء . بیافریند
انچه خواهد چنانکه خواهد واین برای آن گفت که اگر ایشان را تهمة وشبهت آن است که من عیسی را از مادر بی پدر
آفریدم من انچه خواهم چنانکه خواهم بیافرینم بحسب مصلحت وبندگان مراد در این پرده غیب بار نیست واگر ایشان را
شبهت از انجاست که خرق عادت بود که من خلق آفرینم از مادر تنهای پدر من برهمه چیز قادرم وانکه برهمه چیز قادر
بود هیچ نوع از انواع مقدورات او بر او متعذر نبود انکه آن محال وتمنا باطل بود وگفتار هذیان که هر دو گروه اعنی
جهودان وترسایان گفتند حکایت کرد بار سول ؑ وگفت جهودان وترسایان گفتند ما پسران خدائیم ودوستان اوئیم
عبدالله گفت سبب نزول آیه آن بود که چون رسول ؑ ایشان را بترسانید بعقاب خدای گفتند یا محمد چه ترسانی
مارا که ما اگرچه بسیار گناه کنیم خدای مارا عقوبت نکند ما پسران اوئیم ودوستان اوئیم سدی گفت دعوی
کردند که خدای وحی کرد بیعقوب . ان ولدك بكری من الولد . فرزندان تو اول فرزندان منند من ایشان را
بیشتر از چهل روز بدوزخ ندارم چندانی که از گناه پاك شوند وآتش گناه ایشان بخورد انگه منادی ندا کند که
بیرون اری هر ختنه کرده را از فرزندان یعقوب مارا بیرون آرند عند آن فذلك قوله . لن تمسنا النار الا ایاماً معدوده
. حسن بصری گفت این بر سبیل مبالغه گفتند ومعنی انکه ما بخدای نزدیکیم چنانکه فرزند بپدر وخدای برما
چنان مهربان است که پدر بر فرزند مارا عقوبت نکند اما ترسایان چون این اعتقاد کرده بودند که عیسی پسر خداست

. تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً . وعیسی را از خود می شناختند گفتند نحن ابناء الله بر آن معنی که چون پدر
عیسی باشد بمثابه آن باشد که پدر ما بود که ما از یك جنسیم چنانکه قبیلهٔ هذیل را شمرا هذیل خوانند واگرچه همه
شاعر نباشند وعرب گوید فعلنا کذا وقتلنا فلاناً وقال شاعرهم . ونحن حفرنا الحوفران بطعنة . وآن یك کس
بود که حوفران را به نیزه بزد واحبا جمع حبیب باشد بان رها نکردند که دعوی نبوت کردند تا نیز دعوی محبت
کردند حق تعالی گفت بگو این کافران را که اگر چنین است که شما میگوئی چرا شما را عذاب میکند بگناهی که
میکنید واین نیز بر سبیل احتجاج گفت برایشان چه پدر بگناهیکه فرزند بکند عقوبت نکند اورا انگه ببل
اضراب کرد از کلام اول گفت . بل انتم بشر ممن خلق . بل شما آدمیانی از آنانکه او آفریده است با شما همان معامله
کند که با ایشان اگر ایمان آری وطاعت کنی ثواب دهد واگر کافر شوی ومعصیت کنی جزا دهد شما را که او
خداوندی است که آن را که خواهد بیامرزد بفضل وآن را که خواهد عذاب کند بعدل در فضل او آن است که
مستحق ونامستحق را بیامرزد ولکن در عدل او نیست که نامستحق را عقوبت کند . ولله ملك آسمان وزمین او
راست وحکم وتصرف آن بامر اوست وهرچه درمیان آسمان وزمین است همچنین ملك وملك اوست رد بر آنانکه
گفتند . نحن ابناء الله واحباؤه . برای انکه چون قاعده این باشد ایشان بندگان وپرستاران او باشند ودر قبضه
وقدرت او باشند واسیر حکم او باشند اینجا وبازگشت ومصیر ایشان با او بود انجا واین همه از روی معنی وفحوای
رد وجواب آنان است که آن دعوی محال کردند . تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً . یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا
. این آیه هم خطاب است بایشان گفت ای اهل کتاب از جهودان وترسایان پیغمبر ما یعنی محمد ص بشما آمد علی
فترة من الرسل . بر انقطاع پیغمبران وفترة روزگاری بود که از میان دو پیغمبر بود که در آن وقت هیچ پیغامبر
نبود واصل کلمه از فتور است پنداری روزگار بنا بودن پیغمبر فاتر است وآن قوت ندارد که در عهد پیغمبر
داشتی ویا وجه تشبیه آن بود که پیغمبران پیاپی می آمدند چون منقطع شد آمد نشان پنداری کز فتوری بود در آمدن
. وامرأة فاتر الطرف اذا کانت سقیم الجفن . وفتر میان سبابه وابهام باشد . اذا امتد لبعد ما بین الاصبعین
. حسن بصری گفت این فترة که میان عیسی بود وپیغمبر ما ؑ ششصد سال بود وقتاده گفت پانصد وپنجاه سال بود
وضحاك گفت چهارصد وشصت واند سال بود . ان تقولوا . والمعنی لئلا تقولوا حق تعالی باز نمود که سبب و
علت آن که من پس از فترة محمد مصطفی را برای آن فرستادم تا کسی را بر من حجت نباشد بانکه گوید . ما جائنا
من بشیر ولا نذیر . هیچ پیغمبر ؑ نیامد که ما را بشارت دادی وترسانیدی واین آیه دلیل بطلان مجبره است
برای انکه بعثت پیغمبر در تکلیف عقلی محتاج الیه نیست وقدرت وآلت لابد است وناگزیر از آن اگر انچه زیاده حجت است
خدای بان خلل نکند اولیتر انکه بواجب خلل نکند چه اگر اینجا حجت باشد بنده را بر خدای انجا اولیتر که حجت
باشد وکلام دلیل آن میکند که لام علت ولا از لفظ محذوف است والتقدیر لئلا تقولوا تا نگوئی یعنی فرستادن مار سولرا
برای آن بود تا زبان شما از این گفتار کوتاه شود ونظیره قوله . یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا ومثله قوله
والقی فی الأرض رواسی ان تمید بکم . والمعنی لئلا ان تمید بکم برای انکه بیان برای نفی ضلال کنند نه برای ضلال وکوه بر زمین
برای آن نهاد تا نجنبد نه برای آن تا که بجنبد . فقد جائکم بشیر ونذیر . اکنون عذر نماند شما را که پیغامبر آمد بشما بشارت دهنده
بثواب وترساننده از عقاب . والله علی کل شیء قدیر . وخدای تعالی برهمه چیز قادر است ووجهی دگر در این آیت ونظایر
او آن بود که آن تعلق دارد بمحذوفی وتقدیر آن بود که حذراً ان تقولوا وحفظاً لهامن ان تمید بکم . ورعایة لکم ان تضلوا
. واگرچه تقدیر مختلف است معنی متقارب است . قال الله تعالی

وَاِذْ قَالَ مُوسٰى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ اِذْ جَعَلَ فِيكُمْ اَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا

وهنگاميكه گفت موسى مرقومش را كه اى قوم يادكنيد نعمت خدا ابرشما چون گردانيد درشما پيغمبران وگردانيد شمارا پادشاهان

وَاٰتٰيكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ اَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ * يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْاَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِى كَتَبَ اللّٰهُ لَكُمْ

ودادشمارا آنچه نه‌داده هيچيك ازجهانيانرا اى قوم درآئيد زمين پاك كرده شده‌را كه نوشت خدا براى شما

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلٰى اَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ * قَالُوا يَا مُوسٰى اِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ * وَاِنَّا

ونه رويد بر پشتهاتان پس برگرديد اى زيانكاران گفتيد اى موسى بدرستيكه درآن گروهيند جبركنندگان وبدرستيكه

لَنْ نَدْخُلَهَا حَتّٰى يَخْرُجُوا مِنْهَا فَاِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَاِنَّا دَاخِلُونَ * قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ

هرگز داخل نشويم آنرا تابيرون روندازآن پس اگربيرون روند پس بدرستيكه مادرآيندگانيم گفتند دومرد از آنانكه ميترسيدند

اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَاِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَاِنَّكُمْ غَالِبُونَ * وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا اِنْ

انعام كرد خدا برآن دوكه درآئيد برايشان ازاين دربس هرگاه داخل شديدپس بدرستيكه شما غالبانيد وبرخدا پس توكل كنيد اگر

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * قَالُوا يَا مُوسٰى اِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا اَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ اَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا

باشيد گروندگان گفتند اى موسى بدرستيكه ماهرگز داخل نشويم انراهرگز مادامي‌كه باشند درآن پس برو تو وپروردگارتو پس كارزار كنيد

اِنَّا هٰهُنَا قَاعِدُونَ * قَالَ رَبِّ اِنِّى لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِى وَاَخِى فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

بدرستيكه مادرآنجا نشستگانيم گفت پروردگارا بدرستيكه من مالك نيستم مگر نفس خودرا وبرادرم را پس جدا ساز ميان ما وميان گروه بدكاران

قَالَ فَاِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِى الْاَرْضِ فَلَا تَاْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

گفت بدرستيكه آن حرام كرده شد برايشان چهل سال كه سرگردان شوند درزمين پس اندوه مخور بر گروه بدكاران

قوله واذقال موسى لقومه الآيه . خداى تعالى در اين آيه رسول را عليه السلام حكايت كرد انچه گفت موسى ؏
قومش را از تذكير نعمت خداى بر ايشان گفت ياد كن ای محمد چون گفت موسى قومش را اى قوم
ياد كنی نعمت خداى بر شما واز نعمتهاء او بر شما آن است كه درميان شما پيغمبران كرد كه شمارا خبر
ميدهند از آسمان بعلم غيب گفتند مراد پيغمبرانى بودند كه درعهد موسى بودند زيردستان موسى
وگفتند مراد پيغمبرانى بودند كه ازپس موسى خواستند بودن ونيز از نعمتهاء او بر شما آن است كه شمارا پادشاه كرد
درمعنى پادشاه در اين آيه خلاف كردند ابوسعيد خدرى روايت كرد از رسول عليه السلام كه او گفت در بنى اسرائيل
هركه او را زنى بودى وخدمتكارى واسبى اورا پادشاه خواندندى عبدالله عباس ومجاهد وحسن وحكم گفتند
هركه را سرائى باشد وخادمى وزنى او پادشاه باشد ابوعبدالله الحبلى گويد كه از عبدالله بن عمرو العاص شنيدم كه
او گفت ومردى او را پرسيده بود كه نه ما ازجمله درويشان مهاجرانيم عبدالله او را گفت تو زنى دارى كه بشب با بر
اوشوى گفت بلى گفت سرائى دارى كه مسكن تو باشد گفت آرى گفت تو از جمله توانگرانى گفت نيز خادمى دارم
كه مرا خدمت كند گفت تو از جمله پادشاهانى ابوالدردا روايت كند از رسول عليه السلام كه او گفت . من اصبح
معافاً فى بدنه آمناً فى سربه عنده قوت يومه فكانما خيرت له الدنيا بحذافيرها ، هركه او در روز آيد بتن باعافيت باشد
ودرراه رو خود ايمن باشد قوت روز دارد همچنان باشد كه همه دنيا او را بود انگه گفت اى فرزند آدم تورا در دنيا
چندان بس كه سد جوعت كند وعورتت باز پوشد واگر خانه باشد با او شوى آن كارى باشد واگر اسبى باشد كه بر نشينى
آن چيزى تمام باشد تورا پاره نان وسبوى آب ازارى عورت پوش مسلم است وآنچه بالاى آن است حساب باشد ضحاك
گفت براى آن ايشان را پادشاه خوانند كه سراهاى فراخ داشتند در او آب روان كه هركه او را سراى بزرگ باشد

وآب روان در او او پادشاه بود قتاده گفت اول كسيكه بنده داشت وبندگان فرمان ايشان بردند بنى اسرائيل بودند
سدى گفت شمارا آزادان كرد كه مالك خود باشى وشمارا مالكى نبود پس از آن كه در دست قبطيان اسير بودى وبنده
وخادم ايشان بودى من شمارا از دست ايشان برهانيدم . وآتاكم مالم يؤت احداً من العالمين ، وآن داد شمارا
كه كس انداد از مردمان عصر شما زجاج گفت آنچه ايشان را داد خالص بود ايشان را بى مانعى ومنازعى عبدالله عباس
گفت ايشان را آن داد كه كس را نداد پيش ايشان از من وسلوى وابر سايه افكننده وسنگ آب دهنده دگر اموال
وآيات انگه حكايت آن كرد كه موسى عليه السلام ايشان را چه گفت وچه نصيحت كرد وچه فرمود وايشان چه
نافرمانى كردند ، ياقوم ادخلوا الارض المقدسه التى كتب الله لكم . اى قوم در اين زمين پاكيزه شوى كه خداى
نوشته است شمارا مفسران خلاف كردند در انكه آن زمين كدام است مجاهد گفت طور است وآنچه پيرامن آنست
ضحاك گفت ايليا وبيت المقدس است عبدالله عمر گفت مقدار انكه از حرم محرم است در زمين در آسمان همچنان
محرم است ومقدار آنچه مقدس است در زمين در آسمان هم چندان مقدس است عكرمه وسدى وابن زيد گفتند
اريحا است كلبى گفت دمشق است وفلسطين وبعضى اردن قتاده گفت جمله شام است وزمين شام وبيت المقدس مسكن
انبيا بود در عهد پيشين ومقدس در لغت مطهر باشد وتقديس تطهير باشد وقدس طهارت باشد وبيت المقدس از انجا
خوانند وتقديس تسبيح باشد وهر دو تنزيه خداى باشد از ناشايست ، قوله كتب الله لكم ، يعنى در لوح محفوظ
خداى بنوشت كه آن مسكن ايشان خواهد بود واگر گويند چگونه نوشته باشد خداى تعالى ايشان را بانكه ميگويد ،
انها محرمة عليهم . گوئيم از اين چند جواب است يكى انكه آن زمين هبهٔ ايشان كرد ومعنى كتب اين است چون ايشان
عصيان كردند ايشان را از آن محروم كرد واين قول ابن اسحق است جواب ديگر آن است كه نوشته بود آن را براى
ايشان چون عصيان كردند چهل سال از آن ميانه استثنا كرد واين بمثابهٔ آن باشد كه كسى گويد فلان جاى تو راست
جمله روزگار مگر چهل سال باستثنا تخصيص كند جواب ديگر آنست كه آنانكه بر ايشان حرام بود دگر ند وآنانكه ايشان را
نوشته بود دگر ند آنانكه ايشان را نوشته بود از پس موسى بدو ماه با يوشع بن نون در آنجا شدند جوابى ديگر آنستكه اگر ظاهر
بر عموم است مراد جماعتى اند كه بى فرمانى كردند وپيش از موسى ؏ در شهر شدند وآنانكه نشدند داخل نه اند در خطاب
. ولا ترتدوا على ادباركم . وبرمگردى بر پشتهاتان دو قول گفتند در او يكى انكه رجوع مكنى از طاعة خدا بامعصيت
او واين كنايه باشد از اين كه گفتيم وقول ديگر آن است كه رجوع مكنى وتأخر از دخول اين شهر كه شمارا فرموده‌اند
واما قوله على ادباركم . براى تقبيح حال مرتد گفت تا صارف باشد او را از ارتداد وهمچنين در حق منهزم وانكه
فرار كند از زحف ولا تولوهم الادبار ، وتا انفهٔ ايشان را بر آن دارد كه اين نكنند وكذا فى كلام العرب فتنقلبوا جواب
امر است براى ان مجزوم است يعنى پس باز گردى زيانكاران در اين دو قول گفتند يكى انكه خداى تعالى شمارا
فرموده است وبر شما نوشته چنانكه ديگر فرايض خلاف مكنى كه اگر خلاف كنى زيانكار شوى وثواب قيامت زيان
باشد شمارا وقولى ديگر آن است كه از اين شهر برمگردى كه زيان كنى ومنافعى عاجل كه معلوم است كه اگر آنجا روى
بشما رسد از خويشتن بخود درانى فوت مكنى كه انگاه زيانكار شوى ايشان گفتند يعنى قوم موسى . ان فيها قوماً
جبارين كه در آن شهر جباران هستند وسبب آن بود كه آن جماعت كه بجاسوسى رفته بودند وآن ديده بودند باز آمدند
وموسى را خبر دادند بانچه ديده بودند موسى عليه السلام ايشان را گفت زنهار اين حديث پنهان دارى وبا كس
مگوئى تا دل شكسته نشوند ايشان عهد كردند كه پنهان دارند وبا كس نگويند انگه عهد بشكافتند وهر كس از ايشان
قوم خود را خبر داد وتحذير كرد مگر دو كس كه وفا كردند كه پنهان داشتند يكى يوشع بن نون بن افراهم بن يوسف

وصی موسی ویکی کالب بن یوفنا داماد موسی بر خواهرش مریم بنت عمران علی حال وصی و داماد بود که وفا کنند ایشان چون بر این حال واقف شدند جزع کردند و گفتند یاموسی ممکن نیست که ما هرگز در این شهر شویم مادام تا ایشان در آن شهر باشند ما در پیش ایشان هیچ نباشیم و ما قوت ایشان نداریم و گریستن گرفتند و گفتند کاشکی ما در مصر هلاک شده بودمانی یا در این بیابان هلاک شده مانی و ما را در این شهر نبایستی شدن که اینان ما را بکشند و زن و زادهٔ ما را برده کنند و مال ما را غنیمت کنند وانچه ماننداین باشد انگه گفتند بیائی تا رئیسی اختیار کنیم تا در پیش ما ایستد و ما را بمصر برد که ما را روی نیست در این شهر شدن وجبار فعال باشد من الجبر وهو الکره وجبر العظم باز بستن استخوان شکسته از انجاست که پنداری که اکراه میکند او را بر صلاح والجبار الهذر . ومنه قوله علیه السلام جرح العجماء جبار . وجبار در صفات خدای تعالی صفت مدح است یعنی قادر بر انچه خواهد تا پندار ی مقدور را بر وجود جبر میکند و در حق ما صفت ذم بود برای انکه بما لایق نباشد و تفسیر بر تکبر و تکلف کنند ، وانا لن ندخلها . لن نفی مستقبل راست ما در آنجا نشویم تا ایشان بیرون نیایند چون ایشان بیرون آیند ما در آنجا شویم قال رجلان . گفتند دو مرد یعنی یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و آن دو مردان بودند که عهد موسی نگاه داشتند . من الذین یخافون . از آنان بودند که از خدای می ترسیدند ، انعم الله علیهما ، خدای بر ایشان نعمت کرده بود بتوفیق طاعت و ثبات دل از خوف آن جباران ابو علی گفت یخافون از جباران می ترسیدند بانکه می ترسیدند دل بجای میکردند و مردم را دلگرمی میدادند و سعید جبیر خواند که یخافون بفعل مجهول دو مرد که از ایشان می ترسیدند گفت دو مرد بودند از جملهٔ جباران که ایشان اسلام آوردند و این قول و این قرائت شاذ است و قول معتمد آنست که گفتیم ایشان گفتند ادخلوا علیهم الباب ای قوم در شوی از در شهرشان چون در شده باشی غالب شما باشی و توکل بر خدای کنی اگر ایمان داری بخدای ، قالوا یاموسی انا لن ندخلها ابداً ماداموا الآیة . گفتند یعنی قوم موسی ما هرگز تا این قوم جباران در آنجا باشند در آنجا نشویم و ما مدت راست و در معنی مدت باشد یعنی مدة دوامهم فیها . فاذهب انت وربك . ضمیر منفصل برای آن آورد تا عطف ظاهر توان کرد بر او که اسم ظاهر نیز بر ضمیر مستکن عطف نشاید کرد انکه بان ماند که عطف اسم بر فعل کرده و مثله قوله . اسکن انت وزوجك الجنة وقوله انه یریکم هو وقبیله گفتند ما نرویم در آنجا تا ایشان آنجا باشند و تو و خدایت بروی و کارزار کنی که ما اینجا نشسته ایم و در خبر آمد که رسول علیه السلام عام الحدیبیه چون مشرکان او را منع کردند از خانهٔ خدای خواست تا اصحاب خود را امتحان کند گفت من میروم و این هدی خود می برم تا بنزدیك خانهٔ خدای بکشم مقداد اسود گفت والله که ما تو را این نخواهیم گفتن . که بنی اسرائیل پیغمبرشان را گفتند . اذهب انت وربك فقاتلا انا ههنا قاعدون . ولکن نقاتل عن یمینك وشمالك ومن بین یدیك ومن خلفك ولو خضت بحراً لخضناه معك ولو تسنمت جبلاً لعلوناه معك ولو ذهبت بنا الی برك العماد لتابعناك . ولکن کارزار کنیم از راست و چپ و پیش و پس تو و اگر در دریا شوی در آن دریا شویم با تو و اگر بر کوه روی با تو بر کوه آئیم و اگر ما را بکارزار سخت بری با تو برویم صحابه چون این بشنیدند گفتند ما نیز هم این میگوئیم و همچنین کنیم رسول علیه السلام از آن شادمانه شد موسی علیه السلام چون این بشنید از ایشان گفت بار خدایا . انی لا املك الا نفسی واخی الآیة . من مالك نیم بر کسی از اینان مگر بر خود و بر برادرم از میان ما و این کافران فاسقان جدا کن و آیة دلیل آن میکند که آنان که این قول گفتند کافر بودند از نسبت ذهاب و قتال با خدای و ظاهر این تشبیه است و مورد کلام مورد استهزاء و تهکم و هر دو کفر باشد و مراد بفسق در آیه کفر است برای انکه همه کافر

فاسق بود و لکن همه فاسق کافر نبود خدایتعالی وحی کرد بموسی و گفت تا چند این قوم عصیان خواهند کردن و کفران و آیات مرا تصدیق نخواهند کردن اگر خواهی اینان را هلاك بر آرم وقومی دگر بیارم ببدل اینان به از اینان و بیشتر و قوی تر موسی علیه السلام گفت بار خدایا اگر این قوم را هلاك بر آری بیکبار جماعتی دیگر نادان که در شهرها اند و از اینحال بیخبرند گویند قوم را در بیابان برد و ایشان را وعده داد که شما را بشهر می برم و چون بر آن شهر دست و ظفری نیافت قوم خود را هلاك کرد و تو خداوندی حلیمی بعقوبت تعجیل نکنی و آمرزنده و بخشاینده بار خدایا بیامرز اینان را و هلاك مکن ایشان را بانچه میگویند و میکنند خدای تعالی گفت اینان را بدعای تو از هلاك عفو کردم و لکن نام فسق از ایشان بر نگیرم و حرام کردم بر ایشان که چهل سال در هیچ شهری شوند جز که در این بیابان میروند بجای هر روزی که ایشان توقف کرده اند و تخلف از فرمان من یکسال ایشان را معذب دارم تا در این بیابان بمیرند و جیف ایشان در این بیابان بیفکنند و ایشان را تمکین نکنم از انکه در زمین پاك شوند و فرزندان ایشان که از این خیر و شر بی خبرند ایشان را در این زمین برم فذلك قوله انها محرمة علیهم . و مفسران در تحریم این خلاف کردند که تحریم منع است تا تحریم شرع و بیشتر بر آنند که تحریم منع است وحرمته کذا اذا منعته ایاه وحرمته علیه اذا بلغت فی المنع اربعین سنة نصب اربعین بر ظرفست من قوله محرمة علیهم و نصب سنة بر تمیز . یتیهون فی الارض ای یتحیرون و یترددون فلا یهتدون . در زمین میروند متحیر و تاه اذا تحیر و تیه بیابانی باشد که رونده در او متحیر شود و محل او نصب است بر حال فلا تأس ای لا تحزن اندوه مدار بر آن گروه فاسقان والاسی الحزن یقال اسی علی کذا یاسی اسیً واسی الجرح یاسوه اسواً اذا عالجه وتاسیت بفلان اذا اقتدیت به وآسیت فلانا علی مصیبته ای عزیته والاسی الصبر چهل سال بر شش فرسنگ بماندند بامداد بر خاستندی و بارها بر نهادندی و بجهد جهید میرفتندی تا نماز شام چون فرود آمدندی هم آنجا ایستاده بودندی که از آنجا بر گرفته بودندی و در میان ایشان ششصد هزار مرد مقاتل بودند و آن ده مرد نقیب که افشاء سر و نقض عهد کرده بودند در تیه بمردند و هر مردی که در تیه شد که سن و سال او بالاء بیست سال بود همه بمردند جز یوشع بن نون و کالب بن یوفنا و از آنانکه گفته بودند . انا لن ندخلها ابداً ماداموا فیها . کودکی نماند و الا در تیه بمردند و آنجا رسیدند که در شهر شوند چون در تیه گرفتار شدند گفتند موسی را ما در این بیابان بگرما بمیریم و خرگاه و سایه بان نداریم و تو میگوئی ما را چهل سال اینجا می باید بودن خدای تعالی ابری بفرستاد بمقدار لشکرگاه ایشان تا با ایشان ملازم بود اگر رفتندی با ایشان برفتی و اگر فرود آمدندی بایشان مقام کردی وذلك قوله . وظللنا علیکم الغمام . و آن ابری بود سفید خنك بی باران گفتند یاموسی ما در این بیابان بشب روشنائی از کجا آریم شبها که ماهتاب نباشد ما را تاریك بود خدای تعالی عمودی از نور بفرستاد تا چندانکه لشکرگاه ایشان بود نور بگسترد و روشنائی بر افکند بروز پیدا نبودی چون شب در آمدی پدید آمدی تا صبح روز بر آمدن گفتند یاموسی اکنون سایه بان و روشنائی پدید آمد ما را طعام باید طعام از کجا آریم خدای تعالی منّ بر ایشان ببارید و در آن خلاف کردند بعضی گفتند ترنجبین بود و بعضی گفتند صمغی بود و طعمش طعم انگبین بود وهب گفت نان سفید تنك بود و زجاج گفت چیزی بود از طعام که خدایتعالی بان منت نهاد بر ایشان در شب بر درختان ایشان بباریدی چون برف بامداد ایشان بیامدندی و از آن بمقدار حاجت بر گرفتندی هر یکی را صاعی رسیدی روزی چند بر آمد گفتند یاموسی ما را دل بگرفت از این ما را پاره گوشت باید خدایتعالی سلوی بر ایشان فرستاد و آن مرغی بود بر شبه سمانی مقاتل و ابو العالیه گفتند خدای ابری بفرستاد تا از این مرغ بر ایشان ببارید چندانکه پهنای میلی بود و درازنای رمحی بود بر یکدیگر و گفته اند مرغی بماند و طعم کبوتر بچه عکرمه گفت مرغی بود از گنجشك مهتر و مورخ گفت

سلوی بلغت کنانه انگبین باشد قال شاعرهم . وقاسمنابالله حقالانتم . الذمن السلوی اذامانشورها . گفتند یا
موسی طعام پدید آمد ومظله وروشنائی آب ازکجا آریم خدای تعالی سنگی بفرستاد از آسمان وگفت یاموسی هرگه
اینان راآب باید توعصا بر این سنگ زن تادوازده چشمه آب پدید آید برای هرسبطی چشمهٔ آب تاایشان رابایك دیگر
منازعت نباشد چون ازاین همه فارغ شدند گفتند یاموسی اگر جامهٔ ما شوخگن شود ماچیزی نداریم که جامه بان
بشوئیم خدایتعالی بادی بفرستاد هروقتی کهایشان را جامهٔ شوخگن شدی تابر جامهٔ ایشان بزدی سفید کردی
گفتندیاموسی ماراجامه کهنه شود بدل ازکجا آریم خدای تعالی گفت ایشان راکه من جامهٔ ایشان رابرایشان نگه دارم تا
کهنه ودریده نشود گفتند یاموسی درمیان ماکودکان وبرنایان اند ودرنشو وزیادتند این جامها که دارند ببالاء
ایشان کوتاه شود خدای تعالی گفت بگو ایشان راکه من جامه باایشان میرویانم چون چهل سال بسر آمد موسی
علیه السلام برفت وآن بقیه بنی اسرائیل که مانده بودند بحرب جباران برد واهل سیر خلاف کردند در
انکه فتح اریحاکه کرد بعضی گفتند موسی علیه السلام کرد ویوشع برمقدمهٔاو بود بعضی گفتند یوشع شهر
بگشاد وموسی وبنی اسرائیل درشهر شدند ومدتی مقام کردند آنجا وخدای تعالی قبض روح او کرد
واین قول درست تراست برای انکه اجماع اهل نقل است که عوج عنق را موسی کشت بعصاو بعضی دیگر گفتند
اریحاکه زمین مقدسه بود بردست یوشع بن نون گشاده شد پس مرگ موسی وموسی وهرون هردو درتیه فرمان
یافتند وهرون ازپیش موسی فرمان یافت وقصهٔ وفات او آن بود که خدای تعالی وحی کرد بموسی که من قبض روح
هرون خواهم کرد اورا بر گیر وبفلان کوه بر موسی علیه السلام هرون را گفت ای برادر برخیز تابفلان کوه
شویم برخاستند وازآنجا رفتند بر آن کوه درختی دیدند که مانند آن بحسن ندیده بودند وخانهٔ دیدند درزیر آن درخت
وسریری دراونهاده وبرآن سریر بسترها افکنده وبوی خوش ونسیمی باراحت هرون موسی را گفت مرامیباید
که ساعتی اینجابخسبم گفت روا باشد گفت برسم که خداوندخانه بیاید وخشم گیرد موسی گفت تواندیشه مدار که من
جواب اوبدهم هرون گفت تونیز بامن بیای وبخسب تااگر خداوندخانه آید وخشم گیرد هردو بیکجای باشیم
موسی علیه السلام گفت روا باشد برفتند وهردو برسریر بخفتند چون درخواب شدند مرگ هرون رابگرفت ازرنج
نزع ازخواب درآمد وموسی رابیدار کرد ووداع کرد وجان بداد فرشتگان بیامدند وآن سریر همچنان برگرفتند
وباسمان بردند وآن درخت ناپدید گشت موسی بابنی اسرائیل آمد ایشان گفتند هرون راچه کردی گفت خدای تعالی
قبض روح او کرد گفتند هرون را ببردی وبکشتی برای انکه مااورادوست داشتیم وبراوحسد کردی باین سبب
موسی گفت هرون برادر من بود ازمادر وپدر کی روادارم که برادر بکشم اورا باور نداشتند واورا رنجه میداشتند
تاموسی علیه السلام دعا کرد وگفت بارخدایا برائهٔ ساحت من پیدا کن ودو رکعت نماز کرد واین دعا بکرد وخدای تعالی
بفرمود تافرشتگان آن سریر بیاوردند ودر بنی اسرائیل نهادند وبراو ندا کردند که این هرون است . مات حتف انفه ولم
یقتله موسی . هرون بمرگ خود مرده است وموسی اورا نکشت عمرو بن میمون گفت موسی وهرون هردو درتیه مردند
وهرون پیش ازموسی بمرد وچنان بود که ایشان هردو ببعضی غارها رفته بودند خدای تم هرون راجان برداشت موسی
اورا دفن کرد وباز آمد بنی اسرائیل گفتند هرون راچه کردی گفت بمرد گفتند هرون رابکشتی وباز آمدی برای انکه
مااورادوست داشتیم وبنی اسرائیل هرون رادوست داشتندی وباموسی نساختندی موسی علیه السلام این شکایت
باخدای کرد خدای تعالی گفت دعا کن تاهرون رازنده کنم تابگوید که اورا تونکشتی موسی علیه السلام برخاست
وجماعتی راازبنی اسرائیل برگرفت وبیامد وبسر گور هرون آمد ودعا کرد تاخدای تعالی هرون را زنده کرد وگور

بشکافت واو برخاست وخاك برسر میفشاند موسی علیه السلام گفت ای برادر من کشته ام تورا گفت حاشا من بمرگ
خود مردم وبیفتاد وبمرد فذلك قوله . ولاتکونوا کالذین آذوا موسی فبرأه الله مماقالوا . الایة اماوفات موسی
علیه السلام محمد بن اسحق گفت موسی مرگ را کاره بود چون اجلش نزدیك رسید خدای تعالی خواست تامرگ
براو محبوب کند یوشع راپیغمبری داد موسی هربامداد وشبانگاه که اورادیدی گفتی یایوشع خدای برتو چه وحی
کرد یوشع گفت چندین سال است تامن درصحبت توام تورا ازاین معنی هرگز نپرسیدم جز که توابتدا کردی توازمن چرا
این سؤال میکنی همانا مگر حکم خدارا کارهی عند آن موسی علیه السلام حیوة را کاره شد واین قول معتمد
نیست درصفت مرگ او خلاف کردند همام بن منبه روایت کرد ازابو هریره که رسول علیه السلام گفت چون
ملك الموت بموسی آمد واورا گفت اجب ربك او مرگ را کاره بود اورا خوش نیامد حق تعالی وحی کرد بموسی که
یاموسی دست برپشت گاو نه چندانی که درزیر دست آید ازموی او من تورا بهریك موی یکسال زندگانی دهم اگر خواهی
ولکن عاقبت مرگ باشد گفت بارخدایا نخواهم قبض روح من کن وحشویان اصحاب حدیث دراین خبر آورده اند که
چون ملك الموت آمد تاجان موسی بردارد گفت اجابت کن خدای را موسی پنچه برچشم ملك الموت زد ویکچشم او
کور کرد اوازآنجا برگشت وباپیش خدای شد وگفت بارخدایا مرا ببندهٔ فرستادی که چون خواستم که قبض روح
او کنم مرا پنچه زد وکور کرد خدای تعالی چشم او بازداد وگفت بروواورا مخیر کن تمام الحدیث . عجب از
قائلان این مقاله که چگونه برپیغمبر خدای این سفاهت رواداشتند که او برفرشته مقرب چنین کند واو ازنزدیك خدای
تعالی آمده وانکه ملك الموت را باین عجز وضعف دانستند که رفع او وپنچهٔ او ازچشم خود نتوانست کردن .
نسئل الله العصمة والصیانة عن مثل هذه المقالات وتجویز هذه المحالات . سدی روایت کرد ازابو مالك وابو صالح
ازعبدالله عباس که یك روز موسی علیه السلام ووصی او یوشع بیکجای میرفتند دربیابانی بادی برآمد سیاه وسخت
یوشع بترسید وچنان گمان برد که قیامت است بیامد ودرموسی آویخت ازترس وخوف آن باد فرشتگان موسی را
ازمیان پیرهن ببردند وپیرهن دردست یوشع رها کردند یوشع بامیان قوم آمد وپیرهن موسی بدست گرفته گفتند
موسی راچه کردی گفت اوراازمیان این پیراهن ببودند ومن ندیدم اورا دگر گفتند پیغمبر خدای را بکشتی و
بازآمدی وخواستند تااورا بکشند او گفت سه روز مرا مهلت دهی اگر خدای تعالی برأة ساحت من پیدا کند
مرامکشید والامن دردست شمام براین قرار دادند وقومی رابراو موکل کردند او خدای تعالی رادعا کرد وتضرع
کرد دراظهار برأة ساحت او خدای تعالی درخواب باآنان نمود که اورامتهم میداشتند بان معنی که موسی
بمرگ خود مرد وساحت او ازآن بری است جمله بیك شب درخواب دیدند اورارها کردند وبدانستند که او
بیگناه است وهب بن منبه گفت موسی علیه السلام ببعضی حاجات خود میرفت جماعتی فرشتگان را دید که گوری
میکندند موسی علیه السلام بنظارهٔ ایشان بایستاد سخت نکو آمد اورا آن گور دراو نگرید دراحتی دید وسبزهٔ ونزهتی
که ازآن نکوتر نباشد گفت یاملائکة الله این گور برای که میکنی گفتند برای بندهٔ گرامی بر خدای موسی علیه السلام
گفت همانا آن بنده بس گرامی است بر خدای تعالی که من گور چنین باین راحت ونزهت ونضارت ندیده ام فرشتگان
گفتند یا کلیم الله خواهی تااین گور تورا باشد گفت خواهم گفتند فروشو اینجا وبخسب وروی برحمت خدای کن
ودمی آسان برآر همچنان کرد فرورفت وبخفت وروی بقبله آورد ودمی برآورد وباآن دم جان بداد فرشتگان گور
براو راست کردند بعضی دگر گفتند ملك الموت بنزدیك او آمد وگفت یانبی الله خمر خوردهٔ گفت نه گفت دم بنمای
او دم بزد جانش باندم برآمد ودرروایت دیگر ملك الموت آمد واورا سیبی آورد ازبهشت او بستد وببوئید وجان

بداد و در خبر است که با سانی جان کندن او یوشع بن نون او را در خواب دید گفت یا نبی الله سکرة مرگ چگونه یافتی گفت
چون گوسفندی که او را زنده پوست بکنند و در تواریخ آورند که عمر موسی علیه السلام صد و بیست سال بود بیست
سال در ملك افریدون و صد سال در ملك منوچهر چون مدت چهل سال تیه بسر آمد و خدای تعالی موسی را باجوار
رحمت خود برد یوشع را پیغمبری داد بنی اسرائیل فرستاد و او را فرمود تا بجهاد آن جباران رود و او بنی اسرائیل را
خبر داد او را باور داشتند و متابعت کردند و بیامدند با او و روی بشهر اریحا نهادند که زمین مقدسه است و تابوت
سکینه با ایشان بود و ایشان گرد شهر حصار کردند و یوشع شش ماه بر در شهریان را حصار داد چون در ماه هفتم در آمد
یوشع بفرمود تا لشکر تعبیه کردند و سرناها داشتند بجای بوق بفرمود تا بیکبار بدمیدند و لشکر او از نعره بلند کردند
دیوار شهرستان بیفتاد و بنی اسرائیل در شهر شدند و با جباران قتال کردند و ایشان را مهزوم و مقهور کردند و بکشتند
در خبر می آید که چند مرد از بنی اسرائیل بریك مرد جمع شدندی تا سر او از تن جدا کنند بچند ساعت از روز
نتوانستندی کردن از عظم خلق ایشان و این کارزار روز آدینه بود نماز شام تنگ برسید و آفتاب فرو خواست شدن
بیك روایت و بیك روایت فرو شد یوشع نگاه کرد بعضی از ایشان مانده بودند و اندیشه کرد که اگر شب در آید
کشتن ایشان فوت شود خدای را دعا کرد و گفت. اللهم اردد الشمس علیّ . بار خدایا آفتاب باز آر برای من
چون آفتاب باز آمد گفت . یا شمس انك فی طاعة الله وانا فی طاعة الله فقفی لی . ای آفتاب تو در طاعت خدائی و
من در طاعت خدایم توقف کن برای من تا این دشمنان خدای را دمار بر آریم آفتاب باز آمد و در جای خود بایستاد و
هیچ سیر نکرد تا یکساعت برفت و بنی اسرائیل و یوشع آن بقیهٔ کافران را بکشتند انگه آفتاب فرو شد و اتفاق است
که آفتاب برای کسی باز نیامد جز برای سلیمان وصیّ داود علیهما السلام و برای یوشع بن نون وصی موسی علیهما السلام
و برای امیر المؤمنین وصیّ سید المرسلین صلی الله علیه وآله و اهل اخبار و احادیث از همه طوایف بر این متفق اند
و در اخبار ابو بکر مردویه حافظ و اخبار ابو العباس ناطقی و اخبار ابو اسحق ابرهیم ثعلبی صاحب التفسیر آمده است
باسانید درست از طرق مختلف و از عبد الله عباس رحمة الله علیهما بچند طرق آورند که . لم تردّ الشمس الا لسلیمان
وصی داود و لیوشع وصی موسی و لعلیّ بن ابی طالب وصی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلّم . و کتابی تألیف
کرده است ابو الحسن محمد بن احمد بن علی بن الحسن بن شاذان در این معنی نام آن کتاب بیان ردّ الشمس علی
امیر المؤمنین علیه السلام در آنجا بیارد که اندر بارها آفتاب برای امیر المؤمنین علی علیه السلام باز آمد امّا آنچه مشهور است
در اخبار و طوایف روایت کرده اند آن است که دو بار آفتاب باز آمد برای او یکبار در حیوة رسول علیه السلام و
یکبار از پس وفات او امّا در حیوة او ام سلمه روایت کند و اسما بنت عمیس و جابر عبد الله انصاری و ابو سعید
الخدری و ابو ذر الغفاری و عبد الله بن العباس و جماعتی بسیار از صحابهٔ رسول صلوات الله علیه و رضی عنهم و احادیث
ایشان متداخل است که یکروز رسول علیه السلام امیر المؤمنین علی را بمهمی فرستاده بود و او بان مهم رفته بود رسول
علیه السلام نماز دیگر بکرد چون امیر المؤمنین علیه السلام باز آمد و با رسول ؐ میگفت آنچه در آن کار رفته بود
. فغشاه الوحی . وحی پیغمبر را فرود آمد رسول علیه السلام تکیه بر امیر المؤمنین کرد و سر بر زانوی او نهاد مدّت
دراز شد و آفتاب نزدیك شد بغروب امیر المؤمنین علیه السلام نماز نشسته باشارت بکرد و آفتاب فرو شد چون رسول
علیه السلام از غشیهٔ وحی در آمد روی علی متغیر دید گفت یا علی چه رسید ترا گفت خیر یا رسول الله جز که نماز
دیگر نکرده بودم و چون ترا وحی آمد و سر تو بر کنار من بود نخواستم که ترا بر زمین افکنم باشارت نماز کردم و دلم خوش
نیست رسول علیه السلام گفت دلتنگ مکن که من دعا کنم تا خدای تعالی آفتاب باز آرد و تو نماز بوقت بشرایط و ارکان

بگذاری انگه دست برداشت و گفت بار خدایا تو دانی که علی در طاعت تو بود و در طاعت رسول تو . اللهم ردّ
علیه الشمس حتی یصلی . بار خدایا آفتاب باز آر تا علی نماز بوقت خود بیارد راوی خبر گوید که بان خدای که محمد را
بحق بخلقان فرستاد که ما آفتاب را دیدیم که باز آمد و او را آوازی بود چون آوازهٔ دستره که در چوب افتد و روشنائی ان
دیدیم بر در و دیوار تافته تا امیر المؤمنین علی نماز بکرد چون او سلام باز داد آفتاب فرو افتاد نه چنانکه بعادت رفتی
بل بیکساعت فرو شد . و اما از پس وفات رسول ؐ انچه مشهور است از آن آن است که ببابل آفتاب باز آمد برای
او چنانکه ابو المقدام روایت کرد از جویریة بن مسهر که با امیر المؤمنین علی بودیم بزمین بابل وقت نماز دیگر در
آمد ما را گفت شما نماز بکنی که این زمینی است معذب و خدای تعالی بر این زمین قومیرا عذاب کرده است و هیچ
پیغمبر را و وصی پیغمبر را نشاید که اینجا نماز کند جویریه گفت من اندیشه کردم که این چه حدیث باشد و گفتم من
نماز خود در گردن او کنم و نماز نکنم الا انکه او نماز کند و میرفتیم تا آفتاب فرو شد و من متعجب و متحیر میرفتم تا
او فرود آمد و وضوء نماز باز کرد و دست برداشت و دعا کرد او دعا تمام نا کرده بود که آفتاب باز آمد بجای انکه نماز دیگر
بودی و او مرا گفت بیا نماز کن او نماز کرد و من با او نماز کردم چون از نماز فارغ شد آفتاب فرو شد انگه روی
با من کرد گفت جویره . لعب الشیطان بك . شیطان بتو بازی کرد گفتم آری یا امیر المؤمنین گفت من خدای را
بنام بزرگترین بخواندم تا آفتاب باز آورد و من نماز بوقت بکردم من گفتم . اشهد انك وصی محمد حقاً . انگه مرا
گفت اینجا ناووسی هست از نواویس یعنی مروزنهٔ گبرکان که سرها از آن جماعتی بانجا نقل کرده اند از زمین
برهوت و آن آن جماعت اند که خدای تعالی گفت . وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الأرض ولا یصلحون .
و در پیش شما حفرهٔ از حفرهاء دوزخ هست که در آنجا جماعتی هستند از جملهٔ ایشان پنج زن از زنان پیغمبران مقدّم
زن نوح و زن لوط و زن موسی بن عمران که بر وصی او یوشع بن نون خروج کرد و زن یونس که بر شمعون وصی
عیسی خروج کرد و زن ایوب که قوم ایوب را حمل کرد بر زنی دیگر از آن او تا رجم کردند او را بنا حق فی حدیث
طویل و در این معنی شعرا در عهد رسول علیه السلام و پس از رسول شعرها گفتند و این معنی بنظم آوردند از آن
جمله حسان بن ثابت بود جابر عبد الله انصاری روایت کرد که رسول علیه السلام بمنا ایستاده بود با جماعت صحابه
و علی از پیش او ایستاده بود روی بقوم کرد و گفت . معاشر الناس هذا علی بن ابی طالب سید العرب والوصی الاکبر
والأملح الازهر قاتل المارقین وهو منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انه لا نبی بعدی یحبه الله ورسوله ویحب الله و
رسوله لا یقبل الله التوبه من تائب الّا بحبه . انگه گفت یا حسان برخیز و در این معنی چیزی بگوی حسان بر پای
خاست و گفت . لا یقبل التوبة من تائب . الّا بحب بن ابی طالب . اخی رسول الله بل صهره . والصهر لا یعدل
بالصاحب . یا قوم من مثل علیّ وقد . ردّت له الشمس من المغرب . ردّت علیه الشمس من شرقها . حتی
کأن الشمس لم تغرب . مردم برخاستند و جامهٔ خود در جامهٔ علی می مالیدند و ابو عبد الله المفجع گوید در قصیدهٔ
کم ردّت الشمس بعد ما حازها الغرب فالفی وقت الصلوة جلیا . وعلی اذ نال رأس رسول الله من حجره وساداً وطیاً
اذ تخال النبی لما اتاه الوحی مغمی علیه او مغشیاً . فتراخت عنه الصلوة ولم یوقظه اذ کان سخطه مخشیا . فدعا ربه فانجزه
المیعاد من کان وعده مأتیا . قال هذا اخی بحاجة ربّی . لم یزل شطر یومه معنیاً . فاردد الشمس کی یصلی
فی الوقت فعاد العشا بعد مضیاً وقال علی بن احمد بن المتوبة المغربی فی قصیدة . وغدیر خمّ ایس ینکر فضله . الا زنیم
فاجر کفار . من ذا علیه الشمس بعد مغیبها . ردّت ببابل یا بنی یا جار . وعلیه قد ردّت لنوم المصطفی . یوماً وفی
هذا جرت اخبار . حاز الفضائل والمناقب کلها . ما ان یحیط بمدحه اشعار . و یروی الاکثار و سیدی حمیری گوید در قصیدهٔ

مذهبه یش این معنی . ردت علیه الشمس لمافاته . وقت الصلوة وقد دنت للمغرب . حتی تبلج نورها فی وقتها .
للعصر ثم هوت هوی الکوکب . وعلیه قد ردت ببابل مرة . اخری وماردت لخلق مغرب . الا لیوشع اوله من بعده
. ولردها تأویل امر معجب . وقدامة السعدی گویدواواز جمله اصحاب امیر المومنین بود که بزمین بابل حاضر بود
چون بدعای او خدای تعالی آفتاب باز آورد فقال فی ذلک . ردالوصی لنا الشمس التی غربت . حتی قضینا صلوة
العصر فی مهل . لم انسه حین یدعوها فتتبعه . طوعاً بتلبیة هاها علی عجل . فتلك آیته فینا و حجته . فهل له فی جمیع الناس من
مثل اقسمت لا ابتغی یوماً به بدلاً . وهل یکون لنور الله من بدل . حسبی ابوحسن مولی ادین به . ومن به دان
رسول الله فی الاول . وللصاحب اسمعیل بن عباد رحمه الله من قصیدة . کان النبی مدینة العلم الذی ، حوت
الکمال وکنت افضل باب . ردت علیك الشمس وهی فضیلة . ظهرت فلم تستر بکف نقاب . لم احك الامارو نه
نواصب . عادتك وهی مباحة الاسباب . وقال ابوالحسن علی بن حماد بن عبید البصری رحمة الله . وردت
لك الشمس فی بابل . فسامیت یوشع لماسما . ویعقوب ماکان اسباطه . کنجلیك سبطی نبی الهدی . محمد بن عیسی
روایت کرد از یونس بن عبدالله که او گفت سالی بحج میرفتم در بعضی منازل کنیزکی حبشی را دیدم نابینا دستها برداشته
ومیگفت . یارادالشمس علی امیر المؤمنین علی بن ابیطالب ردعلی بصری . ای خدای که آفتاب برای امیر المؤمنین
علی باز آوردی چشمهای من بامن دهی من نزدیك او شدم و گفتم ای کنیزك علی را دوست داری گفت آری وحق فاطمه
دودینار زر بگرفتم واورا دادم وگفتم صرف کن در بعضی حوائج خود نپذیرفت و گفت حاجت نیست مرا این گفت
بحج رفتم چون باز آمدم بان منزل فرود آمدیم کنیزك را دیدم چشمهایش درست شده وحاجیان را آب میداد گفتم
یا جاریه دوستی امیر المؤمنین باتو چه کرد گفت هفت شب آن دعا میکردم و بر خدای سوگند میدادم بحق امیر المؤمنین
چون شب هفتم بود هاتفی مرا آواز داد و گفت ای کنیزك علی را دوست داری از دلی صافی گفت ای والله مرا گفت
دستها بر چشمهانه من همچنان کردم او دست برداشت و گفت بار خدایا اگر دانی که این کنیزك راست میگوید وعلی را
دوست دار داز نیتی صادق چشمهاباوده خدای تعالی دعای او اجابت کرد وچشم بامن داد من براو سوگند دادم که
بخدای که مرا بگوی تاتو کیستی مرا گفت من خضرم واز جمله موالیان علی ام واز جملهٔ موکلان ام بر شیعهٔ او واخبار
دراین باب از طریق خواص وعوام نه چندان است که آن را حدی نیست ودراین جای بیش ازاین احتمال نکند ،
رجعنا الی حدیث یوشع بن نون . چون یوشع بن نون آن جباران را بکشت وزمین از ایشان پاك کرد کس فرستاد
بپادشاه ارمانیان وآن پنج پادشاه بودند همه بطاعت پیش او آمدند ویك روایت آن است که ایشان مجتمع شدند
وبخصومت یوشع بیرون آمدند یوشع علیه السلام لشگر بنی اسرائیل را بقتال ایشان فرستاد وایشان را بکشت وبعضیرا
که باشعب کوهی گریختند خدای تعالی تگرگی باسنگها آمیخته برایشان فرستاد وایشان را هلاك کرد وآن پنج پادشاه
گرفتار شدند یوشع بفرمود تا ایشان را بیاویختند ودر شهرهاء شام کس فرستاد وملوك ایشان را دعوت کرد هرکه
بطاعت آمد وایمان آورد اورا رها کرد وانکس که طاعت نداشت بگرفت واورا بکشت تاسی ویك پادشاه را بکشت
وزمین شام مستخلص شد واورا وما لهای ایشان وغنایم جمع کرد وغنایم پیش از این پیغمبران متقدم را حلال نبود پیغمبر
ما را حلال کرد وعادت چنان بود که بنهادندی بجای صدقه وقربان آنچه از آن مقبول بودی آتشی بیامدی وآن را
بسوختی وانچه مقبول نبودی بر جای بماندی یوشع بفرمود تا آن مالها وغنایم بیاوردند وبقربانگاه بنهادند هیچ
آتش تعرض آن نکرد یوشع گفت دراین غنیمت خیانت کرده‌اند واولیا را بگفت که آنچه برگرفته اید باجای آری
خاین مقر نیامد تا او آن جماعتی را که متهم بودند پیش خواند ودست یك یك بدست میگرفت چون بان مرد رسید که

خیانت کرده بود دستش در دست او گرفت وچندانکه خواست تادست برهاند نتوانست یوشع اورا گفت بیار انچه
خیانت کردهٔ باز آورد او برفت سرگاو از زر پیراسته مکلل بیاقوت وجواهر بیاورد ودرمیان غنایم وقربان بنهاد
یوشع بفرمود تا آن مرد را ببستند وبا آن غنایم بنهادند آتشی از آسمان بیامد وهمه بسوخت ومرد را نیز بسوخت
ویوشع علیه السلام از پس موسی بیست وهفت سال تدبیر کار بنی اسرائیل کرد وانگه وفات آمد اورا دفن کردند اورا
بکوه افراهیم وعمر او صد وبیست وشش سال بود والله ولی التوفیق . قوله

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَاَ ابْنَيْ اٰدَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْاٰخَرِ قَالَ
وبخوان برایشان خبر دو پسر آدم را براستی چون قربانی کردند قربانی پس پذیرفته شد ازیکی ایشان و پذیرفته نشد از دیگری گفت
لَاَقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ * لَئِنْ بَسَطْتَ اِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا اَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ
هر آینه می کشم تورا گفت جز این نیست که میپذیرد خدا از پرهیزکاران البته اگر بکشائی بسوی من دست خود را تا بکشی مرا من نخواهم کشود دست خود را
اِلَيْكَ لِاَقْتُلَكَ اِنِّي اَخَافُ اللّٰهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ * اِنِّي اُرِيدُ اَنْ تَبُوءَ بِاِثْمِي وَاِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ
بسوی تو تا بکشم تورا بدرستیکه من میترسم از خدا که پروردگار جهانیان است بدرستیکه من میخواهم که باز گردی بگناه من وگناه خود پس باشی از
اَصْحَابِ النَّارِ وَذٰلِكَ جَزَاؤُا الظَّالِمِينَ * فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ اَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَاَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ
یاران آتش واین است پاداش ستمکاران پس فرمانداد مراورا نفسش بر کشتن برادرش پس کشت اورا پس گردید از زیان کاران
فَبَعَثَ اللّٰهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْاَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْءَةَ اَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتٰى اَعَجَزْتُ اَنْ
پس برانگیخت خدا زاغیرا که میکاوید در زمین تا بنماید اورا چگونه پنهان کند جسد برادرش را گفت ای وای مرا آیا عاجز شدم اینکه
اَكُونَ مِثْلَ هٰذَا الْغُرَابِ فَاُوَارِيَ سَوْءَةَ اَخِي فَاَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ * مِنْ اَجْلِ ذٰلِكَ كَتَبْنَا
بوده باشم مانند این زاغ پس بپوشانم جسد برادرم پس گردید از پشیمانان بسبب خاطر او این را نوشتیم
عَلٰى بَنِي اِسْرَائِيلَ اَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ اَوْ فَسَادٍ فِي الْاَرْضِ فَكَاَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا
بر بنی اسرائیل اینکه هرکس بکشد نفسیرا بغیر آنکه بکشد نفسی یا تباهی کند در زمین پس گویا کشته است مردمانرا همه
وَمَنْ اَحْيَاهَا فَكَاَنَّمَا اَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا * وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
وهرکه زنده کند آنرا پس گویا زنده کرده است مردمانرا همه وهر آینه بتحقیق که آمد ایشان را فرستادگان با معجزهای روشن پس بدرستیکه بسیاری از ایشان
بَعْدَ ذٰلِكَ فِي الْاَرْضِ لَمُسْرِفُونَ * اِنَّمَا جَزَاؤُا الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْاَرْضِ
بعد این در زمین هر آینه اسراف کنندگانند جز این نیست که پاداش آنانکه محاربه میکنند با خدا وفرستادهٔ او ومیشتابند در زمین
فَسَادًا اَنْ يُقَتَّلُوا اَوْ يُصَلَّبُوا اَوْ تُقَطَّعَ اَيْدِيهِمْ وَاَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ اَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْاَرْضِ
برای فساد این است که کشته شوند یا بردار کشیده شوند یا بریده شود دستهای ایشان و پاهای ایشان از خلاف یا آواره شوند از زمین
ذٰلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ * اِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ اَنْ تَقْدِرُوا
این مر ایشان را رسوائیست در دنیا ومر ایشان راست در آخرت عذاب بزرك مگر آنانکه توبه کردند از پیش اینکه توانا شوند
عَلَيْهِمْ فَاعْلَمُوا اَنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَابْتَغُوا اِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا
برایشان پس بدانید که خدا آمرزنده مهربان است ای آنانکه ایمان آوردید بترسید خدا را وبجوئید بسوی او وسیله را وجهاد کنید
فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * اِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ اَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْاَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لِيَفْتَدُوا
در راه او تا اینکه شاید شما رستگار شوید بدرستیکه آنانکه کافر شدند اگر اینکه باشد مر ایشانرا انچه در زمین است همه ومانند آن با آن تا فدا دهند

بِهٖ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَا تُقُبِّلَ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ * يُرِيدُونَ اَنْ يَخْرُجُوا مِنَ النَّارِ
بان از عذاب روز رستخیز پذیرفته نشود از ایشان ومر ایشان را عذابیست دردناك میخواهند اینکه بیرون روند از آتش
وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ
ونیستند ایشان بیرون رونده ازان ومر ایشانراست عذابی پاینده

قوله واتل علیهم نبأ بنی آدم بالحق الایة ، وجه اتصال آیه بآیه متقدم آن است که چون خدای تعالی حدیث بنی اسرائیل
کرد ووصف کرد ایشان را بنقض عهد عقب آن ذکر فرزندان آدم کرد که او در حق برادر نقض عهد کرد و بحرمتی پیش
گرفت واورا بکشت انکه رسول را بفرمود تا بر قوم خواند خبر فرزندان آدم را واین بر سبیل تسلی رسول بود هم و
توبیخ جهودان وتلاوت خواندن باشد واصل آن از تبع باشد برای انکه خواننده تتبع حروف کند ونبأ خبر باشد وجمع
انبأ وانبأته کذا وبکذا ونبأته به اذقربا قربانا گفته اند قربان مصدر قرب باشد وفعل را هفت گونه مصدر باشد تفعیلاً وتفعالا
وتفعله وفعلانا وفعالا وفعالا وفعالا امّا تفعیل اکثر مستمر او باشد کالتضریب والتصریف والتعنیف واما تفعال کالتذکار
والتکرار واما تفعله کالتذکرة والتبصرة واما فعلان کالسبحان والقربان واما فعال نحو قوله . وسرحوهن سراحاً
جمیلا واما فعال نحو قوله وکذبوا بایاتنا کذّابا واما فعال نحو کذابا فی قراءة من خفف فتقبل من احدهما تقبل تفعل باشد
ازقبول ودراین بناء او تکلفی باشد ازروی معنی وپسران آدم یکی هابیل بود ودراو سه لغت است هابیل
وهابل وهابن وپسر دیگر قابیل بود ودراو پنج لغت است قابیل وقابین وقابل وقابن وقبن وسبب
قربان ایشان آن بود که اهل سیر وتواریخ وعلم باخبار انبیا گفتند چون خدای تعالی حوارا برای آدم بیافرید
چنان تقدیر فرمود که هر نوبت ولادت او دو فرزند آوردی بیك شکم یکی مادینه ویکی نرینه پس حق تعالی
در شرع او چنین نهاد که آن دختر را که ازاین بطن بودی بان پسر دادندی که ازآن بطن بودی واختلاف بطون بمجاری
مجری اختلاف نسب کرد وآدم علیه السلام چهل بطن بزاد از خواهر بطنی دو توام مگر شیث را که مادر اورا تنها
زاد وگفتند اول فرزند که آدم را آمد قابیل بود دو توأم او اقلیما بود وآخرشان عبدالمغیث بود وتوأم او که خواهر او بود
ازبطن امة المغیث بود پس خدایتعالی بر نسل آدم برکت کرد که آدم ع ازدنیا نه شد تا فرزندان وفرزندزادگان
او بچهل هزار برسیدند وعلما در مولود قابیل وهابیل خلاف کردند بعضی گفتند قابیل را وتوأم او را که با او هم
شکم بود ونام او اقلیما او را پس ازآن زاد که صد سال بود تا در زمین بود وپس ازآن هابیل را زاد وهم شکم اورا
محمد بن اسحق گفت عن بعض اهل العلم که قابیل را در بهشت زاد وحوّا ازاو رنجی ودردی وخونی ندید برای راحت
بهشت وهابیل را در زمین بزاد بادرد ورنج وخون نفاس وخدای تعالی آدم را فرمود که این فرزند رابیك دیگر ده
هریکی ازایشان بر دگر حلال است الا انکه او را هم شکم باشد هابیل را لبودا نام خواهری بود واو از خواهر قابیل
بجمال کمتر بود وخواهر قابیل بجمال برتر بود ازاو خدایتعالی فرمود که خواهر قابیل بهابیل ده وخواهر هابیل را
بقابیل ده قابیل گفت من راضی نباشم بان وجه خواهر من نکوست وخواهر او زشت است آدم گفت خدای
چنین میفرماید وحکم چنین کرده است گفت من رضا ندهم باین حکم واین حکم نه خدای کرده است وتو
برای دل هابیل میگوئی واین خیر باو میخواهی او گفت خلاف اینست آدم گفت اگر تورا قول من باور نیست بروی
وهریکی ازشما قربانی کنی قربانی هرکس که پذیرفته بود وآتش آنرا ببرد مراد او حاصل بود واقلیما اورا باشد
معویة بن عمار روایت کرد ازصادق علیه السلام که او گفت چون اورا پرسیدند ازاین حدیث گفت خلاف آن است که
روایت میکنند وخدای تعالی آدم را نفرمود که خواهر را ببرادر ده واین کی روا بودی ولکن خدای تعالی چون آدم را

وحوارا بزمین فرستاد وجمع کرد میان ایشان را حوا دختری بزاد عناق نام کرد اورا اودرزمین بغی کرد واول
کسیکه بغی کرد درزمین بناحق او بود خدای تعالی چیزی براو مسلط کرد که اورا بکشت براثر او قابیل را بزاد و
ازپس او هابیل را چون قابیل بالغ شد خدای تعالی برای او زنی جنی فرستاد از فرزندان جن نام او جمانه در صورت
انسی وخدای تعالی وحی کرد بادم که اورا بقابیل ده آدم اورا بقابیل داد چون هابیل بالغ شد خدای
تعالی ازبهشت حوری فرستاد بر صورت انسی نام او نزله ووحی کرد بادم که اورا بهابیل ده آدم اورا بهابیل داد
چون قابیل آن بدید گفت باید رنه من برادر مهترم وباین کرامت من اولیترم آن برادر کهین آدم گفت این کار نه برای
خود کردم بفرمان خدای کردم گفت لا بل بهوای خود کردی واورا بمحبت برمن اختیار کردی آدم ع گفت خلاف
آنست که تو گمان بردی واگر خواهی تا بدانی که اینفضل خدای نهاد اورا بروی هریکی قربانی کنی قربان انکس که مقبول
باشد فضل اورا بود وعلامت قبول قربان در آن عهد آن بود که آتش سفید بیامدی از آسمان وآنرا بخوردی وچون
مقبول نبودی برجای بماندی وسباع وهوام وطیور بخوردندی برفتند تا قربان کنند وقابیل صاحب زرع بود بیامد
ودسته گندم بیاورد چیزی که ازآن بتر نبود ودر دل گرفت که اگر قربان من قبول باشد واگر نباشد من
آن کنم که من خواهم . واما هابیل صاحب گوسفند بود بیامد وگوسفندی ازمیان گوسفندان بگزید که ازآن
بهتر نبود ودر دل گرفت که اگر قربان او قبول کنند واگر نکنند او آن کند که رضای خدای باشد اسمعیل بن رافع
گوید در خبر چنین آمد که هابیل را برّه بود بغایت حسن آنرا دوست داشتی واز دوستی که آنرا داشت رها نکردی که
بپای خود درود جز که اورا بر دوش گرفته بودی چون بگله رفت تا گوسفند قربان آرد آن بره پیش آمد باخویشتن اندیشه
کرد وگفت اگرچه من این برّه را بغایت دوست دارم ولکن ضایع نخواهد شدن همه را رها کرد وآنرا برگرفت برای
رضای خدای وبیاورد وبنهاد بقربانگاه وقابیل آن دسته گندم بدامن ردای الطعام بیاورد وبرآن بنهاد حق تعالی
ازانجا که صدق هابیل ونفاق قابیل شناخت قربان هابیل قبول کرد وقربان قابیل رد کرد آتش بیامد وآن برّه بخورد
وآن گندم را رها کرد چون قابیل آنرا بدید حقد وحسد زیاده کرد در خبر آورده اند که خدای تعالی آن برّه را
دربهشت میپرورد تا بفدای اسمعیل کرد فی قوله . و فدیناه بذبح عظیم . وگفتند با آن برّه پارهٔ گره وپارهٔ شیر بود
خدای تعالی همه قبول کرد واز قربان قابیل یك حبه بموقع قبول نه افتاد قابیل آن حقد در دل گرفت وپنهان میداشت
تا وقت انکه آدم بحج خانه خدای خواست رفتن بمکه وبر هابیل میترسید از قابیل خواست تا اورا بکسی سپارد اورا
براهل آسمان عرضه کرد وبراهل زمین وبرساکنان کوهها هیچ کس اورا نپذیرفت وگفتند کار امانت عظیم است و
مارا قوت نباشد بقبول آن قیام کردن قابیل را بخواند وهابیل را بزنهار خدای باو سپرد او هابیل را بپذیرفت ازاو وذلك
قوله . انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوماً جهولا
یعنی قابیل حین حمل الامانة وخان فیها چون آدم برفت قابیل برخاست وبنزدیك هابیل آمد واو برکوهی گوسفند میچرانید
اورا گفت من تورا بخواهم کشتن گفت چرا گفت برای انکه قربان تو قبول کردند وقربان من قبول نکردند گفت
مرا دراین چه جرم است گفت من براین نسازم واغضا نکنم که خواهر نیکوروی مرا تو بزنی کنی ومن خواهر ذمیمهٔ را
تورا بزنی کنم مردمان گویند تو ازمن بهتری بهرحال تورا بکشم هابیل گفت مرا دراین تاوان نیست خدای تعالی
قربان از متقیان پذیرد . لئن بسطت الیّ یدك . اگر تو که قابیلی دست بکشتن من دراز کنی من دست بکشتن تو دراز نکنم
واگرچه من ازتو قوی ترم وبر کشتن تو قادرتر ولکن من ازخدای ترسم مجاهد گفت تکلیف در آن روزگار وآن شرع
آن بود که چون کسی قصد کشتن کسی کردی او امتناع نکردی کار او باخدای گذاشتی انکه گفت . انی ارید ان تبوء

بائمی واثمك . یقال باء بکذا اذا رجع به و المباء المنزل و منه قوله و باؤا بغضب من الله والبوا الرجوع بالقود و فلان بواء
لفلان اذا کان دمه کفوءً لدمه و منه انهاهل لان یرجع فی القصاص الیه وهم فی هذا الامر بواء ای سواء علی الاتساع
وقال . الا انتهی عنها ملوك و تتقی . محارمنا لا یبؤ الدم بالدم . ای لیس دماءهم اکفأ لدمائنا فیقتلون بنا وبر چون
الیهم فی القصاص و باء بحقه اذا اقر به کأنه رجوع عن الانکار گفت من تورا نکشم که میخواهم که تو باز گردی از من بگناه من
و گناه خودت بیشتر مفسران تفسیر رجع براین دادند که بگناه من یعنی گناه کشتن من و گناه تو یعنی ان گناه که برای آن قربان
تو قبول نکردند و آن نفاق و مخالفت فرمان خدای بود و ترك رضا بحکم او و این قولی سدید و معتمد است برای آنکه اثم
مصدر است و مصدر را یکبار اضافه کنند بفاعل و یکبار بمفعول در اول مضاف است بمفعول و در دوم بفاعل برای
انکه تقدیر این است که . باثمك علی فی قتلی و اثمك الذی جنیته علی نفسك و مجاهد گفت در روایت ابن نجیح که مراد آنست
که بگناهی که من کرده ام و گناهی که تو کرده گفت برای انکه چون کسی کسی را بکشد بقیامت گناهان مقتول بر قاتل نهند
و این قول معتمد نیست برای انکه خلاف ادله عقل است و ظواهر آیات محکمه من قوله . و لا تزر وازرة وزر اخری و کل
نفس بما کسبت رهینة و جزاءً بما کانوا یعملون و جزاءً بما کانوا یکسبون . و بر قاعدهٔ عدل و ادله عقل مطرد نیست
اما بر مذهب مجبره راست است برای انکه چون خدای تعالی کافران را و گناه کاران را بکفری و فسقی که او آفریند
در ایشان نخواهد گرفت و ایشان را در آن باب اختیاری نه و از آن محیصی نه جز او نشاید که یکی را بگناه دیگری
بگیرد و اگر چه او در آن بی گناه باشد و در کلام تقدیر محذوفی هست و هو ان تبؤ بوبال اثمی او عقاب اثمی و اثمك و ذلك
جزاء الظالمین . و این جزا و پاداشت بیدادکاران است و این دلیل قول اصحاب وعید نکند برای انکه ما نیز گوئیم
که جزاء ظالم دوزخ است جز انکه عفو روا داریم از او و در آیه نیست که خدای تعالی عفو نکند اورا بی توبه این
دعوی کردن دعوی باشد که از آیه بر او دلیلی نیست . فطوعت له نفسه الآیة . در او سه قول است مجاهد گفت
شجعته علی قتل اخیه نفس او را شجاع کرد بر قتل برادر قتاده گفت زینت له . یعنی بیاراست بر چشم او بعضی
دیگر گفتند ساعدته نفسه معنی آن است که نفس او با او مساعدت کرد بر کشتن برادر و اصل کلمه من الطاعة باشد یعنی نفس
او و هوای او او را فرمان بردار خود کرد و طایع گردانید بر توسع تا بر لغت راست باشد و قتل اخیه منصوبست علی انه
مفعول به یقال طاع یطوع و انطاع فی بعض اللغة و هو شاذ و اطاعه یطیعه طاعة و اطاعه و طوعه اذ خله فی الطاعة و الطوع
. فقتله . بکشت اورا قابیل قابیل آن روز برفت و هر روز آمد و فرصت نگاه میداشت تا انکه روزی بیامد هابیل را
خفته دید خواست تا اورا بکشد ندانست که چه باید کردن در اخبار آمد که ابلیس بیامد و مرغی را بگرفت و برابر
او سرش بر سنگی نهاد و بسنگی دیگر سرش بکوفت قابیل از او بیاموخت بیامد و سنگی بزرگ برگرفت و بر
سر هابیل زد و هابیل را بکشت و اول کشته بود که او را بر زمین بکشتند از آدمیان در قتلگاه او خلاف کردند عبدالله
عباس گفت بر کوه بود و بعضی دیگر گفتند بنزدیك عقبهٔ حری بود و این قول محمد جریر است و از صادق ع
روایت کردند که بزمین بصره بود آنجا که امروز مسجد آدینه است چون اورا بکشت بر صحرا بیفکند او را
ندانست که با او چه باید کردن برای انکه او اول کشته بود در زمین و اول مرده و بر او بنشست سباع زمین قصد او کردند
او را نبایست که او را سباع بخورد او را برگرفت و در جوالی نهاد و بر دوش گرفت و با خود میگردانید یکسال تا مرغان
و سباع از آن تغیر بوی بر او جمع شدند انتظار آن تا او بیفکند آن را و ایشان بخورند قوله . فاصبح من الخاسرین .
او در روز آمد از جملهٔ زیان کاران که در دین خود زیان کرده بود و معنی اصبح در چنین جای صار بود و غرض نه
قصد صبح باشد ولکن برای انکه مردم کارها بشب سگالند و بامداد در او خوض کنند این لفظ بیشتر استعمال کنند

و بجای او امسی و اضحی بکار دارند و معنی صار باشد قوله . فبعث الله غراباً الآیة . چون قابیل بکار برادر درماند
خدای تعالی دو کلاغ را بفرستاد تا بیکدیگر جنگ کردند و یکی دیگر را بکشت انگه بیامد و بچنگال زمین برفت و
او را در آنجا نهاد و خاك با سر او کرد او از کلاغ آن بدید همچنان دفن کرد برادر را و بعث در آیه بمعنی الهام است یعنی
خدای تعالی الهامی داد دو کلاغ را و گفته اند معنی بعث تحریض است و آغالیدن و گفته اند معنی تقییض است و
جهانیدن و بعث و بحث و فحص یکی باشد و در مثل کالباحث بظلفه عن حتفه تا با او نماید که سوئة برادرش چگونه باز
پوشد بعضی مفسران گفتند مراد بسوئة جیفه و مردار است که آن بوی بگردانیده بود بطول مدت و گفته اند
مراد عورت است و سوئة آن باشد که یسؤك تو را دژم کند من ساء یسوء سؤة و مساءة گفت یا ویلتا و حسن بصری
خواند یا ویلتی باضافه بیاء متکلم و آن دو لغت است یقال یا حسرتی و یا حسرتا یا ویلتی و یا ویلتا و گفته اند این بر سبیل ندبه باشد
و معنی آن است که از شدت کار ویل می بخواند که بیای که وقت تو است و کذلك قولهم یا حسرتی و یا اسفی . اعجزت . همزه
استفهام را است . قوله فاواری . نصب او بر استفهام است بفا باضمار ان گفت وای بر من عاجز بودم که مانند این کلاغ
باشم و آن دانم که او دانست تا سوئة برادرم باز پوشم قوله . فاصبح من النادمین . در روز آمد از جملهٔ پشیمانان و پشیمانی
او نه بر قتل برادر بود که اگر بر قتل او بودی توبه بودی در آن چند قول گفتند بعضی گفتند پشیمان بر حملش بود
تا چرا او را در خاك نکرد و بعضی گفتند بر فوت برادر پشیمان بود و نه بار تکاب گناه و ابو علی گفت پشیمان بود و لکن نه
بر وجه که توبه باشد و بعضی دیگر گفته اند پشیمانی انگه توبه باشد که عزم بان مقرون بود علی ان لا یعود الی مثله فی المستقبل
و این وجه نکوست ضحاك گفت از عبدالله عباس که چون قابیل هابیل را بکشت درختانی که در مکه بود تبه بر آورد
و میوها ترش شد و آب تلخ شد آدم چون آن بدید گفت در زمین حادثهٔ افتاده است چون باز مین هند آمد قابیل
هابیل را کشته بود آدم علیه السلام بر آن دلتنگ شد و در مرثیهٔ هابیل این بیتها را انشا کرد و اول کس بود که وزن شعر
گفت شعر . تغیرت البلاد و من علیها . فوجه الارض مغبر قبیح . تغیر کل ذی لون و طعم ، وقل بشاشة الوجه
الصبیح ، میمون بن مهران روایت کرد از عبدالله عباس که آدم علیه السلام شعر نگفت و هر که بر آدم حواله
دروغ نهاده باشد و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و جملهٔ پیغمبران منهی بوده اند از شعر گفتن قال الله تبارك و تعالی ،
و ما علمناه الشعر و ما ینبغی له . ولکن چون هابیل قابیل را بکشت آدم علیه السلام او را مرثیه کرد بزبان سریانی و
آدم بآن زبان سخن گفتی و چون وصیت بشیث کرد آن مرثیه شیث را بیاموخت و او را وصیت کرد که این مرثیه
فرزندانت را بیاموز تا میخوانند متعظ میشوند با و شیث فرزندان را باز آموخت و همچنین سلفاً الی خلف وصیت
میکردند و می آموختند تا بیعرب بن قحطان رسید و او بزبان سریانی و تازی حدیث کردی این مرثیه بخواند در او
سجع دید و گفت همانا این نثر را نظم توان کردن آن را نظم کرد و بیتها این است شعر . تغیرت البلاد و من علیها .
فوجه الارض مغبر قبیح . تغیر کل ذی لون و طعم . وقل بشاشة الوجه الصبیح . و قابیل اذاق ردی اخاه . فواحزناه
قد فقد الملیح . و مالی لا اجود بسکب دمع . و هابیل تضمنه الضریح . و جائت شهلة و لها رنین . لها بلها و قابلها
تصیح . لقتل بن النبی بغیر جرم ، فقلبی عند قتلته جریح . اری طول الحیوة علی ضماء . فهل انا من حیوتی
مستریح . و جاور ناعدو لیس یفنی . لعین ما یموت فنستریح ، و حوا علیها السلام در مرثیهٔ هابیل گفت . دع الشکوی
فقد هلکا جمیعاً . بهلك لیس بالثمن الربیح . و ما یغنی البکاء عن البواکی . اذا ما المرء غیب فی الضریح ، فبکی النفس
منك و دع هواها . فلست مخلداً بعد الذبیح ، ابلیس علیه اللعنه ایشان را جواب داد و ایشان را در شب بر سبیل
شماتت باین بیتها گفت . تنح عن البلاد و ساکنیها . فبی فی الخلد ضاق بك الفسیح . و مکنت بها و زوجك فی رخاء .

وقلبك من اذى الدنيا مريح ، فمازالت بكايدنى ومكرى . الى ان فاتك الخلد الربيح . فلولا رحمة الجبار اضحى .
بكفك من جنان الخلد ريح . راوى خبر گويد سالم بن الجعد كه هابيل را بكشتند آدم عليه السلام بر مصيبت او صد
سال دلتنگ بود واب او بخنده نگشاد چون سالش بصد وسى رسيد وآن پس از آن بود كه هابيل را بكشتند به پنج سال
حوا شيث را بزاد و تفسير آن بلغت ايشان هبة الله بود و خداى تعالى او را علم ساعات شب و روز معلوم كرد و عبادتى كه در
آن اوقات بايد كردن و بر او پنجاه صحيفه فرو فرستاد و او را بوصى آدم كرد و بولى عهد او قابيل را گفت . اذهب
طريداً فزعاً مرتاعاً . برو رانده و ترسيده چنانكه از كس ايمن نباشى او دست خواهر گرفت اقليما و برفت و بعدن شد
از زمين يمن ابليس باو آمد او را وسوسه كرد و گفت ندانى كه آتش قربان برادرت براى آن خورد كه او آتش پرستيدى
تو نيز آتشى برافروز و آن را عبادت كن تا معبود تو باشد و معبود فرزندان تو قابيل آتش خانه بساخت و در او آتش
افروخت و آتش پرستيدن گرفت و اول كسيكه در زمين آتش پرستيد او بود و او چنان بود بخوف كه هر كه پيش او
بگذشتى او را تير و كمان پيش نهاده بودى از ترس خود تير باو انداختى تا روزى پسرى از آن او نابينا بگذشت و پسرى
از آن نابينا با او بود و نابينا نيز تير و كمان داشت پسر نابينا پدر را گفت پدرت قابيل نشسته است نابينا تير در كمان نهاد و
بينداخت و قابيل را بكشت پسر او را گفت با پدر چه كردى پدرت را بكشتى تپنچه بر روى پسر زد پسر را بكشت
مجاهد گفت قابيل را خداى فرمود تا يك پاى بياويختند از آن روز آويخته خواهد بودن تا روز قيامت روى او
در تابستان به آفتاب كنند از پيش روى او بر حظيرهٔ از آتش باشد و زمستان روى او بر حظيرهٔ از برف باشد و در خبر هست
كه ابليس بيامد و قابيل را گفت همانا تو را دلتنك ميشود كه اينجا تنها ماندهٔ از پدر و مادر و برادران گفت بلى گفت پاره
انگور بستان و بيفشار در آفتاب نه تا بجوشد از آن بخور تا تو را نشاط آرد و از اين مزامير و رودها و دف و طبل و
و آلات قصف بر بست براى او و او را بياموخت گفت اين بكار دار تا تو را تسلى باشد او همچنان كرد چون از دنيا
برفت فرزندان او باين معانى از فسق و فجور و آتش پرستيدن مشغول ميبودند تا بعهد طوفان نوح خداى تعالى
ايشان را بطوفان غرق كرد و نسل شيث بماند عبدالله عمر روايت كرد كه فرداء قيامت خداى تعالى عذاب
دوزخ قسمت كند يك نيمه بر قابيل نهند و يك نيمه بر همهٔ اهل دوزخ عبدالله عباس روايت كرد از رسول عليه السلام
كه هيچكس نباشد كه كسى را بناحق بكشد بفتك والا عقوبت آن يك نيمه بر قابيل باشد يعنى مثل آن براى آنكه اين بدعت
او نهاد بيانش قوله . من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة من غير ان ينقص من اجره شىء
ومن سن سنة سيئة فله وزرها ووزر من عمل بها الى يوم القيمة من غير ان ينقص من وزره شىء ، انس
مالك روايت كند كه از رسول خدا صلى الله عليه وآله پرسيدند از روز سه شنبه گفت يوم دم روز خون است گفت
چگونه يا رسول الله گفت روز سه شنبه بود كه حوا را حيض افتاد و روز سه شنبه بود كه قابيل هابيل را بكشت .
انس روايت كند كه رسول خدا عليه السلام گفت خداى تعالى منت نهاد بسه چيز بعد از سه چيز ببوى از پس مرگ
چه اگر نبودى هيچكس مرده را دفن نكردى و باين جانور كه در دانه افتاد كه اگر نه آن بودى پادشاهان حبوب
ادخار كردندى بجاى زر و سيم و ايشان را آن به بودى و بمرگ پس از پيرى كه مرد چون سخت پير شود او را از خود
ملال آيد و همه جهان را از او ملال آيد در آن وقت مرگ او راحت باشد چنانكه حكيم سنائى گويد . اگر مرگ
خود هيچ راحت ندارد . نه باز در هاند همى جاودانى . قوله من اجل ذلك . ابو جعفر و ورش خواندند من
اجل ذلك بنقل فتحهٔ همزه با نون و مثله قد افلح دگر قرا بقطع همزه خواندند معنى آنست من جرى ذلك اى من سبب ذلك
براى اين كار را و باين سبب و گفتند من جناى ذلك يقال اجل عليهم يأجل اجلا اذا جنى عليهم قال الشاعر . واهل

خباء صالح ذات بينهم . قد احتربوا فى عاجل انا آجله اى جانيه و باشد كه حرف جر بيفكنند فعلت هذا اجل ذلك
و اسم را منصوب كنند كما قال عدى اجل ان الله قد فضلكم و اصله الجر و منه الاجل للوقت المضروب للشىء لانه يجر
الى حلول الاجل و منه الاجل نقيض العاجل و از اينجاست اجل بمعنى نعم براى آنكه آن انقياد و انجرار است الى ما اريد
منه و منه الاجل للقطيع من بقر الوحش لان بعضه يجر الى بعض و ذلك اشارت است بقتل قابيل هابيل را . قوله
كتبنا الى بنى اسرائيل . اى حكمنا و فرضنا . ما بر بنى اسرائيل نوشتيم يعنى حكم كرديم بر ايشان و فريضه كرديم
كه هر كس كه او نفسى بكشد بى نفسى يعنى بى آنكه او نفسى را كشته باشد تا كشتن او بر سبيل قصاص بود . قوله او فساد
فى الارض . يا او در زمين فسادى كرده باشد كه بان مستحق كشتن بود و آن فساد محاربت بود با خداى چنانكه
شرح آن در آيه ذكر كرده شود قوله فكانما قتل الناس جميعاً . چنان باشد كه مردمان همه را بكشته و در تأويل او خلاف
كردند عكرمه گفت از عبدالله عباس كه مراد آن است كه هر كه او پيغمبرى يا امامى را بكشد همچنان باشد كه همهٔ مردمان را
بكشته براى آنكه قوام خلقان با پيغمبر باشد و با امام مجاهد گفت معنى آنست كه هر كس كه نفسى بى گناه را بكشد چنانكه
گفتيم همچنان باشد در باب عقاب و اثم و حرج كه همهٔ مردمان را بكشته يعنى همچنان باشد كه كشندهٔ همهٔ مردمان مستحق
دوزخ باشد او نيز مستحق دوزخ باشد سدى گفت همچنان باشد كه همهٔ مردمان را بكشته نزديك مقتول براى آنكه جهان او
جان او است چون او را جان نباشد جهان چه خواهد كردن از جانب او و چنان است كه جهان همه مرده اند و مناسب اين
قول از جهة معنى قول رسول است كه . من مات فقد قامت قيامته . هر كه بميرد قيامت او برخاست و قيامت آنكه برخيزد كه همهٔ
مردمان بميرند اما از جهة او چنان است كه همهٔ جهان مرده چون او زنده نيست زجاج گفت معنى آن است كه او بمثابه
آنكس است كه همهٔ عالم را بكشته است معنى آنكه همهٔ جهان خصم او باشد و همچنان كه مقتول خصومت او كند همه
جهان دست با او يكى دارند چه طالب حق است ابو على گفت معنى آن است كه از روى گناه اثم آن بر او باشد براى آنكه
او نهاد آن سنت بد تا ديگران با او اقتدا كردند بر اين قول مراد بناس مقتولان بفتك باشند حسن و قتاده گفتند اين
بر سبيل مبالغت است در باب تعظيم قتل و اثم و حرج بر آن و اين بقول مجاهد قريب است يعنى اگر همهٔ آدميان را
كشته باشى با تو بيش از آن نكنند كه بدوزخ برند تو را همچنين چون يك تن را بكشى با تو همين معامله كنند قوله .
وكانما قتل الناس جميعاً . ابن زيد گفت معنى آن است كه اگر همهٔ جهان را بكشد بر او بيشتر از قود و قصاص نباشد
همچنين چون يكى كس را بكشد بقصد و بظلم و بى گناه و استحقاق قوله . ومن احياها فكانما
احيا الناس جميعاً . عبدالله عباس گفت هر كه نصرت پيغمبرى يا امامى كند و دست او قوى كند و نصرت
كند پيغمبرى را يا امامى عدل را تا او را نكشند همچنان باشد كه همهٔ جهانيان را زنده كرده
براى آنكه مردمان جهان به پيغمبر و امام زنده باشند و چون پيغمبر و امام نباشد بمثابهٔ مرده باشد مجاهد
گفت هر كه او را از قتل برهاند يا غرق يا حرق و نوعى از انواع هلاك ابو على گفت معنى آن است كه هر كه زجر كند
قاتل را از قتل و تعظيم كند قتل را در چشم او و تذكير كند او را بتحريم آن و عقاب آن بر وجهى كه ديگران با او اقتدا
كنند مردمان بان فعل كه او كرده باشد زنده مانند همچنان باشد كه او زنده كرده ايشان را ابن زيد گفت معنى
آن است كه هر كه او نفسى را عفو كند از قتل كه مستحق قتل باشد يا منع كند از كشتن او يا فعلى كند كه او را از كشتن برهاند
فكانما احيا الناس جميعاً اما فى استحقاق الثواب او عند من نجاه من القتل چنانكه در آن طرف بيان كرده شد و احياء
او مردمان را بر سبيل مجاز باشد چه بر حقيقت بر احياء كس قادر نيست جز خداى تعالى و در احكام امير المؤمنين ع
آمده است كه روزى امير المؤمنين ع با جماعتى بجائى ميگذشت مردى را ديد كه از خرابهٔ بيرون آمد كاردى بدست

داشت ودست وکارد خون آلود ومرد مدهوش ومذعور بود مردم چون اورا دیدند چنان اورا بگرفتند ودر آن خرابه
شدند مردی را دیدند کشته تازه افکنده اورا گفتند این مرد را که کشت گفت من کشتم اورا بقتل بر خویشتن اقرار
داد امیرالمؤمنین ع از او پرسید که این مرد را چرا کشتی بجای تو چه گناه کرده بود یا کسی از آن تو کشته بود گفت
نه بی سبب کشتم اورا امیرالمؤمنین ع بفرمود تا اورا قصاص کنند چون اورا ببازار بردند تا بکشند واو تن بر کشتن
نهاده چون سیاف اورا بنشاند تا قصاص کند مردی بیامد ودر دست او آویخت وگفت اورا رها کن که بیگناه است
این مرد را من کشتم وبر آن سوگندها خورد ایشان را تا پیش امیرالمؤمنین بردند این مرد اقرار داد وگفت این مقتول را
من کشتم واو بی گناه است آن مرد را گفت چرا بر خویشتن گواهی دادی وبقتل مقر آمدی گفت یا امیرالمؤمنین
برای آنکه دانستم که اگر انکار کنم از من نشنوند با آن علامات وشواهد گفت پس این حال چون افتاده مرد گفت من
در سرای خود گوسفندی میکشتم وکارد خون آلود بخون گوسفند در دست من بود ومن آواز حزین این کشته شنیدم
در پهلوی سرای من در آن خرابه بتعجیل بیرون جستم وکارد بدست این مرد چون آواز پای من بشنید بدیوار بجست
من در شدم آن مرد را کشته دیدم بترسیدم از آنجا بیرون دویدم با کارد خون آلود این جماعت مرا بگرفتند
ومرا راه ندادند انکار کردن از آن علامات کس از من قبول نکردی آن مرد که دوم بار آمده بود گفت راست میگوید
همه همچنانست که او گفت امیرالمؤمنین ع با اصحاب نگرید گفت چه باید کردن گفتند آن مرد اول را رها باید کردن
واین دوم را بکشتن امیرالمؤمنین گفت این فتوی بر خلاف راستی کردی وروی بحسن بن علی کرد وگفت ای پسر
در این حادثه چه باید کردن گفت هر دو را رها باید کردن ودیت کشته از بیت المال بدادن امیرالمؤمنین ع گفت
چرا گفتی گفت بقوله تعالی . ومن احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً . او اگر چه مردی را بکشت مردی را از قتل
برهانید قتل آن باحیاء این بباید رفتن ودیت کشته را از بیت المال بداد امیرالمؤمنین ع شادمانه شد وبوسه بر چشم او داد
وگفت ای سپاس آن خدای را که اهل البیت ما را توفیق علم وفقه داد قتاده گفت ومن احیاها ای تورع عن قتلها او انکشد
برای تحرج فکأنما احیا الناس جمیعاً همچنانست که همه را زنده رها کرده برای آنکه همه از او باسلامت باشند چون
او متحرج باشد سلیمان بن علی ربعی گفت حسن بصری را گفتم این حکم در بنی اسرائیل بود خاص یا ما را او ایشان را
همچنین است گفت ما را او ایشان را در این باب حکم یکی است که خونهای بنی اسرائیل بر خدا گرامی تر نبود از
خونهاء مسلمانان امت محمد ع قوله . ولقد جائتهم رسلنا بالبینات . گفت رسولان ما آمدند وحجج وبینات
آوردند از خدای تعالی بمردمان تا حجت خدای بر ایشان بلیغ شود . ثم ان کثیراً منهم بعد ذلك فی الارض لمسرفون
. آنکه پس از این همه خدای تعالی کرده باشد بسیاری مردمان در زمین اسراف وفساد میکنند عبدالله عباس
روایت کرد از رسول ع که او گفت هر که مؤمنی را شربت آب دهد در جائی که آب بسیار باشد همچنان باشد که هفتاد
برده آزاد کرده باشد وهر که کسیرا شربت آب دهد در جائی که آب نباشد همچنان باشد که آن نفس را زنده کرده وگفت
ومن احیاها فکأنما احیا الناس جمیعاً قوله تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله الایة . سدی گفت آیه در قومی
آمد از اهل کتاب که از میان ایشان ورسول ع عهدی بود آن عهد بشکستند وره زدن گرفتند کلبی گفت آیه در هلال بن
عویم آمد که او را با رسول ع عهدی بود که در کار او نایستند نه با او باشد ونه بر او باشد وقوم او چون بنزدیك رسول ع
آمدندی ایمن بودندی وصحابهٔ رسول علیه السلام نیز از ایشان ایمن بودندی جماعتی از بنی کنانه
بنزدیك رسول آمدند تا اسلام آورند قوم هلال بن عویم بر ایشان راه زدند وایشان را بکشتند ومالهاشان
بستدند واین در غیبت هلال بن عویم بود جبرئیل آمد واز این حال رسول را خبر داد واین آیه را آورد

سعید جبیر گفت آیه در جماعتی آمد از عرینه وعکل بنزد رسول ع آمدند واظهار اسلام کردند ودر دل کفر داشتند
انگه گفتند هواء مدینه ما را نمی سازد صحابه گفتند ایشان را بیرون شوی بصحرا آنجا که شتران ما اند واز شیر شتر
وبول شتر باز خوری بیامدند وشبانان را بکشتند وشتر براندند ومرتد شدند رسول ع فرمود تا آواز در مدینه
در دادند یا خیل الله ارکبی صحابهٔ رسول در افتادند وبشتافتند وسلاح بر گرفتند ویك بیك نایستادند تا برفتند
وایشان را پیش رسول آوردند رسول ع بفرمود تا ایشان را دست وپا ببریدند وچشمهای بکندند وایشان را بحرهٔ
بیفکندند ورها کردند تا بمردند انگه اهل علم خلاف کردند در آنکه این حکم بر جایست یا منسوخ شد بعضی
گفتند منسوخ شد وبعضی گفتند حکم بر جای است ومنسوخ نیست مگر مثله که منسوخ است وچشم کندن همچنین
پس از آن رسول ع هیچ خطبه نکرد والا نهی فرمود از مثله تا گفت . لا تمثلوا ولو بالکلب العقور . اهل علم
خلاف کردند در محارب بنزدیك ما محارب آن باشد که اظهار سلاح کند وراه بیم دارد در سفر وحضر وبر وبحر وسهل وجبل
وهر جا که باشد واین مذهب شافعی است واوزاعی ومالك ولیث بن سعد وابن لهیعه وبعضی دیگر گفتند آن باشد که
راه زند در سفر دون آنکه مکابره کند در شهر از جامه ستدن وچیزی بر بودن واین مذهب ابوحنیفه است واصحابش
واز عطاء خراسانی روایت کرده اند قوله یحاربون الله ورسوله ای یحاربون رسول الله واولیاء الله ومحاربه اگر چه
با خدای تعالی گفت در ظاهر آیه مراد رسول است ع وصحابهٔ رسول واولیاء خدای کقوله ان الذین
یؤذون الله ورسوله وقوله فلما آسفونا ویسعون فی الأرض فساداً . اصل سعی اسراع در مشی باشد ودر
آیه معنی آنست که تعاطی فساد کنند وان بر دست گیرند وکار بندند ونصب فساداً محتمل است چند وجه را یکی
بر مفعول له ویکی بر مصدری لا من لفظ الفعل کانه وضع یسعون موضع یفسدون فساداً ووجه سیم آنکه مصدری باشد
در جای حال وتقدیر این بود که یسعون مفسدین فی الأرض قوله ان یقتلوا در محل رفع است بخبر ابتدا والمعنی انما
جزاؤهم القتل والصلب آنکه جزای ایشان در خور استحقاق ایشان باشد بحسب آنکه کنند اگر قتل کنند ومرد کشند
بباید کشتن ایشان را او اولیاء مقتول را نباشند که عفو کنند ایشان را واگر قتل کنند وصلب ومرد کشند ومال
ربایند بباید کشتن ایشان را وبردار کردن پس از آنکه آنچه برده باشند باز دهند واگر مال ستانند ومرد نکشند حکم
آنست که ایشان دست وپای ببرند از خلاف یعنی دست راست وپای چپ واگر راه بخوف دارند ومرد نکشند و
مال نستانند بر او بیش از نفی نباشد اعنی از شهرش بیرون کنند این مذهب ماست وروایت باقر ع وصادق ع و
قول عبدالله عباس وابومجاز وسعید جبیر وسدی وقتاده وربیع وابرهیم وابوعلی گفت ومحمد جریر طبری واز
شافعی حکایت کرده اند که اگر مال ستانند مکابره باید تا زنده بردارش کنند وبعضی دیگر گفتند امام مخیر است از
میان این چهار چیز واین قول حسن بصری است وسعید بن المسیب ونخعی ومجاهد وروایت والبی است از عبدالله
عباس وبظاهر آیه تمسك کردند وانکه او تخییر را باشد آنکه در نفی خلاف کردند عبدالله عباس گفت حکم نفی آن را
باشد که دست ندهد چون بدست آید بباید کشتن او را یا امام مطلق کند تا هر کس او را بیند بکشدش بعضی دیگر
گفتند معنی آنست که او را از شهر خود بشهری دیگر رانند واین قول سعید جبیر است وعمر عبدالعزیز ومذهب
شافعی است وبعضی دیگر گفتند معنی نفی حبس است یعنی او را محبوس کنند واین مذهب ابوحنیفه است ومذهب
ما آنست که او را از بلاد اسلام برانند وبهر شهر که شود بنویسند با اهل آن شهر تا او را مقام نکنند وبرانندش تا
آنکه توبه کند واین قول عبدالله عباس است وانس مالك ومالك بن انس وحسن وسدی وضحاك وقتاده وسعید
جبیر وربیع انس وزهری روایتی دگر اصحاب ما را آنست که در بلاد کفر نیز مقام ندهند او را وتمکین نکنند

واگر کافران اورا جای کنند بایشان محاربه کنند تااورا ازبر خود برانند واصل نفی طرد وابعاد باشد ونفایة المتاع ان
متاع بد باشد که بیندازند ودور کنند وکذلك نفی الرجل ولده وان نفی که ضد اثبات است از اینجاست وقال اوس بن
حجر . ینفون عن طرق الکرام کما . تنفی المطارف ماپلی القرد . وآن آب راکه از زیر دلو بچکد آنرا نفی خوانند
قال الراجز . کأن متینه من النفی . مواقع الطیر علی الصفی . ذلك لهم خزی . اشارت است بانچه رفت از قتل و
صلب وقطع ونفی گفت ان ایشان را خزی است در دنیا یعنی نکالی ووبالی یقال خزیت الرجل اخزیه خزیاً فهو
مخزی اذا نکلت به وخزی نکال باشد ودر جای عقوبت بکار دارند وخزی یخزی خزایة اذا استحیا
وخزوته اخزوه خزوا ذا سسته قال لبید واخزها بالبر لله الاجل . ولهم فی الآخرة عذاب عظیم الایه . وایشانرا
در آخرت عذابی باشد عظیم ودر آیه دلیل است بر بطلان قول آنکس که گفت حدود کفارت گناه باشد برای آنکه
خدایتعالی در این آیه جمع کرد بر این محاربان حدود مختلف وعذاب قیامت آنکه استثنا کرد ازان جمله تایبان را
بشرط آنکه توبه آنکه کنند که در چنگال امام گرفتار نشده باشند ومحل الذین نصب است بر استثناء وزجاج گفت که
روا بود که محل او رفع بود بر ابتدا وخبر او فاعملوا واگر توبه آنکه کنند در قبضهٔ امام حاصل شوند و گواهان بر او
گواهی دهند عقوبت از او برنخیزد اعنی حدّ دنیا واگر خدای از او صدق داند توبهٔ او قبول کند آنکه خلاف کردند
در آنکه آنرا که حد از او بتوبه بیفکنند مشرك باشد یا مسلمان حسن بصری وقتاده ومجاهد گفتند آیه مخصوص است
بمشرکان دون مسلمانان چه آنکس که این معانی در حال کفر وشرك بکند آنکه اسلام آرد وهو قوله تعالی الا الذین
تابوا این عقوبات ساقط شود از او لقوله ع الاسلام یجب ماقبله وبعضی دگر گفتند حد از او بیفتد بتوبه بشرط
آنکه پیش از قدرت بر او باشد چنانکه گفتیم آنچه حد خداست فامانچه از حقوق بنی آدم باشد چون خون ومال
ساقط نشود واین مذهب شافعی است وبعضی دگر گفتند همه از او ساقط شود از عقوبات الا اگر چیزی باشد از آن مالها
که او را بوده باشد بعینها که آن واجب باشد با خداوندش دادن یا خونی کرده باشد که اولیاء خون طلب آن کنند و
این مذهب مالك است واوزاعی ولیث ابن سعد وبعضی دیگر گفتند اگر بزنهار آید وتوبه کند توبه اش قبول کنند
وامانش دهند وبهیچ چیز او را مؤاخذه نکنند از خون ومال واین قول سدی است وشعبی روایت کرده که حارثه بن
بدر در عهد امیر المؤمنین ع بمحاربه بیرون آمد وخون ریخت وراه زد ومال بستد آنکه توبه بکرد وبزنهار آمد
پیش از آنکه بدست آورند اورا بنزدیك حسن بن علی ع آمد وگفت شفاعت کن مرا بنزدیك امیر المؤمنین او قبول
نکرد بنزدیك عبدالله جعفر شد او نیز قبول نکرد بنزدیك سعد بن قیس الهمدانی آمد او قبول بکرد وبخانهٔ خودش
جای کرد چون یا امیر المؤمنین نمازی بامداد بکرد گفت یا امیر المؤمنین جزاء آنکه محارب خدایتعالی وپیغمبر باشد
چیست گفت آنچه خدا گفته است وآیه بخواند سعد گفت یا امیر المؤمنین واگر توبه کند پیش از آنکه او را بگیرند
گفت توبهٔ او مقبول باشد گفت یا امیر المؤمنین واگر حارثه بن بدر باشد گفت همان است گفت یا امیر المؤمنین او بامان
آمده است وتوبه بکرد باختیار خود اورا امان هست گفت بلی گفت بفرمای تا بنویسند امیر المؤمنین ع بفرمود تا
بنوشتند واورا امان داد حارثه در این معنی این بیتها گفت . الا ابلغا همدان اما . لقیتها علی النای لا یسلم . عدو
یعیبها لعمر ابیها ان همدان ان یتقی الاله ویقضی بالکتاب خطیبها . وقوله فاعملوا انّ الله غفور رحیم . در جای خبر
الذین است وتقدیر آن است فهو مغفور له مرحوم فاعلموا ذلك یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله
خدای تعالی در این آیه مؤمنان را فرمود تا از او بترسند واز معاصی او اجتناب کنند واز محارم او دور باشند
ودر موجبات عقاب او خوض نکنند . وابتغوا الیه علیه الوسیله . وفرمود ایشانرا تا طلب وسیله کنند ووسیله

چیزی باشد که باو توسل کنند وتوصل بکاری یقال توسل الیه بکذا اوتوصل وتسبب وتذرع قال الشاعر . اذا
غفل الواشون عدنا لوصله . وعاد التصافی بیننا والوسایل . وقال روبه والناس ان فضلتهم فضایلاً . کل
الینا یبتغ الوسایلا . حسن بصری گفت وسیله قربت باشد زید اسلم گفت وسیله محبت باشد ومعنی آن است
که تحببوا الی الله . بعضی مفسران گفتند که معنی آن است . اتقوا الله از خدای بترسید وترس او را سبب قربت
سازی وسبب وسیله بعضی دگر گفتند توسل وتسبب کنی بخدای بفعل طاعات واجتناب معاصی وبعضی دگر گفتند
توسل کنی بخدای تعالی باجتناب محارم ومأثم وباقر ع گفت توسل کنی بخدا بطلب رضای او وبانکه بقضاء او رضا
دهی وبر بلیت او صبر کنی ودر سبیل او جهاد کنی اصبغ نباته روایت کند از امیر المؤمنین علی ع که او گفت در بهشت دو
لؤلؤ هست از قرار زمین تا بطنان عرش یکی سپید ودیگر زرد در هر یکی هفتاد غرفه است آنکه سفید است وسیلهٔ
محمد وآل محمد است وآنکه زرد است وسیلهٔ ابرهیم خلیل واهل البیت اوست ورسول ص گفت از خدای برای من
وسیلة خواهی که آن درجه است در بهشت که جز یك بنده در نیابد وامید میدارم که آن بنده من باشم حمید طویل روایة
کند از انس مالك که رسول ع گفت حجابی هست میان بنده وخدای تعالی یعنی رحمت وثواب او وآن حجاب علی
است ع چون بنده بدو توسل کند حجاب بردارند از میان بنده وخدایتعالی ابو جعفر الباقر روایت کند از جابر عبدالله
انصاری که او گفت ما جماعت انصار فرزندان را بر علی ابو طالب عرض کردمانی هر که او را دوست داشتی دانستمانی که او
حلال زاده است وهر که او را دشمن داشتی دانستمی که حرامزاده است وما جماعت انصار هرگه که ما را حاجتی بودی
برسول ع علی را وسیله کردمانی تا حاجت ما را روا کردی زهری گفت بیمار شدم بیماری که از آن بهلاکت نزدیك شدم
با خویشتن اندیشه کردم که مرا بخدای تعالی وسیلتی باید در عهد خود از علی حسین زین العابدین فاضلتر نشناختم
او را گفتم یابن رسول الله حال من اینست که تو می بینی اگر بر من صدقه کنی بدعائی که در این عهد از تو گرامی تر نزد
خدای تعالی بنده ئی نمی دانم مرا گفت کدام خواهی من دعا کنم تا تو آمین گوئی یا تو دعا کنی من آمین گویم گفتم یابن
رسول الله تو دعا کنی وتو آمین گوئی وبر اثر آن من آمین گویم علی بن الحسین ع دست برداشت و گفت بار خدایا پسر
شهاب با من گریخته است ووسیله میخواهد مرا وپدران مرا بتو خدایا بحق آن اخلاص که تو از پدران من دانی و
الا حاجات او روا کنی واو را شفا دهی ببرکت دعای من وروزی بر او فراخ کنی وقدر او در علم رفیع کنی زهری گفت بآن
خدا که جانها با مر اوست که پس از آن هرگز بیمار نشدم دستم تنك نشد وهیچ سختی نرسیدم مرا واز آن وقت تا اکنون
در راحت وآسایشم وامید میدارم که خدای تعالی مرا بیامرزد وبر من رحمت کند بدعای امام زین العابدین علی بن
الحسین ع وقال بعضهم . واذا الرجال توسلوا بوسیلة . فوسیلتی حبّی لآل محمد . الله طهرهم بفضل نبیه ،
وابان شیعتهم بطیب المولد . العلاء بن عبدالرحمن روایت کند از پدرش از ابو هریره که رسول ع گفت چون
خدای تعالی آدم را بیافرید وروح در او دمید او از دست راست عرش بنگرید اشباحی وتماثیلی دید از نور بعدد
پنج بعضی راکع وبعضی ساجد بر صورت او گفت بار خدایا پیش از من کسیرا آفریدهٔ بر صورت من گفت نه گفت
بار خدایا این پنج شخص کیستند که من ایشان را بر صورت خود می بینم گفت ایشان پنج کس اند از نسل تو ولولاهم
لما خلقتك واگر نه ایشانندی من خود ترا نیافریدمی ونامهای ایشان از نامهای خود شکافتم واگر نه ایشانندی من آسمان
وزمین وعرش وکرسی وبهشت ودوزخ وجن وانس نیافریدمی . فانا المحمود وهذا محمد وانا العالی وهذا علی وانا الفاطر
وهذه فاطمة وانا ذو الاحسان وهذا الحسن وانا المحسن وهذا الحسین ع بعزت وجلال من که هیچ بنده نباشد که
تا پیش من آید و چند سپند دانه بغض ایشان در دل دارد والا بدوزخش برم وباك ندارم ای آدم ایشان صفوت منند از خلق

من بايشان نجات دهم وبايشان هلاك كنم چون تورا بمن حاجتی باشد بايشان توسل كن وايشان را وسيله وشفاعت ساز پس رسول عم گفت ما سفينهٔ نجاتيم هر كه در او نشيند نجات يابد وهر كه از آن بگردد هلاك شود وهر كه را بخدا حاجتی باشد بايد كه بما توسل كند بخدای تعالی وشاعر گويد . ياخمسة ماكان يأتی بينهم . جبريل الا بالكتاب المنزل ، فبذكركم بين العباد تشرّفی . وبحبكم يوم المعاد توسلی . وصاحب رحمة الله عليه نقش نگين خود را اين بيت كرد . علی الله توكلت وبالخمس توسلت . واگر بر نقش نگين دل كنی خوش باشد وديگری گفت . علی الله فی كل الامور توكلی . وبالخمس اصحاب العبا توسلی . ابو هرون العبدی روايت كند از ابو سعيد الخدری كه رسول گفت چون از خدای چيزی خواهی برای من وسيله بخواهی از خدای تعالی ما گفتيم ای رسول الله وسيله چه باشد گفت آن درجهٔ من است در بهشت وآن هزار پايه است ميان اين تا آن پايه تاختن اسبی نيك رواست يكماهه يكپايه از جوهر است ويكی از زبرجد ويكی از ياقوت ويكی از زر ويكی از سيم وهمچنين روز قيامت بيارند در ميان درجات پيغمبران بنهند آن درجه در ميان درجات ايشان چنان باشد كه ماه در ميان ستارگان هيچ پيغامبری وصديقی وشهيدی نماند والا گويد خنك انكه اين درجهٔ او باشد ندا درآيد از قبل خدای تعالی اين درجهٔ محمد عم انگه من درآيم حلهٔ از نور پوشيده وتاج كرامت بر سر نهاده وعلی بن ابی طالب در پيش من ايستاده ولواء حمد بدست گرفته بروی نوشته . لا اله الا الله المفلحون هم الفائزون . چون به پيغمبران بگذريم گويند اين دو فرشتهٔ مقربند كه ما ايشان را نمی شناسيم وچون بفرشتگان بگذريم گويند اين دو پيغمبر مرسلند من بيايم وبر مرتبهٔ خود بنشينم وعلی از من بيك درجه فروتر نشيند هيچ پيغمبری وصديقی وشهيدی نماند والا گويد . طوبی لهذين العبدين ما اكرمهما علی الله . ندا آيد از قبل خدای تعالی چنانكه همه خلايق بشنوند . هذا حبيبی محمد وهذا ولی علی طوبی لمن احبهما وويل لمن ابغضهما . انگه گفت يا علی هيچكس نباشد از دوستان تو كه اين شنود والا از اين حديث بياسايد ورويش سفيد شود ودلش شادمان شود وهيچكس نماند از آنانكه با تو دشمنی دارد كه اين بشنود والا رويش سياه شود وپايهايش مضطرب شود ما در اين باشيم كه دو فرشته می آيند يكی رضوان خازن بهشت ويكی مالك خازن دوزخ رضوان گويد . السلام عليك يا احمد من گويم عليك السلام تو كيستی، كه چنين رويت نكوست وبويت چنين خوش است گويد من رضوانم خازن بهشت خدای تعالی كليدهای بهشت بتو فرستاده است تا انكس بهشت رود كه تو خواهی من گويم پذيرفتم وخدای را شكر كردم انگه بستانم وببرادرم دهم علی بن ابو طالب انگه مالك فراز آيد وسلام كند ومن جواب دهم وگويم چه فرشتهٔ كه صورتت هايل است وديدنت ترساننده است گويد من مالك خازن دوزخم هم خدايتعالی كليدهاء دوزخ پيش تو فرستاده است تا در دوزخ انكس شود كه تو خواهی من بستانم وشكر گذارم وبعلی ابو طالب دهم ايشان برگردند وعلی بيايد كليدهای بهشت ودوزخ بدست گرفته بيايد وبر كنار دوزخ بايستد ودوزخ زفير ميكند وشرر می اندازد علی عم زمام او بدست گيرد دوزخ گويد . جز يا علی فان نورك اطفا لهبی . بگذر كه نور تو درفش من بنشاند او گويد بيارام ای دوزخ انگه مقاسمه كند گويد . يا نار هذا لی وهذا لك . اين مرا وآن تورا . خذيه فانه من اعدائی وذريه فانه من اوليائی . آن را بگير كه از دشمنان منست واين را دست بدار كه از دوستان من است انگه گفت دوزخ علی را مطيع تر باشد از انكه بنده مطيع خداوندش را چنانكه او خواهد واشارت كند دوزخ می گيرد ورها ميكند از چپ وراست وصاحب گويد . اباحسن لو ان حبك مدخلی . جهنم كان الفوز عندی جحيمها . وكيف يخاف النار من كان موقناً . بأن امير المؤمنين قسيمها . وجاهدوا فی سبيله . امر است از خدايتعالی بمجاهده وجهاد در راه او برای انكه انچه بان توسل كنند وآن را وسيله سازند يكی جهاد است وجهاد بانواع

باشد بدل ودست وزبان وتيغ وبيان كرديم كه فرض بر كفايت است . لعلكم تفلحون . والفلاح الظفر والبقاء تاهمانا ظفر يابی وبيان كرديم كه لعل بمعنی لام كی است . ای افعلوا وغرضكم الفلاح . وانچه ما اختيار كرديم آنست كه لعل در موضع خود است ومعنی ترجّی در او حاصل است برای انكه قطع نيست مكلف را كه عمل او بر وجهی واقع است كه بموقع قبول است وبر آن ثواب واجب شده است پس شك راجع با مكلف است نه با مكلف قوله . انّ الذين كفروا لو انّ لهم ما فی الأرض جميعاً الأية . خدای تعالی خبر داد در اين آيه كه اگر هر چه در زمين است از مال وملك فردای قيامت كافران را باشد وهم چندان با آن مضاف باشد وايشان فديه كنند تا از عذاب دوزخ برهند از ايشان قبول نكنند ونستانند وعذاب از ايشان برندارند انس مالك روايت كند كه رسول عم گفت روز قيامت كافر را گويند اگر ملك دنيا تورا بودی فدا كردی تا از اين عذاب نجات بودی تورا گويد آری گويند از تو دون اين خواستند وكم از اين اجابت نكردی انّ با اسم موصول كه الذين است ومابعد او كه صلهٔ اوست در محل رفع است بابتدا ولو بانچه از پس او از انّ واسم وخبر وآنچه با او عطف است من قوله . ومثله معه . وانچه لام غرض در او شده است وانچه جواب لو است من قوله . ماتقبل منهم . جمله در جای خبر مبتدا امّا قوله ولهم عذاب اليم . واو شايد كه حال را باشد ومعنی انكه اين نفی قبول فديه در حالی باشد كه ايشان را عذاب اليم دردناك بود وشايد كه واو عطف باشد واين جمله معطوف بود بر جملهٔ اول از مبتدا وخبر تقدير اين بود . ان الكافرين مؤبّدون فی العذاب وعذابهم اليم . يريدون ان يخرجوا من النار الاية . خواهند تا از دوزخ بدر آيند در اين سه قول گفتند يكی انكه ارادة بمعنی شهوة است بر سبيل مجاز يعنی آرزو باشد ايشان را كه از دوزخ بيرون آيند وقول دويم انكه بمعنی تمنی است يعنی تمنا كنند وتمنی محال شايد كردن سوم انكه بمعنی يكادون باشد چنانكه گفت . جداراً يريد ان ينقض فاقامه . ديواری كه بخواست افتادن واين بر سبيل مبالغه باشد يعنی چون درفش ولهب اتش بلند بر آيد نزديك آن باشد كه ايشان را بر اندازد بان ماند كه ايشان بيرون خواهند آمدند وقول چهارم در اين آنست كه خدای تعالی بفرمايد تا دری از دوزخ در بهشت گشايند دوزخيان بنگرند دری كشاده بينند وخزنه قصد كنند واز ايشان تغافل كنند ايشان گمان برند كه خزنه غافل اند فرصتی شمارند آن را بشتابند وتاختن كنند بر سر يكديگر می افتند تا بان در رسند ومشقت وصعوبت چون خواهند كه پای بر او نهند در پيش ببنند فذلك قوله . الله يستهزئ بهم وقوله فاليوم الذين آمنوا من الكفار يضحكون وماهم بخارجين منها . وايشان از اينجا بيرون نيايند وايشان را عذابی بود مقيم ودايم وروايت كردند كه نافع بن الأزرق عبدالله عباس را گفت ای ابن عمّ رسول الله تو چگونه ميگوئی كه اهل دوزخ از دوزخ بيايند وخدايتعالی ميگويد وماهم بخارجين منها عبدالله عباس گفت ای ابله كور چشم كور دل اول ايه را بر نخوانی كه يريدون ان يخرجوا منها كه در حق كافران است . قوله

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا اَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * فَمَنْ

ومرد دزد وزن دزد پس ببريد دستهايشانرا پاداش بسبب انچه كسب كردند بعقوبتی از خدا وخدا غالب درست كردار است پس كسيكه

تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ وَاَصْلَحَ فَاِنَّ اللّٰهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ لَهُ مُلْكُ

توبه كرد از بعد ستمش وبسامان آورد پس بدرستيكه خدا پذيرد براو بدرستيكه خدا آمرزندهٔ مهربانست آيا نميدانی اينكه خدا مراو راست پادشاهی

السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * يَا اَيُّهَا الرَّسُولُ

آسمانها وزمين عذاب ميكند هر كرا ميخواهد وميامرزد هر كرا ميخواهد وخدا برهمه چيزی تواناست ای پيغمبر

لَا یَحْزُنْكَ الَّذِینَ یُسَارِعُونَ فِی الْکُفْرِ مِنَ الَّذِینَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ
نباید اندوهکین سازد ترا آنانکه میشتابند در کفراز آنانکه گفتند ایمان آوردیم بدهنهاشان وایمان نیاورد دلهاشان و

مِنَ الَّذِینَ هَادُوا سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِینَ * لَمْ یَأْتُوكَ یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ مِنْ
از آنانکه یهود شدند شنوندکانند مردروغ را شنوندگان مرکروهیرا دیگر نیامدند تورا میکردانند سخن را از

بَعْدِ مَوَاضِعِهِ یَقُولُونَ إِنْ أُوتِیتُمْ هٰذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ یُرِدِ اللهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ
بعد جایکاهش میکویند اکر داده شدید این وا پس بکیرید اورا واکر داده نشدید انرا پس حذر کنید وهر کرا که میخواهد خدا آزمایش او وا پس هرکز

تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللهِ شَیْئًا أُولٰئِكَ الَّذِینَ لَمْ یُرِدِ اللهُ أَنْ یُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِی الدُّنْیَا خِزْیٌ وَلَهُمْ
مالك شودمر او را از خدا چیزیرا انهایند آنانکه نخواسته خدا اینکه پاك کرداند دلهایشان را مر ایشانراست در دنیا خواری و برای ایشانست

فِی الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِیمٌ * سَمَّاعُونَ لِلْکَذِبِ أَکَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاؤُكَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ أَوْ
در آخرت عذاب بزرك شنوندکان مر دروغ را خورندکان مرحرام پس اکر آمدند تورا پس حکم کن میانشان یا

أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ یَضُرُّوكَ شَیْئًا وَإِنْ حَکَمْتَ فَاحْکُمْ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللهَ
روکردان از ایشان واکر روی کردانی از ایشان پس هرکز ضرر نرسانند تورا چیزیرا واکر حکم کنی پس حکم کن میان ایشان بعدالت بدرستیکه خدا

یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ * وَکَیْفَ یُحَکِّمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرٰیةُ فِیهَا حُکْمُ اللهِ ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ
دوست میدارد عدالت کنندکان را وچکونه حکم میسازندت ونزدایشانست تورات که در آن است حکم خدا پس برمیکردانند از بعد آن

وَمَا أُولٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِینَ * إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰیةَ فِیهَا هُدًى وَنُورٌ یَحْکُمُ بِهَا النَّبِیُّونَ الَّذِینَ أَسْلَمُوا
ونیستند انها کروندکان بدرستیکه ما فرستادیم تورات را در آن راهنما وروشنی حکم میکنند بان پیغمبران آنانکه فرمان بردند

لِلَّذِینَ هَادُوا وَالرَّبَّانِیُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ کِتَابِ اللهِ وَکَانُوا عَلَیْهِ شُهَدَاءَ فَلَا
مر آنانکه یهود شدند وخدا پرستان ودانشمندان بانچه خواستند نکاهدارند از کتاب خدا وبودند برار کواهان پس

تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآیَاتِی ثَمَنًا قَلِیلًا وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ
نترسید از مردمان وبترسید مرا وبدل مکیرید به آیتهای من بهائیرا اندك وکسیکه حکم نمیکند بانچه فرو فرستاد خدا پس انها ایشانند

الْکَافِرُونَ * وَکَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَیْنَ بِالْعَیْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ
کافران ونوشتیم برایشان در آن اینکه نفس بنفس است وچشم بچشم است وبینی به بینی است وکوش

بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ کَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِمَا
بکوش ودندان بدندان وجراحتها قصاص است پس کسیکه تصدق کند بان پس او کفاره است مر او را وکسیکه حکم نمیکند بانچه

أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
فرو فرستاد خدا پس انها ایشانند ستمکاران

قوله والسارق والسارقه . سیبویه گفت نصب اینجا در عربیت بهتر باشد وکذلك فی قوله الزانیة والزانی ودرشاذ عیسی بن عمرو بنصب خواند واین خلاف انست که قرا براو بند ورفع او بر ابتداست وخبر او فاقطعوا است وفا برای آن آورد که کلام متضمن است معنی شرط وجزارا والتقدیر فمن سرق فاقطعوا وظاهر آیه اقتضاء وجوب قطع میکند بر هر سارقی برای انکه لام استغراق جنس راست عند من قال بالعموم وآیت مجمل است هم درحق سارق وهم در معنی بدو بیان آن در سنت وشریعت است ودر مصحف عبدالله بن مسعود اینست والسارقون والسارقات فاقطعوا ایدیهما . اما ان نصاب که در او قطع واجب باشد در او شش قول گفته اند یکقول آنست که دانگ ونیم باشد

واین مذهب ماست ومذهب شافعی واوزاعی لقوله علیه السلام القطع فی ربع دینار قول دیگر در سه درم وآن قیمت سپری باشد واین مذهب مالك وانس است سوم پنج درم واین اختیار ابوعلی است وخبری وروایت کرد از امیرالمؤمنین علی ع که گفت . لایقطع الخمس الافی خمسة دراهم قول چهارم حسن بصری گفت دریك درم قطع باید کردن که انچه کم از آن است کم بود قول پنجم ده درم وآن مذهب ابوحنیفه است واصحابش وخبری روایت کرد که رسول علیه السلام گفت دزد را قطع دست در قیمت سپری باشد وقیمت سپری در عهد رسول ۴ دیناری بود یا ده درم قول ششم اصحاب ظاهر گفتند در اندك وبسیار قطع واجب آید واین مذهب عبدالله زبیر است وشرط قطع آنست که سارق انچه براو از حرز برد وحد حرز بنزدیك ما اعتبار آن بعادت کنند هر چیزی را در خورد خود حرزی باشد واصحاب ما حدش بان نهادند که جائی باشد که کس را نبود که در آنجا شود بی اذن او ابوعلی الجبائی گفت حرز سرای یا خانه در بسته باشد بشرط انکه انرا حافظی ونگهبانی باشد وهر که او چیزی ببرد نه از حرزی قطع واجب نیست اورا رمانی گفت اورا بر مجاز سارق خوانند چون نه از حرز برد چنانکه گویند سرق بیتا او کلمة داود گفت علی کل حال قطع واجب بود سوا اگر از حرز برد واگر نه از حرز برد اما کیفیت قطع در او خلاف کردند بنزدیك ما چهار انگشت باید بریدن از بن وکف ودست رها باید کردن ویك انگشت وان مهین باشد واین مذهب امیرالمؤمنین علی است وبیشتر فقها گفتند از بند دست باید بریدن وخوارج گفتند از دوش باید بریدن از کتف چنانکه دوش نیز مقطوع باشد اما قطع پای هم چهار انگشت باید بریدن ونیمه پا وپاشنه رها باید کردن وانگشت مهین ودلیل بر صحت قول ما از این اقوال آنست که انچه ما گفتیم اجماع است وانچه دیگران گفتند خلاف است در آن واگر بر ظاهر حمل کنند از کتف باید بریدن واین منقرض است ونیز اجماع طایفه است ودگر انکه خدای تعالی انگشتان را ید خواند فی قوله ، فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم . اما سارق اگر پس از انکه دستش بریده باشند معاوده کند با دزدی دست چپش باید بریدن یا نه در او خلاف کردند اهل کوفه گفتند نباید قطع کردن اورا وعطا گفت دست چپش بباید بریدن وجمله فقها گفتند پای چپش بباید بریدن ومذهب ما چنین است اگر دگربار معاودت کند در زندانش باید کردن مخلد تا آنجا محبوس باشد تا بمردن واگر در زندان دزدی کند وچیزی بدزدد از حرزی که نصاب قطع باشد بباید کشتن اورا در بار چهارم وجمله فقها خلاف کردند وگفتن براو کشتن نیست تعزیرش باید کردن وچون دانگ ونیم یا انچه قیمت او باشد از درم وجامه ومتاع وهر جنس که باشد از خوردنی ومیوه بدزد از حرز براو قطع باشد ومذهب شافعی هم چنین است وابوحنیفه گفت در میوه وانچه بنهادن تباه شود قطع نباشد اگر این نصاب زر مضروب منقوش باشد قطع باید کردن اورا وبنزدیك شافعی هم چنین است واگر زر ساو باشد از معدن گرفته که بگداختن واصلاح محتاج باشد براو قطع نباشد واگر زر خالص بود قطع واجب باشد بنزدیك ما و شافعی را دو قول است در او اگر چیزی از حرزی برباید نه بروجه سرقه براو قطع نباشد بنزدیك ما ومذهب ابو حنیفه وشافعی ومالك هم این است واحمد حنبل گفت براو قطع باشد چون سه کس نقب زنند ومتاعی یا زری بیرون آرند وچندان باشد که نصیب هر یکی نصابی برسد یا بیشتر همه را دست بباید بریدن بلاخلاف از یان ما وابوحنیفه و شافعی مالك گفت اگر متاعی گران باشد قطع واجب آید والا نباید واگر سه کس نقبی کنند وهریك از ایشان چیزی برگیرد وبیرون آرد از حرز هر که گرفته او نصاب ربع باشد قطع کنند اورا وآن را که نباشد قطع نکنند و مذهب شافعی ومالك هم این است وابوحنیفه گفت همه بر هم باید نهادن وقیمت کردن انگه قسمت کردن میان هر سه اگر هر یکی را نصابی برسد قطع باید کردن واگر نرسد قطع نباید کردن اگر سه کس نقبی کنند ومتاعی جمع کنند وبه

بنده ویکی از ایشان از حرز بیرون آرد قطع برانکس واجب بود که بیرون آرد دون دیگران وشافعی ومالك هم این
گفتند وابو حنیفه گفت قسمت باید کردن بر هر سه اگر بنصاب رسد قطع کنند والا نکنند واگر دو کس نقبی
کنند ویکی در رود ومتاعی برگیرد وبیرون دهد از حرز اعنی بیرون اندازد وهمکار او از او بستاند
بیرون حرز یا بدست او دهد دست از حرز بیرون کرده ورفیق از او بستاند قطع بر او واجب آمد که
داخل حرز بود دون انکه خارج بود وشافعی هم این گفت ابو حنیفه گفت بر هیچ دو قطع نباشد اگر
بنده کوچك را بدزدد که نداند که متابعت او نباید کردن بران قطع باشد و فقها هم این گفتند
جز ابو یوسف که او گفت که قطع نباشد بر او چنانکه اگر بزرگ باشد واگر آزادی کوچك را بدزدد بر او قطع نباشد
وفقها هم این گفتند مگر مالك که او گفت قطع باشد بر او واصحاب ما این گفتند هم در یك روایت اگر دفتری بدزدد جامع
یا از کتب فقه وادب وکلام وشعر وقیمت آن بنصاب قطع باشد قطع بود بر او بنزدیك ما و بنزدیك شافعی و بنزدیك ابو حنیفه
بر او قطع نباشد اگر چیزی بدزدد که در او قطع واجب بود با چیزی دگر که بر او قطع نبود چنانکه مسینه که آب در او
باشد یا مشربه سیمین که در او پارهٔ شیر باشد یا دیگی قیمتی که در او پارهٔ خوردنی باشد بر او قطع بود بنزدیك ما و شافعی
و بنزدیك ابو حنیفه قطع نباشد بر او هر که چیزی بدزدد و بمقدار انکه قیمتش بنصاب قطع رسد بر او قطع بود و بنزدیك
ابو حنیفه نباشد هر که از جامهٔ کعبه چیزی بدزدد بمقدار انکه قیمتش بنصاب قطع رسد بر او قطع بود بنزدیك ما و بنزدیك
شافعی و بنزدیك ابو حنیفه نباشد اگر بنده دزدی کند و بمقدار نصابی یا بیشتر بدزدد بر او قطع بود چنانکه بر آزاد و شافعی
هم این گفت و گفت بر این اجماع صحابه است و ابو حنیفه گفت بر او قطع نباشد بنزدیك ما انکس که در سال قحط چیزی
از طعام بدزدد و اگرچه نصاب باشد یا بالاء آن و در حرز باشد بر او قطع نبود و شافعی گفت اگر بدست نیاید طعام
بر او قطع نبود و اگر گران باشد و یابند و بدست آید بر او قطع باشد نباش را قطع واجب آید چون کفن از گور
بیرون آرد و قیمت آن نصابی باشد و این قول عبد الله زبیر است و عمر عبد العزیز و حسن بصری و ابرهیم نخعی و حماد بن
ابی سلیمان و ربیعه و مذهب شافعی است و مالك و عثمان بتی و ابو یوسف و احمد و اسحق و مذهب ابو حنیفه و محمد و
اوزاعی و ثوری آن است که بر او قطع نباشد برای انکه گور حرز نیست چون چیزی وقف از حرزی بدزدد چون
دفتری و پردهٔ و مانند آن و بنصاب رسد بر او قطع بود و شافعی را در او دو قول است بناء علی قوليه في انتقال الوقف
یکی انکه بر او قطع باشد و دگر انکه نباشد و حکم سرقت باقرار سارق ثابت شود که دو بار بر خود اقرار دهد
و بیکبار ثابت نشود و این قول ابن ابی لیلی است و ابن شبرمه و ابو یوسف و زفر و احمد و اسحق و ابو حنیفه و شافعی
و مالك گفتند ثابت شود بیکبار چون بر خویشتن بدزدی اقرار دهد دو بار و قطع واجب شود بر او انگه رجوع
کند و از آن باز آید قطع بر خیزد از او بنزدیك ما و بیشتر فقها و ابن ابی لیلی گفت قطع از او بر نخیزد چون چیزی بدزدد
و قطع واجب آید و قطع کنند او را انچه دزدیده باشد اگر عین آن بر جای باشد باز گیرند از او و اگر بر جای نباشد
تاوان بستانند از او و این مذهب بصری است و نخعی و زهری و اوزاعی و لیث و شافعی و ابن شبرمه و احمد حنبل
سوا اگر مرد درویش باشد یا توانگر و ابو حنیفه گفت جمع نکنم بر او قطع و غرامت را و اگر بنده از مال خداوند
نصابی بدزدد بر او قطع نباشد عند جمیع الفقهاء و داود گفت بر او قطع باشد اگر پدر از مال فرزند چیزی بدزدد بر او
قطع نباشد باجماع مگر داود که خلاف کرد و اگر فرزند از مال پدر و مادر و اجداد چیزی بدزدد بر او قطع باشد
بنزدیك ما و جملهٔ فقها گفتند بر او قطع نباشد اگر زن از شوهر یا شوهر از زن چیزی بدزدد از حرز چیزی بر او قطع
نباشد و مالك هم این گفت و شافعی را دو قول است یکی چنانکه ما گفتیم و آن اختیار مزنی است و قولی دیگر انکه بر او

قطع باشد و این مذهب ابو حنیفه است اگر مادر از مال فرزند چیزی بدزدد بر او قطع باشد بنزدیك ما و بنزدیك داود
و جملهٔ فقها خلاف کردند و حکم دگر اقارب حکم اجانب باشد در این باب که قطع واجب بود بر ایشان چون از مال یکدیگر
چیزی بدزدند انکه از بیت المال و غنیمت چیزی بدزدد پیش از انکه نصیب او باشد بر او قطع باشد و جملهٔ فقها خلاف
کردند هر که از گریبان و آستین پیرهن بالای چیزی برد بر او قطع نباشد چه آن حرز نیست و اگر گریبان و آستین
زیرین برد بر او قطع باشد که از حرز است و جملهٔ فقها گفتند بر او قطع باشد و فرق نکردند چون بنده بر خویشتن اقرار
دهد بدزدی قبول اقرارش نکنند و قطع نکنند او را برای انکه آن اقرار است علی حق الغیر و نیز بر قتل اقرار او قبول نکنند
و جملهٔ فقها گفتند قطع یا قتل بر او واجب بود . قوله تعالى فاقطعوا ايديهما . لغت فصیح بر آن است که چون مضاف
با دو کس باشد جمع کنند مضاف را برای انکه گفت ایدیهما و نگفت یدهما او یدیهما و آن نیز روا باشد قال الشاعر و جمع .
بين اللغتين ظهراهما مثل ظهور الترسين . و قوله تعالى جزاء بما كسبا . نصب او بر مفعول له باشد و کذلك قوله نكالاً من الله
و از حق او آن بود که جواب لم را بشاید تا اگر کسی گوید دزد را چرا دست باید بریدن جواب دهی که جزاء بما كسبا
نكالاً من الله . حق تعالى بیان کرد که آنچه بر ایشان میرود از قطع دست یا قطع دست و پای ظلم نیست جزای فعل ایشان است
و نکالی و عقوبتی و مثلهٔ است از خدای تعالى ای عجب در سرای تکلیف خدای تعالى بر عمل جزا میدهد در سرای
جزا بر عمل جزا ندهد و نکال و عقوبتی باشد قال زهير . ولولا ان ينال ابا طريف . عذاب من جريمة او نكال
. و زهری گفت برای آن عقوبت را نکال خوانند که چون دیگران بینند ردع و زجر بود ایشان را نا کل شوند از
مثل آن یعنی اقدام نکنند بر امثال آن . والله عزيز حكيم . و خدای تعالى عزیز و غالب و قاهر است و حکیم است
از عزّة و قهر که در باب عقوبات و جز آن فرماید بحکمت و صواب فرماید گویند مردی از ولایت عجم بحج میرفت
در کجاوه نشسته بود و قرآن میخواند باین آیت رسید که . جزاءً بما كسبا نكالاً من الله والله غفور رحيم . جمال
او را گفت ما هذا خطا میخوانی گفت تو قرآن دانی گفت نه و لکن دانم آنچه که خواندی خطاست چه این جایگاه
لایق غفور رحیم نیست مرد جامع باز کرد گفت راست گفتی و بخواند قوله . والله عزيز حكيم . اعرابی گفت
تعالى الله ربنا عز فحكم ، فمن تاب بعد ظلمه واصلح . انکه حق تعالى خبر داد که انکس که توبه کند پس از انکه
ظلم کرده باشد بر خود بدزدی و جز آن و اصلح باصلاح باز آید و عمل صالح کند خدای تعالى توبهٔ او بپذیرد انگه
این توبه از دو وجه بیرون نبود یا پیش از آن کند که او را رفع کنند بر امام و گواهان بر او گواهی دهند یا پس از
آن اگر پیش از آن توبه کند و توبهٔ او بدانند و معلوم شود که آن توبه باختیار است قطع از او بیفتد و حکم در جملهٔ حدود
این باشد و اگر پس از انکه او را بر امام رفع کنند و گواه بر او بدارند توبه کند آن توبه را تاثیر نباشد در اسقاط قطع
و حد جز که اگر خدای تعالى از او صدق داند توبهٔ او قبول کند و ثوابش دهد بر آن و نیز بر آن قطع عوض دهد
او را در قیامت و قطع او بر سبیل امتحان باشد و اگر توبه نکرده باشد قطع او بر سبیل عقوبت باشد و بنده را تائب
خوانند و خدای را تواب خوانند جز که بنده را گویند تاب الى الله و در حق خدای تعالى گویند تاب الله عليه برای
انکه بنده بتوبه رجوع میکند با خدای تعالى و خدای تعالى برحمت رجوع میکند با بنده و قوله تعالى . ان الله
غفور رحيم . دلیل میکند بر انکه خدای تعالى بقبول توبه متفضل است چه اگر واجب بودی بر خدای تعالى قبول
توبه اینجا نگفتی که غفور و رحیم است که انکس که چیزی کند که بر او واجب و لازم است او را بآمرزنده و بخشاینده
وصف نکنند و مجاهد گفت حد کفاره گناه است و این درست نیست برای انکه اگر چنین بودی توبهٔ او محال
بودی و بوقع نبودی و خلاف اینست باجماع و اگر انکه خدای تعالى مدح میکند او را بر توبه در

این آیه و در آیهٔ محارب و مورد کلام مورد تفضل است انکه گفت . الم تعلم . الآیة نمیدانی وخطاب اگرچه
بارسول است مراد امتند و روا بود که خطاب با مخاطبی مبهم باشد و غرض تنبیه مکلفان که ملك آسمانها و زمینها
خدای راست جل جلاله از روی خلق و از روی ملك و ملك و تصرف و کس را بر او اعتراض نرسد در انچه کند .
یعذب من یشاء الآیة . آن را که خواهد عذاب کند و آن را که خواهد بیامرزد در اول اعنی در باب عذاب استحقاق
معتبر است بادلهٔ عقل و اجماع امت که از روی حکمت جز آن را نخواهد که عقاب کند که مستحق باشد و عقاب
نامستحق نخواهد برای انکه حکمت مانع است از آن و آن قبیح بود و از قبیح متعالی است برای انکه عالم و مستغنی است
اما غفران انکه خواهد نه مشروط است بتوبه و نه موقوف است بر استحقاق بل بر ظاهر خود است برای انکه
دلیلی نیست که ما را برای آن عدول باید کردن از ظاهر و در عموم ظاهر و تایب و غیر تایب در شوند تا آیه حجت باشد
بر اصحاب وعید و خدای تعالی بر همه چیز قادر است و شیء اینجا مخصوص باشد بمعدوم دون موجود برای انکه موجود
بوجود از مقدوری بشود و از وجهی دیگر مخصوص باشد بمقدورات او تعالی از انجا که ادله دلیل کرده است علی فساد
مقدور واحد بین القادرین یا ایها الرسول . انگه خطاب را روی برسول آورد و گفت ای فرستاده از قبل ما بخلقان نباید
تو را دلتنگ کند قول و فعل آنانکه در کفر مسارعت میکنند و حزن و احزن بمعنی واحد و حزن بفتح الزاء متعدی باشد و
حزن لازم باشد . من الذین قالوا . من تبیین را باشد از انکه گفتند ما ایمان آوردیم بزبان یعنی بزبان گفتند این گفتار را و بدل
نداشتند و آن منافقان اند و آیه دلیل است برانکه ایمان بزبان تعلق ندارد و انچه بزبان باشد ایمان نباشد ایمان بدل باشد برای
انکه انچه بزبان گفتند نام ایمان از آن دور کرد و حواله و اضافهٔ ایمان بدل کرد و اگر قول بزبان ایمان بودی منافقان همه
مؤمن بودی و مستحق ثواب و تعظیم . ومن الذین هادوا . و از آنانکه جهود بودند . سماعون للکذب . ایشان
شنوندگان و جاسوسان دروغ اند و نیز جاسوسند قومیرا که بر تو نیامده اند انجا که گفت . لم یاتوك . وقف است
برای انکه در جای صفت قوم است چنانکه آخرین صفت اوست و تقدیر آن است لقوم آخرین غائبین عنك و سماع بناء
مبالغه باشد در سامع و همچنین جملهٔ ابنیه مبالغه تا بر صفت و صنعت و حرفت غالب باشد و این جاسوس را سماع خوانند
لکثرة سماعه واستماعه الی من یرید الوقوف علی کلامه و رفع او بر ابتدا باشد و خبرش من الذین هادوا که مقدم است
بر او و معنی آیه آن است که ایشان را وصف کردند بدو چیز یکی انکه میگویند در انچه میشنوند یعنی . یستمعون الیك
لیکذبوك علیك . دگر انکه جاسوسند گروهیرا که غایبند از شما و حاضر نه اند و بعضی مفسران گفتند مراد بسماعون
اول قبول است یعنی قابلند دروغ را در حق تو که محمدی من قولهم سمع الله لمن حمده و سمع الله لمن دعاه ای اجابه و
قبله و فلان لا یسمع منك ای لا یقبل منك و معنی انکه سماعون لقوم آخرین آن است که جماعتی جهودان از احبار گروهیرا
فرستادند پیش رسول ع در حادثه که افتاد بخیبر و آن آن بود که دو کس از اشراف و معروفان اهل خیبر زنا کردند
و ایشان محصن بودند و در توریة حکم ایشان رجم بود و ایشان را نمی بایست رجم کنند ایشان را برای حرمت و شرفشان
وطمع داشتند که در شرع رسول ما ص آن را تخفیف باشد و اهل خیبر را با رسول ع حرب بود کس فرستادند
بجهودان بنی قریظه و بنی نضیر و گفتند ما را حادثهٔ باشد و میخواهیم که از محمد فتوی پرسیم اکنون شما را با او
صلح است این کسان ما را انجا بری تا این مسئله بپرسند و ایشان را گفتند اگر محمد در حق ایشان حد جلد فرماید از
او قبول کنی و اگر رجم فرماید از او قبول مکنی انگه بیامدند و خداوندان حادثه با ایشان بودند و بنی قریظه فرود آمدند
و این حال بگفتند بنو قریظه گفتند والله شما را آن فرماید که آن را کاره باشی انگه کعب اشرف و کعب اسد و شعبهٔ بن
عمرو و مالك بن الضیف و کنانة بن ابی الحقیق و شاس بن قیس و ابو نافع و یوسف و عادان و سلون بیامدند و گفتند

یا محمد ما را خبر ده تا مردی و زنی که زنا کنند و ایشان محصن باشند حکم ایشان چه بود رسول ع گفت بقضاء من
راضی باشی انچه من گویم گفتند آری جبرئیل آمد و رجم فرمود ایشان را آن قوم را خوش نیامد و قبول نکردند
رسول ع گفت از من قبول نکنی و در کتاب شما رجم است گفتند نیست جبرئیل گفت بگو تا ابن صوریا را حاکم کنند
میان تو و ایشان وصفت او رسول را بگفت و رسول ع او را ندیده بود رسول گفت میان من و شما حاکم
ابن صوریا باشد که او عالمترین جهودان است بتوریة گفتند تو پسر صوریا را از کجا شناسی گفت او را ندیده ام لکن
جبرئیل مرا خبر داد باو و صفت او و جوانی امرد است سفیدروی یکچشم بر این قرار دادند و کس فرستادند
بخیبر و او را بیاوردند چون حاضر آمد رسول ع گفت او را تو پسر صوریائی گفت آری گفت تو توریة از همهٔ جهودان
به بدانی گفت ایشان چنین میگویند گفت تو را چیزی خواهم پرسیدن از توریة بان خدای که توریة بر موسی عمران انزله
کرد و بان خدای که شما را از مصر بیرون آورد و دریا بشکافت برای شما و شما را برهانید از فرعونیان و ابر را سایه
بان شما کرد من و سلوی بر شما انزله کرد و حلال و حرام را در توریة بیان کرد که بگو که حکم زانی که محصن باشد
در توریة چیست ابن صوریا گفت بان خدا که توریة بر موسی فرستاد که اگر نه آنستی که من می ترسم که آتشی بیاید
از آسمان و مرا بسوزد و الا من بگفتمی که در توریة نیست و لکن از خدای می ترسم حکم ایشان آن است که رجم باید
کردن ایشان را جهودان را خوش نیامد گفتند یا ابن صوریا زود کشف سر کردی گفت بان سوگندها نیارستم
خلاف کردن انگه رسول خدا گفت پس چرا حکم خدا بگردانیدی گفت بدانکه چون در میان ما وضیع القدری
و فرومایهٔ زنا کردی او را حد زدمانی و چون شریفی زنا کردی او را رها کردمانی و حد نزدی زنا در میان
اشراف فاش شد و بسیار شد و هرگه خواستیم تا حد زنیم بانگ بر آوردند و گفتند فلان و فلان را حد نزدی ما بچه
از ایشان کمتریم تا وقتی پسر عم ملك زنا کرد و ما آن فرو گذاشتیم هر کرا که خواستیم تا حد زنیم تمرد کردندی
و گفتند رها نکنیم تا انکه پسر عم پادشاه را حد نزنی و پادشاه در آن کار فرو ماند مجمعی ساخت و گفت این کار را
تدبیر باید کرد ما گفتیم چیزی باید نهادن دون رجم تا شریف و وضیع در آن راست باشند ما جلد و تازیانه زدن
نهادیم و آن چنان بود که بفرمودیم تا رسنی بیاوردند و بتافتند و بقار اندودیم و آن را که زنا کرد از آن چهل تازیانه
بر او زدیم و روی او سیاه کردیم و بر خری نشاندیم و اژگونه و او را بگردانیدیم و این عقوبت بجای رجم نهادیم
رسول ع گفت انصاف دادی جهودان حاضر بودند روی در او نهادند و او را ملامت کردند و گفتند شرط است
اینکه تو کردی کشف اسرار و هتك استار و اطلاع خصم بر نا راستی که کرده باشی گفت آن سوگند که محمد بر من
داد روا نداشتم آن را خلاف کردن و ترسیدم که خدای تعالی مرا بتعجیل عقوبت کند رسول ع گفت معلوم شد
شما را که من رسولم که انچه شما کردید و میکنی خدای تعالی مرا خبر دهد انگه بفرمود تا هر دو مرد و زن را بر در
مسجد رسول رجم کردند گفت بار خدایا گواه باش که من اول کسی ام که امری از اوامر تو زنده کردم که جهودان
بمیرانیده بودند عبدالله عمر گفت من حاضر بودم که ایشان را رجم میکردند و مرد دست در پیش زن میداشت تا سنگ
بر او نیاید و عند آن خدا این آیه فرستاد که . یا اهل الکتاب قد جائکم رسولنا یبین لکم کثیراً مما کنتم تخفون من
الکتاب و یعفو عن کثیر . رسول ع در آن مجلس این آیه بر ایشان خواند ابن صوریا دست بر زانوی رسول نهاد
و گفت بان خدای که معبود تو و ماست آنچه گفتی که ما را عفو کردهٔ از بسیاری از انکه ما کرده ایم هم بر سر آن عفو
باشی و بیش از این دگر چیزی مگو در حق ما رسول ع گفت نکنم انگه ابن صوریا گفت دستوری باشد تا مسئلهٔ چند
پرسم گفت روا باشد گفت خبر ده مرا از خواب خود گفت . تنام عینای و لا تنام قلبی . چشمهای من بخسبد و دلم نخسبد

گفت راست گفتی گفت مرا خبرده از شبه فرزند بمادر و پدر که گاه بمادر ماند و گاه به پدر ماند و گاه به هر دو ماند
گفت آب هر یکی که سابق شود آب دگر را شبه اورا باشد گفت خبرده مرا تا آن فرزند پدر را چه باشد و مادر را چه
باشد در حال وحی فرو آمد و رسول ؑ در اغمای وحی بود آنگه سر بر آورد و روی سرخ شده و عرق از پیشانی ریخته شده
و گفت گوشت و خون و ناخن و موی زن را باشد و استخوان و رگ و پی مرد را باشد ابن صوریا گفت راست
گفتی گفت از فرشتگان که بتو می آید رسول ؑ گفت جبرئیل گفت یا محمد وصف جبرئیل مرا بگوی گفت
چنین و چنین است و وصفی تمام بکرد او گفت والله که در توریة همچنین است و من گواهی دهم که صادقی در هر چه
گفتی و پیغمبر خدائی و ایمان آورد چون عبدالله بن صوریا ایمان آورد و جهودان در افتادند و اورا دشنام دادن گرفتند
چون خواستند تا برخیزند بنو قریظه در بنی النضیر اویختند و گفتند یا محمد اینان برادران مایند پدران ما یکی اند
و دین ما یکی است چرا باید تا اگر ایشان از ما یکی را بکشند انصاف ما ندهند و مارا تمکین قصاص
نکنند دیت دهند هفتاد وسق خرما و اگر ما از ایشان کسی را بکشیم قصاص خواهند ازما و اگر دیه
دهیم مضاعف بستانند صد و چهل وسق خرما و اگر ما از ایشان مردی را کشیم ازما دو مرد کشند و اگر ما از
ایشان زنی کشیم بقصاص مردی کشند ازما و اگر ما بنده را کشیم از ایشان ازما آزادی کشند و جراحات ما بر
نیمهٔ جراحات ایشان است ازمیان ما حکم کن در این باب خدای تعالی این آیه را فرستاد الی قوله .
ومن لم یحکم بما انزل الله فاؤلئك هم الظالمون وقوله سماعون للکذب . ابو حاتم گفت لام در اینجا لام کی است والمعنی
انهم یسمعون لکی یکذبوا ویسمعون لاجل قوم لم یأتوك . میشنوند برای انکه تا نقل کنند با گروهی که حاضر نباشند
یحرفون الکلم من بعد مواضعه الآیة . کلم جمع کلمه باشد عند الخلیل وسیبویه گفت اسمی باشد جمع را و جمع کلمة
نباشد برای انکه حروف جمع باید تا از واحد بیشتر باشد بعدد و کذلك تمر و تمره وانچه ازاین باب باشد و کذلك فی رکب
وشرب انه لیس بجمع الراکب والشارب وانما هو اسم صیغ للجمع واین اسماء چون تا در او نباشد جنس باشد و
چون تا در او باشد مخصوص شود بیکی از جنس وقوله . من بعد مواضعه . ای من بعد وضعه مواضعه و کنایة
رای آن تذکیر گفت که رد آن بالفظ کرد . یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه . میگوید اگر این دهند بشما بستانی و
اگر ندهند شمارا این حذر کنی خلاف کردند در انکه هذا اشارت بچیست بعضی گفتند اشارت بدین جهود است
و بعضی گفتند اشارت بجلد است که ایشان گفتند که اگر محمد فتوی بجلد کند ازاو قبول کنی و اگر فتوی برجم کند
ازاو قبول نکنی قوله من بعد مواضعه زجاج گفت تقدیر آنست که بعد استقراره فی مواضعه و معنی آنست که پس از
انکه حلالش حلال کردند و حرامش حرام کردند و بعضی دگر از اهل معانی گفتند بعد بمعنی عن است اینجا و این
بعید نیست برای انکه عرب گوید . جئتك عن الفراغ من اشغالی ای بعد الفراغ و معنی آنست که از سر فراغ و از پس فراغ
ولکن این انگه شاید که قرینهٔ کلام و نحوی او دلیل آن کند و هر جا نشاید اگر کسی گوید . رمیت بعد القوس بمعنی عن
القوس روا نباشد . ومن یرد الله فتنه . و هر کس خدای فتنهٔ او خواهد در او سه قول گفتند زجاج گفت مراد
نضیحه است و رسوائی وانچه ایشان پنهان کرده بودند از توریة سدی گفت مراد هلاکست حسن بصری و ابو علی
و بلخی و جبائی گفتند مراد عذابست بیانه قوله . یوم هم علی النار یفتنون ای یعذبون وذوقوا فتنتکم ای عذابکم
وقوله ان الذین فتنوا المؤمنین والمؤمنات ای عذبوا واصل فتنه اختبار باشد و تخلیص من قولهم فتنت الذهب فی النار
فلن تملك له من الله شیئاً . هر که خدای عذاب و هلاك و افتضاح او خواهد تو از خدا برای او مالك چیزی نباشی
یعنی رفع نتوانی کردن چه از آن در دست تو چیزی نیست . اولئك الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم . ایشان آنانند که

خدای نخواست که دلهای ایشان پاك کند و در معنی آن دو قول گفتند یکی انکه حکم کند بطهارت دلهای ایشان
برای این حکم انگه توان کردن که دلهای ایشان پاك باشد چون دلهای ایشان بکفر و شرك و خیانت آلوده باشد خدای
تعالی چگونه خواهد تا حکم کند بطهارت آن ابو علی گفت معنی آنست که خدا نمی خواهد تا ایشان از ضیق و حرج
که دلیل کفر باشد برسبیل عقوبت و محالست تفسیر دادن این را برای انکه خدای تعالی از ایشان ایمان نمیخواهد
برای انکه اگر چنین باشد ایشان مکلف نباشند بایمان خدای تعالی مکلف ایشان نبود چه تکلیف ارادهٔ آن چیز باشد
که در او کلفت و مشقت بود با اعلام و اتفاق است که کافران بایمان مکلفند والا معذور بودی در کفر . لهم فی الدنیا
خزی . ایشان را در دنیا خزی باشد و نکالی یعنی عقوبتی این کافران و منافقان و جهودان را که ذکر ایشان در آیتست
و خزی ایشان در دنیا حکم شرع است بذل و هوان ایشان و تبرء مؤمنان از ایشان و التزام جزیه با مذله و صغار و ایشانرا
در آخرت عذابی عظیم باشد و بعضی دگر گفتند آیه در عبدالله صوریا آمد که او مرتد شد پس از انکه اسلام آورده
بود در روایتی که از باقر ؑ کردند انکه وصف کرد این جماعت را بخصالی ناپسندیده که در ایشان بود گفت . سماعون
للکذب . شنوندگان دروغند یا برای دروغ چنانکه تفسیر داده شد . اکالون للسحت . و حرام خوارگانند و
روایت کرده اند از رسول ؑ که او گفت که سحت رشوت باشد در حکم و در سحت دو لغت است ضم حاء و اسکان
او و ضم حاء قرائت ابن کثیر است و کسائی و اهل بصره و ابو جعفر و باقی باسکان حاء خواندند عبدالله مسعود گفت
و قتاده و مجاهد و ابرهیم و ضحاك و سدی که مراد بسحت رشوة است و از امیر المؤمنین ؑ روایت کرده اند که سحت
رشوت باشد در حکم و مهر زنان ناپارسا و مزد کشن فحل و کسب حجام و بهای خمر و بهای سگ و مردار و مزد
فال بین و چیزی که بستانند در توسل بمعصیت و اصل سحت استیصال است یقال اسحت اسحاتاً اذا استاصل قال
الفرزدق . وعض زمان یابن مروان لم یدع . من المال الا مسحت او مجلف . ویقال یسحت ایضاً قال الله تعالی و
فیسحتکم بعذاب ای یستاصلکم و در وجه او تا معنی مناسب شود با اصل اشتقاق چهار قول گفتند زجاج گفت برای
انکه ثمرهٔ او عذاب استیصال باشد ابو علی گفت برای انکه حرام را در او برکت نباشد هلاك شود چون عذاب استیصال
خلیل گفت قبیحیکه در او عار بود مروت مردم را سحت و استیصال کند و بعضی دیگر گفتند حرام را برا و حرص
بیشتر باشد و شره فهو بمنزلة قولهم رجل مسحوت المعده اذا کان شرهاً اکولاً . فان جاؤك فاحکم بینهم او اعرض
عنهم الآیة . اگر بتو آیند مخیری خواهی حکم کن میان ایشان در زناء محصن یا حکم کشتگان که میان بنی قریظه و بنی
النضیر بود چنانکه شرح آن برفت در حکم حاکم و اختیار او حاکم را دو قول گفتند ابرهیم و عطا و قتاده و شعبی و زجاج
و طبری گفتند حکم ثابت باشد بر ایشان و تخییر حاصلست اگر خواهد میان ایشان حکم کند و اگر نخواهد رد کند
ایشان را با اهل ملت خود تا بر ایشان حکم کنند و این روایت از امیر المؤمنین علی کردند و اخبار ما باین وارد است و
حسن و عکرمه و مجاهد و سدی و حکم و جعفر و جبیر و جبائی گفتند اختیار منسوخ است بقوله . وان احکم بینهم
بما انزل الله . گفتند این آیه تخییر را منسوخ بکرد و حکم بقرآن واجب کرد انکه گفت اگر از ایشان عدول و اعراض
کنی بتو هیچ زیانی نتوانند کردن و اگر اختیار آن کنی که ازمیان ایشان حکم کنی حکم جز براستی و انصاف مکن که
خدای تعالی عادلان و منصفان را دوست دارد یقال اقسط الرجل اذا عدل وقسط اذا جار و اصل کلمه که ثلاثی است
از جوار است و همزه در او سلب و ازاله راست کقولهم عربت معدته و اعربتها اذا اصلحتها ای ازلت فسادها . وکیف
یحکمونك وعندهم التوریة . و ترا چگونه حاکم کنند و بنزدیك ایشان توریة است حکم خدای تعالی در آنجا و ایشان در
انجا دعوی میکنند که ما آن را تصدیق کرده ایم بانکه چنین است از آن عدول میکنند و اعراض می نمایند پس کتابی که

بان ایمان ندارند و مردی را که پیغمبر نشناسند بحکم او چگونه راضی باشند و او را چگونه حاکم کنند و آیه بر سبیل تسلیه
رسول آمد و اعلام او بانکه ایشان اگرچه آیند و نمایند که ما تو را حاکم کردیم دروغ گویند چه ایشان بحکم توریة راضی
نیستند بانکه ان کتاب ایشان است اگر گویند چگونه گفت . فیها حکم الله . و بنزدیك شما مغیر و مبدل است گوئیم روا
باشد که این احکام که ایشان در آن بداوری آمدند پیش رسول ؐ بر قاعدهٔ خود باشد تغییر و تبدیل نکرده باشد گر
انکه بنزدیك ایشان محرّف و مبدل نیست بایستی تا بر آن کار کردندی پس مراد آن باشد که فیها حکم الله علی زعمهم و
بقولهم و تولّی انصراف باشد از چیزی و ترك او یقال تولی عنه اذا اعرض عنه و تولّی علیه اذا اقبل علیه و تولی الامر
بنفسه اذا لم یکله الی غیره و تولیت فلاناً اذا اولیته و نقیضه تبرّأت عنه و قوله من بعد ذلك پس از آن و آن اشارتست
بحکم رسول ؐ را برای انکه ایشان نه با یمان آمده اند بر تو برای طلب رخصت آمده اند . وما اولئك بالمؤمنین . و
ایشان مؤمن نیستند دو قول گفتند یکی انکه ایشان چون مقر نه اند بنبوت تو و کتاب تو کافرند مؤمن نیستند که
مؤمن آن باشد بتو که محمدی ایمان دارد و قولی دیگر آن است که ایشان بحکم تو مؤمن نه اند و تو را در آن حکم که کنی
تصدیق نکنند و اعتقاد ندارند که آن حکم از قبل خداست پس چگونه حاکم می کنند تو را . انّا انزلنا التوریة
فیها هدی ونوراً . انکه حق تعالی گفت من توریة بفرستادم بر موسی فیها هدی در آنجا بیان نبوت محمد است و انکه
آن حق است و پیغمبر است و خاتم پیغمبرانست و نیز احکام زناکن کرا از ایشان حد باید زدن و کرا رجم باید کردن و
نور روشنی انچه تاریك شده بر ایشان یعنی بیان انچه مشکل شد بر ایشان و آنرا بنور تشبیه کرد که ظلمت بر دارد . یحکم
بها . یعنی بتوریة حکم کنند بان پیغمبران که مسلمان باشند برای انکه جهودان اند یعنی پیغمبرانیکه از پس موسی بودند و
پیغمبر ما ؐ در آن داخلست و این دلیل نکند بر انکه او متعبد باشد بشرع ایشان برای انکه خدا فرموده است او را که بان حکم
کن میان ایشان و بنزدیك ما حاکم مخیر است خواهد بکتاب ما حکم کند بر ایشان و خواهد بکتاب ایشان حکم کند اگر
گویند چگونه گفت . النبیون الذین اسلموا . نه ظاهر این لفظ اقتضاء آن میکند که پیغمبرانی باشند که نه مسلمان باشند .
گوئیم این دلیل الخطاب باشد و آن بنزدیك بیشتر اهل علم درست نیست و این چنان است که گفت . فامنوا بالله و رسوله
النبی الامی الذی یؤمن بالله وکلماته . و این دلیل نکند بر انکه جز پیغمبر ما بخدا و کلام او مؤمن نیست هم از این وجه
که دلیل الخطاب باشد و جواب دیگر آن است که مراد باسلام در آیة استسلام و انقیاد است نه آن اسلام که ضد کفر باشد
و گفته اند مراد آن است که آنانکه تن بخدا سپرده اند و خاضع فرمان او شده اند و خدای تعالی باین آیه و این امر که کرد
رسول را تنبیه کرد جهودان را بر صحت نبوت رسول ؐ برای انکه ایشان دانستند که محمد توریة نخوانده است و با نانکه
توریة دانند اختلاط نکرده است و از ایشان اقتباس نکرده است انکه از غوامض علوم آن و آیاتی و احکامی که در آنجا هست
و شما پوشیده داشتی خبر میدهد و انکه بیان میکند که شما چه تحریف کرده اید و بگردانیده و چه بر جای خود رها کرده
و این دلیل باشد بر انکه او انچه میگوید از وحی خدای جل جلاله میگوید و الربانیون و عالمانیکه ایشان بصیر باشند بحیاطه
و سیاست کارها و تفسیر این کلمه پیش از این برفت و احبار جمع حبر باشد و آن عالم باشد و اشتقاق او از تحبیر باشد و سدی
گفت مراد پسر صوریاست و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد و فرا در واحد احبار حبر گفت بکسر الحاء و گفت
بیشتر چنین شنیده ام نضر بن شمیل گفت او من الحبار باشد و هو الامر الحسن قال الشاعر . لا تملاء الدلو و عرق فیها
الا تری حبار من یسقیها . قطرب گفت حبر جمال باشد و منه قوله عم . یخرج من النار رجل قد ذهب حبره و سبره
و مصعب زبیر پسرش را گفت علم بیاموز که اگر مال داری علم جمالت باشد و اگر مال نداری علم مالت باشد .
بما استحفظوا من کتاب الله . با تعلق دارد باحبار که بمعنی علماست با انچه ایشان را بحافظ کرده اند بر کتاب خدا

و بایشان داده تا ایشان نگاهبان آن باشند و روا باشد که تعلق بقوله . یحکم بها النبیون بما استحفظوا . و این
بدل باشد . وکانوا علیه شهداء . و ایشان بر او گواه بودند در او دو قول گفتند عبدالله عباس گفت گواه بودند
بر انکه آن حکم که رسول کرد موافق آن است که در توریة هست دوم انکه گواهی دهند بر انکه آن حق است و از
نزدیك خداست . فلا تخشوا الناس . سدی گفت خطاب با احبار و علمای جهودان است میگویند ایشان را که
از مردمان مترسی در انکه حق بگوئی از خدای بترسی در انکه حق پنهان کنی . واخشون . اهل بصره و ابو جعفر
و اسمعیل بیا خواندند و باقی قرا بکسر نون بی یا اکتفاء بالکسرة عن الیاء . ولا تشتروا بایاتی ثمناً قلیلاً .
و مفروشی آیات و احکام من ببهاء اندك از رشوه و هدیه یعنی بدل مکنی آن را یعنی آیات مدهی و آن بها ستانی چه هر بها
که بستانی در عوض آن اندك باشد . ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الخاسرون . و آنانکه حکم نکنند بانچه
خدا فرستاده باشد بر سبیل جحود و انکار و اعتقاد بطلان آن ایشان کافرانند و تخصیص این آیه کردیم بادلهٔ عقل
و شرع که دلیل کرد بر انکه بنده بگناهی که فسق باشد کافر نشود و کفر را باحوال جوارح تعلق نیست و آن از افعال
قلوب است چون ایمان و شرح این داده شد البراء بن عازب روایت کرد که رسول علیه السلام گفت که این آیات سه گانه
خاص است بکافران و کافران را وصف کرد بانکه ظالم و فاسق است و لکن همه ظالم و فاسق را وصف نکنند بکفر
عبدالله عباس و جماعتی مفسران گفتند مخصوص است بجهودان و فقها خلاف کردند در انکه اهل ذمه را حد باید
زدن در گناهانی که موجب حد باشد فقهای عراق گفتند ایشان را حد باید زدن و استدلال کردند بر این قول
برجم رسول ؐ آن دو زانی را که قصهٔ ایشان برفت و فقهاء حجاز گفتند ایشان را حد نباید زدن که بجزیه همهٔ عقوبات
از ایشان برخاست و در رجم جهودان زانی اهل حجاز گفتند این پیش از جزیه بود چون جزیه فرود آمد این حکم
منسوخ شد و نیز تمسك کردند بانکه رسول ؐ ایشان را بر کفر عقوبت نمیکند و آن عظیم تر از زنا و سرقه است مادام تا این
خیانت با یکدیگر کنند چون تعدی کنند و با مسلمانان کنند این صیغ زنا و سرقه ایشان را حد باید زدن و رجم کردن و قطع
کردن و بنزدیك ما ایشان را انکه امان دهند و بجزیه از ایشان قناعت کنند که ذمه نگاه دارند و نگاه داشت ذمهٔ ایشان آنست
که انچه در دین مسلمانی حرام است از شرب خمر و زنا و ربا و نکاح محرمات اظهار نکنند و اگر کنند از ذمه بیرون باشند
و خون شان حلال باشد امام را و مردذمی چون با زن مسلمان زنا کند قتلش واجب است اگر محصن باشد و اگر
نباشد و بر زن مسلمان اما رجم باشد و اما حد علی ما یستحقه اگر اسلام آرد قتل از او برنخیزد قوله تعالی . وکتبنا
علیهم فیها الایة . انکه حق تعالی بیان کرد که در توریة بر بنی اسرائیل نوشتیم و بر ایشان فریضه کردیم که نفس را بنفس
قصاص باید کردن چون او را بکشد بعمد و عاقل باشد و مقتول مکافی او باشد در خون بان معنی که مسلمان باشد و آزاد باشد
هم قاتل و هم مقتول و یا هر دو کافر باشند و یا هر دو مملوك باشند اگر قاتل مسلمان و آزاد باشد و مقتول کافر باشد یا مملوك قاتل را
باز نباید کشتن بنزدیك ما و در صحابه مذهب علی است و عمر و عثمان و زید بن ثابت و در تابعین حسن بصری و عطا و عکرمه
و از فقها مالك و اوزاعی و ثوری و شافعی و احمد حنبل و اسحق و ابو عبیده و ابو ثور و جماعتی فقها گفتند مؤمن را بذمی باز
باید کشتن و بمستأمن اعنی انکه بامان و زنهار آمده باشد از کافران بمسلمان او را باز بباید کشتن و این مذهب
ابو حنیفه است و شعبی و نخعی و مستأمن بنزدیك ابو حنیفه همچو حزبی است و اگر کافری کافری را بکشد و اسلام
آرد او را باز نکشند بان کافر و اوزاعی هم این گفت و جمله فقها خلاف کردند اگر آزادی بندهٔ را بکشد آزاد را
بان نکشند سوا اگر بندهٔ او باشد و اگر بندهٔ دیگری اگر بندهٔ او باشد تعزیر و تأدیبش کنند و بر او غرامت نباشد
اگر بندهٔ دیگری باشد تعزیرش کنند و بهای بندهٔ غرامت کنند او را و بر این اجماع صحابه است و مذهب شافعی است

ونخعی گفت علی کل حال باز کشند آزاد به بنده وابو حنیفه گفت به بندهٔ دیگرانش باز کشند و به بندهٔ خودش باز نکشند اگر بنده جنایتی کند از قتل و جز آن بر گردن او باشد مگر خواجه خواهد تا فدیه کند از او بر خواجه آن است که اورا تسلیم کند بانکه جنایت باو باشد وشافعی را دراو دو قول است یکی انکه مخیر است خواهد بندهٔ را بسپارد بایشان و خواهد ارش جنایت بدهد و یکی انکه فدیه کند باقل الامرین من ارش الجنایة وقیمة العبد اگر چند بنده بندهٔ را بکشند وخواجهٔ بندهٔ مقتول خواهد تا همه را باز کشد رسد اورا بشرط انکه فضله قیمت با خداوندان ایشان دهند اعنی انچه فضله باشد از قیمت بنده او وشافعی گفت همه را باز کشد ولا شیء علیه واگر خواهد تا همه را با بعضی عفو کند اورا باشد وشافعی گفت بحصهٔ نصیب بهاء خود از خواجگان آنان بستاند که ایشان را عفو کرد دیت بنده قیمت او باشد مادام تا هزار دینار سرخ در نگذرد که دیت مرد مسلمان آزاد باشد اگر از آن در گذرد با آن آرند و ابو حنیفه ومحمد بن الحسن هم این گفتند جز که ایشان گفتند که ده درم باز باید گذاشتن تفاوت را میان قیمت بنده و دیهٔ مرد آزاد وشافعی گفت دیت بنده قیمتش باشد چندانکه برسد و پدر را بفرزند باز نکشند بهر وجه که اورا کشته باشد و جملهٔ فقها هم این گفتند مگر مالك که او گفت اگر بذبحش کشته باشد یا شکم شکافته باشد باز کشند اورا بپسر اما مادر را بفرزند باز کشند و نیز جدات را . من قبل الاب او الام وان علون . وشافعی گفت و جملهٔ فقهاء که ایشان را باز نکشند از قصاص مقتول بزن هیچ نرسد و او ولی خون نباشد واما از دیه اورا نصیب باشد وشافعی گفت اورا از قصاص باشد چون اولیاء مقتول جماعتی باشند و بعضی از ایشان عفو کنند از مقتول حق دیگران از قصاص نیفتد و ایشان را قصاص رسد بشرط انکه آنچه معفو باشد از او حصهٔ آن با وارثان او دهند بحساب چون جماعتی یکی را بکشند همه را باز توان کشتن بدو شرط یکی انکه او مکافی ایشان باشد و هر یکی از این قاتلان اگر تنها بودی مکافی او بودی در اسلام و جزیه و جز آن و دوم انکه جنایت هر یکی از ایشان اگر مفرد بودی عند آن تلف حاصل شدی چون این دو شرط حاصل باشد همه را باز توان کشتن و در صحابه مذهب علی است و عمر و عبد الله عباس و در تابعین حسن بصری و سعید بن المسیب وعطا در فقها مالك واوزاعی و ثوری وابو حنیفه واصحابش وشافعی واحمد واسحق الا انکه بنزدیک مالنکه رسد اورا که همه را بکشد که انچه فاضل یك دیت بود رد کند و قسمت با اولیاء ایشان یا یکیرا که خواهد اختیار کند و بکشد و آن باقی آنچه نصیب ایشان بود از دیت ادا کنند با اولیاء مقتول دوم و در فقها کس این قضیه اعتبار نکرد و محمد بن الحسن گفت این مخالف قیاس است ولکن قیاس رها کردیم برای اتباع اثر و قومی گفتند هیچ کس را باز نشاید کشتن و این مذهب داود است واهل ظاهر چون جماعتی مشارك شوند در جراحت عضوی چون دست بریدن و چشم کندن که آن ایجاب قصاص کند اورا باشد که از همه قصاص خواهد و این مذهب شافعی است و ربیعه ومالك واحمد واسحق و شرط ما آنست که در نفس گفتیم از رد فاضل دیت و مذهب ابو حنیفه و ثوری آنستکه آنجا قصاص نکنند هر که او کسیرا بکشد بهر آلتیکه باشد از مثقله و سنگ و آهن و دبوس و هر چیزی که بغالب عادة عند آن قتل حاصل شود چون غرق و حرق و حبس طعام و شراب بر او قصاص واجب بود و این مذهب مالکست و ابن ابی لیلی وابو یوسف ومحمد و مذهب شافعی است و جماعتی گفتند اگر بمثقله کشد اورا قود واجب نبود و این مذهب شعبی است و نخعی و حسن بصری و مذهب ابو حنیفه است جز که ابو حنیفه گفت اگر مثقل آهن باشد چون عمود قصاص واجب آید و اگر محدد بود یا آتش بود همچنین چون زهر در طعام کند و بکسی دهد انکس بخورد بمیرد بر او قود بود و شافعی را دو قول است در او چون کسی کسی را بکشد و یکی اورا بدست گیرد و رها نکند که برود بر قاتل قود باشد و ممسك را باز دارند تا بمیرد و آن راکه ره پاید و نگهبانی کند دیده ها بکنند اوراشافعی گفت اگر بزاحش نگاه دارد بر او هیچ نیست واگر برای قتل و

وضربش نگاه دارد بر او تعزیر بود و این مذهب ابو حنیفه است و اهل عراق ومالك گفت اگر قصد کند هر دو را بباید کشتن واگر ببازی کند بر او هیچ نیست وابو حنیفه گفت ناظر را که راه پاید نیز بباید کشتن و ممسك را نباید کشتن ومالك بعکس این گفت که ممسك را بباید کشتن دون ناظر قوله تعالی . والعین بالعین . کسائی خواند والعین بالعین برفع عطفاً علی الموضع وهمچنین در اخواتش . والأنف بالأنف والأذن بالأذن والسن بالسن . و روایت کرده اند که رسول ع این قرائت خواند والأذن بتسکین ذال ونافع وعاصم وحمزه وخلف ویعقوب همه برانند والجروح بنصب وباقی قرّا برفع خواندند حق تعالی در این آیه بیان قصاص فرمود و گفت نفس ببدل نفس وچشم ببدل چشم و بینی به بینی و گوش بگوش و دندان بدندان و جراحتهار اقصاص یعنی اگر کسی نفسی تلف کند بشرایط مشروعه بقصاص نفس او تلف کنند و همچنین چشم کسی تباه کند چشمش تباه کنند واگر بینی کسی ببرد بینیش ببرند و اگر گوشش ببرد گوشش باز برند واگر دندانش بشکنند دندانش بشکنند واگر جراحتی بر او کند مثل آن جراحت بر او کنند بقصاص و با در این الفاظ فی قوله بالنفس وبالعین وغیرهما تعلق دارد بفعلی محذوف و تقدیر آن است که مقاده بالنفس ومقتصة بها او نقاد و تقتص اگر کسی چشم کسی تباه کند بقصد بقلع یا بچیزیکه بر او زند و قصدش تلف چشم او باشد قصاص باید کردن اورا ولکن نباید تا او بدست خود کند چه روا باشد که او بیند و نداند اندازهٔ انچه باید کردن یا مضرتی زیادتی برساند در این معنی وکیلی کند چون وکیل کرده باشد وکیل مخیر است خواهد قصاص آن بکند بانگشت یا باهن یا بچوب یا بانچه خواهد و در انکه وکیل کند چون وکیل کرده باشد وکیل مخیر است وفقها را خلاف نیست اما در انچه بان قصاص کند شافعی را در او دو قول است یکی انکه بانگشت روا باشد دیگر انکه جز باهن روا نباشد اگر جنایتی کند بر او که روشنائی چشم برود وحدقه بر جا باشد حکم آن است که پارهٔ پنبه تر کند و گرد اگرد چشم او بنهد تا مژه را آفت نرسد و آهنی گرم کند و بنزدیک چشم او برد بتدریج تا روشنائی چشم برود وشافعی گفت این روا باشد واگر بداروی بتوانند بیرون برند واگر نتوانند الا بافساد حدقه دیة بستانند و قصاص رها کنند اگر از این اعضا که چشم است یا گوش یا بینی یا دست کسی بر او جنایت کند و مجنی علیه یا وکیل او قصاص کند جراحت اول مندمل شود و به شود و جراحت دوم که بر او قصاص کرده باشند سرایت کند بانفس و مرد بمیرد خون او هدر باشد و قصاص کننده را چیزی لازم نیست برای انکه او قصاص بفرمان خدا کرد و حق خود ستد که خدا بر او نهاد و مذهب شافعی هم اینست وابو یوسف ومحمد بن الحسن هم این گفتند وابو حنیفه گفت بر او ضمان نفس باشد اگر کسی چشمی از آن کسی بکند پیش از انکه به شود دیگری بیاید و چشمی دیگر بکند از آن او و سرایت کند بانفس او و او بمیرد اول را چشم باید کندن ودوم را باز باید کشتن وشافعی هم این گفت وابو حنیفه گفت از اول قصاص چشم باید خواستن و از دوم قصاص نفس اگر جراحتی کند بر او یا عضوی از اعضای او ببرد از گوش و بینی و دست و پای و جراحت سرایت کند با نفس و مرد بمیرد قصاص باید کردن وابو حنیفه هم این گفت وشافعی گفت ولیّ مرد مخیر باشد خواهد اول قصاص جراحت وانگه قصاص قتل واگر خواهد که قتل کند که مستغرق باشد نفس را مردی که یك چشم باشد اگر چشم او بآفت خدا تباه شده باشد اگر کسی چشم او بکند اورا دیت تمام لازم آید واگر بقصاص کنده باشد نیمه دیه رسد آنرا و جمله فقها خلاف کردند و این فرق نکردند اگر کسی را حدقه درست باشد و روشنائی نبود در او کسی بر کند ثلث دیة باید دادن اورا وزید بن ثابت موافقت کرد اورا و جمله فقها گفتند در او مصالحت باشد واگر کسی چیزی بر سر کسی زند او دعوی کند که روشنائی چشم او برفت اورا بر آن سوگند دهند چون چشم او درست باشد و در احکام امیر المؤمنین ع آورده اند که مردی چوبی بر سر مردی زد آن مرد دعوی کرد که از این زدن او دیدار چشمش و شنوائی

گوشش و گفتار زبانش وبویای بینیش تباه شده بحکومت پیش امیرالمؤمنین آمدند امیرالمؤمنین ع گفت راضی باشی
که اورا سوگند بدهم و تو چهار دیت بدهی گفت یا امیرالمؤمنین من این نباشم که او سوگند بدروغ بخورد ودیت
بستاند حکمی باید که من بدانم که مرا این جنایت لازم است امیرالمؤمنین ع آن مردرا وعظ کرد و بترسانید بخدای و
گفت اگر دراین دعوی خلاف میگوئی رجوع کن مرد اصرار کرد وطریقی نبود بصدق و کذب او امیرالمؤمنین ع
گفت ظنّ من آن است که این مرد دروغ میگوید ولیکن من در آن حکمی کنم که پیدا شود دروغ او از راست انکه
گفت این مردرا ببری وبرابر قرصهٔ خورشید بداری اگر چشم برگرده در قرصهٔ خورشید نگرد وچشم برهم
نزند وآب از چشم نریزد راست میگوید واگر چشم برهم زند وآب از چشم نریزد راست میگوید واگر چشم بر
هم زند وآب از چشم ریختن گیرد دروغ میگوید واختیار سمعش باین توان کرد که آوازی بلند ناگاه در گوش او زنند
اگر از آن برمید دروغ میگوید والا راست میگوید وحد بینی پاره رکوهٔ آتش زنید ودر زیر بینی او دارید اگر
عطسه کند دروغ میگوید واگر عطسه نکند راست می گوید وزبانش از دهن بیرون آرید وسوزنی در زبانش
زنید اگر خون سیاه برآید راست میگوید واگر خون سرخ برآید دروغ میگوید تجربه همچنان آمد که
امیرالمؤمنین ع میگفت ومرد دروغ زن بود در آن دعاوی بفرمود تا اورا ادب کردند وگفت تورا براو بیش
از آن نیست که بقصاص چوبی برسر او زنی وآن حکم روشن شد وشبهه برخاست . اما جراحات بر دو ضرب بود
یا جراحتی باشد که از او بیم تلف نفس باشد وبر مقتل آمده باشد واما انچه دون آن باشد انچه بر مقتل نباشد ودر او خطور
نفس نبود اورا قصاص شاید کردن وانچه در او خطر نفس بود چون جایفه ومامومه در او قصاص نباشد برای انکه
در او خطر نفس است وجایفه جراحتی بود که در جوف وشکم باشد ومأمومه جراحتی بود باشد برسر که بدماغ
رسیده باشد وبأم الرأس وآن جای مغز سر باشد وجراحات بر هشت ضرب است اولش حارصه باشد وحارصه
ان باشد که خون آلود کند در او شتری لازم آید انکه باضعه است وآن آن باشد که گوشت ببرد ودر آن دو شتر باشد
سوم متلاحمه است وآن آن بود که بگوشت فرو شود ودر آن سه شتر بود وچهارم سمحاق بود وآن آن باشد که بان
پوست رسیده که میان گوشت واستخوان باشد ودر آن چهار شتر باشد وپنجم موضحه باشد وآن آن باشد که
استخوان روشن کند وپدید آید ودر آن پنج شتر بود ودر این جمله قصاص واجب شود اگر مجروح قصاص خواهد
و بنزدیک فقها در این جراحات نه قصاص باشد ونه دیتی معین بل در او حکومت بود ومزنی گفت در دامیه قصاص باشد
وابو حامد الاسفراینی گفت در سه از این جمله قصاص باشد ششم هاشمه باشد وآن آن بود که استخوان بشکند بی انکه
سیاه کند ودر او ده شتر بود هفتم منقله بود وآن آن باشد که نقل استخوان کند از جای خود ودر آن پانزده شتر باشد
هشتم انکه مأمومه باشد وآن آن باشد که بمغز سر رسد در او ثلث دیت باشد سی وسه شتر یا از انچه مرد خواهد بدهد
از هر جنسی که دیة دهند از سیم وزر وحله وگوسفند ودر جمله قصاص باشد الا در مأمومه وفقها در این خلاف
نکردند خلاف در انجااست که ایشان گفتند اگر از این جراحات کسی بر کسی کند اورا بود که جراحتی بر او کند
بقصاص دون آن وارش مابین الجراحتین بستاند یعنی جمع کند بین القصاص وبین الارش اگر تپنچهٔ بر روی کسی
زند واثر آن جایگاه سیاه شود شش دینار لازم بود اورا یا قصاص واگر سرخ شود سه دینار یا قصاص واگر
انچه بر روی گفتیم بر تن باشد نیمهٔ آن بود که بر او باشد یا قصاص کند واگر استخوانی در عضوی بشکند خمس دیت
آن باید دادن یا قصاص واگر پشت کسی بشکند دیة تمام لازم آید وقصاص نباشد برای انکه در او خطر نفس
باشد اگر باز بندد ونیک شود بی عیبی عشر دیت لازم آید ودر بینی دیت تمام باشد یا قصاص واگر کسی بینی کسی را ببرد

وبا جای نهد وباز بندند وباز روید وبه شود عشر دیت باید دادن صد دینار ودر گوش همچنین تمام دیة باشد در هر دو و
در هر یکی نیمه دیت باشد یا قصاص ودر دندانها جمله دیت تمام بود وآنچه بر او دیت قسمت کنند بیست و هشت
دندان بود شانزده در مواخیر دهن ودوازده در مقادیم او انچه در مواخیر دهن بود هر دندانیرا بیست و
پنج دینار دیه بود جمله چهارصد دینار بود وآنچه در مقادیم دهن بود هر دندانی را پنجاه دینار جمله شش صد
دینار باشد مجموع هزار دینار وآنچه زیادت این باشد آن را دیتی مفرد نباشد جز که ان خود مفرد کنند اگر
دندان کودکی بیفکند که زاید بود ثلث دیة دندان اصلی باشد در او دندانی که سیاه شده باشد دیة او ربع
دندان صحیح باشد چون چیزی بر دندان کسی زند سیاه شود یا شکافته در او ثلث دیة دندان باشد اگر بیفکند
اگر دندان کودکی بیفکند انتظار کنند اگر برنیاید قصاص کنند ویا دیة بستانند بر آن موجب که گفتیم
واگر براید قصاص نباید کردن وارش باید ستدن میان انکه اگر بنده بودی وآن دندان بودی اورا یا نبودی
در تفاوت قیمت وهر چه بر اندام آدمی دو باشد بر هر دو دیة تمام بود وبر هر یکی نیمه وآنچه یکی باشد چون زبان
وبینی واندام مرد واندام زن بر او دیة تمام باشد وآن کس که قصاص نفس یا جراحت خواهد کردن جز بفرمان
امام یا حاکم نشاید تا کند وحاکم چون حکم خواهد کردن رها کند تا جراحت مندمل شود وعاقبت صلاح
وفساد او پیدا شود تا حکم بر این کنند وقصاص فعال باشد من قص اثره اذا تبعه قوله فمن تصدق به فهو
کفارة له . هر که صدقه کند آن قصاص را یا ارش را که اورا واجب شود در شرع بر جانی فهو کفارة
له وان کفارتی باشد اورا خلاف کردند در انکه ضمیر در له راجع باکی است بعضی گفتند راجع است با
متصدق مجنی علیه واین قول عبدالله عمر وعبدالله عباس وحسن بصری وشعبی وقتاده وجابر بن زید است
ودلیل این تاویل آن است که عباده ابن الصامت روایت کرد از رسول علیه السلام که گفت که هر که
از تن خود چیزی بصدقه کند خدای تعالی آن را کفاره گناهان او کند بقدر انچه او صدقه کرده باشد
وابو السفیر روایت کرده که مردی از قریش دندان مرد انصاری بشکست انصاری اورا بحکومت پیش معاویه
برد معویه شفاعت کرد در آنکه دیه بستاند وقصاص نکند قبول نکرد ابو الدردا حاضر بود گفت از رسول ع
شنیدم که گفت هیچ مسلمانی نباشد که اورا اصابتی وجنایتی کنند بر چیزی از اندامش وآن صدقه کند
بر جانی والا خدای عز وجل درجتش رفیع کند وگناهانش فرو نهد انصاری گفت این تو شنیدی از رسول
ع گفت من شنیدم بگوش خود ویاد گرفتم بدل انصاری گفت که گواه باشی که عفو کردم او را .
علقمة بن وایل الحضرمی روایت کرد از پدرش که مردی مردی را بکشت در عهد رسول ع اولیاء مقتول اورا پیش
رسول ع آوردند رسول ع ولی مقتول را گفت اقتد تورا که عفو بکنی از این مرد گفت نه یا رسول الله گفت دیة
بستانی گفت نه گفت چه خواهی گفت قصاص گفت برو قصاص کن اورا چون مرد برفت اورا قصاص کند باز خواندش
گفت عفو کنی گفت نه گفت دیة بستانی گفت نه جز قصاص نکنم گفت برو چون برفت دگر باره باز خواندش اورا
گفت عفو کنی یا دیة قبول کنی گفت نه رسول ع گفت اگر عفو کنی کفارتی باشد تورا وصاحب تورا گفت یا رسول الله
عفو کردم اورا عدی بن ثابت الانصاری روایت کرد که در عهد بعضی صحابه مردی مردی را طعنه زد وبکشت اولیاء
مقتول اورا بحکومة آوردند قاتل یک دیة عرض کرد اولیاء مقتول قبول نکردند دو تا کرد قبول نکردند سه کرد
قبول نکرد یکی از جملهٔ صحابهٔ رسول گفت من از رسول ع شنیدم که هر که او عفو کند کسی را از خونی یا کم از آن
کفارهٔ گناه او باشد از آن روز که از مادر زاده باشد تا آن روز که آن صدقه کرده باشد مرد گفت گواه باشی که اورا عفو

کردم ودست ازاو بداشت . جابر عبدالله انصاری روایت کرده از رسول عم که او گفت هر کس که او سه چیز
بیارد باایمان بخدای بهشت شود از هر درکه او خواهد واورا جفت حور العین دهند هر که او دینی دارد بر کسی
پوشیده باو دهد و براو رها کند وهر که او کشنده را عفو کند وهر که او از پس هر نماز فریضهٔ ده بار قل هو الله بخواند
یکی از جمله صحابه گفت یارسول الله اگر کسی را این هر سه مجمع نشود ویکی از این سه کار کند ثواب هر سه را بیابد گفت
هر آن کس که یکی از این سه گانه کند ثواب هر سه بیابد و بعضی دیگر گفتند کنایه راجع است در له باجارح یاقاتل
معنی آن است که هر کس که قتلی یاجراحتی کند بر کسی ومجنی علیه براو عفو کند یا براو صدقه کند قصاص ودیة
نخواهد خدای تعالی بکفارهٔ گناه قاتل وجانی کند اگر مخلوقی براو کرم کرد خدای تعالی بکرم اولیتر است که او
اکرم الاکرمین است وارحم الراحمین است واین قول ابرهیم ومجاهد وزید اسلم است وروایتی از عبدالله عباس و
قول اول اولیتر است ولایق تر بظاهر آیه ودلیل قول اول قرائت ابی است . فمن تصدق به فهو کفارة ومن لم یحکم
بما انزل الله فاولئك هم الظالمون . وهر کس که حکم نکند بانچه خدا فروفرستاد او ظالم وستمگار باشد ووضع
شیء کرده باشد نه بموضع خود ظلم لغوی یانقصان حظ خود کرده باشد از ثواب که ظلم در لغت بمعنی نقصان باشد ویا
جالب مضرت عقاب بود بر نفس خود بمخالفت فرمان خدارا بمنزلهٔ ظالم نفس خود باشد قوله تعالی

وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى
ازپی در آوردیم براثرهای ایشان عیسی پسر مریم را باور کننده مرآنچه میان دو دست اوست از تورات ودادیم اورا انجیل دراو راهنما
وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرٰيةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ ۞ وَلْيَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ
وروشنائی وباور کننده مرآنچه میان دو دست اوست از تورات وراهنما وپند برای پرهیزکاران وباید حکم کنند اهل انجیل
بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۞ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
بانچه فروفرستاد خدا در آن وکسیکه حکم نکنند به آنچه فروفرستاد خدا پس ایشانند نافرمان برداران وفروفرستادیم بسوی تو کتاب را
بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ
براستی باور کننده مرآنچه میان دو دست اوست از کتاب وگواهی دهنده براو پس حکم کن میان ایشان بانچه فروفرستاد خدا وپیروی مکن
أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
خواهشهای ایشان از آنچه آمد تورا از راستی مر هریك را گردانیدیم از شما شریعتی وراه روشن واگر خواستی خدا هر آینه گردانید شمارا گروهی تنها
وَلٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللّٰهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ
ولیکن تا آزمایش کند شمارا در آنچه که داد شمارا پس پیشی گیرید به نیکیها بسوی خداست بازگشت شما همگی پس آگاه کند شمارا به آنچه بودید در آن
تَخْتَلِفُونَ ۞ وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا
اختلاف میکردید واینکه حکم کن میان ایشان بانچه فروفرستاد خدا وپیروی مکن خواهشهای ایشان را وحذر کن ایشان را اینکه به فتنه اندازند تورا از پاره آنچه
أَنْزَلَ اللّٰهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
فروفرستاد خدا بسوی تو پس اگر رو گردانند پس بدان جز این نیست میخواهد خدا اینکه برسند ایشان پاره گناهاشان وبدرستیکه بسیاری از مردمان
لَفَاسِقُونَ ۞ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّٰهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
هر آینه فرمان بردار نیستند آیا پس حکم جاهلیت را میجویند وکیست نیکوتر از خدا حکمران برای قومیکه یقین میکنند ای آنان
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارٰى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ
که ایمان آوردید نگیرید یهود وترسایانرا دوستان پاره ازایشان دوستان پاره وهرکه دوست دارد ایشانرا از شما پس بدرستیکه او از ایشان است

إِنَّ اللّٰهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۞ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشٰى
بدرستیکه خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را پس بینی آنانکه در دلهایشان مرضی است میشتابند درایشان میگویند میترسیم
أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلٰى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ
اینکه برسد مارا از گردش روزگار آزار پس شاید خدا اینکه بیاورد به فیروزی وفرمانی از نزد او پس میگردند برآنچه پنهان دارند در خودشان
نَادِمِينَ ۞ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ
پشیمانان ومیگویند آنانکه گرویدند آیا اینگروه آنانندکه سوگند میخورند بخدا اغلیظ ترین سوگندهاشان بدرستیکه آنها هر آینه باشمایند تباه شد
أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ
کردارشان پس گردیدند زیان کاران

قوله تعالی وقفینا علی آثارهم الآیة . حق تعالی چون قصهٔ جهودان بگفت وانچه در توریة برایشان واجب کرد
پس از آن حدیث ترسایان وپیغمبران وکتابشان آغاز کرد گفت . وقفینا ای اتبعنا یقال قفوته اقفوه قفا وقفیته
کذا وبکذا اقفیه تقفیة واصله من القفا گفت از پس وبر اثر وپی ایشان یعنی پیغمبران پیشین بیافریدیم عیسی مریم را
مصدقاً نصب بر حالست از مفعول یعنی راست دارندهٔ آن را که پیش او بوده از کتاب توریة وکتاب انجیل باو دادیم انگاه
وصف کرد انجیل را بانکه دراو بیان است وهدی در آیه محتمل است بیان را ولطف را ونور ودراو روشنائیست یعنی ادله
وحجج که باو راه برند در ظلمات ضلالات چنانکه در ظلمت شب بنور راه برند ومصدقاً نصب او بر حالست از انجیل وهم حال
باشد از مفعول راست دارنده وتصدیق کنندهٔ کتاب توریة را که پیش اوست واین تکرار نیست برای انکه او حال است
از عیسی هم ودوم حال است از کتاب عیسی که انجیل است وهدی مصدری در جای حال والمعنی هادیاً وراه نماینده و
موعظه پندی است پرهیزکاران را وموعظه ووعظ پند باشد واگرچه ان دراو وعظ است وپند متقیان را وجز متقیان را
بذکر تخصیص کرد برای انکه ایشان منتفع شدند برای موعظهٔ آن ومتعظ گشتند قوله . ولیحکم اهل الانجیل بما انزل الله
فیه الآیه . امر است از خدای تعالی بترسایان بر انکه براحکام انجیل کار کنند واین امر غایب است ولام برای امر
غایب باشد بحکم انکه خدای تعالی این امر ایشان را بر زبان رسول کرد گفت بفرمای ایشان را که اهل انجیلند و
ترسایانند تاحکم بان کنند که خدای تعالی در کتاب ایشان که انجیل است بایشان فرستاد وانجیل افعیل باشد من النجل
بکسر نون وفتح جیم وهو الاصل والنجل النز من الماء والنجل الولد والنجل القطع ومنه المنجل لالة القطع الذی
یحصد به الزرع وحمزه خواند ولیحکم بکسر لام وفتح میم برای انکه لام کی باشد ولام علت ومتعلق باشد بقوله تعالی
. وآتیناه الانجیل یعنی آتیناه لیحکم اهله بذلك . ماعیسی را انجیل دادیم تاقوم او براو کار کنند وبر آن حکم
کنند وفیه ضمیر در او راجع است بانجیل . ومن لم یحکم بما انزل الله . من مجازات راست برای آن بجوابش
فا باز آمد فی قوله . فاولئك هم الفاسقون . وهرکه حکم نکند بانچه خدا فرستاده او از جملهٔ فاسقان باشد وخارجان
از فرمان خدای تعالی واصل فسق خروج باشد چنانکه گفتیم انگاه چون ذکر جهودان وترسایان وکتابهای ایشان
وپیغمبران ایشان بگفت پس ذکر مسلمانان کرد وکتاب ایشان وپیغمبر ایشان وگفت . وانزلنا الیك الکتاب ،
وگفت فروفرستادیم بتو که محمدی کتاب یعنی قرآن بحق وراستی ودرستی مصدقاً راست دارندهٔ آن را که پیش
اوست از کتب اوایل چون توریة وانجیل وزبور وصحف وهرچه پیغمبران مقدم آوردند ونصب او بر حال است
از قرآن وحال باشد از مفعول . ومهیمناً علیه ، ودر او پنج قول گفتند عبدالله عباس وحسن وقتاده ومجاهد
گفتند امیناً علیه وشاهداً قال الشاعر . ان الکتاب مهیمن لنبینا . بالحق یعرفه ذو الالباب . ای شاهد شهید

جبیر گفت مؤتمناً علیه امین داشته و برامانت تو در آن باب اعتماداست مبرد و زجاج گفتند اصل کلمه من مهیمن اذا
ارتقب وحفظ وشهد مهیمنه بعضی دیگر گفتند اصل او مؤتمن است من الأمانة آنگاه ها بدل کرد از او چنانکه
درهرقت الماء والأصل ارقت ووزن فعلل باشد و ضحاك گفت قاضیا ابن زید گفت انگاه خلاف کردند در انکه
حال است از قرآن یا از رسول عم عبدالله عباس و حسن بصری و بیشتر مفسران گفتند حال است از قرآن و معنی
آن است که قرآن نگاه بان کتابها مقدم است هرچه از آن کتابها گویند و حکایت کنند و موافق قرآن بود
اعتماد کنند والا معتمد نباشد و بعضی دگر گفتند حال است از رسول عم و اول معتمد است برای انکه واو عطف
ایجاب آن میکند انگاه رسول را عم امر کرد بانکه حکم کند میان اهل کتاب از جهودان و ترسایان بقرآن گفت
. فاحکم بینهم بما انزل الله . عبدالله عباس و حسن و مسروق گفتند این آیه دلیل است در انکه حاکم را واجب آن
است که میان اهل کتاب حکم بقرآن کند برای انکه این امر است و امر اقتضاء وجوب کند ابو علی گفت این آیه
ناسخ تخییر است من قوله . فاحکم بینهم او اعرض عنهم . و این درست نیست . ولا تتبع اهوائهم . و متابعت
مکن هوای ایشان را . عما جائك ای عدولاً عما جائك من الحق واعراضاً عنه . چه اگر چنین کنی عدول
کرده باشی از این حق که بتو آمد و آن قرآن است و این دلیل نکند بر انکه رسول عم این کرده باشد برای انکه
رسول عم بسیار کسان را از بسیار چیزی نهی کرد که ایشان ان فعل نکرده باشند و بر خاطر ایشان گذشته نباشد و
مثله . لئن اشرکت لیحبطن عملك . و اجماع امت است که جمله اوامر و نواهی قرآن و ذکر کتابها متناول است
رسول ما را و انبیا و ائمه و معصومان را و واجب نکند که ایشان آن کرده باشند . لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجاً
وشرعه و شریعت و مشرعه یکی باشد وان راهی باشد که از او باب فرو شوند و شریعت اسلام از اینجاست که در او
شوند وقولهم هم شرع فی هذا الأمر ای سواء چون بجمله در کار شوند متساوی شوند . قال
اتنسونی یوم الشریعة والقنا . بصفین فی ابائکم قد تکسرا . یعنی شریعة الفرات و در عرف اصطلاح
اهل اسلام شریعة عبارت بود از علم فقه و آنچه از دین بسمع دانند والمنهاج والمنهج والنهج الطریق البین
الواضح راه روشن باشد قال الراجز . من یك فی شك فهذا فلج . ماء رواء و طریق نهج .
مفسران گفتند مراد جمله اهل ملل اند خدای تعالی گفت من هر امتی و گروهی و جماعتی را راهی و طریقی و دینی و
شریعتی نهاده ام و بیان کرده اهل توریة را شریعتی است و اهل انجیل را شریعتی و اهل قرآن را شریعة است دین
یکی است در باب توحید و عدل و معارف اصول دین و شرایع مختلف است مبرد گفت شرعه ابتداء راه باشد و منهاج
راه مستمر پیوسته لفظ چون مکرر شود برای زیادة معنی باشد که در دوم معنی باشد که در اول نبود الا تری الی قوله
الحطیه . الا حبذا هند وارض بها هند . و هند اتی من دونها النأی والبعد . نای اول دوری و قطیعت باشد
و بعد بلیغ تر از آن باشد و گفته اند بیك معنی برای تاکید چنانکه شاعر گفت . حییت من طلل تقادم عهده . اقوی
واقفر بعد ام الهیثم . عبدالله عباس گفت معنی آیه آن است که شریعت اسلام و منهاج قرآن بره و طریقت و تعبد
جمله خلایق کردند اگر ایمان آرند چون نمی آرند از ایشان است که دلیلش آنست که منکم میگوید و این خطاب
با مخاطبان حاضر باشد چه اگر مراد اهل شرایع پیشین باشند نگفتی منکم و این وجهی قریب است و معتمد و آنانکه
قول اول گفتند در منکم گفتند برای تغلیب گفت چه کتاب کتاب رسول است و خطاب با او و با امت اوست
و مراد آنست که منکم و منهم و لکن تغلیب داد این قوم بر دیگران چنانکه تغلیب مذکر بر مؤنث و این قول را تقویت
بقوله . ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة . والتقدیر لجعلکم و ایاهم امة واحدة تا معنی مستقیم شود گفت اگر خدای

خواستی همه را یك امت کردی و یك شریعت فرمودی این دلیل آن کند که هر امتی را شرعی دگر فرمود و هردو
محتمل است و معنی دار انکه در معنی این دو قول گفتند که اگر خدای خواستی شما را همه یك امت کردی حسن بصری
و جبائی گفت مراد اخبار است از قدرت بانکه اختلاف شما نه از سر عجز من است وانکه اگر من خواهم همه را بجبر
حمل توانم کردن بر اسلام و لکن حکمت در تکلیف راه ندهد چنین کردن و این چنان است که گفت . ولو شئنا
لآتینا کل نفس هداها . اگر ما خواهیم هر نفسی را هدی دهیم یعنی مشیة جبر برای انکه مشیة اختیار خود هست
ابو القسم بلخی گفت معنی آیه آنست که اگر خدای تعالی خواستی با ایشان آن کردی که بر کفر مجتمع شدندی و
یك دین و یك ملت و یك کلمه در کفر چنانکه کلمتشان مختلف نشدی و لکن نکرد برای انکه مناقض و منافی حکمت
باشد و این نظیر این آیه بود که گفت قوله . ولو لا ان یکون الناس امة واحدة لجعلنا لمن یکفر بالرحمن لبیوتهم سقفاً
من فضة و معارج علیها یظهرون الایات . و مراد آنست که امة واحدة فی الاجماع علی الکفر بعضی دگر گفتند
معنی آنست که اگر خدای خواستی همه خلایق را در دعوت انبیا جمع کردی تا یك امت بودندی و این قول ضعیفست
برای انکه دعوت انبیا با شرایع باشد و شرایع مختلف است و اختلاف آن تبع مصلحت است و نشاید تا خدای تعالی
جمع کند خلایق را بر خلاف انچه در دین صلاح ایشان باشد علی بن الحسین المغربی گفت مراد آنست که اگر خدای
خواستی خلایق را بر مقتضای عقل رها کردی و ایشان را تکلیف شرایع مختلف نکردی تا یك امة بودندی و عمل
ایشان و تکلیف ایشان بر موجب عقل بودی و قول اول قول بیشتر مفسران است قوله . و لکن لیبلوکم فیما آتیکم
. و لکن شما را امتحان و اختبار میکند در تکلیف و در انچه بشما میدهد و تکلیف صورت اختبار و ابتلا دارد حق
تعالی تکلیف را برای این ابتلا خواند که معامله او با مکلفان در تکلیف معامله کسی است که امتحان کند تا چیزی که
نداند بداند و منه قوله . خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً . وقوله و بلوناهم بالحسنات والسیئات .
هم این معنی دارد قول النبی عم ان الدنیا خضرة حلوة وان الله مستخلفکم فیها فناظرة کیف تعملون فاستبقوا الخیرات
. دو معنی دارد یکی انکه بشتابی و مسابقت کنی یك یك را در کار خیر و هر کسی جهد کنی که آن خیر و احسان که دیگران
میکنند شما کنی و یا اول شما کنی و قول دیگر آن است که بشتابی پیش از انکه بموت فوت شود از شما چنانکه شاعر گفت . قدم
جمیلاً اذا ما شئت تفعله . ولا تؤخر ففی التأخیر آفات . الست تعلم ان الدهر ذو غیر . وللمکارم والاحسان اوقات
. الی الله مرجعکم جمیعاً . جمله را با اختلاف اهوا و آراء و ملل و دیانات مرجع با خداست و با امر و حکم او و جائی
که کسی را در آنجا حکم نباشد جز او و را تا خبر دهد هر کسی را بانچه کرده باشند و در ان خلاف کرده و میان ایشان حکم
فرماید بحق و مورد آیت مورد وعید و تهدید است قوله . وان احکم بینهم بما انزل الله . موضع ان و ما بعدها
من الفعل نصب است و عامل در او انزلنا الیك الکتاب یا فعل مضمر که این فعل بر او دلیل میکند و تقدیر آن باشد
. و انزلنا الیك الکتاب بالحق و امرناك فیه ان احکم او قلنا لك فیه ان احکم . و او در تقدیر مصدر باشد یعنی امرناك
فی الکتاب الحکم بینهم بما انزل الله . حق تعالی گفت ما در این کتاب تو را امر کردیم و فرمودیم که حکم کن میان ایشان
یعنی میان اهل کتاب بانچه خدای تعالی فرستاد از قرآن ، ولا تتبع اهوائهم . و متابعت اهوا و آراء ایشان مکن
گفتند تکرار برای آن کرد که حکم مختلف بود در دو وقت بدو حکومت پیش رسول عم آمدند یکی رجم محصن که
زنا کرده باشد و یکی در دیت کشته که میان بنی قریظه و بنی النضیر بود چنانکه قصهٔ آن بشرح برفت و این روایت
کرده اند از باقر علیه السلام . واحذرهم ان یفتنوك عن بعض ما انزل الله الیك . و حذر کن از ایشان
ان یفتنوك مفسران گفتند مراد بفتنه اضلال است و خدیعه اینجا عبدالله عباس گفت معنی آنست که حذر کنی از

ایشان تاتورانفریبند وازره نیفکنند ومتابع رأی وهوای خودت نکنند باطماع تودرایمان ایشان که تورا وعده
دهند که ما ایمان خواهیم آوردن توبا ایشان مقاربتی ومساهلتی کنی طمعاً فی ایمانهم ابن زید گفت معنی آنست که حذر
کنید از انکه تورا مغالطه زنند بانکه گویند این احکام در توریة است ومااز توریة میگوئیم که ایشان بر توریة دروغ
میگویند وآیت رادو تقدیر است یکی انکه عن تقدیر کنند ومعنی آن بودواحذرهم عن ان یفتنوك . حذر کن از
ایشان از انکه تورا فریبند ومفتون کنند از انچه خدا فرستاد ووجه دیگر آنست که لئلا یفتنوك حذر کن تاتورا نه بفریبند
ومفتون نکنند چنانکه گفت . یبین الله لکم ان تضلوا . والتقدیر لئلا تضلوا . وقال والقی فی الارض رواسی ان
تمید بکم والمعنی لئلا تمید بکم . فان تولوا . اگر برگردند واعراض کنند علامت آن باشد که من میخواهم تا ایشانرا
عذاب کنم ببعضی گناه ایشان دراین چند قول گفتند ابو علی گفت بعض صله است واگرچه لفظ خصوص است
معنی عموم است چنانکه بسیار جای بر عموم گفت ومعنی خصوص خواست قولی دیگر آنست که عبارت است از تغلیظ
عقاب یعنی اهلاك وتعذیب ایشانرا مؤاخذهٔ ببعضی گناه بس باشد که در آن تدبیر وهلاك ایشان بود قولی دیگر
آنست که ببعضی گناه مراد آنست که ببعضی گناه ایشانرا تعجیل عقوبت کرد حسن بصری گفت مراد جلاء بنی
النضیر است وقتل بنی قریظه وحکم سعد معاذ در ایشان چنانکه پیش از این برفت قوله تعالی . وان کثیراً من الناس
لفاسقون . وبسیاری از مردمان فاسقند وخارج از فرمان خدای واین بر سبیل تسلیة گفت ودل خوشی رسول ﷺ تا
بدانند که اول کس نه او است که قومش نافرمانی کردند دراو . افحکم الجاهلیة یبغون . ابن عامر تنها تبغون خواند
بتاء خطاب وباقی قراء بیاء اخبراً عن الغائبین ومراد آنانکه ذکر ایشان در آیة برفت از جهودان وترسایان
خلاف کردند در انکه مراد بایه کیست واین طالبان حکم جاهلیت کیستند مجاهد گفت مراد جهودانند که چون حکمی
وحدّی واجب شدی بر درویشان وضعفا ایشان براندندی وچون بر توانگران واشراف واجب شدی در توقف
نهادندی خدایتعالی بر ایشان انکار کرد گفت حکم جاهلیت وکفّار وعبدهٔ اوثان میجویند وشما اهل کتابی بعضی
دیگر گفتند خطابست باهر کس که او مخالفت کرد احکام خدای را وبخلاف آن کار کرد برای انکه هرچه بیرون حکم
خدای وشرع رسول باشد حکم جاهلیت بود ونصب حکم باآنست که مفعول یبغون است وبغی طلب باشد بناحق قوله
. ومن احسن من الله حکماً . وکیست که حکم او که نیکوتر باشد از حکم خدای ونصب حکم بر تمیز است قوله . لقوم
یوقنون . برای انانکه ایشانرا یقین وعلمی باشد وتخصیص ذکر موقن برای آن معنی است که چند جای اشارت کرده شد
برای انکه حکم خدای برای همه کس خود نیکوتر باشد سوا اگر موقن باشد واگر شاك جز که موقن آن داند وشناسد
وایمان آرد بان ومنت آن بدارد قوله تعالی . یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری الایة . در سبب نزول آیه
خلاف کردند واگرچه حکم عام است جمله مکلفانرا عوفی وزهری گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون مشرکانرا
بدر آن نکبت رسید مسلمانان مظفر ومنصور باز گشتند جهودانرا گفتند بدیدی که خدایتعالی چه کرد بادشمنان
ما ایمان آرید والا روز چنین مبتلا شوی مالك بن الضیف گفت همانا مغرور شدی بانکه جماعتی ایشانرا علمی نبود
بکارزار در دست شما افتادند اگر شمارا باما قتالی باشد باشد بشما نمائیم که کارزار چون باشد عبادة بن الصامت گفت یا
رسول الله مرا جماعتی بسیار از حلفا وخویشان هستند از جهودان بسیار عدد بسیار سلاح سخت شوکت ومن از
موالات ایشان بیزارم واز موالات جمله جهودان ومولای من خدای ورسول خداست عبدالله ابی سلول گفت
اگر تو بیزاری من بیزار نیم که امن وامان که توراست از دوایر مرانیست رسول ﷺ عبدالله ابی سلول را گفت آنچه
بان نفاسه کردی بر عبادت صامت از ولایت جهودان وموالات ایشان تورا مبارك باد عبدالله ابی گفت پذیرفتم

ولایت ایشان خدایتعالی این آیه فرستاد سدّی گفت سبب آن بود که چون وقعهٔ احد برفت مسلمانان پارهٔ شکسته دل
شدند وبترسیدند از انکه مبادا که دگر باره کافرانرا بر ایشان دستی باشد مردی از جمله مسلمانان گفت امّا من
بحمایت فلان جهودان خواهم رفتن واز او امانی بستدن که من میترسم که مبادا جهودانرا بر ما دستی باشد
ودیگری گفت من بحمایت فلان ترسا خواهم رفتن تامرا امانی بجوید وبزمین شام رفتن خدایتعالی این آیه فرستاد
ونهی کرد ایشانرا از این معنی عکرمه گفت آیه در مردی آمد نام او ابو لبابة بن عبدالمنذر انگه که بنی قریظه رضا دادند
بحکم سعد بن معاذ ایشانرا گفت بد کردی که بحکم او فرود آمدی که او در شما بدرأی است قوله . یا ایها الذین آمنوا الایة .
قدیم جل جلاله خطاب کرد با مؤمنان وایشانرا گفت ای مؤمنان مصدّقان گرویدگان اگر هیچ ایمان شمارا اصلی هست
جهودان وترسایانرا دوست مگیرید چه ایشانرا دشمنان شما اند وبشما خیر نخواهند ونسکالند با ایشان تولّا مکنی
وبا ایشان موالات ودوستی مکنی ایشان دوستان یکدیگر اند واتخاذ افتعال باشد از اخذ واصل او ائتخاذ است انکه
همزه را تا کردند ودر تاء افتعال ادغام کردند واصل کلمه اخذ است واخذ بمعنی مختلف استعمال کردند اخذ اعداد
باشد چنانکه اخذته صدیقاً لی وعدواً لی وغیر ذلك اورا دوست گرفتم یادشمن معنی آنست که اورا بدین کار بدست
نهادم واخذ بمعنی تناول باشد چنانکه اخذت الکتاب والثوب ای تناولته بیدی بدست خود از دست کسی بستاند
واخذ میثاق عقد وبستن وتأکید واستواری او باشد یقال اخذت عهده علی ذلك واخذ بمعنی عقوبت آمد فی قوله
. فاخذه الله نکال الاخرة والاولی وقوله انّ اخذه الیم شدید . واولیا جمع ولی باشد وولی نصیر باشد وانکس که
یلی امره تولّای کار او کند ومنه الولی للقرب وولایت وموالات وتولّا همه از یك باب است خدای تعالی در این آیه
نهی کرد از تولّاء کافران ودوستی با ایشان وگفت ایشان باشند که دوستان یکدیگر باشند انگه گفت این کاری
آسان نیست هر کس که تولّا کند بایشان وبا ایشان دوستی کند از ایشان باشد ومنه قوله علیه السلام . المرء مع من
احب . وقوله علیه السلام من احب عمل قوم خیراً کان او شراً کان کمن عمله . چنانکه در این طرف . المؤمنون
والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض . لاجرم در حق ایشان گفت . المؤمنون کنفس واحدة . وگفت . المؤمن
للمؤمن کالبنیان یشدّ بعضه بعضاً . واین غایت تحذیر است که خدای تعالی کرد تا مؤمنان با کافران مخالطت وموالات
نکنند چه اگر کنند گفت از ایشان باشند قوله . انّ الله لا یهدی القوم الظالمین . وخدای هدایت ندهد ظالمانرا
دراو دو قول گفتند یکی انکه . لا یهدیهم الی طریق الجنة . ایشانرا ره بهشت ننماید وقول دیگر انکه ایشانرا
آن حکم نکند که مؤمنانرا کرد از حسن وثنا ومدح ونصرت بر اعدا قوله . فتری الذین فی قلوبهم مرض الایة .
گفت نه بینی خطاب کرد با رسول ﷺ گفت نه بینی یا محمد آنانرا که در دل بیماری دارند وشك ونفاق . یسارعون
فیهم . که شتاب زدگی میکنند در حق جهودان وترسایان وقوله . تریهم یسارعون . در جای مفعول دویم
تری است والمعنی تریهم مسارعین یعنی عبدالله ابی سلول یقولون در جای حالست از مفعول ای قائلین در آن حال
که میگویند نخشی که میترسیم بما رسد دایره یعنی نکبتی که بر ما گردد از ایشان ودولتی ودستی که ایشانرا باشد بر ما
ودولهرا بر ما دایره خوانند لدوره بین الناس برای انکه میان مردمان گردد ودوله ودور بیك معنی است قال الله
تعالی . وتلك الایام نداولها بین الناس . وتداولة الایدی اذا انتقل من ید الی ید وقال الله تعالی علیهم دائرة السوء
. قال الشاعر . یرد عنك القدر المقدور . والدایرات السوء ان تدورا . حق تعالی رد کرد بر منافقان وامید داد
مؤمنانرا وگفت . فعسی الله ان یأتی بالفتح . باشد که خدای تعالی گشادگی کند بر شما از نصرت وظفر ودرهای
رحمت ونصرت بر شما گشاید سدی گفت فتح مکه خواست دیگر مفسران گفتند فتح بلاد وحصون مشرکان و

جهود انست بر مسلمانان واولیتر آن بود که حمل کنند بر عموم قتاده گفت مراد بفتح حکم و فصل است و حاکم را
فتاح خوانند ومنه قوله . ربنا افتح بيننا وبين قومنا بالحق وانت خير الفاتحين . یعنی حکم کند میان شما وایشان
اوامر من عنده . یاکاری وفرمانی از نزدیك او ودر او چند قول گفتند سدی گفت یعنی کاری پدید آرد یا فرمانی دهد
قاطع که در آن اغراض مسلمانی باشد واذلال کفر بعضی دگر گفتند مراد جزیت است که بر اهل ذمه نهاد حسن
بصری وزجاج گفتند مراد اذلال منافقان است باظهار اسرار ایشان در نفاق ابو علی گفت مراد مرگ مرد
منافق است برای انکه چون اعلام مرگ پیدا شود بداند که بازگشت او با کجاست پشیمان شود بر نفاق واضمار کفر و
اظهار کردن خلاف انکه در دل داشت قوله . فتصبحوا علی ما اسروا فی انفسهم نادمین . انکه گفت ایشان را
بر آن اضمار واسرار که کرده باشند پشیمان شوند . ویقول الذین آمنوا . ابن کثیر ونافع وابن عامر خواندند بلاواو
وباقی قراء باثبات واو وجمله قرا خواندند یقول برفع لام مگر ابو عمرو که خواند ویقول الذین آمنوا عطفاً علی قوله
فعسی الله ان یأتی بالفتح . اگر گویند چگونه شاید گفتن . عسی الله ان یقول الذین آمنوا . گوئیم تقدیر خطا کردی
چنین نیست . عسی الله ان یأتی بالفتح ویقول ومعنی آن باشد که حق تعالی امید میدهد وطمع میافکند مؤمنان را
درانکه خدای بر ایشان فتح وظفر آرد ونیز طمع میافکند درانکه مؤمنان بانجا باشند که این گویند وابو علی فارسی
وجهی دگر گفت گفت حمل بر معنی است وتقدیر آنست که . عسی ان یأتی الله بالفتح وعسی ان یقول الذین آمنوا
علی تکریر العامل واین مستقیم باشد ومعنی در هر دو وجه یکی است وتقدیر مختلف حق تعالی خبر داد که چون حال
اینحال باشد که خدای تعالی فتح آرد برای مؤمنان وکاری وتعبیه سازد ومنافقان بدل وپشیمان شوند وسر نفاق ایشان
بر صحرا آ فضیحت افتد مؤمنان بتهکم واستهزاء در آیند وگویند . اهؤلاء . آیا اینانند یعنی منافقان را که سوگند
خوردند بغایة سوگندشان که ما باشمائیم واز شمائیم ویکدست ویکدل ویك زبانیم وبا دوستان شما دوستیم وبا دشمنان
دشمنیم انکه روی در ایشان نهند وایشان را گویند ، حبطت اعمالهم ، ایشان را عمل باطل شد یعنی عملی که ایشان
گمان برند یا انکس که نفاق ایشان ندانست که آن عمل صالح است باطل وضایع شد برای انکه نه بر وجه مأمور به
واقع آمد و بر وجه قربة وعبادت بل بر وجه ریا ونفاق تا باز جان ومال خود حمایت کنند ، فاصبحوا خاسرین ،
در روز آیند زیان کار ومراد نه روز است یا شب مراد آنست که صاروا خاسرین زیان شوند وایشان را آن زیان کاری پیدا
شود ومثله امسی فلان مقیماً واصبح راحلاً واضحی منطلقاً ومراد وقت معین نیست بل معنی صار است ودر تخصیص اصبح
بمثل این موضع وجهی نیکو گفتیم پیش از این فی قوله فاصبح من النادمین ، ودر آیت دلیل نیست بر صحت احباط
از جهة انکه لفظ احباط دور است برای انکه وجه آن است که اشارت کرده شد که ایشان عمل خود بموقع قبول
دانستند چون پدید آمد عاقبت کار ایشان معلوم شد که آن را خود موقعی نبوده است واصلی
نداشته است ولابد اصحاب وعید را هم این باید گفتن برای انکه ایشان نخواهند گفت که منافقان را
عملی هست بموقع قبول تا بمعصیتی که کنند محبط شود پس معنی باتفاق آن است که گفته شد

والله ولی التوفیق وهو حسبنا ونعم المعین

تم جزء السادس ونتلوه

بالسابع یا ایها الذین

آمنوا

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

يَا اَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَاْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ اَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

ای آنانکه گرویدید کسیکه برگردد از شما از دینش پس زود میدهد خدا بگروهیکه دوستدار دایشان را و دوستدار نداو را خاکساری بر گروندگان

اَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ

غلبه کننده برکافران کارزار میکنند درراه خدا ونمی ترسند از ملامت ملامتگری اینست احسان خدا میدهد او را هرکرا

يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ

میخواهد وخدا وسعت دهنده داناست جز این نیست که دوست شما خداست وفرستاده او وآنانکه ایمان آوردند آنانکه بپا میدارند نماز را ومیدهند

الزَّكٰوةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ اٰمَنُوا فَاِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ *

زکوة را وایشان رکوع کنندگانند وکسیکه ولی امر خود داند خدا وفرستاده او را وآنانکه ایمان آوردند پس بدرستیکه لشکر خدا ایشانند غلبه کنندگان

قوله یا ایها الذین آمنوا الایة . آیة اقتضاء آن میکند که بر سببی فرود آمده است وآن سبب ارتداد قومی بوده است
که از دین برگشته بودند پس از انکه در اسلام آمده بودند وبیان کردیم که مؤمن مرتد نشود بدلیلی که ما را ایمن کرده است
ومرتد انکس شود که او اظهار ایمان کرده باشد بزبان ودر دل ندارد وشرح این داده شده است وبر این قاعده آن را
که مظهر ایمان بود نیز مؤمن خواند علی التوسع چنانکه گفت ، یا ایها الذین آمنوا امنوا . ومعنی انکه ای آنانکه
اظهار ایمان کرده اید بزبان ایمان آرید بدل پس مظهر ایمان را مؤمن خوانند بر مجاز همچنین در آیة وجای تأویل
در آیه ما . یا ایها الذین آمنوا است لفظ منکم است برای انکه روا باشد که خطاب با مؤمن محقق است انکه از ایشان
آنانکه مرتد شدند که ایمان بزبان دارند ودر دل ندارند وآنانکه مرتد شدند چنانکه در تواریخ آوردند سیزده قوم بودند
سه در عهد رسول ؐ وده قوم پس رسول ؐ از جملهٔ آنانکه در عهد رسول علیه السلام مرتد شدند جماعتی بودند
از بنی مذحج ورئیس ایشان ذو الخمار بن عبهلة بن کعب العنسی بود ولقب او اسود بود او مردی بود کاهن ومشعبد بیمن
برخاست ودعوی پیغمبری کرد ورسول ؐ باذان را بر یمن وحوالی والی کرده بود واو اول کسی بود که از ملوك عجم
اسلام آورده بود واو اول امیری بود در بلاد یمن در اسلام واو در عهد رسول ؐ در یمن فرمان یافت ورسول ؐ
پسرش را والی کرد بر یمن ونام او شهر بن باذان بود واو این اسود مرتد را که دعوی پیغمبری میکرد بکشت
وزن او را از نی کرد وبر یمن مستولی شد چون بدایت کار اسود مرتد که دعوی میکرد کارش ضعیف بود کس از
او نمیگفت چون کارش ظاهر شد وقومی را فرا گرفت واتباعش بسیار شدند عاملان رسول را از یمن بیرون
کرد رسول علیه السلام بمعاذ جبل نوشت ومسلمانانی که آنجا بودند ایشان را استمالت کرد وگفت بدین خود تمسك کنید
وخویشتن را از اغوا واضلال این اسود دور دارید ونامه نوشت بجماعتی از سادات یمن منهم عامر بن مهر وذو رود
وذو مران وذو کلاغ وذو ظلیم وایشان را فرمود تا بکارزار اسود شدند واین مرد که گفتیم با ایشان یار بود تا آن
ملعون را بکشتند وتولای قتل او مردی کرد نام او فیروز الدیلمی بشب بر سر او شد واو را در بستر خواب بکشت
خدای تعالی رسول را بوحی خبر داد ورسول ؐ صحابه را بشارت داد بقتل او وصحابه گفتند یا رسول الله که او را کشت
رسول ؐ گفت رجل مبارك نام او فیروز انکه گفت فاز فیروز واین در آخر ماه ربیع الاول بود پس از انکه اسامة بن زید
از مدینه بیرون شده بود ورسول علیه السلام بر دگر روز فرمان یافت وبا جوار رحمت ایزدی انتقال کرد . وگروه
دوم بو حنیفه بودند در یمامه ورئیس ایشان مسیلمه کذاب بود ودر حیوة رسول علیه السلام دعوی پیغمبری کرد

ودر آخر سنة عشر من الهجرة دعوی کرد که من انباز محمدم در نبوت نامهٔ برسول نوشت. من مسیلمة رسول الله
الی محمد رسول الله بردست دو مرد از یمامه یکی رجال بن نهشل نام و دیگر محکم وایشان از اشراف اهل یمامه بودند نامه
بدادند رسول علیه السلام ایشان را گفت شما بمسیلمه ایمان دارید گفتند آری یارسول الله گفت اگر نه آنستی که عادت
بکشتن رفته است من فرمودمی تا شما را گردن زدندی انگه بفرمود تا جواب نامه نوشتند . من محمد رسول الله الی
مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین . وپس از آن بمدتی نزدیك رسول
علیه السلام بیمار شد وباجوار رحمت خدای رفت وکار مسیلمه قوی شد در عهد ابو بکر او خالد ولیدرا بفرستاد
بالشگری او را مقهور کردند واو بردست وحشی غلام مطعمة بن عدی کشته شد که قاتل حمزة بن عبد المطلب بود
پس از انکه کارزاری عظیم برفت و وحشی گفت دو کس بردست من کشته شدند یکی بهترین مردمان در جاهلیت که من
کافر بودم وآن حمزهٔ عبد المطلب بود ویکی مسیلمهٔ کذاب بود واو شر الناس بود در اسلام فرقهٔ سوم بنو اسد بودند ورئیس
ایشان طلحة بن خویلد بود واو نیز چون مرتد شد دعوی نبوت کرد وآخر این سه قوم اینان بودند ابو بکر ابو قحافه
خالد ولیدرا بفرستاد بالشکر بسیار وکارزاری کردند وقومی کشته شدند وطلحه بگریخت وبشام شد بحمایت بنی جفنه
ایشان او را پناه گرفتند اهل سیر گفتند پس از آن اسلام آورد وحسن اسلامه . واما آن هفت گروه که در عهد
ابو بکر مرتد شدند آن بود که اهل تواریخ روایت کردند که چون رسول ص باجوار رحمت ایزدی انتقال کرد جهودان
وترسایان شماتت کردند ومنافقان اظهار نفاق کردند وانچه در دل داشتند از کفر بصحرا نهادند ومردم در هرج و
مرج افتادند وقیل وقال بسیار شد وبیشتر عرب مرتد شدند بنو فزاره مرتد شدند وعیینة بن حصور بن بدر الفزاری را
رئیس خود گرفتند وغطفان مرتد شدند وقرة بن سلمة القشیری را رئیس خود کردند وبنو سلیم مرتد شدند وفجاة بن
عبد یالیل را رئیس خود کردند وجماعتی از بنو تمیم مرتد شدند وزنی را رئیس خود کردند نام سجاح بنت المنذر واو
دعوی پیغمبری کرد وزن مسیلمهٔ کذاب بود وگفته اند چون سجاح با خانه مسیلمهٔ کذاب شد او را گفت. الا قومی الی
المخدع . فقد هیئی لك المضجع . فان شئت سلقناك . وان شئت علی اربع . وان شئت بثلثیه . وان
شئت به اجمع . فقالت به بل اجمع . فانه للشمل اجمع . وابو العلا المعری در حق ایشان گوید چون مسیلمه
بانگ نماز کردی وزن پیش نمازی امت . سجاح وو الاها مسیلمة . کذابة فی بنی الدنیا وکذاب . وجماعتی از بنو
کنده مرتد شدند واشعث بن قیس را رئیس خود کردند وبنو بکر بن الوایل مرتد شدند بزمین بحرین وحطیم بن
زید را رئیس خود کردند وخدای تعالی همه را در روزگار عمر خطاب مقهور کرد جبلة بن ایهم الغسانی مرتد شد
واصحابش واخبار ایشان در تواریخ مشهور است واین جایگاه بیش ازین احتمال نکند وعمار یاسر گفت وحذیفة بن
الیمان وعبد الله عباس ره وباقر وصادق ع گفتند که آیه در اهل بصره آمد وارتداد افتعال باشد من الرد وهو مطاوع
رد باشد یقال رددته فارتد باز گردانیدم او را باز گشت ودر شرع عبارت باشد از رجوع از اسلام با کفر وحکم ایشان
طرفی گفته شده است . فسوف یأتی الله بقوم . حسن بصری وقتاده گفتند مراد ابو بکر است وقوم او که بان
جماعت مرتدان کارزار کردند سدی گفت مراد انصار باشند مجاهد گفت مراد اهل یمن اند وآنانکه که کارزار کردند
با اسود چنانکه قصهٔ ایشان برفت وقومی دیگر گفتند در قوم ابو موسی اشعری آمد که ایشان در عهد عمر خطاب
بیامدند وایشان را در اسلام اثری بود وانچه در اخبار ما آمده واز صحابه وائمه روایت کردند که آیه در امیر المؤمنین
علی علیه السلام آمد وقتال او با اهل بصره وشام واین روایت عمار یاسر است وحذیفة بن الیمان وعبد الله عباس وباقر
وصادق علیهما السلام واز امیر المؤمنین ع روایت کردند که او گفت روز بصره ، والله ما قوتل اهل هذه الایة

حتی الیوم . بخدای که کس با اهل آیه کارزار نکرد تا با مروز وانچه قوت این قول است آن است که خدای تعالی
که این قتال کرد وصف کرد بصفاتی که لایق نیست باتفاق بهیچکس جز با امیر المؤمنین علی علیه السلام برای انکه
خدای تعالی وصف کرد او را بانکه خدای ورسولش دوست دارند او را واو خدا ورسولش را دوست دارد واین
معنی از قول رسول در حق او معلوم است واخبار باین معنی متواتر است از طریق مخالف ومؤالف که چون رسول
بزیر حصن خیبر فرود آمد وچند روز حصار داد حصن را یکروز رایة بیکی از معروفان صحابه داد برفت . یجبن
اصحابه ویجبنونه . اصحاب خود را بد دلی میداد وایشان او را تا منهزم باز آمد روز دیگر بدیگری داد برفت . یؤنب
اصحابه ویؤنبونه ، ملامت میکرد قومش را وایشان او را ملامت میکردند هم منهزم باز آمد رسول ص دلتنگ شد
وچند روز توقف کردند مردی از جملهٔ صحابه که پدر وبرادر او را کشته بودند بیامد وگفت یا رسول الله این رایت بمن
ده تا من بروم وبذل جهد کنم وبغایت طاقت بکوشم وانتقام اینان بکشم رسول الله فرمودند . لاعطین الرایة غداً
رجلاً یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله کراراً غیر فرار . گفت من فردا رایت بمردی دهم که خدا وپیغمبر او را دوست
دارند واو خدا وپیغمبر را دوست دارد کرار حمله بر باشد با کافران غیر فرار گریزنده نباشد. لا یرجع حتی یفتح الله علی یدیه
. برنگردد تا خدای تعالی بردست او فتح برارد آن شب همه صحابه امید در بستند وطمع داشتند هریك از ایشان که انکه
رسول ع گفت او باشد بامداد که برخاستند هر کس سلاح نیکو برداشت واسپ فاره تر در پوشید وبرنشست و
خویشتن عرضه میداد رسول علیه السلام در نگرید یکبار در قوم همه حاضر بودند وساخته در
میان ایشان امیر المؤمنین علی را ندید گفت علی کجاست گفتند یا رسول الله او را چشم درد می کند
سلمان را گفت برو وبیارش سلمان بیامد وگفت . اجب رسول الله . اجابت کن رسول خدا را او برخاست و
سلمان دست او گرفت واو را نزد رسول ص آورد رسول ع گفت یا علی چه بوده است تو را گفت . صداع برأسی و
رمد لا ابصر معه شیئاً . گفت ای رسول الله درد سر است مرا ودرد چشم چنانکه هیچ نمی بینم رسول ع گفت
پیش آی او پیش رسول آمد رسول ع آب دهن مبارك خود در چشم او دمید ودست باو فرود آورد در حال
چشم باز کرد چنانکه پنداشتی که او را هرگز درد چشم نبوده است ورایة بدو داد او برفت وخدای فتح بردست او برآورد
وقصهٔ فتح خیبر مشهور است چون باز آمد خیبر گشاده حسان بن ثابت گفت یا رسول الله دستوری باشد تا بیت چند
گویم برحسب حال گفت بیار گفت شعر . وکان علی مرمد العین یبتغی . دواءً فلما لم یحس مداویاً .
رماه رسول الله منه بتفلة . فبورك مرقیاً وبورك راقیاً . وقال ساعطی الرایة الیوم صارماً . کمیاً محباً للرسول
موالیاً . یحب الاله والاله یحبه . به یفتح الله الحصون الأوابیا . فاصفی بها دون البریة کلها . علیاً وسماه
الوزیر المواخیا . پس این خصلت محبت من الطرفین باتفاق در او حاصل است دگر قوله . اذلة علی المؤمنین .
با مؤمنان ذلول ونرم وسازنده باشد در خبر است که یکروز امیر المؤمنین ع در حجره بود غلام او بر در حجره
نشسته بود امیر المؤمنین او را آواز می داد ومی شنید وجواب نمی داد بیرون آمد وگفت یا غلام آواز من نمیشنیدی
گفت بلی گفت چرا جواب نمیدادی گفت برای انکه از تو ایمن بودم امیر المؤمنین ع شکر گذارد خدای را که مرا
چنانکه بندگان آفریده که از آواز من ایمن اند یا غلام برو که تو را باین شکر آزاد کردم ودر خبر است که روزی میگذشت
در بعضی کوچه های کوفه زنی سبوی آب برگرفته بود ومی برد ومی گفت . اللهم احکم بینی وبین علی بن ابیطالب
. خدایا تو میان من ومیان علی ابو طالب حکم کن وزن او را نشناخت امیر المؤمنین پیش او آمد وگفت ای زن تو را
با علی ابو طالب چیست گفت شوهر مرا ببعضی جایها فرستاده ومرا این آب میباید کشید گفت ای پرستار خدا

این سبوی مراده تامن بردارم و علی را بگویم تاکس فرستد وشوهر تورا باز خواند وسبوی آب برگرفت وبا او بدر سرای او برد چون همسایگان اورا بدیدند گفتند هی رها کردهٔ تاامیرالمؤمنین سبوی آب برداشته وبخانهٔ تو میاورد گفت این امیرالمؤمنین است بدوید ودر پای او افتاد وگفت یاامیرالمؤمنین زنهار من ترك ادب کردم و تورا نشناختم گفت روا باشد هرگاه که تورا کاری باشد یا تقصیری یا حاجتی میای ومیخواه والتماس میکن تاشوهرت باز آید زن گفت . جزاك الله خیراً افضل ماجزی اماماً عن رعیته . ودر خبر است که پس از وفات امیرالمؤمنین ع ضرار بن عبدالله الضبی در نزدیك معاویه شد گفت . مافعل ابوتراب . چه کرد ابوتراب گفت . کان عبداً لله دعاه فاجابه . بندهٔ بود خدای را که خدایش بخواند اجابت کرد گفت . صف لی بعض اخلاقه . بعض اخلاق او مرا وصف کن گفت مرا ازاین عفو کن گفت لابداست گفت چون لابداست بشنو . کان والله اول من لبی و کبر . وافضل من تقمص واعتجر . واکرم من ناجی ربه وسهر . واعلم من قرّب ونحر . واجود من تصدق بابیض واصفر وخیر من اقبل وادبر بعد محمد سیدالبشر . گفت او نخستین کسی است که اجابت کرد خدای را وپیغمبر را در ایمان وفاضلتر کسی که پیراهن درپوشیده وکریمتر کسیکه باخدای مناجات کرد وعالمتر کسیکه نحر وقربان کرد وسخی تر کسیکه زر وسیم داد وبهتر کسیکه آمد وشد کرد پس مصطفا که بهترین خلقان است گفت زدنی یا ضرار بیفزای ضرار گفت . کان والله شدیدالقوی . بعیدالمدی یقول فصلاً ویحکم عدلاً یتفجر الحکمة من جوانبه وینطق العلم من نواحیه لایطمع القوی فی باطله ولایوئس الضعیف من عدله . وکان والله یجیبنا اذا سئلنا ویبدینا اذا اتینا ویلبینا اذا دعوناه وکان فینا کاحدنا وکان مع قربه بنا وتقربه الینا لانکلمه هیبة ولانبتدیه جلالة واشهد بالله لقد رأیته فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله قابضاً علی لحیته یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الواله الحزین یناجی ربه ویعاتب نفسه ویقول یادنیا ابی تعرضت امبی تشوقت هیهات هیهات لاحان حینك غری غیری قد ابنتك ثلاثاً لارجعة لی الیك فعمرك قصیر وعیشك حقیر وخطرك یسیر . گفت والله که مردی سخت قوت بود دورغایت بود که گفتی سخنش فصل بودی وچون حکم قضا کردی حکمش عدل بودی حکمت از جوانب پهلوهای او بردمیدی وعلم از نواحی او سخن میگفتی قوی را در باطل طمع نیفکندی وضعیف را از عدل خود ناامید نکردی ودرمیان ما از روی تواضع چون یکی از ما بودی وچون چیزی خواستمی بدادی وچون نخواستمی ابتدا کردی وچون اورا بخواندمی بلبیك جواب کردی باانکه چنین نزدیك بودی بما وتقرب کردی ما از هیبت او باوسخن نیارستمی گفت واز جلالت موقع وتعظیم او درچشم ما ابتدا نیارستمی باو سوگند میخورم بخدای که دیدم اورا در بعضی شبها شب تاریك شده که محاسن بدست گرفته بود وبرخویشتن می پیچید واضطراب میکرد وچون مردمار گزیده میگریست وچون مصیبت رسیده گاه باخدا مناجات کردی وگاه باخود عتاب میکرد وگاه بادنیا خطاب میکردی وگفت ای دنیا مراتعرض میکنی یا بامن بازار میکنی هیهات دورباش ازمن که وقت مباد بامن مرا مفریب که من بفریب تو غره نشوم طلاقت داده ام سه بار که بعد ازاین رجعت نباشد که عمرت کوتاه است وزندگانیت حقیر است وخطر ومقدار اندك است انگاه تاسخن اینجا رسانید گریه براو غلبه کرد وبگریست معاویه گفت . کان والله کماذکر . بخدای که علی ع همچنان بود که او گفت انگه گفت . کیف کان حبك که چگونه دوست داری اورا گفت . کحب ام موسی لموسی . چنانکه مادر موسی موسی را . واعتذر الی الله من التقصیر . وعذر میخواهم خدای را از تقصیر گفت . کیف کان حزنك علیه . حزن واندوه تو براو چون بود گفت . حزن والدة ذبح واحدها فی حجرها . گفت چون مادری که یکفرزند دارد درکنار او بکشند . لایرقادمعها ولایذهب

حزنها الی یوم القیمة . آب چشمش کم نشود وغمش را کناره نباشد تاروز قیامت اماقوله . اعزّة علی الکافرین : بر کافران عزیز وصعب وغالب بود واین آن است که کس درامت خلاف نخواهد کردن که وقعات ووقفات او در مواقف چه موقع داشت وچه اثر کرد وهر شجاع که نام او شنید کس را زهره نبود فکیف طعم او چشیدن وطعن او پچیدن همه به تیغ او کشته شدند وبقهر او سرگشته شدند واز بازوی او درخون آغشته شدند راوی خبر گوید که روز صریخ اسد عویلم ازصف کافران اسب بیرون زد درخبر است که چهارصد من آهن براو وبراسبش بود ترك بر سرنهاده واز بالای آن سنگی بسفته بود وچون مغفری کرده ورمحی چهل گز بدست گرفته ودرمیدان مبارزت اسبرا نورد میداد واین بیتها میگفت . وجرد شعال وزعف مذال . وسمر عوال بایدی رجال . کاساد دیس واشبال خیس ، غداة الخمیس ببیض صقال ، تجید الضراب وحز الرقاب . امام العقاب غداة النزال ، یکید الکذوب و یجری الهبوب . ویروی الکعوب وما غیر آل . چون مردرا بدیدند وآواز اوبشنیدند از او بترسیدند واز مبارزت او برمیدند کس پیش او نیارست رفتن ازمعروفان یکی گفت ، والله ان لسانه هایل فکیف سنانه . والله که زبانش هایل است سنانش چون باشد در سول ع بریکیك عرض میکرد مبارزت او کس رغبت نمی کرد تا گفت . من له وله الامامة من بعدی ، کیست که پیش او رود وازپس من امامت اورا باشد چون کسی رغبت نکرد امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت یارسول الله مرادستوری باشد که پیش او روم گفت جز تو کسی پیش او نرود وبا او مقاومت نکند انگاه او راپیش خود خواند وبدست خود عمامه در سر او بست واورا گفت . سر علی برکة الله فی حرز من امان الله علی ثقة بنصر الله . او پیش اسد عویلم رفت یکدو بار باهم بگشتند یکبار امیرالمؤمنین علی ع تیغ بربالای سر برد او درقه داشت از آهن درسر کشید او تیغ بر درقه زد درق ببرید وسنگ ببرید وخود آهن ببرید وسر و پیشانی بینی وکام ودهن وذقن وگردن وسینه وشکم وکمربست آن مرد را بر طول بدو نیم کرد انگه بتیغ سرش ازتن جدا بدو نیمه و نزد رسول ع فرستاد رسول ع تکبیر فتح کرد وشادمانه شد ومسلمانان شادشدند واو از آنجا برگشت منصور ومظفر میامد خرامان واین بیتها میگفت . ضربته بالسیف وسط الهامة . بشفرة صارمة هدّامة . فبتك من جسمه عظامه . وبینت من انفه ارغامه . انا علیّ صاحب الصمصامه . وصاحب الحوض لدی القیامه . اخی نبیّ الله ذو العلامه . قد قال اذ عممنیّ العمامه . انت الذی بعدی له الامامه . گفت برادر من که رسول ربّ العزّة است بوقت انکه مرا عمامه در سر بست گفت امامت تو راست عمامهٔ کرامت برسر نهاد وطوق امامت درگردنش افکند وگفت عمامه بستان عاجلاً وامامت آجلاً عمامه ازمن وامامت از خدای عمامه بصلة وامامت بخلعت عمامه بتقدمه وامامت بتکرمه عمامه باتفاق وامامت باستحقاق چون باین سرحمایت دین بدست تو باشد بان سر رعایت دین بقلم تو باشد چون باغاز تقویت اسلام از تست بانجام تربیت آن هم بتو باشد امروزت رایة وعمامه فردات ولایت وامامت این تقدّمه بستان وبنشان دار که براثر این ولایت رسد که انّما ولیکم الله تو درباب جهاد مجاهده کن وبااعداء دین مکابده کن ودین مرا بیارای وجلوه کن که تامکافات این تورا بیاراز وجلوه کنم امروزت روزهز براست تافرداکه روز غدیرت باشد این معامله را پیش از آن به شامقابله کنم که . یجاهدون فی سبیل الله ولایخافون لومة لائم . گفت آنانکه آیات درحق ایشان است اونه از بیگانگان بل ازخویشان است برمؤمنان ذلول است مرکافران را مذل است رسول مراشاهد است ودردین من مجاهد است بعلامة لایمان مبالات نکند ازکس دامنش نگیرد گفت کسیکه حجابش نشود انکه از تیغ ابطال نترسد از ملامت جهال کی ترسد تو برسر ملامت میباش که او برره ملامت است وبرطریق استقامت وبرعزم ادامت واستدامت است . قوله یجاهدون فی سبیل الله ولایخافون لومة لائم . این وصف هم بدو لایق است برای

انکه باتفاق آن جهادکه او کرد وبذل جهد وافراغ طاقت در قتال دشمنان دین دروقایع از کس حکایت وروایت
نکردند وآن را بشرح حاجت نیست چه باجماع واتفاق از آن مستغنی اند واما قتال او در عهد رسول باکافران واز
پس او باطغاة وبغات مشهورتر است از حدیث ابوموسی اشعری وحدیث خالد بن ولید ورسول ع در حیوة خود
اورا بان خبر کرد وگفت انکه . ستقاتل الناکثین والقاسطین والمارقین . گفت تو بااین سه گروه کارزار کنی از
ناکثان وایشان اهل بصره بودند وقاسطان معاویه واهل شام بودند ومارقان خارجیان بودند ازقوم او که بااو
بیرون آمدند پس از حکمین وقصهٔ آن در تواریخ واهل سیر مشهور است وچون باین رسیم که لایق ایجال باشد بود
که طرفی گفته شود دگر رسول ع گفت . منکم من یقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله . از شما کسی باشد
که قتال کند بر تأویل قرآن چنانکه من قتال کردم بر تنزیلش ابوبکر گفت اناذا یارسول الله قال لا من باشم انکس
گفت نه عمر گفت من باشم گفت نه ولکن خاصف النعل فی الحجره ولکن آنست که نعل من میدوزد در حجره
چون نگاه کردند امیر المؤمنین علی ع را دیدند که از حجره بیرون آمد ونعل رسول بدست گرفته . کان للنعل
خاصفاً وکان النبی لمدحه واصفاً . او نعل پای رسول ع می پیراست رسول ع تاج سراو میاراست والأیادی قروض
پس هر که آیت را تأمل کند اوصافی که آید براو مشتمل است داند که هیچیك از صحابه رسول ع لایق نیست مگر
امیر المؤمنین ع پس حمل کردن براو واجب ومورد آیه چنان استی که گروهی از سر تحکم وتعدی گفتند ما رویم عجب
از آن نامده که گوید بخواهم رفتن چه رفتن در حق کسی صورت بخواهد بستن که او آمده باشد فامانیامده چگونه رود و
اعتبار بظاهر حال نیست نظر بمآل است از آنجا گفت رسول ع . لاتعجبوا بعمل عامل حتی تنظروا بم یختم له .
عجب مدارید از عمل عاملی وکارزار کاردانی تابنگری خاتمهٔ او برچه خواهد بودن حقیقت بدایهٔ او از نوشتهٔ خاتمهٔ او
برتوانی خواند اگر باخر برود بدانند که باول نیامده است که این راهی است که هر که دراو بمقصد رسید مقصود بیافت و
انکه مقصود بیافت از او برگشتن صورت نه بندد از اینجا گفتند اهل معنی . الذین رجعوا انما رجعوا من الطریق لا من الصدیق
ولو وصلوا ما انفصلوا . از آنجا گفتند انانکه برگشتند از راه برگشتند نه از مقصود چه اگر هیچ اتصالی یافته بودندی
انفصال نکردندی حق تعالی گفت این درگاه نه آن جائیست که براو تحکم شما پیش رود اگر شما بروید بروید که رفته
بهید که رفتنی رفته به وروی نهاده بسفر انکه از حضر برود بسفر رود انکه از حضرت برود بمصحف سفر رود
شما بروید که من بدل شما قومی آرم که صفت ایشان عکس صفت شما باشد چندانکه در شما عداوت است در ایشان
محبت باشد چون ایشان را با من محبت باشد مرا در حق ایشان باضعاف آن محبت باشد ومحبت خود چیزیست که از یکطرف
صورت نه بندد وعجب انکه در حق ایشان از من همه مصحف محبت باشد اعنی محنت بمحنت از محبت من برنگردند
وببلا روی از من نتابند چون محب من باشند محبوب من شوند وچون دوستی در حق من باخلاص دارند دوستان مرا
دوست دارند ودشمنان مرا دشمن دارند بادوستان من ذلول ونرم باشند وبادشمنان من صعب ودرشت چنانکه در
ذکر آیه وصف کرد ایشان را . اشداء علی الکفار رحماء بینهم . لاجرم من نیز بان رها نکردم که ایشان را دوست گرفتم
تادوستان ایشان را دوست داشتم چنانکه در خبر میاید که یکروز رسول ع در محراب نشسته بود پنج سجده کرد
متوالی که بان رکوع وقیامی نبود صحابه گفتند یارسول الله این سجدات را سبب چه بود وتو نمازی نکردی گفت این
سجدهای شکر بود گفتند یارسول الله چه شکر گفت من نشسته بودم جبرئیل آمد وگفت خدایت سلام میرساند
ومیگوید که من علی را دوست دارم من سجده کردم خدای را بر شکر آن برفت ودر حال باز آمد گفت من فاطمه را
دوست میدارم من سجدهٔ دیگر کردم برفت وباز آمد وگفت میگوید من حسن را وحسین را دوست میدارم من

سجدهٔ دیگر کردم برفت وباز آمد گفت من دوستان ایشان را دوست میدارم من سجدهٔ دیگر کردم برفت وباز آمد
وگفت میگوید من دوستان دوستان ایشان را دوست دارم واین غایت محبت باشد . وانی وان کان الدفین حبیبه .
حبیب الی قلبی حبیب حبیبی . صالح مردی درخواب دید که قیامت ظاهر شده است وخلایق در موقف سیاست
بداشته اند واو ایستاده است وفرشتهٔ میاید صحیفه بدست گرفته این مرد گفت این صحیفه چیست گفت این صحیفه ایست
نام دوستان در آنجا نوشته گفت اگر ممکن باشد یکبار بنمای مرا تا خود نام من در انجاست فرشته صحیفه بدو داد او از
اول تا آخر دید نام خود نیافت گفت ای فرشته نام من در آنجا نیست لکن اگر من پایهٔ آن ندارم که نام من در میان
دوستان او نویسند بنویس که من دوستان او را دوست دارم ندا آمد که نامش را در اول صحیفه بنویس که بس بانیاز
گفت بیان کردیم که معنی مرتد چه باشد واحکام ایشان در ماتقدم برفت وسوف برای خلوص فعل بود استقبال را
برای انکه یفعل را که مضارع خوانند صالح بود حال را واستقبال را چون سوف یاسین در او شود خاص شود بمستقبل
چنانکه سافعل وسوف افعل بیارد خدای ودر آیه دلیلست بر انکه رسول صادقست در دعوت چه این خبر است از غیب و
چون مخبر بر وفق خبر بود دلیل صدق مدعی کند ومحبت از ما خدا را بمعنی ارادت طاعت او باشد واز او تعالی بمعنی ارادهٔ
ثواب باشد مارا واذله جمع ذلول باشد واصل او در اسبی خوش دو ونرم گویند . یقال دابة ذلول بینة الذل ورجل ذایل
بین الذل والمذلة . واعزة جمع عزیز باشد وعزیز اینجا بمعنی صعب وممتنع باشد من قولهم عز علی کذا ای شق وصعب .
یجاهدون فی سبیل الله . در محل جر است برای انکه صفت قوم است والتقدیر . مجاهدین فی سبیل الله غیر خائفین
ملامة لایم . ولایم بر نکره آورد برای ابهام گفت یعنی هر ملامت گو که باشد . ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء . این
فضلست ونعمت خدای است بانکس دهد خدایتعالی که خواهد یعنی انکه بدین پایه ومنزلت برسد نرسد جز بتوفیق
والطاف او واو بان متفضلست آن بر او از خدایتعالی فضلی باشد وآن فضل بانکس کند که او خواهد وبان خواهد کند که
اهلیت وصلاحیت آن دارد چه حکمت این واجب کند . قوله والله واسع علیم . خدای تعالی فراخ عطاست بخل
نکند بعطا ولکن علیم است ودانا است جز بر وفق حکمت وصلاح نفرماید کردن . انما ولیکم الله ورسوله الآیة .
خلاف کردند در سبب نزول آیه وانکه در حق که آمد بعضی گفتند در عبادت صامت وعبدالله بن ابی سلول آمد چنانکه
اشارت کرده شد در آیهٔ مقدم وبعضی گفتند در عامهٔ مؤمنان مراد براکعون وخاضعونست وجماعت بسیار از صحابه
چون ابوذر غفاری وجابر بن عبدالله انصاری وعبدالله بن عباس وابورافع مولی رسول وعمار بن یاسر وعتبة بن
ابی حکیم وغالب بن عبدالله وغیرهم واز مفسران مجاهد وسدی وعلی بن الحسین المغربی ومحمد بن جریر الطبری امام
اصحاب الحدیث وعلی بن عیسی رمانی واو معتزلیست گفتند آیه در امیر المؤمنین علی علیه السلام آمد که در رکوع انگشتری
بسایل داد وبر این اجماع اهل البیت است وثعلبی مفسر امام اصحاب الحدیث در تفسیرش این خبر باسناد بیاورد از
اعمش عن عتابة الاسدی از عبدالله عباس که او گفت من سالی از سالها بمکه حاضر بودم بر کنار زمزم نشسته بودم وخلقی
عظیم بر من جمع شده بودند ومن حدیث روایت میکردم از رسول علیه السلام مردی بیامد لثام بر بسته ودر برابر من
بنشست هرگه من گفتم قال رسول الله او گفت قال رسول الله هرگه که من خبری روایت کردم او خبری روایت کردمن
گفتم اورا بخدای بر تو بگوی که تو کیستی که من تورا نمیشناسم او لثام باز کرد وروی بقوم کرد وگفت ، الا من عرفنی
فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا جندب بن جنادة البدری ابوذر الغفاری سمعت من رسول الله صلی الله علیه وآله بهاتین
والا فصمتا ورأیت بعینی والا فعمیتا یقول علی قاید البررة وقاتل الکفرة منصور من نصره ومخذول من خذله ،
گفت هر که مرا شناسد خود شناسد وهر که مرا نشناسد من جندب بن جنادة البدری ام ابوذر غفاری از رسول خدا

شنیدم باین گوشها واگر نه چنین است کر باد و باین چشمها دیدم والا کور باد که میگفت علی پیش روابرار است و
قاتل کفار است ناصر او از قبل خدا منصور است و خاذل او مخذول است انکه گفت یکروز با رسول خدا نماز پیشین
بکردیم سایلی در مسجد سؤال کرد کسی اوراچیزی نداد سائل دست برداشت و گفت بار خدایا گواه باش که در
مسجد رسول تو سؤال کردم کسی مرا چیزی نداد علی نماز میکرد بر کوع در بود اشارت کرد بانگشت بسایل وانگشت
برداشت تا سایل انگشتری از انگشت او بیرون نمود و گواهی دهم که انگشتری در دست راست داشت ورسول
علیه السلام می نگرید چون علی انگشتری بداد سائل خشنود شد رسول ؑ سر سوی آسمان کرد و گفت ، اللهم ان
اخی موسی سالك فقال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل لی وزیراً من
اهلی هرون اخی اشدد به ازری واشرکه فی امری فانزلت فیه قرآناً ناطقاً سنشد عضدك باخیك ونجعل لکما سلطاناً فلا
یصلون الیکما بایاتنا وانا محمد نبیك وصفیك اللهم فاشرح لی صدری ویسر لی امری واجعل لی وزیراً من اهلی علیاً
اشدد به ظهری . گفت بار خدایا موسی تورا دعا کرد واز تو این حاجت خواست بار خدایا دل من تو روشن گردان
وکار من آسان گردان وبند از زبان من بردار تا مردمان سخن من بدانند ومرا وزیری کن از اهل من هرون که برادر
من است پشت مرا باو قوی کن واورا در کار من بامن شریك گردان تو بار خدایا در کار او قرآن فرستادی ودعایش باجابت
مقرون کردی وگفتی سنشد عضدك باخیك ونجعل لکما سلطاناً . الایه بار خدایا من پیغمبر توام گزیدهٔ توام از تو همین
میخواهم بار خدایا دلم روشن گردان وکارم آسان گردان ومرا از اهل من وزیر کن علی ابو طالب پشت من باو قوی دار
این دعا تمام نکرده بود که جبرئیل آمد گفت بخوان گفت چه خوانم گفت انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون
الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون . اما از طریق جابر بن عبدالله انصاری او روایت کند که جابر عبدالله انصاری
گفت که یکروز رسول ؑ در مسجد نماز میکرد نماز پیشین بگذارد و پشت باز داد ساعتی اعرابی از میان قوم برخاست
اثر فقر بروی پیدا وروی برسول کرد واین بیتها انشاء کرد . اتیتك والعذراء تبکی برنة ، وقد ذهلت ام الصبی
عن الطفل . واخت وبنتان وام کبیرة . وقد کاد فقری ان یخلط فی عقلی . وقد مسنی عری وضر وفاقة . ولیس
لنا مال یمر ومایحلی . وما المنتهی الا الیك مفرنا ، واین مفر الخلق الا الی الرسل . رسول ؑ گفت کیست که
اوراچیزی دهد وضامنم من اورا بدرجه که نزدیك باشد بدرجهٔ من وابرهیم خلیل اعرابی برگردید هیچکس اورا
چیزی نداد امیر المؤمنین علی در زاویهٔ مسجد نماز نوافل میکرد در رکوع بود انگشت برداشت تا اعرابی انگشتری از
انگشت او بیرون کرد وبانگشتری فرو نگرید نگین گران مایه بر او بود شادمانه شد این بیتها بر خواند شعر ،
ما انا الا مولی لال یس . ارجو من الله اقامة الدین . هم خمسة فی الانام کلهم . لانهم فی الوری میامین .
وجبرئیل آمد واین آیه آورد . انما ولیکم الله ورسوله . وبر رسول خواند رسول اعرابی را گفت کیست انکه
تورا چیزی داد گفت برادر و پسر عمت علی بن ابی طالب رسول ؑ گفت هنیئاً لك یا علی گوارنده باد تورا آن درجه
که نزدیك است بدرجهٔ من وابرهیم انکه چون صحابه آن دیدند هر کس انگشتری داشت بداد تا در خبر است اعرابی را
چهارصد انگشتری در آن روز بدادند اعرابی شادمانه شد ودانست که آنهم از برکت امیر المؤمنین علی ؑ بوده این بیتها
انشا کرد . ها انا مولی لخمسة نزلت فیهم السور . اهل طه وهل اتی فاقرؤا اتعرفوا الخبر . والطواسین بعدها
والحوامیم والزمر . انا مولی لهؤلاء عدو لمن کفر . وحسان بن ثابت حاضر بود خواست تا او را در این میدان
شوطی بود این بیتها انشا کرد . علی ولی المؤمنین اخو الهدی . وافضل ذی فعل ومن کان حافیا ، واول من
ادی الزکوة بکفه . واول من صلی ومن کان زاکیا . فلما اتاه سایل مد کفه . الیه فلم یبخل ولم یك خافیا .

فدس الیه خاتما وهو راکع . ومازال اداها الی الخیر داعیا . فبشر جبرئیل النبی محمدا . بذاك وجاء الوحی فی
ذاك ضاحیا ، طاوس روایت کرد از عبدالله عباس وکسی از او پرسید این آیه که چه معنی دارد ودر که آمد گفت آیه
در علی ابو طالب ومعنی آیه آنست که فرمان وولایت خدای راست وکس را با خدای در آن شرکت نیست از مخلوقان
واز خدای گذشته فرمان وولایت رسول راست وکس را با او در آن شرکت نیست واز رسول ؑ گذشته فرمان و
ولایت علی بن ابی طالب راست وکس را با او در آن شرکت نیست از مخلوقان ورسول ؑ باین آیه احتجاج کرد کلبی
روایة از ابو صالح از عبدالله عباس که او گفت سبب نزول آیه آن بود که عبدالله سلام وجماعتی از احبار یهود که ایمان آورده
بودند گفتند یا رسول الله آنانکه خویشان ما بودند از ما تبرا کردند برای انکه ما بتو ایمان آوردیم وما تنها مانده ایم واز خانه
ما تا مسجد تو مسافت دور است ما متوحش میشویم از انکه کس با ما اختلاط نمیکند خدایتعالی این آیه فرستاد برای تسلیة
ایشان وگفت اگر شما را ولایت ودوستی جهودان نیست خدایتعالی ولی شما است وپیغمبرش وآن مؤمنانکه نماز کنند وزکوة
دهند ایشان راکع باشند ودر آن روز امیر المؤمنین علی ؑ در آن روز در رکوع انگشتری بسایل داده بود عبدالله عباس گفت
چون علی ؑ انگشتری بسایل داد واین آیه آمد ورسول ؑ آیة بخواند سائل را پرسید که تورا که چیزی داد گفت انجوان
که در نماز است گفت در چه حال بود از نماز گفت در رکوع رسول ؑ شادمانه شد ودانست که در علی آمد حسان بن
ثابت حاضر بود چون شادی رسول ؑ دید خواست تا تقربی کند واین بیتها انشا کرد . اباحسن افدیك نفسی ومهجتی .
وکل بطیء فی الهدی ومصارع . ایذهب مدحی ذا المحبر ضایعاً . وما المدح فی حب الاله بضایع . وانت الذی اعطیت
اذ کنت راکعاً . اقول فدیك النفس یا خیر راکع . فانزل افیك الله خیر ولایة . فبینها فی محکمات الشرایع . وابوبکر
مردویة الحافظ در کتاب فضایل بیاورد واو از جملهٔ ائمه اصحاب حدیث است این حدیث بچند طریق مختلف از
جماعت بسیار از صحابه واین بیتها بیاورد آنجا . اوفی الزکوة مع الصلوة اقامها . والله یرحم عبده الصبارا . من ذا
بخاتمه تصدق راکعاً . واسره فی نفسه اسراراً . من کان بات علی فراش محمد . ومحمد یسری ویخوا الغارا .
من کان جبریل یقوم یمینه . فیها ومیکال یقوم یسارا . من کان فی القرآن سمی مؤمناً . فی تسع آیات جعلن کبارا .
وصاحب دوبیت گوید . ولما علمت بما قد جنیت . واشفقت من سخط العالم . نقشت شفیعی علی خاتمی . اماماً
تصدق بالخاتم . ترجمها بعض الشعراء . چون جرم خویش دیدم ترسیدم از خدا . راندم بسی ز دیده برخسار
بر دموع . نام شفیع خود بنگین بر نوشتم انکه . انگشتری خویش بخشید در رکوع . وآیه دلیل است بر امامت
امیر المؤمنین ؑ ووجه استدلال آیه آنست که خدایتعالی اثبات ولایت کرده خود را بلفظ انما وفایدهٔ او اثبات
الشیء ونفی ماسواه است چنانکه کسی گوید ، انما العالم فلان یعنی هو العالم لاغیر وانما لك عندی درهم ، معنی آنست
که لیس لك علی الا درهم قال الشاعر ، ولست بالاکثر منهم حصی ، وانما العزة للکاثر ، ومراد آنست که عزة نبود
آنرا که کاثر نیست ، وقوله انما الله اله واحد ، معنی آنست که ، لا اله الا الله الواحد ، وبرای آن چنین آمد که ان تاکید
اثبات را باشد وما اگرچه کافه است شمهٔ از نفی در او مانده است برای انکه اصل او چون حرف باشد نفی را بود
پس صورت نه بست که یك چیز را نفی کند واثبات بیکجای ونخواستند که ما را از فایده فرو گذارند گفتند اثبات
چیزی را باشد ونفی ماسواه را پس حقتعالی بلفظ انما اثبات کرد ولایت خویشتن ولفظ ولی اولی فائده دهد بدلالت
قولهم فلان وهذا الامر ای اولی به من غیره وهو ولی الطفل وولی الدم وولی النکاح ومنه الخبر لا نکاح الا بولی
مرشد وشاهدی عدل مراد بولی در این همه مواضع اولی است وقال الکمیت ، ونعم ولی الامر بعد ولیه ، و
منتجع التقوی ونعم المؤدب ، فلان ولی عهد المسلمین ای اولی بهم وقال علیه السلام ایما امرأة نکحت بغیر اذن

ولیها فنکاحها باطل وقوله تعالی حکایة عن ذکریا علیه السلام . فهب لی من لدنك ولیاً ای اولی الناس بمیراثی و
مبرد گفت الولی والمولی والأولی والأحق بمعنی واحد وآیه خطابست جمله مکلفان را فی قوله انما ولیکم الله و
رسوله ، ورسول هم داخل است در خطاب وامام داخل است در خطاب در او برای انکه ولایة خدای تعالی بر همه
خلقان ثابت است چون گفت ورسوله رسول هم از ولایت خود بیرون شد چه ولایت کسی بر نفسش ثابت نباشد لاعتبار
الرتبة بین الولی والمولی علیه چون گفت ، والذین آمنوا ، رسول هم ازاین خطاب بیرون شد بحجة اجماع و
امام بیرون شد باعتبار رتبه چنانکه در حق رسول علیه السلام وحق تعالی اگرچه ذکر نام خود وذکر رسول م
مصرح کرد ذکر امام مصرح نکرد ولکن بوصف بجائی رسانید که جاری مجرای مصرح بود گفت ولی شما که مکلفانید
ومخاطبید بخطاب من خدااست تعالی واو اولیتر است بشما از شما که فرمان او برید وطاعت او انقیاد کنید وازاو برگرفته
بواو عطف که معنی او اشتراك الثانی فی حکم الأول باشد رسول خدای بشما اولی است ودرباب ولایت واولیتری حکم او
حکم خدای است عزّ وجل در افتراض طاعت وازاو فرودهم بواو عطف مؤمنانی که وصف ایشان آنست که نماز
کنند وزکوة دهند درآن حال که راکع باشند واین واو فی قوله وهم راکعون باتفاق واو حالست واجماع است که
درنماز کس زکوة نداد در رکوع مگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام این وجه دلالت است ازآیه بحکم ظاهر بر امامت
امیرالمؤمنین علیه السلام واهل اشارت گفتند چون حقتعالی ولایت خود ورسول عم خود بر مکلفان واجب کردانکه
بواو عطف بر سبیل اجمال مؤمنان را بران معطوف کرد بلفظ آمنوا همه مؤمنان در ولایت طمع کردند چون گفت
. الذین یقیمون الصلوة . گروهی که بنماز کسلان بودند طمع بریدند ونماز کنان طمع دربستند چون گفت
. ویؤتون الزکوة . آنانکه زکوة ده نبودند طمع برداشتند وزکوة دهندگان طمع دربستند وچون گفت . وهم
راکعون . همه جهان طمع بریدند مگر امیرالمؤمنین عم که این اوصاف را جامع بود دگر انکه دو فرقه مختلف آراء
والرؤیة باکثرة خلاف که ازمیان ایشانست اعنی شیعه واصحاب الحدیث اتفاق کردند که این آیه درحق امیرالمؤمنین علی عم
آمد اگر گویند چرا گفتی که وهم راکعون حال است وچرا نشاید که صفت این مؤمنان باشند که ایشان را وصف کرد
بنماز کردن وزکوة دادن تا معنی آیه آن باشد که ازصفت ایشان نیز آنست که راکع باشند ورکوع بسیار کنند جواب
گوئیم این خلاف اهل لسان باشد وکلام عرب برای انکه ایشان چون گویند ، رأیت زیداً وهو راکب ورأیته وهو
غضبان ووجدته وهو یفعل کذا ، این جمله جزرا بر حال حمل نکنند ومراد آن باشد که درحال دیدن من او راکب
بود درحال ملاقات من با او غضبان بود ودرحال وجدان من او را بان کار مشغول بود ومحالست گفتن که آن معانی او را
صفات لازمه باشد دگر انکه اگر وهم راکعون حمل کنند بر صفت دون حال تکرار باشد برای انکه وصف بر رکوع
داخل باشد در یقیمون الصلوة وکلام خدایتعالی تا بر فایدهٔ مجدد حمل توان کردن بر تکرار حمل نشاید کردن اگر گویند
چرا نشاید که واو حال را باشد چنانکه گفتی ولکن معنی راکع خاشع وخاضع باشد که رکوع بمعنی خضوع درکلام عرب
آمده چنانکه شاعر گوید ، لاتهین الفقیر علك ان . یرکع یوماً والدهر قد رفعه ، والمعنی علك ان تخضع گوئیم
اتفاق است که درقرآن وتعارف هرکجا لفظی باشد که در اصل وضع برای معنی باشد ودر شرع نقل افتاده باشد آن را
بمعنی دگر بر عرف شرع حمل باید کردن که حکم او را باشد وحمل کردن او را بر لغت مجاز بود چه حکم طار یرا باشد
وانچه بر اصل وضع مانده باشد ونقل وتخصیص در او نباشد حمل میکنند بر وضع چون عرف بر او طاری شود بمنزله
ناسخی باشد وضع را حکم عرف را باشد وچون شرع بر هردو طاری شود حکم شرع را باشد وطاری بمثابهٔ ناسخ بود
هردو را وحکم حقیقة طاری را باشد واینکه پیش او بوده باشد مجاز شود وجز بقرینه ندانند دلیل برانکه چنین است آنستکه

اگر کسی گوید که رأیت فلاناً راکعاً اوساجداً اومصلیاً اومؤدیاً للزکوة باتفاق بر لغت حمل نتوان کردن وازاو فهم
نکنند الا انچه عرف شرع بر آن مستمر است ازاین رکوع وسجود ونماز وزکوة که ما در شرع میدانیم دون خضوع
وخشوع ودعا دگر انکه رکوع در وضع لغة تطأطأ وانحنا ودوتا شدن باشد وخشوع را برای آن رکوع خوانند
که دراین فعل خشوع وخضوعی هست بر سبیل تشبه نه بینی که لبید چه میگوید ، اخبّر اخبار القرون التی مضت ،
ادبّ کأنی کلما قمت راکع ، وصاحب کتاب العین وابن درید گفت ، الراکع الذی یکبو علی وجهه ومنه
الرکوع فی الصلوة وقال الشاعر : واقلت حاجب فوق العوالی ، علی شقاء یرکع فی الظراب ، ای یکبو
وجهاً ، پس معلوم شد که حقیقت این است که ما گفتیم لغة وشرعاً تا حقیقت باشد بر مجاز حمل نکنند کلام خدای را
اگر گویند الذین آمنوا لفظ جمع است وکذلك الی آخر الایة چگونه حمل کنی بر امیرالمؤمنین عم واو یك شخص است
جواب گوئیم عرب عبارت کنند بلفظ جمع از یکی بر سبیل تفخیم وتعظیم چنانکه فرمود نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
وقوله تعالی رب ارجعونی وقوله وعلمنا منطق الطیر وقال الذین لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم . وخلاف نیست
که مراد بناس اول نعیم مسعود است وبلفظ دویم ابوسفیان وقوله . ثم افیضوا من حیث افاض الناس . یعنی
رسول الله ونظایر این در قرآن بسیار است وجوابی دگر گفتند ازاین سؤال که آیه بان بر ظاهر بماند وآن آنست که
مراد بالذین آمنوا امیرالمؤمنین وائمه اند علیه وعلیهم السلام از فرزندان او آنانکه اهل امامت بودند ومنصوص علیه
بودند اگر گویند این معنی چگونه لایق باشد بایشان وایشان در نماز زکوة ندادند جواب گوئیم اگرچه این فعل از
امیرالمؤمنین صادر شد وازائمه ازفرزندان او کس را این اتفاق نیفتاد ولیکن حق تعالی انچه کرد وازماثر بر ایشان
شمرد از جمله مفاخر چه مناقب ومآثر پدران مفاخر ان فرزندان باشد چنانکه حق تعالی در محکم کتاب مجید فرمود
درحق بنی اسرائیل وآن نعمتها که درحق اسلاف ایشان فرموده بنعمت بر فرزندان ایشان شمرد وآن اسائة که کرده
بودند از کفران نعمت بتعییر فرزندان ایشان کرد چنانکه گفت . یابنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم
وانی فضلتکم علی العالمین الی قوله واذ انجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابنائکم ویستحیون
الایات . دراین آیات نعمتها که بر پدران ایشان کرد از نجات ایشان از آل فرعون وانچه فرعونیان کردند با ایشان
از کشتن پسران ایشان ورها کردن دختران ایشان واستخدام مردان وزنان ایشان انکه آن همه نعمتها که بر ایشان
کرد فی قوله . واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم . دریا بشکافت وایشان را برهانید ودشمن را غرق کرد وانچه وعده
داد موسی را فی قوله . واذ واعدنا موسی اربعین لیلة . وآنچه ایشان کردند در مدت غیبت موسی از اتخاذ عجل
وگوساله پرستیدن وآن منت که او نهاد بر ایشان بعفو کردن که گفت . ثم عفونا عنکم من بعد ذلك . انچه انکه پدران
ایشان کردند در معنی ماهی گرفتن در روز شنبه پس ازانکه ایشان را ازآن نهی کردند فی قوله . ولقد علمتم الذین
اعتدوا منکم فی السبت . وانچه خدای تعالی بجزای ایشان کرد با ایشان از عقوبة وایشان را مسخ کردن باقرده و
تغیر خلق ایشان واتفاق است که آیات من اولها الی آخرها با جهودان عصر رسول م است وازاین معنی با ایشان هیچ
نرفت وایشان جز بحکایت این نشنیدند که با پدران ایشان رفت پس خدای تعالی آنچه با پدران کرد بنعمت بر فرزندان
شمرد وانچه پدران کردند بتعییر با فرزندان حواله کرد بر عادت عرب وطریق معروف که ایشان را در کلام خود
هست چنانکه دو قبیله را سببی رود وانچه پدران کرده باشند ازنیك وبد بامیان آورند وگویند نه ما با شما چنین کردیم وشما
بجفا نه چنین کردید وما این نعمت کردیم وشما آن کردید وما ازشما چند کس را کشتیم ووقعاتی که اسلاف ایشان کرده باشند
واحوالی که بر سر ایشان گذشته باشد با اعقاب حواله کنند واین معنی درکلام واشعار ایشان بی اندازه است پس این

جمله دلیل است برانکه اگرچه زکوة در نماز جز امیر المؤمنین نداد شاید که این را بمفاخر فرزندان او کنند چه این فعل
نادره بود که پیش از او کس نکرده پس از او نیز وهمانا شاید تا قیامت کس را این اتفاق نیفتد اگر ان افعال عادتی حق تعالی
بر ایشان شمردی این که عادة کم افتد چنین اولی و آخری که باز گوید اگر گویند خدای تعالی زکوة گفت و معلوم است
باتفاق که امیر المؤمنین ع دویست درم یا بیشتر یکسال ننهادی تا زکوة بر او واجب شدی و باید تا بالای دویست باشد
برای انکه در نصاب اول پنج درم باید دادن و بیك کس باید دادن بنزدیك شما و بنصاب دوم که چهل درم باشد یکدرم و
انگشتری بنصاب اول لایق نباشد جز بنصاب دوم نشاید و این مستبعد است از سیرت او که او دویست و چهل درم
یکسال ذخیره نهد تا زکوتش بباید دادن جواب گوئیم خدای تعالی اگرچه لفظ زکوة گفته مراد صدقه است این
هردو لفظ متداخل شوند زکوة بمعنی صدقه گویند و صدقه بمعنی زکوة نه بینی که خدای تعالی گفت . انما الصدقات
للفقراء والمساکین والعاملین علیها و اتفاق است که مراد زکوة است چه این اصناف مستحقان زکوة اند دون صدقه
اگر گویند شاید که امیر المؤمنین ع در نماز فعلی کند خارج از افعال نماز و انگشتری دادن در نماز فعلی باشد نه از نماز
اگر نماز نبرد نقصان نماز کند گوئیم فعل اندك باتفاق نماز باطل نکند و او در نماز سنت بود که اگر در نماز فریضه بودی
بجماعت بودی مقتدی برسول ع و در آن وقت سؤال صورت نبستی دگر انکه او فعلی نکرد اندك و بسیار جز یك
انگشت که بر سر زانو داشت و انگشتری در او بود برداشت تا سایل انگشتری بیرون کرد از او و این فعلی نباشد که
نقضی یا نقصی آرد در نماز ولکن عجب از دشمنان او که آنچه مطعن نباشد بل منقبت باشد بر وجهی که . لم یسبقه
الاولون ولا یلحقه الاخرون . خواهند تا قلب کنند از منقبت یا منقصت و این خبر نشنیدند که یکروز رسول ع
نماز بامداد میگذارد اعرابی که او غریب عهد بود باسلام در قفای رسول ع نماز میکرد رسول ع سورة والنازعات
میخواند تا بانجا رسید که خدای تعالی از فرعون خبر کرد که او گفت انا ربکم الاعلی اعرابی از سر اعتقاد پاك و عصبیت
دین طاقت نداشت تا در نماز گفت کذب ابن الزانیه چون رسول ع سلام باز داد و اصحاب روی بملامت در او نهادند
و گفتند نماز تباه کردی و در نماز سخن گفتی و سوء ادب کار بستی که در مسجد در نماز حضرت رسول فحش گفتی
اعرابی باز ماند جبرئیل آمد و گفت خدایت سلام می کند و میگوید این قوم را تا زبان ملامت از او کوتاه کنند که من
انچه او گفت از فحش از او به تسبیح و تهلیل بر گرفتم برای انکه از سر اعتقاد پاك گفت و تعصب دین یا عجب اعرابی جلف
در نماز در مسجد لفظی فحش گفت از او به تسبیح بر گرفتند مردی که او از ارکان اسلام رکنی است در نماز که از ارکان
شرع است در رکوع که رکنی است از نماز زکوة که از ارکان دین رکنی است بجای آورد و بر او عیب کنند هم بمنزلة ان
باشد که کسی آفتاب را عیب کند کور آفتاب را نه بیند آفتاب را چه نقصان بود قال الشاعر ماضر الشمس الضحی بیضاء
مشرقة ان لیس یبصرها القوم الذین عموا . وهل یضر نزاة البیض قانصة . ان بات تبکرها الغربان والرخم . اگر کلاغ مردار
خوار فضل باز شکاری را منکر باشد او را چه زیان دارد جهانیان بینند و دانند که جای این دست ملوك باشد و منزل آن ناووس
مجوس شعر . خیر الطیور علی القصور و شرها . یاوی الخراب و یسکن الناووسا . آفتاب از انجا که کمال او است بمدح مادحان
زیاده نشود و از زبان طاعنان نقصان در او نیابد نه بینی که یکی از متأخران که او را گفتند چون است که همه کس را
مدح گفتی حضرت علی را مدح نگفتی گفت از آنجا که مدح در حق او ضایع باشد بدان معنی که او بمدح مادح زیادة نشود
که او با فتاب ماند و هیچ عاقل آفتاب را مدح نکند برای انکه آفتاب بجائی است از کمال که هرچه در او گویند بیش باشد
انکه گفت . و ترکت مدحی للوصی تعمداً . اذ کان نوراً مستطیراً شاملاً . واذا استقام الشیء قام بذاته .
و کذا صفات الشمس تذهب باطلا . اگر گویند اگر چنین بودی که شما گفتی بایستی که او در حال حیوة رسول ع امام بودی

وخلاف این معلوم است گوئیم اگر نه وجود رسول بودی علیه السلام همچنین بودی و این چنان باشد که پادشاهی
ولی عهدی کند تا او بر جای باشد ولی عهد امر و نهی نکند و بکار ولایت قیام نماید
و جواب دیگر از این آن است که آیه اقتضای فرض طاعت میکند و انکه او مفترض الطاعة باشد بر خلقان
از قبل خدای تعالی و این در حال حاصل باشد تا اگر امری کردی بر مسلمانان واجب بودی انقیاد نمودن و لکن نکرد
برای حرمت رسول ع و این چنان باشد که کسی وصیة کند وصیة در حال ثابت شود جز آن است که انفاذ آن بعد موت
الموصی باشد قوله . ومن یتول الله ورسوله . خدای تعالی ترغیب کرد مؤمنان را بر آن که تولا بخدای پیغمبر و رسول
کند و قیام نماید بان و انقیاد و استسلام کند او امر خدا و رسول و مؤمنان را یعنی امام را حق تعالی در آیه اول ذکر
تولیة کرد و بیان ولایت کرد که آن خدای را باشد و پیغمبر و امام را انکه گفت هر که تولیت را تولا کند و آن والیان را
انقیاد کند بکمر طاعت بستن و تعدی نا کردن و ایستادن عند رضاء ایشان و او امر و نواهی ایشان او حزب و لشکر خدای
باشد و هر که حزب خدای باشد او غالب باشد و فا برای جزای این شرط باشد حسن بصری گفت حزب الله جند الله و
بعضی دگر گفتند حزب الله انصار الله قال الشاعر . وکیف اضوی و بلال حزبی . ای کیف اظلم و بلال ناصری .
و اصل کلمه حزبه اذا ناله باشد و حزب فرقه باشد قال الله تعالی . کل حزب بما لدیهم فرحون . قوله

یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم
ای آنانکه ایمان آوردید فرا نگیرید آنانکه فرا گرفتند دینشا را باستهزاء و بازیچه از آنانکه داده شدند کتاب را از پیش شما
والکفار اولیاء واتقوا الله ان کنتم مؤمنین * واذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلك
و کافران را دوستان و بترسید خدا را اگر باشید گروندگان و چون ندا کنید بسوی نماز جز اگیرید آنرا استهزاء و بازیچه این بسبب آنست
بانهم قوم لا یعقلون * قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امنا بالله وما انزل الینا وما
که ایشان گروهیند که در نیابند بگو ای اهل کتاب آیا عیب می کنید از ما جز اینکه گرویده ایم به خدا و آنچه فرو فرستاده بسوی ما و آنچه
انزل من قبل وان اکثرکم فاسقون * قل هل انبئکم بشر من ذلك مثوبة عند الله من لعنه الله
فرو فرستاده از پیش و بدرستیکه بیشتر شما نافرمان بردارانید بگو آیا خبر دهم شما را بدتر از این از جهت پاداش نزد خدا کسیرا که لعنت کرد خدا
وغضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر وعبد الطاغوت اولئك شر مکانا واضل عن سواء
و خشم گرفت بر او و گردانید از ایشان بوزینه گان و خوك صورتان و هر که پرستد شیطان را انها بدتر از دری مکان و گمراهتر از راه
السبیل * واذا جاؤکم قالوا امنا وقد دخلوا بالکفر وهم قد خرجوا به والله اعلم بما کانوا
راست و چون آمدند شما را گفتند گرویدیم و به تحقیق که داخل شدند بکفر و ایشان به تحقیق که بیرون رفتند بان و خدا داناتر است بانچه بودند
یکتمون * وتری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون
که کتمان میکردند و بینی بسیاری را از ایشان میشتابند در بدی و دشمنی و خوردنشان حرام را هر آینه بداست آنچه بودند که میکردند
لولا ینهیهم الربانیون والاحبار عن قولهم الاثم واکلهم السحت لبئس ما کانوا یصنعون * و
چرا باز نمیدارند ایشان را علمای ربانی و دانشمندان از گفتارشان بدی را و خوردنشان حرام را هر آینه بداست آنچه بودند که میکردند و
قالت الیهود ید الله مغلولة غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء
گفتند یهودان دست خدا بسته بسته شد دستهای ایشان و لعنت کرده شدند بانچه گفتند بلکه دستهای او گشوده است نفقه میدهد چگونه که میخواهد
ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیك من ربك طغیانا وکفرا والقینا بینهم العداوة والبغضاء
و هر آینه زیاد میکند بسیار از ایشان را انچه فرستاده شد بسوی تو از پروردگارت بجهت سرکشی و کفر و انداختیم میان ایشان دشمنی و کینه را

الیٰ یَوْمِ الْقِیٰمَةِ کُلَّمٰا اَوْقَدُوْا نٰاراً لِلْحَرْبِ اَطْفَاَهَا اللّٰهُ وَ یَسْعَوْنَ فِی الْاَرْضِ فَسٰاداً وَاللّٰهُ لٰا یُحِبُّ

تاروز رستخیز هرگاه که برافروختند آتش را بجنك فروخوابانید آنرا خدا ومیشتابند درزمین تباهیرا وخدا دوست نمیدارد

الْمُفْسِدِیْنَ * وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْکِتٰابِ اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَکَفَّرْنٰا عَنْهُمْ سَیِّئٰاتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰاهُمْ جَنّٰاتِ

تباه‌کاران را واگراینکه اهل کتاب گرویدند وترسیدند هرآینه بپوشانیم ازایشان بدیهاشان وهرآینه درآوریم ایشانرا دربهشتهای

النَّعِیْمِ * وَلَوْ اَنَّهُمْ اَقٰامُوا التَّوْرٰیةَ وَالْاِنْجِیْلَ وَمٰا اُنْزِلَ اِلَیْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَاَکَلُوْا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ

بانعمت واگرایشان برپادارند توریة وانجیل وآنچه فروفرستاده شد برایشان ازپروردگارشان هرآینه خورند ازبالای سرشان واز

تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ اُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَکَثِیْرٌ مِنْهُمْ سٰاءَ مٰا یَعْمَلُوْنَ * یٰا اَیُّهَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مٰا اُنْزِلَ

زیر پاهایشان ازایشان گروه راست‌کردار وبسیاری ازایشان بداست آنچه میکنند ای فرستاده برسان آنچه فروفرستاده شد بسوی تو

اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمٰا بَلَّغْتَ رِسٰالَتَهُ وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّٰاسِ اِنَّ اللّٰهَ لٰا یَهْدِی الْقَوْمَ

ازپروردگارت واگرنکردی پس نرساندی پیغامهای اورا وخدا نگاه‌میدارد تورا ازمردم بدرستیکه خدا هدایت نمی‌کند گروه

الْکٰافِرِیْنَ

کافران را

قوله . یاایها الذین آمنوا لاتتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزواً الآیة . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که رفاعة بن زید التابوت وسوید بن الحارث اظهار ایمان کردند ودردل کفر داشتند منافق بودند جماعتی مسلمانان باایشان دوستی میکردند خدای تعالی این آیه فرستاد ونهی کرد ایشان را ازآن وگفت ای آنانکه گرویده اید وایمان آورده اید مگیرید آنان را که دین شما را که مسلمانیست بسخریه واستهزا وفسوس گرفته اند ازآنانکه ایشان را کتاب دادند ازپیش شما ازجهودان وترسایان وکفار ونیز کافران رابدوستی ابوعمر ونافع وکسائی کفار بجر خواندند عطفاً علی قوله . من الذین اوتوا الکتاب ومن الکفار . براین تقدیر ودگر قرا بنصب خواندند عطفاً علی قوله الذین اتخذوا بوقوع الفعل علیه کأنه قال لاتتخذ الذین اتخذوا ولا الکفار واتخذ متعدی باشد بدو مفعول یقال اتخذته ولیاً اوعدواً اوصدیقاً حق تعالی دراین آیه نهی کرد ازمصادقه وموالاة کردن باسایر اصناف کفار ازمنافقان مستهزی وازجهودان وترسایان وازمشرکان عرب ووصف ایشان بانکه مستهزی اند بدین اسلام برای ان کرد تامسلمانان حریص باشند برعداوت ایشان وواقف شوند براسرار ایشان واین وصف منافقان است در دگر آیات منها قوله . انما نحن مستهزؤن وقوله فیسخرون منهم سخر الله منهم واتقوا الله ان کنتم مؤمنین . واز خدا بترسید اگر ایمان دارید بوعده ووعید خدای وشمارا حمیت وتعصب مسلمانی است . واذا نادیتم الی الصلوة الآیة . خدایتعالی کشف اسرار منافقان وکافران کرد وهتك استار ایشان درانچه ایشان کردند گفت چون شما که مسلمانید نداء نماز کنید یعنی بانگ نماز ایشان سخریه وفسوس کنند کلبی گفت جهودان مدینه چون بانگ نماز شنیدندی ومسلمانان نماز برخاستندی ایشان گفتندی قدقاموا الاقاموا وصلوا الاصلوا ورکعوا الارکعوا وسجدوا لاسجدوا . برخاستندی که برمخیزند ونماز کردندی که مکناد ورکوع کردند که مکناد سجود کردند که مکناد خدایتعالی این آیه فرستاد واطلاع داد رسول عم را ومسلمانان را برسر ایشان سدی گفت مردی بود درمدینه ترسا چون بانگ نماز شنیدی ومؤذن گفتی اشهد ان محمداً رسول الله . دندان بیکدیگر سودی وگفتی هذا الکاذب این دروغ زن اللهم حرقه بار خدایا بسوزان اورا یعنی رسول را یکشبی اتفاق افتاد که خدمتکاری که ایشان را بود پارهٔ آتش درخانه می‌برد شرری ازآن آتش بجست ودر او افتاد وآن ترسا بسوخت واهل او وهرچه درانجا بود خدای تعالی دعای او برآورد کرده وبعضی دگر مفسران گفتند

جماعت کافران چون بانگ نماز شنودندی حسد کردندی برایشان وگفتندی که ای محمد این بدعت است که تو نهادهٔ وپیش تو هیچ پیغمبر دیگر را نبود واگر دراین چیزی بودی پیغمبران دیگر باین سابق بودندی تو ازکجا آوردی این آواز منکر فما اقبحه من صوت واسمجه چه زشت آوازیست خدای تعالی ازگفت ایشان این آیه فرستاد ورد کرد برایشان این آیه ومن احسن قولاً ممن دعا الی الله . اما ابتدا بانگ نماز نافع روایت کرد ازعبدالله عمر وعبدالله بن زید الانصاری روایة کرد وسالم روایت کرد ازپدرش که چون رسول عم ازمکه بمدینه آمد ایشان وقت نماز را مراقبت میکردند وبربعضی ازایشان مشتبه میشد وبانگ نماز نفرموده بودند هنوز رسول عم راصحابه رسول را گفتند یارسول الله مابکارها مشغولیم وهر وقت مراقبت اوقات نماز دشخوار است مارا چیزی بفرمای که مارا علامت باشد تاما عندآن بمسجد حاضر شویم رسول عم گفت بنشینیم ومشورتی کنیم بنشستند بعضی گفتند رایتی بربام مسجد باید نهادن چون وقت نماز باشد آن رایت نصب کنند وچون وقت نماز برود فرونهند رایت را رسول گفت عم خوش نمی آید مرا بعضی دیگر گفتند باوقات آتشی برافروزند تامردمان ببینند بدانند که وقت نماز است بعضی گفتند قرنی وسروی بنهیم چنانکه جهودان نهادندی دیگر رسول عم گفت مرا موافقت جهودان خوش نماید بعضی دیگر گفتند ناقوس بباید زدن چنانکه ترسایان گفت موافقة ترسایان نخواهم آخر قرار دادند بر ناقوس عبدالله ابن زید گفت ماناقوسی طلب میکردیم تابخریم من آنشب درخواب دیدم مردی را باحلهای سبز ناقوسی بدست گرفته من گفتم یاهذا این ناقوس بهائی است گفت چه خواهی کردن این را گفتم برای نماز تامردمان را اعلام کنم بنماز آن مرد گفت من ره نمایم تورا برچیزی که بهتر ازناقوس است گفتم بلی گفت بگو الله اکبر الله اکبر تاباخر بانگ نماز مرا بیاموخت من یادگرفتم انگه گفت چون نماز نزدیك رسد این بباید گفتن بجای خود قدقامت الصلوة دوبار درافزود من بیامدم رسول را خبردادم گفت انشاءالله این خوابی درست باشد انگه مرا گفت بلال را بیاموز که آواز او بلند است من بلال را بیاموختم چون بلال بانگ نماز بگفت عمر خطاب بشنید گفت همچنین من براین ترتیب درخواب دیدم واین خبر ضعیف میاید مرا واگر درست باشد همانا رسول عم برخواب بعضی مردمان اعتماد نکرده باشد دراین معنی تاوحی بیامده باشد چون وحی آمده باشد انگاه کاربند در رسول آنرا . اما فضل بانگ نماز دراو اخبار بسیار آمده است وماطرفی یادکنیم ضحاك روایت کند ازعبدالله که او گفت رسول عم گفت سه کس آن باشند که بحساب مبالاة نکنند وصیحهٔ قیامت وفزع اکبر ایشان رانترساند مردی که قرآن یاد دارد وحافظ باشد وآن را کار بندد چون باپیش خدا آید سیدی شریف باشد ومؤذنی که بانگ نماز کرده بوده هفت سال وبرآن مزدی واجرتی طمع نکرده باشد وبنده که عبادت خدای نیکو کند وخدمت خداوندش . مجاهد روایت کرد ازعبدالله عباس که رسول صلی الله علیه وآله گفت که هرکه هفت سال بانگ نماز کند برای خدای تعالی خدای تعالی برای او برائی از دوزخ بنویسد انس مالك روایت کند که هرکه یکسال ازنیت درست بانگ نماز کند برای خدای تعالی روز قیامت اورا بردر بهشت بدارند گویند آن را که خواهی شفاعت کن ، وابوهریره روایت کرد که رسول عم گفت که هرکه او پنج وقت نماز را بانگ کند ازسر ایمان واحتساب خدای تعالی گناهان او را مقدم ومؤخر بیامرزد وهرکه اومردمان را به پنج نماز امامی کند خدا براو رحمت فرستد . یزید الرقاشی روایت کند ازانس مالك که او گفت چون بانگ نماز کنند درهای آسمان بگشایند ودعاء اجابت کنند چون وقت اقامت باشد هیچ دعا رد نکنند عبدالله عمر گفت از رسول عم که او گفت مؤذنی که ازبرای خدا بانگ نماز کند ثواب او ثواب شهیدی باشد که او را درخون خود بگردانند مادام که دربانگ نماز باشد وهرتری وخشکی که آواز او شنود برای او گواهی دهد چون بمیرد او را درگور هوام زمین

رنجانند ورسول ع گفت . المؤذّنون اطول الناس عناقاً يوم القيمة . گفت مؤذّنان درازگردن ترین مردمان
باشند روز قیامت ودر خبراست که رسول ع گفت روز قیامت ندا کنند این اضیاف الله . کجااند مهمانان خدا روزه
داران را بیارند گویند . این رعاة الشمس والقمر . کجااند آنانکه افتاب وماه را مراعات کردندی مؤذّنان را بیارند
وایشان را بر بختیان نشانند از نور وتاج کرامت بر سر ایشان نهند و ببهشت برند وحسن بصری روایت کرد از ابو الوقاص
که او گفت سهام مؤذّنان بنزدیك خدای تعالی سهم مهاجران باشد این نصیب که ایشان را بود در ثواب آن نصیب باشد
ایشان را وعبد الله مسعود گفت اگر من مؤذّن بودمی مبالاة نکردمی بانچه حج وعمره وجهاد نکردمی یعنی ثواب بانگ
نماز مرا کفایت بودی . عبد الله عمر گفت اگر من بانگ نماز کن بودمی کار من تمام بودی و مبالات نکردمی اگر مرا در
قیام شب وصیام روز تقصیر افتادی جابر بن عبد الله روایت کرد از رسول ص که میگفت . اللهم اغفر للمؤذّنين اللهم اغفر
للمؤذنين اللهم اغفر للمؤذنين بار خدایا مؤذّنان را بیامرز سه بار بگفت من گفتم یا رسول الله ما بر بانگ نماز شمشیر میزنیم
مارا این دعا نمی کنی که مؤذّنان را میکنی رسول علیه السلام گفت یا جابر بدانکه بر مردمان روزگاری آید که
بانگ نماز باضعیفان گذارند وگوشتهای باشد حرام بر آتش دوزخ و آن گوشتهای مؤذّنان بود
و ندا نماز کنایت است در آیت از بانگ و مؤذّن را منادی نماز گویند چنانکه شاعر گوید
. وابرزتها من بطن مكة بعدما . اصات المنادى بالصلوة فاعتما . وقرائتی واختلافی که در لفظ هزؤ کردند
گفته شده است پیش ازاین قوله . ذلك بأنهم قوم لا يعقلون . این برای آن میکنند که عقل ندارند یعنی استعمال
عقل نمیکنند مراد نه آنست که عقل ندارند چه اگر چنین بودی این عذر ایشان را بودی قوله . يا اهل الكتاب هل
تنقمون منّا الآية . عبد الله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعت جهودان بنزدیك رسول علیه السلام آمدند
چون یاسر بن اخطب ورافع بن ابی رافع وعازار وزید وخالد وازار واسبع وگفتند ای محمد بگو تا تو بکه ایمان داری
از پیغمبران رسول ع گفت من بخدای ایمان دارم وبر آنچه بر ابرهیم ع فرود آمد وباسمعیل واسحق ویعقوب و
پیغمبران برشمرد تا بعیسی رسید ایشان گفتند ما عیسی را نشناسیم وعیسی پیغمبر نبود انگه گفتند ما هیچ اهل
دینی را ندیدیم مخطی تر از شما وهیچ دینی بدتر از دین شما خدایتعالی این آیه را فرستاد وگفت ای اهل کتاب از
جهودان وترسایان . هل تنقمون منا . ودر معنی نقمة سه قول گفتند یکی سخط یکی کراهة یکی انکار ومعنی
متقاربست يقال نقم ينقم ونقم ينقم والاوّل افصح قال عبد الله بن قيس الرقيات . ما نقموا من بنى اُمية الا انهم
يحلمون ان غضبوا . گفت چه منکری از ما یا چه کارهی از ما الا انکه ما بخدا ایمان داریم وبانچه بر ما فرود آمد از قرآن
وبانچه پیش از قرآن فرود آمد از کتب اوایل وانکه بیشتر شما فاسقند زجاج گفت معنی آنست که شما بر ما هیچ انکار نتوانید
کردن الا ایمان ما وفسق شما وآن از باب منکر نباشد چه ایمان سر معارفست وانّ مع اسمها وخبرها فی تأويل المصدر
وهو معطوف على قوله . ان آمنّا . وان بافعل در تقدیر مصدر باشد واین قول بهترین اقوال است اگر گویند
چگونه گفت . وانّ اكثركم فاسقون . بیشتر شما فاسقید وایشان همه فاسقند جواب گوئیم مراد بفسق در این آیه
فسقی است که بعضی کردند وهمه نکردند وآن کتمان حق بود برای طمع ریاست وهمه کس صلاحیت این ندارد جواب
دیگر انکه بر سبیل ابهام بر مخاطب چنین بسیار گویند اکثر گویند ومعنی جمله باشد واین نوع توسع باشد انکه جواب ایشانرا
از آن طمع که زدند وگفتند . ما رأينا شرّاً منكم . از شما بدتر کس ندیدیم بقوله . قل هل انبئكم بشر من ذلك مثوبة
عند الله . بگو ای محمد خبر دهم شمارا بدتر از این بمثوبة وجزا وپاداشت وعاقبت بنزدیك خدا انکس باشد که خدا
اورا لعنت کرده باشد فی قوله . لعن الذين كفروا من بنى اسرائيل على لسان داود وعيسى بن مريم وغضب عليه .

وبر او خشم گرفته باشد فی قوله . وغضب عليهم ولعنهم وجعل منهم القردة والخنازير . واو ایشان کرده است بوزینگان
وخوکان امّا قوله . بشرّ من ذلك . این دوم را بتر خواند واگرچه اوّل بد نبود باانکه این لفظ جائی استعمال کنند
که اوّل بد باشد ودوم بدتر برای انکه ایشان گفتند ما رأينا شرّاً منكم . بر وفق گفتار ایشان یعنی از ما بتر بزعم گفتار
شما آنان باشند که این وصف دارند ایشان بهمه حال بتر باشند . ومثله قوله فانبئكم بشرّ من ذلكم النار وعدها الله الذين
كفروا ومثوبة ثواب باشد ومفعله ومفعلة از بناهای مصدر بود واصل او ومن ثاب اذا رجع باشد ونصب او بر تمیز است کقوله
تعالى . انا اكثر منك مالا واعزّ نفراً . قوله من لعنه الله . محل من روا باشد که جرّ بود به بدل شر باشد وروا باشد که در محل
رفع بود على خبر مبتدا محذوف والتقدير وهو من لعنه الله ومن موصوله است اینجا بمعنی الذی . وجعل منهم القردة .
وجعل بمعنی خلق است چنانکه قوله . وجعل الظلمات والنور وعبد الطاغوت عامهٔ قرا خواندند بفتح باو دال ونصب
طاغوت على الفعل والمفعول وحمزه خواند عبد الطاغوت ولغة بمعنی عبد است يقال عبد وعبد كما يقال سبع وسبع و
فرد وفرد وانشد كسيف الصيقل الفرد ووجهی دگر گفتند قرائة او را حمل کنند بر ان که این لفظ جمع جمع باشد يقال
عباد وعبد كما يقال ثمار وثمر انکه استثقال کرد دو ضمه را برهم وعین را مفتوح بکرد واعمش خواند عبد الطاغوت
درشاذ ومعنی جمع باشد بر اضافة باطاغوت قال الشاعر ، انسب العبد الى آبائه ، اسود الجلدة من قوم عبد ، و
درشاذ همچنین برید اسلمی خوانده است وعابد الطاغوت بر واحد وابو جعفر خواند وعبد الطاغوت على الفعل
المجهول وحسن بصری خواند عبد الطاغوت على الواحد وعبد الله عباس خواند وعبيد الطاغوت على الجمع وابو
واقد الليثى خواند وعباد الطاغوت على وزن الكفار وعون العقيلى وابان بن تغلب خواند وعبد الطاغوت كركع و
سجدّ واین هر سه بناء جمع باشد وعبيد بن العمير خواند واعبد الطاغوت مثل كلب واكلب ودر طاغوت دو قول
گفتند یکی انکه مراد شیطانست یکی آنست که مراد آنانند که خلقان را با عبادت خود دعوت کردند ابو علی گفت
مراد آن گوساله است که ایشان پرستیدند آنرا بدون خدای ، اولئك شرّ مكاناً ، ایشان بدترند بمکان یعنی بمنزله
ومرتبه واستحقاق ذمّ وعقاب در دنیا وآخرت ونصب او بر تمیز است ، واضلّ عن سواء السبيل ، وگمراه ترند
از راه راست وقوله عبد الطاغوت معطوف نیست على قوله ، وجعل منهم القردة والخنازير بل معطوف على قوله
من لعنه الله ومن غضب عليه ومن عبد الطاغوت ، وبر آن وجه شبهه مجبرّه را مجال نباشد فأما بر قرائت حمزه وآنانکه
درشاذ بر اسم میخوانند این وجه مطرّد نبود جواب از سؤال مجبرّان باشد که جعل در آیه بمعنی خلق است و
خلاف نیست که بت پرستان را وکافران را خدای آفریده است چنانکه مؤمنان را واگر چنان بودی که مجبرّ گمان برد
از انکه خدایتعالی بت پرستی در ایشان آفریده آیت مذمت وملامت نبودی بل عذر ایشان بودی وکلام متناقض
بودی بهری مذمّت ایشان وبهری معذرت واین کلام بحکیم لایق نباشد بیرون از ادله عقل که دلیل کرده است که
خدایتعالی کفر در کافر نیافرید وفعل بندگان فعل او نباشد وفعل میان دو فاعل صورت نبندد تعالى الله عما يقولون
علواً كبيراً ، در خبر است که چون این آیه آمد مسلمانان زبان دراز کردند وجهودانرا گفتند ، يا اخوان القردة
والخنازير ، ایشان رسوا شدند ومفحم ماندند واز این جوابی نداشتند ودانستند که راست است وخدا خبر داده است
وشاعر گفت در حق ایشان ، فلعنة الله على اليهود ، ان اليهود اخوة القرود ، قوله واذا جاؤكم قالوا آمنا ، حقتعالی
در این آیه وصف منافقان کرد وانچه ایشان گویند وکنند وکشف اسرار ایشان گفت چون بنزدیك تو آیند ای محمد
گویند ما ایمان داریم ، وقد دخلوا ، واو حال راست وقد لتقريب الماضى من الحال ، وحال ایشان اینست که ایشان
درآیند بکفر با بمعنی مع باشد چنانکه گفت ، اشتريت الدار بالاتها اى مع آلاتها واخذ ذلك برمّته اى مع رمّته ایشان

درآیند باکفر وبیرون شوند باکفر وروا باشد که باتعدیه را باشد و معنی آن بود که ایشان کفر درآرند و کفر بیرون
برند واین کنایت باشد ازانکه اصل کفرند ایشان و محل کفرند و حامل کفرند و ناقل کفرند و متقلبند در کفر
کافرند فی حالتی الدخول والخروج . والله اعلم بما کانو یکتمون . وخدای عالمتر است بانچه ایشان پنهان میکنند از کفرو
اظهار خلاف آن میکنند وتری کثیراً منهم الایة . حقتعالی در این آیه وصف منافقان کرد که ذکر ایشان در آیه مقدم برفت
گفت تو بینی یا محمد بسیاری را از ایشان که مسارعت میکنند و میشتابند در اثم و عدوان سدی گفت اثم اینجا کفر است و بعضی
دگر گفتند عامست جمله گناه را و این اولیتر و فرق از میان اثم و عدوان آنست که اثم گناهی باشد مقصود بود بر فاعلش که
ضرر آن ازاو تعدی نکند و عدوان ظلم باشد و هر گناه که ضرر آن بدیگری رسد و اصل عدوان و تعدی مجاوزة الحد باشد
. واکلهم السحت . وخوردن ایشان رشوة را این قول حسن بصری است و دیگران گفتند مراد مال حرام است
واصل سحت از سحت باشد و آن استیصال بود برای انکه بیخ مال بر کند با انکه برکت ازاو ببرد برای آن لفظ مسارعت
ولفظ معاجلة واستعجال نگفت واگرچه این بذم نزدیکتر است که ایشان شتابی میکنند باین کارها که شتاب کار کسی باشد
کاو محقر باشد وجهی دیگر آن است تا ایهام نیفکند که ذم ایشان برای تعجیل است که عجله در خود مذموم است و در آیه
غرض نه ذم تعجیل است غرض ذم ایشان است بر کفر و نفاق و اگر بتأنی معاطاة این معنی کنند هم مذموم باشد
انکه بلام تاکید گفت . لبئس ما کانوا یعملون . و ما نکرهٔ موصوفه است بدکاری است انچه ایشان میکنند و تقدیر
این بود که . لبئس العمل عملاً کانو یعملونه . وشاید که موصوله باشد و تقدیر آن بود . لبئس العمل العمل الذی
کانو یعملونه . وبر هر دو وجه اسم بئس که این فعل باو مسنداست محذوف باشد چنانکه بئس ما صنعت و بئس ما قلت
وبئس رجلاً زید و آیه دلیل است برانکه جزا بر عمل است برای انکه مذمت بفعل تعلیق کرد قوله . لولا ینهیهم
الربانیون . لولا اینجا بمعنی هلا است و معنی هلا تحضیض باشد و توبیخ و اینجا توبیخ است حق تعالی در این آیه ذم کرد
احبار و علما و جهودان را بر ترک امر معروف و نهی منکر گفت چرا نهی منکر نمیکنند ایشان را احبار و عالمان ایشان
از دروغ گفتن و حرام خوردن و ربانی بیان کردیم که عالمی باشد که علم دین داند و تربیت علم الهی کند و منسوب باشد
بارب بانوعی از تغیرات نسب کما قالوا فی النسبة الی الروح روحانی والی البحر بحرانی و گفته اند احبار علماء جهودانند
و ربانیان علماء ترسایان اند حق تعالی تغییر کرد هر دو گروه را بترک امر معروف و نهی منکر عبدالله بن جریر روایت
کرد از پدرش که رسول علیه السلام گفت هیچ مردی نباشد که بقومی بگذرد که ایشان معصیتی میکنند و او دست
ایشان بدست فرونگیرد و ایشان را منع نکند والا نزدیک بود که خدای تعالی ایشان را عذابی عام فرستد و رسول م
این بشرط تمکن گفته باشد یعنی اگر تواند و قوة آن دارد که ایشان را بدست منع کند و نکند اما انکه او متمکن نباشد
ازانکه بدست منع کند باید که بزبان منع کند و اگر نتواند و داند که مؤدی خواهد بودن باضرری یا داند که انکار
اورا تأثیر نخواهد بودن باید تا آن را بدل منکر میباشد و تکلیف او بیش ازاین نیست مالك دینار گفت خدای تعالی
وحی کرد بقومی از فرشتگان که فلان شهر را عذاب کنید فرشتگان گفتند بار خدایا تو عالم السری ولیکن فلان بندهٔ
عابد مادام که بر درگاه تو باشد در این شهر است گفت . اسمعونی صیحته فوجهه لم یتغیر غضباً لمحارمی . آواز
ناله او مرا بشنوانی که روی او متغیر نشد بخشم بر ایشان چون ارتکاب محارم میکردند در خبر است که خدای تعالی
وحی کرد بیوشع بن نون که از قوم تو صد هزار آدمی را هلاك خواهم کردن چهل هزار صالحان و نیکان و شصت هزار
بدان یوشع گفت بار خدایا دانم که بدان مستحق هلاك اند نیکان را چرا هلاك خواهی کردن گفت . انهم لم یغضبوا
لغضبی و آکلوهم و شاربوهم . برای انکه ایشان برای خشم من خشم نگرفتند و با آن فاسقان مواکله و مشاربه و

مخالطه کردند نعمان بن بشیر روایت کرد که رسول علیه السلام گفت مثل فاسقی در میان قومی صالح که او را نهی نکنند
از منکر مثال جماعتی باشد که کشتی باشد میان ایشان بشرکت در آن کشتی نشینند چون کشتی بمیان دریا رسد یکی از
ایشان تبری برگیرد و کشتی شکستن گیرد او را گویند چه کار میکنی خود را و ما را هلاك خواهی کردن او گوید در
نصیب خود وحصهٔ خود تصرف میکنم اگر او را با این گفتار رها کنند و دست او بدست فرونگیرند کشتی بشکند
و او و ایشان غرقه شوند و اگر منع کنند او را او و ایشان سلامت یابند بیانش قوله . واتقوا فتنة لا تصیبن الذین
ظلموا منکم خاصته . گفت بترسید از فتنه یعنی عذابی که فرود آید خاصه بظالمان نرسد مثال او آتش باشد که چون
در افتد تر و خشک بسوزد و صالح را از طالح باز نشناسد . لبئس ما کانو یصنعون . لام تاکید است و گفته اند جواب
قسمی مضمر است و تقدیره . والله لبئس ما کانوا یصنعون . وفرق میان صنع و عمل آنست که عمل هم محکم باشد
و هم مشوش ولیکن صنع جز محکم را نخوانند از آنجا پیشه وران را صناع خوانند که عمل ایشان بعلم باشد و بروجه
احکام و اتساق بود و نعمت را صنیعت برای آن خوانند و پروردهٔ نعمت را هم صنیعه گویند که او را به نیکی پرورده
باشند و اصل او اینست انکه اتساع کنند و گویند فعل و عمل و صنع بمعنی واحد باشد و فعل از همه عامتر باشد انکه عمل
خاص تر انکه صنع از هر دو خاص تر قوله . وقالت الیهود ید الله مغلولة الایة . عبدالله عباس گفت سبب نزول
آیه آن بود که خدای تعالی از فضل و رحمت خود نعمت بر جهودان فراخ کرده بود پیش از آمدن رسول م تا ایشان
توانگرترین مردمان بودند چون بر رسول علیه السلام کفر آوردند و با او لجاج کردند خدای تعالی آن نعمت از
ایشان باز گرفت و ببدل توانگری ایشان را درویشی داد و ببدل عزت مذلت چنانکه فرمود در حق ایشان . وضربت
علیهم الذلة والمسکنة . چون چنین بود جماعتی از ایشان گفتند منهم فیحاص بن عازورا ید الله مغلولة بعضی مفسران
گفتند این قول فیحاص گفت تنها ولیکن دیگران شنیدند و انکار نکردند حق تعالی گفت بمثابه آن است که همه گفتند حق تعالی
در این آیه بیان آن کلمهٔ ناسزا گفت که جهودان گفتند در حق او اطلاق کردند گفت که گفتند جهودان که دستهای خدا
بسته است ببند و غل و بند بر او نهاده و غرض ایشان در این نه تجسیم بود و انکه خدا را تعالی اثبات دستی کنند که جارحه
باشد غرض ایشان وصف او بود . تعالی علواً کبیراً . ببخل و تضییق و امساك و عرب کنایه کنند از نعمت بید برای
انکه در غالب عادت در شاهد بذل و اعطا و امساك و نادادن بدست باشد ایشان جود و بخل را بدست باز بستند قال الشاعر .
یداك ید امجد فکف مفیدة . فکف اذا ماضن بالزاد ینفق . قال آخر . له علی ایادٍ لست اکفرها . وانما الکفر
مالا یشکر النعم . قال آخر . له فی ذوی الحاجات اید کانها . مواقع ماء المزن فی البلد القفر . و در عکس این
بخیل را گویند فلان جعد الانامل مقبوض الکف کذا الاصابع مغلول الیدین و قال الشاعر . کانت خراسان
ارضا اذ یزید بها . وکل باب من الخیرات مفتوح ، فاستبدلت بعده جعداً انامله . کانما وجهه بالخل منضوح .
و در این معنی قدما و محدثین بکنایت و تصریح بسیار اشعار گفتند ابن طباطبا گفت . وکان لی حاسب ان رحت
ملتجأً . ما فی یدیه اذا ماجئت مجتدئه . اصناف تسعین یفقهوها ثلها الی ثلثة الاف و تسع مائة . ان رمیت ما
فی یدیه ملتما . وحیث اشکو الیه منه ضیق یدی . احصت الوفا راه منه اربعة . منقوضته سبعة خصت من العقد
. یوسف عروضی این معنی بپارسی گفته . هفت کم کن تو از چهار هزار . بکف اندر نگاهدار شمار . پس
بدان آزمان که گفت امیر . کس نبیند مگر بدین کردار . این ابیات مشتمل است بر انکه انکس که این عددها را شمار
بر انگشت گیرد از سه هزار و نهصد و نود و سه هر دو دست او بسته بود حق تعالی رد کرد بر ایشان و جواب داد ایشان را
بروجه زجر و لعنت و نفرین گفت غلت ایدیهم دستهای ایشان بغل بسته باد حسن بصری گفت معنی آیه آن است که

دست خدای از عذاب ما مکفوف و مقبوض است یعنی خدای ما را عذاب نکند الا مقدار انچه سوگند او راست کند چندانکه پدران ما گوساله پرستیده‌اند مجاهد وسدی گفتند جهودان گفتند چون خدای تم ملك از ما بستد دست بر سینه نهاد چون کسی تقبل کاری کند دست بر سینه نهد و گفت ای بنی اسرائیل و بنی احبار من ضمان کردم که دست بر نکشایم تا ملك باشما دهم گفتند این الفاظ کنایت است ازغلت ایدیهم دست ایشان از خیرات بسته باد و دستهاشان بخیر مرساد و شاید که حقیقت باشد چنانکه گفتیم که دستهاشان به بند و غل بسته باد و لعنت بر ایشان باد باینکه گفتند انکه گفت وصف من بخلاف آنست که ایشان گفتند . بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء بل دستهاء او گشاده است چنانکه خواهد انفاق می کند و می دهد و می بخشد بحسب مصلحت . اگر گویند انچه جهودان از سر جهل گفتند که ید الله مغلولة محمول بود بر انکه ندانستند و نشناختند خدای را که وصف او باین نشاید کردن چگونه گفت خدای تعالی بل یداه مبسوطتان خود را ید اثبات کرد انگه آن را وصف کرد ببسط گوئیم قدیم تعالی در این باب طریقه ازدواج مراعات کرد چون ایشان وصف او تعالی بخل کردند ازره عبارت دست کردند حق تعالی هم بان عبارت رد کرد بر ایشان نه بینی که در برابر مغلوله مبسوطة گفت یعنی اگر بر مجاز شما وصف کردی دست او را بانکه مغلوله است خلاف آن است بل مبسوطه است تا جواب مطابق اعتراض بود و ید که در حق تعالی اطلاق کنند چند معنی دارد و او خود در کلام عرب بر معانیست اما ید بمعنی جارحه در حق خدای روا نیست از انجا که درست شده است بالادلة القاطعة که او جسم نیست و بصفت اجسام نیست اما انکه مشبهه گفتند و جماعتی اهل اخبار که لله ید لا کالایادی اگر مراد جارحه است این مناقضه باشد چنانکه گفتند او جسمی است لا کالاجسام این مناقضه باشد برای انکه چون گفت جسم اثبات کرد طول و عرض و عمق را چون گفت لا کالاجسام نفی کرد آن را که اثبات کرده بود بعینه و این مناقضه باشد هم چنین ید لا کالایدی و اگر مراد آن است که له ید لا بمعنی الجارحه این درست است یعنی دستهای دیگران جارحه باشد و دست را در حق او معنی نه جارحه باشد اما اقسام ید از این پنج بیرون نیست بمعنی جارحه باشد چنانکه گفت . فاقطعوا ایدیهما وقوله . فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم . و دوم بمعنی نعمت چنانکه شواهد آن از اشعار برفت و چنانکه رسول گفت ع ید الله علی الجماعة ای نعمته علیهم و بمعنی قوة و قدرت باشد چنانکه گویند . ماله بهذا الامر ید ومنه قوله اولو الایدی والابصار وقوله داود ذا الایدی و بمعنی ملك و تصرف باشد چنانکه هذا ملك یمینه وهذا تحت یده ومنه قوله تعالی او یعفو الذی بیده عقدة النکاح و بمعنی تولای فعل باشد بنفس خود نحو قولهم هذا ما کسبت یداك وفعلت یداك ومنه قولهم فی المثل یداك اوکتا وفوك نفخ وقوله تعالی ذلك بما قدمت ایدیکم وامثال ذلك کثیره اما مراد بید در آیه جز نعمت نیست و وجه تثنیه او از انجاست که چون کنایة از نعمت بید کرد دست دو باشد یداه گفت و روا باشد که نعمت دین و دنیا خواست یا نعمت دنیا و آخرت یا نعمت بزرگ و خورد یا نعمت نهان و آشکارا و بعضی دیگر گفتند عرب تثنیه گوید و مراد واحد چنانکه شاعر گفت . ومهمهین قد فدین تین . قطعة باللام لا بالشین . یك مهمه خواست نه بینی قطعة خود گفت و قطعهما نگفت وقال الاخر . تسمی بکبداء و لهذمین . قد جعل الارطاة حسنتین و بعضی دگر گفتند مراد بتثنیه جمع است برای انکه تثنیه اول جمع بود علی المجاز و علی هذا قول امرؤ القیس . قفا نبك من ذکری حبیب و منزل . نه بینی که گفت . وقوفا بها صحبی علی مطیهم . ینفق کیف یشاء . چنانکه خواهد هر آینه میکند بحسب مصلحت . قوله ولیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیك من ربك طغیانا و کفرا . و بیفزاید بسیاری را از ایشان انچه ما بر تو فرستادیم از قرآن کفر و طغیان معنی آن است که ایشان کفر و طغیان بیفزایند عند نزول قرآن برای انکه معلوم است بضرورة

که قرآن ایشان را کفر و ضلالت نه بیفزاید و مثال چنان بود که یکی از ما گوید . وعظتك فلم یزدك وعظی الا عصیانا وطغیانا قال الله تعالی . فلم یزدهم دعائی الا فرارا ومثله قوله . واذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین آمنوا فزادتهم ایمانا وهم یستبشرون واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الی رجسهم الآیه والمعنی ازدادوا عندها ایمانا او رجسا و کفرا خدای تعالی گفت سوره بعضی را ایمان بیفزود و بعضی را کفر و معلوم است بضرورة که سورت کس را ایمان و کفر نیفزاید وانما عند نزول سوره ایشان ایمان و کفر بیفزاید قوله ما انزل الیك ما موصوله است و محل او رفع است باسناد الفعل الیه اعنی ولیزیدن و کثیرا مفعول اول است وطغیانا و کفرا مفعول دوم . والقینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة . در انکه ضمیر بینهم راجع باکی است خلاف کردند بعضی گفتند راجع است با جهودان و ترسایان یعنی میان جهودان و ترسایان دشمنی و دل دوری افکندیم تا روز قیامت و مثله قوله . واغرینا بینهم العداوة والبغضاء . این قول حسن بصری است و مجاهد و بعضی دگر گفتند مراد جهودانند تنها و مراد آن مخالفت و عداوت است که در میان فرق جهودان است ارعنابیان و اسمعتیان و دیگر طوایف این قول رمانی است و در انکه عداوت از میان ایشان افتاد بچه افتاد دو قول گفتند ابو علی گفت بتکفیر نصاری یهود را بکفرشان بعیسی و یهود نصاری را باتخاذ ایشان عیسی را بخدای قولی دیگر باختلافی که میان ایشان بود در آراء و دیانات ایشان و خدای تعالی خذلان کرد ایشان را و با خود رها کردشان عقوبة لهم علی کفرهم المتقدم الی یوم القیمة لابد است از انکه این معنی مختص بود بانان که معلوم از حال ایشان آن باشد که بر کفر خواهند مردن . کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله . هر گه آتشی بر افروزند برای کارزار خدای بنشاند آن را حسن بصری و مجاهد گفتند مراد حرب رسول ماست ع و حق تعالی این از جمله معجزات رسول کرد از آن وجه که خبر است از غیب و مخبر مطابق خبر آمد و نیز برای انکه جهودان بقوة و شوکت بحدی بودند که در همه زمین حجاز کس با ایشان مقاومت نکردی و قریش از ایشان مدد خواستند و با ایشان معتضد و مستظهر بودند و اوس و خزرج در مخالفت ایشان مناقشه نمودندی چون رسول ع پیدا گشت و بادای رسالت برخواست آن قوت ایشان بضعف بدل شد و شدة ایشان بجور و بددلی و متفرق الاهواء شدند تا رسول ع بنی قریظه را بکشت و بنی النضیر و بنی قینقاع را براند و از نشیمنهاشان بیرون کرد و بقایائی که بماندند جزیه بر ایشان نهاد و فدك از ایشان بستد و اهل وادی القری او را گردن نهادند و بدولت و صولت او جمله مستأصل شدند و این علمی بود از اعلام اعجاز رسول ع و ذکر آتش در باب حرب و استعاره او در شرح حدیثی متداول است و معهود در لغت ایشان و در اشعار ایشان بسیار است قال عوف بن عطیه . اذا ما اجتبینا حنا منهل . شببنا لحرب بعلیا نارا . وقال آخر . والحرب تضطرم اضطراما . وقال آخر ولیس یصلی بحل الحرب جانبها ویسعون فی الارض فسادا . انکه خبر داد که این جهودان در زمین سعی بفساد میکنند تا افساد عباد و بلاد کنند بمعاصی خدای تعالی و تحریف توریة و تقلیب احکام او و پوشیدن کار رسول ما ع . والله لا یحب المفسدین . و خدای تعالی مفسدان را دوست ندارد و نخواهد که ایشان را خیر رساند و ثواب دهد قوله . ولو ان اهل الکتاب آمنوا واتقوا . رمانی گفت معنی لو وجوب المعنی الثانی بالاول بطریقه لو کان کذا لکان کذا و این معنی مبهم است و در او کشفی نیست و بعضی دگر گفتند لامتناع الشیء من امتناع غیره کقولهم لو کان لی مال لحججت و این مذهب هم مطرد نیست و اصل در این باب آن است که ما شرح دادیم که معنی لو بر عکس دیگر حروف است بانفی اثبات باشد و با اثبات نفی و حکم جوابش هم این باشد هم از قضیه نهاد او و شرح این باستقصا برفته است حق تعالی گفت اگر اهل کتاب که جهودان و ترسایانند احکام توریة و انجیل بر پای داشتندی و بتو و

بکتاب تو ایمان آوردندی وتقوی وپرهیزکاری پیشه گرفتندی ما گناهان ایشان مکفر وپوشیده کردمی وایمان
وتقوی را کفارت گناهان ایشان کردمی وایشان را بهشت ونعیم بردمی ونعیم نامی است از نامهای بهشت برای
انکه در لو معنی شرط است اگر در ماضی شود معنی استقبال . دهدولو انهم اقاموا التورية والانجيل ، انکه گفت
اگر چنانکه این جهودان و ترسایان اقامت توریة وانجیل کردندی واحکام آن را کار بستندی .
وما انزل اليهم من ربهم . یعنی قرآن وبقرآن ایمان آوردندی واحکام او بدست گرفتندی وگفتند که معنی
آنست که اگر توریة وانجیل را نصب چشم خود کردندی ودر پیش خود بداشتندی تا بهر مشکلی رجوع بان کردندی
لأكلوا من فوقهم . بخوردندی از بالای ایشان واز زیر پایشان در او چند قول گفتند یکی انکه عبدالله عباس ومجاهد
وقتاده گفتند که مراد بمن فوقهم باران آسمانست ومن تحت ارجلهم مراد نبات زمین است بعضی دگر گفتند که
مراد ببالای شان وانچه از جهة فوق است میوهای درختان است وانچه از جهة تحت است حبوب زمین است وبعضی
گفته اند بیان این دو جهة مجاز است ومعنی آنست که من جميع الجهات من ايس وليس من حيث يحتسب ومن حيث
لايحتسب یعنی اگر ایشان ایمان آوردندی ایشان را به بودی که از خانه ونشیمن خود نه افتادندی ودر خانه خود
بماندندی وروزی از چهار جهة بایشان بیامدی چنانکه گفت . ياتيها رزقها رغداً من كلّ مكان . وایشان را
آواره نبایستی کردن واین بر سبیل تأسف وتحسیر وتحیر گفت تا ایشان را حسرت بنماید واند وهگین کند ومثله قوله
. ولو انّ اهل القرى آمنوا واتقوا الفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض وقوله ومن يتق الله يجعل له مخرجاً و
يرزقه من حيث لايحتسب ومثله قوله وان لو استقاموا على الطريقة لاسقيناهم ماءً غدقاً ، قوله منهم امة مقتصدة .
از ایشان یعنی از اهل کتاب جماعتی اند مقتصد واو ان باشد که بین الاسراف والتقصير باشد میان هر دو غلوّ واسراف نکند
ونیز تقصیر نکند والقصد واسطة الأمور والقصد الجادة لأنها بين مضلتين که ایجاب وانجاب گمراهی باشد واز
میانه راه راست آن را قصد خوانند برای این وگفتند ان را برای آن قصد خوانند که رونده مقصد باو کند پس او
مصدر است بمعنی مفعول کالرضى بمعنى المرضى ابو علی گفت وجماعتی مفسران که مراد باین مؤمنان اهل کتابند
که برسول علیه السلام ایمان آوردند وهمچنین روایت کرده اند در تفسیر اهل البیت علیهم السلام برای انکه این لفظ
مدح است وماقبله الفاظ ذم وجمع نکنند در حق یك قوم از میان مدح وذم وبعضی دیگر گفتند آیه در نجاشی و
قومش فرود آمد وزجاج گفت بحکایت از بعضی مفسران که گفتند مراد قومی اند که با رسول علیه السلام مباحثه واظهار
عداوت نکردند مجاهد گفت که مسلمانان اهل کتابند واین قول اولست . وكثير منهم ساء مايعملون . وبسیاری
از ایشان بدی کنند وساء بمعنی بئس باشد وتقدیر آنست که . ساء الشئ شيئاً ماكانوا يعملون . خواست تا باز نماید
که همه یك حکم ندارند اندکی از ایشان بکنند وبیشتر بدند . قوله يا ايّها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك الآية .
مفسران در تفسیر این آیه وسبب نزول این خلاف کردند محمد بن کعب القرظی گفت از ابوهریره که رسول علیه السلام
در اسفار وغزوات که بودی وقت فرود آمدن برای او جای فرود آمدن طلب کردندی که بسایه درختان بودی تا او
انجا فرود آمدی یکروز در سایه درختی فرود آمد بر عادت وشمشیر از شاخ آن درخت در آویخت واو بقیلوله بخفت
واصحاب از او مشغول شدند اعرابی بیامد وتیغ رسول از نیام بر کشید رسول علیه السلام بیدار شد گفت یا محمد من
يعصمك منی تورا از من که حمایت کند رسول ام گفت الله یعصمنی خدای مرا نگاهدارد چون رسول ؑ این
بگفت دست اعرابی بلرزید وتیغ از دستش بیفتاد واو سر بر آن درخت میزد تا دماغش از آن پرکنده شد وبمرد
خدایتعالی این آیه فرستاد انس مالك روایت کرد که سبب نزول آیه آن بود که عایشه گفت که رسول ؑ در خیمه

خفته بود بیدار شد گفت هیچ مرد صالح نباشد که مرا نگاه دارد که مرا خوفی میباشد از دشمنان ما در این بودیم
که آواز سلاح بر آمد نگاه کردیم سعد بود وحذیفه گفتند ما آمده ایم تا تورا نگاهداریم رسول علیه السلام بخفت
چنانکه ما غطیط او بشنیدیم جبرئیل علیه السلام آمد واین آیتها آورد رسول علیه السلام آواز داد گفت یا سعد وحذیفه
باز گردید که خدایتعالی ضمان شد که مرا نگاهدارد از دشمنان حسن بصری گفت سبب آن بود که رسول ؑ گفت
چون خدایتعالی مرا بفرستاد دانستم که قومی مرا راست ندارند واز نکائت جهودان وترسایان می ترسیدند
خدایتعالی این آیه فرستاد بعضی دیگر گفتند در بدایت اسلام چون در مسلمانان ضعفی بود خدایتعالی امر فرمود
رسول را که زبان از بتان این بت پرستان کشیده دار بقوله . ولا تسبوا الذين يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا
بغير علم . رسول علیه السلام زبان در کشید چون مسلمانان قوی گشتند خدایتعالی این آیه فرستاد وگفت برسان
وبگو از عیب آلهة ایشان آنچه در اینان است که من تورا از مردمان نگاه میدارم یعنی از کافران بعضی دگر گفتند آیه
در عیب جهودان آمد که رسول علیه السلام جهودان را عیب میکرد جهودان گفتند یا محمد مگر تو میخواهی که ما
تورا بخدائی گیریم چنانکه ترسایان عیسی را رسول علیه السلام زبان از ایشان کوتاه بکرد خدایتعالی این آیه فرستاد
وگفت ای محمد برسان انچه تورا فرموده اند از تبلیغ بجهودان ومبالات مکن ومیندیش از ایشان که من تورا نگاهدارم
تو آنچه رسانیدنیست برسان وبگوی ایشان را که . لستم على شئ . این آیه از پس آن آیه آمد چون این آیه فرود آمد
رسول علیه السلام گفت ، لاابالى من نصرنى او من خذلنى ، بعضی دگر گفتند در کار زنان رسول آمد که
خدای فرموده بود رسول را که ایشان را گوید دینارها کنی او ترسید که قبول نکنند خدایتعالی این آیه فرستاد
بعضی دگر گفتند آیه در جهاد آمد که رسول علیه السلام ترسید که بعضی مردمان مطاوعت نکنند در باب جهاد
خدای تعالی این آیه فرستاد این اقوالی است که جماعتی مفسران گفتند اما انچه در تفسیر اهل البیت علیهم السلام وائمه ما
وجماعت صحابه روایت کردند چون براء بن عازب وجابر بن عبدالله انصاری وسلمان وابوذر غفاری وعمار و
حذیفه وجز ایشان که آیه در حق امیرالمؤمنین علی آمد در حجة الوداع چون رسول علیه السلام با ترسایان نجران
مصالحه کرد بر دو هزار حله من حلل الأواقى وجبرئیل ؑ آمد وگفت تورا حج وداع میباید کردن وعلی را بیمن
فرستاد تا آن حلها تحصیل کند واو ساز حج رفتن گرفت چون بیرون شد از مدینه نامه نوشت بامیرالمؤمنین علی که
من بجانب مکه رفتم بحج چون کار خود تمام کرده باشی از ره یمن بمکه آی بحج که آنجا ملتقی باشد انشاءالله او نامه
برخواند وساز رفتن کرد وانچه حاصل کرده بود از حلها در اعدال بست وباقوم خود بر نشست وروی بمکه
کرد چون بمیقات اهل یمن رسید احرام گرفت وچهل وچهار شتر باخود داشت بهدی وحج انکه قارن بود ومفرد
وفرض تمتع نیامده بود چون رسول علیه السلام بمکه رسید به نزدیکی خدایتعالی آیه فرستاد . واتموا الحج والعمرة لله .
رسول علیه السلام قوم خود را خطبه کرد ورسول علیه السلام احرام گرفته وبحج وشتر رانده بود شصت وشش
شتر ونیت قران کرده بود حج قارن خواست کردن چون آیه آمد رسول ؑ خطبه کرد وقوم خود را گفت هر که
هدی نرانده حلال شود واین احرام احرام عمره کنید که خدایتعالی عمره در حج برد وانگشتهای هر دو دست
در یکدیگر افکند انگه گفت اگر من انکه اکنون میدانم پیش از این دانستمی هدی نراندمی تا اکنون حلال
شدی ولیکن من حلال نمیتوانم شدن تا هدی بمحل خود نرسد ونبشکنند الّا هر کس که او هدی نرانده است
باید تا حلال شود وحج عمره کنند وانکه احرام بحج فرا گیرد پس از این قوم بعضی حلال شدند وبعضی بر احرام
بایستادند وحلال نشدند رسول علیه السلام با ایشان عتاب کرد وگفت چرا محل نمیشوید گفتند ما حلال نشویم

وتو محرم گفت مرا عذری هست فرض من اینست برای این عذر و فرض شما آنست اشنیدند و بر خلاف اصرار کردند و با یکدیگر گفتند ما حلال شویم و با زنان خلوت کنیم و آب از سر ما میچکد و رسول علیه السلام اشعث و اغبر ورسول ۴ کالیده موی و گردناك چون امیر المؤمنین علی علیه السلام از آن راه بنزدیك مکه رسید خلیفه بر قوم خود بداشت واو بیامد تا رسول را ببیند چون بیامد رسول علیه السلام بدر مکه رسیده بود در سول را بدید ورسول اورا پرسید واز احوال سفرش گفت یا رسول الله انچه فرموده بودی تمام کردم و حلها بستدم و در تنگها کردم و ببستم و بسپردم و چون نزدیك رسیدم سخت آرزومند بودم بدیدار تو خواستم تا تورا به بینم گفت یا علی چه نیت کردهٔ در احرامت گفت یا رسول الله تو بمن ننوشتی که چه نوع حج کن من نیت بر نیت تو بستم و گفتم . اللهم اهلالاً کاهلال نبیك . گفت هدی براندی گفت بلی چهل وچهار شتر رسول علیه السلام گفت الله اکبر شارکتنی فی حجی و هدیی با من مشارکت کردی با حج وهدی من نیز شصت و شش رانده‌ام و بر احرام باش وباز گرد و قوم را برگیر وبا قوم بنزدیك من آی امیر المؤمنین علیه السلام با نزدیك قوم آمد آن قوم را یافت تنگها برگشاده و حلها در پوشیده خشم گرفت بر انکه او را نایب کرده بود گفت حلها چرا ایشان را دادی گفت مرا شفاعت کردند وخواستند تا خویشتن را بیارایند در آن احرام گیرند گفت یا سبحان الله حلها هنوز رسول نادیده چرا رها کردی که کسی در پوشد ومتبدل کند وهمه را بخواند وحلها از ایشان بستد و بفرمود تا بپیفشاندند و در تنگها بستند قوم را آن خوش نیامد زبان دراز کردند او بیامد وحلها بر رسول سپرد ایشان شکایت علی بار رسول کردند از آنکه در دلشان بود رسول گفت علی علیه السلام صواب کرد چون ایشان امساك نکردند رسول علیه السلام بمنبر بر آمد وخطبه کرد و گفت . ارفعوا السنتکم عن علی فأنه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دینه . زبان از علی کوتاه کنید که او مرد درشت است در ذات خدای ومداهنه نکند در دین خدای مردمان چون خشم رسول و مبالغهٔ او بدیدند زبان کوتاه کردند چون رسول علیه السلام حج بگذارد و آن حج وداع بود و بر گشت و در راه بجائی رسید که آن را غدیر خم گویند و آن مفرّق الطرق بود که از آنجا مردم پراکنده شدندی و آن نه منزل بود و صلاحیت نزول نداشت جبرئیل آمد وزمام ناقهٔ رسول بگرفت و گفت خدایتعالی تورا میفرماید که اینجا فرود آی اگرچه منزلگاه نیست وآب و گیاه نیست تا پیغام مهمّ باین قوم بگذاری پیش از آنکه متفرق شوند وهر گروهی براهی بروند واین آیه آورد و بر رسول خواند رسول علیه السلام فرود آمد ومنادی آواز داد قوم را که فرود آئید و کس فرستاد تا آنان که رفته بودند باز آمدند و آنان که نرسیده بودند برسیدند در خشکی چند دوح بود بفرمود تا زیر درختان برفتند ورسول علیه السلام آنجا فرود آمد و بفرمود تا پالانهای شتران جمع کردند و بر هم نهادند وچیزی بر او افکندند ورسول علیه السلام بر آنجا رفت وصحابه از مهاجر وانصار حاضر شدند وخطبه بلیغ بکرد که آن خطبه مشهور ومعروف است وما برای تطویل نیاوردیم اینجا وقوم را وعظ داد وزجر کرد انکه گفت . یاقوم نعیت الی نفس وقد حان منّی خفوف من بین اظهرکم . خبر مرگ من بمن دادند ووقت رفتن من از میان شما نزدیك آمد . وقد دعیت واوشك ان اجیب . ومرا بخواندند ونزدیك است تا اجابت کنم . وانّی مخلف فیکم الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا کتاب الله وعترتی اهل بیتی وانّ اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یتفرّقا حتی یردا علیّ الحوض . ومن در میان شما دو چیز رها میکنم که اگر شما بان تمسك کنید گمراه نشوید کتاب خدای وعترت من که اهل بیت منند وخدای لطیف خبیر مرا خبر داد که اینان از یکدیگر جدا نشوند تا در کنار حوض پیش من آیند انکه گفت . اللهم هل بلغت . بار خدایا برسانیدم وفصلی دیگر گفت در عقب آن گفت . علیّ منّی بمنزلة هرون من موسی

الّا انه لا نبیّ بعدی . علی از من آن منزلت دارد که هرون از موسی جز انکه از پس من پیغمبر نیست انکه گفت . اللهم هل بلغت . بار خدایا برسانیدم وفصلهای بسیار که بذکر آن کتاب مطول شود وآن در سیر وتواریخ مشروحست ودر آخر هر فصلی در حق امیر المؤمنین حدیثی میگفت ومیگفت . اللهمّ هل بلغت . بار خدایا برسانیدم انکه اشارت کرد بامیر المؤمنین علی واو را بخواند وباخود بر آن منبر برد وبازوی او گرفت واو را بر داشت وبگردانید و بر مردمان عرض کرد چنانکه عروس را جلوه کنند حتی رأی الناس بیاض ابطیهما . تا مردمان سفیدی زیر بغل هر دو بدیدند وساعتی خواموش می بود چنین گویند که شبلی در روز غدیر نزدیك یکی از معروفان شد از علویان واو را تهنیت کرد انکه گفت یا سیدی تو دانی تا اشارت در آن چه بود که جدّت دست پدرت گرفت و بر داشت و سخن نگفت گفت ندانم گفت اشارة بود بانکه زنانی که از جمال یوسف بیخبر بودند زبان ملامت در زلیخا دراز کردند و گفتند ، امرأة العزیز تراود فتیها عن نفسه قد شغفها حباً انا لنریها فی ضلال مبین . او خواست تا طرفی از جمال یوسف بایشان نماید مهمانی ساخت وآن زنان را بخواند ودر خانهٔ دو در بر دو بنشاند ویوسف را جامهٔ سفید در پوشید و گفت برای دل من از این خانه در رو وبان در بیرون شو وایشان را گفت من میخواهم تا این دوست خود را بیکبار بر شما عرض کنم برای دل من هر کدام باو مبرتی کنید گفتند چه کنیم گفت هر یك را کاردی وترنجی بدست میدهم چون آید هر یك پارهٔ ترنج ببرید وباو دهید گفتند چنین کنیم چون او از در خانه در آمد وچشم ایشان بر جمال او افتاد خواستند که ترنج ببرند دستها ببریدند از دهش وحیرت چون او برفت گفتند . حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك کریم . گفت دیدید این آنست که شما زبان ملامت بر من دراز کردید بسبب این . فذلکن الّذی لمتننی فیه . رسول علیه السلام هم این اشارت کرد گفت این آن مرد است که اگر وقتی در حق او سخنی گفتم شما را خوش نیامد زبان ملامت دراز کردید امروز بنگرید تا خدایتعالی در حق او چه گفت او را چه پایه نهاد وچه منزلت داد انکه گفت . الست اولی بکم منکم بانفسکم . نه من بشما از شما اولیترم . قالوا بلی . تقریر کرد تا اقرار دادند چون همه اقرار دادند بی فصلی وتراخی گفت . من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه اللهمّ وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله . هر که من مولای اویم علی مولای اوست بار خدایا هر که او را دوست دارد دوستش دار وهر که او را دشمن دارد تو او را دشمن دار وهر که ناصر او باشد ناصرش باش وهر که خاذل او باشد مخذولش دار انکه گفت اللهم هل بلغت بار خدایا برسانیدم انکه اصحاب را گفت شنیدید که انچه خدا گفت برسانیدم گفتند بلی گفت . اللهمّ اشهد علیهم . بار خدایا گواه باش بر ایشان انکه فرود آمد ووقت نماز پیشین بود نماز بگذارد ودر خیمه رفت وعلی را فرمود تا در خیمهٔ دگر رفت برابر خیمهٔ او انکه صحابه را فرمود ومسلمانانیکه حاضر بودند تا فوج فوج میشدند واو را تهنیت میکردند و بر او سلام میکردند بامرة المؤمنین تا جملهٔ صحابه وحاضران تهنیت بکردند انکه زنان خود را فرمود تا برفتند وتهنیت کردند واز جملهٔ از آنان که در این باب اطناب کرد عمر خطاب بود که گفت . بخ بخّ لك یا علی اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة ، خنك تورا ای علی در روز آمدی ومولای منی ومولای هر مؤمنی ومؤمنه وحسان بن ثابت بنزدیك رسول آمد و گفت یا رسول الله دستور باشد تا من در این حال که برفت بیتی چند بگویم که خدا وپیغمبر بپسندند رسول علیه السلام گفت قل یا حسّان علی اسم الله . بگوی بر نام خدای حسان بر بالای بلندی شد باواز بلند این بیتها انشا کرد ومسلمانان گردن دراز کردند برای سماع کلام او گفت . ینادیهم یوم الغدیر نبیهم . بخمّ واسمع بالرسول منادیاً ، یقول فمن مولیکم وولیکم . فقالوا ولم یبدو هناك التعادیا . الهك مولانا وانت ولینا ، ولن تجدن منا لك الیوم عاصیا . فقال له قم یا علی فاننی . نصبتك من بعدی اماماً وهادیاً ،

فمن كنت مولاه فهذا وليه . فكونوا له انصار صدق مواليا . هناك دعا اللهم وال وليه . وكن للذي عادا علياً معاديا .
فخص بهادون البرية كلها . علياً وسماه الوزير المواخيا . رسول عليه السلام گفت یاحسان لا تزال مؤيداً بروح
القدس مانصرتنا بلسانك ، تو بروح القدس مؤیدی مادام تا مارا بزبان نصرت میکنی و شاعران در این باب اشعار
بسیار گفتند در عهد رسول و بعد او کس برایشان کس انکار نکرد قیس بن سعد بن عباده الانصاری گفت
. قلت لما بغی العدو علیاً . حسبنا ربنا ونعم الوکیل . حسبنا ربنا الذی فتح البصرة بالأمن والحدیث طویل
. وعلی امامنا وامام لسوانا اتی به التنزیل . یوم قال النبی من كنت مولاه . فهذا مولاه خطب جلیل . وقال
الکمیت . ویوم الدوح دوح غدیر خم . ابان له الولایة لو اطیعاً . ولکن الرجال تبایعوها . فلم ار مثلها خطراً
منیعاً ، کمیت گفت چون این قصیده بگفتم شبی امیرالمؤمنین را درخواب دیدم مرا گفت آن قصیدهٔ عینیه بر
من خوان من میخواندم چون بانجا رسیدم گفت راست گفتی انگه بعقب آن بیت بگفت . ولم ار مثل ذاك الیوم
یوماً . ولم ار مثله حقاً اضیعاً . در قصیدهٔ دیگری گفت . علیّ امیرالمؤمنین وحقه . من الله مفروض علی کل
مسلم . وان رسول الله اوصی بحقه . واشرکه فی کل حق مقسم . وزوجه صدیقة لم یکن لها . معادلة غیر البتولة
مریم . وردم ابواب الذین بنی لهم . بیوتا سوی ابوابه لم تردم . واوجب یوماً بالغدیر ولایة . علی کل برّ من
فصح واعجم . ودیگری گفت . النص فی یوم الغدیر حبلی ، فدعو العنادفما الصباح خفی . اذقام فی الخلق النبی مبلغاً .
عن ربه ان الامام علی . اشارهٔ رسول ؑ دوبار علی را بر دو گروه عرض کرد روز مباهله بر دشمنان عرضه کرد از مباهله
بمصالحه آمدند روز غدیرش بر دوستان عرضه کرد از موالفة بمخالفة شدند ابو سعید خدری روایت کند گوید . والله
ماتفرقنا حتی نزل . الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دیناً . گفت بخدای که ما از آن
مجلس پرکنده نشدیم تا این آیه آمد که گفت امروز دین شما تمام کردم و نعمت خود برشما تمام کردم و دین اسلام برای
شما بسندیدم هم ابو سعید خدری روایت کند که چون رسول ؑ روز غدیر دست امیرالمؤمنین علی ؑ گرفت و او را بر
مردمان عرض کرد خدای تعالی این آیه فرستاد . الیوم اکملت لکم دینکم الآیة . رسول ؑ گفت . الله اکبر ان
کمال الدین وتمام النعمة ورضاء الرب برسالتی وبولایة علی من بعدی ، انگه روی بعلی کرد و گفت یوم بیوم ان الله لا یضیع اجر
من احسن عملاً . روزی بروزی که خدای تعالی رنج نیکوکاران ضایع نکند خواجه مفید ابو محمد را پرسیدند که این
چه معنی دارد و آن کدام روز بود گفت آن است که در خبر آمد که روز خیبر چون مرحب بدر آمد و علی پیش او آمد و
او را بکشت با چند شجاع دیگر جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله ان له عندك یوماً بیومه هذا او را بهر دتو روزی هست
ببدل این روز گفت چگونه گفت چنانکه او امروز بذل جهد و افراغ وسع میکند در نصرت تو و اظهار دین تو ترا فردا
بذل جهد می باید کردن در اظهار ولایت و امامت او گفت کی باشد آن گفت چون وقت باشد من آیم و خبر دهم
چون روز غدیر بود آمد و این آیه آورد فهذا معنی قوله یوم بیوم راوی خبر گوید عبدالله مسعود که روز احد امیرالمؤمنین
علیه السلام نیزه در دست میگردانید و از راست و چپ و پس و پیش مردمی افکند رسول ؑ گفت . لا تقیة فی الاسلام
بعدك ماعذر من کتم الحق وانت ناصره . از پس تو و قتال و مبارزت تو در اسلام تقیه نیست چه عذر بود آن را که حق
پنهان دارد چون تو ناصر دارد چون این روز بود و این آیه آمد رسول ؑ در آن کار اندیشه میکرد پس علی را بخواند و این
حال با او بگفت امیرالمؤمنین گفت یا رسول الله یادداری که مرا گفتی ماعذر من کتم الحق وانت ناصره فالیوم ماعذر
من کتم الحق والله عاصمه . آن روز که گفت یوم بیوم آن روز روز بأس بود اعنی روز خیبر روز بأس و شدة بود
و شجاعت و این روز که عوض آن بود در روز غدیر بود در روز یأس کفار بود اعنی قوله الیوم یئس الذین کفروا من

دینکم کأن بیده الیأس اعنی قوله وانزلنا الحدید فیه بأس شدید وبیدا اعدائه الیأس . باش تا فردا که بدست او کأس
بود و بدست دشمنانش یأس این روز بدست او تیغی بود آب رنگ آتش فعل لاجرم آب از روی دشمنان دین ببرد و آتش
در ایشان بر زند باش تا فردا که آب و آتش بدست او کنند تا هم ساقی کوثر باشد و هم قسیم جنت و سقر دوستان را آب
دهد و دشمنان را با آتش فرو دهد انجا که در دست او آب باشد در دست تو باد باشد و آن روز که آتش در زیر قدم او
باشد بر سر دشمنان خاك حسرت باشد آن روز اظهار بشاشت کردند . ابدی العداة بك السرور کأنهم ، فرحوا
وعندهم المقیم المقعد او از کار خود در کوع و سجود داست و تو از حسد او در قیام و قعودی و فردات پیدا شود ثمرهٔ
این خواست و نشست که خاکت بر سر بود و بادت بدست باش تا انگشت حسرت در دندان ندامت گیری و بزبان
تأسف این بیت گوئی . درداودریغا که از آن خواست و نشست خاکی است مرا بر سر بادی است بدست . آن روز
این آیه فرود آمد که . الیوم یئس الذین کفروا من دینکم . گمان بردند که او برود و این کار مهمل ماند چون
او را بجای خود بداشت و بر کار دین گماشت و بازوی او گرفت و برابر خلقان داشت و پایهٔ او از چرخ برین بفراشت
دشمنان آیس شدند و خایب گشتند و بعضی در دل بداشتند و بعضی طاقت نداشتند با بر صحرا نهادند و انچه راز دل بود بر
گشادند تا در خبر است و این خبر را ابو اسحق الثعلبی المفسر امام اصحاب الحدیث در تفسیرش بیاورد و آن را نام کشف و
بیان کرد باسنادی که سائل سفیان عیینه را پرسید از این آیه که ، سئل سائل بعذاب واقع للکافرین لیس له دافع من الله ذی المعارج
. در شأن که آمد و این خواهنده که بود که از خدای تعالی عذاب خواست و خدای تعالی از او دریغ نداشت سفیان
سایل را گفت که از من سؤالی کردی که پیش از تو از من کسی این سؤال نکرد حدثنی ابی پدرم روایت کرد از باقر ؑ علوم
انبیا محمد بن علی از پدرش و پدرش از پدرانش که چون رسول ؑ بغدیر خم دست علی گرفت و او را بر منبر برد و گفت .
من كنت مولاه فعلی مولاه ، خبر در احیا و قبایل عرب افتاد و منتشر شد این خبر بحارث بن نعمان الفهری رسید بر
خاست و بر شتر نشست و روی بلشگرگاه رسول ؑ نهاد چون بانجا رسید از ناقه فرود آمد و زانوی ناقه ببست و روی
بخیمهٔ رسول نهاد و رسول در میان مهاجر و انصار نشسته بود گفت یا محمد بیامدی و ما را گفتی بسیصد و شصت معبود
رها کنید و بگوئید که خدا یکی است بگفتیم و گفتی بگوئید که من رسول اویم بگفتیم گفتی پنج نماز بجای آرید آوردیم و
گفتی ماه رمضان روزه دارید پذیرفتیم گفتی زکوة مال بدهید بگردن فرو گرفتیم حج فرمودی رد نکردیم جهاد فرمودی
بقول تو تلقی کردیم راضی نبودی باین جمله . حتی رفعت بضبع ابن عمك فرفعته وفضلته علینا فقلت من كنت مولاه
فعلیّ مولاه فهذا شیء منك ام من الله ، تا بازوی پسر عمت گرفتی و او را بر مردمان داشتی و بر ما تفضیل دادی
و گفتی هر که من مولا و خداوندگار اوباشم علی مولا و خداوندگار اوست ما این قبول نکنیم این چیزیست که
تو گفتی از خود یا خدای فرمود تو را رسول ؑ گفت . والله الذی لا اله الا هو ان هذا من الله . گفت بان خدای
که جز او خدائی نیست که از فرمان خدا کردم و گفتم حارث بن نعمان که این بشنید پشت بر کرد و سر سوی راحلهٔ
خود نهاد و میگفت . اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم .
بار خدایا اگر اینکه محمد میگوید حق است و از پیش تو است بر ما از آسمان سنگ ببار یا ما را عذاب الیم از نزدیك
تو بیار هنوز تمام نگفته بود که سنگی از آسمان آمد و بر سر او خورد و او را همچنان بر جای بکشت و خدای تعالی
این آیه فرستاد . سئل سائل بعذاب واقع للکافرین الآیة . حق تعالی رحمت فرستاد او عذاب خواست گفتند
چون تو را رحمت نافع نیست کسی عذاب را از تو دافع نیست . لیس له دافع من الله ذی المعارج . من ولایتی فرستادم
که کمال دین و تمام نعمت در او بستم ، الیوم اکملت لکم دینکم . خداوند این کمال طفل بود در بین اطفال

انمايش فرمودم تا بايمان بحد كمال رسيد دين بنداشتی همچو اوطفل بود بولايت اوش بحد كمال رسانيدم كه اليوم اكملت لكم دينكم فكمل به الدين طرداً وعكساً . دين همچه طفلی بود بتبلغ بالغ شد كان طفلاً كيحيى و عيسى فصار بالاسلام كاملاً قبل وقت الكمال بالغاً قبل وقت البلوغ فصار الاسلام بولايته بالغاحد الكمال لابساً بردة الجمال متردياً برداء الجلال لما نصب له منبر من الرحال ورفع عليه خير الرجال نصب رسول الله رجلا ورفع عليه رجلاً وضمه الى صدره وفتح فاه بنشر ذكره وكسر سوق اعدائه باعلائه واخذه بيده ووقفه عند خده وجر على اعدائه رجلاً بل اجلاً وجزمهم جزماً وخجلا وجرهم جراً فالمنبر منصوب وصاحب مرفوع فالمنبر منصوب صور ومعنىً وصاحبه مرفوع حقيقة وفحوىً وهو مرفوع وعدوّه منصوب وهو رافع وعدوه ناصب ليت شعرى عدوه ناصب ام منصوب ناصب اللقب منصوب المذهب فياعجباً من ناصب هو منصوب . درين كلمات حركات اعراب وبنا گفته شد اگر كسى تأمل كند قوله . يا ايها الرسول بلغ . جبرئيل آمد كه ای گذارنده بگذار وای رساننده برسان گفت چه برسانم گفت ما انزل اليك من ربك انچه از خدای تو بتو فرستادند شب معراج فی قوله فاوحى الى عبده ما اوحى در تفسير اهل البيت آمد كه ما اوحى فی علی ليلة المعراج شب معراجش مجمل بگفت روز غديرش تفصيل داد تأخير البيان عن وقت الخطاب روا باشد عن وقت الحاجة روا نباشد امشب مجمل بگفتم تا دل در آن موطن ميكنی وعزم بر آن مصمم ميداری تا چون وقت آيد من خود تفصيل گويم اين ما فی قوله ما انزل همان ماست كه گفت فی قوله ما اوحى جز كه انجا مجمل است وانجا مفصل است انچه از خدای تو بتو فرود آوردند بار خدايا اگر تقصيری يا تأخيری افتد . وان لم تفعل فما بلغت رسالته اگر اين نكنی همان انگار كه هيچ نكردی بزرگ فرمان كه اين بود كه اگر نكردی كرده ناكرده شدی وگفته ناگفته گشتی بار خدايا از طاعنان ايمن نه ام واز دشمنان خائفم نگر نا انديشه نداری كه من عاصم توام چون خدای عاصم باشد او معصوم باشد ونزديك خواجه او نه معصوم است ونه هيچ پيغمبر بدانكه اين روز هيجدهم ذی الحجه بود در منصرف رسول عليه السلام از حجة الوداع سنة عشرة من الهجرة ورسول از آن پس دوماه وده روز در دنيا بود انكه در اواخر صفر دوروز مانده از او رحلت كرد وباجوار رحمت ايزدی رفت من سنة احدى عشر من الهجرة واين روز اعنی روز غدير از مشاهير ايام شد باين سبب وپيش از اين مذكور بود بنزديك خدای عز وجل چنانكه در اخبار آمده است از صادق عم روايت كرده اند كه او گفت يوم الغدير عيدالله الاكبر وما بعث الله نبياً الا عرفه حرمته وانه عيد فی السماء وفی الارض گفت روز غدير عيد خداست عيد بزرگتر وخدای تعالى هيچ پيغمبر را نفرستاد الا او را معلوم كرد حرمت اين روز وعبدالله بن سنان روايت كرد از صادق عم كه او گفت پيغمبران مقدم اوصيا خود را در مثل اين روز نصب كردند ودر اين روز رسول عم علی را نصب كرد و برجای خود بداشت احمد بن محمد بن ابی نصر روايت كرد وگفت يكروز بنزديك رضا عم بودم ومجلس خاص بود باهلش ذكر روز غدير ميرفت انجا بعضی حاضران گفتند ما روز غدير نشناسيم رضا عم گفت حديث كرد مرا پدرم از پدرش از پدرانش كه گفتند روز غدير در آسمان معروف تر است از انكه در زمين وخدای تعالى را در فردوس اعلى كوشكی است خشتی است از زر وخشتی از سيم در انجا صد هزار قبه است از ياقوت سرخ وصد هزار خيمه است از زمرد سبز خاكش مشك است وعنبر ودر او چهار جوی است از آب ومی وشير وانگبين بر كنار آن جويها درختان است از انواع ميوها بر آن درختان مرغانند تنهای ايشان از لؤلؤ وپرهاشان از ياقوت سرخ چون روز غدير باشد اهل آسمانها انجا حاضر آيند وتسبيح وتهليل ميكنند خدای را اين مرغان از اين درختان بپرند وبان جويها فرو روند وبر آيند وخويشتن در آن مشك وعنبر گردانند وبر بالای سر آن فرشتگان بپرند وبر ايشان نثار كنند چون آخر روز غدير باشد منادی ندا كند ايشان را كه انصرفوا الى مراتبكم باز گرديد باجای های خود شويد كه ايمن شديد از خطا وزلل

تا سال دگر مانند اين روز كرامة محمد وعلی را انكه بامن نگريد وگفت يا ابن ابی نصر هر كجا باشی جهد كن تا آن روز بمشهد امير المؤمنين حاضر شوی اگر ممكن باشد كه خدای تعالى گناه شصت ساله بيامرزد هر مؤمنی ومؤمنة را در اين روز چندان گردنها از آتش دوزخ آزاد كند كه در ماه رمضان وشب قدر وشب عيد فطر كرده باشد وهر درمی كه بصدقه دهد بهزار محسوب است در اين روز بامؤمنان بانچه توانی خير كن وبانچه توانی مؤمنانرا شاد كن انگه گفت يا اهل كوفه خدای تعالى شمارا چيزی عظيم داد وشما از جملهٔ آنانيد كه خدای تعالى دلهاء ايشانرا بايمان امتحان كرد بلا بر شما ريزند انگه خدای تعالى كشف كند از شما انگه گفت والله اگر مردمان فضل اين روز بشناختندی فرشتگان ايشانرا مصافحه كردندی هر روز ده بار واگرنه آنستی كه تطويل باشد از فضايل اين روز چيزها گفتمی كه آنرا بعدد نتوانستندی شمردن ، علی بن الحسين گفت چند بار من وحسن ابن جهم بانزديك احمد بن محمد بن ابی نصر شديم تا اين حديث از او بنوشتيم واگر اين روز را هيچ فضل نبودی جز انكه خدا در اين روز اين آيه فرستاد . اليوم اكملت لكم دينكم الاية . ومذكران گفتند مشاهير الايام عشرة يوم التقرير ويوم التقدير ويوم التطهير ويوم التكثير ويوم التغيير ويوم التوفير ويوم التشهير ويوم التشوير ويوم التوقير ويوم الغدير اما يوم التقرير آن روز است كه خدای تعالى گفت الست بربكم قالوا بلى وروز تقدير قوله تعالى وقدر فيها اقواتها فی اربعة ايام ويوم التطهير يوم انزل فيه قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويوم التكثير روز بدر است كه خدای تعالى عدد مسلمانان بعدد فرشتگان بسيار كرد فی قوله يمددكم ربكم بخمسة آلاف من الملائكة مسومين وروز تغيير آن روز كه حامل سورهٔ برائة را باز گردانيدند بنزول وحی بر پيغمبر عم كه لا يوديها عنك الا انت او رجل منك وروز توفير روز مباهله است وآن بيست وچهارم ذالحجة است كه رسول عم حق امير المؤمنين را موفر كرد وحق تعالى حكم نفس او حكم نفس رسول كرد فی قوله فمن حاجك فيه من بعد ما جائك من العلم الى قوله وانفسنا وانفسكم اما روز تشهير آن روز بود كه خدای تعالى او را مشتهر گردانيد بانگشتری كه بسايل داد وآيه آمد در حق او كه انما وليكم الله ورسوله الاية وروز توقير روز مواخات است كه رسول عم صحابه را بايكديگر برادری داد واو را تخصيص كرد ببرادری خود وباين معنی او را موقر كرد حيث خصه باخاية واجلسه على ردائة واما روز تشوير روز قيامت باشد كه يكی ميگويد ياليتنی كنت معهم فافوز فوزاً عظيماً . ويكی ميگويد ياليتنی كنت تراباً ديگری ميگويد ياليتنی لم اتخذ فلاناً خليلاً ويكی دست بدندان مگزد كه ويوم يعض الظالم على يديه يقول ياليتنی اتخذت مع الرسول سبيلاً ودهم روز غدير است وچون نگاه كنی وتأمل نمائی اين روز از آن روزها بفضل فزون تر است براى آنكه انچه در آن روزها پراكنده است در اين روز مجموع است فهو يوم التبليغ ويوم التسويق ويوم التقرير ويوم التكرير ويوم التميز ويوم التبريز ويوم الترديد ويوم التهديد ويوم العصمة لتقرير العصمة ويوم النص على الخاتم بتركيب الفص على الخاتم ويوم العيد ويوم الوعد والوعيد والتقريب والتبعيد تقريب القريب وتبعيد البعيد والتميز بين الشقی والسعيد يوم العرض ويوم الفرض يوم التوله ويوم الجوله يوم الاجمال ويوم الاكمال يوم التفضيل ويوم التفصيل يوم التمهيد ويوم التهديد يوم اليأس لا فناء والناس يوم حصول اليقين باكمال الدين يوم الصلوة باعمال الخلوة وهر لفظی از اين الفاظ ماخوذ است از خبری يا اثری يا حالتی يا مقالتی ودر تفصيل اين تطويل نتوان كرد كه از مقصود باز مانيم واين كلمات از برای كسيكه طالب اين فن باشد گفته شد وچون خواننده اهل اين صنعه باشد استخراج تواند كردن معانی اين الفاظ از اين قصه . اكنون بدانكه اصحاب ما هم از آيت هم از خبر دليل انگيخته اند بر امامت اما وجه استدلال از آية آن است كه خدای عز وجل امر كرد رسول خود را بتبليغ انچه او را فرمود در آن وقت انكه گفت اگر

نکنی و نرسانی همچنان باشد که هیچ رسالت نگذارده بحکم ما فی قوله ما انزل ازدو وجه بیرون
نیست یاعام باشد یا خاص اگر عام بود مناقضه بود بمثابه آن بود که گفته باشد و ان لم تفعل یعنی و ان
لم تبلغ رسالته فما بلغت رسالته .. اگر رسالت نگذاری نگذارده باشی واگر نکنی نکرده باشی ودراین
هیچ فایده نباشد پس این محال بود جز خصوص نماند . یعنی اگر این رسالت مخصوص نگذاری هیچ رسالت
نکرده باشی آن رسالت که بگذاردی دگر رسالت بر آن موقوف باشد جز امامت ووصایت و نیابت
و قایم مقام بداشتن تا بجای او باشد وان کند که او کردی از امر ونهی ووعظ وزجر واقامة حدود وقضایا
واحکام و جهاد وانچه خدای تعالی بتکلیف پیغمبر و امام کرده است نباشد چه محال است گفتند که غرض
آن است که امر بنماز بگذار و الا رسالت روزه نکرده باشی و امر بروزه تبلیغ کن و الا رسالت حج
نکرده باشی وامر بزکوة تبلیغ کن والا رسالت جهاد نگفته باشی ولیکن اگر امام فرا ندارد که رعایت
رعیت کند و بیان شریعت وحل مشکلات وتولای کارهائی که باو مفوض باشد از جهاد وقضایا واحکام و
اقامه حدود همچنان باشد که اداء رسالت نکرده باشد از برای آنکه اگر فرو گذارد ضایع شود و بمثابه
ناکرده باشد دگر اجماع اهل البیت بر آنکه این آیه در این کار آمد وقصة او آنست که ما گفتیم واصحاب حدیث
باما در این اتفاق کردند لماوجه استدلال از خبر رسول علیه السلام گفت . من کنت مولاه فعلی مولاه . آن
است که رسول علیه السلام در وقت چنان در جای چنان قوم را جمع کرد و باز داشت و فرود آمد فی غیر منزل علی غیر کلاء
وماء و گفت هر که من مولای اویم علی مولای اوست ولفظ مولا اگر چه محتمل است ده معنی را چنانکه شرح تفصیل داده
شود حمل بر آن توان کردن که حال را لایق بود و فایدهٔ کلام بان بر جای بماند اما اقسام مولی بدانکه مولی در لغة منقسم
بود بر یازده قسمت مولا آید بمعنی اولی و او اصل است و مرجع معانی دگر اقسام باوست چنانکه گفته شود
وازشواهد او قوله تعالی . مأویکم النار هی مولاکم : کافران را گفت مأوای شما دوزخ است ودوزخ مولای شما
یعنی بشما اولیتر است وجز این معنی احتمال نکند وازشواهد او در شعر قول لبید است . فغدت کلا الفرجین تحسب انه .
مولی المخافة خلفها وامامها . یعنی اولی بالمخافة وازمیان اهل لغت در این خلاف نیست دگر بمعنی مالک رق باشد
خداوندی که بنده دارد بملکیت وشاهد او قوله تعالی . ضرب الله مثلاً عبداً مملوکا لایقدر علی شیء الی قوله وهو
کل علی مولاه . یعنی علی مالکه وسیم بمعنی معتق وچهارم بمعنی معتق ومعتق را که آزاد کننده باشد مولا من فوق
خوانند وآن را که آزاد کرده بود مولا من تحت خوانند وهمچنین خداوند وبنده را مولا خوانند قبل العتق و
این قسمت دگر باشد واین را بشواهد حاجت نیست از معروفی این پنج قسمت وانچه بشواهد معتق باشد شاید
قوله تعالی .. ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله فان لم تعلموا ابائهم فاخوانکم فی الدین وموالیکم . وششم بمعنی
پسر عم باشد چنانکه شاعر گفت شعر . مهلاً بنی عمنا مهلا موالینا لاتنبشوا بیننا ماکان مدفونا . هفتم بمعنی ناصر
باشد قال الله تعالی . ذلك بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین لا مولا لهم ای لا ناصر لهم . هشتم مولای ضمان
جریره باشد چنانکه مردی بنده آزاد کند وازضمان جریره وازولای او بیزار شود گوید از خیر وشر او
بیزارم او را سائبه خوانند او برود بکسی تولا کند انکس ضمان جریره او بکند ولا میراث او اورا باشد انکس را
مولا خوانند نهم بمعنی حلیف وهم سوگند باشد چنانکه شاعر گوید : موالی حلف لا موالی قرابة . ولکن
قطینا یأخذون الاتاویا .. ودیگری گفت . موالیکم مولی الولاة منکم ومولی الیمین حابس قد تقسما . دهم بمعنی
همسایه چنانکه شاعر گفت . هم خلطونی بالنفوس والجوا . الی اصل مولاهم مسومة جردا ، یازدهم بمعنی

سیده طاع ورئیس وامام وانچه در این سلك رود واین جمله اقسام چون تأمل کنند همه را معنی راجع باولی بود برای انکه
خداوند به بنده و بنده بخداوند و آزاد کننده باز آزاد کرده و آزاد کرده باز آزاد کننده و همسایه بهمسایه وهم سوگند بهم سوگند
و ناصر بمنصور و پسر عم به پسر عم و ضامن جریره و جمله اقسام اینان اولیتر باشد باصحابشان از دیگران که آن ولایت نباشد
پس درست شد که معنی جمله راجع است باولی ومعنی اولی لایق است در اینجا دگر قرینهٔ آنچه . الست اولی بکم منکم
بانفسکم . نه من اولیترم بشما از شما انگه بی فصل بحرف عطف گفت . من کنت مولاه فعلی مولاه . ای من کنت
اولی بولایته فعلی اولی بولایته وهیچ معنی از معانی مولی که برشمردیم لایق نیست اینجا ومعنی ندهد چه محال است
که رسول علیه السلام گوید که هر که من پسر عم اویم علی پسر عم اوست یا معتق یا ضامن جریره یا حلیف یا
همسایه این هیچ احتمال نکند جز اولی یا سید مطاع چنانکه اخطل گوید عبدالملك مروان را واخطل ترسا بود
ممکن نیست که بر او حواله توان کردن که او را غرضی بوده است یا میلی باین مذهب واین جماعه وممدوح وی آنست
که در عداوة اهل البیت علم بود میگوید . فما وجدت فیها قریش لأهلها . اعف واوفی من ابیك وامجدا .
واوری بزندیه ولو کان غیره . غداة اختلاف الناس اکدی واصلدا . فاصبحت مولاها من الناس کلهم . واحری
قریش ان یجاب ویحمدا . وعلی ای حال بلفظ مولی سید واولی خواست دگر اشعاری که در عهد رسول علیه السلام
وصحابه وتابعین گفتند در این باب چنانکه ذکر کردیم وکس بر ایشان ایراد نکرد این جمله دلیل میکند از آیه وخبر
بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول علیه السلام بلافصل وجمله قرا خواندند . فما بلغت رسالته .
بر واحد ونافع وعاصم بروایت ابو بکر وابن عامر بر جمع خواندند رسالاته ، والله یعصمك من الناس ، و
خدایتعالی تو را نگاه دارد از مردمان ، ان الله لایهدی القوم الکافرین ، خدایتعالی هدایت نکند کافران را اما
بخذلان بر سبیل عقوبت واما بحرمان از ره بهشت وثواب ابو امامه روایت کند که مردی بود از بنو هاشم مشرك واز
جمله شجاعان وفتاکان بود نام او رکانه ووادی بود آن را وادی اصم خواندندی او آنجا گوسفند میچرانید یکروز
رسول علیه السلام از مدینه بدر آمد تنها وبان وادی فرو شد این مرد را دید در میان گوسفندان رکانه چون او را
بدید تنها فرصتی وغنیمتی شمرد او را گفت ای محمد توئی که خدایان ما را دشنام میدهی ودعوی میکنی که مرا
خدائیست عزیز وحکیم اگر نه آنستی که از میان من و تو خویشی هست من تو را بکشتمی ولیکن تو خدایت را بخوان
تا تو را از من برهاند من رها کردم تو را برای قرابت ولیکن کاری دیگر بکنیم اختیار کنی که بامن کشتی گیری و تو
خدایت را بخوانی که عزیز وحکیم است ومن لات وعزی را اگر تو مرا بیفکنی ده از خیار گوسفندان من تو راست
بر این قرار دادند رسول علیه السلام او را بیفکند وبر سینهٔ او نشست او گفت مرا تو نه افکندی مرا خدای تو افکند
که کسی پشت مرا بر زمین نیاورد ولیکن اگر نشاط کنی دگر بار کشتی بگیریم اگر مرا بیفکنی گوسفند بیست کنم باز
بگرفتند رسول علیه السلام او را بیفکند شفاعت کرد وگفت دگر باره بگیریم و گوسفند سی کنم رسول علیه السلام
باز او را بیفکند رکانه گفت خدای تو تو را نصرت کرد ولات وعزی مرا خذلان ، شأنك بالغنم ، سی گوسفند
از انچه تو خواهی بگزین وبرو رسول علیه السلام گفت مرا بگوسفند تو حاجت نیست ولیکن اگر چیزی
میخواهی من آن چیز بتو ارزانی دارم گفت ایمان آر بخدا تا جان از دوزخ برهانی گفت آیتی باید که من به بینم تا
ایمان آرم گفت چه آیه خواهی که من باز نمایم واز خدای تعالی درخواهم تا پیدا کند رکانه نگاه کرد بر کرانهٔ
وادی درختی بود بزرگ با شاخهای تمام گفت خواهم تا آن درخت را بخوانی و بفرمائی تا بدو نیمه شود یك نیمه پیش تو آید
ویك نیمه بجای بماند رسول علیه السلام با او عهد کرد که اگر این آیه خدای تعالی بدو دهد او خلاف نکند

وایمان آرد اوقبول کرد رسول علیه السلام خدای را بخواند خدای تعالی اجابت کرد وآن درخت را بشکافت
ورسول علیه السلام نیمه درخت را بخواند پیش او آمد باشاخ وبرگ وبیخ پیش رسول علیه السلام بایستاد
رکانه گفت آیة عظیمة آیتی بزرگ است انگه گفت یا محمد بفرمای تا باجای خود رود وملتئم گردد رسول
علیه السلام دعا کر تا نیمه درخت بجای خود شد و باهم شدو همچنان شد که بود مرد گفت آیتی
بزرگ است ولیکن من ایمان نیارم ترس انرا که زنان قریش گویند رکانه از محمد ترسید وایمان آورد ولیکن
سی گوسفند از خیار این گوسفندان بگیر که حق تواست وببر رسول عم گفت بگوسفندان تو مرا حاجت نیست واورا
رها کرد صحابه چون رسول را نمی یافتند دل مشغول شدند هر گروهی بجانبی رفتند نگاه کردند رسول را عم دیدند
ازوادی اصم برمی آید گفتند یا رسول الله تنها باین وادی فروشدی ودراین مشرکی است فتاك قتال ما از او برتو
میترسیدیم رسول عم گفت بعد ما انزل الله علی رسوله والله یعصمك من الناس پس از آنکه خدای تعالی گفت خدای تورا
نگاه دارد از کافران وایشانرا برتو راه ندهد . قوله

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ
بگو ای اهل کتاب نیستید شما برچیزی تا اینکه بپادارید تورات را وانجیل را وانچه فرستاده شد بسوی شما از پروردگار شما و
لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * إِنَّ
هرآینه زیاد میگرداند بسیاری از ایشان را انچه فرستاده شد بسوی تو از پروردگارت بسرکشی وناسپاسی پس اندوهگین مباش بر گروه کافران بدرستیکه
الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا
آنانکه گرویدند وآنانکه یهود شدند ومجوسان وترسایان آنکه ایمان آورد بخدا وروز آخر وکردکار شایسته
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَأَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كُلَّمَا
پس نیست ترسی برایشان ونه ایشان اندوه خورند . هرآینه بتحقیق گرفتیم پیمان از بنی اسرائیل وفرستادیم بسوی ایشان فرستادگان راهرگاه
جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ * وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ
آمد ایشان را فرستاده بانچه نه خواهد نفسهاشان گروهیرا تکذیب کردند وگروهیرا کشتند وپنداشتند اینکه نباشد عذابی
فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ * لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ
پس کور شدند وکر شدند پس بازگشت خدا برایشان پس باز کور شدند وکر شدند بسیاری از ایشان وخدا بیناست بانچه میکنند هرآینه بتحقیق کافر شدند آنانکه
قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ
گفتند بدرستیکه خدا آن مسیح پسر مریم وگفت مسیح ای بنی اسرائیل بپرستید خدارا که پروردگار من وپروردگار شما بدرستیکه کسیکه
يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا
شرك آورد بخدا پس بتحقیق حرام کرد خدا براو بهشترا وجایگاه او دوزخست ونیست برای ستمکاران هیچ یاری کننده هرآینه کافر شدند آنانکه گفتند
إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا إِلَٰهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ
بدرستیکه خدا سیم است از سیم ونیست هیچ خدائی مگر خدای یگانه واگرنه ایستند از انچه میگویند هرآینه برسد بر آنانکه کافر شدند از ایشان
عَذَابٌ أَلِيمٌ * أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا
عذابی دردناك آیا پس بازگشت نمی کنند بسوی خدا وآمرزش خواهند از او وخدا آمرزنده مهربان است نیست مسیح پسر مریم مگر
رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انْظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ
فرستاده بتحقیق که گذشته از پیش او فرستاد . کان ومادرش بسیار راستگوست بودند که می خوردند خوردنی را بنگر که چگونه ظاهر کنیم برای ایشان نشانها را

ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
پس بنگر چگونه از راه گردانیده شوند بگو آیا می پرستید از جز خدا چیزیرا که مالك نیست برای شما ضرریرا ونه سودیرا وخدا اوست شنوای
الْعَلِيمُ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ
داناست بگو ای اهل کتاب غلو مکنید در دین خود جز حق وپیروی نکنید خواهشهای قومیکه بتحقیق گمراه شدند از پیش
وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ * لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ
وگمراه نمودند بسیاریرا وگمراه شدند از راه راست لعنت کرده شدند آنانکه کافر شدند از بنی اسرائیل بر زبان داود
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا
وعیسی پسر مریم این بسبب انچه نافرمانی کردند وبودند که تعدی میکردند بودند که باز نمی ایستادند از کار زشت که کردند او را هرآینه بداست انچه بودند
يَفْعَلُونَ * تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
که میکردند بینی بسیاری از ایشان را که دوستی میکنند با انها که کافر شدند هرآینه بداست انچه پیش داشته مر ایشان را نفسهاشان اینکه خشم گیرد خدا برایشان
وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ * وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ
ودر عذاب ایشان جاویدانند واگر بودند که میگرویدند بخدا وپیغمبر وانچه فرستاده شد بسویش نه گرفتند ایشان را دوستان
وَلَٰكِنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ فَاسِقُونَ * لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَ
ولیکن بسیاری از ایشان بدکارانند هرآینه می یابی بدترین مردمان را دشمن مر آنان را که گرویدند یهود را وآنانکه شرك آوردند
لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ وَرُهْبَانًا وَ
وهرآینه می یابی نزدیکتر ایشان را دوست مر آنانکه ایمان آوردند آنانکه گفتند که ما ترسایانیم این بسبب اینکه از ایشان دانایان وزاهدانند و
أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ * وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا
بدرستیکه ایشان گردنکشی نمی کنند وچون بشنوند آنچه فرستاده شد بسوی فرستاده می بینی دیده های ایشانرا که میریزد از اشك از انچه شناختند
مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ * وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَ
از دین حق گویند پروردگارا گرویدیم پس بنویس ما را با گواهان وچیست ما را که نمیگرویم بخدا وآنچه آمده ما را از دین حق و
نَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ * فَأَثَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
طمع داریم اینکه در آورد ما را پروردگار ما با گروه شایسته کاران پس جزا داد ایشان را خدا بسبب آنچه گفتند بهشتها که میرود از زیر آنها نهرها
خَالِدِينَ فِيهَا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ *
جاویدانند در آن واین است پاداش نیکوکاران وآنانکه کافر شدند ودروغ بستند بایتهای ما آن گروه یاران دوزخند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَكُلُوا
ای آنانکه ایمان آوردید حرام نکنید پاکیزهای آنچه حلال کرده خدا برای شما وتعدی نکنید بدرستیکه خدا دوست نمیدارد در گذرندگان را وبخورید
مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ *
از آنچه روزی داد شما را خدا حلال پاکیزه وبترسید از خدا آنکه شما بان گروندگانید

قوله قل یا اهل الکتاب لستم علی شیء الآیة . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از جهودان
بنزدیك پیغمبر عم آمدند وگفتند یا محمد بتوریة ایمان داری ومقر هستی که کتاب خداست عز وجل وحق است
گفت آری گفتند تورا با ما اتفاق است ما را با تو اتفاق نیست در انکه قرآن حق است واز نزدیك خداست بر این ما را برها
کن واقرار دادی که حق است که خدای تعالی این آیه فرستاد وگفت بگو یا محمد ان جهودان وترسایان را که شما برهیچ

چیز نه تااقامت توریة وانجیل نکنید ودر اقامت آن دو قول گفتند یکی انکه ایمان آرید بدانچه دراوست از نبوت محمد و
بشارت بدو ووجوب ایمان باو وبکتاب او وقولی دیگر ابو علی گفت مراد در امر بقامت توریة وانجیل امر است
بانچه از آن منسوخ نیست یعنی حکم آن باحکم شرع رسول ما راست است که انچه منسوخ است اقامت آن نباید کردن و
بر آن کار کردن ونیز . وما انزل الیکم من ربکم . وانچه انزله کرده اند بر شما از خدای تان دراو دو قول
گفتند انکه مراد قرآن است که خدای تعالی برهمهٔ مکلفان انزله کرده وتخصیص ایشان در این آیه بذکر برای اقامت
حجت است بر ایشان چه خطاب در آیه با ایشان است قول دیگر انکه مراد جمله ادله است که خدای تعالی نصب کرده است بر
صحت مسلمانی وتوحید ونبوت انبیا ونبوت پیغمبر ما ص . ولیزیدن کثیراً منهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً وکفراً .
وبیفزاید بسیاری را از ایشان انچه بر تو فرو فرستادند طغیان وعدوان وکفر یعنی ایشان بیفزودند عند نزول قرآن
طغیان وکفر واین طریقه بیان کردیم پیش از این اگر گویند نه این مفسده باشد برای انکه مفسده آن بود که فساد عند
آن حاصل آید واگر او نبودی فساد حاصل نیامدی گوئیم بلی چنین باشد باشرط دیگر وآن آنست که از باب تمکین نبود
چون قدرت وآلة وقرآن وسایر ادله از باب تمکین اند مفسده نباشد دگر انکه مسلم نیست که استفساد ایشان بنزول
قرآن بود واگر قرآن نبودی ایشان کافر نشدندی بلی روایت است که اگر قرآن نیز نیامدی ایشان خود کافر بودندی
بل خود جز چنین نیست برای انکه خدای تعالی گفت . ولیزیدن کثیراً . بیفزاید بسیاری را از ایشان وزیاده
انجا باشد که اصل بود وطغیان بگفتیم که مجاوزة الحد باشد ومنه قوله تعالی . انا لما طغی الماء وقوله ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی فلا تأس علی القوم الکافرین . ای لا تحزن علیهم تو بر این کافران اندوهگین مشو واین بر سبیل تسلیهٔ
رسول هم گفت برای انکه او دل در ایمان ایشان بسته بود وچون ایمان نیاوردندی او دلتنگ شدی حق تم گفت
تو دلتنگ مشو بر ایشان اگر ایشان بدوزخ وسقر شوند که ایشان مستحق آنند قوله تعالی . ان الذین آمنوا .
انکه حق تعالی از احوال مؤمنان که در اصل مؤمن بودند وآن مؤمنانی که از اهل کتاب بودند وایمان آوردند بر رسول
علیه السلام خبر داد وگفت که آنانکه ایمان دارند وآنان که بر دین جهودی اند وآنانکه صابیان اند وصابی آن باشد که از
دینی که جمهور بر آن باشند میل کند وبدینی رود که اندکی مردم بر او باشند وبنزدیک ما از ایشان جزیه نگیرند چه ایشان
ستاره پرستند وبنزدیک فقها جاری مجری اهل کتاب باشند در اینباب واصل کلمه از صبا باشد اذا مال قال الشاعر . صبا قلبی
ومال الیک میلاً . وارقنی خیالک یا اثیلاً . ای مال وصبا من الصبی اذا طلع والنصاری جمع نصرانی باشد و
ترسایان که بر ملت عیسی اند . من آمن بالله . هر که از ایشان ایمان آرد وعمل صالح کند بر ایشان هیچ خوفی و
ترسی وحزنی واندوهی نباشد واین بدل بعض باشد از کل امادر رفع صابئون چند قول گفته اند سیبویه گفت کلام بر
تقدیم وتاخیر است وتقدیر کلام اینست . ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری من آمن بالله الی آخر الآیة ثم ابتدا
وقال الصابئون کذلک پس او مبتدا باشد محذوف الخبر ومانند آنست که شاعر گفت . والا فاعلموا انا وانتم بغاة ما بقینا
فی شقاق . المعنی انا بغاة فی شقاق وانتم کذلک وقال بنی صابی بن البرجمی . فمن یک امسی بالمدینة رحلة . فانی وقیار
بها لغریب . ای فانی لغریب وقیار ایضاً کذلک کسائی گفت معطوف بر ضمیری که در هادوا است وان هم است وتقدیر آنست
: والذین هادوا هم والصابئون . ورمانی گفت این خطاء است از دو وجه یکی انکه صابیان جهودان را در جهودی
مشارکت نکرده اند دوم انکه عطف اسم ظاهر بر ضمیر مرفوع متصل نشاید کردن تا اظهار ضمیر منفصل نکنی لا یقال
جائنی وزید علی تقدیر هو وزید ولا ضربوا وزید علی تقدیر ضربوهم وزید سه ام فرا گفت برای آن است که آن
در اسمی شده است که اعراب بر او ظاهر نمی شود وآن الذین است وچون چنین باشد روا بود چنانکه گویند انی وزید

قایمان واستشهد بقوله فانی وقیار بها لغریب واین وجه هم ضعیف است ووجهی دگر انکه عطف کرد بر موضع ان مع اسمها
برای انکه ان مع اسمها فی موضع الرفع بالابتداوان در کلام برای تاکید شده است واین وجهی است قریب
به از آن دو وجه که کسائی وفرا گفتند قوله لقد اخذنا لام جواب قسمی مضمر است حق تعالی احتجاج کرد باین
آیه بر جهودان وملامت کرد ایشان را بر انچه کردند وپدر انشان بر آن بودند وایشان اقتدا کردند بطریقهٔ اسلاف خود
گفت بخدای که ما میثاق وعهد فرزندان یعقوب فرا گرفتیم ومیثاق مفعال باشد من الوثیقه وآن استواری بود و
پیغمبران فرستادیم بایشان واین بر سبیل احتجاج گفت تا حجة بر ایشان بدارد . کلما جائهم رسول . هر که
پیغمبری آمد بایشان وخبری آورد بخلاف هوای نفس ایشان که دل ایشان نخواست آن را رمانی گفت هوی لطف
وبخل چیزی باشد از نفس بامیل باو واصل او از هواء ممدود است که جو باشد جز انکه این مقصور باشد وآن ممدود
یقال هوی الشیء یهوی هوی اذا ذهب قلبه ومال طبعه الیه وهوی یهوی هویاً اذا سقط من علو الی سفل لانه
ینزل فی الهواء ورمانی فرق کرد میان شهوت وهوا گفت شهوت بموجودات تعلق دارد وهوا بخلاف اینست نگویند
هویت الطعام وانما یقال اشهیته واین که او گفت نیک نیست چه هوا از قبیل شهوت باشد وبموجودات تعلق دارد
یقال هویت فلاناً اذا عشقته جز که هوی برای لطف موقعش از شهوت خاص تر بود وشهوت عامتر از او باشد و
اما قوله . وافئدتهم هوی . دراو دو قول گفتند یکی انکه محترق است ومجوف چون هواء جو که چیزی یاد نگیرد
ودگر انکه جوف او را سبک بکرده است . قوله . کالذی استهوته الشیاطین . دراو هم دو قول است یکی انکه
استخفته سبک بداشت آن را ودوم انکه قادته الی الهواء یکی انکه از ممدود باشد ویکی از مقصور . فریقاً کذبوا .
گروهیرا یعنی از پیغمبران تکذیب کردند وبدروغ داشتند وگروهی را از ایشان بکشتند ونصب هر دو بر مفعول
به است بان فعل که از پس اوست مس قوله کذبوا ویقتلون اگر گویند چرا یکی بلفظ ماضی گفت ویکی بلفظ مستقبل گوئیم
برای دو وجه را یکی انکه تا باز نماید که این چون صفتی لازم است ایشان را بلفظ حال ودگر برای مراعات رأس الآیة
قوله . وحسبوا الا تکون فتنة . ابو عمرو وکسائی وحمزه خواندند لا یکون برفع نون برانکه ان مخففه باشد از مثقله وتقدیر
آن بود که انه لا یکون واسم ان ضمیر شأن وکار باشد والمعنی حسبوا ان الشأن والامر نفی الفتنة ومثله قوله . و
علم ان سیکون منکم مرضی ودگر قرا خواندند بنصب نون برای انکه ان ناصبه فعل مضارع باشد وخلاف نکردند
در رفع فتنه برای انکه کان تامه است بمعنی حدث ووقع وحسب را معنی ظن باشد یقال حسب الشیء یحسب اذا ظنه
حسبانا وحسب الحساب یحسبه حسباً وحساباً واصل هر دو یکی است برای انکه در حساب معنی تقدیر است وحسب
الرجل یحسب حسابة اذا صار حسیباً وحسب فعل باشد بمعنی مفعول یعنی ما یحسب ویعد من مفاخره ودر عربیة نصب فتنة
روا باشد علی تقدیر وحسبوا الا یکون قولهم او فعلهم فتنة جز انکه نخوانده اند ودر فتنة اینجا مفسران گفته اند مراد
عذاب است وعقوبت سدی وقتاده وحسن ومجاهد گفتند که مراد بلیه است واصل او در لغت این باشد عبدالله
عباس گفت فتنه اینجا کفر است واصل کلمه اختبار باشد وفلان مفتون بکذا ومفتتن به اذا کان
ممتحناً به . وقوله یوم هم علی النار یفتنون . ای یحرقون من قولهم فتنت الذهب بالنار اذا خلصته بها
وقوله وفتناک ای اختبرناک اختباراً فعموا وصموا کور وکر شدند واین بر سبیل مبالغه گفت در تشبیه ایشان
بافت رسیده در چشم وگوش از جهل وغفلت وقلت تأمل ایشان در آنچه بر ایشان واجب بود یعنی جهل پیشه کردند
وسر در ره ضلالت وجهالت نهادند از تکذیب انبیا وکشتن ایشان بمانند کوران وکران از آنچه ایشان را فرموده
ونموده بودند وآیه در معنی جاری مجری آنست که گفت . الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم یفتنون . انکه

گروهی از ایشان توبه کردند خدای تعالی توبهٔ ایشان قبول کرد دگرباره فرزندان ایشان باسر کفر وضلالت شدند وکوری وکری بکفر بر رسول ما علیه السلام وحق تعالی خطاب باهل کتاب عصر رسول ما کرد انچه ایشان کرده بودند وآنچه پدران ایشان کرده بودند بر ایشان شمرد برای انکه چون از یك اصل بودند بمنزلهٔ یك شخص بودند امّا رفع کثیر منهم دراو چند قول گفتند یکی انکه بر لغت آنان باشد که گویند اکلونی البراغیث بفاعلیة مرفوع بود وقال ابو عمرو الهذلی ، لثیم دیّا فی ابوه وامه . بحوران یعصرن السلیط اقاربه . واین لغتی چه شاذّ قرآن براین حمل نکنند وجهی دگر آنست که بدل ضمیر مرفوع متصل باشد که ضمیر فاعل است من الواو فی قوله عموا وصموا چون این واو ضمیر مرفوع آمد بفاعلیة کثیر از او بدل کرد بدل البعض من الکلّ چنانکه جائنی القوم اکثرهم و وجهی دگر آنست که خبر مبتداء محذوف باشد والتقدیر ذو العمی والصمم کثیر منهم ومثله قولهم شرّ اهرّ ذاناب والتقدیر ما اهرّ ذاناب الّا شرّ . واگر این تقدیر نکنند مبتدا نکره شود درجای خود واین درکلام ایشان درست نباشد وجهی دیگر آنست که جواب سایلی باشد که پنداری چون گفت قدیم تعالی فعموا وصموا قایلی گفت من هم فاجاب وقال کثیر منهم والله بصیر بما یعملون . وخدایتعالی جل جلاله بینا وداناست بانچه ایشان میکنند مورداو تهدید ووعیداست یعنی بروی هیچ پوشیده نیست از اجزاو تفاصیل آن تاهر یکی را بر وفق آن چنانکه شاید جزا دهد قوله لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح بن مریم . کافر شدند آنانکه گفتند خدای معبود که استحقاق عبادت دارد عیسی مریم است وبیان کردیم که کفر جحود بدل باشد آنرا که واجب باشد که باو اقرار دهند واز قبیل اعتقاد باشد وآن را بافعال جوارح هیچ تعلق نیست اگر گویند نه در این آیه قول را کفر خواند گفت ترسایان باینقول کافر شدند گوئیم از این دو جوابست یکی انکه مراد بقول مذهب واعتقاد است چنانکه گویند اینقول ابو حنیفه است واین قول شافعی است یعنی مذهب واعتقاد ایشان است دگر انکه چون اعتقاد خبیث ایشان عند قول ایشان پیدا شد خدای تعالی اعتقاد را قول خواند لما کان ظهوره لنا عند ذلك ورمانی گفت کفر تضییع حق نعمت باشد اما بجحود واما انچه جاری مجرای آن بود در عزم جزم واین که او گفت کفر عرفی است نه اصطلاحی انچه او گفت کافر نعمت را گویند وآن گروهی از ترسایان که گفتند مسیح خداست فرقتی اند که ایشان را یعقوبیان خوانند وایشان بتثلیث گویند اقنوم پدر واقنوم پسر واقنوم روح القدس انکه گویند سه بودند یکی شدند ومتحد گشتند وآنان جز ایشان اند که مسیح را پسر خدا گفتند از مریم تعالی علوا کبیرا ایشان در حق مسیح آن گفتند ومسیح ایشان را گفت ای بنی اسرائیل خدائی را پرستید که خدای من است وخدای شما تبرّا کرد از انچه ایشان گفتند ومنکر شد قول ایشان را ودعوت کرد ایشان را باعبادت خدای تعالی واقرار داد که خدای من است ردّ بر ایشان که او را خدای گفتند ونیز خدای شما . انه من یشرك بالله . انکه بر سبیل تعلیل گفت برای انکه هر که او بخدا شرك آرد و با او انباز گیرد خدایتعالی بهشت بر او حرام کند واصل شرکة وشرك اجتماع در ملك باشد وتصرف یقال تشارکا فی کذا وشارك فلان فلانا واشترك اذا جعل شریکا له اولغیره واین لفظ در شرع عبارت باشد از انکه در عبادت غیر را با خدایتعالی یار کند واین کفر باشد ومراد اعتقاد استحقاق غیری باشد عبادت را با خدایتعالی وبر آن عقاب مؤبّد باشد وتحریم بهشت باین آیه واجماع امت ونام مشرك شامل بود بت پرست را وآفتاب پرست وستاره پرست وگبر وترسا و جهود را . وما للظالمین من انصار . ومراد در آیه بظالمان کافرانند چون در آیه ذکر کافران رفته است ولقوله . وانّ الشرك لظلم عظیم . واگر حمل کنند بر عموم اولیتر باشد کافر را وجز کافر را برای انکه هیچکس نباشد که کسی را بر خدای حمایت کند ونصرت واو را از عذاب برهاند وباین آیه ومانند این تمسك رسد اصحاب وعیدرا در

نفی شفاعت ظالمانیکه کافر نباشند برای انکه حمایت باشد بر سبیل قهر وغلبه وتسلط وشفاعت بر سبیل تضرّع ولابد باشد فرق میان ایشان ظاهر است . لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة . حق تعالی گفت کافر شدند آنانکه گفتند خدای سیم سه است واین قول جمهور ترسایانست از ملکائیان ونسطوریان ویعقوبیان واین سه که گفتند بر سبیل اتحاد گفتند وبیان کردیم که آن نامعقولست از برای انکه محال است سه ذات یکذات شود ودر ثلثه جز جر نشاید زجاج گفت اگر رابع ثلثة گویند دراو هر دو وجه شاید هم جر هم نصب جر بر اضافه رابع ثلثة ورابع ثلثة ای جاعلهم بنفسه اربعة نصب او بر مفعول به باشد انکه حقتعالی خبر داد وتکذیب کرد ایشان را بقوله ومامن اله مانفی است ومن مؤکد اوست کقولك مافی الدار من رجل این برای عموم واستغراق نفی باشد . وان لم ینتهوا عمایقولون . واگر باز نایستند از اینکه میگویند یعنی القول بالثلثه . لیمسّنّ الذین کفروا . برسد بانانکه کافر شوند از ایشان عذاب الیم یعنی مولم یعنی بانانکه در کفر اصرار کنند برای انکه نیکو نباشد که گوید . لیمسّنّ الکافرین من الکافرین چه اگر ایمان آرند واصرار نکنند بر کفر باتفاق عذابشان ساقط شود ووجهی دگر گفتند وآن آنست که برای آن گفت . الذین کفروا منهم . تا وعید شامل باشد همه قوم را که ذکر شان در آیه رفته است چه از ایشان گروه بسیار ایمان آوردند پس منهم تخصیص عموم است در آیه واین وجه بمعنی نزدیك است بوجه اول . افلا یتوبون الی الله . انکه بر سبیل تقریع وتوبیخ گفت این قوم چرا توبه نکنند با خدایتعالی ورجوع نکنند باطاعت وعبادت او وآمرزش نخواهند از او وخدایتعالی غفور ورحیم است واو برای حالست فی قوله ، والله غفور رحیم ، یعنی وحال حالی که خدای تعالی آمرزنده وبخشاینده است بیامرزد برحمت وفضل آنرا که با درگاه او شود قوله ، ما المسیح بن مریم ، انکه حق تعالی رد کرد بر ایشان آن مقاله شنیع ایشان از حواله محال که بر عیسی ومریم کردند گفت نبود عیسی مریم الا پیغمبری که پیش او دگر پیغمبران رفتند ومادرش زنی صدیقه بود وراست گوی وفعیل وفعال بناء مبالغه را باشد چنانکه رجل سکیت وشریر وقولی دگر آنست که مصدق بود بایات خدای ومؤمن بود بمنزلهٔ او وپسرش وآیاتی که خدای تعالی در ایشان بخلقان نمود چنانکه گفت ، وصدقت بکلمات ربها ، وقوله کانا یأکلان الطعام ، طعام خوردندی واین بر سبیل ردّ وانکار بر ترسایان است تا تنبیه کنند ایشان را بر انکه انکس که طعام خورد ومحتاج باشد بطعام واگر نخورد زنده نماند او جسم ضعیف محدث محتاج باشد وانکه چنین بود الهیة را نشاید وبعضی اهل معانی گفتند خوردن طعام در آیه کنایت است از قضای حاجت برای انکه انکس که او طعام خورد او را حدث بود وانکه او محدث باشد از حدث مخصوص خدای محدث تواند بودن بمعنی موجه چه براثر حدث بانفار نفس وطبع از او من ادلّ الدلیل باشد بر حدوث صاحبش انکه گفت یا محمد بنگر که ما آیات برای ایشان چگونه بیان میکنیم وادله چگونه ظاهر میگردانیم انکه بنگر که ایشان از آن چگونه عدول واعراض میکنند تا بحدی رسد که عدول ایشان از قبول حق ونظر در آیات وبینات من واصرار بر کفر تا پنداری که مجبول ومطبوع اندرین کار وکسی جز ایشان ایشان را از آن نگرداند فهذا معنی قوله فأنی یؤفکون ای یصرفون فلان مأفوك اذا کان مصروفا عن الشیء و دروغ را برای آن افك گویند که مصروف بود از وجه خود ومؤتفکات گویند بادهای مختلف را و مؤتفکات گفتند زمین هارا که خدای بعذاب برگردانید قوله . اتعبدون من دون الله . انکه فرمود رسول خود را که بر سبیل احتجاج وانکار بر ایشان گو بدایشان را بپرستی بدون خدا آن را که مالك وقادر بر نفع وضر شما که نه بشما سودی تواند کردن ونه دفع مضرّتی برای انکه قادر بر این خدای باشد یا انکه خدای او را تمکین کند واگر عیسی علیه السلام بر نفع وضرر رسانیدن قادر بود بتمکین خدای بود انکه در حال

حيوة چنين بود ترسايان عصر رسول را ازاو هيچ نفعى وضررى نبود وعبادت انكس كه ازاو نفع وضرر نبود جارى
مجرى عبادت اصنام وجمادات باشد وقبح آن معلوم است بضرورت ونفع فعل لذت باشد ياسرور يا انچه مؤدّى بود
باآن يا بايكى ازآن مانند لذتها كه آدمى بان ملتذ شود از انواع مشتهيات وضر فعل الم باشد ياغم يا آنچه مؤدّى باآن يا
بايكى ازآن چون آلام درحيوان وقذف وسب وبخشم آوردن نيز ازاين باب بود . والله هو السميع العليم . وخداى
شنواست وبينا وداناست واقوال شما ميشنود وافعال شما ميداند تاهر كسيرا بروفق انچه او مستحق باشد جزا دهد
، قل ياأهل الكتاب . بگواى جهودان وترسايان كه خداوندان توريه وانجيليد . لاتغلوا فى دينكم ، غلو مكنيد در
دينتان وآن متجاوز الحد باشد وضد غلو تقصير باشد ، غير الحق . بناحق نصب او بر حال باشد اى غير المحقين روا
بود كه صفت مصدر محذوف باشد والتقدير ، غلواً غير الحق ولاتتبعوا . ومتابعت مكنيد واقتدا باهوا ومذاهب و
ديانات قوميكه ايشان مذاهب بهواى نفس نهادند نه باستخراج ادله از آنانكه پيش از شما بودند چه صفت ايشان اينست كه
پيش از شما ضال وگمراه بودند حسن ومجاهد گفتند آيه نهى است ترسايانرا از انكه اقتدا كنند در ضلال بجهودان وبعضى
دگر گفتند مراد آنست كه اقتدا مكنيد بأسلاف ورؤسا واكابر خود در ضلال چه ايشان جز انكه ضالند در خود مضلند
وگمراه كنندۀ قومى بسيار را كه پيش از شما بودند ، وضلوا عن سواء السبيل ، زجاج گفت براى آن تكرار كرد كه آن
خواست كه ضلوا من قبل بلفظ اول وبدوم انكه ضلوا من بعد بعضى دگر گفتند براى آن تكرار كرد كه بأوّل
ضلال دين خواست وبدوم ضلال از طريق بهشت وسواء السبيل مستقيم الطريق باشد كه از ميل وكژى دور باشد
، قوله لعن الذين كفروا . لعنت كردند كافران بنى اسرائيل را بزبان داود وعيسى مريم ع لعن طرد وابعاد باشد
از رحمة ودر معنى او سه قول گفتند حسن بصرى ومجاهد وقتاده گفتند ايشان را بر زبان داود لعنت فرمود تاقرده
شدند وبدعاء داود خداى تعالى ايشان را مسخ گردانيد تابوزينه شدند وبزبان عيسى تاخوك شدند وبراى آن تخصيص
كرد اين دو پيغمبر را كه از پس موسى ازاين دو پيغمبر معروف تر نبودند ذكر سليمان براى آن نكرد كه دين سليمان دين
داود بود واورا شريعت نو نبود باقر ع گفت اما داود اهل ابله را لعنت كرد بعد وان كه روز شنبه كردند درباب
ماهى گرفتن وايشان در عهد داود بودند وگفت . اللهم البسهم اللعنة مثل الرداء على المنكبين ومثل المنطقة على الحقوين .
بار خدايا لعنت كن ايشانرا لعنت مشتمل بر ايشان چون ردا بدوش ها فرود آيد وچون كمربند بميانشان در آيد خدايتعالى ايشانرا
باكپى كرد اما عيسى او اصحاب مائده را كه مائدۀ خواستند چون خداى بفرستاد كافر شدند بان كافر شدن ايشان را لعنت
كرد خداى تعالى ايشان را باخوك كرد قول ديگر آن است كه تا ايشان آيس ونا اميد باشند از مغفرة مادام تابر كفر اصرار
كنند بدعاء پيغمبران كه ايشان را كردند ودعاء انبيا لابد مستجاب بود قول سوم آن است تابدانند كه ايشان را سود نخواهد
داشتن انكه ايشان فرزندان پيغمبران اند واز نژاد ايشانند كه ايشان فخر ميارند بانان كه ايشان لعنت كردند ايشانرا
از داود وعيسى مريم ذلك اشارت است بلعن آن لعنت براى آن است كه ايشان عصيان كردند با مجازات راست كقوله فلئن
فلت هذيل شباه . لبما كان هذيلاً يفل . وما مصدريه است ومعنى انكه ذلك اللعن بعصيانهم واعتدائهم وعصيان
مخالفت امر باراده باشد وعام بود در انچه مختص بود بفاعل ودر انچه متعدى بود در او واما اعتدا وعدوان جز در گناه
متعدى نگويند . كانوا لايتناهون عن منكر . بناء تفاعل از ميان جماعت بود كما يقال تقاتلوا وتضاربوا وتشاتموا اذا قتل
بعضهم بعضاً وكذلك فى الضرب والشتم حقتعالى گفت باانكه ايشان عصيان وتعدى كنند يكديگر را منع نميكنند ونهى نميكنند
از منكر ونابايستى كه در عقل وشرع حرام است وايشان بر دست دارند وتعاطى ميكنند انكه بر سبيل مذمت ونكوهش
گفت ايشان را لبئس ماكانوا يفعلون . بدچيزى است انچه ايشان ميكنند ومنكر بخلاف معروف باشد وانكار

ضدّ اقرار باشد ودر انكه مراد بمنكر چيست آنجا سه قول گفتند يكى انكه ماهى گرفتن است روز شنبه دوم انكه
رشوت ستدن است در احكام سوم انكه ربا خوردن است وبهاى پيه كه بر ايشان حرام بود چون پيه نميخوردند
ميفروختند وبهايش ميخوردند ونداستند كه انچه عينش حرام بود بهايش هم حرام بود وحمل كردن بر عموم اوليتر
بود چه منافى نيست ميان اين اقوال عبدالله مسعود روايت كرد از رسول ع كه او گفت هر كه در بنى اسرائيل منكرى
كردى يكى بيامدى واورا نهى كردى واو باز نايستادى از آن بردگر روز چون اورا ديدى بااو اختلاط ومواكله
ومشاربه كردى واز او تبرا نكردى چون خداى تعالى از ايشان چنين ديد ودلهاى ايشان بعضى بر بعضى زد ولعنت
كرد ايشان را از زبان داود هم وعيسى مريم عليه السلام واز ايشان قرده وخنازير ساخت وبان خداى كه جان من بامر
اوست كه اگر امر معروف كنى ونهى منكر كنى ودست سفيه بدست گيرى واورا بر حق بدارى والا خداى تعالى
دلهاى شمارا بر يكديگر زند ولعنت كند شمارا چنانكه لعنت كرد ايشان را . ترى كثيراً منهم . اى محمد بينى بسيارى را
از ايشان بعضى گفتند مراد اهل كتابند از جهودان وترسايان بعضى دگر گفتند مراد جهودانند تنها وبعضى گفتند
كعب اشرف است كه ايشان تولا مى كنند بمشركان تولاى نصرت وبايك دگر دوستى مى كنند تا يكدست ويكزبان باشند
بر تو كه محمدى قوله ، لبئس ماقدمت لهم انفسهم ، بدچيزى است كه نفس ايشان براى ايشان تقديم كرد واز پيش
بفرستاد لام جواب قسمى مضمر است چنانكه گفتيم وما نكرۀ موصوف است وبراى آن فعل بانفس اضافه كرد تا اضافۀ فعل
محقق شود باايشان وبدانند كه ايشان كردند وجز ايشان نكردند چنانكه گفت بماقدمت يداك وبماقدمت ايديكم وما
كسبت ايديكم ، ان سخط الله عليهم . موضع ان مع الفعل رفع است وفعل باان در جاى مصدر است وان مخصوص
بالذم باشد كزيد فى قولهم بئس الرجل زيد وبئس رجلاً زيد وتقدير آيه اينست كه . لبئس شيئاً قدمت لهم انفسهم
سخط الله عليهم وخلودهم فى النار ، وشايد كه وفى العذاب هم خالدون كلام مبتدا باشد وبه بئس تعلق ندارد . ولو
كانوا يؤمنون بالله والنبى . انگه گفت اگر بدل انكه اين ميكنند بخدا وپيغمبر ايمان آوردندى . وما انزل اليه ،
وبر آنچه براو انزله كردند وگفتند مراد به پيغمبر موسى است ومراد بلو كانوا منافقان وجهودانند گفت اگر ايشان
بخدا وپيغمبر وكتاب يعنى موسى وتوريه ايمان داشتندى . ما اتخذوهم اولياء . مشركان را بدوست نگرفتندى
اين قول حسن بصرى است ومجاهد پس موالات ومصافات ايشان با مشركان دليل آن ميكند كه ايشان ايمان ندارند
بموسى وتوريه چه ايشان بموسى وتوريه كافرانند ولكن ايشان بيشتر فاسقند وخارج از فرمان خداى ، لتجدن
اشد الناس عداوة . انگه رسول را ع احوال دوستان ودشمنان اعلام كرد گفت لتجدن يابى تو سختترين مردمانرا
بعداوت ودشمنى ونصب او بر تميز است ، للذين آمنوا در محل نصب است باانكه مفعول عداوت است ومصدر عمل
فعل كند اليهود ونصب او بر مفعول دوم است از او چه ان جهودان را يعنى دشمن تركس مسلمانان را جهودان باشند
ابوهريره روايت كرد كه رسول گفت ع كه هيچ دو جهود نباشند كه بايك مسلمان حاضر بشوند والا قصد كشتن او
كنند ، والذين اشركوا وآنانكه مشرك باشند براى معادات مسلمانان مشركان وجهودان باختلاف ملك واهواء
ايشان دوست يكديگر شده اند . ولتجدن اقربهم مودة . ويابى نزديك ترين ايشان را بدوستى مر مؤمنان را
آنان را كه گفتند ما ترسايانيم ومراد بترسايان خصوص است نه عموم براى انكه ترسايان بامسلمانان كمتر از جهودان
دشمنى نكنند وانما مراد نجاشى است . مفسران گفتند در بدايت اسلام كه رسول ع بمكه بود مشركان بايكديگر
بنشستند ومشورت كردند در كار مسلمانان وانكه ايشان را چگونه بر اندازند وقهر كنند گفتند هر يكى از ما آنان را
كه از ايشان در جوار وهمسايگى اوست ايذا بايد كردن ورنج نمودن تاباشد كه از محمد برگردند اين معنى بر دست

گرفتند تا بعضی مردمان که ضعیف یقین بودند برگشتند و جماعتی بماندند و رسول را عمش حمایت کرد که ابوطالب
بود چون رسول عم آن رنج اصحاب بدید ایشان را گفت شما را هجرت باید کردن و بحبشه رفتن که پادشاه حبشه
مردی است عادل ظلم نکند و مردی است بحمایت نیك رها نکند تا کسی بر شما ظلم کند نجاشی را خواست باین نام و
نام او اصحمه بود و این بزبان حبشه عطا باشد و نجاشی نام پادشاهان حبشه باشد چنانکه قیصر نام پادشاهان روم است
و کسری نام پادشاهان عجم یازده مرد برخاستند و چهار زن انجا رفتند عثمان عفان بود و زبیر عوام و عبدالله
مسعود و عبدالرحمن عوف و ابوحذیفة بن عتبه و مصعب بن عمیر و ابوسلمة بن عبدالأسد و عثمان بن مظعون و
عامر بن ربیعه و حاطب بن عمرو و سعید بن بیضا بدریا رفتند و کشتی بگرفتند تا بزمین حبشه نیم دینار و این در ماه
رجب بود من سنة خمس من البعث و این هجرت اول بود انگه جعفر بن ابیطالب برفت و پس از آن مسلمانان گروه
گروه میرفتند تا هشتاد و دو مرد بحبشه رفتند بیرون از زنان و کودکان چون قریش خبر یافتند عمرو بن العاص را
بفرستادند با مبالغی هدایا والتماس کردند از او که ایشان را با مکه فرستد و این قصه بتمامی در سورهٔ آل عمران بگفتیم
چون برفتند وانچه توانستند کردن هرچند که ممکن بود کردند از جهد و نجاشی سخن ایشان را گوش
نکرد و ایشان را ردّ کرد اعنی عمرو عاص و اصحابش را و ایشان باز گشتند خائب و ناامید و مسلمانان انجا
مقام کردند فی خیر دار واحسن جوار تا انگاه که رسول عم هجرت کرد و کارش بلند شد و مسلمانان قوّت گرفتند
و سال بششم رسید از هجرت رسول علیه السلام نامه نوشت بنجاشی بردست عمرو بن امیة الضمری تا ام حبیبه بنت
ابی سفیان را برای او بخواهد و او با شوهر خود هجرت کرده بود بحبشه شوهرش انجا فرمان یافته و مسلمانانی که انجا
بودند درخواستند با پیش او فرستند و نجاشی کنیزك را از آن خود نام او ابرهه بنزدیك امّ حبیبه بنت ابی سفیان
فرستاد و خبر داد او را که رسول خدای او را میخواهد امّ حبیبه عقدی داشت بشارت بان کنیزك داد و گفت او را بگوی
تا وکیلی فرستد پیش من تا من او را وکیل کنم که مرا باو دهد او خالد بن سعید بن العاص را بفرستاد او را وکیل کرد تا او را
برسول دهد بر مهر چهار صد دینار وانکه از قبل رسول خطبه کرد نجاشی بود کس فرستاد تا چهار صد دینار
بیاوردند و بدست کنیزك بامّ حبیبه فرستاد چون او زر پیش امّ حبیبه برد او از انجا پنجاه دینار برگرفت و بکنیزك داد
و کنیزك گفت مرا پادشاه گفته که هیچ نستانم از تو و آن نیز که فرا گرفته‌ام باتو دهم و آن عقد که از او گرفته بود و
آن پنجاه دینار بدو باز داد و او را گفت بدانکه من خدمتگار خاص ملکم و جامه‌دار اویم و از من باو نزدیکتر کس
نباشد من ایمان دارم بخدای تم و بنبوّت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بانچه باو فرستاده است و التماس من از تو آنست
که چون برسول خدای رسی سلام و تحیت من بدو رسانی او گفت منت دارم انگه نجاشی زنان خود را فرمود تا
بیامدند و امّ حبیبه را تهنیت کردند و هدیه‌ها آوردند از طیب و انواع چیزها وانکه دو کشتی بساخت و امّ حبیبه را
با جعفر بن ابیطالب و جماعة صحابه که انجا مانده بود روان کرد و ایشان بیامدند و از دریا بگذشتند و بخشك
آمدند تا بمدینه رسیدند و رسول در آنوقت بغزوه خیبر بود اتفاق چنان افتاد که چون جعفر بن ابیطالب رحمة الله
علیهما برسید امیرالمؤمنین علیه السلام در انوقت بغزاة خیبر بود و خیبر گشاده بود و آن فتح خدایتعالی بردست او
برآورده بود مردی آمد و بشارت آورد بفتح خیبر و از آن راه دیگری آمد و بشارت بامدن جعفر رسول علیه السلام
گفت. فرحتان لا ادری بایّهما اسرّ بفتح خیبر ام بقدوم جعفر. دو خرّمی است نمیدانم بکدام خرّم تر باشم بفتح
خیبر یا بامدن جعفر ندانم باثر دست این برادر شادمانه تر باشم یا بقدم و قدوم آن برادر و در خبر است که مبشری دیگر آمد
عندان و بشارت داد بولادت حسن بن علی رسول علیه السلام آن را بشارت دیگر شناخت و گفت ام بولادة شبر و چون

این حال بود رسول عم از نماز فریضه فارغ شده بود چون یك بشارتش برسید یك تکبیر کرد و چون بشارت دو شد
تکبیر دو کرد و چون بشارت سه شد تکبیر سه کرد انگه گفت سنت کردم که چون نماز فریضه کنند سه تکبیر کنند
در عقب هر نمازی فریضه و ابتدا آن بود که گفتیم چون رسول عم بیامد بامدینه و ام حبیبه را بخانه آورد خبر بابوسفیان
رسید و او اسلام نیاورده شادمانه شده بود باین خبر و گفت. ذاك الفحل لا یقدع انفه. او آن فحل است که او را
باز نزنند پس از مدّتی نزدیك نجاشی نامه نوشت برسول عم و پسرش را ارهاء بن اصحمة بن الحرما با شصت مرد از
حبشه بفرستاد و در نامه گفت بدان ای رسول الله من اسلام آوردم بخدای تعالی و بتو که محمدی و تصدیق کردم تو را
وانچه بر تو فرستاده‌اند و پسر مرا نزد تو فرستادم با جماعتی زهاد و عباد و اگر فرمائی تا من نیز پیش خدمت آیم و
انچه فرمائی امتثال کنم و من بتو ایمان آوردم و تو را بیعت کردم بر دست پسر عمت جعفر بن ابیطالب ایشان بیامدند و
در دو کشتی نشستند بدو گروه چون بمیان دریا رسیدند آن کشتی که پسر نجاشی در انجا بود غرق شد و آن دیگر
برفت و آن جماعت برفتند و آن جماعت که بماندند با گروهی دیگر که با ایشان منضم شدند هفتاد مرد بودند شصت
و دو از حبشه و هشت مرد از اهل شام پیش رسول آمدند از جملهٔ ایشان بحیراء راهب بود و ابرهه و ادریس و
اشرف و تمام و قسیم و درید و ایمن و این هشت مرد از اهل شام بودند رسول عم سورهٔ یس بر ایشان خواند چون قرآن
شنیدند بگریستند و گفتند چه نیك ماند این کلام بانچه خدای تعالی بعیسی فرو فرستاد خدایتعالی در حق ایشان این آیه
فرستاد. لتجدن اشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود الی قوله و ذلك جزاء المحسنین و لتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین
قالوا انا نصاری، و نزدیکتر که ایشان را یابی بمودة و دوستی مؤمنان این ترسایانند که نجاشی است و اصحاب او که وفد شدند و
پیش رسول آمدند و آن هفتاد مرد بودند بر قول بعضی مفسران مقاتل و کلبی گفتند چهل مرد بودند سی و دو از حبشه
و هشت از شام عطا گفت هشتاد مرد بودند چهل از اهل نجران من بنی الحارث بن کعب و سی و دو از حبشه و هشت
از روم قتاده گفت آیة در جماعتی آمد از اهل کتاب که ایشان در شرع خود بدین حق مستمسك بودند چون رسول
علیه السلام بیامد و دعوت کرد و معجز نمود ایمان آوردند و متابعت کردند خدای تعالی باین آیه بر ایشان ثنا
گفت. ذلك بأن منهم، ذلك اشارت است بقرب قلب در باب مودّت گفت آن سبب آنست که از ایشان قسیسانند
و رهبانانند و قسیس عالم ترسایان باشد قطرب گفت قس و قسیس عالم ترسایان باشد بلغت روم قال ورقة بن نوفل.
بما خبرتنا من قول قسیس. من الرهبان اکره ان تبوحا. و ابن زید گفت زهاد ایشان بودند و اصل قسوس
نمیمه باشد یقال قس یقس قساً اذا نم قال روبة ابن العجاج. یصبحن عن قس الأذی غوافلاً. لا جمریات و لا
طهاملا. والطهامل من النساء القباح و مصدر او قسوسه و قسیسه باشد عروة بن الزبیر گفت ترسایان انجیل
ضایع کردند و آن را تغییر و تبدیل کردند و ایشان پنج مرد بودند چهار تغییر و تبدیل کردند و آن لوقاس و مرقوس
و بلحیس و میمنوس بود وانچه از ایشان بر حق بایستاد قسیس نام بود پس هر که اقتدا کرد باو و بر طریق حق
استقامت کرد او را قسیس خواندند سلمان پارسی گفت این آیه برسول عم میخواندم. ذلك بأن منهم قسیسین
ورهباناً. مرا گفت ذلك بان منهم صدیقین و رهباناً اشاره بمعنی او و رهبان عباد باشد و این لفظ هم واحد
بود هم جمع انکه گفت جمع است گفت واحد او راهب باشد مثل فارس و فرسان و راکب و رکبان وانکه گفت
واحد است گفت جمعش رهابین باشد کقربان و قرابین و خردان و خرادین قال الشاعر فی الواحد، لو عاینت
رهبان دیر فی القلل. لانحدر الرهبان یسعی و نزل. و انشدوا فی الجمع. رهبان مدین لو رأوك تنزلوا.
والعصم من شعف الجبال الفارد. و اصل او من الرهبة باشد و هی الخوف. و انهم لا یستکبرون. عطف علی قوله بان

منهم قسيسين ورهبانا . تابسبب انكه از ايشان عالمان وزاهدان اند ونيز بان سبب است كه ايشان استكبار نكنند
انكه حق تعالى وصف ايشان در خوف وخشية ورقت قلب باز گفت كه چون بشنوند انچه بر رسول خدا انزله
كرده اند چشمهاى ايشان بينى كه آب ريختن گيرد از آنچه ايشان شناخته باشند از حق يقال فاضت عينه اذا سالت بالدمع
وفيض العين امتلائها بالدمع وفاض النهر اذا سال مائه قال الشاعر . ففاضت دموعى وطل الشئون . واماوكيفاً
وامانحداراً . وخبر مستفيض اى شايع وافاض القوم من عرفات اذا خرجوا منها وافاض القوم فى الحديث اذا
تدافعوا فيه . ودمع اشك باشد ومدمع جاى اشك باشد . مما عرفوا من الحق . از انچه شناخته باشند از حق عمرو بن
مرة گويد در عهد ابو بكر جماعتى از يمن آمدند وگفتند چيزى از قرآن بر ما خوانيد قرآن بر ايشان خواندند ايشان
بگريستند ابو بكر گفت اول ما نيز چنين بوديم چون قرآن مى شنيديم ميگريستيم . فالان قست قلوبنا . اكنون
دلهاى ما سخت شد . يقولون ربنا آمنا . بار خدايا ما ايمان آورديم يقولون در جاى حال است اى قائلين در آن حال كه
ميگويند بار خدايا ما ايمان آورديم بنويس مارا با گواهان ودر معنى او دو قول گفتند يكى انكه نام ما در جريده آر ومدون
كن چنانكه نام گواهان باشد دگر انكه نام ما در لوح محفوظ با نام گواهان تو بنويس عبد الله عباس وابن جريج گفتند نام ما
با امت محمد بنويس كه ايشان گواهان پيغمبرانند فى قوله . وكذلك جعلناكم امة وسطاً لتكونوا شهداء على الناس .
ومالنا لا نؤمن بالله . ما استفهامى است انكه از ايشان حكايت كرد آنچه از خود گفتند بر طريق تعجب كه مارا چه بوده است
كه ايمان نياريم وچه منع است مارا از آن كه ايمان آريم بخداى وآنچه بما آمد از حق يعنى اسلام ورسول خدا كه محمد
مصطفى است وكتاب او كه قرآن است وشرع او كه مسلمانى است . ونطمع . واو حال است وحال حالى است كه ما
طمع ميداريم كه خداى تعالى مارا با مردمان صالح در بهشت بر دو ذكر بهشت بيفكند لدلالة الكلام عليه . فاثابهم الله .
اى جازاهم خداى تعالى ايشان را جزا داد وثواب جزاء نيك باشد وجزا باستحقاق صورت نبندد واصله من ثاب اذا
رجع كانه رجع ثمرة فعله وخيره اليه وهمچنين عقاب جزا باستحقاق نباشد لتعقبه الفعل وجزا عام بود وشامل ثواب
وعقاب را وثواب مختص بود بنفع وخير وعقاب مختص بود بشر ومضرت وعقاب را بر سبيل مجاز ثواب خواند
حق تعالى فى قوله . هل ثوب الكفار ما كانوا يفعلون . ودر اصطلاح اهل كلام ثواب نفعى باشد مستحق مقرون
باتعظيم وتبجيل بما قالوا بانچه گفتند ومراد نه قول است بزبان يعنى بانچه گفتند من قولهم ربنا آمنا وبانكه گفتند راست
گفتند ودر دل خلاف آن نداشتند كه بر زبان ميراندند واثاب متعدى باشد بدو مفعول يكبار بنفس خود بى حرف جر
بيك مفعول يقال اثبته كذا او على كذا واثبته بكذا على كذا ومثال آيه اين يكى است بما قالوا ما مصدرى است
اى اثابهم الله بقولهم هم در فعل مفعول اول است وجنات تجرى مفعول دوم به بهشتهاى كه از بسيارى درختان زمين آن
پوشيده باشد واصل الجن الستر كه در زير آن يعنى در زير درختان آن جويها ميرود واز منافع لذات چشم را ودل را خوشتر
از سبزى وآب روان چيزى نباشد خصوصاً كه درختان سبز ميوه دار باشند بانواع ثمار در هر ثمره هر طعم كه او خواهد
وجويهاء روان از آب ومى وشير وانگبين . وذلك جزاء المحسنين . اشارت است بثواب گفت اين ثواب وجزا
پاداشت نيكوكاران باشد ولفظا اگر چه بر عموم است معنى خصوص باشد يعنى اگر جزا بر او روا باشد واو از آنان
باشد كه انتفاع بجزاء بر او روا باشد چه قديم جل جلاله محسن است واحسان او زياده احسان همه محسنان است وليكن
جزا بر او روا نبود . والذين كفروا وكذبوا باياتنا . حق تعالى چون ذكر اهل كتاب كرد وايشان بر دو نوع
بودند مؤمنان وكافران چون ذكر مؤمنان ايشان بگفت وانچه ايشان را خواهد بودن از ثواب ذكر كافران ووعيد و
عقاب ايشان بگفت تا بطريق الخوف والرجا والترغيب والترهيب مكلفان را تحريض كرده باشد انكه تكذيب با كفر

مقرون كرد كه اگر چه كفر بچند طريق باشد كفر ايشان بتكذيب رسول ع بود وتكذيب قرآن ودگر انكه چون آيت
در صفت ايشان بود وايشان جامع بودند هر دو را ايشان را بهر دو وصف كرد اما بر عموم گفت تا ايشان وجز ايشان
داخل باشند در آن وعيد وديگران را نيز لطف باشد . اولئك اصحاب الجحيم . ايشان اهل دوزخند وجحيم فعيل
باشد بمعنى مفعول وجحم شدت ايقاد نار باشد قال الشاعر . والحرب لا يبقى لجاحمها التخيل والمزاح . ودر
قرآن مراد بجحيم دركه ونام دوزخ است واو اسم علم است بالام كه در او باشد كالنجم للثريا كانه علم له . يا ايها الذين
آمنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله لكم الاية . مفسران گفتند سبب نزول آيه آن بود كه چون رسول عليه السلام
با صحابه وصف قيامت بكرد واهوال او ودوزخ وعقاب او وشدت او بر گناه كاران جماعتى از صحابه بيامدند ودر سراى
عثمان بن مظعون بنشستند وگفتند ايشان ده كس بودند على بن ابو طالب بود وابو بكر وعبد الله مسعود وعبد الله عمر
وابو ذر غفارى وسالم مولاى حذيفه ومقداد بن اسود وسلمان فارسى ومعقل بن مقرن اتفاق كردند بر انكه روز
روزه نگشايند وبشب نياسايند وبر بستر نخسبند وگوشت نخورند وچربى نخورند وگرد زنان نگردند وطيب ببوى
باز نگيرند وپلاس پوشند ودنيا بكلى ترك كنند ودر زمين سياحت كنند وطريقه رهبانان گيرند وخويشتن خصى كنند
اگر اين خبر درست باشد در حق اين مذكوران ممكن است مگر در حق امير المؤمنين على ع كه باو لايق نيست وزهد و
عبادت او بان چيزها پيش از اين بود وچون در حق او عصمت درست شد وراى آن چيزى ديگر نباشد اين خبر برسول
عليه السلام رسيد برخاست وبخانه عثمان مظعون آمد ايشان از آنجا رفته بودند اهلش را گفت ام حكيم را كه يا ام حكيم
حديثى چنين از جماعتى بمن رسانيدند چنين است كه مرا گفتند يا نه او نخواست كه با رسول ع دروغ گويد ونخواست
كه سرى كه شوهر او را در خانه گفته افشا كند گفت يا رسول الله اگر عثمان با تو چيزى گفته است چنان است كه او گفت
رسول ع باز گشت چون عثمان مظعون باز آمد اورا گفت رسول خداى اينجا بود وچنين سخنى گفت عثمان برخاست
وپيش حضرت رسول ع شد وآن جماعت با پيش رسول شدند رسول ع گفت اين كه از شما مرا گفته اند درست است
گفتند بلى يا رسول الله وما اردنا الا الخير وما جز خير نخواستيم رسول ع گفت مرا آن نفرموده اند بدانيد كه نفس شمارا
بر شما حقى هست حق او رها مكنيد روزه داريد وروزه بگشائيد ونماز كنيد ونيز بخوابيد كه من گاه روزه دارم وگاه
ندارم ونماز كنم وبخسبم وگوشت وچربى خورم وبا زنان خلوت كنم وسنت وطريقة من اينست . ومن رغب عن
سنتى فليس منى . هر كه از سنت من رغبت بگرداند از من نيست انكه جمع كرد قوم را وخطبه كرد وگفت ما بال اقوام
چه بوده است مردمانى را كه زنان بر خود حرام كرده اند وطعامهاى لذيذ وبوى خوش وخواب وساير مشهيات
اما شمارا نميفرمايم كه چون زهاد ترسايان باشيد كه در دين من ترك لحم نيست وتحريم زنان ونه اتخاذ
صوامع وسياحت امة من روزه است ورهبانيت ايشان جهاد است خداى را پرستيد وشرك مياريد باو وحج كنيد
وعمره كنيد ونماز بپاى داريد وروزه داريد ماه رمضان وبر استقامت باشد آنانكه از پيش شما بودند بتشديد هلاك شدند
كه بر خود سخت بكردند خداى بر ايشان سخت بكرد اينها كه امروز در ديرها وصومعه ها اند بقاياى ايشان اند خداى
تعالى اين آيه فرستاد . زيد اسلم روايت كند كه عبد الله رواحه را مردى مهمان آمد عبد الله رواحه مشغول شد
بشغلى بوقت شام مهمان را طعام نداد نداو در آمد گفت مهمان را طعام داديد گفتند نه گفت چرا گفتند بانتظار تو او
گفت مهمان را طعام نداديد بانتظار من اين طعام بر من حرام است زن نيز گفت بر من حرام است مهمان نيز گفت
بر من حرام است همه بنشستند وطعام در پيش نهادند ونميخوردند عبد الله رواحه چون آن ديد دست بيازيد وگفت
بسم الله وطعام پيش گرفت وبخورد ومهمان راداد واهل او نيز بخوردند برد گر روز بيامد رسول را خبر داد

رسول م گفت صواب کردی خدای تعالی این آیه فرستاد عکرمه روایت کرد از عبدالله عباس که گفت
مردی نزد رسول آمد و گفت یا رسول الله من دوش پارهٔ گوشت بخوردم در میانهٔ شب مرا انتشار رنجه داشت من گوشت
بر خویشتن حرام کردم خدای تعالی این آیه فرستاد . یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم .
خدای خطاب کرد با مؤمنان و گفت ای گرویدگان و تصدیق کنندگان حرام مکنید بر خود ملاذ و مشتهیات
که خدای تعالی شما را حلال کرده است از مطاعم و مشارب و ملابس و مناکح و انواع آنچه باو انتفاع بگیرند چه تحریم
و تحلیل تابع مصالح بود و مصالح ان داند که عواقب داند و عواقب عالم الذات داند پس تحریم و تحلیل نه کار شماست کار
خدای است عزّ و جل اگر کسی گوید طعامی حلال را یا جامهٔ حلال را یا جز آن بر من حرام است حرام نشود
بر او بنزدیک ما چه آنچه خدای تعالی حلال کرده باشد بتحریم محرم حرام نشود و اگر کسی زن حلال خود را گوید که
انت علیّ حرام تو بر من حرامی نزدیک ما حرام نشود و طلاق نباشد و هیچ لازم نیاید جز توبه و بنزدیک فقها این
لفظ از کنایات طلاقست و باویك طلاق بر افتد و بنزدیک ما بکنایت طلاق واقع نباشد . ولا تعتدوا . و ظلم مکنید
بعضی گفتند مراد آنست که تعدی مکنید از حلال بحرام و بعضی گفتند مراد باعتدا آنست که در این معنی غلو مکنید
بخویشتن خصیّ کردن که خدای تعالی دوست ندارد آنان را که اعتدا و اسراف و غلو کنند . کلوا مما رزقکم الله حلالاً
طیباً . صورت صورت امر است مراد اباحة و حدّ روزی هر چیزی باشد که حی را روا بود که بان منتفع شود و کسی را نبود
که اورا از آن منع کند و بر این قاعده حرام روزی نبود برای آنکه خدای تعالی ما را منع کرده است از حرام و تناول
آن و تصرف در آن و روزی آنست که ما را اطلاق کرد و مباح گردانید و اباحه خلاف منع و خطر باشد دگر مدح
کرد آنان که از روزی خدای انفاق کنند گفت . مما رزقناهم ینفقون . و ذم و وعید کرد آنان را که حرام خورند و
تعاطی کنند و یك چیز را برو ممدوح و مذموم نباشد و قوله . حلالاً طیباً . نصب او بر حالست از مفعول و حق تعالی
که ما را مباح کرد خوردن روزی بقید حلال و طیب مقید کرد باید تا حرام و خبیث از او خارج باشد تا فایده بود آن را
دگر آنکه حال در کلام عرب هیئت فاعل یا مفعول به باشد اگر کسی گوید غلام را که اضرب فلاناً مجرّداً من ثیابه
فلان کس را بزن در آن حال که مجرّد باشد از جامه چنانکه امتثال امر واجب باشد از ضرب مراعات حال واجب
باشد از برهنگی مضروب از جامه والا هر یکی از آن که خلاف کند عصیان کرده باشد خدای تعالی گفت روزیهاء
حلال بر خود حرام مکنید و در آنچه حلالست بر شما نیز اسراف مکنید و از آنچه من شما را روزی کردم که حلال و
پاکیزه است از آن خورید . واتقوا الله الذی انتم به مؤمنون . و بترسید از آن خدائیکه باو ایمان دارید یعنی از
معاصی او بپرهیزید تا از عذاب او رستگاری یابید عایشه روایت کرد که رسول علیه السلام مرغان بریان خوردی
و پالوده و حلوا دوست داشتی و گفتی . انّ المؤمن حلو یحب الحلاوة . و گفتی در شکم مؤمن زوایه ایست که آن را
پر نکنند مگر شیرینی و روایتست که حسن بصری یکروز پالوده میخورد فرقد السخی در نزدیک او شد حسن
او را گفت چگوئی در این گفت من دوست ندارم این را و آن را که این خورد حسن گفت یا سبحان لعاب النحل
بلباب البرّ مع سمن البقر هل یعیبه مسلم . و مردی بنزدیک حسن آمد و گفت مرا همسایه است که پالوده نخورد گفت
چرا گفت میگوید شکرش نتوانم کرد حسن گفت آب سرد خورد گفت بلی گفت همسایه تو جاهل است نمیداند که
نعمت خدا باب سرد بر ما بیشتر است که بپالوده . قوله تعالی

لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم ولکن یؤاخذکم بما عقدتم الایمان فکفارته اطعام عشرة
نمیگیرد شما را خدا به بیهوده در سوگندهای شما ولیکن میگیرد شما را بانچه بدل بندید سوگندها را پس کفاره آن طعام دادن ده

مساکین من اوسط ما تطعمون اهلیکم او کسوتهم او تحریر رقبة فمن لم یجد فصیام ثلثة
درویش است از میان آنچه میخورانید اهل خود را یا جامه دادن ایشان یا آزاد کردن بنده پس کسیکه نیافت پس روزه سه
ایام ذلك کفارة ایمانکم اذا حلفتم واحفظوا ایمانکم کذلك یبین الله لکم آیاته لعلکم
روز این است کفاره سوگندهای شما چون سوگند خوردید و نگاهدارید سوگندهای خود را همچنین بیان میکند خدا برای شما آیتهایش را تا شاید شما
تشکرون * یا ایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل
شکر کنید ای آنانکه گرویدید جز این نیست شراب و قمار و بتها و تیرهای قمار پلید از کردار
الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون * انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء
شیطان است پس اجتناب کنید او را تا شاید شما رستگار شوید جز این نیست که میخواهد شیطان اینکه بیندازد میان شما دشمنی و کینه را
فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة فهل انتم منتهون * واطیعوا الله واطیعوا
در شراب خوردن و قمار باختن و بازمیدارد شما را از یاد خدا و از نماز پس آیا شما باز ایستادگانید و پیروی کنید خدا را و پیروی کنید
الرسول واحذروا فان تولیتم فاعلموا انما علی رسولنا البلاغ المبین * لیس علی الذین آمنوا
فرستاده را و بترسید پس اگر رو گردانیدید پس بدانید جز این نیست بر فرستاده ما مگر رسانیدن پیغام آشکار نیست بر آنانکه ایمان آوردند
وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات ثم اتقوا وآمنوا ثم اتقوا
و کردند کار شایسته گناهی در آنچه طعام خوردند هرگاه پرهیز کردند و گرویدند و کردند کار شایسته پس پرهیز کردند و گرویدند پس پرهیز کردند
واحسنوا والله یحب المحسنین * یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیء من الصید تناله ایدیکم
و نیکی کردند و خدا دوست میدارد نیکوان را ای آنانکه ایمان آوردید هر آینه بیازماید شما را خدا بچیزی از صید که میرسد مر او را دستهای شما
ورماحکم لیعلم الله من یخافه بالغیب فمن اعتدی بعد ذلك فله عذاب الیم * یا ایها الذین آمنوا
و نیزهای شما هر آینه میداند خدا کسیکه میترسد او را به پنهانی پس هر که زیادروی کرد بعد این پس مر او راست عذاب دردناك ای آنانکه ایمان آوردید
لا تقتلوا الصید وانتم حرم ومن قتله منکم متعمداً فجزاء مثل ما قتل من النعم یحکم به ذوا
نه کشید شکار را و باشید محرمان و کسیکه بکشد او را از شما بعمد پس پاداش است مانند آنچه کشته از چهارپایان حکم میکند بان
عدل منکم هدیاً بالغ الکعبة او کفارة طعام مساکین او عدل ذلك صیاماً لیذوق وبال امره
عادل از شما قربانی را رسیده بکعبه یا کفاره طعام دادن درویشان است یا برابر آن روزه تا بچشد عقوبت کار خود را
عفی الله عما سلف ومن عاد فینتقم الله منه والله عزیز ذو انتقام * احل لکم صید البحر وطعامه
درگذشت خدا از آنچه درگذشته و کسیکه برگردد پس انتقام کشد خدا از او و خدا غالب صاحب انتقام است حلال شد برای شما شکار دریا و خوردنش
متاعاً لکم وللسیارة وحرم علیکم صید البر ما دمتم حرماً واتقوا الله الذی الیه تحشرون *
بجهة بهره برای شما و برای مسافران و حرام شد بر شما شکار صحرائی مادام که شما محرمانید و بترسید از خدا که بسوی او حشر کرده شوید
جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس والشهر الحرام والهدی والقلائد ذلك لتعلموا ان الله یعلم
گردانید خدا کعبه را که خانه محترم است بپا برای مردمان و ماه حرام را و قربانی را و صاحبان قلاده را این بجهة آنست که بدانید بدرستیکه خدا میداند
ما فی السموات وما فی الارض وان الله بکل شیء علیم * اعلموا ان الله شدید العقاب وان الله
آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است و بدرستیکه خدا بهر چیزی داناست بدانید بدرستیکه خدا سخت عقوبت است و اینکه خدا
غفور رحیم * ما علی الرسول الا البلاغ والله یعلم ما تبدون وما تکتمون * قل لا یستوی الخبیث
آمرزنده مهربان است نیست بر فرستاده مگر رسانیدن و خدا میداند آنچه آشکار میکنید و آنچه پنهان میدارید بگو یکسان نیست پلید

وَالطَّيِّبُ وَلَوْ اَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوااللهَ يَا اُولِي الْاَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۞

وپاکیزه واگرچه بشگفت آورد ترا بسیاری پلید پس بترسید خدارا ای صاحبان خردها تاشاید شما رستگار شوید

قوله لايؤاخذكم الله باللغو فی ایمانكم الاية . در سبب نزول این آیه خلاف کردند عبدالله عباس گفت سبب آن بود
که چون آن قوم آنچیزها بر خود حرام کردند که گفتیم و بر آن سوگند خوردند رسول علیه السلام ایشانرا از آن
منع کرد ایشان گفتند یارسول الله سمیع و مطیعیم فرمان تورا اما با سوگندچه کنیم خدای این آیه فرستاد ابن زید
گفت در عبدالله رواحه آمد و مهمان او چون سوگند خوردند چنانکه قصهٔ ایشان برفت حق تعالی اگرچه آیتی
در حق شخصی یا قومی بفرستد در حادثهٔ از حوادث چون در آن حکمی شرعی باشد دیگران در آن حکم مشارکند
با او در مثل آن حادثه گفت خدای تعالی شمارا که مؤمنانید نمی گیرد و مؤاخذه و عقوبه نمیکند ببازی در سوگندتان و
سوگند لغو ان باشد که در خلال حدیث بر زبان ایشان میرود . لاوالله وبلی والله . بی انکه در دل دارند و عزم
و نیت کرده باشند و این قول بیشتر مفسرانست و روایت کرده‌اند از باقر و صادق علیهما السلام و حسن بصری
گفت و ابومالك که سوگند لغو ان باشد که خداوندش چنان گمان برد که آن ثواب است و راست است و در سوگند
لغو کفاره واجب نباشد بنزدیك ما و بیشتر فقها و مفسران و ابرهیم نخعی گفت کفاره واجب بود در او و اصل لغو
در لغت کلامی بود که در او فایده نبود . یقال لغا فی کلامه لغواً والغیت الشیء اذا اهملته والالغاء نقیض الاعمال .
و لغو گویند آنرا که در شمار نبود قال الشاعر ، او مایة تجعل اولادها ، لغواً و عرض المایة الجلمد ، یعنی لایعتدّ
اولادها فی الدیة و لایعتدّ بها لصغر سنها ، ولكن یؤاخذكم بما عقدتم الایمان ، ولیکن شمارا بان گیرد که سوگند
بندید بعقد دل بر او به نیت ابن عامر خواند عاقدتم بالالف و معنی هم آن باشد که عقدتم بتشدید برای انکه فاعل و
فعّل بیك معنی آمد فی قولهم ضاعف وضعف و باعد و بعد و در قرآن هر دو خواندند فی قوله ، ربنا باعد بین
اسفارنا ، و بعد و حمزه و کسائی و ابوبکر عن عاصم خواندند عقدتم بتخفیف قاف من العقد و هذا علی وجهه و
ظاهره مراد عقد دل باشد به نیت بر سوگند و باقی قرا خواندند بتشدید قاف من التعقید و جماعت مفسران از این
قرائة امتناع کردند چون طبری و ابوعبیده و جز ایشان گفتند برای انکه تفعیل تکثیر فعل باشد و بر این قاعده لازم
آید که انکس که او یکبار سوگند خورد او را کفاره لازم نبود تا مکرر نکند چندبارها و این خلاف اجماع است و این
خطاست برای انکه تفعیل را مراد باو نه تکرار است اینجا انما مراد تشدید و تغلیظ است کالتعقید فی عقد الحبل اذا شدّ
عقده معنی آنست که سوگند خورد بزبان و بدل نا مفارق باشد سوگند لغو را و ابوعلی فارسی گفت تفعیل برای آنست
اینجا که خطاب با جمله مکلفانست چون فعل ایشان بسیار است بلفظ فعل گفت از بناء تفعیل و مثاله قوله . وغلقت
الابواب ، چون درها گفت از بناء تفعیل گفت و اگر یکدر بودی اغلقت گفتی و ممکن باشد حمل کردن غلقت
الابواب را بر تأکید و مبالغه تا معنی آن باشد که درها سخت استوار کرد دگر گفت فعّل بمعنی فاعل آمده است
اگر بر آن حمل کنند تا لازم نیاید که کفاره آنجا واجب بود که تکرار سوگند باشد اگر گویند فاعل از میان دو کس
باشد و بر این قول و بر قرائة ابن عامر لازم آید که انکس که او سوگندی خورد در کاری که بان مختص باشد و دیگری
با او سوگند نخورد او را کفاره لازم نیاید گوئیم این لازم نیست برای انکه فاعل بسیار بود که نه از میان دو کس بود
چنانکه . طارقت النعل و عافاه الله و عاقبة اللص . علی بن الحسین المغربی گفت تشدید را فایده نیکوهست و آن
آن است که تا معلوم شود که انکس که او اندبار بر یك چیز سوگند خورد گوید والله لافعلن كذا ثم والله ثم والله او را
بیشتر از یك کفاره لازم نباشد و در این خلاف است میان فقها و این وجهی نیکو است و حقیقت عقد فی الحبل

والعهد والیمین باشد برای انکه مستعمل است در همه علی حد واحد و ظاهر استعمال دلیل حقیقت کند قال الشاعر
، قوم اذا عقدوا عقداً لجارهم . شدّوا العناج وشدّوا فوقه الكربا . واعقدت العسل اذا جعلته منعقداً
فهو منعقد و عقید اکنون بدانکه سوگند منعقد نباشد الا به نیت اما چون گوید اقسمت او اقسم او حلفت
یا چیزی که لفظ سوگند باشد انکه گوید من باین سوگند نخواستم او را بر این تصدیق کنند و انچه میان او و خدا
باشد خدا با او کند انچه از او داند و شافعی گفت . فیما بینه و بین الله ، قول او مقبول بود اما در حکم شرع در
او دو قول است شافعی را و سوگند جز بخدا یا بنامی از نامهای او درست نباشد اما چون گوید و قدرة الله و علم الله
و حیوة الله و مرادش قادری و عالمی و حیی باشد سوگند باشد و اگر مرادش آن معانی باشد که اشعری گوید این
سوگند نباشد و ابوحنیفه و اصحابش هم این گفتند و شافعی و اصحابش گفتند سوگند باشد و چون گوید لعمر الله و در
دلش سوگند باشد سوگند بود و الا نباشد و فقهاء عراق هم این گفتند و شافعی را در او دو قول است چون گوید بالله
و تالله اگر در نیت سوگند دارد سوگند باشد و الا نبود و شافعی گفت چون بر اطلاق گوید محتمل باشد احلف بالله
واستعین بالله را بر قول او اعتماد کنند اگر گوید سوگند خواستم یا نخواستم چون گوید الله بی حرف قسم سوگند نباشد
بنزدیك ما و جملهٔ فقهاء و ابوجعفر استرآبادی گفت از اصحاب شافعی سوگند باشد چون گوید و حق الله سوگند
نباشد سوا اگر قصد سوگند کند و اگر نه و ابوحنیفه چنین گفت و محمد بن الحسن الشافعی و ابویوسف گفتند
سوگند باشد چون گوید حلفت او احلفت او اقسم و نگوید بالله یا نامی از نامهای خدا سوگند نباشد بنزدیك ما سوا اگر
به نیتش سوگند باشد و اگر نباشد و شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت سوگند باشد حال و مالك گفت اگر سوگند
خواسته باشد سوگند بود و الا نبود چون گوید اشهد بالله سوگند نباشد و شافعی را در او دو قول است یکی انکه اگر سوگند
خواست سوگند بود و این مذهب ابوحنیفه است و یك قول چنانکه ما گفتیم چون گوید اعزم بالله سوگند نباشد و شافعی
گفت اگر سوگند خواست باشد و الا نباشد اگر گوید خدای بر تو و سوگند میدهم تورا بخدا این سوگند نباشد بهیچ
وجه و شافعی گفت اگر سوگند خواست باشد و الا نباشد و سوگند بر فعل غیری بنزدیك ما سوگند نباشد و بر آن کفاره
نبود و شافعی گفت درست باشد اگر غیر بر آن کار کند او حانث نشود و اگر نکند حانث شود و بر او کفاره باشد و احمد
حنبل گفت کفاره بر انکس باشد که سوگند او دروغ کند یعنی چون انغیر گوید والله سوگند باشد بهمه حال و بظاهر حکم
سوگند بود آنرا و اگر گوید سوگند نخواستم از او قبول نکنند و شافعی هم این گفت جز که او گفت اگر گوید سوگند
نخواستم از او قبول کنند چون گوید علی عهد الله بنزدیك ما این نذر باشد و چون خلاف کند بر او کفاره نذر باشد و
ابوحنیفه و مالك گفتند سوگند باشد و شافعی گفت در عزم او نگرند اگر نیت سوگند داشت سوگند باشد و الا نباشد لغو
سوگند آن باشد که زبانش بان سابق شود بی قصد او گوید لا والله و در دلش آن باشد که بلی والله این لغو باشد در او کفارت
نبود شافعی هم این گفت و ابوحنیفه گفت در او کفاره باشد و مالك گفت لغو الیمین سوگند غموس باشد و آن آن باشد
که بر ماضی سوگند خورد بدروغ بقصد چنانکه گوید . والله لقد کان کذا . و دروغ باشد از حرج و اثم خالی نبود و
بر او کفاره نباشد و ابوحنیفه گفت لغو آن بود که بر ماضی سوگند خورد بحسب ظن خود چون پیدا شود که
بخلاف آنست بر او کفاره نبود و اگر بر محالی سوگند خورد که مقدور او نبود کفاره لازم نیایداو را و مذهب ابوحنیفه
و شافعی آن است که در حال حانث بشود و کفارتش لازم آید اگر گویند او جهود است یا ترسا یا از خدا بیزار است و مانند
این اگر فلان کار نکنم و نکند این سوگند نباشد و بمخالفتش حانث نشود و کفارت واجب نبود بر او و این مذهب
مالك است و شافعی و اوزاعی و لیث بن سعد و ثوری و ابوحنیفه و اصحابش گفتند چون خلاف کند حانث شود و بر او

کفارهٔ سوگند بود چون سوگند خورد که قبح نکند وواجب نکند واجب آن باشد که قبیح نکند وواجب بجای آرد وبراو کفاره نباشد وجمله فقها گفتند براو کفاره باشد سوگندی که برماضی خورد اگر برنفی بود اگر براثبات اگر عالم بود یاساهی اگر راست بود یادروغ منعقد نشود براو کفاره نباشد وهمچنین گفت مالك ولیث بن سعد و ثوری وابوحنیفه واصحابش واحمد واسحق ومذهب شافعی آن است که اگر راست خورد سوگند براو هیچ نیست واگر دروغ بود وعالم باشد بان کفاره لازم آید واین مذهب اوزاعی است وقول عطا وحکم است اگر سوگند خورد برامری مستقبل انکه خلاف کند اورا کفاره واجب شود براو بلاخلاف واگر فراموش کند براو کفاره نباشد وشافعی رادراو دو قول است قوله . فکفارته اطعام عشرة مساکین من اوسط ماتطعمون اهلیکم ، ضمیر فی قوله فکفارته محتمل است که راجع باشد الی احد ثلثة اشیاء یکی مافی قوله ماعقدتم الایمان دوم لغو فی قوله باللغو فی ایمانکم سوم راجع باشد باحنث که کلام براو دلیل میکند وقول اول درست است وآن قول حسن بصری است وشعبی و ابومالك وقوله اطعام عشرة مساکین ذکر مردان کرد در مساکین واگرچه باتفاق بزنان دهد مجزی باشد برای تغلیب مذکر بر مؤنث گفت کفارهٔ انچه او بسته باشد از سوگندان بود که ده درویش را بعدد طعام دهد بقدر کفایت سیری ایشان اصحاب ما آنرا احدی نهادند بدو مدّ یا یك مدّ بقدر طاقت ومکنت اما هریکیرا این قدر بدهد واما مثل این طعام حاضر کند وآن دو رطل وربعی باشد هریکیرا اگر دو مدّ دهد ضعف این حاضر کند وده درویش را بیارد تابخورند وروا نباشد که نصیب ده کس ازاین مقدار که گفتیم بکمتر از ده کس دهد بنزدیك ما وفقها خلاف کردند واگر طعام ندارد بها بدهد روا باشد لماجاء فی الاخبار وشافعی گفت هر درویشی را مدی دهد بمد پیغمبر صلی الله علیه وآله وآن یکی رطل باشد وثلث واین قول زید ثابت است وعبدالله عباس وعبدالله عمر وسعید بن المسیب والقسم وسالم وسلیمان بن یسار وعطا وحسن بصری وتمسك کردند در این باب بخبر ابوهریره که روایت کرد که مردی بنزدیك حضرت رسول علیه السلام آمد وگفت یارسول الله من در روز ماه رمضان باحلال خود خلوت کردم گفت برو بردهٔ آزاد کن گفت ندارم گفت برو دو ماه پیوسته روزه دار گفت نتوانم گفت شصت درویش را طعام ده گفت از کجا آرم رسول علیه السلام فرمود تاپانزده صاع خرما آوردند باو داد گفت این شصت درویش را ده گفت والله که در همه مدینه از ما درویش تر کس را نمیدانم گفت برو وبر اهل خود نفقه کن ودگر مانند این مکن گفتند جای حجت آنست که پانزده صاع چون بر شصت درویش قسمت کنی هریکیرا مدّی رسد برای انکه صاعی چهار مد باشد وابوحنیفه گفت اگر گندم خواهد دادن نیم صاع دهد وآن دو مد باشد واگر جو ومویز وخرما خواهد دادن یك صاع کمتر نشاید واین قول عمر است وعبدالله یسر ش وشعبی ونخعی وسعید جبیر ومجاهد وحکم وضحاك وتمسك کردند بحدیثی که روایت کردند که وسقی پیش پیغمبر آوردند او بمردی داد که براو کفارتی واجب بود گفت برو این بشصت درویش ده ووسقی شصت صاع باشد نصیب هر درویشی صاعی ومحمد بن کعب القرظی گفت این ده درویش را چندان بدهد که بچاشت وشام بخورد واین یك روایت است از امیر المؤمنین علیه السلام وشریح گفت باید که نان خورش باآن باشد وبنزدیك ما نان خورش سه مرتبه دارد برترین آن نان وگوشت باشد ومیانهٔ آن نان وخل وزیت وفروترین آن نان ونمك وبنزدیك شافعی قیمت آن نشاید دادن نه در کفارات ونه در زکوة بل آن جنس باید بعینه وبنزدیك ما وابوحنیفه روا باشد وبنزدیك شافعی جز بده درویش نشاید دادن وبنزدیك ابوحنیفه بیك درویش تکرار شاید کردن ده بار وبنزدیك ما باوجود ده کس بیك کس نشاید دادن وچون ده مستحق نباشد بیك کس شاید دادن جمله آن وبنزدیك شافعی جز بازادی مسلمان محتاج نشاید دادن وبنزدیك ابوحنیفه باهل ذمّه شاید دادن ومذهب ما موافق قول شافعی است در مسلمان فاما زکوة

باتفاق جز بمسلمان مؤمن طاهر ستر نشاید دادن وجز آن یك قسمت بمؤلفهٔ قلوب دهند . من اوسط ماتطعمون اهلیکم . از میانهٔ انچه عادت باشد اورا که بنفقهٔ اهل خود کند عبدالله عمر واسود وعبیده وشریح گفتند مادوم باید وافضل آن گوشت باشد وخرما ومیانه زیت وسمن باشد وادون ملح باشد واین موافق مذهب ماست وبعضی مفسران تفسیر اوسط ببهتر دادند من قوله تعالی قال اوسطهم ای خیرهم واعدلهم وقوله امة وسطاً ای عدلاً . از بهینهٔ انچه عادت داری که بااهل خود دهی بقوت اگر شمارا عادت در سرای تان نان گندمین باشد جوین بدرویش نشاید دادن در کفاره وقولی دیگر آنست که اوسط ماتطعمون اهلیکم فی القلة والکثرة علی حسب الیسار والعسر واز صادق علیه السلام روایت کردند که او خواند اهالیکم قوله اوکسوتهم قرائهٔ عامهٔ قرا کسر کاف است وابو عبدالرحمن السلمی خواند کسوة بضم کاف وهما لغتان کالاسوة والاسوة والرشوة والرشوة وسعید جبیر خواند او کاسوتهم یعنی کسوت اهلك علما در کسوت خلاف کردند که مجزی باشد در کفارت بعضی گفتند یك جامه از آنچه نام کسوت بر آن افتد از پیراهن وازار یاردا یا گلیم یا دستار واین قول عبدالله عباس است وحسن وحکم ومجاهد وعطا روایت کردند از باقر علیه السلام واین مذهب شافعی است . وبعضی دیگر گفتند جامه تمام باید که اندامش باز پوشد از پیرهن وازار پای واین مذهب ابوحنیفه است وگفت عمامه در این معنی نیاید ومذهب نخعی هم اینست وسعید بن المسیب هم این گفت ومذهب ما آنست که باتمکین دو جامه باید از پیراهن وازار وعندعسر وضیق الید یکی روا باشد شهر بن الحوشب گفت جامه باید که قیمتش پنج درم باشد . او تحریر رقبة . یابرده آزاد کند بنزدیك ما برده باید صحیح سالم از معایب اگر بزرگ باشد واگر کوچك اگر مؤمن باشد واگر کافر روا باشد ومؤمن فاضلتر باشد ومذهب شافعی آنست که درهیچ کفاره ونیز در وصیت برده الا مؤمن نباید وکافر مجزی نباشد وابوحنیفه موافقت کرد اورا در قتل اما جز قتل کافر روا داشت وشافعی تمسك کرد بخبری که مردی بیامد وگفت یارسول الله اوجبت من کفارتی بر خود واجب کرده ام یعنی کاری کرده ام که کفاره ام واجبست رسول علیه السلام گفت برو وبردهٔ آزاد کن برفت وبردهٔ عجمی بیاورد رسول علیه السلام باشاره گفت من ربك خدای تو کی است باشارتی که بشناخت که او چه میگوید او اشارت کرد بانگشت که یکی است گفت من کیستم اشاره باسمان کرد که یعنی رسول خدائی رسول علیه السلام گفت آزادش کن که مؤمن است ونیز روایت کردند که زنی بیامد گفت یارسول الله مادرم وصیت کرده است که بردهٔ آزاد کن برای من ومن کنیزك دارم روا باشد که آزاد کنم رسول ع گفت بیارش زن اورا به پیش رسول آورد رسول اورا گفت خدای تو کی است گفت خدای جهانیان گفت من کیستم گفت تو رسول خدائی رسول گفت اعتقها فانها مؤمنة . آزادش کن که او مؤمنه است ومکلف مخیر است در این سه چیز برای انکه او در خبر شك را باشد ودر امر تخییر را تقول خذ هذا او ذاك واضرب زیداً او عمرواً ومامور مخیر باشد از میان هردو واز دوگانه هرکدام که بستاند یابزند امتثال کرده باشد پس از آن ترتب است . که فمن لم یجد . هرکه نیابد فقها خلاف کردند در صفت انکس که نیابد تا اورا روزه داشتن روا باشد ابوحنیفه گفت چون دویست درم دارد یابیست دینار که نصاب اول زکوة باشد اورا روزه نشاید داشتن که او واجد است اگر یسار او کم از او باشد روزه اش روا باشد داشتن شافعی گفت چون قوت آن روز وان شب باشد برای خود وعیالش وچندانی زیاده باشد که طعام ده درویش بود اورا روزه نشاید داشتن واگر کم از این باشد روزه دارد وبعضی فقها گفته اند چون چندانی دارد که بان اطعام تواند کردن اورا روزه نشاید داشتن ومذهب ما بمذهب شافعی نزدیك است وروزه بنزدیك ما این سه روز متتابع پیاپی باید وجز چنین نشاید وشافعی را دو قول است یکی انکه پراکنده شاید ویکی انکه نشاید واین قول

دوم مذهب ماست ومذهب ابوحنیفه وثوری ومزنی ودر قرائت ابن مسعود وابی کعب آنست که ثلثة ایام متابعات و
این قول عبدالله عباس است وقتاده وکفاره بنزدیك ما پیش از حنث نشاید واگر کند مجزی نباشد بعدالحنث باسر
باید گرفتن وبنزدیك شافعی پیش از حنث روا باشد الا روزه که آن از عبادت ابدانست واین قول عبدالله عمر و
عایشه وعبدالله عباس وحسن بصری وابن سیرین ومذهب مالك واوزاعی ولیث وسعد واحمد واسحق ومالك
گفت تقدیم الصیام علی الحنث روا باشد وابوحنیفه واصحابش گفتند کفاره را سبب وجوب حنث است تا حنث نباشد
واجب نبود وفرق نکرد بین المال والنفس ودر زکوة رواست که پیش از انکه واجب شود بدهند ودر کفاره روانیست
ومالك در زکوة روا نداشت ودر کفاره روا داشت اعنی تقدیم وشافعی تقدیم در هردو روا داشت
وبنزدیك ما در هیچ دو تقدیم روا نباشد اکنون بدانکه بنزدیك ما کفارات ثلث هرسه کفاره
واجب است بر تخییر بر سبیل بدل وبنزدیك فقها واجب یکی است نامعین ودلیل براین آنست
که شرایع تابع مصلحت است وچنانکه ممتنع نیست که مصلحت مکلف در امری معین باشد
ممتنع نیست که مصلحت او در اموری باشد متساوی در باب صلاح که تقوم کل واحد منها مقام الأخر دلیل دیگر براین
آنست که باتفاق مکلف از این سه هرکدام که بکند حکم حنث از او برخیزد وهرسه در این حکم متساوی اند باجماع
محال باشد گفتن که با این قضیه واجب یکی است واین مناقضه باشد چه محال است که صفت فعل مختلف باشد واحکام یکی
دلیل دیگر براین آنست که اگر واجب یکی بودی بایستی که مکلف را طریق بودی بتمیز واجب از ناواجب از این سه گانه
اگر گویند باین چه حاجت است که مکلف از این سه گانه هرچه کند واجب کرده باشد گوئیم این تصریح است بانکه این
هرسه واجب است دلیل دیگر آن است که اگر نه چنین بودی صحیح نبودی گفتن که مکلف راهست که از این سه آن کند
که خود خواهد باجماع چنین است که او مخیر است بباید بدانکه سوگند بر سه ضرب است یکی انکه عقدش طاعت باشد و
حلش معصیت چنانکه سوگند خورد که خمر نخورد ومعصیت نکند ونماز وطاعت کند اگر خلاف کند حانث شود کفارتش
لازم آید بلا خلاف دوم انکه عقدش معصیت باشد وحلش طاعت چنانکه گوید والله که نماز نکنم وروزه ندارم وخمر خورم
ومعصیت کنم چون خلاف کند کفاره واجب نیاید بنزدیك ما برای انکه حنث واجب است اینجا وبنزدیك فقها کفاره
واجب بود وقسم سوم آنست که عقدش مباح باشد وحلش مباح چنانکه گوید والله که این جامه در نپوشم واین طعام نخورم
اگر خلاف کند کفارتش واجب بود بلا خلاف بین الفقهاء وبنزدیك ما نگاه کند اگر صلاح در آن باشد دیناً اودنیاً که
خلاف کند ولا کفارة علیه اما چون گوید ان فعلت کذا فلله علی کذا اگر فلان خیر کنم خدای را بر من حج است یا روزه یا
صد دینار یا مانند آن چون آن کار بکند اورا لازم باشد که گفته باشد وبنزدیك بیشتر فقها بر او کفاره سوگند باشد و
بنزدیك ما این سوگند نیست بل نذر است بان وفا باید کردن قوله تعالی . اوفوا بالعقود ذلك كفارة ایمانكم . ذلك اشارتست
الی کل واحد من الأربع گفت این کفارت سوگندتان باشد . اذا حلفتم . چون سوگند خورید ودر کلام محذوفی
هست وتقدیر اینست که اذا حلفتم فحنثتم وچنانکه گفت . فمن کان منکم مریضاً او به اذیً من رأسه ففدیة . والمعنی فحلق
فعلیه فدیة واحفظوا ایمانكم وسوگندتان نگه دارید وبگزاف سوگند مخورید یك معنی اینست که سوگند نگاه دارید
بانکه نخوری قولی دگر آنست که چون سوگند خورده باشی سوگند نگاه داری از حنث واین قول اولی تراست
برای انکه سوگند خوردن مباح است الا در معصیت وانچه حرام است حنث است واین دلیل است بر انکه سوگند بر
معصیت بر نیفتد برای انکه چون معنی آن باشد که سوگند نگاه دارید از حنث واز انکه دروغ شود اگر سوگند معصیت
منعقد بودی این امر بودی باصرار بر معصیت . کذلك یبین الله . چنین بیان کند خدا در آیات خود که کرد ودیدی

برای شما تا همانا شاکر باشی این نعمت را که از جمله نعمتهای دینی است قوله . یاایها الذین آمنوا انما الخمر والمیسر الآیة ،
انچه در تفسیر خمر ومیسر بایست گفتن در سورة البقره باستقصار برفت واینجا خبری چند بگوئیم که در وعید ومذمت
خمر وشاربان آن آمده است واگرچه اینجا نیز از این معنی گفته ایم امیرالمومنین ؑ روایت کند که رسول ؐ گفت . ان الله
لایجمع الایمان والخمر فی جوف امرء ابداً گفت خدای تعالی جمع نکند ایمان وخمر در دل هیچکس ومعنی آنست که حکم
نکند بایمان هیچ شارب خمر چون خمر خورد ومستحل باشد آن را واین است تأویل هر خبر که آید متضمن انکه حکم شارب
خمر چون حکم کافر است چنانکه فرمود ؐ . شارب الخمر کعابد الوثن ومدمن الخمر کعابد الوثن یعنی اذا شربها مستحلاً لها
واستحلال خمر وهر محرمی شرعی که باشد کفر است باتفاق ودر این خبر تأویل دگر روا باشد که گفت شارب خمر
چون بت پرست باشد یعنی عقاب او بشدت وسختی چون عقاب عابد وثن باشد وتشبیه از این وجه باشد نه از وجه
دوام ونیز روا بود که تشبیه از انوجه باشد که از او تبرا باید کردن وبا او مصافات ومخالصه ومخالطه نباید کردن
واز او هجران وکرانه باید گرفتن چنانکه از عابد وثن وواجب نباشد در دو چیز که یکی را بیکی تشبیه کنند که آن تشبیه از همه
وجه باشد بل از یکی وجه روا باشد نه بینی که گوید فلان کالاسد وکالبحر وکالبدر ومحالست گفتن این تشبیهات هست الا من
وجه واحد یکی از شجاعت ویکی از سخاوت ویکی از جمال واز این گذشته محال است که گویند بهمه چیز مشبه یا مشبه به ماند
دگر انکه بنزدیك ما عبادت وثن کفر نیست علامت کفر است چه کفر افعال قلوب باشد وافعال جوارح هیچ کفر
نباشد وروا بود که شرب خمر از بعضی مردمان در بعضی اوقات چنان افتد که علامت کفر باشد تا خبر بر ظاهر خود
بود والله اعلم وعبدالله عمر روایت کرد که رسول ؐ گفت که هرکه در دنیا خمر خورد وتوبه نکند از آن در قیامت از
خمر بهشت محروم باشد عبدالله عباس وابوهریره روایت کردند که رسول ؐ گفت هرکه او در دنیا خمر خورد خدای تعالی
بفرماید تا در قیامت اورا از زهر ماران وکژدمان شربت دهند که چون بنزدیك دهن برد ناخورده گوشت رویش در
آنجا افتد وچون خورده باشد همه اعضا از یکدیگر جدا شود وگوشت اندامش متناثر شود چون مرداری که سالها
برآمده باشد وتنتی وگندی از او پدید آید که اهل جمع بان رنجور شوند انکه بفرماید تا اورا بدوزخ برند الا انکس
که خمر خورد وخمر فشارد یا فرماید که فشارند وخمر فروشد وخورد وبردارد وانکه بخانه او برند تا بفروشد و
بهای او خورد در اثم وبزه وعار ان راستند وخدای تعالی از او نماز وروزه وحج وعمره نپذیرد واگر بمیرد مصر
بر آن توبه ناکرده حق است بر خدای تعالی که بهر شربة از آن اورا شربه دهد از صدید دوزخ وهر مسکر
خمر است وخمر حرام است وعبدالله عمر گفت که گواهی دهم که شنیدم از رسول ؐ که میگفت . لعن الله الخمر و
شاربها وساقیها وبایعها ومبتاعها وعاصرها ومعصرها وحاملها والمحمول الیه وآکل ثمنها . در این خبر ده کس را لعنت کرد
خمر را اولاً وخورنده اشرا وآن را که ساقی باشد وفروشنده را وخرنده را وفشارنده را وآن را که فرماید فشردن
وآن را که برگیرد وآن را که بخانه او برند وآن را که بهای او خورد ودر خبر دگر آمد که آن را که غرس کند برای
خمر وآن را که بر خوانی نان خورد با آنانکه خمر خواهند خورند ورسول علیه السلام گفت اجتناب کنید از خمر
که کلید همه شرها است وبدیها وام الخبائث است مادر همه پلیدیها است محمد حنفیه روایت کرد از پدرش امیرالمؤمنین
علی ؑ که رسول ؐ گفت هرکه او خمر خورد پس از انکه خدای تعالی حرام کرد آن را بر زبان من چون دختر خواهد
باو ندهند وچون حدیث کند راستش ندارند وچون شفاعت کند نپذیرند واورا بر هیچ امانت امین ندارند واگر
کسی اورا امین کند بر امانت او آن را هلاك کند حق است بر خدای تعالی که اورا عوض ندهد وقال بعضهم فی ذم
الخمر . ترکت النبیذ لاهل النبیذ . وصرت حلیفاً لمن عابه . شراباً یدنس عرض الفتی . ویفتح للشر ابوابه .

قوله انما الخمر . بیان کردیم که اصل خمر ستر و پوشیدن بود و برای ان خمر خوانند آن را که باعقل مخامره و مخالطه کند باز پوشد آن را و دخل فی خمار الناس اذا دخل فی سوادهم ، و خمیر گویند این عجین را که باز پوشند که تابر آید و خامره الحزن اذا خالطه مستتراً فی قلبه والخمار المقنعه والخمار ما یاخذ من الصداع عقیب الخمر ، و بر این قیاس هرچه مستی کند از هر نوع که باشد آن را خمر خوانند و در تحت نهی آید . والمیسر ، نامی باشد جامع جمله انواع قمار را و آن را که در قمار شود او را یسر خوانند و انکه در قمار نشود او را برم خوانند و باقر علیه السلام گفت همه انواع قمار در او شود تا بازی کردن کودکان بجوز و کعب و نرد و شطرنج همه در این شود و اشتقاق او از تیسیر کار جزور باشد باجماع ایشان بر قمار براو والیسر آسانی باشد و عسر دشخواری و یسار دست فراخی باشد و یسار دست چپ باشد برای انکه چون باو استعانت کنند در کاری کار بر آید و خوار شود وذهب یسره خلاف یمینه ، والانصاب . جمع نصب باشد و آن بتان باشند که آن را نصب کنند برای عبادت و نصب رنج باشد و نصاب دستهٔ کارد باشد و نصب عداوة اظهار او باشد قال الاعشی . وذا النصب المنصوب لا تنسكنه ، ولا تعبد الشیطان والله فاعبدا . والازلام ، تیرهای باشد که ایشان قمار بازند بان واحدش زلم و زلم باشد و نیز قرعه را که بگردانند و بر او نوشته افعل و لا تفعل آن را نیز ازلام خوانند اصمعی گفت ایشان اشتری بکشتندی و آن را بر بیست و هشت قسمت کردندی ابو عمرو گفت بر ده قسمت کردندی و ابو عبیده گفت علم بعدد آن حاصل نیست و آن ده تیر باشد هفت را نصیب باشد و آن فذ است و توأم و رقیب و حلس و نافس و مسبل و معلی و آن سه که او را نصیب نباشد سفیح و منیح و وغد است . رجس من عمل الشیطان . پلید است از کار شیطان و رجس و نجس و رجز بمعنی پلیدی باشد و رجز بمعنی عذاب آمد فی قوله . لئن کشفت عنا الرجز . ای العقاب و بمعنی عتاب آمد فی قوله والرجز فاهجر ، و رجس بمعنی بتان آمد فی فاجتنبوا الرجس من الاوثان . والرجس صوت الرعد و سحاب را رجاس گویند و کلهم جاس یسوق الرجسا ، قوله من عمل الشیطان . این جمله از کار شیطان است با انکه این اجسام است و شیطان بر او قادر نباشد برای انکه مراد آن است که تعاطی آن و استعمال آن و بکار داشتن آن از عمل شیطان است و این را دو معنی باشد یکی انکه از جملهٔ انکه شیطان کند و بر کار دارد دوانکه این کارها کنند اقتدا بشیطان کرده باشد و یکی انکه باغرا و اغوا و تزیین و امر شیطان باشد . فاجتنبوه . انگه امر کرد مکلفان را باجتناب او و احتراز او یعنی از او دور شوید و در جانبی باشید از او . لعلکم تفلحون . تا فلاح و ظفر یابید بثواب خدای تعالی چون برای خدای اجتناب کنید و در آیه چهار دلیل است بر تحریم خمر و این چیزها یکی قوله رجس پلیدی است و پلیدی و نجاست باتفاق حرام است دگر من عمل الشیطان کار شیطان و اقتدا بشیطان و متابعت فرمان او حرام است دگر فاجتنبوه امر است باجتناب و احتراز و امر خدای تعالی بر سبیل وجوب باشد و از رسول عم چون مطلق باشد مگر که قرینه یا دلیلی بود تا برای آن دلیل حملش بر ندب کنند دگر انکه لعلکم تفلحون و معنی انکه لکی تفلحوا تا فلاح و فوز و ظفر یابید بثواب خدای و این معلق بکرد باجتناب از این چیزها قوله . انما یرید الشیطان . انگه حق تعالی انچه قصد و مراد شیطان است در اغرا و اغواء مردم باین چیزها گفت شیطان میخواهد که از میان شما دشمنی انگیزد و کینه نهد در خمر و قمار برای انکه همه آفت و شر در هر دو بسته است از عربده و معادات و دشمنی و خصومات و کینه کاری برای انکه در تعاطی خمر عقل زایل شود و همهٔ آفات و فساد از زوال عقل تولد کند از انجا گفت علیه السلام . الخمر جماع الاثم والخمر ام الخبائث . و در میسر که قمار باشد خصومات و منازعات و حقد مقمور بر قامر چنانکه معلوم و معهود است در سبب نزول آیه دو قول گفتند یکی انکه سعد ابو وقاص با مرد انصاری خمر خوردند انگه عربده افتاد ایشان را پیش از تحریم خمر انصاری استخوان زبر گوسفند بر سعد ابو وقاص زد

و سر و روی او بشکست خدای تعالی این آیه فرستاد قول دیگر آن است که چون خدای تعالی در باب خمر این فرستاد که . یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما الایه . جماعتی از خمر خوردن باز ایستادند و جماعتی هنوز میخوردند چون این آیه آمد که . لا تقربوا الصلوة و انتم سکاری . عندانکه بعضی صحابه چون خمر خورده بودند نماز کردند و قل یا ایها الکافرون برخواندند و بجای لا اعبد اعبد برخواندند خدای تعالی این آیه فرستاد مردم عند نماز اجتناب میکردند عمر خطاب گفت بار خدایا انچه مراد تو است در خمر و میسر با ما نمای خدای تعالی این آیه فرستاد و تحریم کلی را بیان فرمود . و یصدکم عن ذکر الله . و باز دارد شما را از یاد کرد خدای و نماز چه با شرب خمر و اشتغال بقمار نماز و ذکر خدای راست نیاید انگه گفت . فهل انتم منتهون . شما باز خواهید ایستادن صورت استفهام است و مراد تهدید و وعید گفت شما بر آن هستی که از این کار باز ایستید و الا باشما آن کند که مستحق آن باشید از زجر و حد و تأدیب و عقوبت قیامت . واطیعوا الله واطیعوا الرسول . حق تعالی چون مکلفان را تحذیر کرد از خمر و قمار و ناشایستی که در شرع بر ایشان حرام است ایشان را فرمود تا در آن و جز آن طاعت خدا دارند و طاعت رسول و غرض در جمع کردن در میان طاعت خدا و رسول آنست تا بدانند که طاعت رسول در باب وجوب حکم طاعت خدا دارد چه معنی طاعت رسول طاعت خدا باشد که رسول عم از خود نگوید انچه گوید و طاعت امتثال امر باراده باشد واحذروا . حذر کنید و حذر امتناع باشد از چیزی با قدرت برای آن از برای خوف و ضرر یعنی اوامر را امتثال کنید و از منهیات حذر کنید . فان تولیتم . اگر نکنی و نافرمانی کنی و پشت بر او امر او کنی و روی در گردانی از فرمان او بر رسول من بیشتر از بلاغی مبین نباشد که بگوید و برساند و اعلام کند از ثواب و عقاب بدست او چیزی نیست آن بأمر من است و بحکم من است من جزا دهم آن را که از اوامر من اعراض کند . لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح . بعضی مفسران گفتند از عبدالله عباس و انس مالك و برآء بن عازب و مجاهد و قتاده و ضحاك که سبب نزول آیه آن بود که چون تحریم خمر فرود آمد جماعتی از صحابه گفتند احوال برادران ما که از این پیش رفتند و ایشان بر خمر خوردن بودند چه باشد خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد که آنان که تعاطی خمر کرده باشند پیش از تحریم آن بر ایشان حرجی و جناحی نیست . اذا ما اتقوا و آمنوا الآیة . هرگه که متقی باشند و از محرمات اجتناب کرده باشند و ایمان داشته باشند و عمل صالح کرده باشند اگر گویند چرا تکرار کرد ذکر اتقا در آیه سه بار گوئیم از این چند جواب است یکی انکه مراد و فایده مختلف است برای آن تکرار کرد مراد باول اتقای معاصی است و بدوم استمرار و استدامة بر آن و بسوم اتقاء مظالم العباد این قول ابو علی است گفت نه بینی که در اتقاء سوم که متعلق است بمضیق متعدی شرطی کرد از طاعتی عطف بر آن فی قوله . واحسنوا . و این تعلیل چیزی نیست برای انکه واجب نبود که حکم معطوف در جمیع احکام حکم معطوف علیه باشد تا در لزوم و تعدی متساوی باشند تا اگر کسی گوید قام زید و ضرب غلام خطا باشد یا مستقیم نبود بل این معنی در باب عطف معتبر نیست که عطف لازم بر متعدی و متعدی بر لازم میکنند دگر انکه احسان هم لازم باشد و هم متعدی نبینی آن را که او فعلی لازم بکند که نکو باشد گویند او را احسنت و اجملت ای اتیت بهذا الفعل حسناً جمیلاً و وجه دگر در حسن تکرار آنست که روا بود که مراد باتقاء اول اتقاء باشد از معاصی که در گذشته روزگار کرده باشند نه بینی که قولی آن است که سبب نزول آیه حدیث گذشتگان بود که خمر خورده بودند پیش تحریم او و بدوم مراد اتقاء معاصی باشد در حال و بسه ام مراد استقبال باشد و وجهی دگر آن است که روا بود که مراد باتقاء اول اتقاء مقبحات عقلی باشد و بدوم اتقاء مقبحات شرعی و بسه ام اتقاء مقبحات متعدی از عقلی و شرعی اگر گویند چه فایده است در اشتراط نفی جناح در انچه ایشان خوردند بایمان و

عمل صالح چون مراد باتقاء اجتناب قبایح باشد ومکلف اجتناب کند براو حرج وجناح نباشد سوا اگر مؤمن بود واگر کافر نه بینی که انکس که مباح کند مستحق ذم نباشد سوا اگر مؤمن بود واگر کافر پس چنان مینماید که این شرط لغو است گوئیم ازاین دو جواب است یکی انکه در کلام اضمار چیزی کنند که در ظاهر نیست وگویند تقدیر آن است که . لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا وفی غیره اذا ما اتقوا وآمنوا وعملوا الصالحات . تا معنی آیه آن بود که هر کس مؤمن بود وعمل صالح کند بر او حرجی نباشد وجناحی نباشد در انچه خورد ودر جز آن تانی جناح عام باشد بر جمله چه اگر این تقدیر نکنند روا بود که ازاین وجه براو جناح نباشد ازدگر وجه براو جناح باشد از اخلال واجبی وتضییع فرضی ووجه دوم آن بود که اتقاء وایمان وعمل صالح اگرچه شرط است بظاهر گوئیم نه شرط حقیقی است ولکن عطف کرد اورا بر شرط تا حکم او اعنی ایمان وعمل صالح درباب وجوب ولزوم وتأکید حکم معطوف علیه باشد از اتقاء محارم واین بر سبیل توسع ومجاز باشد وعدول از ظاهر در خبر است که در عهد عمر خطاب مردی نام او قدامة بن مظعون خمر خورده بود ومست در بازار آمد اورا بگرفتند وپیش عمر بردند عمر اورا گفت چرا خمر خوردی گفت برای این آیه که خدای گفت . لیس علی الذین آمنوا وعملوا الصالحات جناح فیما طعموا الآیة عمر را شبهه حاصل شد در حد زدن او حد او در توقف نهاد امیر المؤمنین علی را از این حال خبر دادند بمسجد آمد وعمر را گفت چرا قدامهٔ مظعون را حد نزدی گفت او آیتی از قرآن آورد واین آیه برخواند امیر المؤمنین گفت اورا پیش من آرید قدامه را آوردند امیر علیه السلام گفت چرا خمر خوردی گفت ندانستم که حرام است واین آیه نیاورست خواندن امیر المؤمنین علیه السلام گفت این را بگردانید بر مهاجر وانصار تا آیهٔ تحریم خمر کس بر این خوانده است جماعتی آمدند وگواهی دادند که او را آیهٔ تحریم خمر معلوم بود وبسیار شنیده است آیه تحریم خمر گفت این را ببرید وحد زنید وانگه توبه عرض کنید اورا ازانچه گفت که مرا این خمر خوردن رواست اگر توبه کند رها کنید اورا واگر توبه نکنند گردنش بزنید که مرتد است قدامه گفت توبه کردم امیر المؤمنین گفت تو ندانی که تو اهل این آیه نهٔ که نه مؤمنی ونه متقی ونه عامل صالح انگه چون خواستند که حد زنند اورا در کمیت آن خلاف افتاد ایشان را هر کسی چیزی گفت رجوع هم باو باید کردن اورا گفتند حدّش چند زنیم گفت امیر المؤمنین هشتاد تازیانه گفتند چرا گفت . لأنّ الشارب اذا شرب سکر واذا سکر هذی واذا هذی افتری وحد المفتری ثمانون جلدة . برای انکه چون شارب خمر خورد مست شود وچون مست شود هذیان گوید وچون هذیان گوید فریه کند وچون فریه کند حد مفتری هشتاد تازیانه بود . یا ایها الذین آمنوا لیبلونکم الله بشیٔ من الصید . الآیه مفسران گفتند آیه در عام الحدیبیه آمد انسال که رسول را منع کردند از انکه در مکه رود خدایتعالی امتحان کرد مؤمنان را بصید وایشان را فرمود که چون محرم باشید صید مکنید ایشان دست کوتاه کردند از آن تا وحش از در خیمه هاشان در می شد وایشان نیارستند دست بیکی باز نهادن از میانهٔ مکه ومدینه میرفتند خر کوهی پیش آمد مردی نام او ابو الیسر بن عمر واورا به نیزه بزد وبکشت مردم اورا ملامت کردند وگفتند در حال احرام صید بکشتی او پیش رسول آمد وانحال برای رسول علیه السلام عرضه کرد خدایتعالی این آیه فرستاد وباین آیه خطاب کرد با مؤمنان گفت ای گرویدگان . لیبلونکم الله . خدایتعالی شمارا ابتلا وآزمایش میکند بچیزی از صید لام جواب قسمی مضمر است وبلا وابتلا وامتحان واختبار نظایر آمد وبیان کردیم در چند جایگاه معنی ابتلا از خدایتعالی رمّانی گفت ابتلا اظهار حال باطن باشد وبلا هم نعمت باشد وهم محنت وابتلا بهر دو باشد وبلی کهنگی باشد وقوله . بشیٔ من الصید . برای آن بچیزی از صید گفت وبجمله صید نگفت که

صید برّ خواست دون صید بحر وبعضی دگر گفتند حال احرام خواست دون حال احلال ومن تبیین جنس راست . تناله ایدیکم . عبدالله عباس گفت ومجاهد بچه مرغ وخایه مرغ وصید کوچك که آنرا بدست توان گرفت . و رماحکم . نیزهای شما یعنی صید بزرگ که آن را به نیزه صید کنند معلوم شده است که وحش حرم از الهامی که خدایتعالی ایشان را داده است با مردم اختلاط کنند ونفور نکنند چنانکه صید حل کند واین از جملهٔ آیات وبینات حرم است حق تعالی باین آیه جمله صید بر را حرام کرد بر محرم قوله تعالی . لیعلم الله . چون قدیم تعالی در اول آیه لفظ ابتلا گفت در عقب او آن گفت که ثمرهٔ ابتلا باشد وثمرهٔ ابتلا علم بود یقال ابتلیت فلانا لاعلمه . چون معاملهٔ خدایتعالی در تکلیف معامله آنانست که ابتلا کنند که چیزی ندانند تا بدانند آنرا ابتلا خواند وعاقبت آنرا علم خواند بر سبیل توسع ومجاز وبعضی علما گفتند مراد بعلم رؤیت است ای لیری الله چنانکه رؤیت بمعنی علم استعمال کرده اند در بسیار جایها آنجا که علم استعمال کرده اند بمعنی رؤیت واین وجهی قریب است برای انکه علم شامل باشد معدوم وموجود را ورؤیت جز موجود را نشاید یعنی تا کی است که وفا کند بامر او وامتثال کند آنرا واز او بترسد در غیب فیما بینه وبینه ووجهی دگر گفتند که مراد آنست که تا خدایتعالی ثواب دهد آنرا که از او این معنی داند چون از او در وجود آید واین راجع است بامعنی جواب دوم که گفتیم وقوله . من یخافه بالغیب . یعنی تا کی است که او در خلوة از او بترسد آنجا که مردمان از او غایب باشند ومثله . من خشی الرحمن بالغیب . بعضی دگر گفتند معنی آن است تا پیدا شود که کیست که در سر وخلوت آنجا که مردم اورا نه بینند صیدی نکند . فمن اعتدی بعد ذلك . هر که او تعدّی کند از خدای که خدای تعالی اورا بداده مخالفت فرمان خدا کند وارتکاب نهی او کند از صید کردن در حال احرام اورا عذاب مولم باشد وروا باشد که این عذاب در دنیا باشد وروا بود که در آخرت بود . یا ایها الذین آمنوا لا تقتلوا الصید وانتم حرم . گفت ای گرویدگان صید مکنید در آنحال که محرم باشید این نهی که از خدایتعالی بود دلیل فساد منهی عنه کند از این آیه معلوم میشود تحریم صید در حال احرام وحرم جمع حرام باشد یقال رجل حرام وامرأة حرام وقوم حرام وحرم یعنی محرمون سوا اگر محرم بحج باشد واگر بعمره این قولی است قول دگر آنست وانتم فی الحرم وآنرا که در حرم شود واورا محرم خوانند من قولهم اعرق وانجد واغار اذا اتی العراق ونجداً وغوراً واتهم اذا اتی تهامة این قیاسی باشد ووجه سیم آنست که چون در ماه حرام باشی وآیه دلیل است بر تحریم قتل صید در حال احرام بحج وعمره در حرم واین فایدهٔ اینست وامّا قسمت سیم خلاف نیست در انکه مراد نیست در آیه واگرچه از روی لغت محتملست ومن قتله منکم متعمداً الآیة فقها ومفسران خلاف کردند در صفت آن عمد که موجب جزا وکفاره باشد در قتل صید قومی گفتند آن باشد که قصد کند بقتل صیدی وناسی باشد احرامش را در حال قتل امّا چون قصد کند بقتل صید واورا احرام بریاد بود اورا حکمی نیست در جزا وکفارت وکار او با خداست برای انکه گناه از آن بزرگتر است که آنرا کفاره باشد این قول حسن ومجاهد است وبعضی دگر گفتند مراد آنست که قصد کند بقتل صید واو ذاکر باشد احرامش را حکم کنند براو بکفاره ونیز اگر خطا کند هم این حکم کنند براو کفاره باشد وجزاء واین مذهب شافعی است وبیشتر فقها وزهری گفت بر عمد است وسنة بر خطا عبدالله عباس گفت اگر بعمد صید کند در حال احرام اورا گویند هیچ بار این کردهٔ اگر گوید آری کفاره نباشد برای انکه گناه براو بزرگ است واو از آنان باشد که خدای تعالی از او انتقام کشد چه او عاید است وجزای عاید اینست لقوله . ومن عاد فینتقم الله منه . واگر گوید پیش از این چیزی نکشته ام از صید جزأ از او قبول کنند وقوله . فجزاء مثل ما قتل من النعم الآیة . کوفیان خوانند ویعقوب فجزاء مثل ما قتل برفع هر دو وباقی قراء براضافه خواندند واین

عامر واهل مدینه خواندند وکفارة طعام براضافه وباقی قرا کفارة طعام برفع وتنوین ورفع طعام بربدل وبعضی قرا خواندند او عدل ذلك اخفش گفت این قرائت نیکست برای انکه عدل مثل باشد وعدل مصدر عدلة الشیٔ بالشیٔ اذا قابله به وقیل العدل ایضاً المثل وفرا گفت عدل الشیٔ مثله من جنسه وعدل الشیٔ مثل من قیمته انکس که برفع خواند برتقدیر آن باشد که فعلیه جزآء مثل ماقتل من النعم ومثل صفت آنست ای فعلیه جزآء من النعم مماثل للمقتول وبراین قرائت مثل صفت نکره باشد ومماثله در خلقه باشد یادر قیمة علی اختلاف الفقهاء فیه وبرقرائت انکس که جر خواند باضافهٔ جزاء مثل صله باشد اعنی زیاده از باب انکه قایل گوید. مثل فلان لایفعل کذا ومثلك لایقول کذا ولایقال لمثلی کذا این چو منی وچون توئی نکند وچون فلانی روا ندارد که این کند واین گوید یعنی من وتو وفلان ومنه قوله. لمثل هذا فلیعمل العاملون. وقول الشاعر. امثلی تؤاخذ البنکات عنه. وقال ومثلك لایبکی علی قدر سنه. واین را نظایر بسیار است برای انکه این لفظ باید تا زیاده بود که معلوم است که بر محرم که صید کشته بود جزاء مقتول واجب بود جزاء مثل مقتول نباشد براو خلاف کردند فی قوله مثل ماقتل در مثل مقتول که این مثلیه در شکلست یادر قیمة عبدالله عباس وحسن وسدی ومجاهد وعطا وضحاك گفتند مراد شبه خلقت وشکلست چنانکه اگر شتر مرغی کشته باشد براو شتری باشد واگر گاو کوهی کشته باشد براو گاوی بود واگر آهوئی یاخر گوشی کشته باشد براو گوسفندی بود واینقول موافق مذهب ماست وروایات اصحاب ما براینست ومذهب شافعیست وجماعت دگر گفتند صید را قیمت باید کردن وبهای او هدی خریدن وبخانهٔ خدای فرستادن واین مذهب نخعیست اکنون اشاره کنیم بطرفی از فقه این باب آنچه مجرد مذهب است وخلاف فقها وبرای انکه خلاف فقها بسیار است ومطوّل رها کنیم چه

اصل مسئله که بایة تعلق دارد اشارتی برفت چون محرم شتر مرغی بکشد براو بکفاره شتری باشد واگر نیابد شتر را قیمت معلوم کنند وبهای آن بگندم بدهد وبدرویشان صرف کند هر درویشی را نیم صاع اگر بر شصت بیفزاید یا بکاهد براو بیش از آن نباشد واگر وفی شصت مسکین باشد مراد آنست اگر نتواند وندارد از هر نیم صاع یکروز روزه دارد شصت روز اگر نتواند هژده روز روزه دارد واگر گاو کوهی یاخری کوهی بصید بگیرد وبکشد براو گاوی باشد کفارت آن اگر نیابد قیمت کند وبها بگندم دهد وبدرویشان دهد بهٔ سی درویش اگر بیفزاید روا باشد واگر بکاهد هم روا بود چنانکه در مسئلهٔ اول گفتیم اگر نیابد ونداردازهر نیم صاع روزی روزه دارد سی روز اگر نتواند نه روز روزه دارد وهر که روباهی یاخرگوشی یاآهوئی صید کند وبکشد براو گوسفندی باشد اگر نیابد بهای او بقیمت بگندم بدهد وبده درویش دهد هر درویشی نیم صاع اگر بیفزاید روا باشد واگر بکاهد براو بیش از آن نیست واگر راست باشد فهو المراد واگر ندارد از هر نیم صاع یکروز روزه دارد اگر نتواند سه روز روزه دارد وهر که شهروی بکشد براو بره باشد از شیر باز ستده وبچرا در آمده وهر که موش دشتی بکشد یاهلوزکی یاخارپشتی یاسوسماری بکشد یا چیزی که باین ماند نیز بزغاله فدیه کند وهر که گنجشکی یاصعوهٔ یاچیزی که بشکل آن دارد بکشد مدی از طعام بدهد وهر که او زنبوری بکشد کفی طعام بدهد وهر که او کبوتری بکشد واو محرم باشد در حل براو خون باشد واگر محرم نباشد ولیکن در حرم باشد براو درمی باشد واگر محرم باشد ودر حرم باشد براو خونی باشد وقیمت کبوتر واگر کبوتر بچه بکشد واو محرم باشد در حل براو بره باشد واگر در حرم کشد ومحرم نباشد براو نیم درم باشد واگر محرم بود در حرم براو جزا وقیمت بود واگر خایهٔ کبوتری بشکند محرم در حل درمی بدهد واگر محل باشد در حرم ربع درمی بدهد واگر محرم بود در حرم براو جزا وقیمت بود بیك جا واین حکم مختلف نشود سوا اگر کبوتر خانگی باشد یا کوتر حرم الا آن است که کبوتر حرم بهای آن علف باید خریدن برای کبوتران حرم وبدرویشان نباید دادن وکبوتر

اهلی را بها بدرویشان باید دادن وهر که باخود صیدی دارد ودر حرم برد واجب است که رهاش کند واگر مرغی پربریده دارد واجب است که نگاه دارد وتا پر برآورد ورهاش کند وکبوتر حرم نباید گرفتن واگرچه در حل باشد وهر که پری از پر کبوتر حرم بکند صدقه بدهد بان دست که بان جنایت کرده باشد وکبوتر حرم از حرم بیرون نباید آوردن اگر بیرون آرد بجای باید بردن واگر بمیرد قیمتش براو غرامت بود وهر که در بر کبوتران حرم در بندد تا بمیرد ودر انجا کبوتر باشد وبچه وخایه اگر محرم نباشد از هر مرغی درمی بدهد واز هر بچه نیم درم واز هر خایهٔ ربع درمی واگر محرم باشد از هر کبوتری گوسفندی بکشد واز بچه بره واز هر خایه درمی وهر که کبوتر حرم پراند وبرماند از انجا اگر باز آیند از برای جمله یك گوسفند لازم باشد اورا واگر باز نیایند از هریکی گوسفندی بود براو وهر که او راه نماید بر صیدی تا دگری اورا بگیرد وبکشد بر راه نماینده فدیه باشد واگر جماعتی محرمان بر صیدی جمع شوند واورا بکشند برهریکی فدیه باشد واگر جماعتی گوشت صیدی بخرند وبخورند برهریك فدا باشد وچون دو کس تیر بصیدی اندازند ویکی اصابه کند ویکی خطا برهریك فدا باشد وچون دو کس صیدی را بکشند یکی محرم باشد ویکی نباشد در حرم برانکه محرم نباشد قیمت بود وبر محرم فدا وقیمت وانکس که او در حرم صیدی بکشد واو محل باشد براو خونی باشد اگر جماعتی آتشی برافروزند مرغی در انجا بیفتد وبسوزد اگر قصد ایشان آن بود برهریکی فدا باشد واگر قصد شان نبود بر همه یك فدا باشد ودر بچهٔ شتر مرغ هم شتری باشد واگر کسی خایهٔ شتر مرغ بشکند یا تباه کند اعتبار کند اگر بچه در او بجنبیده باشد از هر خایه براو شتری جوان باشد واگر نجنبیده باشد شتران فحل را بر مادگان افکنند بعدد خایهٔ آن بچه که حاصل آید هدی خانهٔ خدا باشد اگر این ندارد از هر خایه گوسفندی بکشد اگر نتواند ده درویش را طعام دهد اگر این نیز نتواند سه روز روزه دارد

وهر صیدی که محرم کند نه در حرم براو فدا باشد وچون در حرم کند براو فدا باشد وقیمت واگر محرمی در حرم مرغی را بر زمین زند وبکشد براو خونی باشد ودو قیمة یکی حرمة حرم ویکی برای انکه حقیر داشت آن مرغ را واورا امام تعزیر وتأدیب کند وهرچه محرم مکرر کند از صید اگر بر سبیل نسیان باشد از هریکی کفاره کند واگر قصد کرده باشد بنوبت اول کفاره کند وبدوم نوبت براو کفارت نباشد که خدا ازاو انتقام کشد لقوله. فینتقم الله منه، وانچه لازم بود محرم حج را از جزا صید بمنی باید کشتن وانچه در عمره لازم آید براو در مکه باید کشتن برابر کعبه در جائی که آن را جزوره گویند واگر بجز کفارت صید باشد براو روا بود که بمنی کشد وهدی هم بمکه باید کشتن در جزوزه ومحرم چون صید بکشد وبخورد براو دو کفاره باشد یکی بکشتن یکی بخوردن اگر محرم سروهای آهو بشکند براو نیمهٔ قیمت او باشد واگر یکی بشکند ربع قیمت او باشد براو واگر هردو چشمش برکند براو قیمت آن چیز باشد واگر یکی بود نیمهٔ قیمت بود واگر یکدستش بشکند نیمهٔ قیمت بود براو واگر هردو دستش بشکند براو قیمت تمام بود واگر بکشد اورا در این میانه اعنی کشته شود براو بیشتر از قیمت نبود اگر خایهٔ شب پرو یا کبك تباه کند آن است که در شتر مرغ گفتیم جز انجا گوسفند باشد وآنجا شتر واگر صیدی روی بحرم دارد محلی تیر باو اندازد براو آید واو در حرم رسد انگاه بمیرد گوشتش حرام باشد وبراو جزا بود وهر که صیدی را بکشد بنزدیك حرم بر بریدی براو فدا باشد چون مرد محل بود اگر بنزدیك حرم رنجی رساند چنانکه دستی بشکند یاسری صدقه دهد هر که او ملخی بکشد خرمائی بصدقه دهد واگر ملخ بسیار کشد براو گوسفندی بود واگر در راه او بود بروجهی که احتراز نتواند کرد براو هیچ نباشد وهر که زنبوری یاپشهٔ بکشد بخطا براو چیزی نبود واگر قصد کند صدقه بدهد وهرچه از موذیات باشد از جملهٔ سباع وهوام چون شیر وگرگ وپلنگ ومار وکژدم محرم اورا

بکشد براو هیچ نباشد وخبری آورده اند ازعبدالله عمر که رسول ص گفت محرم رارواست که پنج چیزرا بکشد مار
وموش وکلاغ وزغن وسگ گزنده وبنزدیک ما کلاغ را براندونکشد وآنچه موذیات دگرباشد چون کیك وپشه وقمل
محرم رانشاید تابکشد ومحل راروا باشد وچون بنده صیدی بکشد ومحرم باشد وبفرمان سیدش احرام گرفته بود
فدابر سیدش بود وهمچنین اگرخواجه فرماید که صیدرا بکش فداهم برخواجه باشد راوی خبر گوید ریان بن شبیب
که چون مأمون رضارا ع زهرداد ومردم اورادرزبان گرفتند خواست تااورا تلافی کند کس فرستاد وپسرش
ابوجعفر محمدبن علی تقی راعلیه السلام ازمدینه بیاورده اکرام کرد واورابخویشتن نزدیك کرد چون عقل وفضل
وعلم وادب وحکمت ورای ورزانت ورصانه وشهامت او دید باصغرسنش رغبت افتاد اوراکه دختر باو دهد درساز
واهبه گرفتن ایستاد بنو العباس خبریافتند بیامدند ومجمعی ساختند وباتفاق پیش مأمون رفتند اورا گفتند زینهار
یاامیرالمؤمنین شاید که کار پدران واسلاف تو برنج خودراواعقاب خودرا تحصیل کرده اند ومرتبه وشرفی که در
خانهٔ ماحاصل شده است ضایع کنی وازدست بدهی گفت آن چیست گفتنداین عزم که کردهٔ که باپسر رضا پیوندی
کنی دختر باو دهی وماایمن نباشیم که این کار باایشان افتدواز خانهٔ مابشود وتورامعلوم است که ازمیان ما وایشان واسلاف
ماوایشان قدیماً وحدیثاً معادات ودشمنی هابوده است وپدران توباپدران ایشان چه کرده اند ازقهر واذلال وطرد
وتبعید وتخویف ایشان وانکه یکی ازایشان راتمکین نکردند که درخانهٔ خود ایمن نشینند تااوراطمع نیفتد ومانا امروز
درغم واندیشهٔ آن بودیم که تورضا راولیعهد کرده بودی چون خدای کاراو کفایت کرد دگرباره کاری خواهی کرد
که ماازان رنجور واندیشه ناك شویم بخدای برتو که ازاین کاربگردی واین کاردر توقف نهی وازاهل بیت خود یکی را
اختیار کنی که این پیوندباوکنی ودرپسر رضا وآل بوطالب رغبت نکنی وازطریقهٔ پدران رغبت نکنی وطریقهٔ پدران
خوده رهانکنی مأمون جواب داد ایشان را که اما انچه گفتید که میان شما وآل بوطالب هست سبب شمائید درآن واگر
انصاف بدهی دانید که ایشان باین کاراولیترند ازما واما انچه دیگران کردند که پیش من بودند آن عقوق بود وقطع رحم
وحاشا که من ان کنم که ایشان کردند وبخدای که من پشیمان نبودم بروليعهد کردن رضا ع ومن میخواستم که این کار ازگردن
خود بیفکنم وبکلی درگردن او کنم ولیکن اواباکرد وچون باجوار رحمت خدا شد وکار ازآن بگشت وخدای تقدیر
دگر کرد فرمان خدای راست اما پسراو ابوجعفر من عزم مصمم کرده ام برانکه دختر باو دهم وبااو پیوند کنم ازانکه
شناخته ام اورا وعقل وفضل وادب ورای وصیانهٔ او وانکه درعهدخود ازاقران خودوجز اقران خود قرین ندارد
وانشاءالله که انچه من ازاو شناخته ام شمانیز بدانید ومردمان رانیز معلوم شود وبدانند که رای من صواب است دراین
باب گفتند چون چنین است که امیرالمؤمنین رابااو رای است ودراو رشدی می بیند توقف کند که او چیزی بیاموزد
وپارهٔ فقه برخواند که مادانیم که این سن که او راست علمی وفقهی نباشد گفت من این جوان راازشما بهتر دانم وبر
احوال اومراوقوف تمام است اوازاهل بیتی است که مادهٔ فضل وعلم ایشان ازخدای باشد والهامی که خدای تعالی
اوراو پدران اورا داد که ایشان درعلم دین بکسی محتاج نباشند وهمهٔ جهان بایشان محتاج باشند وایشان دراین معنی
بدرجهٔ کمال باشند وآنانکه جز ایشان بودند ازرعایاء ناقص همه ازایشان گرفتند وآموختند واگرخواهید تابدانید
که این چنین است که من گفتم امتحان کنید این جوان را بانچه شما خواهید ازمسائل درفنون علم تاپیدا شود شمارا
انچه من می گفتم گفتند روا باشد رهاکن ماراتاکسی رانصب کنیم که اورامسئله پرسد ازفقه وشریعت تاپیدا شود انچه
مقصود ماست اگرجواب دهد بصواب مردمان راسداد رای امیرالمؤمنین پیدا شود گفت روا باشد براین اتفاق
کردند انگه بیامدند ویحیی الاکثم را که او قاضی القضاة بود درآن وقت ازاو درخواستند وگفتند ایها القاضی مارا

آرزوئیست بر تو گفت چیست آن گفتند می باید که روزی مجمعی بزرگ باشد وجمعی حاضر آیند پیش امیرالمؤمنین مأمون
علیه مایستحق تو مسئلهٔ مشکل اختیار کنی وازپسر رضا بپرسی واورا پیش مأمون وجماعتی حاضران خجل کنی
واورا برآن مال بسیار وعده دادند گفت روا باشد همچنین کنم بنزدیك مأمون آمدند گفتند مایحیی اکثم را که
قاضی است ازقبل تواختیار کردیم تاازاو مسئلهٔ پرسد تااین حال معلوم شود روزی تعیین فرمای گفت همچنین کنم
انگه روزی اختیار کرد ومجمعی بساختند ویحیی اکثم را بیاوردند وحاضر آمدند ومأمون بفرمود تابرابر دست او
برای محمدبن علی نقی ع دست بازکردند وبالشها بنهادند واو بیرون آمد ودردست راست بنشست ویحیی اکثم درپیش
او بنشست ونقی علیه السلام درسن نه سال بودوچند ماه ومردم هرکس برمراتب خود بنشستند وبایستادند ومأمون
دردست خود بنشست یحیی اکثم گفت یاامیرالمؤمنین دستور باشی که این سید را یعنی محمدبن علی النقی رامسئلهٔ برسیم
مأمون گفت دستوری ازاو خواه یحیی روی باو کرد وگفت جعلت فداك دستور باشد که مسئلهٔ پرسم ابوجعفر ع
گفت بپرس گفت چه گوئی درمحرمی که صیدی رابکشد ابوجعفر گفت این صیدرا درحل بکشد یادرحرم عالم باشد یان
یاجاهل بنده باشد یاآزاد بزرگ باشد یاکوچك مبتدی باشد یامعید صیدازذوات الطیر باشد یاازوحوش ازبزرگان
باشد صید یاازخوردان مصر باشد برآن یاپشیمان بشب باشد یابروز محرم باحج احرام دارد یابعمره یحیی اکثم که
این بشنید متحیر شد وکلامش ملجلج شد وعجز وانقطاع براو ظاهر شد چنانکه اهل مجلس بدانستند مأمون گفت .
الحمدلله علی هذه النعمة والتوفیق فی الرأی . انگه باانجماعت نگرید که اورا ملامت میکردند گفت بدانستید که رای من
مصیب بود درآنچه دیدم انگه روی باابوجعفر کرد محمدبن علی علیهم السلام گفت میخواهی دختر مرا گفت آری گفت
بخواه که من به پسندیدم تورا بدامادی ودختر رابتو میدهم واگرچه قومی بزعم من می باشند ازاین کار ابوجعفر ع
گفت. الحمدلله اقراراً بنعمته ولااله الاالله اخلاصاً لوحدانیته وصلی الله علی محمد سید بریته والاصفیاء من عترته
اما بعد فقدکان من فضل الله علی الانام عن اغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه ، وانکحوا
الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقرآء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم
انگه گفت من که محمدبن علی بن موسی ام خطبه میکنم ومیخواهم ام الفضل بنت عبدالله المأمون راوبذل کردم ازمهر
صداق جده ام فاطمهٔ زهرا علیها السلام وآن پانصد درم سیم است توبدادی ای امیر دختر را بمن بدین صداق مأمون
گفت بتو دادم دخترم ام الفضل رابراین صداق که گفتی توقبول کردی گفت قبول کردم وراضی شدم انگه مأمون
بفرمود تامردم بمراتب خود بنشستند خواص وعوام که نگاه کردند آوازی برآمد همچو آواز ملاحان بنگریدیم
خادمان بودند که کشتی ازسیم پیراسته پرازغالیه کرده میکشیدند برسنها وطنابهای ابریشم وازآن غالیه محاسن حاضران
مطیب کردند انگه بسرای عوام بردند وعوام نیز ازآن نصیب کردند وبفرمود تابهر دوسرای خانها بنهادند وخواص
وعوام نان بخوردند وبفرمود تاهرگروه وجماعتی رابرقدر مرتبهٔ خود عطا وصله دادند وخلعت پوشیدند وچون
زحمت پراکنده شد ومجلس خفیف ترشد وخواص ماندند مأمون گفت یاابن رسول الله اگربینی آن مسایل فقهی را
بیان کنی تامارافایده باشد گفت آری انگه گفت چون محرم صیدی بکشد درحل وصیداز ذوات الطیر باشد واز
مرغان بزرگ بود براو گوسفندی باشد واگردرحرم کشد براو جزاو قیمة باشد مضاعف واگرمرغ بچه باشد براو
بره باشد واگردرحرم کشد براو جزاو قیمت باشد واگرصید ازوحش باشد اگرخر کوهی بود براو گاوی باشد
واگرشترمرغ بود براو شتری بود واگرآهو بود براو گوسفندی باشد واگرازاین چیزها درحرم کشد جزا مضاعف
شود براو یعنی جزاو قیمت وچون احرام بحج گرفته باشد آنچه براو لازم بود بمنا کشد واگربعمره محرم باشد آنچه

براو لازم بود بمکه کشد وجزاء صید بر عالم وجاهل لازم وواجب باشد واگر عمل کند بالزوم جزا مأثوم وبزه کار باشد
واگر بخطا رود ازاو براو اثم نباشد واگر کشنده آزاد باشد جزا براو بود واگر بنده باشد برسیدش باشد وکوچک را
براو کفاره نبود وبر بزرگ کفاره بود وپشیمان را بتوبه وپشیمانی عقاب آخرة ساقط شود ومصر را در آخرت عقاب
باشد ومبتدی را براو کفاره بود ومعید را خدای تعالی انتقام کشد مأمون گفت احسنت یا اباجعفر جزاك الله تو نیز
نشاطی کنی اگر از قاضی مسئله بپرسی ابوجعفر گفت هم روا باشد بپرسم یحیی اکثم گفت بپرس اگر دانم گویم واگر
ندانم فایده گیرم از تو گفت چگوئی در مردی که بامداد در زنی نگرد براو حرام باشد چاشتگاه براو حلال بود نماز
پیشین براو حرام بود نماز دیگر براو حلال شود نماز شام براو حرام بود نماز خفتن براو حلال بود نیم شب براو حرام
شود چون صبح برآید براو حلال شود یحیی اکثم گفت این مسئله ندانم وراه نبرم باو اگر کرم کنی وما را فایده دهی گفت
این زن پرستاری باشد از کسی مرد اجنبی در او نگرد ونظرش در او حرام بود چاشتگاه او را بخرد براو حلال بود نماز پیشین
آزادش کند براو حرام بود نماز دیگر براو نکاح بندد براو حلال شود نماز شام براو ظهار کند از او براو حرام شود نماز خفتن
بردهٔ آزاد کند براو حلال شود نیم شب طلاقش دهد براو حرام شود صبح برآید رجعت کند براو حلال شود مأمون روی
بایشان کرد گفت از شما واهل بیت شما کس هست که این مسائل داند واین را جواب گوید گفتند نه رأی امیر المؤمنین صواب
بود در انچه دید مأمون گفت کار این اهل بیت بخلاف کار دیگران است وایشان مخصوصند از خدای تعالی بانواع فضل
ونعمت وصغر سن ایشان را منع نکند از کمال ندانی که رسول علیه السلام علی را باسلام دعوت کرد واو را ده سال بود و
جز او کس را دعوت نکرد در مثل آن سن بایمان وایمان از او قبول کرد وحسن وحسین را بیعت گرفت وایشان را شش
سال تمام نبود وهیچ کودک را جز ایشان بیعت نگرفت واین اهل بیت ذریتی اند بعضی از بعضی . یجری لاخرهم ما
یجری لاولهم . آخر شان را همان رود که اولشان را گفتند راست گفتی یا امیر المؤمنین پس پراکنده شدند بروز دگر
روز بتهنیت باز آمدند مأمون بفرمود تا سه طبق بیاوردند سیمین بر هر یکی بندقهای مشک وزعفران سرشته پر کرده
ودر میان آن خطها تعبیه کرده باقطاعات وولایت شهرها ودیهها ویکی را خطها بخلعتها وعطاها ویکی را زر سرخ پر کرده
آن یکی بر وزرا وندما وخواص نثار کردند ودیگر را بر حجاب وعمال وقواد وزر بر حاشیه وخدم هر کرا از آن بندقی
یکی یا دو یا سه بدست افتاد بشکستند وآنچه در آنجا بود از خزینه ودیوان طلب کردند بدادند او را ومأمون بفرمود
تا درویشان را صدقات بسیار دادند وآن مدة که پیش او بود او را اکرام کرد وتعظیم وتبجیل میکرد وتقدیم وتفضیل
میداد بر اهل بیت خود تا انگه که بامدینه رفت وبر قرائت انکس که خواند فجزاء بتنوین وبر تقدیر آن باشد فعلیه جزاء
مثل ماقتل در جای صفت او است ومثله قوله ففدیة ای فعلیه فدیة وقوله فعدة من ایام اخر ای فعلیه عدة واین قرائت
اولیتر است برای انکه کلام بر ظاهر خود است با این قرائة وآن قرائة که بر اضافه است تقدیر زیادتی می باید کردن
قوله . یحکم به ذوا عدل منکم . که با آن حکم کنند دو عدل یا دو گواه عدل از اهل بصیرت قبیصة بن جابر روایت
کند که ما سالی بحج بودیم چون نماز بامداد بگذاردیمی راحله بر دست گرفتمی وپیاده میرفتمی آهوئی پدید آمد من سنگی
براو انداختم خون آلود شد وبیفتاد وبمرد چون بمکه رسیدیم من از عمر خطاب پرسیدم چه حکم باشد این را عبد الرحمن
عوف در پهلوی او نشسته بود او عبد الرحمن را گفت چه گوئی در این مسئله گفت گوسفندی باشد براو چنین میدانم عمر گفت
من هم چنین دانم من برفتم وصاحبی ورفیقی بود مرا او را گفتم مسئله پرسیدم از عمر او از عبد الرحمن عوف پرسید همانا
این مسئله ندانست کسی برفت واو را باز گفت نگاه کردم می آمد ودره برگرفته وعلانی بها و مرا بدره بزد و گفت در حرم
صید کنی وحاکم را در حکومت متهم داری ندانی که خدای تعالی گفت . یحکم به ذوا عدل منکم . فهذا عبد الرحمن وانا عمر

من برای آن با عبد الرحمن عوف باز گفتم تا بدو عدل حکم کرده باشم دو عدل فقیه در او حکم کنند بقیمت عدل وخلاف
کردند در آن که بقیمت کجا باید که قیمت کنند صید را ابرهیم نخعی گفت وحماد وابو حنیفه ومحمد بقیمت آن جایگاه که در
او اصابه صید بوده باشد واگر بخراسان بود واگر بشهر دگر وشافعی گفت ودگر فقها که بقیمت مکه باید ونیز خلاف
کردند در آن که این طعام کجا بدهد بعضی گفتند بمکه باید دادن واین قول عطا است ومذهب شافعی . هدیاً بالغ الکعبة
. نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل وروا بود که مصدری بود محذوف الفعل والتقدیر یهدی به الی بیت الله
هدیاً . وگفته اند بر حال است وبالغ الکعبة صفت هدی است واگر چه صورت معرفه دارد باضافهٔ با معرفه بر تقدیر
انفصال است برای انکه اضافه نه حقیقت است وتقدیر آن است که هدیاً بالغاً الکعبة کقولهم مررت برجل ضارب
زید والتقدیر ضارب زیداً وقولهم هذا رجل حسن الوجه ای حسن وجهه وهدی باید که بصفت اضحیه باشد تمام خلق
بی عیب وشافعی گفت روا باشد که بصفت اضحیه نبود تا اگر مرغی بود روا بود وابو علی گفت خونی باید هر چه
باشد اما لفظ نعم اطلاق بر شتر وگاو وگوسفند کنند . او کفارة طعام مساکین . او حرف عطف است والتقدیر
فعلیه جزاء او کفارة وطعام مرفوع است بانکه بدل کفارت است وانکه اضافه کرد گفت برای انکه چون سه چیز بگفت
در آیه از جزا وصیام وطعام تخصیص کرد آن را باضافه فکانه قال کفارة طعام لا کفارة هدی وکفارة صیام ودر معنی او دو
قول گفتند یکی انکه جزاء قیمت کند بمانند چهارپای انکه بهای آن با طعام کنند واین قول عطا است وبعضی مفسران
ومذهب ما این است وقول دیگر آن است که قتاده گفت نفس صید را قیمت باید کردن که انکه زنده بود چه ارزید انکه
با قیمت طعام باید کردن . او عدل ذلك صیاماً . یا آن را بروزه برابر کنند بهر نیم صاع یکروز روزه دارد عند نا وعند
ابی حنیفه وشافعی گفت از هر مدی روزی روزه دارد وصیاماً نصب او بر تمیز است وروا بود که مفعول دوم عدل باشد
یقال عدل الدقیق تمراً او بالتمر واین اولیتر است . لیذوق وبال امره . یعنی این کفارة بر وجه عقوبة ونکال است و
اصل وبال من قولهم طعام وبیل اذا کان غیر مرئی وهنیئ لا یوافق الطبع وقال کثیر . فقد اصبح الراموان اذا تم بها
. سموم البلاد تشتکون وبالها . عفا الله عما سلف . در او دو قول گفتند یکی انکه . عفا الله عما سلف من امر الجاهلیة
خدای تم عفو بکرد انچه در جاهلیت بود پیش از اسلام وقولی دیگر انکه خدای تم عفو بکرد انچه در مقدمهٔ اسلام برفت
ومن عاد فینتقم الله منه . وهر که با سر آن شود خدای از او انتقام کشد خلاف کردند بر انکه در معاد جزا باشد یا نه
عطا وابرهیم وسعید بن جبیر ومجاهد گفتند جزا لازم باشد او را واین قول بعضی اصحاب ما است دوم انکه عبد الله عباس
وشریح وابرهیم گفتند براو جزا نباشد واو را بخدای گذارند که خدای تعالی از او انتقام کشد واین مذهب بیشتر
اصحاب ما است ومذهب بیشتر فقها قول اول است در او خلاف کردند که بروجه تخییر است یا نه عبد الله عباس وشعبی
وسدی وابرهیم گفتند بروجه تخییر نیست بروجه ترتیب است واین مذهب ما است واگر چه موضوع او تخییر را باشد
ولیکن حمل بر ترتیب کنند بدلیل خارج بروایتی دگر از عبد الله عباس وعطا وحسن وروایة بعضی از اصحاب ما آن است
که بر اصل موضوع خود مانده است ومراد تخییر است . والله عزیز ذو انتقام . وخدای تعالی غالب است هیچ
چیز او را غالب نبوده وکینه کش است از انانکه پای از فرمان او بیرون نهند ودر آیه دلیل نیست بر صحت قیاس برای انکه
رجوع با دو عدل در قیمة جزا بمثابهٔ آن است که رجوع با دو مقوم در قیمت متاع واین را بقیاس تعلق نیست قوله تعالی
. احل لکم صید البحر وطعامه الآیة . عبد الله عباس گفت وزید بن ثابت وسعید جبیر وسعید بن المسیب وسدی ومجاهد
انچه باین آیه حلال کردند محرم را صید ماهی تازه است اما ماهی شور خلاف نیست در انچه حلال باشد گفتند
انچه از دریا برآرند بر سه وجه باشد ماهی است واجناس آن انچه از ان حلال باشد محل را محرم را هم حلال

باشد وانچه حرام باشد محل را محرم را هم حرام باشد و بعضی گفته اند انچه در بر حلال باشد مثل او در بحر حلال باشد
و مراد بحر دریاست و جمله آبها از جویها از برای انکه ماهی که از جویها بر آرند محرم را هم حلال باشد و طعامه در او دو
قول گفتند یکی انکه مراد آن است که انچه در اب بمیرد از حیوان حلال و بموج با کناره افتد و این قول ابو بکر و عمر است
و عبد الله عباس و عبد الله عمر و قتاده رضوان الله علیهم اجمعین قولی دیگر از عبد الله عباس و سعید بن المسیب و سعید جبیر
و مجاهد و ابرهیم رضی الله عنهم آنستکه مراد ماهی شور است و انچه لایق است بمذهب ما آنست که مراد بصید بحر آنست
که هر ماهی تازه که از دریا بر آرند و بقوله متاعاً ماهی شور است چه انچه در دریا بمیرد بنزدیک ما حرام است محرم را و جز
محرم را و آن را طافی گویند پس قول دوم مذهب ماست بعضی دگر گفتند مراد بمتاع آنست که انچه باب دریا روید از
نبات و ثمار و این قول زجاج است . متاعاً لکم . نصب او بر مصدر است لا من لفظ الفعل روا باشد که مفعول له باشد ای
لمتاعکم حسن بصری و قتاده گفتند معنی آن است که منفعتی است مقیم و مسافر را . وحرم علیکم صید البر مادمتم حرماً
، وحرام کردند بر شما صیدی که بر خشک باشد مادام تا محرم باشید ظاهر اقتضای تحریم صید کند در حال احرام
بعضی گفتند محرم را حرام باشد هر صید که کند یا فرماید کردن اما انچه دیگری صید کند بی امر او او را حلال باشد
و این قول امیر المؤمنین علی است ؑ بروایتی و قول عمر و عثمان و عبد الله عمر و سعید جبیر و بعضی فقها فرق کردند میان
انکه در حال احرام صید کند و انچه صید کند پیش از انکه او احرام گرفته باشد و بنزدیک ما جمله حرام باشد اما انچه
محرم کشد از صید شافعی گفت او را حلال نباشد و دیگران را حلال باشد و بنزدیک ما حرام باشد و بمثابه مردار
باشد و بنزدیک ابو حنیفه نیز همچنین است و عموم آیه دلیل تحریم جمله میکند . واتقوا الله الذی الیه تحشرون ،
وبترسید از خدای تعالی که حشر و جمع شما با اوست . جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس . خدای تعالی
گفت خدای خانهٔ کعبه را که خانهٔ حرام است بقیام و قوام معایش مردمان کرد و قوام صلاح دینشان و جعل
بمعنی صیر است و متعدی است بدو مفعول ابو علی فارسی گفت تقدیر آیه آن است که . جعل الله حج الکعبة . و نصب
الکعبة علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و کعبه را برای ارتفاع و علوش کعبه خواند لأنها اعلی موضع
فی الأرض بلندتر جائی است در زمین و منه الکعب لنتوه من الرجل و منه قولهم امراة کاعب زنی که پستان او پدید آمده
باشد بمانند کعبی از جائی بر خاسته و تکعبت المراة اذا صارت کذلک البیت الحرام خانه حرام محرم در خبر است که زیر مقام
ابرهیم سنگی است بر او نوشته . انی انا الله ذو بکة حرمتها یوم خلقت السماء والأرض و یوم وضعت هذین
الجبلین و حففتها بسبعة املاك حنفاء من جائنی زائراً لهذا البیت عارفاً بحقه مذعناً لی بالربوبیة حرمت جسده علی النار
. من خدایم و خداوند بکه و بکه نام زمین کعبه است و مکه نام جمله شهر است و بعضی اهل علم گفتند هر دو یکی است
و کلمه از باب ابدال است میم بدل کرد با بالقرب المخرج چنانکه مدح و مده این را حرام کردم آن روز که آسمان و زمین
آفریدم و این دو کوه نهادم یعنی صفا و مروه و گرد این خانه بداشتم هفت فرشته مسلمان مستقیم الطریقه را هر که
بمن آید بزیارت این خانه حق او شناخته و گردن نهاده مرا بخداوندی تن او را بر آتش دوزخ حرام کنم . البیت الحرام
. و آن را برای حرمتش حرام خواند که هر که پناه با او دهد محترم و محرم شود کس او را نیازارد و نرنجاند و تعرض
نرساند و اگر همه قاتل پدر و برادر او باشد و سباع و طیور یکدیگر را نیازارند تا آهو با شیر و گرگ مستأنس باشند و
کبوتر با باز و چرغ و مرغ بمردم نزدیک بود از انکه دانند که کس ایشان را تعرض نکنند و این از آیات کعبه است و نیز
حق تعالی زمین آن و درخت و گیاه آن حرام کرد اعنی از آن حرم تا کسی خاك آن بر نگیرد و درختش نبرد و گیاهش نچیند
. قیاماً للناس . ابن عامر تنها خواند قیماً علی وزن فعل و آن مصدر باشد کالشبع والعوج و قیام مصدر قام یقوم باشد

واصل او قوام بوده است برای انکه کلمه من ذوات الواو است ولیکن برای کسره فاء الفعل واو را یا کردند و کذلك
الصیام من صام یصوم پس مراد بقیام قوام است و قوام و ملاك کار آن باشد که بر او بایستند و گفتند برای آن قیام
کردند تا مشتبه نشود بمصدر قاومه مقاومة و قواماً چنانکه جاوز جوازاً و مجاوزةً قال الراجز . قوام دنیاً و قوام دین
و در معنی او چند قول گفتند یکی انکه گفتند امناً لهم مامن ایشان کرد که ایشان بان بر پای اند و گفته اند آن کرد آن را
که مردمان را بان و عبادت آن و حج آن قیام باید کردن و در نماز روی فرا آن باید کردن و بعضی دیگر گفتند چون در
مناسك و عبادت آن زاجری بود از قبیح آن را بمثابهٔ امامی کرد که قیام کند بکار رعیت در زجر از مناهی و مناکیر
سعید جبیر گفت . صلاحاً للناس یقوم به امر معاشهم و معادهم . و انچه جامع است خیر دین و دنیا را از زیارت و
تجارت و انواع برکات و ثمرات قال الله تعالی . لیشهدوا منافع لهم ویذکروا اسم الله فی ایام معلومات والشهر الحرام
جمع خواست و بلفظ جنس گفت و مراد ان چهار ماه حرام است . منها اربعة حرم واحد فرد و ثلثة سرد ای
متابعة انچه فرد است رجب است و انکه سرد است ذوالقعده و ذوالحجه والمحرم . والهدی . و انچه بخانهٔ خدا
برانداز شتر و گاو و گوسفند ، والقلائد . روا است که جمع قلاده باشد و رواست که جمع قلیده باشد فعلیه بمعنی
مفعوله ای المقلده و در او سه قول گفتند در معنیش یکی انکه عرب از جوع و ضر حال ایشان بحدی رسد که پوست و
دوال بر آتش نهند و بخورند و چون شتر هدی مقلد بینند تعرض نکنند آن را حرمت داشت او را و گفتند مراد آن
است که مردی از خانه بیامدی تا حج و یا عمره کند و پیش از میقات احرام توانستی گرفتن پاره پوست درخت در گردن
خود کردی چون قلاده تا هر که او را بدیدی دانستی که حاج است یا معتمر و قول دیگر آنست که مرد که هدی رانده یا
اشعار کند یا تقلید اشعار آن باشد که کاردی در کوهان اشتر زند تا خون با و فرو آید و یکپای نعل بان خون ملطخ
کند و در گردن شتر فکند و این انکس کند که حج قارن کند من حاضری المسجد الحرام ، و این قول موافق مذهب
ماست . ذلك لتعلموا ای انما فعل ذلك لتعلموا . این برای آن کرد تا بدانی که خدای تعالی داند انچه در آسمان و زمین است
و انکه خدا بهمه چیز داناست اگر گویند این چه نسبت دارد بانچه در مقدمه آیه برفت گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه
قدیم تعالی در اول این سوره قصهٔ موسی و عیسی و توریة و انجیل و احکام آن بگفت و اخبار امم سابقه و از آن هیچ رسول
ما نشنیده بود از کس و ندیده بود و در کتابی نخوانده بود و کس در عصر او ندیده بود باز نمود که این
اخبار بر این وجه که موافق مخبر بود جز عالم نداند که بهمه چیزها عالم باشد و علم احوال اهل آسمان و زمین داند
جواب دیگر آنست که خدای تعالی آنچه در این آیه گفت من جعل الله الکعبة البیت الحرام قیاماً للناس و هدی و قلائد . و
احکام شرع و آنچه نهاد در باب مصالح دین و دنیا از آن سبب کرد که مصالح بندگان در آن شناخت و مصالح آن داند که
عواقب داند و عالم باشد بانچه در زمین و آسمان است و بهمه چیز عالم باشد و جواب دیگر آنست که خدای تعالی پیش از انکه
ایشان را آفرید دانست که ایشان ظلم و قتل و غارة خواهند کردن بر یکدیگر از سنة ابرهیم علیه السلام و شریعة مصطفی
صلی الله و آله و سلم چنان نهاد که آنخانه و پیرامن آن و ماههای حرام محترم و محرم باشند که کسی در او غارة و قتل نکنند
و هر که در آنجا شود ایمن باشد انکه این داند و چنین چاره سازد عالم باشد بانچه در آسمان و زمین است و عالم باشد بهمه چیز . اعلموا
أنّ الله شدید العقاب و أنّ الله غفور رحیم . و حقتعالی در این آیه ترغیب و ترهیب کرد و وعد و وعید فرمود گفت
بدانی که خدای تعالی سخت عقاب است تا این علم شما را داعی باشد بافعل طاعت و اجتناب مقبحات و نیز چون بداند که
خدای تعالی آمرزنده و بخشاینده و کریم است او را داعی باشد بفعل طاعات و ترك معاصی و ابجمله الطاف باشد که خدای
تعالی با مکلف کند برای انکه علم بمنافع و مضار دعوت کند خداوندش را با کردن این و صرف کند از کردن آن و حلم

آن باشد که اقتضای سکون نفس کند و عقاب مضرّتی باشد مستحق مقرون باستحقاق و اهانة و جز مستحق را نباشد
لوقوعه عقیب الفعل ما علی الرسول الا البلاغ . حق تعالی چون تقریر ثواب و عقاب کرد و تحریص کرد مکلفان را بر آن
باز نمود که انچه برسول او تعلق دارد در حق شما جز بلاغ و رسانیدن نیست اما قبول و امتثال و ثواب و عقاب برسول تعلق
دارد و آن دو اوّل بمکلف تعلق دارد و این دوی دیگر بمکلف و فرق از میان رسول و نبی آن باشد که نبی الا پیغمبر خدا
نباشد من النباوة و هی الرفعة و رسول باشد که نه از خدای باشد و خدای داند انچه آشکارا داری و انچه پنهان کنی تا
برحسب آن جزا دهد شمار از ثواب و عقاب و این معنی بهیچ پیغمبر تعلق ندارد . قل لا یستوی الخبیث و الطیب . بگو
ای محمد که راست نباشد پاك و پلید و استواء بر وجوه باشد استواء بر مقدار باشد و در پایه و منزلت باشد و در اتفاق باشد
و بمعنی استیلا باشد و تمکن و آن مقابله باشد در این چیزها بر وجهی که مزیّت نباشد یکی را بر یکی یقال استویا فی المقدار
چون یکی بوزن و کیل چند یکدیگر باشد و استویا فی الدرجة و المنزلة و استویا اذا اتفقا فی الرأی و غیره و استوی علی
الشیٔ اذا استولی علیه و تمکن منه و در معنی خبیث و طیب دو قول گفتند حسن گفت حلال و حرام است سدی گفت
مؤمن و کافر است . و لو اعجبك کثرة الخبیث . اعجاب ادخال العجب فی النفس باشد بر وجهی که بحد تعجب رسد و
عجب من کذا و فی کذ و لکذا و تعجب منه و اعجب بکذا و عجب تکبری باشد از سر تعجب و اعجوبه چیزی باشد بغایت
عجب و جمعش اعاجیب بود و اعجاب در جائی محبت بکار دارند و معنی هم تعجب باشد و دلیل مبالغهٔ محبت کند چون
بمحبت بجائی رسد که تعجب آرد یقال یعجبنی من فلان کذا ای احبه و یطیب بقلبی و اگرچه تورا بتعجب آرد بسیاری
پلید و خبیث ردّی باشد و منه خبث الحدید . گویند یکروز معتزلی با اشعری حاضر آمد تا مناظره کنند و معتزلی
خفیف العارضین بود و اشعری کثیف اللحیة اشعری بر سبیل تعریض گفت . و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و الذی
خبث لا یخرج الا نکداً . معتزلی حالی جواب داد و گفت . قل لا یستوی الخبیث و الطیب و لو اعجبك کثرة الخبیث
فاتقوا الله یا اولی الالباب . از خدای بترسید و عقاب او ای خداوندان عقل باجتناب معاصی و اداء طاعات تا باشد
که فلاح و بقا و ظفر و نجاح یابید و فوز و ثواب ابد و نعیم دائم قوله تعالی

یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا لَا تَسْئَلُوا عَنْ اَشْیَاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ وَاِنْ تَسْئَلُوا عَنْهَا حِینَ یُنَزَّلُ الْقُرْاٰنُ
ای آنانکه گرویدید نه پرسید از چیزهائیکه اگر ظاهر شود مر شمارا بد آید شمارا و اگر پرسید از آنها هنگامیکه فرستاده شد قرآن
تُبْدَ لَکُمْ عَفَا اللّٰهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ غَفُورٌ حَلِیمٌ * قَدْ سَئَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِکُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا کَافِرِینَ * مَا
ظاهر شود بر شما درگذرد خدا از آن و خدا آمرزنده بردبار است بتحقیق پرسیدند آنرا گروهی از پیش شما پس گردیدند بسبب آن کافران نه
جَعَلَ اللّٰهُ مِنْ بَحِیرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِیلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلٰکِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یَفْتَرُونَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ وَ
گردانید خدا هیچ بحیره و نه سایبه و نه وصیله و نه حامی ولیکن آنانکه کافر شدند بستند بر خدا دروغ را و
اَکْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ * وَاِذَا قِیلَ لَهُمْ تَعَالَوْا اِلٰی مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ وَاِلَی الرَّسُولِ قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا
بیشتر ایشان در نمیابند و چون گفته شود مر ایشان را که بیائید بسوی انچه فرو فرستاد خدا و بسوی فرستاده گفتند بس است ما را انچه یافتیم
عَلَیْهِ اٰبَاءَنَا اَوَلَوْ کَانَ اٰبَاؤُهُمْ لَا یَعْقِلُونَ (یَعْلَمُونَ) شَیْئًا وَلَا یَهْتَدُونَ * یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا عَلَیْکُمْ اَنْفُسَکُمْ
بر او پدران خود را و اگرچه بودند پدران ایشان که نمیدانند چیزی و نه راه یابند ای آنانکه ایمان آوردید بر شماست که نگاه دارید خود را
لَا یَضُرُّکُمْ مَنْ ضَلَّ اِذَا اهْتَدَیْتُمْ اِلَی اللّٰهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعًا فَیُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * یَا اَیُّهَا الَّذِینَ
ضرر نرساند شما را هر که گمراه شد هرگاه هدایت یافتید بسوی خداست بازگشت شما همگی پس آگاه گرداند شما را بانچه بودید که میکردید ای آنانکه

اٰمَنُوا شَهَادَةُ بَیْنِکُمْ اِذَا حَضَرَ اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْکُمْ اَوْ اٰخَرَانِ
ایمان آوردید شاهد گیرید میان خود چون حاضر شود یکی از شما را مرگ هنگام وصیت کردن دو نفر صاحبان عدالت از شما یا دیگران
مِنْ غَیْرِکُمْ اِنْ اَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْاَرْضِ فَاَصَابَتْکُمْ مُصِیبَةُ الْمَوْتِ تَحْبِسُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلٰوةِ
از غیر شما اگر شما سفر کنید در زمین پس برسد شما را ماتمی از مرگ نگاه دارید ان دو تا را از بعد نماز
فَیُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ اِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْتَرِی بِهِ ثَمَنًا وَلَوْ کَانَ ذَا قُرْبٰی وَلَا نَکْتُمُ شَهَادَةَ اللّٰهِ اِنَّا اِذًا لَمِنَ
پس سوگند خورند بخدا اگر شك دارید بدل نمی کنیم بان بهائی را و اگرچه بوده باشد برای خویشی و نه پوشیم شهادت خدا را بدرستیکه ما آنگاه هر آینه
الْاٰثِمِینَ * فَاِنْ عُثِرَ عَلٰی اَنَّهُمَا اسْتَحَقَّا اِثْمًا فَاٰخَرَانِ یَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِینَ اسْتَحَقَّ عَلَیْهِمُ
از گناهکارانیم پس اگر اطلاع یافته شود بر اینکه آن دو مستحق‌اند بدی را پس دو تای دیگر می ایستند بجای آن دو از آنانکه استحقاق بر ایشان است
الْاَوْلَیَانِ فَیُقْسِمَانِ بِاللّٰهِ لَشَهَادَتُنَا اَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَیْنَا اِنَّا اِذًا لَمِنَ الظَّالِمِینَ * ذٰلِكَ
سزاوارترند پس آن دو سوگند میخورند بخدا که هر آینه شهادت ما سزاوارتر از شهادت آن دو تا و ستم نمی کنیم ما بدرستیکه ما آنگاه هر آینه از ستمکارانیم این
اَدْنٰی اَنْ یَاْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلٰی وَجْهِهَا اَوْ یَخَافُوا اَنْ تُرَدَّ اَیْمَانٌ بَعْدَ اَیْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوا وَاللّٰهُ
نزدیکتر است اینکه بیایند بگواهی خود بر نهج آن یا بترسند اینکه برگردانیده شود سوگند بورثه بعد سوگندهاشان و بترسید از خدا و بشنوید و خدا
لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفَاسِقِینَ *
هدایت نمیکند گروه بدکاران را

قوله یا ایها الذین آمنوا لا تسئلوا . مفسران در سبب نزول آیه خلاف کردند زهری و قتاده روایت کردند از انس و
ابو صالح از ابو هریره که جماعتی از رسول علیه السلام چیزها می پرسیدند تا رسول علیه السلام بخشم آمد برخاست و
بر منبر شد و از سر غضب و خشم گفت اکنون میپرسید از آنچه میخواهید بخدای که در این مقام مرا هیچ نپرسید
و الا بیان کنم شمارا اصحاب رسول ؑ بترسیدند از خشم رسول و اندیشه کردند که مبادا عذابی فرود آید هر کسی سر
در جامه بخت و میگریست مردی قریشی از بنی سهم برخاست نام او عبدالله بن حذافه و مطعون بود در نسب مردم
گفتندی او منسوب نیست با پدرش و گفت یا رسول الله من ابی پدر من کیست گفت حذافة القیس الزهری مادرش گفت
. ما رأیت ولداً اعق منك . من فرزندی از تو عاقتر ندیده‌ام از کجا این بودی که مادرت کاری کرده باشد که
در جاهلیت کردندی و بر ملأ از رسول خدا بپرسیدی اگر چنان بودی او خبر دادی نه مادرت رسوا شدی
گفت و الله که اگر مرا به بندهٔ سیاه الحاق کردی گردن نهادمی امر او را مرد دگر برخاست گفت یا رسول الله این
انا من کجاام گفت بدوزخ جماعتی صحابه برخاستندی و پای رسول بر گرفتندی و بوسه دادندی و گفتند . یا رسول الله
رضینا بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد نبیاً و بالقرآن کتاباً . ما مردمانیم قریب العهد بجاهلیت و شرك ما را عفو بکن
که خدایتعالی تو را عفو بکند رسول ؑ دلخوش شد و گفت بان خدای که جان من بامر اوست که در این ساعت بهشت
و دوزخ در برابر من مصوّر کرده بودند و من در وی نگریدم و اهل آن را در آنجا دیدم عبدالله عباس گفت قومی
رسول را علیه السلام یکبار سؤال کردند بتعنت و یکبار باستهزاء یکی میگفت من ابی و یکی میگفت این مکانی خدای
تعالی این آیه فرستاد روایت از امیر المؤمنین علی علیه السلام کردند که گفت سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای
تعالی حج واجب کرد مردی از بنی اسد برخاست نام او عکاشة بن محصن و گفت . افی کل عام یا رسول الله . گفت هر سال
باید کردن رسول روی بگردانید دگر باره گفت جواب نداد سوم بار باز گفت رسول گفت . ویحك و ما یؤمنك ان
اقول نعم . چه ایمنی از انکه گویم آری و اگر بگویم واجب شود و اگر نکنی هلاك شوی چرا رها نکنی نمیدانیکه آنانکه

پیش شما بودند بسؤال کردن بسیار هلاك شدند چون شمارا چیزی فرمایم امتثال کنید وچون نهی کنم اجتناب کنید
مجاهد گفت آیه آنکه آمد که کافران وجماعتی مسلمانان رسول را علیه السلام از بحیره وسایبه وحام ووصیله پرسیدند
نه بینی که در آیه دیگر آن کردنهی کرد خدایتعالی در این آیه مؤمنانرا ازانکه از رسول ع سؤال کنند که ایشانرا بکار
نیاید گفت ای گرویدگان مپرسید از چیزها که اگر بر شما آشکارا کنند غمناك کند شمارا ودر وزن اشیاء چند قول گفتند
کسائی گفت وزن او افعالست جز آنست که صرف پسندند تشبیهاً بحمراء وصفراء قول دوم اخفش گفت وزن او
اشیاءاست کقولهم هین واهوناء وزجاج گفت برای آن هین را براهوناء جمع کردند که وزن او هین بوده علی
وزن فعیل کنصیب وانصباء براین قول شی شیی باشد علی وزن هین قول سیم سیبویه وخلیل گفتند وزن او فعلاء است
مقلوب از افعال واصل او شیاء بوده است قلب کردند انیق را از انوق وقسی را عن قووس. ان تبد لکم. یقال بدا اذا ظهر
وابدأ اذا اظهر تسؤکم. یقال ساءه یسوءه اذا احزنه واگر رها کنی تا آنگاه که قرآن فرود آید بحسب مصلحت چون قرآن آمده
باشد خود پیدا کند شمارا وبیان کند شمارا یعنی خدایتعالی در قرآن بیان کند نهی است مؤمنانرا از تعجیل سؤال و
استکشاف از چیزهائی که خدایتعالی بوقت خود خواهد تا بیان کند یا صلاح در آن باشد که او پوشیده یا مجمل باشد. عفی الله
عنها. خدایتعالی عفو بکرد از آن در ضمیر عنها وقول گفتند قولی آنکه عاید است با مصدر لا تسئلوا وآن مسئلة باشد ای
عفی الله عن مسئلتکم وقول دیگر آنکه راجع است با اشیاء والله غفور حلیم. خدایتعالی آمرزنده وبردبار است گناه برحمت
بیامرزد وبفضل تعجیل عقوبة نکند چه تعجیل آنکس کند که از فوت ترسد. قد سألها قوم من قبلکم. جماعتی که
پیش شما بودند از مثل این سؤالها کردند چون قوم صالح که از او ناقه خواستند وقوم عیسی که از او خوان خواستند و
قوم موسی که از او سؤال رؤیت کردند سدی گفت این قوم گفتند رسول را که از خدای درخواه تا کوه صفا بازر کند
ابو علی گفت پیغمبرانرا از چیزها بپرسیدندی چون ایشان گفتندی چنین است ایشان گفتندی نه چنین است کافر
شدندی رمانی گفت سؤال طلب چیزی باشد اما با حضار یا بیان برای آنکه سؤال خواستن باشد وپرسیدن یکی چون
سؤال مال باشد ویکی چون سؤال علم سؤال مال با حضار مال باشد وسؤال علم ببیان باشد بنزدیك محققان چنان است که
رسول علیه السلام چون از خدای سؤالی خواهد کردن بحضرت قومش روا نباشد تا دستوری نخواهد که باشد که
مصلحت در ترك اجابت او باشد پس مؤدی باشد با تنفیر وچون. فیما بینه وبین الله. سؤال کند اگر پیغمبر باشد واگر نه
بشرط انتفاء وجوه قبح باید اما در لفظ واما در ضمیر پس براین قاعده نشاید که یکی از ما پیغمبر را سؤال کند که پدر من
کی است برای آنکه خدایتعالی صلاح در آن شناخت که آنکس که بر فراش کسی زاید الحاق کنند او را باو واگرچه نه
از آن او باشد پس بخلاف مصلحت شناخت خدای را سؤال کردن سفاهت باشد قوله. ماجعل الله من بحیرة. این
آیه من ادل الدلیل است بر بطلان مذهب قول مجبره که ایشان گفتند اعمالی که بندگان میکنند از کفر وایمان وطاعت
ومعصیت ومباح وقبیح وفاعل آن بحقیقت خداست ودر این آیه خدایتعالی تصریح کرد که آنچه مشرکان کردند و
گفتند ونهادند نه من گفتم ونه من نهادم وآیه اقتضاء آن میکند که مشرکان با شرك جبر گفتند بحیره وسایبه ووصیله
وحام بنهادند واحکامی بر او نهادند عجب ودر آن وضع طرفه بنهادند آنگه با خدای حواله کردند تا خدای برد وتکذیب
ایشان بفرستاد. ماجعل الله من بحیرة. ودلیل دیگر بر آنکه مشرکان مجبره بودند آنست که خدایتعالی از ایشان
حکایت کرد که ایشان خواهند گفتن. سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا ولا آباؤنا ولا حرمنا من شیء.
اگر خدای خواستی ما شرك نیاوردمی ونه پدران ما وچیزی بآن حرام نکردمی بدون او ودر دیگر آیه گفت. وقال
الذین اشرکوا لو شاء الله ما عبدنا من دونه من شیء نحن ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء. پس هم مشرك بودند

هم قدری تا در حق ایشان مثل این معنی محقق شد که مع کفره قدری ماجعل الله معنی جعل در آیه حکم است ای ما
حکم الله بذلك ولا انزل به سلطاناً. گفت خدایتعالی نکرد ونفرمود ونهاد وحکم نکرد از بحیره وآن شتری باشد که
گوش او بشکافند شکافی فراخ والبحر الشق ومنه بحر الماء لسعته ودریارا برای فراخی بحر خوانند ورجل متبحر اذا
کان متوسعاً فی العلم وبحیره فعیله است بمعنی مفعوله ومفسران گفتند عرب چون اشتری از آن ایشان پنج بطن بزادی
وآخرین آن بچگان نر بودی آن شتر ماده را گوش بشکافتندی بعلامت وآزاد کردندی از کشتن ونشستن وکار فرمودن
واورا منع نکردندی از هیچ آبی وگیاهی بعضی دگر گفتند چون اشتر دوازده بچه ماده بزادی اورا آزاد کردندی و
سایبه کردندی وفرو گذاشتندی وگوشت وشیر ونشست او بر خود حرام کردندی وشیر او بمهمان دادندی وجز
مهمان بر ننشستی اورا چون بچه دگر بزادی وماده بودی گوش او بشکافتندی واورا همچه مادرش آزاد کردندی کس شیر
او نخوردی ومویش نبریدندی وبر ننشستی ورواناشتی مگر برای مهمان پس او بحیره بودی ومادرش سایبه عبدالله
عباس گفت چون شتر پنج بطن بزادی در پنجم نگاه کردندی اگر نر بودی بکشتندی وزنان ومردان از آن بخوردندی
واگر ماده بودی گوشش بشکافتندی ورها کردندی واو را بر کوب وموی وشیر او انتفاع نگرفتند وبار براو ننهادندی
جز مردان وبر زنان حرام بودی چون بمردی مردان وزنان اورا بخوردندی اما سایبه آن بودی که مردی شتر
خویش از مال خود جدا کردی چنانکه یکی از ما وقفی کند وبسدنه کعبه دادی وگفتی این را نگاهدار تا رهگذریانی
که فرومانند بر او نشینند اگر بکشتندی گوشت او جز رهگذری نخوراییدندی وشیر او راهم ابناء سبیل خوردندی
وبعضی دگر گفتند سایبه آن بودی که در جاهلیت نذر کسی کردی که اگر از سفر باز آید یا از بیماری به شود شتری را
یا بیشتر سایبه کند یعنی آزاد کند از رکوب وبار نهادن چون مراد او حاصل شدی شتر را سایبه کردی وفرو گذاشتی
تا هرکجا رفتی وکس اورا از گیاه وآب منع نکردی بمثابه آنکه مردی بندهٔ آزاد کند واز ولای او بیزار شود واز جریرهٔ او
تبرا کند نه ولایش اورا باشد نه جریره اش بر او بود آن برده را سایبه خوانند وتأنیث شاید که بار قبه شود اینجا یا با
نفس چون برده باشد وگفتند سایبه بمعنی مسیبه است فاعله بمعنی مفعوله کقولهم ماء دافق وعیشة راضیة اگر بر ظاهر
رها کنند نیکست وبا این حاجت نبود سیبتها فسابت ای اهملتها وخلیتها فسارت وصارت کذلك اما وصیله گوسفندی
باشد که هفت بطن بزاید اگر هفتم نر باشد بکشند وهدی بتان کنند اگر بیك شکم نر وماده باشد نکشند وگویند وصلت
اخاها. پیوست با برادرش این فعیله باشد بمعنی فاعله اما حام فحلی باشد که هفت بچه از نتاج او انجار سند که همه را
بر نشینند وبعضی دگر گفتند که چون فرزند فرزند او را بر نشینند گویند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد واو را منع
نکنند از آب وگیاه وآزاد کنند. ولکن الذین کفروا، ولیکن آنانکه کافرانند فرو امیبافند بر خدا دروغ وافترا افتعال
باشد من الفریة وفریه دروغ بی سروبن باشد واصل او از فری باشد وآن قطع باشد یقال انه لیفری الفری ای یأتی
بالعجب وفری اذا قطع علی وجه الصلاح وافری اذا قطع علی وجه الفساد ای عجب مشرکان دروغی بر خدای نهادند
از احکامی که ایشان نهادند وگفتند وآن در عقل زشت نبود خدایتعالی از ایشان باز گفت. ولکن الذین کفروا
یفترون علی الله الکذب واکثرهم لا یعقلون الآیة. مجبره هر قبایح وفضایحی که در عقل زشت تر است وباهل مروت
وحرمت حواله نشاید کردن بخدای حواله کردند دگر مشرکان چهار دروغ بخدای حواله کردند از بحیره وسایبه و
وصیله وحام حق تعالی این همه در حق ایشان بگفت همانا مجبره کم از این نباشد که چهار صد بار چهار صد هزار فعل زشت
با خدای حواله کردند تعالی علواً کبیراً. آفت ایشان وایتان از جهل آمد. واکثرهم لا یعقلون، بیشتر عقل ندارند
یعنی بیشتر عقل را کار نمی بندند ودر اندیشه بر عقل کار نمیکنند قتاده وشعبی گفتند با کثر عوام ایشانرا خواست که

ندانستند که آنچه وضع محالست پنداشتند که آن خدای نهاده است وکمتر که رؤساء ایشان بودند دانستند ابو علی گفت بیشتر جاهلند و باقی که کمتر ند معاندند . واذاقیل لهم تعالوا . چون گویند ایشانرا یعنی آنانکه محال اعتقاد کردند از بحیره وسایبه که بیائی واصل این کلمه از علو باشد تعالی تفاعل بود از او پنداری آنرا که تو دعوت میکنی او در هبوط و نشیبی است از کار خود او را بر بلندی میخوانی از صواب رای که تو برائی انکه بسیار شد در استعمال تا بجای هلم بکار داشتند و اگر چه آنرا که تو میخوانی جای آن از جای تو بلندتر باشد یا رأی او از رأی تو قوی تر باشد . الی ما انزل الله . بیای باین کتاب قرآن که خدای تعالی جل جلاله فرو فرستاد . والی الرسول . و بسوی پیغمبر او آی محمد نه بینی که هم کتاب وهم رسول بر درجهٔ اعلا اند از پایه و مرتبه و خیر و علو درجه برای آن لفظ تعالوا گفت ایشان جواب دهند که حسبنا بس است مارا انچه یافتیم بر آن پدران خود در انچنان است که بزبان ما گویند بد بختی را گفتند بیا تا نیك کنیم گفت مرا بد بخت می شاید مارا طریقه آبا و اسلاف بر تقلید بر عمیا و جهالت می شاید چشم بر نکنیم و فکر بر نگماریم و عمل حاصل نکنیم و باین جهل و کوری و اقتدا بپدران خود قناعت کنیم که مارا این بس است تا باین جایگاه حکایت جواب و سؤال ایشان است از آنجا ر داست بر ایشان . اولو کان . پس اگر پدران ایشان چیزی ندانستند و مهتدی نبودند و ضال بودند ایشانرا نه علمی بود و نه هدایتی و آنرا که علم نباشد چه اهتداء باشد که نه هر چه بر علم و بصیرت بود بر عمی و جهالت بود و آن ضلال بود هدی نبود و در آیه دلیل است بر فساد تقلید که پدران کردند و گفتند حسبنا الله ماوجدنا علیه آباؤنا قوله یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم . قدیم جل جلاله چون حدیث کافران را و گمراهان را بکرد انچه ایشان کردند باز نمود که انچه ایشان کردند شمارا زیان ندارد چون شما بر طریقهٔ ایشان نباشید و مورد آیه آن است که خدای تعالی زید را بگناه عمرو نگیرد و این جمله دلیل نکند که امر معروف و نهی منکر نباید کردن و آیه که از پیش اینست بر این جمله دلیل میکند و بعضی دگر از علماء گفتند که در آیه تقدیری محذوف است و آن آنست که لا یضرکم من ضل اذا امرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر وانفسکم نصب بر اغرا است یعنی احفظوا انفسکم خویش را نگاه دارید واین از اسماء افعال گویند که عمل فعل کند یقول علیکم زیداً ای الزموا زیداً ودونك زیداً ای خذه وایاك والفعل القبیح ای احذره و عبدالله مسعود گفت آیه محمول است بر تقیه و مراد آنانند که امر معروف و نهی منکر نیارند کردن ایشانرا گفت چون حال چنین باشد خود را و احوال خود را مراقبه کنید که اگر کسی گمراه باشد بر شما تاوان نیست ودلیل این تأویل حدیث حسن بصری است که ضمرة بن ربیعه از او روایت کرد که او این آیه بخواند و گفت . الحمدلله بها والحمدلله علیها ما کان مؤمنا فیما مضی ولا مؤمن فیما بقی الا والی جانبه منافق یکره عمله . گفت سپاس خدای را باین آیه و بر این آیه در زمان گذشته و آینده هیچ مؤمن نبود والا در پهلوی او منافقی بود که مؤمن عمل او را کاره بود یعنی اگر امر معروف و نهی منکر نتواند کردن بدل منکر باشد او را و کاره وابو البختری روایت کرد از حذیفه که او گفت که چون آیه بخواند اذا امرتم ونهیتم . قیس بن حازم روایت کند از بعضی صحابه که او این آیه بخواند و گفت شما این آیه میخوانید و بجای خود نمینهید و معنیش نمیدانید و من از رسول علیه السلام شنیدم که گفت مردمان چون منکری بینند و تغیر نکنند خدای تعالی عقاب عام فرستد ایشانرا امر معروف کنید و نهی منکر کنید و تهاون مکنید در این معنی و باین آیه معذور مباشید که گوئی چه من کار خود کرده باشم مرا با کسی سبیلی نیست که بخدای که اگر امر معروف و نهی منکر کنی والا خدای تعالی مسلط کند بر شما بترین خلقان و بر شما نهد عذاب بد انکه نیکان شما ذلیل شوند ایشان دعا کنند خدای تعالی اجابت نکند وابوهریره گفت ما رسول خدا را گفتیم یا رسول الله اگر ما همه معروف بجای آوریم و امر نکنیم و از همه منکر اجتناب کنیم و نهی نکنیم ما را زیان دارد رسول ص گفت امر معروف کنید

اگر چه همه معروف بجای نیارید و نهی منکر کنید اگر چه از همه منکر اجتناب نکنید بعضی دگر گفتند معنی آیه آن است که بر شما باد که خود را نگاه دارید چه اگر امر معروف و نهی منکر کنید و از شما قبول نکنند شمارا زیان ندارد و سعید بن عقال گفت عبدالله عمر را گفتند اگر بنشینی در این روزگار و امر معروف و نهی منکر نکنی و این آیه کار بندی که، علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم . عبدالله عمر گفت مراد باین آیه نه منم و اصحاب من برای انکه رسول ص گفت . الا فیبلغ الشاهد الغایب . الا و باید که شاهد بغائب رساند ما حاضر بودیم و شما غائب مارا بشما می باید رسانیدن انعام ادبایه آنانند که از پس ما آیند چون بگویند از ایشان قبول نکنند حسن بصری و ربیع و ابو العالیه روایت کردند از عبدالله مسعود که او را از این آیه پرسیدند گفت این نه آن روزگار است می باید گفتن و امر معروف و نهی منکری میباید کردن مادام تا بر آن کار میکنند و قبول میکنند چون قبول نکنند بکار خود مشغول باید بودن و احوال خود در امراعات باید کردن انکه گفت این آیات قرآن بر وجوه مختلف فرود آمد بعضی آن است که پیش از انکه فرود آمد تأویل آن گذشته بود و بعضی آنستکه تأویل ان در عهد رسول ص برفت و بعضی آنستکه تأویل هنوز پدید آمده نیست و بود که در آخر زمان باشد و بود که تأویل آن روز قیامت بود از آیات حساب و کتاب و ثواب و عقاب تا مادام دلهاتان و هواتان یکی باشد و متفرق نباشید هر کس را با خود کار بود عند آن تأویل این آیه باشد ابو ثعلبة الخشنی گفت رسول را ص از این آیه پرسیدم گفت امر معروف و نهی منکر میکنید تا انکه بینید که مردم دنیا بر دین بگزینند و در فرمان بخیل شدند و متابعت هوای نفس بر دست گرفتند و هر کس برای خود معجب و مستبد شدند انگه هر کسی حصهٔ نفس خود و آنچه بخاصهٔ او باز گردد نگاه دارید و عوام را رها کنید بکار خود که از پس شما روزگاری خواهد بودن که ایام صبر باشد در آن ایام هر کس که بطاعت خدای عمل کند ضلال دیگران او را زیان ندارد بل ضلال و هلاك او بر او باشد و انکس که در آن روزگار مثل عمل شما کند یك طاعتش را پنجاه ثواب باشد و هر مردی را از ایشان پایهٔ پنجاه مرد از شما دارند گفتند یا رسول الله یکی از ایشان و پنجاه از ما گفت یکی از ایشان و پنجاه از شما بروایت دیگر گفت نه یکی از ایشان و پانصد از شما بعضی دگر گفتند آیه در اهل اهوا و بدع آمد ضحاك گفت ، علیکم انفسکم اذا اختلف الاهواء مالم یکن سیف او سوط . گفت خویشتن نگاه دارید چون هواها مختلف شود مادام تا تیغ و تازیانه نباشد یعنی چون تیغ و تازیانه آمد تورا نیز تبعیت متابعت رأی ایشان باید کردن سعید جبیر گفت آیه در اهل کتاب آمد یعنی . ولا یضرکم من ضل من اهل الکتاب . کلبی گفت از ابو صالح از عبدالله عباس که رسول ص نامه با اهل هجر نوشت و منذر بن ساوی التمیمی از قبل رسول آنجا بود گفت دعوت کن ایشانرا با اسلام اگر قبول کنند و الا جزیتی بر ایشان نه او نامهٔ رسول علیه السلام بر ایشان عرض کرد بر عرب و جهودان و ترسایان و گورانی که انجا بودند ایشان گفتند ما جزیه قبول کنیم و اسلام نیاوریم او رسول را علیه السلام خبر داد رسول ص باو نوشت که از عرب قبول مکن الا اسلام تا تیغ و اما جهودان و ترسایان و گوران یا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند او نامه عرضه کرد عرب ایمان آوردند و اهل ذمه جزیه قبول کردند منافقان در این حدیث طعنه زدند گفتند عجب نیست کار محمد میگوید مرا فرموده اند که با مردمان کارزار کنم تا بگویند ، لا اله الا الله . انکه از گوران هجر و اهل کتاب جزیه می ستاند و ایشان را بر کفر رها میکند چرا ایشان را بر اسلام اکراه نمیکند و یا از عرب جزیه قبول نمیکند مسلمانان را سخت آمد خدای تعالی این آیه فرستاد . یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم ، بعد ان ابلغ محمد و اعذر و انذر گفت ای مؤمنان گرویده بر شماست که خویشتن نگاه دارید و احوال خود مراعات کنید شمارا زیان ندارد ضلال انکس که او ضال و گمراه شود چون شما مهتدی و بر هدایت باشید و رسول ص دعوت کرده باشد و اعذار و انذار کرده انکه گفت . الی الله

مرجعکم جمیعاً . مرجع و بازگشت باخداست جمله ضال و مهتدی را فینبئکم بما کنتم تعملون . خبر دهد شمارا
بانچه کرده باشید از نیك و بد و خبر دادن کنایت است از جزا برای انکه در خبر فایده نبود دو خیری و شری چون جزا
بااو مقرون نباشد . یاایها الذین آمنوا شهادة بینکم الایة . واقدی گفت و جماعت مفسران که آیه در سه مرد آمد
که ایشان تجارت از مدینه بشام شدند یکی عدی زبیدی بود و یکی تمیم بن اوس الرازی و ایشان ترسا بودند یکی بدیل
موالی عمرو بن العاص مسلمان بود و از جمله مهاجر بود و در کنیة پدرش خلاف کردند کلبی گفت پدرش ابی ماریه
بود قتاده و ابن سیرین و عکرمه گفتند ابن ابی ماریه محمد بن اسحق گفت ابن ابی مریم و از باقر ؑ چنین آمد تمیم الرازی
و برادرش عدی نام این دو ترسا و مسلمان ابن ابی ماریه چون بشام شدند این مرد مسلمان بیمار شد نسخه بنوشت
متاعی را که او داشت بتفصیل کرد و در میان بار خود تعبیه کرد و آن ترسایان را نگفت و چون بیماری سخت شد بر او
ایشان را حاضر کرد و وصیت کرد ایشان را که این متاع بمدینه برید و بوارثان من بسپارید و از دنیا برفت ایشان سر بار
او باز کردند و آنائی سیمین زرکوب وزن آن سیصد درم از میان بار آن بگرفتند و بار ببستند و ندانستند که در میان
نسخه هست بار برگرفتند و بامدینه آوردند و با اهل او تسلیم کردند ایشان بار بگشادند و آن نسخه را یافتند
برخواندند و موافق بود مگر این آناء سیمین که بر جای نبود این دو ترسا را گفتند این مرد در شام تجارتی
کرد و چیزی فروخت گفتند نه گفتند معاوضه کرد با کسی گفتند نه گفتند در بیماری خرجی کرد گفتند نه
روزی چند بیمار بود گفتند اکنون از بار او سیمینهٔ می باید وزنش سیصد درم و بخط او نوشته است ایشان
گفتند ما خبر نداریم و انچه او بما داد بشما رسانیدیم بحکومت پیش رسول ؑ آمدند خدای تعالی این آیه فرستاد
یاایها الذین آمنوا شهادة بینکم . شهادت مرفوع است بابتداء و بینکم ابو علی فارسی گفت هو من الظرف المتسع فیه یعنی
بین ظرفت باتساع در جای اسم نهاد برای انکه بر حقیقت او از آن ظروف نیست که تارة اسم باشد و تارة ظرف کالیوم و
اللیلة و غد و الشهر والسنه لاتقول هذا بین حسن او واسع کما قلت هذا مکان واسع فلا یجری وجوه الأعراب ولیکن
چون اتساع کرد در او ان را جاری مجری اسم کرد بر توسع مجرور کرد آن را باضافه و علی هذا قرائة من قرأ لقد تقطع
بینکم بالرفع و فسره بعضهم علی الوصل فقالوا البین من الأضداد یکون بمعنی الفراق و بمعنی الوصال قال الله تعالی .
لقد تقطع بینکم . ای وصلکم این قول دیگر است در آیه لقد تقطع بینکم خود اسم صریح باشد بر این قول و بر ظرف
متسع آمد قول الشاعر . نصادف بین عینیه الجبوب او الجبوب الأرض و خبر او اثنان باشد علی تقدیر حذف المضاف
واقامة المضاف الیه مقامه ای شهادة اثنین کقوله تعالی . واسئل القریة ای اهلها قولی دیگر در رفع او آنست که خبر
مبتداء محذوف است و آن ظرف مقدم است و رفع او هم بر ابتداست والتقدیر علیکم شهادة بینکم قولی دیگر آنست که
شهادت مرفوع است بابتدا اذا حضر در جای خبر اوست بر تقدیر انکه اقامة شهادة بینکم وقت الحضور علی تقدیر
وقت شهادة بینکم وقت الحضور و این قول ضعیف است برای انکه وقت اقامت شهادت وقت حضور مرگ موصی نباشد
بل وقت دعوی المدعی باشد و عند الحاجة الی الشهادة و اثنان مرفوع باشد بفاعلیة از فعل محذوف که دل علیه لفظ
الشهادة والتقدیر فلیشهد اثنان و بعضی دگر گفتند تقدیر چنین است که شهادة بینکم ان یشهد اثنان این قریب است بقول
اول از روی معنی و قوله . اذا حضر احدکم الموت . چون حاضر آید بیکی از شما مرگ حضور بمعنی قرب است بهر
حال برای انکه اگر مرگ حاضر آمد و مرد بمیرد وصیت نتواند کردن و گواه گرفتن و نظیره قوله تعالی . حتی اذا حضر
احدکم الموت قال انی تبت الآن . و قوله حتی اذا جاء احدکم قال رب ارجعون . چون مرد مرده باشد نتواند این
سخن گفتن و کذا قوله . حتی اذا جاء احدهم الموت توفته رسلنا . و مراد در این مواضع مقارنه است و در معنی

شهادت سه قول گفتند یکی انکه گواهی است که عند اقامت آن استخراج حقوق کند و یکی انکه حضور است من
قولهم شهدت کذا اذا حضرته و منه قوله تعالی . ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین . و سوم انکه بمعنی سوگند است
من قولهم اشهد بالله ای احلف بالله و قوله تعالی . فشهادة احدهم اربع شهادات بالله . و قول اول قویتر است و لایقتر
است بقصهٔ آیه و قوله . حین الوصیة نصب او بر ظرفست و نشاید که عامل در او شهادة بینکم باشد برای انکه او در
اذا عمل میکند و یك عامل در او و معمول عمل نکند در او سه وجه محتمل است یکی انکه موت در او عامل باشد دگر
انکه حضر در او عامل باشد ای اذا حضر الموت حین ای وقت الوصیة و سیم انکه بدل اذا باشد و این بدل الکل من الکل باشد
و قوله ذوا عدل صفت اثنان است یعنی اثنان عدلان در منکم خلاف کردند بعضی گفتند مراد آنست که من المسلمین و بعضی
گفتند مراد آنست که من اقرباء الموصی از خویشان وصیت کننده و قول اول قول عبدالله عباس است و سعید بن
المسیب و عبیدة السلمانی و مجاهد و یحیی بن نعمر است و قول باقر و صادق است علیهما السلام و قول دوم قول حسن
بصری و عکرمه است . او آخران من غیرکم . یا دو گواه دگر که نه از شما باشند در او دو قول گفتند یکی انکه نه
اهل ملت شما باشند و این قول باقر و صادق است علیهم السلام و عبدالله عباس و ابو موسی اشعری و سعید مسیب و سعید
جبیر و شریح و ابرهیم و ابن سیرین و مجاهد و ابن زید قول دوم عکرمه گفت و عبیده و ابن شهاب و حسن من غیر
عشیرتکم یعنی جز از قبیله و خویشان شما که وصیت خواهید کردن حسن گفت برای انکه عشیرة او احوال او بهتر
دانند از دیگران و این اختیار زجاج است گفت دگر برای انکه گواهی کافران نشاید شنیدن با انکه کافر و فاسق باشند
معنی او انجا تفصیل است نه تخییر برای انکه معنی آنست که . او اخران من غیرکم ان لم یکن منکم . اگر از شما گواه نباشد
از جز شما که مسلمانانید و این قول باقر و صادق است علیهما السلام و شریح و یحیی بن نعمر و عبدالله عباس و سعید
جبیر و سدی و بعضی دگر گفتند او تخییر راست بر حسب انکه موصی وصیت کند و گواه گیرد و امین دارد اگر کافر
بود اگر مسلمان و بعضی مفسران گفتند مراد با خران دو وصی اند نه دو گواه برای احتیاط را گفت وصیت بدو وصی
کنند از تهمت و خیانت دورتر باشد و این قول ضعیف است بمخالفة سیاقة الآیة . ان انتم ضربتم فی الأرض .
اگر شما در زمین ضرب کنید یعنی اگر مسافر باشید و در زمین سیر کنید . فاصابتکم مصیبة الموت بشما رسد مصیبت
مرگ یعنی مرگ بشما رسد . تحبسونهما . در کلام محذوفی هست تا معنی مستقیم شود و آن این است . وقد اوصیتم و
اشهدتم علی وصایتکم شاهدین فاتهم الورثة الشاهدین وقت اقامة الشهادة ینبغی ان تحبسونهما من بعد الصلوة .
که مرگ بشما رسد و شما وصیت کرده باشید و مال بایشان داده باشید و ایشان ادا کنند و ورثه را ریبی و شکی حاصل
آید که آن مال بتمامی ادا کردند یا نه و ایشان را متهم دارند و بر ایشان دعوی کنند حکم آن است که ایشان را باز دارند
از پس نماز و مراد بحبس وقف است یعنی یستوقفونهما من بعد الصلوة خلاف کردند که این کدام نماز است بر سه
قول باقر و صادق ؑ گفتند و شریح و سعید جبیر که نماز دیگر است برای کثرت مردم که حاضر آیند و برای تخویف
ایشان بحرمت وقت نماز چون از نماز فارغ شده باشند حسن بصری گفت نماز پیشین است یاد گر قول سوم عبدالله
عباس گفت نماز اهل دین ایشان بر آن قول که گفت من غیرکم مراد کافرانند برای انکه ایشان وقت نماز ما را حرمت
ندارند و از انجا گفت شریح که چون مرد بزمین غربت باشد و کسی را نیابد که با او وصیت کند و گواه کند او را در وصیت
شاید که از اهل ذمه دو کس را گواه کند و گواهی ایشان مقبول باشد و هیچ جا گواهی کافر مقبول نباشد الا در باب وصیت
در سفر لمکان هذه الآیة و شعبی گفت مردی از مسلمانان را ابو قوقا وفات نزدیك رسید چون رنجور شد کس را نیافت
که بر وصیت خود گواه کند دو مرد را از اهل کتاب گواه گرفت ایشان بکوفه آمدند و بنزدیك ابو موسی اشعری و

گواهی بدادند و گفت این حکمی است که پس از انکه در عهد رسول افتاد دگر نیفتاد وایشان را بفرمود تا سوگند خورند وحکم براند ومذهب ما همچنین است وگواهی کافران در هیچ جا بر مسلمان قبول نکنند الا در وصیت در حال ضرورة . فیقسمان بالله ، ایشان یعنی آن دو گواه سوگند خورند بخدای وگواه را در این موضع برای آن سوگند میدهند که او خصم است مدعی علیه ایشان اعنی ورثه بر ایشان که گواه وصیت بودند دعوی خیانت کردند و گواه نداشتند لابد ایشان را سوگند بایست خوردن والیمین علی ما انکر ، ان ارتبتم . اگر شما را که ورثه اید شك افتاد در انکه ایشان خیانة کردند وسوگند بر این خوردند که این گواهی بخلاف راستی نمیدهیم تا بدین عوضی اندك بستانیم یا حقی از آن کسی ببریم یا حق را منکر بشویم ، قوله به . روا باشد که راجع باشد با قسم که سوگند است یعنی ما این سوگند بعوض آن چیزی اندك که بر ما دعوی میکنند نخواهیم کردن وشاید که راجع باشد با چیزی متعلق بشهادت یعنی بتحریف شهادت تا عن وجهها برای آن به گفت بها نگفت که حذف مضافی تقدیر کرد وقوله . لا نشتری به ثمناً . در او دو وجه گفتند یکی انکه مراد باشتری معاوضه است برای انکه در بیع وشری بمعنی معاوضه باشد یعنی ما سوگند را وتحریف شهادت خود را برابر متاع اندك ننهیم ووجه دگر انکه مراد آنست که . لا نشتری به ثمناً ای ذا ثمن برای انکه بها نخرند متاع ببها خرند یعنی نخریم چیزی که آن را بهای آن اندك باشد یعنی حطام دنیا و متاع او که اندك است بسوگند نخریم وکذلك قوله . اشتروا بآیات الله ثمناً قلیلاً . ای ذا ثمن ای متاعاً ذا ثمن قلیل واین وجهی قریب است ولطیف در این آیه ودر هر آیه که این لفظ آید در او . لو کان ذاقربی . اگرچه مشهور له آن را که برای او گواهی میدهیم خویشی نزدیك باشد وتخصیص ذوا القربی برای آن کرد که میل مردم با او باشد . ولا نکتم شهادة الله وگواهی خدا پنهان باز نکنیم ووجه اضافه شهادت با خدای تعالی از انجاست که از فرمان اوست ونهاد شرع او وشاید که اضافه بمعنی لام بود ای شهادة لله ولام اختصاص را باشد ومعنی راجع بانکه اول گفتیم وشعبی در شاذ خواند ولا نکتم شهادة الله بتنوین الله بجر علی تقدیر والله بحذف حرف قسم وما هیچ گواهی پنهان باز نکنیم بحق خدای وپس از این در کلام محذوفی است وتقدیر آنست که فأنا ان کتمناها انا اذا لمن الاثمین . چه اگر گواهی پنهان کنیم از جمله بزه کاران باشیم وابو جعفر خواند به تنوین ولا نکتم شهادة الله چنانکه قسم تعلق بکلام اول ندارد آنجا وقف باشد که شهادت انگه ابتدا کند بسوگند که . الله انا اذا لمن الأثمین . ان فعلنا ذلك وکتمنا الشهادة . ویعقوب خواند بتنوین والف استفهام در الله بعوض قسم که بیفکند وجز الله چون آیه فرود آمد رسول علیه السلام این دو ترسا را بخواند وچون نماز دیگر گذارده بود ایشان را بنزدیك منبر بداشت وسوگند بداد که ایشان از این آناء سیمین که بر ایشان دعوی است بی خبرند وخیانتی نکرده اند سوگند بخوردند رسول علیه السلام رها کرد ایشان چون سوگند خورده بودند انکه انای بردست ایشان ظاهر شد سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که انائی در دست کسی پدید آمده از اهل مکه واو نان در او آویختند گفتند ما از تمیم وعدی خریدیم و بعضی دگر گفتند بر دست ایشان پدید آمد وارثان مرد در آنان آویختند وایشان دعوی کردند که ما این از او خریدیم گفتند پس اول چرا نگفتید گفتند برای انکه گواه نداشتیم این دعوی نکردیم ایشان بیامدند ورسول را علیه السلام خبر کردند خدای تعالی این آیه فرستاد گفتند وارثان در آنان آویختند ودعوی کردند گواه نداشتند رسول علیه السلام بظاهر شرع ایشان را سوگند داد که سوگند بر مدعی علیه باشد قوله . فان عثر علی انهما استحقا اثماً . اگر اطلاع افتد وواقف شوند واصل عثار شکرفیدن وافتادن بود چنانکه در عبارت ما گویند من بسر انکار افتادم واعشی میگوید در عثار بمعنی سقوط . بذات لوث غفرناه اذا عثرت . فالنفس اولی لها من ان اقول لعا . وعثرت غیری علی کذا اذا طلعته علیه ومنه قوله . وکذلك اعثرنا علیهم ، والعثیر الغبار الساطع علی انهما بر انکه ایشان هر دو یعنی آن دو وصی یا آن دو گواه

استحقا اثماً مستحق بزه وعقوبت شدند بسوگند دروغ که خوردند ومعنی آنست که چون معلوم شود که ایشان سوگند بدروغ خوردند . فاخران یقومان مقامهما . دو مرد دگر از جملهٔ ورثه بجای ایشان بایستند . من الذین استحق . حفص خواند بفتح تا وحا علی الفعل المستوی ومعنی انکه ای حق ووجب علیهم الاثم یقال حق واستحق ووجب بمعنی واحد وباقی قراء استحق خواند بضم تا وکسر حا علی الفعل المجهول ومعنی قرائة مجهول آن باشد . من الذین استحق فیهم ولاعلیهم الاثم . وآن وارثان مرد باشند برای انکه حالف بر مال ایشان سوگند میخورد چون سوگند بدروغ بود بسبب ایشان باشد که مستحق اثم گردد فهذا معنی القرائتین اعنی قرائة الحفص وقرائة الباقین وحمزه و ابو بکر ویعقوب وخلف خواندند الأولین بتشدید واو علی الجمع جمع اول وفتح نون علی انه نون جمع السلامة و باقی قرآء الأولیان بسکون واو ونون مکسوره علی انها نون التثنیه من بناء افعل التفضیل حسن بصری خواند در شاذ الأولان علی تثنیة الأول ودر معنی اولیان سه قول گفتند یکی سعید جبیر گفت وابن زید که مراد آنست که دو کس از آنان که بمرده ومیراث اولیترند قول دوم عبدالله عباس گفت وشریح دو کس که اولیتر باشند بگواهی یعنی سوگند من قوله فشهادة احدهم الآیة . قول سیم زجاج گفت دو کس برخیزند از آنانکه اولیتر باشند بانکه سوگند دهند خصم را یعنی آن دو ترسا که اول سوگند خوردند اکنون سوگند دهند که ولی سوگندند ودر رفع اولیان چند قول گفتند یکی انکه اسم ما لم یسم فاعله است بر قرائة انکس که استحق خواند علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه وتقدیر استحق علیهم اثم الأولین ای استحق منهم دوم انکه بدل ضمیر است فی یقومان المعنی یقوم الأولیان مقامهما وگفتند بر معنی امر باشد ای فلیقم الأولیان من الذین استحق علیهم الوصیة واین اختیار زجاج است سه ام انکه بدل آخران است وابو علی فارسی گفت رفع او شاید که بر ابتدا بود واو مبتداء آخر بود وتقدیر چنین باشد فالأولیان بامر المیت آخران من اهله او من اهل دینه یقومان مقام الخائنین الذین عثر علیهما کقولهم تمیمی انا این وجه چهارمست ووجهی نیکوست ووجه پنجم ابو علی گفت روا باشد که خبر مبتدا باشد محذوف وتقدیر بر انکه فاخران یقومان مقامهما هما الأولیان . وقول ششم ابو الحسن اخفش گفت صفت آخران باشد با انکه آخران نکره است واولیان معرفه است بلام تعریف برای انکه اگرچه نکره است بوصف معرف ومخصوص شده من قوله . یقومان مقامهما . واما قرائة انکس که اولین خواند بجمع از اتباع الذین باشد ومحل او جر بود وتقدیر آن بود که من الأولین الذین استحق علیهم الایصاء والاثم . ودر علیهم چند قول گفتند یکی انکه علی بمعنی من باشد ای استحق منهم کما قال الله تعالی . اذا اکتالوا علی الناس ای من الناس دوم انکه معنی آن باشد که استحق علیهما مال بالشهادة ومعنی علی وجوب باشد برای انکه بگواهی گواهان آن حق واجب شود بر مدعی علیه چون گواهی بدروغ داده باشد آنچه بگواهی ایشان از مدعی علیه ستانند غرامت بر ایشان واجب بود سیم انکه علی بمعنی فی باشد چنانکه خدای تعالی گفت . واتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملك سلیمان . ای فی ملك سلیمان وبرعکس چنانکه فی بمعنی علی آمد فی قوله تعالی . ولاصلبنکم فی جذوع . ای علی جذوع النخل اینجا علی بمعنی فی آمد یعنی الذین استحق فیهم ولاجلهم الاثم وهم ورثة المیت استحق الحالفان بسببهم اگر گویند روا باشد که اولیان مرفوع باشد باسناد استحقاق بایشان گوئیم نه برای انکه مستحق وصیت است یا آنچه از وصیت در چیزی باشد واولیان مستحق نتواند بود تا اسناد استحق بایشان کنند زجاج گفت این آیه دشخوارتر آیة است در قرآن باعرب وچون اعراب دشخوار باشد معنی شبهه بود چه معنی اعراب استخراج توان کردن وخلاصه اینستکه اگر مطلع شوند بر انکه آن گواهان یا وصیان که سوگند خوردند بر وجهی خوردند که مستحق اثمی باشد وعقوبتی شدند بانکه خلاف راستی خوردند دو مرد دیگر باید که اولیتر بود بمتوفی ومیراث آن بانکه گواهی وشهادت را قیام

نمایند یمنی سوگند یعنی که سوگند خورند چه خصم ومطالب ایشان باشند که بیایند وسوگند خورند بخدا که
شهادت ما یعنی سوگند ما حق تر ودرست تر است از سوگند ان دوگانه که پیش ازین سوگند خوردند ومادرین
سوگند اعتدا وظلم نمیکنیم چه اگر چنین کنیم از جملهٔ ظالمان باشیم اگر گویند اولیاء مرده از کجا مطلع شوند بر خیانه
ایشان تا این باشند که سوگند خورند ودروغ زن نباشند گوئیم امابانکه انچه در او دعوی کرده باشند در دست ایشان بینند
یاانکه ایشان انکار کرده باشند علم وخبر آنرا یاانکه اعتراف دهند یابانکه گواهی دهند دو عدل بر ایشان بخیانت قوله
اذا ولام جواب شرطی محذوف باشد والتقدیر ، ان اعتدینا انا اذاً لمن الظالمین . قوله ذلك ادنی ان یأتوا بالشهادة
علی وجهها الآیة . ذلك اشاره است بسوگند خوردن یابحکم یعنی آن سوگند یا آن حکم نزدیك گرداند وداعی باشد
خداوند گواهی را که گواهی بر وجه خود دهد براست یا سوگند براست خورد برای انکه چون داند که در شرع حکمی
هست که ردالیمین کنند با مدعی وسوگند او مقبول خواهد بودن اورا ردع وزجر کند از آنکه سوگند بدروغ
خورد یا گواهی بدروغ دهد خلاف کردند در انکه بر گواه سوگند باشد هیچ جایا نباشد عبدالله عباس گفت چون
گواه کافر بود بر وسوگند بود در جایگاه بر او سوگند نبود واین مذهب ماست وبعضی دگر گفتند که بر هر دو گواه که
وصی باشند ودر حق ایشان تهمتی حاصل شود ایشان را سوگند باید خوردن وخلاف کردند مفسران در انکه آن دو آیة
مقدم حکم آن منسوخ است یا نه عبدالله عباس ونخعی وجبائی گفتند که حکم آن آیها منسوخ است وحسن بصری ودگر
مفسران گفتند حکم آن منسوخ نیست وآنچه اخبار ما ومذهب ما اقتضا میکند اینست وابو القاسم بلخی گفت بیشتر
اهل علم بر آنند که منسوخ نیست واجماع علماست بر انکه سورة المائده باخر قرآن آمد هیچ ازو منسوخ نیست ورسول
علیه السلام در خطبهٔ حجة الوداع گفت . ان سورة المائدة من آخر القرآن نزولاً فاحلوا حلالها وحرموا حرامها .
وانکس که گفت منسوخ است گفت برای انکه در شرع هیچ جای بر گواه سوگند نیست این انکه بود که از شرط
گواه عدالت نبود چون فرود آمد . واشهدوا ذوا عدل منکم ، این حکم منسوخ شد وذی عدل نباشد ونه از گواهان
پسندیده گوایم اما انچه گفتمی از سوگند برای آنست که ورثه مطلع شوند بر خیانه وصی بر او دعوی خیانة کنند او
مدعی علیه شود چون ایشان گواه ندارند اورا سوگند باید خوردن که والیمین علی المدعی علیه وما تعدیل شهود قوله
، ممن ترضون من الشهداء ، روا باشد که در شرع جای بود که اضطرار حمل کنند بر انکه گواهی اهل ونه قبول باید
کردن وبرای اسهطا ایشان را سوگند باید دادن بوقت عبادت ونماز ایشان تا رادع باشد ایشان را از انکه سوگند
بدروغ خورند قوله ، او یخافوا ان ترد ایمانا بعد ایمانهم ، یا ترسند یعنی وصیان ذمی که رد سوگند کنند با خصمان ایشان
که اولیاء مرده اند وقوله بعد ایمانهم ضمیر اهل فدیه است چه ایشان اول سوگند خورده اند ، واتقوا الله واسمعوا ،
واز خدای بترسی واز معاصی وگواه بدروغ وسوگند بدروغ وخیانت کردن در وصیت وجز آن وبشنوی وعظ
خدا تعالی وخدای هدایت ندهد فاسقان را اما بر سبیل عقوبت بر وجه خذلان واما در قیامت ره بهشت ننمایند ایشان را
وفاسق خارج باشد از طاعت خدای تعالی واما حکم نکنند با آنکه مهتدی است ونام هدایت بر او ننهند ، قوله تعالی

یوم یجمع الله الرسل فیقول ماذا اجبتم قالوا لا علم لنا انك انت علام الغیوب * اذ قال الله
روزیکه فراهم کند خدا فرستادکانرا پس میکوید چه چیز جواب داده شدید کویند نیست دانشی مارا بدرستیکه تونی داننده غیبها هنکامیکه کفت خدا

یا عیسی بن مریم اذکر نعمتی علیك وعلی والدتك اذ ایدتك بروح القدس تکلم الناس فی المهد
ای عیسی پسر مریم یادکن نعمت مرا برخود وبرمادر خود هنکامیکه قوت دادم تورا بروح پاکیزه سخن میکردی مردمان را در کهواره

وکهلا * واذ علمتك الکتاب والحکمة والتوریة والانجیل واذ تخلق من الطین کهیئة الطیر
وهنکام مونی وچون آموختم تورا کتاب وحکمت وتوریة وانجیل وچون میساختی ازکل مانند صورت مرغ

باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی وتبرئ الاکمه والابرص باذنی واذ تخرج الموتی
بفرمان من پس میدمیدی در آن پس می شد مرغی بفرمان من وبه مینمودی کور مادرزاد را وصاحب برص را بفرمان من وچون بیرون میاوردی مردکانرا

باذنی واذ کففت بنی اسرائیل عنك اذ جئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا
بفرمان من ووقتیکه بازداشتم فرزندان یعقوب را از تو چون آمدی ایشانرا بمعجزها پس کفتند آنانکه کافر شدند از ایشان بدرستیکه نیست این مکر

سحر مبین * واذ اوحیت الی الحواریین ان آمنوا بی وبرسولی قالوا آمنا واشهد باننا
جادوئی هویدا وچون وحی فرستادم بسوی حواریین که ایمان آورید بمن وفرستاده من کفتند که ایمان آوردیم وکواهی ده باینکه ما

مسلمون * اذ قال الحواریون یا عیسی بن مریم هل یستطیع ربك ان ینزل علینا مائدة من السماء
مسلمانانیم چون کفتند حواریون ای عیسی پسر مریم آیا میتواند پروردکارت اینکه فرو فرستد برما خوانی آراسته از آسمان

قال اتقوا الله ان کنتم مؤمنین * قالوا نرید ان نأکل منها وتطمئن قلوبنا ونعلم ان قد صدقتنا
کفت که بترسید از خدا اکر باشید کروندکان کفتند میخواهیم اینکه بخوریم از آن وآرام کیرد دلهای ما ومیدانیم اینکه بتحقیق راست کفتی باما

ونکون علیها من الشاهدین * قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون
وباشیم برآن از کواهان کفت عیسی پسر مریم خداوندا پروردکار ما فرو فرست برما مائده را از آسمان که باشد

لنا عیداً لاولنا وآخرنا وآیة منك وارزقنا وانت خیر الرازقین * قال الله انی منزلها علیکم فمن
برای ما جشن مر ابتدای ما وانتهای ما ونشانه از تو وروزی کن مارا وتو بهترین روزی دهندکانی کفت خدا بدرستیکه من فرستنده ام آنرا برشما پس کسیکه

یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذاباً لا اعذبه احداً من العالمین * واذ قال الله یا عیسی بن مریم ءانت
کافر شد بعد از شما پس بدرستیکه من عذاب میکنم اورا عذابیکه عذاب نمیکنم اورا هیچیك از جهانیان را وهنکامیکه کفت خدا ای عیسی پسر مریم آیا تو

قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله قال سبحانك ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان
کفتی برای مردم که فرا کیرید مرا ومادر مرا دو خدا از جز خدا کفت پاك میدانم تورا نسزد مرا اینکه بکویم چیزیرا که نیست برای من سزاوار اکر

کنت قلته فقد علمته تعلم ما فی نفسی ولا اعلم ما فی نفسك انك انت علام الغیوب * ما قلت لهم
بودم که کفته باشم آنرا پس بتحقیق دانستهٔ آنرا میدانی انچه در نفس من است ونمیدانم آنچه در نفس تو است بدرستیکه تو تونی داننده غیبها نکفته ام مر ایشانرا

الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی وربکم وکنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت
مکر آنچه فرمودی مرا بان اینکه بپرستید خدارا که پروردکار من وپروردکار شماست وبودم من بر ایشان کواه مادامیکه بودم در ایشان پس چون کرفتی مرا بودی

انت الرقیب علیهم وانت علی کل شیء شهید * ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك
تو نکهبان بر ایشان وتو بر همه چیز کواهی اکر عذاب کنی ایشان را پس بدرستیکه آنها بندکان تو اند واکر آمرزی مر ایشان را پس بدرستیکه

انت العزیز الحکیم * قال الله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم لهم جنات تجری من
تونی غالب درست کردار کفت خدا این روزیست که سود بدهد راستکویانرا راستی ایشان مر ایشانراست بهشتها که میرود از

تحتها الانهار خالدین فیها ابداً رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز العظیم * لله ملك
زیر آنها نهرها جاویدانند در آن همیشه خشنود است خدا از ایشان وخشنودند از او این است رستکاری بزرک مر خداراست پادشاهی

السموات والارض وما فیهن وهو علی کل شیء قدیر *
آسمانها وزمین وآنچه در آنهاست واو برهر چیزی تواناست

یوم یجمع الله الرسل . در عامل نصب یوم دو قول گفتند یکی انکه فعل محذوف است و تقدیر آنست که اذکروا و
احذروا یاد کنید و بترسید از روزی دیگر زجاج گفت . واتقوا الله که در آیة اول است قول سیم مغربی گفت والله
لا یهدی خدای تعالی در آن روز هدایت نکند یعنی راه بهشت ننماید فاسقان را و بر قول زجاج و بر قول اول ظرف
نباشد بلکه مفعول به باشد و ظرف مفعول فیه باشد و بر هر دو قول حذر و تقوی و ذکر تعلق بمضافی محذوف داشته باشد
و تقدیر آن بود که هول یوم و عقاب یوم حق تعالی گفت بترسید از روزیکه گفت خدای تعالی در آن روز پیغمبران را جمع
کند و از ایشان پرسد بحضور امتان مکذب که ماذا اجبتم شمارا فرستادیم بایشان رفتید و دعوت کردید ایشان چه جواب
دادند شمارا باانکه خداوندیان عالمتر باشد ولیکن غرض توبیخ و تقریع و تخجیل آن مکذبان کافران باشد که تکذیب
پیغمبران کرده باشند صورت استفهام است و معنی تقریر باپیغمبران است و غرض تقریع کافران است و رسوائی ایشان
بر سر جمع رسولان جواب دهند که قوله . لا علم لنا . مارا علمی نیست در این سه قول گفتند حسن بصری و مجاهد و
سدی گفتند از عظم هول آن روز هر چه دانند فراموش کنند تا چون این سؤال شنوند جواب ندانند دوم عبدالله
عباس گفت معنی آن است که علم تو نیست بنزدیك ما جز انکه تو از ما بهدانی پس علم ما باضافت با علم تو چون معدوم باشد
باضافه با موجود قول سیم آنستکه علمی نیست که مارا بباطن احوال ایشان که ثواب و عقاب بر آن باشد آن چیزیست که تو
دانی ماندانیم قول دگر آن است که لا علم لنا بما احدثوا بعدنا مارا علمی نیست بانچه از پس ما احداث کردند علم تو راست که
علام الغیوبی و علم غیبها و کارهای پوشیده بنزدیك تو است و فعال بناء مبالغه باشد و روا بود که برای آن گفت که اضافه
با جمع کرد لقوله‍م فتاح الابواب قوله و اذ قال الله یا عیسی بن مریم الایة . عامل در اذ مقدری باشد و التقدیر اذکروا اذ
قال الله و روا بود که عامل در او یجمع الله الرسل باشد و مثال او در کلام چنان باشد که کسی گوید . وردنا بلد کذا و
صنعنا فیه و فعلنا قیدنا نحن اذ صاح بك صایح فاجبته و ترکتنی . و بر این قول این حدیث روز قیامت باشد گفت یاد کن
ای محمد تا چون روز قیامت باشد خدای گوید ای عیسی پسر مریم و محل عیسی نصب است و بصریان گفتند فتح
باشد چون ابن در میان دو اسم علم افتد بنا کنند بر فتح بنای عارض چنانکه یا زید بن عمرو و اگر دو اسم علم نباشد
بر ضمهٔ خود بماند یا زید بن اخینا و ابن بهر حال در اینجا منصوب باشد برای انکه مضاف است و صفت منادی است و قال
الحرمازی یا حکم بن منذر بن جارود انت الجواد بن الجواد الجود . حق تعالی در این آیه حکایت خطابی میکند که با
عیسی کرد یا خواهد کردن در قیامت در باب تذکیر نعمتهای خود بر او گفت یا عیسی یاد کن نعمتهای من بر تو و بر
مادرت و مراد بواحد جمع است چنانکه گفت . وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها . والمعنی نعم الله برای انکه احصا و عد در
واحد صورت نه بندد و از آن نعمتها که بر او کرد آنست که او را تایید و تقویت کرد بجبرئیل و تأیید تفعیل باشد من الأید و
هو القوة و مجاهد خواند اذ آیدتك بر وزن فاعلتك مفاعله باشد از اید و معنی انکه عاونتك و روح القدس نام جبرئیل است
کعبد الله برای انکه روح نام او ست و قدس اسماء الله اضافه بکرد او را با خود اضافة التخصیص و التشریف کبیت الله و ناقة الله
و اضافة الفعل الی فاعله . قوله تکلم الناس فی المهد و کهلاً . با مردم سخن میگفتی و تو در گهواره حسن بصری گفت
مراد از گهواره کنار مادر است چه انجا که مریم بود با چنان حال گهواره نبود و بعضی دگر گفتند مراد آنست که در حالی
که اهل گاهواره بودی و اگر چه در گهواره نبودی و نیز بکهوله و کهل آن بود که میان پیر و جوان بود . قیل تکلم الناس
فی المهد صبیاً و کهلاً نبیاً . عبدالله عباس گفت خدای تعالی عیسی را بسی سالگی بفرستاد و او در قوم خود سی ماه
پیغامبری کرد و بعضی از مفسران گفتند خدای تعالی او را در گهواره عقل تمام داد و پیغامبر کرد و قصهٔ این در جای خود
بیاید انشاء الله در سورهٔ مریم . و اذ علمتك . و نیز یاد کن از جملهٔ نعمتهای من چون تو را کتاب انجیل در آموختم و

و احکامیکه در انجیل بود گفتند مراد بکتاب جمع است چنانکه در نعمت گفتیم و مراد کتب اوایل و گفته‌اند مراد
بکتاب کتابت است یقال کتبت الکتاب کتاباً و کتباً و کتابة . برای انکه توریة و انجیل باز آورد تا تکرار نباشد
و بر این قول مراد بحکمت کلمات حکمت است که پند باشد و وصایا قوله و اذ تخلق من الطین . و نیز یاد کن آن نعمت که تو
خلق میکردی و این خلق تقدیر باشد نه خلق احداث برای انکه جسم مرغان که از گل بود نه از فعل عیسی بود فعل
خدا بود جل جلاله و حد خلق اخراج مقدور بود از عدم بوجود باضربی تقدیر و بر این قاعده افعال خدایتعالی را
همه را خلق خوانند و مخلوق برای انکه هیچ نباشد الا مقدور بر وجه حکمت و صواب و از اینجاست که یکی را از ما بر اطلاق
خالق نخوانند جز بر تقیید و خدای را بر اطلاق خالق خوانند که افعال او تعالی همه مقدور بود بر وجه خود و یاد
کن چون تو میکردی و می انداختی از گل بهیئة و شکل مرغ مفسران گفتند شپازه بود و طیر هم واحد بود و هم
جمع و هم جنس انکه گفت جمع است و احدش طایر است کراکب و رکب و صاحب و صحب و انکس که گفت واحد است
گفت جمعش اطیار و طیور باشد مثل قیل و اقیال و ذیل و اذیال و بر فعول کفحل و فحول و ذحل و ذحول
و گفتند اطیار جمع طایر باشد کصاحب و اصحاب و شاهد و اشهاد و انکه جنس گفت برای لام گفت . باذنی . بفرمان من
و ارادهٔ من نه بفرمان و ارادهٔ خود . فتنفخ فیها . در او دمیدی تا مرغ گشت بفرمان من در خبر چنین است که عیسی هم از
گل مرغیکه خواستی بکردی بشکل آن مرغ و باد در او دمیدی خدایتعالی او را مرغ کردی از گوشت و خون و روح
در او دمیدی تا بپریدی و روا بود که این کنایت باشد از انکه بدعای او خدایتعالی روح در او آفریدی و اگر چه انجا نفخ
حقیقی نبودی و نفخ برای تشبیه نفخ گفت با روح فان الروح ریح و چنان باشد که خدایتعالی در حق آدم . و نفخت
فیه من روحی و چنانکه رسول گفت در حق جنین . ان الله یبعث الیه ملکاً عند تمام مائة و عشرین یوم فینفخ فیه الروح
و یکتب اجله و رزقه و شقی هذا و سعید . گفت چون جنین در شکم مادر خود چون صد و بیست روز تمام شود خدای
تعالی فرشته را بفرستد تا روح در او دمد و اجل و روزیش بنویسد و شقاوت و سعادتش معلوم است که فرشته در شکم
مادرش نشود و انما خدای تعالی بیافریند و اعلام کند فرشته را . و تبرء الاکمه و الابرص باذنی . و نیك میکردی
نابینائی مادرزاد را و پیس را و این دو چیز است که اطباء از علاج آن عاجز باشند و نسبت این چیزها با عیسی برای
آن کرد که بدعای او بود و اذ تخرج الموتی و چون بیرون می آوردی مردگان را از گورها زنده کرده یعنی من بدعای
تو زنده میکردم ایشان را و چون بازداشتم بنی اسرائیل را که جهودان بودند از تو تا تو را نکشند انگه تو با ایشان آمدی
باداء رسالت با بینات و معجزات با کفر و عناد ایشان و روا باشد که منع ایشان بالطافی باشد از قبل او جل جلاله روا باشد
که بقهر و غلبه بود و روا بود که آن خواست که چون قصد کشتن او کردند خدایتعالی شبه او بر یکی از ایشان افکند تا
او را بجای او بیاویختند انگه باز نمود که چون تو که عیسی ببنی اسرائیل آمدی با معجزات کافران ایشان گفتند نیست این
مرد الا ساحر مبین مگر جادوگری اشکارا و این قرائت کسائی و حمزه و خلف است اینجا و در اول سورهٔ یونس و در
هود و در سورهٔ الصف ابن کثیر و عاصم در سورهٔ یونس موافقت کردند ایشان را بر این قرائة هذا اشارت باشد
بعیسی و بر قرائت باقی قرا که سحر خوانند اشارت با ظهار آیات و بینات و معجزات باشد مجاهد روایت کرد از عبید
بن عمیر که در این وقت که خدای تعالی این نعمتها بر عیسی شمرد در آن وقت جامهٔ پشمین پوشیدی و گیاه زمین خوردی
و اگر چیزی بودی او را بدادی و برای فردا ذخیره نکردی و خانه نداشت که اندیشه کردی که خراب شود
و نه فرزندیکه گفتی بمیرد و هر کجا شب دریافتی او را آنجا بخفتی قوله . و اذا اوحیت الی الحواریین و نیز یاد کن ای
محمد چون من وحی کردم بحواریان و این وحی گفتند الهام است چنانچه در حق نحل گفت و اوحی ربك الی النحل .

وگفتند بمعنی امراست چنانکه درحق مادرموسی گفت . واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه . وگفتند بمعنی
القاست کما قال الشاعر ، الحمد لله الذی استقلت . باذنه السماء واطمأنت . اوحی لها القرار فاستقرت . وروی
وحی لها القرار وهما لغتان وابو القاسم بلخی گفت مراد آن است که، اوحیت الی عیسی فی الحواریین. ونیز این نعمت
یاد کن که چون من وحی کردم بحواریان وآن خواص اصحاب عیسی بودند حسن بصری گفت گازران بودند برای
آن ایشان را حواری خواندند لتحویرهم الثیاب ای تبییضهم مجاهد گفت صیادان بودند وبعضی دگر گفتند ملاحان
بودند قتاده گفت وزرای عیسی بودند بعضی گفتند چهل مرد بودند عکرمه گفت دوازده مرد بودند فطرس و
یعقونس ونحیس واندرائیس وقیلس وتلما ومنتا وتوماس و یعقوب بن خلقانا وقداوسیس وقنانیا وتودس
وحی کردم بایشان که ایمان آرید بمن وبه پیغمبر من عیسی عم ایشان گفتند ایمان آوردیم وگواه باش که مسلمانیم .
اذ قال الحواریون . نیز یاد کن که چون گفتند حواریان باعیسی . هل یستطیع ربك . کسائی خواند . هل
تستطیع ربك بر تقدیر هل تستطیع ان تسئل ربك وتدعو ربك بتا ونصب ربك بتوان کردن وتقدیر این محذوف
نباید کردن ومعنی آن بود که ممکن باشد وروا نده بود تورا واعتماد داری که اگر بگوئی روان باشد چنانکه یکی از ما گوید
هل تملك فلاناً وهل تستطیعه وهل تقدر علیه . فلان را بدست داری که برای تو این کار بکند وبر او اعتماد وامان آن
داری که اگر بگوئی تورا باز نزند باقی قرا خواندند هل یستطیع ربك بیا ورفع با از ربك باسناد الفعل الیه تواند خدای
تو که فرو فرستد ودرانکه حواریان چرا گفتند که خدای تواند وشاك بودند در قدرت خدای تعالی یا نبودند در
این سه قول گفتند یکی آنکه این در اول حال گفتند که هنوز خدای را نیك نشناخته بودند که چه بر او روا باشد از
آن سبب عیسی بر ایشان انکار کرد بقوله تعالی اتقوا الله ان کنتم مؤمنین . وقول دوم آن است که حسن بصری
گفت معنی آن است که هل یفعل ربك ویختار خدای تو این کند واختیار کند وحکمت راه دهد که این بکند چنانکه
یکی از ما گوید توانی بیائی که فلان را بپرسیم واین کار بتوانی کردن برای من واو شاك نباشد در قدرت او ولیکن باین
معنی گوید که اشارت کردیم قول سیم آن است که هل یستجیب لك ربك وبر این معنی قوله استطاع بمعنی اطاع باشد
واطاع بمعنی اجاب باشد چنانکه شاعر گفت . رب من انضجت غیظاً صدره . قد تمنی لی موتاً لم یطع . ای لم
یجب واطاع واستطاع سیبویه گفت بیك معنی باشد چنانچه اجاب واستجاب یك معنی باشد ومثل این وجه در قرائت
کسائی برود که گویند استطاع بمعنی استجاب باشد ومعنی آن بود که هل تجیب ربك ای هل تسئله الاجابه چنانکه اجاب و
استجاب بیك معنی نباشد بل استجاب بمعنی طلب الاجابة باشد وسین طلب را بود واین وجهی دگر مستأنف باشد
در وجه قرائت کسائی این قول زجاج است وفرق میان استطاعت وقدرت آن است که استطاعت انطباع الجوارح للفعل
باشد وقدرت آن بود که ایجاب قادری کند برای آن خدای تعالی را قادر خوانند ومستطیع نخوانند تواند خدای تو
ای عیسی فرو فرستد برای ما خوانی از آسمان مایده خوان باشد ولیکن آنکه مائده خوانند که بر او طعام باشد وچون
بر او طعام نباشد آن را مائده نخوانند چنانچه کاس آن را گویند که در او شراب باشد تا در او شراب نباشد آن را
کأس نخوانند واریکه تخت آراسته بود وتا آراسته نباشد آن را اریکه نخوانند واصل او من ماد یمید اذا تحرك ومال
باشد قال الله تعالی . والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم ای تمیل بکم وتحرککم برای آنش چنین خوانند که تمیل
باهلها الیها . اهل خود را بخود میل دهد وگفته اند فاعله بمعنی مفعوله کقولهم ماء دافق وعیشة راضیة ای مرضیة برای
آنکه مردم باو میل کنند وبعضی دگر گفتند اصل او من ماده وامتاده اذا اعطاه است ومنه قول الشاعر . یهدی رؤس
المترفین الانداد . الی امیر المؤمنین الممتاد . ای المعطی یقال ماد القوم یمیدهم اذا اطعمهم علی المائده قال اتقوا الله

عیسی عم گفت از خدا بترسید اگر ایمان داری وبعضی مفسران گفتند این سؤال جهلهٔ قوم عیسی کردند بر زبان
حواریان که ایشان را با عیسی این انبساط نبود گفتند عیسی را بگو تا از خدای درخواهد تا خوانی از برای ما از
آسمان بفرستد چنانکه قوم موسی از خدا رؤیة خواستند بر زبان موسی ، قالوا نرید ان نأکل منها . در معنی اراده
دو قول گفتند یکی آنکه بمعنی میل طبع است ومحبت ویکی آنکه بمعنی قصد است ومراد آنکه غرض ما در این کار آن است
که از این خوان طعام بخوریم ومعاینه ببینیم وصدق تو بدانیم ودل ما بعلم ساکن شود وبر این وجه سؤال قوم باشد بر زبان
حواریان ووجه دگر در تطمئن قلوبنا آن باشد که از کلام حواریان باشد جاری ومجری قول ابرهیم ولکن لیطمئن
قلبی یعنی تا مرا یقین بر یقین افزاید وطمأنیه بر طمأنیه وآنچه بدلیل میدانیم بضرورت بدانیم بر وجهی که شبهه را در او
مجال نباشد . ونعلم ان قد صدقتنا وبدانیم که وانچه تو با ما گفتی راست گفتی. ونکون علیها من الشاهدین . وبر آن از
جمله گواهان باشیم . قال عیسی بن مریم اللهم ربنا انزل علینا مائدة . گفت عیسی بن مریم بار خدایا پروردگارا
انزل علینا فرو فرست بر ما خوانی از آسمان . تکون لنا عیداً . در جای صفت مائده است وجواب انزل نیست و
اگر چنان بودی مجزوم بودی وتقدیر آنست که مائدة کائنة عیداً لنا ومثله قوله . فهب لی من لدنك ولیاً یرثنی ای وارثاً
لی وقوله تعالی ، فارسله معی رداً یصدقنی . ای مصدقاً لی وعبد الله مسعود واعمش خواندند . یکن لنا عیداً
مجزوم علی جواب الامر تا باشد ما را عیدی یعنی روز مبارك مشهور که آن را عید گیریم واولین وآخرین ما آن را روز
برکت وسرور گیرند واین قول قتاده وسدی وابن جریح است وقول دگر آن است که روزی که در او عایدتی باشد و
نفعی ما را در او واین روزها را که روز اضحی وفطر است در شرع برای آن عید خوانند که روز خیر وبرکت است وعایدا است
با خلقان از ثواب خدای تعالی واشتقاق او من عاد یعود باشد وعید نام هر چیزی باشد که معاودت با تو آید وعید هر سال
دو بار باز آید واز آنجا خیال را عید گویند وانشد الفرا ، فوا کبدی من لاعج الحب والنوی . اذا اعتاد قلبی
من امیمة عیدها ، ای خیالها وقال تأبط شراً . یا عید مالك من شوق وابراق ، ومر طیف علی الاهواء
طراق . واصل عید عود بوده است واو را یا کرده اند لکسرة ما قبلها کالمیعاد والمیقات واصلها موعاد وموقات
من الوعد والوقت . سفیان گفت روزی بکنمان آن روزی را که اندر او نماز کنیم خلیل ابن احمد گفت هر روز مجمعی
باشد ابو بکر انباری گفت برای آن عید خوانند روز چنین را که خلق عود کنند از ترح با فرح نه بینی که این روز
زندانیان را از زندان رها کنند وکودکان را از مکتب وگفته اند برای آن عید خوانند این روز را که در این روز
هر کس با مرتبهٔ خود شوند از درویش وتوانگری نه بینی اختلاف احوال ایشان در مأکل وملبس وافعال واحوال
بهری مضیف وبهری مضاف بهری راحم وبهری مرحوم وگفتند برای آن عید خوانند که روز شریف و
بزرگوار است تشبیه بعید وآن فحلی بود نجیب کریم معروف در عرب که اشتران نیك را با آن نسبت کنند یقولون ابل
عیدیة قال الراعی . عیدیه طویت علی زفراتها . طی القناطر قد نزلن نزولا . لاولنا وآخرنا ، اول و
آخر ما را یعنی ما را وآنان را که از پس ما باشند عبد الله عباس گفت مراد آن است که آخر مردمان آن بخورند چنانکه
اول مردمان . وآیة منك . وعلامتی ودلالتی وحجتی . وارزقنا . وما را روزی کن آن را وتو بهترین
روزی دهندگانی قال الله تعالی خدای گفت بجواب عیسی این خوان بفرستم مدنیان وشامیان وعاصم خواندند
منزلها بالتشدید از تفعیل برای تکثیر فعل گفتند برای آنکه چند بارها فرود آمد ودر خبر است که چهل بامداد فرود
آمد وباقی قرا خواندند منزلها بالتخفیف من الانزال ولیکن شرط آن است که هر که پس از آن یعنی از نزول آن کافر شود من
او را عذابی کنم که هیچکس را از جهانیان چنان عذابی نکرده باشم خدای تعالی خوان بفرستاد وایشان کافر شدند

وخدای تعالی ایشان را مسخ کرد و باخوك و بوزینه کرد عبدالله عمر گفت که از اهل دوزخ آنانکه عذاب ایشان سخت تر باشد منافقان باشند و آنان که کافر شدند بمایده از قوم عیسی و آل فرعون علما خلاف کردند در انکه مائده فرود آمد یا نیامد مجاهد گفت فرو نیامد و این مثلی است که خدای تعالی بزد . حسن بصری گفت مایده نیامد برای انکه قوم چون این شرط بشنیدند که ، فمن یکفر بعد منکم فانی اعذبه عذاباً لا اعذبه احداً من العالمین . استغفار خواستند و گفتند نخواهیم و درست آنست که مایده فرود آمد برای انکه ظاهر قرآن دلیل آن میکند که خدایتعالی گفت انی منزلها من فرو فرستم آن را و این خبری است مطلق و در اخبار او تعالی خلف نبود دگر اخبار متواتر آمد از صحابه و تابعین و اهل علم که کعب الأحبار گفت روز یکشنبه فرود آمد برای آن ترسایان آن را عید گرفتند مفسران خلاف کردند در کیفیت آن و آنچه بر آن بود از طعام قتاده روایت کرد از حلاس بن عمرو و عن عمار بن یاسر که رسول علیه السلام گفت مایده فرود آمد و بر او نان و گوشت بود و ایشان درخواستند از عیسی طعامیکه از آن میخورند و آن را بن در نیاید عیسی علیه السلام گفت اینچنین باشد مادام تا خیانت نکنید و پنهان چیزی بر نگیرید و ذخیره نکنید شرط کردند چون فرود آمد روز بشب نرسید تا خیانت کردند و پنهان کردند و ذخیره نهادند اسحق بن عبدالله گفت بعضی از آنها بدزدیدند و گفتند نباید که دگر فرود نیاید خدایتعالی ایشان را مسخ کرد عبدالله عباس گفت عیسی علیه السلام بنی اسرائیل را گفت سی روز روزه بدارید انکه چیزی که میخواهید بخواهید ایشان سی روز روزه داشتند چون مدت بسر آمد گفتند یا روح الله روزه بداشتیم و گرسنگی بردیم و انکس که عمل کند مزدی توقع کند و ما عملی کردیم توقع که از خدای درخواهی تا برای ما خوانی بفرستد از آسمان عیسی ع دعا کرد دو فرشتگان می آمدند خوانی بر گرفته و آنجا هفت نان نهاده و هفت ماهی پیش عیسی بنهادند جمله قوم از آن بخوردند اول و آخر شان عطاء بن السایب روایت کرد عن زادان و میسره که ایشان گفتند خدایتعالی خوانی فرستاد و پیش عیسی بنهاد انکه بفرمود تا انواع طعام بر آن بیارند از هر جنس مگر گوشت بر آن نبود سعید جبیر گفت از عبدالله عباس که بر آن خوان همه چیزی بود مگر نان و گوشت عطا گفت بر آن گوشت نبود و ماهی عطیة العوفی گفت بر آنجا ماهی بود بزرگ بر آنجا که در او طعم همه چیزی بود قتاده و عمار گفتند بر آن خوان از میوهای بهشت بود وهب منبه گفت بر او نانی چند بود از جو و ماهی چند خدا برکت مضاعف میکرد تا همه قوم از آن بخوردند کلبی و مقاتل گفتند چون ایشان از عیسی خوان خواستند خدای تعالی گفت بفرستم ولیکن بشرط انکه هر که ایمان نیارد او را عذابی سخت کنم عیسی علیه السلام شمعون صفا را بخواند و او وصیّ عیسی بود و او را گفت بنزدیك تو طعامی هست گفت بلی شش نان و دو ماهی کوچك گفت بیار و بیاورد عیسی علیه السلام آن نان پاره کرد و آن ماهی پاره کرد و بر سر آن دعا کرد تا خدایتعالی بر آن برکت کرد و آن نانها درست کرد و هر پاره نانی شد و هر پاره ماهی ماهی درست شد انکه عیسی برخاست و بدست خود هر یکی را از آن در پیش نهاد انکه گفت بخورید بنام خدای آن طعام می فزود تا بزانوی ایشان رسید چندانکه توانستند بخوردند و پنج زنبیل بماند و حاضران پنج هزار مرد و پسر بودند شکر خدا بگذاردند و یکبار دگر بخواستند عیسی علیه السلام دعا کرد خدایتعالی خوانی بفرستاد چند نان بر او و چند ماهی عیسی علیه السلام چنان کرد که در اول کرده بود ایشان از آن بخوردند و بشهرها و دیهاء خود در فتند و دگران را خبر دادند باور نداشتند ایشان را گفتند شما را مسحور کرد و چشمهای شما خطا دید عیسی علیه السلام بر ایشان دعا کرد خدایتعالی ایشان را مسخ کرد قتاده گفت آن خوان هر بامداد و شبانگاه فرود آمد هر جا که ایشان بودندی چنانکه من و سلوی بر قوم موسی عطاء بن ابی ریاح روایت کرد از سلمان فارسی رحمة الله علیه که گفت والله که عیسی علیه السلام هیچ چیز از مساوی متابعت نکردند و هرگز هیچ

یتیم را باز نزد و بقهقهه نخندید و مگس از روی خود نراند و از بویهای کریه بینی نگرفت و هرگز بازی نکرد و چون حواریان از او خواستند جامهٔ صوف در پوشید و بگریست و گفت . اللهم ربنا انزل علینا مائدةً من السماء فارزقنا علیها طعاماً نأکله وانت خیر الرازقین . خدایتعالی سفرهٔ سرخ بفرستاد از میان دو ابر و ایشان در او می نگریدند که از هوا می آمد تا پیش ایشان فرود آمد عیسی علیه السلام بگریست و گفت . اللهم اجعلنا من الشاکرین . بار خدایا ما را از جملهٔ شاکران کن . اللهم اجعلها رحمة ولا تجعلها مثلة وعقوبة . خدایا رحمت کن و مثله و عقوبت مکن و جملهٔ جهودان مینگریدند در او بتعجب و بوئی شنیدند از او که هرگز بوی از آن خوشتر نشنیده بودند انکه عیسی علیه السلام گفت کسیکه نیکو عمل تر است باید که برخیزد و دستار از روی این خوان بردارد و شمعون صفا گفت یا روح الله تو اولیتری عیسی علیه السلام وضوء نماز تازه کرد و نمازی دراز بگذارد و بسیاری دعا و زاری کرد و بگریست انگه بنام خدا دست فراز کرد و دستار بر روی خوان برگرفت و گفت بسم الله خیر الرازقین و بر آن خوان ماهی بود بریان کرده بر او فلس نبود و بر او شوك نبود و روغن از او میچکید بنزدیك سرش نمك نهاده بود و بنزدیك پایش سرکه و پیرامنش انواع تره جز گندنا و بر آنجا پنج نان بود بر یکی زیتون بر یکی انگبین و بر یکی روغن گاو و بر یکی پنیر و بر یکی قدید شمعون گفت یا روح الله این از طعام دنیاست یا از طعام بهشت گفت نه از طعام دنیاست و نه از طعام آخرت ولیکن طعامی است که خدایتعالی در هوا مخترع بیافرید انگه گفت بخورید بنام خدا گفتند یا روح الله اگر ما را در این آیة آیتی دیگر باز نمائی ایمان آریم عیسی علیه السلام گفت ای ماهی زنده شو باذن خدای ماهی بحرکت و اضطراب در آمد پس بترسیدند از او عیسی ع گفت عجب از کار شما چیزی بخواهید چون بدهند شما را کاره شوید آن را گفتند یا روح الله دعا کن تا با حال اول شود عیسی علیه السلام دعا کرد ماهی همچنان بریان شد گفتند یا روح الله اول تو بخور او گفت معاذالله که من نخورم این انکس خورد که خواست ایشان بترسیدند و نیارستن خوردن عیسی علیه السلام بیماران را و خداوندان آفات و عاهات را بخواند تا از آن خوان بخوردند و شفا یافتند هیچ نابینا نخورد الا بینا شد و هیچ مقعد نخورد الا که روان شد و هیچ درویش نخورد الا که توانگر شد مردمان چون چنان دیدند ازدحام کردند بر او عیسی علیه السلام نوبت نهاد میان ایشان چهل روز بامداد فرود آمدی وقت چاشت تا آن زمان که سایه بگردیدی از پس نماز پیشین نهاده بودی گروه گروه بنزد او به میامدند و از او میخوردندی انگه باسمان شدی و ایشان در او مینگریدند تا از چشم ایشان ناپدید شدی و گفتند بغب فرود آمدی روزی آمدی و روزی نه چون ناقهٔ صالح که روزی شیر دادی و روزی نه خدایتعالی گفت من این خوان برای درویشان فرستادم و توانگران را در آن نصیب نیست از انکه شك و نفاق ایشان شناختم عند اظهار آن کفر کردند و گفتند این چه محال باشد کس دیدی که خوان از آسمان فرود آید خدایتعالی وحی کرد بعیسی گفت ای عیسی ع من بر مکذبان شرط هلاك کردم عیسی گفت . ای قوم مستعد باشید عذاب خدا را عیسی گفت ان تعذبهم فانهم عبادك وان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم . انگه خدایتعالی عذاب فرستاد و سیصد و سی و سه مرد از ایشان مسخ کرد با قرده و خنازیر شب بخفتند با حال صحت و سلامت بامداد برخاستند باین صفت در راهها و تونها و صحراها میگشتند و پلیدی میخوردند مردم چون آن دیدند فزع کردند با عیسی و با او گریختند و بر ایشان بگریستند و عیسی یك یك را بنام میخواند و ایشان جواب نمیتوانستند دادن بسر اشاره میکردند سه روز اینچنین بماندند و انگه هلاك شدند و قول دیگر بروایت امیر المؤمنین ع از رسول ع برفت در خبر دراز فی قوله . مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله الی قوله مائة حبة باعاده حاجت نباشد قوله . اذ قال الله یا عیسی بن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله . یاد کن ای محمد چون گفت و معنی انکه چون گوید خدایتعالی روز قیامت عیسی بن مریم را

که تو گفتی مردمان را که مرا و مادرم را بخدائی گیرند بدون خدایتعالی و بعضی دیگر گفتند معطوفست علی ماقبلها وعامل در او یوم یجمع الله الرسل است ثم قال و ذلك اذ یقول الله تعالی یاعیسی اذکر نعمتی ویقول له ءانت قلت للناس و ابو القاسم بلخی گفت ان ماضی است بر حال وصورت خود واین انکه بود که خداوند تبارك وتعالی عیسی را باسمان بر دوهم ابو القاسم بلخی گفت اذ بمعنی اذا استعمال کنند تا آیه محمول بود بر انکه این قول روز قیامت بود ومثله قوله تعالی، ولو تری اذفزعوا فلافوت کانه تعالی قال اذا یفزعوا وقوله تعالی ولو تری اذالظالمون موقوفون وقوله ولو تری اذالمجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم قال ابو النجم ثم جزاه الله عنا اذجزی . جنات عدن فی اعالی العلی .والمعنی اذا وقال الاسود. والاٰن اذهازلتهن وانما .یقلن الالم یذهب المرء مذهباً. هذا البیت احرم فاما استعمال اذا بمعنی اذیقول بعض اهل الیمن ، وندمان تزید الکاس طیباً . سقیت اذاتفورت النجوم. مراد ماضی است اینجا واما لفظ ماضی بمعنی مستقبل در میان عرب واهل نحات بسیار است ودر قرآن نیز آمده است نحو قوله . ونادی اصحاب الجنة ونادی اصحاب الأعراف . وبرعکس مستقبل گویند ومراد ماضی باشد چنانکه شاعر گفت ، فاذا مررت بقبره فانحر به ، خوص الرکاب وکل طرف سابح . وانضح جوانب قبره بدمائها . فلقد یکون اخادم وذبائح . ای لقدکان اگر گویند شاید که خدا ملامت کند عیسی را بچیزی که اورا در آن گناه نباشد وغرض از این استفهام وتقریر چه باشد وخدایتعالی دانست که عیسی ع این نگفته باشد جواب آن است که گوئیم این صورت استفهام است ومراد توبیخ وتقریع انقوم را که این اعتقاد کرده بودند واین چنان باشد که یکی از ما گوید کسی را که توئی که فلان کار کردی کاری که داند که او نکرده است بحضور انکس که دعوی کند وحواله کند آن کار را براو وغرضش تکذیب او باشد جواب دیگر از این سؤال آن است که عیسی ع بیخبر بود از انکه ترسایان در حق او ومادر او گفتند از پس او خدای تعالی این بگفت بصورت استفهام ومراد اعلام عیسی بود تا او بداند که قوم او از پس او در او چه محال گفتند عیسی ع جواب دهد سبحانك منزهی ودور از عیب مرا نباشد که چیزی گویم که حق من نباشد اگر من گفته بودمی تو دانستی که گفته من است برای انکه انچه در نفس من است تو دانی وانچه در نفس تو است من ندانم بدانکه لفظ نفس در لغت منقسم بود بر اقسام مختلف نفس نفس آدمی باشد وجز آن از حیوان واین بمعنی روح وحیات ومهجه بود چون آن باطل شود آدمی از آن بشود که حی باشد ومنه قوله تعالی . کل نفس ذائقة الموت . ونفس وتن وجان بیکجای باشد چنانکه . کل نفس بما کسبت رهینة . ونفس شیء وذات او وعین او یکی باشد ومنه قولهم فعل فلان نفسه وجاد الاخر بنفسه ونفس بمعنی انفسة باشد وحمیة چنانکه گوید لیس لفلان نفس ای حمیة وانفسة ونفس بمعنی ارادت وجزم باشد فی قول الشاعر . ونفسای نفس قالت ائت ابن بجدل. تجد فرجاً من کل غم تهابها . ونفس تقول اجهد نجاءك ولاتکن . کخاضبة لم یغن یوماً خضابها . مردی بنزدیك حسن بصری آمد وگفت من حج نکرده ام یکنفس مرا میگوید حج کن دیگر نفس میگوید زن کن حسن گفت نفس یکی است ولیکن تورا دو همت است یکی میگوید حج کن ویکی میگوید زن کن واو را حج فرمود وقال الممزق العبدی . الا من لعین قد تاری حمیمها ، وارقنی بعد المنام همومها . فباتت له نفسان شیء همومها ، ونفس تعزیها ونفس تلومها . واز اقسام او چشم بد که بمردم رسد آن را نفس خوانند ودر خبر است که رسول ع در رقیه گفت . بسم الله ارقیك والله یشفیك من کل داء هو فیك من عین عاین ونفس نافس وحسد حاسد . ابن اعرابی گفت نفوس ان باشد که مردم را بچشم بزند واعرابی مردی را وصف کرد وگفت کان والله حسوداً کذوباً نفوساً . وقال عبدالله بن قیس الرقیات ، یتقی اهلها النفوس علیها ، فعلی نحرها الرقی والتمیم . و نفس از داروی دباغ ان مقدار باشد که باو دباغت کنند امادر آیه مراد از او غیب است یعنی انکه در دل وغیب من است

تو دانی وانچه در غیب وعلم تو است من ندانم وگفته اند از اقسام نفس یکی عقوبت است فی قوله . ویحذرکم الله نفسه ای عقوبته . وگفته اند مراد باین نفس ذات است ومعنی آن است که ویحذرکم الله ایاه واگر گویند غیب را چرا نفس خوانند گوئیم برای انکه محل او در این پوشیده باشد چون محل نفس که حیات است اگر گویند نفس در حق عیسی ع حقیقت است ودر حق قدیم تعالی بر سبیل ازدواج هم وجهی دارد . انك انت علام الغیوب . که تو داننده غیبها و کارهای پوشیده وقوله تعالی ، ماقلت لهم الا ما امرتنی به الاٰیة ، عیسی جواب انچه خدای تعالی گفت انت قلت للناس گفت بار خدایا من نگفتم ایشان را الا انچه تو مرا فرمودی ان اعبدوا الله در معنی ومحل آن خلاف کردند سیبویه گفت ان بمعنی ای مفسره است نه بینی که این تفسیر وبیان آنست که خدای تعالی فرموداو را ومثله قوله تعالی وانطلق الملاء ان امشوا یعنی ای امشوا برای انکه مفسر انستکه پیش او است وروا بود که محل او نصب بود بانکه بدل ما ست و ما در محل نصب است وشاید که در محل جر بود بانکه بدل باشد از به بر تقدیر اعادهٔ حرف جر . ماامرتنی به بان اعبدوا الله . وشاید که محل او رفع باشد بر خبر مبتداء محذوف والتقدیر وهو ان اعبدوا الله . بار خدایا من ایشان را هیچ نگفتم مگر انچه مرا فرمودی از دعوت ایشان باعبادت خدا که خدای من است وخدای شما ، وکنت علیهم شهیداً وتا در میان ایشان بودم گواه بودم بر ایشان بانچه می کردند . فلما توفیتنی . چون مرا بمیرانیدی وجان برداشتی وگفتند این لفظ دلیلی است بر انکه خدای تعالی عیسی را بمیرانید وانگه زنده کرد باسمان برد وکذلك قوله . انی متوفیك ورافعك الی . وبعضی دگر گفتند توفی مطلق قبض باشد بر قبض روح حمل نباید کردن چون مطلق بود مگر بقرینه نبینی که خدایتعالی این لفظ فرمود در قرآن ومراد بان نه قبض روح بود فی قوله تعالی . الله یتوفی الانفس حین موتها والتی لم تمت فی منامها . خفته را که مرده نباشد متوفی خوانند وقول اول درست تر است برای انکه اگرچه در وضع لغت توفی بر اطلاق قبض باشد در عرف مخصوص شده است بمرده واین عرفی مستقر است ومستمر نه بینی که انکسکه گوید که فلان متوفی است از اطلاق او هیچ مقبوض ندانند ونه نیز خفته جز مرده . کنت انت الرقیب علیهم . بار خدایا چون مرا وفات دادی واز میان ایشان ببردی تو نگهبان بودی بر ایشان رقیب نگهبانی باشد که نیك محافظة کند بر انچه او را رقیب آن کرده باشند یقال رقبه یرقبه رقباً ورقبة قال علی رقبة من سائل ومسؤل . بار خدایا تو نگهبان ایشانی تو بر همه چیز حاضری وبر همه چیز گواهی ورجوع معنی همه باعالمی باشد قوله . ان تعذبهم بأنهم عبادك . انکه عیسی ع چون خدای تعالی گفت . فأنی اعذبه عذاباً لااعذبه احداً من العالمین. گفت بار خدایا ایشان بندگان تواند کس را نبود ونرسد که تو را منع کند از آن وبر تو اعتراض کند . وان تغفرلهم . واگر بیامرزی ایشان را تو خداوند عزیز وحکیمی اگر گویند در این آیه غفور رحیم لایقتر وبهتر بودی از عزیز وحکیم گوئیم نه برای انکه غرض عیسی ع در انجا استغفار ایشان است واسترحام برای ایشان دگر انکه غفران ورحمت بر دو وجه باشد از فاعلش بر وجه حکمة باشد بر وجهی بود که حکمت اقتضا نکند پس این لفظ عامتر است در فائده وشامل تر دگر انکه غرض عیسی ع انستکه باز نماید که اگر تو عذاب کنی ایشان را تو را عزت وغلبه وقهر است وبا انکه چنین است بحکمت وصواب کنی واگر بیامرزی هم بر وجه حکمت وصواب باشد قال الله . هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم . نافع خواند یوم بنصب وباقی قراء برفع حجة آنانکه برفع خواندند آنستکه هذا مبتدا بود ویوم خبر او وحجة نافع آن است که نصب باشد علی الظرف من قال کانه تعالی قال . ان هذا القول یقع منه یوم ینفع الصادقین ، ویوم مضاف است با جملهٔ فعلی وتقدیر آنستکه هذا یوم ینفع الصادقین قولهم قال بمعنی یقول است چنانکه گفتیم وقوله هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم تعلق دارد باین قصه که از پیش رفت من قوله انت قلت للناس وبجواب عیسی ع که گفت . ماقلت لهم الا ما امرتنی به. بار خدایا من نگفتم

ایشان را الا انچه نوفرمودی مرا واین سخن راست باشد ودرست آن است که صدق راجع نیست بار وز قیامت بل
راجع است بادنیا وتقدیر آنست که . یوم ینفع الصادقین صدقهم فی حیوة الدنیا . برای انکه صدقی وتصدیقی در
قیامت کنند بر آن ثواب نباشد برای انکه ملجأ باشد بان علم وضروری حاصل باشد ایشان را که اگر ایشان خواهند
تا معصیت کنند تمکین نکنند ایشان را ومنع کنندشان از آن ودگر مضرت عظیم عاجل از عذاب دوزخ معلوم ومعاینه
باشد واین هم سبب الجاست نه بینی که حق تعالی از ابلیس حکایت کرد وقال الشیطان لما قضی الامر ان الله وعدکم
وعد الحق الآیة . واین جمله حکایت که از او کرد هم راست است وبا انکه راست است هیچ نفع نکند ابلیس را وانکه
جزا وثواب صادقان گفت که ایشان را چه باشد . لهم جنات تجری . ایشان را بهشتها باشد که در زیر درختان آن
جویها میرود وایشان در انجا مخلد ومؤبد ومنعم باشند بر وجهیکه نعیم مقیم شان را زوال نبود وانکه در بهشت ایشان را
چیزی باشد به از بهشت وآن رضای خداست از ایشان وخدایتعالی از ایشان راضی باشد بطاعات وایمان ایشان
در دار دنیا از خدای تعالی ایشان راضی باشند بثواب ونعیم که داده باشد ایشان را وآن فوز وظفر بزرگ باشد یقال فاز
بکذا اذا ظفر به وحازه انگه گفت ملك آسمانها وزمین وانچه در میان آن است همه خدای راست ودر تصرف اوست و
او بر آن قادر است که چنانکه می خواهد می گرداند ومی دهد ومی ستاند وکس را نرسد که او را از آن منع یا بر او
اعتراض کند او بر همه چیز قادر وتواناست از انچه مقدور است بر هر وجه که صحیح بود که مقدر بود

﴿ سورة الانعام ﴾

عبدالله عباس ومجاهد وقتاده گفتند این سوره مکی است وبریدبن رمان گفت بهری مکی است وبهری مدنی است و
شهر بن حوشب گفت سوره مکی است مگر دو آیه . قل تعالوا اتل ما حرم ربکم علیکم . وآن آیه که از پس اوست
عبدالله عباس گفت سورة الانعام بیکبار فرود آمد بمکه هفتاد هزار فرشته با آن بودند به تسبیح وتهلیل وتحمید ،
واین سوره صد وشصت وپنج آیه است در عدد کوفیان وشش در عدد بصریان وهفت در عدد مدنیان وانس مالك
روایت کند که رسول ؑ گفت هیچ سوره بر من فرو دنیامد بیکبار مگر سوره انعام که چون فرود آمد پنجاه فرشته او
پنجاه هزار شك از راوی است با آن بودند ودر پیرامن او بودند ایشان را زجلی وآوازی بود به تسبیح وتهلیل
بر میخواندند وبر دل من قرار دادند آن را چنانکه آب را در حوض قرار دهند وخدای تعالی مرا وشمارا این سوره
عزی داد که پس از آن ذل نبود ودرین سوره دحض حجت مشرکان کرد وعده داد وعدهٔ که خلاف نکند کعب الاحبار
گفت خدایتعالی افتتاح توریة بمعنی این آیة کرد که . الحمد لله الذی خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم الذین
کفروا بربهم یعدلون . وختمش بمعنی این آیة کرد ، وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً ولم یکن له شریك فی الملك ولم
یکن له ولی من الذل وکبره تکبیراً . چون این سوره جبرئیل ؑ بر رسول علیه السلام خواند رسول ؑ گفت
سبحان الله العظیم وبر روی در آمد وسجده کرد وانگه کاتب را بخواند تا هم در شب بنوشت اما فضل قرائت او
عبدالله عباس روایت کند از ابی کعب که رسول ؑ گفت سورة الانعام انزله کرد بر من دفعة واحده بیکبار در شیعه
وهفتاد هزار فرشته از آسمان بر زمین آمدند هر که این سوره بخواند آن هفتاد هزار فرشته بر او صلوات فرستند بعدد
هر آیه که در این سوره است شبانه روزی جابر بن عبدالله انصاری روایت کند از رسول ؑ که گفت هر که او از
سورة الانعام سه آیه بخواند از اول الی قوله ما تکسبون خدای تعالی چهل هزار فرشته بر او موکل گرداند تا مثل ثواب
عبادت خود می نویسند او را تا بروز قیامت وفرشته از آسمان هفتم فرو فرستد با عمود آهنین تا بر او موکل باشد چون

شیطان خواهد که او را وسوسه کند یا چیزی در دل او کند یکی از آن عمود بر او زند چندانش بیندازد که از میان او
واو هفتاد حجاب باشد چون روز قیامت باشد قدیم تعالی گوید بندهٔ من در سایهٔ من برو واز میوهٔ بهشت من میخور
واز آب کوثر نوش می کن واز چشمهٔ سلسبیل غسل می کن که تو بندهٔ منی ومن خداوند توام

(سورة الانعام مائة وخمس وستون آیة وهی مکیة)

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ
بنام خداوند بخشاینده مهربان

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذی خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالْاَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُماتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذینَ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُونَ
سپاس مر خدای را که آفرید آسمانها وزمین را وگردانید تاریکیها وروشنی را پس آنانکه کافر شدند بپروردگارشان میل میکنند از راه حق
هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ طینٍ ثُمَّ قَضی اَجَلاً وَاَجَلٌ مُسَمًّی عِنْدَهُ ثُمَّ اَنْتُمْ تَمْتَرُونَ * وَهُوَ اللّٰهُ فی
اوست انکه آفرید شمارا از گل پس حکم کرد مدتی را ومدت نام برده شده نزد او پس شما شك کنید واوست خدا در
السَّمٰواتِ وَفِی الْاَرْضِ یَعْلَمُ سِرَّکُمْ وَجَهْرَکُمْ وَیَعْلَمُ ما تَکْسِبُونَ * وَما تَأْتیهِمْ مِنْ آیَةٍ مِنْ آیاتِ رَبِّهِمْ
آسمانها ودر زمین میداند پنهان شمارا وآشکار شمارا ومیداند آنچه کسب می کنید ونه میاید ایشان را هیچ آیتی از آیتهای پروردگارشان
اِلّا کانُوا عَنْها مُعْرِضینَ * فَقَدْ کَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ فَسَوْفَ یَأْتیهِمْ اَنْباءُ ما کانُوا بِهِ
مگر آنکه بودند از آنها روگردانندگان پس بتحقیق که تکذیب کردند بحق چون آمد ایشان را پس زود میدهیم ایشان را خبرهای آنچه بودند که بان
یَسْتَهْزِؤُنَ * اَلَمْ یَرَوْا کَمْ اَهْلَکْنا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَکَّنّاهُمْ فِی الْاَرْضِ ما لَمْ نُمَکِّنْ لَکُمْ وَ
استهزاء میکردند آیا ندیدند چند هلاك کردیم از پیش ایشان از گذشتگان قوت دادیم ایشان را در زمین بقدریکه قوت ندادیم برای شما و
اَرْسَلْنَا السَّماءَ عَلَیْهِمْ مِدْراراً وَجَعَلْنَا الْاَنْهارَ تَجْری مِنْ تَحْتِهِمْ فَاَهْلَکْناهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَاَنْشَأْنا مِنْ
فرستادیم آسمان را بر ایشان بارندگی ریزان وگردانیدیم نهرها که میرود از زیر ایشان پس هلاك کردیم ایشان را بگناهانشان وپدید کردیم از
بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرینَ * وَلَوْ نَزَّلْنا عَلَیْكَ کِتاباً فی قِرْطاسٍ فَلَمَسُوهُ بِاَیْدیهِمْ لَقالَ الَّذینَ کَفَرُوا
بعد ایشان گروه دیگران را واگر فرستادیم بر تو کتاب را در کاغذی پس مس کنند آن را بدستهاشان هر آینه گفتند آنانکه کافر شدند
اِنْ هٰذا اِلّا سِحْرٌ مُبینٌ * وَقالُوا لَوْلا اُنْزِلَ عَلَیْهِ مَلَكٌ وَلَوْ اَنْزَلْنا مَلَکاً لَقُضِیَ الْاَمْرُ ثُمَّ لا یُنْظَرُونَ
نیست این مگر جادوئی هویدا وگفتند اگر فرستاده نشده بر او فرشته واگر فرو میفرستادیم فرشته را هر آینه تمام نمودیم امر را پس مهلت داده نشوند
وَلَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنا عَلَیْهِمْ ما یَلْبِسُونَ * وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحاقَ
واگر گردانیدیم او را فرشته هر آینه میگردانیدیم او را مردی وهر آینه پوشانیدیم بر ایشان آنچه بپوشند وهر آینه بتحقیق که استهزاء کرده شدند فرستادگان از پیش تو
بِالَّذینَ سَخِرُوا مِنْهُمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ *
پس فرو گرفت به آنانکه سخریه کردند از ایشان آنچه بودند که به آن استهزاء میکردند

قوله الحمد لله الذی خلق السموات . مقاتل گوید سبب نزول آیة سوره آن بود که مشرکان با رسول ؑ محاجه کردند
گفتند من ربك خدای تو کیست گفت خداوند آسمانها وزمینها ایشان جحود کردند وتکذیب او کردند در این حدیث
خدای تعالی این سوره فرستاد وگفت سپاس خدای را که آفریدگار آسمانها وزمین است مفسران گفتند خدای تعالی
آسمانها را بدو روز آفرید یکشنبه ودوشنبه وزمین بدو روز آفرید سه شنبه وچهارشنبه . وجعل الظلمات والنور
. وجعل اینجا بمعنی خلق است برای انکه متعدی است بیك مفعول وبعضی علما گفته اند جعل صله است اعنی زیاده و

تقدیر آن است که خلق السموات والارض والظلمات والنور سدی گفت مراد بظلمات و نور شب و روز است قتاده
گفت مراد بهشت و دوزخ است و بعضی دگر گفتند مراد حقیقت روشنائی و تاریکی و این اولیتر است برای دو وجه یکی
برای عموم را و دیگری برای حمل کلام علی ظاهره و حقیقته و بعضی دگر گفتند که تقدیر آن است که . خلق السموات
والارض وقد جعل الظلمات والنور . فایدهٔ قد اینجا تقریب الفعل من الوجود باشد یعنی آسمان و زمین بیافرید و ظلمات
و نور آفریده بود پیش از آن بر این قول واو حال باشد قتاده گفت خدای تعالی آسمان پیش از زمین آفرید و بهشت
پیش از دوزخ آفرید و ظلمت پیش از نور آفرید و کیفیت خلق آسمان و زمین در مجلد اول رفته است . قوله ثم الذین
کفروا بربهم یعدلون . قطرب گفت در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است که ثم الذین کفروا بعد هذا البیان بربهم
یعدلون . پس کافران بعد از این بیان بتان و معبودان خود را که جماداتند با خدای تعالی برابری کنند و عدل
برابر کردن چیزی باشد با چیزی یقال عدلت الشیٔ بالشیٔ فاعتدل و عدل که خلاف جور باشد از اینجاست برای انکه
راستی بود و عدل تنك بار باشد برای انکه آن معادل دگر بود و نضر بن شمیل گفت باء معنی عن است اینجا و تقدیر
آن است که ثم الذین کفروا عن ربهم یعدلون من العدول پس کافران از خدایشان عدول و اعراض می کنند و عرب
بار ایکبار بمعنی عن گویند و یکبار بمعنی من چنانکه خدای تعالی گفت . عیناً یشرب بها عباد الله . والمعنی منها و
چنانکه عنتره گفت . شربت بماء الدحرضین فاصبحت . زوراء تنفر عن حیاض الدیلم . والمعنی من ماء
الدحرضین . هو الذی خلقکم من طین . او آن خداست که بیافرید شما را از گل یعنی پدر شما را که آدم بود و اصل شما
بود و اگر گویند نه این مناقضه بود که در یك آیه گفت آدم را از خاك آفریدم و در این آیه گفت از گل و در دگر آیه از حمأ
و در دگر آیه از صلصال این مناقضه بچه زایل خواهی کردن جواب آنست که گوئیم در اخبار چنین آمد که خدای تعالی
بفرمود تا خاك آدم را بر در بهشت بیفکندند و بیك روایة دیگر در میان مکه و طایف چهل سال خاك بود چون چهل
سال بگذشت خدای تعالی فرمان داد تا چهل شبانه روز باران بر او بیارید تا گل شد چهل سال گل بماند انکه متغیر شد
حمأ مسنون شد گل سیاه رنگ سال خورده چهل سال چنان بماند انکه خشك شد صلصال گشت خدای تعالی آدم را بر آن
صلصال نگاشت و جثهٔ آدم از آن مصور کرد چنانکه صورت و شکل آدمی است فرشتگان بر او گذر کردند و میگفتند
خدای تعالی ما خلقی خواهد آفریدن ابلیس روزی با جماعتی فرشتگان بر او بگذشت گفت خدا تعالی از این خاك و گل خلقی
خواهد آفریدن اگر شما را طاعت او فرماید چه خواهید کردن گفتند انقیاد و سمع و طاعة ابلیس گفت اما من طاعة
ندارم این را که من بیم که اصل او چیست تا بدانی که ابلیس همیشه کافر بود و لکن نفاق میورزید انکه روح در آدم دمید
و او را خلقی سوی نام بیافرید . ثم قضی اجلاً واجل مسمی عنده ، پس حکم کرد بر او اجلی و وقتی و اجل نامزد
کرده بنزدیك او ست حسن و قتاده و ضحاك گفتند اجل اول از وقت خلق او بود تا بوقت مرگش و اجل دوم از وقت
مرگش تا بوقت بعث مدت مقام او در برزخ برای آن گفت عنده که در آن وقت بمنزل اول باشد از منازل آخرت و روی
بسرای حکم خدا دارد که دار جزاست مجاهد و سعید جبیر گفتند اجل اول اجل دنیاست و اجل دوم اجل آخرت
برای آن گفت عنده که آنجا حکم او را باشد دگر کس را آنجا حکم نباشد و عطیه گفت از عبد الله عباس که مراد باجل
اول خواب است که یشبه الموت و هو آخره او را در خواب بدارد تا بوقت بیداری و مراد باجل دوم وقت مرگ ست
و برای آن گفت عنده که علم آن بنزدیك او ست و بعضی دیگر گفتند هر دو اجل یکی است و تقدیر کلام آنست که قضی
لك اجلاً و هو اجل مسمی عنده شما را وقتی و اجلی بزد و آن وقت و اجل مسمی است بنزدیك او کس علم آن نداند
مگر او و کس از آن در نگذرد و گفته اند برای آن گفت عنده که آجال در لوح محفوظ نوشته است و از آنجاست که کسرا

حکم نباشد خبر او را و بعضی دگر گفتند باجل اول اجل آنان خواست که پیش ما بودند و رفتند و باجل دوم اجل آنانکه
مانده اند و از پس ما آیند اما اجل وقت باشد من قولهم ، دین مؤجل ای موقت و وقت عبارت است از حرکات فلك
و گفته اند وقت حادثی باشد یا انچه تقدیرش تقدیر حادث بود که حدوث غیری باو تعلق دارد
اما حادث چنان بود مثلاً که قدوم زید مؤجل کنند بطلوع آفتاب چون قدوم زید معلوم نباشد و طلوع آفتاب معلوم
باشد این حادثی است معلق بحادثی و انچه تقدیرش تقدیر حادث بود و اگر چه بر حقیقت آن حادث نبود چنانکه قدوم زید
مشروط کنند بانتفاء دخول عمرو در شهر یا بانتفاء حیوة شخصی و این امر مجدد باشد و حادث نبود بل در تقدیر حادث بود
و معنی انکه اگر این قول وجود داشتی حادث بودی پس چون چنین باشد اجل در این وقت وجوب قضایش باشد و اجل
مرگ وقت حصول مرگ باشد و اجل قتل وقت حصول قتل باشد و اجل بنزدیك ما یکی باشد مر او را اگر وفاتش بمرگ
باشد و اگر بقتل و آن وقت را که اگر او را نکشتندی تا بان وقت بماندی آن را بر مجاز اجل خوانند برای انکه چون
حدوث فعل در آن وقت نباشد آن را اجل آن فعل گفتن مجاز باشد چنانکه آن را که معلوم چنان بود که اگر باو دهند صلاح
او باشد و نه داده باشند از مال و ملك او ارزق و ملك او نخوانند الا بر مجاز و ابو القسم بلخی گفت و بغدادیان نیز گفتند اجل
دو است یکی انکه قتل در او حاصل شود دیگر انکه در معلوم باشد که اگر نکشتندی او را یا بان آفت نمردی تا بان وقت بماندی
و با این آیه تمسك کردندی که ما در او ثیم من قوله . ثم قضی اجلا واجل مسمیً عنده . تفسیر بر آن داد که اجل اول وقت قتل
است یا مرگ بغرق و هدم و اجل دوم آن وقت است که خدا داند که اگر نکشتندی او را یا بان آفت نمردی تا بان وقت
بماندی و دگر با این آیه تمسك کردند که گفت . وانفقوا مما رزقناکم من قبل ان یأتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی
اجل قریب . و جواب از آن آیه آن است که گفته شد از اقوال مفسران که یکی اجل مرگ است و یکی اجل حیات بر
اختلاف که رفت و جواب از این آیه دوم آن است که این را خدای تعالی بر مجاز اجل خواند و کذلك قوله . ویؤخرکم
الی اجل مسمی . و قرآن از مجاز خالی نیست اما بتقیة المقتول و انکه او را اگر نکشتندی بماندی یا در حال بمردی قطع
نیست بر هیچ دو و هر دو مجوز است چنانکه از ما یکی هر ساعت و هر وقت مجوز است و ممکن که بمیرد یا بماند چه این
بمصلحت تعلق دارد و روا بود که مصلحت او مرگ باشد یا زندگانی باشد و ما را بان طریقی نیست پس قطع کردن بر او
محال باشد بل روا باشد که مصلحت در حیوة بود او را خدا بتقیه کندش و روا بود که در اخترام بود او را وفاتش دهد
پس قطع را وجهی نبود اگر چنان بودی که او را که بکشند اگر او را نکشتند لا محال هم در حال بمردی واجب کردی
که انکس که او جمله چهارپای کسی را بظلم بکشتی بایستی تا منعم بودی بر او و او احسان کرده بودی بر او و او را شکر او واجب
بودی چه اگر او نکشتی در حال بمردی و تلف شدی بر او و خلاف این معلوم است و ما دانیم بضرورت که مستحق ذم
و عقوبت لغة باشد از ما و از خدا تعالی دگر واجب کردی که آن ظالم که کسی را بظلم میکشد مستحق ذم و عقاب نبودی که
اگر او نکشتی او را او خود در حال بمردی قطعاً و یقیناً خلاف او معلوم شده است عقلاً و شرعاً قوله . ثم انتم تمترون .
خطاب است با مشرکان گفت پس از این همه نعم و آیات و بینات از خلق آسمان و زمین و ابداع غرایب و بدایع و اظهار
انواع صنایع در او و خلق شما از آدم و خلق آدم از گل و هر یکی را اجلی و وقتی نهادن و حکم و قضا کردن با این همه نعمت
هم شك میکنی در وجود واهیه و وحدانیت من نظر تفکر نمیکنی تا شما را علم حاصل شود و شك بر خیزد قوله . وهو الله فی
السموات وفی الارض . این آیه محتمل دو معنی است یکی انکه او خداست در آسمانها و زمینها یعنی معبود است و متفرد
بتدبیر و تقدیر در او کس را با او در آن شرکت نیست چنانکه یکی از ما گوید هو الامیر فی البلد والملك فی الولایة و مراد نه
حلول و نزول باشد و کذا هو الخلیفة فی الشرق والغرب و محال است وجود او در یك حال بمشرق و مغرب پس معنی این

باشد که گفتیم که او مدبر است در شرق و غرب پادشاست بر بحر و بر وهو مبتداست والله بدل است ازاو وفی السموات
وفی الارض در محل خبر مبتداست و تقدیر انکه هو الله المعبود فی السموات وفی الأرض المدبر فیهما و روا بود که خبر بعد
خبر بود چنانکه گفت. وهو الذی فی السماء اله وفی الأرض اله و کقولهم هذا حلو حامض و تقدیر آن بود والله فی السموات
والله فی الارض . وجه دوم در معنی آیه آنست که کلام تمام باشد عند قوله وهو الله واین جمله باشد از مبتدا و خبر انکه ابتدا
کرد و گفت . فی السموات وفی الأرض یعلم سرکم وجهرکم . و تقدیر انکه یعلم سرکم و جهرکم فی السموات وفی الارض
برای انکه خلقان یا جن وانس اند یا فرشتگان اینان در آسمانند و آنان در زمین اند و قدیم تعالی باحوال همه عالم است و
هیچ براو پوشیده نیست یعنی اگر در آسمان باشی واگر در زمین باشی من سرتان و جهرتان و پنهان و اشکارتان دانم و در من
پوشیده نماند انچه در دل داری وانچه بر زبان رانی وانچه کنی از خیر و شر و اندك و بسیار مورد آیه مورد زجر و تهدید است
یعنی من دانم و بر من پوشیده نیست تا هر یکی را جزا دهم بحسب عمل خود تا باشد که ایشان را وعظی باشد و زجر از انچه
میگویند و میکنند انکه خبر داد از ایشان و سوء صنیعشان در باب عدول واعراض و تولی وانحراف از آیات و بینات و
اعلام و معجزات و حجج و دلالات گفت هیچ آیة از آیات من بایشان نیامد و مراد از آیة دلالات و حجت است الا ایشان
اعراض میکنند و عدول می نمایند و انقیاد نمی نمایند و من اول زیادت است نه انکه بی فایده است بل فایده او تأکید نفی است
این را مؤکدة النفی گویند چنانکه یکی از ما گوید ماجائنی من رجل و من دوم تبعیض باشد چنانکه زید من القوم انکه گفت
بیرون انکه اعراض میکنند و تکذیب میکنند حق را و حق بدروغ میدارند و آن تکذیب از آن اعراض میاید که چون نظر
و تأمل نمیکنند علم حاصل نمیشود ایشان را لاجرم حق را بدروغ میدارند بایشان آید جزاء انچه بدروغ میدارند و سخریه و
استهزا میکنند و فسوس میدارند و این هم کنایت است از تهدید و وعید چنانکه یکی از ما گوید خبرش باتو آید و ببینی و بدانی
انچه کردهٔ یعنی مقاسات کنی جزاء آن را و مراد بحق دین اسلام است و قرآن و محمد مصطفی عم انچه شمارا بازی و فسانه
و فسوس می آید فردای قیامت علم آن بدانید و خبر آن بشما رسد و عاقبت آن بدانید و وبال و مال آن بچشید . الم یروا کم
اهلکنا من قبلهم من قرن . همزهٔ استفهام است و مراد تقریر و تقریع است و ملامت و لم حرف جزم است و علامت جزم
سقوط نون است گفت نمی بینند این کافران یعنی نمیدانند که ما چند هلاك کردیم یعنی بسی هلاك کردیم و کم تکثیر را باشد
پیش ایشان من قرن من اول ابتداء غایت است و دوم تبیین راست و قرن گفتند جماعت مردمان باشند و گفتند مدتی از زمان
باشد حسن بصری گفت بیست سال باشد ابرهیم گفت صد سال باشد ابو میسره گفت ده سال باشد زجاج گفت اهل
روزگاری باشد که در او پیغمبری باشد یا معروفان از اهل علم گفته اند هشتاد سال بود و گفته اند صد و هشتاد سال بود
و بر این اقوال مراد اهل قرن باشد . مکناهم فی الارض مالم نمکن لکم . ان تمکین کردیم ایشان را که شمارا نکردیم و آن
مکنت و قوت و استطاعت دادیم ایشانرا که شمارا ندادیم عبدالله عباس گفت مراد بتمکین امهال و طول عمر است ایشانرا
عمرهاء دراز دادیم و قوت اجسام که شمارا نیست و مدد اموال و فرزندان چندانکه شمارا نیست چون قوم نوح و ثمود و عاد
یقال مکنته و مکنت له . وارسلنا علیهم السماء مدرارا . و حقیقت آسمان این است که ما از بالای خود می بینیم انکه بر مقارنه
ابر را آسمان خواند برای انکه سموی دارد یا برای انکه باسمان نزدیك است انکه باران را که از ابر است سما خوانند .
وکل ما کان فوقك فأظلك فهو سماؤك و کل ما کان تحتك فاقلك فهو ارضك . واین معنی مستقصی رفته است و مدرار
مفعال باشد از درّ مصدر درّ یدرّ درّاً و درورا و الدرّ اللبن لأنه یدرّ و فی الدعاء درّ درّه ای کثر لبنه انکه مستعمل
باشد تا در همه چیزی استعمال میکنند و کذا قولهم لله درّه ای لله خیره واصله فی اللبن حق تعالی
باز گفت از نعمتها که برایشان کرد و بارانها که ایشان را داد وانچه ثمره باران باشد از خصب و سعت و نعمة

و مفعال بناء مبالغه باشد کقولهم معطار و مذکار و میناث و مؤنث و مذکر در او یکی باشد بی تاء تأنیث
وجعلنا الانهار تجری من تحتهم . و جویهای روان ساختیم در زیر آن یعنی در زیر قصور و دور ایشان انکه این نعمتها
و تمکین و پایندگی که ایشان را دادیم . فاهلکناهم بذنوبهم . ایشان را هلاك کردیم بگناهان که کردند و گروه
دگر را بیافریدیم ببدل ایشان و انشاء ابتداء کار باشد یقال انشأ فلان یفعل کذا ای ابتدأ و انشأ الشعر ابتداؤه آغاز کردن
شعر را و گفتن و انداختن آنرا انشاء خوانند و آن کس که از خویشتن نامه نویسد بر طریقهٔ مترسلان او را منشی
خوانند و کم در آیة استفهام است و محل او نصب است باهلکنا برای انکه او را صدر کلام باشد جز فعلی در او عمل نکند
که از پس او بود ولو نزلنا علیك کتابا فی قرطاس این جواب آنان است که گفتند از جملهٔ مشرکان . ولن نؤمن لرقیك
حتی تنزل علینا کتابا نقراه . خدای تعالی گفت اگر چنانکه ما بر تو کتابی فرو فرستیم بر کاغذی نوشته و ایشان
بدست بسایند و مفسران گفتند یعنی اگر کتابی خدای تعالی بفرستد بر آنجا نوشته که یا فلان بن فلان هذا کتاب
من الله الیك آمن بمحمد . ای فلان پسر فلان این نامه ایست از خدای تعالی بتو که ایمان داری بمحمد با این همه
هم ایمان نیارند و گویند این جادوی و سحر است مقاتل و کلبی گفتند سبب نزول آیه آن بود که نضر بن الحارث و
عبدالله بن امیه و نوفل بن خویلد گفتند یا محمد ما بتو ایمان نیاریم تا کتابی نیاری خاص برای ما با چهار فرشته که گواهی
دهند و بگویند این از نزدیك خداست و تو رسول خدائی خدای تعالی این آیه فرستاد . وقالوا لولا انزل علیه ملك
. گفتند چرا فرشته براو نمی فرستند انکه خبر داد از عناد و جحود ایشان و گفت اگر چنان باشد که ما فرشته فرو
فرستیم بر حسب اقتراح ایشان هم ایمان نیارند و انکه مصلحت اقتضا تعجیل هلاك ایشان کند و انکه ایشان را مهلت
ندهند در هلاك و این خلاف مصلحت باشد و قوله لقضی الامر . زجاج گفت معنی آن است که اتم و قضا بر معانی
آمده است و مرجع معانی جمله با تمام کار است و منه قوله . فوکزه موسی فقضی علیه . وکما قال ابو ذویب . وعلیهما
مسرودتان قضاهما . داودا وصنع السوابغ تبع . ای احکم و اتم نسجهما مجاهد گفت مراد بقضی الامر آن است که
قیامت بر خیزد و وقت عذاب ایشان در آید و نیز مهلت ندهند ایشان را انکه گفت اگر مراد ایشان بدهم و فرشته فرو
فرستیم هم بصورت مردی باشد و ها راجع است فی قوله جعلناه بار سول ما بیك قول و بر دگر قول راجع است الی المرسل
الیهم کل رسول کان . اگر ما پیغمبری بایشان فرستیم او را هم فرشته کنیم بر صورت مردی باشد تا ایشان او را بتوانند
دیدن چه مادام تا او بر صورت فرشته باشد از لطافت ترکیب و اینها قلیل الشعاع باشند ایشان نتوانند او را دیدن نه بینی
که جبرئیل عم که بنزدیك رسول آمدی بر صورت دحیة الکلبی آمدی و آن فرشتگان که برابرهیم رفتند بصورت
مهمانان رفتند و آن فرشتگان که بنزدیك داود رفتند بر صورت دو خصم بودند چون چنین باشد و ایشان بر صورت
مردان باشند ایشان ندانند که ایشان فرشته اند بدیشان ملتبس شود انکه ان لبس را بر خود حواله کرد برای انکه
خلق آن فرشته بر صورت مرد از فعل او بود گفت ما بر ایشان بپوشانیم آنچه ایشان بر عوام و ضعفا بپوشانیدند چه
ایشان عوام را و ضعیف رأیان را گفتندی اگر این محمد پیغمبر بودی فرشته بودی یا با او فرشته بودی و بعضی دگر گفتند
مراد بالتباس آن است که ایشان اعتقاد کرده اند که فرشتگان دختران خداء اند و بصورت زنانند و این اعتقاد فاسد است
اگر ما فرشته بزمین فرستیم بصورت مردی باشد بر ایشان ملتبس باشد یقال لبست الثوب البسه لبساً و لباساً و لبست
علیهم الامر البسه لبساً و لبست علیهم الامر تلبیساً والبسه ثوبا الباساً واللبوس مایلبس من الثیاب واللبیس الثوب
الذی قد یلبس و یستعمل اگر گویند نه این آیة دلیل آن می کند که خدای تعالی تلبیس ادله کند و چیزی بصورت چیزی دگر
بنماید جواب گوئیم بر این تفسیر که ما دادیم این سؤال لازم نیاید دگر انکه حق تعالی نگفت من چنین کردم یا کنم یا روا

دارم که کنم بلکه گفت که اگر کنم چنین باشد واین تقدیر باشد و تقدیر محال روا بود چون مستمر علم باشد گفت اگر
کنم و نکرد چون نکرد تلبیس نکرده باشد واین را نظیر بسیار باشد منها قوله . لو اراد الله ان یتخذ ولداً لاصطفی مما یخلق
مایشاء . اگر خدا خواستی تا فرزندی گیرد برگزیدی از خلقان خود آن را که خواستی واین نکرد خدای تعالی
ومحال است براو وکذلك قوله . لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا ، وقوله قل ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین
. ومانند این از آیات . ولقد استهزیء برسل من قبلك . انکه بر سبیل تسلیت رسول ص ودل خوشی او این آیه فرستاد
گفت یا محمدا گر این کافران بر تو فسوس میدارند وسخریه میکنند پیش از تو بر پیغمبران دیگر هم فسوس داشتند لیکن
باخود زیان کردند هم ایمان وهم ایشان جزا و وبال انچه کردند از استهزاء بایشان باز گشت والحیق استعمال المکروه
علی الانسان بفعله وحیق آن باشد که آدمی را وبال فعل بد بر او مشتمل شود قال الله تعالی ولا یحیق المکر السیء الا باهله ای
ولا یحیط ولا یلحق بایشان رسید بانچه سزا وجزاء ایشان بود وعقوبت کردار بد ایشان بود در دنیا چون عذاب قوم
نوح ولوط وعاد وثمود با انکه ایشان را نهاده است از عذاب آخرت . قوله .

قُلْ سِيرُوا فِي الْاَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ * قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ
بکو بکردید درزمین پس بنکرید چکونه باشد سرانجام دروغکویان بکو کیست انچه درآسمانها وزمین است
قُلْ لِلّٰهِ كَتَبَ عَلٰى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ
بکو برای خدا نوشته بر نفس خود رحمت را تا فراهم آورد شمارا تا روز رستخیز نیست شکی در آن آنانکه زیان کردند نفسهای خود را
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ
پس ایشان ایمان نمیاورند ومراوراست انچه آرام دارد درشب وروز واوشنونده داناست بکو آیا جز خدا فرا کیرم دوست پدید آورنده
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ اِنِّي اُمِرْتُ اَنْ اَكُونَ اَوَّلَ مَنْ اَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ
آسمانها وزمین واومیخوراند وخورانیده نمیشود بکو بدرستیکه من مأمورم اینکه باشم اول کسیکه کردن نهاد ونه بوده باشید
مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ اِنِّي اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ * مَنْ يُصْرَفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ
ازشرك آورندکان بکو بدرستیکه من میترسم اینکه نافرمانی کنم پروردکار مرا از عذاب روز بزرك کسیکه برکردانیده شود از او عذاب این روز پس بتحقیق
رَحِمَهُ وَذٰلِكَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ * وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يَمْسَسْكَ بِخَيْرٍ
که رحمت کرد اورا واین است رستکاری هویدا واکر برساند تورا خدا ضرری پس نیست دفع کننده مراورا مکر او واکر برساند تورا نیکی پس او
فَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ * قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهَادَةً
برهرچیزی تواناست واوقادراست بالای بندکانش واودرست کردار آکاه است بکو چه چیز است بزرکتر کواه
قُلِ اللّٰهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاُوحِيَ اِلَيَّ هٰذَا الْقُرْاٰنُ لِاُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ اَئِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ * اَنَّ
بکو خدا کواه است میان من ومیان شما ووحی کرده شد بسوی من این قرآن برای آنکه وهم دهم شمارا بان وکسیکه رسید آیا شما کواهی میدهید اینکه
مَعَ اللّٰهِ اٰلِهَةً اُخْرٰى قُلْ لَا اَشْهَدُ قُلْ اِنَّمَا هُوَ اِلٰهٌ وَاحِدٌ وَاِنَّنِي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * اَلَّذِينَ اٰتَيْنَاهُمُ
باخدا خدایان دیکر هستند بکو کواهی نمیدهم بکو جز این نیست که او خدائی است یکانه و بدرستیکه من بیزارم از انچه شرك میاورند آنانکه دادیم ایشان را
الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ اَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
کتاب میشناسند آنرا چنانکه میشناسند پسران خودرا آنانکه زیان کردند نفسهایشان را پس ایشان نمی کروند

قوله تعالی قل سیروا فی الارض الایة . امر کرد این مکذبان را که در زمین بروید و بنکرید عاقبت آنانکه مرا و آیات
مرا و پیغمبران مرا بدروغ داشتند که با ایشان چه رفت بهری را ببادهٔ هلاك کردم و بهری را باب و بهری را بصاعقه

و بهری را بصیحه و بهری را بسنگ و بهری را بخسف هلاك کردم بهری را بمسخ انکه بگو ایشان را و بپرس از ایشان
که کراست انچه در آسمان و زمین است اگر جواب دهند بصواب بر ایشان حجة است و اگر ایشان جواب ندهند تو
جواب ده که خدار است بملك وملك برای انکه او آفریده است و از عدم او بوجود آورده است از حیوان و جماد و
مالا یعقل را باشد ولیکن برای تغلیب را که مالا یعقل بیشتر از ما یعقل است ما گفت و من نگفت . کتب ربکم علی
نفسه الرحمة . رحمت بر خود نوشته است یعنی حکم کرده است بان و بر خود واجب گردانیده و مراد بنفس در
حق خدای تعالی ذات او باشد و این عبارت است از انکه آنجا واسطه در میان خدا و بنده نیست چون خواهد که بر
بنده رحمت کند و این لفظ استعطاف کرد بندگان را و استمالت تا بطاعت او نزدیك شوند و روی بادر گاه او نهند
ابو هریره روایت کرد که رسول ص گفت خدای تعالی نوشته نوشت از بالای عرش و آن این است که . ان رحمتی
سبقت غضبی . عمر خطاب از کعب الاحبار پرسید که اول چیزی که خدای تعالی نوشت چه نوشت گفت کتابی نوشت
نه بقلم و مداد بل بزبرجد و لؤلؤ و یاقوت که . انی انا الله لا اله الا انا سبقت رحمتی غضبی ، سلمان فارسی روایت کرد
که خدای را جل جلاله صد جزء رحمت است یکی از آن میان باهل دنیا قسمت کرد بر جن و انس و فرشته و وحش و
طیور و هر چه میان ایشان رفته است از رأفت و رحمت و شفقت همه از آن یك جزو رحمت است چون روز قیامت باشد ان
یك جزو رحمت پراکنده را ضم کند با دیگران و جمله بر سر گناهان بدارد و ایشان را بیامرزد قوله لیجمعنکم لام
جواب قسمی محذوف است و تقدیر انکه والله لیجمعنکم ، این لام و این نون مشدد برای تأکید است و در معنی او
دو قول گفتند یکی انکه در کلام تقدیم و تأخیری هست و معنی انکه . لیجمعنکم یوم القیامة الی الذین خسروا انفسهم.
یعنی جمع کنم میان شما و ایشان و جمع کنم میان اول و آخر کفار تا بهم مجتمع شوند برای روزی که در آن روز ریبی و شکی
نیست و قول دوم آنست که کلام بر ظاهر خود است و معنی انکه جمع کنم میان شما و روز قیامت یعنی حساب و اهوال و احوال
و عذاب قیامت علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه انگه ابتدا کرد و گفت . الذین خسروا انفسهم فهم لا یؤمنون
. الذین مبتدا باشد فهم مبتدا دوم باشد و لا یؤمنون خبر مبتداء دوم باشد انگه جملهٔ دوم در جای خبر
مبتداء اول باشد مثال او انکه زید ابوه منطلق و این قول بهتر است و با ظاهر موافق تر انکه گفت هر چه
در شب و روز ساکن است یعنی هر چه شب و روز بر او مشتمل است بر سبیل توسع شب و روز را مسکن
کرد و این از جملهٔ عبارات فصیح و استعارات ملیح باشد که کلام خدای تعالی از آن خالی نیست ،
و نابغه گفت . فأنك کالليل الذی هو مدرکی . و ان خلت ان المنتای عنك واسع . شب را بمثابهٔ کسی کرد که بدنبال او
باشد در طلب و انکه دریابد او را و مثله ، و سالت باعناق المطی الاباطح . و این را نظایر بسیار باشد و این بابی فراخست
حقتعالی گفت هر چه در شب و روز آرام دارد و این اوقات بر او مشتملست همه مراست ابو روق گفت مراد آنست
که هر که در شب مستقر باشد و در روز منتشر همه مراست عبد العزیز ابن یحیی و محمد بن جریر گفتند انچه آفتاب بر او آید
و فرو شود یعنی جمله آنچه در زمین است از جماد و حیوان برای انکه هیچ چیز نیست و الا شب و روز بر او مشتملست
بعضی دگر گفتند معنی آنست که هر کس و هر چیز که شب و روز بر او میگذرد همه خدای راست بعضی اهل معانی
گفتند که مراد آنست که . وله ماسکن و تحرك فی اللیل والنهار . هر چه در خیر وجود است از ساکن و متحرك همه
او راست انکه ذکر متحرك بیفکند لدلالة الکلام علیه چنانکه دگر جا گفت ، سرابیل تقیکم الحر . و مراد آنست که
تقیکم الحر والبرد . ولیکن اکتفا کرد بذکر یکی از دیگری . وهو السمیع العلیم . ای السمیع لاقوالهم العلیم باحوالهم .
او گفتار ایشان می شنود و احوال ایشان میداند کلبی گفت سمیع است بمقاله ناسزای قریش که در حق او میگویند

علیم است بصلاح در تبقیهٔ ایشان و روزی دادن ایشان . قل اغیر الله اتخذ ولیاً . کلبی گفت سبب نزول این آیه و انکه پیش از اینست آن بود که کفار قریش گفتند یا محمد ما دانیم که تورا درویشی و حاجت بر این داشته است تو از این گفتن امساك کن که ما مالها خود با تو مقاسمه کنیم اندی تو که خدایان ما را بخوانی یا بپرستی خدایتعالی این آیتها فرستاد که رسول مرا بعال میفربیید هرچه شب و روز بر او میگذرد مراست و او را عبادت جز من میخوانید بگوای محمد من جز خدا خدای را نپرستم تا جز از او یاری و خداوندگار گیرم پس از انکه بدانسته ام که او آفرینندهٔ آسمانها و زمینهاست و فطر ابتداء آفریدن باشد و فطر نیز شکافتن باشد و منه قوله . اذا السماء انفطرت . و قوله هل تری من فطور ای من شقوق و الفطر العجن و منه الفطیر فعیل بمعنی مفعول عبدالله عباس گفت من معنی فاطر نمی شناختم تا دو مرد از عرب در حکومت جائی بر من آمدند یکی دعوی کرد بدیگری گفت انا فطرتها من بدانستم که فطر ابتدا کردن باشد و فاطر مجرور است بر صفة الله و رفع و نصب روا باشد در عربیه و کس نخواند برفع که خبر مبتداء محذوف باشد و نصب بر مدح . و هو یطعم . او روزی دهد و طعام دهد و اطعام کند او را اطعام و روزی ندهند چنانکه گفت . ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون . و عکرمه و اعمش در شاذ خواندند و لا یطعم ای لا یأکل الطعام یقال طعمت الطعام و اطعمته غیری و اشهب العقیلی خواند و هو یطعم و لا یطعم ای یرزق و یحرم او طعام دهد آنرا که خواهد و آنرا که خواهد ندهد ابو منصور الازهری گفت هو یطعم و لا یطعم معنی آنست که او طعام دهد و طعام نخواهد از کس عرب اطعمت بمعنی استطعمت گوید قال الشاعر . انا لنطعم عند الضیف مطعمنا . و فی الشتاء اذا لم یونس القرع . ای مستطعمنا و الطعمة ما یؤکل و الطعمه الضیعه و الطعام اسم لما یؤکل و الاطعام اطعامك الغیر و الاستطعام سؤال الطعام و منه قوله استطعما اهلها قال مطعم للصید لیس له غیرها کسب علی کبره و قال علقمة بن عبیدة و مطعم الغنم یوم الغنم مطعمه انی توجه و المحروم محروم ای مستطعمه انکه گفت بگو ای محمد که مرا فرموده اند که تا اول مسلمان که گردن نهد فرمان خدای را و انقیاد نماید اوامر او را من باشم برای انکه انچه او دعوت میکرد خلقرا بان اول مکلف بان بود چه اگر او ایمان نداشتی بان کس از او قبول نکردی و او را اجابت نکری . و لا تکونن من المشرکین التقدیر لی و قیل لی لا تکونن من المشرکین و نیز مرا گفتند که از جملهٔ مشرکان مباش که با او انبازی گیری و معنی انکه رسول علیه السلام مأمور است بهر دو باسلام پیش از همه جهانیان و بترك کفر و شرك و رسول بیکی مأمور است و از یکی منهی اعنی شرك و در آیه دلیلست بر انکه خدایتعالی مرید ایمانست و کاره شرك برای انکه باین امر میکند و بان نهی میکند و امر باراده آمر باشد و نهی بکراهت اعنی باراده امر المأمور به و کراهة الناهی المنهی عنه . قل انی اخاف بگوای محمد که من میترسم اگر در خدا عاصی شوم و نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ یعنی روز قیامت چه من با پایه و منزلت خود از عصیان او میترسم شما اولیترید که از عصیان او ترسید و در آیه دلیلست بر بطلان قول انکس که او گفت هر که معلوم از حال او آن باشد که او عصیان نکند وعید قرآن متناول نبود او را برای انکه معلوم از حال رسول علیه السلام عصمت است و انکه او معصیت نکند با همه میگوید میترسم و تا وعید متناول نباشد او را نترسد . من یصرف عنه یومئذ . قراء کوفه خواندند مگر حفص و یعقوب بفتح یا و کسر را بر فعل مستقیم یعنی من یصرف الله عنه العذاب هر که خدایتعالی عذاب از او بگرداند اندر روز قیامت بر او رحمت کرده بود باقی قراء خواندند من یصرف بضم یا و فتح را علی مالم یسم فاعله و معنی انکه هر که عذاب از او بگردانند بر او رحمت کرده بود خدایتعالی و بر قرائت انکس که من یصرف خواند تقدیر بر ضمیر مرفوع مسکن کرد تا راجع بود با نام خدایتعالی فی قوله . ان عصیت ربی و نیز ضمیر منصوب متصل محذوف است و تقدیر انکه من یصرفه تا ضمیر راجع بود با عذاب فی قوله عذاب یوم العظیم . و شرح

تقدیر اینکه من یصرف الله العذاب عنه یومئذ فقد رحمه . و این مانند آن نیست که گفت . اهذا الذی بعث الله و التقدیر بعثه الله و قوله علی عباده الذین اصطفی ای اصطفاهم برای انکه آنجا ضمیر با موصول میشود و در آیهٔ ما ضمیر با من نمیشود بل با عذاب میشود پس انجا حرف ضمیر مستبدع تر است و در قرائت ابی ضمیر آمد و او چنین خواند . من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه . این وجه مقوی قرائت آنان است که ایشان یصرف خواندند بر فعل مستقیم برای انکه این فعل نیز مستوی است مصروف نیست از فاعل بمفعول و ذلك الفوز المبین . و این فوزی و نجاتی و ظفری باشد بمراد روشن ظاهر و یقال فاز بکذا اذا حازه و ظفر به و فوز و حوز متقارب است بمعنی . و ان یمسسك الله بضر فلا کاشف له الا هو . حق تعالی در این آیه تنبیه کرد غفلت مشرکانرا بر انکه معبودان ایشان بر هیچ چیز از خیر و شر و نفع و ضر قادر نه اند گفت یا محمد اگر خدایتعالی بتو ضرری و آفتی و بیماری و درویشی و نکبتی رساند کشف ان کس نتواند کردن مگر هم او و اگر تورا خیری رساند راحت و منفعت او بر همه چیز قادر است عبدالله عباس روایت کرد که رسول ﷺ کسری پارس شتری فرستاد بهدیه یکروز رسول علیه السلام بر آن شتر نشسته بود مرا ردیف کرده در راه روی بمن کرد مرا گفت ایغلام گفتم لبیك یا رسول الله گفت . احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده امامك تعرف الی الله فی الرخاء یعرفك فی الشدة و اذا سألت فاسئل الله فاذا استعنت فاستعن بالله قد مضی العلم بما هو کائن فلو جهد الخلائق ان ینفعوك بما لم یقضه الله لك لما قدروا علیه و لو جهدوا ان یضروك بما لم یکتبه الله علیك لما قدروا علیه فان استطعت ان تعمل بالصبر مع الیقین فافعل فان لم تستطع فاصبر فان فی الصبر علی ما تکره خیراً کثیراً و اعلم ان النصر مع الصبر و ان الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسراً . مرا گفت ای غلام خدای را نگاه دار تا تورا نگاه دارد و خدای را نگاه دار تا در پیش خودش یابی و با خدای در راحت آشنائی بسیار کن تا در شدت تورا اشناسد و چون خواهی از خدای خواه و چون یاری طلبی از او طلب علم او برفت بهرچه بودنی هست اگر خلایق جهد کنند تا تورا نفعی کنند که خدایتعالی بان قضا نکرده باشد تورا نتوانند و اگر خواهند تا تورا مضرتی کنند بتو که خدایتعالی ان بر تو نوشته نباشد نتوانند اگر توانی تا صبر کنی با یقین بیکجای بکن و اگر نتوانی صبر کن که صبر بر انکه تو آنرا کاره باشی ان را در ان خیری بسیار است و بدان که نصرت با صبر است و فرح با اندوه است و با دشخواری خواری است انکه حق تعالی گفت . و هو القاهر فوق عباده . او قاهر و غالب است بر بالای بندگانش کس او را قهر نتواند کردن و او حکیم است انچه کند بحکمت کند تا گمان نبری که آن قهر که کند بظلم کند بل بعدل کند و خبیر است و عالم باحوال بندگان و مصالح ایشان در خیر و شر و نفع و ضر و صحت و سقم و ضیق و سعة تا بحسب انچه داند میفرماید کرد . قل ای شیءٍ اکبر شهادة قل الله . کلبی گفت سبب نزول آیه آن بود که مشرکان مکه بنزدیك رسول آمدند و گفتند یا محمد هیچ پیغمبر این نگفت که تو میگوئی و کس را نمی بینم که تورا تصدیق میکند بر انکه تو میگوئی ما جهودان و ترسایان را پرسیدیم از احوال تو گفتند ما ذکر او در کتاب نمی یابیم آخر گواه تو کیست بر این دعوی گواهی بیار او گفت گواه من خداست گفتند ما گواهی خدا نمی بینیم در حق تو خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت بگوای محمد که چه چیز است عظیم تر است بگواهی از خدای جل جلاله بپرس از ایشان و بگو چیست که گواهی او بزرگتر است اگر ایشان جواب دهند و الا هم تو جواب ده و بگوی خدای است که چنین است و بگو خدا گواه است میان من و شما و در آیه دلیل است بر انکه لفظ شیء بر خدایتعالی اجرا کنند که خدای تعالی در آیه خود را شیء خواند . قوله و اوحی الی هذا القرآن . و بگو که این قرآن بر من وحی کرده اند و فرستاده تا من شمارا بان ترسانم و من بلغ و نیز انکس را که این قرآن باو رسد یعنی اهل عصر خود را و آنان را که از پس من باشند تا بدامن قیامت و تقدیر این است که من بلغه یعنی هذا القرآن و عرب ضمیر مفعول از کلام بیفکند چون عاید

باشد باصله از الذی ومن وما واین از باب آنست که . اهذا الذی بعث الله رسولاً . والمعنی بعثه الله تقول ضربت زیداً
ومن اکرمت عمرو او ما اخذت مالك والتقدیر ضربته واکرمته واخذته ودر آیه دلیل است بر انکه اهل عصر رسول ع و
انانکه از پس ایشان اند تا بدامن قیامت بقرآن مکلف اند ومخاطب واگرچه از روی ظاهر خطاب باهل عصر رسول ع
تعلق داشت ائنکم لتشهدون انکه گفت شما میگوئی و گواهی میدهید که با خدای تعالی خدایانند دگر رسول ع گفت .
بلغوا عنی ولو آیة از من برسانی اگر همه آیتی باشد وهر کسرا که یك آیه از قرآن باو رسد فرمان خدای باو رسیده باشد
حسن بن صالح گفت مجاهد را پرسیدند که کس هست که دعوت رسول بان نرسیده باشد گفت هر کجا قرآن رسیده باشد
دعوت رسیده باشد وقرآن در خود نذیر است انکه این آیه برخواند مقاتل گفت هر کس که قرآن باو رسید اعذار و
انذار باو رسید محمد بن کعب القرظی گفت هر کس که قرآن باو رسید همچنان است که رسول ع را دیده واز او شنیده
انکه گفت شما گواهی میدهید که با خدایتعالی خدایانند برای آن آخری گفت وآخرین نگفت که آن را صفت جمع کرد
وجمع مؤنث ومثله قوله . ولله الاسماء الحسنی وقوله فما بال القرون الاولی . انکه گفت بگو که من این گواهی نمیدهم
وبگوی خدای یکی است وجز یکی نیست ونیز بگو که من بیزارم از انچه شما او را انباز او کرده اید والذین آتیناهم الکتاب
. تا اینجا از اول سوره احتجاج است بر مشرکان از اینجا حدیث اهل کتاب آغاز کرد وآن جهودان وترسایانند ومراد
بکتاب توریة وانجیل است گفت آنانکه ایشان را کتاب دادیم یعرفونه می شناسند او را یعنی محمد مصطفی را بنام ونعت
وصفت وعین ونسبش چنانکه فرزندان خود را شناسند کلبی گفت چون رسول ع هجرت کرد از مکه بمدینه آمد عمر
خطاب گفت عبدالله سلام را که تو پیغمبر را چگونه شناسی گفت والله او را چنان شناسم باسم وعین وصفت که پسر
خود را شناسم وبلکه او را به از آن شناسم که فرزند خود را وچون او را بدیدم پنداشتی که ده گر باره اش دیده ام از قوت
ومعرفت من او را چگونه نشناسم وخدایتعالی او را در کتاب ما وصف کرده است بلیغ تر وصفی عمر گفت صدق الله و
صدق رسوله ووفقك الله یا ابن سلام خدای تعالی همچنین فرستاده در کتاب مجید واین آیه برخواند . الذین خسروا انفسهم
. آنانکه ایشان زیان کردند خود را ایمان نیارند ایشان این جمله است از مبتدا وخبر وخبر او هم جمله است چنانکه
گفتیم . قوله

وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَیٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً اَوْ کَذَّبَ بِاٰیاتِهِ اِنَّهُ لاٰیُفْلِحُ الظّٰالِمُونَ ＊ وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ
وکیست ستمکارتر ازانکه بربست برخدا دروغرا یا تکذیب کرد برآیتهایش بدرستیکه رستگار نمیشوند ستمکاران وروزیکه فراهم آوریمشان
جَمیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذینَ اَشْرَکُوا اَیْنَ شُرَکاٰؤُکُمُ الَّذینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ＊ ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ اِلّاٰ اَنْ
همگی را پس میگوئیم مر آنانکه شرك آوردند کجایند شریکان شما آنانکه بودید که گمان میکردید پس نباشد فتنهٔ آنها مگر اینکه
قاٰلُوا وَاللّٰهِ رَبِّنا ماٰ کُنّاٰ مُشْرِکینَ ＊ اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلیٰ اَنْفُسِهِمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ ماٰ کاٰنُوا
گویند قسم بخدا پروردگار ما که نبودیم ما شرك آورندگان بنگر چگونه تکذیب کردند برنفسهایشان وگمشد از ایشان انچه بودند که
یَفْتَرُونَ ＊ وَمِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُ اِلَیْكَ وَجَعَلْنا عَلیٰ قُلُوبِهِمْ اَکِنَّةً اَنْ یَفْقَهُوهُ وَفی اٰذاٰنِهِمْ وَقْراً وَاِنْ
دروغ می بستند از ایشان کسی که میشنود بسوی تو وگردانیدیم بر دلهایشان پردها ازاینکه فهم کنند انرا ودر گوشهایشان سنگینی را واینکه
یَرَوْا کُلَّ اٰیَةٍ لاٰ یُؤْمِنُوا بِهاٰ حَتّیٰ اِذاٰ جاٰؤُكَ یُجاٰدِلُونَكَ یَقُولُ الَّذینَ کَفَرُوا اِنْ هٰذاٰ اِلّاٰ اَساٰطیرُ
به بینند هر معجزه را نمیگروند بان تا انکه چون آمدند تورا مجادله کنند تورا میگویند آنانکه کافر شدند نیست این مگر افسانهٔ
الْاَوَّلینَ ＊ وَهُمْ یَنْهَوْنَ عَنْهُ وَیَنْاَوْنَ عَنْهُ وَاِنْ یُهْلِکُونَ اِلّاٰ اَنْفُسَهُمْ وَماٰ یَشْعُرُونَ ＊ وَ
پیشینیان وایشان بازمیدارند ازاو وکناره جویند ازآن واینکه هلاك نه کنند مگر نفسهای خودرا ونمیدانند و

لَوْ تَریٰ اِذْ وُقِفُوا عَلَی النّاٰرِ فَقاٰلُوا یاٰ لَیْتَناٰ نُرَدُّ وَلاٰ نُکَذِّبَ بِاٰیاٰتِ رَبِّناٰ وَنَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنینَ ＊
اگر بینی چون باز داشته شوند برآتش پس گفتند ای کاش ما برگردانیده میشویم وتکذیب نمائیم بآیتهای پروردگار ما وبوده باشیم از گروندگان
بَلْ بَدٰا لَهُمْ ماٰ کاٰنُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعاٰدُوا لِماٰ نُهُوا عَنْهُ وَاِنَّهُمْ لَکاٰذِبُونَ ＊ وَقاٰلُوا اِنْ
بلکه ظاهر شد ایشان را انچه بودند که پنهان میداشتند از پیش واگر برگردیده شوند هر آینه باز گردند مر انچه را که باز داشته شده اند از آن وبدرستیکه ایشان هر آینه
هِیَ اِلّاٰ حَیٰوتُنَا الدُّنْیاٰ وَماٰ نَحْنُ بِمَبْعُوثینَ ＊ وَلَوْ تَریٰ اِذْ وُقِفُوا عَلیٰ رَبِّهِمْ قاٰلَ اَلَیْسَ هٰذاٰ
دروغگویان اند وگفتند نیست این مگر زندگانی دنیا ونیستیم ما برانگیختگان واگر بینی وقتی که بازایستند بر پروردگارشان گفت آیا نیست این
بِالْحَقِّ قاٰلُوا بَلیٰ وَرَبِّناٰ قاٰلَ فَذُوقُوا الْعَذاٰبَ بِماٰ کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ ＊ قَدْ خَسِرَ الَّذینَ کَذَّبُوا بِلِقاٰءِ اللّٰهِ
راست گفتند آری قسم بپروردگار ما گفت پس بچشید عذابرا بانچه بودید که نمیگروید به تحقیق که زیان کردند آنانکه تکذیب کردند برسیدن خدا
حَتّیٰ اِذاٰ جاٰءَتْهُمُ السّاٰعَةُ بَغْتَةً قاٰلُوا یاٰ حَسْرَتَناٰ عَلیٰ ماٰ فَرَّطْناٰ فیهاٰ وَهُمْ یَحْمِلُونَ اَوْزاٰرَهُمْ عَلیٰ ظُهُورِهِمْ
تا انکه چون آمد ایشان را قیامت ناگاه گفتند ای ندامت ما بر انچه تقصیر کردیم در آن وایشان برمیدارند بار گناهان خودرا بر پشتهای شان
اَلاٰ ساٰءَ ماٰ یَزِرُونَ ＊ وَمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیاٰ اِلّاٰ لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدّاٰرُ الْاٰخِرَةُ خَیْرٌ لِلَّذینَ یَتَّقُونَ اَفَلاٰ
آگاه باشید که بد باریست می کشند ونیست زندگانی دنیا مگر بازیچه وهزل وهر آینه سرای آخرت بهتر است مر آنانکه پرهیزکاری کردند آیا پس
تَعْقِلُونَ
درنمی یابند

قوله ومن اظلم ممن افتری علی الله کذباً . حق تعالی در این آیه بر سبیل تعجب گفت کیست ظالمتر وبیدادتر از
انکس که دروغ بر خدایتعالی فرا بافد یا آیات او را تکذیب کند وبدروغ دارد یعنی در جهان از ایشان ظالمتر وحظ نفس
خود نقصان کننده وواضع تر چیزی را نه بموضع خود نباشد . انه لا یفلح الظالمون . ظالمان وبیدادگران فلاح وظفر
نیابند وظلم این جایگه کفر است قوله ویوم نحشرهم یعقوب یحشرهم خواند بیا ثم یقول وباقی قرا بنون خواندند انکه بیا
خواند رد کرد الی اسم الله فی قوله علی الله وانکه بنون خواند ابتدای کلام باشد قوله یوم نصب او بر ظرف است وعامل
در او فعلی مقدر یعنی اذکر یاد کن ای محمد آن روز که ما حشر کنیم یعنی جمع کنیم جمله را ونصب جمیعاً بر حال است ای مجتمعین
وروا باشد که تاکید باشد از ضمیر منصوب متصل فی هم انکه گوئیم آنان را که مشرك شدند وبا خدای تعالی انباز گرفتند
کجااند آن انبازان شما که دعوی کردی شرکت ایشان با خدایتعالی ، ثم لم تکن فتنتهم ، حمزه وکسائی ویعقوب خواندند
یکن بیا لتقدم الفعل ولان الاسم هو ان مع الفعل وباقی قرا بتا خواندند ابن کثیر وابن عامر وعاصم خواندند فتنتهم بالرفع
علی اسم کان وقرا باقی بنصب خواندند علی انه خبر کان حمزه وکسائی وخلف خواندند والله ربنا بفتح با علی حذف الندا
والتقدیر یا ربنا وباقی قرا خواندند بجر حجت انکس که یکن خواند بیا وبنصب فتنه آنست که ان مع الفعل در جای اسم
نهاد ومثله . ما کان حجتهم الا ان قالوا . وبر قرائت انکس که برفع فتنه خواند ویا برای آن گفت که فعل مقدم است
وتانیث نه حقیقی است وانکس که بتا خواند ورفع فتنه برای انکه مؤنث اللفظ است واسم کان است وان مع الفعل در
محل نصب باشد وخبر کان وتقدیر این بود که . لم یکن فتنتهم الا قولهم ، وانکس که والله ربنا خواند لفظ الله را صفت
رب کرد وانکه بنصب خواند بر تقدیر الله بحذف حرف قسم وربنا بدل باشد یا صفت ووجهی دیگر آن است که بتقدیر
حذف حرف ندا والتقدیر والله یا ربنا واین وجه قریب تر است ووجه دگر آنست که والله اعنی ربنا بر تقدیر فعلی مضمر
وربنا فصل باشد بین القسم والمقسم علیه ومعنی آیه آن است که خدایتعالی ذکر مشرکان کرد وافتنان ایشان بشرکشان و
اقامهٔ اصرارشان بر آن گفت محصول این همه غیر آن نبود که تبرا کردن از کفر واز شرك خود دو گفتند ، والله ربنا ما

کنا مشرکین ، یعنی بااین همه چنین فتنه بودند بر کفر عاقبت آن بود که تبرا کردند ازاو وگفتند معنی فتنه اعتذار
است اینجا یعنی . لم یکن معذرتهم الا ان قالوا ، پیش ازاین عذر نداشتند که گفتند ، والله ربنا ما کنا مشرکین ، و
بیان کردیم که اصل فتنه اختبار باشد اگر گویند نه مذهب شما آنست که اهل آخرت ملجأ باشند بترك قبایح وازایشان
قبیح در وجود نیاید که انجا معارف ضروری باشد وایشان بضرورت دانند که اگر مجادلهٔ ان کنند حیل بینهم وبین
ذلك دگر انکه ثواب وعقاب وبهشت ودوزخ در برابر باشد وبریکی از آن عاقل ملجأ شود بفعل واجب وبترك قبیح پس
چون است که در این آیه از ایشان حکایت کرد که ایشان جحود کنند وانکار شرك خود وبرآن سوگند خورند تا
خدای ازایشان باز گوید . انظر کیف کذبوا علی انفسهم . جواب گوئیم در این چند وجه گفتند یکی انکه ابو القسم بلخی
گفت این جماعت دروغ گویانند بر خویشتن بحقیقت ولیکن ندانند که انچه میگویند دروغ است از برای انکه پندارند
که ایشان در آن گفتار صادق اند که ایشان باعتقاد وظن ویقین خود مشرك نباشند چون جهودان وترسایان واز
خویشتن نفی شرك وبت پرستی کنند وندانند که آن اعتقاد که ایشان دارند در تثلیث هم شرك است واین بر حقیقت
دروغ باشد برای انکه دروغ خبری باشد که مخبر بخلاف خبر باشد سوا که گوینده داند که چنان است واگر نداند ولیکن
برای انکه تعاطی کنند که ندانند که دروغ است ازاین وجه ملجأ نباشد جواب دیگر آنست که ابو علی گفت که این
خبری است که خدا تعالی داد از ایشان که ایشان در قیامت گویند وخبر دهند از احوال خود در دنیا گویند . والله
ربنا ما کنا مشرکین فی الدنیا فی ظنوننا وعند انفسنا ، ما در دنیا چنان گمان بردیم که بر کاریم وبر عملی واین بتان را
برای شفاعت می پرستیم وظن ما ومذهب واعتقاد ما نیکو بود امروز آن معبودان ما ازما گم شدند وعمل وعبادت ما
ایشان را باطل شد فذلك قوله . وضل عنهم ما کانوا یفترون . جواب سیم از او آن است که ایشان در قیامت که گویند
در حال دهش وتحیر وبی عقلی گویند که از اهوال وآفات قیامت بدیشان چیزی رسد که بان عقل ایشان بر جای نماند
پس بمثابهٔ مست ودیوانه باشند بیانش قوله . وتری الناس سکاری وماهم بسکاری ولکن عذاب الله شدید . و
این جواب ابن اخشاد است ومذهب نجار آن است که اهل بهشت واهل دوزخ روا باشد که در بهشت
ودوزخ کافر شوند وآنجا تکلیف واخبار باشد چنانکه انجا هست واین مذهب باطل است از وجوهی
که ذکر آن در کتب اصول مشروح است وجواب دیگر ازاین آن است که لفظ کذب مراد باو خیبة است
وان چنان باشد که چون اهل دوزخ را در عذاب کشند استعانات کنند بکلماتی که گمان برند که ایشان را
در ان نجاتی خواهد بودن چنانکه حکایت فرمود از ایشان که گویند ، ربنا غلبت علینا شقوتنا الایة
وقوله لولا انتم لکنا مؤمنین ، وچنانکه گویند ، ربنا ارنا الذین اضلانا من الجن والانس نجعلهما تحت اقدامنا
الایة ، این ازانجمله است که بر سبیل تعلل گویند ، والله ربنا ما کنا مشرکین . وپندارند که این گفتار ایشان را
سود خواهد داشتن چون ظن وامل ایشان دروغ شود نومید شوند حق تعالی ازاینجا گفت . کیف کذبوا علی انفسهم
ای کیف خابوا فیما املوا وکذب ظنهم واملهم فیه قال الشاعر . کذبتم وبیت الله لا یأخذونها ، مراغمة مادام
للسیف قایم ، وقال آخر ، کذبتم وبیت الله لا تنکحونها ، بنی شاب قرناها یصر وتحلب ، ای کذبتم املکم .
قوله وضل عنهم ما کانوا یفترون ، وآن دروغ وفریه واقتراحات واعتقادات باطل ومعبودان مزور ایشان ازایشان
گم شوند وسعی ایشان باطل شود قوله ، ومنهم من یستمع الیك ، کلبی گفت سبب نزول آیه آن بود که ابو سفیان و
ولید مغیره وعتبه وشیبه پسران ربیعه وامیه وابی پسران خلف ونضر بن الحارث وحارث بن العامر بیامدند و
حدیث حضرت رسول بشنیدند وقرآن که میخواندند سماع کردند انگه بیکدیگر گفتند چگونه میدانید اینکه محمد

میخواند ومیگوید نضر گفت ازجنس آن اساطیر است که من باشما گویم ونضر بن الحارث مردی بود که از اخبار
گذشتگان یادداشت وبسیار گفتی خدا تعالی این آیه فرستاد وگفت منهم ازایشان یعنی از کافران من یستمع الیك
کس هست که گوش باسخن تو میکند ومن کلمتی است موحد اللفظ مجموع المعنی از برای آن گفت من یستمع بلفظ واحد
انکه علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه واو نکرهٔ موصوف است اینجا مجاهد گفت مرادش قریش اند وبلخی گفت مرادش
ترسایان وجهودان ومشرکانند حق تعالی گفت سخن تو می شنوند ولیکن اندیشه نمیکنند لاجرم علم حاصل نمیشود
ایشان را پس بمثابهٔ کسی اند که بر دل پوششی دارد که مانع ازانکه چیزی بداند وعلم دراو شود ازانکه با کفر وضلالت
الفت دارند وسخن تو در گوش ایشان جای گیر نیست واین بر سبیل تشبیه است وازاین بلیغ تر انکه گفت ، لهم
قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها ، وازهر دو بلیغ تر . ان فی ذلك لذکری لمن
کان له قلب او القی السمع وهو شهید ، نفی دل کرد ازایشان در مبالغه نفی علم گفت دل ندارند برای انکه دل برای
دانستن باید چون نمیدانند همان انگار که دل ندارند ونفی حضور کرد ازایشان گفت در ناشنودن چون غایبان اند
چون مستمع نمیشوند انگار خود نیستند حضور وغیبتشان یك است مرگ وزندگانیشان یکسانست سواء محیاهم
ومماتهم ومرتدون شهودهم کالغیاب ازایشان توقع علم چگونه کنی که ایشان گوئی دل ندارند که محل علم باشد
، فقر الجهول بلا قلب الی ادب ، فقر الحمار بلا رأس الی رسن . اکنه جمع کنان باشد وآن غطا وپوشش باشد بمثال
ومعنی کنان واکنه کغطاء واغطیه ، ان یفقهوه ای من ان یفقهوه ازانکه ندانند ای من العلم والفقه ، وفی آذانهم
وقراً ، ای وجعلنا فی آذانهم وقراً ووقر گرانی گوش باشد ووقر حمل باشد یقال وقرت اذنه یوقر وقراً وقال
، وکلام سیء قد وقرت ، اذنی منه ومالی من صمم ، واوقرت الدابة اذا اثقلتها بالحمل ووقر الرجل من الوقار
فهو وقور ووقرت اذنه توقیراً ووقرت من الوقار ایضاً وقال شاهداً الاول ، ولی اذن قد وقر الصوت سمعها ،
واین نیز هم بر طریقه مبالغه در تشبیه باشد یعنی در قلت سماع واستماع وفهم وانتفاع با کسی ماند که گوش ندارد یا گوشش
گران باشد ومثله قول الشاعر ، اصم اذا ماجارتی خرجت ، حتی یواری جارتی الخدر ، ویصم عما کان بینهما ،
اذنی ومابی غیره وقر ، وجعل نیز بمعنی حکم وتسمیة باشد یقال جعل القاضی فلاناً عدلاً وجعله مفلساً ای حکم به
وسماه ومنه قوله ، وجعل الملئکة الذین هم عباد الرحمن اناثاً ، قال الشاعر ، جعلتنی باخلاً کلاورب منی . انی
لاسمح کفاً منك فی اللزب . ای سمیتنی وابو علی گفت این عبارت باشد از خذلان ومنع لطف ازایشان علی سبیل
العقوبة علی کفرهم فی الزمان الماضی واین نیز هم وجهی باشد از وجوه که گفتیم آیه را ازاین بدر آرد که مجبره را باو
تمسك باشد وبیان این قوله ، وان یروا کل آیة لا یؤمنوا ، گفت اگر هر آیه که در جهان هست به بینند که ایمان
نیارند آیه در حق کسانی است که معلوم از حال ایشان آنست که بر کفر میرند تا رسول علیه السلام دل عزیز خود
بایمان ایشان معلق ندارد وامید خود بردارد وازره انتظار مستریح شود ازآن بندکه . الیأس احدی الراحتین .
انگه مبالغه زیاده کرد گفت کار ایشان در این باب اعنی عناد واصرار بر کفر وضلال وتمادی در غی وجهالت بحدیست
که بتو میایند وجدل وخصومت میکنند ومیگویند این نیست الا افسانهٔ پیشینیان وحدیث اولینان . ویجادلونك
در جای حال باشد وتقدیر آنست جاؤك مجادلین لك ویقول حال است وان بمعنی ما نفی است واساطیر جمع اسطیر
واسطور باشد کاقلیم واقالیم واقنوم واقانیم واشتقاق اومن سطرت الکتاب اذا کتبته باشد قال الراجز . انی
واسطار سطرن سطراً . لقایل یا نصر نصر نصراً . وسطر هم مصدر باشد هم اسم چون اسم باشد جمعش اسطار
بود واساطیر جمع جمع بود انگه حق تعالی وصف کرد این کافران را که ذکرشان برفت گفت . وهم ینهون عنه و

مؤمنان بودمی حمزه ویعقوب وحفص خواندند ولا نکذب ونکون بنصب با ونون ازاین دو فعل مضارع وابن عامر درنکون بنصب موافقت کرد ایشان را و باقی قرا هر دو برفع خواندند آنکس که برفع خواند قرائة او را دو وجه باشد یکی انکه معطوف بود علی نرد و براین وجه داخل باشد در تمنا یعنی کاشکی ما را بدنیا بر ندی وکاشکی ما تکذیب نکردمی وکاشکی مؤمن بودمی تمنا بهر سه تعلق دارد و وجه دگر آن است که کلامی مستأنف بود و داخل نبود در تمنی بل تقدیر آن باشد که ونحن لا نکذب ونکون و قول اول اختیار بلخی وجبائی وزجاج است ومثال وجه دوم این باشد که دعنی ولا اعود ای فانی ممن لا یعود واین اختیار ابو عمرو است و گفت دلیل برانکه داخل نیست در تمنا آن است که گفت ، وانهم لکاذبون . وکذب در تمنا نشود در خبر باشد اما انکس که نصب خواند در نکذب ونکون حجت او آن است که واو جاری مجری فا کرد در جواب تمنا و جواب تمنا بفا منصوب باشد چنانکه گفت ، یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً . و براین قول تمنا بهمه حال تعلق دارد جمله در تحت تمنی آید هم رد و هم انتفاء تکذیب وهم ایمان در او باشد که واو بمعنی واو جمع باشد چنانکه لا تأکل السمك وتشرب اللبن المعنی مع ان ای لا تجمع بینهما و تقدیر آن باشد که یالیتنا نرد مع ان لا نکذب ونکون براین وجه هم تمنی بهمه تعلق دارد وانکه نکذب ونکون خواند دوم را حمل کرد بر استیناف اگر گویند چگونه شاید که ایشان تمنای رجوع بدنیا کنند ومعارف ایشان ضروری باشد و بضرورت دانند استحالهٔ این گوئیم واجب نیست که جمله معارف اهل آخرت ضروری باشد بل معرفت ایشان بخدای تعالی و ذات وصفات او ضروری باشد ازآنجا که هر آیه وحجت که ایشان از احوال آخرت بخبر شنیده باشند از عرش و کرسی ولوح وقلم و ترازو وحساب وکتاب وثواب وعقاب وبهشت ودوزخ وصراط وفرشتگان همه معاینه بینند چون خبرشان عیان شود گمانشان یقین شود اما دگر چیزها واجب نبود که بضرورت دانند وروادارند که روا باشد که ایشان را بادنیا آرند وجواب دگر آن است که تمنای محال علم ضروری را خلل نکند برای انکه یکی از مادر دار دنیا تمنای محال بسیار کند وعلم وعقل از او مانع نبود با انکه داند که محال است اما بگوید و بزبان راند و در دل آرد و هیچ منع نباشد از آن علم وعقل را در قرآن از این بسیار است که ایشان تمناهای صحیح ومحال کنند منها قوله ، یالیتنی کنت تراباً یالیتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً یاویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً یالیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین . ابو عمرو وحمزه وکسائی اماله کردند ترى را قوله بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل . بل برای اضراب باشد عن الاول الی الثانی یعنی اعرض من ذلك المحال وخذ فی هذا تمنای محال ایشان رها کن این بگو که پیدا شود ایشان را انچه پوشیده میداشتند در او چند قول گفتند یکی انکه احوال واهوال قیامت وبعث ونشور وثواب وعقاب که رؤسای کفار ومعاندان ایشان از سفله وضعفا پوشیده میداشتند قول دیگر انکه بیدا شود ایشان را انچه از خود پوشیده میداشتند و برخود تلبیس میکردند ومیگفتند همانا باشد که نه چنین باشد که محمد صم میگوید و براین وجه اخفا از خویشتن مجاز باشد چنانکه خیانت با خویشتن فی قوله . علم الله انکم کنتم تختانون انفسکم . و وجه سیم آنستکه آن معاصی که ایشان پوشیده میداشتند از خلقان فردا آن ظاهر شود خلقان را ازانکه نامها ایشان بر آن گواهی دهد واعضای ایشان بر آن سخن گوید قول چهارم ابو علی گفت مراد بایه منافقانند که در دنیا نفاق کردند و کفر پنهان داشتند واظهار ایمان کردند فردا پیدا شود دانچه ایشان پنهان میداشتند از کفر و نفاق قوله من قبل مبنی است بر ضم بنای عارض برای حذف مضاف الیه چه اگر مضاف الیه باو دهند با حال اعراب شود وتقدیر آن است که من قبل ذلك و کذا قوله لله الامر من قبل ومن بعد و کذا الجهاد کلها و کوفیان این را رفع علی الغایه خوانند و مذهب بصریان درست است . ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه . انکه حق تعالی از ایشان واحوال ایشان گفت این گویند واگر ایشان را بادنیا برند

ینأون عنه در او دو قول گفتند یکی انکه مردمان را از او و از ایمان باو وسماع کلام او ومجالسة با او ونظر در معجزات او نهی میکنند وایشان نیز از آن دور میباشند واین قول بیشتر مفسران است وقول دگر آنست که آیه در بوطب آمد که او اگر بجمعی وموسمی حاضر بودی کس خواستی که رسول را علیه السلام ایذا کند یا طعن زند او رها نکردی ونهی کردی برای خویشی را و لیکن خویشتن از او و از ایمان باو دور داشتی ومخالفان در تفسیر آورده اند که آیه در شأن ابو طالب آمد که او حمایت رسول علیه السلام کردی ومردم را از ایذای او نهی کردی و باو ایمان نیاوردی و در این باب حدیثی وشعری متناقص روایت کنند وآن آنست که گفتند که رسول علیه السلام گفت یا عم چرا بمن ایمان نیاری گفت من میدانم که تو رسول خدائی وصادقی در نبوت ولیکن من از ملامت مردم احتراز میکنم وچون جماعت قریش خواستند که رنجی باو رسانند گفت . والله لن یصلوا الیك بجمعهم ، حتی اوسد لی التراب دفینا . فاصدع بأمرك ما علیك غضاضة . وابشر وقر بذاك منك عیونا . وعرضت دیناً لا محالة انه ، من خیر ادیان البریة دیناً . ودعوتنی و زعمت انك ناصحی . ولقد صدقت وکنت ثم امینا ، لولا الملامة او حداری سبة . لوجدتنی سمحاً بذاك مبیناً . هر عاقل این ابیات را تأمل کند داند که بیت آخرین ملحقست ونه ملایم ابیات اول است نه بقوت ومتانت ونه بمعنی ومناقصه که حاصلست میان این بیت با ابیات اول برای انکه بیت اول متضمن نصرت وهواخواهی است وقطع طمع کفار است از انکه رنجی باو رسانند با وجود او وتا زنده باشد وبیت دوم امر است او را بادای رسالت وتحریض و تقویة او بان واین نه از شأن کافران باشد ونیز متضمن بشارت وروشنائی چشم است او را برسالت ونبوت که او دعوی میکرد اما بیت سیم که او گفت . ولقد صدقت وکنت ثم امیناً . این عین ایمانست برای انکه در نعت ایشان هیچ فرق نباشد میان آمنت بك وصدقتك ومیان انکه گویند . انت صادق فی دعواك . پس این ایمان باشد واگر این دلیل کفر کند یا لیت شعری که ایمان چه باشد اما بیت چهارم که گفت . انه من خیر ادیان البریة دیناً . واقرار بان که دین او بهترین دینهاست هم ایمان باشد واگر این کفر باشد پس در جهان ایمان نباشد پس ابیات جمله دلیل ایمان او میکنند واین بیت باز پسین همه عقلا دانند که مجانس آن نیست بل مناقض او است وچون او مردی محالست که در چند بیتی مناقضه گوید وقوله ینأون ای یبعدون من النأی وهو البعد . وان یهلکون الا انفسهم ، ان بمعنی ما نافیه است و هر ان که در عقب او الا آید بمعنی ما نفی باشد ، ومایشعرون . ما هم نفی است ونمیدانند وزیان وهلاك بخود میکنند ، وقالوا ان هی الا حیوتنا . انکه حکایت گفتار ایشان کرد که ایشان گفتند ان هی والمعنی ما هی نیست این زندگانی الا زندگانی دنیا یعنی هم این حیوة است که ما در آنیم نموت ونحیا زنده ایم اکنون وپس بمیریم وپس از مرگ ما بعث ونشوری نباشد انکه گفت در آیه دلیل است بر اصحاب معارف برای انکه خدای گفت ایشان خود را در هلاك که عقاب دوزخ است نهاده اند ونمیدانند اگر معارف ایشان ضروری بودی خدای تعالی نگفتی که نمیدانند انکه بر سبیل تعجب گفت یا محمدا گر ببینی ایشان را در انحال که ایشان را بر کنار دوزخ بدارند فی قوله . ولو تری اذ وقفوا علی النار . و وقف هم لازم است وهم متعدی یقال وقفت الدابة ووقفت للمساکین وقفاً . بمعنی جعلته واقفاً لا یبرح عن حکمه ولا یجری علیه حکم الملك ووقفت انا وقوفاً ووقفت علی کذا بمعنی علمته وحمل این لفظ بر هر دو وجه شاید کردن هم بر حقیقت خود که ایشان را بر شفیر دوزخ بدارند وهم برانکه چون اعلام کنند ایشان را واقف گردانند بر عذاب دوزخ و وجهی دیگر را محتمل است وآن آن است که چون ایشان را بر آتش دوزخ وقف کنند واین عبارت باشد از لزوم وخلود ایشان در دوزخ من قولهم وقفت وقفاً للمساکین چون حال چنین باشد گویند وتمنا کنند یالیتنا نرد ولا نکذب بآیات ربنا . کاش ما را بادنیا بردندی وما تکذیب نکردمی آیات خدای را واز جملهٔ

هم باسر کفر و معاصی شوند و باطریقهٔ اول که بر آن بوده باشند . وانهم لکاذبون . وایشان دروغ زنند در این سه قول گفتند یکی انکه این خود صفت ایشان است امروز در دار دنیا وحق تعالی ایشان را وصف کرد بان وگفت عادت وسیرت ایشان است دروغ گفتن نه انکه این دروغ در قیامت گویند چه آنجا دروغ نگویند وملجأ باشند بدروغ نا گفتن قول دیگر که ابو القاسم گفت خدای تعالی خبر داد از حقیقت کار واین وصف ایشان است در قیامت ولیکن در عزم ایشان نباشد آن ساعت که این حدیث دروغ کنند جز که چون خدای تعالی از مال کار ایشان دانست که ایشان وفا نکنند گفت دروغ میگویند قول سیم آنست که این کذب راجع باشد باوقت عود ایشان بادنیا و این قول ضعیف تر اقوال است اما مذهب ما ومذهب اهل عدل آنست که اهل آخرت قبیح نکنند وکفر نیارند ومعارف ایشان ضروری بود ودر این چند طریقه گفتند یکی انکه وجه الجأ ایشان آن باشد که ایشان بضرورت دانند که اگر خواهند تا بکنند فرشتگان منع کنند ایشان را از آن بقهر چنانکه یکی از ما ملجأ است که روز بار که پادشاه بار عام دهد پیش تخت او زود وتاج از سر او برندارد و بر سر خود ننهد واو را برنخیزاند وبجای او ننشیند اگرچه او را آن آرزو بود وتمنا باشد ولیکن ملجأ باشد باآن که نکند که اگر کند منع کنند میان او وآن فعل ووجهی دگر انکه گفتند که اگر اهل آخرت ملجأ نباشند بترک قبایح باید تا مزجور باشند از فعل قبیح بامر ونهی وثواب وعقاب والا معزی باشد بقبیح واگر چنین باشد پس آن سرای تکلیف باشد نه سرای جزا و محال است که آنجا تکلیف باشد از برای انکه تکلیف بالجا محال باشد ومکلف مخیر باید تا فعل انچه او را تکلیف کرده باشند از او حاصل آید علی ما کلف به ووجهی دگر در آنجا اهل آخرت حضور وحصول ثواب وعقاب باشد بر ان اوصاف که بهشت ودوزخ هست وما دانیم که اگر آتشی برافروزند یکی از ما را گویند فلان کار کن وفلان کار مکن والا تو را در این آتش افکنند او ملجأ باشد بفعل وترک وهمچنین اگر گویند او را کلمهٔ بگوی که در آن رنجی نباشد یا کاری کن که در آن رنجی اندک باشد وچندانکه ملک دنیاست بستان ما دانیم که ملجأ شود ولا محال ان فعل که از او درخواهند از فعل وترک بجای آرد پس این جمله دلیلست بر انکه اهل آخرت مکلف نباشند وملجأ باشند بنا کردن قبیح خلاف انکه مذهب نجار است قوله . وقالوا ان هی الا حیوتنا الدنیا . انگه خبر داد از منکران بعث ونشور که ایشان گفتند که در دار دنیا ان بمعنی ما نفی است یعنی ما هی وهی کنایت است از حیوة یعنی ما الحیوة الا حیوتنا الدنیا زندگانی نیست ما را مگر این زندگانی دنیا ودنیا مؤنث ادون باشد نزدیکتر یعنی این زندگانی عاجل که در سرای دنیاست . وما نحن بمبعوثین . وما را بعثی ونشوری نخواهد بودن این انگاه بگفتند که رسول علیه السلام ایشان را بقیامت وبعث ونشور وعقاب دوزخ بترسانید ایشان این گفتار بگفتند از آنجا که اعتقاد ایشان بود حق تعالی ردّ بر ایشان گفت بر سبیل تعجب ومبالغه . ولو تری . ای محمد اگر بینی که ایشان را بدارند . علی ربهم . بر خدای ایشان یعنی بر آن موعود که خدایتعالی کرده باشد از ثواب وعقاب وآن خبر که داده باشد از حشر ونشر وبعث وحساب وکتاب علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه وقیل علی حکم الله وقضائه ومعنی کلمه انکه گفتیم پیش از این خدایتعالی عند آن گوید ایشان را . الیس هذا بالحق . این هست ودرست نه حق ودرست است اینکه می بینند ایشان گویند بلی وربنا آری بخدای ما که حق است وصدق است حق تعالی گوید اکنون بواجب واستحقاق بچشی عذاب انچه بان کافر بودید ودر آیه حجتی نیست نه مشبه را ونه اشاعره را در اثبات رؤیت برای انکه آیه مخصوص است بکفار وباتفاق کافران خدا را نخواهند دیدن واما انچه مشبه گفتند از تجسیم ظاهر فساد است برای انکه مشاهده ووقوف حقیقة جز باجسام والوان صورت نه بندد خدایتعالی بصفت اجسام والوان نیست . تعالی علواً کبیراً . انگه گفت زیانکار ند انانکه لقاء من وثواب من وعقاب من بدروغ دارند ولقا وملاقات بر حقیقت مقابله باشد یا مقاربه واین بر خدای تعالی

روا نباشد ولا بد حمل باید کردن بر انچه ملاقات بر آن روا باشد از اجسام چون بهشت ودوزخ بلقاء الله ای بلقاء ثواب الله وعقابه بر حسب انچه آیه یا خبر اقتضا کند اما قوله تعالی . فمن کان یرجو لقاء ربه . معنی آنست که یرجو لقاء ثواب ربه وکذا قوله تحیتهم یوم یلقونه سلام قوله تعالی فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم یلقونه ای یلقون عذابه وکذا قوله علیه السلام لقی الله ولا وجه له عنده . این در حق کافر انست ودلیل بر انکه چنین است این خبر متفق علیه است من قوله علیه السلام . من احب لقاء الله احب الله لقائه ومن کره لقاء الله کره الله لقائه . هر که لقاء خدا را دوست دارد خدایتعالی لقاء او دوست دارد وهر که لقاء خدا را کاره دارد خدایتعالی لقاء او را کاره بود معنی آنست که هر کس که خواهد که باجوار رحمت خدایتعالی رود خدای تعالی او را خواهد که باجوار رحمت خود برد وهر که این خیر بخود نخواهد خدایتعالی باو نخواهد بان معنی که چون این راه نسپرده باشد از ایمان وطاعت خدایتعالی کاره باشد ثواب او را پس محالست در این خبر حمل لقا بر رؤیت کردن برای انکه احب الله لقائه وکره الله لقائه از اینطرف محمول نتوان کردن بر رؤیت پس معلوم شد که مراد بلقا خروج است باسرای آخرت آنجا که حکم خدای را باشد جل جلاله حقتعالی گفت زیانکار شوند آنانکه دروغ داشتند حشر ونشر وثواب وعقاب را . حتی اذا جائتهم الساعة بغتة . تا کار بجائی رسد که قیامت بایشان آید ناگاه یقال بغته الامر یبغته بغتاً وبغتة اذا فاجائه قال الشاعر . ولکنهم باتوا ولم اخش بغتة . واقطع شیٔ حین یفجاؤک البغت . چون حال چنین باشد گویند . یا حسرتنا . ای حسرت ما پنداری حسرت را میخوانند بمنزلهٔ انکس که او را بخوانند گویند بیای که جای تواست ووقت تواست واین عبارت باشد از شدّت ندم واصل او من حسر البعیر اذا کل واعیا ومنه قوله . ینقلب الیک البصر خاسئاً وهو حسیر . پنداریکه نادم از بس پشیمانی که خورده است خسته ومانده شده است چنانکه چهارپائی در راه بماند واین سخن بر این نهاد برای مبالغه باشد ومعنی تنبیه مخاطب باشد بر غایت پشیمانی انکس که حکایت از او رود . علی ما فرطنا فیها . بر آن تقصیر که ما کردیم وتضییع در ضمیر خلاف کرده اند که راجع باچیست بعضی گفتند راجعست باطاعت بعضی دگر گفتند راجعست باساعت یعنی قالوا فی الساعة ای فی القیمة . یا حسرتنا علی ما فرطنا او قصرنا . ومحمد بن جریر گفت راجعست باصفقه واگرچه ذکر صفقه نرفته است چون ذکر خسران رفته است وربح وخسران در صفقه وبیعه باشد یقال خسرت صفقته وربحت صفقته وتعلق دارد بخسر والتقدیر . قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله فی صفقتهم . بعضی دگر گفتند فیها راجع است باحیوة دنیا والمعنی فرطنا فی الدنیا فی اوامر الله ونواهیه سدی گفت مراد آنست که فرطنا فی عمل اهل الجنة فی الدنیا بیانش آن خبر که ابو سعید وابو هریره روایت کنند از رسول علیه السلام که گفت فردای قیامت که اهل دوزخ درجات ومنازل اهل بهشت بینند گویند . یا حسرتنا علی ما فرطنا فیها وهم یحملون اوزارهم علی ظهورهم . وایشان بار گران به پشت دارند واوزار جمع وزر باشد ووزر ثقل وگرانی باشد وروا بود که مراد بثقل عقوبات گناه بود سدی گفت وعمرو بن قیس که چون مؤمن از گور برخیزد شخصی باستقبال او آید باصورةٔ هر کدام نیکوتر وبوی هر کدام خوشتر او را گوید مرا شناسی گوید نه جز انکه دانم که خدایتعالی صورت نیکو آفریده است وبویت خوش است او گوید که من عمل صالح توام دیری است در دار دنیا که من بر تو نشسته بودم امروز تو بر من نشین وبر خواند . یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفداً . ای رکباناً وکافر چون از گور برخیزد شخصی پیش او آید باصورت مهیب وبوی ناخوش او را گوید مرا شناسی گوید نه جز انکه خدای تعالی صورت تو کریه آفریده است وبوی تو ناخوش گوید من عمل بد توام دیریست تا تو بر من نشسته بودی امروز من بر تو خواهم نشست فذلک قوله . یحملون اوزارهم علی ظهورهم . واین بر وجه تشبیه وتوسع باشد وآیه هم چنین چه برای گناه مانند باشد ببار گران از آنجا که او را رنج ومشقة باشد

بر صاحبش بار بر پشت کشند و در دعاء ائمه آمد . هربت الیك بنفسی باثقال الذنوب علی ظهری . زجاج گفت معنی آنست که از ایشان خالی نباشد چنانکه گویند انت نصب عینی ونحن قاب الاسماء مایزرون . بدچیزیست انچه ایشان بر گرفته اند از گناه ولیکن در هر حمل استعمال نکنند جز در گناه که اشتقاق او از وزر است قوله . ولا تزر وازرة وزر اخری . ای لا تحمل نفس حاملة ثقل اخری . یعنی هیچ نفسی بار دیگری بر نگیرد یعنی بگناه دیگری دیگری را نگیرند و وزر ملجأ و معتصم باشد و وزیر از آنجا گویند که ملجأ پادشاه باشد و وزر الرجل اذا اثم فهو موزور و منه الحدیث ارجعن مؤزورات غیر ماجورات زنانی که برای مزد بجنازه رفته بودند گفت باز گردید بزه کار نه مستحق مزد و ثواب . وما الحیوة الدنیا . ما نفی است حق تعالی مذمت و منقصت کرد زندگانی دنیا را تا مردمان در او رغبت نکنند و دست از اعمال آخرت بر ندارند گفت نیست زندگانی دنیا مگر بازی و فرق از میان لعب و لهو آنستکه لعب بازی باشد که کودکان کنند کالعبث الذی لا فایدة فیه و لهو بازی جوانان باشد از سماع و ضرب ملاهی و مانند آن و وجه تشبیه آنست که این را نیز عاقبتی و ثباتی نباشد چنانکه لعب و لهو را . وللدار الاخرة . و سرای بازپسین یعنی بهشت و این لفظ بر اطلاق عبارت باشد از آنجا که در او حشر مردم بود از عرصهٔ قیامت و بقرینه حمل کنند بر بهشت و دوزخ و سرای بازپسین که سرای ثواب است بهتر باشد متقیان را جمله قرا خوانند بدو لام . وللدار الاخرة . و دال مشدد و آخرة برفع بر انکه آخرت صفت دار باشد مگر ابن عامر خواند . ولدار الاخرة . بیك لام و تخفیف دال و جر آخرت علی الاضافة و چون اضافه کنند صفت دار نباشد برای انکه صفت را با موصوف اضافه نکنند از آنجا که آن هر دو چیز یکی باشد و صفت بدون موصوف چیزی مستقل نباشد و این بمنزلهٔ اضافة الشی الی نفسه باشد گفتند تقدیر آنست که . لدار الساعة الاخرة . و اگر چه دنیا و آخرت صفت است و بمنزلهٔ اسم است از آنجا که استعمال کنند مفردی موصوف و بجای موصوف ندارند کالابطح والابرق قوله . وللاخرة خیر لك من الاولی . و کقول الشاعر . انما الدنیا متاع لیس فی الدنیا ثبوت . انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت . و قوله عم الدنیا سجن المؤمن . و این را حدی نیست فرا گفت اگر چه صفتست و با موصوف یکی باشد چون لفظ مختلف شد اضافه روا داشتند و بمنزلهٔ دو اسم کردند و مثله حق الیقین و یوم الخمیس و مسجد الجامع چنانکه در عطف روا داشتند لاختلاف اللفظین فی قوله . وهند اتی من دونها النأی والبعد . و قوله والفی قولها کذباً و مینا . و این مذهب کوفیان است و درست در این باب مذهب بصریان است که اول گفتیم . افلا یعقلون . عقل ندارند ایشان یعنی عقل کار نمی بندند اهل مدینه و ابن عامر و حفص و یعقوب خوانند . افلا تعقلون . بتاء خطاب کانه عدل عن ذلك و خاطب جمیع الخلایق و عظاهم و تذکیراً بهذه الموعظة . و انکه بیا خواند بر مغایبه گفت مراد کافرانند که اندیشه نمیکنند والعقل والنهی والحجی والحجر واحد برای آنش عقل خوانند که عقال باشد صاحبش را و برای آنش نهی خوانند که نهی کند صاحبش را و برای ان حجی خوانند که فرود آرد صاحبش را از نابایست یقال حجی اذا مکث قال الشاعر . فهن یعکفن به اذا حجی . ای مکث و برای آنش حجر خوانند که حجر کند خداوندش را . قوله

قد نعلم انه لیحزنك الذی یقولون فانهم لا یکذبونك ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون *
بتحقیق که میدانیم که او اندوهگین کند تورا انکه می گویند پس بدرستیکه آنها تکذیب نمایند تورا و لیکن ستمکاران بآیتهای خدا انکار میکنند

ولقد کذبت رسل من قبلك فصبروا علی ما کذبوا واوذوا حتی اتیهم نصرنا ولا مبدل
و هر آینه بتحقیق تکذیب کرده شدند رسولان از پیش تو پس صبر کردند بر انچه تکذیب شدند و آزار رسانیده شدند تا انکه آمد ایشانرا یاری ما و نیست تغییر دهنده

لکلمات الله ولقد جاءك من نبأ المرسلین * وان کان کبر علیك اعراضهم فان استطعت ان تبتغی
مر سخنان خدا را و هر اینه بتحقیق که آمد تورا از خبر فرستادگان و اگرچه بزرگ و گران است بر تو برگردانید نشان پس اگر نمیتوانی اینکه بجوئی

نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتأتیهم بآیة ولو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من
سوراخی در زمین یا نردبانیرا در آسمان پس بیاوری ایشانرا معجزه و اگر خواهد خدا هر آینه فراهم آورد ایشانرا بر راه راست پس نبوده باشید از

الجاهلین * انما یستجیب الذین یسمعون والموتی یبعثهم الله ثم الیه یرجعون * وقالوا لولا
نادانان جز این نیست که میپذیرند آنانکه میشنوند و مردگان بر انگیزاند ایشانرا خدا پس بسوی او باز گشت کنند و گفتند چرا

نزل علیه آیة من ربه قل ان الله قادر علی ان ینزل آیة ولکن اکثرهم لا یعلمون *
فرو فرستاده نشد بر او نشانه از پروردگارش بگو بدرستیکه خدا تواناست بر اینکه فرو فرستد نشانه ولیکن بیشتر ایشان نمی دانند

وما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرطنا فی الکتاب من شیء
و نیست هیچ جنبنده در زمین و نه پرنده که بپرد بدو بال خود مگر انکه گروهی اند مانند شما تقصیر نداریم در کتاب از چیزی

ثم الی ربهم یحشرون * والذین کذبوا بآیاتنا صم وبکم فی الظلمات من یشاء الله یضلله
پس بسوی پروردگارشان حشر کرده شوند و آنانکه تکذیب کردند بآیتهای ما کرانند و گنگان در تاریکیها هر کرا بخواهد خدا گمراه کند او را

ومن یشأ یجعله علی صراط مستقیم * قل ارأیتکم ان اتیکم عذاب الله او اتتکم الساعة
و هر کرا میخواهد گرداند او را بر راه راست بگو آیا می بینید اگر بیاید شما را عذاب خدا یا بیاید شما را قیامت

اغیر الله تدعون ان کنتم صادقین * بل ایاه تدعون فیکشف ما تدعون الیه ان شاء وتنسون
آیا جز خدا را میخواهید اگر باشید راست گویان بلکه او را میخوانید پس میبرد آنچه میخوانید بسوی او اگر خواهید و فراموش کنید

ما تشرکون * ولقد ارسلنا الی امم من قبلك فاخذناهم بالبأساء والضراء لعلهم یتضرعون
آنچه شرك آورید و هر آینه بتحقیق فرستادیم بسوی گروهی از پیش تو پس گرفتیم ایشانرا به سختی و آفتها تا شاید ایشان زاری کنند

* فلولا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا ولکن قست قلوبهم وزین لهم الشیطان ما کانوا یعملون
پس چرا وقتیکه آمد ایشانرا عذاب ما زاری کردند ولیکن سخت شد دلهای ایشان و زینت داد مر ایشانرا شیطان آنچه بودند که میکردند

* فلما نسوا ما ذکروا به فتحنا علیهم ابواب کل شیء حتی اذا فرحوا بما اوتوا اخذناهم
پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شدند بان کشودیم بر ایشان درهای همه چیز را تا انکه که شاد شدند بانچه داده شدند گرفتیم ایشانرا

بغتة فاذا هم مبلسون * فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین
ناگاه پس آنگاه ایشان ناامید شدند پس برکنده شد بیخ و دم گروهی آنانکه ستم کردند و سپاس مر خدا را که پروردگار جهانیان است

قوله ولقد نعلم . خدایتعالی باین آیه تسلیه و دلخوشی رسول عم داد و گفت ما دانیم که تورا دلتنگ میکند انچه ایشان میگویند و مثله قوله . لقد نعلم انك یضیق صدرك بما یقولون . و این آیات و مانند این متضمن باشد دو معنی را یکی انکه تسلیه رسول ع را و دیگر وعید کفار است گفت ما میدانیم و بیخبر نه ایم از انچه این کافران میگویند و دل تو بان تنك میکنند و تورا محزون و غمناك میگردانند تو دل خوش دار که من بحق ایشان برسم و سزای ایشان بدهم و سزای ایشان در کنارشان کنم چه ایشان انچه تورا میگویند و بان نسبت میکنند از سحر و کهانة و جنون و مانند آن آنچه گفتند بر من پوشیده نیست و جمله قرا خوانند لیحزنك بفتح یا و ضم زا من حزنه یحزنه حزناً فهو حازن والمفعول محزون مگر نافع که او خواند لیحزنك بضم یا و کسر زا من الاحزان یقال حزن الرجل و حزنته و احزنته بمعنی فعل لازم باشد و افعل متعدی باشد و خلیل فرق کرد بین حزنته و احزنته بانکه گفت احزنته متعدی باشد حزنرا

كما تقول دخل وادخلته وخرج واخرجته ای جعلته داخلاً وخارجاً ونه چنین است حزنته که حزنته آن باشد که جعلت فيه حزناً كما تقول كحلته ودهنته ای جعلت فيه كحلاً ودهناً وحزن واحزن مستعمل است جز انکه حزن بیشتر است از احزن سیبویه گفت این لغت بعضی عربست که ایشان گویند افتنت الرجل واحزنته وارجعته واوقفته واعورت عينه ای جعلته كذلك . فانهم لايكذبونك . نافع وكسائی خواندند واعشی الابفا ولا یکذبونك بضم يا وتخفيف ذال من الاكذاب واین آیه روایت کرده‌اند از امیرالمؤمنین وازصادق عم وباقی قرا بتشدید من التكذيب بعضی اهل لغت گفتند كذب واكذب یکی باشد هر دو متعدی كذب باشد چنانکه اخرجته وخرجته وافرحته وفرحته ومانند این وبعضی ذکر فرق کردند وگفتند افعلته اذا نسبته الی ذلك الفعل ای لاینسبونك الی الكذب يقال اكفرته وافسقته اذا نسبته الی الكفر والی الفسق قال الكميت . فطايفة قد اكفروني بحبكم . وطايفة قالوا مسيء ومذنب . ومثله ابخلته واجبنته اذا نسبته الی البخل والجبن وفعلته جعلته كذلك ، ودر معنی مقاربند وبر تحقیق فرق حقیقی نیست بل چنانست که قللته واقللته وكثرته واكثرته كسائی گفت فرق آنست که اكذبت آن باشد که خبر دهی که جاء بكذب وكذبته اذا قلت انه كذاب محصول آنست که كذب بلیغتر مینماید از اكذب اگر گویند چگونه گفت فانهم لایکذبونك ایشان ترا تکذیب نمیکنند ومعلوم است بضرورت که ایشان تکذیب کردند رسول را گوئیم از این چند جوابست بر قرائت آنکس که بتخفیف خواند صادق عم گفت معنی آنست که ایشان چیزی نیارند وشبهتی که ترا بآن دروغ زن کنند وحق ترا بآن باطل کنند وبعضی دگر گفتند معنی آنست که ترا دروغ زن نیابند چنانکه گویند سألته فما ابخلته وقاتلته فما اجبنته ای ما وجدته بخيلا ولا جباناً فرا گفت معنی آنست که ایشان ترا با كذب نسبت نکنند که بر تو دروغی نیاز موده‌اند این را که تو آورده از کتاب ونبوت منکرند ومیگویند نمی شناسیم واین قول ضعیف است برای انکه این معنی تکذیب باشد وبر قرائة انکه بتشدید خواند معنی آنست که ایشان حجتی نیارند ونتوانند آوردن که ترا بآن دروغ زن کنند واین معنی قول صادق است هم که در قرائت تخفیف برفت ووجهی دگر آنست که بدروغ زن نمیدارند که ایشان ترا پیش از این بتصدیق وامانت آزموده‌اند ووصف کرده چنانکه در اخبار آمد که کافران رسول را عم پیش از دعوت بنبوت محمد امین خواندند وباین معروف بود تا ابو طالب در حق او گفت ، ان ابن آمنة الامين محمداً . ووجه دگر آنست که آیه مخصوص است بقومی معاندان که دانستند که او راست میگوید ولیکن جحود وعناد پیشه گرفتند وبزبان منکر شدند آنرا که بدل می شناختند وجواب معتمد وقول بهتر در این آنست که حقتعالی این بر سبیل تسلیه گفت رسول را گفت این تکذیب نه با تو میکنند ونه در حق تو میکنند با من است برای انکه تو رسول منی ومؤدی از منی چنانکه از مایکی نایبش را گوید چون باوی بی حرمتی کنند این بی حرمتی نه ترا دارند مرا است واین بر من است وبجواب وجزاء آن مرا قیام باید کردن نه ترا وظاهر دلیل این میکند ودگر اقوال متعسف است انچه خلاف قول صادق است بیانش . ولكن الظالمين بايات الله يجحدون . این نه تکذیب تواست ولیکن جحد وانکار آیات من است انگه هم بر سبیل تسلیه رسول عم گفت اگر با تو این معامله کنند دل تنگ مکن که با آنانکه پیش از تو بودند هم این کردند . ولقد كذبت الرسل من قبلك بدروغ داشتند پیش از تو ای محمد رسولانی که بودند از آن من ایشان صبر کردند بر آن تکذیب وایذا ورنج که با ایشان کردند وانتظار فرج کردند تا نصرت ویاری من بایشان آمد که ، ان النصر مع الصبر وان الفرج مع الكرب . نصرت با صبر یکجا بود وفرج با غم بود . ان مع العسر يسراً . وبا سختی آسانی بود وتو نیز یا محمد صبر کن که انچه من گفتم کس آنرا بدل نتواند کردن ودر آن خلاف نبود . ولقد جاءك من نبأ المرسلين . بتو آمد خبر پیغمبران پیشین من زیادت است وشاید که تبعیض را بود برای انکه جمله اخبار پیغمبران بکلی برسول ما نرسید وخدا تعالی با او نگفت

بیانش قوله . منهم من قصصنا عليك ومنهم من لم نقصص عليك . وان كان كبر عليك اعراضهم . ای محمد اگر بر تو بزرگ میاید وبر تو سخت میاید اعراض وعدول ایشان اگر توانی که راهی در زیر زمین بسازی یا نردبانی فرا آسمان نهی وبرای ایشان آیتی وعلامتی آری که ایشان را الجا کند بایمان وجواب آن از کلام محذوف است بیفکند برای دلالت کلام بر او والمعنى فافعل اگر توانی کردن بکن واین بر سبیل تسلیه رسول علیه السلام گفت وقطع طمع او از ایمان ایشان ومراد بایه آیتی است که ملجی باشد ایشان را با ایمان والا آیتیکه اگر ایشان نظر کنند در آن ایمان آرند وبعلم رسند خدا تعالی بسیار کرده است چه اگر خدا تعالی دانستی که در معلوم آیتی ودلالتی هست که ایشان عند آن ایمان آرند واجب بودی که اظهار کردی ولیکن این جماعتی اند که خدا تعالی از ایشان داند که هر آیه که در مقدور است با ایشان بکند ایمان نیارد ومثله قوله . ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة قوله ولئن اتيت الذين اوتوا الكتاب بكل آية ما تبعوا قبلتك . انگه چون این گفته بود خواست تا ازاله ابهام کند تا بی اندیشه گمان نبرد که ایشان را با صرار بر کفر وترك اجابت بر ایمان که میکنند تعجیز خدا تعالی کرده‌اند گفت . ولو شاء الله لجمعهم على الهدى . واگر خواهد خدا ایشان را جبر کند بر ایمان و باکراه وقهر بر ایمان دارد چه او قادر است بر این ولیکن برای آن نمیکند که حکمت مانع است از این ومثله قوله تعالى . ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين . وكذلك قوله ولو شئنا لاتينا كل نفس هداها اما بر وجه ایثار واختیار خدا تعالی مرید است ایمان همه کافران را بدلالت انکه امر است بان وامر لابد مرید است مامور به را على ما بين في غير موضع اما قوله . فلا تكونن من الجاهلين . نهی است رسول علیه السلام از انکه کار جاهلان کند از خون وناشکیبائی بدانکه ایشان ایمان نمی آرند واین دلیل نمیکند بر انکه جهل کند یا کار جاهلان کند چه نهی از آن کنند که مرد نکرده باشد وقادر باشد بر آن برای انکه چون بکرد از آن برفت که نهی بان تعلق دارد واگر او را نهی کنند از آن پس از مثل آن منهی باشد نه از آن ومثله قوله . لئن اشركت ليحبطن عملك . گفت اگر شرك آری عملت باطل شود این دلیل نکند که او شرك آورد اما بیان آن میکند که شرك عمل را باطل میکند وعمل با شرك بموقع قبول نیفتد ونفق منفذی باشد در زمین که گذرگاه دارد ومنه النافقاء لجحر اليربوع ومنه المنافق لانه كاليربوع فى نافقائه لا يدرى من اى ابوابها يخرج . وسلم را اشتقاق از سلامت است لانه يسلمك الى مصعدك ترا برساند بمصعد تو پس او آلت تسلیم است که ترا بسلامت برساند . انما يستجيب الذين يسمعون . انگه حق تعالی مبالغه فرمود در وصف ایشان بقلت فهم وانتفاع بوعظ وترك استماع بان گفت جواب آن دهد واجابت دعوت آن کند که چیزی شنود فاما آنکس که مرده باشد از او چه توقع کردن که چیزی شنود وایشان بحقیقت مرده نبودند ولیکن بمنزله مرده بودند در ترك استماع وقلت انتفاع چنانکه در دگر آیه گفت . انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء . وچنانکه شاعر گفت . لقد اسمعت لو ناديت حياً . ولكن لا حيوة لمن تنادى . وبحتری گفت . على نحت القوافى من مقاطعها . وما علىّ اذا لم يفهم البقر . والموتى يبعثهم الله ، اما مردگان را خدای تعالی زنده تواند کردن یعنی ایشان بمنزله مردگانند جز که خدای تعالی با ایشان فعلی کند بجبر که ایشان ایمان آرند والا با اختیار با ایمان نزدیك نشوند که ایشان در سماع دعاء تو واجابت تو با مردگان مانند انگه گفت رجوعشان بعاقبت با من است بجزای ایشان بسزا برسم چنانکه من دانم که ایشان مستحق آنند مجاهد گفت . انما يستجيب الذين يسمعون . معنی آنست که اجابة دعوت تو مؤمنان کنند که گوش با دعوت تو کنند اما کافران بمثابه مردگانند خدای ایشان را با مردگان برانگیزاند حسن بصری گفت معنی آن است که اجابت آن کند که سماع واندیشه کند در دلالات اما کافران چون مردگانند خدای تعالی ایشان را بقیامت زنده کند از این جهل که در وی اند تا معارف

ضروری حاصل شود ایشان را و قول اول است که معتمد است . والله الموفق للصواب . وقالوا لولا نزل علیه آیة من
ربه . گفتند یعنی کافران لولا نزل علیه ای هلا نزل علیه . چرا فرو نفرستادند بر او یعنی بر محمد آیتی و علامتی
و دلالتی از مقترحات ایشان که کردندی که چرا فرشته فرو نیاید و چرا کتابی برای هر یکی از ما نیارد و چرا چشمهٔ آب از
برای ما از زمین بر نیارد و انچه گفت فی قوله . لن نؤمن لك حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا . تا با خر آیه برای انکه
آیات و بینات ذکر خدای تعالی فرستاده بود حاجت نبود بسؤال کردن و باقتراح و در خواستن جواب ده یا محمد و بگو
که خدای تعالی قادر است بر انکه این آیة که شما میخواهید بفرستد ابن کثیر خواند ینزل بتخفیف من الانزال و دیگران
بتثقیل من التنزیل و بعضی دگر گفتند مراد آنست که چرا آیتی نفرستد چنانکه پیغمبران مقدم را بود از فلق دریا و ید
بیضا و احیاء موتی و مانند آن حق تعالی گفت قادرم و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند خلاف کردند در انکه چه نمیدانند بعضی
گفتند شا کنند در قدرت من از آنجا که مرا بصفات کمال نمی شناسند بعضی دگر گفتند نمیدانند که آن آیه که ایشان
میخواهند اگر بفرستم هم ایمان نیارند کلمهٔ عذاب بر ایشان واجب شود و ایشان را استیصال باید کردن انکه گفت .
وما من دابة فی الارض . ما نفی است و من مؤکد نفی است گفت نیست هیچ رونده در زمین و نه هیچ پرنده در هوا
الا و ایشان امثال و جماعاتند همچه شما مخلوق و مرزوق آفریده و روزی خور بعضی گفتند وجه تشبیه این است
بعضی دگر گفتند وجه تشبیه آن است که چون شما اجناس و اصناف و اشکال مختلف هر صنفی مشتمل بر عدد بسیار
ز و ماده متوالد و متناسل بعضی دگر گفتند وجه تشبیه آن است که چنانچه در خلق شما و حسن تقدیر و لطف تدبیر
شما دلیل است بر انکه شما را خالقی و صانعی و مدبری و مقدری هست در هیچ صنف نیست الا متأمل ناظر را دلیلست بر
انکه او را خالقی قادر و عالم حی موجود است حاصل بر صفات کمال بعضی گفتند آنستکه همچو شما زنده اند و همچو شما بمیرند
و همچه شما زنده شوند برای انتصاف و اعواض تا خدای تعالی حق هر صاحب حقی باو رساند و هیچ مظلومی را حقی
نماند بر ظالمی چنانکه رسول گفت ع . ان الله ینتصف من الشاة القرناء الی الشاة الجماء . گفت عدل خدای تعالی تا آنجا
باشد که فردای قیامت آن دو گوسفند را که یکی سرو داشته و یکی نداشته از آن سرودار بر آن بی آلت ظلمی رفته باشد
هر دو را زنده کند و انتصاف کند میان ایشان و انتقام کشد از او برای این برای انکه عوض الم از او بستاند و باین
مظلوم دهد در خبر است که چون روز قیامت خلایق را در موقف عرض بدارند بساط عدل بگسترند و ترازوی عدل
بیاویزند و منادی ندا کند از قبل رب العزة الا و هر مظلومی که او حقی دارد بر ظالمی برخیزند و داد خود از او
بخواهند که بعزة عزمن که اگر امروز مثقال ذرهٔ ظلم ظالمی بر مظلومی برود آن ظلم من کرده باشم انگه حق تعالی جمله از
حیوانات را که بر او عرض دارند تا بر یکدیگر عوض خواهند همه را جمع کند و انتصاف کند میان ایشان انگه ایشارا
گوید خاك شوید خواك شوند علی ما رواه ابو هریره و عطا گفت چون کافران آن به بینند تمنای حال ایشان کنند و گویند
. یالیتنی کنت ترابا . و این خبر دلیل صحت مذهب ما میکند بر انقطاع عوض خلاف انکه ابو القسم بلخی گفت عوض
چون ثواب مؤبد باشد گفت برای انکه اگر ایشان را بمیرانند متألم شوند و بدان نیز هم مستحق عوض شوند تا مسلسل شود
تا لا نهایه و این شکی نیست برای انکه خدای تعالی تواند که ایشان را بمیراند بی انکه الم رساندشان بعضی دگر گفتند . امم
فی التصویر امثالکم فی التسخیر . همچو شما مصورند و همچه شما مسخرند عطا گفت امثالکم فی الایمان و فی المعرفة
همچه شما مؤمن و معترفند و این خطاست برای انکه ایمان با کمال عقل و نظر در ادله باشد و این از بهایم و طیور بی عقل
محال است اما قوله . ولا طایر یطیر بجناحیه . طاعنان قرآن گفتند طیران جز بجناح نباشد چرا که گفت بجناحیه
نه این حشو باشد گوییم از این را چند جواب است یکی انکه تأکید است چنانکه رأیت بعینی و سمعت باذنی و تا کید را

در کلام فایده ظاهر است و جواب دیگر از آن آن است تا بدانند که آن طیران حقیقت است نه بر وجه استعاره و مجاز است
برای انکه سفینه را طیاره گویند بتیز رفتن تشبیها بالطایر الذی یطیر فی الجو نیز اسب تیز رو را طیار گویند یقال طار به فرسه
و طارت به السفینه قال فطارت بی علی القسم الطریق وقال آخر . فلو انها تجری علی الارض ادرکت . ولکنها تهفوا
بتمثال طایر . وقال آخر . فطرت بمنصلی فی یعملات . دوامی الاید یخبطن السریحا . ای اسرعت مغربی گفت برای
انکه تا فرق باشد میان طیران بجناح و میان فوز و ظفر بحاجت یقال طار بکذا اذا فاز به و ظفر به و ذهب به قال مزاحم العقیلی
. وطیری بمخراق اشم کأنه . سلیل جیاد لم تنله الرغایف . ای فوزی و اغنمی بعضی گفتند تا فرق باشد میان مرغ
هوا و ماهی آب که ماهیان را طیارات الماء خوانند جز انکه او بال ندارد و مرغ بال دارد . ما فرطنا فی الکتاب من شیء
و ما تقصیری نکردیم در کتاب بیشتر مفسران گفتند مراد بکتاب لوح محفوظ است نظیره ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب
مبین . و بعضی مفسران گفتند که مراد بکتاب قرآن است یعنی از بیان باحکام حلال و حرام و قصص و امثال و مواعظ
و اخبار در این کتاب تقصیر نکردیم بهری مجمل و بهری مفصل انچه مجمل است بیانش بتفصیل رسول باز گذاشتیم که
. ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا . و انچه متشابهست بیانش بر اسخان علم تفویض کردیم که جز ایشان
ندانند . وما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم . و ابو القسم بلخی گفت مراد آن است که در این کتاب باز
نگذاشتیم از احتجاج بر فرقهٔ از فرق ضلالة و الا که بیان کردیم انچه حجت است اهل حق را بر اهل باطل و امة بر وجوه
مختلف است و این بیان کرده شده است و در آنجا مراد جماعت است نظیره قوله . ولما ورد ماء مدین وجد علیه امة
من الناس یسقون . وقوله تلك امة قد خلت ثم الی ربهم یحشرون . پس همه را با خدای تعالی حشر کنند و جمع کنند
مکلفان را برای حساب و جزا از ثواب و عقاب و نا مکلفان را برای عوض چنانکه بیان کردیم اما انکه از جملهٔ نا مکلفان بر
خدا عوضی ندارد و بر دیگری و کس را بر او عوضی نباشد بر خدای واجب نیست که او را حشر کند و بر انگیزد و قفی
تمام است عند قوله امم امثالکم قوله والذین کذبوا بآیاتنا . وصف کافران و مکذبان کرد و گفت آنانکه آیات و بینات مرا
تکذیب کردند کران و گنگانند و در او دو قول گفتند یکی انکه از جهل و عمایت و نادانی بمثابهٔ کران و گنگانند که در
تاریکی بمانند و ایشان را هدایتی نبود گوش ندارند تا بشنوند زبان ندارند تا بگویند و استعانه و استغاثه کنند و در تاریکی
مانده باشند و راه نه بینند و این بر سبیل مبالغه بر تشبیه است چنانکه گفتیم و قولی دیگر آنست که ایشان در قیامت کران و
گنگان باشند چیزی نشنوند که ایشان را خوش آید در بشارت کر باشند و از حجت گنگ باشند و در ظلمات قیامت
گرفتار باشند، عقوبة لهم علی کفرهم من یشاء الله یضلله . هر که را خدا خواهد اضلال کند و هر که را خواهد براه
راست دارد لا بد آیه را بادلهٔ عقل و قرآن و سنة و اجماع تخصیص باید کردن چه خدای تعالی اضلال پیغمبران و اولیا
نخواهد و نه اضلال مؤمنان و آنان را که اضلال ایشان کرد و خواست در دگر آیه بیان کرد فی قوله . یضل الله الظالمین وما
یضل به الا الفاسقین . و آنان را که با ایشان هدایت خواست در آیات دگر بیان کرد فی قوله . والذین اهتدوا زادهم هدی
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا . و باستقصاء کلام در ضلال و هدی بگفته ایم اما در این آیه محتمل باشد دو وجه را یکی
انکه هر که خدای تم خواهد که او را خذلان کند و لطف نکند با او بر سبیل عقوبة کفره المقدم چون بسیاری ادله متواتر
و مترادف و آیات و براهین واضح بر او عرض کند و او تعریض نظر نکند در آن و خویشتن را در معرض اندیشهٔ آن ننهد
خدای تعالی خواهد که او را عرضه هلاك کند رو ابو د که مراد آن بود که هر که را خدای خواهد او را از ره بهشت و ثواب
گمراه کند و چون نه اهل بهشت و ثواب باشد و آن را که خواهد به بهشت راه نماید چه اهل آن باشد با ایمان و طاعت و
اضلال خود اهلاك باشد بر اطلاق و ضلال هلاك من قولهم ضل الماء فی اللبن اذا ذهب فیه فلم یبن و بدین فسیر داد ندا این

آیه را . ویضل الله الظالمین ای یهلکهم ویعذبهم قوله ارأیتکم . کسائی گفت هرکجا این لفظ باشد و در او همزهٔ استفهام
بود بتخفیف همزه گویند وعین الفعل را حذف کنند برای تخفیف ارایت وارایتم وارایتکم ومانند این وباقی قرا
تحقیق همزه کنند مگر اهل مدینه که ایشان بین بین خوانند بین التحقیق والتخفیف وچون همزهٔ استفهام نباشد
اجماع کردند بر تحقیق ومثله فی تخفیف الهمزة قولهم فی الکلام ویلمه وکما قال ان لم اقاتل فالبسونی برقعا فخفف الهمزة و
قال ابو الاسود یاابا المغیرة رب امر معضل اراد یاابا المغیرة ودرشاذ خواند بتخفیف همزه بی همزهٔ استفهام واحتجاج
کردند بقول راجز . اریت ان جئت به املودا . مرجلاً ویلبس البرودا . بدانکه افعال شك ویقین ازمیان همهٔ
افعال یتعدی بنفسها الی نفس الفاعل یقال ارایتنی ورأیتك ورایتموکم ورایتماکما وکذا الباقی ودردگر افعال این جاری
نباشد لایقول ضربتك ولاقتلتك انما یقال ضربت نفسك وقتلت نفسك وکذا الباقی واین انگاه باشد که رؤیت بمعنی
علم باشد من رؤیة القلب وتعدی کند بدو مفعول قال . انی اذا خفی الرجال وجدتنی ، کالشمس لاتخفی بکل مکان
اما در آیه چنین نیست بل کاف حرف خطابست واسم نیست وزیادت است وازاعراب محلی ندارد وبمثابهٔ کاف ذلك
وهنالك باشد وتقدیر آنست که ارایتم این قول زجاج وابو علی فارسی است ومحققان نحویان وفرا گفت کاف اسم است ومحل
او نصب است واین خطاست دلیل بر این آنست که تاخطاب را باشد اگر کاف هم ضمیر مخاطب باشد جمع کرده باشی بین
ضمیری خطاب واین روا نباشد چنانکه جمع نکنند بین علامتی تأنیث ومثله قوله ارایتك هذا الذی کرمت علی معنی آنست که
ارایت هذا الذی کرمت علیّ چه محالست گفتن که معنی این باشد که ارایتك نفسك هذا الذی کرمت علی سوای که اگر
این رؤیة متعدی باشد بدو مفعول باید که مفعول دوم هم مفعول اول بود واین کاف خطابست باخدایتعالی والذی
کرمت علی آدم است پس فساد انچه فرا گفت پدید آمد حقتعالی گفت یا محمد بگو این کافران را که به بینی اگر عذاب خدای
بشما آید چنانکه بکافران دگر آمد پیش از شما از عاد وثمود یا قیامت بشما آید ناگاه زجاج گفت ساعة نام آنوقت است که
بندگان از آنوقت بجمله بمیرند وانوقت بجمله زنده شوند وآن عند نفخ صور دوم وسیم باشد در وقت چنان جز خدایرا
خوانی چون در وقت درماندگی جز خدای را نخوانی چرا در وقت آسایش وراحت باو ایمان نیاری در آنوقت شما
جماد را خوانی که هیچ نشنوند وندانند وهیچ جواب ندهند وبرهیچ خیر وشر قادر نباشند اگر راست گوئی در
دعوی الهیت معبودتان انگه گفت . بل ایاه تدعون . بل او را خوانی یعنی خدایرا جل جلاله تا کشف کند وبر
گشاید انچه شما او را برای آن خوانده باشید ودعا کرده از ضروب بلا اگر خواهد که کشف کند ومصلحت در آن
داند . وتنسون ماتشرکون . در چنان حال معبودان خود را که انباز او کرده فراموش کنند حقتعالی این علامتیست
که کافران را کرد برسبیل تنبیه ایشان بر انکه در عبادت اصنام مخطی اند انگه گفت . ولقد ارسلنا الی امم من قبلك . ما
پیش از تو پیغمبران فرستادیم بامتان تا ایشان را دعوت کنند وبارادهٔ من خوانند وما ایشان را بگرفتیم چون فرمان
پیغمبران فرا نبردند ودر ایشان عصیان کردند بباساء یعنی شدت وسختی وضرا بمضرت بعضی دگر گفتند باساگرسنگی
وقحط بود وضرا نقصان مال ونفس بعضی دگر گفتند باسا خوف بود وضراء درویشی لعلهم تا باشد که ایشان تضرع
کنند ولابه نمایند درمن مفسران گفتند لعل را معنی لیکن باشد تا چنین کنند وزجاج گفت ترجی بر اصل خود است
ولیکن راجع است با بندگان نه با خدایتعالی نه بینی که در حق فرعون باموسی وهرون چه گفت لعله یتذکر او یخشی
یعنی بر این امید بروی که او متذکر شود وبترسد چه اگر این امید ندارند دایشان را داعی نبود برفتن . فلولا اذ جاءهم
باسنا تضرعوا المعنی فهلا تضرعوا اذ جاءهم باسنا . چرا تضرع نکردند چون عذاب ما با ایشان آمد ولیکن دلهاشان
سخت شده است وشیطان اعمال ایشان بیاراسته است برای ایشان تا آن محال وباطل بر چشم ایشان مزین است ودر

آیه دلیلست بر بطلان قول مجبره که گفتند کفر بر چشم ودل کافر خدای بیاراست وخدایتعالی گفت من ایمان بر دل
مؤمنان بیاراستم فی قوله وزینه فی قلوبکم واما کفر در دل کافر شیطان آراست وحواله بدوست از شیطان دور کردن
وبر خدایتعالی بستن همانا پس نکو نباشد انگه حق تعالی گفت حکایة معامله خود کرد با ایشان گفت چون انواع
نعمت با ایشان کردم وپیغمبران را با ایشان فرستادم تا ایشان را نعمتهای من یاد دادند که ایشان فراموش کرده بودند
ایشان متذکر نشدند وجز عناد وطغیان نورزیدند ما بر سبیل استدراج ایشان وتظاهر حجج نعمت مترادف کردیم
بر ایشان ودر خیرات ونعمت بر ایشان گشاده کردیم تا شادمانه شدند بانچه دادند ایشان را چون معصیت وکفر وعناد
بیفزودند من نعمت بر ایشان بیفزودم استظهار حجة را با هیچ حجة نماند ایشان را چون ایشان در نعمت غرق شدند و
گمان بردند که آن را نهایتی نخواهد بود ناگاه بگرفتیم ایشان را . فاذا هم مبلسون . این را اذاء مفاجات خوانند ومثله قول
القایل فتحت الباب فاذا زید بالباب که نگاه کردی وچون بدیدی مبلس شدند بعضی مفسران گفتند ائس شدند وشدید
الحسرة این قول زجاجست بلخی گفت ذلیل وخاضع باشد فرا گفت منقطع الحجه باشد مجاهد گفت ابلاس خواموشی
از سر دلتنگی باشد وقوله کل شی مراد تکثیر است نه عموم ومثله قوله واوتیت من کل شی یقول القایل اکلنا عنده کل شی
ورأینا عنده کل شی وکذا قوله ولقد اریناه آیاتنا کلها ومعلوم است که خدایتعالی همه آیات خود که در مقدور او است
بفرعون ننمود وقوله . فقطع دابر القوم الذین ظلموا ای عقبهم واصلهم سدی گفت این قول را قطرب گفت آخرهم بعضی
دگر گفتند معنی آنست . اخذ الذی یدبرهم وتدبرهم یعنی اخذهم والذی یأتی بعدهم . یعنی اصل ونسل ایشان را هلاك
کرد انگه حمد کرد خود را بر انکه هلاك مستحق رسانید وبجای خود واو بر همه حالی محمود ومشکور است . قوله تعالی
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ انْظُرْ
بگو آیا دیدید شما که گرفت خدا گوش شما وچشمهای شمارا ومهر نهاد بر دلهای شما کیست خدائی جز خدا میدهد شمارا بان بنگر
كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ * قُلْ أَرَأَيْتَكُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَغْتَةً أَوْ جَهْرَةً هَلْ
چگونه مکرر گردانیدیم آیتهارا پس ایشان رو میگردانند بگو آیا دیدید شما اینکه بیاید شمارا عذاب خدا ناگاه یا آشکارا آیا
يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ * وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ
هلاك میشوند مگر گروه ستمکاران ونمیفرستیم پیغمبران را مگر مژده دهنده وترساننده پس هر که گروید وبسامان آورد
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمُ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ *
پس نیست ترسی بر ایشان ونه ایشان اندوهناك شوند وآنانکه تکذیب کردند بآیتهای ما میرسد ایشانرا عذاب بانچه بودند که بدمیکردند
قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا
بگو نمیگویم برای شما نزد من است خزینهای خدا ونمیدانم نهانیرا ونمیگویم برای شما که من فرشته‌ام پیروی نمیکنم مگر انچه
يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ * وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا
وحی کرده شد بسوی من بگو آیا یکسانند کور وبینا آیا پس تفکر نمیکنید وبیم ده بان آنانکه میترسند انکه حشر کرده شوند
إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ * وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ
بسوی پروردگارشان نیست مر ایشانرا از جز او دوستی ونه شفیعی تا شاید ایشان بپرهیزند ومران کسانیرا که میخوانند پروردگارشان را ببامداد
وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ
وشبانگاه میخواهند خشنودی اورا بر تو از حساب ایشان هیچ چیز ونیست از حساب تو بر ایشان از چیزی پس برانی مر ایشان را
فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ * وَكَذَٰلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَٰؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ
پس باشی از ستمکاران وهمچنین آزمودیم پاره ایشان را بپاره تا بگویند انهااند که منت نهاد خدا بر ایشان ازمیان ما آیا نیست

اللهُ بِاَعلَمَ بِالشّاكِرِينَ * وَاِذاجاءَكَ الَّذينَ يُؤمِنُونَ بِآياتِنا فَقُلْ سَلامٌ عَلَيكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى نَفْسِهِ
خدا داناتر بسپاس كذاران وچون آيند تورا آنانكه ميكروند بايتهاى ما پس بكو سلام برشما نوشته بروردكار شما برنفس خود
الرَّحْمَةَ اَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوءً بِجَهالَةٍ ثُمَّ تابَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَصْلَحَ فَاَنَّهُ غَفُورٌ رَحيمٌ * وَكَذلِكَ نُفَصِّلُ
رحمت بدرستيكه هركه بكند از شما بديرا به نادانى پس توبه كرد از بعداو و بصلاح آورد پس بدرستيكه او آمرزنده مهربان است وهمچنين بيدا ميكنيم
الاياتِ وَلِتَستَبينَ سَبيلُ المُجرِمينَ * قُلْ اِنّى نُهيتُ اَنْ اَعبُدَ الَّذينَ تَدعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ قُلْ
نشانهارا وتا روشن شود راه كناهكاران بكو بدرستيكه من باز داشته شده ام اينكه پرستم آنانكه ميخوانيد شما ازجز خدا بكو
لااَتَّبِعُ اَهواءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ اِذاً وَما اَنَا مِنَ المُهتَدينَ * قُلْ اِنّى عَلى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّى وَكَذَّبتُمْ بِهِ ما عِندى
پيروى نميكنم خواهشهاى شمارا بتحقيق كه كمراه شده ام دراينوقت ونباشم از راه يافتكان بكو بدرستيكه من بر دليل روشنم از پروردكارم ودروغ بستيد بان انچه نزد
ما تَستَعجِلُونَ بِهِ اِنِ الحُكمُ اِلّا لِلّهِ يَقُصُّ الحَقَّ وَهُوَ خَيرُ الفاصِلينَ * قُلْ لَو اَنَّ عِندى ما تَستَعجِلُونَ
من است انچه تعجيل كنيد شما بان نيست فرمان مكر براى خدابيان ميكند حق را واو بهترين داوران است بكو اكر اينكه نزد من است انچه ميشتابيد
بِهِ لَقُضِىَ الاَمرُ بَينى وَبَينَكُمْ وَاللهُ اَعلَمُ بِالظّالِمينَ
بان هرآينه حكم شود كار ميان من وميان شما وخدا داناتراست به ستمكاران

قوله تعالى قل ارايتم ان اخذالله سمعكم وابصاركم . حق تعالى باين آيه حجت انكيخت بر كافران ميكويد بكواى محمد اين كافران راكه بينى شما كه اكر خداى تعالى شنوائى وبينائى شما باز ستاند ومهر بر دلهاء شما نهد تاچيزى نشنويد ونه بينيد وندانيد . من اله غيرالله . كدام است خدا بجز خدا جل جلاله كه ان بيارد يعنى آن باشما دهد سه چيز سمع وابصار وختم قلوب انكه ميكويد يأتيكم به . ابو الحسن اخفش كفت كناية راجع است الى مااخذالله من ذلك بانچه خداى تم فرا كرفته باشد از جملهٔ آنان نه باجمله آنان فرا كفت راجع است باهدى يعنى انكس كه از او اين بستانند در ضلال باشد چون باو دهند بهدى رسد كيست انكه هدى بشما آرد واين تعسف بعيد است باين تنبيه كرد كافران را بر انكه جز او را نپرستند چون جز او براين قادر نيست وواجب آن باشد كه جز او را نپرستند انكه كفت قوله انظر كيف نصرف الأيات روايه ورش ومسيب آنست كه به انظر خوانند بضم ها بنقل حركة همزه انظر كرد باو وباقى قرا بر اصل خوانند به انظر بكسر ها كفت بنكر كه ماچكونه ميكردانيم آيات وبينات را ودر او تصرف ميكنيم وانكه ايشانرا بنكر كه چكونه عدول واعراض ميكنند يقال صدف عن كذا اذا عرض عنه قل ارايتكم بكواى محمد ببينى وتقدير اراتيم كابينا اكر عذاب خدا بشما آيد ناكاه چنانكه شما بيخبر باشيد يا آشكارا چنانكه ببينيد وخبر داريد حسن بصرى كفت بغتة يعنى بشب او جهرة يا بروز . هل يهلك الاالقوم الظالمون . جز كافران را هلاك كنند ومراد بظالم كافر است اينجا واكر در آن ميان جماعتى مؤمنان يا اطفال هلاك شوند آن نه بر سبيل عقوبة باشد بر سبيل امتحان باشد وخداى تعالى عوض دهد ايشانرا از آن الم واين هم بر سبيل ترغيب برايمان وتحذير از كفر كفت انكه كفت مااين پيغمبران كه فرستيم خود بصلاح نفرستيم الا بشارت دهنده بثواب وترساننده از عقاب ومحل هردو نصب است بر حال هر كه ايمان آرد ومصالح باشد احوال باز آرد ولا خوف عليهم بر ايشان ترسى نباشد ونه نيز اندوهكين شوند بدين آيه رد كرد بر كافرانيكه ايشان پيغمبرانرا تعنت كردند واقتراح كردند ومعجزات خواستند وآيات طلب كردند حقتعالى كفت ايشان پيغام كذارانند از من ببشارت وانذار واما انچه شما ميخواهيد كار ايشان نيست ونه ايشان بران قادر باشند آن مقدور منست هر كه ايمان آرد باايشان وبر ايشان تعنت نكند جزاى او ايمنى باشد وشادمانى واما مكذبان راكه آيات من بدروغ دارند عذاب من بايشان ايشان درآيند وخارج شوند از فرمان خداى ورسول انكه فرمود رسول را عم كه بكو اين كافران راكه من نميكويم ودعوى رسد بان كفر وفسق كه

نميكنم كه خزاين خداى بنزديك من است تاشمارا توانكر كنم ونميكويم كه من غيب دانم تاشمارا از عواقب ومصالح وغايبات خبر دهم ونيز نميكويم كه فرشته ام بل آدميم شما مرا ميدانيد ونسب مرا مى شناسيد . ان اتبع الامايوحى . من متابعت نميكنم الاآن را كه بر من وحى ميكند ومرا اعلام ميكند از اخبار غايبات ومصالح دينى در حلال وحرام واين براى آن كفت تادر تهكم وتعنت ايشان بسته شود وبراو كمانهاى باطل نبرند واو را طعنه هاى ناواجب ننمايند انكه كفت بكو ايشانرا بر سبيل مثل كه راست باشد كه نابينا با بينا يعنى كافر با مؤمن وجاهل با عالم يعنى نباشد . افلا تتفكرون . شما هيچ انديشه نميكنيد تا انصاف بدهيد از خود واين استفهام بمعنى تقرير است تا مقرر كنند واقرار ايشان بستانند كه راست نباشد ومعتزله باين آيه تمسك كردند بر انكه فرشتكان به از پيغمبرانند كفتند اين لفظ نكويند الا در جاى تفضيل نه بينى كه خزائن خداى را مالك شدن وعلم غيب دانستن از جملهٔ فضايل است همچنين انكه از جملهٔ فرشتكان باشد اكر او به از فرشته بودى اين سخن مناقض بودى جواب آن است كه كوئيم اين سؤال كسى است كه مورد آية ومعنى وسبب نزول آية ندانند كافران از رسول درخواستند بر سبيل تهكم وتعنت كه . لولا انزل عليه كنز . چرا كنجى براو فرو دنميايد او اين جواب داد . ولااقول لكم عندى خزائن الله . كفتند اكر پيغمبر است چرا غيب نميداند كفت من دعوى علم غيب نكردم . ولااعلم الغيب . كفتند . ماهذا الرسول يأكل الطعام ويمشى فى الاسواق . چيست اين رسول را كه طعام ميخورد ودر بازارها ميرود كفت من نكفتم كه فرشته ام كه طعام نخورم . ولا اقول لكم انى ملك . انچه كار من است واختصاص ومرتبهٔ من است آن است كه وحى مى آيد بمن من آن را متابعت ميكنم ودر آيه ظاهر است وفحوى ومعنى او اين نيست كه ثواب فرشته از ثواب او بيشتر است تا حكم كنند كه فرشته به از اوست بل معنى آيه آن است كه بيان كرده شد وبا اين كه ما كفتيم در آية شبهتى نماند كه مخالف با آن تمسك كند والله الموفق قوله . وانذر به الذين يخافون ان يحشروا الى ربهم . حق تعالى در اين آيه امر كرد رسول را كه بترسان باين قرآن واعلام كن وانذار اعلام باتخويف باشد آن را كه از قيامت وحشر بترسد وتخصيص ايشان بذكر براى آن كرد با انكه پيغمبر عم مأمور است بانذار جميع خلايق از مكلفان ز اينان بانذار وتخويف منتفع باشند وبوعظ او متعظ شوند وكفته اند خوف اينجا بمعنى علم است آنانكه دانند كه ايشانرا با خداى حشرى خواهد بودن وعلم در باب خوف بليغتر باشد از ظن واعتقاد انكه كفت ايشان را در اين روز ولى ويارى وناصرى نباشد ونه نيز شفاعت كننده بدون خداى تعالى بى اذن او وامر ورضاى او كس را اين نبود در قيامت رد كرد باين جهودان وترسايان كه كفتند نحن ابناء الله واحباؤه ما پسران خدا ودوستان خدائيم ونيز رد بر مشركان كه كفتند . هؤلاء شفعاؤنا عندالله لعلهم يتقون . تاباشند كه ايشان بترسند ومتقى شوند واز معاصى اجتناب كنند تا از عقاب من دور شوند ، قوله ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشى . عبدالله مسعود كفت سبب نزول آية آن بود كه جماعتى از مشركان قريش بر رسول عم بكذشتند رسول را ديدند نشسته وبنزديك او صهيب وبلال وخباب بن الارت وسلمان وجماعتى از ضعفا ودرويشان وموالى كفتند يا محمد تو باينان راضى شدهٔ از ما واينان را ببدل ما كرفته اينان را دور كن كه ما را ننك آيد كه با ايشان نشينيم تا ما بيائيم وبتو ايمان آريم واين بر سبيل مكر وخدعه كفتند تا رسول عم ايشانرا براندو بيازارد واين كوينده خود ايمان نيارد تا رسول تنها ماند حق تعالى از سر ومكر ايشان رسول را خبر داد واين آيه فرستاد سلمان روايت كند كه اقرع بن حابس التميمى وعتبة بن حصن الفرازى بكذشتند ما بر رسول نشسته بوديم جماعت ضعفا چون بلال وصهيب وخباب وعمار كفتند يا محمد بيشتر آنچه ما را منع ميكند از ايمان وآمدو شدن بنزديك تو ونشستن با تو حضور اينان است پيش تو دانى كه ما را عيب باشد با ايشان نشستن اكر اينان را دور كنى ما پيش تو آئيم وبتو ايمان آريم چه اين جماعت كدايان ژنده جامكانند وما را استنكاف باشد از مجالست با اينان رسول عم كفت . ما انا بطارد

المؤمنين . من اينان را نرانم که اينان مؤمنند گفتند نوبتی بنه که روزی مارا باشد و روزی ايشان را گفت نکنم گفتند
اينان را فرو تر کن تا ما بر تو نشينيم خدای تعالی اين آيه فرستاد و در روايتی ديگر رسول ع همت کرد از حرص بر ايمان ايشان
که نوبت دهد ميان ما و ايشان روزی و روزی و بر اين قرار دادند و گفتند ببايد نوشتن اين اقرار بر جائی رسول ع
امير المؤمنين ع را حاضر کرد تا اين اقرار نامه نويسد جبرئيل آمد و اين آيه آورد و گفت دروغ ميگويند اينان غرض
ايشان آنست که تو اينان را دور کنی و ايشان بر تو نيايند و تو تنها مانی اينان را که داری نگاه دار که اينان آمده اند و
ايشان آنکه که بيايند آمده نباشند عکرمه گفت عتبه و شيبه پسران ربيعه و مطعم بن عدی و حارث بن نوفل با جماعت
اشراف بنی عبد المناف بنزديك ابو طالب آمدند و گفتند اگر پسر برادرت اين بندگان و مزدوران ما را دور کند ما
بنزديك او آئيم و با او آئيم مجالست کنيم و حديث او بشنويم و باشد که ايمان آريم ابو طالب بيامد و گفت يا رسول الله اين
جماعت چنين گفتند چه مصلحت باشد رسول ع گفت من بر گفته ايشان اعتماد ندارم که ايشان دشمنان منند با خدای
مشاورت کنم تا چه فرمايد جبرئيل آمد اين آيه آورد قوله . ولا تطرد الذين يدعون ربهم بالغداة والعشى ، مران
آنان را که خدای خود را ميخوانند ببامداد و شبانگاه حمزة بن عيسى گفت از حسن بصری پرسيدم که مراد باين آيه
قصاصند گفت حاشا مراد آنانند که نماز بامداد و ديگر و شام در جماعت بگذارند مجاهد گفت نماز بامداد بکردم با سعد بن
المسيب چون سلام داديم جماعتی ميشتافتند بمجلسی که آنجا بود من گفتم چه مسرعند اينان بمجلس ذکر ميخواهند که از
اهل اين آيه باشند که يدعون ربهم بالغداة والعشى گفت سهو است تو را ايشان آنانند که اين نماز بگذارند که ما کرديم يعنی
نماز بامداد مفسران اين دعا را بر نماز تفسير کرده اند و نماز خود دعا باشد چون نماز در لغت دعا باشد عجب نبود در شرع
اگر دعا نماز باشد ابرهيم گفت يذکرون الله ذکر خدای ميکنند باقر ع گفت قرآن ميخوانند يريدون وجهه غرض
ايشان و مراد ايشان خداست و ذات خدا و وجه الشیء ذاته نظيره قوله . کل شیء هالك الا وجهه و قوله کل من عليها فان
ويبقى وجه ربك . ای يبقى هو جل جلاله و لا يفنى آنکه گفت جواب اينان را ما عليك من حسابهم من شیء . از شمار ايشان
بر تو چيزی نيست و از شمار تو بر ايشان بل حساب هر کس بر اوست نه بر ديگری تا برانی ايشان را و نصب تطردهم برای
آنست که جواب نفی است بفا و فا در جواب شش چيز نصب کند باضمار ان و آن امر است و نهی و استفهام و عرض
و جحد و تمنی فتکون من الظالمين نصب است برای آنکه جواب نهی است من قوله . ولا تطرد الذين .
ابن عامر خواند بالغدوة بواو و جماعت نحويان تضعيف قرائة او کردند و گفتند سيبويه گفت که غدوة و بکرة دو اسم
علم است اين وقت را از آنجا لام تعريف در او نبرند نگويند اتيت بالغدوة والبکرة کما يقال اتيت بالغداة و انما يقال
غدوة و بکرة و چون لام تعريف در اوست غداة بايد خواند برای آنکه چون علم شد علم او را علامت تعريف
بود بلام حاجت نباشد تا جمع نکرده باشد بين علامتی تعريف و انما در بعضی مصاحف غداة بواو نويسند کالصلوة و
الزکوة ابو القسم بلخی گفت و ابو علی فارسی از سيبويه و ابو علی گفت وجه قرائة او آنست که سيبويه گفت که خليل
روايت کرد از عرب که بعضی از ايشان گفتند غدوه و بکره بمنزلة صحوه است يعنی علم نيست و معتمد آنست که اول
گفتيم قوله . وکذلك فتنا بعضهم ببعض ، حق تعالى در اين آيه بيان کرد که من امتحان و اختبار و آزمايش
کردم توانگران را بدرويشان و درويشان را بتوانگران تا درويشان در پايه و حال توانگران نگرند و بر آن فقر و فاقة
خود صبر کنند جزای صابران يابند و توانگران در حال خود و درويشان نگرند بدانند که خدای تعالى بر ايشان
نعمت کرده شکر کنند تا مزد شاکران يابند بعضی دگر گفتند مراد بفتنه آنست که خدای تعالى گفت من امتحان کردم
اين اشراف و توانگران را بآنکه بعوض مال و حال ايشان درويشان را که برسول ع ايمان داشته پايه قربت و خدمت

و مجالست رسول ع را دادم تا ايشان با اينان نرهان شدند و تمنای مثل حال ايشان کردند و خواستند که از آن شرف
و منزلت ايشان را نيز بهرهٔ بود بيامدند تا مغالطه زنند و خديعتی کنند و در آن پايه با ايشان مزاحمتی کنند من رها
نکردم و رخصت ندادم بآيهٔ که فرستادم من قوله . ولا تطرد الذين يدعون ربهم . تا کار ايشان بجائی رسيد در حسد
و غبطه که گفتند . اهؤلاء من الله عليهم من بيننا . اينانند که خدای از ميان ما بر ايشان منت نهاد و اينان را توفيق
داد و لام در آيه فی قوله ليقولوا اگرچه لام غرض را ميماند لام غرض نيست لام عاقبت است برای آنکه نکو نباشد
که غرض خدای تعالى از فتنه و اختبار ايشان آن باشد تا چنين گفتار گويند تا آنکه ايشان را باين گفتار مذمت و ملامت
کند و سرزنش و عقوبت نمايد که اين ظلم و سفه باشد . تعالى علواً کبيراً . و لام عاقبت در قرآن و کلام عرب
بسيار است منها قوله تعالى . فالتقطه آل فرعون ليکون لهم عدواً و حزناً . و معلوم است بضرورة که آل فرعون
موسی را نه برای عداوت و حزن بر گرفتند تا ايشان را دشمن باشد و غم و اندوه بلکه برای آن کردند که خدای
گفت . قرة عين لی ولك لا تقتلوه عسى ان ينفعنا او نتخذه ولداً . تا ايشان را فرزند باشد و قرة العين و ليکن چون
مآل کار و انجام بآنجا خواست رسيدن حق تعالى گفت بپنداريد که برای اين بر گرفتند او را و اين لام را اگرچه لام
عاقبت ميخوانند از آن خارج نيست که لام غرض است جز که بر مجاز از ره توسع و مبالغه نه بينی که آن جايها که اين
لام در او استعمال کردند من قول الشاعر . له ملك ينادی کل يوم . لدوا للموت وابنوا للخراب . وقول الآخر .
وللموت تغذوا الوالدات سخالها . کما لخراب الدهر تبنى المساکن . وقول الآخر . وام سماك فلا تجزعى .
فللموت ماتلد الوالد . و امثال اين بسيار است همه را معنی آنست که اگرچه غرض بنا کنند و زاينده نه مرگ است
يا خراب و ليکن چون در معلوم آن است که عاقبت اين مولود مرگ باشد لا محال و عاقبت آن بنا خراب باشد على کل حال
بر وجهی که در او انخرام نيايد ايشان بر سبيل توسع و تشبيه از طريق مبالغه گفتند مادر مار برای مرگ زاده است و
جهان برای خراب بنا کرده اند تا پنداری که غرض در اين هر دو اين دو کار بوده است و از اين خارج نيست و چون از
اين بخواهد گرديدن پس اگر گويند لام غرض است و ليکن نه بر حقيقت بر توسع از اين وجه که ما گفتيم تا مخالف را
نرسد که گويد لام عاقبت در کتب نحو و کلام عرب نيامد و اين وضعی است که شما نهاديد برای تقويم و اصلاح مذهب
خود پس بر اين وجه که ما گفتيم در اين اعتراض بسته باشد ابو علی گفت معنی فتنه در آيه تشديد تکليف و محنت است
که خدای تعالى تکليف سخت بکرد بر اشراف قريش و سادات عرب بآنکه ايشان را تکليف کرد ايمان برسول ع و انقياد فرمان
او و بنشستن پيش او و فرو دان درويشان و تفضيل ايشان بر اينان برای سابقهٔ ايمان و طاعت و تکليف ايشان بحرمة داشت
و تقديم اينان باستحقاقی که داشتند اگر فرمان بردندی و بر اين مشقت صبر کردندی بمنزلت اعلا رسيدندی از ثواب
چه غرض قديم تعالى در تکليف تعريض ثواب است هر چه شاق تر بود ثواب بر آن بيشتر بود خدای تعالى با ايشان خيری
خواست که ايشان بخود از آن نداشتند فذلك معنی قوله . فتنا بعضهم ببعض و اين وجه سديد است آنکه حق تعالى
جواب داد از اعتراض ايشان فی قولهم . اهؤلاء من الله عليهم من بيننا بقوله اليس الله باعلم بالشاکرين . خدای تعالى
عالم تر نيست بآنان که شکر او گويند و شاکر نعمت او باشند و اين صورت استفهام است و معنی تقرير تا اقرار دهند و بآن
گردن نهند و بگويند چنين است و باء فی قوله باعلم زايد است مؤکد نفی مثلها فی قولهم ليس زيد بمنطلق و باء ديگر فی قوله
بالشاکرين تعلق دارد باعلم يقال فلان عالم بکذا و هو اعلم به منك ابو سعيد خدری روايت کند که ما جماعت ضعفاء
مهاجر در مسجد نشسته بوديم و از برهنگی چنان بوديم که بعضی از ما جامهٔ بعضی می پوشيد و يکی از ما قرآن ميخواند
و ما سماع ميکرديم رسول ع در آمد و بايستاد چون آن خواننده رسول را بديد خاموش شد رسول ع بر ما سلام

کرد و گفت درچه کاریدشما گفتند ای رسول الله قاری از ما قرآن میخواند و ما استماع میکنیم رسول ؑ گفت الحمدلله که در امت من جماعتی را پدید آورد که مرا فرمود که با ایشان بنشین و صبر کن انکه بیامد و درمیان ما بنشست و خویشتن در نشستن با ما برابر کرد انگه اشاره کرد بدست که گرد من حلقه شوید مادر گرد رسول آمدیم رسول ؑ درما نگریست و گفت . ابشروا صعالیك المهاجرین بالنور التام یوم القیمة ، بشارت باد شمارا ای درویشان هجرت کرده بنور تمام روز قیامت فرداء قیامت پیش از توانگران بهشت شوید به نیم روز که مقدار آن پانصد سال این دنیا باشد انس روایت کند که رسول ؑ گفت ای درویشان خدای تعالی مرا گفته است که با شما بنشینم و مجالست با شما تبرك کنم و بر آن صبر کنم که شما آنانید که خدای مرا میخوانید بامداد و شبانگاه مجلس شما مجالس انبیاست و صالحان که پیش ش ابودند و معاویة بن قره روایت کند عن عابد بن عمرو که روزی با جماعتی نشسته بودیم امیر المؤمنین علیه السلام بود و سلمان و بلال و صهیب ابوسفیان بگذشت ما گفتیم کی باشد که شمشیرهای خدای جای خود بگیرد از گردن این جبار که دشمن خداست ابوبکر حاضر بود گفت این سخن که را میگوئید پیر قریش و سید قریش را این خبر برسول رسید گفت یا ابابکر برو و از ایشان عذر خواه و دل ایشان خوش کن که اگر ایشان بر تو خشمناك شوند خدای بر تو خشم گیرد او بیامد و گفت یا علی برای خدای دل خوش کن از آن سخن که من گفتم اگر در دل تو از آن چیزی هست گفت دل خوش کردم در دل چیزی نیست از ایشان نیز عذر خواه او عذر خواست از ایشان . قوله واذا جائك الذین یؤمنون بایاتنا الآیة . خلاف کردند در انکه آیه در که آمد عکرمه گفت در آنانکه خدایتعالی پیغمبر را نهی کرد از طرد ایشان گفت . ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی . چون رسول ؑ ایشان را دید ابتدا سلام او کردی و گفتی الحمدلله جعل فی امتی من امرنی بان ابداهم بالسلام ، الحمدلله که در امت من خدا جماعتی را کرد که مرا فرمود که بر ایشان ابتدا بسلام کنم عطا گفت آیه در امیر المؤمنین ؑ آمد و حمزه و جعفر و عمار یاسر و ابوبکر و عمر و عثمان و ابوعبیده و مصعب بن عمیر و عثمان بن مطعون و ارقم بن ابی الأرقم و ابوسلمه بن عبد السلام انس مالك گفت جماعتی بنزدیك رسول ؑ آمدند و گفتند یا رسول الله ما گناهی کرده ایم و اکنون از آن توبه می کنیم خدای تعالی توبة ما قبول کند رسول ؑ خاموش می بود جبرئیل آمد و این آیه آورد و حمل او بر عموم اولیتر بود حق تعالی در این آیه رسول را ؑ فرمود بتوقیر مؤمنان و احترام ایشان و پایه نهادن ایشان را و تسلیه دادن گفت چون بتو آیند آنان که بمن و آیات من ایمان دارند بگو ایشان را سلام علیکم سلام بر شما باد محمد بن زید گفت سلام در لغت چهار معنی دارد یکی مصدر باشد من قولك سلمت علیه سلاماً و تسلیماً و یکی سلامت باشد و گفته اند جمع سلامت باشد من باب تمر و تمره و یکی نام خداست و معنی او آن است که منزه است و پاك و با سلامت از عیوب و گفته اند معنی آن است که ذوالسلام ای تسلیم الخلایق من المکاره و سلام نام درختی است بزرگ من الأشجار البادیة سمیت بذلك لسلامتها من الأفات و سلام بکسر سنگهای سخت باشد هم برای سلامت از آفات چنین خوانند اورا و سلم و سلم صلح باشد برای انکه در در سلامت دارد و سلم دلوی باشد بزرگ که یك گوشه دارد چون دلو سقایان و سلم سلف را برای آن گویند که تسلیم آن واجب باشد عند حلول الأجل فعل باشد بمعنی مفعول و سلّم نردبان باشد برای انکه تو را بانجا رساند و سپارد که مصعد تو باشد بسلامت چه اگر آن آلت نبود بانجا رسیدن بسلامت دشخوار بودی اما قوله . سلام علیکم . رفع او بابتداست و ابتدا نشاید تا نکره بود الا انکه منفی باشد یا مستفهم یا موصوف یا مخصوص یا خبرش ظرف لازم التقدم چنانکه مشروحست در کتب نحو اما چون از این پنج شرط یکی نباشد نشاید که مبتدا نکره بود در اینجا از این پنجگانه هیچ نیست جواب از این آنست که در اصل نصب بوده است بر مصدر و تقدیر انکه بر سبیل دعا

سلم الله علیك سلاماً یا بر سبیل خبر اسلم علیك سلاماً انکه خواستند تا این را از دعا ببرند و بخبری کنند از خبری ثابت مستقر گفتند سلام علیکم ای سلام ثابت مستقر غیر متوقع منتظر بل حاصل ثابت چون از مصدری ببردند او را نصب او بستدند و بر ابتدا رفع کردند او را و ان تنکیر در او رها کردند تا دلیل بود بر انکه در اصل مصدری منکر بوده است ذکره سیبویه فی الکتاب انکه فرمود رسول را ؑ که ایشان را امید ده و دل خوش کن و بگو که کتب ربکم علی نفسه الرحمة . خدای تعالی رحمت بر خود نبشته است اهل اشاره گفتند خدایتعالی چیزی بر خویشتن نوشت و چیزی بر تو انچه از باب تکلیف و مشاق بود بر تو نوشت . فی قوله کتب علیکم الصیام و کتب علیکم القتال و کتب علیکم القصاص . و مانند این و رحمت بر خود نوشت برای تو اگر تو با عجز و ضعف و مشقت این افعال بر تو بنوشته او وفا میکنی او اولیتر که با کرم و فضل و استغنای او از انکه بر خود نوشت و نفی مشقت بنوشته خود وفا کند با تو آنچه بر تو نوشت چون رنجی بان تعلق داشت از روزه و قتال و قصاص اگرچه فعل او بود حواله بخود نکرد و نگفت که من نوشتم بلکه بلفظ مجهول گفت کتب نوشتند بر شما چون برحمت رسید گفت من نوشتم بحواله بخود کرد . کتب ربکم علی نفسه الرحمة . نظیرش در شراب قطیعه فرمود . و سقوا ماء حمیاً فقطع امعائهم . گفت در دوزخ ایشان را شراب حمیم دهند تا امعاء ایشان مقطع کند چون بشراب وصلت رسید گفت من دهم و تولا من کنم با هیچ پیغمبر مرسل و فرشته مقرب نگذارم . وسقیهم ربهم شراباً طهوراً . نظیر دیگرش حکایت از ابرهیم ؑ . واذا مرضت فهو یشفین . چون من بیمار شوم او مرا شفا دهد چون در بیماری رنجی و کراهیتی بود ادب نگاه داشت و اگرچه فعل او بود باو حواله نکرد چون در شفا راحت بود حواله باو کرد ابرهیم روانداشت که بلفظ آنچه در او ادنی مایه رنجی است باو حواله کند عجب از مجبر که هرچه در جهان ناشایست و نابایست است باو حواله میکنند نویسندگان چهارند کرام الکاتبین که اعمال تو نویسند و حفظه اند که احوال تو نویسند و قلمست که اعمار و آجال تو نویسد و خدای است که رحمت برای تو بر خود نوشت چنانست که گفت بنده انچه قلم نوشت بستر م که . یمحو الله ما یشاء و یثبت . وانچه کرام الکاتبین و حفظه نوشتند بدل کنم . فاولئك یبدل الله سیأتهم حسنات . انچه من نوشتم کس محو نکند و تغییر و تبدیل بان راه نیابد . ما یبدل القول لدی و ما انا بظلام للعبید ، انچه خدا نوشت لامحال بباشد و آنرا تغییر نبود گفت . ولولا ان کتب الله علیهم الجلاء . بر بنی النضر نوشت که نشیمن رها کنند و بروند برفتند اگر خواستند و اگر نه بر خود نوشت که رسولان او غالب ایند کافر ان را فی قوله . کتب الله لأغلبن انا و رسلی . همچنان آمد که نوشت و سرای تکلیف با ممانعت و منازعه انچه نوشت بمنع مانعی ممنوع نشد و بمنازعه منازعی فرو نماند فردا که حکم او را باشد و همه پادشاهان از ولایت ممالك معزول باشند حکم همه حاکمان باطل شود حکم جز او را نبود در آنجا رحمت او که بر خود نوشت بتو رسد یا بدفع دافعی از تو مدفوع شود حاشا که چنین باشد سلیمان آصف را بگفت نامه نویس به بلقیس بنوشت ، انه من سلیمان و انه بسم الله الرحمن الرحیم . بهدهد داد ببرد و بینداخت او برداشت و برخواند پیش تخت سلیمان آمد و اسلام آورد و گردن نهاد از انجا که املا کننده سلیمان بود و نویسنده آصف و برنده هدهد و خواننده بلقیس چندانی کرامت پدید آمد که هفتاد سال گفت بلقیس ناچیز شد چه عجب انجا که قلم قلم عنایت باشد و لوح لوح رعایة باشد و مداد از خزانهٔ هدایت و رحمت باشد املا کننده مولی باشد آرنده جبرئیل خواننده محمد مصطفی ص باشد که چندانی کرامت پدید آید که هفتاد ساله وسوسهٔ ابلیس باطل شود دو نوشتهٔ من سه است یکی کتاب من است بتو یکی تکلیف منست بر تو و یکی رحمت منست برای تو انچه کتاب منست در دست گرفتی و انچه تکلیف منست بر گردن گرفتی لاجرم انچه رحمت منست دست مزد تو کنم از انچه در دست گرفتی و دستگاه تو کنم از انچه بر دست گرفتی تا تکلیف من انجا شعارت باشد و نامهٔ من انجا نهنده و قارت باشد و رحمت اینجا و انجا نثارت باشد . انه من عمل منکم سوءً .

انه شأن و کار راست که کار چنین آمد و حکم چنین راه داد که هر که او بدی کند بجهالة و نادانی مجاهد گفت معنی آنست که در وقتی که او حلال از حرام نشناسد بعضی دگر گفتند مراد آنست که داند که ولیکن علم کار نبندد و هر که او معصیتی کند بجهالت کند و بعضی دگر گفتند معنی آنست که او جاهل باشد بمال و عقوبة آن بعضی دگر گفتند جاهل باشد چون اختیار معصیت کند بر طاعت . ثم تاب من بعده واصلح . انکه توبه کند از پس آن گناه و مصلح شود وانچه بگناه افساد کرده باشد بتوبه اصلاح کند و بر گذشته پشیمان شود بر آینده عزم کند که مانندهٔ آن نکند . فانه غفور رحيم. خدایتعالی غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده است بیامرزد و بپوشد و رحمت کند و بخشاید قرا اخلاف کردند در فتح و کسر آن فی الموضعین فی قوله . انه من عمل و فانه غفور رحیم . ابن کثیر و ابو عمرو و حمزه و کسائی خواندند هر سه بکسر علی الاستیناف و عاصم و یعقوب بفتح خواندند بر انکه بدل رحمت باشد و تقدیر آن بود که . کتب ربکم انه من عمل منکم سوءً بجهالةٍ و کتب ایضاً انه غفور رحیم، ابو علی گفت اینجا چیزی تقدیر کردند . فله انه غفور رحیم. و اهل مدینه ان اول مفتوح خواندند و دوم مکسور برای فا اول محمول باشد علی کتب دوم بفا ابتدا باشد و مثله قوله . و من عاد فینتقم الله منه . و تقدیر آنست که اگر از پس او اسمی آمدی مرفوع بودی بابتدا ای فالله ینتقم منه قال و مثله قول ابن مقبل . وانی اذا ملت رکانی مناخها ، فانی علی خطی من الامر خاج ، اول محمولست علی ماتقدم و دوم بناء مستأنف است وکذلك نفصل الایات . ماهم چنین کردیم و دیدی و رفت آیات مفصل کنیم و تفصیل دهیم آن را بعضی گفتند مراد آنست که چنانکه در این سوره تفصیل آیات و بینات کردیم و دلایل و حجج بر مشرکان همچنین تفصیل دهیم و بیان کنیم ادله و حجج را برای اهل حق بر اهل باطل از هر بابی و هر نوعی و وجه تشبیه این است ، ولتستبین سبیل المجرمین اهل کوفه خواندند مگر حفص بیا باقی قرا بتا اهل مدینه سبیل خواندند بنصب باقی قرا برفع خواندند یقال بان الشئ و ابان واستبان و تبین اذا ظهر واستبنته و ابنته و بینته اذا اظهرته پس استبان هم لازم باشد و هم متعدی چنانکه بینی و سبیل هم مذکر است و هم مؤنث دلیل تذکیر قوله ، وان یروا سبیل الرشد لایتخذوه سبیلاً وان یروا سبیل الغی یتخذوه سبیلاً . و دلیل تأنیث ، قل هذه سبیلی و قوله لم تصدون عن سبیل الله من امن به و تبغونها عوجاً . انکه بیا خواند ذهب الی التذکیر و انکه بتا خواند حکم تأنیث کرد و انکه بنصب سبیل خواند و تا در فعل گفت فعل متعدی است و معنی انکه لتعلم انت یا محمد سبیل المجرمین و بعضی گفتند راجع است با امت ای لتعلم الامة سبیل المجرمین ، قل انی نهیت . رسول را عم فرمود در این آیة که بگو مشرکان را که خدایتعالی مرا نهی کرده است و زجر کرده است از انکه بتان و معبودان شمارا پرستم بدون او و نیز گفته است بگو که من متابعت اهوای شما نکنم چه اگر کنم گمراه باشم و مهتدی و راه یافته و بر ره ثواب نباشم یحیی بن وثاب و ابو رجاء العطاردی و در شاذ خواند ضللت بکسر لا و جمله قرا ضللت خواندند و آن دو لغتست ضل یضل چون قل یقل و ضل یضل چون مل یمل و اذا در آیة جزا است شرطی محذوف و تقدیر آنست که . ان فعلت فاذا ذلك قد ضللت انکه گفت نیز بگو که من بر بینه و حجتم از خدای خود و بصیرت و بیان و کذبتم به شما دروغ میدارید آن را بعضی گفتند ضمیر عاید است با نام خدای جل جلاله من قوله ربی و بعضی گفتند راجعست با معنی بینه که معنی بینه بیان باشد و مراد به بیان و بینه قرآنست یعنی من از قرآن به بینه و بیانم و شما تکذیب میکنی آن را . ماعندی ماتستعجلون به ان الحکم الا لله . نیست بنزدیك من انچه شما بان استعجال میکنی در او دو قول گفتند بعضی گفتند عذاب بود که ایشان بان استعجال میکردند لقوله ویستعجلونك بالعذاب . و بعضی گفتند آن آیات است که اقتراح میکردند بر رسول عم حقتعالی گفت بگو که بنزدیك من نیست و بدست من نیست و بمن تعلق ندارد آن بخدای تعلق دارد این بحکم اوست و حکم جز او را نیست ان بمعنی ما نفی است یقضی الحق حکم کند بحق و درستی و نصب او دو وجه را محتمل است یکی مفعول به و دوم صفت مصدر

محذوف بود والتقدیر . تقضی القضاء الحق ، اهل الحجاز و عاصم خواندند یقص الحق من القصة و بر این قرائة حق جز مفعول به نباشد ابو عمرو و اختیار یقضی کرد من القضاء گفت برای قرینة انکه . وهو خیر الفاصلین . و فصل در قضا و حکم باشد در قصه نباشد و اهل حجاز گفتند فصل در هر دو باشد هم در قول و هم در قضا الا تری الی قوله . انه لقول فصل . و نیز گفتند عرب گوید قضیت بالحق و نگویند قضیت الحق و هر دو قرائة نیکوست و حجتها متکافی و در آیه دلیل است بر انکه خدای قضای کفر و معصیت نکند و ان بقضای او نباشد برای انکه گفت خدا قضا بحق کند و کفر و معصیت باطل است باید تا بقضای او نباشد انکه گفت بگو این کافران را که اگر انچه شما بان استعجال میکنید از عذاب بدست من بودی بکردمی و براندمی بر شما و از میان ما و شما کار گذارده شدی و از بلای شما برستمی ولیکن بدست من نیست بفرمان خداست و خدای عالمتر است بظالمان و احوال ایشان که اگر تعجیل عذاب باید کردن و اگر مهلت باید دادن و مصلحت بچه تعلق دارد . قوله

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا

ونزد اوست کلیدهای نهانی نه میداند آنرا مگر او و میداند آنچه در دشت و دریاست و نه می افتد هیچ برگی مگر انکه میداند آن را

وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

و نه دانهٔ در تاریکیهای زمین و نه تری و نه خشکی مگر در کتاب روشن است

انکه گفت نه این تنها چنین است که هر چه در پردهٔ غیب است بعلم من است و کلید آن بنزدیك منست و ره گشایش آن باعلام و اخبار من است . وعنده مفاتح الغیب . واحدش مفتح و ابن سمیقع خواند مفاتیح الغیب جمع مفتاح یعنی از من توان شناختن و از من بان توصل توان کردن . لا یعلمها الا هو . جز او کس نداند یعنی هر که عالم بعلم باشد انچه داند از طریقی داند و چون بغیب طریق نباشد او را غیب نداند مفسران خلاف کردند در انکه مراد بمفاتح الغیب چیست عبدالله عمر روایت کرد که رسول عم گفت که آن پنج چیز است که در آیه هست من قوله . ان الله عنده علم الساعة الی اخرها ، سدی گفت مفاتیح غیب خزاین غیب است ضحاك و مقاتل گفتند خزاین زمین خواست و علم نزول و عذاب و انکه کی مصلحت باشد و کی نباشد و کی تعجیل باید و کی امهال باید عطا گفت مراد عواقب و مآل امور است وانچه عاقبت خلقان و مرجع ایشان بان است از ثواب و عقاب بعضی دگر گفتند مراد آجال است و وقت انقضای آن بعضی دگر گفتند احوال خلقان است از سعادت و شقاوت و گفتند عواقب اعمار و خواتیم اعمال است و گفته اند هر چیزی است که هنوز نیست و اگر باشد کی باشد و چگونه باشد عبدالله مسعود گفت پیغمبر ما عم همه چیز بداند الا مفاتیح غیب . ویعلم مافی البر والبحر . و نیز داند انچه در دریا و خشکی است مجاهد گفت مراد به بر بیابان است و به بحر هر شهری و جائی که در او آب باشد و هر چه در آب است و در صحرا است از جماد و حیوان علم آن بنزدیك من است ، وماتسقط من ورقة الا یعلمها . و هیچ برگ از درخت نیفتد الا بعلم من عبدالله عباس گفت هیچ درخت نیست در بحر و بر الا فرشتهٔ موکل است که داند که هر برگی که از آن درخت بیفتد کدام جانور بخورد و کدام نخورد و داند که چند بیفتد و چند نیفتد بعضی اهل علم گفتند برگ که از درخت بر زمین آمد خدایتعالی داند که چند است و چند بار از این روی بر آن روی گردد و انچه خدای گفت از بحر و بر و برگ درخت چیزی گفت که بخاطر ما نزدیك است والا معلومات او را نهایت نیست جل جلاله هر چه صحت معلومی دارد بر وجهی که صحیح باشد که معلوم باشد واجب است که معلوم او بود با جزاء و تفاصیل و مقادیر همه چیز عالم است . ولا حبة فی ظلمات الارض . و نیز هیچ دانه نیست از زیر زمین الا بعلم من است و گفته اند بظلمات الارض زیر آن صخره خواست که زمین بر آن نهاده است . ولا رطب

ولا یابس وهیچ تری وخشگی نیست والا آن در کتاب مبین است عبدالله عباس گفت رطب آبست ویابس بادیه
است عطا گفت رطب زمین است که نبات رویاند ویابس انکه نرویاند وبعضی دیگر گفتند که مراد برطب زبان مؤمن
است که بذکر خدای تر باشد ومراد بیابس زبان کافر است که از ذکر خدا خشگ باشد وبعضی دگر گفتند مراد اشجار و
نبات است داند که ازان تر کدام است وخشگ کدام وعبدالله بن الحارث گفت بر زمین هیچ جای نیست که بر آن
درخت است یا گیاهی چندانی که سر سوزنی را جای باشد والا بر انجا فرشتهٔ موکل بود داند که آن تاکی تر بود وتاکی خشگ
باشد بعضی دگر گفتند رطب قطره باران است ویابس موقع آن است در زمین در خبر است که رسول گفت شب معراج
که مرا باسمان بردند فرشتهٔ را دیدم که اورا هزار هزار دست بود وبر هر دستی هزار هزار انگشت وبان انگشتان
حساب وشماری میگرفت جبرئیل را گفتم این فرشته کیست وچه حساب میکند گفت این فرشتهٔ ایست که موکل
بر قطرهای باران است که قطرات باران نگاه دارد که چند قطره از آسمان بر زمین آید من آن فرشته را پرسیدم تو دانی
که از انگاه که خدای تعالی جهان را آفریده است چند قطره باران از آسمان بزمین آمده است گفت یا رسول الله
بان خدای که تورا بحق بخلق فرستاد که جز انکه دانم که چند قطره باران از آسمان بزمین آمد تفصیل آن دانم که
بر بحر چند آمد وبر بر چند آمد وبر خراب چند آمد وبر عمران چند آمد وبر بستان چند آمد وبر شورستان چند آمد
وبر گورستان چند آمد رسول عم گفت عجب بماندم از خاطر او در انحساب وحفظ آن مرا گفت یا رسول الله حسابی
هست که من با این همه ذهن وخاطر ودستها وانگشتان بان نرسم گفتم آن کدام حساب است گفت جماعتی از امت تو در مجمعی
حاضر باشند کسی پیش ایشان نام تو برد ایشان بر تو صلوات بفرستند من حصر وحد ثواب ایشان ندانم . نافع روایة
کرد از عبدالله عمر که رسول عم گفت هیچ زرعی نیست بر روی زمین وهیچ درختی ومیوهٔ والا بروی نوشته
است بسم الله الرحمن الرحیم رزق فلان بن فلان این روزی فلان بن فلان است وذلك فی قوله فی محکم کتابه ،
وما تسقط من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین . اهل معانی گفتند
این جمله کنایت است وعبارت از جمله معلومات جز که این مذکورات نمود از حسب خاطر ماذکر کرد که چیزها
خالی نبود از انکه یا در بحر باشد یا در بر یا برگ باشد بالای درخت یا دانه در زیر زمین یا تر یا خشگ ومراد بانکه
همه چیز بر همه وجه که باشد وغرض از این بیان آن است تا مکلفان بطاعت نزدیك شوند واز معصیت دور وبدانند
که انچه جمادات است که بان خطاب نیست ودر تحت ثواب وعقاب نیست از حصر وشمار او بیرون نیست افعال مکلفان
مخاطب مأمور ومنهی اولیتر که محصور ومکتوب ومحفوظ باشد تا بر آن جزا دهد وثواب وعقاب فرماید تا مکلفان عند
آن بیان اختیار طاعت کنند واجتناب معاصی والله تعالی یوفقنا لما یحب ویرضی . از صادق عم روایت کردند که مراد
ببرگ افتاده سقط است که از شکم مادر بیفتد ومراد بحبه در ظلمات زمین فرزند است در تاریکی رحم مادر ومراد
برطب انچه از آن زنده ماند وبزاید وبیابس انچه نیست شود یا بمیرد ومراد بکتاب لوح محفوظ است بنزدیك بیشتر
مفسران وبعضی دگر گفتند کنایت است از عالمی خدای تعالی وخدای تعالی این وامثال این در لوح محفوظ پیدا کند تا
فرشتگان به بینند وبدانند که خدای تعالی علام الغیوب است وایشان را لطف باشد در اداء طاعات وبعضی از ایشان
متعبد باشند بحصر وحفظ آن وعبادت ایشان آن بود چنانکه در خبر قطرهٔ باران برفت . قوله

وَهُوَ الَّذِی یَتَوَفّیٰکُمْ بِاللَّیْلِ وَیَعْلَمُ مٰا جَرَحْتُمْ بِالنَّهٰارِ ثُمَّ یَبْعَثُکُمْ فِیهِ لِیُقْضیٰ اَجَلٌ مُسَمًّی ثُمَّ اِلَیْهِ
واوست انکه میمیراند شمارا بشب ومیداند انچه از خیر وشر کردید در روز پس برانگیخت شمارا در آن تا حکم کند مدت نام برده شده پس بسوی اوست

مَرْجِعُکُمْ ثُمَّ یُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * وَهُوَ الْقٰاهِرُ فَوْقَ عِبٰادِهِ وَیُرْسِلُ عَلَیْکُمْ حَفَظَةً حَتّیٰ اِذٰا جٰاءَ
بازگشت شما پس آگاه کند شمارا بانچه بودید میکردید واوست توانا بالاتر بندگانش ومیفرستد برشما نگاهبان تاانکه هرگاه بیاید
اَحَدَکُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنٰا وَهُمْ لاٰ یُفَرِّطُونَ * ثُمَّ رُدُّوا اِلَی اللّٰهِ مَوْلٰیهُمُ الْحَقِّ اَلاٰ لَهُ الْحُکْمُ وَهُوَ
یکی از شمارا مرگ میمیراند اورا فرستادگان ما وایشان فرونهند پس گردانیده شوند بسوی خدا یاور ایشان راست است آگاه باش مراوراست حکم واو
اَسْرَعُ الْحٰاسِبِینَ * قُلْ مَنْ یُنَجِّیکُمْ مِنْ ظُلُمٰاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْیَةً لَئِنْ اَنْجٰینٰا
زودتر شماره کنندگان بگو کیست که میرهاند شمارا از تاریکیهای خشکی ودریا میخوانیداورا بزاری وپنهانی هرآینه اگر برهانی مارا
مِنْ هٰذِهِ لَنَکُونَنَّ مِنَ الشّٰاکِرِینَ * قُلِ اللّٰهُ یُنَجِّیکُمْ مِنْهٰا وَمِنْ کُلِّ کَرْبٍ ثُمَّ اَنْتُمْ تُشْرِکُونَ * قُلْ هُوَ
از این هرآینه بوده باشیم از شکرگذاران بگو خدا میرهاند شمارا ازآن وازهراندوهی پس شما شرك می آورید واوست
الْقٰادِرُ عَلیٰ اَنْ یَبْعَثَ عَلَیْکُمْ عَذٰابًا مِنْ فَوْقِکُمْ اَوْ مِنْ تَحْتِ اَرْجُلِکُمْ اَوْ یَلْبِسَکُمْ شِیَعًا وَیُذِیقَ
توانا براینکه برانگیزاند برشما عذابیرا ازبالای شما یا اززیر پاهای شما یا بهم اندازد شمارا گروههائی متفق ومیچشاند
بَعْضَکُمْ بَأْسَ بَعْضٍ اُنْظُرْ کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیٰاتِ لَعَلَّهُمْ یَفْقَهُونَ * وَکَذَّبَ بِهِ قَوْمُکَ وَهُوَ الْحَقُّ
پاره از شمارا سختی بسبب بعضی بنگر چگونه میگردانیم آیتهارا تاشاید ایشان بفهمند وتکذیب کردند بان قوم تو واو حق است
قُلْ لَسْتُ عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ لِکُلِّ نَبَاءٍ مُسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * وَاِذٰا رَاَیْتَ الَّذِینَ یَخُوضُونَ فِی آیٰاتِنٰا
بگو نیستم من برشما نگاهدارنده برای هرچیزی وقتی مقرراست وزود باشد که بدانید وچون به بینی کسانیرا گفتگو میکنند در آیتهای ما
فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّیٰ یَخُوضُوا فِی حَدِیثٍ غَیْرِهِ وَاِمّٰا یُنْسِیَنَّکَ الشَّیْطٰانُ فَلاٰ تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّکْریٰ مَعَ
پس رو بگردان از ایشان تا گفتگو کنند درسخنی غیر از آن واگر فراموش کرد تورا شیطان پس منشین بعد از یادآوردن من با
الْقَوْمِ الظّٰالِمِینَ * وَمٰا عَلَی الَّذِینَ یَتَّقُونَ مِنْ حِسٰابِهِمْ مِنْ شَیْءٍ وَلٰکِنْ ذِکْریٰ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ *
گروه ستمکاران ونیست بر آنانکه پرهیزکاری میکنند از حسابشان از چیزی ولیکن پندیست تا شاید ایشان بپرهیزند
وَذَرِ الَّذِینَ اتَّخَذُوا دِینَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَیٰوةُ الدُّنْیٰا وَذَکِّرْ بِهِ اَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمٰا کَسَبَتْ لَیْسَ
وبگذار آنانکه گرفتند دینشان را به بازیچه ولهو ومغرور کرد ایشان را زندگانی دنیا وپند ده بان اینکه مبادا گیر انیده شود نفس بانچه کسب کرده نیست
لَهٰا مِنْ دُونِ اللّٰهِ وَلِیٌّ وَلاٰ شَفِیعٌ * وَاِنْ تَعْدِلْ کُلَّ عَدْلٍ لاٰ یُؤْخَذْ مِنْهٰا اُولٰئِکَ الَّذِینَ اُبْسِلُوا بِمٰا کَسَبُوا لَهُمْ
مراورا از جز خدا دوستی ونه شفاعت کننده واگر جزا دهد هر جزائی گرفته نشود از ان انهایند آنانکه گیر انیده شدند بانچه کسب کردند مر ایشانراست
شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَعَذٰابٌ اَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ * قُلْ اَنَدْعُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُنٰا وَلاٰ یَضُرُّنٰا وَنُرَدُّ
شراب از آب جوشان وعذاب دردناك بانچه بودند که حق را میپوشند بگو آیا بخوانیم از جز خدا انچه سود ندهد مارا ونه ضرر رساند مارا وباز پس رویم
عَلیٰ اَعْقٰابِنٰا بَعْدَ اِذْ هَدٰینَا اللّٰهُ کَالَّذِی اسْتَهْوَتْهُ الشَّیٰاطِینُ فِی الْاَرْضِ حَیْرٰانَ لَهُ اَصْحٰابٌ یَدْعُونَهُ اِلَی
بر پاشنهای خود بعد از آنکه راه نمود مارا خدا چون آن کسیکه از راه بیرون برده اورا شیطان در زمین سراسیمه مر اورا یاران که میخواندند اورا بسوی
الْهُدَی ائْتِنٰا قُلْ اِنَّ هُدَی اللّٰهِ هُوَ الْهُدیٰ وَاُمِرْنٰا لِنُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰالَمِینَ * وَاَنْ اَقِیمُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّقُوهُ
هدایت که بیا بسوی ما بگو بدرستیکه راه خدا اوست راه ومامور شدیم که گردن نهیم مر پروردگار جهانیان را واینکه بر پا دارید نمازرا وبپرهیزید
وَهُوَ الَّذِی اِلَیْهِ تُحْشَرُونَ * وَهُوَ الَّذِی خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ بِالْحَقِّ وَیَوْمَ یَقُولُ کُنْ فَیَکُونُ
واواست انکه بسوی او حشر کرده شوید واوست آنکه آفرید آسمانها وزمین را براستی وروزیکه میگوید بشو پس میشود
قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْکُ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ عٰالِمُ الْغَیْبِ وَالشَّهٰادَةِ وَهُوَ الْحَکِیمُ الْخَبِیرُ *
گفتار اوراست است ومر اوراست پادشاهی روزیکه دمیده درصور داننده نهان وآشکارا واوست درست کردار آگاه

قوله تعالى وهو الذی یتوفیکم باللیل ، حق تعالی در این آیه از نعم خود بعضی تذکیر کرد و یاد داد مکلفان را
گفت او آن خداست که توفی کند شمارا در شب در معنی او چند قول گفتند زجاج گفت بخواباند شمارا
در شب جبائی گفت یتوفیکم ای یقبضکم قبض روح کند شمارا و این هم کنایت است از خواب
و بعضی دگر گفتند و این اختیار علی بن الحسین المغربی است که یحصیکم بشمارد شمارا و التوفی
الحصر قال الشاعر . انّ بنی دارم لیسوا من احد ، لیسوا الی قیس ولیسوا من اسد . ولا توفیهم قریش فی العدد .
ای لم یحصهم فی العدد . ویعلم ماجرحتم فی النهار ای کسبتم و آنچه شما کسب کنید و جوارح الطیر کواسبها و فلان جارحة
اهله ای کاسبهم ومنه قوله . وما علمتم من الجوارح . مراد سگان صید ند حقتعالی گفت او آن خداست که شمارا
بشب بخواباند و انچه شما بروز کنید و اندوزید از خیر و شر تفاصیل آن داند . ثم یبعثکم فیه . پس برانگیزد شمارا
یعنی بیدار کند از خواب در روز و بعث از خواب بیدار کردن باشد و ایجام اد آنست نظیره قوله . وکذلك بعثناهم
لیتساءلوا بینهم . و بعث زنده کردن مردگان باشد من قوله تعالی . وان الله یبعث من فی القبور . و بعث فرستادن
پیغمبران باشد فی قوله . ولقد بعثنا فی کل امة رسولاً . و بعث انگیختن و تحریض باشد یقال بعثه علی کذا اذا حرضه
علیه انکه شمارا بروز برانگیزد از خواب . لیقضی اجل مسمی . تا اجل آن معلوم را و آن انفاس شمرده را بسر برند
پس انکه مرجع و بازگشت تان باو بود پس خبر دهد شمارا انچه کرده باشید و این آیه نیز بر سبیل تنبیه گفت مکلفان را
بر انواع نعم او و تنبیه بر احوال ایشان و انکه خدایتعالی بشب و روز بر احوال ایشان مطلع است اگر بشب خفته باشند
و اگر بروز بر کسب باشندی بر عمل پس بعاقبت بمیراند ایشان را و انکه برانگیزد تا هر کسی را بسزا جزا دهد بر وفق عمل او
تا مکلفان چون این بشنوند و اندیشه کنند ایشان را داعی باشد بر طاعت و صارف باشد از معصیت بصلاح نزدیك شوند
و از فساد دور شوند ، وهو القاهر فوق عباده . حق تعالی در این آیه بیان کرد که خلقان همه اسیر و مقهور ند و او بر
بالای ایشان نه بمعنی جهة قاهر است ایشان را بل بمعنی قوت و قهر و غلبه و علو و قدرت بر ایشان یعنی فرمان او بالای فرمان
ایشانست . ویرسل علیکم حفظة . و بفرستاد بر شما از فرشتگان حافظانی که اعمال شما نگاه میدارند و حفظه جمع
حافظ باشد و از جملهٔ جموع فاعل یکی فعل باشد ککاتب و کتبه و سافر و سفرة و بارز و برزة و خازن و خزنه نظیرش
در معنی . وان علیکم لحافظین . وقال الشاعر وقیل انه لعمر بن الخطاب ، ومن الناس من یعیش شقیاً ، جاهل
القلب غافل الیقظه ، واذا کان ذا وفاء ورأی ، حذر الموت والتقی الحفظه ، انما الناس راحل ومقیم . فالذی بان
للمقیم عظه ، حتی اذا جاء احدکم الموت . تا چون وقتی که مرگ یکی از شما آید رسولان ما یعنی فرشتگان جان او بردارند
حسن گفت ملك الموت و اعوان او و توفی قبض باشد چنانکه بیان کردیم و بعضی دگر گفتند . احصته رسلنا ، رسولان
ما ایشان را بشمارند یعنی فرونگذارند ایشان را و مهمل نکنند در خبر میاید که رسول عم گفت شب معراج که مرا
باسمان بردند فرشتهٔ را دیدم که بر کرسی نشسته ترش روی و دلتنك همه فرشتگان چون مرا دیدند در روی من
بخندیدند مگر او و لوحی در دست گرفته و در آنجا مینگریدمن جبرئیل را گفتم این فرشته کیست که بر روی من نخندید
و استبشاری نکرد گفت این ملك الموت است که از آن گاه که خدایتعالی او را آفریده کسی او را خندان ندید گفت من بر
او شدم و گفتم یا ملك الموت قبض ارواح خلقان چگونه کنی یکی بمشرق و یکی بمغرب و این لوح چیست در انجا چه نوشته
است گفت اما لوح در آنجا اجال خلقانست خدایتعالی از این شب قدر تا آن شب قدر آنان را که در انسال وقت مرگ
نهاده باشد نام ایشان و اجل ایشان بر این لوح ثبت فرماید و بمن دهد تا من در او می نگرم و آنوقت را مراقبه میکنم و اما
کیفیت قبض حقتعالی این دنیا را پیش من همچنان نهاده که خوانی پیش کسی نهند که هر کجا خواهد دست بیاورد و انچه

و انچه خواهد بر دارد و بیك روایت آنست که گفت مرا اعوان باشند نه هر کس را من تولای قبض روح کنم آنجا که من
نرسم اعوان و گماشتگان من بروند و قبض روح انکس کنند فذلك قوله ، توفته رسلنا وهم لا یفرطون . ایشان
در انچه بدیشان مفوض باشد در آن تقصیر نکنند و تغافل و توانائی نمایند جبائی گفت معنی آنست که قبض روح او پیش از
اجل نکنند از فرط گرفت اذا سبق ، ثم ردوا الی الله ، پس ایشان را رد کنند با خدای یعنی با جائی که در آنجا کس را
حکمی نبود جز او را انکه وصف کرد او را بانکه او خداوند ایشانست و اولیتر است بایشان برای انکه خالق و مالك
ایشانست و قادر بر نفع و ضر را ایشان و حق وصف اوست و نامی از نامهاء خداست جل جلاله و بر صفت مجرور است
، الا له الحکم ، گفتند تقدیر آنست که الا تعلمون ان له الحکم نمیدانید که حکم او راست و کس را بر او حکم نبود . وهو
اسرع الحاسبین . و او زود حساب تر است از همهٔ حساب کنندگان و تفسیر این برفت فی قوله وهو سریع الحساب
حمزه خواند تنها توفیه رسلنا و تذکیر فعل برای تقدم فعل و انکه جمع تأنیثی باشد نه حقیقی و دگر قراء توفته خواندند
بتاء تأنیث برای انکه جمع مؤنث باشد ، قل من ینجیکم من ظلمات البر والبحر . بگو ای محمد این کافران کافر نعمت را
که کیست که شمارا برهاند از ظلمات و تاریکیهای بر و بحر چون گرفتار شوی در شبهای تاریك گاه در بیابان گاه در دریا
در مانده و متحیر شده اگر نه آنستی که ستارگان را راهنمائی پیدا کرده است که بان راه برند والا هلاك شدی و ره نجات
نیافتندی و یعقوب گفت ینجیکم من الانجاء بتخفیف دیگران بتشدید خواندمن التنجیه ، تدعونه . میخوانی او را
در آنحال . تضرعاً وخفیة . بزاری و خواهش بروجه پوشیدگی . فیما بینکم و بینه . و نصب او بر مفعول له است
و ابوبکر خواند وخفیة بکسر خا اینجا و در اعراف و این دو لغتست انکه حق تعالی باز گفت که ایشان در تضرع و دعا
چه گویند در کلام محذوفی مقدر است و آن آنست که . یقولون لئن انجیتنا من هذه ، میگوی اگر مارا برهانی بار
خدایا از این محنت و شدة . لنکونن من الشاکرین ، ما از جملهٔ شاکران باشیم اهل کوفه خواندند الا ابن شامی لئن
انجانا من هذه بر لفظ اخبار عن الغائب الواحد والمعنی لئن انجانا الله من هذه الشدة و بعضی اهل معانی گفتند ظلمة
البر والبحر کنایت است از شداید آن عرب و عجم روزگار شده را روزگار تاریك خوانند و یوم مظلم گویند و یوم
ذو کواکب و در سختی و محنت گویند . لاریتك الکواکب من نهار ، من ستاره بروز بتو نمایم یعنی روز چنان بر تو
تاریك کنم که ستاره بر آید و تو بینی چنانکه شاعر گفت . بنی اسد هل تعلمون بلاءنا . اذا کان یوماً ذا کواکب
اشهبا . وقال آخر . فدی لبنی ذهل بن شیبان ناقتی . اذا کان یوماً ذا کواکب اشنعا . قل الله ینجیکم منها . بگوای
محمد که خداست که برهاند شمارا از آن شدت و سختی و از هر غمی و اندوهی . ثم انتم تشرکون . انکه با اینهمه شرك
میداری و با او انباز می گیری اهل کوفه و ابوجعفر خواندند ینجیکم بالتشدید من التفعیل و باقی قرا بتخفیف و حمزه و کسائی
و خلف انجانا بامالة خواندند و دیگران بر خطاب انجیتنا انکه گفت بگو که اوست که قادر است بر آن که بفرستد بر
شما عذابی از بالای سر شما از صاعقه و سنگ باران چنانکه با قوم موسی کرد و با قوم لوط و طوفان که با قوم نوح کرد
. او من تحت ارجلکم . یا از زیر پایهای شما چنانکه با قارون کرد از خسف ضحاك گفت عذاباً من فوقکم عذابی که از
قبل بزرگان و اکابرتان باشد . او من تحت ارجلکم . و از آنانکه در رتبه و منزلت دون شمااند مجاهد گفت عذاباً
من فوقکم عذابی از بالای شما یعنی سلاطین و امراء ظلم او من تحت ارجلکم یعنی بندگان و زیر دستان بد
. او یلبسکم شیعاً . یا در شما پوشاند پراکندگی و اختلاف کلمه و ناسازگاری و ناهمواری و اختلاف هواها
. ویذیق بعضکم بأس بعض . و بچشاند شما را بهری را سختی بهری یعنی شمشیر مختلف تا بهری بهری را
میکشند چنانکه در بنی اسرائیل بود در خبر است که رسول عم چون این آیه آمد جبرئیل را گفت . ما

بقاء امتی علی ذلك بقای امت بر این چیزها چه باشد جبرئیل گفت من بنده‌ام همچو تو از خدای در خواه
رسول ﷺ برخاست ووضوی نماز تازه کرو نماز گذارد و ازخدای درخواست که این آفت از امت او
بگرداند دو حاجت رواشد و یکی ممنوع آمد پس رسول ﷺ گفت من ازخدای درخواستم تا عذاب نکند امت مرا
عذابی ازبالای سرشان و زیر پایهاشان اجابت کرد وخواستم تا باس ایشان درمیان ایشان نیفکند این دعا اجابت نکرد
وجبرئیل گفت فناء امت تو به تیغ خواهد بودن زهیری گفت خباب بن الارت گفت شبی از شبها رسول را ﷺ
مراقبه میکردم واو نماز میکرد تا صبح برآمد چون روز بود گفتم یارسول الله دوش نماز بسیار کردی و
دگر شبها ندیدم که چنان کردی آن چه نماز بود گفت آن نماز رهبت ورغبت بود از خدای تعالی سه چیز بخواستم
دو بداد و یکی منع کرد ازخدای درخواستم تا دشمن بر من مسلط نکند بداد مرا این و بخواستم که بر ایشان قحط
عام نفرستد که از آن هلاك شوند بداد مرا آن و درخواستم تا شدت و بأس ایشان درمیان ایشان نیفکند فزواها عنی
از من دریغت ونداد مرا آن . انظر کیف نصرف الایات بنگر که ماآیات چگونه میگردانیم تا باشد
که اینان بدانند امامعنی لبس شیعا منع لطف باشد و خذلان برسبیل عقوبت تخلیة بعضهم الی بعض بیانش قوله تعالی
وکذلك نولی بعض الظالمین بعضاً بما کانوا یکسبون . وهمچنین معنی اذاقه بعضی بأس بعض هم تخلیه باشد و تمکین و
منع لطف بر این وجه که گفتیم ، وکذّب به قومك وهو الحق ، وقوم تو دروغ میدارند آن را و آن حق است
خلاف کردند در انکه ضمیر عاید با چیست بعضی گفتند عاید است با قرآن یعنی قرآن دروغ میدارند واوحق و
درست است و بعضی گفتند راجع است با تصریف آیات که تصرف بر او دلیل میکند انکه او را فرمود که بگو که من
بر شما وکیل نه‌ام یعنی موکل نه‌ام و مسلط و نگاهبان تا شما را از کفر و تکذیب منع کنم بقهر برای انکه وکیل موکل
باشد بحفظ چیزی ودفع آفات ومضرّت از او وابو القاسم بلخی گفت این آیه بمکه فرود آمد پیش از انکه رسول را ﷺ
کارزار فرمودند از آن پس چون او را قتال فرمودند موکل و مسلط بود و کذا قوله . وما انت علیهم بجبار . ای بمسلط
وقوله فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمسیطر قیل مسلطه وقیل رقیب واین همه آیات قتال منسوخ است انکه گفت
بگو این قوم را که لکل نباء مستقر هر خبری را که از این اخبار که من میگویم مستقری و قرارگاهی است ووقت وقوعی که
ظاهر شود ایشان را صدق آن خبر و بدانند که تو راست گفتی ، وسوف تعلمون و بدانید شما پس از این صدق و صحت این
اخبار و این بر وجه تهدید و وعید است واما وقت مستقر خبر وقوع مخبر باشد اما در دنیا و اما در آخرة بعضی گفتند مراد
وقت ظفر رسول است با ایشان که دست او را باشد بر ایشان سدی گفت نبأ مستقر ای میعاد عطا گفت معنی آن است که
هر عذاب جماعتی را وقتی است که تا آنوقت نرسد آن هلاك و آن عذاب نرساند کلبی گفت لکل قول و فعل حقیقة انچه در
دنیا باشد خود بدانی وانچه در آخرت بود بحسب استحقاق هر کس از ثواب وعقاب و در بعضی تفاسیر آمد که این آیه سود
دارد درد دندان را چون بر کاغذی نویسند و در دندان گیرند خدایتعالی شفا دهد ، واذا رایت الذین یخوضون فی
آیاتنا . سبب نزول آیه آن بود که مشرکان چون با یکدیگر افتادندی حدیث رسول کردندی و شین از او کردندی و در
او و در قرآن طعن زدندی و مسلمانان حاضر بودندی نکیری و تغییری نتوانستندی کردن خدای تعالی این آیه فرستاد
و ایشان را نهی کرد از مجالست ایشان گفت یا محمد چون به بینی خطاب بار سول و مراد امت آنان را که در آیات ما که در
قرآن است و معجزات رسول است خوض کنند و خوض دخول باشد یقال خاض فی الماء وخاض فی الحدیث حسن
بصری و سعید جبیر گفتند معنی خوض دروغ است انجا یعنی چون به بینی اینان را که در آیات من طعن می زنند و دروغ
میگویند و بعضی دیگر گفتند خوض تخلیط باشد و در حدیث شدن بر سبیل استهزاء و عیب و بازی و عرب گویند ترکت

فلاناً یخوض فی کذا یعنی پای فرو می نهد نه بر بصیرت و در دهش و تحیر باشد از ایشان عدول کن و اعراض نمای و برگرد
از ایشان و رها کن ایشان را تا انگه که در حدیث دیگر شوند . واما ینسینك الشیطان . واگر چنانکه تو را شیطان از یاد
ببرد و فراموش کنی از وسوسهٔ شیطان ابن عامر خواند بتشدید سین از تفعیل و باقی قرا بتخفیف خواندند من الانساء
و بیان کردیم که افعال و تفعیل در باب تعدیه یکی باشند جز که جایز بود که در تفعیل دلیل تکثیر کند اگر این فعل در
حال نسیان حاصل آید انجا مؤاخذه نیست . فلا تقعد بعد الذکری . پس از انکه یادت آید با این ظالمان وکافران منشین
وذکری از بناء مصدر است سعید جبیر و سدی وابو جعفر بن میسر وابو القسم بلخی گفتند این خاص برسول است در
بدایة اسلام اما چون اسلام قوی شد و مسلمانان اظهار اسلام کردند بر کافران انکار کردندی نشستن با ایشان برسبیل
احتجاج و حجة انگیختن وابو القسم بلخی گفت این آیه دلیل میکند که سهو و نسیان بر پیغمبران روا باشد بخلاف انکه
رافضه گویند و این چیزی نیست که او گفت از برای انکه ما گوئیم سهو و نسیان بر ایشان روا نباشد در انچه از خدایتعالی
میگذارند چه اگر روا باشد و ثاقت برخیزد از قول ایشان در اداء رسالت فاما در امور دنیاوی روا داریم سهو و نسیان
بر ایشان مادام که مستمر نشود که منفر باشد و چگونه سهو بر ایشان روا نبود و ایشان بخسبند و بیمار شوند و بیهوش شوند
در بیماری قوله تعالی . وما علی الذین یتقون من حسابهم من شیء . در آن دو قول گفتند یکی انکه معنی آیه این است
که از حساب کافران خائض در طعن قرآن و بر مؤمنان چیزی نیست و این قول بیشتر مفسران است برای انکه ملایم آیهٔ
اول است و متعلق است باو و جماعتی مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که چون آیهٔ اول آمد مسلمانان را نهی کرد خدای
تعالی از مجالست کفار در وقت خوض در طعن قرآن و رسول مسلمانان گفتند یارسول الله اگر هرگه که مشرکان این
حدیث کنند ما خانهٔ خدا و مسجد الحرام و طواف و نماز رها کنیم کار ما با خلل شود خدای تعالی این آیه فرستاد و گفت
از حساب شمار ایشان چیزی نیست بر شما و بر این وجه یا آیه دوم ناسخ اول بود یا مخصص او اما نسخ از آن وجه باشد که
انچه ممنوع بود از مجالست مرخص بود و این قول بعضی مفسران است چون سدی و سعید جبیر و بلخی وجز او واما
تخصیص از آن وجه باشد که خدای تعالی گفت شما را مجالست منهی از آمد و شد و نماز و طواف و گذر نهی نیست شما را آیه
از این وجه تخصیص آیه اول بود بعضی دگر گفتند سبب نزول آن بود که مسلمانان گفتند ما ترسیم که اگر بر ایشان انکار
نکنیم مستحق ذم باشیم خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت از حساب ایشان بر شما چیزی نیست و قول دیگر آنستکه معنی آیه
آنستکه متقیان را از حساب باکی و رنجی نباشد بر ایشان جز مجرد حساب نباشد اما تبعه و مشقه و مناقشه و حساب نبود ایشان را
ولیکن ذکری ولیکن یاد کردی و ذکر و ذکری هر دو مصدر باشد و در محل او دو وجه باشد یکی نصب علی تقدیر وذکر
هم ذکری و دیگر رفع علی تقدیر هو ذکری لهم لعلهم یتقون تا باشد که ایشان از خوض و مجالسة خایضان بپرهیزند انکه
گفت . وذر الذین اتخذوا دینهم لعباً ولهواً . گفت رها کن گروهی را که دین خود را بازی گرفته‌اند و سخریه و فسوس
واستهزا وذر فعلی است همچنین دع که از او جز مستقبل نیاید و امر و نهی که از مستقبل مأخوذ است فعل ماضی و
مصدر از او مستعمل نیست و نه فاعل و مفعول لا یقال وذر ولا ودع ولا وزراً ولا ودعاً ولا واذراً ولا وادعاً ولا موذوراً
ولا مودوعاً وانما یقال ذر ذلك ودعه ولا تذر ولا تدع وهو یذر و یدع گفت رها کن ایشان را و با ایشان مناظره و
محاجه مکن و از ایشان توقع انتفاع بان مکن چه ایشان انچه گویند و شنوند از سر لهو و بطر و بازی و عبث شنوند و گویند
و زندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده است و بفریفته و بعضی مفسران گفتند مراد آن است که هر امتی که ایشان را عیدی
کردند و در آن عید ایشان را عبادتی فرمودند ایشان آن عید بر لهو و لعب بسر بردند جز امت محمد که ایشان آدینه‌ها
واعیاد بر نماز و عبادت صرف کردند بیشتر . وذکر به ان تبسل نفس بما کسبت . و یادده ایشان را انکه هر نفسی را بعمل

خود گرو کنند و بعضی اهل معانی گفتند معنی آنستکه و ذکر به ان تبسل نفس یاد کن و تذکیر کن تا ابسال نکنند هر نفسی را بانچه کرده باشند چنانکه گفت . یبین الله لکم ان تضلوا . خدای بیان می کند شمار اتا گمراه نشوید و اگر حمل آیه بر ظاهر کنند معنی مستقیم باشد و باین تعسف حاجت نیست امابایة که باستشهاد آورد جز چنان نشاید مفسران در معنی ابسال خلاف کردند بعضی گفتند مراد هلاك است و این قول عبدالله عباس است قتاده گفت معنی او حبس است حسن و مجاهد و عکرمه و سدی گفتند ابسال تسلیم النفس للهلاك باشد خویشتن بهلاك سپردن و علی بن طلحه گفت از عبدالله عباس ابسال احراق باشد ابن زید و مورخ گفتند مؤاخذه بگناه باشد . قال الشاعر . وابسالی بنیّ بغیر جرم . بعوناه ولا بدم مراق . وروی جنیناه اخفش گفت ابسال مجازات باشد فرا گفت ابسال ارتهان باشد بگرو نهادن و انشد ونحن رهنا بالافاقة عامراً . بما کان فی الدرداء یوماً فابسلا . عطیة العوفی گفت معنی آن است که اورا بخازنان دوزخ سپارند اهل لغت گفتند اصل ابسال تحریم باشد یقال ابسلت الشیء اذا حرمته والبسل الحرام قال الشاعر . بکرت بلومك بعدوهن فی الندی بسل علیك ملامتی وعتابی . و باسل شجاعی باشد که کس پیرامن او نیارد شدن پنداری بر خود حرام کرده است که گرد او گردد و شراب بسل ای متروك قال الشنفری . هنالك لا ارجو حیوة تسرنی . سجیس اللیالی مبسلا بالجرائر . ای ماخوذاً ومرتهناً . لیس لها من دون الله . نباشد آن نفس را بدون خدای عز و جل یعنی از او گذشته و جز او یاری نه و شفاعت خواهی نه و اصل شفاعت من الشفع که شافع دوم طالب بود در طلب بغیه او و از آنجا گفت امیر المؤمنین ع . الشفیع جناح الطالب . شفاعت خواه بال جوینده است . وان تعدل کل عدل لا یؤخذ منها و اگر این نفس که ذکر آن رفت هر فدیه که شاید کردن بکند از او فرانگیرند و نپذیرند و عدل برای آن فدا باشد که عدل مفدی بود و در برابر او افتد و ابو عبیده گفت مراد عدل است که ضد جور بود اگر هر عدل که در جهان هست در قیامت بجای آرد مثلاً از او قبول نکنند پس از آنکه در دنیا ظالم بوده باشد برای آنکه در قیامت قبول توبه نباشد . اولئك الذین ابسلوا بما کسبوا . ایشان آنان باشند که مبسل و مأخوذ و معذب و مرتهن باشند بعمل خود . لهم شراب من حمیم . ایشان را شرابی باشد از حمیم و عذاب الیم حمیم آبی تافته باشد در خبر است که چون اهل دوزخ بسیار سالها فریاد کنند از گرسنگی ایشان را طعامی آرند از ضریع نوعی شوك است که آن را اشتر خواره خوانند از آتش تا از آن بخورند آنکه تشنگی بر ایشان غالب شود و سالهای بسیار فریاد کنند از تشنگی پس از آن ایشان را کاسی بدست دهند از آبی تافته باتش دوزخ که چون بنزدیك دهن برند گوشت روی ایشان افتد از گرمی چون باز خورند همه امعای ایشان منقطع و پاره پاره شود انگه باز شود که این عذاب و شراب بر ایشان بظلم نباشد بعدل باشد ببدل و عوض آن کفر باشد که آورده باشند و کرده باشند در دار دنیا . قل اندعوا من دون الله . بعضی مفسران گفتند در آیه عبدالرحمن ابی بکر آمد چو او پدر را با کفر دعوة کرد بعضی مفسران گفتند عام است در جمله کفار که مسلمانان را دعوت کردند با عبادت اصنام حق تعالی گفت بگو که ما نخوانیم بدون خدا چیزی را که مارا منفعت نکند و مضرت نکند بر سود و زیان ما قادر نباشد اگر پرستیم سود نکند و اگر رها کنیم زیان نتواند کردن و نرد علی اعقابنا . و مارا بر پاشنه و پی گردانند پس از آنکه خدای تعالی مارا هدایة داد و توفیق ایمان و این عبارت مثلی است در حق کسی که از خیر باشر شود یقال رد علی عقبیه ورجع القهقری یعنی با کفر شویم پس از ایمان . کالذی استهوته الشیاطین فی الارض . چون کسی که اورا شیطان گمراه کند بوادی فرو برد من قولهم هوی اذا سقط و اهویته واستهویته اذا اسقطه من علو الی سفل از بالا بزیر افکندم او را ومنه قوله تعالی والنجم اذا هوی . ای سقط و سین در استهوی سین طلب باشد یقال استغواه واستهواه اذا طلب ورام غوایته وهویه فی الارض

و گفته اند استفعل و افعل بیك معنی است اینجا چنانکه استجاب و اجاب و حمزه خواند کالذی استهواه بالالف علی تذکیر الفعل لتقدمه و دگر قرأ استهوته بالتاء علی تانیث الفعل لجمع فاعله حیران نصب او بر حال است انکه گفت بانکه شیطان او را فرو برد او را یارانی و اصحاب و نیکخواهان باشند که او را دعوت میکنند باخدا و راه راست و گویند ائتنا بما انی و قول مضمر است اینجا نیز و تقدیر این است . له اصحاب یدعونه الی الهدی و یقولون ائتنا . تا او معذور نباشد که از آنجانب مغویش باشد و از این جانب مرشد و هادی و صاحب داعیش نباشد حسن بصری درشاذ الشیاطون خواند و در مصحف عبدالله مسعود و ابی الکعب استهواه الشیطان است بر واحد و تذکیر فعل له اصحاب گفتند مادر و پدر خواست و گفتند اصحاب رسول را خواست . قل ان هدی الله هو الهدی . بگوای محمد که راه خداست که ره راست باشد بدانکه شمارا بدان میخوانند و نیز بگو که مارا فرموده اند که اسلام آریم و انقیاد کنیم و گردن نهیم خدای جهان را و عرب گوید امرتك لتفعل کذا و ان تفعل کذا و بان تفعل کذا این هرسه بیك معنی باشد زجاج گفت لام کی است ای امرنا کی نسلم قال الشاعر . ارید لأنسی ذکرها فکانما . تمثل لی لیلی بکل سبیل . ای کی انسی . و ان اقیموا الصلوة . این محمول است بر آیه اول و معطوف است بر آن . و نصب نسلم باضمار ان است و ان مع الفعل در تأویل مصدر باشد و تقدیر این است که امرنا بالاسلام و باقامة الصلوة و محتمل است که محمول بود علی قوله یدعونه علی الهدی ائتنا این امر است امر دیگر من قوله وان اقیموا الصلوة . معطوف بود بر او و محتمل است که متعلق بود بایه اول ایه بر این تقدیر که و امرنا لنسلم لرب العالمین و قیل لنا اقیموا الصلوة و مارا گفتند و فرمودند که نماز بپای دارید و از خدای بترسید باجتناب معاصی او که او آن خداست که حشر شما با او خواهد بودن . وهو الذی خلق السموات والأرض بالحق . و او آن خداست که آسمان و زمین آفرید بحق نه بباطل یعنی غرض او حکم و صواب و صلاح خلق بود بعبث و لهو نیافرید و بباطل چنانکه گفت . وما خلقنا السماء والأرض وما بینهما باطلاً . و گفته اند مراد آنست که بیافرید آسمان و زمین بقولی حق وهو قوله . ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین . و این بر مجاز باشد برای آنکه اگر در این طرف شبهتی باشد که خدای گفت . ائتیا طوعا او کرهاً در انطرف شبهه نباشد که آسمان و زمین بر حقیقة بگفتند . اتینا طائعین . ولیکن برای انکه تأتی آن و وجود آن عند ارادت فی اسرع مدة بود تشبیه کرد آن را بان که خداوندی بنده اش را گوید بیا گوید آمدم طایع و فرمان برنده تا مجبره تمسك نکنند باین قول و گویند این قول دلیل قدم قرآن کند که تفسیر آن این است که ما گفتیم . ویوم یقول کن فیکون . در نصب یوم چند قول گفتند یکی انکه عامل در او واتقوه است و بر تقدیر انکه . واتقوا الله یوم یقول کن فیکون . ودوم بر عامل مضمر والتقدیر واذکر یوم یقول کن فیکون . این قول زجاج است و گفت دلیل بر این آنست که از پس این گفت واذ قال ابرهیم . و تقدیر آنست که واذکر اذ قال و وجه سیم آنست که معطوف بود علی قوله . وهو الذی خلق السموات والأرض . ویوم یقول معطوفست بر آسمان و زمین و مفعول به بود و اینجا تمام کلامست . وقوله الحق . جمله ایست از مبتدا و خبر کلامی دگر است مستأنف و بیان کردیم که کن در مثل این مواضع امر نیست بر حقیقت بل عبارت است از تکوین و تسخیر موجودات بر سبیل تشبیه بانکه کسی چیزی خواهد که بباشد گوید بباش در وجود آید و این بر حقیقت نباشد چه از حکیم نیکو نبود که خطاب کند و امر کند معدومات را چه اگرچه موجود باشد تا عاقل و کامل نبود حکم خطاب او نیکو نبود . وله الملك . کلام دیگر است مستقل حق تعالی گفت قول او یعنی قول خدای تعالی حق است و ملك او راست انکه خلاف کردند که این خطاب اگرچه مجاز است

باکیست بعضی گفتند تقدیر آنست که ویقول للشئ کن فیکون . و بعضی دگر گفتند مخصوص است بان مقدور که خواست
آفریدن در آنوقت و بعضی گفتند خطابست باصور بر قول انکس که گفت صور جمع صورت باشد ای یقول للصور
کن فیکون و بعضی دگر گفتند یقول للخلق کن فیکون و بعضی دگر گفتند قوله الحق متعلق است بکن فیکون واو فاعل
یکون است والتقدیر یکون قوله ای یحصل و یوجد و بر هر دو وجه کان تامه باشد وحق از صفت قول باشد و این نیز
وجه قول قریب است . یوم ینفخ فی الصور . در نصب او چند قول گفتند یکی انکه منصوب است علی الظرف من
معنی قوله وله الملك ای ثبت له الملك و یجب . له الملك یوم ینفخ فی الصور . آنجا که گوید . لمن الملك الیوم . خلایق
جواب دهند . لله الواحد القهار . و بعضی قرا خواندند . یوم ینفخ فی الصور علی الفعل المستقیم دون المجهول و فاعل
او عالم الغیب والشهاده باشد و این قرائة در شاذ است و وجه دوم آنست که بدل بود من قوله ویوم یقول کن فیکون
و وجه سیم آنست که منصوب باشد بحق والتقدیر یحق قوله و یصح و یقع و یتحقق یوم ینفخ فی الصور در صور دو قول
گفتند بیشتر مفسران گفتند صور نام چیزی است بر صورت سروی راوی خبر گوید که رسول ع گفت که شب معراج
که مرا باسمان بردند اسرافیل را دیدم صور بر دهان گرفته و آن بر شکل سروی بود یکسر در دهان او و آن سر دیگر
چهل هزار منفذ داشت در زیر عرش واو چشم در زیر عرش کشیده جبرئیل را گفتم چند گاه است تا اسرافیل این
صور در دهن دارد گفت ازانگاه که خدایتعالی اورا آفریده است و عالم را آفریده او صور در دهان گرفته و چشم
در زیر عرش کشیده منتظر فرمان خدایتعالی تا خدایتعالی کی فرمان دهد که در دم تا او صور در دمد بعضی اهل لغة
گفتند صور بلغت یمن قرن باشد یعنی سرو قال الشاعر . نحن نطحناهم غداة الجمعین . بالصالحات فی غیار الجمعین .
نطحا شدیدا لا کنطح الصورین . ای قرنین و بیان این قول خبر رسول ع است که گفت . کیف انعم و صاحب القرن التقم
القرن حتی جهته ینتظر متی یؤمر فینفخ . قول دوم ابو عبیده گفت صور جمع صورت باشد کسورة و سور و قال
العجاج . و رب ذی سرادق محجوب . سرت الیه فی اعان السور . و معنی آن باشد که خدایتعالی روح در صورتهای
مرده دمد تا زنده شوند . عالم الغیب والشهادة رفع او بر خبر مبتداء محذوف است ای هو عالم الغیب و
الشهادة او دانای نهان و آشکار است . وهو الحکیم الخبیر . و او محکم و درست کردار است و دانا بهمه
چیز هاست چون کسی که اختیار کرده باشد قوله *

وَاِذْ قَالَ اِبْرٰهِيمُ لِاَبِيهِ آزَرَ اَتَتَّخِذُ اَصْنَامًا آلِهَةً اِنِّى اَرٰيكَ وَقَوْمَكَ فِى ضَلَالٍ مُبِينٍ * وَ
وهنگامیکه گفت ابرهیم مر پدرش آذررا آیا میگیری بتانرا خدایان بدرستیکه من می بینم تورا و قوم تورا در گمراهی هویدا و
كَذٰلِكَ نُرِى اِبْرٰهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ
همچنین نمودیم ابرهیم را پادشاهی آسمانها و زمین و تا بوده باشد از یقین کنندگان پس چون درآمد براو شب
رَاٰى كَوْكَبًا قَالَ هٰذَا رَبِّى فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَا اُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَاَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هٰذَا رَبِّى
دید ستاره را گفت این پروردگار من پس چون فرو شد گفت دوست ندارم فرو روندگان را پس چون دید ماه را که برآمد گفت این پروردگار من است
فَلَمَّا اَفَلَ قَالَ لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِى رَبِّى لَاَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَاَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هٰذَا
پس چون فرو شد گفت هرآینه اگر راه ننماید مرا پروردگارم هرآینه بوده باشم از گروه گمراهان پس چون دید آفتاب را برآمده گفت این
رَبِّى هٰذَا اَكْبَرُ فَلَمَّا اَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ اِنِّى بَرِئٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ * اِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ السَّمٰوَاتِ
پروردگار منست این بزرگتر است پس چون فرو شد گفت ای قوم بدرستیکه من بیزارم از آنچه شرك آورید بدرستیکه من پیش آوردم روی خود را برای آنکه بیافرید آسمانها

وَالْاَرْضَ حَنِيفًا وَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ اَتُحَاجُّونِّى فِى اللّٰهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا
و زمین را پاکیزه و نیستم من از شرك آورندگان و ستیزه کردند با او گروه او گفت آیا حجت آرید مرا در خدا و بتحقیق که راه نمود مرا و نمی
اَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ رَبِّى شَيْئًا وَسِعَ رَبِّى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا اَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ * وَكَيْفَ
ترسم آنچه انباز میگیرید بان مگر آنکه خواهد پروردگار من چیزیرا و فراخت پروردگارم هر چیزیرا از روی دانش آیا پس پند میگیرید و چگونه
اَخَافُ مَا اَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ اَنَّكُمْ اَشْرَكْتُمْ بِاللّٰهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَاَىُّ الْفَرِيقَيْنِ
بترسم از آنچه انباز گرفتید و نه میترسید آنکه شما شرك آورید بخدا آنچه فرو فرستاده نشد بان بر شما حجتی را پس هریك دو گروه
اَحَقُّ بِالْاَمْنِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * اَلَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا اِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ وَهُمْ
سزاوارترند بایمنی اگر بوده باشید که بدانید آنانکه ایمان آوردند و نپوشند ایمانشانرا بستم آنها مر ایشان راست ایمنی و ایشان
مُهْتَدُونَ * وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا اِبْرٰهِيمَ عَلٰى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ
راه یافته گانند و این است حجت ما که دادیم آنرا بابراهیم بر قومش و بلند کنیم مرتبه های هر کرا که میخواهیم بدرستیکه پروردگار تو درست کردار
عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ
داناست و بخشیدیم مر او را اسحق و یعقوب را همگی را راه نمودیم و نوح را راه نمودیم از پیش و از ذریهٔ او داود را و سلیمان را
وَاَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسٰى وَهٰرُونَ وَكَذٰلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيٰى وَعِيسٰى وَ
و ایوب و یوسف و موسی و هرون و همچنین پاداش دهیم نیکوکاران را و زکریا و یحیی و عیسی
اِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ * وَاِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَيُونُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِنْ
و الیاس همه از شایستگان و اسمعیل و الیسع و یونس و لوط را و همه را افزونی دادیم بر جهانیان و
آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَاِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * ذٰلِكَ هُدَى اللّٰهِ يَهْدِى بِهِ مَنْ
از پدرانشان و فرزندانشان و برادرانشان و برگزیدیم ما ایشانرا و راه نمودیم ایشانرا بسوی صراط راست این است هدایت خدا راه نماید بان هر کرا
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ اَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * اُولٰئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ
میخواهد از بندگانش و اگر انباز گیرند هرآینه نابود کند از ایشان آنچه بودند که میکردند آنها آنانند که دادیم ایشانرا کتاب و
الْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَاِنْ يَكْفُرْ بِهَا هٰؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ * اُولٰئِكَ الَّذِينَ
حکمت و پیغمبری پس اگر کافر شدند بان آنها پس بتحقیق گماشتیم بان گروهیرا که نیستند به آن کافران انها آنانند
هَدَى اللّٰهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٰى لِلْعَالَمِينَ *
که راه نمود خدا پس بسبب هدایتشان پیروی کن بگو نمیخواهیم شما را برآن مزدی نیست او مگر پندی برای جهانیان

فی قوله واذ قال ابرهیم لابیه آذر الایة جمله قراء خواندند آذر بفتح را بدل از ابیه مگر یعقوب و ابو زید
المدنی و در شاذ حسن بصری که ایشان خواندند آذر بضم راء علی تقدیر یا آذر و عرب حرف ندا بسیار بیفگنند
چون در کلام بر او دلیلی باشد نحو قوله تعالی یوسف اعرض عن هذا . زجاج گفت خلافی نیست میان اهل
نسب که پدر ابرهیم را تارخ نام بود محمد بن اسحق و کلبی و ضحاك گفتند نام پدر ابرهیم تارخ بود و او دو نام داشت
چون یعقوب و اسرائیل که هر دو نام یعقوب بود و او از کوثی دهی از سواد کوفه بود مقاتل بن حیان
گفت لقب پدر ابرهیم آذر بود سلیمن بن التیمی گفت این اسم ذم و عیب بود و معنی این در کلام ایشان کژ
بود و گفته اند معنی او پیری خرف بود و گفته معنی او مخطی بود زجاج گفت بر این اقوال که رفت اختیار قرائة
رفع باید و سعید بن المسیب و مجاهد و یمان گفتند آذر نام صنم بود و در کلام تقدیم و تأخیری هست و تقدیر آن است که . واذ

قال ابرهیم لأبیه اتخذآذر اصناماً آلهة . وبر این قول جز نصب نشاید واصحاب مادو روایت کردند یکی انکه آذر نام جدش بود من قبل امه وروایت دیگر نام عمش بود واین هر دو درلغة شایع وجاری است که عرب جدر االزقبل مادر وعم رابدر خوانند واین برای آن گفتند که درست شده است که پدران پیغمبران ع تا بادم همه مؤمنان بودند ازدلیل عقل وقران امادلیل عقل آن است که معلوم است که این معنی منفر باشد در حق ایشان ازاجابت دعوتشان وقبول قول وامتثال امرشان وهرگه که ایشان دعوت کنند کافران را باسلام و کفر برایشان عیب کنند کافران نگویند که این عیب در شماو نسب شما وپدران شما حاصل است دگر آنکه خدایتعالی مشرکان را نجس میخواند و آنکه اورا بپاك كردن پلیدان فرستاده باشد نباید که او ناپاك زاده بود فاماقرآن قوله تعالی ، ونقلبك فی الساجدین . برسبیل منت وتعداد نعمت براو گفت من تورادر پشت ساجدان میگردانیدم اگر ساجدان اصنام باشند این منت و نعمت نباشد بل منقص باشد دگر انکه اطلاق ساجد از اوجز سجدهٔ خدای تعالی ندانند الاتری الساٮحون الراکعون الساجدون وقوله تعالی . واسجدی وارکعی مع الراکعین . دلیل دگر بر این اجماع طایفه است واجماع حجة است لکون المعصوم منهم ، وانچه وجه حجة اجماع است خود دخول معصوم است در ایشان چنانکه بیانش در کتب اصول فقه مشروح است دگر اخبار متواتر که آمد از رسول ع که او گفت . نقلنی الله من اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات لم یدنسنی بدنس الجاهلیة . خدای تعالی مرا میگردانداز اصلاب پاکان در ارحام پاکان مرا مدنس نیکرد بدنس جاهلیت اگر در میان ایشان کافری بودی اورا بظاهر وصف نشایستی کردن که کافران نجس باشند طاهر نباشند واخبار در این معنی بسیار است وادله در این معنی که ماگفتیم کفایت است قوله . اذقال . اذظرف زمان ماضی است وعامل دراو فعلی مقدر والتقدیر ، اذکر اذقال ابرهیم لابیه آذر یادکن ای محمد چون گفت ابرهیم پدرش یعنی عمش یاجدش را ازقبل مادر که آذر نام او بود یاپدرش برحقیقت تارخ نام آذر لقب بود واین اقوال مختلف که از مفسران حکایت کردیم دلیل بر صحت مذهب مامیکند وموافقت علماء سلف مادر این باب . اتتخذ اصناماً آلهة . صورت استفهام است ومراد تقریع وملامت اصنام را وبتان را بخدا میگیری واین آذر بت تراش بود چنانکه در اخبار آمده است که بت بتراشیدی وبابرهیم دادی ببر ببازار وبفروش اوبیاوردی ورسنی درپای او بستی ودرزمین میکشیدی ومیگفتی که خر دخدائی که لا یسمع ولا یبصر ولا یغنی عنك شیئاً که نشنوند ونه بینند وغنا نکنند انگه بیاوردی وپیش پدر بیانداختی وگفتی کس نیخرد مردم شکایت ابرهیم باعم کردند وبگفتند که او چه میکند او گفت چرا چنین میکنی گفت شرم نداری اصنام جماد را بخدائی گرفته ، انی اریك وقومك فی ضلال مبین . من تورا وقومت را در گمراهی روشن می بینم والضلال الذهاب عن الحق والصواب واصله الهلاك ومبین هم لازم باشد وهم متعدی یقال ابان الشیء وابنته ابان ابجا لازم است والمعنی ضلال ظاهر وصنم از بتانی باشد که مصور باشد بصورت آدمی . وکذلك نری . وهمچنین باز نمودیم ابرهیم را ، ملکوت السموات والارض . ملکوت آسمان وزمین یعنی چنانکه بیان کردیم ابرهیم را وباز نمودیم وتعریف کردیم باداله ضلال آذر وفساد وعبادت اصنام همچنین باز نمودیم اورا ملکوت آسمان وزمین تا بان تعریف واعلام از بتان تبری کند وباین اعلام بما تولا کرد وجه تشبیه در کذلك این است وملکوت ملك باشد برای مبالغه واو وتا در او زیاده کردند چنانکه رهبوت ورحموت وجبروت ووزن او فعلوت باشد ودر مثل هست . رهبوت خیر من رحموت . یعنی انکه مردم از تو بترسند به از آن باشد که بر تو ببخشایند این قول زجاج وکسائی است وانشد الکسائی . وشر الرجال الخالب الخلبوت . عکرمه گفت این لغت نبط است واگر چنین باشد اتفاق لغتین باشد ضحاك گفت ملکوت السموات

والأرض خلقهما واین قول عبدالله عباس است مجاهد وسعید جبیر گفتند آیاتهما آیات آسمان وزمین وآن آن است که در اخبار آمد که خدای تعالی ابرهیم را بر صحرا بداشت وحجاب برگرفت از پیش او ودرهای آسمان برگشاد تا بزیر عرش بدو نمود وجای او در بهشت باو نمود وحجابهاء زمینها برداشت واز زمین اول تا زمین هفتم باو نمود تا او عجایب آسمان وزمین بدید در خبر میاید که یکروز برخاطر ابرهیم گذشت که من رحیم تر اهل زمانه ام بر اهل زمین حق تعالی اورا رفع کرد وبرهوا برد وبر اعمال بعضی خلایق مطلع کرد دعا کرد برایشان وگفت . اللهم دمر علیهم . خدای تعالی گفت یا ابرهیم ان رحمت کجا شد که تورا بود بر خلقان . انا ارحم بعبادی منك ومن غیرك . قیس بن ابی حازم روایت کرد از امیرالمؤمنین ع از رسول ص که چون خدای تعالی ملکوت آسمان وزمین بابرهیم نمود اورا بر خلایق اطلاع افتاد مردی را بر معصیت دید دعا کرد بهلاك او خدای تعالی اورا هلاك کرد دیگری رادید در معصیت براو دعا کرد خدای تعالی اورا نیز هلاك کرد دیگری را دید خواست براو دعا کند خدای تعالی گفت یا ابرهیم رها کن تو مردی مستجاب الدعوهٔ وکار این بندگان بامن از سه وجه بیرون نیست اما توبه کنند من از ایشان قبول کنم واما از نسل ایشان مرا بندگان مسبح مقدس باشند واما پیش من آیند بقیامت من اگر خواهم عفو کنم ایشان را بفضل یا عقوبت کنم بعدل ابرهیم دعا نکرد برایشان ضحاك گفت ملکوت السموات ماه وآفتاب وستاره بود قتاده گفت ملکوت آسمان وزمین انچه بابرهیم نمود که او از غار بیرون امد چنانکه قصهٔ آن پس از این بیاید انشاء الله ودر آسمان نگرید ملکوت آسمان از ماه وآفتاب وستاره وملکوت زمین بدید از کوه وآب ودرختان ونبات . ولیکون من الموقنین . عطف است بر محذوفی والتقدیر اریناه ملکوت السموات والارض لیستدل بهما علی الله ولیکون من الموقنین ، ما ابرهیم را ملکوت آسمان وزمین باز نمودیم تا مستدل شود بآن بر خدای تعالی واز جمله موقنان وعالمان باشد اگر گویند بر این اقوال که گفتی چگونه کرده باشد خدای تعالی در نمودن باو اگر حجابها بر دارد چنانکه عبارات مفسران است باید که دیگران بینند دگر انکه بعد مفرط پیش شما مانع است جواب از این چیست گوئیم جواب از این آن است که ممتنع نبود که خدای تعالی خروقی پدید آرد در آسمانها وزمین ها واورا شعاعی قوی کند تا بقوت شعاع از آن خروق نگاه کند وبیند نه بینی که احوال بینندگان در بعد مفرط مختلف بود بعضی از دور چیزها بینند وبعضی نه بینند وبعضی از آن دورتر بینند وبعضی از نزدیك دشوار بینند ومرجع این اختلاف باختلاف شعاع است در قلت وکثرت واز انجاست که یکی از مادر در مرگ ملائکه را بیند بالطافتشان بقوة شعاع وقوله تعالی . فلما جن علیه اللیل رأی کوکباً . علما خلاف کردند در مولد ابرهیم ع بعضی گفتند مولد او بسوس بود از زمین اهواز وبعضی گفتند بابل بود بدهی که آن را کوثی گویند وبعضی گفتند بحدود کسکر بود وبعضی گفتند بزمینی که نمرود در او پادشاه بود وبعضی گفتند بحران بود وپدرش بزمین بابل بود وعامهٔ علما بر آنند که ابرهیم ع در روزگار نمرود بن کنعان زاد واز میان مولد او وطوفان نوح هزار سال بود ودویست وشصت وسه سال واز مولد او تا بخلق آدم سه هزار سال بوده وسیصد وسی وهفت سال ونمرود از فرزندان سام بن نوح بود وهو نمرود بن کنعان بن سنجار بن کوش بن سام بن نوح وگفته اند او بر همهٔ زمین مالك شد ودر خبر است که چهار کس بر همهٔ زمین مالك شدند دو مؤمن ودو کافر اما آن دو مؤمن یکی سلیمان بود ویکی ذوالقرنین واما آن دو کافر یکی نمرود بود ویکی بخت النصر ونمرود اول کس بود که تاج بر سر نهاد ودر زمین تجبر کرد وخلق را بعبادت خود خواند واورا کاهنان ومنجمان بودند گفتند در این سال مولودی بزاید که دین اهل زمین بگرداند وملك تو بر دست او بشود وهلاك تو بر دست او باشد وبعضی گفتند این کسانی گفتند که کتب انبیای پیشین خوانده بودند ودر انجا یافته بودند این معنی سدی گفت نمرود شبی در خواب دید که ستارهٔ بر آمد وچندان نور از او بتافت که

روشنی ماه و آفتاب را غلبه کرد در او هیچ نور نماند او بترسید و از خواب در آمد معبران و کهنه را بخواند و تعبیر این خواب از ایشان بپرسید ایشان گفتند این خواب دلیل میکند که در زمین تو امسال مولودی بزاید که ملک تو بر دست او بشود و هلاک تو و خانهٔ تو باو باشد نمرود بفرمود تا هر مولودی که امسال بزاد اورا بکشتند و بفرمود تا زنان آبستن را موکل بر گماشتند تا چون بزادند کودکانشان را بکشتند و بفرمود تا زنان را از مردان جدا کردند و موکلان بر ایشان گماشتند و هیچ رها نکرد که مردی بازنی خلوت کند محمد بن اسحق گفت مادر ابراهیم ؑ بالغه نبود مبلغ آنانکه که ایشان را حمل باشد پدر ابرهیم باو مواقعه کرد و بار گرفت کس بر او وهم نبرد برای صغر سنش تا ابرهیم را بزاد در خفیه سدی گفت نمرود در این وقت که این حدیث شنید از شهر بیرون آمد و لشگرگاه بزد و بفرمود تا مردان همه از شهرها بیرون آمدند و با او در صحرا فرود آمدند و هیچکس را رها نکرد که با شهر رود و پدر ابرهیم از جمله مقربان نمرود بود و بمحل اعتماد بود روزی نمرود را حاجتی افتاد بشهر بر هیچکس اعتماد نداشت که اورا بشهر فرستد جز بر پدر ابرهیم اورا بخواند و وصیت کرد و با او عهد کرد که بشهر رود و آن کار بکند و بخانه نرود و با اهل خود مواقعه نکند او گفت ایمن باش که این معنی نباشد بشهر رفت و آن کار بکرد آنگه با خود گفت اگر بروم و نگاهی کنم که تا احوال خانه چیست و بر گردم چون بخانه آمد و مادر ابرهیم را دید و برسید مالک نبود نتوانست جز این که مواقعه کند مواقعه کرد و او با برهیم بار گرفت و پوشیده همی داشت چون مادر ابرهیم بار گرفت کاهنان علی ماجاء فی الاخبار نمرود را گفتند این مولود امشب مادر باو بار گرفت چون وقت وضع بود مادر ابرهیم در شب بصحرا بیرون شد و بار بنهاد و ابرهیم را در خرقه بپیچید و در شکافی نهاد کوه و سنگی در پیش او نهاد و بیامد و پدر ابرهیم را خبر داد انجماعت نمرود را گفتند آن مولود دوش از مادر بزاد اگر این خبر و روایت درست بود این گویندگان این علم از کتب پیغمبران اوایل شناخته باشند و الا در نجوم و کهانت این نباشد مادر ابرهیم در شبانروزی یکبار بیامدی و اورا شیر دادن و باز گشتی سدی گفت چون حمل بر مادر ابرهیم پیدا شد اورا فرمود تا بر گرفتند و بزمینی بردند میان کوفه و بصره و در سردابی پنهان کردند و انچه بایست از طعام و شراب معد کردند بنزدیک او تا بار بنهاد انجا محمد بن اسحق گفت مادر ابرهیم را بزاد و اورا در غاری برد بر کوهی و بر انجا بنهاد و سنگ در در غار نهاد و هر وقت بیامدی و اورا شیر دادی و تعهدی کردی و از پدر پنهان کرد و پدر شرا گفت من کودکی مرده بزادم و انجا دفن کردم پدر طمع بر داشت و اورا برواست داشت در آن و ابرهیم را خدای تعالی می پرورد و در انغار تا یکماهه شد چون یکساله بود و یکساله چون ده ساله چون پنج سال بر آمد بشکل مردی شد او پدر شرا بگفت پدر بیامد و اورا بدید و شادمانه شد ابو روق گفت چون مادر اورا بزاد در غار پنهان کرد هر وقت بیامدی اورا یافتی که انگشتان خود را میمکید یکبار گفت من بنگرم که این کودک از انگشتان چه میمکد انگشتان او بمکید در یکی آب بود و در یکی شیر و در یکی خرما و در یکی گاو روغن تا انگاه که ببالید و بزرگ شد یکروز مادر پیش او آمد مادر را گفت من ربی خدای من کیست گفت پدرت گفت خدای پدرم کیست گفت ندانم پدرت داند بیامد و پدرش را خبر داد پدر بیامد و ابرهیم را بدید ابرهیم گفت ای پدر خدای من کیست گفت مادرت گفت خدای مادرم کیست گفت منم گفت خدای تو کیست گفت نمرود گفت نمرود کیست گفت پادشاهی است گفت همچه ماست گفت بلی گفت خدای او کیست گفت خواموش انگه از آن غار بیرون آوردند اورا در آخر روز آفتاب فرو شده گاو و گوسفند و شتر دید روی با شهر نهاد گفت پدر این چیست گفت این گاو و گوسفند و شتر است گفت لابد این را چاره نیست از آنکه خالق و آفریدگاری و روزی دهنده باشد و آفرینندهٔ ایشان و روزی دهندهٔ آن است که چندین سال مرا از انگشتان من روزی داد ایشان در این حال بودند شب در آمد و ستارگان بر آمدند او بر نگرید آسمان دید و ستارگان و پیش از آن

ندیده بود ستارهٔ بزرگ و روشن دید گفتند زهره بود و گفتند مشتری بود گفت هذا ربی و ذلك قوله تعالی ، فلما جن علیه اللیل . یقال جن علیه اللیل و اجنه اللیل کما یقال ذهب به و اذهبه و دخل به الدار و ادخله فعل لازم باشد تعدیش یا بهمزه کنند یا بحرف جر و الجن الستر و الاجنان الاظلام و الجنون ستر العلة العقل و الجنة البستان الکثیر الشجر و سمی بذلك لسترها الارض و الجنة و المجن الترس الواسع لستره الرجل و الجنة الجن و الجنة الجنون ایضاً و الجنین الولد فی البطن امه لاستتاده به فعیل بمعنی مفعول چنانکه بینی اصل کلمه ستر است و مرجع این جمله بایك اصل که آن جن است و هو الستر . رأی کوکباً . بعضی گفتند کوکباً من الکواکب ستاره دید از جملهٔ ستارگان و بعضی گفتند که ستارهٔ بود مزیت داشت در روشنائی بر دیگران چون زهره و مشتری و بعضی دیگر مفسران گفتند این سخن انگه گفت که در میان مردمان آمد و با مردمان اختلاط کرد و بعضی مردم را دید که ستاره می پرستیدند این برای آن گفت قوله هذا ربی ، اهل علم در آن خلاف کردند و انکه مورد و معنی او چیست انچه معتمد است آن است که ابرهیم ؑ این سخن در زمان مهلت نظر گفت و انگه که خدارا نشناخت و نظر نکرده بود برای آن که ممکن نیست که توان گفتن که خدای تعالی ابرهیم را عالم آفرید بخود یا علم ضروری در آفرید بخود و صفات خود لابد باشد از انکه او اکتساب علم کرده باشد بنظر و حالت ناظران حالت مجوزان و شاکان باشد پس ابرهیم ؑ این که گفت نه بر سبیل خبر گفت بل بر طریق فرض و تقدیر گفت چنانکه یکی از ما چون نظر کند در حدوث اجسام و فرض و تقدیر کند که قدیم است و گوید . هب انها قدیمة تا بنگرد تا بچه ادا خواهد کردن نظر او چون نظر او در قدمش ادا کند بفساد از آن رجوع کند بدلیل و بطریق قسمت بداند چون قدیم نباشد لابد محدث باشد ابرهیم ؑ همچنین بر سبیل فرض گفت هذا ربی تا بنگرد تا مؤدی است با چه چون افول و غروبش پدید آمد و غایب شد بدانست که انچه حضور و غیبت بر او روا باشد او خدای را نشاید چه آن از علامات حدوث بود و محدث را محدث باید و او نیز محتاج بود بمحدثی چون ماه بر آمد و ماه از ستاره روشن تر و بزرگتر بود گفت هذا ربی هم بر این وجه فارضاً و مقدراً لا مخبراً قاطعاً . فلما افل . چون او نیز فرو شد ابرهیم گفت این هم صلاحیت الهیت ندارد اینجا استعانه کرد بخدای و از او طلب توفیق و لطف کرد باول گفت . لا احب الافلین . چون علامت حدث دید بدانست که او اله نیست چون ماه را در جرم و نور و عظم بیش از او دید گفت بنگرم تا او چیست چون هم بعلت او معلل بود و بدرد او گرفتار گفت این کار بیش از این است دلیل دو شد و انچه مظنون و متوهم بود از حد صلاحیت بدر آمد بهر حال بجز از این چیزها الهی است و خدای که پروردگار من است و من جز از او بدو نرسم بدو التجا کرد و از او یاری خواست و طلب هدایت و توفیق از او کرد گفت . لئن لم یهدنی ربی گفت اگر خدای من مرا ایمن گذارد من از خویشتن نخیزم و اگر او مرا هدایت و لطف و ارشاد توفیق و اعداد تمکین و مواد الطاف یاری ندهد من فرو مانم و این میدان بسر نبرم و از این بیابان جان بکنار نیارم در این بود که سرهنگ و قاید خسرو سیارگان که صبح صادق است از مطلع خود سر بر آورد گفت این حاجب و پیشرو نورانی باشد اگر نور او از همه بیشتر بود چون نگاه کرد بر اثر آن سپر زرین از فلک خود سر بر آورد و روی زمین را بنور خود منور کرد بر هر جای و خطهٔ و بقعهٔ و هر جزوی از اجزای عالم از او نصیبی یافت بجرم از همه مهتر و بنور از همه بیشتر و بقدر از همه بلند تر گفت تا با این نیز دستی بیازمائیم تا این چه ذوق دارد گفت . هذا ربی هذا اکبر . برای آن گفت هذا و اگر چه آفتاب مؤنث است که هنوز اورا نشناخت چه اگر اورا شناختی نگفتی هذا ربی ان خواست که هذا الطالع ربی . این بر آمده خدای من است چون او نیز فرو شد و کبر جرم و علو قدر اورا حمایت نکرد

ازاین آفت بدانست که هرچه از جنس او و بر شکل او باشد مثل او باشد از همه روی برگردانید وگفت من بیزاوم
از هرچه مشرکان آن را بدون او می پرستند از همه تبرا کرد این وجهی است در جواب انکس که سؤال کند که شاید که
ابرهیم ؑ بالهیة کواکب گوید جواب دیگر از او آنست که ابرهیم ؑ این بروجه تهکم و سخریه گفت برآنانکه ستاره
پرست بودند وخواست تا ایشان را تنبیه کند بر اعتقاد جهل شان وبایشان نماید نقص وعیب معبود ایشان گفت هذا
ربی بزعمکم چنانکه یکی از ما مجسم را گوید براین وجه هذا ربه یجیء ویذهب ویتحرك ویسكن این خدای نگر که ایشان
گرفته اند که بیاید و بشود و برخیزد و بنشیند یعنی او بزعم ایشان خداست واین وصف برای تنبیه کند ایشان را بر جهل و
خطای ایشان و مانند آنست که در خبر آوردند که یکی از حواریان عیسی برسید بجائی که بت پرستان بودند خواست تا ایشان را
دعوت کند واز آن منع کند دانست که آن حب نشو و تربیت بر تقلید ایشان را رها نکند تا از او قبول کنند بیامد و
ایشان را گفت این معبودان شما اند ایشان را نیکو پرستید واجتهاد کنید در عبادت ایشان تا در وقت درماندگی شما را
فریاد رسند ایشان گفتند این نیکو مردی است ما را نصیحت و وصیت میکند بحسن عبادت معبودان ما اقبال کردند
بر آن کار بسی برنیامد که ایشان را نکبتی پیش آمد براو آمدند واو را گفتند ما را کاری پیش آمد سخت او گفت
وقت آنست که این خدایان شما شما را فریاد رسند وآن عبادتهای گران که شما کرده ایشان را ببر آید شما را جمع شوید
واین معبودان خود را بخوانید وتضرع وزاری کنید تا این آفت از شما بگردانند ایشان حریص شدند بیامدند وعبادت
بیفزودند وتضرع ولابه زیاده کردند هیچ سود نداشت واجابت نیامد بر او آمدند و در او بنالیدند او چون دید که
وقت آنست که سخن او مؤثر بود گفت ای ابلهان وکم دانان نمیدانید که ایشان نشنوند و نه بینند و ندانند و نتوانند
ونه بر سود قادرند ونه بر صرف زیان توانائی دارند بر ویدو ابلهی مکنید که ما را و شما را خدائی هست توانا و دانا و
بینا وشنوا چون بخوانیش بشنود و چون بخواهید بدهد غنی است وحاجت بر او روا نیست بیائید تا بدرگاه او بشویم
واو را بخوانیم که این بلیه وآفت جز او صرف نکند گفتند ماندانیم تو او را بخوان تا ما تو را متابعت کنیم او دعا کرد و
خدا تعالی اجابت کرد وآن بلا از ایشان بگردانید ایشان بجمله ایمان آوردند وغرض از این خبر آوردن آن بود که
قصد او بر تحریض ایشان بر عبادت اصنام آن بود که تا نقص و عجز ایشان بان قوم نماید تا ایشان از آن باز آیند و توبه کنند
وغرض او درست بود مقصود حاصل شد وهمچنین غرض ابرهیم ؑ آن بود که ایشان را تنبیه کند بر خطا وجهل
ایشان در اعتقادشان ومثل این قوله تعالی . وانظر الی الهك الذی ظلت علیه عاكفاً . درقصهٔ موسی وسامری
مقصود آنست که الی الهك فی ظنك واعتقادك وعندك ومثله قول الخزنه للكافر فی النار . ذق انك انت العزیز
الكریم . این عذاب بچش که مردی عزیز و کریم بودی یعنی بنزدیك خود نه انکه در دوزخ او عزیز و کریم باشد و
بعضی متکلمان در این آیه این وجه را که ما گفتیم دو وجه کردند یکی طریقهٔ تنبیه بر خطاء قوم تفسیر دادند ویکی گفتند
بروجه تهکم وسخریه چنانکه این نظایر که آوردیم واین هم دور نیست که حمل کنند مورد آیه را یعنی قوله هذا ربی
یکبار بر تنبیه بر خطای قوم تامتنبه شوند بر خطای خود وواقف شوند بر آن ویکبار بر وجه تهکم وسخریه یعنی عندکم
وفی ظنکم وجه چهارم در آیه وجواب سؤال سایل آنست که این استفهام است خبر نیست ومعنی استفهام تقریر وتقریع
باشد وهمزهٔ استفهام بیفکند وعرب همزهٔ استفهام بیفکنند در بسیاری مواضع نبینی که در اشعار ایشان از این بسیار است
منها قول الأخطل ، كذبتك عینك امرأیت بواسط . غلس الظلام من الرباب خیالاً . وقال آخر . لعمرك ما
ادری وان كنت داریاً . بسبع رمین الجمرام بثمان . وقال اوس بن حجر ، لعمرك ما ادری وان كنت داریاً ، شعیب بن
سهم ام شعیب بن منقر . وقال ابن ابی ربیعه . ثم قالوا تحبها قلت بهراً ، عدد القطر والحصی والتراب . واین

جواب معتمد نیست برای انکه عرب حرف استفهام انجا بیفکند که در کلام عوض باشد از او که بر او دلیل کند چه اگر
نه چنین باشد استفهام بخبر ملتبس شود وفرق نتوان کردن پس هرکجا در کلام عوضی باشد از او که دلیل حذف کند
حذف کنند تعویلاً علیه وآنجا که نباشد نکنند نه بینی که این ابیات که آوردهام در اوست که معادل همزه استفهام باشد
چنانکه زید عندك ام عمرو وبهر حال دانند که مراد آنست که ازید عندك ام عمرو وبرای ام وچون گویند زید عندك
وانکه دعوی کنند که استفهام خواستم همزه نیاید وام نیارد که عوض باشد محال باشد واز کلام او استفهام ندانند
بل از او فهم جز خبر نکنند اما بیت عمرو بن ربیعه چنانکه خالیست از حرف استفهام وعوض لاجرم نگوییم که استفهام است
بل گوییم خبر محض است ثم قالوا ایشان گفتند وخبر دادند که تو او را دوست داری من تصدیق کردم واقرار دادم و
نپوشیدم گفتم بهراً ای بهرنی حبها بهراً ای غلبنی اما آن بیت که جریر طبری در تفسیر بر آورد باستشهاد این وجه
من قول ابی النجم . رفونی وقالوا یاخویلد لاترع ، فقلت وانكرت الوجوه هم هم ، گفت وتقدیر آنست که اهم
هم از برای انکه انکرت الوجوه که محال باشد که ما انکرت الوجوه ویا انکه روی ایشان را منکر باشد و نشناسد گوید
هم هم بروجه خبر گوئیم چه منع از این که اگر روی ایشان بتحقیق نشناسد بوهم وظن وحدس گوید هم هم ایشانند
نه بینی که او خائف است وصفت خوف خود میکند فی قوله رفونی ای سکنونی وقالوا یاخویلد لاترع
وخائف بدگمان باشد وحزم واحتیاط نگاهدارد اگرچه قوم نه دشمن او باشند او برای حزم بر ایشان
حمل کند وگمان برد واما انکه ابو علی گفت در تقویت این وجه که اگرچه در کلام دلیل نیست بر حذف
حرف استفهام در عقل دلیل هست و دلیل عقل از ادله کلام قوی تر باشد چیزی نیست ایحدیث برای انکه
دلیل عقل اگرچه از همه ادله که مصاحب کلام بود قوی تر باشد دلیل نکند که حرف استفهام باید تا از این کلام
محذوف بود که این دعوی کردن محال است دلیل عقل دلیل آن کند که ابرهیم ؑ از مثل این معصوم ومنزه
بود اگرچنانچه هیچ وجه نبودی در تنزیه ابرهیم ؑ جز این یك وجه واین وجه مطرد نبودی الا بتقدیر همزه استفهام
حکم کردمانی که چنین است که ابو علی گفت چون وجههای دیگر هست که بان تنزیه ابرهیم ؑ می توان کرد
از این معنی بی تقدیر همزهٔ استفهام و مخالفت عرب در نهاد کلامشان این حدیث که ابو علی گفت روا
نباشد و در آیه دلیل است بر انکه معارف ضروری نیست چه اگر ضروری بودی ابرهیم ؑ ببدایهٔ کار بهیچ
حال شاك نبودی در معرفت خدای ومحتاج نبودی بانکه معرفت بنظر و استدلال استخراج کند قوله تعالی
. فلما جن علیه اللیل . بیان کردیم که جن ستر باشد والفاظی که از آن مشتق است برای چه ان را جان خوانند
ومنه الجنان للقلب و بعضی اهل لغت گفتند جن هم لازم است و هم متعدی و لغت قرآن بر لزوم است
بدلیل انکه بحرف جر تعدیه کرد آنرا گفت جن علیه اللیل و در شعر هذلیان آمد متعدی فی قول بعضهم
ولما وردت قبیل الكری . وقد جنه السدف الادهم . وقال عبید فیه ایضاً . وخرق تصیح الیوم فیه مع الصدی
. مخوف اذا ما جنه اللیل مرهوب . وگفتند اجن نیز لازم آمده است فی قول الشاعر . فلما اجن اللیل
بنا كأننا . علی كثرة الاعدا محترسان . ای اظلم وجنه لغت بنی اسداست و اجنه لغت تمیم و اما اجنه در
بیت محتمل است لزوم وتعدیه را . رأی كوكباً حمزه وکسائی وخلف ویحیی وکسائی راوی عن ابی بکر خواندند رأی بکسر
را واماله حمزه ودر سوره هود رأی ایدیهم ودر سوره یوسف رأی قمیصه وقوله رأی برهان ربه ودر طه رأی ناراً
وهم در انجا و ما رأی ودر والنجم ولقد رأی ودر این هفت جایگاه ایشان بکسر راء واماله همزه خواندند وعلیمی موافقة
کرد ایشان را فی رأی كوكباً وابو عمرو وجمله واماله کند ولکن را مفتوح گوید و نافع بین بین خواند این جمله انگه

باشد که تا اورا ساکنی ملاقی نشود یا بضمیری نه پیوندد وچون ساکنی پیوندد فی قوله رأی القمر ورأی الشمس و
در سورة النمل . واذا رای الذین ظلموا العذاب واذا رأی الذین اشرکوا شرکائهم ودر سورة الکهف ورأی المجرمون
النار ودر احزاب . ولما رأی المؤمنون الأحزاب درا ینمواضع حمزه وخلف ونصیر وابو بکر الأعشی وبرجی
خوانند بکسر راء وفتح همزه وباقی قراء بفتح راو همزه معاً وچون متصل باشد بضمیری چون رأه ورأك ورأها
کسائی وحمزه وخلف ویحیی وکسائی راوی ازابو بکر بکسر راء واماله خوانند وابو عمرو داجونی بفتح راو امالهٔ همزه
وباقی قرا بفتح را وهمزه خوانند واما انکه اماله نکرد بر اصل خود رها کرد چون دعی ورمی واما انکه اماله کرد گفت
کلمه من ذوات الیاء است وانکه رارا مکسور برای متابعت کره اماله بکرد انکه راء مکسور کرد بی اماله گفت برای انکه
فعل فعل یفعل است چون کره برعین پیدا نشد بر راء افکند که حرف صحیح بود . وافول غروب باشد یقال افل
یأفل افولاً اذا غاب قال ذوالرمه. مصابیح لیست باللواتی یقودها . نجوم ولا بالأفلات الدوالك . قوله تعالی ولئن
یهدنی اگر هدایت ندهد مرا خدای هدی در آیه بمعنی لطف وتوفیق است نظیره قوله . والذین اهتدوا زادهم هدی
ای لطفاً . وقوله انی بری مما تشرکون . بری فعیل باشد بمعنی فاعل مما تشرکون ای مما تشرکونه به وقوله هذا اکبر
یعنی من الکواکب والقمر ولیکن برای دلالت کلام بر او بیفکند قوله. انی وجهت وجهی. ابرهیم ع تا از معبودان دیگر
تبرا نکرد تولای او بمعبود او درست نیامد واز انجاست که هیچ تولا بی تقدیم تبرا درست نیاید نه بینی که قدیم جل جلاله
در کلمهٔ توحید مکلفان را چنین فرمود که بگوئید لا اله الا الله تا نگوئید که هیچ معبود بدون او نیست از هرچه گفتند و
بر او دعوی الهیة کردند بنفی جنس چون بالا نفی راه توحید از خاشاك شرك پاك کرده باشد انکه بالله اثبات الهیة او کند
تا چون اورا اثبات کند جز او در الهیة نباشد همه خدایان مزور از این معنی بدر باشد تا توحید تمام باشد گفت روی
بخدا کردم که آفریدگار آسمانها وزمین است یعنی روی عبادت بر وجه اخلاص بخدای آفریدگار آسمانها وزمین کردم
حنیفاً نصب او بر حالست از وجهت واین حال باشد از فاعل حنیفاً ای مستقیماً عادلاً وقیل مایلاً عن الشرك والحنف من
الأضداد یکون بمعنی المیل والأستقامة معاً. وما انا من المشرکین. ما نفی است ومن از جملهٔ مشرکان نیستم ومن شاید که تبعیض را
باشد وشاید که تبیین را بود قوله تعالی. وحاجه قومه محاجة مخاصمة باشد وحجت انگیختن بریکدیگر یقال حاججته
فحججته ای ناظرته وجادلته فغلبته ومحاجه ومجادلهٔ ایشان با او انکه بود که او بر آن بتان استخفاف کردی ورسن در پای
ایشان بستی وایشان را در زمین می کشیدی وبکنار آب آوردی وبتهکم وسخریه گفتی آب باز خورید چنانکه در روز
کسر اصنام گفت . مالکم لا تأکلون . ایشان با او خصومت کردند در این معنی او جواب داد . اتحاجونی فی الله.
جمله قراء خواندند بتشدید نون برای انکه تحاجوننی بوده است ادغام کرد یك نون را در یکدگر تا نون مشدد
شد واین بر اصل خود باشد واهل مدینه بتخفیف نون خواندند تخفیف را برای انکه جیم هم مشدد باشد ویك نون
بیفکندند وانکه بیفکنده باشند نون دوم بود برای تکرار چه تکرار در دوم باشد وتثقیل برای تکرار است واینچنان
باشد که نون از لیتنی بیفکنند وگویند لیتی چنانکه گفت لیتی اصادفه وافقد بعض مالی . وبعضی اهل لغت گفتند حذف
این نون لغت غطفان است وبعضی گفتند نون اول بیفکنند چنانکه شاعر گفت. ابالموت الذی لا بد انی . ملاق لا
اباك تخوفینی . وکسائی خوانده وعیسی هدانی باماله وباقی بتفخیم حجة کسائی آنست که کلمه از ذوات الیاست وانانکه
بتفخیم خواندند بر اصل خود نهادند ابرهیم ع ایشانرا جواب داد بصورت استفهام ومعنی انکار وتقریع وگفت .
اتحاجونی فی الله . در باب خدای تعالی با من محاجه مکنید . وقد هدان . واو حال است وحال حالی که خدای
تعالی مرا هدایت داد وهدایت اینجا لطف است همچنانکه در آیهٔ اول گفتیم یعنی با من الطافی کرد که من با یمان نزدیک

شدم وشاید که مراد بیان ادله بود یعنی ادله بر من عرض کرد من قوله وکذلك نری ابرهیم ملکوت السموات والارض
ولیکون من الموقنین . که من عند نظر در آن ادله مهتدی شدم ویاء اضافه بیفکند برای اکتفا بکسر نون از او . ولا
اخاف ما تشرکون ، ومن نترسم از این خدایان که شما ایشان را معبود خود کرده اید بدون خدای برای انکه اما تنی
جماد اند که نفع وضری نتوانند کردن واما ستارگانی اند که ایشان را در ما اثری نباشد ومن بدلیل افول وغروب
ایشان بدانستم که محدثند ومخلوق وما موصوله است بمعنی الذی والتی ای الأصنام التی او النجوم التی تجعلونها شرکاء له
برای انکه از ایشان جای خوف نیست. الا ان یشاء ربی شیئاً . مگر که خدای من چیزی خواهد در این دو قول گفتند یکی
انکه الا که خدای من خواهد که ایشان را حیوة در آفریند وقدرة و ایشان را حی وقادر کند وتمکین کند از فعل کردن و
مضرة رسانیدن تا مخوف الجانب شوند وصحت آن دارند که از جانب ایشان کسی را خوفی باشد آن هم بمشیة وقدوت خدای
من باشد وقول دوم آنست که ؛ الا ان یشاء ربی شیئاً من السوء ، الا که خدای من بمن مکروهی خواهد وچیزی از
این معنی چون مرگ وبیماری ودرویشی وماننداین وبراین قول استثناء منقطع باشد انکه گفت . وسع ربی کل شیء
علماً . علم خدای من واسع است وفراخ بر همه چیزی ومعنی آنست که او عالم است بجمیع معلومات بر هر وجه که
صحیح باشد که معلوم بود ومعلومات او را نهایتی نیست انکه ایشان را تحریض کرد بر طریق ملامت بلفظ استفهام بر تذکیر
وتفکیر واندیشه گفت خود هیچ اندیشه نمیکنی یعنی اگر اندیشه ونظر کنی بدانی صحت وصدق انچه من میگویم شمارا
ودعوت میکنم . وکیف اخاف ما اشرکتم . انکه گفت هم بر سبیل احتجاج من چگونه ترسم از معبودان شما وانچه
شما آن را شریك خدای کرده وبان شرك میاری بخدای من وبدانسته ام که از ایشان هیچ نفعی وضری نباشد شما
اولیترید که بترسید از انکه بخدای شرك میارید واو قادر وقاهرست وغالب وهرچه خواهد که کند او را از آن مانع
نباشد شما از او وشرك آوردن باو وانباز گرفتن با او وچیزهای را که خدای بان سلطانی وبینتی فرو نفرستاد نمیترسید من
چگونه ترسم فأی الفریقین احق بالأمن . از ما دو گروه یعنی ما وشما کدام گروه اولیترند که ایمن باشند اگر شما دانید
ودر آیه دلیل است بر انکه هر که او مذهبی دارد بی حجة قول او باطل باشد اقوله تعالی . ما لم ینزل به علیکم سلطاناً . و
سلطان در قرآن بیشتر بمعنی حجة آمد ونیز در آیه دلیل است بر بطلان قول انانکه ایشان گفتند مناظره ومحاجه نباید
کردن برای انکه خدای تعالی از ابرهیم ع این معنی باز گفت واو را بدین مدح کرد قوله الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم
بظلم . شاید که این کلامی بود مبتدا از خدای تعالی وحکایت نباشد از ابرهیم ع واین قول بیشتر مفسران است وبعضی
دگر گفتند هم حکایت کلام ابرهیم است ع چون او حجة بر خصم بداشت وصحت مذهب وطریقهٔ خود بدلیل روشن کرد
این سخن بگفت ومعنی آیه آنست که آنانکه ایمان آرند بخدای تعالی وپیغمبران وکتابهاء او وانچه واجبست انرا تصدیق
کردن انکه ایمان خود بظلم باز نپوشید یعنی کفر واین قول بیشتر مفسرانست از عبدالله عباس وسعید بن المسیب وقتاده و
مجاهد وحماد بن زید وجماعت صحابه چون سلمان وعبدالله مسعود وابی کعب وعبدالله عباس وحذیفة الیمان ورفع کرد
عبدالله مسعود این حدیث برسول ع گفت چون آیه فرود آمد مسلمانان بترسیدند وگفتند یا رسول الله کیست
از ما که او بر خود ظالم نیست پس امن از ما برخاست رسول ع گفت خلاف آن است که شما گمان بردی این ظلم
کفر است نه بینی که خدای تعالی چه حکایت کرد از آن بندهٔ صالح یعنی لقمان که گفت . یا بنی لا تشرك بالله
ان الشرك لظلم عظیم ، ومعتزلان گفتند هر کبیره که احباط ثواب طاعت کند داخل است در این وهر که چنین باشد
که ایمان دارد وصاحب کبیره بود نه آمن باشد ونه مهتدی وگفتند دلیل بر انکه چنین است آن است که اگر نه چنین باشد
باید که مرتکب کبیره چون ایمان دارد ایمن باشد واین خلاف اجماع است جواب از این

آن است که گوئیم این انگاه باشد که آیه را بر عموم حمل کنند وظلم نفس وظلم غیر دراو آرند
فأما چون بأدلهٔ عقل وقرآن واخبار وقول صحابه ومفسران تخصیص کنند این را بکفر این لازم نباشد دگر انکه این
قول بدلیل الخطاب باشد برای انکه خدایتعالی گفت آنانکه ایمان آرند وایمان بظلم از کفر یامعصیت بر زعم ایشان باز
نپوشند ایشان را امن باشد دلیل نکند که انکه بخلاف این باشد اورا امن نباشد که این دلیل الخطاب بود ودلیل الخطاب
بنزدیك بیشتر اهل علم باطلست وازامیر المؤمنین علیه السلام روایت کنند که آیة مخصوص است بابرهیم ع وعکرمه
گفت آیة مخصوص است بمهاجران اصحاب رسول اصمعی گفت ظلم بنزدیك عرب وضع الشیٔ فی غیر موضعه باشد
نه بینی که شاعر گفت درمدح قومی این قول ، هرت الشقاشغ ظلامون للجزر ، یعنی اشترچون ان راکه بیوقت
بکشند چوظلمی باشد ویقال ارض مظلومة اذا اخطأها المطر قال النابغه . والنوی کالحوض بالمظلومة الجلد .
ای بالأرض التی لامطربها ، برای انکه حوض بزمینی که باران نباشد وضع الشیٔ فی غیر موضعه باشد خدای تعالی
گفت ای آنانکه ایمان آرند وایمان خود باز نپوشند بکفر یعنی ایمان آورند وبراو استقامت کنند چنانکه گفت . ان
الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا ، ایشانرا امن وایمنی باشد وایشان مهتدی وراه یافته باشند نه بینی که درآخر آن آیه
هم این جزا وپاداشت گفت فی قوله ، تتنزل علیهم الملائکة الاتخافوا ولاتحزنوا معنی آن باشد که . اولئك لهم الأمن
، وانکه گفت . ابشروا بالجنة ، معنی آن باشد که . وهم مهتدون ، ایشان راه یافتگان باشند بره بهشت . و
تلك حجتنا . اشارتست بحجت متقدم که در آیهٔ پیشین برفت از محاجهٔ او باقوم وغلبهٔ او وبحجة یقال هذا حجة له و
هذا حجة علیه این حجة اوست واین حجة براواست یعنی انچه رفت من قوله وحاجه قومه الآیة مجاهد گفت
حجة آنست که گفت . الذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلم یعنی ما ابرهیم را نصرت کردیم بحجة وحجت او برقوم
او ظاهر کردیم واین زیادتی باشد درعلم وعلم علو مرتبه وارتفاع منزلت آرد انکه گفت ، نرفع درجات من نشاء .
اهل کوفه ویعقوب خواندند درجات بتنوین باقی بی تنوین براضافه انکه بتنوین خواند من درمحل نصب افکند
بوقوع الفعل علیه ودرجات درمحل نصب بر ظرف والتقدیر ترفع من تشاء درجات وانکه باضافه خواند درجات را
مفعول به کرد ومن درمحل جر افکند باضافهٔ درجات باو حقتعالی خبرداد از خود که من آن راکه خواهم رفیع
گردانم وبلند بر دیگران بدرجات ومنازلی ویا رفیع گردانم درجات وپایهای آنان که من خواهم واصل درجات در
پایهای نردبان است که بتدریج باو برشوند پایه پایه وتدریج ازدرجه بود واصل کلمه من درج اذا دب باشد ودرج
اذا خرج ومشی وادراج درنوردیدن بود برای انکه برود وباسری شود واستدراج طلب الأدراج باشد ومنه
الدرج قال الله تعالی . سنستدرجهم من حیث لایعلمون ، ای نهلکهم ودرج ازانجاست که آنچه دراو بود چون نوردیده
بود ازصیانت وپوشیدگی انکه گفت بگو که خدای تو یامحمد حکیم است ومحکم کار آنچه کند نکو کند وبجای خود
نهد ودانا است انچه کند وفرماید بحسب مصلحت کند قوله تعالی . ووهبناله ، بدادیم ما اورا یعنی ابرهیم را یقال
وهب الشیٔ لفلان بمفعول اول بنفس خود برسد وبدوم بلام نه چون اعطیت که متعدی باشد بنفس خود بدو مفعول
گفت ما بدادیم ابرهیم را فرزندان از ایشان اسحق واو اسمی است اعجمی لاینصرف وسبب منع صرف علمیتست
وعجمه ویعقوب کبیر اسحق که فرزندزادهٔ ابرهیم بود گفتند برای آنش یعقوب خواندند که بعقب عیص زاد
برادر او واو هردو هم شکم بودند وگفتند دست درعقب عیص زده بود ودرست آنست که تازی نیست تا اشتقاقش
طلب کنند بلی اسمی است اعجمی برای آن منصرف نیست کلاً هدینا منصوبست کلا بهدینا . ونوحاً هدینا من قبل ، همچنین
گفت همه را هدایت دادیم ونوح را پیش از ایشان وقیل من قبل ابرهیم چون مضاف الیه ازاو برکنند بنا کرد اورا

برضم وهدایة درآیة بمعنی بیان والطاف وتوفیق باشد وشاید که بمعنی نبوت بود . ومن ذریته . وازفرزندان او
دو قول گفتند یکی انکه ضمیر عاید است بانوح برای انکه درمذکوران کسانی هستند که نه فرزندان ابرهیمند وآن
لوط است که پسر خواهرش بود وگفتند پسر برادرش وبعضی گفتند راجع است باابرهیم وآنچه گفتند ازحدیث
لوط مانع نباشد از این از برای انکه کلام بر تغلیب رانده باشد وهردو قول محتمل است واصل ذریه فعلیه است من ذرءالله
الخلق ای خلقهم وازفرزندان او داود بود دو پسرش سلیمان وایوب وهو ایوب بن افرص بن رازح بن روم بن عیص بن
اسحق بن ابرهیم ویوسف پسر یعقوب واو آنست که رسول علیه السلام گفت اورا الکریم بن الکریم بن الکریم بن الکریم
یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابرهیم وموسی وهرون پسران عمران بودند وهرون بیکسال از موسی ع مهتر بود کذلك
نجزی المحسنین . وماهم چنین پاداشت دهیم نیکوکاران را یعنی چنانکه ابرهیم را جزا دادیم بر توحید وثبات بر دین ومجاهده
در راه معرفت همچنین فرزندان اورا که باو اقتدا کردند وهم چنین پاداشت دهیم جمله محسنان را بر احسانی که کنند و
زکریا هو زکریا بن اذن بن کیا ویحیی پسر او وعیسی پسر مریم بنت عمران بن هاشم بن امون بن حرقیا والیاس عبدالله
مسعود گفت الیاس نام ادریس است واورا دو نام بود چنانکه یعقوب را اسرائیل گفتند ودگر مفسران گفتند
الیاس از فرزندان هرون بود وهو الیاس بن فیحاص بن الفیدار بن هرون بن عمران این قول درست تر است تابر آیه
نسق باشد انکه گفت همه از جملهٔ صالحان ونیکان بودند ودر آیه دلیل است بر انکه حسن وحسین از فرزندان رسول ع
بودند لقوله . ومن ذریته داود وسلیمان الی قوله وزکریا ویحیی وعیسی ، عیسی را از فرزندان ابرهیم یانوح
خواند ونسب او بایشان از جهت مادر پیوست که او پدر نداشت وعجب از نواصب که ایشان روا دارند که عیسی پسر
نوح باشد باچند هزار سال که از میان ایشانست وزیر وبالاء بجاه پدر روا ندارند که حسن وحسین علیهم السلام
فرزندان پیغمبر باشند واز میان ایشان وپیغمبر ص جز فاطمه بنت رسول الله نیست ومذهب شافعی در این آیه، وافق
مذهب ماست در ان مسئله فقهی که اگر مردی وقفی کند علی اولاده واولاد اولاده هل یدخل فیهم ولد البنت ام لا دختر
زاده در آن وقف شود یا نه مذهب اهل البیت ومذهب شافعی آنست که داخل باشد در وقف ومذهب ابوحنیفه آنست که
نباشد ابوحنیفه تمسك کرد بقول شاعر که گفت . بنونا بنوابنائنا وبناتنا ، بنوهن ابناء الرجال الأباعد .
وشافعی تمسك کرد باین آیه وبقوله تعالی . فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ، وگفت حجت من قوی شد ازدو آیهٔ
محکم از حجة ابوحنیفه ازبیت مجهول از عرب جاهل درخبر است که یکروز مأمون باامام علی بن موسی الرضا
علیه السلام نشسته بود گفت یابن رسول الله دلیل توانی گفتن از کتاب خدایتعالی که تو فرزند پیغمبری ازصلب
او گفت بلی گفت آیه مباهله نخواهم ابنائنا وابنائکم وآیه سورة انعام نخواهم ومن ذریته داود وسلیمان گفت
آن نیارم گفت چیست گفت قوله تعالی ، حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم ، گفت ازکجا دلیل می کند این
این آیه گفت چگوئی اگر رسول خدا حاضر آید وخطبه کند بتو ودخترت را بخواهد باو بدهی گفت چگونه ندهم
وکه باشد که این رغبت نکند گفت اگر ازمن خواهد مثلاً من دختر ندهم باو گفت چرا گفت از آنکه دانی که
اجماع است که فرزندزاده از پسرزاده ودخترزاده برمرد حرام باشد ونیز انکه اگر من زنیکه دارم رها کنم رسول
آن زن را بزنی نتواند کردن گفت چرا گفت لقوله ، وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم ، واسمعیل ونیز از
فرزندان ابرهیم اسمعیل بود والیسع وهو الیسع بن اخطوب بن العجوز حمزه وکسائی وخلف خواندند واللیسع
بتشدید لام وفتح او وسکون یا اینجا ودرسورهٔ ص باقی قرا بسکون لام وفتح یا زجاج گفت این لغت است
ابوعلی فارسی گفت الف لام نه تعریف راست بل زیادة است برای انکه اسمی علم است وعرب

جمع نکنند بین علامتی التعریف فی اسم واحد وکسائی گفت لام تعریفاست و گفت اسم لیسع بوده است
بفتح لام وسکون یا انکه لام تعریف دراو بردند الیسع شدولام درلام ادغام کردند مشدّد شد وبنزدیك او
اسم بروزن فعیل باشد انگه گفت اگر اسم یسع بودی بروزن فعل لام را دراو مجال نبودی چنانکه در یزید
و یشکر ودریحیی اصمعی گفت من اوراگفتم پس چگوئی که التوضح میگویند نوعی سنگ را والیعلمة
الناقة القویه والتخمد حی من الیمن گفت فروماند وجواب نداد دگر انکه ایشان یسع نام مینهند ولیسع نام
نمی نهند فراگفت تشدید قرائة باسم اعجمی بهتر ماند برای انکه الف لام دراسماء که منصرف نباشد نبرند الا در صور
ضرورت شعر چنانکه گفت . وجدنا الولیدبن الیزید مبارکاً . شدیداً باعباء الخلافة کاهله .
وگفت برای آن الف ولام دریزید برد که درولید برده بود واینکه فرا گفت چیزی نیست برای انکه نه جمله اسماء غیر
منصرف را لام تعریف در نشود نه بینی که دراحمر وحمرا میشود دیقول مررت بالاحمر والحمراء در یزید ویحیی بان نمیشود
که اسم علم است وجواب اصمعی که گفت کسائی بان فروماند هم اینست که آن اسما که او آورد در هیچ علم نیست از توضح و
یعمله ولیکن یسع علم است که اگرتازی است علی قول الکسائی وعلمیة تعریف باشد ولام علامت تعریف باشد پس جمع
کردن میان دو علامت دریك اسم معنی ندارد پس معتمد آنست که شیخ ابو علی گفت ویونس وهو یونس بن متی ولوطاً
هو لوط بن هاران پسر برادر ابرهیم بود وگفتند پسر خواهرش بود . وکلا فضلنا علی العالمین . وهمه را ازاین پیغمبران
ما تفضیل دادیم بر جهانیان یعنی بر اهل زمانهٔ خود هر پیغمبری در روزگار خود به ازامهٔ خود بودند برای انکه نشاید که
حکیم تقدیم کند مفضول را بر فاضل که در حکمة زشت باشد وروا بود که دریك روزگار دو پیغمبر وده پیغمبر و بیشتر و
کمتر باشند ویکی بر یکی مفضل باشد پس از آن که مفضول مفضل نبوده باشد علی العالمین بل علی امته مفضل باشد نه بینی که
لوط در روزگار ابرهیم بود ومفضل نبود بر ابرهیم پس مفضل نبوده باشد علی العالمین بل ابرهیم مفضل بود براو باجماع
ومن آبائهم ازپدران این پیغمبران وذریاتهم وفرزندان ایشان وبرادران ایشان وتقدیر آنست که وکلاً فضلنا علی العالمین
وفضلنا ایضاً من آبائهم وذریاتهم واخوانهم علی کثیر من الناس . وازاینان که ذکر کردیم که از خویشان این پیغمبران که
باپیغمبران بودند یا اوصیاء واولیا تفضیل دادیم نیزایشان را بر بسیاری ازمردمان که بمرتبه فرود ایشان بودند ودر
منزلت ثواب دون ایشان بودند ، واجتبیناهم . وماایشان را برگزیدیم وهدایت کردیم وراه نمودیم براه راست از
اتیان والطاف وتوفیق ونبوت وانچه ایشان را بثواب ونعم رساند . ذلك هدی الله . این ره دین خداست آن را که خواهد
بان راه نماید از بندگانش ولا محال هیچ فعل نکند قدیم جل جلاله تانخواهد برای انکه هر فعل که کند عالم باشد بان و
ساهی نبود از آن وبرای غرضی صحیح کند وچون چنین باشد لابد مرید باشد پس معنی آیه آنست که هدایت او بی اراده
او نبود وروا بود که هدایت انجا نیز مراد ثواب بود چنانکه دراول آیه است من قوله ، کلاً هدینا ونوحاً هدینا من قبل
. وآن هدایت ثواب است لقوله تعالی . وکذلك نجزی المحسنین . وجزا جز بثواب لایق نباشد پس گفت هدایت دهم
آن را که خواهم یعنی ثواب وثواب جز مستحق را نخواهد تادهد نه بینی که گفت . ولواشرکوا لحبط عنهم ما کانوا
یعملون . واگر شرك آرند عمل ایشان باطل ومحبط شود وثواب عمل باشد که محبط شود امامعنی احباط اینجا آنست
که دگر جایها بیان کردیم من نفی الوقوع علی وجه یستحق به الثواب معنی آنست که اگر شرك آرند هر عمل که کنند و کرده
باشند همه بر وجهی بود که بر آن استحقاق ثوابی نبود امابرای انکه عمل بظاهر در وجود آمده است وازروی ظاهر
کسی گمان برد که آن عمل را وقوعی وقبولی هست چون بنگرند بر آن هیچ ثوابی نبود برای انکه نه بر وجه مامور به
افتاد لفظ احباط بر آن اطلاق کرد ، اولئك الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة . ایشان آنانند که ایشان را کتاب

دادیم وحکمت وپیغمبری یعنی پیغمبران که ذکر ایشان برفت در آیات مقدم . فان یکفر بها هؤلاء . اگر کافر شوند بان این
جماعت عصر تو وبها راجع است با نبوت انبیا وروا بود که راجع باشد با جماعت انبیا . فقد وکلنا بها قوماً . ماموکل بکردیم یعنی
بلطف وتوفیق گروهی را که بان کافر نه اند یعنی اگر کافر نداین قوم به نبوت تو گروهی هستند که کافر نه انداز گماشتگان
من در ایشان چند قول گفتند حسن بصری وزجاج وطبری وجبائی گفتند مراد پیغمبران مقدم اند که ذکر ایشان
برفت که خدای تعالی عهد نبوت رسول ما بر ایشان فرا گرفت وایشان باو ایمان آوردند وبعضی دگر گفتند . فان یکفر
بها هؤلاء . اگر اهل مکه بتو ونبوت تو کافر ندمن گروهی را موکل کنم از اهل مدینه بر ایمان بتو وبعضی دگر گفتند مراد
جمله مومنانند که برسول ع ایمان آوردند پیش او ودر عصر او واز پس او واین اولیتر برای عمومش را وکثرت فایده
در او . اولئك الذین هدی الله . ایشان آنانند که خدای تعالی ایشان را هدایه کرد یعنی پیغمبران مذکور در آیات مقدم
ومراد بهدایة نبوت وحکمت وکتاب است انکه رفت فی قوله ، آتیناهم الکتاب والحکم والنبوة . فبهدیهم اقتده ،
توکه محمدی وقوم تو وامت تو بهدآء ایشان اقتدا کنی وطریقه وسنت وسداد وصلاح ایشان بر طریقهٔ ایشان روی ومراد
نه شریعت است که رسول ع در شرع تبع هیچ پیغمبری نبود دو حمزه وکسائی وخلف ویعقوب وکسائی بروایتی عن ابی
بکر در حال وصل ها بیفکنند از اقتده ودر حال وقف ها گفتند وباقی قراء باثبات ها خوانند فی الحالین الوصل والوقف
واسکان او الاابن زکوان که ها اثبات کرد و وصل کرد بیا از پس اقتده ولفظ اقتده باشد وهشام های متحرك گفت بی یا
اقتده واین در حال وصل باشد فامادر وقف جز سکون ها نباشد انکه وقف کرد هاء استراحت را باشد وانکه وصل کرد
وهی گفت ها را کنایهٔ مصدر کرد اعنی الاقتدا چنانکه شاعر گفت هذا سراقه للقرآن یدرسه . والمرء عند الرشا ان
یلقها ذئب . ای یدرس الدرس ونشاید که راجع بود باقرآن برای انکه فعل باو متعدی باشد بلام پس نشاید که یکی
فعل متعدی باشد هم بظاهر هم بمضمر چنانکه . والقمر قدرناه . گفتیم نصب قمر بفعلی مضمر است که دل علیه
قدرناه وتقدیر آنست که وقدرنا القمر قدرناه حق تعالی گفت که اینان آنانند که من ایشان را هدایت دادم تو وامت
تو بایشان اقتدا کنید وبأدله که ایشان استدلال کردند بان شما نیز بان استدلال کنید انکه از آن بگذشت ورسول را
میگوید بگو این قوم را ، لااسئلکم علیه اجراً . من این عمل که میکنم از دعوت ونبوت مزدی از شما طمع ندارم اینکه
میگویم ومیکنم جز برای تذکیر ویاد دادن جهانیان نیست قوله .

وَماقَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ اِذْقالُوا ما اَنْزَلَ اللهُ عَلی بَشَرٍ مِنْ شَیْءٍ قُلْ مَنْ اَنْزَلَ الْکِتابَ الَّذی جاءَ بِهِ
ونه شناختند خدارا حق شناختن اورا چون گفتند که فرونفرستاد خدا برآدمی ازچیزی بگوکه فروفرستاد کتاب راکه آمد بان
مُوسی نُوراً وَهُدیً لِلنّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَراطیسَ تُبْدُونَها وَتُخْفُونَ کَثیراً وَعُلِّمْتُمْ مالَمْ تَعْلَمُوا اَنْتُمْ وَلا
موسی روشنی را وراهنمائی برمردمان میگردانیدآنرا پارچهٔ کاغذ ظاهر کنید آنرا وپنهان دارید بسیاری را وبیاموزانید آنچه را ندانستید شما ونه
آباؤُکُمْ قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ* وَهذا کِتابٌ اَنْزَلْناهُ مُبارَكٌ مُصَدِّقُ الَّذی بَیْنَ یَدَیْهِ وَ
پدران شما بگو خدا پس واگذار ایشان را در سخن تابکارشان بازی کنند واین کتابی است که فروفرستادیم آنرا بابرکت باورکننده آنکه میان دودست او و
لِتُنْذِرَ اُمَّ الْقُری وَمَنْ حَوْلَها وَالَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ عَلی صَلوتِهِمْ یُحافِظُونَ* وَمَنْ
برای آنکه بترسانی مردمان مکه راو هرکه پیرامون اواست وآنانکه میگروند باخرت میگروند بدان وایشان برنمازشان نگاهدارنده اند وکیست ستمکارتر
اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللهِ کَذِباً اَوْقالَ اُوحِیَ اِلَیَّ وَلَمْ یُوحَ اِلَیْهِ شَیْءٌ وَمَنْ قالَ سَاُنْزِلُ مِثْلَ ما اَنْزَلَ اللهُ
از آنکه بربست برخدا دروغ را یا گفت که وحی کرده شد بسوی من ووحی نشده بسوی او چیزی وکسی که گفت زود فروفرستم مانند آنچه فروفرستاد خدا

وَلَوْ تَرٰى اِذِ الظّالِمُوْنَ فى غَمَراتِ الْمَوْتِ وَالْمَلٰئِكَةُ باسِطُوا اَيْديهِمْ اَخْرِجُوا اَنْفُسَكُمُ اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ

واكر بينى آنكاه ستمكارانرا درسختى سكرات مرك وفرشتكان كسترده باشند دستهاى خودرا كه بيرون دهيد جانهاى خودرا امروز جزاداده ميشوند

عَذابَ الْهُوْنِ بِما كُنْتُمْ تَقُوْلُوْنَ عَلَى اللهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنْتُمْ عَنْ آياتِهِ تَسْتَكْبِرُوْنَ * وَلَقَدْ جِئْتُمُوْنا

بعذاب خوارى بانچه بوديد كه ميكفتيد برخدا ناسزا وبوديد كه ازآيتهاى او سركشى ميكرديد وهرآينه بتحقيق كه آمديد مرا

فُرادٰى كَما خَلَقْناكُمْ اَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ ما خَوَّلْناكُمْ وَراءَ ظُهُوْرِكُمْ وَما نَرٰى مَعَكُمْ شُفَعاءَكُمُ الَّذينَ

تنها چنانكه آفريديم شمارا اول مرتبه ووا كذاشتيد آنچه داديم شمارا پس پشتهاى شما ونمى بينيم باشما شفيعان شمارا آنانكه

زَعَمْتُمْ اَنَّهُمْ فيكُمْ شُرَكاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ ما كُنْتُمْ تَزْعُمُوْنَ * اِنَّ اللهَ فالِقُ الْحَبِّ

كمان كرديد كه ايشان درشما شريكانند هرآينه بتحقيق بريده شد ميان شما وكمراه شد ازشما آنچه بوديد كه كمان ميكرديد بدرستيكه خدا شكافنده دانه

وَالنَّوٰى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذٰلِكُمُ اللهُ فَاَنّٰى تُؤْفَكُوْنَ * فالِقُ الْاِصْباحِ

وهسته است بيرون مياورد زنده را ازمرده وبيرون كننده مرده است از زنده اين است شمارا خدا پس بكجا برميكرديد شكافنده سپيده دم

وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَناً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْباناً ذٰلِكَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ * وَهُوَ الَّذى جَعَلَ لَكُمُ

وكردانيد شب را آرامكاه وآفتاب وماه را بشماره رونده اين است اندازه كردن خداوند غالب دانا واوست آنكه كردانيد براى شما

النُّجُوْمَ لِتَهْتَدُوْا بِها فى ظُلُماتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰياتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُوْنَ * وَهُوَ الَّذى اَنْشَاَكُمْ

ستارهها تاراه يابيد بان در تاريكيهاى بيابان ودريا بتحقيق كه پديد كرديم نشانهارا براى قوميكه ميدانند واوست آنكه پديد كرد شمارا

مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الْاٰياتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُوْنَ * وَهُوَ الَّذى اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ

ازنفسى تنها پس جاى آرام وامانت است بتحقيق كه پديد كرديم نشانهارا براى قوميكه دريابند واوست آنكه فروفرستاد ازآسمان

ماءً فَاَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ كُلِّ شَيْءٍ فَاَخْرَجْنا مِنْهُ خَضِراً نُخْرِجُ مِنْهُ حَبّاً مُتَراكِباً وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِها قِنْوانٌ

آب را پس بيرون كرديم بان رستنى هرچيزى پس بيرون كرديم ازآن سبزه را بيرون كرديم ازان دانه بريكديكر سوار وازدرخت خرما ازشكوفه آن خوشهها

دانِيَةٌ وَجَنّاتٍ مِنْ اَعْنابٍ وَالزَّيْتُوْنَ وَالرُّمّانَ مُشْتَبِهاً وَغَيْرَ مُتَشابِهٍ اُنْظُرُوا اِلٰى ثَمَرِهِ اِذا اَثْمَرَ وَيَنْعِهِ اِنَّ

نزديك بهم وبوستانها ازانكور وزيتون وانار شبيه بهم وغير شبيه بهم بنكريد بسوى ميوه اش چون ميوه دهد ورسيدن آن بدرستيكه

فى ذٰلِكُمْ لَاٰياتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ * وَجَعَلُوْا لِلّٰهِ شُرَكاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوْا لَهُ بَنينَ وَبَناتٍ

دراين شمارا هرآينه آيتهاست براى قوميكه ايمان مياورند وكردانيدند براى خدا انبازان جن وآفريد ايشانرا وتراشيدند براى او پسران ودختران

بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحانَهُ وَتَعالٰى عَمّا يَصِفُوْنَ *

به نادانى پاك است او وبرتر است ازآنچه وصف ميكنند

قوله وماقدروا الله حق قدره الآية . سعيد جبير گفت سبب نزول آيه آن بود كه مردى نام او مالك بن الضيف الجهود بيامد وبا رسول ؑ خصومت ميكرد رسول ؑ اورا گفت بخداى بر تو سوگند ميدهم كه تو در تورية نمى يابى كه . ان الله يبغض الحبر السمين . خداى تعالى دشمن دارد عالم فربه را او فربه بود ودعوى علم ميكرد اورا سخت آمد و درخشم شد و گفت . والله ما انزل على بشر من شيء . بخداى كه خداى تعالى برهيچ آدمى چيزى نفرستاد از كتاب و وحى رسول ؑ گفت ولا على موسى ونه بر موسى گفت ونه بر موسى خدايتعالى اين آيه درشأن او بفرستاد سدى گفت آيه در فيحاص بن عازورا آمد واين سخن او گفت محمد بن اسحق گفت جماعت جهودان بنزديك رسول آمدند و گفتند يا ابا القاسم كتابى نيارى براى ما از آسمان چنانكه موسى الواح آورد ما را از نزديك خدا خدايتعالى اين آيه فرستاد . يسئلك اهل الكتاب ان تنزل عليهم كتابا من السماء الآية . يكى از جملهٔ ايشان گفت خداى تعالى برهيچ آدمى كتاب

نفرستاد نه بر تو ونه بر موسى ونه بر عيسى خداى تعالى اين آيه فرستاد ماقدروا الله حق قدره . حقتعالى گفت اين كافران وجهودان قدر نكردند خداى را حق قدرش يعنى اورا نشناختند وندانستند حق معرفتش يقال قدرت الشيء و قدرته قدراً وقدراً وانكس كه او چيزى بتقدير بازاندازد بداند پس قدر بكنايه كرد خداى تعالى از علم ايشان بخداى يعنى خداى را نشناختند حق المعرفة بعضى دگر گفتند . ماقدروا الله . يعنى اقرار نكردند بقادرى خدايتعالى و اين قول عبدالله عباس است بروايت على بن طلحه آيه در كافران آمد كه ايشان بقادرى خداى تعالى ايمان نداشتند قولى ديگر آنست كه ، ماعظموا الله حق عظمته . خدايتعالى را تعظيم نكردند حق عظمتش من قولهم هذا امر له قدر وخطر . اين كارى باقدر يعنى باعظمت مجاهد گفت مشركان قريش گفتند . ما انزل الله على بشر من شيء . حق تعالى گفت خداى را شناخته نباشد بقادرى وتعظيم او نكرده باشد انكس كه گويد خدايتعالى برهيچ آدمى چيزى نفرستاد حق تعالى گفت يا محمد جواب ده اين جهودان را وبگو كه فرستاد اين كتاب تورية كه موسى بياورد كه شما از آن لاف ميزنيد كه دران كتاب نور وروشنائى وبيانست مردمان را وهدى ولطفست وشما آن را بكاغذها كرديد يعنى بر كاغذ باز نوشته ايد بعضى اظهار ميكنيد وبعضى پوشيده ميداريد وبيشتر آنست كه پوشيده ميداريد انچه نعت ووصف واحوال واوصاف منست تا مردمان نبدانند وبمسلمانى راغب نشوند انكه گفت . وعلمتم مالم تعلموا انتم ولا آباؤكم . دراين دو قول گفتند يكى انكه اين خطاب با مسلمانانست بر سبيل منت يعنى كه آموخت شمارا آنچه ندانستى شما وپدران شما وقول ديگر آنست كه هم خطاب با جهودانست وتقدير آنست كه . من علمكم مالم تعلموا انتم ولا آباؤكم ، تا محمول باشد بران سخن پيشين كه . من انزل الكتاب الذى جاء به موسى . وقول اول درست تراست وآن قول مجاهد است وبا آن قول آيه بر ظاهر خود باشد براى آن اوليتراست انكه گفت اگر ايشان جواب ندهند هم تو جواب ده وبگو كه خداى يعنى جواب من انزل الكتاب بگو كه خداى فرستاد اين كتاب بر موسى . ثم ذرهم فى خوضهم يلعبون . انگه رها كن ايشان را تا در خوض وگفتاگوى خود بازى ميكنند يقال خاض فى الأمر وخاض فى الحديث اذا دخل فيه واين صورت امر است ومراد تهديد ايشان يعنى رها كن ايشان را با من كه من بحق با ايشان برسم كه از من فوت نخواهند شدن رها كن تا انچه خواهند ميكنند كه گذر ايشان بر من است ابن كثير وابو عمرو خواندند يجعلونه قراطيس يبدونها ويخفون كثيراً . بيا در هر سه جا بر مغايبه وباقى قراء بتاء خطاب انانكه بيا خواندند حمل كردند على قوله ، ماقدروا الله حق قدره اذ قالوا ، انكه بتاء خطاب خواند حمل كرد على قوله قل چون قل امر مخاطب باشد آنچه از پى او آمد آن را هم بر خطاب حمل كرد انگه حق تعالى وصف قران كرد چون جهودان ومشركان انرا منكر شدند وگفت ، هذا كتاب . اشارة است هذا بقرآن گفت اين كتابيست كه انرا بفرستاديم . مبارك وقوله انزلناه . در محل رفع است كه صفت كتابست يعنى هذا كتاب منزل مبارك واصل بركت ثبات وبقا باشد من بروك البعير وبراك القتال شدته وثباته يعنى خير او ثابت وباقى است واين كتاب مصدق وراست دارندهٔ كتب اوايل است از تورية وانجيل وزبور . ولتنذر . تا بترسانى باو مكه را يعنى اهل مكه را ابو بكر عن عاصم خواند لينذر بيا يعنى قرآن تا اين قرآن بترساند واين مجاز باشد وآنچه باقى قراء بر آنند از تاء خطاب كه منذر رسول باشد هم حقيقة باشد وهم موافق ديگر آيات من قوله تعالى . انما انت منذر من اتبع الذكر انما انت منذر ولكل قوم هاد انما انت منذر من يخشيها وقوله للناس بشيراً ونذيراً . وانذار اعلام با تخويف باشد . وام القرى ، بلا خلاف مكه است وام اصل باشد يعنى اصل القرى از براى انكه زمين از زير آن بيرون آورد خدايتعالى وبراى آن مكه را تخصيص كرد كه كعبه در انجاست وان مقصد عالميان است براى حج وگفتند براى آنش ام القرى خواند كه اول شهرى كه مسكون شد در زمين آن بود كه آدم

باو فرود آمد وزجاج گفت برای انکه اعظم الارض شأناً ازعظمت شأن که ان راست که هیچ شهر رانیست ومراد
بام القری اهل مکه اند ازباب واسئل القریة باشد عرب بسیار مضاف حذف کنند ومضاف الیه بجای اونهند چون
لبس زایل باشد . ومن حولها . وآنان راکه پیرامن مکه اند وعبدالله عباس وقتاده ودگر مفسران گفتند مراد بمن
حولها جمله زمین است یعنی مکه وآنچه گرداگرد اوست وچون مکه درمیان زمین است همهٔ زمین گرد او باشند انکه
گفت آنانکه بقیامت ایمان دارند باین کتاب ایمان آرند برای انکه انکس که بقیامت ایمان دارد وثواب وعقاب داند در
ثواب راغب بود وازعقاب بترسد نظر کند واندیشه کار بند دبداند که این کتاب حق است واز نزدیك خداست برای
انکه عرب ازاینان مثل آن بافصاحت وبلاغتشان وحمیت وانفشان وقوت ودواعیشان باوردن عاجزند لابد باید تا
کلام خدای باشد وباانکه بقرآن وقیامت ایمان دارند برپنج نماز محافظت کنند ومواظبت نمایند. قوله تعالی ومن اظلم ممن
افتری علی الله کذباً وکیست ظالمتر وبیدادگرتر ازانکه او برخدا دروغ گوید وافتری افتعال باشد ازفریه وفریه
دروغ فرابافته باشد واصل الفری القطع اوقال اوحی الی یا گوید وحی کردند برمن ونکرده باشند مفسران گفتند آیه
درحق مسیلمة الکذاب آمد واومردی شجاع وکاهن بود بسجع گفتن تلبیس کردی برعوام که مرا نیز کتابیست
وحی ازخدای وبکهانت تلبیس کردی که من غیب دانم ومرا ازآسمان خبرمیرسد ودراخبار هست که او دو رسول را
بنزدیك پیغمبر عم فرستاد رسول ایشانرا گفت شما باو ایمان دارید گفتند آری گفت اگرنبودی که رسول را اکشتن عادت
نیست بفرمودمی تا شمارا گردن بزدندی انکه ایشان را براند وصحابه را بگفت من شبی درخواب دیدم که دودست اورنجن
زرین در دست داشتم بزرگ شد در دست من ومرا خوش نیامد آن مرا وحی کردند که باد دراو دم من باد دراو دمیدم
بپریدند من تأویل آن خواب براین دو دروغ زن کردم یکی مسیلمة الکذاب یمامه ویکی کذاب صنعا الاسود العیسی ومن قال
سانزل مثل ما انزل الله وازانکس که او گوید من بیارم مانند انکه خدایتعالی فرستاد ازآسمان گفتند این در عبدالله بن
سعد بن ابی سرح آمد واو قرشی بود وکاتب رسول عم بود چون وحی آمدی او نوشتی رسول ع را او املا کردی
او بجای غفور رحیم علیم حکیم بنوشتی وبجای سمیع علیم غفور رحیم بنوشتی ومانند این چون این آیه فرود آمد ، ولقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین الی قوله ثم انشأناه خلقاً آخر. اورا عجب آمد از تفصیل خلق آدمی بر زبانش برفت
که . فتبارك الله احسن الخالقین. رسول عم گفت بنویس او بنوشت وبشك افتاد وباخود گفت اگر محمد در این که
میگوید صادقست خود این وحی که براو میکنند برمن میکنند واگر کاذب است مثل آن که او میگوید من نیز میگویم مرتد
شد وبانزدیك مشرکان رفت وگفت احوال محمد من نیك بدانستم او املا میکردی من تغییر وتبدیل میکردم چنانکه
خواستم نوشتم واو مؤمنانی را که برسول آمدندی درسر شناخته بود ومشرکان را می گفت ووشایة و
سعایت میکرد وازجملهٔ مسلمانان یك روز عمار را بدست داد وبندهٔ را ازآن حصر میان نام او خیر تا ایشان را
بگرفتند وعذاب کردند وعمار را آن روز گوش بریدند تا ایشان رسول را ناسزا گفتند انکه عمار بیامد و
گفت یارسول الله مرا کافران عذاب کردند وگوش بریدند برای تو ومن تورا ناسزا گفتم آنچه ایشان خواستند
مراتوبه باشد خدای تعالی درحق عمار آیه فرستاد ، من کفر بالله من بعد ایمانه الا من کره وقلبه مطمئن بالایمان
یعنی عمار ولکن من شرح بالکفر صدراً فعلیهم غضب من ربهم . یعنی عبدالله بن سعد بن ابی سرح انکه گویند که باسلام
آمد پیش ازفتح مکه والله اعلم. انکه رسول عم ازبعضی عذاب کفار خبر داد گفت ولو تری. واگر بینی ای محمد انکه که
ظالمان یعنی کافران درغمرات وشداید مرگ باشند وغمرة الماء معظمه باشد وغمرة الموت سکرته باشد وغمرة الحرب شدته
باشد واصل غمر ستر باشد وغمر حقد باشد برای انکه دل بپوشد و دخل فی غمار الناس وخمارهم آن باشد که درمیان

فرستاد

مردمان شود چنانکه پوشیده شود بایشان وغمر سحك وچرك باشد برای انکه جامه رابپوشد ودستار خوان را برای
چرکینی وشوخکینی مندیل الخمر خوانند وغمر قدح کوچك که درمیان متاع ناپدید بود وغامر زمین ویران باشد برای
انکه براو اثر عمارت پیدا نبود و غمار وغمار یکی باشد وغمر مرد کار ناآزموده وهمچنین مغمر . والملئکة باسطوا
ایدیهم واو حال است درآن حال که فرشتگان دست گسترده باشند وفراخ کرده برای قبض روح ایشان اخرجوا
انفسکم درکلام محذوفی هست یعنی یقولون میگویند اخرجوا انفسکم جان بیرون کنی ازتن یعنی جان بدهی وبعضی
دگر مفسران گفتند باسطوا ایدیهم دست گشاده باشند برایشان بضرب وعذاب وسیاط تازیانه برروی وپشت
ایشان میزنند ومیگویند جان بدهید و بعضی دیگر گفتند معنی اخرجوا انفسکم آن است که گویند خویشتن
برهان اگر توانی برطریق استهزا الیوم تجزون عذاب الهون و نیز گویند امروز زیاداشت کنند شمارا عذاب
هوان وخواری وهون هوان باشد وهون رفق ومدارا باشد قال الله تعالی وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض
هوناً واذا خاطبهم الجاهلون . قال الشاعر . هوناً فما ان یرد الدهر من فاتا . لا یهلکن اسفاً فی الاثر من ماتا . ای رفقا
وهون بمعنی هوان آمده است همچنین قال عامر بن جوین . یهین النفوس وهون النفوس. عند الکریهة اعلی لها واغت
معروف در معنی هوان هون است بضم الهاء قال ذو الاصبع العلوانی. اذهب الیك فما امی براعیة. ترعی المخاض ولا اغضی
علی الهون ، وباقر عم گفت عذاب الهون تشنگی باشد در وقت مرگ ، بما کنتم تقولون علی الله غیر الحق . این بدل باء
مجازاتست ببدل وجزا انکه شما برخدای گفتید بناحق یعنی آن دروغها که برخدای نهادید. وکنتم عن آیاته تستکبرون .
واز آیات او استکبار وتکبر کردید ودر آیه دلیل است برانکه جزاء بر عمل باشد وعقوبه برگناه بخلاف قول مجبره. ولقد
جئتمونا فرادی. انکه حقتعالی حکایت کرد با کافران خواهد گفت در روز قیامت برسبیل سرزنش گفت آمدید ای
کافران بما تنها وفرادی جمع فرید وفرد وفردان باشد ازهری گفت فرادی وفراد معدول است عن فرد وفرید چون
ثلث ورباع قال الشاعر . تری النعرات الزرق تحت لبانه . فرادی ومثنی اصعقتها صواهله . وقال النابغة . من وحش و
جرة موشی اکارعه . طاوی المصیر کسیف الصیقل الفرد . یقال للواحد فرد وفرد وفرود وفرید وجمع الفرد افراد و
الفردان الفرد وجمعه فرادی ککسلان وکسالی وسکران وسکاری تنها آمدید. کما خلقناکم اول مرة . چنانکه اول بار
آفریدیم شمارا حفاةً عراةً عزلاً بهماً تن برهنه وپای برهنه ختنه نا کرده وعلامت ناز ده نه مالی داری باخود نه عقاری که
در دنیا دین درسر آن کردی وآخرت بان بفروختی وانچه من شمارا دادم در دنیا رها کردید وباپس پشت انداختید از
مال وملك وفرزندان واتباع واشیاع . ومانری معکم شفعاءکم الذین . واین شفیعان که دعوی کردید از بتان که انبازان
منند گفتی باشما هستند یعنی قوله . هؤلاء شفعاؤنا عند الله . ابوهریره روایت کرد از رسول ع که چون خدایتعالی
اسرافیل را فرماید که صور بدم او صور دردمد همهٔ زمین پر ازارواح شود بر صورت نحل منج انگبین انکه حقتعالی گوید
بعزت وجلال من که هرجانی باکالبد خود شوید انکه آن ارواح به تنها باز شوند از ره بینی ودرتن چنان رود که زهر در مار
گزیده انکه زمین بشکافد واول کسیکه زمین ازاو شکافته شود من باشم انکه برخیزند بشتاب وبعرصهٔ قیامت آیند وبوقف
عرض هفتاد سال ایستاده باشد حفاةً وعراةً عزلاً بهماً پای برهنه تن برهنه وختنه نا کرده بی علامت کس با ایشان ننگرد
وخدایتعالی میان ایشان حکم نکند خلایق چندان بگریند که آب چشمشان منقطع شود وچندان عرق از ایشان جدا
شود که لگام بردهنشان کند ودر خبر است که رسول عم یکروز این آیه میخواند ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول
مرة، عایشه گفت یارسول الله زنان نیز برهنه باشند گفت آری گفت واسوتاه وای رسوائی رسول گفت فردای قیامت
هرکسی را چندان فتاده باشد که در یکدیگر ننگرند زن نداند که مرد کدام است ومرد نداند که زن کدام است. لکل امرئ

منهم

منهم یومئذٍ شأن یغنیه انکه هم بر سبیل تعییر و توبیخ گویند ایشان را و ما نری معکم شفعائکم . این بتان که امید شفاعت ایشان داشتی ایشان را باشما نمی بینم . لقد تقطع بینکم . اهل مدینه و کسائی و حفص خواندند بینکم بنصب نون و باقی قراء برفع و بین مصدریان بیین باشد بینا و بینونه . قال الشاعر . بان الخلیط برامتین فودعوا . او کلما ظعنوا البین تجزع ، و بین از جملهٔ آن اسماء است که یکبار استعمال کنند اسم و یکبار ظرف و مراد باسم آنست که بوجوه اعراب سه گانه بگردد قال الله تعالی ، هذا فراق بینی و بینک و یقال هذا کتاب بینی و بینک و هذا عهدی بین و بینک قال الله تعالی و من بیننا و بینک حجاب و علی هذا قرائة من قراء بالرفع لقد تقطع بینکم و بین از اضداد است بمعنی فراق باشد و بمعنی وصال و اینجا معنی آنست که لقد تقطع وصلکم . اما بر قرائة انکس که نصب خواند در او دو قول است یکی ظرف و یکی مفعول به انکه مفعول به گفت گفت فاعل در او ضمیر است و چون انچه از کلام رفته است در مقدمهٔ این من قوله . و ما نری معکم شفعاءکم . در او معنی تقاطع و تهاجر است تقدیر این باشد که لقد تقطع وصلکم بینکم و بر این تقدیر هم روا بود که ظرف باشد و قول دیگر آنست که فاعل در او مقدر است و لیکن حذف کرد لدلالة الکلام علیه و المعنی لقد تقطع ما بینکم ای الشیء الذی کان بینکم . بر این وجه ظرف باشد علی کل حال . وضل عنکم ما کنتم تزعمون . و انچه دعوی میکردید از آن بتان و عبادت ایشان و شفاعت ایشان شما را و تقرب شما بایشان بخدای همه گم شد و باطل شد و امروز شما ماندید بی یار و بی شفیع انکه بر سبیل تنبیه و تذکیر و اقامت حجت با کافران گفت . ان الله فالق الحب و النوی . خدای معبود که از او توقع خیر و روزی کنید خدائی است که او در زیر زمین دانه شکافد و برای آن تخصیص کرد این را که دست آدمیان از آن دور باشد و معلوم است بجاری مجرای ضرورت که آن کسی نمیکند جز خدای تعالی و در کلام امیر المؤمنین بسیار میاید که ، و الذی فلق الحبة و برء النسمة بان خدای که در زمین دانه شکافد و در رحم تاریك صورت نگارد برای انکه و همها دور دارد از انکه هیچ مخلوقی را دست در انجا رسد و واحد الحب حبه و واحد النوی نواه من باب تمر و تمره و نوی هستهٔ میوه باشد که از او درخت روید و هیچ قادر بقدرة تقدیر این نتواند کرد الا بالالة و المماسه چون قدیم تعالی میکند مخترع بدانند که او قادر الذات است بخلاف دگر فاعلان و قادران . یخرج الحی من المیت و یخرج المیت من الحی از مرده زنده بیرون آرد قولی آنست که از دانه خوشه بیرون آرد و از نواة درخت بیرون آرد و تشبیه کرد این را بمرده از انجا که نیفزاید و از او انتفاع نباشد و آن را بزنده که فزاینده باشد و از او نفع آید چنانکه از احیاء و این بر توسع باشد قول دگر آنست که از نطفه حیوان آرد و از حیوان نطفه آرد قول دگر آنست که از خایه مرغ آرد و از مرغ خایه آرد قول دگر آن است که از کافر مؤمن آرد و از مؤمن کافر آرد و این اقوال باستقصاء در سورهٔ آل عمران رفته است . ذالکم الله . یعنی فاعل این افعال خداست جل جلاله فأنی تؤفکون . چگونه بر میگردانند شما را از این راه روشن و طریق راست حسن گفت معنی آن است که عقل شما را از این کار چگونه بر میگرداند و قیل این تصرفون شما را از این راه راست بکدام ره میگردانند کما قال الله تعالی . فاین تذهبون . کجا میروید از ره صواب و انی بر سه معنی آمد کیف و متی و حیث و اینجا دو معنی را محتمل است کیف و این و الأفك الصرف و الأفك الکذب فعل بمعنی مفعول لانه مصروف عن وجهه فالق الاصباح ای هو فالق الأصباح و او شکافندهٔ صبح است او آن خداست که از میان شب تاریك روز روشن بشکافد و این نیز از جملهٔ آن است که دست و آلت قادر بقدرة آن نرسد . و جاعل اللیل سکناً . و شب را بسکن شما کرد و سکن فعل بود بمعنی مفعول یعنی قرارگاه که در او بخسبی اهل کوفه خواندند . و جعل اللیل سکناً . بر فعل ماضی و باقی قراء جاعل اللیل خواندند بر فاعل حجهٔ ایشان آنست که عطف اسم بر اسم اولیتر باشد از عطف فعل بر اسم از بهر انکه در باب عطف مشاکله معتبر است از عطف اسم بر اسم و فعل بر فعل و جمله بر جمله و مفرد بر مفرد و حجهٔ آنانکه و جعل خوانند آنست که گفتند فالق بمعنی فلق است چون اسم فاعل بمعنی

فعل بود روا باشد که فعل بر او عطف کنند حملاً علی المعنی نه بینی ، که گویند هذا معطی زیداً درهماً بالأمس مکان قولهم هذا الذی اعطی زیداً بالأمس درهماً پس معطی را عمل اعطی دهند برای انکه اسم فاعل عمل فعل کند گفتند نه بینی که انچه از پس او است بر آن عطف کرد من قوله . و الشمس و القمر . و این مذهب کوفیان است و بنزدیك بصریان اسم فاعل انکه عمل فعل کند که بمعنی یفعل باشد حال را اما چون بمعنی ماضی باشد عمل فعل نکند و رفع فالق الاصباح بر دو وجه حمل توان کردن یکی خبر ابتداء محذوف چنانکه گفتیم و یکی انکه خبر بعد خبر باشد کقولهم هذا حلو حامض و کقوله . انه غفور رحیم و ان الله علیم حکیم و در شاذ حسن بصری خواند فالق الاصباح بفتح الف فی جمع الصبح و قوله و الشمس و القمر معطوف است بر محل لیل که محل او نصب است و ایشان عطف کنند یکبار بر لفظ و یکبار بر معنی قال الشاعر . معاوی اننا بشر فانجح فلسنا بالجبال و لا الحدیدا . بحسبان . ای بحساب یقال حسبت الحساب احسبه حسباً و حساباً و حسباناً و حسبت الشیء اذا ظننته احسبه و احسبه حسباناً . و معنی آن است که حق تعالی میگوید که من آفتاب را و ماه را در فلك خود میگردانم بحساب نه بگزاف تا آنچه آفتاب سالی بر دماه بیکماه و گفتند بیست و هشت روز برد از انکه مدار سیر او چنان ساختیم و مدار اینچنین کردم و مثله قوله . و الشمس و القمر بحسبان ، الله تعالی در این آیه تذکیر کرد بندگان خود در تعظیم نعمت بر ایشان از انکه ایشان در شبی تاریك باشند که در او هیچ نه بینند و هیچ ندانند و از تصرف و معاش و مکاسب خود باز مانده باشند ناگاهی از میان آن شب سیاه عمود صبح بشکافد و جهان تاریك روشن کنم تا هر کسی بسر معاش خود رود و روی بمقصد خود نهد و در طلب منافع بغرض خود رسند عالم در بدایهٔ خلق تاریك بود من از جرم آفتاب برای جهانیان چراغی روشن بر افروختم که . و جعل الشمس سراجاً . تا خلایق و جانوران بمنافع خود رسند و همچنین جهان ظلمت ضلالات داشت و ظلمت ظلم خلقان از ظلام ظلم در شب مظلم بودند من از میان آن ظلمت ظلم و ضلالات آفتاب هدایت و عدل محمدی ص بر آوردم تا عالم شرع بنور او منور شد گمراهان راه باز یافتند و باز ماندگان برسیدند و هر کس راه و مقصد خود بدید و بمقصود و غرض خود رسید باز چون آن آفتاب فلك خود بپرید و بکنارهٔ ضوء مغرب رسید بجای او ماهی بر آوردم که اگر در نور و ضیا بحد او نبود خلقان بنور او منتفع بودند و بهدایة او مهتدی شدند و بارشاد او مسترشد شدند پس چون ماه فرو شد ستارگان بر آوردم تا چنانکه فلك دنیا از آفتاب و ماه و ستارگان خالی نیست فلك دین از آن خالی نباشد و هر گه یکی فرو شد یکی بر آوردم . نجوم سماء کلما غاب کوکب . بدا کوکب تأوی الیه کواکبه . تا بعدد بروج آسمان نجوم زمین پدید کردم چون نوبت باخر رسید بر مثال اول شب غیبتش دراز شد تا ظلام ظلم عالم بگرفت و ظلمت ضلال مستولی شد و متوقعان راحت و منتظران فرج در بند انتظار دراز ماندند چنانکه باغاز کار بود بانجام همان شد که خبر صاحب وحی چنان بود که ، الأسلام بدأ غریباً و سیعود کما بدأ فطوبی للغرباء . تا از غروب آن ستاره غرابهٔ اسلام ظاهر شد انکه هم بر انجمله که در اول کردم باخر هم آن وعده کردم اگر چه شب دراز است و ظلمت متکاسف است نا امید مشو که هر شبی را روزی باشد و هر ظلمتی را ضیائی بدنبال و هر غسقی فلقی بر اثر باشد و هر رنجی را راحتی . ان الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسراً . و لیکن تا سخت نشود نشود . اشتدی ازمة تنفرجی . ای سختی سخت شو تا بشوی نه بینی که باخر شب که وقت سحر باشد تاریکی سخت تر باشد و انوقت را خود برای این سحر خوانند چون ظلمت بغایت رسد صبح بر آید چون ظلم بغایت رسد رایت عدل بر آید چون محنت بنهایت رسد راحت بدید آید پیمانه چون پر شود بگرداند سر ، اذا الحادثات بلغن المدی . و کادت لهن تذوب المهج . و جل البلاء و قل العزاء ، فعند التناهی یکون الفرج . بس ادرماندگان در ظلمت شب گرفتار باشند ناگاهی از جائی که توقع نبود صبح بر آید که بر اثر آن آفتاب عدل سر بر زند و شعاع نهر بر هر ستم و ستمگر زند تا چنانکه نورش ظلمت را

باطل کند عدلش ظلم را ناچیز کند. یملاء الارض قسطاً وعدلا کما ملئت جوراً وظلما. بروشنائی روز بر تو منت نهاد که
محل معاش تست بشب نیز منت نهاد که قرارگاه ووقت آسایش تست قوله وجاعل اللیل سکناً اگر همه روز
بودی تو کی آسودی واگر همه شب بودی تورا ره طلب معاش از کجا پس این بکار است آسایش را واز ان ناگزیر است
آرایش را تا هر فرسودگی که درروز بتو رسد بشب باسودگی بدل شود قوله . والشمس والقمر حسباناً ، ماه و
آفتاب را حساب مقدر نهادم اورا در فلك خود سیصد وشصت مطلع وسیصد وشصت مغرب نهادم که هر روز بمطلعی
براید وبمغربی فروشود از آنجا گفت . فلااقسم برب المشارق والمغارب . چنانکه مشارق ومغارب مختلف میشود
مدار وسیر او مختلف میشود از انجاست که هیچ دوروز در سال چند یکدیگر نباشد الا متفاوت بقدر اختلاف او در
سیر طول وقصر شب وروز پیدا شود انکه منافع ان جز خدای نداند که کشت پرورد ونبات برویاند ومیوه رساند و
نور گستراند وراه نماید الی مالایحصی کثرة چون آفتاب فروشود در شب ماه برارم تا حساب ایام وشهور وسنین بدانی
واجل دیون واوقات معاملات ووقت عبادت ازحج وروزه آفتاب طباخی میکند وماهت صباغی میکند این میپزد
وآن می رزد تا کار تو به برگ ومهیا باشد وعیش تو در میانهٔ مهنا باشد این نه بتدبیر تواست به تقدیر من است ، ذلك
تقدیر العزیز العلیم . تقدیر خدای عزیز است که هیچ غالبی او را غلبه نتواند کرد علیمی که مصالح خلایق او داند
بعزت بکند وبحکمت بنهد رای تورا با این راه نیست اندیشه را بدین گذر نیست تقدیر تو بدین محیط نشود وتدبیر تو
بدین نرسد . ولیس بتقدیر الکواکب ماتری . ولکنه تقدیر رب الکواکب ، وهو الذی جعل لکم النجوم . جعل
اینجا بمعنی خلق است برای آن متعدی است بیك مفعول وآن خداست که برای شما ستارگان بیافرید هم از جمله تعداد
نعمت است مورد آیه مورد منت است چرا آفرید بی غرض نیست واز غرض مثل خالی نیست . لتهتدوا بها فی
ظلمات البر والبحر . تا با آن راه بری وراه یابی در تاریکی بر وبحر آن خدای که روا نداشت که تورا در ظلمت بحر یا بر
رها کند تا چندین ستارهای پدید کرد تا باو مهتدی شوید در امور دنیاوی ومعاش او کی روا دارد که تورا در ظلمت
ضلالت رها کند ودر دین برای تو راه نمائی فراندارد ودین بنزدیك او از دنیا اولیتر وآخرت از اولی دوست تر در
باب دنیا هدایت تو خواست در باب دین کی ضلالت تو خواهد آنجات راه نمود واینجات از راه چگونه برد تعالی علواً
کبیراً اگر در دنیا ستاره رهبر تو کرد در راه دین ستارگانی را رهبر تو کرد که تا یکستاره از آسمان می تابد یکی از ایشان در
زمین میتابد چون اورا از زمین بردارم ستارگان را از آسمان فرو آرم چون ملك این براندازم آسمان از ستاره بپردازم
چه این را از دست قضا ومسند امامت برخیزانم ستارهٔ از آسمان بریزانم برای انکه ایشان امان اهل زمین اند چنانکه
ستارگان امان اهل آسمانند . النجوم امان لأهل السماء واهل بیتی امان لامتی فاذا خلت السماء من النجوم اتی اهل السماء
مایوعدون واذا خلت الأرض من اهل بیتی اتی اهل الأرض مایوعدون . قوله لتهتدوا بها . لام غرض راست
غرض من در دنیا هدایت تواست انکه در دنیا تورا هدایت کند در دین بر تو تلبیس ادله نکنند اگر خواهند که آنجا
مهتدی باشی نخواهند که اینجا گمراه باشی اگر در بیابانی بسیارهٔ نگر واگر در دریائی چشم بستاره دار که دلیل تو اوست
وراه رو را از دلیل چاره نیست اگر ستاره را می بینی وباو اهتدا نکنی ستاره را چه زیان واگر امام را می یابی وباو
اقتدا نکنی امام را چه نقصان در هر دو جای زیان بر توست . قد فصلنا الایات . ما آیات مفصل ومبین کردیم ومجمل و
مهمل رها نکردیم برای قومی که دانند اگر کسی نداند تاوان بر اوست . وهو الذی انشأکم . او آن خداست که
بیافرید شما را از یکنفس یعنی از آدم م . فمستقر ومستودع ، ابن کثیر وابو عمرو وروح خواندند فمستقر بکسر
قاف علی الفاعل یعنی فمنکم مستقر وباقی قرا خواندند بفتح قاف علی معنی فلکم مستقر علی الموضع در معنی مستقر و

مستودع مفسران خلاف کردند عبدالله مسعود گفت بهری مستقر ندیابهری امستقر است در رحم مادر تا بوقت زادن
وایشانرا مستودعیست جائیکه ایشانرا ابو دیعه آنجا بنهند از گور تا بروز قیامت یقال قر فی المکان واستقر واودعته مکان
کذا واستودعته پس مستقر مکان باشد ومستودع هم مکان باشد هم مفعول ومقسم گفت مستقر مأوای مرد باشد ومستودع
آنجا که بمیرد سعید جبیر گفت مستقر شکم مادر است ومستودع صلب پدر است اورا بو دیعه بصلب پدر دادند تا مدتی
انجا بباشد ودر وقت مطالبت برحم مادر آید وقرار گیرد تا بوقت خود انکه جایگاه بدل کند وبزمین آید
آن مستقر دیگر است اورا بمدتی بانجا بماند انکه بمستقر لحد برد آنجا قرار کند وودیعهٔ او باشد تا بوقت بعث انکه از
آنجاش برانگیزند تا بمستودع عرضگاه اید انجاش مدتی مقام باشد از انجاش بمستقر بهشت یا دوزخ برند وان مستقری
که از آن جاش رحلت وانتقال نبود سعید جبیر گفت یکروز عبدالله عباس مرا گفت یا ابن جبیر کد خدا شده گفتم نه
دست بر پشت من زد گفت انچه مستودع صلب تواست لابد بوقت خود بیرون آرند عکرمه گفت از عبدالله عباس مستقر
آن باشد که او را بیافریده باشد ودر رحم قرار داده ومستودع آن باشد که هنوز در رحم آبی باشد مجاهد گفت مستقر دنیا
است که قرارگاهست ومستودع آخرت چون بابیش خدا شود ابو العالیه گفت مستقر مراد ایام حیوة باشد ومستودع انجا
که بمیرد واز انجاش نشر کنند کریب گفت عبدالله عباس مرا بخواند گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله
بن عباس الی حبرها امابعد فحدثنی عن مستقر ومستودع . وانکه گفت مرا این نامه بفلان جای بر بفلان مرد
جهودده که او حبری از احبار است من آن نامه بردم وبان حبر دادم نامه بستد ودر او نگرید گفت . مرحبا بکتاب
خلیلی من المسلمین انکه مرا بخانه برد وچند سقط پیش من آورد وصفحها برمیگرفت وفرو می نگرید و
میانداخت من گفتم این چیست که می اندازی گفت این نوشتههای جهودان است که بدروغ نوشته اند طلب
نوشتهٔ موسی میکنم تا انکه که نوشته برگرفت وفرو نگرید وگفت این نوشته موسی است انکه ساعتی تأمل کرد پس
بنوشت گفت مستقر فی الرحم مستقری در رحم باشدش ومستقری در زمین بر پشت زمین ومستقری انجا که مأوای ومصیر
او باشد بهشت یا دوزخ انکه برخواند . ونقر فی الارحام مانشاء ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین حسن بصری گفت
مستقر در گور باشد باشد ومستودع در دنیا وگفتی یا ابن آدم انت ودیعة فی اهلك ویوشك ان تلحق بصاحبك انکه
این بیت برخواندی . وما المال والاهلون الا ودیعة . ولا بد یوماً ان ترد الودایع ، وسلمان العدوی در بیت بگفت
در این معنی ، فجع الاحبة بالاحبة قبلنا ، والناس مفجوع بهم ومفجع . مستودع او مستقر قد خلا . فالمستقر
بروزه المستودع ، در این ابیات چنین نهاد که مستقر در گور است ومستودع در دنیا والله اعلم بمراده . قد
فصلنا الایات لقوم یفقهون ، ما آیات وادله وبینات مفصل کردیم برای قومی که دانند . وهو الذی انزل
من السماء ماء او آن خداست که فرود آرد از آسمان آبی یعنی آب باران فاخرجنا به نبات کل شیء ای بالماء
باب همه نبات برویانیدیم آب بفرستیم که زمین مرده زنده کند پس از آنکه نبات نیارد نبات برآرد . فاخرجنا منه .
بیرون آریم از او در او دو قول گفتند یکی من الماء یکی من النبات از آب بیرون آریم یعنی بسبب آب آبرا سبب کردند
نه انکه مرا بسبب حاجت باشد ولیکن در آن حکمتی دیدم وقول دگر از آن نبات سبزی پدید آوردم مفسران گفتند
مراد بقول وترههاست یقال خضر المکان فهو اخضر وخضر وعرب گوید هولك خضراً مضراً ای هنیئاً مریئاً و
نخلة خضرة درختی باشد که خرمانبه بندد بسبزی بیفکند واختضر الرجل واغتضر اذا مات شاباً . نخرج منه حباً
متراکباً . ما بدر آوردیم از او یعنی از نبات یعنی خوشهٔ گندم وجو وارزن وانچه دانه بر او متراکب وبرهم نشسته باشد
. ومن النخل . از درختان خرما . من طلعها . از میوه وکفری وغلاف آن وانچه از آن بیرون آید . قنوان

دانیة . شاخهای نزدیك وواحدش قنو باشد کصنو وصنوان ابو عبید گفت این را درکلام عرب نظیر نیست و
قنیان لغة تمیم است وقنوان بضم قاف کقضبان وجمع قلیلش اقنا باشد مثل حنو واحنا قال امرؤ القیس . فاثت اعالیه
وادت اصوله، ومال بقنوان من البسر احمرا . دانیه نزدیك فرو گذاشته . وجنات . عاصم برفع خواند عطفاً علی
قنوان واعشی وبرجمی وباقی قرا جنات بکسر تا ومحلش نصب علی قوله . نبات کل شیء وقوله خضراً والتقدیر و
اخرجنا جنات واما حجت آنانکه برفع خوانند وعطف کنند آن را بر قنوان وجنات از جنس آن نیست گفتند بر اضمار
فعلی باشد که لایق بود بدان وچنانکه علفتها تبناً وماءً بارداً ، من اعناب ، جمع عنب وبستانها از انواع انگورها واز زیتون
واز نار . مشتبهاً وغیر متشابه . چند قول گفتند در این با یکدگر مانند ونمانند قولی آنست که بهری بایکدگر ماند
وبهری نماند انچه متشاکل ومتجانس بود چو اعناب با اعناب وزیتون بازیتون ونار بانار بیکدیگر ماند وانکه از
جنس یکدیگر نبود باهم نماند وقولی دیگر آنست که این اجناس یك بایك نماند واگرچه جنس یکی باشد نه بینی که
انگور چند گونه باشد بجنس وشکل ولون وطعم مختلف ونار هم چنین وقولی دگر آنست که در شکل باهم مانند ودر
طعم باهم نمانند وقولی دیگر آن است در خلقة متشابهند ودر حکمت نباشند . انظروا الی ثمره اذا اثمر . اهل کوفه و
حمزه وکسائی وخلف خواندند اینجا ودر سورهٔ یس ثمر بضم ثا ومیم باقی قرا بفتح ثا ومیم آنان که ثمر بفتح خواندند
گفتند جمع است کبقر فی جمع بقره وشجر فی جمع شجره وخرز فی جمع خرزه وقوت این قول قوله تعالی . ومن
ثمرات النخیل ، که جمع ثمره باشد وجمعش کنند نیز علی ثمار که اکمه واکام ورقبة ورقاب وانکه بضم خواند قرائة
او محتمل است بدو وجه یکی انکه جمع ثمره باشد کخشب وخشبه قال الله تعالی . کانهم خشب مسندة . واکمه واکم
قال الشاعر . تری الاکم فیها سجداً للحوافر . والاصل الاکم الا انه خففه للشعر ومثال او از معتل ساحه وسوج وقاره
وقور وناقه ونوق دوم ثمر جمع جمع باشد ثمر وثمار وثمر کجراب وجرب وحمار وحمر گفت در میوهٔ او نگاه کنی چون
میوه بیارد وینعه‌ای نضجه وادراکه یعنی رسیدن او چون برسد وتمام پخته شود ودر شاذ عطاردی وابن السمیقع
خواندند یانعه ای نضیجه ومدرکه میوهٔ رسیده‌اش یقال ینع الثمر ینعاً وینعاً وینعاً قال الشاعر . فی قباب حول و
سکرة . حولها الزیتون قد ینعا . ویقال ایضاً اینعت الثمرة یونع ایناعاً ینع بفتح لغت اهل حجاز است وینع بضم لغت اهل
نجد الله تعالی در این آیت تذکیر نعمت کرد بدین چیزها که برشمرد از باران که فرستاد از آسمان ونبات که رویانید بانچه
غذای بهائم وآدمی ووحوش وطیور است وانواع درختان میوه‌دار از خرما وانگورهاء الوان وزیتون وانچه ذکر کرد
انگه گفت آخر از میان تو وچهارپای فرقی باید چون چهارپای همه خوردن شناسی یکبار بچشم عبرت در نگر در میوهٔ این
درختان که که میرویاند وکه می پروراند وکه میرساند وکمیت وکیفیت آن که میداند که در این آیاتی وعلاماتی ودلالاتی
هست مؤمنان را وموقنان را . وجعلوا الله . حق تعالی در این آیه گفتار محال مشرکان باز گفت که ایشان چه میگویند
گفت خدای را انبازان فرو داشتند از جن جنیان را انباز او میگویند چنانکه در دگر آیه گفت . وجعلوا بینه و
بین الجنة نسباً ، وخلقهم . واو حال است وحال چنان افتاد که خدای تعالی که خالق ایشانست . وخرقوا له بنین و
بنات اهل مدینه خرّقوا خواندند مشدد وباقی قرا بتخفیف را خواندند فرا بافتند بدروغ برای او پسران و
دختران اگر جهودانند گفتند ، عزیر بن الله . واگر ترسایانند گفتند . مسیح بن الله . واگر عربند گفتند .
الملائکه بنات الله . خرق وخرص وخلق واختلق واخترق اذا کذب وتشدید برای تکثیر فعل باشد . بغیر علم ،
بی علمی ودانشی بل از سر جهل واعتقاد فاسد انگه حکایت ایشان رها کرد برخلاف ایشان وگفتار ایشان تنزیه خود
کرد گفت سبحانه منزه است ومتعالی از انچه ایشان وصف میکنند ، قوله تعالی

بَدِیعُ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ اَنّٰی یَکُوْنُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَکُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ
پدید کننده آسمانها وزمین که از کجا بوده باشد مر او را فرزندی ونمیباشد مر او را صاحبی وآفریده هرچیزی را واو بهرچیزی
عَلِیْمٌ * ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوْهُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَکِیْلٌ * لَا
داناست این است شما را خدا پروردگار شما نیست خدائی مگر او پدید آورنده هرچیزی پس بپرستید او را واو بر هرچیزی نگهبان است
تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ وَهُوَ یُدْرِکُ الْاَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِیْفُ الْخَبِیْرُ * قَدْ جَآءَکُمْ بَصَآئِرُ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنْ
در نیابد او را چشمها واو دریابد چشمها واوست مهربان آگاه بتحقیق که آمد شما را چشمها از پروردگار شما پس هرکه
اَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِیَ فَعَلَیْهَا وَمَآ اَنَا عَلَیْکُمْ بِحَفِیْظٍ * وَکَذٰلِکَ نُصَرِّفُ الْاٰیَاتِ وَلِیَقُوْلُوْا دَرَسْتَ
بینا شد پس برای خود اوست وآنکه کور باشد پس براوست ونیستم من بر شما نگاهدارنده وهمچنین مکرر میکردانیم نشانها را وتا بگویند درس خواندی
وَلِنُبَیِّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُوْنَ * اِتَّبِعْ مَآ اُوْحِیَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِیْنَ *
وتا بیان کنیم او را برای قومیکه میدانند پیروی کن آنچه وحی کرده شد بسوی تو از پروردگارت نیست خدائی مگر او وروی بگردان از مشرکین
وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ مَآ اَشْرَکُوْا وَمَا جَعَلْنَاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیْظًا وَمَآ اَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیْلٍ * وَلَا تَسُبُّوا الَّذِیْنَ
واگر خواسته بود خدا شرك نمیاوردند ونه کردانیدیم تو را بر ایشان نگهبان ونیستی تو بر ایشان نگهبان ودشنام ندهید آنانکه
یَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ فَیَسُبُّوا اللّٰهَ عَدْوًا بِغَیْرِ عِلْمٍ کَذٰلِکَ زَیَّنَّا لِکُلِّ اُمَّةٍ عَمَلَهُمْ ثُمَّ اِلٰی رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ
میخوانند از جز خدا پس دشنام دهند خدا را بدشمنی بغیر دانش هم چنین آرایش دادیم برای هر گروهی کردارشان پس بسوی پروردگارشان بازگشت آنها
فَیُنَبِّئُهُمْ بِمَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ * وَاَقْسَمُوْا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَئِنْ جَآءَتْهُمْ اٰیَةٌ لَیُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ اِنَّمَا الْاٰیَاتُ
پس آگاه کند ایشان را بسبب آنچه بودند که میکردند وسوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندهاشان هرآینه اگر آمد ایشان را نشانه هرآینه میگروند بان بگو جز این
عِنْدَ اللّٰهِ وَمَا یُشْعِرُکُمْ اَنَّهَآ اِذَا جَآءَتْ لَا یُؤْمِنُوْنَ * وَنُقَلِّبُ اَفْئِدَتَهُمْ وَاَبْصَارَهُمْ کَمَا لَمْ یُؤْمِنُوْا بِهِ
نیست که نشانها نزد خداست وچه دانید شما که آن نشانها چون آمد ایشان را نگروند وبرمیگردانیم دلهاشان را وچشمهاشان را چنانچه ایمان نیاوردند بان
اَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِیْ طُغْیَانِهِمْ یَعْمَهُوْنَ *
اول مرتبه ووامیگذاریم ایشان را در سرکشی ایشان سرگشته میشوند

قوله بدیع السموات والارض . انگه حقتعالی وصف کرد خویشتن را بانکه آفریننده آسمان وزمین است ودر وجود
آرنده بدیع فعیل باشد بمعنی مبدع چنانکه الیم بمعنی مولم آمد وقال الشاعر . امن ریحانة الداعی السمیع . یؤرقنی
واصحابی هجوع . ورفع او بخبر مبتدای محذوف است ای هو بدیع السموات والارض او آفریننده وپدید آرندهٔ
آسمان وزمین است وابداع ابتداء فعل کردن بود بی انکه اقتدا کند در آن بکسی وکذلك الابتداع
وهو من الابدال کالمدح والمده ومعنی آن است که خدای تعالی این فعل بر وجه اختراع کرد ومخترع فعلی بود
که بکنند نه بقدرة ونه در محل قدرت واین قادر الذات تواند کردن . انی یکون له ولد . چگونه باشد
او را فرزندی ولم یکن له صاحبة واو را زنی نبوده ومحال است که فرزند بود بی زن چون دانی که زن
محال است بر او چرا فرزند روا میداری ورد است بر جهودان وترسایان ومشرکان عرب که گفتند
. الملئکة بنات الله . وخلق کل شیء . وهمه چیز آفریده اوست واین را دو وجه باشد یکی انکه کل حمل کنند بر
معظم وجل یعنی انچه اصل اشیاست وبیشتر ومعظم اشیاست خدای تعالی آفریده ووجه دگر انکه معنی آن باشد
که هرچه هست فعل اوست اما بر حقیقت یا بواسطه برای انکه انچه ما ودگر حیوانات کنیم اگرچه بر حقیقت
فعل خدای نباشد در حکم چنان است که فعل او بان معنی که اگر نه آنستی که او ما را بیافریدی آن در وجود نیامدی

واگرچه فعل ما را باطلاق خلق نخوانند جز مقید و دگر انکه خلق بمعنی تقدیر باشد من قولهم خلقت الادیم نعلاً
قال الشاعر. ولانت تفری ما خلقت وبعض القوم یخلق ثم لا یفری ، وهو بکل شيء علیم و او بهمه چیز عالم است
ذالکم الله ربکم اشارت است بانچه از پیش رفت یعنی فاعل این افعال و موصوف باین اوصاف ای مخاطبان خدای شماست
. لا اله الا هو . جز او خدائی نیست ومحل این جمله رفع است برای انکه صفت مرفوعی است ذا در محل رفع
است بابتدا والله روا باشد که خبر باشد و روا بود که صفت باشد و ربکم خبر باشد خالق کل شی . آفریدگار همه
چیز است بر آن معانی که گفتیم از آن سه وجه وکل بمعنی بعض بسیار آمد منها قوله و اوتیت من کل شيء و قوله ثم
اجعل علی کل جبل منهن جزءاً و مراد چهار کوه است فاعبدوه او را پرستید که سزاوار پرستش اوست انکه
او قادر باشد بر این اشیاء که کند وغرض او نفع مکلفان باشد از اصول وفروع نعمت او سزاوار عبادت
بود وهو علی کل شيء وکیل و او بر همه چیز حافظ ونگهبان است و مدبر ومتصرف بر سبیل مصلحت
و برای آن وصف خود کرد بانکه وکیل است که این افعال و تصرف از تدبیر و محافظت مصالح که میفرماید منفعت آن با او
عاید نیست با ما عاید است . لا تدرکه الابصار . انکه از جمله اوصافی که خدای تعالی خود را بان مدح کرد آن است که گفت
لا تدرکه الابصار چشمها او را در نیابد و او چشمها را دریابد یعنی خداوندان چشمها را او این آیه از جمله ادله روشن است
بر انکه خدا مرئی و مدرك نیست و وجه استدلال از او آن است که خدایتعالی در این آیه نفی ادراك بصر کرد از خویشتن بر
وجه تمدح ومدح راجع است باذات او وهر مدحی که راجع بود بانفی و ممدوح بان ذات او بود در اثباتش نقص بود و این فصل
محتاج است ببیان چند چیز یکی انکه خدایتعالی تمدح کرد بنفی رؤیة از ذات خود دوم انکه ادراك بصر رؤیة بصر باشد و
سوم انکه هر مدحی که راجع باشد بانفی در اثباتش نقص بود دو دلیل بر فصل اول دو چیز است یکی اجماع امت که امت اجماع
کردند بر انکه خدایتعالی مدح کرد بان خویشتن را جز که مخالفان گفتند مدح بان کرد که قادر است که منع کند ابصار را از
ذات خود پس خلاف نیست در انکه مدح است دوم انکه انچه از پیش این آیة است وانچه از پس این است همه مدح است
نشاید که انچه در میان این دو آیه باشد مدح نباشد اما کلام در فصل دوم دلیل بر انکه ادراك بصر رؤیة بصر باشد آنست که
اهل لغة فرقی نکنند میان رأیت واحسست وآنست وابصرت وادرکت ببصری جز آنست که ادراك انگه افادهٔ رؤیت کند
که تعلیق آن کنند ببصر چون اطلاق کنند و بدگر معانی آید بمعنی لحوق باشد چنانکه گویند ادرك قتاده الحسن وادرك فلان
فلاناً اذا کان فی عهده و ایامه و ادراك بمعنی نضیج باشد چنانکه ادرکت الثمرة و ادرکت القدر و ادراك بمعنی بلوغ باشد یقال
ادرك الغلام اذا بلغ قال الشاعر . اذا المهرة الشقراء ادرك ظهرها . فشب الاله الحرب بین القبایل . اما چون مقید باشد
بحاسهٔ از حواس فایده ادراك آن دهد که بان حاسه باشد چنانکه ادرکت بسمعی آن باشد که بشنیدم و ادرکت بمشامی ببوئیدم
وادرکت بیدی لمس کردم و ادرکت بفمی و لهواتی آن باشد که ذوق کردم همچنین ادرکت ببصری آن باشد که بدیدم
دلیل دیگر بر انکه ادراك بصر رؤیت بصر باشد آنست که اگر اثبات یکی از این کنند بانفی آن مناقضة باشد تا اگر گوید
ادرکت ببصری و ما رأیته یا رأیته و ما ادرکته ببصری مناقضه باشد علی وجه لا خفاء به اما شبههٔ ایشان فی قولهم ادرکت
ببصری حرارة المیل و این ادراك مقید است ببصر و فایدهٔ رؤیت نمیدهد جواب از این آنست که گوئیم که اگر چه اینجا
مقید است ببصر این حکم مقصور نیست بر بصر برای انکه ادراك حرارة بمحل حیوة کنند سوا اگر چشم باشد اگر
دگر عضو نه بینی که گویند ادرکت بیدی و جسدی الحرارة اما برای انکه میل را تخصیص کرد و آن را بچشم نسب است
از انجا شبهه افتاد ایشان را دلیل بر این آنست که اگر میلی گرم کنند و بر دست کسی نهد او گوید ادرکت بیدی حرارة المیل
وهمچنین هر عضوی از اعضا که محل حیوة باشد هم این فایده دهد اما انکه گفتند ادراك در آیه بمعنی احاطت است این

بخلاف کلام عرب است چه در کلام عرب ادراك بمعنی احاطت نیامد اگر چنین بودی روا بود که گفتندی . ادرك الجراب
بالدقیق والسود بالمدینه والحب بالماء ، وخلاف این معلوم است اما قوله . حتی اذا ادرکه الغرق . معنی آنستکه لحقه و بلغه
بمعنی احاطت نیست دگر احاطت را با باء بکار دارند و ادراك بنفس خود متعدی است لا یقال ادرکت بکذا و انما یقال ادرکت
کذا ولا یقال احطته انما یقال احطت به علماً قال الله تعالی . وان الله قد احاط بکل شيء علماً و قول ان الله بما تعملون محیط .
پس ادراك فی قوله تعالی اذا ادرکه الغرق بمعنی لحوق است چنانکه حکایت کرد از قوم موسی که گفتند . انا لمدرکون ای
لملحقون . اما دلیل بر انکه هر مدحی که بنفی باشد در اثباتش نقص بود آنست که معلوم شده است که نفی نقیض اثبات
است ومدح نقیض ذم چون بنفی امری از امور مدح باشد کسی را بهمه حال اثباتش نقص باشد این از قضیهٔ عقل است
کسی گوید فلان ظلم نکند و دروغ نگوید وغیبت نکند و بهتان ننهد و می نخورد این مدح است چون گوید این چیزها
کند ذم است و عقلا در این خلاف نکنند و خدایتعالی در کلام مجید در مدح خود چنین فرمود از این معنی که . لا تأخذه
سنة ولا نوم . او را خواب نگیرد نه اندك و نه بسیار وقوله . ما اتخذ الله من ولد وما کان معه من اله . گفت فرزندی
نگرفت و با او خدائی نیست وقوله . ولم یتخذ صاحبة ولا ولداً ولم یکن له شریك فی الملك ولم یکن له ولی من الذل وقوله
تعالی . لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً احد وقوله . ان الله لا یظلم الناس شیئاً این جمله که از خویشتن نفی کرد از زن
وفرزند ومثل و مانند و همتا و انباز و خواب و ظلم این جمله مدح است او را اگر اثبات کنند این جمله را یا بعضی از اینرا
در هر حال که باشد از حالات در دنیا و آخرت در اثباتش نقص باشد همچنین در آیة ما نفی ادراك بصر کرد از خود بر سبیل
تمدح ومدح راجع باذات او در اثباتش نقص باشد در جمیع حالات اگر در دنیا گویند و اگر در آخرت گویند اگر گویند
نه مشارك است در نفی تعلق ادراك باو او را بسیاری از اعراض و معدومات باید تا ایشان نیز ممدوح باشند جواب گوئیم
خدایتعالی تمدح نکرد بنفی ادراك بس بل تمدح کرد بنفی ادراك مدرکان او را و اثبات ادراك او مبصران را و مدرکان را
گفت وهو یدرك الابصار پس مدح که هست بمجموع هر دو باوست یکی نفی ادراك مدرکان از او و یکی اثبات ادراك او
مدرکان را برای انکه چیزها بر ضرو بست بهری آنستکه نه بینند و نه او را بینند چون معدومات و ضمایر و بسیاری از اعراض
و بهری آنست که او را بینند و او چیزی نه بیند و آن جمادات است و الوان و بهری آنستکه که او بیند و او را بینند چون آدمی
و دگر حیوانات چون شرایط حاصل بود اما ذاتی که او را نه بینند و او بینندگان را بیند مدرك باشد مدرکان را و هیچ
مدرك او را مدرك نباشد جز خدای تعالی نیست پس بتفرد او باین دو امر ممدوح است اگر گویند نه هر یکی از این دو
گانه مدح نیست علی حده نه انکه بیند نه انکه او را نه بینند اگر روا باشد که انچه نه مدح بود بانضمام با انکه نه مدح بود
مدح شود لازم آید که وجود بانضمام با عالمی مدح بود دو شيء بانضمام با حی مدح بود دو خلاف این معلوم است جواب گوئیم
ممتنع نبود از انکه نفی امری از امور از ذاتی از ذوات انگه مدح باشد که بر صفتی باشد از صفات نه بینی که نفی سنه و نوم از
قدیم تعالی انگه مدح باشد که او حی باشد چه اگر نه چنین بودی این نفی مدح نبودی و همچنین نفی ظلم از انکس مدح
باشد که او حی بود و قادر بود بر ظلم و روا بود که او را داعی باشد بظلم تا این شرطها نبود نفی ظلم مدح نبود و انچه تحقیق
اینست آنست که صفات مدح بر دو ضرب است یکی راجع با اثبات یکی راجع با نفی انچه راجع باشد با اثبات محتاج نباشد
در بیشتر احوال بشرطی تا مدح باشد برای اختصاص اثبات وانچه مرجع آن با نفی باشد مدح نبود تا مقید و مشروط نبود
بشرطی برای عموم نفی را که نفی عام باشد نه بینی که ذواتی که عالم و قادر وحی و موجود نباشند بیشتر اند از انکه ذوات
عالمه و قادره وحیه و موجوده یا عالم از ناعالم کمتر باشد و بسیار احیا باشند که عالم و قادر نباشند و بیشتر موجودات حی نباشند
و معدومات را خود نهایة نیست برای انکه در نفی دارد اکنون نفی جهل و عجز انگه مدح باشد که از حی نفی کنند برای

انکه نفی این از جماد مدح نباشد و همچنین انچه بیان کردیم در نفی ظلم و سنه و نوم پس باین جمله روشن شد که فرق از میان صفتی که اثبات باشد بانفی که آن اگر مشروط نباشد روا بود و این جز از مشروط نیاید والله ولی التوفیق . اگر گویند خدای گفت ابصار مرا نه بینند چرا نشاید که مبصران نه بینند او را جواب گوئیم عرب اگر چه فعل اضافه کنند یا محل فعل یا آلة فعل مراد اضافه فعل یا جمله باشد چنانکه اگر گویند یده لا تبطش و رجله لا تمشی و لسانه لا یتکلم مراد آنست که جمله این کارها نمیکنند و منه قوله . ذلک بما قدمت ایدیکم ای بما قدمتم و قولهم یداک او کتا و فوک قد نفخ من هذا الباب . اگر گویند خدای تعالی گفت جمله مبصران مرا نه بینند چرا نشاید که بعضی او را بینند و آن مؤمنان باشند جواب آنست که گوئیم خدای بنفی ادراک تمدح کرد و چون مدح تعلق بنفی دارد اثباتش نقص بود اگر از جمله باشد اگر از بعض ، وهو اللطیف الخبیر . او لطف کننده است بابندگان و دانا باحوال ایشان و اصل او فاعل بوده است برای مبالغه فعیل کرده اند و گفتند لطیف ای دقیق النظر بالرحمة الی عباده من اللطافة و این هم مبالغه باشد در باب رحمة . قد جائکم بصائر من ربکم ، بصایر جمع بصیره باشد و آن دلالتی باشد که ایجاب علم کند بر وجهی که از وضوح بحدی باشد که پنداری که عالم آن معلوم را ببصر می بیند و مراد ایجا ادله و براهین است که قرآن بان ناطق است قال الشاعر . جاؤا بصائرهم علی اکتافهم . و بصیرتی یعدو بها عتد . و بصیرت در جای عقل بکار دارند معنی آنست که حجت روشن شد و بینه بر شما باستاد . فمن ابصر فلنفسه . هر که او بیند یعنی بداند و اندیشه کند فلنفسه . برای خود کند . و من عمی فعلیها . و هر که نابینا شود یعنی اندیشه نکند و نه بداند فعلیها بر او باشد و این بر سبیل تهدید و وعید گفت و حجت انگیختن بر ایشان و کار ایشان در خیر و در شر باختیار ایشان افکندن ، و ما انا علیکم بحفیظ . و بگوای محمد من بر شما نگهبان نه ام بر من جز دعوت کردن نیست زجاج گفت این آیه و مانند این پیش از آن آمد که خدای تعالی قتال فرمود ، و کذلک نصرف الآیات . انکه گفت ما آیات و بینات چنان گردانیم . ولیقولوا درست ، ابن کثیر و ابو عمرو خواندند دارست من المفاعلة یعنی تو با اهل کتاب درس کرده از مدارسة و ابن عامر خواند و لیقولوا درست بفتح السین و سکون تا ای انمحت من الدورس و تا گویند آن آیات مندرس شد و کهنه گشت و باقی قرا خواندند درست من درس الکتب و اصل کلمه ازیک اصل است و آن کهنه شدن است یقال درس الشیء دروسا اذا اندرس و انمحی و درسته انا و ادرسه درساً و منه درس الکتاب برای انکه چندان بخواند که کهنه شود و دریس جامه کهنه باشد و درس استمرار تلاوت باشد و الدرس الحیض ایضاً اما معنی آن باشد که لئلا یقولوا او کراهة ان یقولوا تا نگویند چنانکه گفت . یبین الله لکم ان تضلوا و المعنی لئلا تضلوا و ان تمید بکم ای لئلا تمید بکم . وان یقولوا ما جائنا من بشیر و لا نذیر ای کراهة ان یقولوا و لئلا یقولوا یعنی من این آیات محکم و مفصل دو مصرف بگردانم تا شما نگوئید که این چیزی است تو درس کرده یا این اخباری است کهنه شده از اخبار گذشته و قولی دگر آنست که لام غرض راست و معنی انکه ما این برای آن کردیم تا ایشان نگویند که تو این بر خواندی بحضرت ما و اقرار دهند بزبان خود تا حجة بر ایشان بایستد و بر این قول درست بمعنی قرائت و بلغت باشد زجاج گفت لام عاقبت راست و معنی انکه ما تفصیل آیات برای آن کردیم تا ایشان این نگویند و لیکن عاقبت آن بود که این بگفتند و پنداشتی ماخود برای آن کردیم تا ایشان این گفتار بگویند رمانی گفت تصریف اجزا معنی دایر باشد در معانی متعاقب و وجه کاف تشبیه آنست که گفت ما در این سوره همچنان تصریف آیات کردیم که در دگر سورتها . و لنبینه . لام غرض است و نیز ما بیان کنیم برای قومیکه این دانند و مورد این آیه هم وعید و تهدید است . اتبع ما اوحی الیک من ربک . خدایتعالی در این آیه امر کرد رسول را بمتابعة انچه بر او وحی میارند از خدایتعالی و وحی و ایحاء القاء المعنی الی النبیین هم باشد از جهة پوشیده و وحی که

اشاره باشد از انجاست فی قوله . فاوحی الیه ان سبحوا بکرة و عشیاً ، قوله لا اله الا هو . گفتند معنی آنست که ایشان را دعوت کن باین کلمه و گفته اند معنی آنست که متابعت وحی کن که بر تو کرده اند و آن وحی اینست که لا اله الا هو انکه گفت . واعرض . و اعراض کن و بگرد از این کافران و مشرکان عبدالله عباس گفت این حکم منسوخست بایة قتال و اصل اعراض صرف الوجه باشد الی جهة العرض برای انکه سمت ناظر سمت طول باشد و انچه بر چپ و راست او بود جهة عرض باشد و گفته اند الی العرض وهو الجانب و اعرض الشیء اذا ظهر کأنه مکن من عرضه ای ناحیته و منه قول عنتره . و اعرضت الیمامة و اشمخرت . چنانکه گویند . اکتب اذا امکن من کاتبه و العرض خلاف الطول و العرض الجانب و عرض الرجل ما یمدح و یذم منه و عرض الدنیا متاعها تشبیهاً بالعرض الذی لا یلبث علی حد لبث الاجسام و عرض عرضه کردن چیزی باشد و اعتراض پیش آمدن باشد . و لو شاء الله ما اشرکوا . خدایتعالی گفت اگر خدای خواستی ایشان مشرک نبودندی اگر گویند بنزدیک شما اراده تعلق بنفی ندارد بل بچیزی تعلق دارد که حدوثش صحیح باشد حکم این آیه چگونه باشد جواب گوئیم مراد آنست که اگر خواهد ایشان را بقهر بر ایمان دارد پس متعلق اراده در آیه محذوفست و ان حمل ایشانست بر ایمان بر سبیل قهر و الجا و این اراده لا بد محمول باشد بر این وجه از آنجا که بادله درست شده است که خدایتعالی از کافران مرید ایمانست بر سبیل اختیار از انجا که امر کرده است ایشان را با ایمان و امر امر نشود بی ارادهٔ آمر مأمور به را پس چون بر وجه اختیار لا بد مرید مرید باشد این را حمل بر مشیت قسر و الجا باید کردن اگر گویند چرا بر این وجه از ایشان ایمان نخواهد گوئیم برای انکه منافی حکمت بود و ناقض غرض چه غرض او تعالی بتکلیف تعریض ثواب است و تا بر وجه اختیار و تردد دواعی نباشد مکلف مستحق ثواب نبود و چه الجاء منافی تکلیف بود و اگر گویند آیه دلیل میکند بر انکه خدایتعالی از ایشان ایمان نمیخواهد گوئیم بلی دلیل میکند که از ایشان ایمان نمیخواهد بر اینوجه که گفتیم بر سبیل قهر و الجاء نه بر سایر وجوه و این تخصیص بدلیل عقل و قرآن و سنت کردیم دگر انکه اگر خدایتعالی مرید شرک و کفر بودی بایستی که مشرک و عاصی مطیع بودندی برای انکه مطیع آن باشد که آن کند که از او خواهند نه بینی که چون سید غلام را گوید اریدمنک ان تسقنی الماء میخواهم تا مرا آب دهی او بر ارادهٔ او کار کند و امتثال مراد کند او را مطیع خوانند و قولی گفتند که مؤدی بود بانکه کافر و عاصی بکفر و عصیان طاعة خدای کرده اند قولی باشد خلاف عقل و شرع خارق اجماع . وما جعلناک علیهم حفیظاً . گفت ما تو را بر ایشان نگهبان نکردیم یعنی نگهبانی که ایشان را از کفر بقهر منع کنی و یا نگهبانیکه با وجود تو و محافظت تو ایشان کفر نیارند و اگر آرند بر تو تاوانی باشد . و ما انت علیهم بوکیل . و تو بر ایشان وکیل نه و فرق میان وکیل و حفیظ ان باشد که حفیظ آن باشد که ایشان را نگه دارد از آنکه در کار ایشان خللی باشد و وکیل آن باشد که قیام کند بمصالح ایشان از مصالح دین و دنیا و این دو هیچ بر رسول عم مفوض نیست بل خداست جل جلاله را که رقیب و حفیظ افعال و احوال ایشان است و وکیل و کفیل ارزاق ایشان است و اما انچه بر رسول است ابلاغ و انذار است و گفته اند آیه بمکه آمد پیش از امر بقتال قوله و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله الایة . عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که چون این آیه فرود آمد که انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم الایة . مشرکان گفتند ای محمد اگر تو از سب خدایان ما باز ایستی و الا ما خدای تو را دشنام دهیم خدای تعالی این آیه فرستاد قتاده گفت مسلمانان بتان را دشنام دادندی خدای تعالی نهی کرد ایشان را و گفت ایشان سفیهانند معبودان ایشان را دشنام میدهید که معبود شما را دشنام دهند سدی گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول عم بحمایت عمش ابوطالب بودی و ابوطالب را وفات نزدیک رسید مشرکان گفتند بیائید تا بر آن مرد رویم

وحجت براو گیریم واورا گوئیم که پسر برادر تراز ما باز دار والا تا امروز بجهة حرمت تو اورا چیزی نگفتیم
که تو پیر مانی وسیدمائی والا بکشیم اورا و انگاه برخاستند وبنزدیك ابوطالب رفتند ابوسفیان بود وابوجهل و
نضر بن الحارث و امیة و ابی ابنا خلف وعقبة بن ابی معیط و عمر وبن عاص و این حدیث بگفتند ابوطالب
کس فرستاد و رسول را ؏ حاضر کرد وگفت این قوم بنی اعمام تواند رسول گفت چه میخواهند از من گفتند
ما از تو آن میخواهیم که دست از ما و خدایان ما بداری تا ما دست از تو و خدای تو بداریم رسول ؏ گفت اگر این بکنم
شما مرا مساعدة کنید بر کلمه که بان کلمه بر عرب وعجم مالك شوید وهمه جهان شمارا منقاد شوند گفتند آن کلمه چیست
گفت آن که بگوئید لا اله الا الله . گفتند ما این نگوئیم وابا کردند ابوطالب گفت رها کن که ایشان این
مساعدت نکنند با تو رسول ؏ گفت من بجز این راضی نشوم واگر آفتاب بیارند وبر دست من دهند گفتند
یا محمد از شتم ودشنام خدایان ما باز آیستی والا که ما نیز تورا و خدای تورا دشنام دهیم خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت دشنام
مده خدایان ایشانرا که پس ایشان مرا دشنام دهند بظلم وبیعلم وسب وشتم وطعن وغمزه واز را آ بیکمعنی باشد وقوله
. فیسبوا الله . محل این فعل نصبست برای انکه جواب امر است بفا وعلامت نصب سقوط نونست عدوا ای عدوانا و
ظلماً ونصب او بر تمیز باشد وشاید که مفعول له باشد ویعقوب خواند وحسن وقتاده وعطا در شاذ عدواً علی وزن فعول
ودگران عدوا علی وزن فعل یقال عدا علیه یعدوا عدواً وعدواً وعدواناً وهو مجاوزة الحد واعتدا اعتداً
وتعدی وتعدیاً هم باین معنی باشد واستعدیت الامیر علی فلان ای تظلمت من عدوانه فاعدانی علیه ای ازاله عنی
وآیه دلیلست بر وجوب تقیه وزبان نگاهداشتن در جائی و وقتیکه نه جای اظهار حق باشد قدیم تعالی گفت با این مشرکان
بساز وبا ایشان مدارا کن که تو در سرای ایشانی وایشان بسیارند وتو یار نداری وایشان ساز دارند وتو نداری . ودارهم
مادمت فی دارهم وارضهم ما کنت فی ارضهم . وچون رسول را بوقت ضعف تقیه فرمایند وساختن امام اولیتر که پایه او از
پایه پیغمبر فروتر باشد وانکه رعیت که از هردو فروتر باشند بایشان اولیتر ووجوب دفع مضرت از مقتضای عقل است و
شرع بان وارد است در قرآن وسنت . کذلك زینا لکل امة عملهم ما بیاراستیم برای هر قومی کارشان در این چند قول
گفتند یکی انکه مراد بکارشان آنست که ایشان را فرموده اند از ایمان وطاعت بیانش . ولکن الله حبب الیکم الایمان
وزینه فی قلوبکم . یعنی چنانکه امت تورا ایمان فرمودم وبر آن تحریص کردم وترغیب با مر ونهی ودواعی امة سلف را
همچنین کردم وهر . بکین که شمارا کردم وانچه الطاف مقربه است از ثواب وعقاب که با شما کردم با ایشان نیز کردم وآن
مامور به را عمل ایشان خواند واگر چه نکرده اند وبعضی از ایشان خود نکنند چنانکه یکی از ما گوید غلامش را که تو کار
خود میکن وعمل خود بر دست میدار یعنی انچه تورا کردنیست وتورا فرموده اند از رشد وصلاح خود واین قول حسن
است وجبائی وطبری ورمانی قولی دگر آنست که ما مقرر کردیم تا هر قومی انچه ایشان بعلت کردند در مذهب وطریقهٔ
خود از حجت وشبهه ومراد بتزیین عمل کمال عقل است وخلق علم که بان حجت بدانند وشبهه بدانند وآنانکه در شبهه
آویختند بر این قول نه از خدای باشد از ایشان باشد که نظر نکردند تا شبهه بحجت مشتبه شد ایشان را قول سیم آنست که
مراد بتزیین عمل اعلام ایشان است وخلق علم بحسن محسنات وقبح مقبحات تا حسن کار بندند واز قبیح اجتناب کنند
وجه چهارم ابو القسم بلخی گفت مراد آنست که خدای تعالی مقرر بکرد در عقل هر عاقلی وجوب شکر منعم او وتعظیم
حق او ووجوب امتثال امر وفرمان او اما چون مشرکان از آن که نظر نکردند اعتقادشان در معبودشان چنان بود که
این نعمت از ایشان است این تعظیم ایشان را کردند پس تقصیر وتفریط از ایشان آمد بر ترك نظر والا انکه خدایتعالی در
عقل مرکوز نکرد هر دو قوم را از مؤمن وکافر در این معنی بریك حداست انکه بر سبیل تهدید ووعید گفت مرجع

همه با من است خبر دهم ایشان را بانچه کرده باشند یعنی جزا دهم ومکافات کنم . قوله واقسموا بالله جهد ایمانهم . محمد بن
کعب القرطی وکلبی گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان گفتند یا محمد تو مارا خبر میدهی که موسی را عصائی بود که
بر سنگ زدی از او چشمهٔ آب روان شدی واگر بر دریا زدی از او راههای خشك پیدا شدی وعیسی احیای موتی کردی
وصالح را ناقهٔ بود از سنگ بیرون آورده تو نیز آیتی بیار تا ما تورا تصدیق کنیم رسول گفت چه آیت خواهید گفتند
اینکه کوه صفا برای ما زر کنی وجماعتی مردگان را زنده کنی تا بر صدق تو گواهی دهند وجماعتی فرشتگان را از آسمان
فرود آری رسول گفت که گمان چنان است اگر من از خدای در خواهم وخدای تعالی اجابت کند مرا باین چیزها
شما هم ایمان نیارید ایشان سوگندان گران خورند که ایمان آریم صحابه گفتند یا رسول الله از خدای در خواه تا انچه ایشان
میخواهند بدهد رسول گفت تا با خدای مشورت کنم گفت بار خدایا تو دانی که اینان چه میگویند جبرئیل آمد وگفت
تو مخیری اگر خواهی بخواه تا بدهم ولیکن پس از آن امهال نکنم اینان را بل عذاب استیصال کنم واگر خواهی رها کن
تا باشد که قومی از اینان واز نسل واولاد اینان باشند که ایمان آرند رسول ؏ گفت صبر وامساك اختیار کنم خدای
تعالی این آیه فرستاد ودر او بیان کرد که اینان هم ایمان نیارند باین سوگند که میخورند گفت سوگند خوردند
بطاقة وغایة انچه ممکن باشد که بان سوگند خورند که اگر آیتی بایشان آید ایمان آرند انکه گفت یا محمد تو جواب ده
ایشان را وبگو که آیات بدست من نیست بأمر خداست تا بر تو اقتراح نکنند وقوله . جهد ایمانهم . نصب بر مصدر
از فعلی محذوف ای حلفوا بالله واجتهدوا جهداً فی ایمانهم چنانکه گوئی تطلب جهدك وطاقتك ای تجهد جهدك و
تطیق طاقتك . انکه گفت . ومایشعرکم ای مایعلمکم . چنانکه ما گوئیم تو چه دانی ودر حرف ابی آن است که ما
ادریکم انکه مفسران وقرا خلاف کردند در انکه خطاب ومایشعرکم با کیست بعضی گفتند خطاب با مشرکان است که
سوگند خوردند ایشان را گفت شما چه دانید اینکه میگوئید واین قول بر قرائة آنان باشد که انها خوانند بکسر همزه و
گویند اینجا کلام تمام است وانها کلام مبتداست ومعنی انکه شما که مشرکانید چه دانید که عواقب کارها چیست ودر
دلهاء هر کسی چیست انکه خبر داد ایشان را از انکه ندانستند گفتند حال آن است که اگر این آیات بیاید ایشان ایمان
نیارند وبدین قول لا زیاده نباشد واین قرائة ابن کثیر وابو عمرو وشبل است ودر شاذ مجاهد وقتاده وابن محیص و
جحدری اعنی کسرة الهمزة فی انها وبعضی دگر گفتند خطاب با مسلمانان است که ایشان پنداشتند که اگر خدای تعالی
این آیات اظهار کند ایشان عند آن ایمان آرند گفت ای قوم شما چه دانید که چون آیتها بیاید ایشان ایمان خواهند
آوردن وبر این قول لا زیاده باشد والتقدیر . ومایشعرکم ان الآیات اذا جائت یؤمنون بها . چنانکه گفت . مامنعك ان
لا تسجد والمعنی ان تسجد وقوله وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون ای یرجعون علی احد القولین وقوله قل تعالوا
اتل ما حرم ربکم علیکم الا تشرکوا به شیئاً . واین بر قرائة انکس باشد که انها خواند بفتح همزه ویشعرکم را اعمال کند
در آنها وبعضی اهل معانی گفتند انها بمعنی لعلها است والتقدیر ومایشعرکم لعلها اذا جائت الآیات لا یؤمنون . ودر
مصحف ابی لعلها یقول العرب ائت السوق انك تشتری شیئاً ای لعلك واین را نظایر بسیار است در شعر عرب قال عدی
بن زید . اعاذل ما یدریك ان منیتی . الی ساعة فی الیوم او فی ضحی الغد . ای لعل وقال ورید بن الصمة . ذرینی
اطوف فی البلاد لأننی . اری ما ترون او بخیلاً مخلداً . وقال آخر . هل انتم عائجون بنا لأنا . نری العرصات او اثر
الخیام . ای لعلنا وقال ابو النجم . قلت لشیبان ادن من لقائه . انا نغدی القوم من شوائه . ای لعلنا فرا گفت
تقول العرب لعلك ولعنك ورعنك وعلك ورانك ولرنك بمعنی واحد وابن عامر وحمزه وجحدری خواندند لا
تؤمنون بتاء الخطاب چنانکه خطاب با مشرکان باشد ومایشعرکم ایها المشرکون ان الآیات اذا جائت لا تؤمنون بها ودر

حرف ابی آن است که . لعلکم اذا جائتکم لاتؤمنون . قوله و نقلب افئدتهم وابصارهم الایة . حق تعالی گفت ما
برگردانیم دلها و چشمهاء ایشان را برسبیل عقوبت بیانش ، کمالم یؤمنوا به اول مرة . چنانکه ایشان باول بار ایمان
نیاوردند ما بوقت دوم دلهاء ایشان برگردانیم و در کیفیة تقلیب القلوب دو قول گفتند یکی انکه ابو علی گفت این در دوزخ
باشد که ما دلهای ایشان و چشمهای ایشان بر انگشت دوزخ بگردانیم چنانکه ایمان نیاوردند برسبیل جزا قول دیگر
ان است که دلهای ایشان و چشمهای ایشان برگردانیم بغم و حسرت و نفسهای ایشان منزعج کند و در کمالم یؤمنوا . دو
قول گفتند یکی انکه اگر این آیات بیاریم هم ایمان نیارند چنانکه بایات اول ایمان نیاوردند قول دوم آنست که اگر ایشانرا که
رفته اند بادنیا آرندهم ایمان نیارند چنانکه گفت . ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه . وقولی دیگر وجه تشبیه آنست که عقوبة
ایشان وقت گناه ایشان باشد و ضمیر در به محتمل است که راجع باشد باقرآن و محتمل است که راجع باشد با رسول ؑ و دلیل
برانکه این تأویل چنین است آنست که گفت . کمالم یؤمنوا . نفی ایمان حواله بایشان کرد و اگر بمنع خدای ممنوع بودندی
و خدای تعالی ایشان را منع کردی از ایمان این در حق ایشان دروغ بودی وظلم و کلام متناقض بودی و اگر خدای
ایشان را منع کردی از ایمان ایشان مأمور نبودندی بایمان دگر انکه تقلیب القلب والعین مانع نباشد از ایمان نه بینی که
نابینائی که فساد چشم است بیکبار هم مانع نیست از ایمان و حسین بن علی المغربی گفت مراد آنست که من راز دلهای
ایشان و خیانت چشمهای ایشان و انچه دلهای ایشان پوشیده دارد بینیم چون کسی که کاری از روی بر روی گرداند
حقیقة آن و دخلة آن بداند یعنی دلهای ایشان را برگردانیدم باطن بخلاف ظاهر است قوله . ونذرهم فی طغیانهم
یعمهون . ورها کنیم ایشان را تا در سر جهل و عمایت خود نهند یعنی تخلیه کنیم و تمکین دهیم از میان ایشان و اختیار
تا آن کنند که ایشان خواهند و انچه از ایشان آید باختیار ایشان آید و این دلیل آن نکند که خدای تعالی چون تخلیه
کرد مرید باشد طغیان ایشان را برای انکه رسول ؑ و امام مسلمانان که جهودان را تمکین و تخلیه کنند از انکه در
کنشت شوند دلیل نکند که مرید ند آن را و گفتار و فعل ایشان را و طغیان مجاوزة القدر باشد . انا
لما طغی الماء . وعمه تحیر باشد یقال عمه یعمه عمهاً اذا تحیر فهو عمه و عامه و رکب رأسه من غیر
علم و بصیرة * تم الجزو السابع من تفسیر القرآن ویتلوه
فی المجلد الثامنة قوله تعالی ولو اننا
نزلنا الیهم الملائکة الآیة .

وَلَوْ اَنَّنَا نَزَّلْنَا اِلَيْهِمُ الْمَلٰئِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتٰى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا اِلَّا اَنْ
واگر اینکه ما فرو فرستادیم بسوی ایشان فرشتگان و سخن کردی ایشان را مردگان و گرد آورده بودیم بر ایشان هر چیزی را کرده کرده نبودند تا آنکه بگروند مگر اینکه
يَشَاءَ اللّٰهُ وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ * وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي
خواهد خدا ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند وهمچنین گردانیدیم برای هر پیغمبری دشمنی از دیوان آدمیان وجن وحی کنند
بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ * وَلِتَصْغٰى
پاره ایشان بسوی پاره آراسته گفتار باطل را از روی فریب و اگر خواست پروردگارت نمیکردند آن را پس واگذار ایشان را و انچه دروغ می بندند و تا بگراید
اِلَيْهِ اَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ * اَفَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْتَغِي
بسوی آن دروغ دلهای آنانکه نمیگروند باخرت و تا به پسندند آن را و تا کسب کنند آنچه ایشان کسب کردند آیا پس بجز خدا بجویم
حَكَمًا وَهُوَ الَّذِي اَنْزَلَ اِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ اَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ
داوری را واوست آنکه فرو فرستاد بسوی شما کتاب را پدید کرده شده و آنانکه دادیم ایشان را کتاب میدانند بدرستی که او فرو فرستاده است از
رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ * وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ
پروردگارت براستی پس نبوده باشید از شک کنندگان وتمام شد سخن پروردگارت از روی راستی و عدالت نیست بدل کننده مر سخنانش را و او شنونده
الْعَلِيمُ * وَاِنْ تُطِعْ اَكْثَرَ مَنْ فِي الْاَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ اِنْ يَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ هُمْ
داناست و اگر پیروی کنی بیشتر کسیکه در زمین است گمراه کنند تو را از راه خدا پیروی نکنند مگر گمان را و نمیشد ایشان
اِلَّا يَخْرُصُونَ * اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ *
مگر گزاف گویان بدرستیکه پروردگار تو او داناتر است به کسیکه گمراه میشود از راه او و او داناتر است براه یافتگان

قوله ولو اننا نزلنا . عبدالله عباس گفت آیه در شان آن جماعت کفار آمد که خدای تعالی دانست که ایشان ایمان نیارند
و بر کفر اصرار کنند تا بمردن ابن جریح گفت آیه در آنان آمد که ایشان اقتراح کردند و آیات خواستند از رسول ؑ
و سوگند خوردند که اگر آیتی آید و معجزه از آن مقترحات ایشان ایمان آرند خدای تعالی رد کرد بر ایشان
و بیان کرد رسول را که دروغ میگویند چه اگر ما فرشتگان را از آسمان بزمین فرستیم بایشان و مردگان را با ایشان
در سخن آریم و زنده کنیم بر ایشان از هر جنسی جماعتی را تا معاینه بینند ایشان ایمان نیارند مگر انکه من خواهم
که ایشان را قهر کنم بر ایمان و ایشان از رسول ؑ این آیات اقتراح کردند فی قوله . او تأتی بالله والملائکة قبیلاً وقوله
وقالوا لولا انزل الیه ملك الآیة . گفتند چرا فرشتگان بزمین نمی آیند برای او تا بر صدق او گواهی دهند و چرا زنده
نمیکند مردها همچه عیسی وقوله وکلمهم الموتی . کنایت است از احیاء موتی ولیکن در این فایدهٔ دگر است که
اگر احیاء گفتی آن فایده نبودی و آن آنست که با انکه زنده شوند گواهی دهند بر صدق او تا مارا آیتی دیگر باشد پس
در ضمن وکلمهم این مزیت هست و در احیاء فایدهٔ سخن گفتن و گواهی دادن نیست و روا باشد که مراد آن بود که
مردگان با ما سخن گویند در آنحال که مرده باشند و در ایشان حیوة نبود چه این نوعی باشد از معجز خارق عادة و بر این
قول آیه بر ظاهر خود باشد ، وحشرنا علیهم کل شیء قبلاً . حشر در لغت جمع باشد و در قرآن کنایت است از بعث
و نشور و زنده کردن خلقان بجمع جمله را یا قومی بسیار مجتمع را گفت اگر چنانکه ایشان خواستند
از هر جنس و صنفی جماعت بسیار را زنده کنیم ، ما کانوا لیؤمنوا . هم ایمان نیارند
ابن عامر و نافع و ابو جعفر خواندند قبلاً بکسر قاف و فتح باو باقی قرا بضم قاف و با ابو زید گفت معنی آنست که مقابله
روی با روی و معاینه یقال لقیت فلاناً قبلاً وقبلا وقبلا وقبیلاً ای مقابلة ومواجهة همه بیك معنی باشد و اینقول

شامل است هر دو قرائت را ابو عبیده گفت قبلا ای مقابلة و معاینة بر قرائة ابن عامر و نافع فأما بر قرائت باقی قرا
که بضم خواندند گفت سه قول گفتند یکی آنست که عبدالله عباس و قتاده و ابن زید گفتند معنی آنست که مقابلة
بمعنی قرائة اول قول دوم مجاهد گفت معنی آنست که گروه گروه و جماعت جماعت بر این قول قبل جمع قبیل باشد و
قبیل جمع قبیله کسفینه و سفین و سفن جمع جمع باشد قول سیم فرا گفت معنی قبیل کفیل و پایندان باشد و قبل جمع او
باشد کرغیف و رغف لقوله تعالی . او تأتی بالله والملائکة قبیلاً ، ضامناً ابو علی فارسی گفت این وجه ضعیفست
برای انکه چون بحشر و احیا ایمان نیارند که معجز باهر باشد بکفالت و ضمان که معجز خارق عاده نباشد هم ایمان نیارند
و این بس طعنی نیست برای انکه روا باشد که معجز حشر باشد و کفالت بر سری بیانی دیگر باشد چنانکه شرح دادیم
فی قوله تعالی . وکلمهم الموتی و قوله ماکانوا لیؤمنوا . این لام مؤکد نفی است تا قطع طمع رسول ؏ کند از ایمان ایشان
چنانکه یکی از ما گوید . ماکنت لأفعل کذا . من از آن نباشم که این کنم . و قوله الا ان یشاء الله . الا انکه خدای
تعالی خواهد حسن بصری گفت الا که خدایتعالی خواهد که ایشانرا بر ایمان جبر کند یا انکه ایشانرا از اضداد ایمان
منع کند تا از ایشان جز ایمان در وجود نیاید ابو علی گفت الا اگر خدای بخواهد که ایشانرا بقهر و الجا بر ایمان دارد یا
انکه علم ضروری در ایشان آفریند و معنی متقاربست و اگرچه وجه مختلف است و فایدهٔ استثنا آنست که چون خدایتعالی
ایمان از ایشان نفی کرد نفی بلیغ با وجود این همه آیات باهره دانست که بهری مردمان ضعیف بصیرت بی علم را گمان
آن آید که ایشان در این اصرار تعجیز خدای میکنند گفت الا ان یشاء الله مگر خدای خواهد که ایشان را جبر کند
بر ایمان تا کس آن گمان نبرد و لابد است این مشیت را حمل کردن بر مشیت جبر و اکراه و الا خدایتعالی مرید است ایمان
ایشانرا بر وجه اختیار برای ادله که گفتیم و این آیه دلیل میکند بر انکه خدایتعالی مرید است بارادهٔ محدث برای انکه
استثنا دلیل آن میکند نه بینی که چون کسی گوید . لا افعل ذلك الا ان تفعل . من این کار نکنم تا تو نکنی بهر حال
آنچه موقوف باشد بر محدث قدیم نتواند بودن پس ایمان ایشان را نیست و در وجود موقوفست بر ارادهٔ خدایتعالی
اگر در وجود آید بارادهٔ او باشد چگونه توان گفتن که اراده قدیم باشد و ایمان ایشان محدث نه بینی که محال بودی اگر
گفتی ایشان ایمان نیارند الا انگه که خدای عالم باشد یا قادر برای انکه این دو وصف خدای را متجدد نیست پس آیه
دلیل بطلا مذهب هر دو قوم میکند انکه مرید ذاتی گوید یا بارادهٔ قدیم چنانکه بیان کردیم . ولکن اکثرهم یجهلون .
ولیکن بیشتر ایشان جاهلند یعنی جاهلند بانکه خدایتعالی با ایشان هرچه خواستند بکند هم ایمان نیارند بطوع و در آیه
دلیلست بر انکه اگر خدایتعالی دانستی که ایشانرا که انچه خواستندی بدادندی ایمان آوردندی بکردی تا ایمان
آوردندی و این دلیل کند بر فساد قول انکس که گوید روا باشد که در معلوم لطفی باشد که خدایتعالی داند که اگر با
کافر بکند کافر عند آن ایمان آرد و انکه نکند برای انکه اگر باشد واجب بود بر خدایتعالی که بکند تا کافر ایمان آرد
و الا مؤدی بود یا نقض غرض او و منافی حکمت باشد قوله . وکذلك جعلنا لکل نبی عدواً . وجه تشبیه در کذلك
محتملست دو وجه را یکی انکه چنانکه دگر پیغمبران را دشمن بودند همچنین تورا دشمن باشند و وجه دگر انکه
چنانکه تمکین و تخلیه کردیم دشمنان پیغمبرانرا همچنین دشمنان تورا تخلیه کنیم و تمکین و منع نکنیم ایشان را بقهر و جبر
اما جعل را در آیه تفسیر او چهار وجه گفته اند یکی حکم و تسمیه ما حکم کردیم بانکه ایشان دشمنند و ایشان را
دشمن نام نهادیم و حکم و تسمیه تابع محکوم و مسمی باشد و اثر نکند در تغییر آن بل تعلق او بان علی ماهو به
باشد و وجه دوم آن است که بمعنی تخلیه و تمکین است و تخلیه و تمکین از شرایط تکلیف است
چه اگر مکلف ممکن و مخلی نباشد ملجأ و مضطر باشد و این منافی تکلیف بود و روا باشد وجهی دگر و آن آنست

که چون خدای تعالی بر رسول ؏ نعمتهای عظیم کرد که دشمنان او را بران حسد کردند شاید تا گوید جعلنا ما
کردیم آن دشمن را برای انکه سبب عداوت و حسد ایشان آن نعمت باشد که او کرد نه بینی که یکی از ما چون
بر یکی نعمتی کند او را از آن سبب دشمنان و حاسدان خیزند گویند جلعت لك اعداءً و حساداً من تورا
دشمنان و حاسدان پدید آوردم و وجه دگر این گفتند که ما تورا و پیغمبران را فرمودیم که کافران را دشمن
گیرید و با ایشان معادات کنید چون چنین بود ایشان نیز معادات کردند پس سبب دشمنی کافران از دشمنی
پیغمبران بود ایشان را و آن دشمنی بامر خدای بود پس این معنی از جهة او بوده باشد و این نیز وجهی لطیف است
و حق تعالی این بر وجه تسلی رسول ؏ گفت تا بدانند که این دشمن نه او را تنها بوده است پیش از او پیغمبران دیگر را
دشمنان بوده اند اما شیاطین انس و جن گفتند مراد مردهٔ انس و جن اند از جمله کافران و این قول قتاده
و حسن و مجاهد است ، و قوله عدواً مفعول دوم جعلنا است و شیاطین بدل اوست و قوله یوحی بعضهم الی
بعض . وحی القاء کلام خفی باشد و آن دعوة انس و وسوسه جن بود . و زخرف القول . سخن آراسته باشد
چنانکه ما گوئیم سخن بنگار و زخرف زینت باشد و کلام مزخرف ای مزین و زخرف زر باشد همچنین و غروراً نصب
او بر مصدر باشد از فعل محذوف و شاید که مفعول له باشد انکه گفت اگر من خواستمی که نکنند بر سبیل قهر و
اجبار نکردندی ولیکن نخواست برای انکه اراده چنین منافی تکلیف باشد انکه گفت . فذرهم و ما یفترون .
رها کن ایشان را بان دروغ که میگویند یعنی ایشانرا با ختیار خود رها کن و بقهر منع مکن ایشانرا که خدایتعالی ایشانرا
مکافات کند و این بر سبیل تهدید گفت ایشانرا چنانکه گفت . اعملوا ماشئتم ، نه انکه این بر حقیقت امر است بل تهدید
است و باقر علیه السلام گفت معنی انکه یوحی بعضهم الی بعض آن است که شیاطین یکدیگر را بینند بهری بهری را بیاموزند
آنچه خلق را بان اغوی کنند قوله . ولتصغی صغو میل باشد یقال صغی الیه اذا مال الیه یصغو صغواً و صغیت
صغیاً بالواو و الیا و اصغیت الیه اذا استمعت الیه برای انکه گوش بجنباند با او و زبان ما آن است که گوش با او کرد
قال الشاعر . تری السفیه به عن کل محکمة . زیغ و فیه الی التشبیه اصغاء . و یقال اصغیت الاناء اذا املته و منه الحدیث
ان رسول الله اصغی لها الاناء ای للهرة و قال انها لیس بنجسة انها من الطوافین علیکم والطوافات . رسول ؏
انای خود برای گربه بجنبانید تا آب باز خورد و گفت او پلید نیست که او از جمله گروندگان است بر شما و لام فی قوله
ولتصغی تعلق دارد بقوله یوحی و معنی آیه آن است که شیاطین انس و جن وحی و القا میکنند سخن اراسته را
بر سبیل غرور تا دلهای کافران با ایشان میل کند و بان از حق بجنبانند . ولیرضوه ولیقترفوا ماهم مقترفون
و نیز تا بپسندند و نیز انچه خواهند کردن بکنند و این قول عبدالله عباس و ابن زید و سدی است و این اولیتر است
از انکه جعلنا بعامل کنند در او برای انکه این همه اضافه با خدای باید کردن و این شیطان را لایق تر است از انکه
بخدای تعالی و اگر تعلیق لام کنند بجعلنا لام لام غرض نباشد لام عاقبت باشد و این قول زجاج و ابو القسم
بلخی است قول اول اولیتر است برای انکه کلام با او بر ظاهر خود میماند و جبائی گفت لام امر مغایبه است
و معنی تهدید چنانکه اعملوا ماشئتم و این خطاست برای انکه ان لام جزم فعل کند و اینجا فعل مجزوم نیست
اگر لام امر بودی و لتصغ بایستی و کنایة فی قوله ولیرضوه راجع است بان حذف القول و القرف الکسب و
الاقتراف الاکتساب و القرف القشر و القرف القذف یقال قرفه بکذا اذا رماه به و طعنه به و اصل قرف قشر است
و اقترف الکذب ای افتراه . قال الشاعر . اعیا اقتراف الکذب المقروف ، تقوی التقی و عفة العفیف
، قوله افغیر الله ابتغی حکماً خدای تعالی فرمود رسولش را که بگو این کافران را که جز خدای

حاکمی طلب خواهم کردن بر لفظ استفهام ومعنی انکار و غیر منصوب است برفعلی محذوف که این فعل ظاهر
اورا تفسیری کند والتقدیر ابتغی غیر الله ابتغی حکماً و برای این فعل را تأخیر کرد که استفهام را صدر
کلام باشد و حکم و حاکمی یکی باشد و گفته‌اند حکم از حاکم بلیغ تر است و گفته اند حکم
آن باشد که حکم جز بحق نکند و حاکم حکم هم بحق کند وهم بناحق ومعنی آیه تقریع وملامت
ایشان است برانکه توقع کردند که رسول علیه السلام با ایشان بسازد بر حکمی که ایشان کنند رضا دهد
وهو الذی أنزل . واو حال است واو آن خداست که کتاب بر شما فرو فرستاد بتفصیل و کتاب را وصف کرد بانکه
مفصل است یعنی مبین ومشروح ودر او اشتباه والتباس نیست چنانکه گفت . کتاب فصلت آیاته . و بر وجه الغاز
و تعمیه نیست ودر او معانی مفصل است ودلایل ملخص ونصب او بر حال است از مفعول و گفته اند معنی آنست که در او
فصل و فرقست بین الصادق والکاذب و گفته اند در او فصل است میان حلال وحرام وشرایع واحکام وکفر و
ایمان وهدی وضلال این قول حسن بصری است . والذین آتیناهم الکتاب . و آنانکه ما ایشان را کتاب دادیم از
جهودان وترسایان میدانند که این کتاب قرآن منزل است از خدای تعالی وخدای تعالی آن را فرستاده است بحق واین را
بر عموم حمل نشاید کردن برای انکه بیشتر اهل کتاب این نمیدانند این مخصوص باشد باحبار وعلماء ایشان که دانند و
عالم باشند بتوریة وانجیل وذکر رسول انجا خوانده و دیده باشند وابن عامر وحفص خوانند منزل بتشدید زا من التنزیل
وباقی قرا منزل بتخفیف من الانزال ومعنی متقارب باشد . وقوله بالحق ، در او دو قول گفتند یکی انکه انچه در او
هست حق وصدق است ویکی انکه انزله بالدلالة والبرهان اگر گویند چگونه روا باشد که کافران را وصف کنند بانکه
ایشان حق میدانند وانکه حق داند مؤمن باشد واحباط نگوی تا توانی گفتن که پس از علم مرتد شود و منکر وکافر گوئیم از
این چند جوابست یکی انکه مخصوص است بانکه در مستقبل ایام ایمان آوردند واگر چه در آن حال مؤمن نبودند بقرآن در
آن وقت عالم بودند بقرآن وانکه از نزدیک خداست ولیکن این مقدار ایمان نباشد که ایمان عبارتست از مجموع علومی که تا
مجتمع نشود ایمانش نخوانند از علم بحدوث اجسام وانکه او را محدثی هست حاصل بر صفات کمال وانکه بر وجه روا باشد و
چه نباشد وانکه علم بنبوت وامامت وعلم بثواب وعقاب واین در اوقات بسیار حاصل آید جواب دوم آنست که این دانند
ولیکن نه بر وجهی که مستحق ثواب باشند بر آن برای انکه نظر ایشان در دلیل نه از وجه وجوب نظر بوده باشد بل برای
وجهی دگر نظر کرده باشند پس ایشان را علم حاصل آید ولیکن بر آن مستحق ثواب نباشند جواب دگر آنستکه محتمل باشد
که معنی این بود که ایشان بنزدیک خود در ظن واعتقاد خود عالم باشند برای انکه چون اعتقاد صحت توریة دارند ودر انجا
ذکر رسول ؑ باشد وایشان اعتقاد کرده باشند که هر چه در انجاست حق است ولیکن نه از دلیل دانند ایشان بنزدیک خود عالم
باشند بانکه قرآن منزل است بحق وجواب چهارم آنستکه مراد بانانکه ایشان را کتاب دادند مؤمنانند ومراد بکتاب قرآنست
خدای تعالی قرآن را بسیار جایها کتاب خواند فی قوله . الم ذلك الکتاب لا ریب فیه وفی قوله وانه لکتاب عزیز وفی
قوله حم والکتاب المبین ، ودگر آیها و بر این وجه سؤال ساقط شود . فلا تکونن من الممترین . انکه امر کرد او را
که از جملهٔ شاکان نباشد وشاید که مراد او باشد ودلیل نکند بر انکه او وقتی شاك بود چنانکه گفت . لئن اشرکت لیحبطن
عملك . ورو ا بود که خطاب باو باشد ومراد امت چنانکه گفت . یا ایها النبی اذا طلقتم النساء . والمریة والامتراء الشك
قوله . وتمت کلمة ربك صدقاً وعدلاً . کوفیان ویعقوب خوانند کلمة ربك بر توحید وباقی قرا خوانند کلمات ربك
علی الجمع واین جمع سلامت باشد مفسران گفتند مراد بکلمه وکلمات وعد است ووعید که خدای تعالی کرد بثواب وعقاب
که در آن تغییر وتبدیل نباشد صدقاً وعدلا براستی وراستان وآن دو مصدر است در معنی حال ای صادقة وعادلة چنانکه

گفت . قل ارایتم ان اصبح ماؤکم غوراً . ای غایراً و بعضی مفسران گفتند مراد بکلمات شرایع است وقول او درست
است برای انکه شرایع را نسخ در او شود وخدای تعالی مبدلی نباشد کلمات او را مگر آنانکه این قول گفتند تأویل کنند
بر انکه لا مبدل لکلماته غیره بدل کننده نباشد کلمات شرایع او را مگر او وبقول اول کلام بظاهر خود باشد وحاجت نبود
بتقدیر محذوفی وکلمه یك سخن باشد وکلمات وکلم جمع او باشد بر قول بعضی نحویان وسیبویه گفت کلم جمع کلمه نباشد که
حروف جمع باید که بیشتر از حروف واحد باشد این از باب تمر وتمره باشد وکلمه کنایت باشد از جمله کلام بسیار چنانکه گویند
کلمه زهیر ای قصیدته وکلمه قس ای خطبته ، وقوله وتمت کلمة ربك الحسنی علی بنی اسرائیل . گفتند آن وعده خواست
که داد ایشان را من قوله ، ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الآیة . ومجاهد گفت فی قوله تعالی ، والزمهم
کلمة التقوی . که آن کلمه گفتن لا اله الا الله است وبر این تفسیر دادند آن را که گفت الیه یصعد الکلم الطیب یعنی لا اله الا
هو والعمل الصالح یرفعه ای الصلوة الخمس وحقیقت این در کلام باشد وحد کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند بوضع و
فرق از میان او وکلام آن باشد که کلام بنزدیك اهل نحو جمله باشد از فعل وفاعل یا مبتدا وخبر وکلمه مفردی باشد از اسم
یا فعل یا حرف وبر این قاعده مهمل را کلام نخوانند ایشان مگر بر مجاز وبنزدیك اهل لغت مهمل کلام باشد لقولهم هذا
کلام لا فایدة فیه وهذا کلام لغو وهذا کلام مهمل وبنزدیك متکلمان حد کلام گفته‌ایم که آن باشد که نظم کنند آن را از دو
حرف یا بیشتر از این حروف معقوله چون در وجود آید از کسی که از او یا از قبیل او فایده صحیح بود وبر این قاعده
مهمل کلام باشد ودر آیه دلیل است بر انکه کلام خدای محدث است لقوله وتمت برای انکه گفت تمام شد وانچه تمام شود
پس از انکه تمام نباشد محدث بود وقدیم نبود برای انکه معنی تمام حصول چیزی باشد پس از چیزی وتبدیل چیزی بجای
چیزی نهادن باشد بعضی مفسران گفتند معنی آنست که کس نتواند تا بجای کلمهٔ دیگر بنهد واگر بنهد نرود ومطرد نباشد تا اگر
کسی قصد کند وچند جامع بنویسد ویکحرف یا کلمهٔ بدل کند هر کس که بیند آن را تغییر کند وبحد خود باز برد قتاده گفت
اگر الفاظش بگردانند احکامش نتوانند گردانیدن چنانکه اهل کتاب بعضی الفاظ توریة بگردانیدند احکام را تغییر
نتوانستند کردن وبعضی دگر گفتند معنی وقوله تمت کلمة ربك آنست که آیه از پس آیه میاید وسوره از پس سوره تا تمام
شد . وهو السمیع العلیم . او شنوا و داناست . قوله وان تطع اکثر من فی الارض الآیة . این آیه خطاب است
رسول را ؑ ومراد او وجمله امت گفت اگر طاعت داری بیشترین اهل زمین را تو را از راه حق ببرند برای انکه
بیشتر اهل زمین کافر بودند در آنوقت وطاعت امتثال امر باشد با اراده هر که که مطیع دون
مطاع باشد در رتبه واجابت مراد سایل بدادن باشد بر وفق سؤال او ورتبه بین المجیب والمجاب معتبر است بر عکس
انکه بین المطیع والمطاع باشد بر قول بعضی ودرست آن است که رتبه معتبر نیست در سؤال وجواب سوا اگر
سؤال علمی باشد واگر سؤال امری از امور بل شاید که مثل از مثل پرسد وخواهد ودون از فوق وفوق از
دون واکثر افضل تفضیل باشد از کثیر وگفته‌اند طاعت درایة بمعنی اجابت است برای انکه چون خطاب با
رسول ؑ باشد اکثر من فی الارض بل جمیع من فی الارض در رتبه دون اواند پس طاعت او ایشان را صورت
نبندد واما اگر موافقی باشد اجابة بود چنانکه شاعر گفت . رب من انضجت غیظاً صدره . قد تمنی لی موتاً لم
یطع . ای لم یجب برای انکه مرگ بخدای تعلق دارد وآنچه او کند با ما اجابة باشد نه طاعت انکه وصف
کرد کافران را بانچه صارف بود از اجابت دعوت ایشان بانکه گفت . ان یتبعون الا الظن . این کافران متابعت
نمی کنند الا گمان را وآن گاه خطا بود وگاه صواب پس ایمن نباشند واعتماد نکنند که خطاست یا صواب وان بمعنی
ما نافیه است وظن گفتند معنی باشد که قوی کند بنزدیك ظان که مظنون چنان است که او گمان برد بانکه روا

دارد که برخلاف آن باشد ودر این حد که گفته‌اند پس کشف نیست . وانهم الا یخرصون ، وایشان جز دروغ
نمی گویند والخرص الکذب والخرص الحزر لانّ فیه خلافاً وتفاوتاً واصل خرص قطع باشد قال الشاعر ، تری
قصد المرّان منهم کانه . تدرع خرصان بایدی الشواطب . یعنی جرائد تقطع طولا فیه ویتخذ منه بواری الحصر . وجوی که
ازجوی بزرگ باز برند آن را خریص خوانند وخرص گوشواره مفرد باشد وخرص عود باشد برای انکه مخالف باشد
امثال خود درابوی مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که کافران مردار میخوردند چون مسلمانان بر ایشان عیب
کردند گفت این عیب بر شما است که انچه شما میکشید میخورید وانچه خدای میکشد نمیخورید خدایتعالی این آیه فرستاد
که اگر کسی طاعت ایشان دارد در مردار خوردن ضال باشد از ره شرع خدایتعالی باین دو کلمه هر دو گروه را ذکر کردهم
آنان را که دروغ از سر گمان گویند وهم آنان را که دروغ بقصد گویند ودر آیه دلیلست بر بطلان قول اصحاب معارف برای
انکه حق تعالی گفت ایشان تابع گمانند وعلم بخلاف ظن باشد ونیز دلیلست بر بطلان قول ایشان که گفتند خدای
تعالی وعید نکند آن را که او حق نشناسد برای انکه آیه مورد وعید وتهدید دارد ، قوله ان ربك هو اعلم من یضل
عن سبیله . حق تعالی در این آیه باز نمود که خدایتعالی عالمتر است بانکسی که گمراه شود از راه او وعالمتر است بانانکه
راه برند بره دین او ومعنی اعلم در حق تعالی تفصیل باشد در این صفت بر صفات دگر عالمان برای انکه قدیم تعالی
عالم است بسایر معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که بدانند بلا علت ویکی از ما که چیزی داند از سایر وجوه نداند
واز معلومات اندکی داند پس قدیم تعالی اعلم من کل عالم باشد وحقیقت این لفظ موضوع از میان دو ذات باشد که ایشان
حاصل باشند بر صفت عالمی انکه ان صفت یکی را بیشتر باشد از انکه دیگری را ونگویند فلان اعلم من فلان الجاهل
از برای انکه این لفظ دلیل اشتراك کند وزیاده ودر موضع من دو وجه گفتند یکی انکه نصبست بحذف حرف جرّ
که اصل آن بوده است که اعلم بمن یضل بیانش . وهو اعلم بالمهتدین . چون حرف بیفکندند فعل باو رسید وعمل
کرد ووجه دگر انکه محل او رفع است بابتدا ومن بمعنی ایّ است وبمعنی استفهام است وتقدیر آنست که ربك اعلم
ایّ الناس یضل عن سبیله چنانکه گفت . لنعلم ایّ الحزبین ، واین قول فرا وزجاج است وگفتند افعل من کذا
عمل نکند در اسم چنانکه اسم فاعل ومصدر کنند وبعضی دگر گفتند اعلم بمعنی یعلم است چنانکه حاتم طائی گفت
. تحالفت طیّ من دونهم حلفا . والله اعلم ما کنا لهم حولا . ای یعلم وقالت الخنسا . القوم اعلم انّ جفنته ،
تغدوا غداة الریح او تسری . ای یعلم رمانی گفت این ضعیف است برای انکه مطابق نیست آن را که گفت . وهو
اعلم بالمهتدین . ومعنی آیه آن است که خدای تعالی گفت من بهدانم آن را که از ره من که ره حق است برفته‌اند
بره هلاك وآنان را که بر ره راست وهدایت رفته‌اند که ره نجات است وثواب قوله تعالی .

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ * وَمَا لَكُمْ اَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ
پس بخورید از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر او اگر بوده باشید به نشانهایش گروندگان وچیست مر شما را اینکه نخورید از انچه یاد کرده شد نام خدا بر او
وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ اِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ اِلَيْهِ وَاِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِاَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ
وبراستی که پدید کرد برای شما انچه حرام کرد بر شما مگر آنچه ناچار شوید بسوی او وبدرستی که بسیاری را هر آینه گمراه کنند بخواهشهایشان بدون دانشی
اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ * وَذَرُوا ظَاهِرَ الْاِثْمِ وَبَاطِنَهُ اِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْاِثْمَ
بدرستیکه پروردگار تو او داناترست به حد در گذرندگان وواگذارید آشکار گناه را وپنهان او را بدرستیکه آنانکه کسب می کنند بدی را
سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ * وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ وَاِنَّهُ لَفِسْقٌ وَاِنَّ الشَّيَاطِينَ
زود جزا داده شوند بانچه بودند که کسب می کردند ونه خورید از آنچه یاد کرده نشد نام خدا بر او وبدرستیکه او هر آینه نافرمانی است وبدرستیکه دیوان

لَيُوحُونَ اِلَى اَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَاِنْ اَطَعْتُمُوهُمْ اِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ * اَوَمَنْ كَانَ مَيْتًا فَاَحْيَيْنَاهُ وَ
هر آینه میرسانند بسوی دوستانشان تا مجادله کنند شما را واگر پیروی کنید آنها را بدرستیکه شما هر آینه شرك آورنده اید یا آن کسیکه بود مرده پس زنده کردیم او را
جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا
وگردانیدیم برایش روشنی را که میرود بان درمیان مردم چون انکه مانند اوست در تاریکیها نیست که بیرون آید از آن همچنین زینت داده شده برای کافران انچه
كَانُوا يَعْمَلُونَ * وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ اَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ اِلَّا بِاَنْفُسِهِمْ
بودند که میکردند وهمچنین گردانیدیم در هر دهی بزرگان را گناهکارانش تا مکر کنند در آن ومکر نمی کنند مگر به نفسهای خودشان
وَمَا يَشْعُرُونَ * وَاِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَى مِثْلَ مَا اُوتِيَ رُسُلُ اللهِ اَللهُ اَعْلَمُ
ونمی دانند وچون آمد ایشان را نشانی گفتند هرگز نمی گرویم تا آنکه داده شویم مانند انچه داده شدند فرستادگان خدا خدا داناتر است
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ اَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ * فَمَنْ
که کجا پدید آرد پیغامهایش خود را بزودی خواهد رسید آنانکه گناه کردند از خوردی نزد خدا وعذاب سخت بسبب انچه بودند که حیله میکردند پس
يُرِدِ اللهُ اَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْاِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ اَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَاَنَّمَا يَصَّعَّدُ
هر کرا بخواهد خدا آنکه راه نماید او را میگشاید سینهٔ او را برای اسلام وهر کرا بخواهد اینکه گمراه کند او را میگرداند سینه اش را تنك فراهم آمده چنانکه بالا میرود
فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ *
در آسمان همچنین میگرداند خدا پلیدی را بر آنانکه نمیگروند

قوله فکلوا مما ذکر اسم الله الایة ، عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که گفتیم که مشرکان گفتند که مسلمانان را
چونست که کشتهٔ خود میخورند وکشتهٔ خدای نمیخورند این آیه فرود آمد وگفتند فا برای آن آورد که جواب
ایشانست واین لفظ اگرچه امر است مراد اباحتست برای انکه امر آن باشد که آمر مرید باشد مأمور به را وقدیم
تعالی مرید مباحات نباشد برای انکه در او فایده نیست مگر انکه که طعام خورند قصد کند بطعام خوردن انکه تا او را
قوة باشد بزیادتی طاعت وقیام تواند نمودن بامور دینی انکه مندوب الیه باشد وامر باو بر سبیل ترغیب بود امّا انکس
که طعام بر وجه امساك رمق خورد فعل او در تکلیف نیاید که او ملجأست ودر قرآن اباحت بسیار است که صورت
امر دارد منها قوله . واذا حللتم فاصطادوا فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض . مما ذکر اسم الله . من
تبیین راست وما روا بود که موصوله باشد وروا ست که نکرهٔ موصوفه باشد وآن ذکر که باید گفتن که مسنون است
عند الذّبح بسم الله است یا نامی از نامهای خدا که خدای تعالی بان مختص باشد چون قدیم ورحمان والقادر
والعالم للذات وبر بسم الله اجماع است وسنت آن است که گوید بسم الله والله اکبر ودلیل بر انکه دگر
نامهای مختص شاید گفتن . قوله تعالی ، قل ادعو الله او ادعو الرحمن ایّاً ما تدعو افله الاسماء الحسنی . وآیه خطابست
بامؤمنان ودر آیه دلیل است بر وجوب تسمیه وهر آن ذبیحه که بر او نام خدا نبرده باشند حرام باشد خوردن آن
وحکم آن حکم مردار باشد واز انجا گفتیم که ذبایح اصناف کفار حرام است که ایشان نام خدای نبرند اگر نام
خدای برند نه بر حقیقت نام برده باشند وآن را که نام خدای بر او نبرند بسهو ونسیان وکشنده مخالف حق نباشد
ودر عزم ونیت او پیش از ذبح نام خدای باشد واگرچه در وقت ذبح فراموش کند آن ذبیحه حلال بود جز که بقصد
رها کند ونیز از شرایط واجب آنست که روی او بقبله کند وذبح جز باهن یا بچیزی تیز که اوداج ببرد نشاید
عند عدم آهن وذبح در گلو باید ونحر در بالای سینه عند الاختیار امّا عند ضرورت روا باشد
واگر خلاف این کند ذبیحه حرام بود واگر بقصد عند ذبح بیکبار سرش ببرد پیش از انکه سرد شود هم حرام باشد

واگر گوسفندی یاچیزدگر بکشد وهیچ خونش نیاید حرام باشد قوله . ان کنتم بایاته مؤمنین . اگر بایات او ایمان داری واگر چه مؤمنان بخطاب مخصوصند هر ذبیحه که باین صفت باشد حلال باشد مسلمانانرا و جمله مکلفان را وانچه بدین صفت نباشد حرام بود بر جمله مکلفان قوله و مالکم ما استفهامیه است و خطاب با مؤمنان است گفت چه بوده است شمارا که نخورید از آنچه نام خدای بر آن برده باشند یعنی چه منع است و چه حجر است که انچه حلال است نخورید . وقد فصل لکم . واو حال راست نافع خواند و حفص عن عاصم فصل و حرّم بفتح فا و صاد و فتح حا و را علی الفعل المستقیم و اسناد فعل با خدای باشد جل جلاله که نام او در آیه مصرح است و ابو عمرو وابن کثیر وابن عامر خواندند . وقد فصل لکم ما حرم علیکم . بر فعل مالم یسم فاعله هردو فعل و جدا کردند برای شما انچه بر شما حرام کردند وحمزه و کسائی و ابوبکر خواند ، فصل لکم ما حرم علیکم بفتح فا وصاد و ضم حا و کسر را وجدا کرد خدای تعالی برای شما انچه حرام کردند بر شما یعنی در سورة المائدة من قوله . حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر . الی الایة انکه استثنا کرد مضطر را گفت الا انکس که مضطر شود بان و اتفاق است که مضطر را از مردار وخون و گوشت خوك وانچه نام خدای بر آن نگفته باشند حلال است در کمیت آن خلافست و بنزدیك ما روا نباشد بیش از انکه سد رمق کند بان ومعنی اضطررتم آن است که بر خویشتن ترسد از هلاك ودر فقها بعضی گفتند که روا باشد که از آن سیر بخورد و بعضی گفتند که شاید که بردارد و ذخیره کند و بعضی فقها گفتند مکره نیز داخل باشد در انجا برای انکه حکم او حکم مضطر است در خوف بر نفس . وان کثیراً لیضلون . بسیاری مردمان بهوای نفس ضال میشوند که ره شرع رها کنند و متابعت هوای نفس کنند و کوفیان خواندند لیضلوا بضم یا و کسر ضاد من الاضلال وبسیار مردمان اضلال میکنند و مردمان را گمراه میکنند بهوای خود و بر این قرائة مفعول به از کلام محذوف باشد والتقدیر لیضلون اشیاعهم بغیر علم . از سر هوی نه از سر علم برای انکه علم بخلاف هوای تو باشد الا ماشاءالله حق تعالی بیان کرد که ایشان را علمی نیست انکه بر سبیل تهدید و وعید گفت خدای تو عالمتر است با نانکه اعتدا وظلم و تعدی کنند و از حد فرمان او مجاوزت کنند ودر گذرند با بحق ایشان برسند و جزای ایشان بسزا بدهد انکه امر کرد مؤمنانرا واگر چه امر است ایشان را و خطاب با ایشان است همه مکلفان در او داخلند گفت رها کنید از گناه انچه ظاهر است و باطن است و باین نهی کرد از سایر معاصی بر سایر وجوه قتاده و مجاهد و ربیع انس گفتند برای آن گفت ظاهر و باطن اثم که مشرکان گفتندی زناء چون پنهان کنی زشت نیست و اگر آشکارا کنند زشت باشد حق تعالی رد بر ایشان گفت بر سایر وجوه زشت است جبائی گفت بظاهر افعال جوارح خواست و بباطن افعال قلوب و بعضی دگر گفتند بظاهر طواف خانه خواست برهنه و بباطن زنا و این قول ابن زید است سدی گفت ظاهر و باطن گناه اتخاذ اخدان است دوست گرفتن پنهان و آشکارا سعید جبیر گفت ظاهر اثم نکاح زن پدر است و بباطن زنا و اثم هم گناه باشد و هم حرج و بزه گناه باشد و بزه کار را أثوم گویند انکه گفت انانکه کسب معاصی کنند یعنی فعل معاصی کنند چه کسب جز لغوی معقول نیست انچه ایشان دعوی کردند معقول نتوانند کردن ایشانرا جزا دهند و پاداش بانچه کرده باشند و اقتراف هم اکتساب باشد انکه نهی کرد مکلفانرا از خوردن انچه نام خدای نبرده باشند بر آن گفت . ولا تأکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه مخورید از انچه یعنی از آن ذبایح که بر ان نام خدا نبرده باشند و این نیز دلیلست بر وجوب تسمیه و بیان کردیم که ذبایح اهل کتاب حرام باشد و تسمیهٔ ایشان نه تسمیه باشد برای انکه خدا را نشناسند و اگر کسی رها کند در او خلاف کردند اگر بقصد رها کند و یاد دارد ذبیحه حلال نبود و اگر

بسهو رها کند و معتقد وجوب آن باشد ذبیحه حلال بود و اینمذهب ماست ومذهب ابو حنیفه و اصحابش و ثوری و شعبی و داود و ابو ثور گفتند تسمیه شرطست اگر رها کند بقصد یا بسهو ذبیحه حلال نباشد و مذهب شافعیست که سنت است تسمیه اگر نکند باکی نبود و جملهٔ فقها گفتند ذبیحهٔ اهل کتاب حلال باشد و در ارسال الکلب والسهم در باب تسمیه هم این گفتند فقها و بعضی مفسران گفتند آیه منسوخ است و این درست نیست برای انکه بر نسخش دلیل نیست وحسن و عکرمه گفتند ذبایح اهل کتاب از این جمله منسوخ است بقوله . وطعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و بنزدیك ما این طعام مخصوص است بحبوب و این آیه محکم است و بر ظاهر خود است قوله . وانه لفسق . یعنی انچه نام خدا بر آن نبرده باشند فسق است یعنی خورد آن فسق است و ها کنایت است از اکل لما دل علیه قوله ولا تأکلوا . قوله ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم . مفسران گفتند مراد بشیاطین رؤسا و احبار و مقدمان کافران اند که در کفر متمرد باشند چون شیاطین وحی میکنند باولیاء خود یعنی اشاره میکنند باتباع خود و ایشانرا میفرمایند تا با مسلمانان مخاصمه کنند در استحلال میته و مردار حسن بصری گفت مجادله با مسلمانان در معنی آن کردند که گفتند انچه خدای کشته باشد خوردن آن اولیتر از انچه ما کشته باشیم عکرمه گفت مراد بشیاطین گبرکان پارس اند که اشاره میکردند بر مشرکان عرب بمجادله مسلمانان عبدالله عباس گفت و قتاده مراد بشیاطین دیوانند وحی میکنند یعنی وسوسه میکنند اولیاو دوستان خود را از اهل کتاب و مشرکان عرب تا با مسلمانان جدال کنند و بعضی گفتند آنانکه در این معنی مجادله کردند جماعت با رسول جهودان بودند انکه مسلمانانرا گفت اگر شما طاعت ایشان دارید در این و جز این مشرك باشید برای انکه انکس که استحلال مردار کند و آن را حلال دارد کافر باشد باجماع و هر که مردار خورد و حلال نداند در حال اختیار فاسق باشد و عطا گفت این آیه مختص است بذبایحی که ایشان در جاهلیت کشتندی برای اصنام و بعضی دگر گفتند مخصوص است بمردار و انچه معتمد است آنست که عام است در هر ذبیحه که مسلمانان کشند و بر آن نام خدای نبرند بقصد . او من کان میتاً . مدنیان خواند و یعقوب میتاً بتشدید و باقی قرا بتخفیف ابو عبیده گفت معنی یکی باشد در تثقیل و تخفیف و اصل تثقیل بوده است انکه تخفیف کردند قال الغسانی و جمع اللغتین . لیس من مات فاستراح بمیت . انما المیت میت الأحیاء . انما المیت من یعیش کئیباً . کاسفاً باله قلیل الرخاء . خدای تعالی گفت انکس که او مرده باشد یعنی بکفر برای انکه خدای تعالی کافران را مرده خواند فی قوله . اموات غیر احیاء وما یشعرون ایان یبعثون . فاحییناه . ما اورا زنده کنیم بایمان یعنی باسباب و آلات ایمان از اقدار و تمکین و ازاحه علت و نصب ادله والطاف و توفیق . وجعلنا له نوراً . واو را نوری کنیم که بان نور در میان مردمان میرود در او دو قول گفتند یکی انکه مراد نور طاعت و ایمان است که روز قیامت بر بنده تابنده بود فی قوله . یسعی نورهم بین ایدیهم و بایمانهم . وقوله ربنا اتمم لنا نورنا . وقوله انظرونا نقتبس من نورکم و قول دیگر آن است که مراد بنور علم و بیان است که مؤمنان بر آن باشند که کافران آن ندانند و مهتدی نباشند بان . کمن مثله فی الظلمات . مثل او چنان باشد که او در ظلمات و تاریکی بود که از آن بدر نیاید یعنی استفهام بمعنی تقریر است و حسن بصری گفت مراد بنور در آیه قرآن است و دیگران گفتند مراد ایمان است انکه خلاف کردند در انکه آیه در که آمد عبدالله عباس و حسن بصری و جماعتی مفسران گفتند در جملهٔ مؤمنان آمد و کافران عکرمه گفت آیه در عمار یاسر آمد و ابو جهل و این قول ابو جعفر باقر است عم و زجاج گفت در رسول آمد عم و ابو جهل و قول اول اولیتر است برای عمومش و قوله . کمن مثله فی الظلمات . بعضی اهل معانی گفتند مثل صله است انجا و معنی آنست کمن هو فی الظلمات ، وبعضی دیگر گفتند در اول آیة مثلی مقدر است ولیکن بیفکند برای انکه در دوم باز آورد و تقدیر آن است که . او مثل من کان میتاً فاحییناه . و یا تقدیر کند انجا که گفت فی الناس مثله کمثل من فی الظلمات ، و تلخیص معنی آن است که انکس که مرده باشد یعنی کافر باشد ما

اورا باالطاف و توفیق واقتدار و تمکین بایمان درآریم چون کافر رامرده خواند ومومن رازنده خواند واورا کتاب و
شرعی وبیانی وعلمی دهیم که بان درمیان مردمان رود در اهدان ومهتدی ومیز باشد مثل او بامثل انکس راست باشد که او
در ظلمات بود که هرگز از آن بیرون نیاید یعنی مؤمن محق باکافر مصر راست نباشد . کذلك زین للکافرین . بعضی اهل
معانی گفتند وجه تشبیه در کذلك آنست که برای کافران کفر همچنان بیاراسته اند که من ایمان بیاراسته ام برای
مؤمنان و تزئین کفر بر کافران منسوب است باشیاطین ورؤساء ایشان لقوله تعالی . وان الشیاطین لیوحون الی
اولیائهم . تزیین مضاف باشد باانانکه وحی مضاف است باایشان واین قول حسن بصری است وجبائی ورمانی و
بلخی وجز ایشان وبعضی دگر گفتند آیه در حمزه عبدالمطلب امد وابوجهل وسبب اسلام حمزة چنانکه برفته
است قوله . وکذلك جعلنا فی کل قریة اکابر مجرمیها ، الایة گفتند وجه تشبیه آن است که ذوالمکر را ازکافران
ماآفریدیم چنانکه ذوالنور را ازمؤمنان وانچه باایشان کردیم که مؤمنان بودند باایشان کردیم که کافران بودند
از اسباب والات وعلم وقدرت وحیوة وکمال عقل وتمکین ونصب ادله جز که ایشان بحسن اختیار خود ایمان آوردند
وایشان باختیار بد کافر شدند ووجه دیگر در جعلنا آن است که بمعنی تمکین وتخلیه باشد وروا باشد که بمعنی خذلان بود
بر سبیل عقوبة چنانکه وجعلنا له نوراً ماؤل است بر لطف وتوفیق وقوله اکابر مجرمیها . جمع اکبر باشد ومراد
با کابر رؤساانــد واین را بمثابهٔ اسم کرده است برای آن بر فاعل جمع کرد اوراواگر صفت بودی جمع او بر فعل بودی
کقوله . انها لاحدی الکبر . ودر جمع اوا کابره واصاغره آمده است چون احامره واساوره قال الشاعر . ان
الاحامرة الثلثه اهلکت . مالی وکنت بهن قدماً مولعاً . الخمر واللحم السمین احبه . والزعفران فقدابنیت مردعا . قوله
لیمکروا فیها ، لام عاقبت راست بر آن تفسیر که دادیم فی قوله تعالی . لیکون لهم عدواً وحزناً . ونشاید تالام غرض را
باشد برای انکه مکر قبیح است وارادت قبیح قبیح باشد واگر این لام غرض بودی این آیه مناقض آن بودی که گفت .
وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون . از برای انکه چون غرض از خلق جن وانس عبادت باشد انکه گوید
بعضی را برای مکر وکفر آفریدم این مناقضه باشد پس معنی آن است که ایشان را برای طاعت آفریدم ولیکن چون
اختیار بد داشتند عاقبت ومال ایشان باین انجا مید انکه حق تعالی جل وعلا در آیة انچه مقوی ومبین این است باز نمود
وگفت . ومایمکرون الا بانفسهم . گفت این مکر وخدیعه جز باخویشتن نمیکنند ونمیدانند که چنین است برای انکه
وبال وعقاب آن بعاقبت باایشان خواهد گشتن یعنی صغر وعقاب وجزای آن مکر بر ایشان خواهد بودن و بر حقیقت
نشاید که کسی باخود مکر کند ونظیر این در معنی قوله تعالی . ومایخدعون الا انفسهم ومایضلون الا انفسهم . ومانند
این بسیار است مکر وحیل وغدر متقاربند واصل مکر فتل بود من قولهم . جاریه ممکورة اذا کانت مفتولة الخلق
محکمة ومعنی مکر بر پیچتن چیز باشد از رد صواب یاره ناصواب بنوع حیله . واذا جائتهم آیة . حق تعالی دراین
آیه خبر داد که هرگه آیتی وحجتی ودلالتی باین کافران آید که دلیل توحید من کند وبنبوت پیغمبر من
ایشان گویند ماایمان نیاریم تا مثل انکه پیغمبران را دادند مارا بدهند حق تعالی این از ایشان باز گفت تا تمنای محال
ایشان وحسد ایشان بر پیغمبران خود گفته باشد انگه رد کرد بر ایشان بر سبیل انکار گفت . الله اعلم حیث یجعل
رسالاته . خدای تعالی عالمتر است که رسالة کجا نهد وکیست که صلاحیت رسالة وپیغمبری دارد اگر ایشان را
ان دهند از آیات ومعجزات که پیغمبران را دادند ایشان نیز پیغمبران باشند وپیغمبری تمنای ایشان نباشد ووحی بحسب
مصلحت بود وانگه بیان عذاب وعقاب ایشان کرد وخبر داد بر سبیل تهدید ووعید که بایشان رسد گفت . سیصیب
الذین اجرموا . برسد باین مجرمان گناه کاران صغار مذلة وهوانی بنزدیک خدا وعذابی سخت بان مکر که

ایشان کردند وعذاب که مذلت وهوان باو مقرون باشد ومستحق عقاب باشند وحق تعالی دراین کلمات بیان
حد عقاب گفت تا از نفع ممیز باشد وگفت هوان ومذلت بان مقرون باشد تا از امتحان ممیز باشد وگفت . بما کانوا یمکرون
، تا مستحق بود وازظلم ممیز باشد که این ما مجازات راست ابن کثیر وحفص رسالته خواندند بنصب تا بر توحید باقی قرا
رسالاته بکسر تا علی الجمع برای انکه تاء تأنیث جمع در حال نصب مکسور باشد قیاساً علی جمع السلامة فی المذکر وعند نصب بر
ظرف است وبعضی دگر گفتند بحذف حرف جر منصوب شد وتقدیر آنست صغار من عندالله چنانکه گفت ،
واختار موسی قومه سبعین ای من قومه . فمن یرد الله ان یهدیه . الایة حق تعالی گفت هر که خدای خواهد که اورا
هدایت کند دل اوروشن کند برای اسلام وهر که را خواهد گمراه کند دل او تنك کند پنداری که بر آسمان میشود
خدایتعالی رجس بر آنان کند که ایمان نیارند ظاهر آیه چنان مینماید که مجبره را تمسك تمام است باین آیه در باب جبر وچنین
نیست برای انکه در آیه چند وجه گفتند اهل عدل وتوحید که هریك آیه را از آن ببرد که دراو شبهتی ومستمسکی باشد اهل
جبر را اول انکه مراد بهدایت مقدمات ایمان باشد واسباب وآلات انکه بخدایتعالی تعلق دارد چون اقدار وتمکین وازاحة
علت ونصب ادله ودلیل براین قوله تعالی ، واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی وقوله . والذین اهتدوا
زادهم هدی . ومانند این بسیار است ومراد بشرح صدرهم این باشد از بیان والطاف وتوفیق ومعنی آیه آن باشد
که هر که را خدا خواهد تا توفیق دهد ولطف کند باو بکند وبدهد ووجهی دیگر آنست که مراد بهدایة ثواب است
ونمودن راه بهشت بیانش . قوله ان الذین آمنوا وعملوا الصالحات یهدیهم ربهم بایمانهم . ای یثیبهم ویهدیهم الی طریق
الجنة . وقوله والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم سیهدیهم ویصلح بالهم . ومعلوم است که خدای تعالی
مؤمنان را بجزای ایمان ایمان ندهد ثواب دهد ونیز معلوم است که آنرا که بر سبیل خدای کشته باشند پس از کشتن ایشان
ایمان ندهد ثواب دهد وقوله ، یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام . وقوله والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا ، وامثال این بسیار است ومراد بشرح صدر الطاف وتوفیق وبیان وکمال عقل باشد که از آن بایمان رسند واز ایمان
بثواب واین هردو وجه معتمد است ونظایر بسیار دارد در قران ووجهی دگر در شرح صدر آنست که یا چنان تفسیر
کنند که اهل عدل کردند یا چنانکه مخالفان ما گفتند اگر چنین تفسیر دهند شبهه زایل باشد واگر چنان تفسیر دهند که
ایشان گفتند درحق رسول ص فی قوله . الم نشرح لك صدرك . که سینه شکافتن ودل شستن باشد ایمعنی صورت
نبندد وحاصل نیست ونبود درحق هیچکس از مؤمنان وکذلك فی قوله تعالی . افمن شرح الله صدره للاسلام
فهو علی نور من ربه . عجب از مذهب گویندگان ایمعنی خدایتعالی گفت کافر هفتاد سال بر کفر اصرار کرده وبا
من همتا وانباز گرفته ورسولان مرا ناسزا گفته والهیت مرا منکر بوده چون اندیشه کند وانتباهی بباشد اورا
ایمان آرد حقتعالی گفت من شرح صدر او کنم ودراین دو آیة آنچه بدترین کافرین را حاجت نیست بهترین پیغمبرانرا
چگونه حاجت باشد چون تفسیر ایشان باطل شد تفسیر اهل عدل ماند این وجه دیگر است ووجه دیگر آنست که
بعضی از اهل معانی که شرح صدر در آیة مضافست بامن که مهتدی است ومعنی آیه آنست که هر کس که خدای
خواهد که اورا هدایت دهد او شرح صدر خود کند برای اسلام یعنی نظر کند در ادله وتحصیل علم کند گفت
بیانش قوله تعالی . من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدراً
، شرح صدر بکفر باالو حواله کرد . ومن یرد ان یضله . وهر که را خواهد که اضلال کند این اضلال همچنین
بر وجوه است یکی تمکین وتخلیة بین العبد وبین اختیاره السوء . انگه این را اضلال خواند برای انکه ضلال عند این
حاصل آید وجهی دگر آنست که مراد باضلال خذلانست بر سبیل عقوبة بر کفر مقدم وجهی دگر آنست که مراد

باضلال آنست که روز قیامت ایشان را از ره بهشت گمراه کند و چندانکه ایشان خواهند تا ببهشت رسند ایشان را تمکین
نفرماید وجهی دگر آنست که مراد باضلال اهلاکست و عذاب چنانکه گفت . ویضل الله الظالمین . واصل
ضلال خود هلاك باشد من قولهم ضل الماء فی اللبن اذا ذهب فیه ولم یبین آن چهار وجه است واین چهار وجه اما
قوله . یجعل صدره ضیقاً حرجاً ، دل او تنگ کند ودر این نیز هم چهار وجه باشد یکی آنکه این کنایه باشد
از عقوبة یعنی خدای تعالی خذلان کند اورا بر سبیل عقوبة و بر کفر مقدم ووجهی دگر آن است که
اورا از ره بهشت گمراه کند ودل او تنگ کند تا ره بهشت نبرد . ووجهی دگر آن است که فعل
مضاف بود با من او دل خود تنگ کند بترك نظر وتحصیل علم نا کردن ووجهی دگر آن است که دل او
تنگ کند در دوزخ بانواع غموم وهموم وعذابهای مختلف و لابد است مارا ومخالف را از ظاهر آیه
عدول کردن برای آنکه در دل مؤمن در حقیقت نوری و روشنائی نیست ودر دل کافر ضیقی
و حرجی نیست بل دل ایشان از روی خلقت بریك حد است چون او گوید این کنایت است از ایمان
وکفر گوئیم چون کنایت خواهد بودن چرا نشاید که کنایت باشد از حجت وشبهت واز خذلان
وتوفیق واز تمکین وتخلیه واز اقدار وتمکین ابن کثیر خواند ضیقاً بتخفیف وهما لغتان مثل سید و
سید و میت و میت و هین و هین و لین ولین قال الشاعر . هینون لینون ایسار وذ ویسر ، سواس
مکرمة ابناء ایسار . واهل مدینة و ابوبکر خواندند حرجاً بکسر الراء و باقی قرا بفتح را وبفتح مصدر باشد
وبکسر اسم و مصدر بلیغتر باشد در اینجا از اسم ومثله قولهم رجل دنف ودنف وفرق وفرق وقولهم رجل
عدل وفطر ورضی وصوم و امثال این و ابن کثیر خواند کانما یصعد بتخفیف من صعد یصعد صعوداً و
باقی یصعد بتشدید فا وعین فعل والاصل یتصعد آنکه تا تفعل باصاد کردند برای مناسبت صاد فاء الفعل و
آنکه صادرا در صاد ادغام کردند وادغام ممکن نبود تا اسکان صاد نکردند وچون صادرا اسکان کردند همزهٔ
وصل بایست گفتند اصعد یصعد والاصل فی یتصعد کما بیننا یتصعد وابوبکر خواند و روایة کرد کانما یصاعد
بالف واصل او یتصاعد بوده است ومثله اطیرنا واثاقلتم اما معنی آن است که خدای تعالی تشبیه کرد این کافران را
بکسی که بر آسمان شود از صعوبة ومشقت آن بر کار ایشان من قوله سارهقه صعوداً ای سأغشیه عذاباً
شاقاً و یقال کلفنی صعوداً باهظاً اذا کلفه عملاً شاقاً ومنه قوله عمر مایصعدنی شیء ماتصعدنی خطبة النکاح
ای ماشق علی شیء کمشقها . اورا تشبیه کرد بانکس که اورا فرمایند که بر آسمان شو اما بالات در باب مشقت
وصعوبت وامابی آلت در باب تعذر و استحاله بر توسع بمعنی نفی وجود وقطع طمع . کذلك یجعل الله الرجس
ای العقاب همچنین کند خدای تعالی عقاب بر آنان که ایمان نیارند گفتند وجه تشبیه ان است که چنانکه
در دل ایشان ضیق وحرج کرد بر تن ایشان عذاب ابد نهد مجاهد گفت رجس هر چیزی باشد که در او
خیری نبود برای این شیطان را رجس خواند ورجس پلیدی باشد ونیز پلید باشد و شاید که در آیه تفسیر دهند
بر کفر وضلال ومعصیت بشرط آنکه جعل را تفسیر بحکم وتسمیه کنند یعنی خدای تعالی بر کافران بکفر وفسق
وپلیدی حکم کرد وایشان را پلیدنام نهاد ، من قوله وجعلوا الملائکة الذین هم عباد الرحمن اناثا ای سموهم
بذلك وحکماً به و این وجه نیز برود ومطرد باشد فی قوله . یجعل صدره ضیقاً حرجاً . ای یحکم علی
قلبه بذلك ویسمیه به وحکم وتسمیه متناول باشد مسمی ومحکوم علیه را علی ما هو به و آن را بر وجهی دون
وجهی نکند این تأویل آیه است که اهل عدل گفتند و از ادلهٔ عقل وشرع اولی تر باشد از تأویل

مخالفان ما که ایشان هدی وضلال را بر ایمان وکفر تفسیر کردند و بنده را مجبر گفتند و از اختیار بدر بردند
و خدای را بتکلیف مالا یطاق ظالم گفتند و نسبت کفر و ایمان بخدای کردند با آنکه در عقل خلاف این
مقرر است و در قران بعکس این مذکور است در یکجای . الذین آمنوا والذین کفروا . وجمله افعال
منسوب ومضاف است بامکلفان دگر آنکه اگر نه چنین تفسیر دهند قرآن سراسر متناقض باشد برای آنکه
خدای تعالی در بسیار آیتها گفت آن هدی که بما هست ما بداد یم فی قوله . وهدیناه النجدین وقوله ومامنع
الناس ان یؤمنوا اذا جاءهم الهدی وقوله واما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی وفی قوله قد جاءکم
بصائر من ربکم وهدی . ودر این آیات گفت من همه را هدی دادم از مؤمن وکافر در دگر آیة اگر نفی
کند مناقضه باشد دگر آنکه ما دل کافران بر آن حدی یابیم از ضیق وسعة که دل مؤمنان و اگر از ایشان
می پرسیم خبر میدهند که ما در دل خود ضیقی وتنگی نمییابیم وکلام در این معنی در کتب اصول مشروح است قوله

وهذا صراط ربك مستقیماً قد فصلنا الآیات لقوم یذکرون * لهم دار السلام عند ربهم وهو
واین است راه پروردگار تو که راست، به تحقیق که پدید کردیم نشانها را برای قومیکه پند گیرند مر ایشان راست سرای رستگاری نزد پروردگارشان و او
ولیهم بما کانوا یعملون * ویوم یحشرهم جمیعاً یا معشر الجن قد استکثرتم من الانس وقال
یار ایشان است بسبب آنچه بودند که میکردند وروزیکه فراهم آید ایشان را همگی را ای گروه جن به تحقیق که بسیار گردانیدیم شما را از انس وگفت
اولیاؤهم من الانس ربنا استمتع بعضنا ببعض وبلغنا اجلنا الذی اجلت لنا قال النار مثویکم
دوستانشان از آدمیان پروردگارا برخورداری ده پاره از ما را بپاره ورسیدیم ما بمدتمان که مدت معین کردی برای ما گفت آتش جایگاه شما است
خالدین فیها الا ما شاء الله ان ربك حکیم علیم * وکذلك نولی بعض الظالمین بعضا بما کانوا
جاویدان در آن مگر آنچه خواست خدا بدرستیکه پروردگار تو درستکردار داناست وهمچنین بر گماریم پاره ستمکاران را بپاره دیگر
یکسبون * یا معشر الجن والانس الم یأتکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی وینذرونکم
بسبب آنچه بودند که کسب میکردند ای گروه پریان وآدمیان آیا نیامد شما را فرستادگان از شما که بخوانند بر شما آیتهای مرا و بیم دهند شما را
لقاء یومکم هذا قالوا شهدنا علی انفسنا وغرتهم الحیوة الدنیا وشهدوا علی انفسهم انهم کانوا
ملاقات روز شما را این است که گفتند که گواهیم ما بر خودمان وفریب داد ایشان را زندگانی دنیا وگواهی دادند بر خودهاشان بدرستیکه ایشان بودند
کافرین * ذلك ان لم یکن ربك مهلك القری بظلم واهلها غافلون * ولکل درجات مما عملوا
ناگروندگان این از آن است که نمیباشد پروردگار تو هلاك کننده قریه ها بستم واهل آن بیخبرانند وبرای هر یك مرتبه هاست از آنچه کردند
وما ربك بغافل عما یعملون * وربك الغنی ذو الرحمة ان یشأ یذهبکم ویستخلف من بعدکم
ونیست پروردگار تو بیخبر از آنچه می کنند وپروردگار تو بی نیاز صاحب رحمت است اگر بخواهد می برد شما را وجانشین میکند از بعد شما
ما یشاء کما انشأکم من ذریة قوم آخرین * ان ما توعدون لآت وما انتم بمعجزین * قل یا قوم
آنچه را که میخواهد چنانکه پدید کرد شما را از فرزندان گروه دیگر بدرستیکه آنچه وعده داده شده اید هر آینه آینده است ونیستید شما عاجز کننده بگو ای گروه
اعملوا علی مکانتکم انی عامل فسوف تعلمون * من تکون له عاقبة الدار انه لا یفلح الظالمون
کار بکنید بر مکان خود بدرستیکه من کار کننده ام پس زود باشد که بدانید کسیکه بوده باشد مر او را سرانجام آن سرا بدرستیکه رستگار نکنند ستمکاران را
وجعلوا لله مما ذرأ من الحرث والانعام نصیباً فقالوا هذا لله بزعمهم وهذا لشرکائنا فما
وگردانیدند برای خدا از آنچه آفرید از کشت وچارپایان بهره را پس گفتند این برای خدا بگمان ایشان واین برای انبازان ماست پس آنچه

كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا يَصِلُ اِلَى اللّٰهِ وَمَا كَانَ لِلّٰهِ فَهُوَ يَصِلُ اِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ * وَكَذٰلِكَ

باشد مرانبازان ایشانرا پس نرسد بسوی خدا وانچه باشد برای خدا پس او میرساند بسوی انبازانشان بداست انچه حکم میکنند وهمچنین

زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ اَوْلَادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ

آرایش داد برای بسیاری ازمشرکان کشتن فرزندانشان انبازانشان تاهلاک سازد ایشان را وتاپوشند برایشان دینشان را واگر خواهد خدا

مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ * وَقَالُوا هٰذِهِ اَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لَا يَطْعَمُهَا اِلَّا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ

نمیکردندانرا پس واگذار ایشان را وانچه دروغ می بندند وگفتند این است چهارپایان وکشتی که بازداشته شده که نمی خورند آن رامگر آنکه میخواهیم بکمانشان

وَاَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَاَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا

وچهارپایان که حرام شده پشتهاشان وچهارپایان که یاد نمی کنند نام خدا را بر آن دروغ بستنی براو زود جزا دهد ایشان را بانچه بودند

يَفْتَرُونَ * وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هٰذِهِ الْاَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى اَزْوَاجِنَا وَاِنْ يَكُنْ مَيْتَةً

که دروغ می بستند وگفتند انچه در شکمهای این چهارپایان است خالص برای مردمان ماست وحرام کرده شد برای جفت های ما واگر باشد مردار

فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا

پس ایشان در آن انبازانند زود جزا دهد ایشانرا وصف ایشان بدرستیکه او درستکار داناست بتحقیق که زیان کردند آنانکه کشتند فرزندانشانرا به بیخردی

بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ افْتِرَاءً عَلَى اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ *

بدون دانش وحرام کردند انچه روزی کرد ایشانرا خدا دروغی برخدا بتحقیق که گمراه شدند ونبودند راه یافتگان

قوله وهذا صراط ربك مستقيماً الاية ، اشاره بهذا محتمل است که بچیزی باشد از دو چیز عبدالله عباس گفت اشاره است باسلام بعضی دگر گفتند اشاره است بیانی که در قرآن هست واضافه صراط باخدایتعالی برای آنست که نهنده این راه یعنی راه اسلام ونصب کننده وبیان کننده واقامت دلیل کننده براو خداست جل جلاله و بغلبه استعمال از این روا داشتند اعنی اضافه صراط باخدای کردند چنانکه استعمال راه دین بقوله فی سبیل الله وبدل این دو لفظ روا نداشتند که گویند طریق الله ومعنی صراط الله دین الله باشد ومعنی سبیل الله طاعة الله و قوله مستقيماً نصب علی الحال من قوله هذا والتقدیر اشیر الیه مستقیماً ومثله قوله وهذا بعلی شیخا در اوگژی نیست اگر گویند چگونه گفت این راه مستقیم است باختلاف اقوال در او جواب گوئیم انچه طریق حق است مختلف نیست اگرچه براو ادله مختلف است همه مؤدی ومفضی است باحق وسلیم است از مناقضه وفساد جمله مؤدی است بثواب ونجاة اعنی ادله قوله . قد فصلنا الايات . ما آیات مفصل کردیم ومبین ومشروح برای قومی که تذکر وتدبر کنند واصل کلمه یتذکرون بوده است تاء تفعل را بدل کردند بذال انگه در ذال ادغام کردند وتخصیص متذکران برای آن کرد که ایشان منتفع باشند بان واگرچه این تفصیل آیات برای جمله مکلفان کرد چنانکه گفت هدی للمتقین ودر آیه دلیل است بر بطلان قول اصحاب معارف برای انکه اگر معارف ضروری بودی تفصیل آیات برای تذکیر عبث بودی . لهم دار السلام عند ربهم . ایشان راست سرای سلام بنزدیك خداوندشان در سلام دو قول گفتند حسن بصری وسدی گفتند سلام نام خداست جل جلاله فی قوله السلام المؤمن یعنی لهم دار الله وقولی دگر آنست که ایشان راست سرای سلامت از آفات و این قول زجاج است وجبائی ، ودر عند ربهم دو قول گفتند یکی انکه مضمونست بنزدیك خدای تعالی واو در عهده ضمان است تا باستحقاق رسیدن یکی انکه یعنی در سرای آخرت که دگر کس را حکم نباشد مگر خدای را عز وجل وهو ولیهم واو ولی ایشان است در او نیز دو قول گفتند یکی انکه متولی نعمت وایصال منفعت او است بایشان ودگر انکه مراد بولی ناصر باشد یعنی خدایتعالی ناصر ایشان است بر دشمنانشان . بما کانوا یعملون . این باء مجاز است چنانکه گفت لما کان هذیلاً

فعل یعنی جزا وعوض انکه ایشان کرده باشند از طاعة برای خدایتعالی ولی مردنباشد بعمل که او کند که نه عمل صالح باشد پس بقرینه وهو ولیهم عمل بر طاعة حمل کرده میشود . ویوم نحشرهم جمیعاً یامعشر الجن ، حفص خواند وروح یوم یحشرهم بیا علی الخبر عن الله تعالی حملاً علی قوله وهو ولیهم وباقی بنون علی خبر المخاطب عن نفسه وعن غیره عامل در یوم فعلی مضمر باشد چنانکه نظایر او بسیار برفت یاد کن ای محمد آن روز که ماحشر کنیم وجمع کنیم جمله را وگوئیم که ای جماعت جنیان این از جملهٔ آنست که در او قول بیفکندند لدلالة الکلام علیه واین را نظایر بسیار است در قرآن منها قوله . والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم ای یقولون سلام علیکم ومنها قوله وآخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین ای یقول الحمد لله ومنها قوله جل وعلا واما الذین اسودت وجوههم اکفرتم والمعنی یقال لهم اکفرتم . ما گوئیم جنیانرا که استکثار کردید از انسیان عبدالله عباس وحسن وقتاده ومجاهد گفتند معنی آنست که بسیار بکردید از اضلال واغوا وگمراهی دادن انس علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه وقال اولیاؤهم من الانس . وگویند اولیا ودوستان ایشان از آنانکه فرمان ایشان برده باشند وبر هوای ایشان رفته باشند یعنی متابعان شیاطین از جملهٔ انس گویند . ربنا استمتع بعضنا ببعض . بار خدایا تمتع کردیم ما بهری بهری وبرخوردار شدیم مفسران در این آیه دو قول گفتند یکی انکه جن وانس را تزیین میکنند انچه بان ایشان را از راه ببرند از متابعت هوا ونفس چه جن را شهوة تعلق دارد باضلال ایشان وانس را شهوت تعلق دارد بمتابعت هوای نفس ووجهی دگر آنست که حسن گفت وابن جریج وزجاج وفرا که چون کسی از ایشان خواستی بسفری رود ودر آن راه از جنیان ترسیدی پناه باسید آن دادی وگفتی اعوذ بسید هذا الوادی وانگه برفتی وگفتی ایمنم وذلك قوله . وانه کان رجال من الانس یعوذون برجال من الجن فزادوهم رهقاً . این استمتاع انس است بجن اما استمتاع جن بانس آنست که چون از انس چنین شنوند وبینند واعتقاد ایشان در خود چنین یابند شادمانه شوند واین قول زجاج وبلخی ورمانیست بلخی گفت روا باشد که این استمتاع وتمتع راجع باشد با انس که بعضی ببعضی متمتع میشوند بشهوتی که بایکدیگر رانند . وبلغنا اجلنا الذی اجلت لنا . در معنی او دو قول گفتند یکی انکه حسن وسدی گفتند مراد باجل مرگ است برسیدیم بان اجل که ما را نهاده بودی قول دوم آن است که مراد حشر است وحاضر شدن بقیامت است برای انکه اجل وقت مرگ باشد وحشر وقت جزا . قال النار مثویکم خالدین فیها . حق تعالی جواب ایشان دهد وگوید دوزخ مأوی ومرجع شما است ومثوی مقام باشد من ثوی بالمکان اذا قام قال الشاعر . رب ثاو یمل منه الثواء . ومعنی آیه تقریع جن وانس است از جمله غواة وضلال ایشان در وقت اعتراف ایشان بگناه خود در حالی که اعتراف وپشیمانی سود ندارد واز خدای تعالی جواب چنین آید که . النار مثویکم . دوزخ جای شما است . خالدین فیها . ای مؤبدین نصب او بر حال باشد در انجا همیشه باشند . الا ما شاء الله ، الا انچه خدای خواهد در این استثناء سه قول گفتند بعضی گفتند مراد روزگار مقدم است از وقت استحقاق عقاب تا بوقت معاقبت انکه حق تعالی آن را اسقاط فرماید بتفضل برای انکه فایت شده باشد وثواب بخلاف این باشد برای انکه ثواب حق اوست چیزی اسقاط نکند بل توفیر کند براو بتمام وکمال وقول دوم آنست که ، الا ما شاء الله من تبدیل الجلود وتصریفهم من انواع العذاب . ومعنی آن باشد که ایشان در انجا معذب باشند علی صفة واحدة ربك صفت الا انچه خدای خواهد که حال رایشان بگرداند از انکه پوست ایشان بدل کند وعذاب ایشان بنوعی دگر بدل کند ووجه سیم آن است که ما بمعنی من است یعنی الا آن را که خدای خواهد که از دوزخ بیرون آرد از جمله مؤمنان فاسق که چون ایشان را بر معصیت عقاب کرده باشد ایشان را بهشت برد برای ثواب ایمان وطاعات ایشان . ان ربك حکیم علیم . خدای تو حکیم است انچه کند از عذاب ایشان بر وجه حکمت وصلاح کند وعالم است

بمقادیر استحقاق ایشان عقاب را واجزا وتفاصیل ایشان . و کذلك نولی بعض الظالمین بعضاً . گفت ما باز
گذاریم بعضی ظالمانرا با بعضی در این دو قول گفتند یکی انکه در باب نصرة ومعونة ایشان را با یکدگر گذاریم ومنع
نکنیم ایشان را از آن قول دوم آنست که بعضی را مستولی کنیم بر کار بعضی واین هر دو قول متقارب است قول
دیگر آن است که مراد تخلیه است یعنی ما ایشانرا بعضی با بعضی گذاریم و بعضی را با بعضی گماریم هم بمعنی تمکین
وتخلیه واین وجه صحیح تراست لقوله . بما کانوا یکسبون ، واین باء جزاء است چنانچه بیان او چند جا برفت
ومثله قولهم . والله لئن شکرتنی فیما اعطیتك من قبل . قتاده گفت مراد بتولیه موالات ومتابعة است یعنی ما
ایشان را از پی یکدیگر میفرستیم بدوزخ بانچه کرده باشند اما وجه تشبیه در کذلك بعضی گفتند آن است که خدای تعالی
گفت چنین که من گفتم وشنیدی ظالمانرا تولیة وتخلیه کنم بعضی را با بعضی و وجه دگر آن است که جبائی گفت وجه
تشبیه آنست که چنانکه در دنیا ظالمانرا با یکدیگر گذاشته ام در قیامت ایشان را با یکدیگر گذارند تا از یکدیگر یاری خواهند
اتباع متبوعان را گویند . فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء . آن متابعت ما که شمارا کردیم در دنیا
هیچ نفعی وغنائی نخواهد کردن و اگر استغاثه کنند بن گویم معبودان خود را بگوئید تا شمارا فریاد رسند
امروز . قوله . بما کانوا یکسبون . بامجازات راست وما مصدریه است ای یکسبهم وکان برای آن آورد تا فعل را
در ایام ماضی آرد ودر فعل لابد ضمیر منصوب متصل محذوف باشد که راجع بود باما تا مبین بود والتقدیر
بما کانوا یکسبونه یا معشر الجن والانس . خدای تعالی باین آیه خطاب کرد باجن وانس گفت ای جماعت جن وانس
یعنی ای فرزندان آدم وای فرزندان ابلیس واین خطاب روز قیامت برسبیل تقریع وتوبیخ ایشان را گوید الم
یاتکم رسل منکم . بشما هیچ پیغمبر نیامد از شما واز نسب وشهر شما ومعشر جماعتی باشند سوا اگر مجتمع
باشند واگر متفرق و جن مأخوذ است از جن وآن ستر باشد واین اسمی است این جنس را بمثابة انس
در آدمیان وملك در فرشتگان واین خطاب باشد بجمله الا آن رسولانی که خدای تعالی ایشان را بخلقان
فرستاد وکس را با ایشان نفرستاد از انچه اورا معلوم بود از عصمتهای ایشان اما منکم مخصوص باشد بانس
دون جن برای انکه اجماع است که خدای تعالی از جن هیچ پیغمبر نفرستاد اما بر طریق تغلیب چنانکه
تغلیب مذکر کنند بر مؤنث و چنانکه گفت . یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان و لؤلؤ و مرجان از آب شور براید
دون آب عذب وکقولهم اکلت خبزاً ولبناً . و شیر مشروب باشد و ماکول نباشد این قول بیشتر مفسران است
وعبدالله عباس گفت در یکروایت که از جن خدای تعالی پیغمبر فرستاد ولیکن ایشان در امر وحکم شرع پیغمبران
انس بودند گفت دلیلش قوله . واذ صرفنا الیك نفراً من الجن یستمعون القرآن الی قوله ولوا الی قومهم منذرین . و
ضحاك گفت این آیه دلیل است بر انکه خدای تعالی از جن پیغمبران فرستاد واین اختیار جریر طبری است وابوالقسم
بلخی روا داشت واین روا است جز که بر او نصی نیامد وباین آیه قطع نتوان کردن چه آیه را تفسیر میتوان داد بر وجهی
که دلیل نکند بر آن که از جن پیغمبر باشد جبائی و مغربی گفتند منکم خطاب است با مکلفان یعنی آن جماعت مکلفان ودر
این قول هم قطع نباشد بر انکه در ایشان پیغمبر باشد یا نه . یقصون علیکم آیاتی . قصه میکنند ومیخوانند آیات من و
دلایل وبینات من بر شما واصل کلمه من قص الاثر اذا اتبعه باشد ومنه قوله . وقالت لاخته قصیه . ای اتبعی أثره در قصهٔ
موسی وقصه طره باشد برای تتابع میوهای بر یکدیگر وشمارا می ترسانند بدار ملاقات ومقاسات این روز که در آنی
یعنی روز قیامت ایشان جواب دهند وگویند بلی هم چنین است آمدند وانذار واعذار کردند وبر خویشتن گواهی دهند
و گواهی بر خویشتن اعتراف اقرار باشد گویند گواهی دادیم بر خویشتن وانکه گفت ایشان را زندگانی دنیا عاجل مغرور

کرد ونیز بر خویشتن گواهی دهند که ایشان کافر بوده اند در دنیا برای آن تکرار گواهی کرد که مشهود علیه مختلف شد
گواهی اول بر آمدن رسولان وانذار پیغمبران است وگواهی دوم بر کفر خویشتن و گروهی بدین آیه تمسك کردند
در انکه خدای تعالی کسی را عذاب نکند تا پیغمبر نفرستد وتکلیف بی آن درست نباشد واین منتقض است باول پیغمبر که
خدای فرستاد وپیغمبرانی که بر ایشان پیغمبر نبود وجماعتی که در عهد وروزگار ایشان پیغمبر نبود که آن را روزگار فترة
خوانند پس چون چنین باشد تخصیص باید کردن باانکه معلوم از حال ایشان آنست که شرع ایشان را مصلحت باشد و
خدای تعالی ایشان را عذاب نکند تا پیغمبر نفرستد بایشان ومثله قوله تعالی . وما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً . تا
پیغمبر بیاید ومصالح ایشان بایشان نماید چون خلاف کنند پس از آن مستحق عقاب شوند . قوله ذلك ان لم یکن ربك
. موضع ذلك از اعراب محتمل است دو وجه را یکی رفع بر تقدیر انکه الامر ذلك کار این است که تو شنیدی
از انچه در آیة مقدم برفت بر این وجه خبر مبتدا محذوف باشد وشاید که مبتدا باشد ، وان لم یکن ربك ، در جای
خبر او بود تقدیر آن باشد که ذلك بان لم یکن این بسبب آن است که خدای تعالی هلاك نکند هیچ شهر را واهل این شهر
غافل باشند ووجه دگر آنست که محل او نصب باشد ومعنی انکه فعلنا ذلك ما اینکه در آیة مقدم رفت بکردیم برای انکه
خدای تو هیچ هلاك نکند شهری او مراد اهل شهر است بظلم وبیدادی . واهلها غافلون . واو حال است واهل شهر غافل
وبیخبر باشند یعنی نکنند الا بعد از انکه حجت بر ایشان بدارد وانچه علت ایشان است در تکلیف از انچه کند وان مخففه
است از ثقیله وتقدیر آنست لانه لم یکن ربك ومثله قول الشاعر . فی فتیة کسیوف الهند قد علموا ، ان هالك کل من
یحفی وینتعل . ای انه هالك برای انکه ها ضمیر شأن وکار باشد . ولکل درجات مما عملوا . در آیه محذوفی هست تقدیر
آن است ، لکل عامل بطاعة الله و معصیته ، هر عاملی که عملی کند از طاعت ومعصیت درجات ومنازلی هست وپایه
وقدری بر حسب انچه کرده باشد از خیر وشر واین حذف برای آن کرد که فحوی کلام بر او دلیل میکند وآیه دلیل است
بر عدل خدای تعالی وانکه در قیامت با مکلفان کار باستحقاق کند وثواب وعقاب بر حسب عمل خواهد دادن وخدای
تعالی غافل نیست از انکه شما می کنید جمله قراء تعملون خواندند بتاء الخطاب مگر ابن عامر که او یعملون خواند بیاء خبر
عن الغایب واین بر وجه تهدید ووعید فرمود تا خلایق بدانند که هیچ از اعمال ایشان بر او پوشیده نیست وایشان را
بر آن جزا خواهد دادن باندك وبسیار تا ایشان باصلاح نزدیکتر باشند واز فساد دورتر قوله . وربك الغنی ذو الرحمة .
حق تعالی در این آیه خبر داد که او غنی وبی نیاز است وخداوند رحمت است وغنی خدای تعالی را ومارا
صفت نباشد بل مرجع اورا بانفی حاجت باشد والغنی عن الشیء آن باشد که وجود وعدم انچیز وصحت و
فسادش بنزدیك او یکی باشد بان معنی که اورا نقصانی نباشد وزیادتی از آن انکه گفت ذو الرحمة خداوند رحمت
است تا بدانند که جز انکه اورا حاجت نیست بما مارا برحمت او حاجت است انکه باز نمود که وجود وعدم خلقان
بنزدیك او یکی است اگر خواهد شمارا ببرد واز پس شما گروهی دگر را که او خواهد بیارد چنانکه شمارا بیافرید
از فرزندان گروه دگر وانشاء خلق باشد بر سبیل ابتدا ومنه انشاء القصیدة ابتداءها وانشاء التخلیه اذا ابتدأ
ظهورها وانشأها الله والنشأ الصغار من الاولاد کخادم وخدم قال نصیب ، ولولا ان یقال صبی نصیب .
لقلت بنفس النشأ الصغار ، ودر وزن و اصل ذریه سه قول گفتند یکی فعلیه من الذر و دوم فعیله علی وزن
صدیقه من ذرء الله الخلق ای خلقهم و قول سوم ذروة علی وزن فعوله الا آن است که همزه را
بدل کردند بواو پس با یا گردانیدند وانکه یا در یا ادغام کردند بمنزله علیه من علوت . انما توعدون
لآت انکه گفت آنچه شمابدان وعده میکنند آمدنی است وخواهد بودن از بعث ونشور وحساب وکتاب

وترازو وصراط و دوزخ و ماموصوله است بمعنی الذی و ازحق او آنست که منفصل نویسند ان از ما تافرق باشد میان او و ماء کافه فی قوله انما زید منطلق وقوله لات درمحل رفع است بخبر ابتداء برای آن لام باز آمد درخبر او کما درمحل رفع است برابتدا واگرنه انسق کهقرینه که در آیه هست دلیل میکند که توعدون از ایعاداست ازروی لفظ محتمل است وعدووعیدرا برای انکه وعدیوعد گویند واوعد یوعد واول ازوعد باشد ودوم ازوعید وحسن بصری گفت از وعده است مراد وعده بقیام ساعة و لفظ وعد صالح باشد خیر وشر را ولفظ وعید مختص باشد بشر بقال وعدنه خیراً وشراً چون وعید خواهی که گوئی او عدنه باید گفتن و جبائی گفت مراد وعده است بثواب وعقاب وقول اول اولیتر است . و ما انتم بمعجزین . انکه کافران را گفت شما خدای را عاجز نتوانی کردن واز قبضهٔ قدرت او بیرون شدن اگر چه عمل انانکه میکنند پنداری که ازعذاب سلامت خواهند یافتن برای غرورشان بطول سلامت وآیه وارداست مورد وعید وتهدیدرا . قل یاقوم اعملوا علی مکانتکم . انکه گفت ای محمد بگو این مکلفان راکه بکنی انچه توانی برحسب مکنت وطاقت خود بعضی گفتند مراد بمکانة طریقة است وبعضی دگر گفتند مراد طاقت ومکنت است عبدالله عباس وحسن گفتند ناحیه باشد جبائی گفت علی حالتکم زجاج گفت مراد تمکن است واگرچه صیغهٔ امراست مراد تهدیداست کقوله . اعملوا ماشئتم . واین صیغه دراین معنی برای مبالغه آورد انکه گفت انی عامل من نیز عمل خواهم کردن ولیکن بطاعت خدای تعالی برانچه مرا فرموده است وروا بود که انی عامل خبر از خدای باشد یقال والمعنی انی عامل لکم مایستحقونه من الثواب والعقاب . انکه گفت بدانی انچه میکنی واین نیز برسبیل تحدید است وسوف خلوص فعل را باشد باستقبال وسین بمعنی سوف همین دارد یعنی بدانی جزای اعمال خود و انچه شمامستحق آنی ابوبکر خواند مکاناتکم بر جمع و باقی قراء بر واحد مکانتکم قوله من تکون حمزه وکسائی خواندند من یکون بیا برای تقدیم فعل وباقی قراء تکون خواندند برای تانیث عاقبت وانانکه بیاخواندند حمل کردند بر معنی که عاقبت مال وکار باشد و مثله قوله . واخذالذین ظلموا الصیحة . ای الصوت الشدید و بالعکس من هذا قوله سایل بی اسد ماهذه الصوت وانما عنی الصیحة وموضع من ازاعراب محتمل است دو وجه را یکی رفع والتقدیر انی یکون له عاقبة الدار ویکی نصب بقوله یعلمون و برقول اول من استفهامی باشد وبردوم موصوله باشد بمعنی الذی ومعنی انکه تابدانند که عاقبة سرای آخرة وثواب بهشت مؤمنان را خواهد بود دون کافران واگرچه کافران را نیز عاقبتی از عقوبة باشد جز که بفحوی معلوم است که عاقبة خیر میخواهد واین چنان باشد که عرب گوید لهم الکرة ولهم الحمد ونیز لهم دلیل عاقبت خیر میکنند چه عاقبت بد لهم نباشد علیهم باشد انه لایفلح الظالمون . انه ضمیر شأن وکاراست یعنی شأن وکار چنین آمد که ظالمان یعنی کافران دراین آیه فلاح و ظفر وبقا نیابند بعاجل پس بقا نباشد ایشان را وباجل فوز وظفر نباشد ایشان را قوله . وجعلوا لله مماذرء من الحرث والانعام نصیباً الآیة . انکه خبر داد از کافران که ایشان خدارا نصیبی کردند از آن کشت وچهارپایان که او آفرید ذرء اذا خلق ذرءً وآن خلق باشد برسبیل اختراع واصل او ظهور باشد ومنه ملح ذرأنی وذرأنی نمک که سخت سفید باشد والذرئة ظهورالشیب وبیاضه قال الراجز ، وقد علتنی ذرأة بادی بدی . ورثیة تنهض فی تشددی . یقال ذرئت لحیته اذاشابت وذرأت الریح التراب اذا اثارته وطعنه فاذرأه اذاالقاه وذروة الجبل اعلاه وحرث هم زرع باشد وهم کشت زار ومنه قوله نساؤکم حرث لکم والانعام المواشی چهارپای باشد ازاشتر وگاو و گوسفند واحدش نعم باشد گفتند برای نعمت وطی ءرا ذوات الظلف والخف را انعام خواند بخلاف ذوات الحافر . فقالوا

هذالله بزعمهم . گفتند این نصیب خدایراست واشارة بهذا بنصیبست وهذا لشرکائنا واین نصیب دگرانبازان ماراست یعنی بتان وبرای آن بتانرا انبازان ایشان خواند بانکه ایشان انرا بانبازان خدای کردند یعنی انبازانیکه آسمان فروداشتی وگفتند برای آن انبازایشان خواند آنراکه مال بشرکت وانبازی کردند میان خدای وایشان و مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان چیزی که ایشان را دادنی بودی ازنذری که کرده بودندی وجز آن بر دو قسمت نهادندی گفتندی این یك قسمت خدایراست بزعم ودعوی ایشان والا برحقیقت همه خدایراست کسائی خواند بزعمهم بضم زاء درهردوجای وباقی قراء بزعمهم خواندند بفتح انکه اگرچنان بودی که از نصیب خدایتعالی چیزی در نصیب اوثان افتادی رها کردندی واگر از نصیب بتان چیزی در نصیب خدا افتادی باجای نهادندی وروا نداشتندی و گفتندی خدا توانگراست وایشان درویشند نشاید که چیزی از نصیب ایشان در نصیب او افتد انکه چیزی که نصیب اوثان بودی بدرویشان دادندی وآنچه نصیب خدای بودی بمهمانان دادندی وتمیز کردندی واین قول عبدالله عباس وقتاده است حسن وسدی گفتند اگر نصیب بتان چیزی تباه شدی بدل آن از نصیب خدا برداشتندی واگر از نصیب خدا تلف شدی از نصیب ایشان بدل برنداشتندی حقتعالی اینمعنی ازایشان باز گفت وانکه گفت که بدمیکنند . ساء مایحکمون . ای ساء الحکم حکماً یحکمون وموضع ما نصب باشد علی انها نکرة موصوفه ای ساء حکماً یحکمونه وزجاج گفت روا باشد که موضع او رفع باشد علی انها موصولة ای ساء الحکم الذی یحکمونه وکذلك زین لکثیر من المشرکین . ابن عامر تنها خواند زین بضم زا وکسر یا علی الفعل المجهول . قتل اولادهم شرکائهم . بضم لام ونصب دال وکسر یا علی تقدیر زین قتل شرکائهم اولادهم وفصل کرد میان مضاف ومضاف الیه بمفعول واستشهاد کرد بدو بیتی ضعیف منهما قول الشاعر . فزججتها بمزجة . زج القلوص ابی مزاده . ای زج ابی مزادة القلوص وقول الآخر . سمر علی نشتمر وقد شفت . غلائل هذی النفس منها صدورها . علی تقدیر شفت هذا النفس غلایل صدورها واین قرائة ضعیفست واین ابیات محمول است بر شذ وذو کلام خدایتعالی بر شذ وذ حمل نکنند وعرب روا ندارد فصل کردن میان مضاف ومضاف الیه مگر بظرف چنانکه گوید . کان اصوات من ایغالهن بنا . اواخر المیس اصوات الفرار یج . وباقی قرا خواندند زین بفتح زا ویا علی الفعل المستوی قتل اولادهم شرکاؤهم برانکه شرکا فاعل زین باشد وقتل مفعول او ومعنی آنست که بیاراست برای بسیار مشرکان بتان ایشان کشتن فرزندانشان الا آنست که تقدیم مفعول کرد برفاعل وابوعبدالرحمن سلمی خواند درشاذ . وکذلك زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم شرکائهم ، برفعل مجهول ورفع قتل وشرکاء بر تقدیر انکه پنداری چون گفت . زین لکثیر من المشرکین قتل اولادهم ، سائل سئوال کرد وگفت من زین فقال شرکائهم وعلی هذا قرائة من قرء ، یسبح له فیها بالغدو والآصال رجال یسبح ، بر مجهول انکه رجال هم این مرفوع باشد که سایلی پرسد من یسبح فقال رجال ومثله قول الشاعر . لیبك یزید ضارع بخصومة . ومختبط مما تطیح الطوایح . حق تعالی در این آیه حکایة آن کرد که عرب دختران خود را زنده درگور کردندی استنکاف آن را تا ایشان را بکسی نباید دادن ووجه تشبیه در کذلك آن است که چنانکه شیطان باوثان یعنی عبادت اوثان برای ایشان مزین کرد که خدایرا نصیبی کنند وبتان را نصیبی وهمچنین مزین کرد برای ایشان قتل اولاد وفرزندان ایشان و در شرکاء پنج قول گفتند حسن ومجاهد وسدی گفتند مراد شیاطین اند که بر ایشان دادو دفن کردند دختران را زنده مزین بکرد ترس عاد ودرویشی را فرا وزجاج گفتند سدنه وخدم بتان بودند بعضی دگر گفتند غواه ومضلان بودند از مردمان بعضی دیگر گفتند شریك ایشان بودند درنعمت بعضی دگر گفتند

شريك ایشان بودند در شرك . ليردوهم ؛ تا هلاك كنند ايشان را والردى الهلاك والأرداء الأهلاك يقال ردى يردى ردىً و ارداه غيره وتردى اذا هلك ومرداه گويند سنگ بزرگ را كه از كوه بزير آيد ولام غرض است و گفته اند عاقبت راست و دين ايشان برايشان پوشند بر وجه اضلال واغوا . ولو شاء الله مافعلوا ، اگر خدا خواستی نکردندی بان معنی که اگر خدای خواستی ایشان را منع کردی بجبر جز انکه حکمت راه نداد در تکلیف که چنین کنند انگه رسول را امر کرد گفت رها کن ایشان را بان فریه که میکنند و آن دروغ که میگویند واین را معنی تهدید ووعید باشد کقوله . اعملوا ماشئتم وقالوا هذه انعام وحرث حجر انگه خبر داد از اعتقاد باطل و گفت محال ایشان که گفتند این انعام وچهارپایان وکشت وزرع که برای اصنام خود کردید بزعم ایشان برخویشتن حرام کردند ودر انعام دوم گفتند مراد بحیره وسایبه ووصیله وحام است وهی الانعام التی حرمت ظهورها که پشت ایشان برخود حرام کردند فقالوا حمی ظهره پشت خود حمایت کرد وانعام سیم آن چهارپایان است که ایشان بکشتندی و بر آن نام خدای نبردندی ومعنی حجر حرام باشد یقال حجرت علی فلان کذا اذا حرمته علیه و منه قوله حجراً محجوراً ای حراماً محرماً واصل حجر منع باشد وحجر کعبه برای امتناع او وحجر عقل برای انکه مانع باشد از ناشایست و حجر ثمود را برای عزة وامتناع ایشان گفتند وقال رویة وعادة البیت لها حجری وقال آخر . فبت مرتقباً والعیس ساهرة ، کان نومی علی اللیل محجور وقال الملتمس . حنت الی النحلة القصوی فقلت لها حجر حرام الاتلك الدهاریس . وحجر وحرج لغتان وهو من المقلوب مثل جذب وجبذ واین قرائة عبدالله عباس است وحسن وقتاده خواندند حجر بضم الحاء وحجر وحجر کنار مرد باشد وتلخیص معنی ایه آنست که خدای تعالی گفت که این مشرکان گفتند که این چهار پایان وکشت وزرع حرام است هیچکس را روا نباشد که خورد الا انکس را که ماخواهیم بگفتار و دعوی باطلشان بی دلیلی وحجتی وچهارپایانی گفتند که پشت خود حرام کرده اند بر ان تفسیر که دادیم حامیرا و چهارپایان دیگر که نام خدای تعالی نبرده باشند و گویند بر بعضی حلال است وبر بعضی حرام واین جمله بر سبیل دروغ وفریه گفتند بر خدای تعالی یا محمد تو رها کن ایشان را بان دروغ که میگویند من بحق ایشان برسم وممکن است بان آیه تمسك در آن که اشیاء در اصل عقل بر اباحة است برای انکه خدای تعالی مذمت کرد عرب را بتحریم این چیزها واین در جاهلیت کردند انگه که هنوز پیغمبر هم نیامده بود وشرع او مستقر نبود اگر در عقل اشیاء بر خطر بودی این مذمت وملامت نکو نبودی واین مسئله ایست در اصول فقه وعلما را در او خلافست بعضی گفتند اشیائیکه باو انتفاع بر توان گرفت وبر کسی از آن ضرری نباشد آن بر اباحتست تا خطر وکراهت آمدن وبعضی گفتند بر خطر است وتحریم تا اباحت معلوم شدن وبعضی گفتند بر توقفست میان خطر واباحت انکه آنانکه خطر گفتند خلاف کردند بعضی گفتند اعقدار که قوام تن وبقای حیوة بان باشد حلالست وآنچه بیرون آنست حرامست وبعضی از ایشان این فرق نکردند وهمه را حرام گفتند وخلاف نیست در میان آنانکه بر خطر گفتند ومیان آنانکه بر توقف گفتند در انکه واجبست امساك کردن از آن الا آنست که در تعلیل خلاف کردند گفتند آنانکه خطر گفتند امساك واجبست از آن از برای انکه اگر اقدام کنند بر او اقدام بر قبیحی کرده باشد مقطوع علی قبحه وآنانکه بر توقف گفتند امساك از انجا واجبست که انکس که اقدام کند بر او ایمن نباشد که اقدام کرده باشد بر قبیحی ومذهب سید رحمة الله آن است که بر اباحه گوید ومذهب شیخ بر خطر ودلیل بر صحت انکه بر اباحتست آنست که ما بضرورت دانیم که هرچه در او منفعتی باشد ودر او مضرت نباشد نه عاجل ونه آجل نه معلوم ونه مظنون صفت مباح دارد واقدام کردن بر او نیکو بود هم چنانکه بضرورت دانیم که هرچیزیکه در او ضرری باشد خالص از همه منافع عاجل وآجل

معلوم ومظنون قبیح باشد واقدام کردن بر او محظور بود وعلم بحسن وقبح این هردو جاری مجرای علم بحسن وقبح احسان وظلم است دلیل دگر بر این آنست که ما بضرورة دانیم که . لاحسن للتنفس فی الهواء . ولابد حسن ان را علتی باید ونشاید که علت حاجت بان باشد که لازم آید که هرچه بان محتاج باشد نکو بود ونشاید که وجه حسن ان دفع مضرت بود برای انکه اگر چنین بودی بایستی که پیش از انکه محتاج بودندی بان در بقاء حیوة نیکو نبودی وخلاف این معلوم است دلیل دگر بر این آن است که خدای تعالی این چیزها را که آفرید از انچه باو منفعت بر توان گرفت که در او طعوم وارایح است لابد باید که در او غرضی باشد چه اگر در او غرض نباشد عبث بود وهیچ وجه نیست که اشاره توان کردن بان جز انتفاع بندگان بان برای انکه بر او منفعت روا نیست وچون وجه حسن نفع غیر باشد اگر بر اباحت نبود بر خطر بود نقض غرض بود بمنزلة انکه مردی طعامی پیش گرسنه نهد چون خواهد که دست بان دراز کند از پیش او بر دارد ویا دست او از آن کوتاه کند قوله تعالی . وقالوا مافی بطون هذه الأنعام الآیة . خدای در این آیه خبر داد از این کافران که ایشان آن محال گفتند که در آیة اول ذکر کرد که نیز میگویند انچه در شکم این جانوران است از بچه چون زنده باشد خاص مردان ما را حلال است وبر زنان حرام است بعضی گفتند مراد جمله زنانند از دختران ومادران وبعضی گفتند ازواج خواست لاغیر وظاهر دلیل این میکند وبعضی مفسران گفتند این برای آن گفتند که مردان بودندی که خدمت بتخانه کردندی این تفضیل مردان را بر زنان برای این دادند انگه خلاف کردند در انچه در شکم چهارپایان است تا مراد بان چیست قتاده گفت مراد بان شیر است مجاهد وسدی گفتند مراد بچه است بعضی دگر گفتند مراد همه است ونیز احشای شکم واین قول عامتر است وبفایده بیشتر است ومراد بخالصة لذکورنا تخصیص ذکور است بان دون اناث نه نفی شوب واختلاط ودر دخول تا در خالصة سه وجه گفتند یکی انکه مبالغه راست کقولهم علامة ونسابة ویکی انکه بمنزلة تا است که در مصدر شود کالعافیة والعاقبة ویکی انکه مراد بما اناث بچه گانست وقول اول بهتر است ویقال فلان خالصة فلان وخلصانه وبعضی اهل لغت گفتند که اشتقاق ذکر از ذکر است که شرف باشد لشرف الرجال علی النساء لقوله . وانه لذکر لك ولقومك . وان یکن میتة . ابن کثیر خواند یکن بالیاء میتة بالرفع بر انکه کان تامه باشد ومعنی انکه اگر حاصل آید وواقع مرده واگر چه فعل را اسناد باو کرد یا گفت برای انکه گفت تأنیث حقیقی نیست وابن عامر وابو جعفر تکن بالتاء میتة بالرفع خواندند برای انکه کان تامه باشد ودر لفظ تاء تأنیث هست تکن اولیتر باشد وابو عمرو عن عاصم خواند تکن بالتاء میتة بالنصب برای انکه بچه ماده باشد وکان ناقصه باشد وباقی قراء خواندند بالیاء میتة بالنصب بر تقدیر انکه وان یکن الولد میتة وگفتند اگر چنان باشد که انچه بزاید مرده باشد زنان ومردان از آن بخورند وهمه را حلال باشد انگه حق تعالی گفت من جزادهم ایشان را بان وصف که کردند واین دروغ که گفتند وبا سیفکند فعل بوصف رسید ودر او عمل کرد ومفعول به بیفکند ، والتقدیر سیجزیهم العقاب بوصفهم . زجاج گفت مضاف بیفکند ومضاف الیه بر جای او بنهاد والتقدیر . سیجزیهم جزاء وصفهم . انه حکیم علیم . واو حکیم است انچه کند بحکمت کند وعلیم وداناست بمصالح بندگان در حلال وحرام . قد خسر الذین قتلوا اولادهم . حق تعالی گفت زیان کردند آنانکه فرزندان خود را بکشتند وزنده در گور کردند خوف درویشی را واندیشهٔ عار را تا کسی ایشانرا بنکاح بحکم خود نکند واصل خسران هلاك باشد وخسران در تجارت هلاك سرمایه باشد ابن کثیر وابن عامر خواندند . قتلوا بتشدید تا علی التفعیل لتکثیر الفعل وقوله . سفهاء نصب او بر مفعول له است وروا باشد که مصدر بود لا من لفظ الفعل برای انکه آن قتل بر آن وجه سفاهت است وسفه نقیض علم باشد

وسفیه ضد حلیم بود واصل او خفت وسبکی بود بسبکساری وفرق میان سفه ونزق آن باشد که سفه از داعی هوا بود ونزق خفی طیبی بود . وحرموا مارزقهم الله . وبر خود حرام کردند انچه خدای تعالی رزق ایشان کرد از انعام وحرث واین آیه نیز دلیل ان می کند که پیش از ورود شرع بر اباحت بوده است چه اگر بر خطر بودی نگفتی ، وحرموا مارزقهم الله حرام کردند بر ایشان بلکه عقل خطر کرده بودی آن را انگه باین رها نکردند تا حوالة آن باخدای کردند بدروغ بی حجتی ونصب افتراءً بر مفعول له باشد وروا بود که مصدری بود چنانکه گفتیم لا من لفظ الفعل انگه بیان کرد که ایشان باین تحریم که کردند ضال و گمراه شدند مهتدی وراه یافته بطریق صواب وسداد نشدند اگرچه ضلال ونفی اهتدا یکی باشد برای آن جمع کرد میان هر دو که لفظ مختلف شد کقوله . وهندانی من دونها النای والبعد ، قولی تعالی

وَهُوَ الَّذِی اَنْشَاَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَغَیْرَ مَعْرُوشاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفاً اُکُلُهُ وَالزَّیْتُونَ وَ

واوست آنکه پدید کرد بوستانهای دار بست انداخت‌ها وغیر دار بست انداختها ودرخت خرما وکشت زار غیر یکدیگر میوه خوردنی آن وزیتون

الرُّمّانَ مُتَشابِهاً وَغَیْرَ مُتَشابِهٍ کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ اِذا اَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ وَلا تُسْرِفُوا اِنَّهُ لا

وانار شبیه بهمدیگر وغیر شبیه بهم بخورید از میوه آن چون میوه دهد وبدهید حق او را در روز درو کردن آن واسراف نکنید بدرستیکه او

یُحِبُّ الْمُسْرِفِینَ * وَمِنَ الْاَنْعامِ حَمُولَةً وَفَرْشاً کُلُوا مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ وَلا تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّیْطانِ

دوست ندارد اسراف کنندکانرا واز چهارپایان باربردار شتر وگاو بخورید از انچه روزی داد شمارا خدا وپیروی نکنید کامهای شیطان را

اِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ * ثَمانِیَةَ اَزْواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ

بدرستیکه او برای شما دشمنی است هویدا هشت جفت از میش دوتا واز بز دوتا بگو آیا دو نر را حرام کرد یا دو ماده را

اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ اَرْحامُ الْاُنْثَیَیْنِ نَبِّئُونِی بِعِلْمٍ اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ * وَمِنَ الْاِبِلِ اثْنَیْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ

یا انچه دربرگرفت براو رحمها دو ماده خبر دهید مرا از روی دانش اگر هستید راستگویان واز شتر دو واز گاو

اثْنَیْنِ قُلْ آلذَّکَرَیْنِ حَرَّمَ اَمِ الْاُنْثَیَیْنِ اَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَیْهِ اَرْحامُ الْاُنْثَیَیْنِ اَمْ کُنْتُمْ شُهَداءَ اِذْ

دو بگو آیا دو نر را حرام کرد یا دو ماده را یا انچه دربرگرفت براو رحمهای دو ماده یا بودید گواهان هنگامیکه

وَصّیکُمُ اللّهُ بِهذا فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً لِیُضِلَّ النّاسَ بِغَیْرِ عِلْمٍ اِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی الْقَوْمَ

وصیت کرد شمارا خدا باین پس کیست ستمکارتر از آنکه بربست برخدا دروغ را تا گمراه کند مردمان را بدون دانش بدرستیکه خدا راه نمینماید گروه

الظّالِمِینَ * قُلْ لا اَجِدُ فِیما اُوحِیَ اِلَیَّ مُحَرَّماً عَلی طاعِمٍ یَطْعَمُهُ اِلّا اَنْ یَکُونَ مَیْتَةً اَوْ دَماً مَسْفُوحاً

ستمکاران را بگو نمییابم در انچه وحی کرده شد بسوی من حرام برخورنده که میخورد آنرا مگر اینکه بوده باشد مردار یا خون ریخته شده

اَوْ لَحْمَ خِنْزِیرٍ فَاِنَّهُ رِجْسٌ اَوْ فِسْقاً اُهِلَّ لِغَیْرِ اللّهِ بِهِ فَمَنِ اضْطُرَّ غَیْرَ باغٍ وَلا عادٍ فَاِنَّ رَبَّکَ غَفُورٌ رَحِیمٌ

یا گوشت خوك پس بدرستیکه او پلید است یا زشت بانك برداشته مر غیر خدا را بآن پس کسیکه بی چاره کرده نه سرکش ونه تجاوز کننده پس بدرستیکه پروردگار تو

وَعَلَی الَّذِینَ هادُوا حَرَّمْنا کُلَّ ذِی ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنا عَلَیْهِمْ شُحُومَهُما اِلّا ما حَمَلَتْ

آمرزنده مهربان است وبر آنانکه یهود شدند حرام کردیم هر صاحب ناخنی واز گاو وگوسفند حرام کردیم برایشان پیه هایشان را مگر انچه را که برداشت

ظُهُورُهُما اَوِ الْحَوایا اَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذلِکَ جَزَیْناهُمْ بِبَغْیِهِمْ وَاِنّا لَصادِقُونَ * فَاِنْ کَذَّبُوکَ

پشتهای آنها یا چرب روده ها یا انچه آمیخت باستخوان این است که پاداش دهیم ایشانرا بسرکشی ایشان وبدرستیکه ما هر آینه راستگویانیم پس اگر تکذیب کردند ترا

فَقُلْ رَبُّکُمْ ذُو رَحْمَةٍ واسِعَةٍ وَلا یُرَدُّ بَأْسُهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ *

پس بگو پروردگار شما صاحب بخشایش است وسعت دهنده وبازداشته نشود عذابش از گروه ستمکاران

قوله و هو الذی انشأ جنات معروشات . وجه اتصال آیه بآیة اول آن است که خدای تعالی ذکر انکه کافران گفتند بکرد وبر ایشان رد کرد باز نمود که خطا کردند بندگان را تذکیر کرد به بعضی نعمتهای خود تا بدانند که کس را نرسد که تحلیل وتحریم کند مگر انرا که منعم باشد بر بندگان خود بانواع این نعمت وبیان کردیم که انشاء احداث فعل باشد بر سبیل ابتدا نه بر وجه اقتداء بمثال سابق ومثله الابتداع و الاختراع جنات جمع جنة باشد و آن بستان بسیار درخت باشد که زمین اورا از آفتاب بپوشد معروشات . دراو دو قول گفتند یکی انکه عبدالله وسدی گفتند مراد چفته است که مردم بر بندند برای رز وقول دوم آنست که ابو علی گفت آن خواست باو که بناهای بلند دارد از دیوار بست وخطیره واصل عرش رفع بود ومنه سمی السریر الرفیع عرشاً ومنه قوله تعالی ولها عرش عظیم ای سریر کبیر وقوله خاویة علی عروشها ای ساقطة علی سقوفها وسقف را برای بلندی عرش خوانند . وغیر معروشات وانچه بر خلاف این باشد ومحل او نصب است بر صفة جنات والنخل والزرع عطف است بر جنات ای وانشأ النخل والزرع ودرختان خرما نیز بیافرید وزرع برویاند . مختلفاً اکله . ونصب او بر حال است واگر چه هنوز ما کول نیست و مثله قولهم مررت برجل معه صقر صایداً به غداً ای مقدراً الصید به غداً وگفتند مراد باکل میوه آن است وبراین وجه بتاویل حاجت نباشد والزیتون والرمان ، وزیتون ونار یعنی درختان او نیز عطف است بر مقدم . متشابهاً و غیر متشابه . نصب او بر حال است یعنی بهری بابهری ماند از این درختان در تکاثف اغصان وبار گرفتن بمیوه وبا یکدیگر نماند در دگر اوصاف وگفته اند . متشابهاً فی اللون والشکل غیر متشابه فی الطعم . در شکل ولون بایکدگر مانند در طعم بایکدگر نمانند بل طعمشان مختلف باشد . کلوا من ثمره اذا اثمر . صورت امر است و مراد اباحت گفت بخوری از میوهٔ او چون میوه بیارد . واتوا حقه یوم حصاده . وحق او بدهی آن روز که بدروی اهل بصره وابن عامر وعاصم خواندند حصاده بفتح حا وباقی قرا بکسر واین هر دو لغت است سیبویه گفت مصادری که بر انتهاء زمان آمد آن را بر وزن فعال گفتند کالحداد والجرار والصرام والقطاع والحصاد وفتح نیز روا باشد دراو ودراین حق خلاف کردند عبدالله عباس گفت ومحمد بن الحنیفه وزید بن اسلم وحسن بصری وطاوس وجابر بن زید وقتاده و ضحاك مراد زکوة است وچون چنین باشد امر بر وجوب بود واز باقر ؏ روایت است وعطا ومجاهد وعبدالله عمر وسعید جبیر وربیع انس گفتند مراد آنست که از درخت بیفتد آن بدرویش باید دادن بر سبیل صدقه واصحاب ما روایت کردند که آن دسته باشد که بوقت درو کردن بدرویش دهند بیرون زکوة . ابرهیم وسدی گفتند آیه منسوخ است بفرض زکوة برای انکه روز درو نباید دادن ونیز گفتند برای انکه استقرار فرض زکوة در مدینه بود این سوره مکی است ونیز انکه روایت کرده اندکه . الزکوة لنسخت کل صدقة . که زکوة همه صدقات را منسوخ کرد یعنی وجوب زکوة وبعضی دگر گفتند یوم حصاده وقت وجوب باشد ویوم رفعه وقت دادن وبنزدیك ما عند بدو وصلاح زکوة واجب شود ودادن بوقت ارتفاع باشد ، ولا تسرفوا . واسراف مکنید دراو چند قول گفتند یکی انکه مراد آنست که توانگران در آن عهد در دادن اسراف کردندی تا محتاج شدندی تا روایت کرده اند که ثابت بن قیس بن الشماس را پانصد درخت خرما بود بوقت ارتفاع همه را بداد وبرای عیال هیچ باز نگرفت خدای تعالی از این نهی کرد ورسول ؑ گفت . ابداء بمن تعول . ابتدا بعیال خود کن مقاتل وعطیه عوفی گفتند برای بتان چیزی ندهی زهری گفت در معصیت خرج مکنید مجاهد گفت اگر کوه ابو قبیس زر گردد وکسی را باشد بصدقه بدهد اسراف نباشد واگر مدّی در معصیت بدهد اسراف باشد واز انجاست که حاتم طائی را

گفتند . لاخير فى السرف گفت لااسراف فى الخير . والاسراف التبذير والسرف الخطأ بعضى دگر گفتند اين خطابست باسلطانان يعنى بالاى حق خود مستانى و بعضى دگر گفتند خطاب عام است باهمه و گفته‌اند اسراف هم درافراط مستعمل است وهم در تقصير و اين بيت رابدين تفسير دادند كه گفت . اعطوا هنيدة تحدوها ثمانية . مافى عطائهم منّ ولاسرف . اى منة ولاتقصير ويقال السرف الاخطاء . من قولهم مررت بكم وسرفتكم اى اخطأتكم معنى آن باشد كه بجاى خود نهى وازجاى استحقاق تعدى مكنيد وآنچه واجبست درغلات وثمار عشر است يا نصف العشر و نصاب دراو پنج وسق باشد هر وسقى شصت صاع هر صاعى چهار مدّ هر مدّى دويست و نود و دو درم ونيم و نصاب همين يكى باشد پس از آن هرچه بيفزايد از اندك وبسيار ياعشر يا نصف العشر بايدداد اگر ازجاى آب خورد كه آنرا مؤنتى نبود چون آب باران و رود عشر بايدداد ده يك و اگر آب را مؤنت باشد چو آب كاريز نصف العشر بايد داد وآنچه دهد در عهد امام باامام مسلمانان بايدداد تا او بر مستحقان قسمت كند ودر وقت آنكه امام حاضر نباشد او قسمت كند بر مستحقان و اگر جمله بريك كس دهد روا باشد انكه گفت خدايتعالى مسرفان راكه اسراف كنند وازاندازه تعدى كنند دوست ندارد . ومن الانعام حمولة وفرشاً واز چهارپايان بيافريد براى شما حموله وفرش وعامل در حموله وفرشاً هم عامل مقدم است من قوله انشأ يعنى انشأ حمولة وفرشاً ودر معنى حمولة وفرشاً سه قول گفتند يكى انكه عبدالله مسعود وعبدالله عباس وحسن ومجاهد گفتند حموله شتر بزرگ باشد و فرش شتر كوچك قال عنتره . مارأى عنى الاحمولة اهلها . وسط الديار تسف حب الخمخم . وفعوله بفتح فا مذكر ومؤنث دراو يكسان باشد كالضرورة والفروقة چون بمعنى فاعل باشد وچون بمعنى مفعول باشد فرق كنند ميان مذكر ومؤنث كالحلوبة والركوبة واگر گويند وفرش را شاهد قول راجز است كه گفت . اورثنى حمولة وفرشاً امشها فى كل يوم مشاً وقال آخر . وحوينا الفرش من انعامكم . والحمولات وربّات الحجل . وقول دگر آنست كه قتاده و ربيع وسدى وضحاك گفتند حموله اشتر وگاو باركش باشد وفرش گوسفند قول سيم از عبدالله عباس آنست كه حموله هرچهارپاى باشد كه باركش بود از شتر واستر واسب وخر وگاو وفرش گوسفند باشد وحموله اسم جمعست وازلفظ خود واحد ندارد وحموله بضم حا بارها باشد وگوسفند را براى آن فرش خوانند كه ازخوردى متفرش باشد برزمين وفرش زمين مطمئن باشد وفرش نقى باشد بزير زمين قال الراجز . كمشفر الناب يلوك الفرشا . انكه گفت . كلوا ممارزقكم الله . بخوريد ازانچه خدا شمارا روزى كرده است . ولاتتبعوا خطوات الشيطان . وپيروى مكنيد گامهاى شيطانرا كلوا لفظ امر است ومراد اباحتست ودر خطوات سه وجه آمده است ضم الخاء والطاء وضم الخاء وسكون الطا واين قرائة ابو عمرو است وضم خا وفتح طا ودر معنى او دو قول گفتند يكى بيان متابعت وانكه خطوه را بيان متابعت كرد برسبيل مبالغه يعنى پى برپى شيطان منهى وبره او نروى وبراثر او ودوم انكه شيطان بگذراند شمارا از حلال بحرام . انه لكم عدو مبين . كه شيطان شما را دشمنى است اشكارا . من ابان الشيء اذا تبين . وگفته‌اند مظهر عداوت از انكه باپدر شما كرد قوله ثمانية ازواج هم عطف است على قوله انشاء و بيافريد براى شما هشت جفت من الضان اثنين . ازميش دو واز نر دو اهل بصره خواندند وابن كثير الا ابن فليح و ابن عامر الا الداجونى عن هشام المعز بفتح العين وباقى قرا بسكون العين و معز بفتح العين جمع ماعز باشد كخادم وخدم وطالب وطلب وحارس وحرس واخفش گفت اسم جمع است و اورا واحد نيست ازلفظ و كذلك المعزاى و ابو يزيد گفت وكذلك الامعوز وانشد كالتيس فى امعوزة المتربل وانكه معز خواند گفت جمع ماعز باشد كراكب وركب وصاحب وصحب اين قول اخفش است وسيبويه گفت اسم جمع است براى انكه لفظ جمع را

حروف بيشتر بايد از حروف واحد وابوعثمان المازنى اين بيت بياورد بحجة قول سيبويه بنية بعضة من مالها اخشى ركيباً اورحيلاً عاديا وابو عثمان گفت گاو بنزديك عرب نعجه باشد و آهو ماعز گفت دليل براين قول ذوالرمة كه گفت اذا ماعلاها راكب الضيف لم يزل . يرى نعجة فى مرتع و يثيرها . مولعة خنساء ليست بنعجة . تدمن اجواف المياه وقيرها . وتوليع وخنس ازصفة گاو باشد از صفت گوسفند نباشد و دليل برانكه آهورا ماعز خوانند قول ابو ذويب است . و عادية يلق الشياه كانها ، تيوس ظباء محضيها و اسارها . وتيس فحل بز باشد ومراد بازواج افراد است عرب گويد عندى زوجان من الحمام نر و ماده خواهد يعنى هريكى ازايشان جفت ان دگر باشد وواحد ضان ضانه باشد وجمع ضان كرده‌اند على ضئين كعبد وعبيد وجمع ماعز بر مواعز كرده اند واز صادق ؑ روايت كردند كه او گفت مراد بقوله من الضان اثنين اهلى ووحشى خواست وهم چنين در بز ودرگاو اهل ووحشى خواست و درشتر همچنين عربى وبختى خواست و براين قول هشت جفت شانزده عدد باشد وتخصيص اين اجناس براى آن كرد كه اين آن بود كه ايشان حرام كردند از جمله انچه حرام كردند انكه برسبيل احتجاج گفت ورد برايشان كه بگوى تاكدام حرام كرد خداى ازاين هشتگانه دو نريا دو ماده والف استفهام راست ومعنى تقريع وانكار است . اما اشتملت عليه ارحام الانثيين يا انكه مشتمل شود وگرد آيد براو و ارحام اين دو ماده ازاين دو جنس و غرض انكه هرچه ازاين بگويند وفتوى كنند براو خلاف راستى باشد ودروغ بود نبؤنى بعلم . مرا خبر دهى بعلمى ودانشى اگر راست گوئى دراين دعوى كه ميكنى مفسران گفتند مشركان بنزديك رسول آمدند وخطيب ايشان درآن وقت ابو الاحوص مالك بن عوف بود و درمعنى بحيره وسايبه بااو مناظره كردند رسول گفت چرا اين چيزها حرام كردهٔ از جهة نران يا مادگان يا از جهة هردو وهيچ بچه نباشد الا از نر وماده وانكه بچه علت بهرى بر زنان حلال است وبر مردان حرام وچون بميرند بر همه حلال باشند واين چرا چنين باشد فروماندند وهيچ جواب ندادند گفت خدايتعالى چنين فرمود اين آيات فرستاد در برايشان . ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين . ونيز بيافريد براى شما از شتر دو جفت واز گاو دو جفت اكنون تمامى هشت باز آمد بر قول اول كه ازواج بر افراد حمل كردند و نصب او بر انشاء يعنى وانشاء لكم ومن الابل اثنين ومن البقر اثنين انكه هم براين طريقه گفت بگو وبپرس از ايشان از اين دوگانه كدام حرام كرد دو نر يا دو ماده يا انچه رحم اين دو جنس ماده براو مشتمل شود ازبچه ، ام كنتم شهداء . يا شما حاضر بوديد چون خدايتعالى شمارا اندرز كرد باين جمله برسبيل رد برايشان و تخطئه وتجهيل ايشان اين بگفت انكه گفت كيست ظالمتر و ستمكارتر از انكس كه او مردمان را گمراه كند بى علم انگه گفت خداى تعالى لطف نكند باچنين كافران بر كفر مصر ونيز راه ننمايد ايشان را به بهشت وثواب براى انكه ايشان مستحق عقاب دائم باشند قوله . قل لا اجد فيما اوحى الى الاية ، انگه رسول ؐ را گفت بگو اين كافران راكه من نمى يابم دراين قران كه برمن وحى كرده‌اند و فرود آورده هيچ طعامى حرام بر كسى كه خورد الا كه مردارى باشد يعنى خدايتعالى درشرع من چيزى حرام نكرد از جمله طعام بر خورنده الا مردار وبراى آن مردار گفت اينجا ودر سورة المائدة . منخنقة وموقوذة ومتردّية ونطيحه گفت كه آن هرچهار داخل باشند در تحت اين وجمله مردار باشند جز كه طريق كشتن وتلف كردن ان مختلف ميشود . اودماً مسفوحاً . ياخون ريخته باشد ياگوشت خوك باشد كه آن پليد است اين سه گانه بر آن تخصيص كرد كه تحريم اين مؤكدتر است وبعضى دگر گفتند اين چيزها بنص قرآن حرام است وانچه جزاينست بوحى كه

نه قرآن است بعضی گفتند سوره مکی است درمکه حرام همین بود باقی محرمات را بیان بمدینه فرود آمد ومیته
عبارت باشد از تنی که دراو حیوة باشد برود ازاو بی انکه اورا بکشند بذبح یا بنحر تذکیتی شرعی ومسفوحاً منصوب باشد
ریخته و برای آن قید زد بمسفوح که انچه از خون با گوشت وجگر آمیخته باشد ازانچه جدا نتوان کردن آن معفوو
مباح است وگوشت خوك اگرچه گوشت را تخصیص کرد از خوك همه چیز حرام است از گوشت وپوست وپیه وموی
فأنه کنایه راجع است بانچه در پیش ذکر آن برفت از حرام او فسقاً عطف است علی لحم الخنزیر ومراد بفسق ایجاذیحه
است که نه نام خدای کشته باشند بل بنام اصنام واوثان کشته باشند انکه گفت اگر کسی مضطر شود وضرورت اورا بدان
آرد که ازاین چیزها اورا تناول باید کردن وباقی وعادی نباشد دراو چند قول گفتند یکی انکه طلب این چیزها نکند و
گفته اند طلب لذت نکند بتناول این چیزها وگفته اند مراد بباغی آنست که بر امام عادل بیرون آید وگفته اند مراد
بباغی رهزن است وعادی متعدی وظالم باشد وگفته اند معنی آن است که تعدی نکند ازانکه امساك رمق کند اورا
وگفته اند تعدی نکند از حلال بحرام وحد آن ضرورة که این چیزها بان رخصت باشد آن است که از گرسنگی
بجائی رسد که از تلف نفس بترسد . فأن ربك غفور رحیم . فاجواب شرط است یعنی هرکه مضطر باشد خدای
غفور رحیم است بر بندگان برحمة رخصت داده است ایشان را در تناول وبمغفرت بیامرزد ایشان را چون از حال
ایشان اضطرار داند وجماعتی فقها استدلال کردند باین آیه بر انکه حرام در شرع همین است که در آیه گفت از آنان
که بدلیل الخطاب گفتند واین درست نیست از برای انکه از آیه این دانند که انچه در او ست حرام باشد اما انچه جز
اوست روا باشد که تحریم ان بدیگر آیه ودلیل سنة مقطوع علیها ودلیل اجماع دانند ومحرمات بسیار است چون سباع
وهرچه ناب ومخلب دارد وانچه ممسوخ است چون پیل وکپی وبسیار چیزها که دگر در اخبار مقطوع آمد چون جری و
مار ماهی وممکن است باین آیه استدلال کردن بر انکه پوست مردار حرام است لقوله میتة وپوست نیز دراو حیوة
بوده باشد ورفته ودلیل نیست بر انکه موی وپشم ووبر ازاو حرام است که آن را حیوة نبوده است ورسول ع
گفت . لا تنتفعوا من المیتة بأهاب ولا عصب وعلی الذین هادوا حق تعالی در این آیه بیان کرد که بر جهودان عهد
موسی وآنانکه از پس ایشان بودند بر شرح او ونامنسوخ شدن حرام کردیم کل ذی ظفر هر حیوانی که ناخن داشت
یعنی چنگال عبدالله عباس وسعید جبیر ومجاهد وقتاده وسدی گفتند هر حیوانی است که شکافته سم نباشد چون
شتر وشترمرغ وبط ومرغابی وابوعلی جبائی گفت جمله انواع از شیر وگرگ وپلنگ وروباه وسگ وگربه وهرچه
او بچنگال صید کند داخل است تحت این ابوالقسم بلخی گفت مراد هر ذوات الحافری است از چهارپای وهر
ذوات المخالب از مرغان براین قول اسب واشتر وخر دراو داخل باشد ودر اخبار ما این هردو مکروه است و
گفت ظفر را بر مجاز حافر خواند چنانکه طرفه گفت . فما را قد الولدان حتی رأیته . علی البکر تمریه بساق وحافر
. در بیت قدم را حافر خواند . من البقر والغنم ، وباز نمود که از گاو وگوسفند پیه بر ایشان حرام بود ازهر نوع
پیه که در شکم باشد از ثوب وپیه کلی الا پیهی یعنی گوشت فربه بر پشت ایشان باشد او الحوایا یا آن پیه که بر حوایا و آن
مباعر بود ورود کانی که پشك دراو بود واین قول عبدالله عباس است وحسن وسعید جبیر وقتاده
ومجاهد وسدی وابن زید گفت جای شیر بود برای انکه شیر دراو جمع شود ودر واحد حوایا
چند قول گفتند زجاج گفت حوایا وحاویه کقاصع وقواصع وضاربة وضوارب . وانکه
گفت وزن او فعایل است گفت واحد او حویه باشد کسفینه وسفاین ونیز استثنا کرد از آن
جمله هر پیهی وگوشتی فربه که بر استخوان باشد چون گوشت پهلو ودنبه واین قول سدی است وابن جریح ودر

محل حوایا از اعراب خلاف کردند بیشتر اهل علم گفتند محل او رفع است عطفاً علی الظهور یعنی او ما حملت الحوایا
من الشحم وبعضی دیگر گفتند محل او نصب است عطفاً علی ما فی قوله الا ما حملت اما قوله او ما اختلط بعظم
عطف است علی ما فی قوله ما حملت وبعضی دیگر گفتند حوایا وما اختلط بعظم عطف است علی قوله شحومهما
وجمله حرام است واو بمعنی واو است وانچه مستثنا است جز یك چیز نیست الا ما حملت ظهورهما وتقدیر
آن است که . وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر ومن البقر والغنم حرمنا علیهم شحومهما
او الحوایا وما اختلط بعظم الا ما حملت ظهورهما . ودر این وجه عدول است از ظاهر از چند وجه ووجه اول
اولیتر است . ذلك جزیناهم ببغیهم . این جزای ایشان است که مادادیم ببغی وظلمشان واین چیزها که خدای
تعالی گفت بر جهودان حرام کردم در شرع موسی بود اما شرع رسول ع آن را منسوخ کرد وترسایان
دعوی کردند که شرع عیسی ع آن را منسوخ کرد وبراین قطع نیست ما را برای انکه طریقی علمی نیست ما را
بان، قوله ذلك جزیناهم ببغیهم . اگر گویند شرایع تابع مصلحة باشد واین جمله تکلیف است وغرض از تکلیف
تعریض ثواب است چگونه روا باشد که تکلیف عقاب باشد جواب گوئیم که خدای تعالی این را جزا وعقاب برای
آن خواند که آن گناهان که ایشان کردند از تحریف وتصحیف وتحلیل محرمات اقتضاء آن کرد در باب مصلحت
که چیزها که حلال بود ایشان را اگر آن معاصی نکرده بودندی همچنان حلال بودی چون ارتکاب معاصی
کردند بر ایشان حرام کرد پس چون تغییر مصلحت عند فعل ایشان بود وتحریم عقب آن حاصل آمد آن را بر
توسع عقاب وجزا خواند . وانا لصادقون . وما راست گوئیم در آن خبر که دادیم از تحریم این چیزها بر جهودان
بر سبیل عقوبة اوایل ایشان را واواخر ایشان را بر سبیل مصلحت تا بوقت نسخ شرع موسی ع قوله
تعالی فان کذبوك فقل ربکم ذو رحمة واسعة . اگر تورا تکذیب کنند ودروغ زن دارند در آن خبر که دادی که
خدا این چیزها حرام کرد وتکذیب ایشان آن بود که گفتند این چیزهائی است که یعقوب بر خود حرام کرد
خدای بر او حرام نکرده بود ما موافقت یعقوب ان چیزها بر خود حرام کردیم نه چنان است که تو گفتی خدای
حرام کرده است قول دگر آن است که کنایة راجع است با جمله مشرکان در انواع تکذیب که کردند رسول را
علیه السلام گفت تو بجواب ان تکذیب بگوی که خدای شما خداوند رحمت فراخ است اگر گویند چگونه رحمت
واسعه را بجواب تکذیب رسول کرد گوئیم این را دو جواب است یکی انکه حق تعالی برحمت خود با تکذیب ایشان
ایشان را مهلت داد وعقوبه عاجل نکرد جواب دگر انکه ذکر رحمة اینجا برای آن کرد تا ترغیب کند ایشان را
بایمان وتزهید کند در کفر چون ایشان بشنودند که خدای واسع الرحمة است طمع رحمت او ایشان را داعی
باشد با ایمان وطاعت وصارف باشد از کفر وتکذیب انکه با ترغیب ترهیب کرد با وعد ووعید مقرون کرد بقوله
ولا یرد بأسه عن القوم المجرمین . گفت وعقاب رد نکنند از کافران وگناهکاران تا چنانکه ایشان را بطریق
ترغیب نزدیك بکرد وبطریق ترهیب نزدیك بکند تا ازدو وجه ایشان را لطف باشد ، قوله ،

سَيَقُولُ الَّذِينَ اَشْرَكُوا لَوْشَاءَ اللهُ مَا اَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ
زود میگویند آنانکه شرك آوردند واگر خواسته بود خدا شرك نمی آوردیم ونه پدران ما وحرام نکردیم از چیزی همچنین تکذیب کردند آنانکه
مِنْ قَبْلِهِمْ حَتّٰى ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا اِنْ تَتَّبِعُونَ اِلَّا الظَّنَّ وَاِنْ اَنْتُمْ
از پیش ایشان بودند تا چشیدند عذاب ما را بگو آیا نزد شماست از دانشی پس بیرون آرید آن را برای ما پیروی نکنید مگر گمان را ونیستید شما

الا تخرصون * قل فلله الحجة البالغة فلو شاء لهديكم اجمعين * قل هلم شهدائكم الذين

مكر كزاف كويان بكو پس مر خدا راست حجت پسنديده پس اكر خواهد هر آينه هدايت كند شمارا همه بكو بر آوريد كواهان خود را كسانيكه

يشهدون ان الله حرم هذا فان شهدوا فلا تشهد معهم ولا تتبع اهواء الذين كذبوا بآياتنا والذين

كواهى ميدهند بدرستيكه خدا حرام كردانيد آنرا پس اكر كواهى دادند پس كواهى نده با ايشان و پيروى مكن خواهشهاى آنانكه تكذيب كردند بآيتهاى ما و آنانكه

لا يؤمنون بالآخرة وهم بربهم يعدلون * قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم الا تشركوا به شيئا و

نميكروند به آخرت و ايشان بپروردكارشان برابرى مى كنند بكو بيائيد بخوانم انچه حرام كرد پروردكار شما بر شما اينكه شريك ندانيد با او چيزى را و

بالوالدين احسانا ولا تقتلوا اولادكم من املاق نحن نرزقكم واياهم ولا تقربوا الفواحش

به پدر و مادر نيكوئى را و نكشيد فرزندان از ترس درويشى ما روزى ميدهيم شمارا و ايشان را و نزديكى مكنيد كارهاى زشت را

ما ظهر منها وما بطن ولا تقتلوا النفس التى حرم الله الا بالحق ذلكم وصيكم به لعلكم تعقلون

انچه ظاهر است از آن و انچه پنهان باشد و نكشيد نفسى را كه حرام كردانيد خدا مكر براستى اين است وصيت كرد شمارا به آن تا شايد شما دريابيد

ولا تقربوا مال اليتيم الا بالتى هى احسن حتى يبلغ اشده واوفوا الكيل والميزان بالقسط

و نزديكى نكنيد مال يتيم را مكر نه آنكه آن نيكوتر است تا برسد به نيرويش و تمام دهيد پيمانه را و ترازو را بداد و درستى

لا نكلف نفسا الا وسعها واذا قلتم فاعدلوا ولو كان ذا قربى وبعهد الله اوفوا ذلكم وصيكم به

تكليف نمى كنيم نفسى را مكر بقدر توانائى آن و چون بكوئيد پس عدالت كنيد و اكر باشد صاحب نزديكى و پيمان خدا وفا كنيد اينست كه وصيت كرد شمارا بآن

لعلكم تذكرون * وان هذا صراطى مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله

تا شايد شما پند كيريد و بدرستى كه اين راه منست راست پس پيروى كنيد آن را و پيروى نكنيد راهها را پس جدا ميكرداند شمارا از راهش

ذلكم وصيكم به لعلكم تتقون * ثم آتينا موسى الكتاب تماما على الذى احسن وتفصيلا لكل

اين است كه وصيت كرد شمارا بآن تا شايد شما بپرهيزيد پس داديم موسى را كتاب براى تمامى بر آنكه نيكى كرد و براى تفصيل مر هر

شىء وهدى ورحمة لعلهم بلقاء ربهم يؤمنون * وهذا كتاب انزلناه مبارك فاتبعوه واتقوا لعلكم

چيزى و رهنما و آمرزش تا شايد ايشان بملاقات پروردكارشان بكروند و اين است كتاب كه فرو فرستاديم آن را با بركت پس پيروى كنيد آن را و بپرهيزيد تا شايد شما

ترحمون * ان تقولوا انما انزل الكتاب على طائفتين من قبلنا وان كنا عن دراستهم لغافلين *

رحم كرده شويد اينكه مبادا بكوئيد جز اين نيست كه فرستاده شد كتاب بر دو طايفه از پيش ما و اكر بوديم از خواندن ايشان هر آينه بيخبران

او تقولوا لو انا انزل علينا الكتاب لكنا اهدى منهم فقد جائكم بينة من ربكم وهدى ورحمة فمن

يا كوئيد اكر چنانچه فرو فرستاده شد بر ما كتاب هر آينه بوديم راهنما تر از ايشان پس بتحقيق آمد شمارا روشنى از پروردكار شما و راهنما و بخشايش پس كيست

اظلم ممن كذب بآيات الله وصدف عنها سنجزى الذين يصدفون عن آياتنا سوء العذاب

ستمكارتر از آنكه تكذيب كرد به آيتهاى خدا و روكردانيد از آن زود جزا دهيم آنان را كه بركردند از آيتهاى ما بدى عذاب را

بما كانوا يصدفون *

بسبب آنچه بودند كه بركشتند

قوله تعالى سيقول الذين اشركوا، حق تعالى در اين آيه بر سبيل معجز رسول را عم خبر داد كه مشركان خواهند آمدن كه با تو محاجه و مناظره كنند ايشان نيامده و خبر موافق مخبر آمد و بر اين وجه معجز بود گفت خواهند گفتن انانكه مشرك شدند و با من انباز گفتند اگر خداى خواستى ما شرك نياوردمانى و با خداى انباز نگرفتمانى نه ما و نه پدران ما و هيچ حرام نكردمانى بدون او يعنى بى امر و اذن و رضاى او با انجا حكايت است از ايشان انگه اين كلام مبتدا است. كذلك

كذب الذين من قبلهم گفتند همچنين تكذيب كردند و بدروغ داشتند پيغمبرانرا پيش از اين آنانكه پيش ايشان بودند و كذب بتخفيف خواندند همچنين دروغ گفتن بر خداى انانكه پيش ايشان بودند و بر قرائة عامه كه كذب خواندند دليل آن ميكنند كه پيغمبر عم بخلاف اين گفت كه ايشان گفتند تا ايشان او را تكذيب كردند، حتى ذاقوا بأسنا، تا عذاب ما بچشيدند يعنى تا عذاب و هلاك ما بايشان رسيد انگه گفت يا محمد بگو. هل عندكم من علم، بنزديك شما علمى هست تا براى ما بيرون آرى كه ماندانيم تا بدانيم و اين بر سبيل تهكم و سخريه گفت با ايشان و انكار بر ايشان و انكه باز نمايد كه ايشانرا علمى نيست انگه گفت. ان تتبعون الا الظن. شما متابعت نميكنيد مگر گمانرا و الا دروغ نميگوئيد والخرص الكذب والحزر ايضاً و معناهما متقارب براى انكه نادره باشد كه انچه حزار گويد راست باز آيد چنانكه در او هيچ تفاوتى نباشد باندك و بسيار پس حزر بيشتر دروغ باشد و منه قوله تعالى. قتل الخراصون اى الكذابون حقتعالى باين آيه احتجاج كرد بر مشركان و مجبران و باز نمود كه مجبران هم آن مقاله ميگويند كه مشركان گفتند و مشركان نيز همان مقاله گفتند كه پيش ايشان گفتند و اين آيه من ادل الدليلست بر بطلان قول مجبره و اضافهٔ ايشان ارادهٔ كفر و قبيح را با خدايتعالى براى انكه باتفاق آية وارداست مورد مذمت و ملامت و عيب و تقريع بر گويندگان اين مقاله بنگر تا چه مقالتى باشد جبر كه خدايتعالى ملامت بشرك و كفر رها كند و ايشانرا بجبر ملامت كند تامثل در حق ايشان محقق شود كه مع كفره قدرى كه با انكه كافرند قدرى اند و چون انتقالات بر كافران و مشركان عيب و نقص باشد همانا بر مسلمانان هنر نباشد دگر انكه خدايتعالى باز نمود كه باين قول دروغ گفتند و تكذيب رسول كردند اگر گويند كه اين انكه باشد كه قرائة كذب بتخفيف گويند گوئيم باز نموديم كه آن نيز خوانده اند دگر انكه مكذب بر حقيقة كاذب باشد چه مكذب آن بود كه صادقى را گويد كذبت فيما قلت و اين خبرى است كه مخبر بخلاف آن باشد و اين حقيقة كذب است جز كه مكذب خاص تر بود و كاذب عامتر هر مكذب كاذب بود و ليكن نه هر كاذب مكذب باشد و بر قرائة انكس كه بتشديد خواند الزام كم از اين نيست براى انكه مراد بتكذيب رسولان چيزى بايد كه لايق اين حال باشد و چيزى ديگر اجنبى نشايد تا كلام متنافر و متناقض نشود و اگر از اين بگريزد بعلت تثقيل قرائة بان اسم الا تخرصون چه كند و ان خرص دروغ است باتفاق اگر گويند خدايتعالى اين براى آن بر ايشان عيب كرد كه بر سبيل استهزاء گفتند نه بر سبيل ايمان گوئيم خلاف اين معلوم است از ايشان و مذهب ايشان كه ايشان انچه از اين معانى گفتند از سر اعتقاد و تقرب گفتند و گمان بردند و مانند اين، ليقربونا الى الله زلفى. وقوله هؤلاء شفعاؤنا عند الله وقوله هذا لله بزعمهم. ودليل ديگر بر اين آنست كه ايشان بر سبيل احتجاج و حجة انگيختن گفتند و آن بجاى استهزاء و سخريه باشد دگر انكه مستهزى و ساحر را كاذب نگويند براى انكه او مجزى نيست بر حقيقت آن چيزى كه مخبر بر خلاف آن باشد و خدايتعالى ايشانرا در اين مقاله كاذب خواند دگر انكه بر اين قاعده خداى را نرسد كه بر ايشان انكار كند كه ايشان انچه كردند باراده و مشيت خداى كردند و هر كس او كارى كند موافق ارادهٔ كسى مطيع او باشد و در او عاصى نبود چه طاعت امتثال امر و اراده باشد اگر گويند خداى اين مقاله براى آن بر ايشان عيب كرد كه از سر ظن گفتند نه از سر علم و روا باشد كه چيزى از سر ظن بگويند و صدق باشد گوئيم اگر چنين بودى كه گفتى خدايتعالى حكم نكردى بانكه دروغ ميگويند و ايشانرا دروغ زن نخواندى چون ايشانرا كاذب خواند و مكذب دليل آن ميكنند كه خبرى دادند از خداى و صفات خداى كه مخبر بخلاف خبر بود تا خداى ايشانرا كاذب خواند سوا اگر ظن گفتند و اگر از خلاف ظن ديگر انكه انكس كه گمان برد كه چيزى بر صفتى از ظن خود و اعتقاد خود خبر دهد او را كاذب نگويند در خبر ظن او را خطا گويند فكيف چون گمان برد و آن خبر چنان باشد كه ظن او بود على زعمهم دگر

انکه اگر از سر علم گفتندی الاعدل و توحید نگفتندی برای انکه علم از نظر در ادله حاصل آید انجا وانکس که او
نظر کند در ادله بشرایط خود لابد نظر او تولید علم کند پس اگر از سر علم گفتندی جز ایمان و توحید
وعلم نبودی و ملامت راه نیافتی بر هیچ دو گروه . قل فلله الحجة البالغة . انکه حقتعالی گفت یا محمد بگو این
کافران را که بیامده اند و با تو احتجاج میکنند بامثال این خرافات و محالات و تعلل میکنند در کفر خود بجبر
وانکه ایشان و پدران ایشان کافران برای آنند که خدا از ایشان کفر خواست که شمارا در امثال این مقالات و محالات
حجتی نیست بر خدای بل خدای را بر شما حجت است حجتی بلیغ رسیده بانجا که قطع اعذار و شبهات کند
و خدایرا حجت نباشد بر کافران تا چنین نگویند که ما گفتیم چه اگر آن مقالت گویند که مجبران گفتند و
مشرکان گمان برند که فاعل و خالق و محدث و منشی هر کفر و ضلالت و فضایح و قبایح خداست تعالی علواً کبیراً
و قدرت موجبه است و ارادت موجبه مراد است و قدرت مع الفعل خدای آفریند و بنده چوی محل فعلست
خدایرا اگر خواهد بخراباتش برد و اگر خواهد بصومعه و اگر خواهد به بتخانه و اگر خواهد بکعبه بنده را در این
هیچ اختیار مشیت و نیست انکه فردایش بقیامت بر این مناقشه و محاسبه و مؤاخذه کند حجة بنده را باشد
بر خدای خدای را بر بنده هیچ حجت نباشد . قوله ولو شاء لهدیکم اجمعین . اگر خواستی همه را هدی
دادی دو وجه را محتمل است یکی انکه بجبر بر ایمان داشتی مشیت قهر و اکراه چنانکه گفتیم چند جایگاه
یا اگر خواستی همه را هدایت کردی بره بهشت و نعیم ولکن برای آن نکرد که حکمت از او مانع است
در تکلیف واین نکرد برای انکه خبرداد که ان الله لا یغفر ان یشرک به . واگر ما را بعقل رها کنند عفو کفار
مجوز داریم . قل هلم شهداءکم . حق تعالی در این آیه باز نمود که طریق بصحت مذاهب و مقالاتی که
گفتند اینان منسداست هم از جهت عقل وهم از جهت سمع گفت ای محمد هلم بیارید وهلم از اسماء
افعال است یعنی اسمی است که معنی او فعل باشد وهم لازم باشد وهم متعدی قال الله تعالی فی اللازم . والقائلین
لاخوانهم هلم الینا یعنی بما آئی و در متعدی گفت . هلم شهدائکم بیارید گواهانتان را و در لغت اهل حجاز ان را تثنیه و جمع
و تذکیر و تأنیث یکی باشد تقول هلم یارجل وهلم یارجلین وهلم یارجال وهلم یاهذه وهلم یامرأتان و هلم
یانسوة بر لغة تمیم تثنیه و جمع و تذکیر و تأنیث کنند آن را فقالوا هلم وهلما وهلموا وهلمی وهلما وهلمین ولغة قرآن بر
اول است بگو ای محمد بیارید گواهانرا که گواهی خواهند داد که خدای این چیزها بحرام کرد و سیبویه گفت این دو کلمه
است من ها ولم وها تنبیه راست ولم امر من لمه اذا جمعه یعنی انتبهوا واجمعوا شهدائکم و قول اعشی بر لغة اهل
حجاز است وکان دعا قومه دعوة هلم الی امرکم قد صرم . وبالام نیز بکار دارند ویقال هلم لك و هلم
لکما و هلم لکم اگر گویند چگونه گفت گواهان بیارید تا اگر گواه بیارند و گواهی بدهند گواهی شان مقبول
نباشد در این چه فایده باشد گوئیم از این دو جواب است یکی انکه این بر سبیل تهکم گفت یعنی کس
بر این گواهی ندهد و اگر دهد نه چنان دهد که در او حجتی باشد دوم انکه اگر گواهی داری که مقبول
الشهاده باشد بیاری و دانست که ندارند تا دعوی ایشان مجرد بماند از گواهی مقبول نبود و قول اول ابو علی گفت و
دوم حسن بصری انکه گفت اگر کسی آید تا بر این معنی گواهی دهد بدروغ تو گواهی مده این تنبیه است بر انکه
هر گواهی که دهند بر این معنی همه دروغ باشد و نیز گفت متابعة مکن هواها و آراء آنان را که آیات مرا
دروغ داشتند و این خطاب با رسول است و مراد امت و روا باشد که خطاب با رسول باشد و اگر چه
داند که او هرگز نکند چنانکه گفت لئن اشرکت لیحبطن عملك حق تعالی باین آیه ما را نهی کرد از انکه اتباع

کنیم مذاهب گروهی را که مذهب و اعتقاد هوادارند و مردم مذهب هوا از چند وجه دارند یکی انکه از جهة
تقلید انکس که او تقلید او و حق شناسد و یکی از انکه شبهتی داخل شود بر او و آن شبهة دلیل گمان برد از انکه
امعان نظر نکرده باشد بر ان ثبات کند و یکی انکه او را نشو و تربیت بر مذهبی افتاده باشد
دشخوار آید بر او مفارقت آن کردن که او الفت گرفته باشد و یکی انکه هیچ گرد نظر نگردد و مشقة آن بر خود ننهد
از میانه مذهبی گفته یا نا گفته اختیار کند و آن را دین و طریقه گیرد . والذین لا یؤمنون بالآخرة . و نیز هوای آنان که
بقیامت ایمان نیارند . وهم بربهم یعدلون . وایشان با خدای انباز گیرند من العدل وهو المثل ومنه العدیل للنظیر .
یعنی آنانکه بخدای شرك آرند از بت پرستان و از جز ایشان انباز گیرند و اگر چه اینهمه کافرانند . والکفر ملة واحدة
و کفر یك ملت است خدایتعالی این تفصیل بداد تا مردم جهة کفر هر گروه بدانند که از کجا کافر شدند انکه گفت
. قل تعالوا اتل . یا محمد بگو این کافرانرا بیائی تا بر شما خوانم انچه حرام کرد خدای شما بر شما چه حرام کرده است
تا بدانید که انچه شما گفتید تحریم آن نه از خداست جل جلاله تعالوا کلمتی باشد مستعمل در امر بمجیٔ و اصل او از
تعالی و علو است انکه استعمال او بسیار باشد در هر آمدنی و اگر چه از بالا به نشیبی باشد گفت بیائی و اتل جواب امر است
برای آن مجزوم است و ما موصوله است و محل او نصب است بوقوع الفعل علیه و روا باشد که عامل در او حرم باشد و ما
استفهامی بود والتقدیر ای شیء حرم ربکم قوله ان لا تشرکوا به شیئاً محل ان و مابعده از فعل مضارع محتمل است
چند وجه را از اعراب یکی رفع علی تقدیر مبتداء محذوف والتقدیر وهو ان لا تشرکوا ودوم انکه محل او نصب است
علی تقدیر اوصی ان لا تشرکوا به شیئاً و این فعلی باشد مقدر که فحوای کلام بر او دلیل کند این قول زجاج است و روا بود
که عامل در او اتل بود والتقدیر تعالوا اتل علیکم نفی الشرك وجه سیم آنست که او را محلی نباشد از اعراب و ان بمعنی ای
باشد و تقدیر آن بود که ای لا تشرکوا به شیئاً و در او وجهی دگر گفته اند چهارم و آن آنست که عامل در او حرم باشد
ولا زیاده بود و تقدیر ان بود که حرم ربکم علیکم الشرك چنانکه گفت ما منعك الا تسجد والتقدیر ان تسجد و
موضع تشرکوا محتمل است دو وجه را یکی نصب بان و دگر جزم بلاء نهی و باقرهم گفت کمینه شرك عبارت بریا
باشد قوله وبالوالدین احساناً عامل در او فعلی مقدر باشد والتقدیر امر احساناً بالوالدین و فرمود که با مادر و پدر
نیکوئی کنید و دلیل بر تقدیر این فعلها محذوف که میگوئیم دو چیز باشد یکی حرم برای انکه حرم را در او امر و
وصایت هست ای وصی بتحریمه و امر بترکه دگر قوله . ذلکم وصیکم به . چون ذکر وصیت خواست گفتن اول
حذف کرد تعویلاً علی الثانی و اعتماداً علیه و روا بود که عامل در او اوصی باشد والتقدیر اوصی بالوالدین احساناً
حق تعالی گفت بگو ای محمد بیائید تا من بر شما بخوانم انچه حرام است که خدای حرام کرده است یکی شرك است
بر قول انکس که گفت لا زایداست و بر دیگر قولها گفت من محرمات بر خوانم انکه واجب و حرام از روی فعل
و ترك متداخل باشند که واجب را ترکش حرام بود و حرام را ترك واجب یعنی فعل شرك حرام است و ترکش واجب
و نیز از جملهٔ انکه ترك او دو تحریم دارد احسان با مادر و پدر راست و از جمله انکه حرام است و نا کردنی آنست که
فرزندان را نکشی ترس درویشی و املاق و افلاس نفاد مال و زاد بود و رجل مملق ای فقیر والملق من هذا برای
انکه درویش متملق باشد از روی طمع انکه ایشان را ایمن کرد از درویشی و گفت روزی شما و ایشان بامر منست
و در قبضهٔ قدرت من نحن نرزقکم وایاهم ما روزی میدهیم شما را و ایشان را یعنی فرزندان ایشان را انکه گفت
. ولا تقربوا الفواحش . گرد فواحش مگردید و فواحش جمع فاحشه باشد و آن قبیحی بود ظاهر القبح بعضی
گفتند فاحشه کبیره باشد و صغیره را فاحشه نخوانند و قبیح شامل باشد صغیره و کبیره را و قوله . ما ظهر منها و ما

بطن . درمعنی او دوقول گفتند عبدالله عباس وضحاك وسدی گفتند عربرا اعتقاد چنان بود که زنا کردن آشکارا
نشاید پنهان شاید حق تعالی گفت اززنا اجتناب کنید پنهان وآشکارا وباقر ع گفت ماظهر زناست ومابطن
دوستی مردان بازنان بروجه مخادنة وعاشق ومعشوقی وگفته‌اند عام‌است درجمله فواحش ظاهر وباطن
و این اولیتراست لعموم الفایده انکه ازجملهٔ محرمات گفت . ولا تقتلوا النفس التی حرم الله الا بالحق .
ومکشید نفسی را که خدای تعالی بحرام کرده‌است کشتن ان مگر بحق وحق آن باشد که رسول علیه السلام
گفت ، لایحل دم امرئ مسلم الّا لأحدی خصال اربع کفر بعد ایمان وزناء بعد احصان ورجل
عمل عمل قوم لوط و رجل قتل نفساً بغیر نفس ، گفت خون مرد مسلمان حلال نباشد الّا
برای خصلتی از چهار خصلت مردی که کافر شود پس ایمان ومردی که زنا کند پس احصان ومردی که عمل قوم لوط
کند ومردی که نفسی رابکشد بقصد بی انکه او کسی را کشته باشد . ذلکم وصیکم به . خطاب است باجملهٔ
مکلفان حق تعالی گفت این آن است که خدای تعالی شما را وصیت بان میکند تاشما عاقل شوید یعنی عقل
بر کار گیرید وبدانید آن را باستعمال عقل وکار بندید . ولا تقربوا مال الیتیم و ازجملهٔ محرمات تعرض مال
یتیم کردن است ، یقال قربت الشیء اقربه قرباً وقرباناً وقربت من الشیء اقرب قرباً . گفت گرد مال
یتیم مگردید الا بر وجهی که نیکوتر باشد ومراد بقرب مال یتیم احتراز است از تصرف کردن دراو ویتیم را
برای آن تخصیص کرد واگرچه مال جملهٔ آدمیان درتحریم بیك منزلت است که یتیم بی‌پدر وبی ناصر باشد وبجای
رحمت باشد و ازآنجا که او بی ناصر باشد طمع بمال او بیشتر بود ناپاکان را . قوله الا بالتی هی احسن . ودر
او سه قول گفتند یکی انکه نگاه باید داشتن برای او تابزرگ شود وبالغ شود وانکه باو دهند قول دوم مجاهد وضحاك وسدی
گفتند مراد باحسن آنست که مال ایشان ضایع نگذارد بل درتجارة و عمارت وزراعت کار برد بروجهی
که از آنجا چیزی ونفعی برآید تادروجه خرج ایشان شود و سرمایه برجای باشد سیم آن است که ابن زید
گفت مراد آنست که نفقه وکسوت او بر وجه قصد ومیانه میدهد دون اسراف وتقصیر . حتی یبلغ اشده
. تاباشد رسد بعضی گفتند جمع است و در واحدش چند قول گفتند یکی شد مثل فلس و افلس و یکی
شد مثل ودّ واودّ ویکی شدة چون نعمة وانعم وگفته اند جمعی است که واحد ندارد وگفته اند واحدی است
که جمع ندارد ومراد غایهٔ برنائی وقوت وشدت او باشد وشدّ النهار معظمه وارتفاعه قال عنترة عهدی به شدّ النهار
کأنّما خضب البنان ورأسه بالعظلم ، والعظلم الوسمة واللیل المظلم ایضاً وقال آخر . تطیف به شدّ النهار ظعینة
طویلة انقاء الیدین سحوف . شعبی ویحیی بن یعمر گفتند اشد وقت حلم وبلوغ وکمال عقل باشد که حسنات
وسیئات براو نویسند کلبی گفت ازهیجده سال تاسی سال سدی گفت سی سال قوله حتی یبلغ اشده حتی
غایت نیست درانکه مال یتیم را تابانکه تعرض نشاید کردن الا علی احسن الوجوه بل مال یتیم و جز یتیم
گرد آن نگشتن و آن را صیانة کردن از تصرف ناواجب واجب است درهمه حال واین وقت برای آن زد
که او دراین وقت از آن برود که یتیم باشد لقوله ع لا یتم بعد حلم . ونیز چون اورا عقل وقوت وتصرف
باشد رها نکنند که مال او بناحق بردارند چون باین حال رسند بنگرند اگر رشید باشد مال او باو دهند و
اگر نباشد امام یاقاضی حجر کند براو محجور میباشد تارشید شدن انکه گفت اوفوا الکیل مکیال ومیزان
راست کنید یعنی انچه پیمائی و انچه سنجی تمام بدهی و اگر چه یکی بر مصدر گفت ویکی بر آلتی که کیل مصدر
است ومیزان الت مراد مکیل وموزون است وذکر آن دولفظ مجاز است برای انکه ایفا در متاع باشد وایفا

تمام بدادن باشد واستیفا تمام بستدن باشد ووفا تمامی باشد ووافی تمام باشد بالقسط ای بالعدل بداد واستان وراستی قوله
. لا نکلف نفساً الا وسعها . هیچ نفس را تکلیف نکنیم الا انچه طاقة او باشد یعنی اگر او اجتهاد کند واحتیاط
بجای آورد وانکه انچه او از آن احتراز نتواند کردن ان در تکلیف او نیست برو بیشتر از اجتهاد نباشد . واذا قلتم فاعدلوا .
چون سخنی گوئید بعدل وانصاف وراستی گوئید واگرچه بربعضی خویشان شما باشد وقول را برای آن تخصیص کرد
دون فعل که درمیان مردمان قول بیشتر رود وانکه درقول حیف روا ندارد درفعل هم روا ندارد ، وبعهد الله اوفوا
بعهد خدا وفا کنند دراین دو قول گفتند یکی انکه مراد اوامر ونواهی خداست ووصایتی که مکلفانرا کرد باداء واجبات
واجتناب مقبحات قول دوم آن است که مراد سوگند بخداست وعهد و نذر با خدا وچون چنین کنند وفا واجب
باشد مادام تادر معصیت نباشد ذلکم اشارة است باجمله که درآیة است وصیکم به خدای شمارا باین
انذار میکند تاهمانا شما اندیشه کنی وغافل نباشید ازاین تاانچه کردنی است کاربندید وانچه ناکردنی است
اجتناب کنید کوفیان خواندند الّا ابن کثیر تذکرون بتخفیف ذال هرکجا باشد وباقی قراءّ بتشدید ذال
یقال ذکرت الشیء ذکراً وذکراً کالحفیظ والشرب وذکر فعلی است متعدی بیك مفعول چون عین مضاعف کنی متعدی
شود بدو مفعول یقال ذکرت فلاناً وذکرته کذا . یذکرینك حنین العجول ونوح الحمامة تدعوا هدیلاً وکذلك
اذکرته کذا یادداشت دادم فلان چیزرا وتذکر مطاوع ذکر باشد واو متعدی باشد بیك مفعول وقال الشاعر . تذکرت
ارضاً بها اهلها من اخوالها ومن اعمامها وقال تذکرت لیلی حین لات ادکارها . وقدحنی الأصلاب ضلاً بتضلال
. انکه بتخفیف خواند گفت اصل او تتذکرون بود یك تا بیفکندند وآن تاء تفعل باشد دون حرف مضارعة که او
برای معنی آمد فصار تذکرون وانکه مشدد خواند گفت تتذکرون بود تاء تفعل ذال کردند بمناسبة فاء الفعل وانگه در
ذال ادغام کردند چنانکه اندجایگاه بیان کردیم ومثله اطیرنا واثاقلتم وادکروا وغیر ذلك . وان هذا صراطی
مستقیماً . کسائی وحمزه خواندند وان هذا بکسر همزه وباقی بفتح همزه وجمله قرا نون مشدد خواندند مگر ابن
عامر که او مخفف خواند وجمله قرا یاء صراطی ساکن خواندند مگر ابن عامر که او مفتوح خواند صراطی یعقوب
همچنین خواند وابن عامر وابن کثیر سراطی بسین خواندند دگران بصاد مگر حمزه که او ازمیان صاد وزا خواند
اما آنانکه ان بفتح خواندند قرائة ایشان محتمل است دو وجه را یکی انکه معطوف باشد بر اتل والتقدیر . اتل ماحرم
ربکم علیکم وان هذا صراطی مستقیماً ، ووجه دوم بتقدیر لام که ، ولأن هذا صراطی مستقیماً . والمعنی اتبعوه
لأجل الأستقامة وانکه مکسور کرد همزه را قرائة او نیز محتمل است دو قول را یکی عطفاً علی قوله اتل تلاوت را
تفسیر بقول کنند کانه قال اقول لکم ماحرم ربکم علیکم واقول ان هذا صراطی مستقیماً . ووجه دوم آنست که
کلامی مستأنف باشد غیر متعلق بماقبله وانکه بتخفیف نون کرد گفت نون مخففه است از ثقیله ومعنی هم آن باشد جز
که چون تخفیف کنند عملش باطل شود وهذا ابا او درمحل رفع باشد ودر او ضمیر شان وقصه باشد والتقدیر وانه هذا و
هرجاکه ان تخفیف باشد بر این شرط باشد نحو قوله ، علم ان سیکون منکم مرضی . والتقدیر انه سیکون مرضی
وهذا مبتداست وصراطی خبر اوست ومستقیماً نصب بر حال است وعامل در او یا ها یا ذا باشد کانه قال انبه علیه
مستقیماً او اشیر الیه مستقیماً حق تعالی این راه یعنی راه مسلمانی وشرع رسول ع واین مکارم اخلاق وآداب شرع که
دراین آیات گفت راه من است وراست است متابعة کنید آن را وراههای دیگر را متابعت مکنید که شمارا ازراه من
پراکنده کنند هررهی که جز ره مسلمانیست ازجهودی وگبرکی وترسائی وراههاء خداوندان اهوا وبدع و
ضلالات چه اگر برآن راه باشی بر راه من نبوده باشی که جمع نتوان کردن میان حق وباطل . ذلکم وصیکم . این آن

است که خدای تعالی شمارا بدین وصیت کرد تا باشد که شما متقی شوید واز معاصی او حذر کنید تا عقاب او بشما نرسد
. ثم آتینا موسی الکتاب تماماً . گفت پس از آن بدادیم موسی را کتاب اگر گویند چگونه گفت موسی را پس از
این کتاب دادیم وحال انکه موسی را کتاب پیش ازاین داد گوئیم ازاین چند جواب است یکی انکه در کلام محذوفی
مقدراست وتقدیر انکه ثم قل آتینا موسی الکتاب پس بگوی ای محمد ایشان را که خدای تعالی موسی را پیش ازاین
کتاب داد واین قل بیفکند انجا تعویلاً علی قوله . قل تعالوا اتل ماحرم ربکم علیکم جواب دوم زجاج گفت تقدیر
آن است . ثم اتل آتینا موسی الکتاب . بیائید تا محرمات بر خوانم وقصه کنم بر شما که خدای تعالی موسی را کتاب
داد سیم ابومسلم گفت عطف است بر آن منتها که برابرهیم نهاد من قوله ، ووهبنا له اسحق ویعقوب الی قوله
صراطاً مستقیماً . ومغربی این وجه را استحسان کرد چهارم انکه ثم انجا بمعنی واو است ودر او مجرد عطف است چنانکه
شاعر گفت . قل لمن ساد ثم ساد ابوه . ثم قد ساد قبل ذلك جده . واین وجوه جمله نیك است ومحتمل واگر
دراین وجه گویند مراد تعداد نعمت است بر مکلفان جز انکه ابتدا برسول کرد انکه بموسی تا ثم بر جای خود باشد
وکذلك فی البیت کانه بداء به فی التعداد ثم بابیه ثم بجده وهذا تأویل ملیح فی الایة من استخراجی ومثاله قولهم الم احسن
الیك ثم خلصتك ثم کسوتك ثم اعطیتك واگر چه انچه از پس گفت اول کرده باشد قوله تماماً
علی الذی احسن . دراو پنج قول گفتند یکی انکه ربیع و فرا گفتند تماماً علی احسانه یعنی بر احسان موسی
یعنی کتاب دادیم اورا تا احسان او تمام شود که بان بثواب آخرت رسد دوم مجاهد گفت تماماً علی المحسنین و
لفظ اگر چه واحداست مراد جمع است والتقدیر علی الذین احسنوا وهکذا هو فی حرف عبدالله بن مسعود
چنانکه یکی ازما گوید ، اوصی بما لی للذی حج وغزا ای للغازین الحاجین قال الشاعر . شبوا علی المجد وشابوا
واکتهل اواد واکتهلوا یعنی تا تمام نعمت باشد بر محسنانی که موسی ؑ از ایشان بود ابو عبیده گفت معنی آن است
علی کل من احسن ومعنی این قول آن باشد که ما فضیلة موسی بر محسنان بان کتاب تمام کردیم یعنی اظهار فضل
وتفضیل او بان کتاب کردیم ومحسنان بر این قول انبیا باشد که نه صاحب کتاب بودند ومؤمنان باشند و
قول دگر آن است که تماماً للذین احسنوا وعلی بمعنی لام باشد برای انکه متناقضند وعرب چنانکه نظیر بر نظیر حمل
کند نقیض بر نقیض حمل کند یقال اتم علیه بمعنی اتم له قال الشاعر . رعته اشهراً وخلا علیها . خطار التی فیها و
استعارا . ای خلالها حسن وقتاده گفتند اتمام کرامته فی الجنة علی احسانه فی الدنیا تا بان احسان که در دنیا کرد
کرامت او در بهشت تمام کند ابومسلم گفت تماماً علی الذی احسن یعنی ابرهیم حین دعا الله لولده فقال . واجعل
لی لسان صدق فی الاخرین . حق تعالی منت نهاد بر ابرهیم بنعمتی که با موسی کرد برای انکه بدعای او بود
وصلاح که در اجابت آن بود نصب او بر حال است واهل معانی گفتند علی انجا برای آن آوردتا بدانند که این نه تمامی است
بعد النقصان انما هو تمام علی وجه الضعف والزیادة وزاد وضاعف با علی استعمال کنند ودر شاذ خواند علی
الذی احسن برفع علی تقدیر هو احسن وتفصیلاً لکل شیء وتفصیل وتبیین هر چیزی را که موسی ؑ وقومش
در شرع ایشان بان محتاج بودند وهدی ورحمة ای بیاناً ولطفاً وحجة ونصب تماماً واین اسماء دیگر شاید که بر
مفعول له باشد . لعلهم بلقاء ربهم یؤمنون . تا باشد که ایشان بجزا خدا ایمان آرند وجزا را لقا خوانند برای
تعظیم اورا وتفخیم شان او برای انکه جزا در سرائی باشد که تولای آن کاروان جای باو باشد جل جلاله
وهذا کتاب اشارة بهذا بقرآن است گفت این کتابیست که ما فرو فرستادیم مبارك واصل برکت ثبوت
الخیر ونموه باشد من بروك البعیر و براکاء القتال موضع الثبات منه قال الشاعر . و هل ینجی من الغمرات الا

براکاء القتال او الفرار . وقولنا تبارك الله ای ثبت بصفة الالهیة لم یزل ولا یزال فاتبعوه متابعة کنید آن را
وبترسید از خدا واز معاصی او اجتناب کنید تا باشد که مستحق رحمت او شوید واندجای بیان کردیم
که لعل را معنی ترجی باشد واین امید راجع باشد با مکلف نه با خدای تعالی وگفتند لعل بمعنی کی باشد وگفته اند لعل
وعسی از خدای واجب باشد واصل قول اول است که کلمه با آن بر ظاهر خود باشد ومکلف بین الخوف
والرجا بود چنانکه تکلیف اقتضا میکند قوله ان تقولوا عامل در او انزلناه باشد وتقدیر انکه انزلنا الکتاب
لئلا تقولوا ما این کتاب برای ان فرو فرستادیم که تا شما نگوئید که کتاب یعنی توریة وانجیل بر دو طایفه یعنی
جهودان وترسایان پیش ما فرو فرستادند واو را مثله بسیار است من قولهم یبین الله لکم ان تضلوا و المعنی
لئلا تضلوا وقوله والقی فی الارض رواسی ان تمید بکم ای لئلا ان تمید بکم وقوله ان تقولوا یوم القیمة انا کنا
عن هذا غافلین . وزجاج در این جمله مواضع گفت تقدیر این است که کراهیة ان تضلوا و ان تقولوا و ان تمید
حق تعالی باین آیه حجة بر کافران عرب گرفت و گفت من این کتاب قرآن برای آن فرستادم تا عرب نگویند
که اهل کتاب را کتاب دادند ومارا ندادند اگر بما خیر خواستندی مارا نیز کتاب دادندی چه همان تکلیف
که ایشان را هست مارا هست . وان کنا عن دراستهم لغافلین . واگرچه ما ازدرس ایشان کتاب های
خود را غافل بوده ایم وگفتند ان بمعنی ما نافیه است وما غافل نبودیم ازدرس ایشان واولیتر آن باشد که
ان مخففه باشد از ثقیله برای لام که در خبرش آمد . او تقولوا لو انا انزل علینا الکتاب لکنا اهدی منهم
وتا نگوئید شما اگر کتابی بر ما انزله کرده بودندی ما ازایشان مهتدی تر بودیمی ومسرع تر باستدلال بان و
استخراج ادله از آنجا وتمسك کردن بان واز حق او آنست که از پی او فعل آید واگر جائی بود که از پس او اسم باشد
بر تأویل فعل بود چنانکه انجا هست والتقدیر لو انزل علینا الکتاب برای انکه لو حرف شرط باشد وذوات
موجودهٔ باقیهٔ شرط نتواند بودن ومثله قولهم لو ذات سوار لطمتنی ای لو لطمتنی ذات سوار لطمتنی اول بیفکند
اعتماداً علی الثانی ومثله قول الشاعر . لو غیرکم علق الزبیر بحبله ، ادی الجوار الی بنی العوام . خدایتعالی گفت
. قد جائکم بینة من ربکم . آمد از خدای بشما آیتی وحجتی ودلالتی وبیانی ولطفی وادله مؤدی باحق ومراد بهدی آنجا
بیان ولطف باشد انکه گفت کیست ظالمتر از انکس یعنی ظالمتر بر خود از انکس که بدروغ دارد آیات خدای را واز آن
عدول کند واعراض نماید ودر آن اندیشه نکند وبان استدلال نکند اگر گویند چگونه گفت کس ازاین مردم ظالمتر
نباشد وما دانیم که اگر قتل نفس وغصب مال بان ضم کنند ظالمتر باشد جواب آنست که گوئیم این بر طریق مبالغه است یعنی
از هر ظلمی که در جهان هست کفر بتر باشد وکافر ظالمتر باشد چنانکه گفت ان الشرك لظلم عظیم . انکه گفت سنجزی
پاداشت دهیم آنان را که ازآیات ما اعراض کنند به بدتر عذابی بان عدول واعراض که کرده باشند اگر گویند چون
بر قاعدهٔ شما آنست که اینکه کرد باین گروه برای قطع عذر کرد تا ایشان را حجت نباشد بر خدای پس آنان که
پیش ایشان بودند که کتاب بایشان نرسید وایشان رسول را درنیافتند عذر ایشان مقطوع نباشد وایشان را بر خدای
حجت بود گوئیم خلاف اینست برای انکه ایشان را ادله باشد والطاف در معلوم خدا که بایشان کرده بود که قایم
باشد مقام این را از ادلهٔ عقل وکتب پیغمبران پیش وشرع ایشان وایشان را نیز اگر خدایتعالی صلاح در ان شناختی
که بر شرع پیغمبران مقدم رها کند هم مستغنی بودندی در باب لطف ازاین کتاب ولیکن چون خدایتعالی دانست
که مصلحت این مکلفان مختلف شد باختلاف اوقات واشخاص ایشان را کتابی دگر داد وبیان نو کرد واگر در حق
ایشان دانستی که این یا مثل این مصلحت است هم بفرمودی چون نکرد دانستیم که مصلحت ایشان نبود . قوله

هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ تَاْتِيَهُمُ الْمَلٰئِكَةُ اَوْ يَاْتِيَ رَبُّكَ اَوْ يَاْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَاْتِي بَعْضُ

آیاچشم براهند مگرانیکه بیایدایشان‌را فرشته‌یابیاید پروردگارتو یابیاید پاره‌نشانهای پروردگارت روزیکه بیاید پاره

آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا اِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ اَوْ كَسَبَتْ فِي اِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَظِرُوا

ازآیتهای پروردگارت سودندهد نفسی‌را ایمان آن که نبوده باشد گرویده باشدازپیش یا کسب کرده باشد درگرویدنش نیکیرا بگو نگران باشید

اِنَّا مُنْتَظِرُونَ ۞ اِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ

بدرستیکه مانگرندگانیم بدرستیکه آنانکه جداساختند دینشان‌را وبودندگروهی که نیستی ازایشان درچیزی جزاین نیست که کارایشان باخداست پس

يُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۞ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزٰى اِلَّا

آگاه کند ایشان‌را بسبب آنچه بودند که میکردند کسیکه آمد به نیکی پس مراوراست ده‌مانندآن وکسیکه آمد بدی راپس جزاداده نشود مگر

مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۞ قُلْ اِنَّنِي هَدَانِي رَبِّي اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۞ دِينًا قِيَمًا مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

مانندآن وایشان ستمکرده‌نشوند بگوبدرستیکه مراراهنمود پروردگارمن بسوی راه‌راست دین‌راست‌است دین ابراهیم حق‌گرامی

وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۞ قُلْ اِنَّ صَلٰوتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞ لَا شَرِيكَ

ونبودشرك‌ازآورندگان بگوبدرستیکه نمازمن وفرمان برداری من وزندگانی من ومردن من مرخداراست که پروردگار جهانیان‌است نیست‌شریکی

لَهُ وَبِذٰلِكَ اُمِرْتُ وَاَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۞ قُلْ اَغَيْرَ اللّٰهِ اَبْغِي رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ

مراورا وباین‌مأمورشدم ومنم نخستین گردن‌نهندگان بگوآیابجزخدا بجویم پروردگاریرا واوپروردگار هرچیزیست ونه‌ورزد

كُلُّ نَفْسٍ اِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ

هرنفسی مگربرآن وبرندارد بردارنده بارگناه دیگریرا پس بسوی پروردگارتان بازگشت شماست پس آگاه گرداند شمارا به آنچه بودید که درآن اختلاف میکردید

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْاَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ

واوست آنکه گردانیدشمارا جانشینان درزمین وبلندگردانید پاره‌ٔشمارابالاتر پاره‌بمرتبه‌ها تابیازماید شمارا درآنچه‌داد شمارا

اِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَاِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۞

بدرستیکه پروردگارتوزود عقوبت‌است وبدرستیکه اوهرآینه آمرزنده‌ٔمهربان‌است

قوله هل ينظرون ، هل ازحروف استفهام‌است ونظر درآیه بمعنی انتظاراست گفت چه‌گوش میدارند وچه انتظار میکنند وتوقع میکنندایشان الاانکه فرشتگان بایشان آیند ومعنی تقریع وانکار وملامتست بر کافرانی که عندنزول این آیات وظهور بینات ایمان نیاوردند وزید وحمزه وکسائی خواندند تأتيهم الملئكة بتابرای تأنیث لفظ وباقی قراءخواندند بیا لتقدم الفعل ان يأتيهم الملئكة یافرشتگان ازآسمان فرودآیند بخرق عادت بحسب اقتراح ایشان وگفته‌اند فرشتگان برای قبض ارواح ایشان فرودآیند پس ایشان منتظر مرگ خودند این قول قتاده وسدی‌است . اويأتي ربك . یاخدای توآید دراین دوقول گفته‌اند یکی انکه مراداستبعاداست یعنی مگرانتظار محال میکنندکه انچه ممکن نیست باایشان کرده شود قولی دگر آنست که . اويأتي امر ربك وحكمه وعذابه على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه كقوله تعالى واسئل القرية وجاء ربك والذين يؤذون الله ورسوله وقولی دگر آنست که . اويأتي ربك ببعض آياته او بعظيم آياته على حذف مفعول به . اويأتي بعض آيات ربك . یابعضی آیات خدا بیاید . يوم يأتي بعض آيات ربك . آن روزکه آید بعضی آیات او . لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل . هیچ نفس را آن روز ایمان سودندارد که ایمان نیاورده باشند پیش از آن یا در ایمان خود خیری و طاعتی نکرده باشد و آن آیاتی باشد مانع از قبول توبه و

مفسران در آن سه قول گفته‌اند حسن بصری گفت مراد آن شش چیزاست که رسول عم گفت . بادروا بالاعمال ستاً طلوع الشمس من مغربها والدابة والدجال والدخان وحريضة احدكم يعني موته و امر العامه . گفت بشتابید بعمل صالح پیش از شش چیز انکه آفتاب ازمغرب برآید وخروج دابة الارض وخروج دجال و دودی که پدید آید بين السماء والارض وانکه مرگ یکی ازشمارسد وامر العامة یعنی قیامت عبدالله مسعود گفت سه چیزباشد انکه آفتاب از مغرب برآید ودجال ودابة الارض قول سوم آفتاب از مغرب وبس عبدالرحمن الاعرج روایت کرد ازابوهریره که رسول عم گفت قیامت برنخیزد تاآفتاب ازمغرب برنیاید چون آفتاب از مغرب برآید ومردمان به‌بینند هیچکس نماند وهیچکس نبود که ایمان نیارد ولیکن ایمانش سودندارد واین آیه بخواند . يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل . مقاتل بن حیان روایت کرد از عکرمه از عبدالله عباس که رسول گفت هرشب که آفتاب فروشودآن‌را باسمان هفتم برند درسرعةانکه فرشتگان برند ودرزیرعرش بدارند چون وقت طلوعش نزدیك رسد دستوری خواهد گوید بار خدایا چه‌فرمائی از مشرق برآیم یا ازمغرب همچنین باشدتاآنوقت که خدای زده‌است برای قبول توبه بندگان که از آن وقت درگذشت ان اعلام قبول توبه نباشد وآن انکه باشد که معاصی درزمین بسیارشده باشد و معروف منکر شود کس باو امرنکند ومنکر فاش شود کس از او نهی نکنند چون چنین باشدآفتاب برعادت چون بزیر عرش آید ومقدار ساعات شب بگذرد از خدای تعالی دستوری خواهد گوید بار خدایا چه فرمائی از مشرق برآیم یا ازمغرب هیچ جواب ندهد او را انکه ساعتی باشد ماه رابر آفتاب آرند وباز دارند دگرباره بیکجای دستوری خواهند جواب ندهندآن‌را تامقدار سه‌شبانه روز بگذرد طول آن شب کس نداند مگر آنانکه عادت دارند که بنمازشب برخیزندوآن گروه اندك باشنددران روزگارپوشیده وخوار ومهین آن شب برعادت بخسبند چون بوقت نماز رسد برخیزند ونمازشب بکنند ودر آسمان نگرند تاصبح برآید ستارگان برجای خود باشد باخود گویند مگر شب غلط کردیم یانمازسبك کردیم دگرباره باسرنمازو تسبیح روند تاچندبار چنین کنند ستاره‌هم برجای خود بینند بترسند از آن وخائف شوندویك دگر را آواز دهند و بمسجدی که درمحلشان باشد حاضر آیند و این حال بایکدیگر بگویندوبگریند وجزع کنند چون بمقدار سه‌شب بگذرد حقتعالی جبرئیل را بفرستد تاآفتاب وماه را گوید که خدای میفرماید شمارا که هردوبیکجای از مغرب برآئیدا نکه بفرماید تانور ایشان بستانند ایشان بکائی وجزعی کنند و مراد آن فرشتگان باشند که برآفتاب وماه موکلند از فزع وهول قیامت چنانکه اهل آسمانها وسرادقات عرش بشنوندوازآن گریه ایشان بگریند انکه آفتاب وماه رابیارند نور از ایشان بستده نمانند دو جرم سیاه واز مغرب برارندآن متهجدان ونماز کنان که آن بینند بگریند وجزع کنند وآنانکه غافل باشند چون مردگان از گور هابر خیزند فذلك قوله وجمع الشمس والقمر وقوله اذا الشمس كورت و اهل دنیابایکدیگر بنالندومدهوش شوند ومادران از فرزندان مشغول شوند و شیردهندگان کودکان شیرخواره رها کنندوآبستنان بچه بیندازندااما صالحان راگریه سوددارد وطالحان وکافران راگریه سودندارد چون آفتاب وماه به میان آسمان رسند جبرئیل بیاید وایشانرا برگرداند وبامغرب برد وبدرتوبه فرو برد یکی ازصحابه گفت یارسول الله درتوبه چه باشد رسول گفت بدانکه خدای تعالی ازوراءمغرب دری آفرید براودومصراع اززرسرخ مکلل بانواع جواهر ازمصراع تا مصراع چهل ساله راه‌است سوارنیك رو را وآندر تاخدای افریدان‌را گشاده‌است تابان روز که‌آفتاب از

مغرب بر آید پیش از آن هیچ بنده نباشد که توبه نصوح کند و الا توبه او بان در باسمان برند و بر خدای رفع کنند معاذ جبل گفت یارسول الله توبه نصوح کدام باشد گفت انکه گناه کار بر گناه پشیمان شود عذر خواهد با خدای نیز باسر گناه نشود چنانکه شیر با پستان نشود جبرئیل ماه و آفتاب را بان در فرو برد و حقتعالی بفرماید تا آن در فراز کنند و برهم دوزند چنانکه هیچ شکافی نباشد آنجا چون آن در ببستند پس از آن قبول توبهٔ هیچ تائب نباشد و پس از آن هیچ کافر را ایمان سود ندارد و هیچ مؤمن را طاعت سود ندارد الا آنچه پیش از آن کرده باشند فذلك قوله عز و علا. لا ینفع نفس ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً. ابی کعب گفت یارسول الله احوال آفتاب و ماه و احوال مردمان آن روز چگونه بود گفت یا ابی خدایتعالی نور با فتاب و ماه دهد تا بر میایند و فرو میشوند بر عادة چنانکه امروز هست و مردمان بعضی با سر کارها روند و در دگر خبر چنان است که از این وقت تکلیف بر دارند و دنیا اندکی ماند و خدایتعالی بفرماید تا صور بدمند و در خبر است از حذیفه بن اسید و براء بن عاذب که گفتند ما روزی همه باهم نشسته بودیم احوال و اشراط قیامت همی گفتیم رسول ؑ در آمد گفت شما در چه اید گفتیم یارسول الله حدیث قیام ساعت میکنیم گفت قیامت بر نخیزد تا پیش از آن ده علامت پیدا نشود دود و دابة الأرض و خسفی بمشرق و خسفی بمغرب و خسفی بجزیره عرب و دجال و یاجوج و ماجوج و آتشی که از قعر عدن بر آید و نزول عیسی ؑ از آسمان و بر آمدن آفتاب از مغرب و گفته اند این آیات متتابع شود بهر یك سال دو سال یکی پیدا میشود و در خبری هست که رسول را ؑ پرسیدند از میان انکه آفتاب از مغرب بر آید تا نفخ صور چند باشد گفت چندانی که مردی اسپی بمادیانی افکند کره بیارد هنوز کره انجا رسیده باشد که بر توان نشستن و عبد الله عمر گفت پس از انکه آفتاب از مغرب بر آید صد و بیست سال جهان بماند و مردم کشت و کار کنند و غرس نشانند و این خبر موافق اخبار ماست و این چیزها که با اشراط و اعلام ساعت کرده است در این خبر اشراط و اعلام خروج صاحب الزمان است و این علامت بر وجهی پیدا شود که مردم ملجأ نشوند و تکلیف تباه نشود و توبه بر نخیزد و مردم از حد اختیار نبروند و این معنی پیش از این طرفی گفته شده است و بجای دگر که لایق باشد گفته شود انشاء الله تعالی قوله . او کسبت فی ایمانها خیراً . معنی آنست که آن روز که نه ایمان سود دارد و نه طاعت این محمول بود بر آن که این وقتی باشد که خدایتعالی خواهد تا تکلیف بردارد و اعلام ملجأ پیدا کند و انکه عنقریب فرماید تا صور بدمد و گفته اند عقیب آن که صور اول بدمند و از میان صور اول تا دوم چهل روز باشد و از دوم تا سیم چهل سال و در او تکلیف نبود و هرج و مرج باشد و جملة الأمر آن است که انچه موافق اصول و ادله عقل است آن است که مادام که خدای تعالی تکلیف کند اسباب الجادور دار داز مکلف و اسباب ملجئه انگه فرماید پیدا کردن که تکلیف منقطع باشد . قل انتظروا انا منتظرون . بگوای محمد که منتظر باشید آتیان ملائکه را بر سبیل عذاب که ما منتظر انیم و لیکن تا وقت نباشد که خدای تعالی صلاح داند نفرستد ایشان را . ان الذین فرقوا دینهم . حمزه و کسائی خواند فارقوا بالف و این قرائت امیر المؤمنین ؑ باقی قرا خواندند بی الف فرقوا بتشدید راء اول از بناء مفاعله باشد و دوم از بناء تفعیل و معنی اول آن باشد که آنانکه مفارقت کردند از دینشان و از دین جدا شدند و از دین بیرون آمدند و معنی قرائهٔ دوم آن باشد که آنانکه دین خود پراکنده بکردند و از روی معنی متقارب باشند برای انکه دین باهیچ دو درست نماند . وکانوا شیعاً . ای فرقاً مختلفة و فرقه های مختلف شدند شیعا و در اصل او خلاف کردند بعضی گفتند اصل او از شیوع است و آن ظهور باشد من قولهم شاع الخبر و هو شایع عنهم زجاج گفت اصل او از اتباع است من شایعه علی کذا و شیعه اذا اتبعه و در انکه مراد کیستند باین چند قول گفتند یکی انکه مراد جهودان و ترسایانند که ایشان معاونت مشرکان

میکردند با اختلاف دین ایشان و جانب ایشان را مراعات میکردند علی المسلمین و این قول مجاهد است قتاده گفت جهودان و ترسایان اند که بعضی تکفیر و تضلیل بعضی میکردند حسن بصری گفت مراد جمله مشرکانند باقر ؑ گفت و ابو هریره از رسول ؐ روایت کرد که مراد بایة اهل بدعت و ضلالات اند از این امت و اهل شبهات لست منهم فی شیء . تو از ایشان در چیزی نه یعنی ایشان بکار تو باز نیایند و بر دعوت تو راست نشوند و این بر سبیل قطع طمع رسول گفت از ایشان و از ایمان و هدایتشان و اجابت ایشان دعوت رسول را در خبر میاید از ابان بن تغلب از فضل بن عبد الملك از ذاذان که گفت که بنزدیك امیر المؤمنین علی بودم در مسجد نگاه کردم رأس الجالوت را و جاثلیق را میاوردند بعنف و بر ایشان استخفاف میکردند او گفت ارفقوا بهما مدارا کنید با ایشان ایشان را در پیش او برپای داشتند او با رأس الجالوت نگریست گفت یا رأس الجالوت دانی که امت موسی از پس او بر چند فرقه شدند گفت ندانم انظر فی کتابی و اقول در کتاب نگرم و بگویم گفت . لعن الله من رئیس قوم اذا اتوك فی حلالهم و حرامهم قلت انظر فی کتابی و اقول ارایت لو احترق الکتاب او سرق . گفت لعنت بر او باد از رئیس قومی چون بتوانید در حلال و حرامشان گوئی که در کتاب نگرم و بگویم چگوئی اگر کتاب سوخته شود یا بدزدند تو در کجا نگری انگه رو با جاثلیق کرد و گفت دانی که ترسایان از پس عیسی بر چند فرقه شدند گفت بر چهل و چهار فرقه شدند گفت دروغ میگوئی . والله انی لاعلم بالتوریة منه و بالانجیل منك . بخدا که من توریة به از او دانم و انجیل به از تو دانم امه موسی از پس موسی بر هفتاد و یك فرقه شدند هفتاد هالکند یکی ناجی و آن آنانند که خدای تعالی در حق ایشان گفت ، و من قوم موسی امة یهدون بالحق ، وامة عیسی از پس او بر هفتاد و دو فرقه شدند یکی از ایشان ناجی است و باقی هالك و آن آنانند که خدای تعالی گفت ، واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق . و امت محمد مصطفی بر هفتاد و سه فرقه شوند یکی از ایشان ناجی و باقی هالك و آن آنانند که حق تعالی گفت . و ممن خلقنا امة یهدون بالحق . انگه روی بمن کرد و گفت یا ذاذان یا باعمرو دانی که امت در حق من بر چند گروه شوند گفتم یا امیر المؤمنین در تو مختلف نیز شوند گفت بلی بر دوازده فرقه شوند در من یکی ناجی باشد و باقی هالك تو از آن ناجیانی یا باعمرو ای عجب اگر در این خبر اندیشه کنی نورا پیدا شود که فرقه ناجیه کدام است از هر ملتی نه بینی که در حق جهودان گفت . و من قوم موسی امة یهدون بالحق . و در حق ترسایان گفت . مما عرفوا من الحق . و در حق مسلمانان گفت . و ممن خلقنا امة یهدون بالحق . اگر جهود است و اگر ترسا و اگر مسلمانی نجاة بحق است و با حق بیکجاست اکنون در مسلمانی حق کجا باشد انجا که رسول ؐ نشان داد که . الا ان الحق مع علی و علی مع الحق یدور معه حیث مادار . انما امرهم الی الله ، کار ایشان با خداست سدی و جماعتی مفسران گفتند این آیه منسوخ است بایة قتال برای انکه این سوره مکی است و قتال بمدینه آمد و روا باشد که گویند آیه محکم است برای انکه تنافی نیست میان معنی آیه و آیت قتال این را که گفت . انما امرهم الی الله ، مراد آن باشد فی التوفیق و الخذلان والهدایة و التوکل والثواب و العقاب لا الیك این چیزها بخدا تعلق دارد بتو هیچ تعلق ندارد انگه گفت ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون . پس خبر دهد ایشان را بانچه کرده باشند و این بر سبیل تهدید و وعید گفت یعنی تا جزا دهد ایشان را بر حسب عمل ایشان . من جاء بالحسنة بعضی مفسران گفتند مراد بحسنه کلمهٔ اخلاص است گفتن لا اله الا الله و بعضی دگر گفتند مراد هر فعلی که طاعت باشد سوا اگر واجب باشد و اگر مندوب حق تعالی گفت هر که او حسنه بیارد او را ده حسنه باشد مانند آن یعنی هر که او کار نیکو کند

بده چندان که اورا مزد باشد اورا مزد دهند مذهب بیشتر اهل عدل آنست که یکی از آن مستحق باشد و نه تفضل
و مذهب بعضی دیگر آن است که هرده باستحقاق باشد واین وعده ایست که خدای تعالی داد بر سبیل مقاربة
چنانکه بخاطر ما نزدیك باشد گفت انچه تو تقدیر بکرده باشی که ثواب طاعتی است ده چندان باشد برای انکه
مارا اطلاعی نیست و طریقی بکمیة اجزاء ثواب و عقاب ویعقوب خواند فله عشر امثالها ، بتنوین ورفع
امثال ای فله عشر حسنات امثالها و برای این عشر امثالها گفت و عشره نگفت باانکه مثل مذکر است که مراد این بود که فله
عشر حسنات او عشر درجات و من جاء بالسیئة بعضی گفتند شرك است این سیئه و بیشتر مفسران گفتند مراد همه سیئه
است ، فلا یجزی الا مثلها . گفت هر که سیئتی آرد اورا الا مانند آن مکافات نکنند چه اگر بیش از آن مکافات کنند
ظلم باشد و روا بود که لام در حسنه و سیئه تعریف عهد را باشد ولیکن مقصود نبود بر یك حسنه یا یك سیئه انما مراد آن باشد
که بالحسنة المامور بها علی الوجه الذی امر بها والسیئة المنهی عنها علی الوجه الذی نهی عنها معرور بن سوید
روایة کرد از ابوذر غفاری رحمه الله که او گفت مرا حدیث کرد از صادق المصدق آن راست گوی که با او دروغ
نگفتند یعنی رسول ع که او گفت که خدای تعالی گفت . الحسنة عشرة او ازید والسیئة واحدة او اغفر فالویل لمن
غلبت احاده اعشاره و من لقینی بقراب الارض خطیئة ثم لا یشرك بی شیئاً جعلت له مثلها مغفرة . گفت خدا یتعالی
یك حسنه را ده بدهم یا بیشتر ویك سیئه را یك جزا بدهم یا بیامرزم پس وای بر انکه آحاد او اعشار شرا غلبه کند یعنی
سیئات او حسناتش را غالب شود و هر کس که زمین پر از گناه بمن آرد و در آن میانه شرك نبود مانند آن مغفرت
و آمرزش باو دهم عبدالله عباس و عبدالله عمر گفتند این آیه مخصوص است باهل بدو و اعراب که ایشان را معرفت
بشرع کمتر باشد فاما اهل شهرها که ایشان با علما مخالطه کنند و بر احکام شرع واقف باشند در حق ایشان اینست
که . ان تك حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجراً عظیما ، و کمیة یکی را هفتصد باشد من قوله . مثل الذین
ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء. قتاده گفت
در این آیه ما را روایت کردند از رسول ع که گفت اعمال شش است موجبه است و موجبه و مضاعفه است و مضاعفه و
مثل است و مثل اما آن دو عمل که موجبند هر که او باپیش خدای رود و بخدای شرك نیاورده باشد لابد ببهشت شود
و هر که باپیش خدای شود باشرك لابد بدوزخ شود فاما آن دو عمل که مضاعف شوند نفقهٔ مرد است بر اهلش
یکی را ده عوض دهند او را و نفقه مرد است در سبیل خدای تعالی یکیرا هفتصد چندان بدهند و اما آن دو عمل
که مثل بمثل است آنست که بنده عزم کند که حسنه بکند انگه نکند او را یك حسنه نویسند و چون همت کند که سیئه
بکند انگه بکند او را یك سیئه بنویسند سفیان ثوری گفت چون خدای تعالی این آیه فرستاد . من جاء بالحسنة فله
عشر امثالها . رسول گفت بارخدایا بیفزای برای من حق تعالی آیه فرستاد ، مثل الذین ینفقون اموالهم فی
سبیل الله الایة . رسول ع گفت بارخدایا بیفزای خدای تعالی آیه فرستاد که . من ذا الذی یقرض الله قرضاً
حسناً فیضاعفه له اضعافاً کثیرة . گفت رب زد امتی بارخدایا بیفزای امت مرا خدای تعالی آیه فرستاد .
انما یوفی الصابرین اجرهم بغیر حساب واین اخبار کاشف از معنی این آیه وهم لا یظلمون ای لا ینقصون و بر ایشان
هیچ ظلم نکند از حق ایشان هیچ باز نگیرند وانچه بالای استحقاق ایشان باشد از عقاب بر ایشان
ننهند انچه حق ایشان است بر من از ثواب بدهم یکی را ده یکی باستحقاق و نه بتفضل وانچه حق من است بر ایشان
رها کنم جمله بفضل یا بهری رها کنم برحمة یا جمله بستانم بعدل انچه حق اوست ذرهٔ کم نکنم وانچه حق من است
ذرهٔ بیش نستانم که انگه ظلم باشد وظلم از فعل من نیست و در قضیهٔ من روا نیست سخت تر چیزی که از من بر بندگان

من آید عدلست انچه از جهة من ترسند عدل باشد وانچه از من امیدوارند فضل است . قل انّنی هدانی ربی الی
صراط مستقیم . بگوی ای محمد که خدای تعالی مرا هدایة داد بمعنی بیان والطاف و توفیق بره راست که ره ایمانست
واسلام دیناً قیماً . در نصب او چند قول گفتند یکی انکه بدل صراط مستقیم است بمعنی و هدی متعدی باشد بدو
مفعول یکبار بخود نحو قولك . هدیت القوم الطریق وقوله . اهدنا الصراط المستقیم . ویکبار بمفعول دویم بحرف
جر رسد مثالش چنان بود که این آیه پس جار مجرور در جای مفعول دویم است و محل او نصب است وانچه از
او بدل کرد بر بعضی نصب کرد آنرا بر محل او زجاج گفت نصب او بر معنی هدانی است برای آنکه در معنی هدانی
معنی عرفنی هست ای عرفنی ربی دیناً قیماً . قول سیم آنستکه بر فعل مقدر والمعنی اعلموا واعرفوا دیناً جهارم
علی الاغراء والتقدیر الزموا دیناً قیما ابن عامر واهل کوفه خواندند قیماً بکسر قاف و فتح یا مخفف علی وزن
فعل و باقی قرا بفتح قاف و کسر یای مشدد واما قرائة عامهٔ قرا وزن او فعیل باشد من قام یقوم وان بنای مبالغه باشد
ای بلیغ الاستقامة و کذلك القیوم والقیام واما قرائت کوفیان قیم علی وزن فعل از بنای مصادر است کالشبع والعوج
و عوج نقیض قیم باشد و حمل النقیض علی النقیض دور نباشد جز آنستکه بر اصل نیامد بوا و چون عوج و حول و عوض
مخالف قیاس آمد کما قالوا اجیاد فی جمع جواد والاصل جواد کطوال ملة ابرهیم بدل دیناً قیما است و حنیفاً نصب او بر حال
است و معنی او گفته شده است چند جای و ملة شریعت باشد واشتقاق او من الاملال والاملا باشد که رسول املا
کند انچه بسمع توان دانستن از شرایع تا از او بنویسند یا یاد گیرند و برای آن تخصیص کرد ابرهیم را ع تا عرب راغب تر
باشند باجابت و متابعت او که ایشان از فرزندان ابرهیم بودند و فرق میان دین و ملت آن است که دین عامتر است از
ملت برای انکه آن در عقلیات و شرعیات استعمال کند واین در شرعیات باشد دون عقلیات چنانکه بیان کردیم
من الاملال واز انجا گویند دینی دین الملائکة ولا یقال ملتی ملة الملائکة واصل حنف میل باشد والحنیف المایل الی
الاسلام میلا لازما قال الزجاج وقیل الاستقامة واحنف هم مایل الاصابع باشد و هم انکه جمله پای او بزمین نشیند . وما
کان من المشرکین ، یعنی ابرهیم ع از جملهٔ مشرکان نبود انکه گفت بگوی ای محمد که نماز من و نسکی در او سه قول
گفتند سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و ضحاك گفتند مراد ذبیحه است که برای حج و عمره کشتی و حسن بصری
گفت مراد دین است زجاج و جبائی گفتند عبادتی وقول اول از روی لغت قریب تر است و بر توسع بر دگر عبادات
استعمال کنند و عابد را ناسك گویند و برای آن تخصیص نماز کرد که در او انواع تقرب است و خضوع از رکوع و
سجود و تنزیه و تسبیح قوله و محیای و مماتی اهل مدینه خواندند محیای باسکان یاء ابوعلی گفت این قرائت شاذ
است برای انکه در او التقاء ساکنین است علی غیر حده و باقی قراء بفتح یا خواندند و محیای و مماتی دو مصدر اند
علی وزن مفعل واین بر سبیل تفویض امر گفت باو و برائة از حول و قوت خود و برای آن جمع کرد میان این چیزها
باختلاف جهات آن وانکه بعضی عبادت است از فعل او وبعضی از فعل خدای تعالی تا باز نماید که آن افعال خالص
او را میکندنی اشراك غیری در آن و مرگ و زندگانی برای عموم احوال واستغراق او جمله حالات مرد را چون آن
تسلیم کرده باشد بخدای تعالی هیچ نماند از او که نه خدا را باشد چه حال از این دو بیرون نبود واین بمنزلهٔ قسمت
مترددهاست بین النفی والاثبات و مورد او مورد خشوع و خضوع و تسلیم و تفویض است با خدای تعالی لا شریك
له در محل نصب است بر حال انکه روا بود که از فاعل و تقدیر آنکه موحداً معتقداً لوحدانیته و روا بود که از مفعول
و هو الله جل جلاله ای واحد الاثانی معه فی القدم والالهیة . وانا اول المسلمین . حسن بصری گفت معنی آنستکه
من اول مسلمانانم از این امت و قتاده هم این گفت و مورد آیه بر آنکه تا ثنیه باشد بر وجوب اتباع او در باب مسلمانی

انکه گفت بگو این کافران را بر سبیل انکار و تقریع که چون جز خدای خدای گیرم و او جز انکه خدای من است خدای همه چیزاست و این بر سبیل احتجاج فرمود که بگو روا باشد در حجت عقول که من عبادت خدای رها کنم که خدای همه چیزاست و مربوب نیست حاصل بر صفت کمال و عبادت معبودانی کنم که ایشان سزاء پرستش ندارند برای انکه مصنوع و مربوبند تا بهر حال جواب ایشان آن باشد که نه روا باشد اعنی در جواب ان استفهامی که بمعنی تقریر است قوله . قل اغیر الله ابغی ربا ، و وجوه اختلاف معانی رب در فاتحة الکتاب گفته شده است و انجا مراد مالك و متصرف است و قادر بر آن باشد و گردانندهٔ آن و اصل او از تربیت است و پرورش . ولا تکسب کل نفس الا علیها . و هیچ نفسی چیزی نکند الا بر او باشد یعنی جزا و وبال او بر او باشد بر دیگری نباشد . ولا تزر وازرة وزر اخری . و هیچ نفس بار دیگری بر نگیرد و این بر سبیل مثل است چنانکه گفتند . کل شاة برجلها استناط . و معنی انکه هیچ نفس را بگناه دیگری نگیرند و اصل وزر ثقل باشد و از انجا سلاح را اوزار الحرب گویند و منه قوله . و وضعنا عنك وزرك ، انکه گناه را وزر و یکی خواند برای انکه بر پشت و گردن بار گران باشد بر سبیل تشبیه و وزر ملجأ باشد قول الله تعالی کلا لا وزر ای انکه گفت لا ملجأ و در آیه دلیل است از دو وجه بر بطلان مذهب مجبره یکی از انجا که گفت . ولا تکسب کل نفس الا علیها ولا تزر وازرة وزر اخری انکه گفت مرجع و مآل و بازگشت شما با اوست خبر دهد شما را بانچه در او خلاف کرده باشید یعنی جزا دهد شما را بدانچه کرده باشید و این دلیلست بر صحت مذهب عدل و بطلان مذهب جبر . قوله هو الذی جعلکم خلائف الارض حقتعالی در این آیه منت نهاد بر اهل زمین گفت او آن خدای است که شما را بخلیفه کرد در زمین یعنی اهل هر عصری خلیفه و قایم مقام اهل آن عصر باشند که پیش ایشان باشند و گذشته باشند و برای آن ایشان را خلیفهٔ ایشان خواند که خلیفه ایشان باشند یعنی از پس ایشان آیند یقال خلفه یخلفه اذا صار خلیفة له قال الله تعالی حکایة عن موسی ؑ هرون اخلفنی فی قومی قال الشماخ یصیبهم و یخطینی المنایا و اخلف فی ربوع عن ربوع و واحد خلائف خلیفه باشد کصحیفه و صحائف و ظعینه و ظعائن و وصیفه و وصائف این قول حسن بصری و سدی است و بعضی دگر گفت شما را بخلیفهٔ جان کرد که از پیش آدم بودند چنانکه در حق آدم ؑ گفت انی جاعل فی الارض خلیفه ، بعضی دگر گفتند خطاب با امت رسول ماست ؑ خلیفهٔ سایر امم کرد و شرع همهٔ پیغمبران بشرع او منسوخ کرد تا پیغمبر شان خلیفه بود از همه پیغمبران یعنی آخرین انبیا بود و وصی و خلیفهٔ او خاتم الاوصیاء بود و ائمه و فرزندان او خلفاً عن سلف آخر خلفاء بودند چنانکه بدایت ملك زمین بخلافت کرد ختم هم بخلافت باشد بدایة بخلافت آدم که انی جاعل فی الارض خلیفه و ختم بخلاف آخر الخلفا صاحب الزمان که . لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم . والامور بخواتیمها و قوام کار در عواقب و خواتم باشد لاجرم رسول علیه السلام گفت ، المنکر لآخرنا کالمنکر لاولنا و گفتند این صادق ؑ گفت و روا بود که سخن او باشد و اولیتر انکه مرفوع بود و اگر چه او تصریح رفع نکند برسول علیه السلام چه ایشان از خود هیچ نگفتند و روا نداشتند گفتن . ورفع بعضکم فوق بعض درجات . و بعضی را بر بعضی رفعت دادند بدرجات و پایها اگر انکس که وضیع الدرجه باشد از ایشان استحقاق پایهٔ خلافت دارد انکس که رفیع الدرجه باشد از ایشان اولی و احری که لفظاً و معناً اسماً و حقیقةً سزای خلافت باشد و اهلیت آن دارد و مفسران خلاف کرده اند که این رفعت درجه بچیست و مراد باو چیست بعضی گفتند فی الخلقة چنانکه گفت . یزید فی الخلق مایشاء . بعضی گفتند فی القوة چنانکه گفت وزادکم فی الخلق بسطة بعضی گفتند فی الرزق چنانکه گفت . والله فضل بعضکم علی بعض فی الرزق . و در نصب درجات چند قول گفتند یکی انکه در جای مصدر افتاد چنانکه گویند ضربته سوطاً کأنه قال رفعة فوق رفعة و قول دگر انکه بحذف حرف جر کأنه قال الی درجات فلما حذف حرف الجر

وصل الفعل فعمل او لیتر آنست که مفعول دوم باشد کما یقال رقیته منزلة من باب کسوته ثوباً باشد و وجه حکمت در انکه تفضیل داد خلقان را بعضی بر بعضی ابتداءً بی استحقاقی مصالحی بود که او دانست که متعلق است از باب الطاف که دانست که هر کس بچه وجه بصلاح نزدیك باشند و از فساد دور یکی را مصلحة توانگری باشد و یکی را درویشی و یکی را ضعف و یکی را قوت و یکی را مال بسیار و یکی را انکه هیچ مال ندارد و یکی خلقت بر وجهی و یکی را بر خلاف آن وجه تا چنانکه مصلحت شناخت کرد انگه این را بلام غرض بیان کرد و گفت این برای ابتلا و امتحان کردم تا ابتلاء کنم هر کس را در آنچه او را داده باشم از نیك و بد و ضیق و سعة و صحت و سقم و امتحان را تفسیر داده ام در چند جای و تکلیف صورت امتحان دارد و بیان این آیه قوله . خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملاً . والا حقیقت ابتلاء بر خدای روا نباشد که او عالم الذات است و امتحان آن کند که نداند تا بداند جز آنست که خدا تعالی در تکلیف معاملهٔ آنان میکند که امتحان کنند تا انچه ندانند بدانند پس صورت صورت امتحان دارد و معنی تکلیف انگه وصف کرد خود را بانکه سریع العقابست با انکه موصوفست بحلم و انکه تعجیل نکند بعقاب تا بازنماید که کل ماهو آت قریب که هرچه آن آمدنی است نزدیك است و مثله قوله . وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب . دگر انکه روا بود که ان عقوبه که ایشان مستحق آنانند در دنیا بکند پس سریع العقاب باشد و این برای آن گفت تا ایمن نباشند از عقاب او حالاً بعد حال انگه گفت با انکه سریع العقابم و اگر خواهم زود بگیرم و سخت بگیرم . غفور رحیم ، آمرزنده و بخشاینده ام و در برابر عقاب مغفرت و رحمت گفت و ثواب نگفت تا بهتر دعوت کند مکلفان را بامتناع از فعلها که بر ان مستحق عقاب باشند

سورة الاعراف قتاده گفت این سوره مکی است جمله و بعضی دگر گفتند مکی است الا قوله . واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر . تا باخر سوره که آن مدنی است و بعضی مفسران گفتند همه محکم است و در او هیچ منسوخ نیست و بعضی گفتند دو کلمه در او منسوخ است یکی این کلمه خذ العفو و این بایهٔ زکوة منسوخ است و دیگر هم در این آیه واعرض عن الجاهلین این بایهٔ جهاد منسوخ است و این سوره دویست و شش آیة است در عدد اهل کوفه و پنج در عدد اهل مدینه و بصره و سه هزار و سیصد و بیست و پنج کلمه است و چهارده هزار و سیصد و ده حرف است و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که گفت رسول خدای گفت که هر که سورهٔ اعراف بخواند خدای تعالی میان او و میان ابلیس حجابی پدید آرد و آدم روز قیامت برای او شفاعت کند ، قوله

(سورة الاعراف مائتان وخمس آیات وهی مکیة)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بنام خداوند بخشاینده مهربان

الٓمٓصٓ كِتَابٌ اُنْزِلَ اِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهٖ وَذِكْرٰى لِلْمُؤْمِنِيْنَ * اِتَّبِعُوا مَا

سوگند یاد کنید نامه ایست که فرو فرستاده شد بسوی تو پس نبوده باشد در سینه تو شکی از او تا بیم دهد بان و پندی برای گروندگان پیروی کنید انچه

اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُوْنِهٖ اَوْلِيَاءَ قَلِيْلًا مَا تَذَكَّرُوْنَ * وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا

فرو فرستاده شد بسوی شما از پروردگار شما و پیروی نکنید از جز او دوستانرا اندکی پند می گیرید و بسا از دهی که هلاك گردانیدیم آنرا

فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا اَوْ هُمْ قَائِلُوْنَ * فَمَا كَانَ دَعْوٰيهُمْ اِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا اِلَّا اَنْ قَالُوْا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِيْنَ *

پس آمد آنرا عذاب ما شبا هنگام یا ایشان خفته اند در نیمروز پس نباشد خواندن ایشان چون آمد ایشان را عذاب ما مگر اینکه گفتند بدرستیکه ما بودیم ستمکاران

فلنسئلن الذين أرسل اليهم ولنسئلن المرسلين * فلنقصن عليهم بعلم وما كنا غائبين * والوزن
پس هر آینه پرسیم آنانکه فرستاده شد بسوی ایشان و هر آینه پرسیم فرستادگان را پس هر آینه خوانیم بر ایشان بدانش و نبودیم ما پنهان شدگان و سنجیدن
يومئذ الحق فمن ثقلت موازينه فاولئك هم المفلحون * ومن خفت موازينه فاولئك الذين
روز است راست پس آنکه سنگین است سنجیدنش پس آن گروه ایشانند رستگاران و کسی که سبك است سنجیدنش پس آنها آنانند
خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون * ولقد مكناكم في الارض وجعلنا لكم فيها معايش
که زیان کردند نفسهای ایشان را به آنچه بودند به آیتهای ما ستم میکردند و هر آینه بتحقیق که جای دادیم شما را در زمین و گردانیدیم برای شما در آن پایهای زندگانی
قليلا ما تشكرون * ولقد خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا للملئكة اسجدوا لآدم فسجدوا الا
اندك همی سپاس دارید و هر آینه بتحقیق که آفریدیم شما را پس صورت دادیم شما را پس گفتیم مر فرشتگان را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر
ابليس لم يكن من الساجدين * قال ما منعك الا تسجد اذ امرتك قال انا خير منه خلقتني من
ابلیس که نبود از سجده کنندگان گفت چه چیز بازداشت تورا که سجده نکردی هنگامیکه فرمودیم تورا گفت من بهترم از او آفریدی مرا از
نار وخلقته من طين * قال فاهبط منها فما يكون لك ان تتكبر فيها فاخرج انك من الصاغرين
آتش و آفریدی اورا از گل گفت پس فرو شو از آن مرتبه پس نباشد مر تورا اینکه بزرگی جوئی در آن پس بیرون رو بدرستیکه تو از خوار شدگانی
قال انظرني الى يوم يبعثون * قال انك من المنظرين * قال فبما اغويتني لاقعدن لهم صراطك
گفت مهلت ده مرا تا روزیکه برانگیخته شوند گفت بدرستیکه تو از مهلت داده شدگانی گفت پس بسبب آنچه گمراه کردی مرا هر آینه بنشینم ایشان را رهگذار
المستقيم * ثم لآتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم وعن ايمانهم وعن شمائلهم ولا تجد اكثرهم
تو که راست است پس هر آینه بیایم ایشان را از میان دستهایشان و از پس سرشان و از جانب راستشان و از دست چپشان و نیابی بیشتر ایشان
شاكرين * قال اخرج منها مذؤما مدحورا لمن تبعك منهم لاملئن جهنم منكم اجمعين * ويا
شکرگذار گفت بیرون رو از آن زشت نکوهیده رانده شده هر آینه آنکه پیروی کرد تورا از ایشان هر آینه پر میکنم دوزخ را از شما همگی وای
آدم اسكن انت وزوجك الجنة فكلا من حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين
آدم ساکن شو تو و جفتت در بهشت پس بخورید از هر جا که خواهید و نزدیکی مکنید این درخت را پس باشید از ستمکاران
فوسوس لهما الشيطان ليبدي لهما ما وري عنهما من سوآتهما وقال ما نهيكما ربكما عن
پس وسوسه کرد مر ایشان را شیطان تا ظاهر گرداند بر ایشان آنچه پوشیده بود از ایشان از عورتهاشان و گفت ابلیس بازنداشت شما را پروردگار شما از
هذه الشجرة الا ان تكونا ملكين او تكونا من الخالدين * وقاسمهما اني لكما لمن الناصحين
این درخت مگر اینکه بوده باشید دو فرشته یا بوده باشید از جاویدانیان و سوگند خورد ایشان را که من برای شما هر آینه از پند دهندگانم
فدليهما بغرور فلما ذاقا الشجرة بدت لهما سوآتهما وطفقا يخصفان عليهما من ورق الجنة و
پس فرود آورد ایشان را بغرور پس چون چشیدند از آن درخت ظاهر شد بر ایشان عورتهاشان و شروع نمودند میچسبانیدند و میدوختند بر خودشان از برگهای بهشت
ناديهما ربهما الم انهكما عن تلكما الشجرة واقل لكما ان الشيطان لكما عدو مبين * قالا ربنا
و ندا کرد ایشان را پروردگارشان آیا نهی نکردم شما را از این دو درخت و آیا نگفتم بر آینه بدرستیکه شیطان برای شما دشمنی است هویدا گفتند پروردگارا
ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنكونن من الخاسرين * قال اهبطوا بعضكم لبعض عدو
ستم کردیم خود را و اگر نیامرزی ما را و رحم نکنی ما را هر آینه بوده باشیم از زیانکاران گفت فرو شوید پاره از شما مر پاره را دشمن
ولكم في الارض مستقر ومتاع الى حين * قال فيها تحيون وفيها تموتون ومنها تخرجون *
و برای شماست در زمین آرامگاه و بهره گرفتن تا هنگام گفت در آن زندگانی کنید و در آن می میرید و از آن بیرون آورده شوید

قوله آلمص انچه در حروف مقطع گفته‌اند در اول سورة البقره گفتیم وجهی نباشد اعاده کردن ان اما انچه اینجا گفته‌اند علی بن ابی طلحه گفت از عبدالله عباس این سوگندی است که خدایتعالی یاد کرد ابو صالح گفت از عبدالله عباس نامی است از نامهای خدا و گفته‌اند از جملهٔ نامهای قرآنست و گفته‌اند نام سوره است ابو الضحی گفت از عبدالله عباس انا الله افصل من خدای حاکم شعبی گفت معنی آنست انّ الله الصادق من خدای راست گویم محمد بن کعب القرظی گفت الف ابتداء نام اوست اول و آخر و لام اول نام اوست لطیف و میم اول نام اوست مجید و ملك و صاد اول نام اوست صمد و صادق الوعد و صانع مصنوعات و در بعضی تفسیرها آمد که معنی آلمص آنست که الم نشرح لك صدرك . نه ما دل تو روشن کردیم و گفته‌اند حروف نام مهترین است و بعضی نحویان گفتند اورا محلی نیست از اعراب و کتاب مرفوع است بخبر مبتدای محذوف کانه قال هذا کتاب و بعضی گفتند محل او رفع است بر مبتدا و خبر او کتابست و بعضی دگر گفتند در کلام تقدیم و تأخیر هست والتقدیر انزل کتاب و این قول بعیدتر است لمخالفة الظاهر و بهترینهٔ اقوال آنست که خبر مبتدای محذوفست یا آنکه آلمص نام سوره است و محل او رفع است ای هذه السورة کتاب منزل الیك گفت این کتابیست از خدای بتو فرو فرستاده نباید که از او در دل تو تنگی باشد و معنی انکه نگر تا دلتنگ نکنی و در فا دو وجه گفتند یکی آنکه تعقیب راست یعنی پس از آنکه انشناختی که کتاب از خداست چرا باید که تورا دلتنگ بود دوم انکه در جای جواب بود و معنی آن باشد که کتاب از خدای تو آمد پس نباید که تورا دلتنگ باشد و معنی اذا بود و در معنی دلتنگی بقرآن چند قول گفتند یکی حسن بصری گفت مراد آنست که خاطر و فکرت پراکنده مدار باو بل باید که همهٔ خاطر تو آن بود که چگونه جدّ نمائی بانذار باو و دوم عبدالله عباس و مجاهد و قتاده و سدی گفتند مراد شکست یعنی نگر که تا شك نکنی در او که این کتاب برای انذار فرستادند بتو قول سوم انکه فرا گفت مراد آنست که دلتنگ مکن بتکذیب مکذبان و اصرار کافران لقوله . فلعلك باخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفا و قوله . لتنذر به . بیشتر اهل علم گفتند چون فرا و زجاج و جز ایشان که در کلام تقدیم و تأخیر است و تقدیر آنست که انزل الیك لتنذر به فلا یکن فی صدرك حرج منه لام تعلق بانزال دارد و بعضی دگر گفتند لام تعلق بانذار دارد و معنی آنست فلا یکن فی صدرك حرج منه لانذار الناس به نباید که در دل تو تنگی باشد برای انذار باین کتاب یعنی انذار کن باین کتاب علی الشراح صدر و فسحة قلب و ذکری للمؤمنین و یاد دادن و تذکیر مؤمنان و ذکری مصدر ذکر باشد قال الله تعالی . و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین . و در موضع او سه قول گفتند نصب علی تقدیر انه مفعول له والتقدیر لتنذر تذکیراً کما یقول جئتك لتحسن الیّ و شوقاً الیك دوم رفع بر تقدیر مبتدا محذوف المعنی و هو ذکری سیم جر علی تقدیر لتنذر به و للذکری ای للانذار والذکری و رمانی گفت این وجه ضعیف است برای انکه اسم صریح را بر فعلی که در تقدیر مصدر باشد بالان عطف نکنند بی اعادت حرف جر چنانکه بگویند مررت به و زید الا بعد ان یقال و بزید . اتبعوا ما انزل الیکم من ربکم . متابعت کنید این کتاب را که خدای تعالی فرستاد بشما خطاب است با جملهٔ مکلفان و امر است از خدای تعالی ایشان را بمتابعت قرآن یقال تبعت کذا و اتبعته و اتبعته بمعنی واحد و اتبعت زیداً عمروا متعدی باشد بدو مفعول قال الله تعالی ، و اتبعناهم فی هذه الدنیا لعنة . و در عموم این لفظ واجب و مندوب و مباح و قبیح درآید در اعتقاد مکلف در هر یك علی ما هو به مامور به را متابعت کردند بر وجه وجوب و ندب و منهی عنه را اجتناب کردن لوجه قبحه و در مباح بحسب اختیار و مصلحت بودن و کار بستن و لا تتبعوا من دونه اولیاء نهی است از خدایتعالی متابعهٔ معبودان و مقتدایان کفار را که بدون خدا آن را اولیا خواندند و ولی یار باشد و دوست اولی

باشد واصل کلمه از آنجاست وتقیضه العدو انکه بر سبیل تقریع وملامت ومذمت گفت . قلیلا ماتذکرون اندك تفکر میکنید وما مصدریه است ای قلیلا تذکرکم و نصب قلیلا بر حال باشد وگفته اند ما زیادت است ونصب قلیلا بر این وجه یتذکرون باشد وبنای تفعل تکلف را باشد وتعسف وحمزه وکسائی خواندند تذکرون بتخفیف ذال بیك تا من الذکر یقال ذکرته اذکره و ابن عامر خواند . قلیلا مایتذکرون بیا وتاء خبر من الغائب اندك تفکر می کنند و باقی قرا تذکرون بدو تشدید علی تقدیر یتذکرون انکه تای تفعل بیفکند دون تای مضارعه برای انکه او برای معنی آمده است تادو تا وحرفی که باو قریبست مجتمع نباشد ، وکم من قریة اهلکناها . کم اسمی است واورا دو معنی باشد یکی خبر ویکی استفهام وچون خبر را باشد معنی او تکثیر بود و نقیض اورب باشد که آن تقلیل را بود جز که رب حرف جراست وکم اسم است تقول کم رجل لقیته و کم رجال رأیتهم قال الفرزدق . کم عمة لك یاجریر و خالة . فدعاء قد حلبت علی عشاری . وموضع او رفع باشد بابتدا وخبرش اهلکناها وچون خبر باشد مابعد او مجرور باشد بمنزلة الالف والمأة اذا قلت کم رجل جائنی فهو بمنزلة قولك الف رجل جائنی او مائة رجل جائنی وکم رجال جاؤنی وجائنی ایضاً بمنزلة قولك عشرة رجال جاؤنی وجمع بر معنی باشد وتوحید بر لفظ وچون استفهام بود مابعد او منصوب باشد بر تمیز کقولهم کم رجلا عندك بمنزلة قولك اعشرون رجلا عندك ام ثلثون وچون خبری باشد بیشتر با من استعمال کنند چنانکه در آیه هست وآیة وارد است مورد ابعاد وتهدید و وعید کافران را گفت بس شهر وبس ده که ما هلاك کردیم ایشان را بکفر وگناهشان فجاءها بأسنا . ای عذابنا عذاب ما بر ایشان آمد وفاء برای آن آمد تا تفصیل این جمله باشد که اهلکناها است وگفتند خود مجرد عطف است چنانکه ذریق فاکرمنی فرا گفت فا بمعنی واو است بیاتاً . ای لیلا بشب وبیات ایقاع المکروه باللیل باشد وشبیخون را بیات گویند ونصب او بر ظرف است . اوهم قائلون . یا ایشان خفته در وقت گرمگاه واصل کلمه از راحت است چه خفتن در آنوقت آسایش را باشد ومنه الاقالة فی البیع لانه الاراحة وروا بود که از قول باشد جز الف که ازاله را باشد کان الاقالة ازالة وقطع لما یجری من القول والاختلاف بین المتبایعین و بر قول اول همزه تعدیه را باشد چنانکه بیان کرده شد وبرای آن تخصیص کرد این اوقات را که عذاب در وقت آسایش سخت تر بود قوله . فما کان دعویهم حق تعالی در این آیه بیان کرد که آن کافران متمردان را در وقت آن که عذاب بایشان آمد همه دعوی وگفتار ایشان جز اعتراف نبود بانکه گفتند ما ظالم بوده ایم وستمکاره نفس خود و این عذاب باستحقاق بما رسید والبأس العذاب الشدید وکذلك البؤس شدة الفقر والبئیس الشدید وهو الشجاع ایضاً لشدته وقوله الا ان قالوا در جای اسم کان است ودعویهم در جای خبر کان کقوله . ما کان حجتهم الا ان قالوا والدعوی الدعاء ایضاً وقال سیبویه یقول العرب اللهم اشرکنا فی دعوی المسلمین ای فی دعائهم قال الشاعر . وان مذلت رجلی دعوتك اشتفی . بدعواك من مذل بها فیهون ، ومذلت رجله ای خدرت . فلنسئلن الذین ارسل الیهم . بفا عطف کرد جمله را بر جمله وفا برای تقریب حال آورد واگرچه مدتی متراخی باشد میان عمل وعامل وجزا و سؤال او بقیامت ولیکن لتقریب الحال فا آورد وثم نگفت چنانچه فرمود . وما امر الساعة الا کلمح البصر او هو اقرب . ولام ونون هردو تاکید راست ودر جواب قسم آرند وفعل را با نون تاکید بنا کنند خدای تعالی در این آیه قسم یاد کرد واو مضمر است ولام ونون بر او دلیل بود وگفت بعزت من که بپرسم آنان را که رسولان را بدیشان فرستادم از خلقان ومکلفان ونیز بپرسم رسولان را ومثله قوله . فوربك لنسئلنهم اجمعین عما کانوا یعملون . رسولان را از تبلیغ بپرسند وامتان را از عمل واگرچه قدیم تعالی باین سؤال حاجت نباشد چه او عالم الذات است ولیکن آیه وارد

است مورد وعید وتهدید ورمانی گفت حقیقت سؤال طلب الجواب باشد باداة او در کلام . فلنقصن علیهم ، خبر دیگر است مؤکد بقسمی مضمر گفت نیز بحق من قصه کنم بر ایشان ونون برای خطاب الملوك آورد وگفتند برای انکه بعضی از آن از فرشتگان کنند عبدالله عباس گفت معنی آنست که بر او آریم وخوانیم انچه در نامهٔ عمل او باشد ودر خبر است که رسول علیه السلام گفت . ان الله یسئل کل احد بکلامه لیس بینه وبینه ترجمان ، گفت خدای تعالی هر کس را که سؤال کند وبخودی خود با او خطاب کند میان ایشان ترجمانی نبود وقصه کلامی باشد بعضی بر اثر بعضی من قولهم قص اثره اذا اتبعه ومنه القصاص لانه یتلو الجنایة ومنه القص الذی هو القطع لانه قطع علی وجه التتابع کقص الاظفار ومنه القصة للطرة لانها مقطوعة علی وتیرة واحدة . قوله بعلم . در او دو قول گفتند یعنی انچه ما بایشان گوئیم از سر عالمی گوئیم ومراد بعلم عالمی است وقول دوم آنست که مراد بعلم معلوم است کقوله . ولا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء . انکه سؤال مؤمنان بر وجه تذکیر وتنبیه باشد وسؤال کافران بر وجه توبیخ وتقریع تا بمقدار انکه کافران را غم ووحشت بود مؤمنان را سرور وبهجت بود انکه سؤال پیغمبران هم بر وجه تقریع وملامت کافران بود چنانکه در قصهٔ عیسی م برفت فی قوله . ءانت قلت للناس اتخذونی وامی الهین من دون الله . دگر انکه قومی منکر باشند پیغمبران را فی قوله . ماجائنا من بشیر ولا نذیر ، واین وجه ضعیف برای انکه معنی آیه آنست لئلا تقولوا ماجائنا من بشیر ولا نذیر اگر گویند چگونه جمع کنی از میان این دو آیه ومناقضه چگونه زایل کنی میان ایشان اعنی هذه الآیة وقوله . ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون . در یك آیه نفی سؤال کرد ودر دگر آیه اثبات سؤال کرد واین مناقضه باشد یکجواب آنست که نفی سؤال از مجرمان نفی سؤال استعلام واسترشاد است نه نفی سؤال تقریع وتوبیخ از آن وجه ایشان را سؤال نباشد از این وجه باشد وجواب دیگر آنست که نفی سؤال مراد قطع سؤال است بر ایشان عند حصول ایشان در دوزخ وجواب دگر آنست که نفی سؤال از بعضی است استخفافاً بهم وقلت مبالات واکتراث بهم واثبات سؤال در حق بیشتر وسؤال در کلام عرب بر چهار وجه باشد سؤال استخبار واستعلام چنانکه من عندك واین زید واین بر خدای تعالی روا نباشد برای انکه این کسی پرسد که نداند تا بداند واو عالم الغیب است ودوم سؤال توبیخ وتقریع باشد چنانکه گویند . الم احسن الیك الم انعم علیك فکفرت نعمتی و وجحدت حقی ومنه قوله الم اعهد الیکم یا بنی آدم وقوله الم یأتکم رسل منکم وقوله الم تکن آیاتی تتلی علیکم ومنه قول الشاعر . الستم خیر من رکب المطایا . واندی العالمین بطون راح . این تقریع است منکران فضل ایشان را وقال العجاج . اطربا وانت قنسری . واین ملامت است خویشتن را که چگونه طرب میکنی با پیری . سوم سؤال تخصیص باشد ودر او معنی امر باشد کقولك الا تقوم وهلا فعلت کذا ای قم وافعل کذا وچهارم سؤال تقریر باشد کقولهم هل تعرف الغیب وهل تعلم مایکون غداً وهل تقدر ان تمشی علی الماء وان تطیر فی الهوا ومنه قول الشاعر ، وهل یصلح العطار ما افسد الدهر . این هم برای آنست تا سایل . قر آید وبگوید که نه روا نیست وچنین نباشد پس آیاتی که در قرآن است که بعضی متضمن نفی سؤال است وبعضی متضمن اثبات جواب از او این وجوه باشد که گفته شد وکذا قوله . یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون . وقوله واقبل بعضهم علی بعض یتسائلون ویتلاومون . وجواب از او هم این وجوه باشد چون سؤال کنند که در این آیات یکبار اثبات نطق میکند ویکبار نفی ودر قرآن وکلام عرب از این بسیار است الا تری الی قول الشاعر . فاصبحت واللیل لی ملبس . واصبحت الارض بحراً طما . هر که در این بیت نگرد صبح وشب بیکجای بیند گمان برد که مناقضه است وخلاف اینست برای انکه مراد باصبحت نه صبح است وانما المعنی بقوله اصبحت ای اوقدت المصباح چراغ برافروختم قوله . وماکنا غائبین . وما غائب

بوده‌ایم از آن یعنی عالمین وانکه چیزی براو پوشیده نشود بمنزلهٔ حاضری باشد که غایب نشود وحضور وغیبت برحقیقت برخدای روا نباشد که آن از صفات اجسام است. والوزن یومئذ الحق. این جمله ایست از مبتدا وخبر وظرفی در میان افتاده حشو حق تعالی گفت آن روز وزن درست باشد وحق بود یعنی روز قیامت ودر وزن ومیزان خلاف کردند علما بر چهار قول حسن بصری گفت ترازوی قیامت آرا دو کفه باشد یك کفه حسنات ویك کفه سیئات وانچه بسنجد بان صحائف اعمال باشد چنانکه در اخبار آمد وعبید بن عمیر گفت آدمی را بسنجند تا مردی را بیارند عظیم الجثه که گمان چنان برند که او را ثقلی عظیم باشد او را در ترازو نهند در ترازو چندان وزن برآید که پشهٔ مردم در آن متعجب بمانند ومردی نحیف بیارند ودر ترازو نهند بوزن کوه گران برآید ابو علی الجبائی گفت ترازوی قیامت را کفه‌ها باشد یکی را کفهٔ حسنات گویند ویکی را کفهٔ سیئات وکفهٔ حسنات از کفهٔ سیئات بعلامتی منفصل باشد که خدای تعالی نهاده باشد که مردم ببینند بدانند مجاهد گفت ودگر علما ابو القاسم بلخی وبیشتر متکلمان که این مجاز وکنایت است از عدل که خدای تعالی بقیامت باشندگان حساب بحق خواهد کردن وجزا بعدل وداد شان بدهد چنانکه انکس که او بترازو چیزی سنجد رها نکند که کفه بچربد وتفاوت کند واین نیکوتر وجه‌هاست اما حکمت در این باانکه خدای تعالی عالم است بمقادیر وتفاصیل مستحقات از ثواب وعقاب تا مکلفان را زجری ووعظی باشد وتهدید ووعیدی والطاف ومصالح باشد ایشان را در تکلیف ودر یومئذ هم اعراب روا باشد هم بنا بیانه قوله من عذاب یومئذ. بالفتح للبناء ویومئذ بالجر علی الاضافة فی قرائة من قرأ بالجر وحق وضع چیزی باشد بموضع خود بروجهی که حکمة اقتضا کند وهم مصدر باشد وهم صفة ووزن در لغت مقابله چیزی باشد بچیزی منه وزن المتاع ووزن الشعر علی وجه التشبیه و منه کلام موزون ووزنت الشیء بالشیء فعدل به قال الاخطل . واذا وضعت اباك فی میزانهم . رجحوا اوشاك ابوك فی المیزان . فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون . گفت هر که ترازوی او بحسنات وطاعات گران بار بود یعنی هر که او را طاعت بسیار باشد ایشان رستگاران وظفر یافتگان باشند بثواب خدای وثقل عبارت باشد از اعتماد لازم سفلی وخفة عبارت باشد از اعتماد لازم علوی وهر که را ترازوی حسنات وطاعات سبك باشد یعنی طاعات او اندك بود ایشان آنان باشند که خود را زیان کرده باشند باستحقاق عقاب ابد بان کفر وجحود که بایات ما کرده باشند وموازین جمع میزان بود واصل او واو است موزان قلب واو کردند یا برای سکونش وانکسار ما قبله وکذلك المیعاد والمیقات ودر خوان وضوان قلب نکردند برای انکه واو متحرك بود وخسران ذهاب رأس المال باشد وسر همه مایه‌ها تن وجان باشد چون مرد کافر شود بقیامت تن وجان زیان کند بعذاب دوزخ. ولقد مکنا کم فی الارض حق تعالی در این آیه منت نهاد بر مکلفان بتمکین گفت ما ممکن بکردیم شما را در زمین از آمد وشد وانواع تصرف وتمکین دادن چیزها باشد که بان فعل توان کردن بارتفاع موانع برای انکه فعل چنانکه محتاج است بقدرت محتاج است بالات ودلالات واسباب وارتفاع موانع تمکین عبارت بود از حصول این جمله ولام در ارض لام تعریف عهد است یعنی این زمین که ما در او ئیم ومیبینیم قوله . وجعلنا لکم فیها معایش . وشما را در او وجه معاش ساختیم ورمانی حد معیشت نهاد بانکه او وصلت باشد از جهة کسب طعام وشراب ولباس مر آن محل که در او حیات بود وخارجه روایت کند از نافع معائش بهمزه ونیز از اعمش روایت کردند و از عبد الرحمن اعوج وباقی قراء بی همزه خواندند بیا وجمله نحویان حکم کردند که همزه خطاست اینجا برای انکه کلمه من ذوات الیاست من عاش یعیش عیشاً ومعیشة والمعیشة ایضاً اسم لما یعاش به ووزن او مفعله باشد

وجمع او معایش ودر اصل معیشه بوده است کمسیله ومسایل و اصله مسیله ومقام ومقاوم اصله مقوم قال الشاعر . وانی لقوام مقاوم لم یکن جریر ولا مولی جریر یقومها . واین جعل بمعنی خلق باشد برای انکه متعدیست بیك مفعول وچون متعدی باشد بدو مفعول بمعنی تصیر باشد حق تعالی گفت من در زمین روزی تو بیافریدم وبدید کردم و تورا تمکین کردم از تناول آن ونیل آن انگاه بااینهمه شکر من نمیکنی. قلیلا ما تشکرون . اندك شکر من میکنی ومعنی آن است که هیچ شکر نمیکنی چنانکه گویند قل ما رأیت مثله وان دو وجه از ما مصدری و ماء زیاده که در آیهٔ اول گفتیم من قوله قلیلا ما تذکرون اینجا توان گفتن وشکر اعتراف بنعمة باشد باضربی تعظیم وانچه در حمد وشکر گفته‌اند وفرق میان ایشان در اول کتاب برفت وجهی نباشد اعادهٔ آن را . ولقد خلقناکم . این خطاب است از خدای تعالی جمله خلقان را که فرزندان آدم‌اند گفت ما بیافریدیم شما را وخلق اخراج الشیء من العدم الی الوجود باشد علی ضرب من التقدیر بی زیادتی که باسراف رساند یا تقصیری که بنقصان آرد آن را وبرای این فعل ما را خلق نخوانند وما را خالق نخوانند براطلاق که افعال ما مقدر نباشد این تقدیر بل بیشتر برگزاف باشد انما یقال خلقت الادیم فعلا وکلام در این باب مستقصی برفت . ثم صورناکم . تصویر جعل الشیء علی صورة باشد وصورت بنی باشد مقوم برهیئت ظاهر حق تعالی گفت ما آفریدیم شما را واز کتم عدم بحیز وجود ما آوردیم و رقم هستی بر قالب شما ما کشیدیم و این صورت بان لطیفی ما نگاشتیم فی ظلمات ثلث . در ظلمت شب وظلمت شکم وظلمت رحم وهر مصور که باشد از تاریکی احتراز کند تا نگاشته او تباه نشود و از آب احتراز کند تا نقش او منتفی نگردد وحق تعالی در این سه تاریکی صورت تو بر آب نگاشت تا بدانی که چنانکه او با خلقان نماند فعل او بافعل دیگران نماند . ثم قلنا للملئکه اسجدوا لآدم . انگه فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید سجده تعظیم نه سجده عبادت چنانکه بیان کردیم در سورة البقره و در آیه دلیل است بر تفضیل انبیا بر ملائکه از آن وجه که رفت اگر گویند چه گونه گفت ثم قلنا للملئکة اسجدوا لآدم . پس ما پس از خلق شما گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید و سجده فرشتگان آدم را پیش از خلق ما بود گوئیم از این چند جواب است یکی انکه حسن بصری و ابو علی وجبائی گفتند مراد بخلق وتصویر ما خلق وتصویر پدر ماست آدم یعنی ما آدم را بیافریدیم وبنگاشتیم انگاه فرشتگان را گفتیم که اورا سجده کنید و این چنان باشد که خطاب جماعتی بمعاملتی کنی که با سلاف ایشان رفته باشد چنانکه در حدیث بنی اسرائیل بیان برفت فی آیات کثیرة من قوله واذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و قوله اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب . واین جمله با پدران ایشان رفت زجاج گفت معنی خلقناکم آن است که ابتدا نا خلقکم بخلق آدم ثم قلنا للملئکة وجه دوم عبد الله عباس و مجاهد وربیع وقتاده وسدی گفتند معنی آنست که خلقنا آدم ثم صورناکم فی ظهره ثم قلنا للملئکة ما آدم را بیافریدیم و شما را در پشت او بیافریدم خلق تقدیر و تصویر وتقریر انکه فرشتگان را گفتیم که آدم را سجده کنید وجه سوم آنست که ما بیافریدیم وبنگاشتیم پس خبر دادیم شما را که ما گفتیم فرشتگان را که آدم را سجده کنید ووجه چهارم آنست که اخفش گفت ثم بمعنی واو است چنانچه گفت ثم الله شهید علی ما یفعلون ومثله قوله ثم کان من الذین آمنوا وقوله واستغفروا ربکم ثم توبوا الیه علی احد الاقوال وقال الشاعر . سئلت ربیعة من خیرها . ابا ثم اما فقالوا لمه . بعضی دگر گفتند معنی آن است که بیافریدیم شما را در پشت پدر پس بنگاشتیم شما را در رحم مادر بعضی دگر گفتند خلقناکم خلق تقدیر ما شما را وصورت شما را بتقدیر در آوردیم دون خلق الایجاد انکه فرشتگان را

امر کردیم بسجدهٔ آدم سجده کردند جمله فرشتگان که مامور بودند بسجدهٔ آدم مگر ابلیس که از جملهٔ ساجدان
نبود . قال مامنعك الا تسجد اذ امرتك . خدای تعالی گفت ابلیس را که چه منع کرد تورا از سجدهٔ آدم چون
من تورا فرموده و ما استفهامی است و در لا سه قول گفتند فی قوله الا تسجد یکی انکه صله است و زیاده و سبیل تاکید
چنانکه گفت . لئلا یعلم اهل الکتاب ، ومعنی انکه لیعلم و کقوله . لا اقسم بیوم القیمة و کقوله فلا اقسم بمواقع
النجوم و کما قال الشاعر . ابی جوده لا البخل واستعجلت به . نعم من فتی لا یمنع الجود نائله . یعنی ابی جوده و البخل
وابو عمرو بن علا روایت کرد لا البخل بجر و تفسیر کرد لا را بکلمة ای کلمة البخل لا را اسم کرد و بخل را صفت او
برای انکه لا کلمه بخل باشد کانه قال ابی جوده ان یقول لا دوم انکه ما دعاك الی ان لا تسجد چه دعوت کرد تورا بانکه سجده
نکردی سوم انکه ما احوجك الی ان لا تسجد فرا گفت چون منع متضمن نفی بود مؤکد کرد آنرا بلا چنانکه ماء نفی بان
نافیه تاکید کنند یقال ما ان رایت مثله قال الشاعر . ما ان راینا مثلهن لمشعر . سود الرؤس فواحل و قیول . اگر گویند
چگونه گفت مامنعك و ابلیس ممنوع نبود از سجده گوئیم انچه صارف بود اورا از سجده از اعتقادات باطل آنرا مانع
خواند بر توسع چنانکه داعی را حامل و باعث خوانند انکه حکایت جواب ابلیس باز کرد که او گفت مانع و صارف
من آن بود که از او بهترم برای انکه مرا از آتش آفریدی و اورا از گل و این خطاست هم در اصل و هم در علت برای
انکه عبادت خدای را باشد و تبع مصلحت باشد و قدیم تعالی برای منفعت بنده فرماید اورا نرسد که اعتراض کند
از انجا که او مصلحت نداند و انکه نیز مخطی بود در تعلیل تفضیل خود بر آدم برای انکه هر دو را خدای آفرید
بحسب مصلحت یکی را از آتش و یکی را از گل و هیچ دورا در آن اختیاری و فعلی نبود و خیریت و تفضیل بچیزی
باشد از جهة بنده نه بینی که گفت . ان اکرمکم عند الله اتقیکم . دگر انکه مسلم نیست که آتش بهتر از خاك است برای
انکه خیریت را در این مواضع مراد با و کثرة منافع باشد چه کثرت ثواب صورت نبندد و منافع در خاك بیشتر است
از انکه در آتش چه زمین مستقر آدمی و جمله حیوانست و منزل و مأوای ایشانست و جای متصرف و کشتنگاه
ایشان است مرده و زنده چنانکه گفت . الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا دگر جای رزق و روزی حیوانات
است و تخم کارند در او یکی را هفتصد و کمتر و بیشتر بر دهد و شاعر گفت . فالارض معقلنا و کانت امنا ، فیها
معایشنا و منها نخرج . ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیر گفت که عبدالله عباس گفت . اول من قاس ابلیس فاخطاء
القیاس فمن قاس الدین بشیء من رأیه قرنه الله مع ابلیس . اگر گویند چرا ابلیس اعتراض کرد بر خدای تعالی
با انکه دانست که خدای تعالی جز حکمت و صواب نفرماید جواب گوئیم بنزدیك ما چنان است که ابلیس خدای
شناس نبود و در وقتیکه خدای را عبادت میکرد منافق بود برای انکه ارتداد باطل است از وجوهی که بیان کردیم
فیما مضی و لقوله تعالی . وکان من الکافرین . و بر این مذهب سؤال ساقط باشد و قومی استدلال کردند بایة بر انکه
امر بر وجوب باشد برای انکه خدای تعالی ابلیس را مذمت و ملامت و لعنت کرد بر مخالفت امر و اگر بر ندب بود
و مخالفت مطلق امر لعنت نفرمودی و نزد سید رحمة الله ظاهر اوامر قرآن بر وجوب باشد و اوامر لغت بر توفیق است
تا دلیل ره نماید که بر وجوب است یا ندب انکه حق تعالی چون ابلیس نافرمانی کرد اورا لعنت کرد و براند و گفت
برو و از انجا فرو شو بزمین که اینجا جای پاکان است قال فاهبط منها . گفت از این آسمان هبوط کن و فرو شو و
هبوط نزول باشد و انتقال من علو الی سفل قال الشاعر . کل شیء حره مصیرهم قل و ان اکثروا من العدد . ان یغبطوا
اهبطوا و ان امروا . یوما فهم للفناء و الفسد . و در ضمیر منها خلاف کردند بعضی گفتند راجع است با آسمان و ابو علی
گفت راجع است با بهشت اگر گویند ابلیس از کجا شناخت که این قول او را خدای تعالی گفت گوئیم از این دو جواب

است یکی انکه این بر زبان بعضی ملائکه گفت که او دانست که ایشان دروغ نگویند دوم انکه اورا خدا گفت این
کلام مقرون با علم معجزی . فما یکون لك ان تتکبر . تورا نرسد و نباشد که در آسمان یا در بهشت تکبر کنی و
تکبر اظهار کبر نفس باشد بر سبیل تفضیل خود بر چیزهای دیگر و تفعل بناء تکلف باشد و این در آدمی و جمله مخلوقات
صفت ذم باشد و در خدای تعالی صفت مدح نحو قوله الجبار المتکبر انگه اورا براند بر وجه استخفاف و گفت برو که
تو از جملهٔ ذلیلان و خوارانی و الصغار المذلة و اصله من صغر الجرم یقال صغر الشیء صغرا و صغر صغرا و صغارا
اذا ذل و من الاول صغیر و من الثانی صاغر قال الله تعالی . حتی یؤتوا الجزیة عن ید و هم صاغرون . و تصاغرت
الیه نفسه اذا ذلت عند این حال چون ابلیس آیس شد از رحمت خدای تعالی و عزم اصرار بر کفر کرد و با آدم و
آدمی دشمنی پیشه گرفت تا انداخت آن در آمد که آدمی را چگونه چون خود کند گفت بار خدایا . انظرنی الی یوم
یبعثون . مرا امهال کن و مهلت ده و تأخیر کن و وقت مرگ من باز پس دار تا بروز قیامت و انظار افعال باشد من النظر
الذی هو الانتظار یعنی مرا مادام منتظر وقت مرگ و اجل خود کن که مادام تا منتظر بود مرگ با و نرسیده باشد
که چیزی نا آمده را توقع و انتظار کنند چون بیاید انتظار منقطع شود این از باب احفرت زیدا بئرا باشد و وجوه
و معانی نظر از این پیش گفته ایم وجهی ندارد اعاده کردن . الی یوم یبعثون . از میان جمله اسماء جز ظروف که
اضافه کنند با جمله اگر فعلی باشد و اگر اسمی و هیچ اسم را اضافه نکنند با جمله تقول جئتك اذا طلعت الشمس و
یوم قدم فلان و اذا الخلیفة عبدالملك و ما اشبه ذلك . تا آن روز که بعث کنند و بر انگیزند ایشان را و خدای تعالی
این حکایت باز کرد از ابلیس تا بدانند که ابلیس با عظم ارتکاب معصیت و خطیئة آیس نبود از اجابة خدای تعالی تا
بندگان آیس نشوند و طمع نبرند از رحمة او خلاف کردند در انکه خدای تعالی دعای ابلیس بر وفق سؤال او
اجابت کرد یا نکرد سدی گفت نکرد برای انکه او زندگانی تا بروز بعث خواست و روز بعث روز نشر باشد نه روز
مرگ ولیکن و الکن تا بوقت مهلت داد اورا که خدای تعالی صلاح داند چنانکه گفت . الی یوم الوقت المعلوم . قولی
دگر آن است که انظار و تأخیر عقوبت خواست تا بروز قیامت خدای تعالی اجابت فرمود و تأخیر عقوبت او کرد
تا قیامت و تعجیل نفرمود در باب عقاب او و قول دوم بهتر است برای انکه نشاید که خدای تعالی اعلام کند مکلف
جایز الخطا را که او را انظار و امهال کرد مدت دراز برای انکه اغرا باشد بقبیح و از حکیم نیکو نبود و بر قول اول
تاویل آن است که خدای تعالی بمعلوم خود تعلیق کرد او را او را وقتی معین نزد و چون چنین باشد هیچ وقت ایمن نباشد
که آن وقت معلوم است که خدای نزد اجل او را پس او در این باب همچو ما باشد که اجل خود ندانیم و مغری نباشد
بقبیح و اگر چه غرض ابلیس در انظار و امهال خواستن از خدای تعالی آن بود که تا اضلال و اغوای بندگان خدا
کند غرض خدای تعالی در امهال او آن بود تا تعریض کند او را منزلت ثواب و وقت توبه و اعتذار بر او موسع کند اما
انکه او اختیار توبه و ایمان نخواهد کردن از خدای نباشد از او باشد بسوء اختیار او اما علم خدای تعالی بانکه
او اختیار توبه و ایمان نخواهد کردن مانع نباشد خدای را تعالی از این فعل برای این غرض و حامل و باعث او
نبود بر آن چه علم تعلق دارد بالشیء علی ما هو به و او را بر وجهی و صفتی نگرداند و از باب تکلیف من علم
الله انه یکفر باشد و کلام در این معنی در دگر جا مستقصی رفته است اما انکه خدای تعالی شاید تا اجابة دعای کافر
کند در او خلاف کردند ابو علی گفت نشاید برای انکه در این معنی تعظیم او باشد خدای تعالی تعظیم نکند
کافر را ابن الاخشاد گفت روا باشد که دعای کافر اجابت کند چون در اجابت او مصلحتی داند او را یا بعضی
مکلفان را و این قول درست تر است حق تعالی گفت من انظار تو کردم تا بوقت مصلحت یا تأخیر عذاب تو

کردم تا روز قیامت . قال رب بما اغویتنی . انکه خدای تعالی حکایت کرد از ابلیس انچه او گفت عند این حال گفت ابلیس گفت بار خدایا باین اغوا که مرا کردی ودراین با چند قول گفتند یکی انکه بمعنی مع است کقولهم اخذه برمته ای مع رمته واشتریت الدار بالاتها ای مع آلاتها ومعنی انکه بار خدایا با انکه مرا اغوی کردی من چنین کنم وقولی دگر آنست که باء بمعنی لام است یعنی برای انکه مرا اغوی کردی من بنشینم وسیم انکه باء قسم است ای بحق اغوائك ایای . بحق اغوای تو مرا ووجه بهترین آنست که این باء بدل است یعنی ببدل انکه تو اغوی کردی من چنین کنم من قول الشاعر . فلیت لی بهم قوما اذا رکبوا . لما کان هذیلا یفل . واین وجه را بیان کرده ایم پیش از این در نظایر این آیه ودر معنی اغوی چند قول گفتند جبائی وبلخی گفتند معنی او در آیه تخییب است ونومید کردن چنانکه شاعر گفت . فمن یلق خیرا یحمد الناس امره . ومن یغو لا یعدم علی الغی لائما . ای من کان غنیا یحمد الناس امره ومن کان خایبا من المال لایزال یجد لائما یلومه علی فقره . عبدالله عباس وابن زید گفتند معنی آنست که چنانکه حکم کردی بضلال وغوایت من وسوم بعضی دگر گفتند مراد باغوای اهلاکست من قوله . فسوف یلقون غیا . ای هلاکا ووجه بهترین آنست که ابلیس مع کفره قدری بود اینکه گفت بر مذهب جبر گفت ونسبت کرد اغوا واضلال را با خدای تعالی چنانکه مجبران گفتند واین ظاهر آیه است وحمل کردن آیه را بر ظاهر وعذر ابلیس ناکردن اولیتر باشد چه این کلام محکی است از او واز او پیش از این در وجود آمد تا اینقدر با او گمان نبردند که در حق خدای روا دارد اطلاق این کردن ای عجب اگر آدمی نسبی آدم مذهب باش چرا طریقه آدم رها کرده فی الاعتراف بالذنب فی قوله . ربنا ظلمنا انفسنا . وطریقه ابلیس گرفته فی قوله . رب بما اغویتنی . دگر مجبره چون اندیشه کنی اسوء حالا من ابلیس است برای انکه ابلیس غوایه خود تنها بخدا حواله کرد وغوایت همه غاویان بخود حواله کرد که . لاغوینهم اجمعین . پس انکه یك کفر بخدا حواله کند نه چنان باشد که انکس که همه کفرها بخدای حواله کند قوله لاقعدن لهم انکه گفت باء قسم است برای آن گفت که لام بجواب قسم باز آمد وانکه گفت باء قسم نبود گفت این لام جواب قسم مضمر است گفت بر ره راست تو بنشینم برای ایشان وایشان را از راه بر گردانم وبا راه کج برم باغراء واغوی ووسوسه ودعوت ونصب صراط بر ظرف متسع است ظرف در جای مفعول به نهاد ودر کلام حرف جر مقدر است حذف کرد والتقدیر علی صراطك المستقیم فلما حذف حرف الجر وصل الفعل فعمل فیه کما قال الشاعر . لدن بهز الکف یعسل متنه . فیه کما عسل الطریق الثعلب . ای کما عسل الثعلب فی الطریق وقال آخر . کانی اذا اسعی لاظفر طائرا . مع النجم فی جو السماء یصوب . ای لا ظفر علی طایر . ثم لاتینهم . پس با ایشان شوم از جمیع جهاة احاطت از پیش ایشان واز پس وراست وچپ ایشان ومفسران در این چند قول گفتند عبدالله گفت وابرهیم وقتاده وحکم وسدی من قبل دنیاهم واخرتهم ومن جهة حسناتهم وسیئاتهم گفتند این کنایه است پیش وپس عبارت است از دنیا وآخرت چپ وراست کنایت است از حسنه وسیئه مجاهد گفت یعنی از اینجا که به بینند واز آنجا که نه بینند برای انکه مردم از پیش بینند واز پس نه بینند بلخی وجبائی گفتند من جمیع جهات الحیلة این کنایتست از انواع حیله عبدالله عباس را پرسیدند که چرا فوق وتحت رها کرد از جمله جهات جواب داد که جهة فوق جای نزول رحمة خداست واو دانست که اواز رحمة بر بنده راه نیابد واز زیر قدم آمدن وحشت آرد انس ندهد باقوم گفت معنی انکه . لاتینهم بین ایدیهم . یعنی کار آخرت بر چشم ودل ایشان خوار گردانم . ومن خلفهم . یعنی بفرمایم تا جمع مال کنند وبان بخل کنند ودر حق خدای وحقهای دگر نبدهند تا بر وارثان بماند از پس مرگ ایشان . وعن ایمانهم . کار دین ایشان بر ایشان تباه گردانم وشبهه در دل ایشان مقرر گردانم . وعن شمائلهم . ولذات

بر ایشان محبب کنم وبا ایشان مقرب گردانم زجاج گفت . من بین ایدیهم . اغوا کنم ایشانرا از پیش روی یعنی وسواس کنم ایشانرا تا بعث ونشور دروغ دارند . ومن خلفهم . واز پس اغوا کنم یعنی تا اخبار امتان گذشته دروغ دارند وبرای آن در اول من گفت ودر دوم عن که ابتدای غایة باشد آغاز آمدن از پیش روی ایشان کنم وانگه بس پشت وانگه عن آورد که در او معنی عدول وانحراف است یعنی از آن روی بگردم وبا راست وچپ ایشان شوم واما دخول ثم برای آن است که بیان کند که این قصد را از این جهات پس از قعود باشد بر راه ایشان برای انکه اول بیاید وبنشیند وانکه در قصد اغوا واضلال گیرد وبعضی دگر گفتند معنی آنست ثم اقول پس میگویم من چنین کنم . ولا تجد اکثرهم شاکرین . وچنان سازم که بیشتر شانرا شاکر نیابی اگر گویند چگونه خبر داد از غیب واین از کجا شناخت که ایشان بیشتر طاعت او بخواهند داشتن وکفران نعمت خدا کردن گوئیم از این دو جواب است یکی انکه پیش از آن دانست از قول فرشتگان باعلام خدای تعالی ایشانرا دوم انکه حسن بصری گفت از ظن خود خبر داد چنانکه خدای تعالی گفت . ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین . برای انکه چون او قصد آدم کرد بوسوسه مقصودش از او حاصل شد دانست که فرزندانش در قوت وثبات قدم از او ضعیفتر باشند خدای تعالی بعد از این حکایة آن بکرد که او را چه گفت وچگونه براند ولعنت کرد وگفت . اخرج منها . از انجا برو . مذؤما . عبدالله عباس گفت ملوما ملامت وسرزنش کرده ابن زید گفت یعنی مذؤما یقال ذامه یذومه ذاما وذامه یذیمه ذیما اذا عابه والذیم اشد العیب قال الشاعر . صحبتك اذ عینی علیها غشاوة . فلما انجلت قطعت نفسی اذیمها . وقال امیة بن ابی الصلت . وقال لابلیس رب العباد . اخرج دحیرا لعینا مذؤما . وقال الاعشی وقد قالت قبیلة اذا رأتنی . واذ لا یعدم الحسناء ذاما . مدحورا ای مدفوعا علی وجه الهوان رانده ودفع کرده بر وجه استخفاف ومهانت وقیل هو الطرد یقال دحره یدحره دحرا ودحورا مجاهد وسدی گفتند مدحور رانده باشد قوله . لمن تبعك منهم . این لام جواب قسم محذوف است یعنی هر که از ایشان که آدمیانند تورا که ابلیسی متابعة کنند . لاملئن جهنم منکم اجمعین . دوزخ را از شما واز ایشان پر بار کنم وبرای آن خطاب اول بر واحد کرد که خطاب با ابلیس بود چون بجزا رسید غاوی ومغوی را ضال ومضل را وداعی ومجیب را بیکبار در جزا آورد بر عموم گفت منکم از شما همه تا در باب زجر ووعید بلیغتر باشد ولام در لاملئن هم جواب قسم است وروایه شاذ از عاصم که او خواند لمن تبعك بکسر لام بر تقدیر حذف مبتدا وتقدیر انکه لمن تبعك النار اجمعین از توابع تأکید باشد انکه چون قصه ابلیس گفته بود وطرد ولعن او گفت آدم را یا آدم تو وجفتت در بهشت بنشینید خلاف کردند که کدام بهشت بود بعضی گفتند بهشت خلد بود برای انکه این لفظ چون اطلاق کنند معرف بلام تعریف عهد جز این بهشت معروف نباشد چنانکه السماء والارض از او جز آسمان وزمین که ما می بینیم ومعهود است نشناسند دون سقف البیت وقوائم العرش وزن را زوج وزوجه گویند چون در کلام قرینه باشد که بدانند که مراد بزوج زن است تاء تأنیث نیارند چه آن برای فرق میاید پس اینجا باضافه از تانیث مستغنی اند برای انکه جفت مرد معلوم است که مرد نباشد وجز زن نبود وصاحب المنزل را ساکن الدار گویند اگرچه وقتها از انجا حرکت کنند وبر ود علی التغلیب برای انکه اوقات بیشتر انجا باشد وگویند فلان ساکن اوست چون مستأجر او باشد در سرای ودکان او این هم بر این وجه باشد وبهر دگر گفتند که بستانی بود از جملهٔ بستانها نه بهشت خلد بود چه اگر بهشت خلد بودی او را از انجا بیرون نیاوردندی که از بهشت خلد کس بیرون نیاید واین قول ضعیف است برای انکه از بهشت خلد انکس بیرون نیاید که بر سبیل ثواب انجا باشد واما انکه بر سبیل تفضل ومصلحت انجا باشد ودر انجا مکلف

بود تامصلحت اقتضا كند انجاش ميدارند چون مصلحت بگردد ببعضی اسباب از انجاش بدر آرند قوله . وكلا من حيث شئتما . لفظ امر است ومراد اباحت خدای تعالی جمله بهشت آدم را مباح كرد وحوّا را كه در بهشت هر كجا خواهند باشند و هرچه خواهند خورند جز يك درخت كه ايشان را امر كرد بلفظ نهی بر وجه ندب كه گرد آن نگردند واز آن نخورند اختلاف اقوال در آن درخت گفتيم و بنزديك ما تناول درخت بر ايشان حرام نبود اگرچه لفظ نهی است مراد باين لفظ امر است بر سبيل استحباب برای انكه نهی انكه حقيقة باشد كه ناهی كاره باشد منهی عنه را وحكيم كاره نباشد الا قبيح را و پيغمبران عليهم السلام ارتكاب قبايح نكنند واخلالی بواجب نكنند برای انكه منفر باشد از قبول قول ايشان و هرچه منفر باشد واجب بود كه ايشان از آن منزه باشند تاغرض قديم تعالی منقض نشود ببعث ايشان چه غرض ببعث ايشان قبول وامتثال است هرچه در قبول وامتثال قدح كنند بايد تا مصروف باشد از ايشان بلطفی كه آن را عصمت خوانند واين دو لفظ اعنی امر و نهی متداخل باشند وايشان را صيغتی مخصوص نباشد كه در او اشتراك واحتمال نبود بل امر كنند بلفظ نهی و نهی كنند بلفظ امر برای تداخل معانی ايشان از انجا كه در امر ترغيب بود در فعل و تزهيد بود در ترك و در نهی عكس باشد تزهيد بود در فعل و ترغيب در ترك و در معنی امر بچيزی روا بود كه نهی بود از ضدش بر سبيل مجاز نه بينی كه قايل چون گويد امرتك بمواصلة زيد معنی آن باشد كه نهيتك عن هجرانه و كذلك نهيتك عن هجر زيد امرتك بمواصلته باشد و در معصيت آدم خلاف كردند بعضی گفتند كبيره بود وآن حشويانند واصحاب الحديث و معتزله گفتند معصيتی بود صغيره و نظام و جعفر بن مبشر گفتند بر سبيل سهو وغفلت بود وجبائی گفت بر سبيل تأويل بود كه آدم گمان برد كه او را نهی از درخت معين كردند و نهی متناول بود جنس را و بنزديك ما چنانست كه خدايتعالی آدم را مندوب كرد بترك تناول اگر تناول نكردی او را در آن ثواب بسيار بود اما بر تناول او را ذمّی وعقابی نبود و همچنين گوئيم در ساير انچه حوالتست بر انبياء عليهم السلام و آياتی واخباری كه متضمن چيزی است از اينمعنی حكم اين باشد . فتكونا من الظالمين . اوليتر آنست كه گويند جواب نهی است برای آن نون بيفتاد كه منصوبست و بعضی گفتند مجزوم است عطفاً علی قوله . ولا تقربا ولا تكونا . وقول اول بهتر است ومعنی ظلم در آيه بخس و نقصانست من قوله تعالی . آتت اكلها ولم تظلم منه شيئاً . ای لم تنقص منه شيئاً ومعنی انكه حظ نفس خود از ثواب نقصان كرده باشی ولا بد است معتزله را از انكه هم اين تأويل كنند برای انكه ايشان نگويند كه آدم ؏ چيزی كرد كه مستحق عقاب شد بل گويند معصيت او صغيره بود وصغيره آن باشد كه عقاب او مكفر بود باجتناب كبائر پس معنی هم اينقول باشد قوله . فوسوس لهما الشيطان . انكه حقتعالی بيان ميفرمايد كه ابليس چه تلبيس كرد تا آدم و حوا را از بهشت بيرون آورد گفت . فوسوس لهما الشيطان . گفت وسوسه كرد ايشانرا يعنی آدم و حوا را و وسوسه دعوت باشد بكاری بصوت خفی ومثله الهمهمه قال روبه . وسوس يدعو مخلصاً رب الفلق . سراً و قد اوّن تاوّين العقق . وقال الاعشی . تسمع للحلی وسواساً اذا انصرفت . كما استعان بريح عشرق رجل . ومراد بالشيطان ابليس است برای آنش شيطان خوانند كه او دور است از خير و رحمة من شطن اذا بعد . ليبدی لهما . ابداء اظهار باشد حق تعالی باز نمود كه غرض ابليس در آن وسوسه چه بود تا ايشان را از لباس بهشت برهنه كند وعورت ايشان كه پوشيده بود بجامهای بهشت پيدا گرداند و موارات ستر باشد و توارى اذا استتر و واريته و سترته وضد ابداء اخفا باشد وابداء و اظهار جعل الشیء بحيث يصح ان يدرك باشد چيز را چنان كنی كه ادراك او توان كردن وعورت را برای آن سوأة خوانند كه در ظهورش مساة صاحبش باشد و در خبر چنين است كه چون ايشان از آن درخت

تناول كردند بادی برآمد وتاج از سر ايشان بربود و بادی برآمد وحله از بر ايشان بيرون كرد وعورت ايشان ظاهر كرد آدم كه آن ديد برميد و گريختن گرفت حق تعالی گفت . يا آدم فراراً منی . از من ميگريزی گفت لا بل حياءً منك نه بار خدايا بل شرم ميدارم از تو انكه ابليس وسوسهٔ اين كرد كه خدای تعالی حكاية ميكند از او كه او گفت باسوگند كه بخورد كه خدای تعالی شمارا از اين درخت نهی نكرد الا تا شما دو فرشته نباشيد يا شما در انجا مخلد نمانيد واين چنان نمود كه بر وجه نصيحت ميگويم و در انكه چگونه با ايشان رسيد سه قول گفتند حسن گفت بعدی بود ميان ايشان ابليس بزمين بود وايشان باسمان در بهشت بودند بقوتی كه خدای تعالی داده بود ابليس از زمين ايشان را وسوسه كرد و ابو علی گفت ايشان را برون بهشت گفت كه ايشان هر وقت بيرون آمدندی ابن الاخشاد گفت ايشان در بهشت بودند و او برون بهشت بود قوله . الا ان تكونا ملكين . گفتند تقدير آن است كه لئلا تكونا ملكين . وزجاج گفت كراهة ان تكونا ملكين يحيی بن ابی كثير خواند ويعلی بن حكيم . الا ان تكونا ملكين . بكسر لام لقوله . هل ادلكم علی شجرة الخلد وملك لا يبلی . وجمله قراء بفتح لام خواندند اگر گويند چگونه ايهام كرد بر ايشان كه بخوردن درخت مرد را از صورت انسانيت انقلاب افتد بصورت وطبع ملكی و فرشته گوئيم از اين دو جواب است يكی انكه چنان نمود ايشان را كه اين در حكم خداست كه هر كه از اين درخت بخورد فرشته شود و مرا اين معلوم شده بعلم سابق و جواب دوم انكه شما بمنزلهٔ دو فرشته شويد در رفعت منزلت وعلو مرتبت و جماعتی باين آيه تمسك كردند بر آن كه فرشتگان به از پيغمبران باشند نه بينی كه او پيغمبر بود و بغرور درجهٔ فرشتگی و پايهٔ ايشان تمنای آن كرد و خواست كه فرشته باشد تناول درخت كرد جواب آن است كه در آيه ذكر ثواب و قلت و كثرت او نيست و معلوم است كه غرض از اين آن باشد كه آن به بود كه ثوابش بيشتر باشد و اين در آيه نيست و انما بر ايشان تلبيس كرد كه شما از اين درخت منهی نه مگر انكه فرشته بوده ايد چون فرشته نه ايد منهی نه يعنی فرشته باشد كه منهی باشد از اين درخت چون شما فرشته نه ايد بدانيد كه رواست شمارا از اين درخت خوردن و بر قرائة انكس كه لام مكسور خواند سؤال ساقط باشد . وقاسمهما . و با ايشان سوگند خورد كه غرض من باين گفتار نصيحت شماست و اين از باب مفاعله است كه ميان دو كس باشد مثل قولهم طارقت النعل وعاقبت اللص وعافاه الله وقال الهذلی . وقاسمهما بالله جهداً لانتم . الذ من السلوی اذا مانشورها . چون سوگند خورد شبههٔ ايشان قوی شد از انجا كه ظن ايشان چنان بود كه هيچكس دليری نيارد كردن بر سوگند بدروغ واز جمله دواعی شد ايشان را در تناول درخت ولام تأكيد را موضع صدر كلام باشد نحو قولك لزيد منطلق مگر در خبر ان كه نخواستند كه جمع كنند بين انّ ولام اذهما للتأكيد دو حرف تأكيد در يك جای جمع نكردند لا يقال ان لزيداً منطلق بل چو ان باشد لام در خبر آرند يقال ان زيداً لمنطلق و كذلك يقال انی لك لناصح ولا يقال انا لك لناصح انما يقال ناصح بغير لام و من تبيين را باشد و شايد كه تبعيض بود والمعنی انا لكما بعض الناصحين . فدليهما . يعنی ارسلهما تشبيه كرد ايشان را بر كسی كه بر ارتفاعی باشد از آن پايه فرود آيد گفت بغرور و فريفتن ايشان را از منزلت بلند بر زمين پست فرود آورد من قولهم ادليت الدلو اذا ارسلتها فی البئر و دليه برای مبالغه فرمود وتدلی فلان الی الشر اذا هوی اليه ولا يقال تدلی الی الخير برای انكه شرّ سافل باشد و خير عالی واصل غرور من الغر باشد وهو طی الثوب علی عيوبه قال الشاعر . كان غرمته اذ تجنبه سير صناع فی اديم تكلبه . والغرزق الطاير فرخه لما فيه من الخفاء من فيه الی فيه والغر الذی لم تحنكه التجارب وبيع الغرر بيع الشیء المستور جزافاً والغرارة الوعاء لخفاء مافيها والغرة بياض فی جبهة الفرس لانها تغرك بحبها . فلما ذاقا الشجرة . چون از آن درخت بخوردند عورت ايشان ظاهر شد واين نه بر وجه عقوبت بود اگرچه عند تناول درخت بود برای انكه

سلب لباس و تقویت المنافع از باب عقاب نباشد و انما عقاب ضرری باشد مستحق مقرون باستخفاف و اهانت و اگر اخراج از بهشت و سلب لباس و تقویت منافع عقوبت بودی پیغمبری و اولیای خدای مادام معاقب بودندی دگر انکه عقوبت باستخفاف و اهانت باشد و چگونه شاید که انکس که خدای ما را در حق ایشان تکلیف کرده است بغایة اجلال و نهایة تعظیم از خدای مستخف و مهان باشند و نفس کدام عاقل ساکن باشد بقبول قول مستخفی مهان القدری و این معنی روا ندارد بر پیغمبران خدای الا انکس که قدر ایشان نداند و منزلت ایشان نشناسد چون ایشان از درخت تناول کردند و در معدهٔ ایشان قرار گرفت جامه از ایشان بیرون کردند قتاده گفت جامهٔ ایشان از ناخن بود چون از آن بخوردند خدایتعالی از ایشان فرو کشید و عورتهای ایشان پیدا شد و طفقا ای اقبلا و جعلا یقال طفق یفعل و جعل یفعل و اخذ یفعل کذا باستادند و برگ درختان بهشت برهم میدوختند و بر عورت میپوشیدند مفسران گفتند برگ انجیر بود حق تعالی بلفظ خصف گفت برای انکه چون دوختن نعلین میدوختند تا عورت بپوشیدند عبدالله عباس و قتاده گفتند خدایتعالی گفت یا آدم نه همه بهشت تورا مباح کرده بودم گفت بلی گفت چرا از این یکدرخت تورا گزیر نبود گفت بارخدایا من گمان نبردم که کسی سوگند خورد بتو و نام تو بدروغ حق تعالی گفت این عیش بر خویشتن تباه کردی محمد بن قیس گفت ابلیس این وسوسه القا کرد بمار مار القا کرد بحوا حوا بادم گفت اول حوا تناول کرد خدای تعالی آدم را گفت چرا خوردی گفت حوا گفت مرا حوا را گفت چرا گفتی گفت مار گفت مرا مار را گفت چرا گفتی گفت ابلیس گفت مرا آدم را گفت اما شما را بزمین فرستم و بعضی دشمن بعضی باشید شیطان دشمن شما باشد و شما دشمن او و مار دشمن شما باشد و شما نیز دشمن او تا هر یکی از ایشان چه از صاحبش فرصتی یابد بجانش گزند کند حوا را گفت چنانکه درخت را خون آلود کردی هر ماهت خون آلود کنم و مار را گفت پایهایت بستانم و بر هات تا بر شکم روی و هر که تورا بیند و بر تو دست یابد سرت بکوبد ابلیس را گفت تو از اینجا برو ملعون و مدحور و آدم را گفت بزمین رو پس از انکه در بهشت روزی من میخوری . هنیئاً مریئاً رغداً . اکنون در زمین جز بکدّ رنج نخوری چون آدم بزمین آمد او گرسنه شد و از خویشتن حالتی یافت که پیش از آن نیافته بود . نشیش کنشیش الذربین جلده ولحمه . گفت بارخدایا مرا حالتی است که از آن عبارت نمیدانم کردن جبرئیل آمد و گفت این درد را نام جوعست و دواء او را طعام است تو گرسنهٔ و بطعام سیر شوی گفت طعام از کجا آرم گفت من تورا از بهشت آنچه سبب و آفت و اخراج تو بود از آن و آن گندم است آورده ام و گندم پیش او بنهاد تا راحت راهم از آنجا بود که رنجت بود خواست تا آن گندم بخورد جبرئیل گفت این همچنین که بینی خوردنی نیست این می باید کشتن تا خدایتعالی برکت کند در این گفت کشتن چگونه باشد گفت منت بیاموزم گفت این بالت توانی کردن گفت آلت از کجا آورم گفت منت بیاموزم آلت کردن انکه او را آهن آورد و چوب و آتش و او را آهنگری و درودگری بیاموخت تا او آلت بزرگری بساخت چون آلت تمام کرده بود گفت این گندم بر زمین بیفشان و زمین بر شیوان و دانه بخاک بپوشان همچنان کرد چون قراح زمین بکشت بان قراح شد این رسته بود چون آن دگر برست آن پیشین رسیده بود و چون آن دگر برسید آن اول خشک شده بود و بدرو آمده چون زمین تمام بکشت و تخم در آن افکند و از کشتن بپرداخت همه رسیده بود بیکبار خواست تا بخورد جبرئیل ؑ گفت این نشاید خوردن چنین بدرو بدروید خواست تا بخورد گفت گرد کن و بر خرمن نه چون جمع کرد خواست تا بخورد گفت نه در پای گاو خورد کن چون خورد کرد خواست تا بخورد گفت نه بر باد ده تا دانه از کاه جدا شود برباد داد و پاک کرد خواست تا بخورد گفت نه آس کن تا آرد شود در آسیا آس کرد تا آرد شد خواست تا بخورد گفت نه عجین کن عجین کرد خواست تا بخورد گفت نه بپز باتش تنور باتش بپخت

چون از تنور بر آمد گفت اکنون بتوان خوردن که بحدّ خوردن رسید آدم دست دراز کرد و از آن لقمهٔ بشکست و در دهن نهاد هنوز گرم بود دهنش بسوخت جبرئیل گفت تعجیل کردی رها بایست کردن تا سرد شود تا بدانی که هر کس که بکام خود گامی بر دارد هزار گامش بناکامی بر باید داشت چون مقصود حاصل کند و بچنگ آرد خواهد تا در دهن نهد پیش از وقت کامش بسوزد تا بدانی که راحت دنیات برنج آمیخته است این نه سرای خلوص است و نه جای جای خلاص است اینجات راحت خالص نباشد ، حلاوة دنیاك مسمومة . فلا تأ كل الشهد الا بسمّ ؛ هموملك بالعیش مقرونة . فلا تقطع العیش الا بهم ، اذا تم امر دنا نقصه . توقع زوالاً اذا قیل تم . وقال سوید بن عامر . والخیر والشر مقرونان فی قرن . بکل ذلك یاءتیك الجدیدان . چون آدم با پایه و منزلت او تا این همه رنج بنزدیك لقمه نان حلال در دهن نهاد تو میخواهی تا بی رنج حلال بدست آری برنج بدست آید و مجاهده و مکابده که طلب الحلال جهاد انکه در حال بدرت آدم اندیشه نکنی که بیك ترك مندوب موجب خروج او شد از بهشت تو می پنداری که ترك چندین واجبات وارتکاب چندین مقبحات موجب دخول تو خواهد بود به بهشت اینست اندیشهٔ خطای که تو کرده بیتهای محمود وراق همانا گفته شده است یا نه انکه میگوید . یا ناظراً یرنوا بعینی راقد . ومشاهداً للامر غیر مشاهد . منتك نفسك ضله فابحتها ، سبل الرجاء و هن غیر قواصد . تصل الذنوب الی الذنوب و ترتجی .. درك الجنان بها و فوز العابد . و نسیت ان الله اخرج آدماً . منها الی الدنیا بترك واحد . واگر در این دفتر فصلی مکرر شود بسهو یا بیتی عیب نباید کردن که خدای تعالی در قرآن قصهٔ هر پیغمبری اندبار مکرر کرد باانکه کتاب یکیست و این دفتر مجلدات بسیار است باشد که همه مجلدات بیکبار حاضر نباشد یا نویسنده معذور دارند در این معنی . وناديهما ربهما . خدایتعالی ایشانرا ندا کرد بر سبیل عتاب نه من شمارا نهی کردم از این درخت و نه گفتم که شیطان شمارا دشمنی است آشکارا ظاهر عداوت چون بدانستند که بد کردند و زیان بخود کردند اعتراف دادند و مقر آمدند و گفتند . ربنا ظلمنا انفسنا . بارخدایا ما بر خود ظلم کردیم و نقصان حظ ثواب خود کردیم و باین مندوب که رها کردیم چه اگر رها نکرده بودمانی مارا ثواب بسیار بودی و ظلم ایشان بر خود اگر نه بر ظلم لغوی که معنی او نقصان باشد حمل کنند والاّ آیه از معنی بشود و این لفظ مفید نباشد چه ظلم اصطلاحی مصور نباشد میان مرد و نفس خود و معتزله را نیز هم این تفسیر باید کردن برای انکه صغیره نزدیك ایشان حظ او نقصان ثواب باشد نه استحقاق عقاب اگر گویند بر این قاعده لازم آید که پیغمبرانرا ظالم شاید خواندن که ایشان خالی نباشند از ترك مندوبات و آن نقصان ثواب آرد جواب گوئیم روا بودی اگر نه آنستی که این اسم بعرف مختص است بذم و اسم ذم است و بر اطلاق از او جز بر فاعل ضرری بر آن وجه که حد نهادیم ظلم راندانند پس اطلاق روا نداریم اما مقید روا داریم که کسی گوید ایشان ظالم نفس خود اند بآنمعنی که نقصان حظ ثواب میکنند اما بان معنی که ضرری میرسانند بکسی بناواجب که جامع باشد آن شرایط را که حد ظلم شامل است آنرا ان نه . وان لم تغفر لنا و ترحمنا . واگر ما را نیامرزی و بر ما رحمت نکنی ما از جملهٔ زیانکاران باشیم یعنی اگر نعمت نکنی بر ما و تفضل و احسانی و رحمتی که جبران نقصان باشد ما زیانکار باشیم و مورد این کلام از ایشان مورد خضوع و خشوع و استکانت باشد و با خدای گریختن است و اظهار رغبت کردن و مذلت عرضه کردن و باو پناه گرفتن و کسر نفس خود کردن و این نوعی عبادت باشد که پیغمبران و ائمه علیهم السلام باعصمتشان در حق خود بگویند و باین انقطاع کنند با خدایتعالی و توبهٔ ایشان بر این وجه باشد تا مستحق ثواب تایبان باشد اما انکه توبهٔ ایشان از معصیتی باشد صغیر یا کبیر اما هذا فلا این معنی در حق ایشان صورت نه بندد از ادلهٔ عقلی و قرآن که مقرر شده است بر عصمت ایشان ؑ . قال اهبطوا بعضکم لبعض عدوّ . حق تعالی خطاب کرد باین آیه بادم و حوا و ابلیس

بقول سدی و جبائی وابن الاخشاد وابو صالح گفت خطاب مارا ست نیز چنانکه حکایت کردیم از
محمد بن قیس و حسن بصری قولی گفت دراو و آن آن است که گفت نیز خطاب است باو سوسه واین بعید است و
بعض جزوی باشد از جمله نامعین وعدو ضد ولی باشد واصل او از عدوان و تعدی است و رمانی گفت عدو آن
باشد که نصرة خود از تو دور دارد در وقت حاجت ولی بعکس این باشد . ولکم فی الارض مستقر ، و شمارا در زمین
قرارگاهی باشد این قول ابو العالیه است بعضی دگر گفتند مصدر است یعنی شمارا در زمین قرارگاهی باشد و فعل چون
مزید باشد و متعدی بود لفظ مصدر و مفعول و موضع او یکی باشد چنانکه . انزلنی منزلا مبارکاً . این مصدر است
وقوله . رب ادخلنی مدخل صدق واخرجنی مخرج صدق . این محتمل مصدر است و موضع ، وهذا مغتسل
بارد ، این موضع است ومتاع ای تمتع واستمتاع و آن انتفاع باشد بچیزی که در او لذتی عاجل باشد و حین وقت
باشد سوا اگر کوتاه بود و اگر دراز و انجام روزگار دراز است حق تعالی گفت اکنون بزمین روید بعضی دشمن
بعضی این جمله در محل حال است ای متعادین باین که رفت از میان شما که من زمین را قرارگاه شما کردم و بجای تمتع و بر
خورداری شما کردم تا روزگاری و وقتی که من دانم بعضی مفسران گفتند مراد بحین اوقات آجال ایشان است و
بعضی دگر گفتند مراد قیامت است انکه گفت . فیها تحیون . شمارا حیوة و زندگانی در زمین باشد و مرگ در
زمین باشد و شمارا از زمین برانگیزند و زنده کنند روز قیامت ابن ذکوان و حمزه و کسائی و خلف و یعقوب خواند
تخرجون بفتح تا و ضم را علی اضافة الفعل الیهم و شما روز قیامت از زمین بیرون آئید نظراً الی قوله تعالی . ثم
اذا دعاکم دعوة من الارض اذا انتم تخرجون . باقی قراء بر مالم یسم فاعله تخرجون خواندند بضم التاء و فتح الراء
شمارا بیرون آرند از انجا چنانکه در دگر آیة گفت . منها خلقناکم و فیها نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری . قوله تعالی

یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً یواری سوآتکم وریشاً ولباس التقوی ذلک خیر ذلک من

ای پسران آدم بتحقیق که فرو فرستادیم برشما پوششی که بپوشاند عورتهای شمارا و جامه نرم ولباس پرهیزکاری این بهتر است این از

آیات الله لعلهم یذکرون * یا بنی آدم لا یفتننکم الشیطان کما اخرج ابویکم من الجنة

نشانهای خدا تا شاید ایشان پند گیرند ای فرزندان آدم نباید بفریبد شمارا شیطان چنانکه بیرون کرد پدر و مادر شمارا از بهشت

ینزع عنهما لباسهما لیریهما سوآتهما انه یریکم هو وقبیله من حیث لا ترونهم انا جعلنا

برمیکند از آن دو تا رختهاشان را تا بنماید ایشان را سواتشان را بدرستیکه او می بیند شمارا او و گروه او از جائیکه نه بینند ایشان را بدرستیکه ما گردانیدیم

الشیاطین اولیاء للذین لا یؤمنون * واذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا والله امرنا

شیاطین را دوستان برای آنانکه نمی گروند وهنگامیکه کردند کار زشت گفتند که یافتیم ما بر آن پدران خود را وخدا فرمود

بها قل ان الله لا یأمر بالفحشاء اتقولون علی الله ما لا تعلمون * قل امر ربی بالقسط واقیموا

مارا بان بگو بدرستیکه خدا نمی فرماید بکار زشت آیا میگوئید برخدا آنچه را که نمیدانید بگو فرمود پروردگار من بعدل و راست دارید

وجوهکم عند کل مسجد وادعوه مخلصین له الدین کما بدأکم تعودون فریقاً هدی وفریقاً حق

رویهای خود را نزد هر مسجدی و بخوانید او را اخلاص دارنده مر او را راست دین همچنانکه نخست آفرید شمارا باز گردید گروهی را راهنمود و گروهی را ثابت

علیهم الضلالة انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله ویحسبون انهم مهتدون * یا بنی آدم

برایشان گمراهی بدرستیکه ایشان گرفتند شیاطین را دوستان از جز خدا و پندارند که ایشان راه یافتگانند ای پسران آدم

خذوا زینتکم عند کل مسجد وکلوا واشربوا ولا تسرفوا انه لا یحب المسرفین * قل من حرم

بگیرید زینتهای خودتان را نزد هر مسجد و بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید بدرستیکه او دوست ندارد اسراف کنندگان را بگو که حرام کرد

زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا

زینت خدارا که بیرون آورد برای بندگانش و پاکیزههای از روزی بگو آن مر آنان راست که گرویدند در زندگانی دنیا

خالصة یوم القیمة کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون * قل انما حرم ربی الفواحش ما

از روی اخلاص روز رستخیز همچنین بیان میکنیم آیتهارا برای قومیکه میدانند بگو جز این نیست که حرام کرد پروردگار من کارهای بدرا

ظهر منها وما بطن والاثم والبغی بغیر الحق وان تشرکوا بالله ما لم ینزل به سلطاناً وان

انچه ظاهر باشد از آن وانچه پنهان باشد و نافرمانی وسرکشی بناحق واینکه شرک آورید بخدا مادام که فرستاد به آن حجتی را واینکه

تقولوا علی الله ما لا تعلمون * ولکل امة اجل فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا

بگوئید برخدا آنچه نمیدانید وبرای هر گروهی زمانی است پس چون بیاید مدتشان پس نمانند زمانیرا ونه

یستقدمون * یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم یقصون علیکم آیاتی فمن اتقی و

پیشی گیرند ای پسران آدم چون بیاید شمارا فرستادگان از شما میخوانند برشما آیتهای مرا پس هر که پرهیزکاری کرد و

اصلح فلا خوف علیهم ولا هم یحزنون * والذین کذبوا بآیاتنا واستکبروا عنها اولئک

صلاح ورزید پس نیست ترسی برایشان ونه ایشان اندوه خورند وکسانیکه تکذیب کردند بایتهای ما وسرکشی کردند از آن آنها اند

اصحاب النار هم فیها خالدون *

یاران آتش ایشان در آن جاویدانند

قوله یا بنی آدم قد انزلنا علیکم لباساً . حق تعالی منت نهاد باین آیه بر بنی آدم که ایشان را جامه داد که بان عورت بپوشند
وتجمل کنند و زینت سازند و در انزلنا و معنی انزال خلاف کردند بعضی گفتند مراد خلقنا و جعلنا است
چنانکه گفت . وانزل لکم من الانعام ثمانیة ازواج . ای خلق بعضی دگر گفتند مراد آنست که انچه اصل آنست از
نبات بباران پرورده میشود و باران از آسمان فرود میاید و وجهی دگر آنکه گفتند که برکات را نسبت باسمان باشد
وان از جملهٔ خیرات و برکات و روزیست برای انکه منفوع به است و روزی در آسمانست قال الله تعالی . وفی السماء
رزقکم الایة . لباس فعال باشد بمعنی مفعول یعنی ملبوس کالکتاب بمعنی المکتوب والحساب بمعنی المحسوب .
یواری . که باز پوشد عورات شمارا و هرچه صلاحیت پوشش دارد از جامه و آلات فرش و بسط داخل است تحت این
ولباس در اینجا مصدر است یقال لبست الثوب لبساً ولباساً واللبس الملبوس ایضاً قال الشاعر . فلما کشفن اللبس عنه
مسحنه ، باطراف طفل زان غیلاً موشما . اراد الثوب والستر وریشاً ای مالا در قول عبدالله عباس و مجاهد و ضحاک
وسدی یقول العرب تریش الرجل اذا تمول ابن زید گفت ریش جمال باشد ابو عمرو بن العلا گفت کسوة و جهاز
باشد و گفته اند هرچه از باب تجمل و متاع خانه باشد از فرش و بسط و منه ریش الطایر برای انکه جمال و ساز او در
پرهاش باشد اگر پر او بکنند بی جمال شود وانشد سیبویه . وریش منکم وهوای معکم ، وان کانت زیارتکم
لماما . معبدی الجهنی گفت الریاش المعاش سلمی و عطاردی و قتاده در شاذ خواندند و ریاشاً بر جمع مثل ذئب و ذئاب
وقدح و قداح قطرب گفت الریش والریاش واحد کلبس ولباس وحل وحلال وحرم وحرام . ولباس التقوی
. اهل مدینه و ابن عامر و کسائی خواندند ولباس منصوب عطفاً علی قوله . لباساً وریشاً ، وعامل در او انزلنا
باشد و باقی قرا ولباس برفع خواندند و رفع او بر ابتدا باشد و ذلک بدل باشد و خیر خبر مبتدا باشد و بر قرائة انکس
که بنصب خواند ذلک مبتدا باشد و خیر خبر او باشد و در لباس تقوی مفسران خلاف کردند زید بن علی گفت لباس
تقوی درع باشد و مغفر وانچه ساعد و ساق بان بپوشند از آنش لباس تقوی خوانند که یتقی بذلک فی الحرب قتاده

وسدی گفتند وابن جریح لباس تقوی ایمانست معبدالجهنی گفت حیاست وشاعری در این معنی گفته است . انی
کانی ارای من لاحیاءله . ولاامانة وسط الناس عریاناً . عطیه گفت از عبدالله عباس عمل صالح است وبروایتی
سیماء صلاح است بر روی ونیکو طریقتی حسن بصری گفت عثمان عفان را دیدم بر منبر رسول وعظ میکرد پیراهنی
کوئی پوشیده وکوی گریبان گشوده مردم را میگفت سگان را بکشید وکبوتر بازی مکنید انگه گفت از خدای
بترسید در سر که از رسول خدا شنیدم که او گفت هیچ بنده نبود که او عملی کند در سر الا خدای از آن عمل براو
ردائی پوشاند اگر خیر باشد واگر شر انگه این آیه برخواند وریشاً ولباس التقوی وگفت لباس تقوی نیکو طریقتی
باشد عروة بن الزبیر گفت ترس خدای باشد جبائی گفت مراد جامهٔ پارسایان است از صوف وجامهٔ خشن وانچه
زهاد وعباد را باشد حسین بن علی المغربی گفت مراد لباس اهل بهشت است گفت دلیلش ذلك خیر وذلك اشارت بغایتی
دور باشد مجاهد گفت برای آن منت نهاد بجامه عورت پوش بر ما که عرب برهنه طواف کردندی گرد خانه مکشوف
العوره جز قریش وبعضی دگر گفتند برای انکه از اصناف خلق کس جامه پوش نباشد مگر بنی آدم . ذلك من
آیات الله لعلهم یذکرون . این از آیات ودلایل خداست تا همانا آدمیان ومکلفان از ایشان اندیشه کنند وتفکری
کنند انگه بنی آدم را وعظ کرد ویادداد انچه شیطان با پدر ایشان کرد گفت ای پسران آدم ومراد فرزندان آدمند
مردان وزنان ولیکن لفظ پسران بر تغلیب گفت مردان را بر زنان بیاید تا شما را بفتنه آرد شیطان ومفتون کند
وبفریبد چنانکه با پدرتان کرد آدم که او را بوسوسه واغوا واضلال از بهشت بیرون آورد ، ینزع عنهما لباسهما .
این فعل مضارع در جای حال است ای نازعاً عنهما بر کنندهٔ از مادر وپدرتان که آدم وحوا بودند جامشان برای آن
تا کشف سوأة وعورت ایشان کند واضافهٔ اخراج ونزع لباس ایشان باشیطان برای آن کرد واگرچه بر حقیقت از
فعل خداست که عند اغراء واغواء او بود چنانکه در سورهٔ کهف گفت . زادتهم ایماناً وزادتهم رجساً الی رجسهم
. ای ازدادوا عند نزول السورة ایماناً ورجساً انگه بیان آفت او کرد که . انه یریکم هو وقبیله من حیث لاترونهم .
گفت ابلیس ولشگر او وجنس وقبیل او شما را بینند از انجا که شما ایشان را نه بینید ابن زید گفت قبیلش نسل او باشد
مجاهد گفت ابلیس گفت مارا چند چیز دادند زی ولاوی ما می بینیم آدمیان را وایشان ما را نه بینند . ونخرج من
تحت الثری . واز زیر زمین بر آئیم . ویعود شیخنا فتی . وپیر ما جوان شود پس از انکه پیر شده باشد مالك دینار گفت
دشمنی که او تورا بیند وتو او را نه بینی عظیم المؤنة بود وشدید المحنة الا من عصمه الله الآن را که خدای نگاه دارد
یحیی بن معاذ گفت شیطان قدیم است وتو حدیث وشیطان محتال است وتو سلیم جانب شیطان تورا بیند وتو او را
نه بینی وشیطان تورا فراموش نکند وتو او را فراموش کردهٔ واو را از تو بر تو یاد است وتورا بر او یاد نیست ورسول ؑ
گفت شیطان از بنی آدم چنان رود که خون بر تن دل تو مسکن او وعروق تو رهگذار او پس با او مقاومت نتوان
کرد الا بعون الله وشاعر گوید در این معنی . ولااراه حیث مایرانی . وعند ما انساه لاینسانی . فسیدی ان لم
یغث سبانی کما سبی آدم من جنان . ذوالنون مصری گفت اگر او تورا بیند از انجا که تو او را نه بینی خدای او را
بیند واو خدای را نه بیند از او بخدای استعانة کن کید او ضعیف باشد اما علت انکه ما ایشان را نه بینیم آنست که
ما را شعاع اندك است وایشان را جسم شفاف است پس هر دو منع است از دیدن اگر خدای شعاع زیادة کند ممکن باشد
ایشان را دیدن چنانکه فرشتگان را عند حضور الموت ویا اجسام ایشان کثیف کند ابو الهذیل وابو بکر بن الاخشاد
گفتند روا باشد که خدای تعالی ایشان را ممکن بکند تا خویشتن را کثیف بکنند در بعضی احوال تا ما ایشان را
بینیم وشیخ ابو جعفر الطوسی این قول اختیار کرد قوله . انا جعلنا الشیاطین . ما کردیم دیوان را دوستان آنانکه

ایمان ندارند یعنی کافران ومعنی جعل اینجا حکم وتسمیه باشد چنانکه گفت ، وجعل الملائکة الذین هم عباد الرحمن
اناثاً . ای سموهم بذلك وحکموا به . واذا فعلوا فاحشة . چون فاحشه کنند مفسران گفتند فاحشهٔ ایشان آن
بود که گرد خانه طواف کردندی برهنه وعورت گشاده وگفتندی تا بخانهٔ خدا چنان طواف کنید که خدای آفرید
ما را ودر جامهٔ که در او گناه کرده باشیم در آن طواف نکنیم وزنان چیزی از دوال بافته چندانکه عورت پوش
بودی درمیان بستندی نادر خبر است که زنی از بنی عامر طواف میکرد ومیگفت . الیوم یبدو بعضه اوکله ، وما
بدامنه فلااحله . وحسن بصری وابو علی گفتند این فاحشه شرك است چون بخدای تعالی شرك آرند و
بعضی دگر گفتند مراد جمله فواحش است ای فاحشة من الفواحش وفاحشه قبیحی باشد شنیع القبح
وظاهر القبح وصغیره را فاحشه نگویند آنانکه بصغیره گویند ودر کلام محذوفی هست وآن آنست . و
اذا نهوا عنها او عوتبوا علیها قالوا وجدنا علیها آباءنا . چون ایشان را از آن نهی کنند یا بر آن عتاب کنند
گویند ما پدران خود را بر این یافتیم که این میکردند . والله امرنا بها . وما را خدای فرموده است واین برای
آن گفتند که ایشان مذهب جبری گفتندی گفتند اگر خدای تعالی خواستی ما را بگردانیدی از این وما را اکراه
کردی در خلاف این فهذا معنی قوله . والله امرنا بها . واین قول برابر قول مجبران است که ایشان گفتند اگر
خدا بخواهد ما بکنیم واگر نخواستی ما نکردمانی ومشرکان گفتند اگر خدای نفرمودی ما نکردمانی وامر بی
اراده امر نباشد پس در این باب امر واراده یکی باشد نه بینی که فرق نباشد میان انکه کسی غلامش را گوید افعل
کذا ومیان انکه گوید اریدمنك ان تفعل کذا که مقتضای هر دو لفظ ایقاع وایجاد فعل است حق تعالی گفت بگو
ای محمد ، انّ الله لایأمر بالفحشاء . خدای تعالی کار زشت نفرماید وچنانکه نفرماید نکند ونخواهد چه
فرق نباشد میان انکه خواهد ومیان انکه فرماید چون گفت نفرمایم دلیل آن کند که نخواهد برای انکه امر جز
باراده آمر نباشد انگه گفت بر سبیل انکار وتقریع ، اتقولون علی الله مالاتعلمون . بر خدا چیزی میگوئید که نمیدانید
وآیه دلیل بطلان مذهب مجبره میکند از این وجه که گفتیم ودلیل بطلان مذهب اصحاب معارف میکند فی قوله .
اتقولون علی الله مالاتعلمون . ودلیل بطلان مذهب قایلان تقلید انجا که گفت از ایشان بر سبیل انکار . قالوا
وجدنا علیها آباءنا . انگه بیان کرد انچه خدای تعالی فرمود گفت بگو ، قل امر ربی بالقسط . بگو که خدای من
عدل فرمود وجز عدل نفرماید عبدالله عباس گفت مراد بقسط لااله الاالله است ضحاك گفت توحید است مجاهد و
سدی گفتند مراد بقسط عدل است مفسران اطباق کردند بر انکه امر خدای تعالی بعدل وتوحید تعلق دارد پس
محالست که عدل وتوحید فرماید وجبر وتشبیه خواهد برای انکه حکیم انچه فرماید خواهد ودر کلام محذوفی هست و
تقدیر آنست وقال لکم اقیموا وجوهکم عند کل مسجد . وگفت شما را که روی بقبله آرید بنزدیك هر مسجدی
یعنی در هر وقت نمازی مجاهد وسدی وابن زید گفتند معنی آنست که هر کجا باشی در هر مسجدی بنماز روی بکعبه آری
چنانکه . فاینما کنتم فولوا وجوهکم شطره ، ضحاك گفت معنی آنست که چون در مسجدی باشی ووقت نماز در آید انجا نماز کنی
ومگوئی که ما نماز جز در مسجد خود نکنیم وچون در مسجد نباشد او مخیر است در نماز کردن بهر مسجد که خواهد ربیع
گفت معنی آنست که سجود خالص خدای را کنی جز انداد واصنام را . وادعوه مخلصین له الدین . وبخوانی او را اخلاص
کرده عبادت برای او واخلاص اخراج بود هرچه شوب باشد میان چیزی که آن را آمیخته دارد وآلوده ودین اینجا معنی
طاعة است ، کما بدأکم تعودون . چنانکه ابتدا کرد شما را همچنان شوی باز عبدالله عباس گفت وحسن ومجاهد وقتاده
وابن زید معنی آنست که چنانکه معدوم بودی پیش از خلق پس از فناهم چنان معدوم شوی قولی دیگر آنست که عبدالله

عباس گفت بروایتی دیگر و جابر عبدالله انصاری که خدای خلقان را همچنان برانگیزد که بر آن مرده باشند مؤمن را برایمان و کافر را بر کفر قولی دیگر آنست که همچنان که برانگیزد ایشان را برهنه که زادند چنانکه گفت . ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة وترکتم ماخولناکم وراءظهورکم . ورسول عم گفت . یحشر الناس عراةً حفاتاً عزلاً . کما بدأنا اول خلق نعیده وعداً علینا انا کنا فاعلین . ابوالعالیه گفت عادوا الی علمه فیهم باآن شوند که اواز ایشان داند بر حسب عمل و بیتشان محمد بن کعب گفت الی ما کانوا علیه من السعادة والشقاوة همچنانکه بوده باشند بر آن در دنیا از سعادة و شقاوت بعضی دگر گفتند . کما کنتم تعودون احیاء . همچنانکه زنده بودند در دنیا زنده گردانم ایشان را در قیامت قتاده گفت چنانکه از خاکشان آفریدیم بازبا خاکشان بریم چنانکه گفت . منها خلقناکم وفیها نعیدکم الآیة فریقاً هدی وفریقاً حق علیهم الضلالة . گروهی را هدایت دهد و گروهی را ضلالت واجب شود بر ایشان یعنی گروهی را راه نماید بهشت و ثواب که مستحق آن باشند و گروهی را از راه بهشت گمراه کند که مستحق آن باشند نظیره قوله تعالی . فریق فی الجنة وفریق فی السعیر . وذکر فریق اینجا بهتر است از ذکر نفر و جماعت و قوم برای انکه در فریق ذکر مباینت و مفارقت است و نصب فریقاً بر مفعول به است از هدی و دوم عطفاً علیه و عامل در او معنی . حق علیهم الضلالة والتقدیر وفریقاً اضل . چنانکه گفت . یدخل من یشاء فی رحمته والظالمین اعدلهم عذاباً الیماً . فرا گفت فریقاً نصب بر حالست و عامل در او تعودون و هدی و ضلال محتمل است در آیه چهار وجه را یکی هدایت بثواب و ضلال از آن بر حسب استحقاق چنانکه گفتیم و یکی حکم بهدایت مهتدیان بر سبیل مدح و حکم بضلالت ضالان و تسمیهٔ ایشان باین نام بر سبیل مذمت سوم انکه هدی بمعنی بیان و لطف باشد و ضلال بمعنی خذلان بر سبیل عقوبت علی کفرهم المتقدم و چهارم بمعنی شرح صدر ببیان یاضیق او و هم بر آن وجه و این وجه مقارب وجه سوم است در معنی و وجه اول لایقتر است اینجا برای اینکه در آیه ذکر قیامت است من قوله . کما بدءکم تعودون . و نیز انچه مابعد اوست بر سبیل تعلیل دلیل این میکند من قوله . انهم اتخذوا الشیاطین اولیاء من دون الله . وتقدیر آنست که . لأنهم اتخذوا الشیاطین . یعنی این ضلال بر ایشان از انجا واجب شد که ایشان شیاطین را باولیاء خود گرفتند و دوستان و یاران ساختند بدون خدایتعالی و نیز لایق باشد بخذلان علی وجه العقوبة واتخاذ اعداد الشیء لأمر من الأمور باشد وافتعال بود از اخذ چون ایشان اعداد شیاطین کردند برای نصرت بدون خدای حق تعالی گفت ایشان شیاطین را بدوست و یار گرفتند و بدست بنهادند وعده و ساز خود کردند و ازاین بدتر انکه می پندارند که ایشان مهتدی و راه یافته‌اند و حسبان ظن و گمان باشد قوله . یابنی آدم خذوا زینتکم عند کل مسجد . مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که بنی عامر عادت داشتند که برهنه گرد خانه طواف کردندی مردان بروز و زنان بشب و چون بمسجدی از مساجد رسیدندی جامه بینداختندی و برهنه شدندی و برهنه در مسجد شدندی و اگر کسی با جامه طواف کردی او را بزدندی و جامه‌اش بیرون کردندی خدایتعالی این آیه فرستاد و امر کرد فرزندان آدم را زنان و مردان را که زینت خود از لباس بنزدیك هر مسجدی برگیرند پس مراد بزینت جامه است مجاهد گفت از جامه انچه عورت بان بپوشد فریضه است و اگر عبائی باشد باقر ع گفت مراد جامهٔ نو است و پاکیزه در روزهای عید و آدینه که بمسجد جامع و مصلی شوند عطیه و ابوروق گفتند مراد بزینت آنست که چون بمسجد خواهد شدن موی بشانه کند قاضی تنوخی گفت زینت دست برداشتن بود در نماز و تمسك کرد بخبری از رسول عم که گفت . ان لکل شیء زینة وان زینة الصلوة رفع الأیدی منها فی ثلثة مواطن اذا تحرمت للصلوة واذا رکعت واذا رفعت رأسك من الرکوع . ومفسران در آن که عرب کردندی از

طواف برهنه و در مسجدها شدندی برهنه دو وجه گفتند یکی انکه گفتندی این جامها مدنس است بمعصیت دوم انکه بفال کردندی بانکه ما از گناه برهنه خواهیم شد چون برهنه طواف کنیم . وکلوا واشربوا . کلبی گفت سبب آن بود که بنی عامر در ایام حج طعام نخوردندی الا مقداری که رمق بداشتندی بان و چربی نخوردندی تعظیم حجشان را مسلمانان گفتند یارسول الله ما اولیتریم باین خدایتعالی این آیه فرستاد که این آیه را بحج تعلقی نیست طعام و شراب میخوری و اسراف مکنید در آن و بعضی دگر مفسران گفتند مراد باسراف تعدی است از حلال بحرام از حلال بحرام تعدی مکنید عبدالله عباس گفت هرچه خواهی بخور و بدو هرچه خواهید در پوشید مادام تا در خوردن اسراف نباشد و در لباس تکبر مجاهد گفت اسراف آن باشد که در حق خدای تقصیر باشد چه اگر بوزن کوه احد در طاعت خدای خرج کند مسرف نباشد و اگر یکدرم در معصیت خرج کند مسرف باشد کلبی گفت معنی اسراف آنست که انچه خدایتعالی حلال کرد حرام نکنی از طعام و چیزهای پاك حلال و گفته‌اند تعدی مکنید در اکل و شرب از منفعت بمضرت یعنی تا بحد خود باشد نافع بود چون از حد خود بگذرد مضرت آرد و اگر همه داروی سودکننده باشد چنانکه شاعر پارسی گفت . که پازهر زهر است چه افزون شود . از اندازهٔ خویش بیرون شود . گفتند رشید را طبیبی بود ترسا حاذق علی بن الحسین واقدی را گفت در کتاب شما از علم طب چیزی هست یا نه و علم دو است علم ابدان و علم ادیان علی بن الحسین گفت خدایتعالی جمله طب را در نیم آیه جمع کرد فی قوله تعالی . کلوا واشربوا ولاتسرفوا . گفت از پیغمبر شما هیچ طب روایت کرده‌اند گفت بلی جملهٔ طب در کلمتی چند جمع کرد فی قوله عم . المعدة بیت الأدواء والحمیة رأس کل دواء واعط کل نفس ماعودتها . گفت معده خانهٔ درد است و پرهیز کردن سرهمهٔ داروهاست و هر نفس را آن باید داد که عادت کرده باشد ترسا گفت کتابتان و پیغمبرتان سرمایهٔ طب جالینوس فرود آمد قوله . قل من حرم زینة الله الآیة . ابن زید گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی از عرب چون بحج رفتندی یا بعمره گوسفند و انچه از او بودی از گوشت و پیه و شیر بر خویشتن حرام کردندی خدای تعالی گفت بگو ای محمد که که حرام کرده است زینة خدایتعالی که برای بندگان خود بیرون آورد از انواع لباس حلال و جامهای پوشیدنی . والطیبات من الرزق . و روزیهای حلال پاکیزه از انواع طعام عبدالله عباس گفت مراد آن چیزهاست که اهل جاهلیت بر خود حرام کردند از بحیره و سایبه و وصیله و حام . قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة . عبدالله عباس گفت معنی آیه آنست که امروز در دنیا مشرکان با مؤمنان مشارکند در طیبات و لذات از ماکول و مشروب و ملبوس و منکوح فردا قیامت این جمله خالص مؤمنان را باشد و کافران را در آن هیچ نصیب نبود و تقدیر آیه آنست . قل هی للذین آمنوا مشترکة فی الدنیا خالصة یوم القیمة . و نافع خواند خالصه برفع و در شاذ عبدالله عباس و قتاده همچنین خواندند و رفع بر خبر مبتدا باشد هی خالصة للذین آمنوا و لام تعلق دارد بقوله خالصة و باقی خالصه خواندند منصوب علی الحال هی مبتدا باشد و للذین آمنوا در جای خبر او باشد ای قل هی کائنة للذین آمنوا خالصة یوم القیمة . نصب او بر ظرف است من قوله خالصة قوله . کذلك نفصل الآیات لقوم یعلمون . ما تفصیل آیات چنین کنیم که دیدی برای آنان که دانند و اگرچه تفصیل برای دانا و نادان است ولیکن چون انتفاع دانایان را بود دون نادانان ایشان را تخصیص کرد بذکر قل انما حرم . بگو ای محمد که خدای تعالی حرام کرد فواحش و قبایح را انچه ظاهر است از آن و انچه باطن است قدیم تعالی چون مشرکان را تعییر کرد بتحریم محللات که چیزها که در عقل و شرع حلال بود ایشان را از رأی خود باعتقادات فاسد بر خود حرام کردند نیز تعییر کرد ایشان را بتحلیل محرمات که بعضی در عقل حرام بود و بعضی در شرع و باز نمود که در

هردو مخطی اندهم دراستحلال حرام وهم درتحریم حلال قولی آنست که بظاهر و بطاطن فواحش طواف ایشان
خواست برهنه گرد خانهٔ خدا مردان بروز این ظاهر بود وزنان بشب وآن باطن بود وبیان کردیم که انما الاثبات الشیء
ونفی ماسواه ومعنی آن باشد که . ماحرم ربی الا الفواحش ، خدای من هیچ چیز ازین چیزها که شما آنرا تحریم میکنید
حرام نکرده است مگر فواحش وقبایح وتحریم منع باشد از فعل باقامة الدلیل بر وجود اجتنابش وضد او تحلیل باشد
وان اطلاق فعل باشد ببیان از جواز تناول او واصل تحریم از حرمان باشد وآن منع بود که ضد رزق بود یقال حرم
فلان کذا اذا منع ایاه وحرم الشیء تحریما واحرمت بالحج احراما وتحرم بطعامه تحرما واستحرمت الماعزة اذا
طلبت الفحل والحرم الحرام والحرم اسم الاحرام والحرام طلب الماعزة الفحل والحرم مکه وماوالاه والاشهر الحرم
ذو قعدة وذو حجة والمحرم ورجب واحد فرد وثلثه سرد وحرمة الرجل زوجته والمحرم القرابة التی لا یحل نکاحها وحریم
الدار ما کان من حقوقها واصل همه منع است وفواحش جمع فاحشه باشد وآن قبایح کبایر باشد وبعضی مفسران گفتند
ماظهر مراد آنست که ایشان آشکارا کردندی ومابطن زناء است که پنهان کردندی واختلاف اقوال در این باب برفت
والاثم بعضی مفسران گفتند اثم خمر است من قول الشاعر . شربت الاثم حتی ضل عقلی . کذاک الاثم یصنع بالرجال .
بعضی دگر گفتند اثم نامی است جملهٔ معاصی را بر عموم وفرا گفت اثم هر گناهی بود که در او حد نبود وبغی تطاول
باشد بناحق بر مردمان وطلب ریاست بناحق واصل او طلب باشد جز که بعرف مخصوص شد بطلبی که ناواجب
باشد والبغاء الزنا والبغا الطلب والبغیة المطلوب وبغی کذا وابتغی وتبغی اذا طلب وقوله بغیر الحق همچنانست که .
وتقتلون النبیین بغیر الحق . آن وجوه که آنجا گفتیم اینجا مطرد باشد ومعنی آنکه بغی جز بناحق نباشد ووجهی دگر
اینجا محتمل است که آنجا نبود وآن آنستکه بغی را حمل کنند بر بغی لغوی که مجرد طلب باشد انکه بر اطلاق حرام نبود
تا بناحق نباشد پس فایده بغیر الحق این بود وروا بود که برای تاکید بود . وان تشرکوا بالله . ونیز از جملهٔ انچه حرام
کرد شرک است وباخدای انباز گرفتن انچه خدای بان حجتی فرو نفرستاد وسلطان برهان حجة باشد از انجا که
مسلط بود بر شبهت وبیان وفرقان وحجت ودلیل همه نظایر است ونیز از جملهٔ انچه حرام کرد آنست که بر خدای چیزی
گوئی که ندانی ودر آیت دلیل است بر بطلان تقلید که مقلد بر خدای چیزی گفته باشد که ندانسته بود وخدای این
حرام کرده است پس در تحریم این تحریم تقلید باشد قوله . ولکل امة اجل . امت جماعتی باشد از مردمان واصل او
من امه اذا قصد واقسام ومعانی گفته شده است پیش ازین واجل وقت باشد ودین مؤجل ای موقت حق تعالی
گفت هر امتی را وگروهی را وقرنی را اجلی هست یعنی وقت مرگ ووقت هلاکی ووقت نفاد عمری هست چون آن
اجل در آید یکساعت تقدیم وتاخیر نکند واستقدم وتقدم بمعنی کذلک استأخر بمعنی تأخر وکلام در اجلاً برفت
بر استقصاء در سورة الانعام فی قوله ، ثم قضی اجلاً واجل مسمی عنده . وانکه اجل دو است یا یکی واختلاف مذاهب در
او وبیان مذهب درست از انجمله قوله ، یا بنی آدم اما یأتینکم رسل منکم الایة . خطابست این آیه با جمله مکلفان فرزندان آدم
گفت ای پسران آدم اگر آیند بشما پیغمبرانی هم از شما که آدمیانی واصل اما ان ما بوده است نون در میم ادغام کردند
بقرب المخرج عند الکوفیین وعند البصریین قلبت میما ثم ادغمت فی المیم وان حرف شرط است وبرای انکه ما در او شد نون
تاکید در فعل آورد فی قوله یأتینکم . چه اگر او نبودی نشایستی گفتن ان یأتینکم برای انکه ما در جئتکم ناواجب میاید
بمنزلت آنچه نباشد پس نون تاکید در آوردند تا سامع بداند که خواهد بود وبودنش نون تاکید مؤکد است . یقصون
علیکم آیاتی ، در محل رفع است بانکه صفت رسل است میخوانند وقصه میکنند بر شما آیتهای من وجواب آن محتمل
است که دو چیز باشد یکی این جمله شرطی که فمن اتقی واصلح است تا این جملهای شرط وجزا در محل جزاء شرط

اول باشد ومثال او از کلام چنین بود یا بنی تمیم ان اتیکم رسولی فمن سمع له واطاعه فله کذا ووجه دویم آنستکه جواب
آن محذوف باشد وتقدیر آنستکه فاطیعوهم اگر پیغمبرانی باین صفت بشما آیند طاعت داری ایشان را انقیاد کنید
اوامر ایشان را انگه گفت هر که متقی وپرهیزکار باشد واز معاصی من اجتناب کند ومصالح وخداوند عمل صالح
باشد بر ایشان که باین صفت باشند خوفی وترسی وحزنی نباشد در جایهای خوف ایمن باشند وشادمانه انجا که دیگران
خائف باشند ومحزون واین آیه اگر بر اطلاق حمل کنند وعموم در نفی خوف وحزن در من اتقی حمل بر عموم باید
کردن نیز تا معنی آن بود که هر که از جملهٔ معاصی اجتناب کند وجمله واجبات بجای آورد واین صفت معصومان باشد بر او
هیچ خوفی واندوهی نبود بر قطع واما انکس که جایز الخطا باشد واز بعضی معاصی اجتناب کند وبعضی را ارتکاب
کند وبی توبه باپیش خدا رود کار او موقوف باشد بر مشیت خدای تعالی اگر خواهد عفو کند او را واگر خواهد
عقوبه کند چون ذکر مؤمنان ومتقیان بگفت وانچه پاداشت ایشان است ذکر کافران ومکذبان ومتکبران وجز
ایشان بگفت بر عادتی که فرموده است من اتباع الوعد الوعید والجمع بین الرغبة والترهیب تا مکلف بهر دو طریق
بفعل واجب نزدیک بود واز فعل قبیح منزجر گشت . والذین کذبوا بایاتنا الایة . آنانکه تکذیب آیات ما کنند
ودروغ دارند حجج وبینات ما را واستکبار کنند از آن وبزرگواری نمایند ایشان اهل دوزخند وملازم باشند
انجا ومخلد ومؤبد مانند انجا واستکبار تکبر وترفع باشد بباطل ودر جمله مخلوقات صفة ذم است بخلاف انکه تواضع صفة
مدح است . قوله ،

فَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا اَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ اُولٰئِکَ یَنَالُهُمْ نَصِیبُهُمْ مِنَ الْکِتَابِ حَتّٰی اِذَا

پس کیست ستمکارتر از آنانکه بستند بر خدا دروغ را یا تکذیب کرد بایتهایش آنها اند که میرسد ایشانرا بهرهٔ ایشان از کتاب تا انکه چون

جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا یَتَوَفَّوْنَهُمْ قَالُوا اَیْنَمَا کُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلٰی اَنْفُسِهِمْ

آمد ایشانرا فرستادگان ما که بمیرانند ایشانرا گفتند کجاست انچه بودید که میخواندید از جز خدا گفتند گمراه شدند از ما وگواهی دهند بر خودهاشان

اَنَّهُمْ کَانُوا کَافِرِینَ * قَالَ ادْخُلُوا فِی اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِکُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ فِی النَّارِ کُلَّمَا دَخَلَتْ

بدرستیکه ایشان بودند کافران گفت داخل شوید در گروهی که به تحقیق گذشتند از پیش شما از جن وانس در آتش هرگاه در آید

اُمَّةٌ لَعَنَتْ اُخْتَهَا حَتّٰی اِذَا ادَّارَکُوا فِیهَا جَمِیعًا قَالَتْ اُخْرٰیهُمْ لِاُولٰیهُمْ رَبَّنَا هٰؤُلَاءِ اَضَلُّونَا فَآتِهِمْ

گروهی لعنت کنند خواهر خود تا انکه چون دریابند یکدیگر را در انجا همگی گویند پسینیان ایشان بر پیشینیانشان را پروردگارا اینها گمراه کردند ما را پس بده

عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِکُلٍّ ضِعْفٌ وَلٰکِنْ لَا تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ اُولٰیهُمْ لِاُخْرٰیهُمْ فَمَا کَانَ لَکُمْ

ایشانرا عذاب دو چندان از آتش گفت برای هریک دو چندان است ولکن نمیدانید وگویند پیشینیان ایشان مر پسینیانشان را پس نبود برای شما

عَلَیْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ * اِنَّ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَاسْتَکْبَرُوا عَنْهَا لَا

بر ما هیچ فزونی پس بچشید عذاب را بسبب آنچه بودید که کسب میکردید بدرستی که آنانکه تکذیب کردند به آیتهای ما وسرکشی کردند از آن

تُفَتَّحُ لَهُمْ اَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتّٰی یَلِجَ الْجَمَلُ فِی سَمِّ الْخِیَاطِ وَکَذٰلِکَ نَجْزِی الْمُجْرِمِینَ *

گشاده نشد برایشان درهای آسمان ونه داخل شوند بهشت را تا انکه در آید شتر در سوراخ سوزن وهمچنین جزا میدهیم گناهکارانرا

لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَکَذٰلِکَ نَجْزِی الظَّالِمِینَ * وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

مر ایشانرا در دوزخ بستریست واز بالای ایشان پوششها وهمچنین جزا میدهیم ستمکارانرا وآنانکه ایمان آوردند وکردند کار شایسته

لَا نُکَلِّفُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا اُولٰئِکَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ * وَنَزَعْنَا مَا فِی صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ

نمیخواهیم از نفسی مگر باندازهٔ توانائی آن آنهااند یاران بهشت ایشان در آن جاویدانند وبیرون کنیم آنچه در سینهای ایشان است از کینه

تجری من تحتهم الانهار وقالوا الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدنا الله

که میرود اززیرشان نهرها وگفتند سپاس مرخدارا که راهنمود مارا بدین ونبودیم ما تاراه یابیم اگرنه آن بود که راهنمود مارا

لقد جاءت رسل ربنا بالحق ونودوا ان تلکم الجنة اورثتموها بما کنتم تعملون * ونادی اصحاب

هرآینه آمدند فرستادگان پروردگارما براستی وندا کرده شوند که این است شمارا بهشت که میراث داده شدید آنرا بانچه بودید که میکردید وآوازدادند یاران

الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربکم حقا قالوا نعم فاذن

بهشت یاران آتش را اینکه به تحقیق یافتیم ما آنچه وعده کرد مارا پروردگار ما براستی پس آیا یافتید شما آنچه وعده کرد پروردگار شما براستی گفتند بلی پس ندا کرد

مؤذن بینهم ان لعنة الله علی الظالمین * الذین یصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا وهم

ندا کننده میان ایشان اینکه لعنت خدا بر ستمکاران است آنانکه بازمیدارند ازراه خدا ومیجویند کجی وایشان

بالآخرة کافرون * وبینهما حجاب وعلی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم ونادوا اصحاب

بروز بازپسین کافرانند ومیان ایشان پرده است وبرتراز آن مردانیید که میشناسند همه را برویهای ایشان وآوازدادند یاران

الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون * واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار

بهشت را که درود برشما داخل نشدند آنرا وایشان امیدوارانند وهنگامیکه گردیده شود چشمهاشان بجانب یاران آتش

قالوا ربنا لا تجعلنا مع القوم الظالمین * ونادی اصحاب الاعراف رجالا یعرفونهم بسیماهم

گفتند پروردگارا نگردان مارا باگروه ستمکاران وآوازدادند یاران اعراف مردانیرا که میشناسند ایشانرا به پیشانیهاشان

قالوا ما اغنی عنکم جمعکم وما کنتم تستکبرون * اهؤلاء الذین اقسمتم لا ینالهم الله برحمة

گفتند سود نداشت گرد کردن شما وآنچه بودید که سرکشی میکردید آیا آنها کسانیند که سوگند میخوردند که نمیرساند مرایشانرا خدا برحمة

ادخلوا الجنة لا خوف علیکم ولا انتم تحزنون * ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة ان افیضوا

درائید بهشت را نیست ترسی برشما ونه شما اندوهناک شوید وندا کردند یاران آتش یاران بهشت را اینکه فروریزید

علینا من الماء او مما رزقکم الله قالوا ان الله حرمهما علی الکافرین * الذین اتخذوا دینهم

بر ما ازآب یا ازانچه روزی داد شمارا خدا گفتند بدرستیکه خدا حرام گردانید اورا برکافران آنانکه فرا گرفتند دینشان را بهزل و

لهوا ولعبا وغرتهم الحیوة الدنیا فالیوم ننسیهم کما نسوا لقاء یومهم هذا وما کانوا بآیاتنا یجحدون

بازیچه وفریفت ایشانرا زندگانی دنیا پس امروز فراموش کنیم ایشانرا چنانکه فراموش کردند رسیدن روزشانرا این وانچه بودند که بایتهای ما انکار میکردند

قوله تعالی فمن اظلم ممن افتری علی الله کذبا الایة. خدای تعالی دراین آیه برسبیل استکبار وتعجب گفت کیست ظالمتر وبیدادگرتر ازانکس که او فروبافد برخدای دروغ وافتری وفریه دروغی باشد که آنرا هیچ اصلی نبود واصل کلمه من الفری وهو القطع وحد ظلم را بیان کرده ایم پیش ازاین یعنی درجهان برخود ازانکس ظالمتر نبود که برخدای دروغ سازد ودروغ براو نهد وبآیات ودلائل او وحجج اورا بدروغ دارد ایشانرا برسد نصیب وبهره ایشان از کتاب یعنی ازلوح محفوظ یعنی انچه درلوح محفوظ درحق ایشان نوشته باشند بایشان برسد وازایشان تخطی کند حسن وسدی وابوصالح گفتند مراد عذاب است که آن عذاب که نصیب ایشانست بایشان برسد سعید جبیر ومجاهد وعطیه گفتند انچه نوشته باشند ایشانرا از سعادت وشقاوت روایتی دیگر از مجاهد آنستکه گفت گروهی اند که درسابق علم خدای رفته باشد که ایشان اعمالی بکنند لامحال تاپندار ی برایشان نوشته اند ونصیب ایشان است عبدالله عباس وقتاده وضحاک گفتند یعنی آن عملها که کرده باشند ودرنامه وصحیفهٔ ایشان نوشته باشند ربیع گفت وابن زید یعنی اعمال وارزاق واجالشان برحسب انکه نوشته باشند بایشان رسد بعضی دگر گفتند نصیب ایشان

دردنیا ازخیر وشر بایشان رسد عطیه گفت ازعبدالله عباس که انچه ایشانرا نوشته باشند بایشان رسد وازجملهٔ انچه ایشانرا نوشته اند ولامحال بایشان رسد آنستکه روی ایشان درقیامت سیاه بود لقوله تعالی . ویوم القیمة تری الذین کذبوا علی الله وجوههم مسودة . حتی اذا جاءتهم رسلنا . سیبویه گفت حتی را اماله نشاید کردن برای انکه حرف است وتصرف درحرف نرود وکذلک امّا ولمّا والّا والی تاانکه که فرشتگان ورسولان وفرستادگان ما بایشان آیند وجان ایشان بردارند یعنی ملک الموت واعوان او .

قوله یتوفونهم . درمحل حالست ای متوفین لهم ودرتوفی دوقولست اینجا یکی قبض روح چنانکه گفتیم ویکی القبض الی النار یعنی چون فرشتگان عذاب ایشانرا بدوزخ برند وبیان کردیم پیش ازاین که توفی واستیفا تمام بستدن باشد وایفا تمام بدادن این فرشتگان ایشانرا گویند کجا رفتند آن معبودان شما که ایشانرا بدون خدای میخواندید وعبادت میکردید واین برسبیل توبیخ وتقریع وملامت گویند ایشانرا وغرض دراین بازگفتن وحکایت کردن آنست تالطف باشد آنانرا که بشنوند واندیشه کنند درآن کافران جواب دهند که ایشان ازما گم شدند دروقتی که مارا حاجت است بفریادرسی وانگه پشیمان شوند وگواهی دهند واقرار برخود بانکه کافر بوده اند بخدایتعالی در وقتی که اعتراف وپشیمانی سود ندارد . قال ادخلوا فی امم . خدایتعالی روز قیامت کافرانرا گوید شما نیز درجملهٔ امتان وجماعتی شوی که ایشان گذشته اند پیش شما ازجملهٔ انس وجن وپری وآدمی دردوزخ یعنی چون ایشان کافر بودند وبدوزخ شدند شمارا حکم این است که بدوزخ شوید که هم طریقه وهم ملت ایشانید یعنی فرماید اخلاف را تا باسلاف لحوق کنند در دوزخ چنانکه دردنیا بایشان اقتدا کردند بکفر وبعضی گفتند ازاهل معانی ذکر قول مجازاست اینجا ومعنی آنست که من حکم کردم برجملهٔ کافران خلف وسلف را بعذاب دوزخ چون درکفر یارند درعذاب باید تایار باشند وذکر قول اینجا چنانست که گفت . فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین وقوله فقلنا لهم کونوا قردة خاسئین . قوله قد خلت . ومعنی خلو انتفاء چیز باشد ازمکان خود که جای خالی کند وگذشته را برای آن خالی خوانند که جای خالی کرده باشد وجن این جنس حیوانند معروف مستتر ازچشم ما وانس این جنس حیوانند ممیز بصورت انسانیت انگه حق تعالی حکایت احوال وگفتار ایشان کرد که هرگه گروهی ازایشان دردوزخ شوند خواهر خود را لعنت کنند ومراد بخواهر صاحبند وبرای آن خواهر گفت وبرادر نگفت که برمعنی امت وجماعت برون آورد ومراد ببرادری وخواهری مماثلة است ومشارکة درملت یعنی مشرکان مشرکان را لعنت کنند وجهودان جهودانرا وترسایان ترسایانرا وهمچنین هرصنفی صنفی را از اصناف کفار جنس خود را که ایشانرا دعوت کرده باشد بآن دین وطریقه ایشانرا لعنت کنند وقول دیگر آنست که مراد بأخت مقدم ایشانست وداعی ایشان یعنی دعاة ومقدمانرا سفله لعنت کنند وگویند بارخدایا اینان مارا ازراه ببردند اینانرا عذاب مضاعف کن چنانکه درآیه حکایت کرد انگه گفت . حتی اذا ادارکوا فیها جمیعا ای تدارکوا تا انگه که همه آنجا متلاحق شوند ومتدارک ومجتمع وبعضی بعضی را دریابند واعمش براصل خواند حتی اذا تدارکوا ونخعی خواند حتی اذا اُدرکوا مشدد بی الف علی وزن افتعلوا من الدرک تاهمه مجتمع شوند در دوزخ آنجا درمناظره گیرند وملامت یکدگر . قالت اخریهم لاولیهم . امت بازپسین امت پیشین را گویند بارخدایا اینان مقدمان وپیشوایان ما بودند ما باینان اقتدا کردیم اینانرا عذاب مضاعف کن دوچندانی که عذاب ماست مقاتل گفت اخریهم آنانکه بازپسین بدوزخ شوند گویند آنانرا که پیش ایشان شده باشند سدی گفت اهل آخرزمان قوم اوایل را گویند قولی دیگر آنست که اذناب واتباع وسفله رؤسا ومقدمان ومقتدایانرا گویند ربنا

خدای ما و پروردگار ما . هؤلاء اضلونا . ایشان ما را گمراه کردند ایشان را عذاب دو چندان ده که عذاب ما
وضعف الشیء مثله و از عبدالله مسعود روایت کردند که مراد بضعف در آیه ماران و کژدمانند حقتعالی جواب
دهد و گوید همه را عقاب مضاعف خواهد بودن یعنی هر کس را انچه جزاء اوست بسزا بقدر استحقاق خواهد
رسیدن ولیکن کس نداند که مقادیر آن چنداست و قدر استحقاق آن چگونه است و گفته اند معنی آنست ولیکن
این گروه ندانند که بدانگروه چه عذاب است هر کسی عذاب خود داند و ابوبکر عن عاصم خواند ولکن لا تعلمون
بتاء الخطاب ولیکن شما ندانید و باقی قراء خواندند بیا بر خبر علی الغایب انکه چون آخریان این گفته باشند اولیان
جواب دهند که چرا چنین باشد شما را بر ما فضلی نیست که عذاب شما کمتر باید و عقاب ما بیشتر بلکه هر کس بگناه
خود گرفتار است که اگر ما بر ضلال بودیم شما نیز چنین بودید و تقصیر و غفلت و ترک نظر از همه بر یکحد بود چرا
باید تا ما را بر شما مزیت بود و اولی و اخری تأنیث اول و آخر باشد و افعل بر سه ضرب بود افعل تفضیل باشد چنین
که بینی و تأنیث او فعلی بود که دون و دنیا و اقصی و قصوی و اکبر و کبری و اصغر و صغری و افعل صفت باشد و تأنیث او
فعلا بود ممدود نحو احمر و حمراء و اصفر و صفراء و افعل اسم باشد کالاجدل للطیر والاسود للحیة و تأنیث او
افعلت باشد کاجدلة و اسودة انکه گویند جمله را که عذاب بچشید و متألم باشید بان و مهان و مستخف بانچه کرده اید
انکه گفت آنانکه آیات خدای بدروغ دارند و بان ایمان نیارند و از آن ترفع و تکبر نمایند . لا تفتح لهم ابواب السماء .
حمزه و کسائی و خلف خواندند لا یفتح بالیاء والتخفیف برای انکه تأنیث حقیقی نیست و تخفیف از آنجا که بر بناء
ثلاثی نهاد و ابو عمرو بتا خواند و تخفیف و باقی قرا بتا و تشدید من التفعیل درهای آسمان بر نگشایند برای ایشان
برای هوان و استخفاف وضع قدر و ایشان اگر چه بعذاب درها بگشایند برایشان عبدالله عباس و سدی گفتند
درهای آسمان برای ارواح مؤمنان و اعمال ایشان بگشایند و برای ارواح کافران و اعمال ایشان نگشایند و باقر ع
گفت اما مؤمنان را ارواح و اعمال ایشان باسمان برند و درهای آسمان برای آن بگشایند اما کافران عمل و روح
ایشان برند چون باسمان برند گویند عمل او بسجین برید و آن وادی است بحضرموت که آنرا برهوت گویند
حسن بصری گفت درهای آسمان برای دعای ایشان بگشایند و ابن جریج گفت درهای آسمان برای ایشان بگشایند
تا به بهشت شوند ابوهریره روایت کرد از رسول ع که او گفت چون فرشتگان ببالین بندهٔ مؤمن حاضر آیند که
اجل او نزدیک رسیده باشد گویند ای روح پاک که در تن پاک بودی بفرمان خدای بیرون آی حمیده و پسندیده و
بشارت باد تو را بروح و ریحان و خدای نه غضبان و خشمناک بر تو انکه می برند آنرا تا باسمان دنیا برند گویند در
بگشائید گویند خازنان آسمان که این روح کیست گویند روح فلان بندهٔ مؤمن است گویند . مرحباً بالنفس الطیبة
التی کانت فی الجسد الطیب ادخلی حمیداً وابشری بروح و ریحان ورب غیر غضبان . و در بگشایند تا در رود و هم
بهر در آسمان گویند این روح کیست گویند روح فلان بندهٔ مؤمن این ترحیب و بشارت بگویند تا باسمان هفتم برند و
اما چون مرد بد باشد فرشتگان عذاب گرد آیند گویند بیرون آی ای نفس خبیث از تن خبیث بیرون آی ای ذمیم
و بشارت باد بغساق و حمیم انکه او را باسمان برند و گویند در بگشائید خازنان گویند روح کیست گویند روح فلان
بنده گویند . لا مرحباً بالنفس الخبیثة التی کانت فی الجسد الخبیث ارجعی ذمیمة فانه لا تفتح لک ابواب السماء . برگرد
ای روح پلید از تن پلید بیرون آمده که درهای آسمان برای تو نگشایند انکه برگردانند او را بگور خداوندش فرو کنند
انکه بر سبیل یاس و بیان استحالت گفت این کافران مکذبان به بهشت نروند تا شتر بسوراخ سوزن نشود عکرمه و
سعید جبیر خواندند در شاذ الجمل بضم جیم و تشدید میم و این رسن کشتی باشد که آنرا قلس خوانند و این قرائت اسبق

دارد از جهة معنی باسم خیاط جز آنست که در سبع و عشر نخواندند و عرب را عادت بود که چون خواهند تا نفی کاری
کنند نفی کلی اگر چه آن کار صحیح بود آن را تعلیق کنند بمحالی تا هم چنان محال شود یعنی چنانکه محال است که
شتر بسوراخ سوزن برود محال است که ایشان بهشت روند و مانند این است قول الشاعر . اذا
شاب الغراب اتیت اهلی . وصار القار کاللبن الحلیب . گفت چون کلاغ سیاه سفید شود و قیر چون شیر
من با خانه آیم یعنی هرگز نیایم مثله . فانک سوف تحلم او تناهی . اذا ماشبت او شاب الغراب ، ومثله
، فرجی الخیر وانتظری ایابی . اذا ما القارظ العنزی آبا . و مانند این بسیار است و عبدالله مسعود را
کسی پرسید از این آیه گفت جمل نمی شناسی هو زوج الناقة او جفت شتر ماده باشد و حسن بصری را
یکی از آن پارسی زبانان پرسید جمل چیست در این آیه گفت شتر بپارسی و سم الخیاط سوراخ سوزن
باشد در قول عبدالله عباس و مجاهد و حسن و سدی و عکرمه و از انجا زهر را سم خوانند که در مسام مردم گذر کند
پنداری سوراخ میکند و میرود تا بنیت بیران کند و هر ثقبی لطیف که در تن باشد آن را سم گویند بفتح سین و ضم
او و جمعش سموم باشد قال الفرزدق ، فنفست عن سمیه حتی تنفسا . وقلت له لا تخش شیئاً ورائیاً . یعنی ثقبی انفه
و جمع سم زهر سمام باشد و خیاط و مخیط سوزن باشد چنانکه لحاف و ملحف و قناع و مقنع و ازار و میزر و قوام و مقوم .
و کذلک نجزی المجرمین . و همچنین جزا دهیم گناهکاران را و روا باشد که مجرمان کافران باشند ولیکن نوعی دگر از
کفار که نه متکبران باشند تا عطف الشیء علی نفسه نباشد چه کفر من اعظم الجرم باشد صاحبش را روا بود که مجرم
خوانند و روا بود که مراد گناهکاران باشند ولیکن تشبیه بعذاب باشد و نفی فتح ابواب آسمان دون نفی دخول بهشت
بر سبیل عموم تخصیص ادلهٔ عقلی که دلیل کرده است بر انکه مؤمن را بر ایمان ثواب ابد باشد و احباط باطل است پس
لا محال باید تا او را بثواب ایمان بهشت برند . لهم من جهنم مهاد . انکه گفت این کافران متکبران و مکذبان از دوزخ
بسترها باشد از آتش و از بالای سرشان سایه بانها باشد از آتش چنانکه گفت . لهم من فوقهم ظلل من النار و من تحتهم ظلل .
و جهنم نامی است از نامهای دوزخ و محل او جر است جز که لا ینصرف است برای تأنیث و علمیت و اشتقاق او گفته اند
از جهو مقست و آن غلظت باشد و رجل جهیم الوجه ای غلیظ الوجه و مهاد بستر گسترده باشد و خوار کرده ومنه مهد
الصبی و امر ممهد و مهدت له الامر تمهیداً . و غواش . جمع غاشیه باشد و هو ما یغشیهم و آن چیزی بود که باز پوشد ایشان را
ومنه غاشیة السرج محمد بن کعب گفت غواشی مراد بالا و چادر شب است و این قولی است قریب برای انکه چون بستر
گفت بمناسبت آن چادر شب گفت و این بر سبیل تهکم باشد چنانکه گفت . فبشرهم بعذاب الیم . و تنوین در غواش
چنانکه سیبویه گفت بدل یای محذوف است و از علامت تنکیر است و حکم غواش در اعراب حکم قاض باشد . و کذلک
نجزی الظالمین ، و ظالمان را همچنین جزا دهیم و مراد بظالم هم کافر است من قوله . ان الشرک لظلم عظیم . و اصحاب وعید را
باین تمسک نیست برای انکه باتفاق ما و ایشان تخصیص عموم قرآن بادلهٔ عقل و آیات قرآن روا باشد بادله عقل و آیات ارجاء
مخصص این آیه است و مانند این . والذین آمنوا و عملوا الصالحات ، حقتعالی چون ذکر کافران و مکذبان بگفت و انچه جزاء
و سزای ایشانست در عقب آن ذکر صالحان و مؤمنان گفت و انچه ثواب ایشانست تا جمع کرده باشد هر دو لطف مکلف را
بطریق الترغیب والترهیب تا با یمان و طاعت نزدیک تر باشد گفت آنانکه بگروند و عمل صالح کنند این آیه و هر چه مانند
این است دلیل میکند بر انکه عمل صالح از ایمان نباشد و الا عطف الشیء علی نفسه باشد بمثابهٔ قوله . آمنوا و آمنوا .
و خبر والذین آمنوا آن جمله است که اولئک اصحاب الجنة و قوله لا یکلف الله نفساً الا وسعها حشو است در میان مبتدا
و خبر آورده برای بیان عدل را تا مکلف استصعاب ایمان نکند و گمان نبرد که آن تکلیف است که او بان بر نیاید گفت

ماتكليف نكنيم هيچ نفسى را الا انچه وسع وطاقت وامكان وتوانائى او باشد واگر انديشه كنند خدايتعالى بقدر طاقت تكليف نكرده است مارا از فضل وكرم خود بل دون طاقت وكم از قدرت وآلت تكليف كرده است چه يكى از ماچون رجوع كند باخود داند كه اورا قدرت بيش از آنست وآلة تمكين كه در شبانروزى هفده ركعت نماز كند بل بيش از هفتاد وهفتصد است وليكن خداى تعالى بكرم وفضل خود كلف يسيراً ولم يلزم عسيراً واعطا على القليل كثيراً . عجب از انكه او تكليف مالا يطاق روا ميدارد وخدايتعالى تكليف مالا يطاق هم روا نميدارد الا دون مايطاق اگر بحسب آلت وقدرت تكليف كردى عدل كرده بودى چون تكليف كمتر از آلت كرد فضل كرده باشد آن خداى كه روا ندارد كه در تكليف عدل كند كى روا دارد كه ظلم كند وبعضى گفتند حد تكليف ارادة چيزى باشد كه در او كلفت ومشقت بود بااعلام وگفته اند اعلام بود مكلف را انچه در او كلفت ومشقت بود باراده وگفته اند الزام بود مكلف را انچه اورا دران كلفت ومشقت بود ودرمانى گفت تحميل بود بر مكلف انچه اورا در آن مشقت باشد يقال كلفته الأمر فتكلف وگفته اند وسع طاقت باشد وگفته اند دون طاقت باشد ودر موضع او دو قول گفتند بعضى گفتند موضعى ندارد از اعراب براى انكه حشوى است معترض بين الكلام اعنى بين المبتداء والخبر چنانكه گفتيم وقولى ديگر آن است كه در جاى خبر مبتداست ومحل او رفع است وليكن ضميرى كه بايد تا عايد بود با مبتدا از او بيفكندند لعلم المخاطب به والتقدير . والذين آمنوا وعملوا الصالحات لا يكلف نفسا منهم الا وسعها ولا من غيرهم ، چنانكه گويند السمن منوان بدرهم والتقدير منه بدرهم قوله تعالى ولمن صبر وغفر ان ذلك لمن عزم الأمور . اى ان ذلك منه واين نيز وجهى است قريب والتقدير والذين آمنوا وعملوا الصالحات غير مكلفين منا الا بقدر وسعهم واولئك اصحاب الجنة . جمله مستأنف باشند . وهم فيها خالدون . جمله دگر باشد گفت انانكه موصوف باشند بصفت ايمان وعمل صالح ايشان اهل بهشت باشند وانجا مخلد ومؤبد باشند . ونزعنا ما فى صدورهم من غل . نزع وقلع وازعاج رفع الشىء عن مكانه باشد اما بتحويل واما باعدام ومراد در آيه تصفية الطباع باشد باسقاط وساوس وبدادن هرچه آرزوى او باشد يا تمناى حال غيرى نكند والغل الحقد وآن حقدى باشد كه بلطافت بصميم دل رسد وغلول از انجاست براى انكه وصول باشد بحليت الى دقيق الخيانة ومنه الغل للجامع بين اليدين والعنق لانغلاله بها والغلل الماء الجارى بين الاشجار لانغلاله فيها والغلة العطش لوصوله الى الكبد والغلة الدخل لوصولها الى صاحبها وسينه ودل را براى آن صدر خوانند كه تدبير از او صادر شود وپيشگاه مجلس را صدر خوانند حق تعالى وصف اهل بهشت كرد چون ايشان در بهشت حاضر آرم انچه در دل ايشان از غل وحقد وحسد وغيظ يكديگر از دلهاى ايشان بركنيم وبرون آرم در خبر ميايد كه آن را كه از او كمتر ملك وملك باشد در بهشت ملكش از همه ملك دنيا بيش بود وچنان گمان برند كه انچه او راست كس را نيست وامام المعصوم حسن بن على ع روايت كرد از امير المؤمنين ع كه گفت آيه در ما آمد كه اهل بدريم سدى گفت در اين آيه كه اهل بهشت چون بدر بهشت رسند درختى باشد انجا از اصل ساق او دو چشمه بيرون مى آيد از يك چشمه باز خورند هرچه غل وغش وحقد وحسد باشد از دل ايشان برود وآن شراب طهور بود واز ديگر غسل كنند تا نضارت بهشت وغضاضت نعيم بر ايشان پيدا شود هرگز پس از آن اشعث واغبر نشوند وگونه روى ايشان نبگردد ابو نضره روايت كرد كه اهل بهشت را بر در بهشت بازدارند تا ميان ايشان مقاسه كنند در ظلمات تا چون ببهشت شوند كسى را بر كسى ظلامه نمانده باشد بمقدار قلامة ناخنى وهمچنين كنند با اهل دوزخ پيش از انكه بدوزخ شوند واين استيفاء اعواض است كه ما گفتيم كه ايشانرا بريكديگر باشد انگه گفت منازل ايشان چنان بود كه در زير كوشكهاى ايشان جويهار وان باشد ايشان چون نعمت ظاهر وباطن بينند گويند . الحمد لله الذى هدانا لهذا ، سپاس خداى را كه مارا هدايت داد باين . وما كنا لنهتدى لولا

ان هدانا الله . وما باين راه نيافتمى اگر نه خداى تعالى مارا راه نمودى وتمكين كردى يقال هديت لهذا والى كذا سفيان ثورى گفت معنى آن است كه سپاس خداى را كه مارا توفيق داد تا عملى كرديم كه اين ثواب وجزاى آنست ودر خبر است كه رسول ع گفت چون اهل بهشت در بهشت قرار گيرند واهل دوزخ در دوزخ خدايتعالى حجاب از ميان ايشان بردارد تا يكديگر را ببينند وانچه ايشان در آن باشند از منازل ومقامات از درجات ودركات اهل دوزخ گويند . لو هدانا الله . اين حسرت ايشان باشد واهل بهشت گويند . لولا ان هدانا الله . اين شكر ايشان باشد انگه گفت هيچ مؤمنى وكافرى نباشد الا او را در بهشت ودوزخ جائى باشد ومنزلى چون بجاى خود برسند وحجاب بردارند جاى او در بهشت باو نمايند واورا گويند آن قصور ومنازل مى بينى تورا بود وبراى تو آفريده بودند اگر ايمان آوردى وطاعت كردى وبهشتى را گويند آن دركات وعقوبات بينى تورا بودى اگر تو نيز همان كردى كه ايشان كردند از كفر ومعاصى انگه گويد اين بميراث بشما ارزانى داشتم از ايشان بان عمل كه كرديد وآن جايهاى كه باستحقاق لايق حال ايشانست ايشان را شايد بايشان دادم وقسمت كرديم ميان شما وايشان انگه منادى ندا كند كه اى اهل بهشت تندرستى است شمارا كه بان بيمارى نباشد برنائى كه بان پيرى نباشد وزندگانى كه بان مرگ نباشد وخلودى كه بان فنا نباشد ونعمتى كه بان شدت نباشد ايشان گويند اين آنستكه رسولان خداى بما آمدند ومارا گفتند ما تصديق كرديم وباور داشتيم لاجرم اين ندا بشنيديم كه اين بهشت بشما بميراث داديم بانچه كرديد در دنيا از ايمان وطاعات فهذا معنى قوله . ونودوا ان تلكم الجنة اورثتموها بما كنتم تعملون . ابن عامر خواند ما كنا لنهتدى بدون واو ودر مصاحف اهل شام واو نيست گفتند براى انكه اين جمله ملتبس است بان جمله از واو مستغنى اند چنانكه گفت . سيقولون ثلثة رابعهم كلبهم . وباقى قراء بواو خواندند وگفتند دو جمله است يكى بر يكى معطوف از واو گزير نباشد واين بهتر است چه آيه سورة الكهف التباس صفت وموصوف دارند وانجا آن التباس نيست الا على تعسف وابو عمرو خواند اورثموها بادغام تا در ثا براى انكه دو حرف مهموسند ومتقارب المخرج . ونادى اصحاب الجنة . انگه حق تعالى حكايت كرد از گفتار كه ميان اهل بهشت واهل دوزخ رود ندا كنند اهل بهشت اهل دوزخ را وبراى آن بلفظ ماضى گفت واگرچه معنى در مستقبل خواهد بودن ايذاناً واعلاماً بان ذلك لامحالة واقع كاين فكان قد برى انگه تا باز نمايد كه از قوت آن را كه لابد اين بخواهد بودن گفت پندارى كه ببود گفت آواز دهند بهشتيان دوزخيانرا وگويند ما انچه خداى ما را وعده كرد يافتيم بدرستى وحق ايا شما يافتيد انچه خدا شمارا وعده داد بدرستى واين بر سبيل تهكم واستهزاء وشماتت گويند ايشان جواب دهند كه نعم آرى يافتيم وحق صدق است كسائى خواند انجا ودر شعراء والصافات نعم بكسر عين وباقى قرا بفتح عين واين دو لغت است چون اين گفته باشند وجواب شنيده در ميان ايشان آواز دهنده آواز دهد كه لعنت خداى بر ظالمان باد چنانكه هر دو گروه بشنوند مؤمنان خرم شوند وكافران اندوهگين ولعنت خداى خشم وعقاب خداى باشد واصل او طرد وراندن باشد واصل تأذين وايذان اعلام باشد وهو الايقاع فى الاذن يقال اذنت لكذا اذا استمعت له واذنته بكذا اذا وقعته فى اذنه ومنه الاذان لأنه اعلام بالصلوة نافع واهل بصره وعاصم وابن مجاهد عن قنبل خواندند . ان لعنة الله . بتخفيف نون ورفع لعنت بر انكه ان مخففه باشد از ثقيله واين تخفيف نكنند الا باضمار شأن وقصه وتقدير آن باشد . انه لعنة الله على الظالمين . ومثله قوله . وآخر دعويهم ان الحمد لله رب العالمين التقدير انه الحمد لله رب العالمين اى الشأن والقصة ان الحمد لله رب العالمين . ومثله قول الاعشى

فى فتية كسيوف الهند قد علموا . ان هالك كل من يحفى وينتعل . المعنى انه هالك اى ان الامر والشأن هالك كل حاف وناعل

وباقى قرا مشدد خواندند بر اصل انكه وصف كرد آن ظالمان را كه مستحق لعنة خدا اند بانكه ايشان منع كنند از راه

خدا یعنی از دین خدا . ویصدون ، شاید از صدود باشد و آن اعراض و عدول بود و شاید تا از صدّ بود و آن منع
باشد کقوله . هم الذین کفروا وصدّوکم عن المسجد الحرام . و اگر بر اول حمل کنند ظلم نفس باشد و برگشتن
از ره خدا و اگر بر این حمل کنند ظلم غیر باشد از اضرار بغیر و منع او از راه خدای و فرق میان ایشان بمصدر پیدا
شود مصدر لازم صدود و مصدر متعدّی صدّ . ویبغونها عوجاً . و طلب آن کنند تا آن را بشبه و تلبیس کژ کنند
و وانمایند مردمان را که این راهی است کژ و العوج بالکسر فی الدین و الامر و العوج بالفتح فی العصا و امثالها
وقیل العوج ما کان خلقة بالفتح و بالکسر ما اعوج ولم یکن کذلك و نصبش محتمل باشد دو وجه را یکی مفعول به
و یکی مصدر ای یطلبون هذا النوع من الطلب کقولهم . رجع القهقری و قعد القرفصا . وهم بالآخرة کافرون .
و ایشان بقیامت ایمان ندارند و بینهما حجاب یعنی میان اهل بهشت و اهل دوزخ حجابی باشد و حجاب هر حاجزی
باشد که منع کند از نفوذ شعاع و جز آن و ضریر را برای آن محجوب گویند و الحاجب الذی یحجب الناس عن الدخول
، وعلی الاعراف رجال . جمع عرف باشد و آن بلندی باشد از زمین چون باره و مانند آن و منه عرف الدیك و
عرف العادة و هو فعل بمعنی مفعول و قال الشماخ ، وظلت باعراف تعالی کأنها . رماح نحاها وجهه الریح راکز ،
و قال آخر . کل کناز لحمه نیاف ، کالعلم الموفی علی الأعراف . مفسران گفتند بارهٔ باشد میان بهشت و دوزخ
چنانکه گفت . فضرب بینهم بسور له باب باطنه . این قول مجاهد و سدی است و سدی گفت برای آنش اعراف
خوانند که مردمان او مردم را شناسند حسین بن الفضل گفت مراد باعراف صراط است مفسران خلاف کردند
در این مردان که بر اعراف باشند و برای چه آنجا باشند عبدالله عباس و حذیفة الیمان گفتند گروهی باشند که سیئات
و حسنات ایشان یکسان باشد سیئاتشان قاصر باشد از دوزخ و حسناتشان بحد وصول بهشت نبود خدایتعالی ایشان را
آنجا بدارد چون حساب خلایق بکند ایشان را برحمت ببهشت فرستد ایشان آخرین کسان باشند که ببهشت شوند
ایشان از آنکه بر بلندی باشند اهل بهشت و اهل دوزخ را شناسند خدایتعالی چون خواهد که ایشان را ببهشت برد
بفرماید تا ایشان را بجویها آرند که آن را نهر الحیوة گویند کنارهای آن جویها از قضبان زر باشد مکلل بمروارید
خاکش مشك باشد ایشان را آنجا بشویند اندام ایشان پاکیزه شود خالی سفیدی بر نحر ایشان پدید آید که ایشان را
بان شناسند خدایتعالی گوید تمنا کنید ایشان آنچه خواهند تمنا کنند تا هر چه آرزو باشد ایشان را نخواهند چون تمناء
ایشان برسد حق تعالی گوید شما راست هر چه تمنا کردید هفتاد ضعف آن چون ببهشت شوند اهل بهشت ایشان را
بانحال بشناسند ایشان را مساکین الجنه خوانند عبدالله مسعود گفت حقتعالی بقیامت حساب خلقان بر آرد هر کس را
که حسناتش بر سیئاتش بیفزاید اگرچه بیك حسنه بود خدایتعالی بفرماید تا او را ببهشت برند و هر کس را که
سیئاتش از حسنات بیك سیئه زیاده بود بفرماید تا او را بدوزخ برند آنگه برخواند . فمن ثقلت موازینه فاولئك
هم المفلحون . ومن خفت موازینه فاولئك الذین خسروا انفسهم ، آنگه ترازو بمثقال حبهٔ بخرید و بر او پیدا شود
و هر که سیئات و حسناتش یکسان بود او از اصحاب اعراف بود ایشان را بر صراط بدارند و آن نور که بر ایشان
بود از ایشان بستانند مردی روایت کند از بنی هلال که گفت پدرم از رسول ص پرسید که اصحاب الأعراف کیانند
گفت آن مردمانی که در سبیل خدایتعالی جهاد کرده باشند و پدران ایشان از ایشان خشنود نباشند و ایشان را
در سبیل خدا کشته باشند از این جهة از آتش دوزخ آزاد باشند و بعصیان و آزار پدر از بهشت ممنوع باشند و ایشان
آخرین اهل بهشت باشند بدخول در بهشت سهر جیل بن سعد گفت جماعتی باشند که بی رضاء پدر بغزا شده باشند مجاهد
گفت قومی باشند از طالحان فقها و علماء سلیمان التیمی و ابو مجلز گفتند جماعتی فرشتگان باشند ابو مجلز را گفتند خدای

رجال میگوید گفت پس فرشتگان زنان نباشند عبدالله عباس گفت جماعتی باشند که گناه بسیار دارند و طاعات
کران و روایتی دگر از او که گفت اولاد الزنا باشند ابو العالیه گفت جماعتی باشند که طمع دارند که ببهشت روند و
خدای تعالی این طمع نیفکنده باشد ایشان را الا برای کرامة ایشان مجاهد گفت جماعتی باشند که پدران از ایشان
خشنود باشند و مادران نباشند یا مادران خشنود باشند و پدران نباشند خدای تعالی ایشان را برضای پدر یا مادر
از دوزخ آزاد کند و بناخشنودی مادر یا پدر از بهشت منع کند ایشان را از آنجا باز داشته باشند تا خدای
تعالی حساب خلقان بکند آنگه ایشان را ببهشت فرستد عبدالعزیز بن یحیی الکنانی گفت آنان باشند
که در فترت بین النبیین علیهم السلام بمرده باشند و دین را بدل نکرده باشند و شحونی در تفسیرش گفت
فرزندان مشرکان باشند بعضی گفتند جماعتی باشند که ایشان طاعات و اعمال صالحه کرده باشند مشوب و آمیخته بریا
و ثعلبی امام اصحاب الحدیث در تفسیرش آورد باسناد از حبر بن سعید از ضحاك از عبدالله عباس که گفت در
این آیه اعراف جایها باشد بلند از صراط و این مردان که بران اعراف باشند حمزة بن عبدالمطلب بود
و عباس و علی بن ابیطالب و جعفر طیار ذوالجناحین دوستان خود را از دشمنان بشناسند بعلامت و
علامت آن بود که دوستانشان سفید روی باشند و دشمنانشان سیاه روی باقر ع گفت آن مردان
ائمهٔ معصوم باشند و پیغمبر ما در میان ایشان بود صادق گفت ع اعراف کثبان و بهشتها باشد میان
بهشت و دوزخ هر پیغمبری و خلیفهٔ او را آنجا بدارند با گناهکاران امتش چنانکه امیر لشکر را با لشکر
بدارند اما آنکه محسنان امت باشند سبق برند و ببهشت شوند خلیفه رسول آنگناهکاران را گوید بنگرید ببرادران
شما آن محسنان که سبق بردند ببهشت ایشان بر ایشان سلام کنند و ذلك قوله . ونادوا
اصحاب الجنة ان سلام علیکم . آنگه حق تعالی گفت و خبر داد که این گناهکاران به بهشت نشده
باشند هنوز و طمع دارند که به بهشت شوند بشفاعت پیغمبر و امام و ذلك قوله . لم یدخلوها وهم یطمعون
آنگه این گناهکاران از اعراف باهل دوزخ نگرند پناه با خدای دهند و دعا کنند . ربنا لاتجعلنا مع القوم
الظالمین . و ذلك قوله . واذا صرفت ابصارهم تلقاء اصحاب النار قالوا ربنا لاتجعلنا مع القوم الظالمین . آنگه انبیا و
خلفا روی باهل دوزخ کنند و ایشان را بر سبیل تقریع و ملامت گویند . ما اغنی عنکم جمعکم و ما کنتم تستکبرون ،
آنگه اشارت باین مستضعفان کنند و گویند اینان آنانند که شما در دنیا سوگند میخوردید که خدای بر اینان رحمت
نکند و ذلك قوله ، اهؤلاء الذین اقسمتم لاینالهم الله برحمة . آنگه این مستضعفان را از خدای بخواهند و ایشان را
گویند . ادخلوا الجنة لاخوف علیکم ولا انتم تحزنون . و آنچه مؤکد این حدیث است حدیث عمرو بن شیبه و
دیگر راویان از صحابه و تابعین در آن که امیر المؤمنین علی ع قسمة کننده باشد بین الجنة و النار و عمرو بن شیبه روایت
کند که رسول علیه السلام امیر المؤمنین را گفت ، یا علی کأنی بك یوم القیمة وبیدك عصاء من عوسج تسوق قوماً الی
الجنة و آخرین الی النار . گفت پنداری که در تو می نگرم که فردای قیامت عصای از چوب عوسج بدست گرفته
باشی و گروهی را ببهشت میرانی و گروهی را بدوزخ و با دوزخ مقاسمه میکنی که هذا لی و هذا لك خذیه فانه من
اعدائی و ذریه فانه من اولیائی . آن را دار که از دشمنانست و این را دست بدار که از دوستان است آنگه گفت والله
که آتش علی را مطیعتر باشد از آنکه بنده سیدش را و شاعر گوید . علیّ حبه جنه . قسیم النار و الجنه . وصی
المصطفی حقا ، امام الانس و الجنه . قوله تعالی یعرفون کلاً بسیماهم . همه را بسیما و علامت بشناسند از دوستان
و دشمنان که دوستان سپید روی و سیاه چشم باشند و دشمنان سیاه روی و ازرق چشم در خبر است که حارث

همدانی امیر المؤمنین علی ع را گفت یا امیر المؤمنین من از دو حالت می ترسم یکی از وقت نزع و یکی از صراط وسر دوراه امیر المؤمنین ع گفت مترس که دوستان ما آنجا این باشند که هر کس از دوستان و دشمنان ما مرا آنجا بینند و من ایشان را بینم بشناسم و ایشان مرا بشناسند انگه این بیتها بگفت . یا حار همدانی من یمت یرنی . من مؤمن او منافق قبلاً . یعرفنی طرفه واعرفه . بنعته واسمه وما فعلا . وانت عند الصراط معترض . فلا تخف عثرة ولا زللا . اقول للنار حین توقف للعرض . ذریه لا تقربی الرجلا . ذریه لا تقربیه انه له . حبلاً بحبل الوصی متصلاً . و در وزن سیما دو قول گفتند یکی فعلاً من سام ابله یسومها اذا ارسلها فی المرعی معلمة وهی السائمة والثانی وزنه عفلی مقلوب من وسمت نقلت الواو الی موضع العین کما قالوا له فی الناس جاه ای وجه الا تری انهم یقولون لذی الجاه وجیه وکذا جذب وجبذ واضمحل وامضحل وسیما مقصور باید وسیمیاء ممدود قال الشاعر . رماه الله بالحسن یافعاً له . سیمیاء لا یشق علی البصر : ونادوا اصحاب الجنة . و ندا کنند یعنی اصحاب اعراف و مستضعفان ایشان اهل بهشت را . ان سلام علیکم . که سلام بر شما باد اهل بهشت را گویند . لم یدخلوها . وایشان هنوز در بهشت نشده باشند یعنی اصحاب اعراف و طمع دارند که بهشت شوند علی قول ابن عباس وابن مسعود وحسن وقتاده وابو مجلز گفت راجع است این طمع با اهل بهشت فی قوله . ونادوا اصحاب الجنة . که این جماعتی باشند که هنوز به بهشت نشده باشند و سعید بن جبیر گفت برای آن طمع دارند که چون منافقان را نور بستانند نور ایشان نبستانند ایشان طمع بر ندارند و بعضی اهل معانی گفتند طمع اینجا یقین است چنانکه ابرهیم ع گفت . والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین . و برای آن بلفظ طمع گفت که عیش متوقع نعمت در میان نعمت عظیم چون او در نعیم باشد و توقع دیگر میکند خوشتر باشد و این قول حسن بصری و جبائی و بیشتر مفسران است . قوله واذا صرفت ابصارهم . مراد اهل اعرافند گفت چشمهای ایشان با جانب وجهة اصحاب دوزخ گردانند ایشان پناه با خدای دهند و دعا کنند و گویند بار خدایا ما را با جمله و زمرهٔ گروه ظالمان و ستمکاران مکن صرف عدول باشد بچیزی از جهتی با جهتی وتلقاء جهة لقا باشد اعنی جهة مقابله تفعال من اللقاء واز ظروف مکان باشد ومثله حذاك واذاك وقبالتك وابصار جمع بصر باشد وانجاسه بود که مبصر بان ادراك مدرکات کنند و بصر در جای علم بکار دارند یقال فلان بصیر بهذا الامر ای عالم به و بصر به وابصره اذا رأه واصحاب الصحراء ملازمان صحرا باشند و رمانی حدّ آتش نهاد بانکه جسم لطیف باشد که در او حرارت و روشنائی بود واز شأن او احراق و سوختن باشد و چنین چیزها را حدّ نهادن اولیتر باشد برای انکه غرض بتحدید کشف و تمیز محدود باشد از نامحدود و اینجا محدود از حدّ روشن تر است پس حوالت اولیتر باشد وفایده در این دعا بانکه دانند که خدای نکند آن باشد که خواهند که در زمرهٔ شاکران خدا را خضوع و خشوع نمایند و ایشان را باین دعا سروری حاصل شود چنانکه از خدای نعیم و بهشت خواهند نکو باشد آنجا که گفتند . ربنا اتمم لنا نورنا . و همچنین نیکو باشد که استدفاع مضرت کنند و پناه با خدای دهند از عذاب . و نادی اصحاب الاعراف رجالا . و ندا کنند اصحاب اعراف مردانی را از اهل دوزخ از جملهٔ رؤساء و جبابره کفار و منافقان که ایشان را بشناسند بسیما و علامت از سیاهی روی و زرقت چشم بر سبیل تهکم و ملامت ایشان را گویند . ما اغنی عنکم جمعکم . آن جمع که کردید از اموال و لشکر و اتباع شما را سودی نداشت و غنائی نکرد و نگذرانید شما را از عذاب خدای و بعد و عدهٔ و ساز و آلت شما را نجاتی نبود و نه نیز شما را سود داشت آن استکبار و بزرگواری که کردید و گردن کشی از فرمان خدا و انقیاد و اجابت پیغمبران خدا . اهؤلاء الذین اقسمتم . بیشتر مفسران بر آنند که این هم از کلام اصحاب اعراف که گویند دوزخیان را و اشارة کنند بمستضعفان مؤمنان که ایشانند که شما

گفتید و سوگند خوردید که خدای بر ایشان رحمة نکند کلبی گفت ندا کنند کافران را و منافقان را باسماء ایشان واسماء آبائشان که یا ولید بن المغیره یا باجهل بن هشام و یا فلان و یا فلان اهؤلاء ایشان یعنی سلمان و ابوذر و مقداد و خباب و این ضعفاء آنان هستند که شما سوگند خوردید که خدای رحمة با ایشان نرساند و این آیه دلیل میکند بر انکه اصحاب اعراف خداوندان مراتب و منازل رفیعه باشند از پیغمبران و امامان که از سر دلال و وثاقت بیایند و قدر خود این توانند گفتن والا آن اقوال مختلف که حکایت کرده شد ایشان را از کار خود و فروماندگی و خوف چندان بود که پروای آن نداشته باشند که بر کافران تهکم کنند و از سر بطر سخریت کنند و از همهٔ اقوال آن خبر که از صادق ع روایت کردیم بهتر است برای مطابقهٔ آن ظواهر آیات را که مقدم و مؤخر این آیت است و انکه خبر عبد الله عباس در حمزه و جعفر و امیر المؤمنین علی ع برای انکه حقتعالی بلفظ رجال گفت و در دگر آیه هم ایشان را باین لفظ خواند فی قوله . من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیهم فمنهم من قضی نحبه . یعنی عبیدة بن الحارث و حمزة بن المطلب و جعفر بن ابیطالب . ومنهم من ینتظر . علی بن ابیطالب ع و بعضی دگر گفتند کلام خداست مبتداءً نه حکایةً وقول اول درست تر است وقول بیشتر مفسران است . ادخلوا الجنة . بر قول اول هم کلام اصحاب اعراف است و در کلام قول مضمر است و تقدیر آنست که یقولون للمستضعفین گویند آن ضعفا را که اهؤلاء اشارت بایشان است بر زعم آن جبارهٔ دوزخیان که در بهشت شوید که بر شما خوفی و اندوهی نیست و بر قول دیگر کلام خدای باشد اصحاب اعراف را که در بهشت شوید مقاتل گفت فرشتگان گویند اصحاب اعراف را که ببهشت شوید بلا خوف ولا حزن قوله تعالی . ونادی اصحاب النار اصحاب الجنة . حق تعالی چون حدیث مؤمنان و متقیان و اهل بهشت و اصحاب اعراف و پیشوایان و مقتدایان و اهل منازل و درجات و مقام و سیلت و شفاعت بگفت حدیث اهل دوزخ کرد که چون فرومانند آنجا و خدای تعالی میان ایشان حجاب بردارد تا اهل بهشت اهل دوزخ را بینند و منازل و غرفات ایشان تا در غم و حسرت و اندوهشان بیفزاید و اهل بهشت اهل دوزخ را گویند . هل وجدتم ما وعد ربکم حقاً . بر سبیل شادکامی اهل دوزخ نیز اهل بهشت را گویند افیضوا علینا من الماء . از آن آب که میخورید و در زیر درختان و کوشکهای شما میرود ما را نصیبی و شربتی بدهید وافاضه اجراء الماء من العلو الی السفل باشد وافاض القوم فی الحدیث اذا خاضوا فیه وافاض القوم من عرفات الی مزدلفة اذا صاروا الیها . رمانی حد آب نهاد بانکه جسمی باشد سیال که تشنه را سیراب کند نه از غذای حیوان حاصل شده و آن جوهری است عظیم الرطوبة منفعت او بر همهٔ مایعات زیادة است و این حدّ نیز مزیف است بانچه در باب آتش بگفتیم که محدود از حد بسیار روشن تر است و غرض بتحدید آن باشد که محدود بحد روشن کنند . او مما رزقکم الله . یا از آن طعامها که خدای تعالی شما را روزی کرده است اهل بهشت جواب دهند که خدای تعالی طعام و شراب ما بر شما حرام کرده است تحریم منع و حرمان نه تحریم عبادت و اهل بهشت را با نیك مردی و لطافت طبع دلشان بر کافران نرم نشود از آنجا که خدای تعالی در طبع ایشان مرکوز بکرده است دوستی دوستان خود و دشمنی دشمنان خود ابو الجوزاء گفت عبد الله عباس را پرسیدم که کدام صدقه فاضلتر است گفت شربت آب به تشنه دادن گفتم از کجا گفت نه بینی که اهل دوزخ چون در مانند از نعیمهای بهشت اول آب میخواهند و این نعمتی است که خدای تعالی کرده است که قدر آن بیشتر مردم ندانند تا از آن باز مانند و یك قول در این آیه آنست که . ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم . قیل عن الماء البارد یعنی از آب سرد پرسند ایشان را تا شکر آن گذاردند یا نه و از انجا گفت امیر المؤمنین ع انکس را که او را پرسید . ما طعم الماء قال طعم الحیوة . پرسید که آب چه طعم دارد گفت طعم زندگانی و نیز طبع زندگانی دارد عند من اثبت الطبع . انگه وصف کرد آنان را که کافرانند

ودر دوزخ گرفتار ند گفت آن کافرانی که دین خود را فسوس وبازی گرفته باشند والذین در محل جر است علی صفة الکافرین وشاید که محل او رفع باشد بر ابتداء . وقوله فالیوم ننسیهم . جمله باشد در جای خبر وفرق میان لهو ولعب آنست که لهو بازی جوانان باشد از نشاط وملاهی ومعارف وتعاطی آن ولعب بازی کودکان باشد هر دو هزل بود گویند طعام وشراب بهشت نشاید کافرانی را که دین خدای بازی گرفته باشند ولهو وهزل وزندگانی دنیا ایشان را مغرور کرده باشد وفریفته . فالیوم ننسیهم . امروز فراموش کنیم ایشان را از ثواب چنانکه ایشان این روز فراموش کردند از عمل ونسیان بر خدای روا نباشد واین آیه را دو تأویل است یکی آنکه نسیان از ایشان حقیقت باشد واز خدای تعالی مجاز بر سبیل ازدواج چنانکه گفت وجزاء سیئة سیئة مثلها وقوله فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه وقوله وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ما عوقبتم به . دوم آن است که نسیان از هر دو جانب ترك باشد خدای تعالی گفت ایشان طاعت من رها کردند من نیز ثواب ایشان رها کردم ووجه سوم آنکه با ایشان در دوزخ معاملهٔ منسیان وفراموشان رود تا ایشان آنجا مخلد ومؤبد باشند چون کسی که او را فراموش کنند ودر شاهد کسی را که در زندان مخلد خواهند داشت تا بمیرد گویند او را بزندان فراموشان برند وجه چهارم در او آن است که اهل بهشت ایشان را فراموش کنند از آنجا که بلهو وبطر خود مشغول باشند واین نسیان را خدای تعالی با خود اضافه کرد برای آنکه سبب نسیان اهل بهشت باشتغال بلهوات وشهوات از جهة خدای باشد واما علی طریقة . ان الذین یؤذون الله . ای یؤذون اولیاء الله . و این وجوه همه نیك است ومحتمل است در تأویل آیه ومراد بدین در آیه ملة وطریقة است واقسام او در فاتحة الکتاب گفته شده است واصل لهو از انصراف بود وهو صرف الهم بما لا یستحسن به صرفه ومنه قولهم اذا استأثر الله بشیء فاله عنه ای انصرف ابو روق گفت مراد بدین در آیه عید است که روز عید مسلمانان را روزی عبادت باشد وایشان این روز را روز لهو ولعب گرفتند بر خلاف فرمان خدای وبدنیا مغتر شوند چون آلت غرور دنیا بشود خدای تعالی فعل با او حوالت کرد وفعل از او بر حقیقت درست نیاید که حیوة دنیا فعل نتوان کردن ، کما نسوا لقاء یومهم هذا . چنانکه استعداد وساز این روزها کردند قوله وما کانوا بآیاتنا یجحدون . محل ما جر است اینجا عطفاً علی قوله کما نسوا وکما کانوا وما در هر دو جا مصدری است ای کنسیانهم وکجحودهم بآیاتنا وچنانکه بآیات وحجج ودلایل من جحود وانکار کردند . قوله تعالی *

وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا تَأْوِيلَهُ

وهر آینه بتحقیق بیاوردیم ایشان را بکتابیکه پدید کردیم او را بر دانش راهنما وبخشش برای گروهیکه میگروند آیا چشم براه دارند مگر سر انجام او

يَوْمَ يَأْتِي تَأْوِيلُهُ يَقُولُ الَّذِينَ نَسُوهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا

روزیکه بیاید سر انجام او میگویند آنانکه فراموش کردند او را از پیش بتحقیق که آمدند فرستادگان پروردگار ما براستی پس آیا هست برای هیچ خواهشگری پس خواهش

لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلَ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ * إِنَّ

کنند برای ما یا باز گردانیده شویم پس بکنیم غیر آنکه بودیم که میکردیم بتحقیق که زیان کردند نفسهاشان را وگم شد از ایشان آنچه بودند که افترا می بستند بدرستیکه

رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ

پروردگار شما خداست آنکه آفرید آسمان وزمین را در شش روز پس قصد کرد بر آفریدن عرش پوشانید بپرده شب روز را

يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ

که میجویدا او را شتابکنان وآفتاب وماه وستاره‌ها رام کرده شدند بفرمان او آگاه باشید مر او راست آفریدن وفرمان بابرکت خدا که پروردگار

الْعَالَمِينَ * ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ

جهانیان است بخوانید پروردگار خود را از روی زاری وپنهانی بدرستیکه او دوست ندارد در گذرندگان را وفساد نکنید در زمین بعد

إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ * وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ

از خوب نمودن آن وبخوانید او را از روی ترس وامید بدرستیکه رحمت خدا نزدیك است مر نیکوکاران را واوست آنکه میفرستد

الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقَلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ

بادها را مژده دهنده میان دو دست رحمت خود تا چون بردارد باد ابری گران را برانیم آنرا از برای زمین شهری مرده پس فرو فرستادیم باو آبی

فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ * وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ

پس بیرون آوردیم بان از هر میوهٔ همچنین بیرون آوریم مردگان را تا شاید شما پند گیرید وزمین پاکیزه بیرون میاید گیاهش

بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَٰلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ *

بامر پروردگارش وآنکه ناپاك است بیرون نیاید مگر دور از هم همچنین میگردانیم آیتها را برای گروهیکه سپاس دارند

قوله ولقد جئناهم بکتاب . حق تعالی در این آیه خبر داد که ما کتابی آوردیم بایشان وجاء فعل لازم باشد ولیکن بباء متعدی شد وجار ومجرور در محل نصب است علی انه مفعول به ومجیء وجیئة واتیان انتقال باشد بحضرت مذکور وذهب به بعکس جئت به باشد ومراد بکتاب قرآن است بلا اخلاف واصل کتاب صحیفه باشد که در او نوشته بود وگفته اند فعال است بمعنی مفعول کالحساب بمعنی المحسوب ، فصلناه علی علم . که مفصل باز کردیم و مشروح ومبین بر علم یعنی ما عالم بودیم بآنچه کردیم یعنی بکمال عالمی لبس واشتباه از او زایل کردیم هدی ورحمة بیانی ولطفی کردیم مؤمنان را ورحمتی ونعمتی بر ایشان وقوله هدی ورحمة محتمل است سه وجه را از اعراب نصب را وقرائت بر آن است ووجه او اما حال باشد واما مفعول له ومحتمل است رفع را علی انه خبر مبتداء محذوف وجر را علی صفة کتاب وقرآن اگرچه دلیل وبیان وحجت است کافران را هم بر آن حد که مسلمانان را ولیکن نگویند قرآن هدای کافران است تا ایهام نیفتد که ایشان مهتدی اند بان قوله . هل ینظرون الا تأویله . آنکه حق تعالی گفت این کافران چه انتظار میکنند وچه توقع میکنند وگوش چه میدارند که با اینهمه آیات وبینات وحجج وادله ایمان نمی آرند همانا انتظار هیچ چیز نمی کنند مگر آمدن تأویل این آیات ابو علی گفت انتظار اگرچه مضاف است با ایشان بر حقیقت نه فعل ایشان است چه ایشان بان ایمان ندارند چگونه انتظار کنند آن را معنی آن است که مؤمنان با ایشان گوش چه میدارند الا تأویل این آیات وبر این تفسیر که ما دادیم باین تعسف حاجة نیست واز ظاهر عدول کردن برای آنکه حرف استفهام چون بمعنی تقریع بود معنی نفی دهد معنی آنست که ما ینظرون ودلیل بر آنکه چنین است باستثناست بالا در عقب او تا آنچه بهل نفی کرد بالا اثبات کند یعنی چه انتظار میکنند وانتظار نمیکنند ایشان مگر تأویل او را وتأویل علی قول الحسن وقتاده ومجاهد جزاء وعقوبة ایشان است یعنی انتظار نمی کنند الا عذاب وعقوبت خدای را واصل تأویل مایؤل الیه عاقبة الشیء من الأول وهو الرجوع ابو علی گفت تأویل مراد باو بعث ونشور وحساب است وکتاب ومعنی متقارب است آنکه گفت یوم یأتی تأویله . آن روز که تأویل او آید از حساب وعقاب ایشان را ایمان سود ندارد وتوبه قبول نکنند گویند آنانکه امروز را فراموش کرده . قد جاءت رسل ربنا بالحق . رسولان خدای ما بما آمدند وحق بیاوردند یعنی آن روز قیامت ایمان آرند ومعترف شوند و اقرار دهند به نبوت انبیاء وحقی رسولان وآنچه آوردند از کتابها وشرایع وحق آن باشد که عقل یا دلیل دیگر بصحت آن گواهی دهد ونقیض او باطل بود وآن آن بود که عقل یا دلیل دیگر از ادله بفساد آن گواهی دهد آنکه گویند بر سبیل تمنا .

. فهل لنا من شفعاء . هیچ شفیع خواهد بودن ما را تا برای ما شفاعت کند و هیچ ممکن است که ما را کسانی شفاعت کنند یا ممکن باشد که ما را با دنیا برند که تا عمل کنیم بخلاف آنکه کردیم از ایمان و عمل صالح انگه حق تعالی خبر داد که ایشان خویشتن را هلاك کنند باصرار بر کفر و معاصی در دنیا و آن تمنا که کنند در قیامت ایشان را سود ندارد و اگر حال ایشان با حال بازرگانی قیاس کنند از آن تجارت بر خسارت و زیان کاری حاصل آید و گم شود از ایشان آن دروغ که فرا بافته بودند از نام نهادن اصنام و اوثان خدایان و معبودان و پرستیدن ایشان آن را و در آیه دلیل است بر فساد قول آنان که نظر در سورة القیمة فی قوله تعالی . وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة . بر رؤیت حمل کردن و حق تعالی اینجا نظر گفت بمعنی انتظار و هم چنین در آیات بسیار منها . وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة بم یرجع المرسلون . ای منتظرة و منها فنظرة الی میسرة قیل انتظار الی یساره دگر آیه دلیل است بر فساد قول مجبره آنجا که گفتند بنده بر ایمان و طاعت قادر نیست اگر قادر نبودی آنجا تمنا نکردی که او را با دنیا آرند تا خیری کند که بر آن قادر نباشد دگر دلیل است بر آنکه در قیامت الجا باشد و تکلیف نبود و قبول توبه نبود و الا خود هم آنجا ایمان آوردندی و توبه کردندی و تمناء رجوع با دنیا نکردندی ابو علی گفت معنی آنکه خسروا انفسهم آن است که منع کنند ایشان را از انتفاع بخویشتن و آنکه چنین باشد ممنوع بود از آنکه بخود انتفاع بر گیرد او تن و جان خود زیان کرده بود . ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض . خدای تعالی در این آیه تذکیر کرد خلق را بعضی نعمتهای او بر ایشان و تنبیه کرد ایشان را بر آن گفت . ان ربکم الله . خدای شما آن خداست که بیافرید آسمانها و زمین را در شش روز مجاهد گفت آن شش روز اولش یك شنبه بود تا پنجشنبه چون آدینه بود خدا یتعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود لذلك سمی جمعه و آنکه بشش روز آفرید با آنکه توانست که بیك لحظه بیافریند در او چند قول گفتند سعید جبیر گفت تا خلقان را تأنی بیاموزد در کارها و رفق و تثبت بعضی دگر گفتند تدبیر انشاء حوادث در ساعات و اوقات چیزی از پی چیزی برای آن کرد تا دلیل بود بر آنکه فاعلش عالم است و مدبر و متصرف بر مشیت و ارادت خود ابو علی گفت برای اعتبار فرشتگان کرد تا ایشان را لطف باشد چون چیزی از پس چیزی همی بینند که در وجود می آید رمانی گفت برای آنکه دانست که در آن اخبار باین لطف باشد جماعتی مکلفان را و این خبر صدق نبود تا مخبر چون خبر نبودو . ثم استوی علی العرش . در او اقوال متفاوت متقارب المعنی گفتند در فساد چون صعد و استقر و این از صفات اجسام باشد . تعالی عن ذلك علواً کبیراً ، انچه تفسیر درست است دو قول است یکی اقبل علی خلقه و عمد کقوله تعالی . ثم استوی الی السماء فهی دخان ای عمد و قصد اما انکه بعلی تعدیه فرمود در این معنی اقبل بهتر باشد برای انکه لا یقال عمد الیه انما یقال عمد و قصد الیه و یقال اقبل علیه ای اخذ فی خلقه و ابتداه پس یك تأویل اقبل باشد و یك تأویل استولی و غلب و لم یعجزه ذلك لعظمته و قال المغیث . قد استوی بشر علی العراق . من غیر سیف و دم مهراق . حسن بصری گفت استوی امره بمعنی ثبت و استقر فرمان او ثابت شد و مستقر بر خلق عرش یعنی قرار بر آن افتاد که عرش افرینند علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه و این وجه دگر باشد در تأویل آیه و بعضی متکلمان گفتند ممتنع نباشد که استوی نامی باشد مختص بخلق و فعل عرش و آسمان در این دو چیز حق تعالی این لفظ گفت و در دگر جا نگفت جز که این معنی از لغت شاهدی ندارد و تخصیص باشد من غیر دلیل مخصص و در این معنی از مشایخ اقوال و روایاتی کرده اند متفاوت که از او هیچ معنی حاصل نیست جز عبارات خالیة و الفاظ فارغة عن المعانی برای آن نیاوردیم که در او طایلی نیست اما در عرش دو قول گفتند یکی آنکه چیزی است که خدای بیافرید آن را بر شکل سریری و در خبر است که جبرئیل خواست که طول عرش بداند از خدای تعالی دستوری خواست تا چند سالها

می پرید تا ضعیف شد و مانده گشت از خدای تعالی مدد قوت خواست حق تعالی قوه و پرهاش مضاعف کرد بیش از آن مدت بپرید هم ضعیف شد خدای تعالی قوتش زیاده کرد تا چند بار چون ملالتش آمد گفت بار خدایا بیشتر پریدم یا بیشتر مانده است گفت یا روح من چند هزار سال است تا می پری هنوز یك قائمه از قوائم عرش نپریدهٔ واگر همهٔ عمر دنیا در این بسر بری جبرئیل گفت . سبحان من لا یعلم کیفیة خلقه الا هو والعرش فی اللغة هو سریر الملك وقیل لا یسمی السریر عرشاً الا اذا کان سریر الملك قال زهیر . تدارکتما عبساً وقد ثل عرشه . وذبیان قد زلت باقدامها النعل . وقال آخر . رأوا عرشی تثلم جانباه . فلما ان تثلم افردونی . یغشی اللیل النهار . شب بسر روز میدارد و شب را در روز می پوشاند یقال غشیته کذا غشیت متعدی باشد بیك مفعول و غشیت متعدی باشد بدو مفعول و اغشیته کذا هم این معنی دارد قال الله تعالی ، فاغشیناهم ، مفعول دوم محذوف است یعنی اغشیناهم العمی یطلبه حثیثاً طلب میکنند او را از او د یعنی شب و روز را وقیل کل واحد منهما صاحبه و یطلبه برای آن گفت که بدنبال یکدگر میروند چون کسی که طالب کسی باشد والحثیث السریع من حثه علی الامر فعیل بمعنی مفعول یعنی بلا فتور و تراخ بل سیر مستمر علی وتیرة واحدة بحساب راست کرده و بتقدیر مقدر کرده شب و روز بیست و چهار ساعت هر چه از این بکاهد در آن افزاید و هر چه از آن بکاهد در این افزاید بتدریج و نصب او بر حال است قوله . والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره . و آفتاب و ماه و ستارگان را مسخر بکرد بفرمان او و نصب او بر تقدیر جعل باشد ای و جعلها مسخرات بامره ابن عامر خواند والشمس والقمر والنجوم مسخرات هر چهار مرفوع بر ابتدا و خبر الا له الخلق والامر الا استفتاح کلام را باشد خلق اختراع مقدور باشد از خدا یتعالی علی نوع من التقدیر حقتعالی گفت خلق بر اطلاق یا بر وجه اختراع مراست و جز من بر اختراع قادر نیست و یا جز مرا خالق نشاید خواندن بر اطلاق چنانکه بیان کردیم و امر مراست مرا رسد که فرمان دهم فرمانی که حکمت و مصلحت بان مقرون باشد و هر کس که دون من فرمان دهد بامر من تواند داد و بی امر من نرسد او را بر کسی فرمان داد در خبر است که رسول علیه السلام گفت هر که او حمد خدای نکند بر عملی صالح که بکند و حمد خود کند شکر او اندك باشد و عمل او محبط و هر که او دعوی کند که خدای تعالی بندگان را چیزی از امر و فرمان داده است او کافر باشد بدانچه خدای تعالی بر پیغمبران از له کرد . الا له الخلق والامر و قال محمود الوراق ، الی الله کل الامر فی کل خلقه . ولیس الی المخلوق شیٔ من الامر . تبارك الله ضحاك گفت تعظم خلیل احمد گفت تمجد قیتبی گفت تفاعل است من البرکة . حسین بن الفضل گفت تبارك فی ذاته وبارك فی خلقه وقیل تبارك ای تعالی فی دوام الصفة و اشتقاق او بیان کردیم که من بروك البعیر باشد و هو الثبات من قول الشاعر . ولا ینجی من الغمرات الا . براکاء القتال او الفرار . ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة . گفت خدای را خوانید بلابه و تذلل و استکانة در سر راوی خبر گوید که رسول ﷺ در غزائی بود بوادی سهمناك رسیدند صحابه آواز را بتکبیر و تهلیل بلند کردند رسول ﷺ گفت ، اربعوا علی انفسکم . نخود باز ایستید نه شما کری را میخوانید یا غایبی را خدای را میخوانید سمیع قریب که با شما است و از شما غایب نیست حسن بصری گفت میان دعاء سر و دعاء علانیه هفتاد ضعف است انکه گفت مردی بودی که همهٔ قرآن حفظ کردی و همسایهٔ او آواز او نشنیدی و مردی بودی که فقه بسیار یاد گرفتی و فقیه شدی و مردم ندانستندی که او فقیه است و مردی بودی که همه شب نماز کردی و مهمان او از آن خبر نداشتی و ما پیش از این گروهی را دیدیم که هر عملی را که کردی ممکن بودی که بسر توانی کردن بعلانیه نکردندی و مسلمانانی بودند که در تضرع و دعا اجتهاد کردندی و او از ایشان الا همسی و آواز اندك نشنیدندی راز او میان او بودی و خدای تم برای انکه خدای تم چنین فرموده ادعوا ربکم تضرعاً وخفیة . نه بینی که خدای تم ذکر آن بندهٔ صالح

کردو فعل او بسندید گفت. اذنادی ربه نداء خفیاً ابو بکر گفت خفیة بکسر الخاء اینجاو در سورة الانعام وهما لغتان ودعاء طلب فعل باشد بطریق اللهم افعل و بطریق غفر الله له و وفقه للخیرات و آن اول صیغهٔ امر است واین دگر صیغه خبر آنست که چون دعا باشد قایل دون المقول له باشد فی الرتبة بعکس امر و نیز بطریقهٔ یاالله یارحمن یارحیم باشد و تضرع تفعل باشد من الضراعة وهی الذل وضرع الرجل یضرع ضرعاً اذامال باصبعه یمیناً و شمالاً من الذل وضرع الشاة از اینجا باشد برای انکه شیر او را بجنباند و مضارعة مشابهة باشد لانه یمیل الی مشابهه والضریع من الشوك لتدلیه ومیله الی الأرض وخفیة سرّ باشد فی قول ابن عباس والحسن وابو علی گفت برای آن گفت تادعاء از ریا دور دارند. انه لایحب المعتدین. محبت خدای تعالی بنده را ارادهٔ نفع و ثواب باشد باو واعتدا تجاوز حق باشد ابو مجلز گفت مراد آنست که دوست ندارد کسانیرا که در دنیا چیزهای بیرون از عرف و عادت خواهند و در آخرت منازل انبیا خواهند عطیة العوفی گفت که آنان باشند که نفرین بناحق کنند مسلمانرا ابن جریح گفت مراد آواز بلند برداشتن است بدعا. ولاتفسدوا فی الأرض. گفت در زمین فساد مکنید بشرك و معصیت حسن بصری گفت خون بناحق وظلم کردن بعد اصلاحها پس اصلاح خدایتعالی ببعث انبیا و امر بحلال و نهی از حرام و هر زمین که در او طاعة خدای باشد آن زمین تباه باشد و خراب باشد و زمین باصلاح زمینی باشد که در او عبادت کنند و اهلش طاعت خدای دارند عطیة گفت معنی آنست که معصیت مکنید که پس خدایتعالی بشومی معصیت شما باران از آسمان باز گیرد و زمین تباه و خراب کند وادعوه خدای را خوانید بخوف وطمع ای خوفاً من عقابه وطمعاً فی رحمته و ثوابه ربیع گفت رغباً ورهباً و گفتند خوف العاقبة وطمع الرحمة ابن جریح گفت خوف العدل وطمع الفضل عطا گفت خوفاً من النیران وطمعاً فی الجنان ذوالنون مصری گفت خوف الفراق وطمعاً فی التلاق. ان رحمة الله قریب من المحسنین. رحمت خدایتعالی به نیکوکاران نزدیك است از روی نحو قریبه می باید که فعیل چون بمعنی فاعل باشد مؤنث را تادر آرند و مذکر را تانباشد و چون بمعنی مفعول بود مذکر و مؤنث یکسان باشد یقول امرأة قتیل وکف خضیب ولحیة دهین بلاهاء در این چند وجه گفتند سعید جبیر گفت این لفظ محمول است بر معنی مراد باین رحمة ثواب است اخفش گفت مراد نظر است ومثله قوله. واذا حضر القسمة اولوا القربی والیتامی والمساکین فارزقوهم منه ولم یقل منها لأنها ذهب الی المیراث او المال وجهی دگر آنست که این فعیل را بان تشبیه کرد که بمعنی مفعول باشد فنزع منه التاء وجهی دگر آنست ذهب به الی المصدر اعنی الرحم ومصدر فعل باشد والفعل لایؤنث وجهی دگر آنست که خلیل گفت قریب وبعید از میان اسماء مختصند باین حکم که یستوی فیه التثنیة والجمع والتذکیر والتأنیث واحتج بقول الشاعر. کفی حزناً انی مقیم ببلدة. اخلای عنی بارحون بعید. وقال آخر. کانوا بعیداً فکنت آملهم، حتی اذا ماتقاربوا غدروا. وقال آخر. فالدار منی قریب غیر بارحة. لکن نفسی ماکادت مواتان، وقال عروة بن حرام. عشیة لاعفراء منك قریبه، فیدنوا ولاعفراء منك بعید، سیبویه گفت برای انکه اضافتش بامذکر کرد تذکیر کرد او را چنانکه بعکس این گفتند خوبت سور المدینة لأضافته الی المؤنث وکما قال الشاعر. کذا ذهبت بعض اصابعه، کسائی گفت تقدیر آنست که ان رحمة الله مکانها قریب چنانکه حقتعالی گفت، ومایدریك لعل الساعة قریب. ای لعل الساعة اتیانها قریب. ونضر بن شمیل گفت ذهب به مذهب المصدر کقوله تعالی. فمن جائه موعظة من ربه فانتهی. وکقول الشاعر. ان السماحة والمروّة ضمنا. قبراً بمرو علی الطریق الواضح. ولم یقل ضمنتا لأنهما مصدران ابو عمرو بن العلا گفت قریب در لغت بر دو ضرب است یکی در قرابة النسب است و یکی من قرب المسافة آنچه از قرابة باشد تاء تأنیث در او شود تقول هی قریبة منك من جهة النسب وهی قریب منك بمعنی المسافة وقال امرؤ القیس. له الویل ان امسی ولاام هاشم.

قریب ولاالبسباسة ابنة یشکرا. ابو عبیده گفت اگر بنا بر فعل کنی تذکیر و تأنیث در او شود واگر فعل باو نباشد مذکر و مؤنث یکسان بود تقول قرب فهو قریب وقربت فهی قریبة فاذا قلت هی قریب ام بعید بغیر فعل لم یدخل تاء التأنیث علیهما واین وجوه معتمد است و از لغة و شعر شواهد دارد چنانکه بینی قوله. وهو الذی یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته. ابن کثیر و حمزه و کسائی و خلف خوانند الریح بر واحد و باقی قرا بر جمع ریاح خوانند انکه بر واحد خواند گفت جنس است و لام در او تعریف جنس باشد اینجا و در سورة النمل و در سورة الروم و در سورة الفاطر وعاصم خواند بشراً بالباء وسکون الشین وضم الیاء و نافع خواند بنون وضم نون وسکون شین نشراً و حمزه و کسائی و خلف خواندند بنون مفتوح وسکون شین نشراً واین مجوز است که در مصاحف هست و باقی قرا بنون مضموم و شین مضموم نشراً واین قرائة اهل حجاز و اهل بصره است و کذلك فی الفرقان والنمل واختلاف قراء بر این جمله است که گفتیم ابو علی گفت ریح اگر چه بر وزن فعل است یاء در او واو است بدلالة قولهم ارواح فی الجمع القلیل وفی الکثیر ریاح والأصل رواح الا انها قلبت یاء لکسرة ماقبلها وکذلك فی الریح قال، اذاهبت الأرواح من نحو جانب. به آل می هاج شوقی هبوبها. اما انکه بشراً خواند استدلال کرد بقوله والریاح مبشرات وانکه بشراً خواند گفت جمع بشیر باشد کنذیر و نذر وانکه نشراً خواند گفت معنی او بوی خوش باشد من قول امرؤ القیس. کأن المدام وصوب الغمام. وریح الخزامی ونشر القطر. وانکه نشراً خواند گفت جمع نشور باشد مثل صبور وصبر وکفور وکفر وشکور وشکر و آن بادی باشد که از همه جهات جهد فمعنی قوله نشراً ای متفرقة من کل جانب وابو زید گفت نشراً من قولهم. انشر الله الموتی ای احیاها فنشروا ای حیوا وانشر الله الریح احیاها کأنه شبه رکودها بالموت وهبوبها بالحیوة قال والدلیل علیه قول المرار الفقعسی. وهبت له ریح الجنوب واحییت. له ریدة یحیی المیاه نسیمها. والریدة والریدانة الریح قال الشاعر. ازرت به ریدانة بصرصر. وعرب بادرا وصف کنند بموت و حیوة بر آن تشبیه که گفتیم قال الشاعر. انی لارجو ان تموت الریح. فاقعد الریح واستریح. واما نشراً بضم شین والنون محتمل است دو وجه را یکی جمع نشور ای ناشر بمعنی حی من قول الأعشی. یاعجباً للمیت الناشر، و محتمل است که بمعنی منشر باشد یعنی محیی کقولهم ماء طهور ای مطهر و محتمل است که جمع ناشر باشد کشاهد وشهد ونازل ونزل وقاتل وقتل وقال الاعشی. انا لامثالکم یاقوم مناقتل. اما قرائة من قرأ نشراً بضم النون واسکان الشین محتمل است که جمع فعول و فاعل باشد عین الفعل را تخفیف کردند کما خففوا فی کتب و رسل یا جمع فاعل باشد کبازل و بزل وعایط وعوط واما انکه نشراً خواند بفتح نون وسکون شین محتمل باشد دو وجه را یکی انکه مصدری باشد در جای حال چون چنین باشد محتمل بود دو معنی را یکی از نشر که ضد طی باشد رکودش مشبه باشد بطی وهبوبش بنشر کأنها فی حال هبوبها ثوب منشور واین لایق باشد بتأویل ابو عبیده که گفت متفرقة فی وجوهها ومهابها دگر انکه از نشر حیوة بود من انشر الله الموتی ونشرهم اذا احیاهم نشراً ونشروهم نشوراً، پس بر این وجه مصدری باشد در جای فاعل منصوب بر حال کقولهم. اتانا رکضاً ای راکضاً وقوله. قل ارأیتم ان اصبح ماؤکم غوراً. ای غایراً و روا باشد که در جات مفعول باشد نشراً ای منشورة محیاة وشاید که نصب او خود بر مصدر بود لا من لفظ الفعل و عامل در او ارسل باشد من باب قولهم اعجبنی حباً شدیداً وقوله صنع الله برای انکه ارسل در او معنی نشر باشد. اما قرائت عاصم بشراً جمع بشیر باشد و فعل جمع فعیل و فعال و فعول باشد ککتاب وکتب ورسول ورسل ونذیر ونذر حق تعالی این آیه را عطف کرد بواو نسق بر آیة اول و از جملهٔ نعمتهای خود بر بندگانش مضاف باشد باد کرد نعمتها که در آیات اول رفت من قوله. خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الآیة. بر شمرد

که او آن خدا است که بفرستاد بادها را پراکنده یا زنده کرده یا زنده کننده یا فراخته یا بشارت دهنده برین اختلاف
معانی از اختلاف قرائت رمانی گفت ارسال اطلاق باشد با تحمیل معنی کسی را فرستادن برای کاری من قولهم ارسلت
رسولاً ای حملته رسالة چون خدای تعالی بادها بفرستاد متحمل بشارت بباران او را تشبیه کرد برسولی که اورا
پیغامی داده باشد تا بگذارد و اصل نشر خلاف طی باشد و منه نشر الموتی ای احیاهم برای انکه تا مرده باشند چون
بخته باشند چون زنده شوند افراخته شوند و منه نشر الخشب بالمنشار برای انکه چوب تا درست باشد بنامه و جامه
در بخته ماند و چون بمنشار نشر کنند بان ماند که جامه یا نامه برافراخته و نشر پراکندن باشد و اشکارا کردن خبر و
برافراختن جامه و نامه و زنده کردن مرده را و بریدن چوب بمنشار و نشر در باب حیوة هم لازم است هم متعدی
بمصدر فرق پیدا شود مصدر لازم نشور باشد و مصدر متعدی نشر و نشر که بوی خوش باشد لانتشاره فی الآفاق
باشد فکانه ینشر نفسه بین یدی رحمته از پیش رحمت او خلافی نیست میان مفسران در انکه مراد برحمة اینجا باران
است و از جملهٔ اقسام رحمة در قرآن یکی باران است و در خبر است که رسول صم چون باد سخت بر آمدی اندیشه ناک
شدی و خائف میبودی و متوقع چون از پی آن باد باران آمدی ساکن شدی و گفتی جائت الرحمة انکه گفتی از چنین
بادها بترسید که این از اعلام قیامت و علامت عذاب باشد چون باران بر اثر او باشد رحمت باشد و رحمة لمان باشد از
عذاب و آن خبر که روایت کردند که در عهد یکی از صحابه مردی را گرفتند تا بکشند امیر المؤمنین علی عم برسید و
گفت این مرد چه گناه کرده است گفتند این چند کلمه کفر گفته است و بر آن اصرار میکند از آن توبه نمیکند
گفت آن چیست گفتند میگوید نادیده گواهی میدهم و فتنه دوست دارم و از رحمت بگریزم امیر المؤمنین گفت اگر
گناه و کفر او اینست این همه ایمان و طاعت است و من نیز همچنان کنم که او گفت و لیکن شما نمیدانید گفتند چگونه گفت
انکه نادیده گواهی دهم بر حق خدای گواهی دهد و او خدای را ندیده گفتند نیکو گفتی اما انکه گفته فتنه دوست دارم
مال و فرزند را دوست دارد من قوله تعالی . انما اموالکم و اولادکم فتنة . و انچه گفت از رحمة بگریزم آن خواست
که از باران می گریزد من قوله . ارسل الریاح بشرا بین یدی رحمته حتی اذا اقلت سحاباً ای حملت و منه القلة لانها
یقل مالا یدی ای تحمل و اقل بکذا و استقل اذا نهض به و اطاقه . بار بر گیرد سحاباً ابرهای را این لفظ هم واحد
باشد و هم جمع و اینجا جمع است انکه گفت جمع است گفت واحدش سحابه باشد و انکه گفت واحد است گفت
جمعش سحب باشد و اشتقاق او از سحب و کشیدن باشد و سمی سحابا لانسحابه فی السماء و دلیل بر انکه اینجا جمع
است آنست که وصف او بلفظ جمع کرد من قوله تعالی ثقالاً و او جمع ثقیل باشد و ثقیل جسمی بود که در او اعتماد
لازم سفلی بود و ثقل عبارت باشد از این و بعضی متکلمان گفتند راجع باشد با تزاید اجزا و بعضی دگر گفتند
مرجعش با کیفیت تألیف باشد از تجمع اجزا چون زر و آهن و اسرب یعنی این بادها بردارد ابرهارا باب باران
گران . سقناه لبلد میت . ما برانیم ان را بزمینی مرده و سوق راندن باشد و هو حث الشیء فی السیر حتی یقع الاسراع
یقال سقته فانساق و ساق الابل و استاقها بمعنی و السیقة ما استاقه العدو من الدواب و مراد ببلد بیابان است و عرب
بیابان را بلد خوانند الا تری الی قول الشاعر . و بلدة لیس بها انیس . الا الیعافیر و الا العیس . و زمین مرده آن
باشد که آب باو نرسد و در او نبات نباشد و از او انتفاع نبود چون مرده باشد . فانزلنا به الماء . ضمیر راجع است
بالفظ سحاب و کذلک فی قوله سقناه و گفته اند ضمیر در به راجع است با بلد یا بان ابر یا بان جای آب فرود آریم از ابر
یعنی آب باران . و قوله فاخرجنا به . بیرون آریم باو از همهٔ میوها ضمیر در به محتمل است که راجع باشد با آب و
شاید که راجع باشد با بلد و من روا باشد که تبعیض را باشد و روا باشد که تبیین جنس را باشد . کذلک نخرج الموتی

. یعنی چنانکه از این زمین مرده این باران فرود آورده نبات بیرون آریم همچنین مردگان را زنده کنیم و از خاک بیرون
آریم و غرض از تفصیل دادن این تشبیه آن است تا مکلفان را تنبیه باشد بر انکه خدای تعالی قادر است بر احیاء موتی و
چنانکه بر او متعذر نیست که زمین مرده را بنبات زنده کند همچنین بر او متعذر نیست مرده زنده کردن و خود بیان کرد
در آیه که غرض من آنست که شما اندیشه کنید فی قوله . لعلکم تذکرون ای لکی تتفکروا و تتذکروا و تعتبروا .
برای آن تا شما اندیشه کنید و عبرت برگیرید و بدانید که آن خدای که قادر باشد بر انکه از زمین خشک باب باران
نبات برآرد و آن نبات را بپروراند و درخت گرداند و آن درخت خشک بشکافد و از او شکوفه بیرون آرد و
شکوفه بشکافد و از او میوه بیرون آرد قادر باشد بر انکه مرده را زنده کند و حیوة در او آفریند و چنانکه این
ممکن است و مستبعد نیست این نیز همچنین باشد و ابو القسم بلخی بایه استدلال کرد بر اثبات طبع بقوله . فاخرجنا
به من کل الثمرات . خدای گفت من میوه بباران بیرون می آورم شاید که در باران طبعی بود که آن خدای آفریده
باشد که بان طبع نبات رویاند گفت این منکر نیست منکر آن باشد که طبع قدیم گویند یا طبع را فاعل گویند و این
چیزی نیست برای انکه طبع خود معقول نیست و طریق نیست در اثبات او و گفتن که در باران طبعی هست که نبات
رویاند دعوی باشد مجرد از حجت و برهان اول اثبات طبع باید کردن بدلیل انکه آن را اثر نهادن و درست آنست
که خدای تعالی میرویاند نبات را مبتداءً عند نزول باران بعادت ابو بکر عیاش گفت هیچ قطرهٔ باران از آسمان بزمین
نیاید و الا هر چهار باد را در او اثر باشد بفرمان خدای تعالی باد صبا ابر برانگیزد و شمال جمع کند و جنوب باران
بیرون آرد و دبور پراکند ابو هریره و عبد الله عباس گفتند چون مردمان در نفخهٔ اول بمیرند خدای تعالی چهل
سال باران بر ایشان باراند مانند آب مردان از آبی که در زیر عرش هست که آن را ماء الحیوان خوانند ایشان در
گورها باران بر ویند چنانکه در رحم برویند و چنانکه زرع باب بروید تا انگه که تنهای ایشان تمام خلق شود خدای
تعالی بفرماید تا روح در ایشان دمند انگه خواب بر ایشان افکند تا خواب ببرد ایشان بنفخ دیگر زنده شوند و ایشان
طعم خواب در دماغ خود یابند چون مردم که از خواب بیدار شوند عند آن گویند . یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا
هذا ما وعد الرحمن قوله و البلد الطیب یخرج نباته باذن ربه . عبد الله عباس گفت و حسن و قتاده و مجاهد و سدی
این مثلی است که خدای تعالی بزد برای مؤمن و کافر تشبیه کرد مؤمن را در ایمان و طاعات و افعال و انتفاع باوامر
و نواهی خدا با ئتمار و انزجار بزمین خشن مستعد صالح نبات که چون باران بر او آید و او صلاحیت و استعداد دارد
انواع نبات از او پدید آید بفرمان خدای و تشبیه کرد کافران را در کفر و انچه کند از معصیت بزمین سبخه شوره
که اگر چه بسیار باران بر او آید چون او صلاحیت و استعداد ندارد هیچ نبات نرویاند یعنی آن مؤمن که دل رقیق دارد
و ریاضت کرده باشد بنظر و تفکر و باداب عبودیت متأدب شده چون امری از اوامر خدای بشنود یا وعظی از
مواعظ رسول عم آن در دل او جای گیر شود و ثبات کند و بیخ زند و شاخ کشد چون نبات در زمین پاک و کافر چون
دل قاسی دارد از اندیشه و رقت دور عهد و عادت نداشته بنظر و تربیب نیافته بتفکر چون مرده شده از کفر و معصیت
اگر چه بسیاری مواعظ از خدای و رسول بر او خوانند هیچ اثر نکند چنانکه باران بزمین شوره انتفاع نبات نیارد .
و الذی خبث . صفت موصوف محذوف است و تقدیر آنستکه . و البلد الذی خبث لا یخرج الا نکداً . نکد مرد عسر
قلیل الخیر ممتنع عطا بخیل باشد یقال نکد ینکد نکداً و نکداً فهو نکد و نکد کحذر و حذر و یقظ و یقظ قال الشاعر . لا تنجز
الوعدان وعدت و ان . اعطیت اعطیت نافها نکدا . و قال الازهری . نکد العطاء اذا قلله و حقره . قال الشاعر
. و اعط ما اعطیته طیباً لا خیر فی المنکر و الناکد . و النکد الشیء القلیل و النکد الرجل القلیل الخیر ایضاً

وابو جعفر خواند الانكدا بفتح الكاف وهما لغتان وزجاج گفت نكدا بضم النون وسكون الكاف هم لغت است
ولیكن نخوانده اند و فرا گفت قیاس اقتضاء فعل بفتح الفا وضم العین میكند كندس و یقظ و نیز نخوانده اند .
كذلك نصرف الایات لقوم یشكرون . گفت ما تصریف آیات چنین كنیم و چنین گردانیم آیات را برای قومی كه
شاكر نعمت ما باشند و تصریف توجیه چیزی باشد در دو جهة یعنی این آیات و دلائل و عبر متضمن این نعمتهاء عاجل
از روی انتفاع و آجل از روی اندیشه و تفكر تا صاحبش را بعلم رساند كه در آن نجات قیامت باشد ما میگردانیم و پیدا
میكنیم حالا بعد حال برای انكه تا شما در او اندیشه كنید و بدانید كه این همه نعمت از من بر شماست و اعتراف دهید باو
و تعظیم كنید منعم را تا شاكر باشید نعمت مرا تا من نعمت بر شما زیاده كنم كه الشكر قید النعمة والشاكر یستحق
المزید . قوله

لقد ارسلنا نوحا الی قومه فقال یا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غیره انی اخاف علیكم عذاب
هر آینه بتحقیق نوح را فرستادیم ما بسوی گروهش پس گفت ای قوم بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ خدائی غیر او بدرستیكه من میترسم بر شما از عذاب
یوم عظیم * قال الملأ من قومه انا لنریك فی ضلال مبین * قال یا قوم لیس بی ضلالة ولكنی
روز بزرگ گفتند گروهی از قومش بدرستیكه ما هر اینه می بینیم ترا در گمراهی آشكار گفت ای قوم نیست بمن گمراهی ولیكن من
رسول من رب العالمین * ابلغكم رسالات ربی وانصح لكم واعلم من الله ما لا تعلمون *
فرستاده ام از پروردگار جهانیان میرسانم شما را پیغامهای پروردگارم را و پند دهم مر شما را و میدانم شما را از خدا آنچه را كه نمیدانید
او عجبتم ان جاءكم ذكر من ربكم علی رجل منكم لینذركم ولتتقوا ولعلكم ترحمون *
یا عجب آمد شما را آنكه آمد شما را پندی از پروردگار شما بر مردی از شما تا بیم دهد شما را و تا بپرهیزید و باشد كه شما رحم كرده شوید
فكذبوه فانجیناه والذین معه فی الفلك واغرقنا الذین كذبوا بآیاتنا انهم كانوا قوما عمین *
پس تكذیب نمودند او را پس نجات دادیم او را و كسانیكه با او در كشتی و غرق كردیم آنانكه تكذیب نمودند بایتهای ما بدرستیكه ایشان بودند گروهی كوران
والی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غیره افلا تتقون * قال الملأ
و بسوی عاد برادر ایشان هود گفت ای قوم بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ خدائی غیر او آیا پس نمی پرهیزید گفتند فرقهٔ
الذین كفروا من قومه انا لنریك فی سفاهة وانا لنظنك من الكاذبین * قال یا قوم لیس
از كسانكه كافر شدند از گروه او بدرستیكه ما هر آینه می بینیم ترا در بی خردی و بدرستیكه ما هر آینه گمان داریم ترا از دروغگویان گفت ای قوم نیست
بی سفاهة ولكنی رسول من رب العالمین * ابلغكم رسالات ربی وانا لكم ناصح امین *
بمن بیخردی ولیكن من فرستاده ام از پروردگار جهانیان میرسانم شما را پیغامهای پروردگارم را و من مر شما را نصیحت كننده امینم
او عجبتم ان جاءكم ذكر من ربكم علی رجل منكم لینذركم واذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد
آیا عجب آمد شما را آنكه آمد شما را پندی از پروردگار شما بر مردی از شما تا بیم دهد شما را و یاد كنید هنگامیكه گردانید شما را جانشینان از بعد
قوم نوح وزادكم فی الخلق بسطة فاذكروا آلاء الله لعلكم تفلحون * قالوا اجئتنا لنعبد الله
قوم نوح و افزود شما را در آفرینش فراخی پس یاد كنید نعمتهای خدا را تا شاید شما رستگار شوید گفتند آیا آمدی ما را تا بپرستیم خدا را
وحده ونذر ما كان یعبد آباؤنا فأتنا بما تعدنا ان كنت من الصادقین * قال قد وقع علیكم من
بیگانگی او و وا گذاریم آنچه بودند كه می پرستیدند پدران ما پس بده ما را به آنچه وعده میدهی ما را اگر هستی از راستگویان گفت بتحقیق كه واقع شد بر شما از
ربكم رجس وغضب اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها انتم وآباؤكم ما نزل الله بها من
پروردگار شما پلیدی و خشمی آیا مجادله میكنید مرا در نامهائیكه نام نهاده اید آنرا شما و پدران شما فرو نفرستاده خدا به آن هیچ

سلطان فانتظروا انی معكم من المنتظرین * فانجیناه والذین معه برحمة منا وقطعنا دابر الذین
حجتی پس بپائید بدرستیكه من با شما از پایندگانم پس رهانیدیم او را و آنانكه با او بودند به بخشایشی از ما و بریدیم دنبالهٔ آنانكه
كذبوا بآیاتنا وما كانوا مؤمنین * والی ثمود اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لكم من
تكذیب كردند به آیتهای ما و نبودند گروندگان و بسوی ثمود برادر ایشان صالح را گفت ای قوم بپرستید خدا را نیست برای شما هیچ
اله غیره قد جاءتكم بینة من ربكم هذه ناقة الله لكم آیة فذروها تأكل فی ارض الله ولا
خدائی جز او بتحقیق كه آمد شما را نشانه از پروردگار شما این است شتر خدا برای شما نشانه پس واگذارید او را كه میخورد در زمین خدا و
تمسوها بسوء فیأخذكم عذاب الیم * واذكروا اذ جعلكم خلفاء من بعد عاد وبوأكم فی الارض
مس نكنید او را ببدی پس میگیرد شما را عذاب دردناك و یاد كنید هنگامیكه گردانید شما را جانشینان از بعد عاد و جای داد شما را در زمین
تتخذون من سهولها قصورا وتنحتون الجبال بیوتا فاذكروا آلاء الله ولا تعثوا فی الارض
كه فرا گیرید از نشیبها و جای نرم آن كوشكها و بتراشید از كوهها خانه پس یاد كنید نعمتهای خدا را و تباهی نكنید در زمین
مفسدین * قال الملأ الذین استكبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم اتعلمون
تباه كاران گفتند گروه مهتران آنانكه سركشی كردند از قوم او مر آنانكه ناتوان شمرده بودند از ایشان آیا میدانید
ان صالحا مرسل من ربه قالوا انا بما ارسل به مؤمنون * قال الذین استكبروا انا بالذی آمنتم
اینكه صالح فرستاده شد از پروردگارش گفتند بدرستیكه ما به آنچه فرستاده شد بآن گروندگانیم گفتند آنانكه سركشی كردند بدرستیكه ما بآن كسیكه گرویدید شما
به كافرون * فعقروا الناقة وعتوا عن امر ربهم وقالوا یا صالح ائتنا بما تعدنا ان كنت من المرسلین *
بآن كافرانیم پس پی كردند شتر را و سر باز زدند از امر پروردگارشان و گفتند ای صالح بیاور ما را بآنچه وعده دادی ما را اگر هستی از فرستادگان
فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین * فتولی عنهم وقال یا قوم لقد ابلغتكم رسالة ربی
پس گرفت ایشان را آوازی مهیب پس گردیدند در خانهاشان افتادگان پس رو گردانید از ایشان و گفت ای قوم هر آینه بتحقیق كه رسانیدم شما را پیغامهای پروردگارم
ونصحت لكم ولكن لا تحبون الناصحین * ولوطا اذ قال لقومه اتأتون الفاحشة ما سبقكم بها
را و نصیحت می كنم برای شما و لیكن دوست ندارید نیكو خواهان را و لوط را هنگامیكه گفت مر قوم خود را آیا می آرید بزشتیها را پیشی نگرفت شما را بآن
من احد من العالمین * انكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء بل انتم قوم مسرفون *
هیچیك از جهانیان بدرستیكه شما می آئید مردان را خواهش از غیر زنان بلكه شما گروه اسراف كارانید
وما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوهم من قریتكم انهم اناس یتطهرون * فانجیناه و
نبود پاسخ گروه او مگر اینكه گفتند بیرون كنید ایشان را از ده خودتان بدرستیكه ایشان مردمی اند كه پاكی جویند پس رهانیدیم او را
اهله الا امرأته كانت من الغابرین * وامطرنا علیهم مطرا فانظر كیف كان عاقبة المجرمین *
و كسانش را مگر زنش را كه بود از بازماندگان و بارانیدیم بر ایشان بارانی پس بنگر چگونه بود سرانجام گنه كاران
والی مدین اخاهم شعیبا قال یا قوم اعبدوا الله ما لكم من اله غیره قد جاءتكم بینة من ربكم
و بسوی شهر برادرشان شعیب را گفت ای قوم بپرستید خدا را نیست برای شما هیچ خدائی جز او بتحقیق كه آمد شما را نشانهٔ روشن از پروردگار شما
فاوفوا الكیل والمیزان ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ذلكم
پس تمام كنید پیمانه را و ترازو را و نكاهید مردمان را چیزهایشان را و تباهی نجوئید در زمین بعد خوب كردن آن این شما را
خیر لكم ان كنتم مؤمنین * ولا تقعدوا بكل صراط توعدون وتصدون عن سبیل الله من
بهتر است برای شما اگر هستید گروندگان و منشینید بر هر راهی تا بیم دهید و باز دارید از راه خدا كسیكه

آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجاً وَاذْكُرُوا اِذْ كُنْتُمْ قَلِيلاً فَكَثَّرَكُمْ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ *
کرویدباو ومیجوئیدانرا کجی وباد کنید چون بودیداندکی پس بسیار کردانیم شمارا بنکرید چکونه باشد سرانجام تباه کاران
وَاِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِى اُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللّٰهُ
واکرباشد کروهی ازشما که کرویدند بانکه فرستاده شدم بان وکروهی نکرویدند پس شکیبا ورزید تا حکم کند خدا
بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ
میان ما واو بهترین حکم کنندکان است کفتند کروه بزرکان انانکه سرکشی کردند ازقومش هرآینه بیرون کنیم تورا ای شعیب وآنانکه
آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا اَوْ لَتَعُودُنَّ فِى مِلَّتِنَا قَالَ اَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ * قَدِ افْتَرَيْنَا عَلَى اللّٰهِ كَذِباً
ایمان آوردندباتو ازده ما یا بازآیند درکیش ما کفت اکرچه باشیم ناخوشدارندکان بتحقیق که بسته باشیم بر خدا دروغ ...
اِنْ عُدْنَا فِى مِلَّتِكُمْ بَعْدَ اِذْ نَجَّانَا اللّٰهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا اَنْ نَعُودَ فِيهَا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ رَبُّنَا وَسِعَ
اکرباز کردیم درکیش شما بعدازانکه رهانید ماراخدا ازآن ونباشد برای ما انکه بازآئیم درآن مکرایکه خواهدخدا احاطه کرد
رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْماً عَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ *
پروردکارما برچیزی ازروی دانش برخدا توکل کنیم پروردکارا بکشا میان ما ومیان قوم ما براستی وتو بهترین کشایندکانی
وَقَالَ الْمَلَاُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْباً اِنَّكُمْ اِذاً لَخَاسِرُونَ * فَاَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ
وکفتند کروهی ازاشراف آنانکه کافر شدند ازقومش هرآینه اکر پیروی کنید شعیب را باید رستی که شما آنکاه هرآینه زیان کارانید پس کرفت ایشانرا زلزله
فَاَصْبَحُوا فِى دَارِهِمْ جَاثِمِينَ * اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَاَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْباً كَانُوا هُمُ
پس کشتند درخانهاشان بروی افتادکان آنانکه تکذیب کردند شعیب را کویا هرکز نبودند درآن شهرها آنانکه تکذیب کردند شعیب را بودند ایشان
الْخَاسِرِينَ * فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّى وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ
زیان کاران پس بکردید ازایشان وکفت ای قوم هرآینه بتحقیق که رسانیدم شمارا پیغامهای پروردکارم واوپند دادم مر شمارا پس چکونه
آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ *
اندوه خورم برکروه کافران

قوله لقد ارسلنا نوحاً الى قومه ، خدای تعالی دراین آیه تذکیر نعمت کرد بر مکلفان وبازنمود که ما نوح را بقوم خود فرستادیم وهو نوح بن ملك متوشلخ ابن اخنوخ وهو ادریس النبی ابن مهلائیل بن برد بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم ؑ ونوح ؑ اول پیغمبری بود که خدای تعالی اورافرستاد ازپس ادریس وچون خدای تعالی اورا به پیغمبری فرستاد اوراپنجاه سال بود وگفتند درودگر بود ومادرش قینوش بنت راکیل بن قحوهل بن اخنوخ بود خدای تعالی اورابفرزندان قابیل فرستاد وآنان که ازفرزندان شیث متابع ایشان بودند عبدالله عباس گفت دوبطن بودنداز فرزندان آدم یکی درسهل ویکی درجبل آنانکه درکوهستان بودند مردانشان نیکو روی بودند وزنانشان دمیم الخلق ومردان که درسهل بودند دمیم الخلق بودند وزنان نیکوروی ابلیس بنزدیك مردی آمد ازاهل سهل درصورت غلامی وگفت مراکسی می باید تاخدمت او کنم مرد گفت خواهی پیش من آی وخدمت من کن تا مزدت من دهم گفت نیك آید وپیش اورفت وخدمت اومیکرد وگوسفندان اومیچرانید روزی بایستاد ونی بساخت یعنی براع وپیش ازاوکس نساخته بود بزد مردم آوازی شنیدند که هرگز نشنیده بودند هر روز جماعتی براوآمدندی وسماع آن کردندی وخبر باهل جبل رسید که مردی هست درسهل که چیزی ساخته است که ازآنجا آواز خوش میاید ایشان راعیدی بودی که هرسال یکبار بان عید ازشهر بیرون شدندی وزنان خود رابیاراستندی ومردان بتماشا

ونظاره بیرون رفتندی برعادتی که ایشان رابود دراین عید تنی چند ازاهل کوهستان بیامدند تانظارهٔ عید کنند وآواز این نی بشنوند آن زنان رادیدند ازجمال ایشان تعجب ماندند برفتند واهل کوهستان راخبر دادند ازجمال زنان ایشان جماعتی بیامدند وبدین زمین انتقال کردند وبا ایشان اختلاط وصحبت کردند وزنان با ایشان مایل شدند از جمالشان فاحشه درمیان ایشان پیداشد وهو قوله تعالی : ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی . عبدالله عباس گفت آدم وصیت کرده بود فرزندان شیث را که بافرزندان قابیل مناکحه نکنند فرزندان شیث آدم رادرغاری بنهاده بودند وبراو نگهبانانی برگماشته تارها نکنند که ازفرزندان قابیل کسی آنجا رود جماعتی گفتند اگر ما برویم واحوال بنی عم ما فرزندان قابیل بنگریم تاچه میکنند روا باشد واین مردان نیکو روی بودند صد مرد بیامدند بنزدیك فرزندان قابیل زنان که ایشان رابدیدند درایشان آویختند وایشان را برخود باز گرفتند ورها نکردند تابروند جماعتی خویشان ایشان گفتند برویم وبنگریم تابرادران ما وبنو اعمام مادرچه اند صد مرد دیگر بیامدند هم نیز باز گرفتند ایشان را وچندان که میامدند تامختلط شدند ومناکحه کردند وفساد آشکارا شد درمیان ایشان وبنو قابیل بسیار شدند واقطار زمین ازایشان پرشد وفساد آشکارا کردند خدای تعالی نوح را بایشان فرستاد واوراپنجاه سال بود ودرمیان ایشان هزار سال کم پنجاه سال مقام کرد وایشان را دعوت میکرد وبخدای می ترسانید وتهدید ووعید میکرد بعقاب خدای وهیچ فایده نکرد وهرچند برآمد ایشان طاغی تر وباغی تر بودند چنانکه خدای تعالی گفت ، وقوم نوح من قبل انهم کانوا اظلم واطغی . وچندانکه بیش دعوت کرد ایشان رابیش رمیدند چنانکه گفت . فلم یزدهم دعائی الا فراراً . ضحاك گفت ازعبدالله عباس که نوح راچندانی بزدندی که ازهوش بشدی انگه اورا درنمدی پیچیدندی وبخانه بردندی برای انکه گفتندی بمرد بامداد بیرون آمدی وباسر دعوت رفتی هم براین سیرت هزار سال کم پنجاه سال میبود مردی بیامدی ازایشان پیرشده وکودك خورد رابیاوردی وگفتی ای پسر این مرد را می بینی من پیر شدم واین مرد جادوگر است اگر مرا وفات آید نباید که این مرد تورا بفریبد زنهار تاپیرامن او نگردی وسخن او نشنوی کودك عصا ازدست پدر بستدی وآهنگ نوح کردی وخواستی تااورا بعصا بزند نوح عند آن برایشان دعا کرد . فقال یاقوم اعبدوا الله . این حکایت دعوت نوح است که نوح قوم را گفت یاقوم والمراد یاقومی یاء بیفکنند بکسرهٔ میم اکتفا کرد گفت ای قوم من . اعبدوا الله . خدای راپرستید وعبادت غایت خضوع باشد بدل دربرابر نعمتی که ازبالای آن نعمت نباشد وآن اصول نعم است برای این عبادت کس رانرسد وسزاوار نبود مگر خدای تعالی را انگه گفت عبادت شما باید تا خالص بود وخاص خدای تعالی را چه بااو خدای دیگر نیست شمارا ومن برای تأکید نفی آورد کقولهم . مافی الدار من رجل . این درباب نفی بلیغ تر باشد ومراد ازاو نفی جنس تااگر گوید مافی الدار من رجل ولیکن رجلان مناقضه باشد وکسائی وابوجعفر خواندند غیره بالجر صفة لاله وکسره هاء بااشباع هرکجا باشد ودیگر مقریان برفع را وضم ها واشباع بو او وحجة انانکه برفع خواندند آن است که گفتند بدل است ازاسمی که محل ورفع است وهو قوله مالکم من اله غیره والمعنی لا اله لکم انکه اگر الا آری آن اسم که ازپس الا آید جز مرفوع نباشد کقوله . ومامن اله الا الله . جار ومجرور در محل رفع است وآنچه مابعد الا است مرفوع است علی انه بدل منه کقولك ماجائنی رجل الا زید انکه حکم غیر حکم الاسم الواقع بعد الا باشد دراعراب چون غیر استثناء بود بقول ماجائنی رجل غیر زید ومارأیت رجلاً غیر زید ومامررت برجل غیر زید چنانکه گوئی الا زید والا زیداً والا زید بربدل وچون صفت باشد تابع موصوف بود دراعراب انکه ایشان را گفت . انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم . من برشما می ترسم از عذاب روز بزرگ وآن روز قیامت است وعذاب الیم مستمر باشد وباشد که مستحق باشد وباشد که نباشد اما

عقاب جز مستحق را نباشد وخوف اگرچه اصل او ظن باشد اینجا علم است چنانکه ظن بمعنی علم استعمال کنند وخوف باعلم باشد واگرچه باظن بیشتر بود چنانکه یکی ازما از مرگ وگور وقیامت وحساب ترسد اگرچه این همه یقین داند . قال الملأ من قومه . گفتند جماعة قوم او در ملأ دو قول گفتند یکی انکه جماعت باشد از مردان خاصةً دون زنان کالقوم والنفر والرهط وبرای آن شأن ملأ خواند که محافل ومجامع مملو بکند وقولی دیگر آن است ملأ رؤسا واشراف باشند . لانهم یملؤن العیون والقلوب هیبةً وجلالةً واز آنجاست قول رسول ؏ بعضی انصاریان را روز بدر چون گفت . مارأینا الا عجایز صلعاً . ما مردمان پیر اصلع را دیدیم رسول ؏ گفت . اولئك الملأ من قریش . ایشان سادات واشراف قریشند . وقوم جماعت مردان باشند نی زنان لقیامهم بالامور دون النساء ومنه قوله . الرجال قوامون علی النساء الایة وبیان این قوله لا یسخر قوم من قوم عسی ان یکونوا خیراً منهم ولا نساء من نساء . قوم را در برابر زنان نهاد بدل رجال این جماعت از قوم او گفتند . انا لنریك فی ضلال مبین . ما تورا در ضلال وخسار وگمراهی ظاهر می بینیم ودر نراك سه قول گفتند یکی انکه رویت بمعنی علم است دوم انکه بمعنی ابصار است من رویة البصر وسوم انکه از رأی است وهو الظن فکأنهم قالوا انا لنظنك ومراد بضلال اینجا عدول از ره صواب است ومبین از فعل لازم است ای بین ظاهر نوح ؏ جواب داد که ای قوم . لیس بی ضلالة . مرا ضلالتی وگمراهی وعدولی نیست از راه راست وبرای آن نی گفت وفی نگفت که ایشان حواله کردند که این کاری حادث است که دراو پدید آمده است چون علتی وبیماری وجنونی واین معانی با با استعمال کنند یقال به جنة وبه لمم وطیف وبه سقم وحمی ولا یقال به معرفة لان هذه من اللوازم وتلك من العوارض کما یقال به جوع وعطش ولا یقال فیه ولکنی رسول من رب العالمین لیکن من رسولم وفرستاده وفعول آنجا بمعنی مفعل باشد رسول بمعنی مرسل باشد وحقیقت او در شرع شخصی باشد که اورا تکلیف کنند قیام کردن باعباء نبوة ورسالت وتحمل پیغامها از خدای بخلقان که بان مستحق ثواب عظیم شود از خدای تعالی واز ما مستحق غایة اجلال واعظام واصل لکنی لکننی بوده است بدو نون ولیکن یك نون بیفکندند تا سه نون مجتمع نباشد که یك حرف مشدد دو حرف باشد ودر انّی وانی وکأنی ولکنی هم این حکم باشد ودر لعل همچنین هردو وجه روا باشد لعلی ولعلنی لقرب اللام من النون من جهة مخرج فامالیتنی جز با نون عماد نشاید برای انکه آن علت که آنجاهست اینجا نیست ومن ابتداء غایت است . ای صادر من قبل الله . ابلغکم رسالات ربی . هم حکایت قول نوح است که باقوم میگوید گفت میرسانم بشما پیغامهای خدا ابو عمرو تنها خواند ابلغکم بتخفیف لام من الابلاغ وباقی قرا بتشدید لام من التبلیغ و هردو بیك معنی باشد جز که در تبلیغ مبالغتی باشد زیادة وبلغ فعلی باشد متعدی بیك مفعول چون همزه یا تضعیف العین دراو آرند متعدی شود بدو مفعول وقرآن با بلاغ وتبلیغ ناطق است فی قوله تعالی . فان تولوا فقد ابلغتکم وقوله یا ایها الرسول بلغ . وابلاغ ایصال چیزی باشد که دراو بیان وافهام بود وبلاغت از انجاست وآن ایصال معنی باشد بدل درنیکو ترصورتی از لفظ وبلیغ منشی بلاغت باشد ورسالات جمع رسالت باشد وبرای آن جمع کرد آن را که دراو انواع وضروب باشد از ترغیب وتحذیر ووعد ووعید ومواعظ وزواجر وحلال وحرام وحدود واحکام . وانصح لکم . ونصیحت میکنم شمارا ونصیحت اخلاص نیت باشد از شائب فساد من قولهم ابیض ناصع ای خالص لقرب مخرج الحاء من العین والنصوع والنصوح الخلوص والنصح خلاف الغش قوله . اعلم من الله مالا تعلمون . ومن از خدای آن دانم که شما ندانید این بر سبیل تحریض است ایشان را بر طاعت وزجر از معصیت برای انکه گفت من عالمم بعواقب طاعت ومعصیت باعلام الله تعالی ایای من دانم که خدایتعالی با مطیعان چه خواهد کردن وعاصیان

وکافران را چه پاداشت خواهد دادن از این روی نصیحت میکنم شمارا وترغیب میکنم با یمان وطاعت وتحذیر میکنم از کفر ومعصیت . اوعجبتم . صورت این کلام استفهام است ومعنی تقریع وملامت گفت عجب میدارید شما که مردی هم از شما بشما آید وذکری ووعظی بشما آرد ورمانی گفت تعجب تغیر نفس باشد بچیزی که سببش پوشیده باشد واز عادت خارج بود وذکر حضور المعنی للنفس باشد وعلی برای آن گفت که جاء متضمن است بمعنی انزله یعنی چه جای تعجب وانکار است از انکه خدایتعالی ذکر وبیانی ونوعی از اوامر ونواهی وشرایع که مصالح مکلفان بان متعلق باشد فرو فرستد بر مردی که هم از شما باشد یعنی آدمی باشد وفرشته نباشد واز شهر وقصبهٔ شما باشد غریب نباشد وغرض او آن باشد که تا شمارا بان بترساند وانذار اعلام با تخویف باشد وتا شما از معاصی او پرهیزید واجتناب کنید وتا باشد که بر شما رحمت کنند ودر آیه دلیل است بر بطلان قول مجبره که گفتند خدایتعالی از کافر کفر ومعصیت میخواهد واز ایشان ایمان نمیخواهد وتقوی وخدای گفت عرض من بفرستادن نوح آنست تا قوم او بانذار او متقی شوند واز کفر ومعاصی بپرهیزند ومن بر ایشان رحمت کنم . فکذبوه . این خبر است که خدایتعالی از قوم نوح میدهد که ایشان نوح را تکذیب کردند وبدروغ داشتند وچندانکه او دعوت بیش کرد ایشان بیش رمیدند چون هیچ سود نداشت وعظ ودعوت او ایشان را ما برهانیدیم نوح را وآنان را که با او بودند اسحق گفت سه پسرش بودند سام وحام ویافث وزنان ایشان بودند وشش کس دیگر که در انمدت دراز از هزار سال کم پنجاه سال باو ایمان آورده بودند کلبی گفت هشتاد کس بودند چهل مرد وچهل زن دگر مفسران گفتند هفتاد کس بودند . فی الفلك در کشتی واین لفظ صالح است یکی را وجماعتی را واصل کلمه واشتقاق او از دوران است ومنه فلکة المغزل والفلك لدورانه وکذلك فلکة الثدی ثدی المرئة لاستدارته . واغرقنا الذین کذبوا بایاتنا . وغرق کردیم آنان را که بایات ما تکذیب کردند واصل غرق غوص در آب باشد بر وجه هلاك ومنه قولهم اغرق فی نزع القوس اذا تجاوز الحد برای انکه چون از اندازه برود شکسته شود و اغرق فی الأمر اذا بالغ فیه واستغرق الشیء اذا عمه . انهم کانوا قوماً عمین . این بر طریق تعلیل فرمود حقتعالی گفت برای آن غرق کردیم ایشان را که گروه نابینا بودند از راه راست یعنی بمنزلهٔ نابینا بودند در انکه ره حق ورشد وصواب ندیدند واندیشه نکردند ضحاك گفت کنایتست از کفر بعضی دگر گفتند کنایتست از جهل حسین بن الفضل گفت عرب گوید رجل عم عن الحق واعمی البصر . والی عاد اخاهم هوداً . یعنی وارسلنا الی عاد حرف جر تعلق دارد بفعل محذوف که آن فعل گذشته بر حذف او دلیل میکند ونیز بفرستادیم بعاد برادر ایشان در نسب هود را ؏ اما عاد فهو عاد بن عوج بن ارم بن سام بن نوح واین عاد اول است واما هود محمد بن اسحق گفت هو هود بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح . قال یاقوم اعبدوا الله . گفت ای قوم من خدای را پرستید که شمارا جز او خدائی نیست . افلا تتقون . از وی نمیترسید وهود بر حقیقت برادر ایشان نبود نه از مادر ونه از پدر انما از قبیلهٔ ایشان بود قرب نسب داشت خدای تعالی بهم نسبی اورا برادر ایشان خواند وبرادر دین نبود باتفاق وعلی هذا حمل قول امیر المؤمنین ؏ فی اهل الجمل وصفین اخواننا بغوا علینا یعنی اخواننا فی النسب . قال الملأ الذین کفروا من قومه . گفتند آن رؤسا واشراف قوم او از کافران ما تورا در سفاهت می بینیم وسفاهت خفت حلم باشد وثوب سفیه اذا کان رقیقاً خفیفاً مورج گفت سفه جنون باشد بلغة حمیر یعنی ما تورا سفیه وسبکسار می بینیم وتورا از جملهٔ دروغ زنان می پنداریم حسن بصری گفت ظن در آیه بر اصل خود است برای انکه ایشان را علمی نبود بصدق وکذب او واین قول بهتر است از قول آنکس که گفت ظن بمعنی علم است هود علیه السلام جواب داد گفت . یاقوم لیس بی سفاهة ، مرا سفاهتی نیست وخفت حلمی ولیکن من رسولم از خدای جهانیان بشما . ابلغکم رسالات ربی . پیغامهای خدای بشما میرسانم و

میگذارم و من شمارا نصیحت کننده‌ام امین واستوار برادای رسالت کلبی گفت معنی آنست که من پیش ازاین در میان شما امین واستوار بودم چون ازخدایتعالی برسالت بیامدم نا امین گشتم . اوعجبتم . همزهٔ استفهام است وواو عطف است ومعنی تقریع وملامت گفت عجب میدارید که مردی ازشما بشما آید باذکری وبیانی ووعظی از خدایتعالی فرودآمده تاشمارا بان بترساند . واذکروا اذجعلکم خلفاء . ایشانرا نعمة خدای یادمیدهد گفت یادکنید چون خدایتعالی شمارا خلیفه کرد ازپس قوم نوح وخلیفه کسی باشدکه قایم مقام دیگری باشد ازپس او لأنه یخلف صاحبه المتقدم ای یجیء خلفه وجمع این لفظ برمذکر کرد برای انکه مرادبان مذکراست کظریف وظرفاء واگرجمع برمؤنث کردی خلائف بودی ککریمة وکرایم وفضیلة وفضائل . وزادکم فی الخلق بسطة . ومیفزود شمارا درخلق وآفرینش بسطة وگستردگی بعضی گفتندقوت خواست وبعضی گفتندطول قامت خواست رمانی وزجاج گفتند انکه کوتاه ترین ایشان بود شصت گز بود ودرازترین ایشان صدگز بود . وباقر ع گفت هریکی از ایشان ببالای نخلی خرمائی بوددراز وبقوت چنان بودندکه مردی ازایشان بیامدی ودست دررعن کوه زدی و بقوت بجنباندی وسنگ ازکوه بکندی عبدالله عباس گفت هریکی هشتادگز بودند ابوحمزهٔ ثمالی گفت هفتادگز مقاتل گفت دوازده گز وهب گفت سرهریکی ازایشان برمثال قبه بودکه درچشم خانه وبینی ودراستخوان سرهای ایشان سباع خانه ساختندی وبچه زادندی . فاذکروا آلاء الله . یادکنید نعمتهای خدای واحدها الی والی والی مثل قفا ومعی وحسی ونظیره آناء اللیل واحدها اناً وانی وانی قال الشاعر . ابیض لایرهب الهزال ولا . یقطع رحماً ولایخون الی . ای نعمة . لعلکم تفلحون . تاهمانا ظفریابی وبقاوزندگانی وبثواب خدای برسی ونعیم دایم ایشان برسبیل انکار وتعجب گفتند . اجئتنا لنعبدالله وحده . توبیامدهٔ بما تاما خدای را پرستیم وانچه پدران ما پرستیدند ازبتان رها کنیم وبیان کردیم که ازاین فعل جزمستقبل استعمال نکرده‌اند وامرونهی که ازمضارع مأخوذاست ازاو بناء ماضی ومصدر وفاعل ومفعول نیامد اعنی قوله وندر فأتنا بما تعدنا بیارآنچه مارا وعده میدهی ازعذاب اگرراست میگوئی واین برای آن گفتندکه هیچ گونه اعتقادنکرده بودندکه اوراست میگوید یاآنرا اصلی هست هود علیه السلام جواب داد ایشانرا وگفت . قدوقع علیکم من ربکم رجس وغضب . گفت واقع شد وبیفتاد وواجب شد برشما ازخدای شما عذابی وخشمی ومرادبرجس عذاب است والرجز والرجس واحد بمعنی العذاب ووقوع حدوث باشد ومرادآنست که عذاب نزدیک شد وسایه برشما افکند بس نماند میان شما ونزول عذاب ورجز ورجس بمعنی عذاب آمد وسین را اززا بدل کردند لقرب المخرج چنانکه تارا ازسین فی قول الشاعر . الالحی الله بنی السعلاة . عمروبن یربوع لئام النات ای الناس . لیسوا اباعفاف ولاا کیات . ای اکیاس . وغضب ارادهٔ عقاب باشد بمستحقش وغضب ورضا ازباب اراده باشد ورضا ارادتی باشد که مرادش دروجود اید وکراهتی بعقب اونباشد واطلاق هردوکنند برخدای تعالی . اتجادلوننی . بامن جدل مکنید درنامهائی که شما نهادید یعنی خالی وفارغ ازمعنی جزنام که شمانهادید بزور براین بتان هیچ نیست دگر وازمعنی الهیة واستحقاق عبادت چیزی نیست درایشان واین آیه دلیل میکند ازدووجه برانکه اسم دگر باشد ومسمی دگر یکی انکه گفت اتجادلوننی فی اسماء بامن جدل مکنید وخصومت درنامهائی که نهادی شماوپدران شما اگراسم ومسمی یکی بودی ایشانرا رسیدی که گفتندی که ماباتو دراسماء جدل نمی کنیم درمسمی جدل می کنیم ولیکن تواین مسئله نمیدانی یاهمانا برتو پوشیده است کااسم ومسمی یکی باشد چون هودفرق کرد ومیان اسم ومسمی وخواجه جمع میکند یاتو مخطی باشی یااو والخطاء الیق بك واقرب الیك . دگر انکه اگراسم مسمی بودی واجب کردی که آن بتان اله

بودندی بحقیقت برای انکه ایشان نام اله اجری واطلاق میکردند برآن بتان اگرنام ونام نهاده یکی بودی چون ایشان اله گفتندی اله شدندی وخلاف این معنی معلوم است ومقالتی که ادّاء کند باین فساد نه مقالتی معتمد باشد . ما نزل الله بها من سلطان . خدایتعالی بان حجتی وبینتی نفرستاد که دلیل صحت آن کند وبها کنایة اسماء است فانتظروا انتظار وتوقع عذاب کنی که من باشما ازجملهٔ متوقعان ومنتظرانم یعنی انتظار نزول عذاب کنی که من نیز انتظار میکنم نزول عذاب شمارا ومثله قوله . قل تربّصوا فانی معکم من المتربصین فانجیناه . مابرهانیدیم هودرا و انانکه بااو بودند ازاهل دین او که اول باوایمان آورده بودند وانجاء تخلیص باشد واصل او ازنجوت است وهوالأرض المرتفعة برای انکه هلاك شده چون افتاده باشد درهوی ونشیبی چون ازانجا خلاص یابد خلاص او برآمدن او از آن هوای باشد چون برآمد او بر نجوت زمین باشد والنجا السرعة لأنه ارتفاع فی السیر . برحمة منا . یعنی آن نجاتی که من دادم ایشانرا برحمت دادم . وقطعنا دابر الذین کذبوا . وببریدیم اصل وبیخ آنان که آیات ما بدروغ داشتند رمانی گفت قطع افرادچیزی باشد ازغیری ازانچه برتقدیر اتصال بود ودردابر دوقول گفتند یکی انکه استیصال کردیم ایشانرا ازآخرشان یعنی هیچکس راازایشان رها نکردیم تاآخرکس راهم هلاك کردیم و قول دگر آنست که اصل ایشان ونسل ایشان ببریدیم ودابرچیزی باشدازپی چیزی ونقیض اوقابل بودوقابل اخذالشیء من قبل وجهه باشد ومنه قوله . واللیل اذادبر . یعنی جاء بعدالنهار یقال دبره یدبره بمعنی خلفه ومثله قوله . فقطع دابرالقوم الذین ظلموا والحمدلله رب العالمین . وماکانوا مؤمنین . وایشان ایمان نداشتند چه اگرمؤمن بودندی هلاك نشدندی اماقصهٔ عادوهلاك ایشان بروایة محمدبن اسحق والسدی وجزایشان ازمفسران واهل تواریخ گفتند عاد بزمین یمن بودند بجائی که آنرا احقاف گفتند وذلك قوله . واذکر اخاعاد اذ انذر قومه بالأحقاف . وآن رمالی بود که بعضی را ازآن رمل عالج خواندندی وبعضی را دهنا وبعضی را بیرین ازمیان عمان تاحضرموت انکه درزمین فاش شدند وشایع گشتند وقهرکردند مردمانرا بفضل قوتی که داده بود خدا ایشانرا وخدایتعالی ایشانرا قوتی عظیم داده بود وایشان بت پرست بودند وبتانی داشتندهرقبیله نام یکی صدا بودونام یکی صمود ونام یکی حباء وهوقوله تعالی . اتجادلوننی فی اسماء سمیتموها انتم وآباؤکم . خدایتعالی هودرا به پیغمبری بایشان فرستادودرمیان ایشان حسیب تر ونسیب تر بوداوبیامد وایشانرادعوت کردباخدایتعالی ونهی کردایشانرا ازعبادت اصنام وظلم کردن برمردمان اباء کردند وقبول نکردند واورا بدروغ داشتند وگفتند . من اشدمنا قوة . کیست که ازما قوت بیش دارد وبناها ومصانع کردن گرفتند ومردمان وضعیفانرا که فرودایشان بودند درقوت بگرفتندی وقهرکردندی ورنجه داشتندی چنانکه خدای تعالی گفت . وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون واذابطشتم بطشتم جبارین . چون فسادوظلم ازحدببردند حق تعالی باران ازایشان بازگرفت سه سال پیوسته ایشان مجهودورنجورشدندوعادت ایشان چنان بودی که چون ایشانرا رنجی رسیدی وخواستندی تادعاکنند وخلاص جویند ازآن بمکه آمدندی به بیت الحرام وانجادعاکردندی مسلمانان ومشرکان همه بمکه جمع شدندی مختلف آراء ودیانات ومختلف زبان ولغات ودعاکردندی وهمه خانهٔ خدارا بمکه تعظیم کردندی اعنی مکان خانه وشهرمکه را ومکه دراین عهد عمالقه داشتندو برای آن ایشانرا عمالیق خواندندکه پدرایشان عملیق بن لاودبن سام بن نوح بود وسیدایشان ومهتر ایشان درآن وقت مردی بود نام او معویة بن بکر ومادراو کلیده بنت الحدری بود ازفرزندان عاد چون باران ازایشان منع کردند ایشانرا قحط رسید گفتند وفدی باید ساخت بمکه تابرای ماباران خواهند جماعتی را نامزد کردند منهم قیل بن عنز ولقیم بن هزال بن هزایل وعقیل بن صدبن عاد الأکبر و

مرثد بن سعد بن عفير و این مرد مسلمان بود اسلام پنهان داشتی و حلیمة بن الخیبری خال معویة بن بکر انکه
لقمان بن عادرا بفرستادند با این گروه و هر یکی از ایشان قومی با خود ببردند از قبیله و عشیرهٔ خود تا عدد ایشان
بهفتاد رسید چون بمکه رسیدند بنزدیك معویة بن بکر فرود آمدند و او بظاهر مکه بود خارج حرم ایشان را فرود
آورد و اکرام کرد چه ایشان اخوال و اصهار او بودند و ایشان را یکماه مهمانداری کرد و نکو میداشت و ایشان
بنزدیك او خمر میخوردند و این معویه دو کنیزك مطربه داشت ایشان را جرادتان گفتندی ایشان سماع کردندی
و ایشان خمر خوردندی بعیش و عشرت مشغول شدند و قوم خود را و جهد و رنج قحط ایشان را فراموش کردند
و هر روز نامه دو و سه کمتر و بیشتر می رسید بمعویة بن بکر و شکایت از سختی حال و معویه شرم داشت آن سخن
گفتن و نامها عرض کردن گفت نباید که ببخل نسبت کنند ایشان که مهمان منند آخر بیتی چند گفت و تلقین کرد
این کنیزکان را و گفت فردا چون این جماعت بلهو مشغول شوند این بیتها بغنا بر ایشان خوانید تا باشد ایشان را
انتباهی شود و بیتها اینست . الا یا قیل ویحك قم فهینم . لعل الله یصبحنا غماماً . فیسقی ارض عادان عاداً
. قد امسوا ما یبینون الکلاما . من العطش الشدید فلیس یرجوا . به الشیخ الکبیر ولا الغلاما . وقد کانت
نسائهم بخیر . فقد امست نسائهم ایامی . وان الوحش تاتیهم جهاراً . ولا تخشی لعادی سهاما . وانتم هیهنا
فیما اشتهیتم . نهارکم ولیلکم التماما . فقبح وفدکم من وفد قوم . ولا لقوا التحیة والسلاما . چون جرادتان این
غنا بگفتند ایشان گفتند قوم ما ما را بکاری فرستادند و ایشان در رنج و ما بطرب مشغول شدیم اینکه ما کردیم خطاست
فردا بامداد برویم در حرم و دعا کنیم تا باشد که خدای ما را و قوم ما را باران فرستد مرثد بن سعد بن عفیر که
مسلمان بود و اسلام پوشیده میداشت ایشان را گفت ای قوم شما ره استسقا خطا کرده اید بدعاء ما و شما باران نیاید
اگر خواهید که خدای تعالی بر ما و شما رحمت کند و باران فرستد بیائید تا برویم و بهود ایمان آریم که این باران جز بدعاء
او نیاید و بر هود ثنا گفت و اظهار اسلام کرد چون ایشان این سخن بشنیدند حلیمة بن الخیبری خال معویه
بانکار او این بیتها بگفت ، ابا سعد فانك من قبیل . ذوی کرم و امك من ثمود . فانا لن نطیعك ما بقینا . ولسنا
فاعلین لما ترید . اتأمرنا لنترك دین رفد . وزمل وال ضد و العبود . و نترك دین آباء کرام ، ذوی رأی و نتبع دین
هود . انکه معویة بن بکر را گفت مرثد بن سعد را بر خود باز دار تا با ما نباشد که او بر دین ما نیست بر دین هود است
و این مرثد مرد حسیب و محتشم بود رها کرد تا ایشان برفتند انکه برخاست و روی بمکه نهاد و بمکه آمد و ایشان هنوز
هیچ دعا نکرده بودند بیامد و بر گوشهٔ بایستاد و گفت بارخدایا تو دانی که من از وفد عاد نه ام بارخدایا حاجت من
در آنچه مراد من است روا کن و مرا در وفد و جملهٔ ایشان مکن بارخدایا قیل را بده انچه خواهد از تو
و لقمان بن عاد نیز از این وفد و جماعت باز پس استاده بود و در دعاء ایشان نشد بکناره رفت و گفت
بارخدایا من تنها آمده ام بتو در حاجتی که مراست با وفد عاد نه ام قیل بن عنز برخاست و گفت بارخدایا
من نه برای بیماری آمده ام تا دوا کنم اورا و نه برای اسیری تا فدیه دهم اورا بارخدایا عاد را بده
انچه خواهی دادن و پیش از این دادهٔ بارخدایا اگر هود پیغمبر است ما را باران ده که هلاك شدیم
خدای تعالی سه ابر پیدا کرد یکی سفید و یکی سیاه و یکی سرخ انکه از میان ابرها هاتفی آواز داد و گفت یا قیل اختیار
کن برای خود و قومت از این سه ابر یکی او گفت ابر سیاه اختیار کردم که آنرا آب بیش باشد منادی آواز داد و گفت
. اخترت رماداً رمداً لا یبقی من آل عاد احداً لا والداً یترك ولا ولداً الا جعلتهم همداً الا بنوا لودیة المهتدا و بنوا
اللودیة رهط القسیم بن هزال بودند و آن ساکنان مکه بودند با خالیان خود و با عاد نبودند بزمین ایشان و اینان

عاد آخر بودند و خدای تعالی بفرمود تا آن ابر سیاه را با ایشان راندند بزمین عاد از وادی برآمد بر ایشان که آنرا مغیث
گفتندی ایشان چون ابر دیدند شادمانه شدند گفتند هذا عارض ممطرنا این ابریست که ما را باران خواهد داد
حق تعالی گفت خطا کردید ، بل هو ما استعجلتم به ریح فیها عذاب الیم تدمر کل شئ بامر ربها . این آنست که شما
شتافتید از عذاب بادی است که در او عذاب سخت است هلاك کند هر چیزی را که بر او گذر کند اول کسیکه آن بدید
و بشناخت زنی بود از عاد که اورا مهدد گفتند چون اثر عذاب بدید نعره بزد و بیفتاد و بیهوش شد چون از آن در آمد
گفتند ترا چه بود گفت بادی دیدم در او پارهای آتش در پیش آن باد مردانی که آنرا از مامهامی کشیدند عمرو بن شعیب
روایت کند از پدرش از جدش که چون خدای تعالی باد را فرمود که برو تا قوم هود را هلاك کنی یعنی عادیان را خازنان
باد گفتند بارخدایا از این باد عقیم چه مقدار بیرون کنیم حق تعالی گفت بر سبیل امتحان چندانیکه بینی گاوی برود
گفتند بارخدایا تو عالمتری و دانی که ما طاقت آن نداریم و آن نگاه نتوانیم داشت و عالم را خراب کند حقتعالی گفت
چندانی که با انگشتری برود آن مقدار از باد عقیم رها کردند هشت روز و هفت شب پیاپی بر ایشان مسلط شد چنانکه
فرمود . سخرها علیهم سبع لیال و ثمانیة ایام حسوماً فتری القوم فیها صرعی . بر هر چه گذر کرد آنرا هلاك کرد
بمردان و شتران ایشان بگذشتی با بار گران برگرفتی و ایشان را در هوا بردی بین السماء و الأرض و بینداختی و پست
کردی چون چنان دیدند در خانها رفتند و درها ببستند باد در آمدی و در و دیوار خانه خراب کردی و ایشان را
برگرفتی و بر هوا بردی و بینداختی و پست کردی در چاهها شدند و بنشستند باد در چاه رفتی و ایشان را از چاه بیرون
آوردی و بر زمین زدی و پست کردی و هود. هم و قومش بصحرا آمدند و حظیره ساختند از گل آن باد که با ایشان
رسیدی نرم شدی و نسیمی گشتی با راحت و چون بعاد رسیدی چنان سخت شدی که شتر با هودج و مردم در او
نشسته برگرفتی و بر هوا بردی و بر زمین زدی و هلاك کردی چون خدای تعالی ایشان را هلاك کرد مرغان سیاه را
بفرستاد تا ایشان را برگرفتند و در دریا انداختند ابن کیسان گفت چون خدای تعالی باد عقیم بفرستاد بعاد هفت مرد
بقوت که از ایشان باقوه تر بودند و مهتر ایشان مردی بود نام او خلجان گفت بیائید تا بکنار وادی رویم و این باد را
رد کنیم و باز گردانیم بکنار وادی آمدند بادی در آمد و یك یك را بر هوا میبرد و بر زمین می زد و خورد میکرد و
درختان عظیم قدیم را از بیخ میکند و سراها و خانمان ایشان ویران کرد و ایشان را چون درختان خرماء برکنده
در آن صحرا افکند چنانکه حقتعالی گفت . کأنهم اعجاز نخل خاویة . تا از ایشان کس نماند الا خلجان و پناه با جانب
کوهی داد و این بیتها بگفت ، لم یبق الا الخلجان نفسه . مالك من یوم دهانی امسه . بثابت الوطی شدید طمسه .
لو لم یحسنی حسنه احتبسه ، انکه هود بیامد و گفت ویحك یا خلجان اسلم تسلم اسلام آر تا سلامت یابی گفت اگر اسلام
آرم خدای تو مرا چه دهد گفت بهشت گفت ایشان که اند که من ایشان را در ابر می بینم پنداری که اشتران بختی اند گفت
آن فرشتگان خدای منند گفت اگر من اسلام آرم خدای تو قصاص قوم من از ایشان باز خواهد و انتقام کشد برای من
گفت ویحك هیچ پادشاه را دیدی که از لشکر خود انتقام کشد گفت اگر نیز کند هم خشنود نشوم باد در آمد و اورا
بربود بر آن کوه زد و پاره پاره کرد و باصحاب خود لاحق شد ابو امامة الباهلی روایت کند که گروهی از این امت همه
شب مقام کنند بر طعام و شراب و لهو و لعب در روز آیند خوك و بوزینه گشته خدا خسف کند ایشان را و بزمین
فرو برد و باد عقیم که عاد را هلاك کرد بر ایشان گمارد بانکه خمر خواره و ربا خواره باشند و زنان مطرب دارند و جامهٔ
حریر پوشند و رحم ببرند و از عاد کس نماند الا آن گروه که بمکه بودند از مکه بیرون آمدند و بنزدیك معویة بن بکر
آمدند مردی بر سید بر شتری نشسته در شب سیم از هلاك عادیان و خبر داد ایشان را بحدیث عاد و هلاك ایشان گفتند

هود را انکارها کردی گفت بساحل دریا ایشان را شکی پدید آمد در گفت او هزیله بنت بکر گفت صدق یارب مکه
ومرثد بن سعد را ولقمان عاد وقیل بن عنز را گفتند چون بمکه دعا کردند و گفتند بار خدایا ما را آرزوئیکه هست بده
منادی ایشان را نداکرد که خدای دعای شما را اجابت کرد اکنون حاجت بخواهید وآرزوی خود بخواهید اما مرثد بن
سعد گفت . اللهم اعطنی براً وصدقاً . بار خدایا مرا بری وصدقی بده بدادند او را انچه خواست قیل گفت من
آن خواهم که بقوم من رسید گفتند هلاك رسید بایشان گفت روا باشد . لا حاجة لی فی البقاء بعدهم . مرا پس ایشان
زندگانی نمی باید باد در آمد واو را هلاك کرد لقمان بن عاد گفت بار خدایا مرا عمر دراز بده گفتند چه مقدار خواهی
گفت عمر هفت کرکس گفتند دادند چون کرکس از خایه بر آمدی او را بر گرفتی او ومی پروردی تا بمردی و نر
اختیار کردی برای قوتش انکه دیگری را بر گرفتی ومی پروریدی تا بمردن همچنین تا نوبت بهفتم رسید و گفتند
هر کرکسی را پانصد سال عمر باشد و گفتند هشتاد سال چون کرکس بهفتم رسید پسر برادری بود او را گفت یا عم
عمر تو همین یك کرکس مانده است او گفت هذا لبد و لبد بزبان ایشان دهر بود یعنی همیشه گفت این همیشه نخواهد
ماند چون عمر لبد بسر آمد آن روز بامداد کرکسان دگر بپریدند ولبد بیفتاد و بر نتوانست خاست چون لبد بر نخاست
لقمان بیامد تا بنگرد که لبد را چه شده است در خود فتوری یافت که پیش از آن نیافته بود گفت انهض یا لبد برخیز یا
لبد وخواست تا او را بر انگیزد لبد بر نتوانست خواست بیفتاد و بمرد ولقمان عاد نیز بمرد وحدیث او ولبد مثل شد
وگفتند . اتی ابد علی لبد یعنی الفناء علی هذا النسر وقال النابغة . اضحت قفاراً واضحی اهلها احتملوا . اخنی علیها
الذی اخنی علی لبد . محمد ابن اسحق گفت مرثد بن سعد چون هلاك عاد بشنید این بیتها بگفت . عصت عاد رسولهم
فامسوا . عطاشاً ماتبلهم السماء . لکفرهم بربهم جهاراً . علی اثار عادهم العفاء . الا نزع الاله حلوم عاد . فأن
قلوبهم قفر هواء . من الخبر المبین ان ابتغوه . وماتغنی النصیحة والشفاء . فنفسی وابنتای وام ولدی . لنفس نبینا
هود فداء . اتانا والقلوب مصمدات علی ظلم وقد ذهب الضیاء . لنا صمد یقال له صمود . یقابله صداء والهباء .
فابصره الذین له انابوا . وادرك من یلزبه الشقاء . وانی سوف الحق آل هود . واخوته اذاجن المساء . انکه برخاست
وبنزدیك هود آمد وباهود می بود مؤمن باو ماشاء الله انکه فرمان یافت وهود چون فرمان یافت عمر او صدو نجاه سال
بود ابو الطفیل عامر بن واثله گفت از امیر المؤمنین ع شنیدم که او میگفت مردی را از حضرموت ان کثیب سرخ
دیدهٔ پیرامن آن درختان اراك وصدر است بفلان ناحیه از حضرموت گفت آری یا امیر المؤمنین والله که تو وصفی
میکنی آن را وصف کسی که دیده باشد گفت ندیده ام اما شنیده ام حضرموتی گفت یا امیر المؤمنین آن چه جای است گفت
گور هود ع عطاء بن ثایب روایت کرد از عبد الرحمن بن سابط که او گفت میان رکن ومقام وزمزم گور نود و نه پیغمبر نهاده
است وگور هود وشعیب وصالح واسمعیل انجاست در روایتی آمد که هر پیغمبری که قوم او را هلاك کردند بمکه آمدی با انکه
بلاوه گرباو بودندی وانجا عبادت میکردی تا با پیش خدای شدی قوله تعالی . والی ثمود اخاهم صالحاً . تقدیرهم آنست
که در اول بود . وارسلنا الی ثمود اخاهم صالحاً . وبثمود فرستادیم برادر شان را صالح یعنی در نسب وهو ثمود بن عاثر بن ارم
بن سام بن نوح واو برادر جدش بود ومراد بثمود در آیه قبیله است ابو عمرو بن العلا گفت ثمود برای آن خواندند ایشان را
که ایشان را آب کم بود من الثمد وهو الماء القلیل قال النابغة . الی حمام سراع وارد الثمد . ومسکن ایشان در حجر بود میان
حجاز وشام تا بوادی القری واما نسب صالح هو صالح بن عبید بن آصف بن ماشح بن عبید بن جادر بن ثمود وثمود در اداو
صرف وترك صرف روا باشد ترك صرف چنانکه در این آیهاست وصرف کقوله تعالی الا ان ثموداً کفروا ربهم الا بعداً لثمود
اول را صرف کرد ودوم را صرف نکرد انکه صرف کرد تفسیر بر آن داد که اسم حی است وحی مذکر باشد وانکه

صرف نکرد گفت اسم قبیله است وقبیله مؤنث باشد وسبب دیگر عجمه . قال یاقوم اعبدوا الله الایة . گفت ای قوم
خدای را پرستی که شما را خدای دیگر نیست جز او ودر غیر قرائة بجرور فع رواست چنانکه در آیة اول برفت ودر
عربیت نصب روا باشد بر استثناء یا بر حال ونخوانده اند . قد جاءتکم بینة من ربکم . بشما آمد از خدای تان
بینتی وحجتی ومعجزی . هذه ناقة الله لکم آیةً . این ناقهٔ خدای است که شما را آیتی وعلامتی ودلالتی است
هذه اشارة است بناقه واضافهٔ او با خدای تعالی اضافهٔ تخصیص است از برای انکه حق تعالی او را خلاف آن آفرید
که دیگر شتران را از این کار او را بخود اضافت کرد ووجهی دگر آن است که چون او را بمعجز صالح کرد تا صدق
قول او بان معجز پیدا شود ودر صدق قول او صحت دین خدا باشد او را ناقهٔ خود خواند ووجهی دگر آن است که
مالکی دگر نبود آن را جز خدای تعالی وناقه شتر ماده باشد وجمع او نوق باشد وانیق جمع قلیلش باشد وایانق جمع
جمعش باشد واصل او توطئه باشد من قولهم بعیر منوق ای مذلل موطأ وتنوق فی العمل اذا خس فیه ونصب آیة بر
حال باشد وعامل در او یا تنبیه باشد که در هااست یا اشاره که در ذاهست کأنه قال انبه علیها آیة واشیر الیها آیة ومثله قوله تم
. وهذا بعلی شیخاً . وآیه در او آن بود که او از سنگ ململسا بیرون آمد پس از انکه پنداشتی که آن سنگ شتر آبستن است
باو بزاد چنانکه مادر بچه زاید ونیز او را شربی بود از آب روزی وبر دگر روز هم چندانکه آب خورده بود شیر
بدادی چنانکه در قصه بیاید . فذروها تأکل فی ارض الله . رها کنید این شتر را تا در زمین خدا میخورد ومیچرد
وجزم تأکل بجواب امر است ودر عربیت رفع روا باشد تأکل ای آکلة فی موضع الحال . ولا تمسوها بسوء .
ودست باین شتر دراز مکنید ببدی واو را بدی مرسانید . فیأخذکم . که پس بگیرد شما را عذابی بدرد آورنده
ونصب فیأخذکم بر جواب نهی است بفا باضماران ومراد بسوء عقر است یا نحر وحمل او بر عموم اولیتر باشد .
واذکروا اذ جعلکم خلفاء من بعد عاد . ویاد کنید چون شما را خلیفه کرد در زمین از پس عاد یعنی زمین از عاد
بستد وبشما داد تا شما مالك زمین شدید پس از ایشان . وبوأکم فی الارض . وشما را بساکن زمین کرد و
در زمین متمکن کرد از منازلی ومساکنی که با انجامی شدی من قولهم . باء اذا رجع والمبوء المنزل الذی یباء الیه
ای یرجع الیه یقال بوأته المنزل فتبوأ قال وبوئت فی صمیم معشرها فتم فی قومها مبوأها . تتخذون من سهولها
قصوراً تتخذون در جای حال است ای متخذین من سهولها جمع سهل من الارض وآن زمین نرم باشد وخلاف
اوحزن باشد وجبل تا از زمینهاء سهل کوشکها می سازید . وتنحتون الجبال بیوتاً . واز کوهها خانها
می گیرید وحسن بصری خواند تنحتون بفتح الحاء برای حرف حلق وآن آن بود که ایشان در کوه خانها از سنگ
بکندندی وکوشك را برای آن قصر خوانند که مقصور بود بر حدودی که او را بود والقصر الحبس وهذا قصر
الامر قصراه وقصاراه ای غایته واقصر عن کذا اذا کف وامتنع منه وقصر الشیء خلاف طال لانه کالمقصور
علی ذلك القدر وقصر فی الامر اذا فرط فیه تقصیراً کانه قصر یده عنه . فذکروا آلاء الله . یاد کنید نعمتهای
خدای که بر شما کرد . ولا تعثوا فی الارض مفسدین . ودر زمین فساد مکنید والعیث والعثو اشد الفساد یقال
عثا یعثوا عثواً وعاث یعیث عیثا وهو من المقلوب ومفسدین در جای حال است . قال الملاء الذین استکبروا من
قومه الایة . گفتند آن گروه سادات واشراف قوم او که متکبران ومستکبران بودند آنان را که ضعفاء قوم بودند
از جمله مؤمنان وقوله لمن آمن منهم بدل بعض است از کل برای انکه همه مستضعفان مؤمن نبودند ومثله قولهم
مررت بالقوم ثلثیهم ایشان را گفتندی بر سبیل استنطاق اتعلمون الایة میدانید شما که صالح پیغمبر خداست
وفرستاده وگماشته است از قبل او واین مؤمنان مستضعف گفتندی که ما ایمان داریم باو وبانچه او را بان

فرستادند برای انکه پنداشتندی که ایشان مؤمنند وازسر حقیقت می گویند که این متکبران وکافران گفتندی
ما بانچه شما ایمان دارید کافریم . فعقروا الناقة . این متکبران وکافران شتررا پی کردند واصل عقر
جراحتی باشد که بر اصل نفس آید وهو من عقر الحوض وعقرة قال الشاعر . وعتوا الحوض اوعقره ومنه العقار
لأنه اصل للمال بازآء عن امر ربهم . وعتو کردند از فرمان خدای وعتو غلو باشد در عصیان ومنه قولهم
جبارعات والعتو علوالسن ومنه قوله تعالى . قد بلغت من الكبر عتياً . یعنی سر بکشیدند از فرمان خدا و
تعدی کردند در طغیان وعصیان وگفتند ای صالح بیار انچه مارا بان وعده میدهی از عذاب اگر پیغمبری .
فاخذتهم الرجفة . بگرفت ایشانرا رجفه یعنی صیحه وزلزله واصل رجفه حرکتی باشد سخت باواز قال
الأخطل . اماتری حیوة الشیب من کبر . کالنسر ارجف والأنسان ممدود . فاصبحوا فی دارهم جاثمین .
ای مقیمین میتین درسراهای بر جای بماندند یعنی مرده وبرای آن دارهم موحده گفت واگرچه جمع بود که
مراد بلد وشهر است وآن یکی بود ووجهی دگر آن است که بر طریق جنس گفت ولفظ جنس صالح باشد واحد
وجمع را واصل جثوم البروك على الركب باشد بزانو درآمدن باشد وفرو خفتن مرغ باشد قال جرير . عرفت
المنتأى وعرفت منها . مطايا القدر كالحدء الجثوم . فتولى عنهم الآية . صالح عم چون از ایشان آن دید وآن شنید
از ایشان آیس شد وروی از ایشان بگردانید واعراض کرد از ایشان وگفت یاقوم من پیغام خدا بشما
رسانیدم وبر پیغمبر همین باشد ونصیحت کردم شمارا ولیکن شما نصیحت کنندگانرا دوست ندارید
. قوله فتولى عنهم . یعنی چون وقت نزول عذاب بود از میان ایشان بدر آمد وشاید تا کنایت بود از یأس
وقطع طمع از ایمان ایشان . قصهٔ ثمود وصالح وکشتن ناقه . روایت کرد محمد بن اسحق وسدی ووهب وکعب الاحبار که
عاد چون خدای تعالی ایشانرا هلاك کرد روزگار برایشان بسر آمد ثمود را از پس ایشان در زمین خلیفه کرد
وتمکین کرد وعمر دراز داد وعدد ایشان بسیار شد ومردی که از ایشان سرای بکردی از درازی عمر او سرای
ویران شدی وعمر او باخر نرسیدی ایشان بایستادند ودر کوه خانها وجایها بساختند وسنگ ببریدند
وبتراشیدند وخداوندان قوة ومال وتمکین بودند در زمین طاغی شدند وفساد آشکارا کردند خدای تعالی صالح را
بایشان فرستاد به پیغمبری وایشان از عرب بودند وصالح از ایشان حسیب تر ونصیب تر بود وجوان بود در میان
ایشان مقام کرد وایشانرا باخدای تعالی میخواند تا پیر شد پس کس باو ایمان نیاورد الا جماعتی اندك از جملهٔ
مستضعفان ایشان چون صالح عم برایشان الحاح کرد در دعوت واعذار وانذار وتخویف بعقاب خدای تعالی
گفتند یا صالح مارا آیتی بازنمای که ما بان صدق تو بدانیم گفت چه آیه خواهید گفتند مارا عیدی خواهد بودن
باما بان عید بیرون آی وما خدایان ومعبودان خود را بیرون آریم وایشانرا بخوانیم تو نیز خدای خود را بخوان
اگر خدای تو تورا اجابت کند ما بتو ایمان آریم واگر خدایان ما مارا اجابت کنند تو متابعت کنی گفت روا
باشد وبراین قرار دادند چون عید درآمد ایشان بتان را بیرون آوردند وبنهادند وایشانرا بخواندند وتضرع کردند
وگفتند ای خدایان ما دعاء ما اجابت کنید ودعاء صالح اجابت مکنید وایشانرا رئیسی بود نام او جندع بن عمرو بن
جواس گفت یا صالح اگر تو پیغمبری از این سنگ واشارة کرد بسنگ مفرد از کوه جدا ناقهٔ بیرون آور برای ما
از جنس شتران بختی شکم بزرگ بر موی اگر این بکنی ما بتو ایمان آریم وتورا راست گوداریم صالح بایشان عهد
کرد که چون او از خدای درخواهد وخدای اجابت کند ایمان آرند وخلاف نکنند عهد بکردند وسوگندان
بخوردند براین صالح عم دو رکعت نماز بکرد وبعقب آن خدای را بخواند واز خدای درخواست انچه ایشان

خواسته بودند خدای تعالی اجابت کرد وشکم آن سنگ بمانند شکم شتر آبستن کرد وبچه در آن جنبیدن گرفت وآن
سنگ بنالید چنانکه شتر بنالد در وقت زادن وبشکافت وشتری از انجا بیرون آمد عشراً بزرگ شکم بسیار موی
چنانکه ایشان خواسته بودند انکه هم درحال بچه در شکم او بجنبش آمد وشتر بناله آمد ودر حال بار بنهاد شتر
بچه بشکل او ودر خبر دیگر آمد که چون صالح دعا کرد سنگ برخود بجنبید وبشکافت وناقهٔ سر ازاو بیرون کرد
صالح زمامی خواست ودر بینی او کرد واورا از آن سنگ بتدریج بیرون آورد گفتند ما ایمان نیاریم تا این شتر آبستن
نشود وبچه نزاید هم بر شکل ورنگ خود صالح دعا کرد وخدای تعالی اجابت کرد ناقه درحال بار گرفت ودر حال
بار بنهاد تفصیلی چنانکه ایشان اقتراح کرده بودند جندع بن عمرو چون آن بدید بصالح ایمان آورد وگروهی از قوم
واشراف ثمود خواستند تا ایمان آرند دواب بن عمرو بن لبید وحبان که صاحب اوثان ایشان بودند ایشانرا نهی کردند
ومردی دگر نام او ریان بن صمعیر واو از جمله اشراف ثمود بود وجندع را پسر عمی بود او را شهاب بن خلیفة بن محلات بن
لبید گفتندی او نیز خواست تا ایمان آرد واسلام ظاهر کند ایشان نهی کردند اورا مردی از جملهٔ ثمود در اینباب گفت
. وكانت عصبة من آل عمرو . الى دين النبي دعوا شهاباً . عزيز ثمود كلهم جميعاً . فهم بان يجيب ولو اجابا لاصبح
صالح فينا عزيزاً . وماعدلوا بصاحبهم دوابا . ولكن الغواة من آل حجر . تولوا بعد رشدهم ريابا . چون ناقه از
سنگ بیرون آمد صالح گفت . هذه ناقة لها شرب ولكم شرب يوم معلوم . گفت این ناقه ایست واورا نصیبی باشد از آب
وشمارا نصیبی ناقه بصحرا حجر بابچه چرا میکرد وایشانرا چشمه آب بود که ناقه بروزی که نوبت او بود بامداد بیامدی
ودهن بر آن چشمهٔ آب نهادی وجملهٔ آب بازخوردی تا یکقطره آب رها نکردی انگه بایستادی تا مردم بیامدندی و
از او شیر میدوشیدندی تا هم چندانکه آب خورده بودی بعوض شیر بدادی روز دیگر که نوبت ایشان بودی شتر گرد
آب نگردیدی تا ایشان بیامدندی وآبها برگرفتندی وبازخوردندی وذخیره کردندی برای فردا در خبر است که
ناقه بامداد که باب خوردن رفتی شعبی بود وفجی تان راه برفتی چون آب بازخوردی بان راه نتوانستی باز آمدن از راه دیگر
باز آمدی از بزرگی شکمش ابوموسی اشعری گفت من بزمین ثمود درسیدم آن راه که ناقه براو برفتی وباز نتوانستی آمدن
بپیمودم شصت گز بود وناقه در تابستان بر پشت وادی چرا کردی ودر زمستان در شکم وادی وهر چه بود از انعام
وچهارپای از شتر وگاو وگوسفند ازاو بترسیدندی وآنجا که او بودی چره نیارستی کردن برنج افتادند ولاغر
شدند خدای تعالی این بر سبیل ابتلا وامتحان کرد با ایشان ثمود را از این خوش نیامد وگفتند این شتر مارا بلاست
تدبیر آن باید کردن که اورا بکشیم تا چهارپایان مارا آب خور وچرا آسان باشد وزنی بود در ثمود که اورا عنیزه بنت
غنم گفتند زن داود بن عمرو بود وزنی بود مسنه سال خورده ودختران نیکو داشت ومال بسیار از گاو وگوسفند
وزنی دیگر بود صدوف بنت المحیا نام او واو زنی جوان بود ذات الجمال این زنان هر دو بهم بنشستند وگفتند کار ما ومال ما
تباه شد از صالح وناقهٔ او تدبیر آن باید کردن که ناقه را بکشیم وصدوف بحکم پسر خال خود بود نام صنتم بن هراوة بن
سعد القطریف واو مرد مسلمان بود ومال این زن در دست شوهر بودی او از آن مال صرف کردی بر مسلمانان
قوم صالح چون زن خبر بداشت براو انکار کرد وگفت تو ندانی که من مسلمانم ومالی که مرا باشد برایشان صرف کنم
زن در او عاصی شد وکودکان اورا از او باز گرفت واین مرد مردی عزیز ومنیع بود در قوم خود بعزت ومنعت کودکانرا
از او بستد انگاه این هر دو زن تدبیر ساختند که ناقه را چگونه بکشند صدوف مردی را بخواند از ثمود وخویشتن
براو عرض کرد وگفت تورا این ناقه بباید کشتن او اجابت نکرد پسر عمی بود این را نام او مصدع بن مهرج اورا
بخواند وخویشتن براو عرض کرد او اجابت کرد عنیزه مردی را بخواند نام او قدار بن سالف واورا گفت از این

دختران من آنرا که تو خواهی بتو دهم اگر تو این ناقه را بکشی و این قدار بن سالف مردی بود کوتاه سرخ موو ازرق
چشم حوالت کردند که حرامزاده بود و پدر او را نپذیرفت انگه این هردو مرد بیامدند و یار طلب کردند هفت مرد
دیگر با خود یار کردند و ذلك قوله . وكان فى المدينة تسعة رهط يفسدون فى الأرض ولا يصلحون . سدی گفت
جماعتی دیگر که خدایتعالی وحی کرد بصالح که این قوم ناقه را بکشند صالح گفت خدایتعالی مرا اعلام کرد که شما این
ناقه را بکشید و اگر این ناقه بکشید عذاب خدای بشما فرود آید ایشان گفتند حاشا که این باشد صالح گفت خدای
میگوید که کشندهٔ ناقه امسال از مادر بزاید ایشان گفتند هر کودك نرینه که ما را آید او را بکشیم ده کس را زنان
آبستن بودند هر ده پسران آوردند نه پسر خود را بکشتند دهمین سالف بود که پدر قدار بود که ناقه را او کشت او
فرزند را نبکشت چون روزگار بر آمد و آن غلام بزرگ شد هر که این مردمان او را دیدندی گفتندی نه اگر
فرزندان ما زنده بودندی چندان بودندی که این غلام هست بر آن پشیمان شدند و تأسف خوردند و آنرا بر صالح بحقدی
کردند گفتند ما را تدبیر آن باید کردن که صالح عم را بکشیم و صالح در میان ایشان نبودی او را مسجدی بود که انرا
مسجد صالح خواندند آنجا بودی بر ره آنمسجد غاری بودی ایشان بینداختند با خود گفتند ما را چنان باید نمودن
که بسفر میرویم و در این غار یکهفته متواری شویم انگه یکشب بیرون آئیم و صالح را بکشیم که کس بر ما گمان نبرد
پندارند که ما بسفریم و ذلك قوله . قالوا تقاسموا بالله لنبيتنه واهله ثم لنقولن لوليه ماشهدنا مهلك اهله وانا لصادقون .
بیامدند و در آن غار متواری شدند چون شب در آمد خدایتعالی آن غار بر ایشان فرود آورد و ایشان در آنجا پست
شدند جماعتی که بر سرّ ایشان مطلع بودند بیامدند تا حال ایشان بنگرند ایشانرا دیدند در زیر سنگ پست شده
باشهر آمدند و گفتند ای قوم بس نبود که صالح فرزندان ما را بکشت و ما بقول او ایشانرا بکشتیم تا کنون مردان
ما را بکشت اهل شهر مجتمع شدند بر کشتن ناقه محمد بن اسحق گفت این تدبیر پس از آن کردند که ناقه را کشته بودند
و صالح ایشانرا وعدهٔ عذاب داده بود گفتند ما صالح را بکشیم اگر در این وعده راست میگوید ما او را کشته باشیم بعوض
خود و اگر دروغ میگوید از بلای او برهیم بشب برره صالح کمین کردند تا او را بکشند فرشتگان فرود آمدند و ایشانرا
بسنگ بکشتند قوم صالح را گفتند تو کشتی ایشانرا گفت ایشان خواستند تا مرا بکشند خدای ایشانرا کشت و قوم
صالح صالحرا حمایت کردند و گفتند رها کنید این مرد را که او گفته است که از پس سه روز عذاب خواهد آمدن
اگر راست میگوید این در باب عذاب سخت تر باشد و بخشم خدای نزدیکتر و اگر دروغ میگوید فایت نخواهد شدن
ایشان برفتند سدی گفت چون قدار بن سالف از مادر بزاد و دیگران فرزندان را بکشتند او ببالید و مترعرع شد
روزی با جماعتی نشسته بود و بشراب مشغول بودند ایشانرا بآب حاجت بود که شراب بآن ممزوج کنند و آن روز
نوبت شرب ناقه بود برفتند قطرهٔ نیافتند سخت آمد بر ایشان و گفتند ما را این ساعت آب میباید شیر را چه خواهیم
کردن این ناقه ما را بلائی است او را بباید کشتن تا آب بر ما فراخ شود و بر چهارپایان ما و کشتزارهای ما قدار بن
سالف گفت من تولای این کار بکنم و این رنج کفایت کنم کعب الأحبار گفت سبب کشتن ناقه آن بود که زنی بود که
پادشاه ثمود بود که نام او ملکا بود چون جماعتی بسیار بر صالح ایمان آوردند و روی با او کردند این زن را سخت آمد زنی
بود نام او قطام و معشوقهٔ قدار بن سالف بود و دیگری قیال معشوقهٔ مصدع بود این ملکا ایشانرا بخواند و گفت
شما را برای من کاری می باید کردن گفتند آن چیست گفت چون بوقت شراب با این مردمان بنشینید ایشانرا از
خود تمکین مکنید الا انکه عهد کنند که ناقهٔ صالحرا بکشند چون بشرب بنشستند و بر عادت ایشان مراودة کردند
اینان امتناع کردند و گفتند ما را حاجتی هست گفتند ما تمکین نکنیم شما را تا ناقهٔ صالحرا نکشید گفتند هم چنین کنیم

انگه بیامدند و بر راه ناقه بنشستند و هر یکی در پس سنگی کمین کردند تا چون ناقه از آبشخور باز گشت این قدار
سالف تیری بینداخت و هر دو ساق ناقه را بدوخت و آن زنان که پیش از این ذکر ایشان رفت در روایت محمد بن
اسحق وام غنم و عنزه دختران ایشانرا بیاراستند و بیرون آوردند و با قدار و مصدع عرض کردند قدار حریص تر شد
بر کشتن ناقه تیغ بر کشید و ناقه را پی کرد ناقه بیفتاد و آوازی کرد بلند که بچه اش آواز او بشنید و بدانست که ایشان
غدری کرده اند با ناقه بگریخت و با کوه شد و ایشان بیامدند و ناقه را بکشتند و اهل شهر بیرون آمدند و گوشت او
باشهر بردند قسمت کردند و بپختند و بخوردند و بچهٔ او با کوه بلند گریخت که آنرا صنو خوانند و گفتند نام آن کوه
قاره بود و این حدیث از شهر بن حوشب از رسول خدای است که چون خبر کشتن ناقه بصالح رسید از شهر
بیرون آمد و مردمان از او عذر میخواستند و میگفتند یا نبی الله ما را گناهی نیست ناقه را فلان و فلان کشتند صالح
گفت بنگرید تا بچهٔ این شتر را دریابید چه اگر او را دریابید و بادست آرید همانا عذاب نیاید شما را ایشان برفتند فصیل بر کوه
بلند بود آهنك کردند چندانکه می شدند کوه درازتر می شد تا با عنان آسمان بر رسید چنانکه مرغ باو نه پریدی
صالح عم بیامد چون فصیل صالح را بدید بگریست و سه بانگ بکرد و کوه بشکافت و فصیل فرو شد و کس او را ندید
دگر محمد بن اسحق گفت از آنانکه ناقه را کشتند چهار کس از پی فصیل برفتند او را دریافتند و بکشتند و از کوه
بزیر انداختند و گوشت او با گوشت مادر قسمت کردند صالح عم بیامد و گفت یا قوم حرمت خدای انتهاك کردید
اکنون عذاب خدای را مستعد باشید بر طریق استهزاء صالح عم را گفتند کی خواهد بودن این عذاب که میگوئی
گفت نزدیك است و هر اجلی را وعدهٔ هست و این وعده ایست راست . ذلك وعد غير مكذوب . و نامهای روز
های هفته در میان ایشان بخلاف این بود که اکنون هست یکشنبه را اول گفتندی و دوشنبه را هون و سه شنبه را جبار
و چهارشنبه را دبار و پنجشنبه را مونس و آدینه را عروبه و شنبه را شیار و شاعر ایشان در این معنی گفت . اؤمل
ان اعيش وان يومى . لأول اولا هون او جبار . اوالتالى دبار اوفيومى . لمونس اوعروبة اوشيار . و ایشان
ناقه را روز چهارشنبه کشتند صالح عم گفت وعدهٔ شما روز است و روز سیم عذاب خدای بشما رسد و علامت
آن است که فردا روز پنجشنبه که آنرا مونس خوانند بامداد که برخیزید رویهایتان زرد باشد و روز عروبه
یعنی آدینه رویهایتان سرخ باشد و روز شنبه رویهاتان سیاه باشد ایشان آنشب بخفتند بامداد برخاستند رویهاشان زرد
بود پنداشتندی بخلوق رنگ کرده اند کوچك و بزرگ و زن و مرد ایشان همه چنین بودند بیقین دانستند که صالح
راست گفته است طلب صالح کردند تا بکشند او را صالح بگریخت و بحمایت بطنی شد از ثمود که ایشانرا عزّتی
و منعتی بود ایشانرا بنو غنم گفتند و بسرای سید ایشان فرود آمد و نام او نقیل بود و کنیت او ابو هدب ایشان
او را پناه دادند کافران مسلمانان قوم او را می گرفتند و عذاب میکردند و میگفتند ما را راه نمای بصالح چون از
حد برفت یکی بیامد و گفت یا رسول الله این کافران ما را در عذاب کشیدند روا باشد که راه نمایم بتو گفت روا
باشد ایشان گفتند ما را چه عذاب میکنی صالح فلان جای است ایشان بیامدند و نقیل را گفتند صالحرا بما ده گفت
لا ولا كرامة لكم . شما را بر صالح راهی نیست صالح بحمایت من است و ایشان قوت او نداشتند صالحرا رها کردند
و روی بمحنت و مصیبت خود نهادند و با یکدیگر می گفتند از وعده روزی گذشت روز دوم که روز آدینه بود
برخاستند و رویهاشان سرخ بود پنداشتی که بخون رنگ کرده اند ایشانرا یقین زیاده شد بهلاك روز سیم بر
خاستند و رویهاشان سیاه بود پنداشتی که بقار رنگ کرده اند و ذلك قوله تعالى . فقال تمتعوا فى داركم ثلثة ايام ذلك
وعد غير مكذوب . چون روز سیم بود صالح عم از میان ایشان بیرون رفت و آنانکه امت و اتباع او بودند از جملهٔ مسلمانان

بااو بشام آمدند برملهٔ فلسطین فرود آمد وچون روز یکشنبه پدید آمد ایشان سیاه روی شدند وباهم بنشستند
وبگریستند وکفن درپوشیدند وحنوط برخود کردند وحنوط ایشان صبر بود وکفن ایشان مشک بود
بنشستند ودر آسمان می نگریدند منتظر عذاب خدای ویکبار بزمین مینگریدند ونداستند که عذاب خدای از
کدام راه بایشان خواهد آمدن چون روز بچاشتگاه رسید آوازی از آسمان بیامد که دراو هر آوازی که در جهان
باشد بود هر صاعقه دلهای ایشان از ترس دربر پاره پاره شد وهمه برجای بمردند واز ایشان هیچکس نماند از خورد
وبزرگ الا دختر کی مقعد که اورا باد بنشانده بود نام او ذریعهٔ بنت سلق واو نیز کافره بود ودشمن صالح بود خدای
تعالی آن رنج از پای او برگرفت تااو برخاست وبدوید وبوادی القری آمد وآن حدی است میان شام وحجاز
ایشان را خبر کرد بانچه دیده بود انگه آب خواست از خدای تعالی خدای تعالی اورا آب داد از آب باران آب باز خورد و
بمرد جابر بن عبدالله انصاری روایت کند که رسول ؑ در غزاة تبوک بحجر بگذشت اصحاب را گفت هیچکس در انجا مشوید
واز آب آن ده مخورید وبگرئید خوف آن راکه مبادا که شمارا مثل آن رسد که ایشان را انگه گفت از رسول خود باقتراح
آیات مخواهید نه بینید که چون قوم صالح ؑ از صالح ؑ ناقه خواستند چون بداد کفران آن کردند تا خدای تعالی ایشارا
عذاب کرد انگه رسول ؑ اشاره کرد وگفت ناقه باین راه بیامدی وبان راه باز پس رفتی واشاره کرد بان راه که فصیل بان
راه بر کوه شد ایشان طغیان کردند وناقه را بکشتند خدای تعالی هر کس را که از ایشان بر پشت زمین بود هلاک کرد
در مشارق ومغارب زمین الا یک مرد که اورا ابورغال خواندند بروایتی دگر ابو ثقیف گفتند که او در حرم خدای
تعالی بود بحرمت حرم خدای تعالی اورا هلاک نکرد وچون از حرم بیرون آمد هم آن صیحه که بثمود رسید باو رسید واورا
هلاک کرد گور او بکندند وشاخ زر بااو دفن کردند رسول ؑ اشاره کرد بگور او صحابه بشتافتند وگور او باز کردند وان
زر برگرفتند انگه رسول ؑ جامه در سر کشید وبشتاب برفت تا از آن وادی درگذشت اهل علم گفتند صالح را که وفات
آمد واورا پنجاه هشت سال بود واو انتقال کرد پس هلاک قومش از شام بامکه وخدای را عبادت میکرد تا وفاتش آمد ودر
میان قوم خود ده شست سال مقام کرد راوی خبر گوید که رسول ؑ امیر المؤمنین ؑ را گفت یا علی اتدری من اشقی الاولین
دانی تا شقی ترین اولینان کیست گفت الله ورسوله اعلم خدای وپیغمبر عالمتر گفت انکه ناقهٔ صالح را کشت دانی تا شقی ترین
اخرینان کیست گفت خدای وپیغمبر عالمتر گفت کشندهٔ تو باشد یا علی در خبر است که عبدالرحمن بن ملجم
بنزدیک امیر المؤمنین آمد چون او بیعت مردمان کوفه میگرفت تا بیعت کند سه بار پیش او آمد اورا رد کرد
عبدالرحمن گفت یا امیر المؤمنین چرا مرا رد میکنی وبیعت من نمی ستانی گفت از تو چیزی بپرسم مرا براستی
خبر دهی گفت آری گفت در راه که میامدی سواری برآمد بر این شکل وبر این نشان وتازیانه بسینهٔ تو باز نهاد و
تورا گفت نخ یا شقیق عاقر الناقة . دور شو ای برادر کشندهٔ ناقه صالح گفت آری گفت بخدای بر تو که چون
در کتاب بودی کودکان تورا ابن راعیة الکلاب خواندندی گفت آری گفت بخدای بر تو نه بر سینهٔ تو نشان
برصی وپیسی هست گفت اری گفت بخدای بر تو مادرت تورا خبر داد در وقت انکه پدرت بااو مواقعه کرد که بتو بزاد او
حایض بود گفت اگر چیزی پنهان کردمی این پنهان کردمی همچنین گفت مرا گفت دست مراده یکبار بیعت او فرا گرفت
وبرفت چون پاره بشد باز خواند اورا ودگرباره بیعتش بستد وعهد ومیثاق مجدد کرد وسوگند داد که غدر
نکند وبیعت را خلاف نکند سوگند خورد وبرفت بار دگرش باز خواند وبیعتش بستد او گفت یا امیر المؤمنین
باکس این نکردی که بامن کردی گفت بااین همه عهد وپیمان نمی پندارم که تو وفا کنی باینکه کردی لا اراک تفی بما
قلت چون پسر ملجم لعنه الله پشت برکرد امیر المؤمنین این بیتها انشا کرد . اشدد حیازیمك للموت فان الموت

لاقیکا . ولا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا . معلی بن زیاد روایت کند که عبدالرحمن ملجم بیامد تا بیعت
کند بیعت کرد انگه گفت یا امیر المؤمنین احملنی مرا چهارپای ده امیر المؤمنین گفت تو عبدالرحمن هستی گفت آری گفت
پسر ملجم گفت بلی گفت مرادی گفت بلی گفت یا غزوان احمله علی الاشقر این را بر آن اسب اشقر نشان چون او پشت
برکرد علی ؑ میگفت . ارید حیاته ویرید قتلی . عذیرك من خلیلك من مراد . وچون دلش تنگ شدی محاسن بدست
گرفتی وگفتی مایحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم . چه منع میکند ان شقی ترین امت را که بیاید واین
محاسن را از خون این سر خضاب کند ودر روایة محمد بن اسحق آنست که قدار بن سالف ناقهٔ صالح برای آن زنک
کشت که نام او قطام وعبدالرحمن ملجم امیر المؤمنین را برای زنکی کشت نام او هم قطام که امیر المؤمنین پدر وبرادر
او را در نهروان کشته بود وقصهٔ آن معروف است در کتب ما ومخالفان مشروح که این ملعون خطبه کرد واین ملعونه را
خواست او گفت مهر من گران است گفت چنداست گفت سه هزار درهم وغلامی وکنیزك وکشتن علی بن ابیطالب
است گفت این همه آسان است کشتن علی دشخوار است این چگونه تواند بودن گفت مقصود خود آنست واگر درم
وغلام وکنیزك هم نباشد روا باشد انجا که این مقصود حاصل بود گفت من خود بدین شهر بدین کار آمده ام
وبراین کار مراقبه ومحافظة میکرد تا شب نوزدهم ماه رمضان امیر المؤمنین ؑ بمسجد الجامع آمد بنماز بامداد واو همه شب
رصد کرده بود چون او در نماز ایستاد والحمد بخواند واز سورة الانبیا یازده آیه این تیغ بزد بر مقدم سر او وجراحتی
عظیم کرد امیر المؤمنین ؑ نماز سبك کرد وسلام باز داد وگفت فزت ورب الکعبة . بخدای کعبه که ظفر یافتم وشاعر
در این معنی گوید . فلم ار مهراً ساقه ذو سماحة . کمهر قطام من فصیح واعجم . ثلثة آلاف وعبد وقینة
. وقتل علی بالحسام المصمم . فلا مهر اغلی من علی وان غلا . ولا فتك الا دون فتك بن ملجم
قوله ولوطاً اذ قال لقومه . عامل در نصب او هم فعلی مقدر است وآن محتمل است دو وجه را یکی انکه عطف باشد
علی ما مضی من قوله واقدار سلنا یعنی وارسلنا ایضاً لوطاً ووجه دوم واذکر لوطاً اذ قال لقومه ویاد کن ای محمد لوط را
چون گفت قومش را شما فاحشه ومنکری وقبیحی میکنید که کس شمارا بان سبق نبرده است از جهانیان اخفش گفت
اولیتر آن است که فعلی دگر تقدیر کنند اینجا وعطف نکنند بر ارسلنا برای انکه در آیتهاء دگر الی گفته است که دلیل
تقدیر ارسلنا میکند واینجا نیست پس باید گفت که واذکر مقدر است وآنجا جز ارسلنا نشاید بقرینه الی ولوط با انکه
اسمی اعجمی است وعلم از حق او آن است که منصرف نبودی برای دو منع را جز انکه او اسمی خفیف است سه
حرف ساکن الاوسط خفتش در برابر سببی افتاد اسم بریك سبب بماند ممتنع نشد از صرف وقول آنانکه گفتند
اشتقاق لوط من اللوط است وهو اللصوق ونوح مشتق است از نیاحه معتمد نیست برای انکه این دو اسم اعجمی است
وبرای آن علت که گفتیم منصرف است واعجمی را اشتقاق نباشد از کلام عرب وسبق وجود چیزی باشد پیش وجود
چیزی دیگر بیشتر مفسران واهل علم بر آنند که لواطه پیش از قوم لوط کسی نکرده بود ابتداء ایشان کردند واین
ظاهر آیت است ابو القاسم بلخی گفت روا باشد که عالمی زمانهم خواست چنانکه گفت . وانی فضلتکم علی العالمین
بعضی دگر گفتند کس ایشان را از جهانیان سبق نبرده بود بر این کار بر وجه غلبه وقهر چنانکه ایشان کردندی .
اما لوط فهو لوط بن هاران بن تارخ واو پسر برادر ابرهیم بود ؑ وقوم او اهل سدوم بودند وآن چنان بود که لوط
با قومش ابرهیم علیهما السلام از زمین بابل بیامدند تا بشام رو ند ابرهیم بفلسطین فرود آمد ولوط را باردن فرود آورد
خدای تعالی اورا باهل سدوم فرستاد ومیان علما خلاف افتاد که قبح لواطه بعقل دانند یا بشرع ابو القسم بلخی گفت
بعقل دانند برای قبح انقطاع نسل واستنکاف از انکه مردی مفعول باشد ودرست آن است که قبح او بشرع دانند

وعقل رابین طریقی نیست . ءانکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء . شما بمردان میشوید بشهوت دون زنان شما
مسرف مردمانید متجاوز الحد اتیان کنایة باشد از جماع یقال اتیت المرأة اذا جامعتها اهل مدینه وحفص خوانده
انکم علی الخبر بهمزه واحد ومذهب حفص در همه قرآن چنین است که چون دو استفهام باشد بر هم در اول همزهٔ
استفهام بیارد ودوم بیفکند وکسائی همچنین کند مگر در قصهٔ لوط وباقی قراء بدو همزه خوانند اول مفتوح ودوم
مکسور وابن عامر وکوفیان تخفیف همزهٔ دوم کنند مگر حفص وحلوانی عن هشام فصل کنند میان ایشان بالفی وابو عمرو
همچنین کند جز که همزهٔ اول را تخفیف کند ودوم را تلیین وکذلك ابن کثیر ومحمد بن اسحق گفت سبب آن بود
که مردمان اهل میوه ودرختان ورزان بسیار بودند وغربا از نواحی آمدندی وایشان را رنجه داشتندی ابلیس بیامد
بصورت پیری وایشان را گفت اگر خواهید که ازین مردمان برهید شما را این معامله باید کرد با ایشان گفتند نکنیم
چون مردم از حد ببردند ایشان گفتند بیاز مائیم هر کجا در میان آن قوم کودکی صبیح الوجه بودند یا غلامی با او این معامله
کردند تا معتاد شدند بر این حسن بصری گفت ایشان این معنی جز با غریبان نکردندی کلبی گفت این عمل ایشان را ابلیس
آموخت که بیامد بر صورت امردی وایشان را بخود استدعا کرد تا ایشان این معنی بکردند دلیر شدند بر دیگران چون
آن معنی در میان ایشان بسیار شد آسمان وزمین عجیج کرد با خدای تعالی وعرش نیز خدای تعالی بر ایشان از آسمان
سنگ فرستاد وایشان را بزمین فرو برد وشهوت مطالبت نفسی باشد بچیزی که در او لذت بود واراده دعوت کند بافعل
از جهة حکمت وشهوت فعل خدای باشد واراده فعل ما ونصب او بر تمیز باشد یقال شهیت اشهی شهوة قال الشاعر .
واشعث یشهی النوم قلت له ارتحل . اذا ما النجوم اعرضت واسبکرت . فقام یجر البرد لو ان نفسه . یقال له
خذها بکفك خرت . بل انتم قوم مسرفون . بل برای اضراب باشد از اول با چیزی دگر گفت آن خود رها
کن در شرك ولواطه ودگر معاصی متجاوز الحد ومخلوع الغداری واسراف تعدی باشد از حد خود . وما کان جواب
قومه . چون لوط بر ایشان انکار کرد ایشان جواب این دادند وجواب دیگر نداشتند که بآن دفع لوط ورد سخن
او کنند جز انکه گفتند ایشان را از شهر خود بیرون کنید که ایشان مردمانی اند متطهر ومتنزه ومتکلف طهارت و
نزاهت عن اتیان الرجال فی ادبارهم ونصب جواب بر خبر کان است برای انکه ما بعد الا در جای ایجاب افتاد او را اسم
کرد از انکه چون ما قبل الا نفی باشد ما بعد او ایجاب بود واگر ما قبل الا ایجاب بود ما بعد او نفی بود ومراد بقوم او
کافران امت اویند وتقدیر انکه . فما کان جواب قومه له . گفتند لوط وقومش در قوم دو قول گفتند یکی انکه
مراد اوست ودختر انش وقولی آن است که او را واهل دینش را واین اولیتر است واخراج نقل الشیء عن محاط
باشد واصل قریه من قریت الماء فی الحوض باشد اذا جمعته برای انکه مردمان در او مجتمع باشند وبعرف مخصوص
شده است بدیه وسواد وروستاق والا در اصل شهرها را قراء خوانند الا تری الی قوله تعالی ام القری واراد بها
مکه ومکه شهر است وده نیست واز اینجا گفت ابو عمرو بن العلا . ما رأیت قرویین افصح من الحسن والحجاج .
ومراد مردم شهری است که نه بدوی باشند نه روستاقی ومراد متطهر متکلف باکیزه باشد کالمتعزز قوله . فانجیناه
واهله الا امرأته کانت . گفت برهانیدیم او را واهلش را ومراد باهلش دو دختر اویند علی قول بعض المفسرین
ونام یکی زعورا بود ونام یکی ریثا ودگر مفسران گفتند مراد مؤمنانند باو . والا امرأته . بر قول اول استثناء
متصل باشد وبر قول دوم منقطع مگر زنش که از جملهٔ غابران بود وغابر هم ماضی باشد وهم باقی اگر بماضی تفسیر دهند
ظاهر باشد وسؤال نیست بر او واگر بر باقی تفسیر دهند سؤال کنند گویند لازم آید که زن هلاك نشده باشد گوئیم ازین
چند جواب گفتند یکی انکه حسن وقتاده گفتند من الباقین فی عذاب الله از جمله آنان بود در عذاب خدای بماندند وجواب

دگر آنست که بعضی مفسران گفتند من الذین بقوا وعمروا از جملهٔ معمران وعجایز بود وباقران وهم سالان خود نمرده
بود تا با این هلاك شد که قوم شدند وغبور باقی ماندن باشد وغبر بقیهٔ شیر باشد در پستان وغبرة لونی باشد که با سیاهی زند
وآن رنگ نه بشود وغبار گرد باشد لر کوده فی الهوا وشاید که غبار را از غابر ماضی اشتقاق کنند قال الشاعر فی الغابر بمعنی
الماضی . وابی الذی فتح البلاد بسیفه . فاذهالبنی ابان الغابر . وقال آخر فی الغابر بمعنی الباقی . فغبرت بعدهم بعیش ناصب
. واخال انی ناصب متتبع . وامطرنا علیهم مطراً . ببارانیدیم بر ایشان بارانی از سنگ یقال مطرت السماء
مطراً وامطرها الله امطاراً . وبعضی دگر گفتند فرق میان مطر وامطر ان باشد که مطر در رحمت باشد وامطر
در عذاب خدای تعالی پس از انکه آن دهها ایشان بر گردانید سنگ بر ایشان بارید وقصهٔ آن بتمامی در جای دگر
بیاید انشاء الله تعالی وبه الثقه . گفتند عبد الملك مروان نامه نوشت بقاضی حمص ابو خلیف واز او پرسید که
حد لوطی چه باشد او جواب نوشت که رجم باید کردن او را که خدای هم این کرد با قوم لوط فی قوله . وامطرنا
علیهم مطراً . اهل علم این را استحسان کردند عکرمه روایت کرد از عبد الله که رسول عم گفت هر که عمل قوم لوط
کند فاعل را ومفعول را بکشید وخالد ولید در عهد عمر باو نوشت که من در بعضی نواحی عرب مردی را یافتم که
تمکین میکند مردان را از خویشتن ومن نمیدانم که حکم او چیست صحابهٔ رسول را جمع کن واز ایشان بپرس که با او
چه باید کردن او همچنان کرد رای ایشان بر آن مجتمع شد که او را بباید سوختن او را بسوختند ویك روایت آنست
که در عهد ابو بکر کسی را که این کار کرده بود بکشتند وانگه بسوختند ونزدیك ما حد انکس که لواطه کند اگر
ایقاب کند قتل بر او واجب است وامام مخیر است خواهد او را بتیغ فرماید کشتن واگر خواهد دیواری بر او افکند
واگر خواهد او را از بالای بیفکند واگر دون ایقاب باشد اگر محصن بود رجم بر او واجب شود واگر
محصن نبود حد باید زدن او را صد تازیانه وشافعی را دو قول است یکی انکه حکم او حکم زانی است اگر محصن بود
رجم واگر نامحصن بود حد واین قول زهری است وحسن بصری وابو یوسف ومحمد وقولی دگر
شافعی را آن است که بکشند او را علی کل حال اگر محصن باشد واگر نامحصن واین قول موافق قول ماست
وابو حنیفه گفت حد نباشد بر او بیش از تعزیر نباشد دلیل صحت قول ما اخبار بسیار که آمد از رسول ع که او گفت
. من عمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول . ودر خبر است که در عهد امیر المومنین عم غلامی پیش او
آوردند گفتند این غلام خواجه خود را بکشته است وگواهان گواهی دادند امیر المؤمنین گفت یا غلام چه میگوئی
گفت یا امیر المؤمنین من کشتم او را گفت چرا گفت برای انکه مرا اکراه میکرد بر فساد یعنی لواط من بسیاری
مدافعه کردم در میانه مؤدی شد با قتل او ومن قصد قتل نکردم وقصد دفع کردم فایده نداشت بر من قهر کرد وبا من
فساد کرد من از سر رشك او را بکشتم امیر المؤمنین گفت تو را گواه باید بر اینکه میگوئی گفت من گواه از کجا آرم
مردی در سرای خود در شب تاریك من در ملك ودست او امیر المؤمنین عم گفت چون او را زخم زدی از او هیچ لفظ
تو نه شنیدی گفت نه گفت الله اکبر همین ساعة پیدا شود که تو راست می گوئی یا دروغ انکه گفت بروید وسر گور
او باز کنید اگر او در گور است این غلام دروغ میگوید قصاص کنید او را واگر در گور نباشد غلام راست می گوید
رهایش کنید قومی گفتند عجب کاری است علی تا امروز در زندگان حکم میکرد اکنون در مردگان حکم می کند
انکه برفتند وسر گور باز کردند مرد را در گور نیافتند باز آمدند وخبر دادند گفت غلام را رها کنید که راست
میگوید گفتند یا امیر المؤمنین از کجا دنستی گفت از رسول خدا ص شنیدم که گفت هر که عمل قوم لوط کند وبی توبه از دنیا
رود خدای تعالی او را بنزدیك قوم لوط برد تا آنجا با ایشان باشد وحشرش با ایشان کنند قوله تعالی . والی مدین

اخاهم شعيباً . تقدير آنست كه . وارسلنا الى مدين اخاهم شعيباً . هومدين ابرهيم خليل الرحمن وايشان اصحاب
الايكه بودند قتاده گفت شعيب را دوبار بفرستادند يكبار بمدين يكبار باصحاب الايكه اخاهم برادرشان را من
جهة النسب شعيب را وهو شعيب بن نويب فى قول قتاده وعطا گفت هو شعيب بن توبة بن مدين بن ابراهيم محمد بن
اسحق گفت هو شعيب بن منكيل بن يشجر بن مدين بن ابرهيم ونام او بسريانى يثروب بود وشعيب را خطيب الانبياء
گفتند از فصاحت وشيرين سخنى وبعضى اهل سير گفتند شعيب نابينا بود از انجا قوم گفتند اورا ، انا لنريك فينا
ضعيفاً . قيل ضريراً وقوم او اصحاب الايكه بودند وايكه درخت بسيار باشد بهم در شده چون بيشه وقوم شعيب
كافر بودند واز خصال زشت ايشان آن بود كه سنگ كم داشتى وپيمانه كم وانچه دادندى كم دادندى وخدايتعالى ايشان را
رزقى ونعمتى فراخ داده بود شعيب ايشان را گفت اى قوم شرك رها كنيد وخدايرا پرستيد وبدانيد كه شمارا
خدا ومعبودى باستحقاق نيست جز او . قد جائتكم بينة من ربكم . بينتى بشما آمد از خدايتعالى وحجتى يعنى
شعيب . فاوفوا الكيل والميزان . انچه مى پيمائيد تمام پيمائيد وترازو راست داريد وايفاء تمام بدادن بود وكيل تقدير
هرچيزى باشد بپيمانه تا مقدارش پيدا شود ووزن تقدير او باشد بترازو تا كميتش پيدا شود . ولا تبخسوا الناس
اشيائهم . وچيزى كه بمردمان دهيد بكيل وترازو كم مدهيد وبخس نقصان باشد وبخس متعدى باشد بدو مفعول
وهم چنين نقص وزيادة يقال بخسه حقه اى نقصه وفى المثل تحسبها حمقاء وهى باخس . ولا تفسدوا فى الارض
بعد اصلاحها . نهى كرده است شعيب ايشان را ميگويد فساد مكنيد وتباهى در زمين پس از آن كه خداى آن را
اصلاح كرد بامر ونهى وبعث انبياء وتعريف مصالح خلق كرد با ايشان عقلاً وشرعاً وافساد چيزى بحدى رسانيدن
بود كه باو انتفاع نتوان گرفت . ذلكم . اشارت است بان جمله كه رفت . من عبادة الله وحده ونفى الانداد عنه
وايفاء الناس حقوقهم وترك البخس والنقصان وترك الفساد وافساد الارض بعد ما كانت صالحة ، اين جمله گفت
شمارا بهتر باشد اگر در خود دانيد واگر مؤمنى وبخدا ايمان داريد وبراى آن بايمان تعليق كرد كه
اگر ايمان نباشد اين هيچ فعل وترك نافع نباشد ودر او هيچ خير نباشد وگفتند معنى آن است كه ايمان
آريد تا بدانيد كه شمارا آن بهتر است كه بى ايمان نتوانى دانستن كه صلاح دين شما در اين فعلهاست . ولا تقعدوا
بكل صراط توعدون . ومنشينيد بر سر هر راهى تا مردمان را تهديد كنيد ومنع كنيد ايشان را از راه من وباز داريد
از ايمان واين آن بود كه ايشان بيامدندى وبر سر راهها بنشستى ومردمان را نهى ومنع كردندى از
شعيب وگفتندى زنهار تا حديث شعيب گوش نداريد كه او دروغ زن است وايشان را تهديد ميكردندى وميگفتندى
اگر بشعيب ايمان آريد ما شمارا عذاب كنيم وآنانرا كه مؤمن بودند بايشان گفتند ما شمارا برنجانيم وبزنيم وبكشيم
سدى گفت بطريق عشارى وباز استانى بر راهها بنشستندى ابن زيد گفت براى راه زدن بنشستندى يقال قعد بمكان
كذا وفى مكان كذا وعلى مكان كذا وقعد عن كذا اين را معانى مختلف بود اما قعد بمكان كذا يعنى اقام باشد وقعد على
مكان كذا انگه گويند كه بر بلندى بنشينند كقعود الراصد وقعد فى مكان كذا انگه كه در محاطى باشد چنانكه قعد
فى الدار وفى المسجد او قعد عن كذا اذا قصر فيه ولم يفعله . ايعاد اخبار باشد بايقاع مكروهى واسم او وعيد باشد و
صد منع است انجا قوله . وتبغونها عوجاً . ها ضمير راه است يعنى طلب كژى وناراستى كار ايشان ميكنى وايشان را از راه
راست باز ميدارى وره بر ايشان كژ ميكنى واين كناية باشد از اضلال انگه تذكير نعمت خداى كرد بر ايشان گفت ياد كنيد
چون شما اندك بودى من عدد شمارا بسيار كردم . وانظروا كيف كان عاقبة المفسدين . وبنگريد كه عاقبت كار مفسدان
بچه رسيد وآنانكه پيش شما بودند چون فساد كردند وره صلاح رها كردند من ايشان را چگونه هلاك كردم و

ودر خبر است كه رسول ؑ گفت شب معراج چوبى ديدم بر راهى فروزده هيچكس از انجا نمى گذشت والا جامهٔ
او از آن ميدريد وشاخى از شاخهاى آن چوب در او مى افتاد من گفتم اى جبرئيل اين چه چوب است كه جامهٔ هر كس
بدو ميرسد ميدرد گفت اين مثل عشار وباز استادن وراه زن كه هيچكس باو نگذرد والا بر نجاند اورا وچيزى از او
بستاند انگه بر خواند . ولا تقعدوا بكل صراط توعدون الاية قوله وان كان طائفة منكم آمنوا . شعيب ؑ گفت
ايشان را كه اگر گروهى از شما بمن ايمان آورده اند وگروهى نياورده اند صبر كنى تا خداى تعالى ميان ما حكم كند
چه او بهترين حكم كنندگان است طايفه جماعتى باشند از مردمان واصل او از طوف است وهذا من الصفات الغالبة
كالدابة . وبيان كرديم كه صبر حبس النفس عما تنازع اليه باشد واصل حكم وحكمت منع باشد ومنه حكمة اللجام
لانها تمنع الدابة عن التعدى ومنه قول الشاعر ، ابنى حنيفة احكموا سفهائكم . اى امنعوهم وبراى آن خدايتعالى را
خير الحاكمين گفت كه از همه حاكمان به داند وحكم او از ميل ومحابات ورشوة دور باشد انگه حكايت آن كرد كه قوم
شعيب اورا گفتند قال الملاء گفتند آن جماعت اشراف قوم كه متكبران ومترفهان بودند . لنخرجنك ياشعيب . ما تورا
بيرون كنيم ياشعيب وآنانرا كه بتو ايمان آورده اند از اين شهر يا بادين ما آئى اگر گويند چگونه گفتند شعيب را كه بادين ما
آئى واين انكس را گويند كه وقتيكه بر دين ايشان بوده باشد گوئيم از اين چند جواب است يكى انكه ايشان اعتقاد كرده بودند
كه شعيب بر دين ايشان بود واگر چه اين اعتقاد جهل بود ودگر انكه اگر چه شعيب بر دين ايشان نبود قوم شعيب بر دين ايشان
بودند اين بگفت بر وجه تغليب دگر انكه زجاج گفت عرب اين لفظ گويند واگر چه بر سبيل ابتدا باشد بقول احدهم عاد
عليه مكروه واگر چه پيش از آن ان مكروه نبوده باشد چنانكه شاعر گفت لئن تكن الايام احسن مرة . الى فقد عادت لهن
ذنوب . اراد بدت وظهرت واصل العود الرجوع والاعادة الرجع ومنه العادة لانها تعود ومنه العيد لانه يعود شعيب ؑ
جواب داد . اولو كنا كارهين . اگر چه ما كاره باشيم رجوع ما بادين شما مارا قهر واجبار كنيد بر آن الف استفهام است
وواو عطف ولو حرف شرط يعنى ما بطوع ورغبت خويش بدين شما نيائيم از انچه بطلان آن شناخته ايم مگر كه مارا بقهر
وجبر بر كراهت ما بادين خود بريد انگه گفت . قد افترينا على الله كذباً الاية . ما بر خداى دروغ نهاده باشيم اگر
بادين شما آئيم پس از انكه خدايتعالى مارا از آن برهانيد واصل كلمه از فرى باشد وآن قطع باشد ووجه دروغ بر
خداى از انجاست كه اگر بامل ايشان شويد بايد گفتن كه اين حلال حرام است وان حرام حلال انكه نسبت بايد
كردن با خداى واين دروغ بر خداى باشد وملت دينى باشد كه قومى بر آن مجتمع شوند وباو عمل كنند واصل او
تكرار باشد من قولهم طريق مليل اذ تكرر سلوكه فمل ومنه الملال والملة والملة الرماد الحار ومنه المليلة للحمى الحارة
والملة التكرر العمل فيها قوله . بعد اذ نجانا الله منهما . پس از انكه خداى مارا از آن برهانيد باقامة الدليل والحجج
بانكه نصب ادله كرد بر بطلان آن . وما يكون لنا ان نعود فيها الاية . ومارا نباشد كه با آن دين آئيم الا كه خداى ما
خواهد اگر گويند نه اين آيه دليل صحت قول مجبره ميكند كه ايشان گفتند كفر وايمان بمشيت خداى باشد واگر نه
چنين بودى شعيب ؑ شدن بملة ايشان كه كفر بود بمشيت خداى باز نه بندى گوئيم از اين چند جواب است يكى انكه
مراد بملت عبادات شرعى است در آيه دون اصول كه صحت وثبات آن بادلهٔ عقل دانند وشرعيات شايد كه عبادت
باو مختلف شود بنسخ وتخصيص براى انكه آن تابع مصالح بود ومصلحت باوقات واشخاص مختلف شود ومعنى آيه
بر اين تأويل آن باشد كه مارا نبود كه با شرعى آئيم كه خدايتعالى آن از ما منسوخ كرده است مگر خداى خواهد كه مارا
بان برد يعنى بمثل آن با انكه مارا بمثل آن متعبد كند جواب دوم از اين آنست كه معنى آيه آنست كه اين هرگز نباشد وما
هرگز بملت شما نيائيم انگه چون خواست كه اين بر طريق تأبيد بدارد آن را تعليق كرد بچيزى كه هرگز نباشد

و جاری مجری مستحیل بود وآن ارادت خداست کفر وقبیح را واین جاری مجری آنست خدای
تعالی گفت . ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط . وچنانکه قایل گوید انا لا افعل ذلك حتی تبیض القار
ویشیب الغراب ای لا افعل ذلك ابداً وچنانکه شاعر گفت . وحتی یؤب القارظان کلاهما . وینشر فی القتلی کلیب ووائل
ومانند این از نظم ونثر بسیار است جواب سیم ازاین آنست که قطرب بن المستنیر گفت درکلام تقدیم وتأخیر هست
وتقدیر آنست که . لنخرجنك یاشعیب والذین آمنوا معك من قریتنا الا ان یشاء الله ان نعود فی ملتنا . پس استثنا
درکلام کفار باشد نه درکلام شعیب وجبر منسوب بکفار بود نه بشعیب انکه کلام شعیب حکایت کرد . ومایکون لنا
ان نعود فیها . جواب چهارم آنست که ها راجع است با قریه نه بملة برای انکه ذکر قریه همچنان رفته است وتقدیر
کلام آن باشد که ما از شهر شما برویم ودگر بشهر شما نیائیم مگر انکه خدای خواهد که مارا بر شما ظفر دهد تا ما بر سبیل
فتح وظفر بیائیم وشمارا قهر کنیم وشهر بستانیم از شما جواب پنجم ازاو آنست که الا که خدای خواهد که شمارا بادین
ما آرد تادین ما وشما یکی شود پس تخلیص کلام آن باشد که الا که خدای خواهد که ما بریك ملت باشیم وآن ملت مسلمانیست
واگر کلام بر ظاهر خود گیرند همین معنی دارد که ملت ایشان یکی شود اگر گویند این جواب اقتضای آن میکند که
خدای نمیخواهد که ایشان با ایمان آیند گوئیم خدایتعالی از ایشان ایمان ورجوع با ایمان میخواهد الا آنست که بر سبیل
اختیار وشعیب علیه السلام درخواست که الا که خدای خواهد که جبر کند شمارا بر ایمان واین جاری مجری آن
باشد که خدایتعالی گفت . ولوشاء ربك لآمن من فی الأرض کلهم جمیعاً . جواب ششم ازاین آنست که الا که
خدای خواهد که شمارا تمکین کند ازانکه برما اکراه کنید ومارا باکراه بادین خود آرید نه انکه ما باظهار دین شما آئیم
مکرهاً نه مختاراً گفت وبیانش قوله اولو کنا کارهین . جواب هفتم ازاین آنست که الا که خدایتعالی خواهد که مارا متعبد
بکند باظهار کلمهٔ کفر واخفاء کلمهٔ ایمان علی وجه التقیه ودفع المضرة عن النفس والأهل اگر گویند این درحق پیغمبران
روا باشد گوئیم اگرچه کلام شعیب میگوید مراد باستثناء او نباشد قوم او باشند وقوله . اولو کانوا کارهین . نیز تقویة
این جواب کند پس باین اجوبه سؤال ساقط بود . وسع ربنا کل شیء علماً . وخدای ما واسع است ازروی علم
بهمه چیزی ومعنی آنست که خدایتعالی عالم است بجمیع معلومات بر هر وجه که صحیح باشد که معلوم باشد ونصب علماً
بر تمیز است . علی الله توکلنا . بر سبیل تفویض واستکانة بخدای گفت بر خدای توکل کردیم تا خدای شر شما ازما
کفایه کند انگه گفت بر سبیل دعا وتضرع . ربنا افتح بیننا . بار خدایا حکم کن میان ما وقوم ما بحق عبدالله عباس
گفت من نمیدانستم که معنی فتح دراین آیه چیست تا دختر سیف ذوالیزن را دیدم که میگفت شوهرش را تعال
افاتحك ای اقاضیك بیا با تو مفاتحه کنیم یعنی محاکمه وفرا گفت اهل عمان قاضی را فتاح گویند یقولون بینی وبینك الفتاح
ای القاضی . وقال الا ابلغ اباعصم رسولاً . فانی عن فتاحکم غنی . وجبائی گفت معنی او آنست که بارخدایا مارا
برهان واین کافران را هلاك گردان . وقال الملأ الذین کفروا من قومه . گفتند آن گروه اشراف قوم شعیب از
کافران اگر شما متابعت شعیب کنید ودر دین او شوید زیانکار باشید واذاً درانجای که هست ملغاست برای انکه در
میان مبتدا وخبر افتاده است عمل نصب نمیتواند کردن چه او انجا مستعمل باشد که جواب باشد ودر فعل مضارع
شود چنانکه کسی گوید انا آتیك تو گوئی اذاً اکرمك . فاخذتهم الرجفة فاصبحوا فی دارهم جاثمین . کلبی گفت
رجفه زلزله باشد خدایتعالی گفت ایشانرا رجفه بگرفت عبدالله عباس گفت خدایتعالی دری ازدرهای دوزخ
برایشان بگشاد وگرمائی وحمی برایشان فرستاد که نفس ایشان منقطع شد ودم برایشان ببست چندانکه ایشان در
خانها وسردابهای خنك شدند سود نداشت ودم ایشان منقطع میشد وخدایتعالی ابری فرستاد ودر او بادی خوش

ایشان سردی باد دیدند وسایهٔ ابر بشناختند وروی باو نهادند وببیابان شدند زن ومرد خورد وبزرگ چون همه
درزیر آن ابر حاضر شدند ابوالعالیه گفت آن ابر ببالای شهر ایشان آمد وایشان درسراهای خود بودند چون ابر
برهمه شهر سایه افکند وهمه درسایهٔ ابر حاصل شدند خدایتعالی زمین از زیر ایشان بجنبانید وآتش ازآن ابر فرود
آورد تا همه بر جای خود بمردند فذلك قوله . فاخذهم عذاب یوم الظلة فاصبحوا فی دیارهم جاثمین . محمد بن مروان
گفت هرکجا در قرآن دارهم باشد مراد شهر است وهرکجا دیارهم لشگرگاه است محمد بن اسحق گفت مردی از
اهل مدین نام او عمرو بن کلها چون آن ابر را دید ودر او عذاب بشناخت که نه آن ابر رحمتست او عذاب است این
بیتها بگفت . یاقوم ان شعیباً مرسل فذروا . عنکم سمیراً وعمران بن شداد . انی اری غیمة یاقوم قد طلعت .
تدعوا بصوت علی ظمائة الوادی . وانه لن تروا فیها ضحی غدکم . الا الرقیم یمشی بین اجیاد . سمیر وعمران شداد
دو کاهن بودند ورقیم نام سگی بود از آن ایشان وابوعبدالله بلخی گفت . ابوجاد وهوز وحطی وکلمن وسعفص و
قرشت نامهای پادشاهان مدین بود وپادشاهی درزمان شعیب کلمن را بود چون هلاك شد خواهر او برای او
میگریست ونوحه میکرد ومیگفت . کلمن هدرکنی هلکه وسط المحله . سید القوم اتاه الحتف نار وسط ظله . جعلت
نار علیهم دارهم کالمضمحله . الذین کذبوا شعیباً . خدای تعالی از ایشان باز گفت که آنان که شعیب را تکذیب کردند
واورا دروغ داشتند وباو کافر شدند . کان لم یغنوا فیها . پنداشتی درآن سراها وشهرها ومنازل نبودند ومقام
نکردند من قولهم غنی بالمکان اذا اقام به والمغنی المنزل وجمعه المغانی وقال لبید . وغنیت دهراً قبل مجری داحس .
لوکان للنفس اللجوج خلود . وقال حاتم . غنینا زماناً للتصعلك والغنی . فکلا سقاناه بکأسیهما الدهر . فما زادنا
بغیاً علی ذی قرابة . غنانا ولا ازری باحسابنا الدهر . وقال روبه . وعهد مغنی دمنة بلقما . خدایتعالی بر سبیل
تشبیه بروجه مبالغه کنایت بکرد از استیصال ایشان گفت خود پنداری ایشان درآن دیار نبودند وآنجا مقام نداشتند
ازانکه ایشانرا رسم واثر نماند چنانکه گفت . کان لم تغن بالامس قال الشاعر . کان لم یکن بین الحجون الی الصفا
انیس ولم یسمر بمکة سامر . بلی نحن کنا اهلها فابادنا . صروف اللیالی والجدود العواثر . الذین کذبوا شعیباً . حقتعالی
این لفظ تکرار فرمود تغلیظاً للحال فی تکذیب شعیب وتأکیداً وتعظیماً للشأن فی ذلك . کانوا هم الخاسرین . ایشان
بودند که زیانکار بودند نه دیگران واین جواب آنانست که گفتند . لئن اتبعتم شعیباً انکم اذاً لخاسرون . وهم فصلست
وکوفیان عماد خوانند این را وبیان کرده ایم که چرا فصل خوانند تا فاصل باشد بین الصفة والخبر انگه خدایتعالی
گفت چون شعیب ازایشان آیس شد روی ازایشان برگردانید وگفت یاقوم من پیغامهای خدای بشما رسانیدم
ونصیحت کردم دبر من بیش ازاین نیست چه اندوه خواهم خوردن بر گروه کافران محمد بن اسحق گفت خود را
تعزیه وتسلیه میدهد برایشان پس ازانکه دلتنگ بود یقال اسی یأسی اسیً اذا حزن قال الشاعر . وانحبطت عیناه
من فرط الأسی . وقال امرؤ القیس . یقولون لاتهلك اسیً وتجمل . واسوت الکلم آسوه اسواً اذا داویته
والآسی الطبیب وآسیت علیه اذا احزنت علیه والأسی الحزن والاسی الصبر واسیت المصاب اؤسیه تأسیة اذا عزیته کانك
ازلت اساه ای حزنه . قوله .

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضَّرَّعُونَ * ثُمَّ بَدَّلْنَا
ونفرستادیم درهیچ دهی هیچ پیغمبری مگر اینکه گرفتیم اهل انشهر را بسختی وبیماری تاشاید ایشان زاری کنند پس بدل کردیم
مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا
بجای بلاومرض نیکی وفراخی را تاوقتیکه درگذشتند وگفتند بتحقیق که رسید پدران ما را سختی وقحطی وپس گرفتیم ایشانرا ناگاه وایشان

يَشْعُرُونَ * وَلَوْاَنَّ اَهْلَ الْقُرٰى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ

نميدانستند واكر اينكه اهل شهرها كرويدند وپرهيز ميكردند هرآينه ميكشاديم برايشان بركتهااز آسمان و زمين وليكن

كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * اَفَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰى اَنْ يَاْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ *

تكذيب كردند پس كرفتيم ايشانرا بسبب انچه بودند كه كسب ميكردند ايا پس ايمن شدند اهل مكه اينكه بيايد ايشانرا عذاب ما چاشتكاه وايشان خوابيده باشند

اَوَاَمِنَ اَهْلُ الْقُرٰى اَنْ يَاْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يَلْعَبُونَ * اَفَاَمِنُوا مَكْرَ اللّٰهِ فَلَا يَاْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ

آيا ايمن شدند اهل مكه اينكه بيايد ايشانرا عذاب ما چاشتكاه و ايشان بازى ميكردند آيا پس ايمن شدند حيله خدارا پس ايمن نشوند حيله ومكر خدارا

اِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ * اَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْاَرْضَ مِنْ بَعْدِ اَهْلِهَا اَنْ لَوْ نَشَاءُ اَصَبْنَاهُمْ

مكر كروه زيانكاران آيا راه نمود مركسانيرا كه ارث ميبرند زمينرا از بعد اهل آن اينكه اكر ميخواستيم ميرسانيديم ايشانرا

بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلٰى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ * تِلْكَ الْقُرٰى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَائِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ

بكناهانشان ومهرنهيم بردلهاشان پس ايشان نميشنوند اين قريه هاست كه ميخوانيم برتو ازچيزهاى آن وهر آينه بتحقيق آمد ايشانرا

رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللّٰهُ عَلٰى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ *

پيغمبرانشان به نشانهاى روشن پس نبودتا بكروند بانچه تكذيب كردند ازپيش همچنين مهر نهد خدابر دلهاى كافران

وَمَا وَجَدْنَا لِاَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَاِنْ وَجَدْنَا اَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ *

ونيافتيم مربيشتر ايشانرا ازپيمانى و اكرچه يافتيم بيشتر ايشانرا هر آينه بد كاران

قوله وما ارسلنا فى قرية من نبى . حق تعالى كفت دراين آيه من هيچ پيغمبررا بهيچ شهر نفرستادم والا اهل آن شهررا ببأساء وضراء بكرفتم برسبيل امتحان واختبار تاباشدكه دلهاء ايشان نرم شود وباخداى كريزند ودراو تضرع وزارى كنند من فى قوله من نبى زيادت است براى تأكيد نفى ودر بأساء وضرا سه قول كفتند بعضى بأساء رنج وسختى باشدكه بتن ايشان رسد وضر انچه بمال ايشان رسد از نكبات تادرويش شوند حسن كفت بأساء كرسنكى باشد وضرا بيمارى سدى كفت ضرا درويشى باشد و بأساء كرسنكى وبراى آن لفظ لعل آورد كه حقتعالى با ايشان معامله مختبران وآزمايش كنندكان فرمود پس لفظ ترجى آورد تاملايم آن بود وكفتند لعل بمعنى لام كيست وقوله يضرعون . يتضرعون بوده است ادغام كرده اند تارا درضاد لقرب المخرج تاچنين شده است انكه حقتعالى هم كفت برسبيل امتحان واختبار بروجه استدراج ايشانرا چنانكه بمحنت امتحان كردم بنعمت امتحان كردم تاهيچ عذر نماند ايشانرا وهيچ نباشدكه بايشان كرده باشم آن شدة رابنعمة بدل كرديم وان بيمارى را به تندرستى وآن درويشى را بتوانكرى وآن تنكى را بفراخى تاايشان بجهل وقلت انديشه پنداشتند كه ان خود باستحقاق است بايشان ومغرور شدند حتى عفوا . تابسيار شدند يقال عفى النبت اذا كثر واصل كلمه ترك است من قوله تعالى . فمن عفى له من اخيه شئ . واكر خواهند تاجمع كنند ميان هردو معنى درست باشد براى انكه عفى النبت آن باشدكه رها كنند وكرد آن نكردند تابسيار شود حسن بصرى كفت تافربه شدند ابن زيد كفت تابسيار شدند قال الشاعر . ولكنا يعض السيف منا باسوق عافيات الشحم كوم . وقال آخر . عفوا من بعد اقلال وكانوا . زمانا ليس عندهم بعير . ومنه قوله عليه السلام . احفوا الشوارب واعفوا اللحى . والاحفاء المبالغة فى القص والاعفاء الترك حتى يكثر . عبدالله عباس كفت تاعدد ايشان بسيار شد قتاده كفت تاخرم شدند مقاتل كفت تابطر كرفت ايشانرا وازسر جهالة وغفلت كفتند چه باك اكر مارا پيش ازاين رنجى رسيد ازبيمارى ودرويشى وسختى پدران ماهم چنين بودند كاه درشدة بودند وكاه درنعمت اكنون مارانيز شدة رفت ونعمت آمد حق تعالى كفت چون ايشان ايمن شدند وآسوده وفربه بنشستند

من ايشانرا ناكاه بكرفتم بعذاب وهلاك كردم ازآنجاكه ايشان ندانستند وتوقع نكردند چنانكه درمثل كفتند . من مأمنه يؤتى الحذر . مردحذر كننده را ازجاكيرند كه اواز آنجا ايمن باشد اكرحال حذراين باشد حال غافل چه باشد والبغت الفجأة يقال بغته يبغته بغتا وبغتة وبغت الرجل مبغوت ومنه قول الشاعر . وانكأشى حين يفجؤك البغت . والشعر العلم بدقيق الامور قيل انه من الشعر واين عامى باشد محدث يقال شعرت بكذا آكاه شدم باينكار براى اين درحق تعالى استعمال نكنند . ولوان اهل القرى . انكه حق تعالى بروجه ترغيب وتقريب واستدعا كفت اكر اهل اين شهرها ايمان آوردندى وازمن بترسيدندى وازمعاصى من اجتناب كردندى من درهاى خير وبركت برايشان كشاده كردمى از آسمان وزمين از آسمان باران واز زمين نبات وكفتيم كه اصل بركت ثبات باشد من بروك البعير وكفته اند بركات آسمان اجابت دعا باشد وبركات زمين انجاح الحوائج وليكن خلاف اين كردند ورسولان مرا بدروغ داشتند لاجرم بكرفتم ايشانرا بانچه كردند انكه كفت . افامن اهل القرى . ايمن شدند اهل شهرها كه عذاب ما بايشان آمد وايشان خفته وبيات شبيخون باشد بعرف وبيتوته كارى سكاليدن باشد بشب . وهم نائمون . وايشان خفته واو حال است وبياتا درجاى ليلا نهاده است اوامن الف درهردوجاى استفهام است ومراد تقريع وواو عطف است برقرائة انكه واو مفتوح خوانداهل مدينه وابن عامر خواندند بسكون واو چنانكه او باشد بمعنى حرف الشك ياايمن شده اند اهل اين شهرها كه عذاب ما بايشان آيد بچاشتكاه ومحل او نصب است بر ظرف اعنى ضحى وهم يلعبون . وايشان بازى ميكنند وواو وهم حال راست واصل بأس وبؤس شدة باشد ودر آية مراد عذاب است اما نوم حد او سهوى بود كه بحيوان رسد بافتورى اعضاى علتى رمانى كفت حد خواب سهوى باشد كه دل راو چشم را بپوشد وحس ضعيف بكند ومنافات علم كند يقال نام الرجل نوما فهو نائم والجمع نيام ورجل نومة كثير النوم و مراد بشهرها شهرهاست كه اهل آن اصرار كرده باشند بركفر واقامت برمعصيت اصل ضحى من ضحى يضحو اضحوا اذا ظهر باشد ومورد آيه مورد امر است بحزم وانتباه وترك غفلت وانكه ايمن نباشند ازعذاب خداى تعالى نه بشب ونه بروز انكه كفت . افامنوا مكر الله . ايشان ازمكر خداى ايمن شده اند ومكر خدا عذاب خدا باشد جز آنست كه هرعذابى را مكر نخوانند مكر آن عذابى را كه صورت مكر دارد برسبيل استدراج كما قال الله تعالى جل وعلا . سنستدرجهم من حيث لا يعلمون . ومعنى آن بود كه خداى تعالى براى استظهار حجت چندانكه بنده كناه بيشتر كند او را نعمت وتندرستى بيش دهد تا او پندارد كه آن خود چنان ميبايد انكه ناكاه عذابى فرستد او را وهلاك كند واين بامكر ماند واصل مكر پيچيدكى بود ومكار پيچنده بود وكارش پوشيده ومنه ساق ممكورة اى محكمة الخلق . قال ذوالرمه . عجزاء ممكورة خمصانة قلق . عنها الوشاح وتم الجسم والقصب . وخليل كفت مكر الرجل اذا التف تدبيره على مكر وصاحبه . فلا يأمن مكر الله . ازعذاب خدا ايمن نباشد مكر زيانكاران ورفع او برفاعليت است والا ازروى اعراب بمثابه لغو است اكر كويند پيغمبران خداى ازعذاب خداى ايمن باشند وخاسر نه اند چرا كفت . فلا يامن مكر الله الا القوم الخاسرون . جواب كوئيم يكوجه آن است كه ايشان نيز ازعذاب خداى ايمن نباشند ودرحق كافران وعاصيان ودرحق خود براى آن ايمن باشند كه ايشان چون مأمون الخطاء والزلل باشند وعقاب بركناه باشد درحق ايشان كناه صورت نبندد از آنجا ايمن باشند وجه ديكر انكه ازعذاب خدا ايمن نباشند بر وجه جهل بحكمت خداى الا كروه زيانكاران وامن ايشان از سر جهل وغفلت باشد وامن انبيا واوليا ازاين بكردن خداى باشد ايشانرا چون خداى تعالى ايشانرا ايمن بكرد از آن وجه ايمن بودند قوله تعالى . اولم يهد لهم . درفاعل يهدى دو قول كفتند يكى انكه الله مضمر است دراو والتقدير اولم يهدى الله نه خداى هدايت كرد يعنى بيان

و آنچه قوة این قول کند قرائت انکس است که او نهد خواند بنون علی ماذکره الزجاج قول دوم انکه . ان لو نشاء
. در جای فاعل او است و تقدیر آن است که . اولم یهد لهم مشیتنا باصابة المذنبین بذنوبهم . نه راه نمود ایشان را انکه
اگر ما خواهیم هلاك کنیم گناه کاران را بگناهشان تا عبرت و موعظة شوند حق تعالی گفت نه خدای هدایت داد و
بیان کرد و باز گفت آنان را که زمین بمیراث بر گرفتند پس هلاك اهلشان از جماعتی و امتانی که ما ایشان را هلاك کردیم
چون قوم نوح و هود و صالح و شعیب و لوط اگر ما خواستمی ایشان را نیز هلاك کردمی بگناهانی که کردند و مهر نهادیم
بر دل ایشان تا چیزی نمیشنوند این حدیثی مستأنف است معطوف علی قوله اصبناهم تا داخل نباشد تحت مشیت و
دلیل برین آن است که این مستقبل است و آن ماضی و از حکم عطف آن است که معطوف وفق معطوف علیه باشد
دگر انکه اگر عطف کنند نطبع را علی اصبناهم لازم آید که این مهر بر دل ایشان و نفی سماع از ایشان از پس هلاك
ایشان بود و این خروج باشد از اجماع و قادح بود در حکمت خدای تعالی چه مهر بر دل مرده نهادن لایق حکمت نبود
و عبث باشد این تفسیر آیت است بر تقدیر اول که فاعل یهد خدای باشد جل جلاله اما بر قول دوم که فاعل یهد مشیت
هلاك مستحقان بود در کلام محذوفی بود و هدایت بمعنی دلالت بود و آن محذوف مفعول دوم یهد باشد و تقدیر آیت
چنین بود نه راه نمود و دلیل کرد و عبرت گشت آنان را که ایشان زمین بمیراث دارند از هلاك شدگان امت سلف
انکه اگر ما خواستمی که ایشان را هلاك کنیم بگناهانشان چنانکه با امتان پیشین کردیم بر انکه مثل قول و فعل ایشان
نباید گفتن و کردن تا هلاك نشوند چون ایشان محذوف این است اعنی هدایت کرد و دلیل کرد بر انکه گفتیم انکه اگر
ما خواستمی فاعل است و بر هر دو قول نطبع کلامی مستأنف است غیر معطوف علی قوله اصبناهم از آن وجوه که بیان
کردیم که مؤدی است با چند فساد و این قول فرا و زجاج و جبائی و بیشتر اهل علم است و اگر نه چنین گویند معنی آیه مستقیم
نشود اما معنی طبع در او دو قول گفتند یکی حکم بان که او مذموم است ابدا از آنجا که در معلوم آن است که ابدا ایمان
نیارند بمثابة کسی که بر دل مهر دارد و سماع بمعنی قبول باشد یعنی ایشان هرگز قبول ایمان نکنند کالمطبوع علی قلبه
پس این بر سبیل حکم باشد بمذمت و ملامت و لعنت ایشان و غرض قطع طمع رسول بود علیه السلام از ایمان ایشان
و وجه دوم در معنی طبع آن است که بمعنی سمت و علامتی باشد بر دلهای ایشان از نشانی و سوادی که فرشتگان
بدانند بدین علامت که ایشان ایمان نخواهند آورد و در لعنت و تبرای ایشان بیفزایند و این
طبع و مهر بر دو وجه که گفتیم مانع نباشد از ایمان برای انکه حکم حاکم طبع محکوم علی ماهو به
و محکوم را بر وجهی نکند و نیز سمت و علامت منع نباشد بیانش قوله . بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا
قلیلاً . و اگر مانع بودی از ایمان اندك و بسیار را مانع بودی چون اندك را مانع نیست بسیار را هم مانع نبود
و ابو القاسم بلخی و جبهی گفت در این آیه و آن آن است که طبع را تفسیر بطبع زنگار داد و گفت خدای
تعالی کفر را بر دل کافر بزنگار تشبیه کرد که بر روی آینه و شمشیر باشد برای انکه تاریك و مظلم
باشد و ایمان را بجلاء آن تشبیه کرد برای انکه در او نور و ضیاست انکه آن زنگار را با خود حواله کرد
چنانکه زیاده ایمان و کفر را با خود حواله کرد فی قوله . زادتهم ایماناً و زادتهم رجساً . و این وجهی
بودی که اگر نه انستی که ظاهر احتمال نمیکند برای انکه طبع یطبع طبعاً لازم باشد یقال طبع السیف
ای صدی و در آیه این فعل مسند است بخدای تعالی و این معنی مستقیم نشود و تأویل در آیه نگنجد دگر
طبع که صدی باشد بعلی تعدیه نکنند و در آیه علی است پس این تأویل درست نیست و فایدهٔ آیه تحریض
است آن گروه باز ماندگان را بر ایمان و طاعة و تحذیر کردن ایشان از کفر و معصیت تا مانند انکه با ایشان

رسید بایشان نرسد و نیز بیان کردن که جماعتی هستند که هرگز ایمان نخواهند آوردن باختیار بدخود
کالمطبوع علی قلبه انکه خدای تعالی گفت . تلك القری . این شهر ها که ما آن را هلاك کردیم و
قصه و اخبار آن با تو بگفتیم از شهرهای قوم نوح و عاد و ثمود و شعیب و لوط و آن قوم که ذکر ایشان
در آیه مقدم برفت انکه بیان کرد که انچه بسر ایشان آمد از عذاب پس آن بود که من بر ایشان
حجت گرفتم ببعث انبیا علیهم السلام و اظهار معجزات بردست ایشان و بیان ادله و حجج و طرائق علم
گفت رسولان ایشان بینات و حجج بایشان بردند ایشان ایمان نیاوردند بهیچ وجه بانچه پیش از آن کافر شده
بودند و تکذیب کرده یعنی استنکاف و تکبر و قلت تأمل و نظر رها نکرد ایشان را که با انچه کافر
بودند از وحدانیت خدای تعالی و انچه ارکان شرع است ایمان آرند انکه گفت کذلك یطبع الله .
خدای چنین مهر نهد بر دل کافران از این آیه معلوم میشود که خدای تعالی بمهر و طبع منع نکند کسی را
از ایمان برای انکه اشاره کرد بأموری که همه ادله و حجج و بیان است و داعی بایمان از قصه هلاك
اوایل و فرستادن رسل علیهم السلام و آوردن ایشان معجزات و بینات را و انکه ایشان باختیار بدخود
ایمان نیاوردند انکه گفت . کذلك یطبع الله . خدای تعالی مهر چنین نهد بر دل کافران نه چنانکه مجبران
گمان بردند که من منع کنم کافران را از ایمان بطبع و مهر اما اضافة رسل با ایشان بانکه پیغمبران خدا
بودند از آنجا که چون مرسل الیهم ایشان بودند و انتفاع و اهتدا برسولان ایشان را بود خدای تعالی
اضافه کرد بایشان و عرب اضافه کند بادنی الملابسة چنانچه آنجا که دو کس چوبی بر خواهند
گرفت هنوز بر نگرفته باشند آن یکی دیگری را گوید . خذ بطرفك . طرف خود برگیر یعنی طرفی که
ملاقی تو است قوله . فما کانوا لیؤمنوا . این لام برای تاکید نفی است چنانکه بسیار جاها شرح دادیم مجاهد
گفت هم آن معنی دارد . ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه . یعنی ما ایشان را هلاك نکردیم و الا دانستیم که هرگز
ایمان نیارند حسن و جبائی گفتند معنی آن است که کفر ایشان رها نکند ایشان را که ایمان آرند و این
معنی قول اخفش است که گفت ما مصدریه است ای لم یؤمنوا بتکذیبهم والتقدیر لتکذیبهم و این قول
مضرب است و معنی از روی ظاهر آن است که ایشان تصدیق نکنند آن را که تکذیب کرده بودند پیش
از این و ایمان نیارند بچیزی که کافر بودند از آن پیش و معنی انکه بر کفر مصر خواهند بود تا بمردن
و الله اعلم . قوله وما وجدنا لاکثرهم من عهد . انکه حق تعالی گفت ما بیشترین ایشان را عهدی نیافتیم
یعنی وفا بعهد چنانکه در شاهد آن را که بعهد ثبات نکند و بعهد وفا نکند گویند لا عهد له نیست
او را عهدی نفی وفا را نفی عهد خوانند و مراد بعهد عهدی است که ایشان با پیغمبران بستند و عهد و عقد و
میثاق و یمین نظایر باشد و وجدان و الفا و ادراك و مصادفه نظایر باشد و من قوله من عهد ، تأکید
نفی راست چنانکه نظایر او بسیار برفت وان وجدنا . مخففه است از ثقیله والتقدیر انه وجدنا او انه
وجدنا علی ان الضمیر للشأن والامر و علامت انکه ان مخففه از ثقیله لام است در خبر او و ما بیشترین ایشان را
فاسق یافتیم و خارج از فرمان خدای تعالی و کار چنان افتاد و فسق هم کفر باشد و هم سایر معاصی
و اصل او خروج الشیء عن الشیء باشد و اگر چه در عرف غالب بر او آنست که مادون کفر را فسق
خوانند و در آیه هر دو رواست اگر گویند چگونه گفت که بیشتر را فاسق یافتیم و ایشان همه فاسق بودند
گوئیم از این دو جواب است یکی انکه کافران هم بر دو وجه بودند بعضی در ملت و کیش خود متدین

بودند و منجرح و بعضی منهتك و خليع العذار انكه چنان بودند كمتر بودند و انكه چنين بودند
بيشتر بودند و جواب دوم از او آن است كه حق تعالى اكثر كنايت كرد از همه چنان گويند قل مارأيت
مثله ومراد آن باشد كه مارأيت مثله لاقليلا ولا كثيراً ومثله قوله فقليلا مايؤمنون . قوله .

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا اِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ *
پس برانگیختيم از بعد ايشان موسى را بايتهاى خود بسوى فرعون وگروه آن پس ستم كردند بان پس بنگر چگونه باشد سرانجام تباه‌كاران
وَقَالَ مُوسَى يَا فِرْعَوْنُ اِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * حَقِيقٌ عَلَى اَنْ لَا اَقُولَ عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ
وگفت موسى اى فرعون بدرستيكه من فرستاده‌ام از پروردگار جهانيان سزاوار است براينكه نگويم برخدا مگر راستى را
قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي اِسْرَائِيلَ قَالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا اِنْ كُنْتَ
بتحقيق كه آمده‌ام شمارا به نشانهاى روشن از پروردگار شما پس بفرست با من بنى اسرائيل را گفت اگر هستى تو كه آمدهٔ به نشانه‌ها پس بياور آنرا اگر هستى
مِنَ الصَّادِقِينَ * فَاَلْقَى عَصَاهُ فَاِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ * وَنَزَعَ يَدَهُ فَاِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ *
از راستگويان پس افكند عصايش را پس انگاه اژدهائى شد آشكارا وبيرون آورد دستش را پس انگاه آن سفيد نورانى شد مر نگرندگان را
قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ اِنَّ هٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ * يُرِيدُ اَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ اَرْضِكُمْ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ
گفت اشراف از گروه فرعون بدرستيكه اين هرآينه جادوئيست دانا ميخواهد اينكه بيرون كند شمارا از زمين شما پس چه چيز ميفرمائيد
قَالُوا اَرْجِهْ وَاَخَاهُ وَاَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ * يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ * وَجَاءَ السَّحَرَةُ
گفتند بازدار اورا وبرادرش را وبفرست در شهرها گردآورندگان تا بياورند تورا هر جادوگرى دانا وآمدند جادوگران
فِرْعَوْنَ قَالُوا اِنَّ لَنَا لَاَجْرًا اِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ * قَالَ نَعَمْ وَاِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ * قَالُوا يَا مُوسَى
فرعون را گفتند بدرستيكه مار است هرآينه مزدى اگر باشيم ما غلبه كنندگان گفت آرى وبدرستيكه شما هرآينه از نزديكانيد گفتند اى موسى
اِمَّا اَنْ تُلْقِيَ وَاِمَّا اَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ * قَالَ اَلْقُوا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ
يا اينكه بيفكنى عصارا ويا اينكه باشيم ما افكنندگان گفت بيفكنيد پس چون افكندند جادوئى كردند بر چشمهاى مردم وترسانيدند مردم را
وَجَاؤُا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ * وَاَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ * فَوَقَعَ
وآوردند بجادوئى بزرگ ووحى كرديم بسوى موسى اينكه بيفكن عصايت را پس انگاه آن فرو برد آنچه تزوير كردند پس ثابت شد
الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ * وَاُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ *
حق ونابود شد انچه بودند كه ميكردند پس مغلوب شدند آن جايگاه وبازگشتند خوار شدگان وافكنده شدند جادوان سجده كنندگان
قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ * رَبِّ مُوسَى وَهٰرُونَ * قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ اَنْ آذَنَ لَكُمْ اِنَّ
گفتند گرويديم به پروردگار جهانيان پروردگار موسى وهرون گفت فرعون گرويديد بان پيش از آنكه رخصت دهم مر شمارا بدرستيكه
هٰذَا لَمَكْرٌ مَكَرْتُمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ * لَاُقَطِّعَنَّ اَيْدِيَكُمْ وَاَرْجُلَكُمْ
اين هرآينه مكريست كه مكر كرديد اورا در شهر تا بيرون كنيد از آن اهلش را پس زود باشد كه بدانيد هرآينه ببرم دستهاى شمارا و پايهاى شمارا
مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَاُصَلِّبَنَّكُمْ اَجْمَعِينَ * قَالُوا اِنَّا اِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ * وَمَا تَنْقِمُ مِنَّا اِلَّا اَنْ آمَنَّا
از خلاف يكديگر پس بياويزانم شمارا همه گفتند بدرستيكه ما بسوى پروردگار خود بازگروندگانيم وعيب نميكنى از ما مگر اينكه گرويديم
بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنَا رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ *
به نشانهاى پروردگارما چون آمد بما پروردگارما بريز ما شكيبائى را وبميران مارا مسلمان

قوله ثم بعثنا من بعدهم الاية . خداى تعالى در اين آيات قصهٔ موسى وفرعون كرد گفت پس بفرستاديم وثم مهلت

وتراخى راباشد وبعث اصل او برانگيختن را باشد واينجا بمعنى ارسل است موسى را اين اسم اعجمى است لاينصرف
از اسباب منع دراو سه چيز هست يكى علميه يكى عجمه يكى الف تأنيث مقصور . من بعدهم . از پس ايشان يعنى از
پس نوح وهود وصالح وشعيب ولوط كه ذكر ايشان برفت . باياتنا . با بمعنى مع است چنانكه اشتريت الدار بالاتها
اى مع آلاتها باياتِ وبنيات وحجج ودلائل ما فظلموا بها اى جحدوا وكفروا وظلم اينجا بمعنى كفر است و
وجحود است دليلش باء لايقال ظلم به انما يقال ظلمه وليكن چون معنى كفر آمد تعديه كرد اورا بحرفى كه كفر وجحود را
بان تعديه كنند و مثله قوله . للذين يؤلون من نسائهم . لايقال الى منه بمعنى حلف وانما يقال الى عليه ولكنه
لما ضمنه معنى التبرى و التبعيد عداه بمن . بعضى دگر گفتند باء بمنزلهٔ باء آلت است چنانكه ضرب بالسيف
وقطع بالسكين يعنى آلة ظلم خود ساختند اين آيات را وظالم شدند از جهت اين آيات و بهر حال بايد گفتن كه
بكفر باياتِ ظالم شدند پس معنى راجع باشد با قول اول بى اين همه تعسف اين قول ضعيف است بعضى
دگر گفتند معنى آن است كه بدلوا بها اى بدلوا الكفر بها بدلاً من الايمان براى انكه ظلم وضع الشيء
فى غير موضعه باشد در او معنى تبديل حاصل است و اين قول قريب است . قوله فانظر كيف كان عاقبة
المفسدين . اين نظر بمعنى فكر است انديشه كن وتأمل و بنگر بچشم دل تا عاقبت آن مفسدان بكجا
رسيد و چگونه بود و ما با ايشان چه كرديم وقال موسى يا فرعون . موسى گفت اى فرعون و نام او
قابوس بود بر قول اهل كتاب ووهب گفت نام او وليد بن مصعب واز جمله قبطيان بود وعمرش بالاى چهار
صد سال بود چنانكه در اخبار آمد كه در اين مدت اورا تبى و بيمارى نبود وگفتند اورا بهر چهل روز
يكبار حاجت بودى واورا سعال ومخاطى و چيزى نبودى واگر بودى بر مردم پوشيده داشتى و بيشتر
طعام او موز بود تا ثقلى نباشد آنرا واودعوى خدائى كرد وآن جماعت باو ايمان آوردند موسى وهرون را هم
خداى بايشان فرستاد بيامدند و بر در سراى فرعون مدتى مقام كردند ايشان را راه ندادند فرعون براى
انكه مردمان درويش وخلق جامه ورث الهيئة بودند در خبر است كه موسى ؑ جامه پشمين داشت از
پلاس وكلاه پشمين ورسنى در ميان بسته بودى و نعلين در پا كرده وعصا بدست گرفته وهرون همچنين تا يكروز مسخرهٔ
بود فرعون را وكس پيش فرعون حديث ايشان نيارست كردن و گفتن كه دو مرد بدين صفت دعوى پيغمبرى ميكنند
اين مسخره روزى در ميان حديث گفت كه هزار بار از آن منكرتو وناراست تو است كه دو مرد گدا بيامده‌اند
بر در اين سراى مدتى است ميگردند وميگويند ما پيغمبرانيم خداى ما را بفرعون وقومش فرستاده است تا بما ايمان
آرند وتبع باشند فرعون گفت اين چه حديث است كه تو ميگوئى و بجد ميگوئى يا بهزل گفت هزل چه باشد حقيقت
است و اين ساعة كه در آمدم بر در سراى بودند مرا گفتند بگوى فرعون را كه ما رسولان خدائيم بتوراه ده
ما را بخود فرعون چون اين سخن بشنيد بترسيد وگونهٔ رويش زرد شد وگفت در آريد ايشان را تا چه مردمانند
كس آمد وايشان را در سراى برد چون در آمدند ودر پيش فرعون بايستادند فرعون روى بموسى كرد
وگفت : من انت تو كيستى گفت . انى رسول من رب العالمين . من پيغمبرى وفرستادهٔ خدايم بتو كه خداى
جهانيان است انگه ميان ايشان آن مناظره رفت كه خداى تعالى در سورة الشعرا حكايت كرد از ايشان وچون
انجا رسيم گفته شود ان شاء الله تعالى وبه الثقه . فرعون گفت حقيقة ميگوئى يا بهزل موسى ؑ گفت . حقيق على ان لا اقول
على الله الا الحق . گفت سزاوار است كه من بر خداى جز حق وراستى نگويم وحقيق فعيل باشد من الحق وهم بمعنى فاعل
باشد وهم بمعنى مفعول براى انكه حقيق سزاوار بود واين هر دو معنى در او بود اما قوله على ان لا اقول قيل محقوق على ان

لااقول وحقيق ومحقوق بيك معنى باشد كا نه حق عليه ان لايقول على الله الا الحق . براين وجه بمعنى مفعول باشد
وفرا گفت على بمعنى باست يقول العرب جاء فلان بحال حسنة وعلى حال حسنة وعلى هذا قوله . ولا تقعدوا بكل
صراط توعدون . اى على كل صراط براين قول معنى آن باشد كه سزاوارم بانكه بر خدايتعالى جز براستى سخن نگويم
گفت دليل براين قرائة اعمش است كه خواند . حقيق بان لااقول . وعبدالله مسعود خواند حقيق ان لااقول ابوعبيده
گفت معنى آنست كه حريص على ان لااقول حريصم برانكه بر خداى جز حق نگويم نافع خواند على واجب است بر
من كه در خداى جز حق نگويم وابوعلى فارسى گفت كه حقيق از حق باشد وحق بعلى تعديه كنند قال الله تعالى
. فحق علينا قول ربنا وقال فحق عليهم القول . ديگر انكه حق بمعنى واجب باشد ووجب بعلى تعديه كنند فرعون اورا
گفت چه دليل وحجت دارى بدينكه ميگوئى گفت . قد جئتكم ببينة من ربكم . من از خداى حجتى آورده ام بشما
يعنى عصا ويد بيضا فارسل معى بنى اسرائيل . فرزندان يعقوب راكه به بندگى گرفتة بامن به بيت المقدس فرست وهب
گفت سبب استعباد فرعون بنى اسرائيل را آن بود كه فرعون موسى فرعون يوسف بود چون يوسف را وفات آمد
واسباط منقرض شدند ونسل فرعون وخويشان او بسيار شدند بر بنى اسرائيل غلبه كردند وايشان را به بندگى
گرفتند خدايتعالى ايشان را از دست فرعون بموسى برهانيد واز آن روز كه يوسف ؑ در مصر شد تا آن روز كه
موسى ؑ در مصر شد چهار صد سال بود وفرعون موسى را گفت . ان كنت جئت باية الآية . اگر آيتى آورده بيار اگر
راست ميگوئى . فالقى عصاه موسى عصا را از دست بيفكند واصل عصا من العصيان الذى هو الامتناع باشد براى انكه تا
چوبى سخت خشك نباشد آن را عصا نكنند از چوب خرما وسنجد وعوسج قول الشاعر . تصف السيوف وغيركم يعصابها
. يا ابن القيون وذاك فعل الصيقل . يقال عصى بالسيف اذا اخذه بيده اخذ العصاء وقيل بل يقال عصوته بالعصا وعصيته بالسيف
اذا ضربته به والقاء عصى در آيه حقيقت است ودر ديگر جاء آيه بمعنى كناية از ترك سفر چنانكه شاعر گفت . فالقت عصاها
واستقرت بها النوى ، كما قر عينا بالاياب المسافر . بعضى ديگر گفت عصا مشتق نيست از عصيان براى انكه الف او منقلب است
از واو والف اين منقلب است از يا يقال عصى يعصى عصيانا ومعصية ويقال عصا يعصو عصوا وعصوبة بالعصاء قال الشاعر
. فجائت بنسج العنكبوت كأنه . على عصويها سابرى مشبرق . واصل القامن اللقا باشد بمعنى اتصال والف از ازالت را بود
والمعنى ازال الاتصال الذى بين ذلك الشيء الملقى وبين يديه واز وجوه افعل يكى ازالت باشد كقولهم اعجمت الكتاب
ازلت عجمته وعربت معدته اذا فسدت واعربتها اصلحتها اى ازلت فسادها . فاذا هى . اين را اذاء مفاجات گويند
كقولهم فتحت الباب فاذا زيد بالباب ودخلت على فلان فاذا زيد عنده ودر قرآن از اين بسيار است وثعبان مار
بزرگ باشد فرا گفت مار بزرگ نر باشد واصل او من ثعبت الماء اثعبه اذا فجرته وانثعب الماء اى انفجر والمثعب
موضع انفجار الماء وناودان را براى آن مثعب خوانند كه آلت انفجار آب بود وبراى آنش ثعبان خوانند كه بمانند
سيلاب رود قال الشاعر ، على نهج كثعبان العرين ، ومبين بين ظاهر من ابان الشيء اذا تبين وظهر يعنى بر
حقيقت اژدها شد ظاهر كه ميديدند در او شبهتى نبود وهب گفت چون فرعون موسى را گفت بيار تا چه حجت دارى
او عصا از دست بينداخت در حال اژدهاى عظيم شد عبدالله عباس وسدى گفتند اژدهاى بزرگ نر موى ناك ودهن
باز كرده ويك زفر بزير كوشك فرعون نهاد ودگر زفر بر بالاى كوشك خواست تا كوشك را باهر كه در اوست فرو برد
انكه آهنگ فرعون كرد فرعون بگريخت ودر خانه شد واو را حدث افتاد از بيم تا آن روز چهل نوبت بنشست پس
از انكه بچهل روز يكنوبت نشستى وفرياد خواست از موسى وگفت بحرمت رضاع وتربيت كه اين را از من دور كنى
تا بتو ايمان آرم وبنى اسرائيل را با تو فرستم وهر چه خواهى بكنم ثعبان از دگر سوى حمله برد بر مردمان ولشكر مردم

همه برهم افتادند تا جماعتى بسيار كشته شدند چون فرعون بسيار زارى كرد وفرياد خواست وگفت يا موسى اين را از
من بازدار تا ايمان آرم وهر التماس كه كنى بجاى آرم موسى ؑ بر گرفت آن را عصا شد همچنان كه بود فرعون باجاى
خود باز آمد وبنشست وموسى را گفت آيتى ديگر دارى گفت بلى گفت بيار دست در گريبان كرد از گريبان
بيرون آورد سپيدى بمانند برف از آن نورى تافت مانند شعاع آفتاب فرعون گفت اين دست تواست موسى ؑ
دگر باره دست در گريبان كرد وبيرون آورد نورى از او بتافت تا بعنان آسمان چنانكه چشمها را غلبه كرد فرعون
باو نتوانست نگريدن متحير فرو ماند موسى ؑ دگر باره دست در گريبان كرد وبيرون آورد چنانكه در اصل خلقت
بود فرعون خواست تا ايمان آرد هامان برخاست وپيش او آمد وگفت دعوى خدائى كردهٔ وعالم مسخر تست وترا
ميپرستند به بندهٔ ايمان خواهى آوردن تا تبع او باشى اين زشت كارى باشد فرعون گفت مرا مهلتى ده تا فردا موسى ؑ گفت
روا باشد وبرگشت خدايتعالى وحى كرد بموسى كه فرعون را بگوى كه اگر ايمان آرى اين ملك بر تو رها كنم وجوانى وقوت
باز بتو دهم فرعون گفت يك امروز مرا مهلت ده موسى ؑ رفت هامان در آمد فرعون گفت يا هامان چه گوئى موسى
چنين ميگويد واگر چنين باشد كارى عظيم بود هامان گفت او مردى جادوست روا بود كه بكند اما يكروز كه اين قوم ترا
پرستند بملك همهٔ دنيا برنيايد فرعون را از سر آن ببرد وگفت حديث جوانى كه گفت با تو دهم من چاره بسازم كه
تو جوان شوى ومويت سياه شود انگه بفرمود تا وسمه بياوردند واو را بفرمود تا بان خضاب كرد ومويش سياه
شد موسى ؑ بر دگر روز باز آمد فرعون را يافت موى سياه شده عجب ماند خداى تعالى وحى كرد باو كه چه انديشه
كنى در اين كه اين خضابى مزور است روزى چند بر آيد برود همچنان شود كه بود ودر بعضى روايات آمد كه چون
موسى وهارون از نزديك فرعون بيرون آمدند ايشان را باران بگرفت در راه عجوزى بود پيرزنى از خويشان مادر
موسى وهارون در سراى او شدند وآن شب انجا مقام كردند وهامان ولشكر گفتند چرا ايشان را بنگرفتى ومحبوس
نكردى او كس فرستاد بر اثر ايشان چون كسان فرعون انجا آمدند ايشان خفته بودند عجوزه بيدار بود خواست تا ايشان را
بيدار كند وبجهاند عصا بر بالين موسى نهاده بود دگر باره اژدها شد وآهنگ ايشان كرد ايشان بگريختند وموسى و
هارون ترا رها كردند چون بيدار شدند عجوزه ايشان را خبر داد بانچه رفت قوله . ونزع يده . معنى آنست كه دست از
گريبان بكشيد وبيرون كرد ولكن در كلام محذوفى هست بيفكنند لدلالة الكلام عليه وآن آنست كه . نزع يده من
جيبها بعد ان ادخلها فيه ، اين بيفكند براى انكه دگر جاها بشرح تر از اين گفت فى قوله . وادخل يدك فى
جيبك تخرج بيضاء من غير سوء در اين آيه نزع يده گفت ونزع بعد ادخال بود ودر آن دگر آية ادخال گفت وخروج
بى نزع نباشد پس انچه فحواى كلام بر آن دليل كرد از كلام بيفكند قوله . فاذا هى بيضاء للناظرين . اذا هم مفاجات
است كه گفتيم يعنى عقب نزع واخراج سپيدى بود نورانى براى نگرندگان واين نظر تقليب الحدقة الصحيحة نحو
المرئى طلباً لرؤيته باشد نگريدن بچشم باشد تا بينند انچه ديدنى است وزجاج گفت اذا اينجا ظرف المكان است بمعنى
هنالك وثم ودگر جايها ظرف زمان باشد وتقدير كلام آن است كه ، فاذا هى بيضاء للناظرين هناك ، ودر اذاء مفاجات
اين تأويل ميگويند هر جاى وموسى اسمرى بود وشديد السمره چون دست از گريبان بيرون كردى باد گر
اندامش نماندى از انجا كه معجز خرق عادت بود كه كس بر الوان قادر نيست مگر خداى عز وجل قوله . قال الملاء
من قوم فرعون . آن جماعت اشراف وخواص فرعون چون هامان وجز او گفتند اين مرد ساحر وجادوست دانا و
تفسير ملاء پيش گفتيم وقوم جماعتى باشند كه بكار مردم قيام كنند وبمعاونت او برخيزند براى او اين نگويند
قوم الله وگويند عباد الله ، وحزب الله كه خداى تعالى را بقيام ومعاونت كس حاجت نيست وساحر جادو باشد

ورمانی گفت حد سحر حیلتی باشد لطیف ودراظهار او اعجوبه که ایهام معجز افکند وازهری گفت سحر صرف
چیزی باشد از حقیقت خود باغیر آن واصل او از خفا وپوشیدگی باشد چنانکه در سورة البقره بیان کردیم ومنه
السحر للریة والسحر للظلمة وبعضی دگر گفتند سحر من قولهم . سحر المطر الأرض یسحرها سحراً اذا قلبها و
قلع شجرها قال ذوالرمه فی صفة السراب . وساحرة السراب من الموامی . یرقص فی نواشزها الأروم . پس
آنرا برای آن سحر خواندند واورا ساحر که گفتند آن کار بخلاف آنست که او مینماید وعصا بصورت اژدها واسمر
بلمون ابیض . قوله یرید ان یخرجکم من ارضکم بسحره . میخواهد که شما جماعت قبطیان را از زمین مصر بیرون
کند بسحر وجادویش واین برای آن گفتند که او گفت . فارسل معی بنی اسرائیل . بنی اسرائیلرا با من فرست
گفتند اشگر میخواهد که میخواهد تا جماعتی بسیار از ماجدا کند وایشانرا لشکر خود سازد وباایشان برما خروج
کند قوله . فماذا تأمرون . چه فرمائی موضع ما از اعراب محتمل است دووجه را یکی رفع چون بمعنی الذی باشد
والتقدیر فما الذی تأمرون به ونیز محتمل است نصب را علی تقدیر فأی شیء تأمرون ودرانکه این کلام کیست خلاف کردند
بعضی گفتند کلام ملا قوم فرعون است که بایکدیگر گفتند واین اولیتر ولایق تر است بظاهر کلام وقولی دیگر انکه کلام
فرعونست ودر کلام قال فرعون یریدان یخرجکم قول مضمر است . قالوا ارجه . گفتند آن گروه که مشورت باایشان برده
بودند بازدار اورا ودر کار او تأخیر بکن حمزه ویحیی خواندند بسکون هاء همزه ووجه او آنست که در او دو لغت آمد همزه
نحو ارجأت وترك همزه نحو ارجیت همزه را از ارجیت گرفت بی همزه وها برای استراحة آورد چنانکه در قفه وعه
آورد وبصریان خواندند وداجونی از هشام ارجئه من ارجأت الأمر ای اخرت بالهمزه علی وزن افعله وابن کثیر
والحلوانی عن هشام همچنین خواندند جز که ایشان وصل کردند هاء مضموم را بواوی پس او ابن ذکوان خواند
بکسر هاء بی اشباع ارجئه وابوجعفر من طریق ابن العلاف وقالون والمسیبی ارجه بی همزه بکسر هاء بی اشباع و
باقی قراء وآن کسائی است وخلف وورش وابوجعفر من طریق النهر وانی بکسر هاء بی همزه واشباع وبیا از پس ها
واختلافشان در سورة الشعرا همچنین است والأرجاء التأخیر وهمزه لغت قیس است ودیگر عرب وترك همزه
لغت تمیم است واسد ومرجیان را برای این خوانند لتاخیرهم الوعید وجوازهم العفو عبدالله عباس گفت اخره
بازپس دارش یعنی توقف کن در کارش وقتاده گفت احبسه بازدارش واخاه برادرش یعنی هارونرا قوله .
وارسل فی المدائن حاشرین . ودر شهرها بفرست کسانرا که مردم را وجادوان را جمع کنند وحاشرین مفعول به
است یأتوك جواب امر است برای آن مجزوم است تا بیارند بتو هر جادوئی دانارا کوفیان خواندند سحار مگر
عاصم علی فعال لتکثیر الفعل والحرفة وباقی قرا ساحر علی فاعل گفتند رأی آن است که در اقطار عالم وشهرها
کسانرا بفرستی تا جادوان دانارا جمع کنند تا کار موسی بنگرند اگر سحر است وجادوئی جوابش بدهند بسحری
که آنرا غالب باشد واگر سحر نیست واو صادق است راهی درحق او بزنند گفتند رأی آنست که کودکانرا بفرستی بدهی
که در آنجا جادوان بودند تا جادوئی بیاموزند وآن ده را عرما خوانند هفتاد ودو کودك را اختیار کردند هفتاد از
بنی اسرائیل ودو از قبط وباموسی وعده برزدند ومهلتی بخواستند وموسی علیه السلام مهلت داد آن کودکان آنجا
رفتند ومدتها سحر آموختند تا ساحران تمام شدند ایشانرا پیش فرعون فرستادند وگفتند ما اینانرا سحر
آموختیم که ساحران عالم را غلبه کنند از هر سحری که در زمین باشد الا که کار سماوی باشد که اینان طاقت آن ندارند
وقول دیگر آنست که فرعون کس فرستاد در اقطار جهان تاهر کجا ساحری بود اورا بیاوردند چون پیش فرعون
آمدند فرعون قصهٔ موسی وعصا باایشان بگفت ایشان بگفتند اگر این مرد ساحراست ممکن نیست که

مارا غلبه تواند کردن وما اورا غالب باشیم واگر جادو نیست وکار او سماوی است ما با او هیچ نتوانیم کردن وذلك
قوله . وجاء السحرة فرعون . جادوان پیش فرعون آمدند از جمله جمعها فاعل یکی فعله کالحفظه والسفرة
والبررة والکتبة . مفسران درعدد سحره خلاف کردند مقاتل گفت هفتاد ودو مرد بودند هفتاد اسرائیلی
ودو قبطی کلبی گفت هفتاد مرد بودند بیرون از دو رئیس که ایشانرا دو مرد استاد جلد زیرك بودند وکبیر بودند
در دهی مسکن داشتند که آنرا نینوا گفتند چون مرد فرعون آمد وایشانرا خواند ایشان بیامدند عطا گفت
ایشان برخاستند وبسر گور پدر خود شدند وآواز دادند وگفتند یا ابانا ای پدران ما فرعون ملك قبط کس فرستاده است
مارا میخواند ومیگوید مردی آمده است عصای دارد که هیچ سنگی وآهنی وچوبی رها نمیکند الا که فرومی برد ما
پیش او رویم یا نرویم از آن گورها آواز آمد که بروید وجهد کنید تا اورا خفته یابید انکه عصای اورا بدزدید اگر
ساحر است عصا بدست شما افتد واو از کار بماند که ساحر خفته سحر نتواند کردن واگر او خفته عصا باشما قتال کند
او ساحر نیست پیش او مروید که او غالب آید شمار ایشان متفکر بیامدند وحیلت تا موسی را خفته یافتند وعصا در پیش او
بزمین فروبرده غنیمت شناختند آمدند تا عصا برگیرند عصا اژدها شد وروبایشان نهاد ایشان بگریختند وفرعون را گفتند
این مرد جادو نیست واین قصه بگفتند وبرفتند واختیار مقابلهٔ موسی نکردند کعب الاحبار گفت دوازده هزار مرد
بودند سدی گفت سی هزار مرد بودند عکرمه گفت هفتاد هزار مرد بودند محمد بن المنکدر گفت هشتاد هزار مرد بودند
وگفتند قولی جامع آنست که هفتاد هزار مرد بودند که پیش فرعون آمدند از اطراف جهان فرعون هفت هزار را برگزید
که همه ساحران ماهر از انکه از ایشان هفت صد را برگزید انگه از ایشان هفتاد را برگزید مقاتل گفت رئیس ایشانرا
شمعون نام بود ابن جریح گفت یوحنه عطا گفت دو برادر بودند یکی را ناقص نام بود ویکی مداین الصغیر انگه
فرعونرا گفتند . ائن لنا لاجراً . مارا مزدی خواهد بودن اگر ما غالب شویم اهل حجاز وحفص خواندند ان
لنا بیك الف علی الخبر وابن عامر واهل کوفه خواندند بدو همزهٔ محقق ءائن یك همزهٔ استفهام ودیگر همزهٔ ان
مگر حفص که از کوفیان او چنین نخواند وروح هم خلاف کرد وابوعمرو ورویس بهمزهٔ اول ولین دوم خواندند
الا آنست که ابوعمرو ازمیان دو همزه الفی درآورد آءن لنا ورویس این فصل نکند ابوعلی فارسی گفت همزهٔ
استفهام ایجاب بهتر باشد از انکه خبر برای انکه ایشان قاطع نبودند برانکه ایشانرا مزدی دهند یا ندهند ودر سورة
الشعراء اجماع کردند برهمزهٔ استفهام وگفت ایجا نیز که همزهٔ استفهام نیاورد در قرائت حجازیان هم تقدیر همزهٔ
استفهام باید کردن واگرچه در لفظ نیست چنانکه شاعر گفت . واصبحت فیهم آمنا لاکمعشر . اتونی فقالوا من ربیعة
اومضر . در کلام محذوفی هست والتقدیر . فارسل فرعون فی المدائن حاشرین یحشرون السحرة فحشروهم فجاء
السحرة فرعون ولکن بیفکند لدلالة الکلام علیه . گفتند مارا مزدی وپاداشتی خواهی دادن اگر چنان باشد
که ما موسی را غلبه کنیم واین قول سدی وابوالعباس است یقال جئته وجئت الیه جئته بمعنی قصد نه باشد وجئت الیه
ای جملته غایة لقصدی وبرای آن فادر قالوا نیاورد که کلام در این تقدیر نهاده است که . لما جاؤا علیه قالوا .
واجر ومزد وثواب باشد بخیر وجزا پاداشت بود بخیر وشر واسم ان چون متأخر شود از خبر لام دراو
آرند واگر باز پس درنیفتد لام درنیارند تا جمع نکرده باشند بین علامتی التأکید وهما ان ولام ان کنا
نحن الغالبین درنحن دو قول است یکی انکه درمحل رفع است بانکه تأکید اسم کان است یکی انکه اورا محلی نیست از
اعراب برای انکه او فصل است بین المبتدا والخبر وغلبه ابطال مقاومت باشد بقوت برای این خدای را غالب
خواند قال نعم حکایت قول فرعون است که او گفت آری شمارا بنزدیك من مزد وپاداشت بخیر باشد وبر

سری از جملهٔ مقربان ونزدیکان باشید وپایهٔ شما بنزدیك من رفیع بود ومنزلت بلند ودر آیه دلیل است بر انکه فرعون بنده وذلیل ومحتاج بود اگر ایشان اندیشه کردندی چه اگر خدای بودی بزعمهٔ او را بسحر احاجت نبود که انچه خواستی توانستی کردن ونیز در آیه دلیل است بر انکه ساحران دروغ گفتند در آن دعوی که کردند که ایشان قلب اعیان توانند کردن وحبال عصا با ماران کردن چه اگر بر آن قادر بودندی کوههای زمین بازر کردندی وفرعون را بسگی کردندی وملك بدست گرفتندی حاجت نبودی ایشان را بانچه گفتندی . ائن لنا لاجراً . مزدی ومحقری بخواستندی ازاو چون سحرا بیامدند ودر مقابل موسی بایستادند موسی ع اول ایشان را دعوت کرد وبا خدای خواند واز خدای سخن گفت واز مآل ومرجع وثواب وعقاب ایشان بایکدیگر نگریدند وگفتند سخن این مرد بسخن ساحران نماند وآن روز زینت بود که موعد ایشان بود وآن عیدی وموسمی بود ایشان را عبدالله عباس گفت اول روز بود از سال روز نوروز واول روز هفته بود روز شنبه ابن زید گفت این مجمع ایشان را باسکندریه بود چون موسی عصا بینداخت واژدها شد دنبال او تا سحره برسید واز میان این دو جای مسافت بعید است چون سحره آن عدد که بودند جمع شدند وفرعون ولشکر بصحرا آمدند وخلایق عالم از جوانب بر آن میعاد جمع شدند موسی ع بیامد تنها با او وجز هرون نبود در برابر ایشان بایستاد وبر عصا تکیه کرد موسی ع ایشان را در وعظ گرفت وگفت . ویلکم لا تفتروا علی الله کذباً . بر خدا دروغ فرامبافید که پس بیخ شما بکند بعذاب ودروغ زن خائف ونا امید بود ایشان گفتند این نه سخن جادوان است واز آن دو قول شدند فذلك قوله . فتنازعوا امرهم بینهم واسروا النجوی . انکه آنچه داشتند از حبال وعصا در خبر وحکایت است که بر چهل شتر نهاده بودند رسنها بود وعصاهای مار پیکر بکرده واژدها پیکر چوبها مجوف کرده وزیبق درمیان آن کرده ورسنها از زیبق اندوده وانکه زیر زمین مجوف کرده بودند ودر زیر آن آتش بر کرده وچنان ساختند که وقت چاشتگاه بود عند ارتفاع النهار تا آفتاب از بالا تابش کرد وآتش از زیر قوت کرد انگه موسی را گفتند . اما ان تلقی واما ان نکون نحن الملقین . اول تو بیفکنی عصای خود یا ما انچه داریم موسی ع گفت القوا شما بیفکنید آنچه خواهید فکنید ایشان چهل خروار از چوب ورسن که داشتند بیفکندند بر این شکل که گفتیم زیبق را از آنجا که جریان عادت است با گرمای آفتاب وحرارت آتش ساکن نماند متحرك شدند چنانکه بجنبش درآمدند چنان نمود که بخواهد رفتن چنانکه بعضی بر بعضی می افتادند موسی ع بترسید نه از انکه گمان برد که او را اصلی هست از آن بترسید که گروهی که امعان نظر نکرده باشند بنگرند گمان برند که این یعنی عصا از جنس آن است وبعضی را شبهه حاصل آید حق تعالی وحی کرد بدو وگفت مترس که آنچه ایشان نمودند شبهة است و آنچه با توست حجت است وحجت غالب باشد شبهه را بهر حال ووحی کرد بموسی که یا موسی عصا بینداز موسی ع عصا بینداخت حال اژدها گشت که هرچه ایشان بیکسال ساخته بودند بیکساعت فرو برد اژدهای سیاه از شتری بختی مهتر با چهار پای سطبر کوتاه ودنبال دراز چون باد دنبال نشستی از بالاء بارهٔ شهر بودی قدش بسر وگردنی دنبال بر هیچ چیز نزد الا پست کرد وپای بر هیچ چیز ننهاد الا خورد کرد از دهنش آتش بیرون می آمد وچشمهایش بمانند دو چراغ می افروخت واز او آتش بیرون می آمد وبر گردن موهای دراز داشت وخاسته بمانند نیزهها واین عصا را دو سر بود آن دو سر دو زفر گشت این مار را فراخی دوازده گز بود ودندانهای بزرگ سطبر او را آوازی بود از دهن ودمشی از بینی وبهر آنی در رفتن بر زمین دهن بر نهاد وبیکساعت آن چهل خروار چوب ورسن فرو برد وزمین ساده کرد از آن وآهنگ قوم فرعون کرد وایشان از او بگریختند وبرهم افتادند تا از آن ازدحام ومدافعت بیست وپنج هزار مرد بمردند علی ماذکره السدی ومحمد بن اسحق وفرعون بهزیمت برفت وعقل وهوش رمیده وآن

روز چهار صد بار اطلاق افتاد او را پس از انکه بچهل روز یکبار عادت داشت که بحاجت بنشستی وچنان شد که در شبانه روزی تا بمردن چهل بار اطلاق افتاد او را حفص خواند عن عاصم تلقف بتخفیف من لقفت الشیء القفه لقفاً از بنای ثلاثی وباقی قراء بتشدید من التلقف بروزن التفعل وتلقف وتلقم والتقم وتلهم بمعنی ابتلاع باشد وآن ابتلاعی باشد بسرعت چنانکه شاعر گفت . وانت عصا موسی الذی لم تزل هنا . لك تلقف ما یأفك الساحر . ودیگری گفت واذا جاء موسی والقی العصا . فقد بطل السحر والساحر . وگفتند تلقف اخذ چیزی باشد در هوا ودر آیت محذوفی هست وتقدیر آن است . فالقی عصاه فصارت ثعباناً قوله فاذا هی تلقف ما یأفکون واین اذا مفاجات راست چنانکه شرحش برفت وافك چیزی بگردانیدن باشد از وجه خویش وافك دروغ باشد فعل بمعنی مفعول کالنقض والنقص وبهر حال معنی آن است که ما یأفکون فیه آنچه بآن افك کرده بودند محل افك ایشان بود که آن عرض باشد وعرض را تلقف صورت نه بندد پس بهر حال تقدیر آن باشد که ما یأفکون فیه وبر این محمول باشد قوله . والله خلقکم وما تعملون . ای ما تعملون فیه من الخشب والحدید والحجارة التی تتخذونها آلهة واصناماً . که هیچ دو آیه معنی ندهد جز چنین فوقع الحق . حق حاصل آمد واصل وقوع سقوط باشد کوقوع الطایر والحایط . وبطل ما کانوا یعملون . وآنچه ایشان میکردند بسالیان دراز باطل شد ونیست گشت اکنون متکلمان در آن خلاف کردند که آن حبال وعصا کجا رفت بعضی گفتند خدای تعالی اجزاء فنا بیافرید تا بان فنا فانی شد واین مذهب انکس باشد که فناء بعضی جواهر با بقاء بعضی روا دارد واین مذهب درست نیست برای انکه اختصاص فنا به بعضی جواهر دون بعضی محال است برای انکه اختصاص عرض بحلول باشد وفنا ضد محل است اختصاص بحلول در او صورت نبندد وبعضی دگر گفتند خدای تعالی بقایش بستد تا نیست شد واین مذهب آنان باشد که بقا معنی گویند واین مذهب هم درست نیست برای انکه بقا استمرار وجود باشد بدلیل انکه انکس که بقا داند استمرار وجود داند وچیزی دیگر از او معقول نباشد جز استمرار وجود بعضی دگر گفتند خدای تعالی آن کون که با او کائن شد بستاند تا او از کائنی برود چون از کائنی برود از وجود برود که جوهر موجود نبود الا کائن واین بر مذهب آنان روا باشد که اکوان لا یبقی گویند گویند خدای تعالی چون کون نیافریند جوهر از وجود برود واین مذهب درست نشده است وسید در انظر است وبیشتر محققان را در آن که اکوان باقی است یا باقی نیست آنچه قول درست است در آن آن است که خدای تعالی اجزاء آن مفرق کرد تا در هوا هبا باشد چنانکه پیدا نبود واین وجه از قدوح واعتراضات دورتر است والله اعلم وحقیقت حق وباطل اندجای بیان کردیم در این کتاب وما فی قوله ما کانوا یعملون . محتمل است دو وجه را یکی انکه موصوله باشد بمعنی الذی والتقدیر الذی کانوا یعملون ودوم انکه مصدریه باشد ای عملهم فغلبوا هنالك مغلوب شدند در آن جایگاه وغلبه ظفر باشد در بیعة و مراد و برگشتند از آنجا صاغر وذلیل من الصغر والصغار وهما المذلة یقال صغر الشیء صغاراً فهو صغیر وصغر الرجل من الهوان والذل صغاراً فهو صاغر واین از صغر منزلت باشد ونصب او بر حال باشد قوله والقی السحرة ساجدین . وساحران را بروی در آوردند برای آن بلفظ ما لم یسم فاعله گفت که چون آن بدیدند مالك نبودند وقادر بر خود از سرعة انکه ایشان بوهلت اول چون نظر کردند علم حاصل شد بروی آمدند بسجده پنداشتی که کسی ایشان را بروی در آورد ووجه دگر آن است که چون دلیل دعوت کرد ایشان را بان بمثابت آن بود که دلیل ایشان را بروی در آورده بسجده ونصب ساجدین بر حال باشد قوله قالوا امنا برب العالمین . گفتند ایمان آوردیم بخدای جهانیان ورب چون بمعنی سید باشد خدای را با او وصف کنند فیما لم یزل ولا یزال وچون بمعنی مالك باشد در لا یزال وصف کنند یا نکنند در مانی گفت نکنند واگر مالك را تفسیر بر قادر دهند

باین معنی هم رب باشد درازل ولایزال خدای موسی وهرون وبرای آن تخصیص کرد ایشان را بذکر که گمان نبرند که فرعون راخواستند ووجه دگر برای شرف اختصاص ایشان که ایشان دو پیغمبر ودعوت کننده بودند امّا انکه وجود دو پیغمبر دریك عصر روا باشد ووجود دو امام روا نباشد عقلی را باین طریق نیست واین بسمع دانند واجماع چنانکه بسمع دانند که درعهد رسول ﷺ وازپس او هیچ پیغمبر نبود ساحران چون چنان دیدند بادنی مایه نظر که کردند ایشان راعلم حاصل شد که آن نه ازجنس سحراست ومانند آن درمقدور بشر نباشد چه ایشان سالهای بسیار تعاطی سحر کرده بودند وکیفیت آن شناختند ایشان راعلم حاصل شد بانکه آن معجزی است خارق عادت واو پیغمبراست وآنچه میگوید راست میگوید بروی در آمدند وسجده کردند وگفتند ما ایمان آوردیم بخدای جهانیان که خدای موسی وهرون است ودرخبراست که درمیان ایشان هفتاد ودو مرد بودند پشت خم شده ازپیری وعلما وبزرگان ایشان بودند وگفتند ایشان راچهار رئیس بودند سابور وعازور وحطحط ومصفی اول ایشان ایمان اوردند پس دگران متابعت کردند فرعون چون آن بدید برسبیل تجلد وجباریت گفت . آمنتم به قبل ان اذن لکم . ایمان آوردید بموسی پیش ازانکه من دستوری دادم شما را این مکری است که شما بیکجای ساخته اید درشهر تا اهل این شهر را براندازید بدانید که باشما چه خواهد رفتن انکه بفرمایم تا شما را دست وپای ببرند ازخلاف یعنی دست راست وپای چپ وبفرمایم تا شما را بردارها کنند ازدرختان خرما حفص وورش ورویس خواندند آمنتم به بیك همزه علی الخبر باقی بدو همزه بر استفهام وکوفیان هردو همزه را تخفیف کردند مگر حفص وروح ودیگران بتخفیف اول وتلیین دوم خواندند وفرعون این قول برسبیل تهدید گفت وابهام برقوم بانکه هرکس که بی فرمان پادشاه کاری کند مستحق زجر وعقوبت باشد ایشان گفتند هیچ باك نیست هرچه خواهی میکن که ما را حق روشن شد چون بدید که اصرار کردند وبرنمیگردند بفرمود تا همه را دستهای راست وپایهای چپ ببریدند وگفتند که اول کس که این عقوبت فرمود فرعون بود این قول عبدالله عباس است واشتقاق صلب ازصلابت گرفته اند وصلب شدو بستن باشد بردرخت انگه بفرمود تا همه را بر دارها کردند یا عجب ان قوم بامداد کافر بودند وچاشتگاه ساحر بودند ودراظهار سحر مبالغه میکردند وسوگند میخوردند بعزت فرعون ونماز پیشین مؤمن بودند ونماز دیگر شهید بودند ونماز شام بهشت بودند قوله . وما تنقم . این نیز حکایت سحره است که ایشان گفتند فرعون راکه تو ازما چه منکر دیدی وبرای چه برما منکری یقال نقم ینقم ونقم ینقم والاول افصح والنقمة ضد النعمة وانتقام کینه کشیدن باشد جزانکه ما بآیات خدای ایمان آوردیم چون بما آمد انگه سخن بافرعون منقطع کردند چون دست وپای بریدن ایشان فرمود وبردار کردند گفتند ربنا خدای ما . افرغ علینا صبراً . صبر برما ریز وما را جان بردار مسلمانان یعنی ما را توفیق ده والطاف بپای دار تا بر ایمان ثبات کنیم ومقام تا مرگ بما آید وما مؤمن باشیم . کما قال الله تبارك وتعالی .

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَذَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ

وگفتند اشراف ازقوم فرعون آیا میگذاری موسی وقومش را تا فساد کنند درزمین ووا میگذارد تو را واوخدایان تو را گفت زود باشد که بکشیم

أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ * قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا

پسران ایشان را زنده گذاریم زنان ایشانرا وبدرستیکه ما بالای ایشان غلبه کنندگانیم گفت موسی مرقومش را که یاری بجوئید بخدا وشکیبا ورزید

إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ * قَالُوا أُوذِينَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِيَنَا

بدرستیکه زمین مرخدا راست که میراث میدهد آن را بهرکه میخواهد از بندگانش وسرانجام نیکی پرهیزکاران راست گفتند رنجانیده شدیم ازپیش انکه بیائی ما را

وَمِنْ بَعْدِ مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ *

وازبعد انکه آمدی ما را گفت شاید پروردگار شما اینکه هلاك کند دشمن شما را وجانشین گرداند شما را درزمین پس بنگرد چگونه عمل میکنید

وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصٍ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ * فَإِذَا جَاءَتْهُمُ الْحَسَنَةُ قَالُوا

وهرآینه بتحقیق که گرفتیم آل فرعون را بقحط وخشکی وکمی ازمیوه ها تا شاید ایشان پند گیرند پس چون آمد ایشانرا خوبی گفتند

لَنَا هَٰذِهِ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا

برای ماست این واگر برسد ایشان را بدی فال میگرفتند بموسی وهرکه با او بود هرآینه جزاین نیست که خیر وشرشان نزد خداست ولکن بیشتر ایشان

يَعْلَمُونَ * وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِتَسْحَرَنَا بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ * فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ

نمیدانند وگفتند فرعونیان هرچه بیاری ما را بآن ازمعجزه تا سحر کنی ما را بآن پس نیستیم مر تو را باور کنندگان پس فرستادیم برایشان طوفان

وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ * وَلَمَّا

وملخ وشپش ووزغها وخون وعلامتها تفصیل داده شده پس سرکشی کردند وبودند گروه گناهکاران وهرگاه

وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ لَئِنْ كَشَفْتَ عَنَّا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَ

واقع شد برایشان عذابی گفتند ای موسی بخوان برای ما پروردگارت را بانچه عهد کرد نزد تو هرآینه اگر زایل کنی ازما پلیدی را هرآینه میگرویم مر تو را

لَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بَالِغُوهُ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ *

وهرآینه میفرستیم باتو بنی اسرائیل را پس چون برداشتیم ازایشان پلیدی را تا مدتشان رسندگانند انرا انگاه ایشان شکنند پیمان را

فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ * وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ

پس انتقام کشیم ازایشان پس غرق گردیمشان دردریا بانکه ایشان تکذیب کردند بآیتهای ما وبودند ازآن بیخبران ومیراث دادیم گروه

الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ

انانکه بودند ضعیف شدگان درمشرق زمین ومغربی آن که برکت دادیم درآن وتمام شد وعده پروردگار تو که نیکو بود بر

بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ * وَجَاوَزْنَا بِبَنِي

بنی اسرائیل بانچه صبر وهلاك کردیم ما انچه بود که میکردند فرعون وقوم او وانچه بودند که برافراشته بودند وگذرانیدیم پسران

إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَٰهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ

یعقوب را ازدریا پس بگذشتند برقومیکه امامت میکردند بربندگی بتان مرایشانرا گفتند ای موسی بگردان برای ما خدائی را چنانکه مر ایشانرا خدایانی است

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ * إِنَّ هَٰؤُلَاءِ مُتَبَّرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ * قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ

گفت بدرستیکه شما گروهی نادانید بدرستیکه انها بت پرستانند که هلاك شدند درآن وباطل است انچه بودند که میکردند گفت آیا غیر خدا

أَبْغِيكُمْ إِلَٰهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ * وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ

طلب کنم برای شما خدائی را واو افزونی داد شما را برجهانیان وچون نجات دادیم شما را ازآل فرعون میچشانیدند شما را

الْعَذَابِ يُقَتِّلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ *

عذاب سخت میکشتند پسران شما را وزنده میگذاشتند زنان شما را ودراین برای شما بلائی بود ازپروردگار شما بزرگ

قوله وقال الملا من قوم فرعون الایة . دراین آیه خدای تعالی حکایت آن انکار کرد که قوم فرعون واشراف ومعروفان ایشان کردند برفرعون وگفتند رها خواهی کردن موسی وقومش را تا در زمین فساد کنند یعنی دعوت کنند خلق را باخلاف وعصیان درتو وایمان بخدای وعبادت ورها کند تو را واو خدایان تو را حسن بصری گفت فرعون علیه اللعنه بانکه دعوی خدائی کردی بت پرستیدی پس هم عابد بود وهم معبود وازآنجا گفت . انا ربکم الاعلی

. یعنی باضافه بابتان سدی گفت او و قوم او پیش از انکه دعوی خدائی کرد گاو پرستیدندی هر کجا گاو نیکو دیدندی
گفتندی این خداست و اورا عبادت کردندی گفت برای میل و دوستی ایشان گاو را سامری از میانه همه حیوانات
گوساله اختیار کرد زجاج گفت او اصنامی اختیار کرد برای قومش تا آن را پرستیدندی تقربا الیه چنانکه بت پرستان
گفتند . مانعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی . وروایت کرد ابو عبیده که حسن بصری را پرسیدند که فرعون
چیزی پرستیدی گفت . کان یعبد تیساً . بز نر بزرگ داشت اورا پرستیدی و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و بکر بن
عبدالله و شعبی و ضحاك و ابن ابی اسحق خواندند . ویذرك وآلهتك . واین را دو معنی گفتند یکی انکه و عبادتك
من قولهم . اله یأله آلهة ، ای عبد ومنه الاله المستحق للعبادة . تورا رها کنند و عبادة تو یعنی تورا نه پرستند
وقولی دیگر آن است که مراد بالهه آفتاب است من قول الشاعر . تروحنا من الدهناء عصراً . واعجلنا الالهة ان
تؤوبا . ویروی ان یغیبا ای الشمس وبرای آن باو اضافت کرد که آفتاب پرستیدی فکأنه قال یذرك ومعبودك
وبعضی دگر گفتند بالهه اله خواست جز که تای تأنیث در او برد چنانکه ایشان گویند ولدتی و کوکبتی وهو اهلة
ذلك قال لداخر . یامضر الحمرآء انت اسرتی . وانت ملجائی وانت ظهرتی . فرعون جواب داد که . سنقتل
ابنائهم ، اهل حجاز خواندند بتخفیف من القتل و باقی قراء بتشدید من التقتیل لتکثیر الفعل و برای انکه قوت موسی ع
دیده بود و علو کلمهٔ او دانسته که با او چیزی نتواند کردن گفت هم با سر آن کار شویم که اول میکردیم از کشتن پسران
بنی اسرائیل و رها کردن دختران چه آن سالها که اورا خبر دادند که در این سال مولودی آید که ملك تو بر دست او
برود او بفرمود تا کودکان نرینه را میکشتند چنانکه قصهٔ ان برفت و برای آن زنان را گفت رها کنیم انجا تا کسانی
باشند که ایشان را خدمت کنند و ایشان از شر ایشان ایمن باشند که زنان را شوکت کارزار نباشد قوله . وانا فوقهم
قاهرون . و ما از بالای ایشان قاهر و غالب باشیم وایشان اسیر و ذلیل مااند قوم موسی باموسی این شکایت کردند موسی
گفت قومش را . استعینوا بالله واصبروا . از خدای یاری خواهید و صبر کنید و پناه باو دهید و استعانت طلب معونة
باشد و این را سین طلب گویند و صبر حبس النفس علی ما تکره باشد و خلاف او جزع باشد قال الشاعر . فان تصبر افا الصبر
خیر مغبة ، وان تجزعا فالامر ما تریان ، قوله ان الارض لله ، بعضی گفتند زمین مصر است وحمل او کردن بر
عموم اولیتر است زمین خدای راست بمیراث بانکس دهد که او خواهد از بندگان وارث و میراث جعل الشی للخلف
بعد السلف باشد انچه از مرده باز ماند بزنده مستحق دادن آن را ارث و میراث و تراث خوانند و در جز اینجای استعمال
کنند بر سبیل مجاز کقوله علیه السلام . العلماء ورثة الانبیاء . و بمعنی تعقیب استعمال کنند کقولهم اورثه
اکل الطین صفرة اللون ای اعقبه . وایراث بمیراث رها کردن باشد و در معنی آیة دو قول گفتند یکی تسلیه و دلخوشی
دادن ایشان بر انکه دنیا بر کس نماند که از شأن او انقلاب وانتقال است چنانکه پوشیده نیست وشعرا در او بسیار
گفتند . منها . وحسبك قول الناس فیما رأیته . لقد کان هذا مرة لفلان . وقول دیگر انکه ایشان را وعده
داد بر قطع و طمع افکند که زمین مصر و ملك فرعون ایشان را خواهد بودن . بوعد من الله له بذلك . ومشیت ارادتی
باشد در ایقاع فعل علی وجه دون وجه . والعاقبة للمتقین . وانجام پرهیزکاران را باشد برای انکه ایشان بثواب
خدای شوند قوم موسی بر سبیل توجع و تألم گفتند . اوذینا من قبل ان تأتینا ومن بعد ما جئتنا . ای موسی نبی الله
دانیکه ایشان مارا رنجور داشتند پیش از آمدن تو و نیز پس از انکه تو بیامدی چون در هر دو حال مارا رنجه می باید
بودن آخر فرق چیست میان حضور و غیبت تو . چون با تو و بی تو ام بغم باید زیست . پس فرق میان وصل و هجران
تو چیست . وایذا رنجی باشد که بتلف نفس نرسد وایذاء ایشان قوم موسی را آن بود که وهب گفت قوم فرعون

بنی اسرائیل را بنده گرفته بودند ایشان را کارهای گران فرمودندی چون سنگ کندن از کوه ونقل کردن و بنای
کوشکها و سراها کردن وانواع حرف صناعات از کلیگری و آهنگری و درودگری و خشت زدن وانکس که
نتوانستی کردن و ضعیف بودی اورا ضریبة بر نهاده بودندی که در ماه و در روز بدادی واگر تأخیر کردی و ندادی
اورا بزدندی و باز داشتندی و جفا کردندی و زنان را دوك رشتن و جامه بافتن و درزی کردن فرمودندی و کارهای
که لایق ایشان بودی موسی ع ایشان را دلخوشی داد گفت . عسی ربکم ان یهلك عدوکم امید هست که خدای تم دشمن
شما را هلاك کند و شما را در زمین خلیفه کند ابو علی گفت خدای تم ایشان را خلیفه کرد در زمین مصر از پس موسی ع
انکه بیت المقدس بگشاد برای ایشان بر دست یوشع بن نون انگه در روزگار داود دگر شهرها بگشاد برای ایشان و در عهد
سلیمان ملك زمین با ایشان داد فذلك قوله . ویستخلفکم فی الارض . انگه گفت خدای تعالی با شما این بکند وامتحان کند
شما را تا خود چه خواهید کردن خدای تعالی فرعون را هلاك کرد و ملك مصر با ایشان داد ایشان بشکر آن گوساله پرستیدن
پیش گرفتند چنانکه قصهٔ او بیاید انشاء الله تعالی انگه حق تعالی آغاز بلیة قوم فرعون حکایت میکند ومیگوید . ولقد
اخذنا . ما بگرفتیم بدرستی آل فرعون را بسالهاء قحط لام تأکید است وقد لتقریب الماضی من الحال چنانکه کسی را بینی
که منتظر رکوب امیر باشد گوئی قد رکب الامیر یعنی این ساعت بر نشست وآل مرد خاصگان او باشند که یؤول امرهم
الیه . و گفته اند آل از اهل خاص تر است لهذا یقال اهل البلد ولا یقال آل البلد وسنین جمع سنه باشد و بسنه کنایت
کنند از قحط و این را بکثرت استعمال مخصوص کردند بسال قحط تا از او فعل بر گرفتند فقالوا اسنت القوم اذا دخلوا فی
السنه ای فی القحط قال الشاعر . عمرو العلی هشم الثرید لقومه . ورجال مکة مسنتون عجاف . فرا گفت سنین
یعنی سال از پس سال قحط ناك یقول العرب . وجدنا البلاد سنین ای جدوبا قال . واموال اللئام بکل ارض .
تجحفها الحوائج والسنون . وقال الآخر . کأن الناس اذا فقدوا علیاً . نعام جال فی بلد سنینا . واهل حجاز و
قیس علی هجائین گفتند و در حال رفع بواو و در حال نصب وجر بیا و نهاد جمع سلامت و بعضی بنو تمیم در احوال
ثلاثه بیا گفتند قالوا مضت علینا سنین ای قحوط و بنو عامر صرف کردند اورا و گفتند اقمنا عنده سنیناً کثیراً و
کسائی گفت لا بد علی هجائین و فتح النون باید که این نون جمع است کقله وقلین و کره و کرین وعزه وعزین گفت
بعضی عرب اعراب بر نون افکندند و چنان ساختند که نون از اصل کلمه است فقال شاعرهم ، سنینی کلها قاسیت
حزناً . اقاس مع الصلادته الذکور . وقال آخر . ولقد ولدت سنین صدق سادة . ولأنت بعد الله کنت السیدا .
نون جمع باضافت بیاورده است از این وجه که گفتیم . ونقص من الثمرات . ونیز امتحان کردیم ایشان را بنقصان
میوها تا باشد که ایشان اندیشه کنند قتاده گفت قحط و سنون در بادیه واهل مواشی بود و نقصان میوها در شهرها
وکعب احبار گفت روزگاری در آید بر مردمان که درخت خرما بزرگ یکخرما آرد . فاذا جائتهم الحسنة .
چون نعمتی و خصبی و سعتی بایشان رسیدی گفتندی لنا هذه این خود ماراست و حق ماست بر حسب عادت یا
باستحقاق که خود در اعتقاد کردند بجهل واگر ایشان را سالی بد رسیدی از قحط و تنگی و بیماری و وبا و آفت گفتندی
بشومی موسی است و قومش و تطیر تشأم باشد بزجر الطیر وعرب را عادت باشد که بمرغ بپرد ویا بانگ کند ویا
بر درختی نشیند تفأل و تشأم کنند بسانح تفأل کنند و ببارح تشأم که آن از راست در آید واین از چپ قال الکمیت . ولا انا
ممن یزجر الطیر همه . اصاح غراب ام تعرض ثعلب . ولا السانحات البارحات عشیة . امر سلیم القرن ام مر اعضب
. وقال آخر . زجرت لها طیر الشمال فان تکن ، هواك الذی یهوی یصبك اجتنابها وقال الآخر . فقلت غراب
الاغتراب من النوی . وبان لبین ذی العیافة والزجر . وقال الآخر فی معناه . ینادی الطایران ببین سلمی .

على غصنين من غرب وبان . فكان البان ان بانت سليمى . وفى الغرب اغتراب غير دان . الا انما طايرهم عند الله . اى فالهم وزجرهم وخيرهم وشرهم ونفعهم وضرهم . وخير وشر ايشان ونفع وضر ايشان بنزديك خداست اگر عقل داراندى خير از خداى خواستندى واستدفاع شر از او كردندى وبعضى دگر گفتند طاير بمعنى نصيب آمده است ومعنى انكه حظ ونصيب ايشان از خير وشر بنزديك خداست ازهرى وزجاج گفتند مراد بطاير عذاب است يعنى عذاب وعقوبت ايشان كه ايشان آنرا بشوم ميدارند بنزديك خداست ولكن بيشتر ايشان نميدانند وحسن بصرى خواند . الا انما طيرهم بى الف ومعنى يكى است يقال جرى طيره بخير او بشر وقال وكذلك الطير يجرى بسعود او بحوس وبعضى عرب گفتند طير جمع طاير باشد مثل تاجر وتجر وراكب وركب انكه گفت حق تعالى حكايت كرد از ايشان اعنى قوم فرعون كه هر گه كه آيتى آرى بنا و معجزه و دلالتى تا ما را بان مسحور ومخدوع كنى و بفريبى ما بتو ايمان نياريم وتورا باور نداريم كوفيان گفتند مهما ما ما بوده است ماء اول ماء مجازات است وماء دوم زيادت ماء اول نحو قولهم ماتصنع اصنع وماء دوم چون مادر اذما وحيثما ومتى ما شده كه كلمات شرطاند والمعنى ما تأتنا به من آية . وبصريان گفتند اصل او ماء مجازات است مه با او تركيب كردند و معنى مه كف باشد معنى انكه كف عما تقول وامتنع فانه ماتصنع اصنع واين اوليتر است براى انكه كلام با او بر ظاهر است ودر او معنى مبالغت است و تأتنا مجزوم است بمهما و جواب او فاست . فما نحن لك بمؤمنين . انكه حق تعالى بيان آياتى كرد كه خداى تعالى بمعجزهٔ موسى بر فرعون وقوم او افكند عبد الله عباس گفت اوايش طوفان بود وطوفان سيلى باشد عام كه بعموم همهٔ زمين يا بيشتر بگيرد واشتقاق او از طوف وگرديدن بود وگفته‌اند مصدر است كالرجحان والنقصان واخفش گفت اسم است وواحدش طوفانه باشد مفسران خلاف كردند در معنى آن ضحاك گفت از عبد الله عباس كه آن غرق است مجاهد گفت مرگ بود ودر روايتى ديگر از عبد الله عباس كه گفت فرمانى بود از خدايتعالى كه بر ايشان بگشت و قال الراعى . تضحى اذا العيش ادر كنا انكايتها . خرقان نعتادها الطوفان والزود . وابو عبيده گفت طوفان چون در آب گويند آبى وسيلى عظيم باشد وچون در مرگ گويند مرگ سخت باشد او قمل ومجاهد وقتاده گفتند مراد ملخ خورد است ودر روايتى دگر آنست كه قمل شپشهٔ سياه باشد كه در گندم افتد ابن زيد گفت قمل براغيث باشد كيك سعيد جبير و حسن بصرى گفتند جانورى سياه بود خورد عطاى خراسانى گفت شپش بود حسن بصرى قمل خواند بفتح قاف وسكون ميم ابو عبيده واخفش گفتند نوعى دگر بود از نارد كه شتر را بود وآنرا حميان گويند وقال الاعشى . قوم يعالج قملا ابناؤهم . وسلاسلا اجدا وبابا موصدا . ابو العاليه گفت خدايتعالى اين قمل را مسلط كرد بر چهار پايان ايشان تا از پاى بيفتادند وهيچ كار نتوانستند كردن بعضى گفتند مورچهٔ خورد بود وقال الشاعر . ارسل الذر والجراد عليهم . وعذابا فاهلكهم دموراً . والضفادع جمع ضفدع باشد حيوانى است در آب بپارسى بزغ گويند . والدم . وخون . آيات مفصلات . نصب او بر حالت من قوله فارسلنا اما كيفيت نزول اين آيات ووصف آن عبد الله عباس وسعيد جبير وقتاده ومحمد بن اسحق بن يسار روايت كردند وحديث بعضى در بعضى داخل است كه چون سحره ايمان آوردند وفرعون برگشت از انجا مقهور ومغلوب با آن همه الا كفر واصرار بر كفر وبر معصيت نيفزودند خدايتعالى ايشان را امتحان كرد بقحط ونقصان ثمرات در سالها پياپى چون موسى ع ايشان را معالجه كرد باين چهار آيت كه عصا بود ويد بيضا وقحط ونقصان ميوه وايشان متنبه نشدند موسى ع ايشان را دعا كرد گفت بار خدايا آيتى نماى ايشان را كه بر ايشان نقمتى باشد وقوم مرا پندى باشد وآنان را كه پس ما باشد عبرتى باشد وآيتى خدايتعالى طوفان فرستاد بر ايشان وآن آبى بود از آسمان بيامد در خانهاء ايشان افتاد چنانكه در ميان آب بودند

در خانها تا بزانو وبر ايشان غلبه كرد وطعام وشراب ومتاع بر ايشان تباه كرد وخانهاء اسرائيليان با خانهاى قبطيان آميخته بود ديوار باديوار ودرها برهم گشاده در خانهٔ اسرائيلى از آن آب يكقطره نبود وبسراى قبطى فرو دمى آمد باب وبناها خراب مى شد تا چندان آب پديد آمد كه بسينهٔ ايشان رسيد ونيز در باغها وزمينهاى ايشان افتاد تا كشت نتوانستند كردن انجال بر ايشان مسلط شد هفت روز از شنبه تا شنبه باستغاثة وفرياد بر موسى آمدند وگفتند دعا كن خدايت را تا اين عذاب از ما بردارد تا ما ايمان آريم وطاعت تو داريم وبنى اسرائيل را بتو فرستيم موسى ع دعا كرد خدايتعالى آن طوفان برداشت ايمان نياوردند وبنى اسرائيل را دست نبداشتند واز انكه بودند بتر شدند خدايتعالى آنسال خصبى وگياهى داد ايشان را كه مثل آن نديده بودند وكشت وميوه وزرع وريع بسيار پديد آمد ايشان گفتند اين آنست كه ما تمنا ميكرديم وانچه ما پنداشتيم كه عذاب است آن خود نعمت ورحمت بود بر ما واگر از اين پس ما را باران نيايد بر ما نگرايد ما را چون يكماه بر اين برآمد وايشان در نعمت وعافيت بودند ودر كفران نعمت بيفزودند خدايتعالى ملخ را فرستاد ايشان را در افتاد وجمله زرع وميوه وگياه وبرگ درختان ايشان بخورد واز دشت وصحرا و باغها وخانهاى ايشان ودرها و دارها وچوبها وجامهاى وآهنهاى ايشان ميخورد وخانهاشان فرو افتاد وپنداشتى كه چندان كه بيش ميخوردند هيچ سير نمى شدند واز آن ملخ يكى در خانهٔ اسرائيلى نرفت وايشان را نجاييد بنفير بر موسى آمدند وتضرع كردند وگفتند زنهار يا موسى خدايت را دعا كن كه اين بلا از ما بر دارد كه ما بهر حال از اين پس ايمان آريم وفرمان تو كنيم ودست از بنى اسرائيل بداريم وعهد ميثاق وپيمان كردند موسى ع دعا كرد خدايتعالى آن برداشت از ايشان پس از انكه هفت روز مقام كرد با ايشان از شنبه تا شنبه وگفتند موسى ع بدعا كردن بصحرا بيرون شد چو دعا كرد بعصا اشارت كرد بمشرق وبمغرب آن ملخ هم از آنجا كه آمده بودند باز گشتند وپراكنده شدند چنانكه يكى نماند آنجا چو ملخ برفت ايشان بيامدند در زرعها وباغها آمدند بقاياء اندك مانده بود گفتند مصلحت آنست كه بر اين كه مانده است قناعت كنيم وبرخى روزگار كنيم ودين خود نگاه داريم ورها نكنيم وبان عهد نيز وفا نكردند وباسر كار خود در فتند يكماه بر اين بگذشت وايشان آن را فراموش كردند خدايتعالى قمل فرستاد بر ايشان وكيفيت حال آن بود كه خدايتعالى موسى را گفت كه از مصر بدر شو بدهى از دههاى مصر كه آنرا عين الشمس خوانند انجا پشته ايست ريگ روان آنجا دعا كن وعصا بر آن پشته زن تا من آيتى دگر باز نمايم موسى ع بانجا آمد دعا كرد وعصا بر ان پشتهٔ ريگ روان زد خدايتعالى با قمل كرد از انجا برخاستند ودر ان بقاياء زرع وكشت وميوهٔ ايشان افتادند وجمله بخوردند چنانكه پوست زمين باز كردند انگه در ايشان گرفتند ودر جامهاء واندام ايشان افتادند وايشان را ميكشتند وايذا ميكردند در طعام وشراب ايشان مى افتادند وهرچه بنهادندى كه با سر آن شدندى پر شده بودى از قمل باستادند وميان سراها ستونها بر كشيدند وبگچ وبصاروج بگرفتند وطعام وشراب بر بالاى آن بنهادند كه بوقت حاجت فرو گرفتندى پر از قمل شده بود قتاده گفت قمل شپشهٔ گندم بود در گندم ايشان افتاد چون مغز آن بخوردى وبپرداختى بيامدى ودر ايشان افتادى ودر طعام ايشان تا يكى از ايشان ده جريب گندم باسيا بردى سه قفيز باز آوردى وانگه در ايشان واندام وجامهٔ ايشان افتاد وايشان را ميگزيد وايذا ميكرد تا هر موئى كه بر سر واندام ايشان بود وابروها ومژهٔ چشمانشان نماند وخواب وقرار از ايشان بازداشت بيامدند وفرياد خواستند از موسى و جزع وفزع كردند وسوگند گران خوردند كه از اين پس عهد تباه نكنيم وايمان آريم ودست از بنى اسرائيل بداريم ومراد تو حاصل كنيم موسى ع دگرباره دعا كرد خدايتعالى آفت قمل از ايشان برداشت پس از انكه بهفت روز بمانده بود بر ايشان از شنبه تا شنبه چون بلا از ايشان دور شد گفتند اى جادو كاشكى هرگز ما تورا نميديديم

سنگ وریگ وچوب باحیوان میکند بعزت فرعون که ما هرگز باو ایمان نیاریم خدایتعالی ایشانرا یکماه دگر فرو
گذاشت انگه ضفادع بر ایشان گماشت وان جمع ضفدع باشد حیوانی معروفست که در آب باشد واز آب بانگ دارد
وآنرا بپارسی بزغ گویند همه سرای وخانه وجای ایشان از آن پر شد در طعام وشراب هیچ چیز رادست بر نهادند
والا درآنجا ضفدع بود درخوان وسفره وکوزهٔ آب وهر اناٸی که دراو چیزی بود یانبود تاچنان مسلط شد که
یکی از ایشان چون حدیث کردی یکی از ان ضفادع بجستی ودر دهنش شدی وچون دیگ بختندی دیگ از آن پر
شدی چون مرد بخفتی چندان از آن بر اندام وپشت وپهلوی او جمع بود که اگر خواستی که ازاین پهلو بر آن پهلو گردد
نتوانستی واگر کاسهٔ خوردنی در پیش نهادی واگر آردسرشتی یادیگ بختی از آن پر شدی عبدالله عباس گفت ضفدع
بیابانی بود بحسن طاعت ایشان خدای رادر آل فرعون خدایتعالی آرا آبی کرد وباب الف داد چون حال چنین بود برنج
عظیم افتادند دگرباره پیش موسی آمدند وبگریستند وجزع کردند وسوگندان مغلظ یاد کردند که این نوبت خلاف
نکنیم موسی ع دعا کرد وخدایتعالی کشف کرد پس ازانکه یکهفته در آن بودند از شنبه تاشنبه یکماه دیگر برآمد
ایشان از آن کافرتر وطاغی تر شدند خدایتعالی خون بر ایشان گماشت تاآب نیل وجمله آبهای ایشان خون شد خون
صرف وجمله آب چاهها خون شد خون تازه سرخ بفرعون آمدند وگفتند مارا ازاین نوبت محنت عظیم تراست مارا شربت
آب نیست الاخون شد ماازتشنگی میمیریم وخون نمی شاید خوردن فرعون گفت آن سحراست که او کرده است
گفتند سحر چه باشد که ما واسرائیلیان از رودنیل آب میگیریم انچه در اناٸ وسبوی ماست خونست وانچه دراناٸ
ایشانست آبست ایشان آب میخورند وما خون چون کار بر ایشان سخت شد زنان همسایه ازقبطیان بیامدندی و
شربت آب خواستندی ازاسرائیلیان ایشان آب ازسبوی خود بایشان دادندی آب صافی پاکیزه تا درسبوی
اسرائیل بود آب بودی چون بکوزهٔ قبطی رسیدی خون شدی ایشان متحیر بماندند بافرعون شدند فرعون کس
فرستاد قوم اسرائیلیان را حاضر کردند واناٸی بساختند دوجره تاازیك جانب اسرائیلی خورد وازیك جانب
قبطی ازیکجای تاهر دو آب میخوردند انچه اسرائیلی خوردی آب بودی وآنچه بدهن قبطی رسیدی خون
بودی زن قبطی بیامدی وزن اسرائیلی راگفتی ازدهن خود شربت آب دردهن من کن واوازدهن خود آب در
دهن او کردی خون شدی آب رودنیل چون بزرع بنی اسرائیل شدی آب بودی وچون قبطی ازاو بدست یاسبو
برگرفتی خون بودی فرعون علیه اللعنه چنان تشنه شد که پوست درخت تربیاوردندی تااوازآن آبی بمکد آن آب
دردهن او خون شدی هفت روز براین حالت بماندند که هیچ طعام وشراب نخوردند الاخون زید اسلم گفت آن
خون که خدای بر ایشان مسلط کرد خون بینی ایشان بود که بر ایشان مستولی شد درهیچ حال ازاوقات طعام و
شراب وخواب وبیداری بازنه ایستاد قول اول قول عامهٔ مفسران است ومعروف تر آن است که چون بفریاد آمدند
موسی ع دعا کرد خدایتعالی آن برگرفت ایشان وفانکردند نوف البکالی گفت موسی ع بعدازانکه سحره راغلبه
کرد بیست سال دیگر بافرعون بماند ومقامات میکرد واو راواظهار آیات میکرد اینکه خدایتعالی دراین آیه بیان کرد
وماشرح دادیم وازایشان کودکی ایمان نیاورد قوله . فاستکبروا فی الأرض . درزمین تکبر وتجبر کردند وایشان
گروهی بودند مجرمان وگناه کاران . ولما وقع علیهم الرجز . چون عذاب بر ایشان افتاد ولما درمعنی ظرف زمان
ماضی باشد واذا ظرف زمان مستقبل وهم زجر عذاب است فی قول الحسن والقتاده ومجاهد وابن زید وسعید جبیر
گفت طاعون بود وآن عذاب ششم بود وآن چنان بود که چون خدای این آیات که ذکر کرد ازطوفان وجراد وقمل
وضفادع وخون این پنج آیه وعلامت پیاپی بفرستاد وایشان هیچ بهتر نشدند موسی ع گفت خدایتعالی عذابی

وطاعون خواهد فرستادن بر قبطیان میفرماید اسرائیلان را که گوسفندی بکشید ودرهای سرای خود را بدان
خون ملطخ کنید ایشان همچنان کردند قبطیان گفتند چرا چنین میکنید گفتند خدایتعالی عذابی خواهد فرستادن
موسی ع مارا گفت چنین کنید گفتند خدای شما شمارا بان شناسد گفتند مارا چنین فرموده اند این بفرمان خدا
وپیغمبر میکنیم بردگر روز بامداد برخاستند هفتاد هزار آدمی ازقوم فرعون بطاعون بمرده بودند چنانکه دفن
نتوانستند کردن واصل رجز میل باشد ومنه قوله . والرجز فاهجر . ای عبادة الأوثان برای انکه آن میل باشد
ازحق والرجز ارتعاش فی رجل الناقة والرجز نوع من السیر السریع وقیل الرجز رجل القصیر ومنه سمی بحر الرجز
فی الشعر لقصره وقیل لشبهه بذلك النوع من السیر والرجازة مایعدل به الحمل اذا مال وهی ایضاً صوف احمر یزین
به الهودج قالوا گفتند یعنی قبطیان موسی را علیه السلام . ادع لنا ربك . بخوان برای ما خدایت را بما عهد عندك
ابوالعالیه گفت بانچه تورا وصیت کرد عطا گفت بانچه تورا خبرداد مورخ گفت بآنچه تورا اعلام داد سعید
جبیر گفت ومجاهد وابن محیص رجز خواندند بضم را وهما لغتان کالعضو والعضو یعنی دعا کن برای ما بدعوانی
که خدای تورا آموخته است . لئن کشفت عنا الرجز . این لام جواب قسمی مضمر است کأنهم قالوا حقا لئن کشفت عنا
الرجز اوحق کذا بفلان قسم که اگر این عذاب ومحنت را ازما کشف کنی وبرداری بتو ایمان آریم وتورا تصدیق کنیم
وبنی اسرائیل را بتو فرستیم موسی ع میخواست تابنی اسرائیل را ازجنگ وعذاب ایشان برهاند چون موسی ع دعا کرد
وخدای اجابت کرد وعذاب ازایشان برداشت . اذاهم ینکثون . که دیدی ایشان عقیب ان عهد می شکستند
واذا مفاجات است که شرح دادیم وزجاج گفت معنی اوهناك باشد ظرف زمان است که در جای ظرف مکان
استعمال میکنند علی التوسع وقوله . الی اجل هم بالغوه یعنی تابوقت عذاب ایشان ازغرقی که ماوقت زده بودیم ونکث
نقض عهد باشد تشبیها بنکث الغزل وآن تاب بازدادن ریسمان باشد قال الله تعالی . کالتی نقضت غزلها من بعد
قوة انکاثا والنکث الغزل المنقوض ومنه قوله ع لامیر المؤمنین علی ع . انك ستقاتل الناکثین والقاسطین
والمارقین . فانتقمنا منهم ، حق تعالی گفت چون چنین کردند من از ایشان انتقام بکشیدم بانکه ایشان را دردریا
غرق کردم وانتقام کینه کشیدن باشد ویم دریا بود قال ذوالرمه ، دریة ودجی لیل کانهما . یم تراطن فی حافاته
الروم . وقصهٔ غرق فرعون وقومش رفته است طرفی باقی گفته شود ودر سورهٔ یونس انشاالله باهم . بامجازات
راست چنانکه فعلت بك کذا بمافعلت ای بجزاء مافعلت بعوض مافعلت وان مع اسمها وخبرها فی موضع المصدر والمعنی
اغرقناهم بتکذیبهم بایاتنا بدروغ داشتن آیات مارا وغفلت ایشان از آن وانکه ازآن بیخبر بودند وعلم بان حاصل
نکردند ودرضمیر عنها خلاف کردند بعضی گفتند راجع است بایات یعنی غافل بودند از تفکر وتأمل درآیات
وبعضی دگر گفتند از نقمت یعنی ازحلول نقمت بایشان رجوعاً الی قوله فانتقمنا وقول اول قریب تراست انکه
گفت . واورثنا القوم الذین کانوا یستضعفون . گفت پس از انکه فرعون وقومش را دردریا هلاك کرده
بودیم میراث ایشان وآنچه از ایشان باز ماند بقوم بنی اسرائیل دادیم که درزمین مستضعف بودند وضعیف و
درمانده بودند ازدست فرعون وقومش که ایشان را به بندگی گرفته بودند ومقهور وذلیل کرده به بیکار
وبار برایشان وکشتن فرزندان ایشان وانواع مذلات که ذکر آن برفت مشارق ومغارب زمین بایشان دادیم
گفتند جانب شرقی خواست وغربی حسن بصری گفت بجانب شرقی مصر خواست وبجانب غربی شام و
زجاج گفت مراد نه موسی است مراد سلیمان است که او از بنی اسرائیل بود وبر مشارق ومغارب زمین پادشاه شد و
برای آن بلفظ میراث گفت که باز ماندهٔ آن هلاك شدگان بود ازعمالقه وفراعنه . وتمت کلمة ربك الحسنی . وتمام

شدکلمه نیکوتر از خدای تعالی بر بنی اسرائیل بان صبر که کردند یعنی آن وعده که داد که من زمین بشما میدهم
فی قوله ونرید ان نمن علی الذین استضعفو فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین . وحسنی تأنیث احسن باشد
واو صفت کلمه است وبعضی دگر از مفسران گفتند مراد بکلمه نعمت است یعنی نعمت خدای تعالی بر
بنی اسرائیل تمام شد بهلاك فرعون وقومش وقوله بما صبروا . وباء مجازات است وماء مصدریه است یعنی
بصبرهم . ودمرنا ماکان یصنع فرعون وقومه . ودمار بر آوردیم از آنچه فرعون وقومش میکردند از بناها
وهلاك کردیم ان را ودمار هلاك بود ومنه قوله تدمر کل شیء بامر ربها هرچه ایشان بعمرهای دراز کرده بودند
ازهمه چیزها مابیك ساعت ازآن دمار بر آوردیم . وما کانوا یعرشون . و آن بناهای رفیع که میکردند از
قصور ودور واصل العرش الرفیع ومنه العرش السریر الرفیع للملك العظیم وگفتند انچه ایشان می بستند از
جفتها وخیمها در باغها نزهت را ومنه العریش بالان مرغان را از اینجا عریش خوانند که چون جفته بود وروا بود
که ازجهة ارتفاع اورا عریش خوانند وابوعبیده گفت عریش بنا باشد ومنه عروش مکة ای ابنیتها
وابن عامر وابوبکر عن عاصم خواندند یعرشون بضم الراء وباقی قرا یعرشون بکسر راء وهما لغتان یقال عرش
یعرش ویعرش کبطش یبطش ویبطش وجاوزنا ببنی اسرائیل البحر . حق تعالی در این آیه از بلادت و
نکادت وجهالت بنی اسرائیل حکایت کرد وانکه خدای تعالی پس از انکه این همه نعمتها کرد باایشان
و ایشان در کنار دریا گرفتار گشتند وفرعون ازپی ایشان برفت بالشگرهای گران که ایشان را راه گریز
نبود که دریا درپیش بود وقوت مقاومت فرعون نه که لشگر او بیکرانه بود فروماندند وگفتند یاموسی تدبیر ماچیست
خدای تعالی گفت موسی را عصا بر دریا زن عصا بر دریا زد دوازده راه خشك در دریا پیدا شد تاهر سبطی براهی
فروشدند چنانکه گرد سم اسبان ایشان ازمیان دریا در هوا میرفت درمیان دریا بر موسی تحکم کردند که یاموسی
ماچه دانیم که حال برادران ما وخویشان ماچیست که ما ایشانرا نمی بینیم موسی عم دعا کرد تاآب که بشکل دیوار بود
طاق طاق شد تاآنان که بان طرف بودند مینگریدند تا این گروه را که بان طرف بودندی دیدند چون
اینان همه از دریا بر آمدند وفرعون وقومش در دریا حاصل شدند خدای تعالی بفرمود تا آن طاقهاء آب بر
هم زدند ودریا باب مطبق شد وایشان جمله غرق شدند چون بر آمدند گفتند یاموسی ماچه ایمن باشیم
که فرعون هلاك شد یا بجست یا اورا برهانیدند وفردا باما گردد خدای تعالی فرعون را باچهارصد من آهن
سلاح که باخود داشت بر سر اب آورد تا ایشان بدیدند اورا این همه آیات ونعمت خدا که بدیدند چون بر
آمدند در کنار دریا گروهی را دیدند بت پرستان بتان درپیش نهاده آن را سجده میکردند موسی را گفتند یاموسی
مارا نیز خدائی پیدا کن چنانکه ایشان را خدایانند وجاوزنا ببنی اسرائیل بگذرانیدیم بنی اسرائیل را بدریا یقال جاوزت
بفلان مکان کذا فجاوز بحر مفعول اول است وبنی اسرائیل مفعول دویم فاتوا آمدند بر گروهی که
ایشان عکوف واقبال کرده بودند بر بتانی که ایشان را بود گفتند یاموسی مارا نیز خدائی کن چنانکه
ایشان راهست حمزه و کسائی وخلف خواندند یعکفون بکسر کاف وباقی قراء یعکفون بضم کاف دو لغت است
مثل یفسقون ویفسقون واشتقاق واصل بحر از سعه وفراخی باشد ومنه البحر الذی هو الشق ومنه البحیرة للناقة المشقوقة
الاذن وصنم آن باشد از بتان که مصور باشد ووثن انکه نامصور باشد موسی گفت شما جاهل ونادان مردمانید در
خبر است که یکی از جهودی امیرالمؤمنین علی را عم گفت . مادفنتم نبیکم حتی اختلفتم . پیغمبرتان را دفن
نکردید تا بخلاف نکردید بر سبیل طعن امیرالمؤمنین عم گفت اختلفنا عنه لافیه . ما از او خلاف کردیم در او خلاف نکردیم

یعنی در تفسیر کلام او خلاف کردیم نه در نبوت او . ولکن ماجفت اقدامکم من البحر حتی قلتم لنبیکم اجعل لنا
الهاً کما لهم آلهة . و لیکن پای شما از آب دریا خشك ناشده پیغمبرتان را گفتید مارا خدائی کن چنانکه
بت پرستان را خدایانند فکانما القم حجراً پنداشتی سنگی در دهن او گرفتند قوله . ان هؤلاء متبر ماهم
فیه وباطل ماکانوا یعملون . این حکایت قول موسی است که خدای تعالی خبر داد که او بجواب ایشان کرد و گفت اینان
انچه میکنند و در میان آنند از بت پرستیدن در معرض هلاك است ومتبر مهلك باشد من التبار وهو الهلاك
وباطل است انچه میکنند قوله قال اغیر الله ابغیکم الهاً . گفت ایشان را که من برای شما جز خدای که آفرید گار
ومنعم شماست خدای دگر طلب کنم بلفظ استفهام ومعنی تقریع وانکار وبعضی نحویان گفتند تقدیر آن است که
. ابغی لکم الهاً . وحرف جر بیفکندند چنانکه فی قوله . واختار موسی قومه ای من قومه ونصب غیر بر مفعول
به است وبعضی دیگر گفتند بغی متعدی باشد بدو مفعول یقال بغاه الخیر کقولهم اعطاه الخیر وطلب متعدی
بیك مفعول باشد وقول اول درست است ودر نصب الهاً دو وجه است یکی انکه حال باشد دوم انکه
مفعول به باشد وغیر را نصب بر حال باشد لانه صفة مقدمة علی الموصوف وصفت چون بر موصوف متقدم باشد نصب
کنند اورا بر حال کقول الشاعر . لعزة موحشاً طلل قدیم ؟ وهو فضلکم علی العالمین . واو تفضیل داد شمارا
بر مردمان روزگارتان بایاتی ونعمتهائی که داد شمارا معمر روایت کرد از زهری از ابوواقد اللیثی که گفت بارسول الله
بودم پیش غزاة حنین بدرخت سدر بگذشتیم بزرگ سبز نیکو جماعتی گفتند یارسول الله . اجعل لنا هذه ذات انواط
کما للکفار ذات انواط . این درخت مارا بذات انواط کن چنانکه کافران را ذات انواط هست وکافران را درختی بود سدر
پر شاخ که انجا مقام کردندی وسلاحهای خود را از آنجا در اویختندی من النوط والنوط التعلیق یقال ناطه بکذا اذا علقه
فهو منوط به رسول عم گفت الله اکبر این چنانست که بنی اسرائیل موسی را گفتند . اجعل لنا الهاً کما لهم آلهة والذی نفسی
بیده لترکبن سنن من کان قبلکم . بان خدائی که جان من بامر او است که شما بر سنت آنان بروی که پیش از شما بودند . واذ
انجیناکم . اهل شام خواندند . واذ انجاکم علی الخبر الغایب وباقی قرا بلفظ خبر از خود انجیناکم وتفسیر این در سورة
البقره رفته است جز که اشارتی کنیم حق تعالی گفت یاد کن نعمتهای من چون برهانیدیم شمارا از آل فرعون
یسومونکم که بر شما می نهادند من السوم والسوم التکلیف یقال سامه خسفاً ای کلفه ظلماً . سوء العذاب . عذاب
بد از استعباد واستخدام وآنچه شرح دادیم . یقتلون ابنائکم . میکشتند پسرانتان را نافع خود تنها یقتلون بتخفیف
از بناء ثلاثی من قتل یقتل وباقی قراء بتشدید من التقتیل لتکثیر الفعل من کثرة المقتولین وزنان شمارا یعنی دختران را زنده
رها میکردند . وفی ذلکم بلاء . ودر اینمعنی که رفت واشارة باو کرده شد بلائی ونعمتی هست عظیم که از خدای شما وبلا
ابتلا باشد وابتلا وامتحان هم بنعمت باشد وهم بشدت قوله *

وَوٰاعَدْنٰا مُوسٰى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَاَتْمَمْنٰاهٰا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقٰاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقٰالَ مُوسٰى لِاَخِيهِ
ووعده دادیم موسی را سی شب وتمام کردیم انرا بده پس تمام شد وقت پروردگار او چهل شب وگفت موسی مر برادرش
هٰرُونَ اخْلُفْنِى فِى قَوْمِى وَاَصْلِحْ وَلاٰ تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ * وَلَمّٰا جٰاءَ مُوسٰى لِمِيقٰاتِنٰا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ
هرون را که جانشین باش مرادر قوم من وبصلاح آر و پیروی مکن راه بدکاران را وو قتی که آمد موسی مر وقتی را که قرار داده بودیم وسخن گفت با موسی پروردگارش
قٰالَ رَبِّ اَرِنِى اَنْظُرْ اِلَيْكَ قٰالَ لَنْ تَرٰانِى وَلٰكِنِ انْظُرْ اِلَى الْجَبَلِ فَاِنِ اسْتَقَرَّ مَكٰانَهُ فَسَوْفَ تَرٰانِى
گفت پروردگارا بنما مرا تانظر کنم بسوی تو گفت هرگز نه بینی مرا ولیکن بنگر بسوی کوه پس اگر قرار گیرد بجایش پس زود به بینی مرا

فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت اليك وانا اول
پس چون تجلی کرد پروردگارش بکوه گردانیدا اورا ریزه ریزه وافتاده موسی بیهوش پس چون بهوش آمد گفت پاکی تو باز گشتیم بسوی تو ومنم اول گروندگان
المؤمنين * قال يا موسى انى اصطفيتك على الناس برسالاتى وبكلامى فخذ ما آتيتك وكن
گفت ای موسی بدرستیکه من برگزیدم تورا بر مردمان به پیغامهایم وبسخن گفتنم پس بگیر آنچه دادم تورا وبوده باش
من الشاكرين * وكتبنا له فى الالواح من كل شئ موعظة وتفصيلا لكل شئ فخذها بقوة
از سپاس گذاران ونوشتیم برای او درلوحها از هرچیزی نصیحت وتفصیلی را مرهرچیزی پس بگیر آنرا بتوانائی
وأمر قومك يأخذوا باحسنها ساريكم دار الفاسقين * ساصرف عن آياتى الذين يتكبرون
وبفرما قوم خودرا که فروگیرند به نیکوتران زود بنمایم شمارا خانهٔ فاسقان زود باشد که بازدارم از آیتهای خود انهائیکه تکبر میکنند
فى الارض بغير الحق وان يروا كل آية لا يؤمنوا بها وان يروا سبيل الرشد لا يتخذوه سبيلا
در زمین بناحق واگر ببینند هر علامتی نمیگروند بان واگر ببینند راه راست را نگیرند آنرا راه خود
وان يروا سبيل الغى يتخذوه سبيلا ذلك بانهم كذبوا بآياتنا وكانوا عنها غافلين * والذين
واگر ببینند راه گمراهی را فرا گیرند اورا راه این بسبب آن است که ایشان تکذیب کردند به آیتهای ما وبودند از انها بیخبران وآنانکه
كذبوا بآياتنا ولقاء الآخرة حبطت اعمالهم هل يجزون الا ما كانوا يعملون * واتخذ قوم
تکذیب کردند به آیتهای ما وملاقات آخرت نابود شد کردار ایشان آیا جزا داده میشوند مگر آنچه بودند که میکردند وفرا گرفتند قوم
موسى من بعده من حليهم عجلا جسدا له خوار الم يروا انه لا يكلمهم ولا يهديهم سبيلا اتخذوه
موسی از بعد او از زیور فرعونیان گوساله که بدن محض بود مر اورا آواز آیا ندیدند که او سخن نمیگوید ایشانرا ونه راهنماید ایشانرا راهی راست فرا گرفتند اورا
وكانوا ظالمين * ولما سقط فى ايديهم وراوا انهم قد ضلوا قالوا لئن لم يرحمنا ربنا ويغفر لنا
وبودند ستمکاران ووقتیکه گزیدند دستهاشان را ودیدند که ایشان بتحقیق گمراه شدند گفتند هر آینه اگر رحم نکردی مارا پروردگار ما ونیامرزیدی مارا
لنكونن من الخاسرين * ولما رجع موسى الى قومه غضبان اسفا قال بئسما خلفتمونى من
هر آینه بوده باشیم از زیانکاران وچون برگشت موسی بسوی قومش خشمناک اندوهگین گفت قوم را که بدجانشینی کردید مرا از بعد من
بعدى اعجلتم امر ربكم والقى الالواح واخذ براس اخيه يجره اليه قال ابن ام ان القوم
آیا شتاب کردید فرمان پروردگار تانرا و انداخت لوحهارا وگرفت سر برادر خودرا میکشیداورا بسوی خود گفت هرون ای پسر مادرم بدرستیکه قوم
استضعفونى وكادوا يقتلوننى فلا تشمت بى الاعداء ولا تجعلنى مع القوم الظالمين * قال رب
بیچاره دیدند مرا ونزدیک بود که بکشند مرا پس شادان مکردان بمن دشمنان را ونگردان مرا با گروه ستمکاران گفت پروردگارا
اغفر لى ولاخى وادخلنا فى رحمتك وانت ارحم الراحمين * ان الذين اتخذوا العجل سينالهم
بیامرز مرا ومر برادر مرا ودرآور مارا در رحمت خود وتو رحم کننده ترین رحم کنندگانی بدرستیکه آنانکه گرفتند گوساله را زود باشد که برسد ایشانرا
غضب من ربهم وذلة فى الحيوة الدنيا وكذلك نجزى المفترين * والذين عملوا السيئات ثم تابوا
خشمی از پروردگارشان وخواری در زندگانی دنیا وهمچنین جزا دهیم دروغگویان را وآنانکه کردند بدیهارا پس باز گشتند
من بعدها وآمنوا ان ربك من بعدها لغفور رحيم *
از بعد آن و ایمان آوردند بدرستیکه پروردگار تو از بعد آن هر آینه آمرزنده مهربان است

قوله وواعدنا موسى ثلاثين ليلة . مواعده وعده باشد از میان دو کس وبیان کردیم که وعده خبری باشد متضمن خیر وسرور که مخبرله متوقع باشد آنرا در مستقبل ایام اگر گویند چرا ليلة گفت يوما نگفت جواب آن است که

گوئیم حساب عرب بر هلال باشد واهلة در شب پیدا شود تا دانند که این سی روز ماهی است از ماههای عرب اگر گویند چرا ثلثين وعشرا گفت واربعين نگفت بیکبار گوئیم ازاین چند جواب است یکی انکه مراد خدایتعالی یکماه درست بود من اوله وآخره بر تتابع وده روز بر سری از ماهی دگر وگفته اند این سی روز ذوالقعدة بود وآن ده روز تمامی دههٔ ذی الحجه واین قول عبدالله عباس است ومجاهد وابن جریح ومسروق وبیشتر مفسران جواب دوم آنست که خدایتعالی خود اورا چهل روز وعده داد از اصل چنانکه در سورة البقره گفت . وواعدنا موسى اربعين ليلة . جز که اینجا مبعض کرد وانکه فذلك جمله بیاورد گفت . فتم ميقات ربه اربعين ليلة ۰ این قول حسن بصری است جواب دیگر از آن آنست که خدایتعالی اورا در این سی روز روزه فرمود روزه بداشت در آن ده روز عباداتی دیگر واورادی دیگر فرمود اورا آن ده روز برای آن جدا کرد که عبادت دیگر او جدا بود جواب چهارم ازاین آنست که حقتعالی این یکماه سی روز بفرمود انگهان عشر که عشر ذی حجه است تخصیص فرموده است که برای تفضیل وشرف اورا وازشرف او انکه تورية در آن عشر آمد جواب پنجم ازاو آنست که موسی را علیه السلام روزه فرمودند در این سی روز چون موسی؏ سی روز روزه داشته بود بوی دهن او بحسب ظاهر متغیر شد اندیشه کرد که بمناجات میروم نباید تا بوی دهن من چنین باشد مسواك بر گرفت ودهن پاك کرد و گفته اند پوست درختی خوش بوی بخائید تا آن رایحه منقطع شد فرشتگان آمدند وگفتند ما از دهن تو بوی خوش می شنیدیم چون بوی مشك اکنون بر خویشتن تباه کردی جبرئيل آمد وگفت چرا چنین کردی ندانستی که بوی دهن روزه دار بنزدیك خدای از بوی مشك خوشتر باشد . ان خلوف فم الصائم اطيب عند الله من ريح المسك . حق تعالی گفت اکنون ده روز دگر روزه دار تا دهنت همان بوی گیرد وگفتند سبب فتنهٔ آن قوم آن بود جواب ششم آنست که باقر؏ گفت موسی؏ سی روز وعده داد تا بر ایشان آسان آید انکه چهل روز برفت ودر این خلفی و کذبی نباشد برای انکه سی روز داخل بود در تحت چهل چون چهل روز برود سی روز رفته باشد وزیادة علیه جواب هفتم از او آنست که ما بیان کردیم که الفاظ قرآن لطفست چنانکه فهم معنی واستفاده باو از جملهٔ الطافست حق تعالی دانست که انچه گفت مثلاً ، الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين . مکلفان را در این از لطف آنست که اگر گفتی . الم هذا القرآن لا شك فيه بيان للمؤمنين . آن لطف نبودی مع اتفاق المعنى پس چون چنین است خدایتعالی از لطف ومصلحت در انکه چهل بدو بار فرماید موسی را آن لطف شناخت که اگر بیکبار گفتی آن لطف نبودی ونیز چون بار سول علیه السلام حکایت فرمود همچنین برای مصلحت دینی کرد که در تفصیل بود اگر جمله گفتی آن مصلحت نبودی واین جوابی است شافی وشامل بسیار مواضع را واز همه جوابها بهتر وشامل تر فایده را والله اعلم بما اراد . وليلة در هر دو جای نصب او بر تمیز است وبرای آن عشر گفت که ليله وليالى مؤنث است انکه حکایت قول موسی کرد که بمناجات خواست رفتن چه وصایت کرد برادر را وچگونه خلیفه کرد گفت موسی؏ برادرش هارون را خلیفهٔ من باش در قوم ای عجب موسی؏ سی روز یا غایت چهل روزی برود بر انکه تا زود باز آید هارون را بخلیفتی بجای خود می نشاند ومیگوید خلیفهٔ من باش در قوم واورا وصایت میکند بالاصلاح وترك الافساد رسول ما صلی الله علیه وآله وسلم از دار دنیا رخت بجوار ایزدی برد بکلی چنانکه دانست که رجوعش نخواهد بودن بادنیا خلیفتی فرا نداشت برامت ووصایتی نکرد اورا اینت سرسری کاری که کار نبوت وشریعت او بود . اما وصایت او هارون را بقوله ۰ واصلح ولا تتبع سبيل المفسدين . با انکه دانست که او جز آن نکند چنانکه در مثل گفتند . ارسل حكيما ولا توصه رسولى . حکیم فرست ووصیتش مکن دگر انکه انچه

تکلیف او بود این بود که این بگوید و هارون بشنود اگرچه ناگفته همان بودی لعصمته تا ثواب باشد مردورا قوله
. قل رب احکم بالحق . وابو علی گفت این نوبت که موسی رفت آن هفتاد مرد با او بودند که ایشان را موسی بر
گزیده بود تا کلام خدا بشنوند و جواب سؤال رؤیت قوله . ولما جاء موسی لمیقاتنا الایة . حق تعالی در این آیه حکایت
آن کرد که موسی ع بمیقات خدای رفت با آن هفتاد مرد گزیده در تفسیر است که چون خدایتعالی فرعون را
غرقه کرد موسی را وعده داده بود که او را کتابی دهد تا حجتی باشد ایشان را و شرفی و ذکری در میان ایشان و اعقاب
ایشان چون وقت آمد قوم تقاضا کردند خدایتعالی این توریة بموسی فرستاد ایشان آن شنیدند گفتند ما چه دانیم که
این کلام تو است یا کلام بعضی بشر یا کلام جز شما یا کلام خدای ما را باید تا آنجا که میعاد و میقات و مناجات تو است
حاضر باشیم و این کلام از خدای بشنویم موسی ع گفت بار خدایا تو عالم تری بانچه ایشان میگویند حقتعالی گفت
روا باشد بیار ایشان را تا کلام من بشنوند موسی ع بنی اسرائیل را گفت خدایتعالی دستوری داد که انکس که
خواهد از شما با من بیاید و کلام خدا بشنود و ایشان شش صد هزار مرد بودند مردان عام که پیران پیر و نورسیدگان
در آن شمار نبودند موسی ع از ایشان هفتاد هزار اختیار کرد از انکه هفت هزار انکه هفتصد انکه از ایشان هفتاد
و ذلك قوله واختار موسی قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا . و ایشان را بر گرفت با خود بکوه طور برد موسی ع غسل کرد
و جامهٔ پاکیزه در پوشید وهب گفت موسی را در هفتاد حجاب بردند و این هفتاد مرد را وراء حجاب بداشتند
خدای تعالی وحی کرد بموسی ع بکلماتی و کلامی که ذکر آن بیاید بعد از این فی قوله . وکتبنا له
فی الالواح من کل شیء وموعظة الایة . چون ایشان این بشنیدند و خدایتعالی انچه وحی خواست کردن بر موسی
وحی کرد و موسی ع از حجاب بیرون آمد گفت ایشان را کلام خدای شنیدی گفتند کلامی شنیدیم و ندانیم
تا کلام خدای بود یا نه جز که چیزی شنیدیم و ما را هنوز آن شك حاصل است که بود و این شك ما را زائل نشود
جز که خدای را بمعاینه بینیم از خدای درخواه و تا خود را بمعاینه بنماید موسی ع گفت از خدای بترسید
که این نشاید گفتن گفتند چارهٔ نیست موسی ع گفت بار خدایا میدانی تا ایشان چه میگویند و ذلك قوله
یسئلك اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة .
وقوله تعالی لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة . حقتعالی گفت بگو انچه میخواهند موسی گفت رب ارنی انظر
الیك بار خدایا بنمای تا بتو نگرم جواب آمد از قبل رب العزة . لن ترانی . تو نبینی مرا هرگز ولکن انظر الی الجبل
. ولیکن در کوه نگر و آن کوهی بود بزرگتر از آن کوه نبود در مدین آن را زبیر گفتند علی قول السدی و آن آن بود
که گفت چون خدایتعالی گفت من تجلی خواهم کردن بر بعضی کوهها همه کوهها سر بر آوردند مگر کوه زبیر که سر فرو
بر دو گفت مرا محلی ان نباشد که خدای تعالی تجلی نور خود بر من کند حق تعالی گفت بعزة من که جز بر تو نیفکنم
بتواضعت و این علی طریق التمثیل باشد اگر این کوه بر جای خود بماند تو مرا ببینی انکه تجلی فرمود و در معنی تجلی خلاف
کردند عبدالله عباس گفت . ظهر نوره للجبل . نور او بر کوه طور پیدا شد ضحاك گفت حق تعالی بفرمود تا از آن حجابها
چندان نور بتافت که از بینی گاوی بیرون آید عبدالله سلام و کعب الاحبار روایت کردند که چندان نور عرش پیدا کرد
که بسوراخ سوزنی برود و اینان بلفظ عظمت گفتند سدی بمقدار سر انگشتی و مراد انگشت کهین و رفع کرد این
روایت را بانس از رسول ع که او این آیت میخواند انگه انگشت مهین بر بند انگشت کهین گذاشت و گفت این مقدار
نور خدای تعالی تجلی فرمود بر کوه کوه بزمین فرو شد حسن بصری روایت کرد که خدای تعالی وحی کرد بکوه که
تو طاقت رؤیت من نداری کوه بزمین فرو شد و موسی در او مینگرید تا هیچ نماند این اقوال هم علی حذف المضاف

واقامة المضاف الیه مقامه اعنی تجلی ربه ای نور ربه و تجلی بمعنی ظهر وقیل معناه تجلی ربه لاهل الجبل هم بر این طریق
حذف مضاف و اقامة مضاف الیه بجای او کقوله واسئل القریة و بر این قول تجلی مضاف باشد با نام خدای ولکن تجلی
برهان و دلیل باشد برای انکه انچه بدلیل واضح روشن شود جاری مجرای ضروری و مدرکات باشد نه بینی که شاعر
چگونه میگوید . تجلی لنا بالمشرفیة والقنا . وقد کان عن وقع الاسنة نائیاً . و مراد شاعر آن است که تدبیر امر
کارزار را بر او دلیل کرد و راه نمود که مردم را مدبر آن کارزار است با انکه او غایب بود نه بینی که گفت اواز وقع
سنانها دور بود پس مراد تجلی در بیت ظهور بدلیل است و تدبیر و رأی او بعضی دگر گفتند تأویل آیه آن است .
فلما تجلی ربه بالجبل لموسی . برای انکه عرب حروف صفات را بجای یکدیگر براند و معنی آن باشد که ظهر بالجبل
ای اظهر فی الجبل آیة وهو دکه لموسی ع دلت علی انه تعالی لا یری بالابصار ولا یجوز علیه الرؤیة خدای تعالی تجلی
کرد بکوه برای موسی یعنی در کوه آیتی پیدا کرد که موسی بان آیه بدانست که رؤیة بصر بر خدای روا نباشد قوله
تعالی جعله دکاً والدك ابلغ من الدق . کوه را پست کرد بعضی گفتند بزمین فرو رفت چنانکه برفت و بعضی دگر
گفتند ریگ روان شد و این قول عطیة العوفی است کلبی گفت پاره پاره کرد تا کوهها کوچك شد انس مالك روایت
کند از رسول ع در این آیه که او گفت چون خدای تعالی تجلی کرد بکوه بشش پاره شد شش کوه شد سه بمدینه افتاد
احد و ورقان و رضوی و سه بمکه افتاد ثور و ثبیر و حری و اهل کوفه خواندند مگر عاصم جعله دکاء بمد علی وزن
فعلاء و در سورة الکهف عاصم نیز موافقت کرد و تفسیر آن باشد که جعله ارضاً دکاء ای ملساء وقیل شبهه بالناقة الدکاء
وهی مقطوع السنام چون شتر کوهان بریده شده و الدك الدق والدك المستوی من الارض زجاج گفت دکاً ای مدکوکاً
آن را کوفته و پست کرده عبدالله عباس گفت خاك شده و برخی دگر گفتند دك بمعنی داك است مصدر بمعنی فاعل ای
یدك بعضه بعضاً ویدقه قال الاغلب . هل غیر غار دك غاراً فانهدم . وقال حمید . یدك ارکان الجبال هرمه . یخطر
بالبیض الرقاق مهمه . بیشتر مفسران بر آنند که آن را ریگ روان کرد تا در جهان میرود تا روز قیامت و بر جای قرار
نگیرد . وخر موسی صعقاً . موسی بیفتاد و بیهوش بیشتر بر اینند وقتاده گفت میتاً بمرد و این قول درست نیست
برای ظاهر قرآن که حق تعالی گفت . فلما افاق . چون باهوش آمد و این مغشی علیه را گویند و اگر مرده بودی
گفتی فلما احی کلبی گفت این سؤال روز پنجشنبه بود در روز عرفه موسی را روز آدینه که عید نحر بود توریة دادند وهب
گفت چون موسی ع سؤال رؤیت کرد خدای تعالی ابری و ضبابی فرستاد با رعد و برق و صواعق تا گرد آن کوه
در آمدند فرشتگان آسمان را گفت روی بر موسی اعتراض کنید تا چرا این سؤال کرد و فرشتگان روی بموسی
نهادند از چهار سوی کوه تا از جانب چهار فرسنگ بگرفتند اول فرشتگان آسمان دنیا آمدند بر صورت گاوان و زرا
دهن ایشان بتسبیح و تهلیل میدمید با وازهای چون آواز رعد انگه فرشتگان آسمان دوم آمدند بر صورت شیران ایشان را
جلبه بود و آوازی عظیم بود بتسبیح و تهلیل موسی ع بترسید و لرزه بر اندام او افتاد و هر موئی که بر اندام او بود
برخاست از ترس و گفت بار خدایا استقالت کردم و پشیمان شدم مرا از این هول بکرم برهان حبر و فرشتگان و
رئیسان گفتند یا موسی صبر کن بس زود بجزع آمدی انکس که آن خواهد که تو خواستی از این صابرتر
باش تو هنوز چه دیدهٔ از بسیاری اندك دیدهٔ انکه فرشتگان آسمان سیم آمدند فرود بر صورت کرکسان آواز ایشان بتسبیح
و تهلیل بلند شد چنانکه نزدیك بود که کوه بدرد گفتی درفش آتشی اند برنگ آتش بودند انگه فرشتگان آسمان چهارم
فرود آمدند و ایشان با هیچ جانور نماندند بمانند درفش آتش بودند برنگ آتش بودند و بخلقت برف بودند و آواز
تسبیح و تهلیل بر گشاده بیش از فرشتگان پیشین انگه فرشتگان آسمان پنجم آمدند بر هفت لون موسی ع نتوانست که

در ایشان نگرد از شدت خوف بر جای بماند گریستن گرفت و اندامش مرتعش شد هم این خبر فرشتگان گفت مکانك بر جای باش تا چیزی بینی که طاقت نداری آنکه فرشتگان آسمان ششم آمدند و خدا ایشان را گفت بروید و بر آن بندهٔ من اعتراض کنید که خاست که مرا بیند ایشان آمدند بر صورت و خلقتی عجیب در دست هر یکی درختی از آتش چند درخت خرما و لباس ایشان چون درفش آتش هر گه که تسبیح کردند این همه فرشتگان جواب دادندی و تسبیح ایشان این بود سبوح قدوس رب العزة ابداً لا یموت ، موسی ع را خوف از حد بگذشت و زبان برگشاد با ایشان بتسبیح و گفت بار خدایا بنده ات موسی پسر عمران را فراموش مکن و با خود درهامکن بار خدایا ندانم که از این میدان جان بکناره برم یا نه بار خدایا اگر بروم بسوزم اگر بایستم بمیرم رئیس فرشتگان گفت یا موسی صبر کن آن را که خواستی همانا خوفت بغایت رسید و دلت را قرار نماند آنکه حقتعالی فرشتگان آسمان هفتم را گفت حجاب بردارید و اندکی از نور عرش من بموسی نمائید ایشان حجاب برداشتند و از نور عرش ماشاءالله بموسی نمودند چون بر کوه تافت کوه پاره پاره شد و خاك گشت و هر سنگی و درختی که پیرامن او بود پست گشت از عظمت آن اندکی نور عرش فذلك قوله . فلما تجلی ربه للجبل جعله دکاً وخر موسی صعقاً . و موسی بیفتاد و بیهوش شد بنداشتی که روح ندارد و فرشتگان آواز بتسبیح و تهلیل بلند کردند و حقتعالی آن سنگی که موسی بر آن بود برداشت و بلند کرد تا موسی سوخته نشود و صاعقه آمد از آسمان آتشی عظیم و آن هفتاد کس را که این خواسته بودند بسوخت و خدای تعالی بلطف و رحمت موسی را دریافت چون باهوش آمد گفت بار خدایا توبه کردم و ایمان از سر گرفتم و بدانستم که کس تو را نه بیند و هر که نور تو بیند و فرشتگان دلش در بر نماند . فما اعظمك واعظم ملائکتك . چه بزرگواری تو و چه بزرگ اند فرشتگان تو . انت رب الأرباب واله الآلهة وملك الملوك لا یعدلك شیء ولا یقوم لك شیء رب تبت الیك الحمد لله لا شریك لك رب العالمین . این خبر امام اصحاب الحدیث ابواسحق احمد بن محمد بن ابراهیم الثعلبی آورد در کتاب العرایس فی المجالس و یواقیت التیجان فی قصص القرآن و من برای آن آوردم که خبر غریبست و در او حجت است مارا اول آنکه او مثبت رؤیت است و آنکه سؤال رؤیت را چندین تهویل و تعظیم نهاد ای عجب موسی از سر امتحان نه از سر ایمان نه از قبل خود بل از زبان آن گروه نادان سؤال رؤیت کرد جواب بنص قرآن لن ترانی آمد و حال بر آن جمله که شرح رفت و موسی بیهوش بیفتاد از اهوال و کوه بر جای نماند تا سفیان گفت جعله دکاً حق تعالی کوه پاره پاره کرد و از جای برداشت و در دریا انداخت هنوز فرو میشود تا بروز قیامت خواهد شدن و آن مقرحان بصاعقه بسوختند ندانم تا آنجا که دیدار حقیقی باشد کی بیند و که تواند که بماند و یا نیز پس از این همه که زهره دارد که این سخن را بر زبان راند سبحان الله اندیشه نکنی که تسبیح فرشتگان آسمانها در چنین حال نه دلیل تنزیه و تقدیس او کند از آنکه چشم بینندگان او را در یابد و باور رسد و اگر گوئی که آن در خبر است گوئیم در خبر تو است و از اثر تو است و در دفتر تو است تسبیح موسی در قرآنست باری . سبحانك تبت الیك . این تنزیه بچه در خور است انجا یعنی زن نداری و فرزند نگیری و با کس نمانی و ظلم نکنی انجا این لایق نیست معنی جز این نباشد تا سخن متناسب شود که منزهی از آنکه چشم بینندگان و ادراك مدرکان و حاسهٔ بصر و دیدار دیدهٔ سر بتو رسد . انت کما اثنیت علی نفسك فی کتابك المنزل علی نبیك المرسل سید الأخیار و امام الأبرار محمد المختار ، لا تدرکه الأبصار و هو یدرك الأبصار . هم در این کتاب آورد و اقدی گفت چون موسی ع بیهوش افتاد آن فرشتگان آسمانها گفتند . مالابن عمران و سؤال الرؤیة ، پسر عمران تو را با سؤال رؤیة چکار کرانده دل نه اختیار است ترا با آنکه نه کار است چه کار است تو را همانا اگر دستوریش بودی در خلال آن احوال بگفتی که دانستم که این تمنای محال خود کار کسی بود که کارش نبود هم در این کتاب آورد و هم در تفسیرش که چون موسی ع بیفتاد

بیهوش آن فرشتگان می آمدند و لگد در او میزدند و میگفتند . یابن النساء الحیض اطمعت فی رؤیة رب العزة . ای پسر زنان حیض رسیده طمع داشتی تا خدای عزیز را ببینی و این خبر اگرچه بنزد ما واهی و ضعیف است چه از گفتهٔ مخالف است بر او آوردم تا بر او حجت باشد اگر خطاب فرشتگان با چو موسی پیغمبری کریمی کلیمی مقربی این باشد که شنیدی با آنکه او حاکی بود ، ولیس علی الحاکی حرج ، پس جواب آنکس که از میان جان و صمیم اعتقاد و عقد ضمیر گوید چه بود اگر شکایت تا انجا رسید که می شنوی تا نکایت خواجه تا کجا خواهد رسید اگر گویند این آیه دلیل جواز رؤیت میکند از آنجا که موسی ع از خدا بخواست و اگر محال بودی چنانکه شما گفتید موسی ع از آن بزرگتر است که سؤال محال کند نه بینید که از او نکو نیاید که از خدای در خواهد تا اتخاذ صاحبه و ولد کند زن کند و فرزند آرد و بخسبد و ظلم کند اگر این محال بودی همچنان نیکو نیامدی در عقل و شرع گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه این سؤال نه موسی کرد از تلقاء نفس خود بل سؤال قوم بود چنانکه قرآن بان ناطق است و در اخبار مشروح از جملهٔ آیتها که دلیل این قول است قوله . یسئلك اهل الکتاب ان تنزل علیهم کتاباً من السماء فقد سألوا موسی اکبر من ذلك فقالوا ارنا الله جهرة وقوله وقالوا لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة . دیگر آنکه صاعقه ایشان را گرفت فی قوله فاخذتهم الصاعقة بظلمهم و قوله فلما اخذتهم الرجفة وقوله بما فعل السفهاء منا . این معنی حوالت با سفیهان کرد و مانند این بسیار است و چون سؤال قوم باشد با و تمسکی نبود مخالف را اگر گویند اگر سؤال قوم بودی نگفتی ارنی انظر الیك و نه جواب آمدی او را لن ترانی گوئیم چنین عادت باشد که آنکه سفیر قومی باشد چون با پادشاهی خطاب کند از خود گوید و اگر شفاعت کند منت بر خود گیرد و گوید این منت بر من است و تو این نعمت با من میکنی و تو در من نگر و مانند این الفاظ برای آنکه ایشان را آنقدر نباشد که ذکر ایشان کنند و این ظاهر است اگر گویند بر این قاعده شاید که مستحیلات خواهد از زبان قوم چون تجسم و نزول و صعود و مانند آن گوئیم از این دو جواب است یکی آنکه روا باشد که خواهد چون داند که در جواب از قبل او تعالی صادر شود لطف خواهد بودن بعضی مکلفان را و حسم مادهٔ شبهت خواهد فتادن و از جمله وجوه که در جواب سؤال اول گفتند در اصل مسئله یکی اینست که موسی ع این سؤال کرد از خدای تعالی با آنکه دانست که این بر خدای محال است ولیکن چون دانست که بجواب او شبهت برخیزد و حسم مادهٔ شبهت در جوابی باشد که از قبل رب العزت بود سؤال کرد و غرض جنس صدور الجواب عنه تعالی و بیان این آنست که در اخبار آمد که بنی اسرائیل گفتند یا موسی از خدای بپرس تا او بخسبد یا نه موسی گفت بروی محال میگوئید که خواب بر خدای تعالی روا نباشد گفتند تو بپرس تا چه جواب آید موسی ع گفت بار خدایا دانی که چه میگویند حق تعالی وحی کرد بموسی و گفت این سائلان را بر خود حاضر کن و دو قدح پر آب کن و بر دست گیر تا ایشان را این حال روشن شود موسی ع همچنین کرد که یکساعت بود خواب بر او غالب شد دستش بر هم آمد قدحها بشکست و آب بریخت از خواب در آمد قدحها شکسته بود و آب ریخته بود جبرئیل آمد و گفت خدای میگوید که اگر من بخسبم آسمان و زمین که نگاه دارد که تو دو قدح نگه نمی توانی داشت ایشان را تنبه حاصل شد و شبهت زایل جواب دیگر از سؤال دوم آنست که فرق است میان سؤال رؤیت و سؤال تجسم و صاحبه و ولد برای آنکه علم بصحت سمع ممکن بود با جواز رؤیتی که اقتضای تشبیه و تجسم نکند و با آن چیزها شك در آن صحت سمع درست نباشد پس سؤال از آن نشاید تا کند برای آنکه جواب شافی نبود او را چون بداند که او صادق است در اقوال اش و کذب و قبح در اقوال و افعال او روا نباشد پس این فرق است میان سؤال رؤیت بر وجهی که اقتضاء تشبیه نکند و سؤال آن چیزها دیگر که اقتضاء تشبیه و تجسم کند و جواب سیم در اصل مسئله آنست که مراد برؤیت علم ضروریست چنانکه ابراهیم ع گفت . رب ارنی کیف تحیی الموتی

ای اعلمنی ذلك علی وجه لایتخالج فیه شك . ورؤیت بمعنی علم شایع است در قرآن وکلام عرب قال الله تعالی . الم تر کیف
فعل ربك باصحاب الفیل الم تر کیف فعل ربك بعاد الم تر الی ربك کیف مد الظل الم تر الی الملأ من بنی اسرائیل الی مالا یحصی
کثرة قال الشاعر. رایت الله اذ سمی نزاراً . واسکنهم بمکة قاطنینا . خدای تعالی جواب داد که ان معرفتی است که در دنیا
با تکلیف حکمت مانع باشد از آن بر آن وجه مراد در دنیا ندانی جز بدلیل بمعرفت من راه نباشد این جوابهاست از سؤال
ایشان اما آیه جز انکه در او شبهه نیست بر اثبات رؤیت در او چند دلیل است بر نفی رؤیت منها قوله لن ترانی ولن نفی
مستقبل را باشد برای انکه افعال منقسم است باقسام زمان ماضی وحال واستقبال برای هریك حرفی نهادند عرب که
نفی آن فعل باو کنند ما نفی ماضی راست وکذلك لم ولا نفی حال راست ولن نفی مستقبل را باتفاق اهل لغت وچون
قیامت مستقبل است حال نیست وماضی لا بد باید تا نفی متناول بود او را والا کلمه از فایده خالی بشود اگر باز آیند وگویند
چگونه گفتی که لن نفی مستقبل است وخدای میگوید . ولن یتمنوه ابداً بما قدمت ایدیهم . ایشان هرگز تمنای موت
نکنند وانکه در قیامت تمنای مرگ میکنند فی قوله تعالی حکایة عنهم . ونادوا یامالك لیقض علینا ربك . ای مالك بگو
تا خدای تو جان ما بر دارد پس تمنای مرگ کنند در قیامت باانکه خدای نفی کرد از ایشان این معنی بلن چرا نشاید که
آیت رؤیت همچنین باشد گوئیم اگر آیت تمنا مارا با ظاهر رها کردندی همچنین گفتمی ولیکن قرینه مخصص است اینجا
وآن قوله . بما قدمت ایدیهم . گفت بانچه ایشان کرده اند هرگز تمنای مرگ نکنند ترس آن را که انجا شوند که ایشانرا
بر اعمال جزا کنند پس برای این قرینه تخصیص عموم وقت کردیم بدنیا دون آخرت در آیت رؤیت این مخصص نیست
دگر انکه از کجا که آنان که این گویند . ونادوا یامالك لیقض علینا ربك . این جماعت باشند که خدای خبر داد از ایشان
که تمنای مرگ نکنند چرا نشاید که جز ایشان گروهی دگر باشند چه این جماعت مخصوص بودند از جهودان
وآن جماعت کافران ومشرکانند نه بینی که خدای تعالی درعقب آیه گفت . ام یحسبون انا لا نسمع سرهم ونجویهم .
واین اعتقاد جهودان باشد که خدای سر ایشان نشنود واز دل ایشان نداند دلیل دیگر از آیت بر نفی رؤیة قوله . ولکن
انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی . وجه استدلال از او آنست که خدای تعالی گفت در کوه نگر اگر بر
جای بماند مرا ببینی والا نه بینی ومعلوم است که کوه بر جای نماند بل پاره پاره شد ومتلاشی شد وبیك روایت بزمین
فرو شد وبهیچ حال بر جای نماند چنانکه بیان کرده شد وهر امری که معلق بکنند بشرطی موقوف باشد وجود و
عدمش بر آن شرط اگر شرط حاصل شود مشروط حاصل شود واگر شرط حاصل نشود مشروط حاصل نشود
تا فرق باشد میان مطلق ومشروط وطریقی دگر در این وجه آن است که خدای تعالی نفی قرار کرد از کوه در حالی که
مضطرب ومتدکدك بود برای انکه نشاید که نفی سکون کند در حالی که ساکن باشد در وجه این کلام معنی ندارد پس
از روی قسمت متردد جز این نماند که اگر کوه ساکن شود در حال اضطراب وحرکت وسکون او در حال تحرك
محال باشد پس انچه باو تعلیق کنند هم محال باشد وبیان این آنست که از دو وجه بیرون نیست یا آن خواست که استقر
الجبال مکانه فی حال تدکدکه اگر گویند اول خواست نه کلام حکیم باشد که گوید اگر ساکن در حال سکون که سکون
خود حاصل بود ومشروط جز در مستقبل نشود از روی قسمت متردد این نماند که اگر قرار گیرد در حال تزلزل و
تدکدك وآن محال است که جسمی هم ساکن باشد وهم متحرك هرچه بر او موقوف کنند وباو تعلق کنند هم
محال باشد ای عجب هر صحیحی که تعلیق کنند بمحال محال باشد چون محال بمحال تعلیق کنند چه شود حق تعالی
گفت ولا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط . کافران ببهشت نشوند تا شتری بسوراخ سوزنی نشود دخول
جنة از کافران مستحیل نیست عقلا چون بمحال بازبست محال باشد رؤیت قدیم تعالی محال است از انجا که نه جسم است

ونه لون ونه بصفت اجسام والوان است چون بمحال بازبندد صحیح خواهد شد دلیل دیگر از این آیه قوله . فلما
تجلی ربه للجبل جعله دکاً وخر موسی صعقاً . چون خدای تعالی تجلی کرد نور او یا امر او بر کوه فتاد کوه پاره پاره
شد وموسی بیهوش شد وبیفتاد وبر قولی بمرد اگر بظهور کمتر جزوی از نور عرش او این باشد همانا بظهور او
چشمها را تعالی علواً کبیراً خلایق وبهشت ودوزخ نیست شود دلیل دیگر قوله سبحانك برای انکه تنزیه خدای
عقیب این گفتار الا از این نباشد دون سایر مطاعن تا سخن متناسب بود دلیل دیگر قول موسی عم . انی تبت الیك .
اگر رؤیت او واعتقاد آن ایمان است پس موسی از ایمان چگونه توبه کرد وتوبه موسی احسن احوالها ان باشد که حمل
کنند آن را بر فزع با خدای تعالی با خشوع واستکانت از چیزی که ترك او اولی وتوبه همه پیغمبران بر این وجه باشد
باانکه بنزدیك جمله امت توبه ایشان از صغیره باشد یا کبیره ومثبتان رؤیت کبیره روا ندارند توبه عقیب این محمول
نبود الا دون سایر معاصی پس بهر حال یا کبیره باشد این سؤال یا صغیره تا توبه از او درست آید بنزدیك ایشان و
نزدیك ما از فعلی بود که ترك آن اولی تر بود وانچه از باب اعتقاد ودیانت بود باتفاق بخلاف این بود وتوبه از او کفر
بود ودلیل دیگر از این آیه قوله . وانا اول المؤمنین . ومن اول مؤمنانم تفسیر چنین دادند عامه مفسران این را از
عبدالله عباس وحسن بصری وقتاده ومجاهد وابن زید وغیرهم که من اول مؤمنانم از قوم خود باانکه هیچ خلق تورا
نخواهد دیدن دلیل دیگر از این قصه گرفتن صاعقه آنانرا که رؤیت ایشان خواسته بودند بر حقیقت اگر آنان که شاك
بودند در جواز رؤیت سؤال کردند تا بدانند که رؤیت بر او رواست یا نه مستحق آتش صاعقه شدند آنانکه در اعتقاد
قاطع باشند بر انکه او مدرك است بحاسه بصر همانا مستحق آتش دوزخ باشند این وجوهی است در استدلال از آیه
بر انکه مدرك نیست خدای تعالی بحاسه بصر جنید را پرسیدند که چگونه گفت موسی عم که من اول مؤمنانم وپیش از او
مؤمنان بودند گفت مرادش آن بود که چون اول انکس که سؤال رؤیة کردم من بودم وپیش از من کسی نکرده بود اول
کسیکه ایمان آورد بعد از سؤال وسماع الجواب بانکه خدای تعالی را نتوان دیدن منم عبدالله عباس گفت چون موسی بکوه
طور شد بمیقات حق تعالی او را گفت بچکار آمدۀ وچه میجوئی گفت بطلب هدی آمده ام حق تعالی گفت یافتی ای موسی
انگه موسی گفت بار خدایا از بندگان کرا دوستر داری گفت انکه مرا یاد دارد وفراموش نکند گفت بار خدایا
کدام بندۀ تو قاضی تر است گفت انکه حکم بحق کند ومتابعت هوا نکند گفت بار خدایا کدام بندۀ تو عالم تر است گفت انکه
علم مردمان با علم خود اضافه کند تا علم کلمتی شنود که او را بهدی راه نماید واز هلاك برگرداند عبدالله مسعود گفت چون
خدای تعالی موسی را نزدیك کرد او بر نگرید بندۀ را دید در سایه عرش گفت بار خدایا آن بنده کیست گفت بندۀ که
مردمان را حسد نبرد بانچه خدای تعالی بایشان دهد ونیکوکار است با مادر وپدر سخن چینی نکند گفت بار خدایا
گناهان من گذشته وآینده وانچه درمیان آنست بیامرز وانچه تو از من بهدانی بار خدا پناه بتو میدهم از وسوسه
نفس واز سوء عمل حق تعالی گفت کفایت کرد تو را آن گفت بار خدایا کدام عمل دوستر داری گفت انکه بنده مرا
یاد دارد وفراموش نکند گفت بار خدایا از بندگان تو کدام نیکو عمل تر باشد گفت انکه زبانش دروغ زن نباشد و
دلش فاجر نباشد وفرجش زانی نباشد مؤمنی باشد نیکو خوی گفت بار خدایا کدام بندۀ تو بعمل بدتر باشد گفت فاجر
بدخوی بروز بطال باشد وبشب مردار قوله . قال یاموسی انی اصطفیتك علی الناس برسالاتی وبکلامی . حق تعالی
در این آیه حکایت آن کرد که موسی را گفت چون از مناجات فارغ شد گفت خدای تعالی موسی را من تورا بر
گزیدم برسالات وپیغامهای خود بر مردمان وتورا تخصیص کردم از همه خلقان جهان در تحمل رسالات واداء آن بخلقان
اهل مدینه وروح خواندند . برسالتی علی التوحید باقی قرا برسالاتی علی الجمع قوله . فخذ ما اتیتك . بستان انچه

بتو دادم واز جمله شاکران باش بر آن یعنی توریة وشریعت وبیان که دراو بود واین آیه بر سبیل منت فرمود خدای تعالی بر موسی عبدالله عباس روایت کرد از رسول صم که گفت چون خدایتعالی موسی را الواح داداو در الواح نگرید گفت بار خدایا کرامتی دادی مرا که کس راندادی پیش از من خدایتعالی گفت . انی اصطفیتك علی الناس برسالاتی وبکلامی فخذ ما آتیتك وکن من الشاکرین . انچه من تورا دادم بستان ونگاه دار بجدّ و محافظت وچنان ساز که بر دوستی محمد صم پیش من آئی موسی گفت بار خدایا محمد صم کیست گفت احمد است انکه من نام او بر عرش نقش کرده ام پیش از انکه آسمان وزمین آفریدم بدو هزار سال وپیغمبر من است وصفی وحبیب من است وگزیدهٔ من از خلقان من واورا دوستر دارم از جملهٔ خلقان وجملهٔ فرشتگان موسی گفت بار خدایا چون محمدرا بنزدیك تو این منزلت دارد هیچ امت هستند از امت او فاضلتر گفت یاموسی فضل امت او بر دیگر امتان چنان است که فضل من بر خلقانم موسی ٤ گفت بار خدایا کاشکی من ایشان را بدیدمی گفت یاموسی تو ایشان را نه بینی واگر خواهی که آواز ایشان بشنوی من تورا بشنوانم گفت بار خدایا خواهم حق تعالی گفت یاامت محمد جواب دادند از اصلاب آباء وارحام امهات و گفتند . لبیك اللهم لبیك ان الحمد والنعمة لك والملك لاشریك لك لبیك . انکه حق تعالی گفت ای امت محمد . ان رحمتی سبقت غضبی . رحمت من سابق شد خشم مرا وعفو من عقاب مرا بدادم شمارا پیش از انکه از من خواستید واجابت کردم پیش از انکه مرا بخواندید وبیامرزیدم شمارا پیش از انکه در من عاصی شدید هر که روز قیامت آید و گواهی دهد که من یکی ام و محمد صم بنده ورسول من است ببهشت شود اگر چه گناهان او از کف دریا بیش باشد وذلك قوله . وماکنت بجانب الطور اذ نادینا الآیة . سعید بن عبدالرحمن المعافری گفت از پدرش که کعب الاحبار روزی حبری را دید از احبار جهودان که میگریست گفت چرا میگریئی گفت بعضی کارها یاد آمد مرا کعب گفت بان خدای که آفرید تورا اگر من تورا بگویم که چرا میگریئی وتو دانی که چنان است بامن راست بگوئی گفت آری گفت بخدای بر تو در توریة یافتی که موسی ٤ گفت بار خدایا من در کتاب خود ذکر امتی می یابم که بهترین امتان باشند که امر معروف کنند ونهی منکر کنند وبکتابهای اول وآخر ایمان آرند وبا اهل ضلالات قتال کنند تا با دجال اعور قتال کنند بار خدایا ایشانرا از امت من کن حقتعالی گفت ایشان امت محمد اند حبر گفت همچنین است گفت می یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا من ذکر جماعتی میبایم که ایشان حمد تو کنند ومراقبت آفتاب کنند برای اوقات نماز وچون بر کاری عزم کنند گویند فلان کار بکنیم انشاءالله بار خدایا ایشانرا از امت من کن حقتعالی گفت ایشان امت احمد اند حبر گفت همچنین است گفت می یابی در توریة که موسی گفت بار خدایا من ذکر امتی میبایم که ایشان صدقات وکفارات بخورند وروا باشد ایشانرا وامتان پیش صدقات وقربات خود بنهادندی تا باتش بسوختندی وموسی علیه السلام از صدقات بندگان وپرستاران خریدی وآزاد کردی وآنچه بماندی چاهی قعیر بکندی ودر انجا انداختی تا راجع نشود بانکه داده بودی واین امت مستجیب باشند ومستجاب باشند وشافع ومشفوع باشند بار خدایا ایشانرا از امت من کن حقتعالی گفت ایشان امت محمد اند حبر گفت هم چنین است کعب گفت میابی در توریة که امتی باشند که چون بر بلندی شوند تکبیر کنند وچون به نشیبی فروشوند حمد خدای کنند خاك طهور ایشان باشد وزمین مسجد ایشان هر کجا باشند از جنابت بخاك طهارت کنند چون آب نیابند وروز قیامت اغر محجل باشند از آثار وضو بار خدایا ایشانرا از امت من کن گفت ایشان از امت احمد اند گفت بار خدایا در توریة صفت امتی میبایم که چون همت کنند که طاعتی بکنند هنوز ناکرده یکی را یکی بنویسند وچون بکنند یکی را ده بنویسند تا بهفتصد وچون همت کنند بسیئتی ونکنند چیزی بر ایشان ننویسند وچون بکنند یکی را یکی بنویسند بار خدایا ایشانرا از امت من کن گفت ایشان امت

محمد اند گفت بار خدایا در توریة صفت امتی میبایم که ایشانرا امت مرحومه خوانند ضعیفان باشند کتاب بمیراث بر گیرند بعضی از ایشان ظالم النفسه باشند وبهری مقتصد وبهری سابق بالخیرات وجملهٔ ایشان مرحوم باشند ایشانرا از امت من کن گفت ایشان از امت محمد اند گفت بار خدایا در کتاب قومی را میبایم که مصحفهاشان دلهاشان باشد ولباس اهل بهشت پوشند در نماز صف کشند در مسجدها چون صفهای فرشتگان آواز ایشان در مساجد بتسبیح وتهلیل چون دوی نحل باشد از ایشان کس بدوزخ نرود که آنجا بماند همیشه ایشانرا از امت من کن گفت ایشان از امت احمد اند چون موسی عجب بماند از چیزهائیکه خدای نهاده بود امت محمدرا گفت پس بار خدایا مرا از امت محمد کن خدایتعالی این سه آیه داد اورا قوله . قال یاموسی انی اصطفیتك علی الناس برسالاتی و بکلامی الی قوله ساریکم دار الفاسقین این دو آیه است وآیة دیگر قوله ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون . موسی دلخوش گشت قوله . وکتبنا له فی الألواح الی آیه . حق تعالی در این آیه بر سبیل منت گفت ما بنوشتیم در الواح برای موسی موعظتی وپندی ابن جریج گفت الواح موسی از زمرّد بود ربیع انس گفت از تگرگ بعضی دیگر گفتند خدایتعالی جبرئیل را گفت تا از عدن بیاورد کلبی گفت از یاقوت سرخ بود وهب گفت از سنگ سخت بود که خدای نرم کرد برای او تا ببرید بدست خود وبشکافت بانگشتان خود موسی ٤ صریر قلم آن می شنید که بر لوح میرفت بکلمات عشر واین در اول ذوالقعده بود وطول الواح چون طول موسی بود مقاتل گفت کتابة الواح چون نقش نگین بود وربیع انس گفت توریة چندان بود که بارهفتاد شتر یك جزو را بیکسال توانستی خواندن وکس نبود که جمله برخواندی الا موسی ٤ ویوشع وعزیر وعیسی وحسن بصری گفت این آیه که قوله . وکتبنا له فی الألواح من کل شیء موعظة وتفصیلاً . در توریة هزار آیتست وهب ومقاتل گفتند از آنچه در الواح بود که انی انا الله الرحمن الرحیم . هیچ چیزرا بانباز من مکنید در آسمان وزمین که آن همه خلق من است وراه مزنید وسوگند بدروغ مخورید بنام من که هر که او سوگند خورد دروغ بنام من اورا تزکیه نکنم وخون ناحق مکنید وزنا مکنید ودر مادر وپدر عاق وعاصی مشوید جماعت دیگر مفسران گفتند معظم آیات الواح این بود و مدار هر شریعت بر این است . بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله الملك الجبار العزیز القهار لعبده ورسوله موسی بن عمران سبحنی وقدسنی لااله الا انا فاعبدنی ولاتشرك بی شیئاً واشکرلی ولوالدیك الی المصیر احییك حیوة طیبة . تسبیح وتقدیس من کن خدای نیست جز من وشرك میار بمن چیزی وشکر من شکر مادر وپدر که باز گشت بامن است تا زندگانی خوش دهم تورا وخون ناحق مریز که بر تو حرام کرده ام والا آسمان وزمین بر تو تنگ شود وبنام من سوگند دروغ مخور که من توفیق ندهم آنرا که اومرا ونام مرا تعظیم نکند وگواهی مده الا بانچه گوشت شنیده باشد وچشمت دیده ودات دانسته که من فرداء قیامت اهل گواهی را بدارم وایشانرا از گواهی بپرسم وبر مردمان حسد مبر بفضلی که من ایشانرا داده ام وروزی که حاسد عدوّ نعمت من باشد وگرفتار در نقمت من وزنا مکن ودزدی مکن تاروی رحمت از تو باز نگیرم ودر آسمان بر تو نه بندم وبرای جز من ذبیحه مکن که هیچ قربان از زمین بر آسمان نشود که بنام من نکشته باشند وبازن همسایه غدر مکن که مقتی عظیم است بنزدیك من و بمردمان آن خواه که بخود خواهی این نسخه ده آیة است که در الواح بود خدایتعالی این خصال جمع کرد در هژده آیه از سورهٔ بنی اسرائیل نهاده فی قوله . وقضی ربك الا تعبدوا الا ایاه وبالوالدین احساناً الی قوله ذلك مما اوحی الیك ربك من الحکمة . انکه جمع کرد این را در سه آیه در سورهٔ انعام فی قوله . قل تعالوا اتل ما حرم ربکم الی قوله ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون . موعظة . مصدر باشد بمعنی الوعظ وتفصیلاً لکل شیء وتفصیل هر چیزی از حلال و

حرام وحدود واحکام . فخذها بقوة . بستان آنرا بقوة مقاتل گفت بجدّ ومواظبت ضحاك گفت بطاعت و
قیل بجد واجتهاد وقیل بصحت وعزیمت بجد تمام واجتهاد بلیغ وعزم درست چه اگر عزمش مصمم نبود در عمل
فاتر باشد . وأمر قومك . وبفرمای قومت را تا نکوتر آن فرا گیرند یعنی کار بندند یعنی نیکوترین آنچه ایشان را
فرمودند در آن از فرایض وسنن حلالش حلال دارند وحرامش حرام دارند ابن کیسان گفت یعنی اوامرش را
کار بندند واز نواهی اجتناب کنند بعضی اهل معانی گفتند احسن صله است یعنی جمله آن بگیرند قطرب گفت
احسن بمعنی حسن است وهمه حسن بود چنانکه گفت . ولذکر الله اکبر . حسین بن الفضل گفت یعنی چون کلمتی را
یابد محتمل معانی ووجوه را حمل کند علی احسن الوجوه بعضی گفتند مراد آنست که در توریة هم فریضه است
وهم سنت اخذ بالاحسن آن باشد که جمع کند میان فریضه وسنت وهم فریضه بکار آرد وهم سنت . ساریکم
دار الفاسقین . باشما نمایم سرای فاسقان را مورد آیت مورد وعید است چنانکه یکی از ما گوید با تو نمایم آنچه مستحق
آنی ومن با تو بگویم ومن با تو کار دارم وانچه ماند این باشد از الفاظ واین کنایت باشد از تهدید ووعید قوله . دار الفاسقین
. یعنی دوزخ واگر حمل کنند بر حقیقت اولیتر باشد برای انکه دوزخ از جملهٔ دیدنی ونمودنی باشد مجاهد گفت یعنی مصیر
ومأوای فاسقان قتاده گفت مراد آنست که شما را بشام برم ومنازل ومساکن کافران وفاسقان باشما نمایم تا بدانید که
با ایشان چه رفت عبرت گیرید ومثل آن مکنید عطیهٔ عوفی گفت باشما نمایم سرای فرعون وقومش در مصر عبد الله عباس
خواند ساورثکم دار الفاسقین . میراث بشما دهم سرای فاسقان را ابو العالیه گفت خدای تعالی حجاب برداشت تا
موسی مصر بدید سدی گفت دار الفاسقین مصارع ایشانست کلبی گفت سرای فاسقان آن دیار عاد وثمود است که ایشان
بر آن گذر میکردند در سفرها شان ابن کیسان گفت مراد آنست که بیان کنم مرجع ومصیر ایشان وگفتند دار الفاسقین
دور ایشان خواست بر سراب حقتعالی فرمان داد تا آب آن قوم فرعون را بر سر آورد وایشان بر سر آب میگردیدند بدار
دوران ایشان خواست که بنی اسرائیل میدیدند وبدان اعتبار میگرفتند قوله . سأصرف عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض
بغیر الحق . حقتعالی گفت برگردانم از آیات خود آنانرا که تکبر کنند در زمین بنا حق در معنی صرف از آیات چند قول
گفتند رمانی وجبائی گفتند معنی آن است که من صرف کنم از خیر آیات خود از عز وکرامت که ایشان را کسب رفعت وثنا
کنند در دنیا وآخرت یا صرف کنم ایشان را از ثواب آنانکه در آیة تأمل ونظر کرده باشند واین طریقه علی حذف
المضاف واقامة المضاف الیه مقامه باشد این وجهی است در تأویل آیه وجهی دگر انکه یعنی حکم کنم بانصراف ایشان
چون منصرف شوند چون ایشان برگردند من باز گویم وآشکارا کنم که ایشان برگشتند چنانکه گفت . ثم انصرفوا
صرف الله قلوبهم . وجه دیگر آن است که منع کنم ایشان را از آیاتی که من فرستادم در توریة وانجیل وقرآن تا افساد
ان نکنند وتغییر وتبدیل نکنند نبینی که این آیه عقب آن گفت که در پیش گفته بود . وکتبنا له فی الالواح من کل شیء ،
وجه چهارم آن است که آیات ومعجزات ودلالات وحجج باز نمایم ایشان از آن برگردند چنانکه یکی از ما گوید من
فلان را متحیر کنم یعنی از او سؤالی کنم که نداند ومتحیر ماند وفلان بخیل بکنم یعنی از او چیزی بخواهم تا ندهد
بخیل باشد وفلان را قطع کنم در مناظره یعنی سخنی گویم که عند آن منقطع شود وجه پنجم آن است که چون ایشان
تمرد کردند وعصیان نمودند بعد قیام الحجة علیهم وظهور الحق لهم وحاضر آمدندی ولغوها گفتندی تا مردم را
منع کنند از سماع قرآن بانشاد شعر وذکر سمر چنانکه خدای تعالی از ایشان حکایت کرد . وقال الذین کفروا لا
تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه . خدای تعالی ایشان را منع کرد از حضور انکه منع ایشان را از حضور صرف
عن الایات خواند برای انکه غرض صرف مکیدهٔ ایشان بود از آیات ووجه ششم آن است که . سأصرف عن آیاتی

الذین یتکبرون . من آیات ومعجزات برگردانم از آنانکه ایشان متکبر باشند در زمین بنا حق وبا ایشان نمایم تا استهزا
نکنند بر آن واز باب مقلوب باشد چنانکه عرب گوید ، استوی العود علی الحرباء . ومعنی آنست که استوی الحرباء علی العود
. وعرضت الناقة علی الماء وانما یعرض الماء علی الناقة وکقول الشاعر ، کانت فریضة ما تقول کما . کان الزناء فریضة الرجم
. ای کما کان الرجم فریضة الزناء وکقول الاخر . حسرت کفی عن السربال اخذه . فرداً تجر علی ایدی المفدینا .
ای حسرت السربال عن کفی ومانند این بسیار است ووجه هفتم در او آنست که این عبارت است از وعده خدای تعالی
باهلاك ایشان بر سبیل بشارت موسی وقوم او را از مؤمنان واین متضمن باشد دو وعده را یکی اظهار آیاتی وبیناتی که در
بصیرت ایشان بیفزاید ویکی هلاك آن ظالمان وچون هلاك شده باشند مصروف باشند از آیات بهر حال پس این کنایتست
. از اهلاك ایشان از این وجه که گفتیم بیانش ، ذلك بانهم کذبوا بایاتنا . وذلك اشارت بصرف است وایشان بتکذیب
آیات او مستحق هلاك شوند ومستحق عقاب اگر گویند چگونه گفت آنانکه در زمین تکبر کنند بنا حق واین بان
ماند که تکبری بود که بحق بود گوئیم از این دو جواب است یکی انکه تکبر بر دو وجه باشد تکبر بحق وتکبر بنا حق فأما تکبر
بحق تکبر مؤمنان ومتقیان باشد وتنزه ایشان از دنیا ومأثم واین تکبر بمعنی تحرج وتأثم باشد وبمعنی خویشتن داری
وانکه خویشتن از آن بزرگ دارند که خود را بان آلوده کنند تقول انا اتکبر عن کذا واتعظم واتنزه واتأثم بمعنیً واحداً
ای اکبر نفسی عنه وجواب دگر انکه این تأکید است آن را وصفی لازم تا باز نماید که تکبر جز بنا حق نباشد چنانکه گفت
وتقتلون النبیین بغیر الحق . وگفت . من یدع مع الله الهاً آخر لا برهان له به . وکلام در این طریقه باستقصا برفت
واستشهادات باشعار ونثر کلام فلا وجه للاعادة انگه وصف کرد ایشان را باصرار بر کفر تا قطع طمع رسول کند از
ایمان ایشان تا دل عزیز در بند آن ندارد که الیأس احدی الراحتین قوله . وان یروا کل آیة لا یؤمنوا بها . اگر هر آیت و
معجزه که ممکن بود که باشد به بینند ایمان نیارند انگه گفت از این بتر اند اگر سبیل رشد وصلاح بینند آن را براه خود نگیرند
حمزه وکسائی وخلف خواندند سبیل الرشد بدو فتحه وباقی قرا خواندند رشد بضم را وسکون شین وهما لغتان کالبخل
والبخل والسقم والسقم والحزن والحزن واگر ره جهل وغوایت بینند آن را متابعت کنند وره خود گیرند اگر گویند
رؤیت در آیه بمعنی ادراك بصر است یا بمعنی علم واگر رؤیت اول را که رؤیت سبیل رشد است حمل کنند بر رؤیت بصر از انکه
حمل کنند رشد را بر آیات وبینات وحجج دلایل رؤیت دوم حمل باید کرد بر علم برای انکه سبیل الغی مذاهب واعتقادات
باشد وانکس که بداند که آن مذهب واعتقاد باطل است اختیار آن نکند باعلم بان که عقلا این اختیار نکنند گوئیم از این
سه جواب است یکی انکه هر دو رؤیت رؤیة بصر باشد ومراد بسبیل رشد دلایل ومعجزات باشد که مؤدی بود با طریق
حق ومراد بسبیل غی مخاریق بود که مبطلان آن را شبهه سازند چنانکه سحرهٔ فرعون کردند پس بر این وجه بهر دو
رؤیت از بصر باشد واین شبهه مجال ندارد وجواب دوم آنست که هر دو رؤیت بمعنی علم باشد الا آنست که علم متناول
باشد حق ودرستی آن را وبطلان وفساد این را چنانکه بسیار مردمان مذهبهای حق دانند وشنیده باشند واگرچه
اعتقاد نکنند که ان حق است ومذهبهای باطل دانند واگرچه اعتقاد نکنند که آن باطل است
نه مخالفان حق بسیاری از مذاهب اهل حق دانند ولیکن اعتقاد کرده باشند که آن باطلست ومذهبهای
باطل خود دانند ولیکن اعتقاد کرده که آن حق است بشبهتی که ایشان را پیش آمده باشد واممان نظر نکرده
باشند وچون بر این وجه حمل کنند سؤال ساقط شود وجواب سیم از او آنست که رؤیت بمعنی علم است وایشان عالمند
بحق حق وبطلان باطل ولکن جحودی کنند باعلم که حاصل است ایشان را برای حب ریاست وطمع حطام دنیا چنانکه
بسیار کس کردند ومیکنند وخدای تعالی حکایت کرد از جهودان ، قوله ویکتمون الحق وهم یعلمون ، ذلك بانهم

كذبوا بایاتنا . ذلك محتمل است که اشارت باشد باحد شیئین اما بصرف چنانستی که حقتعالی گفت من اینصرف را برای آن کردم که ایشان بایات من تکذیب کردند و بدروغ داشتند یعنی آن بر سبیل عقوبت کردم با ایشان وانکه صرف محمول بر خذلان وحرمان کرد من زیادة الالطاف عقوبة لهم علی الکفر المتقدم دگر انکه اشارت باشد باتخاذ سبیل غی وترك اتخاذ سبیل رشد انکه باز نمود که سبب انکه ایشان ره حق نمی سپارند وآن را راه خود نمیگیرند وره باطل وغی وضلالت میروند وآن را راه خود میگیرند آن است که ایشان بایات من مکذبند ودروغ میدارند اگر گویند چون مراد بایات ومعجزات ودلایل باشد تکذیب دراو نشود که حقیقت تکذیب در اخبار باشد گوئیم از او دو جوابست یکی انکه تکذیب گویند در مذاهب واعتقادات نبینی که گویند فلان یکذب بکذا اذا کان یعتقد بطلانه وحقیقت او آن باشد که کان قایلاً ومخبراً اخبره بذلك وبأنه حق فکذبه ودگر انکه روا باشد که آیات محمول باشد علی الکتب المنزلة ودر آنجا اخبار باشد از گذشته وآینده وتکذیب بر جای خود باشد . وکانوا عنها غافلین . وایشان از ان غافل بودند اگر گویند چه معنی دارد ذم خدای ایشان را بر غفلت وغفلت بر مذهب شما سهوی باشد که منافات علم ضروری کند وبر ساهی تکلیف نباشد چگونه ذم کنند او را جواب آنستکه گوئیم مراد بسهو اینجا مجاز است نه حقیقت واین بر سبیل تشبیه است اعراض وعدول ایشان را از آیات خدای تعالی وتأمل در آن وانتفاع بان حال ایشان با حال کسی ماند که ساهی و غافل باشد این اسم بر ایشان اطلاق کرد چنانکه گفت . قوله صم بکم عمی فهم لایبصرون . چنانکه ما مرد کند را گوئیم که او مرده است ونادان را گوئیم خراست والله ولی التوفیق . قوله والذین کذبوا بایاتنا ولقاء الاخرة حبطت اعمالهم . حق تعالی در این آیت گفت آنانکه تکذیب کنند وآیات من بدروغ دارند وبقیامت وبثواب وعقاب ایمان ندارند وپیش از این بیان کردیم که حقیقت لقا والتقاء وملاقات مقابله است یا مقاربه چنانکه التقاء الجمعان وتلاقة الفئتان وبپارسی چنین گویند که دو لشکر بر یکدیگر آمدند انگه بر توسع در ادراك بصر استعمال میکنند ودر آیت مراد حصول وحضور است یعنی آنانکه ایمان ندارند بانکه بقیامت خواهند آمدن وآنجا حاضر خواهند شد حبطت اعمالهم . اعمال ایشان باطل ومحبط باشد ومراد باحتباط آن است که عمل ایشان واقع نباشد بر وجهی که بر او ثوابی باشد برای انکه بر خلاف مأمور کرده باشد وآنان را که باحباط گویند لابد است از انکه تفسیر آیات از این وجه کنند برای انکه اتفاق است مارا با ایشان که کافران را هیچ عملی واقع نباشد تا بچیزی از معصیت محبط شود چون چنین است هر کجا احباط باشد در قرآن محمول بود بر این وجه چه این متفق علیه است وتفسیر قرآن بر وجه متفق علیه کردن اولیتر باشد از انکه بر مختلف فیه انکه بر سبیل تقریع وتنبیه گفت کس بایشان جزای کرد الا بواجب واستحقاق جزا وپاداشت عمل ایشان وآن جزا بود جز بر حسب ووفق کردار ایشان بر سبیل عدل نه بر سبیل ظلم قوله واتخذ قوم موسی من بعده من حلیهم عجلا . حمزه وکسائی خواندند من حلیهم بکسر حا وباقی قرا بضم حا ویعقوب من حلیهم بفتح حا وسکون لام وحلی اسم جنس باشد واقع بر قلیل وکثیر وانکه حلی خواند بضم گفت جمع حلی باشد کثدی وثدی وانکه حلی خواند بکسر اتباع کرد کسر را بکسره اعنی برای کسره لام حا را مکسور کرد وهم جمع حلی باشد کقوس وقسی اهل سیر گفتند چون موسی م از مصر خاست برون آمدن با بنی اسرائیل ایشان را عیدی بود خواستند که بان عید رفتن بقبطیان آمدند وجمله حلی ایشان بعاریت خواستند واین معنی بسیار کردندی بحکم انکه مختلط بودند با ایشان حلی خود بعاریت دادند ایشان از شهر برون آمدند در شب و برفتند وشهر را رها کردند چنانکه قصه آن برفت فرعون از پس ایشان برفت وغرق شد وحلی با ایشان بماند چون موسی

م بمیقات خدای رفت بمناجات سامری ایشان را گفت این حلیها بمن آرید تا من برای شما چیزی بسازم که شما بان شاد شوید واین سامری منافق بود وزرگر بود وبزی زهاد رفتی در بنی اسرائیل قبولی داشت ایشان آن حلی بیاوردند وباو دادند واو از آن گوساله زرین بساخت وباستادی وچابکی چنان ساخت که مخارق گلوی او چنان بود که چون بادی در زیر او دمیدندی از دهن او آوازی بیامدی که خوار مانستی بانگ گاو را چنانکه مزامیر وبراع ساختند که اختلاف آواز ایشان از اختلاف مخارق ومجاری آن است که آواز نی بخلاف آواز نای است وآن را بیاورد بر مهب باد بنهاد در روز باد وچنان نهاد که چون باد بزیر او در شدی بدهن او برون آمدی آواز گاو را مانستی چون خواری حاصل شدی این قول رمانی وجبائی وبلخی وجماعت محققان است وحسن بصری وجماعتی دگر از مفسران گفتند خاك سم اسب جبرئیل برداشت ودر او انداخت گوساله شد از گوشت وخون او را خواری پدید آمد وآوازی وقصه این بتمامی در سوره طه انشاء الله گفته شود وبه الثقة اتخاذ افتعال بود از اخذ واصل او اتخذ بوده است جز که همزه بایا کرده اند ودر تا ادغام کرده من بعده ای من بعد خروجه الی المیقات پس انکه بمیقات خدای رفت عجلا . بچه گاو باشد جسداً یعنی جسدی بلا روح تنی بود بیجان برای آن جسد گفت وبر اطلاق عجل نگفت تا ایهام نیفکنند که سامری عجل تواند کردن که ان را تن وجان بود . له خوار . وخوار بانگ گاو باشد واصوات واسقام بیشتر بر بناء فعال باشد کالنباح والصراخ والهتاف والبعار والرغاء وفی الامراض کالصداع والزکام والفواق وغیر ذلك وگفتند یك بانك کرد دگر نکرد وگفتند هر وقت بانگ کردی ولکن بجنبیدی واین محمول باشد علی القولین بر قول انکه مهب باد گفت هر وقت که باد آمدی ودر او رفتی وساز آن راست بودی بانگ کردی وانکه از خاك اثر جبرئیل گفت همان یکبار بانگ کرد انگه حق تعالی بر سبیل تنبیه وتقریع گفت . الم یروا . نمی بینند که با ایشان سخن نمیگوید وایشان را هدایت نمی کند براهی که ایشان براه خود گرفته اند برای انکه جماد است وانکه جماد باشد این نتواند کردن وانکه این نتواند کردن صلاحیت الهیت ندارد بل صلاحیت عبودیت ندارد . وکانوا ظالمین . وایشان ظالم بودند در آنچه کردند یعنی وضع عبادت کردند نه بموضع خود یا ظالم نفس خود بودند بجلب اضرار عقاب بخویشتن بعبادت عجل . ولما سقط فی ایدیهم . واین عبارتی است وکنایتی از پشیمانی بر سبیل مبالغه عرب پشیمان را گوید که سقط فی یده واسقط فی یده بپنداری که آنچه مضرت او در آن است در دست او نهادند چون بداند که آنچه کرده بد بود پشیمان شود واین از جمله کنایات ملیح است ونیز در جای خجالت مستعمل باشد وبزبان ما نیز چون کسی پشیمان وخجل شود از کاری گوید از دست در افتادم که آن دیدم وبر حق ایشان هر دو بود هم پشیمانی وهم خجالت ، ورأوا انهم قد ضلوا ، این رؤیت بمعنی علم است وبدانستند که گمراه شدند بعبادت عجل پس از انکه موسی م باز آمد وایشان را معلوم شد که آن تلبیسی است سامری کرد بر ایشان انگه از سر پشیمانی گفتند . لئن لم یرحمنا ربنا ، اگر خدای ما بر ما رحمت نکند ومارا نیامرزد ما از جمله زیان کاران باشیم . حسن بصری گفت جمله گوساله پرست شدند مگر هرون م گفت بدلیل انکه موسی م خود را دعا کرد وهرون را فی قوله . قال رب اغفر لی ولاخی وادخلنا فی رحمتك وانت ارحم الراحمین . واگر مؤمنی دگر بودی آنجا او را با خود وهرون شریك کردی در دعا اهل کوفه خواندند الا عاصم لئن لم ترحمنا ربنا . بتاء خطاب ونصب ربنا علی تقدیر یا ربنا قوله . ولما رجع موسی الی قومه غضبان اسفاً . چون موسی م باز آمد وانحال بدید دلتنك شد وخشم گرفت وگفتند خدای تعالی او را خبر انجا داد که سامری چه کرد ابو دردا گفت اسف منزلی است ورأی غضب سخت تر از غضب عبدالله عباس

گفت وسدی اسف حزن باشد یا غضب بیکجا روی در ایشان نهاد و ایشان را زبان ملامت گفت ؛ بئس ما خلفتمونی
من بعدی . بد کردی از پس من یعنی پس خروج من بطور یقال خلفه بما سره و بما سائه ای فعل ذلك خلفه و گفتند
معنی آن است که بد خلیفتی کرد از پس من یعنی باز گذاشتگان بودی مارا . اعجلتم امر ربکم ، تعجیل کردی یعنی سبق
بردی فرمان خدای را و از پیش او بشدی و نافرمانی کردی جبائی گفت تعجیل کردی وعدهٔ خدای را که شمار اداده
بود بخیرات و ثواب یقال عجلته اذا سبقته واعجلته واذا جثته و عجله فعل الشیٔ قبل وقته باشد وسرعة فعل الشیٔ فی
اقرب وقته برای آن عجله مذموم است وسرعة محمود . والقی الالواح ، والواحی که در دست داشت بینداخت
تاشکسته شد بعضی از او و گفته اند توریة هفت سبع بود ستة اسباع از او برفت و سبعی بماند و این
درست نیست . واخذ برأس اخیه یجره الیه . وسر برادر در کنار گرفت و او را در بر گرفت بر حسب عادت انکه دو برادر
چهل روز یکدیگر را ندیده بودند و قول آنانکه حمل این بر آن کردند که او سر و محاسن هرون بگرفت از
سر غضب بر وجه استخفاف درست نیست برای انکه این فعل سفیهان بیخردان باشد و موسی ؑ دانست که
هرون را در آن جرمی نیست اما قوله سورهٔ طه . لا تاخذ بلحیتی ولا برأسی . چون آنجا رسیم گفته شود انشاء الله
آنچه در این آیة هست هم این است که سر برادر بگرفت و او را در خود کشید و این بر تعظیم و معانقه حمل کردن اولی
باشد از انکه بر استخفاف و اهانة و جفا چه پیغمبران خدا بر این لایق نباشد دون آن و او را بپرسید گفت برادر با این قوم
جهال چه کردی و چون بودی گفت یا بن ام . ای پسر مادر یعنی ای برادر من حمزه و کسائی و ابو بکر و ابن عامر خواندند
یا بن ام بکسر میم و باقی قرا خواندند یا بن ام بفتح میم انکه بکسر میم خواند گفت اصل او یا بن امی بوده است یا بیفکند و
اکتفا کرد بکسر از او وانکه بفتح خواند یا را بدل کرد بالف برای انکه این ندائیست بر وجه استغاثه و لغت بعضی عرب آنستکه
ایشان از یاء اضافت الف بدل کنند گویند یا غلاما و یا اخا یعنی یا غلامی و یا اخی و علی هذا قوله . یا ویلتا أعجزت و یا حسرتا ما
فرطت . وقال الشاعر . یا بنت عما لا تلومی واهجعی . و بعضی دگر گفتند مرکب کرد او را و بنا کرد بر فتح کخمسة عشر گفت
ای برادر بدان که این قوم مرا ضعیف کردند و نزدیك بود که مرا بکشند ای سبحان الله اگر در حیات موسی با
هارون در غیبت چهل روز این کردند این همه استضعاف و بیم کشتن بود و او خلیفهٔ موسی و وزیر او بر قومش
بود اگر با هارون رسول از پس وفات او این و مانند این کنند چه عجب باشد . فلا تشمت بی الاعداء .
دشمنان را بمن شاد مکن یعنی این فعل که می کنی از ترحیب و تقریب و غرض تو تعظیم من است و تو در خشمی
از اینان از این کم کن که ایشان از بعد فهم و قلت فطنت ندانند اینکه تو می کنی تعظیم است پندارند استخفاف
است شماتت کنند در شاذ مجاهد خواند و حمید الاعرج . فلا تشمت بی الاعداء ، بر فعل لازم من شمت یشمت
از فعل ثلاثی و رفع اعدا یعنی چنان مساز که دشمنان بمن شماتت کنند و این نهی مغایبه باشد چنانکه لا یخرج
زید نباید تا زید بشود . ولا تجعلنی مع القوم الظالمین . و مرا با قوم ظالمان که ایشان در آن خوض کردند و رضا دادند
مکن و این بر من بخشی مکن که من از پس تو نیامدم و تو را خبر نکردم که صلاح نبود که ایشان با حضور
من گوساله پرست شدند در غیبت من همانا بدتر کردندی و عذر بدین خواست که . انی خشیت ان تقول فرقت
بین بنی اسرائیل ولم ترقب قولی . چون موسی ؑ برائت ساحت هرون بدانست از تقصیر گفت . رب اغفر لی
ولأخی . بار خدایا مرا بیامرز و برادر مرا . وادخلنا فی رحمتك . و ما را در رحمت خود بر و سؤال ایشان
مغفرت را نه از برای گناهی باشد بل بر سبیل انقطاع با خدای تعالی و خضوع با او و تا بدان تحصیل ثواب و رفعت درجه
کنند و گفتند این دعا بر سر خود و برادر را برای ان کرد تا بدانند انکه با هرون کرد . من اخذه برأسه

وجره الیه . نه بر سبیل استخفاف و غضب بود که انکس که با کسی چنان معامله کند عقیب آن او را چنین دعا نکند
و ما را در تحت رحمت خود آر دتو رحیم تر از همه رحیمانی انکه گفت ، ان الذین اتخذوا العجل سینالهم غضب ، گفت
آنانکه گوساله را معبود خود گرفتند و آن را پرستیدند بر مد بایشان خشمی از خدای و مذلتی و خواری و این
سین استقبال است که فعل حال را از مستقبل جدا کنند چون این سین باشد فعل خاص باشد باستقبال یقال
ناله کذا و لحقه و اصابه بمعنی واحد و ذلت ذل باشد و این مقصور نیست بر ایشان تنها بل هر که این دروغ
گوید بر من هم این جزا یابد از غضب و مذلت و خشم و خواری ابو قلابه گفت این جزای هر دروغ زنی است
بر خدای تعالی تا بروز قیامت و مالك بن انس گفت هیچ مبتدع نباشد والا از بالای سر خود مذلتی یابد انکه
گفت ، والذین عملوا السیئات ثم تابوا من بعدها وآمنوا . چون وعیدی سخت بگفت گناهکاران و ظالمان و
دروغ زنان را خواست که باز نماید که در توبه بر ایشان بسته نیست اگرچه بدکردار باشند چون توبه کنند از کفر یا
از گناه و باسر ایمان و طاعت شوند خدای تعالی غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده است و سیئات جمع
سیئه باشد و آن خصلتی باشد که یسوء صاحبها . خداوندش را اندوهناك کند و نقیض او حسنه باشد و حقیقت توبه
گفته ایم و اصل او در لغت رجوع باشد و قوله من بعدها این ضمیر راجع است با سیئات اگر گویند چگونه
گفت که توبه کنند و ایمان آرند و توبه اینجا ایمان است برای انکه در عبدهٔ عجل آمد جواب گوئیم اگرچه آیت در
حق ایشان است حکم مقصور نیست بر ایشان بل شامل است جمله کفار و فساق را چون از کفر ایمان آرند
و از فسق توبه کنند و اگر مراد ایشانند پس چه منع است که ایشان را بیرون عبادت عجل گناهان دگر باشد که نه
معصوم اند تا ایمان از کفر باشد و توبه از معاصی جواب سیم از او آن است که اگر هر دو یکی است از روی معنی چون
لفظ مختلف میشود روا باشد چنانکه گفت . وهند اتی من دونها النأی والبعد . بعضی دگر گفتند تابوا من المعصیة
وآمنوا بالتوبه یعنی ایمان آرند بانکه توبه نافع است و سود خواهد داشت و گفتند برای آن لفظ ایمان و توبه
جدا کرد که توبه ایشان نه بلفظ بود و نه بدل بل بکشتن بود ایمان آوردند و تیغ برداشتند و در یکدگر نهادند
در ضابتی و ظلمتی که پدید آمد آنجا چنانکه برفت چون روشن شد هفتاد هزار مرد کشته شده بود پس ایمان بدل بود
و توبه بقتل چون چنین باشد تکرار نباشد والله اعلم ، قوله تعالی

وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ اَخَذَ الْاَلْوَاحَ وَفِى نُسْخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ
وچون ساکت شد از موسی خشم گرفت لوحها را و در مکتوب آن رهنمون و رحمتی مر آنانکه ایشان مر پروردگارشان را
يَرْهَبُونَ * وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا اَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ
میترسند و برگزید موسی گروهش را هفتاد مرد را از برای میقات ما پس چون گرفت ایشان را صاعقه گفت پروردگارا اگر
اَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَاِيَّايَ اَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ
میخواستی هلاك میکردی ایشان را از پیش و مرا هلاك میکنی ما را بانچه کردند بیخردان از ما نیست این مگر آزمایش تو گمراه میکنی بان هر کس میخواهی
وَتَهْدِى مَنْ تَشَاءُ اَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَاَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ * وَاكْتُبْ لَنَا فِى هٰذِهِ الدُّنْيَا
و راهنمائی هر کرا میخواهی تو یار ما پس بیامرز برای ما و رحم کن ما را و تو بهترین آمرزندگانی و بنویس برای ما در این دنیا
حَسَنَةً وَفِى الْاٰخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ قَالَ عَذَابِى اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَرَحْمَتِى وَسِعَتْ كُلَّ شَىْءٍ
و در آخرت خوبی بدرستیکه ما باز گشتیم بسوی تو گفت عذاب خود در امیرسانم بان هر کرا میخواهم و رحمت من فرا رسید هر چیزی را

فسأكتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذين هم بآياتنا يؤمنون * الذين يتبعون الرسول

پس زود بنویسم برای آنانکه میپرهیزند ومیدهند زکوة را وآنانکه ایشان بایتهای ما میکروند آنانکه پیروی کنند پیغمبررا

النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا عندهم في التورية والانجيل يأمرهم بالمعروف وينهيهم عن

که خبر دهنده است ناخوانده وناتویسنده که میبابنداورا نوشته نزدایشان درتورات وانجیل امر میکنند ایشانرا بنیکی وبازمیدارد ایشانرا از

المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم اصرهم والاغلال التي كانت

بدی وحلال میکند مرایشانرا پاکیزه‌ها وحرام میکند برایشان پلیدهارا وفرو مینهد ازایشان ثقل ایشان وزنجیرهارا که بود

عليهم فالذين آمنوا به وعزروه ونصروه واتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون *

برایشان پس آنانکه گرویدند بان وتعظیم کردند اورا ویاری کردند اورا وپیروی کردند نوریرا که فرستاده شد باو انها ایشانند رستکاران

قل يا ايها الناس اني رسول الله اليكم جميعا الذي له ملك السموات والارض لا اله الا

بگوای مردمان بدرستیکه من فرستاده خدایم بسوی شما همکی که مراوراست پادشاهی آسمانها وزمین نیست خدائی مگر

هو يحيي ويميت فآمنوا بالله ورسوله النبي الامي الذي يؤمن بالله وكلماته واتبعوه لعلكم تهتدون *

او زنده میکند ومیمیراند پس بگروید بخدا وفرستاده او پیغمبر ناخوانده که ایمان آورد بخدا وسخنانش وپیروی کنید اورا تاشاید شما راه یابید

ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون * وقطعناهم اثنتي عشرة اسباطا امما واوحينا

وازقوم موسی گروهی راه مینمایند بحق وباو عدول میکنند ومتفرق گردانیدیم ایشانرا بدوازده سبط گروه گروه ووحی فرستادیم

الى موسى اذ استسقيه قومه ان اضرب بعصاك الحجر فانبجست منه اثنتا عشرة عينا قد علم كل

بسوی موسی وقتیکه آب خواستند اورا قوم او اینکه بزن بعصای خود سنگ را پس بشکافت ازاو دوازده چشمه بتحقیق که دانستند همه

اناس مشربهم وظللنا عليهم الغمام وانزلنا عليهم المن والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم

مردمان آبخورشان را وسایه انداختیم برایشان ابررا وفرو فرستادیم برایشان ترنجبین ومرغ بریان بخورید ازپاکیزه‌ها انچه روزی دادیم شمارا

وما ظلمونا ولكن كانوا انفسهم يظلمون * واذ قيل لهم اسكنوا هذه القرية وكلوا منها حيث

وستم نکردند مارا ولیکن بودند که خودشان راستم میکردند وچون گفته شد ایشان را که ساکن شوید این ده را وبخورید از آن هرجا

شئتم وقولوا حطة وادخلوا الباب سجدا نغفر لكم خطيئاتكم سنزيد المحسنين * فبدل الذين

که خواهید وبگوئید کلمهٔ حطه را وداخل شوید ازباب سجده کنان میامرزیم برای شما گناهان شمارا زود بیفزائیم جزای نیکوکارانرا پس بدل کردند آنانکه

ظلموا منهم قولا غير الذي قيل لهم فارسلنا عليهم رجزا من السماء بما كانوا يظلمون * واسئلهم

ستم کردند از ایشان گفتاریرا جز آنکه گفته شد مرایشانرا پس فرستادیم برایشان عذابی را از آسمان بانچه بودند که ستم میکردند وبپرس ایشانرا

عن القرية التي كانت حاضرة البحر اذ يعدون في السبت اذ تأتيهم حيتانهم يوم سبتهم شرعا

ازخبر دهی که بود نزدیک دریا چون تجاوز کردند درشنبه چون آید ایشانرا ماهی هاشان روز شنبه شان درحالتیکه سرازآب بیرون کردند

ويوم لا يسبتون لا تأتيهم كذلك نبلوهم بما كانوا يفسقون *

وروز غیر شنبه نمیامدند ایشانرا همچنین آزمودیمشان بانچه بودند که فسق میکردند

ولما سكت عن موسى الغضب الاية . حق تعالی رسبیل توسع وتجوز سکون غضب راسکوت نام نهاد اگرچه خشم سخن نگوید برای انکه مرد خشم رسیده درحال فورت خشم که خشم او می جوشد پنداری خشم او سخن میگوید از انچه دردل ونفس اوست چون فورت بجای کلام بود سکوت بجای سکون بگفت واین از لطیف تشبیه است وسکون وسکوت ازیک وادی است من حيث المعنى ومن حيث المقاربة برای انکه تاء قريب المخرج بنون

بود وسکوت تسکین آلت کلام باشد چون خشم موسی ساکن شد آن الواح بیفکنده برگرفت الواح برای آن بیفکند که از قوم در خشم شده بود واورا الواح برای قوم می بایست چون ایشان را دید که پشت بر مسلمانی کرده بودند و روی بعبادت عجل آورده از خشم ایشان الواح بر زمین زد چون ساکن شد از آن خشم الواح برگرفت . وفي نسختها . واو حال راست ودر نسخه الواح هدی بود یعنی بیان ورحمت یعنی انکه هرچه آن را کار بستی برحمت نزدیک شدی واین بیان ورحمت آنان را بود که از خدای تعالی ترسند نحویان خلاف کردند در دخول لام چرا لام در او شد بالانکه فعل متعدی است يقال رهبته اذا خفته قال الله تعالى واياي فارهبون . کسائی گفت چون فعل باپس افتاد ضعیف شد از انکه در مفعول عمل کند استعانت کرد بحرف جر چنانکه گفت . ان كنتم للرؤيا تعبرون . قول دگر آن است که این لام اختصاص است یعنی رهبتهم كانت لربهم لا لغيره چنانکه هواخواه لهوا ب له عیسی بن عمرو گفت هذا کقوله ردف لكم والاصل ردفكم وكقوله لا تنفع الشفاعة عنده الالمن اذن له ، قطرب گفت معنی آن است که من ربهم ومن اجل ربهم ترس ایشان برای خداست چنانکه راجز گفت . تسمع للجرع اذا ستجيرا . للماء في اجوافها حريرا ، واختار موسى قومه . اختیار متعدی باشد بیک مفعول بیشتر نه وبدگر مفعول حرف جر باید اورا حق تعالی گفت برگزید موسی از قومش هفتاد مردرا وتقدیر آن است که من قومه ولیکن چون حرف جر بیفکنند فعل باو رسید ودر او عمل کرد منصوب شد وقال الفرزدق . ومنا الذي اختير الرجال سماحة . وجودا اذا هب الرياح الزعازع . اى من الرجال وقال آخر . فقلت لها اخترها قلوصا سمينة . ونابا عليها مثل نابك في الحياء اى اختر منها کوفیان گفتند برای عدم خافض منصوب شد واین طریقه معتمد نیست وروا باشد که قومه مفعول به باشد وسبعين بدل البعض من الكل باشد چنانکه رأيت القوم ثلثهم ولام متعلق است باختیار يقال اخترته لكذا مفسران خلاف کردند درسبب اختیار موسی این هفتاد مردرا سدی گفت سبب آن بود که خدای تعالی گفت گروهی را بیار باخود تاعذر بخواهند از عبادت عجل که قومت کردند او هفتاد مردرا برگزید واین قول نیک نیست برای انکه عادت نباشد که آنرا که بجای او گناه کرده باشند استدعا کنند که بعذر من ای انکه چون باستدعا بخواند وبیایند ایشانرا بگیرد وعقوبت کند سدی گفت چون آمدند تا بایست که عذر کنند گفتند . لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ماتورا باور نداریم تا خدای را معاینه به بینیم حق تعالی گفت اگر بگناهانشان مهلت دادم وعقوبت تعجیل نکردم بعذرشان مهلت نخواهم داد جز عقوبت معجل نخواهد بودن صاعقه فرستاد آتشی از آسمان وهر هفتاد را بسوخت مجاهد گفت ایشان را برای تمام وعده اختیار کرد وهب گفت جماعتی از بنی اسرائیل گفتند مارا باور نیست که خدای باتو بیواسطه سخن میگوید واگر چنین بودی هانا تو بنمانیدی زنده که هیچ آدمی طاقت ندارد که کلام او بشنود واگر چنین است مارا باخود ببر تا بشنویم که خدای باتو سخن گوید موسی ؑ این هفتاد مردرا برگزید تا کلام خدای بشنوند چون بشنودند گفتند ما چه ایمن باشیم که این کلام خداست یا کلام شیطان ماتورا باور نداریم تا خدارا معاینه به بینیم آتشی بیامد وهمه را بسوخت کلبی گفت هفتاد پیر بودند ابو سعید الرقاشی گفت چهل ساله بودند هریکی از ایشان بعضی گفتند خدای تعالی گفت از هر سبطی شش کس را برگزین چون اختیار کرد هفتاد ودو مرد برآمدند بعد موسی ؑ گفت هفتاد میباید دو بنشینید مشاحت کردند هرکسی گفت که ما از آن نباشیم که بنشینیم تا موسی گفت هرکه نیاید بفرمان من وبنشیند اورا ثواب باشد بیش از انکه آن را که بیاید یوشع بن نون وکالب بن یوفنا گفتند ما بنشستیم باقی برفتند آن محال بگفتند

وبحق خود برسیدند . قوله فلما اخذتهم الرجفة . رجفه زمین لرز باشد چون بگرفت ایشان را رجفه
محمد بن اسحق وسدی گفتند سبب این بود که موسی ع در حجاب شد وایشان را ابری بیامد وبپوشید وخدایتعالی
بموسی سخن گفتن آمد از امر ونهی ووعظ وزجر وایشان می شنیدند چون موسی ع بیرون آمد گفت چگونه
شنودید کلام خدای گفتند ما تو را باور نداریم تا خدا را نه بینیم خدای تعالی زلزله بدان کوه افکند چون ایشان این سخن
گفتند هر هفتاد بر جای بمردند عبدالله عباس گفت موسی این هفتاد مرد را برگزید تا با موسی دعا کنند ایشان گفتند
بار خدایا ما را چیزی ده که کس را ندادهٔ حق تعالی این دعا را کاره بود ایشان را رجفه وصاعقه فرستاد واین قول اگر درست
باشد سبب رجفه وهلاك نه این باشد بل ایشان بکفر خود مستحق آن بوده باشند جز که این عند آن خدای تعالی عذاب
فرستاده باشد وقولی دگر آنست که در بعضی روایات از امیر المؤمنین ع روایت کردند که سبب آن بود که ایشان حوالت
کردند بر موسی که تو هارون را بکشتهٔ وآن آن بود که موسی وهرون وپسران هارون شبیر وشبر میرفتند بدامن کوهی
هرون بخفت انجا و خدایتعالی او را وفات داد چون موسی ع بدید که هرون را فرمان خدای رسید او را انجا بشست و
دفن کرد وبازآمد بنی اسرائیل گفتند هرون را چه کردی گفت با جوار رحمت ایزدی شد گفتند هارون را ببردی
وبکشتی وبازآمدی وبنی اسرائیل هرون را از موسی دوستر داشتندی موسی گفت بیائید تا من دعا کنم تا خدای
او را زنده کند تا بگوید که من او را نکشتم گفتند ما همه نتوانیم آمد گفت گروهیرا اختیار کنید گفتند تو اختیار کن
او هفتاد مرد را اختیار کرد با خود ببرد از آنان که این سخن حواله کرده بودند بر موسی ع وبیامدند بسر گور هرون
موسی ع دعا کرد خدایتعالی هرون را زنده کرد موسی گفت ای برادر من تو را کشتم گفت معاذالله من بمرگ خود
مردم ایشان خجل گشتند خدای تعالی رجفه فرستاد وصاعقه همه بر جای بمردند اما انچه درست است از این اقوال
وقول عامهٔ مفسران وراویان واهل علم است آنست که سبب رجفه وصاعقه سؤال رؤیت بود ورجفه آنست که گفت
جعله دكاً وروایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که سبب آن بود که ایشان نهی نکردند بنی اسرائیل را از عبادت عجل و
اگرچه راضی نبودند قتاده گفت وابن جریح ومحمد بن کعب سبب آن بود که ایشان مفارقت نکردند از بنی اسرائیل چون
دیدند که ایشان بعبادت عجل مشغول شدند وهب گفت این رجفه مرگ وهلاك نبود ولیکن آن بود که چون ایشان بمیقات
رفتند با موسی از هول وهیبت آن مقام ارتعاشی بر ایشان پدید آمد که نزدیك بود که مفاصل ایشان از یکدیگر جدا شود
چون موسی ع آن دید دعا کرد وتضرع خدای تعالی دلهای ایشان بر جای بداشت وایشان را آرام داد وان ترس و
ارتعاش از ایشان برگرفت تا ایشان ساکن شدند وکلام خدای بشنیدند برای این گفت . رب لو شئت اهلكتهم من قبل
وایای اتهلكنا بما فعل السفهاء منا ای عبدة العجل . سدی گفت آن هفتاد کس از آنان بودند که از اتخاذ عجل جدّ
نموده بودند وموسی دانست که ایشان را اختیار کرد چون بمیقات رسید خدای تعالی صاعقه فرستاد وایشان را هلاك
کرد وموسی ع گفت بار خدایا من چگونه بمیان بنی اسرائیل روم وهفتاد مرد از اخیار ایشان با من بیامدند وا کنون
یکی نمانده است ایشان مرا کی باور دارند وبر من چه اعتماد کنند پس از این خدایتعالی گفت دعا کن تا زنده کنم ایشانرا
موسی ع دعا کرد خدای تعالی ایشان را زنده کرد تا با موسی باز گشتند . قوله اتهلكنا بما فعل السفهاء منا . مبرد گفت
صورت استفهام است ومراد استعطاف واسترحام است یعنی ما را اهلاك مکن بفضل خود وکرمت بگناهی که سفیهان
قوم ما کردند وموسی دانست که خدای از آن عادلتر است که کسیرا بگناه دیگری بگیرد ولیکن این جاری مجری
قول عیسی است که گفت . ان تعذبهم فانهم عبادك الاية . ان هی الا فتنتك . این نیست الا امتحان وابتلای تو که
با مکلفان کنی در باب تشدید تکلیف وتعبد نصر کردن بانچه فرستادی از رجفه وصاعقه بر آن قوم از سبب سؤال رؤیت

با عقوبتی باشد ایشان را واعتباری باشد جز ایشان را ومثله قوله . اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین
. یعنی بامراض واسقام در سالی یك یا دو بار ایشان را فتنه کنم یعنی امتحان وآزمایش وکذلك قوله . الم
احسب الناس ان یتركوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون . ولقد فتنا الذین من قبلهم ، عبدالله عباس گفت ان هی الا
عذابك . این نیست الا عذاب تو وخدای تعالی عذاب فتنه خواند فی قوله . یوم هم علی النار یفتنون ای یعذبون نیست
ان الا عذاب تو ایشان را بر کفرشان ومعصیت شان وعبادت عجل وسؤال رؤیت وفتنه بمعنی کشف آمد قال المسیب
بن علس اذ تستبك باصلتی ناعم . قامت لتفتنه بغیر قناع . ای لتكشفه . وبرای آن کشف را فتنه خوانند که اصل
فتنه اختبار باشد واختبار اداء بکشف کند وکشف عند اختبار باشد بنام او پش بخوانند . تضل بها من تشاء . یعنی
خذلان کنی آن را که خواهی تا صبر نکنند ثواب صابران نیابد انجایش خذلان باشد وانجایش حرمان . وتهدی
من تشاء . بالعکس من ذلك آن را که خواهی بان فتنه واختبار هدایت کنی بالطاف وتوفیق وتثبیت . انت ولینا . تو یار
وناصر مانی واولی کل احدینا . فاغفر لنا . بیامرز ما را ورحمت کن بر ما وتو بهترین آمرزندگانی . واكتب
لنا فی هذه الدنیا حسنة . وبنویس برای ما در این سرای نزدیك که آن را دنیا میخوانند نیکوئی ونیز در آخرت و
معنی کتب تحقیق وایجاب است یعنی حقق لنا واوجب لنا عرب مرده مسافر را گوید . كتب الله علیك السلامة .
وفی الآخرة . ونیز در آخرت قوله ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة ومراد بحسنهٔ دنیا نعمت است و
تندرستی وانچه انواع راحت ومسرت باشد وگفته اند مراد بان توفیق بر عمل صالح است تا همه حسنه کند هیچ
سیئه نکند وحسنهٔ آخرت ثواب ونعیم بهشت است . انا هدنا الیك . ای تبنا ما توبه کردیم وبا تو گریختیم این قول
عبدالله عباس وسعید جبیر وابرهیم وقتاده ومجاهد است واصل او از رجوع باشد یقال هاد الیه اذا رجع وابو وهرة
السعدی خواند در شاذ هدنا یقال هاد یهود ویهید لغتان قال الشاعر . قد علمت سلمی وجاراتها . انی من الذنب
لها هائد . ای تائب الیها یقال هاد الیه اذا مال الیه والتهوید التمکث والتوفیق فی السیر وتوب مهود ای مرقع ویهود
از این معنی هیچ نباشد برای انکه یهودی منسوب است بایهوذا احد اولاد یعقوب ع ولکن عرب ذال را با دال کردند
قال گفت یعنی خدای تعالی عذابی عذاب من است آن برسانم بانکس که خواهم از بندگانم وعذابی محل او رفع است
بر خبر مبتداء محذوف والتقدیر ذاك عذابی وروا باشد که اشارت بذاك مضمر بفتنه باشد یعنی آن فتنه که در آیت مقدم
برفت عذاب من است تا بان رسانم که من خواهم وحسن وابن السمیقع در شاذ خواندند اساء بسین بر فعل ماضی یعنی عذاب
خود بان رسانم که بدی کند من الاساءة ورحمتی وسعت کل شیء . این جمله است از مبتدا وخبر وبه تقدیر محذوف
حاجت نیست ورحمت من فراخ است بر همه چیزی وعام است وشامل همه چیز را وحسن وقتاده گفتند یعنی رحمت
من عام است در دنیا بر مؤمن وکافر وبرّ وفاجر وذلك قوله الرحمن وخاص است در آخرت بر مؤمنان وذلك قوله الرحیم
عطیة العوفی گفت واسع است بر همه کس جز که بواجب الا متقیان را نرسد الاتری الی قوله . فسأكتبها للذین
یتقون . ای فسأوجبها واین برای آنست که خدای تعالی کافر را ببرکت مؤمنان روزی میدهد وببرکت مؤمنان
عذاب از ایشان صرف میکنند ایشان بمنزلهٔ کسانی اند که بروشنائی چراغ کسی بنشینند فردا بقیامت مؤمنان بجانبی
بروند ونور وروشنائی ورحمت بر ایشان برود کافر بماند در عذاب وشقاوت وظلمت ابو روق گفت مراد آن جزو
رحمت است که در دنیا قسمت کرده است میان خلایق که همه عطف وشفقت ومهربانی از آن رحمت است ابن زید گفت
رحمتی وسعت کل شیء فی التوریة وبعضی دیگر گفتند لفظ عام است ومعنی خاص عبدالله عباس وقتاده وابن جریج گفتند
چون این آیه آمد ابلیس طمع در رحمت کرد گفت من نیز شیء ام وچیزی ام خدای تعالی گفت گو طمع برادر تو و

هر كه طريقة تو دارد كه اين رحمت براى متقيان است ، فسأ كتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة والذينهم باياتنا يؤمنون . جهودان وترسايان گفتند چون قاعده اينست كه رحمت خداى بانكس رسد كه او متقيست واز معاصى اجتناب كند وزكوة دهد وبايات خداى مؤمن باشد ماچنينيم حقتعالى گفت گو طمع برداريد كه اين تخصيص دگر بدنبال است . الذين يتبعون الرسول النبى الامى . بانان برسد كه متابعت اين پيغامبر امى كنند يعنى محمد ص ، چون چنين بود همه امت طمع رحمت كردند خدايتعالى گفت اين را تخصيص دگر هست كه رسيدن رحمت بان موقوف است وآن متابعت آن مرد است كه در آخر آية اورا نور خواند فى قوله . واتبعوا النور الذى انزل معه . يعنى على بن ابيطالب على ما جاء فى تفسير اهل البيت واخبارهم . اگر گويند در حق نور گفت انزل معه واين بقـرآن لايق باشد نه بعلى ع گوئيم جواب ازاين لفظ مع است كه گفت بااوش فرو فرستادند چنانكه على نه از آسمان منزل است رسول نيز منزل نيست از آسمان پس هرچه مخالف در حق رسول گويد وانزال او مادر حق على ع بگوئيم ونه انزال از آسمان باشد آنچه از زمين نجد بر زمين غور آيد آنرا انزال گويند ورسول ع را از نجد ومكه فرستاده است وآن زمين از عالم افراشته تر ورفيع تر براى آن عاليه خوانند كه چون رسول عليه السلام ازاين زمين مبعوث است و زمين بلند است وآنچه جز آن است باضافت بان غور است حكم امير المؤمنين على هم اينست براى انكه ازيك وكر واشيانه اند وازيك قبيله ويك وطن اند وازيك زمين وازيك شهر ندبل ازيك خانه اند وازيك نسب تا ازميان ايشان جزيك پدر مختلف نميشود ودگر انكه روا بود كه معنى آن باشد كه انزل معه من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات بيانش آن خبر كه روايت كردند روات ثقات كه چون رسول ع را در آن بيمارى كه وفاتش رسيد درميان آن بيمارى روزى گفت . ادعوا الى قرينى . قرين مرا بمن خوانيد عايشه گفت پدر مرا ميخواهد اورا بخواندند چون بيامد و بنشست ورسول دراو ننگريد گفت ، ادعوا الى قرينى . قرين مرا بمن خوانيد حفصه گفت پدر مرا ميخواهد برفتند واورا بخواندند چون درآمد رسول ع همين سخن گفت امّ سلمه گفت والله ماعنى الّا عليّاً . بخداى كه جز على را نخواست برفتند واورا بخواندند وجماعتى بسيار از صحابه حاضر بودند چون اورا بديد گفت . هذا قرينى فى الدنيا والاٰخرة كان قرينى فى ظهر آدم وآدم فى الجنة وكان قرينى فى ظهر نوح ونوح فى السفينة وكان قرينى فى ظهر ابرهيم حين القى فى النار وهذا قرينى فى ظهر اسمعيل حين اضجع للذبح ثم لم تزل ننقل من اصلاب الطاهرين الى ارحام الطاهرات الى ان صرنا الى ظهر عبد المطلب فقسم الله تعالى ذلك النور والنطفة نصفين فجعل نصفه فى عبد الله فجئت منه ونصفه فى ابيطالب فجاء منه علىّ . گفت اين قرين منست در دنيا ودر آخرت قرين من بود در صلب آدم چون آدم در بهشت بود وقرين من بود در صلب نوح چون نوح در كشتى بود وقرين من بود در صلب ابرهيم چون اورا باتش انداختند وقرين من بود در صلب اسمعيل چون اورا براى ذبح بخوابانيدند انگه همچنين ميگرديديم از اصلاب طاهرين بارحام طاهرات تا بصلب عبد المطلب رسيديم انگه حقتعالى آن آب ونور راكه مارا ازاو آفريد بدو قسمت كرد يك نيمه از آن بعبد الله داد ازاو من آمدم ويك نيمه بابوطالب داد وازاو على آمد انگه اورا پيش خواند وباو سرّ دراز گفت وزبان در دهن او كرد چون مرغ كه بچه را زقّه كند اورا زقه ميكرد چون باز پس آمد گفتند . ماذا عهد اليك . گفت . علمنى الف بابٍ من العلم فتح لى من كل باب الف باب . مرا هزار در علم آموخت كه از هر در مرا هزار در گشاد وازآنجاست كه در مفاخرت ميگويد . انا للحرب اليها وبنفسى انقيها . نعمة من خالق العرش بها قد خصنيها . ولى السبقة فى الاسلام طفلاً ووجيهاً . ولى القربة ان قام شريف ينتميها . ولى الفخر على الناس بفاطم وبنيها . ثم فخرى برسول الله اذ زوجنيها . لى وقفات ببدر يوم حار الناس فيها . وباحد ثم صولات تليها . زقنى

بالعلم زقاً فيه قد صرت فقيها . فى ابيات آخر نوف البكالى گفت چون موسى ع آن هفتاد مرد را بميقات برد حقتعالى كرامت موسى را گفت من زمين بمسجد وطهور ايشان كنم اگر خواهند تا هركجا كه رسند كه آب نباشد تيمم كنند و بر هر زمين كه رسند نماز كنند الا بطهارت جاى ياگرماوه ياگورستان وسكينه در دل ايشان نهم وچنان سازم كه شما توريه بيخوانيد ازظهر دل تاخوار شود برشما از مردان وزنان وكودكان گفتند ياموسى مانخواهيم مارا آب بايد در طهور ونماز جز در كنشت نكنيم وسكينه در تابوت تاباشد كه ما آن برنتوانيم گرفتن وتوريه جز در كتاب نخواهيم تاخوانيم خدايتعالى اين نعمت ازايشان بگردانيد وباين امت داد وگفت . فسأكتبها للذين يتقون ويؤتون الزكوة الى قوله هم المفلحون . خدايتعالى گفت من اين امت محمد را دادم موسى گفت ايشان را امت من كن گفت ايشان امت محمد ص باشند گفت بار خدايا مرا از ايشان كن گفت ياموسى تو ايشانرا درنيابى گفت بار خدايا من آمدم باوفد بنى اسرائيل وقادة دگرانرا باشد حقتعالى بتسلى موسى اين آيه فرستاد . ومن قوم موسى امة يهدون بالحق وبه يعدلون . حقتعالى گفت فسأكتبها من اين رحمت نصيب جماعتى خواهم كردن كه ايشان ازمن بترسند واز معاصى من اجتناب كنند وزكوة مال بدهند وبايات من ايمان آرند وتصديق كنند ومتابعت وپس روى كنند اين پيغمبر امّى را علما خلاف كردند در معنى امى عبد الله عباس گفت آن امى پيغمبر ماست كه امى است بر اصل ولادت مادر مانده ننويسد ونخواند وشمار نگيرد قال الله تعالى . وما كنت تتلو من قبله من كتاب ولا تخطه بيمينك . ورسول ع گفت انا امة امية لا نكتب ولا نحاسب . بعضى دگر گفتند منسوبست باامت خود وتا كه بيفكندند از تغييرات نسبت است چنانكه فى مكىّ ومدنى وكوفى وبصرى بعضى دگر گفتند براى انكه منسوبست باام القرى كه مكه است الذى يجدونه انكه مى يابند نام او در توريه وانجيل نوشته واين كتابها كس بنزديك ما نياورد ومارا بران اطلاع نبود از صفت او وآنست كه امر معروف ونهى منكر كند وچيزهاى پاكيزه برايشان حلال كند وچيزهاى پليد را برايشان حرام كند قوله . ويضع عنهم اصرهم . وبار گران وتكليفهاى دشخوار ازايشان فرونهد ابن عامر تنها خواند اصارهم اى اثقالهم بر جمع اصر والاصر الثقل عطاء بن يسار گفت عبد الله بن عمرو بن العاص را ديدم اورا گفتم مرا خبرده از صفت رسول ع در توريه گفت اجل والله كه او در توريه مذكور است وموصوف چنانكه در قرآن در توريه هست بلغت ايشان انچه معنى اينست . يا ايها النبى انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذيراً وحرزاً للاُميين انت عبدى ورسولى سميتك المتوكل است بفظّ ولا غليظ ولا صخب فى الاسواق ، اى پيغمبر ما تورا فرستاديم گواه برخلقان وبشارت دهنده وترساننده وحرزى ومعقلى اميان را يعنى امت خودرا تو بنده منى ورسول منى تورا متوكل نام نهادم در دگر آية هست در صفت او فظ وبدخوى وسطبر دل نباشد وبانگ دارنده در بازارها و اهل بدى را ببدى جزا نكنند وليكن عفو كند ودر گذارد وما اورا باجوار رحمت نياوريم تادين كژرا باو راست نكنيم بانكه اهل روزگارش بگويند لا اله الا الله بگشائيم باو دلهاى بسته وچشمهاى نابينا وگوشهاى كر عطا گفت ازآن پس كعب الاحبار را ديدم گفتم كه مرا خبرده بصفت رسول ع در توريه همين گفت كه حرفى كم نگفت جز كه كعب بيفزود وبلغت ايشان گفت . قلوبنا غلوفنا اذا ناصمونا واعينا عمومنا . وگفت مولد او بمكه باشد وهجرت او بطيبه باشد وملك او بشام باشد وامت او حامدان وحمد كنندگان باشند برهمه حال شكر خداى گفتند ودست و پاى خودرا وضو كنند وجامه از ساق بر گيرند وساق برهنه كنند تانيمه پاكيزگى را مراقبه آفتاب كنند براى نماز و هركجا نماز دريابد ايشانرا آنجا نماز كنند صف ايشان در نماز چنان باشد كه صف ايشان در قتال انگه برخواند . ان الله يحب الذين يقاتلون فى سبيله صفاً كانهم بنيان مرصوص . وراوى خبر گويد كه اباماك را پرسيدم از صفت رسول ع

در توریة واو مردی بود که علم توریة دانست گفت صفت او در کتاب بنی هارون که مبدل و مغیر نیست اینست که احمد
از فرزندان اسمعیل بن ابرهیم باشد واو واخر پیغمبرانست واو پیغمبر عربی است دین ابرهیم دارد وازار در میان
خود بندد واطراف خود بشوید در چشم او سرخی باشد از میان دو کتف او مهر نبوت باشد مانند سر پار نجن دراز
دراز نباشد و کوتاه کوتاه نباشد گلیم در پوشد باندك قناعت کند بر خر نشیند و در بازار رود و خداوند حرب و
قتل و سبی وغارت باشد تیغ بر دوش نهد از هیچ کس باك ندارد که با او ملاقات کند با او غازی باشد که اگر با قوم نوح
بودی بطوفان هلاك نشدندی و اگر در عاد بودی بباد هلاك نشدندی و اگر در ثمود بودی بصیحه هلاك نشدندی مولدش
بمکه باشد و منشأش هم آنجا باشد و ابتداء نبوتش هم آنجا باشد و سرای هجرتش یثرب باشد میان حیره و نخله
و سنجه امی باشد چیزی ننویسد و حماد باشد کثیر الحمد بر همه حال شکر خدای کند در شدت و رخا ملکش بشام باشد
صاحب او از فرشتگان جبرئیل باشد از قوم خود رنج بسیار بیند او را زجر عظیم کنند انگه او را بر ایشان دست دهد
تا ایشان را چنان بدرود که کشت درووند او را وقعائی بیثرب بهری او را بهری بر او ولیکن عاقبت او را باشد جماعتی
با او باشند که بمرگ شتابنده تر باشند از آنکه آب از سر کوه آید دلهای ایشان دفترهاشان باشد قربانشان
خونها باشد شیران روز باشند و زاهدان شب ترس او دشمن را بریکماه راه از او میرود تولای کارزار کند
بنفس خود تا مجروح شد بکشند شرطه ندارد و حرس ندارد امر کند بمعروف یعنی بایمان و نهی کند از منکر یعنی از شرك
و در اخبار است که در توریة نوشته است پیغمبری را برآرم در ایشان مانند تو که موسائی و کلام خود در دهن او نهم
هر چه او را وصیت کنم بگوید بامت اما پسر پرستار را یعنی رسول ما که از فرزندان اسمعیل هاجر است بر او برکت کردم
سخت سخت او دوازده بزرگ بزاید و او را برای امت بزرگ باز پس دارم و در انجیل نام او علیه السلام فارقلیط است
در انجیل است که بشارت میدهم شما را بفارقلیط چند جایگاه او چون بیرون آید اهل عالم را مقید کند و بجمله حق
قیام نماید و بکارهای عظیم و اخبار غیب خبر دهد مدح کند مرا و برای من گواهی دهد . یأمرهم بالمعروف امر
معروف کند امت را گفته اند معروف ایمان است و منکر شرك و گفته اند معروف هر چیز است که در او شرع و اسلام
شناسند و منکر بر عکس این انچه در او نشناسند عطا گفت یأمرهم بالمعروف بخلع الانداد و مکارم الاخلاق و
صلة الارحام وینهیهم عن المنکر عن عبادة الاصنام وقطع الارحام ، و معروف هر فعلی باشد که صحت او شناسند اما
بعقل و اما بشرع و منکر بر عکس این ویحل لهم الطیبات . ان طعامها که حرام کردند در جاهلیت از بحیره و سایبه
و وصیله و حام بر ایشان حلال کند و خبائث و پلیدیها از خون و مردار و گوشت خوك بر ایشان حرام کند . ویضع
عنهم اصرهم . عبدالله عباس و حسن و ضحاك و سدی گفتند یعنی عهدهائی که در توریة بر ایشان نهادند والاصر العهد
و قتاده و ابن زید گفتند یعنی اثقال و تکلیفهاء گران که بر ایشان بود از نماز و روزه نیمه سال . والاغلال التی کانت علیهم
. هم کنایت است از تکالیف شاق و عهدهای گران که در گردن ایشان بود و آن را تشبیه کرد باغلال که آن را بر گردن
نهند و آن بر گردن بار گران باشد و محیط باشد بگردن چنانکه شاعر گفت . ولست کعهد الدار یا ام مالك ، ولیکن
احاطت بالرقاب السلاسل . وعاد الفتی کالکهل لیس بقائل . سوی العذل شیئاً فاستراح العواذل . این بیتها
مردی میگوید که او را با زنی عهدی بود پیش از مسلمانی چون مرد مسلمان شد و بندهای شرعی و اوامر و نواهی
بشناخت او را میگوید آن عهد که ما در آن سرای کردیم بر جای نیست ای ام مالك ولکن سلسلهها بگردن ما محیط شد
یعنی اوامر و نواهی شرع آن را سلاسل میخواند بر تشبیه لا حاطته بالرقاب . فالذین آمنوا به . آنانکه ایمان آوردند
باو یعنی برسول ع واو را تعزیر و توقیر کردند و حرمت داشتند و نصرت کردند و متابعت کردند آن نور را که با او

فرود آمد یعنی قرآن علی احد القولین . و قول دیگر آنکه گفتیم اعنی علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین ع و روا باشد که این الفاظ
اگر چه ماضی است مراد مستقبل باشد تا معنی این بود که آنانکه با او ایمان آورند و او را حرمت دارند و نصرت کنند و
متابعت قرآن کنند و امام . اولئك هم المفلحون . ایشان رستگاران و ظفر یافتگان باشند و دست بردگان بثواب
خدایتعالی فلاح فوز و ظفر باشد و فلاح نیز بقا باشد انگه رسول را گفت یا محمد بگو . انی رسول الله الیکم جمیعاً . من بشما همه
رسول و پیغام گذارم از خدا که ملك آسمان و زمین او راست و بجز او خدای نیست در آسمان و زمین که قادر است بر
احیا و اماته یعنی قادر است بر خلق حیوة و ابطال او از آن وجه که درست باشد از نقض بنیه یا خلق موت بر مذهب آنکس که
موت را معنی گوید . فآمنوا . ایمان آری بخدای تعالی و پیغمبرش آن پیغمبر امی که او بخدای ایمان دارد و بکلمات او قتاده
گفت یعنی کلام و آیات او مجاهد و سدی گفتند مراد عیسی بن مریم است و متابعت کنید او را تا همانا مهتدی شوید . ومن
قوم موسی امة . ای جماعة از قوم موسی گفت جماعتی هستند که بحق راه نمایند و بحق عدل و انصاف کنند عبدالله عباس
گفت و سدی ایشان گروهی اند و رای چین از پس شهرهای چین باقر ع گفت ایشان از پس زمین ریك اند هیچ تغییر
و تبدیل نکرده اند و خلاف کردند در آنکه دعوت رسول ما با ایشان رسیده است یا نه بعضی گفتند نرسیده است و بعضی
گفتند رسیده و ایشان بر رسول ما ع ایمان دارند و خبری آوردند از رسول ع که او گفت شب معراج که مرا باسمان بردند
مرا گذار بر ایشان بود جبرئیل با من بود ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم جبرئیل گفت شما دانید که
با که سخن میگوئید گفتند نه گفت این محمد است پیغامبر آخر الزمان محمد امی ایمان آرید با او ایشان ایمان آوردند و گفتند
موسی ع ما را وصیت کرده است که هر که از شما احمد را دریابد از منش سلام برسانید رسول ع گفت سلام من بر موسی
باد انگه گفت ایشان را ده سوره قرآن بیاموختم و از شرع من جز نماز و زکوة نیامده بود ایشان را نماز بیاموختم و زکوة
و از شنبه منع کردم و بر آدینه حث کردم سدی گفت جماعتی اند که میان ما و ایشان جوئی از انگبین هست ابن جریج
گفت چون اسباط بنی اسرائیل دست بمعصیت دراز کردند و پیغمبران را میکشتند و در زمین فساد میکردند سبطی
از ایشان میگفتند بار خدایا ما از اینان نه ایم و بفعل ایشان راضی نه ایم از میان ما و اینان جدا کن خدای تعالی ایشان را
راه داد در زمین تا برفتند یکسال و نیم رفتند تا بورای چین افتادند ایشان آنجا مقام کردند و مسلمانانند و روی بقبله ما
دارند کلبی و ربیع و ضحاك و عطا گفتند این قومی اند از اهل غرب در زمین افتاده اند از پس شهرهای چین بر جوئی که
بر ریك میرود آن را اوداف خوانند و مال ایشان مشاع باشد میان ایشان هیچکس منع نکند درویشی را و محتاجی را
از انچه خواهد که بردارد بشب باران آید ایشان را و بروز آفتاب و ایشان آنجا کشت و بذر کنند کس از ما با ایشان
نرسد و از ایشان کس بما نرسد و ایشان بر حقند و بعضی گفتند یهدون ای یهتدون راه یافته گانند و براه راست اقامت
کنند و راستند و بر آن کار کنند و عدل و انصاف یکدگر دهند قوله . وقطعناهم اثنتی عشرة اسباطاً امماً . گفت
بنی اسرائیل را بدوازده سبط بکردیم و سبط در بنی اسحق بمنزله قبیله باشد در بنی اسمعیل برای انکه در جای قبیله
نهاد تأنیث فرمود او را چنانکه قبیله را قال الشاعر ، وان قریشاً کلها عشر ابطن . وانت بری من قبائلها العشر .
همچنانکه شاعر در این بیت بطن را بجای قبیله نهاد اگر گویند چگونه گفت اسباطاً امماً بر جمع و از حق او توحید است
برای انکه از ده تا نود و نه موحد و منصوب باشد بر تمیز گوئیم از او چند جواب است یکی انکه نصب او نه بر تمیز است بر
بدل است از اثنتی عشرة و علی ذلك قوله . ولبثوا فی کهفهم ثلاثمائة سنین . و از حق او اگر نه بدل بودی اضافت بودی
و توحید جواب دگر از او آن است که در کلام تقدیم و تأخیر هست والتقدیر وقطعناهم اسباطاً امماً و نصب او بر حال
باشد انکه اثنتی عشرة علی البدل والتفسیر کقولك جائنی رجال خمسة و نسوة خمس و رأیت رجالاً اثنی عشر این

قول زجاج است وجواب سیم آن است که جمع برای آن در جای واحد نهاد که هر یکی را از ایشان اسباطی کرد چنانکه
گوئی عندی عشرون دراهم بر تأویل انکه هر قسمی از آن درهم است بر جمع چنانکه کثیر گفت ۰ علی والثلاثة
من بنیه . هم الاسباط لیس بهم خفاء ۰ جعل کل واحد منهم سبطاً حتی قال هم الاسباط جواب چهارم از او آن
است که این صفت موصوف محذوف باشد اثنتی عشر فرقة ثم وصفهم فقال اسباطا امماً واصل کلمه من السبوطة وهی السهولة
باشد من قولهم شعر سبط ای مسترسل پنداری جماعتی بودند که هر سبطی از ایشان بر سهولت ومسامحت میرفتند و
گفتند اشتقاق او از سبط است وآن نوعی است از درخت آن پدر اعلی را بمثابت درخت کرده است که فرزندان چون
اغصان وشاخها از او پدید آمده اند و برای آن دوازده نهاد ایشان را که از دوازده فرزند یعقوب بودند و برای آن
جدا کرد ایشان را که رتبت ایشان مختلف بود تا فاضل از مفضول پیدا شود کما قال الله تعالی . وجعلناکم شعوبا وقبائل
لتعارفوا الایة . واوحینا الی موسی الایة . ووحی کردیم بموسی چون قوم او از او آب خواستند و این سین طلب را باشد
وگفتیم او را که عصا بر این سنگ زن عطا گفت سنگی مخصوص بود چهار سوی از هر جانبی سه چشمه می آمد برای هر
سبطی چشمهٔ تا ایشان را بایکدیگر خلاف نبود وچنان می آمد که بر روی زمین میرفت وقطرهٔ از این با آن مختلط
نمی شد وانبجاس وانفجار یکی باشد وآن گشاده شدن آب باشد از چشمه وبرای آن تأنیث کرد که عین مؤنث است لفظاً
حملاً علی عین الجارحة وابو عمرو بن علا فرقی کرد میان او وانفجار گفت انبجاس چون عرقی باشد وانفجار سیلان باشد
اما تا جمع کنند میان ایشان آن است که عطا گفت چون موسی عم عصا بر سنگ زدی از او مانند عرقی پیدا شد آنگه زیادت
میگشتی بتدریج تا جوی آب روان شد . قد علم کل اناس مشربهم ای کل سبط بشناختی که مشرب او وچشمهٔ او کدام است تا
بادیگری او را اختلاط وخصومت نبودی وتفسیر مثل این آیه وقصهٔ این در سورة البقرة رفته است ۰ وظللنا علیهم الغمام .
ما ابر را سایه بان ایشان کردیم یعنی در تیه تا ایشان را از گرماء آفتاب آسایش دادو من وسلوی بر ایشان فرو فرستادیم چنانکه
ذکر او برفت وآن هم قصهٔ تیه است . قوله کلوا من طیبات ما رزقناکم . ای قلنا لهم گفتیم ایشان را بخورید از این روزیهای
پاك که ما دادیم شما را حلال . وما ظلمونا . وایشان بکفر وظلم بر ما ظلم نکردند ولیکن بر خود ظلم کردند وظلم در کلام
عرب هم نقصان بود هم اسراف اما از نقصان قوله ولم تظلم منه شیئاً ای لم تنقص واما از اسراف من قولهم ظلم الوادی اذا بلغ
الماء موضعاً لم یکن بلغه قبل ذلك قال الشاعر انشده الفرا . یکاد یطلع ظلماً ثم یمنعه . علی الشواهق فالوادی به
شرق . وبر این قاعده کلمه از اضداد باشد وبعضی دگر گفتند بدو معنی باشد بمعنی نقصان ووضع الشیء فی غیر موضعه
ومنه قولهم اظلم من الحیة برای انکه سوراخ یربوع بظلم بگیرد وقولهم اظلم من الشیب محتمل است هم نقصان را وهم وضع
الشیء فی غیر موضعه چون بافت باشد . واذ قیل لهم اسکنوا هذه القریة ، یاد کن ای محمد چون گفتند اسباط
بنی اسرائیل را که بنشینید در این شهر بعضی مفسران گفتند بیت المقدس بود وبعضی دگر گفتند زمین شام بود واین برفته
است وازانجا که خواهی میخورید واستغفار میکنید ومیگوئید . اللهم احطط من خطایانا . وبدر این شهر که در
شوید ساجد در شوید یعنی چون بدر شهر در شوید سجدهٔ شکری کنید تا گناهان بیامرزم اهل مدینه وابن عامر
ویعقوب خواندند تغفر بتا وضم علی الفعل المجهول تا بیامرزند واهل مدینه ویعقوب علی جمع السلامة ورفع التاء
فی خطایاتکم بر مفعول ما لم یسم فاعله وابن عامر خواند خطیئتکم بر واحد مرفوع هم بر این علت وابو عمرو خواند
خطایاکم بر جمع تکثیر وباقی قرا نغفر خواندند بنون علی اضافة الفعل الی الله خطیاتکم بالکسر علی المفعول به . سنزید المحسنین
معنی آنست که ما بیفزائیم نیکوکاران را نعمت وفضل جز که مفعول دوم بیفکند از او . فبدل الذین ظلموا منهم قولاً . بدل
کردند ظالمان از ایشان من روا باشد که تبیین باشد وروا بود که تبعیض بود قولاً سخنی جز انکه ایشان را گفته

بودند بر طریق استغفار بگوئی حطه ایشان گفتند حنطه باستهزا وقول دیگر آن است که ایشان را توبه واستغفار
فرمودند قولی دیگر گفتند که دلیل اصرار کرد فارسلنا علیهم رجزاً ای عذاباً ما فرو فرستادیم بر ایشان عذابی از
آسمان بان ظلم که کردند یعنی بجزا وبدل آن قوله . واسئلهم عن القریة التی کانت حاضرة البحر . حق تعالی گفت
بپرس ای محمد از این جهودان مدینه سؤال تقریع وتوبیخ نه سؤال استفادت از احوال آن دیه که بر کنار دریا بود یعنی
احوال مردمان آن دیه کما قال واسئل القریة نه بینی که گفت اذ یعدون فی السبت چون روز شنبه تعدی میکردند مفسران
خلاف کردند در نام آن شهر عکرمه گفت از عبد الله عباس که ان شهر ایله بود از میان مدین بود وطور علی بن طلحه
گفت از عبد الله عباس که آن شهری بود میان مصر ومدینه وکنار دریا آن را ایله گفتند ابن زید گفت آن دیه را می
گفتند میان مدین وعیونا وزهری گفت شهر طبریه بود . اذ یعدون فی السبت . چون تعدی کردند در شنبه واز
فرمان خدای تعالی تجاوز کردند وابن نهیك در شاذ خواندند اذ یعدون بضم یا وکسر عین وتثقیل دال من الاعداد
یعنی چون آلت می نهادند ماهی گرفتن را در روز شنبه ابن السمیقع در شاذ خواند فی الاسبات علی الجمع در روزهاء
شنبه ، اذ تاتیهم حیتانهم . چون آمد بایشان ماهیانشان جمع حوت باشد واصل در حوت ماهی بزرگ باشد انکه عام باشد تا جمله
ماهی را حوت ونون خوانند . یوم سبتهم . نصب بر ظرف است ، شرعاً . ای ظاهرة علی الماء بر سر آب ظاهر ونصب او
بر حال است وضحاك گفت شرعاً ای متتابعة پیاپی . ویوم لا یسبتون لا تاتیهم . وآن روز که شنبه نکردندی نیامدندی
یقال سبت یسبت اذا فعل السبت وجعل یومه سبتاً وعمل فیه ما یعمل فی السبت وحسن بصری در شاذ خواند لا یسبتون
من الاسبات من قولهم اسبتنا ای دخلنا فی السبت واجمعنا ای دخلنا فی الجمعة فرا گفت عرب گوید از اناشهر نا منذلم
نلتق ای مر بنا شهر قوله . کذلك نبلوهم بما کانوا یفسقون . همچنین بیازمائیم بان فسق که کردند یعنی تکلیف
بر ایشان سخت کنیم محمد بن الحسن گفت از حسین فضل پرسیدم که هیچ حلال می یابی که الا بر وجه قوت
بمردم رسید ونیامد اندك اندك وحرام که بر ایشان عام وفایض شد گفت بلی قوله . اذ تاتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرعاً و
یوم لا یسبتون لا تاتیهم ، عکرمه گفت روزی در نزدیك عبد الله عباس شدم او را دیدم مصحف در کنار ومیگریست
گفتم ای پسر عم رسول چرا میگرئی گفت از این آیه که می خوانم در سورهٔ اعراف گفتم آن آیه کدام است گفت این
آیه انکه گفت ایله شناسی گفتم آری گفت بدانکه در آن شهر جماعتی جهودان بودند در عهد داود عم که بر
ایشان صید ماهی حرام کرده بودند روز شنبه وسبب آن بود که جهودان را تعظیم روز آدینه فرمودند وعبادت در
او چنانکه شما را فرموده اند خلاف کردند وآن روز بشنبه بدل کردند خدای تعالی ایشان را امتحان کرد بصید ماهی
در روز شنبه که انچه کردند از تبدیل آدینه بشنبه وذلك قوله . کذلك نبلوهم بما کانوا یفسقون ، خدای تعالی گفت
چون خلاف کردید فرمان مرا این روز بر شما حرام کردم وشما را فرمودم بتعظیم این روز هر که این روز معصیت
کند وجز بطاعت مشغول باشد او را عذاب کنم وایشان را نهی کرد از انکه روز شنبه ماهی گیرند چون روز شنبه بودی
چندان ماهی پدید آمدی بر روی آب بزرگ ونیکو وفربه با شکمهاء چون شکمهای شتران آبستن وبر یکدیگر
می افتادندی از بسیاری چنانکه روی آب بپوشیدندی ایشان آن می دیدندی وزهره نداشتندی که یکی را تعرض رسانند
وچون شنبه بگذشتی یکماهی روی ننمودندی در طول هفته تا دگر شنبه ماهیان همچنان انبوه شدندی
روزگاری بر این بر آمد شیطان ایشان را وسواس کرد وگفت ای بیچارگان بی تدبیران شما را نهی از روز شنبه
کرده اند پیرامن این دریا حوضها وجایگاهها بکنید وآب دریا را راه بدو کنید روز آدینه تا ماهیان در آن حوضها و
جایها شوند روز شنبه انکه باخر روز راه ببندید بر ایشان تا باز پس نتوانند شد انگه روز یکشنبه بگیرید ایشان را

گفتند این چاره لطیف است همچنان کردند روز آدینه حوضها پر آب کردند در روز شنبه پر از ماهی شدند و آخر
روز راه بگرفتند و روز یکشنبه همه را بگرفتند این معنی پیشه کردند و بر دست گرفتند ابن زید گفت ایشان را روز شنبه
ماهی بدین صفت بیامدی و در روزهای دیگر یکی روی نمودی ایشان را آرزوی ماهی آمد مردی بیامد روز شنبه و ماهی
بگرفت و ریسمانی در دنبال او بست و در کنار دریا میخی بکوفت و رسن دراز در آن میخ بست و ماهی را در آب کرد
بردگر روز بیامد روز یکشنبه و آن ماهی را بگرفت و بخانه برد و بریان کرد همسایه از سرای او بوی ماهی شنید گفت
یا فلان از سرای تو بوی ماهی می آید نباید که ماهی گرفته باشی گفت این بوی نه از سرای من است مرد همسایه در رفت
و بدید دلتنگ شد و گفت ای مرد از خدای نترسی که این حرام کرده است و او را وعظ کرد او نشنید و یك دو روز
انتظار عذاب میکرد چون خدای تعالی معاجله نکرد مرد دلیر شد بردگر شنبه دو ماهی بگرفت و بر رسن بست چنانکه
گفته شد روز یکشنبه بگرفت چون عذاب نیامد بامردمان بگفت مردم همه باین کار شدند و خویشتن باینکار دادند
و بر ماهی گرفتن شنبه دلیر شدند و ماهی بسیار بگرفتند و خوردن و پخته کردند و فروختند و مالهای عظیم از آن جمع
کردند و در آن شهر هفتاد هزار مرد بودند بسه فرقه شدند گروهی کاره بودند و نهی کردند و گروهی ظالم بودند و تعدی
کردند و گوش بآن نکردند و گروهی آن بودند که آن ناهیان را گفتند . لم تعظون قوما الله مهلكهم او معذبهم عذاباً
شديداً . چنانکه خدای تعالی گفت و اذ قالت امة منهم . این مردمان که کاره معصیت بودند و ناهی منکر این ظالمان را
گفتند ما با شما در این شهر نباشیم این شهر با ما بخشید شهر بخشیدند و بدو قسمت کردند و دیوار بلند بر نهادند
و در جدا کردند و گفتند ما یقین دانیم که خدای عذاب فرستد تا باری ما از شما جدا باشیم چون
مدتی بر این بر آمد و ایشان الا اصرار نیفزودند خدای تعالی ایشان را عذاب فرستاد و همه را
خوك و بوزینه گردانید روزی که این مصلحان برخاستند از آن نیمه شهر هیچ آوازی و حسی نشنیدند
و کس برون نیامد و در نگشاد عجب داشتند گفتند این مردمان دوش یکبار مست بودند و امروز بیدار
نشدند چون روز نیك بر آمد نردبانها فراز دیوار نهادند و فرو نگریدند همه اهل آن شهر خوك و بوزینه شده بودند
قتاده گفت جوانان بوزینه شدند و پیران خوك این مردمان در آن شهر شدند آنان را که خویشان و آشنایان بودند ایشان
می شناختند و ایشان نمی شناختند ایشان می آمدند و روی در ایشان می مالیدند و می گریستند و ایشان می گفتند نگفتیم
شما را که مکنید که عذاب خدای بشما رسد ایشان بسر اشارت میکردند سه روز همچنان بودند آنگه بمردند و هر
مسخی چنین باشد قوله

وَاِذْ قَالَتْ اُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُوْنَ قَوْماً اللّٰهُ مُهْلِكُهُمْ اَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً قَالُوا مَعْذِرَةً اِلٰى
و چون گفتند گروهی از ایشان چرا پند میدهید گروهی را که خدا هلاك كننده است ایشانرا و عذاب كننده ایشان است عذابی سخت گفتند عذریست بسوی
رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ * فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهٖ اَنْجَيْنَا الَّذِيْنَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوْٓءِ وَاَخَذْنَا الَّذِيْنَ
پروردگار شما و شاید ایشان بپرهیزند پس چون فراموش کردند آنچه ایشان را یاد دادند نجات دادیم آنانکه نهی میکردند از بدی و گرفتیم آنانرا
ظَلَمُوْا بِعَذَابٍ بَئِيْسٍ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُوْنَ * فَلَمَّا عَتَوْا عَمَّا نُهُوْا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُوْنُوا قِرَدَةً خَاسِئِيْنَ * وَ
که ستم کردند بعذاب سخت بسبب آنچه بودند که فسق میکردند پس چون گردن کشیدند از آنچه باز داشته شدند از آن گفتیم مر ایشانرا که بوده باشید بوزینه گان که دور
اِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ اِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ مَنْ يَسُوْمُهُمْ سُوْٓءَ الْعَذَابِ اِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيْعُ الْعِقَابِ
باشید و چون اعلام نمود پروردگارت تا برانگیزاند بر ایشان تا روز رستخیز کسیکه بجنباند ایشانرا بدی عذاب بدرستیکه پروردگار تو هر آینه زود انتقام است

وَاِنَّهٗ لَغَفُوْرٌ رَحِيْمٌ * وَقَطَّعْنَاهُمْ فِى الْاَرْضِ اُمَماً مِنْهُمُ الصَّالِحُوْنَ وَمِنْهُمْ دُوْنَ ذٰلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ
و بدرستیکه او هر آینه آمرزنده مهربان است و متفرق گردیم ایشانرا در زمین گروه گروه از ایشان شایستگان و از ایشان غیر این و آزمودیم ایشانرا
بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُوْنَ * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ يَاْخُذُوْنَ
به نیکیها و بدیها تا شاید ایشان بازگردند پس از پس در آمدند از پس ایشان پس آمدگان و میراث گرفتند توریة را میگرفتند
عَرَضَ هٰذَا الْاَدْنٰى وَيَقُوْلُوْنَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَاِنْ يَاْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهٗ يَاْخُذُوْهُ اَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيْثَاقُ
متاع این دنیای دنیرا و میگفتند زود باشد که بیامرزد برای ما و اگر بیاید ایشانرا خواسته مانند آن میگرفتند آیا گرفته نشد بر ایشان عهد مذکور
الْكِتَابِ اَنْ لَا يَقُوْلُوا عَلَى اللّٰهِ اِلَّا الْحَقَّ وَدَرَسُوا مَا فِيْهِ وَالدَّارُ الْاٰخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ اَفَلَا
در توریة اینکه نگویند بر خدا مگر راست و خواندند آنچه در توریة است و سرای آخرت بهتر است مردمان را که پرهیز میکنند آیا پس
تَعْقِلُوْنَ * وَالَّذِيْنَ يُمَسِّكُوْنَ بِالْكِتَابِ وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ اِنَّا لَا نُضِيْعُ اَجْرَ الْمُصْلِحِيْنَ *
در نمی یابید و آنانکه متمسك میشوند بکتاب و بپا دارند نماز را بدرستیکه ما نابود نمیکنیم مزد بصلاح آورندگان را

قوله و اذ قالت امة منهم . این تمام قصه اصحاب السبت است حق تعالی گفت یاد کن ای محمد چون گفتند گروهی از
ایشان یعنی از اصحاب السبت چرا پند میدهی قومی را که خدای تعالی ایشان را هلاك خواهد کرد یا عذاب خواهد کرد
ایشان را عذابی سخت گفتند این جماعت واعظان که امر معروف و نهی منکر میکردند معذرة الی ربهم ما عذر برانگیخته
باشیم بنزدیك خدای تعالی با ایشان و رفع او بر خبر مبتداست محذوف والتقدير موعظتنا معذرة الى ربهم حفص
خواند عن عاصم تنها معذرة بنصب على انه مفعول له و از حق او آن است که جواب لم را بشاید چنانکه گوئی ضربت
زیداً تورا گویند لم ضربته گوئی تأدیباً له و تا باشد که ایشان از این معصیت بپرهیزند مفسران خلاف کردند که این گروه
که این گفتند که لم تعظون قوماً ایشان نجات یافتند یا نه هلاك شدند گروهی بر آنند که هلاك شدند برای آنکه این بر سبیل
تهکم گفتند و نهی کردند ناهیان را از نهی منکر و بر ایشان انکار کردند بقولهم لم تعظون قوماً و گروهی گفتند از جمله
ناجیان بودند و این سخن از سر اعتقاد گفتند و برای آن گفتند که دانستند که ایشان بر کفر مصرند و این قول
موافق ظاهر است و بیشتر مفسران بر اینند و نیز یمان بن الریان گفت . نجت الطائفتان . دو گروه نجات یافتند
یعنی ناهیان و آنان که گفتند لم تعظون عکرمه گفت عبدالله عباس گفت لیت شعری کاشکی دانستمی که خدای با آن گروه
سه دیگر چه کرد من گفتم جعلت فداك نباید که این بر تو مشتبه باشد نه بینی که ایشان کارهند آن را و میگویند خدا برا
اینان عذاب خواهد کرد و این قول مؤمنان و موحدان باشد و چندان با او بگفتم که معلوم شد او را که ایشان ناجی
شدند حله بیاورد و در من پوشید . فلما نسوا ما ذکروا . هم قصه ایشان است چون فراموش کردند آنچه ایشان را
یاد دادند یعنی اصحاب سبت از عذاب من و از نهی صید ماهی در روز شنبه برهانیدم آن را که نهی منکر میکرد و ظالمانرا
بگرفتیم بعذاب سخت قراء در این لفظ خلاف کردند اهل مدینه خواندند بئس بباء مکسوره و اسکان یا علی فعل و ابن
عامر خواند همچنین جز آنکه او یا را همزه کرد و ابوبکر عن عاصم خواند بئیس علی وزن فیعل کصیقل و نیرب
قال الشاعر . کلاهما کان رئیساً بئیساً . یضرب فی الهیجاء منه القونسا . و بعضی قراء بصره خواندند علی وزن
فعل کحذر و باقی قراء خواندند بئیس علی وزن فعیل ای شدید قال الشاعر . اشعث غبر حسن اللبوس . باق علی
عیش له بئیس . و حسن بصری خواند بعذاب بئیس بکسر یا و فتح سین علی تقدیر العذاب مجاهد خواند بعذاب
بایس علی فاعل نصر بن عاصم خواند . بیس بما کانوا یفسقون . با مجازات راست و ما مصدریه است ای بفسقهم .
فلما عتوا عما نهوا عنه . چون عتو و طغیان کردند و عصیان و عتا اذا عصا و عاتی بلیغ تر از عاصی باشد و هو متمرد شدید

اللجاج باشد در معصیت چون خلاف کردند آن را که ایشان را از آن نهی کردند وارتکاب آن منهی کردند گفتیم
ایشان را شوید بوزینگان خاسئین ای صاغرین ذلیل و خوار رانده و راوی خبر گوید سعید جبیر که موسی ع
مردی را دید روز شنبه با کله که آلت ماهی گیران باشد بفرمود تا آن را بگرفتند و بکشتند و آن بفرمان خدای بوده باشد
ابوروق گفت خاسی نباشد که سخن نتواند گفت مورج گفت رانده چنانکه سگ را رانند مقاتل گفت هفت روز
بماندند پس بمردند و بیشتر مفسران بر آنند که سه روز بماندند قوله ، واذ تأذن ربك . یادکن ای محمد چون اعلام
کرد خدای تو و عرب گوید تعلم بمعنی اعلم قال الشاعر تعلم ان خیر الناس حیاً علی جفر الهباءة لا یریم . و زجاج گفت
تأذن ای تألی و حلف سوگند خورد خدای تو عبدالله عباس گفت قال ربك گفت خدای تو مجاهد گفت امر ربك
فرمود خدای تو عطا گفت حکم ربك قطرب گفت وعد ربك وعده داد خدای تو . لیبعثن علیهم . که بر ایشان
گمارد و مسلط کند بر ایشان کسی را . کمن یسومهم . بر ایشان نهد عذاب بد و آن رسول است ع که ایشان را
رنجور و معذب داشت بقتل و سبی و جلاء و جزیت و ضمان کرد که این عذاب تا قیامت بر ایشان بماند و در این وعید
که ایشان را کرد بشارت مؤمنان بود که ملت و شرع رسول ما تا قیامت پاینده خواهد بود انکه گفت خدای تو ای
محمد سریع العقاب است کافران را که مستحق عقاب باشند و او غفور رحیم است بر مؤمنان که مستحق رحمت و مغفرت
باشند تا او بر ایشان تفضل کند . وقطعناهم فی الارض امما . انکه گفت من بنی اسرائیل را مفرق کردم در زمین
امماً جماعاتی و نصب او بر حال است انکه تفصیل داد آن جماعات را منهم الصالحون از ایشان بعضی بندگان و صالحان
بودند مجاهد و عطا گفتند صالحان جهودان آنان بودند که بعیسی ع و محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند کلبی گفت
صالحان ایشان آنانند که از ورای جوی او داف اند که ذکر ایشان برفت . ومنهم دون ذلك . و از ایشان بعضی فرود
ایندو کم از این اند یعنی کافرانند و فاسقند و بلوناهم بیازمودیم ایشان را بالحسنات یعنی به تندرستی و فراخی و بسیار نعمتی
و سیئات یعنی قحط و بیماری و تنگدستی و حرمان و انچه مانند این باشد که از قبل خدای تعالی بود انکه بیان کرد که
غرض در این امتحان و ابتلا چیست گفت لعلهم یرجعون تا باشد که رجوع کنند و با حق آیند و با سر امتثال فرمان
او شوند اگر گویند چگونه گفت لعلهم یرجعون . و ایشان هرگز بر حق نبودند گوئیم این را دو جواب است یکی
انکه چون مبطل مصر باشد بر باطل باز آید لا محاله رجوعش با حق باشد و جواب دیگر انکه . کل مولود یولد
علی الفطرة . همه کس را برای فطرة ولادت باشد چون از آن برود باز آمدنش با آن رجوع باشد قوله فخلف من
بعدهم خلف . حق تعالی گفت از پس ایشان جماعتی بماندند با خلف یعنی فرزندان ایشان و عوض را خلف گویند و انکه
از پس کسی از او باز ماند از فرزندان و جز او او را خلف گویند چون صالح باشد و خلف گویند چون طالح باشد یقال
فلان خلف صدق من ابیه و خلف سوء والخلف الذی یبقی فی البقاء من اللبن الفاسد و منه خلوف فم الصایم قال لبید . ذهب
الذین یعاش فی اکنافهم . و بقیت فی خلف کجلد الاجرب . و خلف در مدح اندك باشد از جملهٔ انقول حسان ثابت
لنا القدم الاولی الیك و خلفنا لاولنا فی طاعة الله تابع . مجاهد گفت مراد ترسایانند که از پس جهودان بودند
دگر مفسران گفتند مراد جماعتی اند جهودان بد سیرت بد طریقت که آمدند از پس آن گروه اوایل . ورثوا الکتاب
. بمیراث برداشتند کتاب را یعنی توریة را قوله یأخذون عرض هذا الادنی . فرا میگرفتند مال دنیا را برشوت
بر احکام و حکم بخلاف راستی میکردند و مال دنیا را برای آن عرض خواند که مانندهٔ عرض ناپاینده باشد و برای آن
آنجا ادنی گفت و دیگر جایها دنیا که آنجا بصفت سرای کرد و آن مؤنث بود و اینجا بصفت مذکری کرد ای المنزل الادنی
والمحل الادنی انکه باز نمود که با این که میکنند تمنای مغفرت و آمرزش میکنند و میگویند سیغفر لنا بیامرزند مارا

یعنی خدای با ما در این مناقشه نکند و ما را بیامرزد انکه بیان کرد که مصرند و پشیمان نه اند گفت اگر عرضی دیگر از
جنس یعنی از این متاع دنیا با ایشان آید و ایشان از آن متمکن آیند بستانند و مبالات نکنند و مراد از این عرض
رشوت بر احکام است بر قول عبدالله عباس و حسن و سعید جبیر و مجاهد و قتاده و سدی و حسن بصری گفت
لا یشبعهم شیء معنی آن است که ایشان بهیچ سیر نمیشوند قوله . الم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب الا تقولوا علی الله الا الحق
. نه میثاق و عهد توریة بر ایشان گرفته اند که بر خدای تعالی الا حق نگویند یعنی انکه گفتند سیغفر لنا بناحق بی علم
گفتند و برای آن میثاق کتاب گفت و ادلهٔ عقل نگفت تا اعلام کند ما را که در کتاب ایشان بر ایشان
حجت گرفته است . ودرسوا مافیه . و نیز عهد گرفته ایم بر ایشان که درس کنند آن را که در کتاب است
یعنی در توریة تا در هر حال مجدد باشد ایشان را اوامر و نواهی بر یاد ایشان بود و درس تکرار چیز باشد
یکبار پس از دیگر تا بر خواننده مندرس نشود ومنه دروس الرسم والمنزل لانه یندرس بمرور الایام علیه
وهو تکررها . انکه گفت ایشان خیر و صلاح خود نمی شناسند . والدار الآخرة خیر . و سرای باز
پسین بهتر است آنان را که از خدای بترسند و پرهیزکار باشند اگر عقل کار بندند و اندیشه کنند و
بدانند که ثواب آخرت و نعیم ابد ایشان را به باشد از این حطام و عرض فانی که آن را ثباتی و بقائی نباشد
و باز آر او بالی و عقابی بدنبال باشد ، افلا تعقلون . اینان خرد کار نمی بندند . والذین یمسکون بالکتاب ابوبکر خوانده عن
عاصم یمسکون بتسکین المیم من الامساك و باقی یمسکون بتشدید من التمسك انکه گفت آنانکه بکتاب تمسك کنند و دست در
کتاب آویزند بعضی گفتند مراد توریة است و حمل کردن بر عموم اولیتر باشد برای انکه انچه باو تعلق کرد من ترك اضاعة
اجر المصلحین عام است و نیز نماز بپای دارند و اگر چه اقامت نماز داخل باشد در تحت تمسك کتاب چه کتاب مشتمل باشد
بر آن و جز آن این را تخصیص کرد بذکر برای شرف و منزلت او را از شرع لقوله ع . موضع الصلوة من الدین کموضع
الرأس من الجسد . انا لا نضیع اجر المصلحین ، ما رنج نیکوکاران را ضایع نکنیم و این جمله در محل خبر مبتدا است که
الذین است و چون خبر مبتدا جمله اسمی باشد آن را لابد فا باید یا از نحو قوله . الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سراً و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم . و انما کان ذلك لتضمن الکلام معنی الشرط والجزاء . و اینجا فا برای آن نیاورد
که متضمن نیست معنی شرط را نحو قوله . الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله ثم لا یتبعون ما انفقوا منا و لا اذی لهم
اجرهم عند ربهم . فا نیاورد برای این وجه را که گفتیم آن آورد فی قوله انا لا نضیع اجر المصلحین . وهذا مذهب
الکوفیین و بعضی نحویان گفتند خبر مبتداء محذوف است و انا در جای تعلیل است و خبر برای آن بیفکندند که
تعلیل بجای او بهاد والتقدیر والذین یمسکون بالکتاب و اقاموا الصلوة فانا نجازیهم بذلك لانا
لا نضیع اجر المصلحین و قول اول موافق ظاهر است والله ولی التوفیق تم الجزء
الثامن من التفسیر و نتلوه فی التاسع قوله تعالی . واذ نتقنا
الجبل الآیة

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

بنام خداوند بخشاینده مهربان

واذ نتقنا الجبل فوقهم كانه ظلة وظنوا انه واقع بهم خذوا ما آتيناكم بقوة واذكروا ما فيه

وچون برداشتیم کوه طور را ابالای ایشان کویا آن سایبانی بود وکمان کردند که آن فرود آینده بود بایشان بکیرید انچه دادیم شمارا بتوانائی و یاد کنید انچه دراوست

لعلكم تتقون * واذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم

تاشاید شما پرهیز کنید وچون کرفت پروردکار تو ازفرزندان آدم ازپشتهایشان نسل ایشان را وکواه کردانید ایشانرا برنفسهایشان

الست بربكم قالوا بلى شهدنا ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين * او تقولوا انما

آیا نیستم من پروردکار شما کفتند آری کواه شدیم ؛ اینکه میکویند روز قیامت بدرستیکه ما بودیم ازاین اقرار بیخبران یا بکوئید جزاین نیست

اشرك آباؤنا من قبل وكنا ذرية من بعدهم افتهلكنا بما فعل المبطلون * وكذلك نفصل الآيات

که شرك را آوردند پدران ما ازپیش وبودیم ما فرزندان از بعد ایشان آیا پس هلاك میکنی مارا بانچه کردند کمراهان وهمچنین تفصیل دهیم آیات را

ولعلهم يرجعون * واتل عليهم نبأ الذي آتيناه آياتنا فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فكان

وتاشاید ایشان باز کردند وبخوان برایشان خبرآ نانکه دادیم اورا آیات خود پس بیرون آمد از آن پس بیروی کرد اورا دیو پس بود

من الغاوين * ولو شئنا لرفعناه بها ولكنه اخلد الى الارض واتبع هويه فمثله كمثل الكلب

ازکمراهان واکر خواستیم هرآینه برآوردیم اورا بان ولیکن او جاوید بماند بزمین وبیروی کرد آرزوی او پس مثل او مانند مثل سك است

ان تحمل عليه يلهث او تتركه يلهث ذلك مثل القوم الذين كذبوا بآياتنا فاقصص القصص

اکر حمله کنی برآن زبان بیرون کشد یا واکذاریش زبان بیرون کشد این است داستان کروه انانکه تکذیب کردند بایتهای ما پس برکوی کفتهارا

لعلهم يتفكرون * ساء مثلا القوم الذين كذبوا بآياتنا وانفسهم كانوا يظلمون * من يهدي الله

تاشاید ایشان اندیشه کنند بداست داستان کروه انانکه تکذیب کردند بایتهای ما وخودشان را بودند که ستم میکردند هرکرا راه نماید

فهو المهتدي ومن يضلل فاولئك هم الخاسرون * ولقد ذرانا لجهنم كثيرا من الجن والانس لهم

خدا پس او راه یافته است وهرکه را کمراه کنند پس آن کروه ایشانند زیانکاران وهرآینه که آفریدیم برای دوزخ بسیاری ازجن وآدمی مرایشانراست

قلوب لا يفقهون بها ولهم اعين لا يبصرون بها ولهم آذان لا يسمعون بها اولئك كالانعام

دلها که نمیفهمند بان ومرایشانراست چشمها که نه بینند بان ومرایشانراست کوشها که نمیشنوند بان اینکروه مانند چهارپایانند

بل هم اضل اولئك هم الغافلون * ولله الاسماء الحسنى فادعوه بها وذروا الذين يلحدون في

بلکه ایشان کمراه ترند این کروه ایشانند بیخبران ومرخدایراست نامهای نیکو پس بخوانیداو رابان وواکذارید آنانرا که مایل میشوند بکجی

اسمائه سيجزون ما كانوا يعملون * وممن خلقنا امة يهدون بالحق وبه يعدلون * والذين

درنامهای او زود پاداش داده شوند آنچه بودند که میکردند واز آنکه آفریدیم کروهی که راه نمایند براستی وبان عدول میکنند وآنانکه

كذبوا بآياتنا سنستدرجهم من حيث لا يعلمون * واملي لهم ان كيدي متين * اولم يتفكروا

تکذیب کردند بایتهای ما زود باشد که بکیریم ایشانرا ازجائیکه نمیدانند ومهلت دادیم ایشانرا بدرستیکه کیدمن استواراست آیا اندیشه نمیکنند

ما بصاحبهم من جنة ان هو الا نذير مبين * اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض

که نیست یار ایشانرا هیچ دیوانکی نیست اومکر بیم کننده هویدا آیا نفکر یستند درپادشاهی آسمانها وزمین

وما خلق الله من شيء وان عسى ان يكون قد اقترب اجلهم فباي حديث بعده يؤمنون *

وآنچه آفرید خدا ازچیزی واینکه شاید آنکه بوده باشد بتحقیق که نزدیك شد مدت ایشان پس بکدام سخن بعد او میکروند

من يضلل الله فلا هادي له ويذرهم في طغيانهم يعمهون * يسئلونك عن الساعة ايان مرسيها

هرکرا کمراه کند خدا پس نیست راه نماینده مراورا ووا کذارد ایشانرا ازکمراهی ایشان وسرکشته اندمیپرسند تورا ازقیامت که کی باشد رسیدن آن

قل انما علمها عند ربي لا يجليها لوقتها الا هو ثقلت في السموات والارض لا تأتيكم الا بغتة

بکو جزاین نیست که دانستن آن نزد پروردکار من است نکشاید آنرا برای وقت آن مکر او سنکین باشد درآسمانها و زمین نیاید شمارا مکرناکاه

يسئلونك كانك حفي عنها قل انما علمها عند الله ولكن اكثر الناس لا يعلمون * قل لا املك

میپرسند تورا کویا تو دوستمیداری پرسیدن انرا بکو جزاین نیست دانستن آن نزد خداست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند بکو نمیتوانم

لنفسي نفعا ولا ضرا الا ما شاء الله ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير وما مسني السوء

مرتن خودرا سودی ونه زیان رامکرانچه خواهد خدا واکر بودم من که بدانم پنهانی را هرآینه بسیار کرد کردم ازنیکی ونرسیدی بمن بدی

ان انا الا نذير وبشير لقوم يؤمنون *

نیستم مکر بیم کننده ومژده دهنده مرقومیکه میکروند

قوله واذ نتقنا الجبل فوقهم الاية . بیان کردیم که هرکجا اذباشد ودر کلام عاملی ظاهر نباشد لابد عاملی مضمر بایدو تقدیر آنست که اذکر یا محمد یاد کن ای محمد چون ما برداشتیم کوه را ازبالای سرایشان . كأنه ظلة . پنداری سایه بانی است ابن الاعرابی گفت النتق الرفع والفتق والبسط جميعاً نتق برداشتن باشد وشکافتن وگستردن وهرسه معنی را محتمل است قال العجاج . ينتق انتاق الشليل نتقاً بروی افتاد السليل یعنی یرفعه علی ظهره وقال آخر . ونتقوا احلامنا الأثاقلا . وامراة منتاق وناتق کثیرة الولد قال النابغة . لم يحرموا حسن الغذا وامهم . وحقت عليك بناتق مذكار . والنتق التحريك بقوة يقال نتقني السير اذا حركه ابان بن ثعلب گفت ازعربی فصیح شنیدم که غلامش را میگفت . خذ الجوالق فانتقه ای نكسه وقولهم انتق برجلك مثل اركض برجلك یعنی پایچها رپای فرازن تانیك برود واصل کلمه جنبانیدن باشد بقوة كأنه ظله پنداشتی سایه بانی است عطا گفت سقیفه باشد مفسران گفتند چون بنی اسرائیل احکام توریة قبول نمیکردند وکار نمی بستند خدایتعالی کوهی ازجای برکند وبربالای سرایشان بداشت بمقدار لشکرگاه ایشان یکفرسنگ دریکفرسنگ بمقدار قامت مردی گفت اگر قبول نکنی این کوه برشما افکنم حسن بصری گفت چون بدیدند که کوه ربالای سرایشان آمد بسجده درافتادند بریك روی ابروی چپ بزمین نهادند وبنیمه روی سجده کردند وبه نیمه روی درکوه می نگریدند ترس آنرا که برایشان افتد قوله . وظنوا انه واقع بهم . وگمان بردند که برایشان خواهد افتادن ازاین کار جهودان همه سجده بر ابروی چپ کنند گویند این سجده ایست مبارك ازان سجده است که بان عذاب ازما برداشتند وآن سجده بود ازصدق دل که خدایتعالی به پسندید ازایشان وآن عذاب برداشت ازایشان . خذوا ما آتيناكم بقوة . یعنی وقلنا لهم وگفتیم ایشانرا وعرب قول بسیار بیفکنند ازکلام چون درکلام دلیل باشد براو وگفتیم ایشانرا بگیری انچه ما دادیم شمارا بقوت یعنی توریة بجد واجتهاد وعزم عمل بستانی گفته اند بنشاط وگشادگی مفسران گفتند چون موسی ؑ آن الواح که توریة برآن نوشته بود اظهار کرد هیچ سنگی وکوهی ودرختی نماند الا اهتزاز کرد لاجرم هیچ جهود نباشد که توریة براو خوانند الا اهتزاز کند وبنشاط شود وسر بجنباند . واذكروا ما فيه ؛ وآنچه در توریة است یاد آرید تا همانا متقی وپرهیزکار باشید وازمعاصی مجتنب شوید یعنی لطف باشد شمارا درادای واجبات واجتناب مقبحات . قوله واذا اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم ذريتهم . جماعتی مفسران سلف واصحاب حدیث گفتند معنی آیة آنست که خدای پشت آدم بمالید وجمله فرزندان اورا برون آورد برصورت ذرّه اعنی مورچه

خورد و خلاف کردند که این کجا بود و بعضی گفتند ببطن نعمان وادای است در پهلوی عرفات و گفته‌اند بدهناء
بود از زمین هند و آن آنجا بود که آدم فرود آمد از آسمان کلبی گفت از میان مکه و طایف بود سدی گفت در آسمان
بود که خدای تعالی پشت آدم بمالید جانب راست و فرزندان او را از آنجانب بیرون آورد چون مروارید سفید و
ایشان را گفت برحمت من ببهشت شوید و از جانب چپ پشتش بمالید و فرزندانی از او بیرون آورد سیاه و گفت
بدوزخ شوید و لا ابالی و باك ندارم و با ایشان خطاب کرد و گفت بدانی که جز من خدائی نیست و من خدای شمام بمن
شرك میاورید و من پیغمبرانی خواهم فرستادن بشما تا عهد من یاد شما دهند و من با شما پیمان کنند و بر شما کتابها خواهم
فرستاد بگو تا چه میگوئی ایشان گفتند گواهی میدهیم که تو خدای مائی و آفریدگار مائی و ما را خدائی نیست جز
تو گروهی این روز اقرار کردند بطوع و گروهی بروجه تقیه خدایتعالی از ایشان بر این عهد بست آنگه اجال و
ارزاق و مصائب ایشان بنوشت آدم ؑ در ایشان نگریست ایشان را دید مختلف اشکال والوان و متفاوت الصور
بعضی نیکو و بعضی زشت و بعضی دراز و بعضی کوتاه بعضی توانگر و بعضی درویش گفت بارخدایا چرا ایشان را
متساوی نیافریدی گفت خواستم تا ایشان شکر من زیادت کنند سدی گفت در میان ایشان پیغمبران بودند مانند
چراغ رخشان آدم از آن میانه نوری دید بلند گفت بارخدایا این کیست گفت این پیغمبری است از فرزندان تو نام
او داود گفت بارخدایا عمر او چنداست گفت شصت سال گفت بارخدایا بیفزای گفت قلم برفت با آجال بندگان
گفت بارخدایا از عمر من چهل سال در عمر او افزای و عمر آدم هزار سال بود چهل سال بداود داد تا هزار سال
کم چهل سال شد چون عمر او به نهصد و شصت رسید ملك الموت ؑ باو آمد آدم گفت چه کار آمدی گفت تا جانت بر
دارم گفت مرا چهل سال عمر مانده است گفت نه بداود دادی انکار کرد و جحود پیش آورد گفت ندادم لاجرم
فرزندانش جاحد باشند و نسیان افتاد و فراموش کرد عهد خدای تا فرزندانش فراموشکار شدند و خطا کرد تا
فرزندانش مخطی شدند نعوذاً بالله من مثل هذه المقالات المحالات والترهات الشنیعة . آنگه ملك الموت باپیش
خدا آمد گفت بارخدایا آدم چهل سال دعوی میکند گفت برو بگو او را نه بداود دادی گفت بگفتم جحود
می کند گفت برو جانش بردار و بگو آنکه قلم تو بود بدادی و مادر عمر داود بنوشتیم با ما جحود از پیش نشود
حاشا علیه السلام من ذلك او برفت و آدم را جان برداشت آنگه چون عهد فرزندان آدم بسته بود ایشان را گفت باپشت آدم
شوی که من قیامت برنه انگیزم تا از شما یکی مانده باشد تا در وجود نیاید و عمر و روزی خود مستوفی بستانید این خبر ذرم
است که مخالفان ما و بعضی موافقان از اهل اخبار گفتند و این درست نیست برای مخالفت او دلیل عقل و ظاهر قرآن را اما
مخالفت او دلیل عقل را از اینجاست که حال این فرزندان که دعوی میکنند که خدای ایشانرا بیرون آورد بر صورت ذرّه
و با ایشان خطاب کرد و تقریر کرد ایشانرا بقوله . الست بربکم . از دو بیرون نبود یا کامل عقل بودند یا نبودند اگر کامل عقل
نبودند از حکیم نیکو نیاید خطاب با ایشان و تقریر با ایشان و اگر کامل عقل بودند لامحاله باید تا آن حال یاد دارند
و فراموش نکنند که عاقل مثل آن حال و کمتر از آن در شهره و نادر کی با کمال عقل فراموش نکند چون هر دو قسمت
باطل است دلیل کند بر بطلان این قول اگر گویند طول مدت و تخلل مرگ در میانه از یاد ایشان ببرد گوئیم طول
مدت اگر نسیان آرد از تفصیل آن باشد از جمله بیکبار ناسی نشود آنگه همه خلایق بیکبار حالی چنان غریب و نادره
رفته و ایشان کامل عقل با کمال عقل چگونه فراموش کنند آنرا و اما تخلل مرگ را اگر در این تأثیری بودی بایستی
که تخلل نوم و جنون و سکر و اغما و زوال عقل را در این اثری بودی که این جمله مزیل عقل است و ما میدانیم که
خفته چون بیدار شود و مغمی علیه چون بهوش آید و مست چون هشیار شود آنچه دانسته باشد یادش آید و علمش

بان حاصل شود نه بینی که اصحاب الکهف با آنکه سیصد و نه سال خفته بودند چون برخاستند هرچه دانستند همه را
یاد آمد و هیچ خلل نبود و اینحال با اوقات و اشخاص مختلف نشود دیگر آنکه خدایتعالی بیان کرد که غرض من از این
آنست تا فردای قیامت نگویند . انا کنا عن هذا غافلین . و اگر اینجا ندانند یا فراموش کرده باشند اولیتر که در قیامت
ندانند اگر گویند کودکی آنچه کرده باشد در حال طفولیت یاد ندارد گوئیم ما از این احتراز کردیم با آنکه گفتیم عاقل
با کمال عقل و طفل عاقل نباشد اما خلاف او ظاهر قرآن را آنست که خدایتعالی گفت . واذ اخذ ربك من بنی آدم
و نگفت من آدم و گفت من ظهورهم و نگفت من ظهره و گفت ذرّیتهم و نگفت ذریته دگر آنکه گفت . ان
تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا غافلین والمعنی لئلا تقولوا یوم القیمة . نگویند در روز قیامت که ما از این غافل
بودیم باز نمود که این برای آن کردیم تا روز قیامت دعوی غفلت نکنند تا حجت بر ایشان قایم شود اگر فراموش کنند
و غافل شوند حجت ساقط شود از ایشان و این غرض حاصل نباشد دگر آنکه گفت . او تقولوا انما اشرك آباؤنا
من قبل . تا نگویند که پدران ما مشرك بودند بشرك پدران عذر نیاورند و این در حق کسانی صورت بندد که ایشانرا
پدران مشرك بوده باشند اما آنانکه از پشت آدم ؑ بیرون آمده باشند ایشان چگونه گویند . اشرك آباؤنا من قبل
وکنا ذریة من بعدهم . اگر گویند چون تأویل مخالفان و اخباریان باطل بکردی تأویل صحیح چیست آیه را
بنزدیك شما گوئیم ما را در تأویل آیه دو وجه است یکی آنکه مراد باین جماعتی اند از فرزندان آدم ؑ که خدایتعالی
ایشان را بیافرید و کمال عقل داد و آلات و تمکین و تکلیف کرد ایشانرا و بر زبان پیغمبران با ایشان تقریر کرد که . الست
بربکم . ایشان از پس نظر در ادله و تحصیل علم و معرفت بخدایتعالی گفتند بلی ایشان را بر یکدیگر گواه گرفت تا
فردای قیامت نگویند که ما از این غافل بودیم یا تعلیلی کنند بشرك پدران و گویند ما را پدران مشرك بودند ما نیز
بان شرك آوردیم که ما اطفال بودیم و با ایشان اقتدا کردیم و ایشان را شبهت از آن افتاد که گمان کردند که لفظ ذریه
متناول نباشد الا الاطفال صغار را و پنداشتند که اشتقاق آن از ذر است و این اندیشه خطاست برای آنکه جمله بشر را
ذرّیه آدم خوانند از کوچك و بزرگ و بالغ و نابالغ قال الله تعالی . ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن
صلح من آبائهم وازواجهم وذرّیاتهم . و لفظ صالح واقع نباشد الا بر بالغان و عاقلان دون اطفال و وجه دوم در
تأویل آیه آنست که چون خدایتعالی ایشانرا از بدیع فطرة و کمال صنعت چنان آفرید و ترکیب عجیب و آیات و دلائل
و عبر در خلق ایشان که دلیل اند بر آنکه ایشان را خالقی است قادر عالم حیّ موجود حکیم سمیع بصیر مرید کاره مدرك
حاصل بر صفات کمال در این خلق بمنزلت کسی بود که گواه بر ایشان گیرد تا انکار نتوانند کرد که این جمله را خالقی و
آفریدگاری هست و مقدر و مدّبری باید و ایشان را در این باب بمنزلت معترفی باشند و اگرچه آنجا اشهادی و
اعتراف حقیقی نباشد چنانکه خدایتعالی گفت . ثم استوی الی السماء وهی دخان فقال لها وللارض ائتیا طوعاً و
کرهاً قالتا اتینا طائعین . و بر حقیقت نه از خدایتعالی قولی بود و نه از آسمان و زمین ومثله قوله . شاهدین علی
انفسهم بالکفر . و ما دانیم که هیچکس بکفر خود گواهی ندهد و مراد آنست که فعلی کنند که دلیل کفر شان کنند و
مانند این قول قایل است . جوارحی تشهد بنعمتك وحالی معترفة باحسانك . ومثله فی التوسع قول الشاعر فلئن
نطقت بشکر برك جاهداً . فلسان حالی بالشکایة ینطق . و آنچه روایت کرده‌اند از بعضی خطباء مانند این است
. سل الارض من شق انهارك وغرس اشجارك وجنی ثمارك فان لم تجبك حواراً اجابتك اعتباراً . و این بابی
واسع است و این را استشهاد بسیار است از نظم و نثر مردی نظام را پرسید ، ما الامور الصامتة الناطقة قال الدلایل
المخبرة والعبر الواعظة . قوله واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم ، گفت یاد کن چون فرا گرفت

خدایتعالی از بنی آدم از پشتهای ایشان فرزندان ایشان را و این کنایت باشد از خلق ایشان و ایجاد ایشان و اخراج
ونقل ایشان از اصلاب آباء و ارحام امهات واشهدهم علی انفسهم و گواه کرد ایشان را بر خود بران تفسیر که دادیم
یا بعضی بر بعضی که هم کنفس واحدة وقوله . الست بربکم . تقریری است با عقلا و کاملان نه من خدای شمام
. قالوا بلی . جواب ایشانست که دادند و بلی جواب استفهامی باشد متضمن نفی و نعم جواب کلامی مثبت موجب
باشد شهدنا ما گواه شدیم و گواهی دادیم ان تقولوا تقریر آنست که لئلا تقولوا او حذراً من ان تقولوا و انجا محذوفی مقدر
بود والمعنی انما فعلنا ذلك لئلا تقولوا و کلام بر نظایر این بر فته است من قوله یبین الله لکم ان تضلوا والمعنی لئلا تضلوا و قوله
القی فی الأرض رواسی ان تمید بکم والمعنی لئلا ان تمید بکم او حذراً من ان تمید بکم او تقولوا عطفست علی قوله ان تقولوا که
گوئی ما برای آن شرك آوردیم که پدران ما مشرك بودند . و کنا ذریة من بعدهم . و ما فرزندان بودیم از پس ایشان و اشتقاق
ذریه من ذرالله الخلق ای خلقهم باشد و وزن او فعیله باشد و قول انکس که گفت اصل او ذروه است من الذر درست نیست
و برایشان گفتند فرزند طفل را ذریه خوانند تشبیهاً بالذر و این قول درست نیست . لقوله ومن صلح من آبائهم و
ازواجهم وذریاتهم . واطفالرا بصلاح وصف نکنند قوله . افتهلکنا بما فعل المبطلون . این نیز دلیلست بر انکه
قول بذر باطلست برای انکه بیان کرد که این آنان گفتند که ایشان را پدرانی مبطل مشرك بودند و گویندگان بذر
نخواهد گفتن که ایشان را بجز آدم پدری بود تا آدم مبطل بود ابوالهذیل در بعضی کتب خود گفت حسن بصری
بذر گفتی و گفتی خدایتعالی اطفالرا که بهشت برد بثواب ایمانشان برد در ذر و رمانی حکایت کرد از ابن الرشاد
که او بخبر ذر گفتی ولیکن نه از آیت از خبر و از جمله ادله بر فساد این قول قوله . والله اخرجکم من بطون امهاتکم
لا تعلمون شیئاً گفت شمارا از شکم مادر بیرون آوردم چیزی ندانستی اگر انکه از شکم مادر بیرون آید چیزی نداند
انکه از صلب پدر بیرون آید اولی و احری که چیزی نداند ابن کثیر و اهل کوفه خواندند . ذریتهم علی التوحید و
باقی قرا علی الجمع ذریاتهم وذریت لفظی است صالح واحد را و جمع را و چون واحد باشد او را دو جمع باشد یکی
سلامت و آن ذریات است و یکی تکسیر و آن ذراری است و ابو عمرو خواند یقولوا بالیاء فیهما جمیعاً خبراً عن الغایب
و باقی قراء بتاء خطاب خواندند وکذلك نفصل الأیات . خدایتعالی گفت من تفصیل آیات و بینات و ادله چنین
کنم و تفصیل آیات تمیز و جدا باز کردن آن باشد تا ممکن باشد که مستدل بان استدلال کند انکه بیان کرد که غرض من در
این آن است تا این گمراهان براه راست آیند . ولعلهم یرجعون . لعل بمعنی لام غرض است و محققان گفتند بر اصل خود
است که بر سبیل توسع و برای آن بلفظ لعل گفت تا مبنی باشد از انکه حقیقت رجوع نیست بل مقرب و مسهل است قوله
واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ منها الایه . حقتعالی در این آیه گفت رسول ع را برخوان بر ایشان یعنی بر امت خبر
انکس که ما آیات خود باو دادیم او از آن بیرون آمد چون مار که از پوست بیرون آید خلاف کردند در انکه که بود عبدالله
مسعود گفت بلعم باعور بود عبدالله عباس گفت از بنی اسرائیل بود علی بن ابی طلحه گفت از کنعانیان بود از مدینه
جباران مقاتل گفت بلعام بن باعور بن داب بن لوط مقاتل گفت از مدینهٔ بلقاء بود و آن شهر را برای آن بلقاء خواندند که
او را پادشاهی بود نام او بالق و قصهٔ او بروایت عبدالله عباس و محمد بن اسحق و سدی آن بود که چون موسی ع قصد کارزار
کرد جباران را و بزمین کنعان فرود آمد از زمین شام قوم بلعم به بلعم آمدند و او مردی مستجاب الدعوة بود او را گفتند
تو دانی که موسی مردی تیز است و لشکر بسیار دارد و بکارزار ما می آید تا مردان ما را بکشد و زنان ببردگی برد و شهر
ما بدست فرو گیرند و ما را قوة او نباشد و تو مردی مستجاب الدعوة و نام اعظم بنزدیك تست و پسر عم مائی بیرون
آی و دعا کن برای ما تا خدای تعالی او را دفع کند از ما او گفت ویلکم او پیغمبر خداست و بفرمان خدای می آید مدد او

فرشتگانند من براو چگونه دعا کنم و اگر من این کنم دین و دنیا تباه شود مرا و من از خدای آن دانم که شما ندانید
الحاح کردند او گفت تا من دستوری با خدای برم او بطریقی که او را بود مواخره کرد با خدای تعالی و هیچ جواب
نیامد ایشان گفتند دیدی که اگر خدای تعالی کاره بودی دعای تورا نهی کردی و اینکه نهی نکرد تورا دلیل آنست که خدای
کاره نیست دعای تورا و چندانی تملق و چاپلوسی کردند تا او را بفریفتند و مفتون کردند برخاست و برخری نشست
و بکوهی آمد که از آنجا بر لشکر موسی مطلع توانستی بود آن کوه را حسبان گفتند چون پارهٔ برفت خر او فرو خفت
فرود آمد و بزد آن خر را بسیار تا برخاست او برنشست و پارهٔ دیگر برفت دیگر باره فرو خفت دگر باره بزد او را برخاست
و پارهٔ برفت و فرو خفت ببار سئوم خدای تعالی او را بزبان آورد تا با او سخن گفت و یحك یا بلعم کجا میروی و مرا
چرا میزنی نمی بینی که فرشتگان پر بر روی من میزنند تو خود رها کردهٔ میروی تا بر پیغمبر خدای تعالی دعا کنی او این
بشنید هم متعظ نشد خدای تعالی چون باین معنی بر او حجت انگیخته بود او را تخلیه کرد تا برفت و بر آن کوه شد و
قوم او با او و چون لشکر موسی را دید دست برداشت و دعا کردن گرفت خواست تا قوم خود را دعا کند و موسی و قوم
او را نفرین کند خدای تعالی زبان او را بگردانید تا قوم خود را نفرین کرد و موسی را دعا کرد او را گفتند که ای بلعم
این چیست و چرا میکنی ما تورا باین آوردیم تا مارا لعنت کنی و موسی را دعا گفت من نخواستم تا چنین گویم قصد من
خلاف این بود ولیکن بزبانم چنین رفت که شنیدی این کار خدائی است و خدای را غلبه نتوان کرد بر کارش خدای
تعالی فرمان داد تا زبانش از دهن بیرون افتاد و بر سینه افتاد گفت نگفتم که دین و دنیا از من بشود اکنون رفت و هیچ
چاره نماند مگر مکر و حیلت گفتند چه حیلت سازیم گفت زنان را بیارائی و متاعها و چیزها با ایشان دهید تا بلشکرگاه
موسی برند و خویشتن را بر ایشان عرض کنند اگر کسی مراودهٔ کند ایشان را منع نکنند چه اگر یکتن از ایشان زنا
کند ایشان را نصرت و ظفر نباشد ایشان همچنین کردند زنان را بیار استند و متاعها و چیزها با ایشان دادند و این وصایت
کردند و آنجا فرستادند چون زنان آنجا رفتند زنی بجمال نام او کیتی بنت صور بمردی بگذشت از بزرگان بنی اسرائیل
نام او زمری ابن سلوم و او پسر سبط شمعون بن یعقوب بود او را بدید از جمال او عجب بماند او را استدعا کرد و او اجابت
کرد او دست آن زن گرفت و آورد تا پیش موسی ع و گفت یا موسی دانم که خواهی گفتن که این زن با این جمال بر ما
حرام است گفت ای والله که حرام است دست بدار از او گفت لا والله که هرگز فرمان تو نبرم در این باب و دست او را
گرفت بخیمهٔ خود برد و با او خلوت کرد و همچنین دیگر مردان با دیگر زنان کنعانیان خلوت کردند
و زنا کردند خدای تعالی طاعون فرستاد بر ایشان و مردی بود در لشکر موسی نام او فیحاص بن العزار بن هارون
او مردی بود قوی و با شوکت قوت و سپهسالار لشکر موسی ع بود و در این وقت که زمری این سخن گفت موسی را
او را ندید و غایب بود چون باز آمد آن طاعون را دید در بنی اسرائیل افتاده گفت چه رسیده اینان را او چه کردند ایشان
قصه با او بگفتند او بیامد و حربه برداشت و حربهٔ او جمله از آهن بود و بخیمهٔ زمری آمد و ایشان را یافت آن زن و آن
مرد را بیکجای خفته حربه بزد و هر دو را باهم دوخت و هر دو را برگرفت و بر هوا داشت و در لشکرگاه
میگردانید و میگفت . اللهم هذا جزاء من یعصیك . خدای تعالی از ایشان طاعون برداشت اصحاب اخبار گفتند
از انگه که طاعون در ایشان افتاد تا انگه که فیحاص این عمل کرد بان فاسق بشمردند هفتاد هزار مرد بطاعون هلاك
شده بودند و این در یکساعت از روز بود از آنجاست که بنی اسرائیل هنوز عادت دارند و رسم نهاده اند که ذبیحه که
بکشند فرزندان فیحاص را نصیبی کنند خدای تعالی این آیه در بلعم باعور ازله کرد و طرفی از حدیث او با رسول
بگفت مقاتل گفت قصهٔ او چنان بود که پادشاه جباران او را بخواند گفت بر موسی دعا کن گفت او پیغمبر خداست

گفت اگر نکنی تورا بر دار کنم اوراتهدید کرد او بیامد و گفت در دعا بار خدایا تمکین مکن موسی را که در شهر ما آید
موسی بدعای او در تیه افتاد چهل سال گفت بار خدایا این چه حالت است گفت تو بدعای بلعم در اینجا افتادی گفت
بار خدایا چنانکه دعای او بر من شنیدی دعاء من بر او بشنو گفت بگو گفت بار خدایا اسم اعظم و ایمان از او بستان ایمان
از سینهٔ او بپرید بمانند کبوتری سپیدی فذلك قوله فانسلخ و این از آن خرافات است که اصحاب حدیث گویند و روا
دارند و این محال است و مخالف شرع و عقل است ولکن من برای آن آوردم که تا عاقلان مقالات مخالفان و محالات ایشان
نیز بشنوند و بدانند عبدالله بن عمرو سعید بن المسیب و زید بن اسلم و ابو روق گفتند آیه در امیة بن ابی الصلت الثقفی آمد و او
مردی بود کتب اوایل خوانده بود و علم حکمت شناخته و در کتب خوانده بود که خدای تعالی در آن عهد پیغمبری
خواهد فرستاد و طمع داشت که او باشد او در آن وقت که خدای تعالی پیغمبر را فرستاد او بنزدیك بعضی ملوك بود
چون باز آمد ببدر بگذشت و آن کشتگان را دید و گفت اینان را که کشت گفتند محمد که به پیغمبری آمده است گفت
اگر او نه پیغمبر بودی خویشان را نکشتی چون بمرد خواهرش فارعه بنزدیك رسول عم آمد رسول عم گفت اخبرینی
عن وفات اخیك مرا خبر ده از وفات برادرت گفت او شبی از شبها خفته بود و من بر بالین او بودم خانه سقف شکافته
شد و دو شخص فرود آمدند و یکی بر بالین او بنشست و یکی بر پائین آنکه بنزدیك پای او بود آن را گفت که بر بالا بود
اوعی قال وعی قال ازکی قال ابی گفت بدانست گفت بلی گفت زکی شد گفت نه ابا کرد دو سر باز زد و از خواب در آمد
من او را خبر کردم از آن حال گفت خیری بود که از من بگردانیدند آنگه از هوش بشد چون با هوش آمد این بیتها بگفت
، کل عیش وان تطاول دهراً . صایر امره الی ان یزولا ، لیتنی کنت قبل ماقد بدالی . فی قلال الجبال
اوعی الوعولا . ان یوم الحساب یوم شدید . شاب فیه الصغیر یوماً ثقیلاً . رسول عم گفت چیزی بخوان از شعر
او گفت . لك الحمد والنعماء والفضل ربنا . ولاشیٔ اعلی منك جداً و امجدا . ملیك علی عرش السماء مهیمن .
لعزته تعنوا الوجوه و تسجدا . این قصیده تا آخر بخواند آنگه قصیدهٔ دیگر بخواند که در او میگوید . توقف الناس للحساب
جمیعاً . فشقی معذب و سعید . آنگه قصیدهٔ دیگر بخواند که در او میگوید که . عندذی العرش یعرضون علیه . یعلم الجهر والسرار
الخفیا ، یوم نأتی الرحمن وهو رحیم . انه کان وعده مأتیا . یوم نأتیه مثل ماقال فرداً ، سوف القی من العذاب فریا .
رب ان تعف فالمعافاة ظنی . او تعاقب فلم تعاقب بریا . رسول عم گفت آمن شعره و کفر قلبه . گفت شعرش مؤمن
بود و دل او کافر حق تعالی در او این آیه فرستاد و بعضی دیگر از مفسران گفتند آیه در مردی آمد نام او یونس و او
مردی بود که او را سه دعاء مستجاب دادند و او زنی داشت و از آن زن فرزندان داشت او را گفت از این دعاها یکی تو
در کار من کن گفت روا باشد یکی در کار تو کنم گفت چه خواهی گفت دعا کن تا خدای تعالی مرا زنی نیکو گرداند در
بنی اسرائیل دعا کرد خدای تعالی او را جمالی داد که نیکوتر اهل زمانه شد و مردم باو فتنه شدند و او چون جمال خود بدید
گفت تو را نخواهم و از او رغبت نمود مرد را خشم آمد دعا کرد تا خدای تعالی او را سگی گردانید گزنده و بانگ دارنده
دو دعا در کار او شد فرزندان بیامدند و پدر را ملامت کردند گفتند ما را بر این صبر نیست که مادر ما را سگی ساخته
باشد دعا کن تا خدای تعالی او را باحال اول برد او دعا کرد خدای تعالی او را بحال اول برد پس هر سه دعا در کار او شد
سعید بن المسیب گفت آیه در ابو عامر بن نعمان بن الصیفی آمد و او از جملهٔ زهاد ترسایان بود و او آن بود که رسول عم او را
فاسق خواند و او در جاهلیت زاهد بود و پلاس پوش برخاست بمدینه آمد و رسول عم را گفت تو بکدام دین آمدهٔ و چه
آوردهٔ گفت دین ابرهیم عم و ملت مسلمانی گفت من نیز بر آن دینم رسول عم گفت تو بر این دین نهٔ که چیزها در دین ابرهیم
عم آوردهٔ که از آن نیست ابو عامر گفت خدای تعالی از میان من و تو آن را که دروغ میگوید طرید و وحید جان بر دارد

آنگه برخاست و بشام شد و کس فرستاد بمنافقان که مستعد و بجا رده باشید که من لشگری می آرم با محمد کارزار کنم و برای
من مسجدی بنا کنید آنگه بر قیصر روم رفت و از او لشگر خواست تا محمد و اصحابش را از مدینه بیرون کند فذلك
قوله ، وارصاداً لمن حارب الله و رسوله من قبل . قیصر لشگر نداد و او بشام رفت و انجا طرید و حید بمرد عباد
بن الصامت گفت آیه در قریش آمد که خدای تعالی کتاب قرآن بایشان داد از آن منسلخ شدند و قبول نکردند حسن
بصری و ابن کیسان گفتند آیه در منافقان اهل کتاب آمد که رسول را می شناختند چنانکه فرزندان خود را و ایمان
نیاوردند عکرمه گفت آیه عام است در حق همهٔ کافران قتاده گفت این مثلی است که خدای تعالی بزد در حق آنانکه
هدی بر ایشان عرضه کنند ایشان اعراض کنند از آن و قبول نکنند آن را عبدالله عباس و سدی گفتند مراد بآیات نام
بهترین خداست و روایتی دیگر از او آنست که کتابی از کتابها باو دادند فانسلخ منها . ای خرج منها کانسلاخ الحیة من
جلدها . فاتبعه الشیطان . یقال تبعه و اتبعه بمعنی واحد و بعضی دگر گفتند تبعه و اتبعه اذا اقفاه و اتبعه اذا اقتدی .
فکان من الغاوین . والغی هنا ضد الرشد و این قول آنکس است که گفت آیه بر سبیل مثل است از باقر عم روایه کرده اند
که فکان من الغاوین از جملهٔ ضالان گمراهان جاهلان بود ولو شئنا لرفعناه بها ، اگر خواستمی که او را بآن آیت رفیع
کردمانی یعنی بر آن آیات اگر در او تامل و تدبر کردی و بآن ایمان آوردی برای آنکه رفعت بآیات بر حقیقت نباشد آیات
برای آنکه آیات فعل خدای باشد جل جلاله خدای بفعل خود کس را رفیع نکند چه اگر چنین بودی این رفعت مبتدا
بکردی یا عند بعضی دیگر از افعال چون معلل نخواهد بود ، ولکنه اخلد الی الارض . سعید جبیر گفت رکن مجاهد گفت
سکن مقاتل گفت رضی بالدنیا و عرب مخلد گویند کسی را که دیر پیر شود زجاج گفت خلد و اخلد بمعنی واحد و اصل کلمه
از خلود باشد و آن دوام است یقال اخلد فلان بالمکان اذا اقام به و منه قول زهیر . لمن الدیار عشیشها بالفرقد . کالوحی
فی حجر المسیل المخلد . یعنی المقیم و قال مالك بن نویره . بابناء حی من قبایل مالك . و عمرو بن یربوع اقاموا فاخلدوا .
ولیکن او در زمین مقام کرد مقام کسی که گمان برد که همیشه بخواهد ماندن و گفته اند این کنایت است از عمر دراز
کأنه قال اقام فیها طویلاً ، واتبع هواه . و بدنبال هوای نفس برفت و ابو روق گفت اختیار کرد دنیا را بر آخرت
عطا گفت . طلب الدنیا و اطاع الشیطان . یمان گفت اتبع هواه ای امرأته آنکه مشتهی را بشهوت تام کرد چنانکه
شاعر گفت . هوای مع الرکب الیمانین مصعد ، ای محبوبی مجاهد گفت این مثل کسی است که کتاب خواند و بدان کار
نکند آنکه حق تعالی آن را که آیات او ترك کند و از آن عدول و اعراض نماید او را مثل زد بخسیس تر چیزی و پلیدتر
چیزی در جمله احوالش گفت مثل او چون مثل سگ است که اگر بار بر او نهی و اگر نهی زبان بیرون افکند یعنی فی حالة
الراحة والکد والعطش والری دیگر حیوانات در حال رنج و تشنگی و ماندگی زبان بیرون نکنند مگر سگ در جمیع احوال
زبان بیرون افکند و وجه تمثل و جای شبه آن است که اگر وعظ کنی این کافر را سود ندارد و اگر نکنی همان هردو
بیك مثابة باشد چون سگ اگر برانیش زبان بیرون کند و اگر رها کنیش زبان بیرون کند و بر این قول تحمل علیه
محمول باشد علی الحملة التی هی الصولة والطرد و وجه دیگر آنکه من الحمل باشد اگر بار بر او نهی یعنی اگر او را بر کاری
داری که کار او باشد چون رفتن و تاختن و صید کردن لهث کند و اگر رهاش کنی همان کند عبدالله عباس گفت معنی
آن است که اگر کلمهٔ حکمت بر او حمل کنی بر نگیرد اگر رهاش کنی مهتدی نشود چون سگ که اگر مطرود باشد و اگر
رابض لهث کند و بیك منزلت باشد حسن بصری گفت مثل منافق است و اگر دعوت کنی و اگر نه باحق رجوع
نکند و این در معنی مانند آن است که گفت . وان تدعوهم الی الهدی لا یتبعوکم سواء علیکم ادعوتموهم ام انتم صامتون
. ذلك اشارة ست بآن مثل که زد گفت این مثل آن قوم است که آیات ما دروغ داشتند . فاقصص القصص . تو که

محمدی قصهٔ گذشتگان بایشان بگو تاباشد که تفکر کنند محمد بن اسحق گفت معنی آن است که خبر اسلاف باینقوم
بگو که اهل کتابند تاچون بشنوند بدانند که این خبرها موافق کتابهای ایشان است و تو مرد کتاب خوان نهٔ
باشد که اندیشه کنند و بدانند که این بوحی خدای وپیغام جبرئیل میگوئی ساء مثلاً . تقدیر آن است که . ساء
المثل مثلاً مثل القوم الذین کذبوا بآیاتنا و مانند این قول جریر است . فنعم الزاد زاد أ . بیك زاداً اگر کلام مفسر و مشروح
آمدی چنین آمدی که در بیت هست برای انکه نعم و بئس وساء از حق ایشان آن است که اسنادشان باسمی کنند که در او
الف ولام جنس باشد انکه اسمی دیگر باید معرفه که مخصوص بالمدح والذم باشد انگه باشد که آن اسم که در او لام جنس
باشد بیفکنند و نصب کنند آن را بر تمیز چنانکه اینجا هست و مثله نعم رجلاً زید و بئس غلاماً عمرو و این تمیزی باشد
بعد تمام الکلام و تمیزی که از این قسمت باشد بلفظ منصوب بود و بمعنی مرفوع کقولهم طاب زید نفساً و قر به عینا
وضاق به ذرعاً و تصبب عرقاً والمعنی طابت نفسه و قرت عینه وضاق ذرعه و تصبب عرقه و برای ان گفتیم که مثل دگر
باید تقدیر کردن برای انکه باید که مخصوص بالمدح والذم از جنس آن باشد که نعم و بئس بان مسند بود تا اگر گوئی
نعم الرجل حمار مستقیم نباشد پس مضاف راحذف کردند و مضاف الیه بجای او نهادند کما قال واسئل القریة وجاء ربك
گفت بد مثلی است مثل آن قوم که بآیات من تکذیب کردند و آن را دروغ داشتند و بر خود ظلم کردند و نقصان حظ خود
کردند ونصب انفسهم بیظلمون است . من یهدی الله فهو المهتدی . اجماع قراست که در همه قرآن مهتدی را در
اینجا باید نوشتن و خواندن و دگر جایها بیا این بر اصل باشد و آن بر تخفیف اکتفاءً بالکسرة عن الیاء و در آیت سه
وجه گفتند از این معنی جبائی گفت معنی آن است که هر که را هدایت کند خدای تعالی بثواب و نعیم بهشت او مهتدی
بره اسلام و ایمان باشد بمثابهٔ انکه گفتی من دخل الجنة فهو مؤمن مطیع ، و هر که را گمراه کند از راه ثواب و بهشت
ایشان آنانند که خویشتن را زیان کردند بکفر و حظ نفس خویش بر خود تباه کردند ابوالقاسم بلخی گفت معنی
آن است که حق تعالی گفت آن را که خدای تعالی هدایت کند او را بالطاف و تمکین او قبول هدایت کند و اجابت کند
دعوت او را و آن را که خدای اضلال کند بمعنی التخلیة بینه و بین الضلال و ترك المنع بالجبر او خاسر و زیان کار است بانکه
روا باشد که چون ضلال عند آن امتحان و تکلیف خدای باشد او را اضافت با خدای باشد کزیادة
الایمان والکفر الی السورة فی قوله فزادتهم ایماناً وهم یستبشرون . واما الذین فی قلوبهم مرض فزادتهم
رجساً الی رجسهم ای ازدادوا عند نزول السورة ایماناً و کفراً . و این طریقه را توبیة کردیم در آیات دگر
و وجه سیم در آیة آنست که هر که را خدای بهدایت او حکم کند مهتدی باشد و هر که را بضلال او حکم کند او
خایب و خاسر باشد و تا محکوم نه چنان باشد حاکم باو حکم نکند که حکم حاکم تبع حال محکوم له او علیه باشد
انگه گفت گروه بسیار هستند که ایشان بکفر اصرار کردند و با دعوت رسول هم اصغا نکردند و حجت عقل کار
نبستند و در سابق علم من چنان بود که ایشان هرگز ایمان نیارند و جز اختیار کفر نکنند و لامحاله از این جهة را
مرجع و مآب ایشان دوزخ باشد پس در حکم چنان باشند که پنداشتی که ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ
آفریدند تا اگر خواهد که ایشان را از آن محیص و معدلی بود نبود پس علی سبیل المبالغة والتشبیه لام غرض آورد
و گفت . ولقد ذرأنا لجهنم . ما بیافریدیم برای دوزخ بسیاری را از جنیان و انسیان و این لام را گروه
مفسران و متکلمان لام عاقبت میخوانند و تحقیق و اصل او اینست که بیان کرده شد تا اصل وضع مراعی باشد
و نیز طاعنی را نبود که طعن زند که عرب لام عاقبت نشناسند و این را امثالها بسیار است در قرآن و کلام عرب
منها قوله . فالتقطه آل فرعون لیکون لهم عدواً و حزناً . چون مال کار لابد با عداوت و حزن خواست بودن گفت

پنداری که او را برای عداوت و حزن برگرفتند و منها قوله انما نملی لهم لیزدادوا اثماً و منها قوله ربنا انك آتیت
فرعون و ملأه زینة و اموالاً فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلك . ومثله قول القایل اعددت هذه الخشبة
لیمیل الحایط فاسنده بها . ولام در میل دیوار نه برای آن بود که او مرید باشد میل دیوار را و اما اشعار بر این هم
بسیار آمد منها قول الشاعر ، وللموت تغذوا الوالدات سخالها . کما لخراب الدهر تبنی المساکن ، وقال آخر .
اموالنا لذوی المیراث نجمعها . و دورنا لخراب الدهر نبنیها . وقال آخر . وامّ سماك فلا تجزعی . فللموت
ماتلد الوالد . وقال آخر . له ملك ینادی کل یوم . لدوا للموت وابنوا للخراب . وقال آخر . الا کل
مولود فللموت یولد . ولست اری حیاً لحیّ یخلد . انگه ایشان را وصف کرد ببلادت و بعد فهم و قلت فکر
ونفی انتفاع بمحل علم و حواس بر وجه مبالغه گفت . لهم قلوب لا یفقهون بها . ایشان را دلهاست که بان
چیزی نمیدانند و چشمها دارند و بکار نمیدارند و بان چیزی نمی بینند و گوشها دارند و چیزی نمیشنوند بان و این
مانند آنست که گفت . صمّ بکم عمی فهم لا یرجعون . چون حواس جوارح هست و انتفاع نیست بمثابه آنست
که نیست همچنین در آیت ما چون سماع و ابصار و علم نه بر وجه انتفاع دینی است انکار که نیست والا معلوم است
بضرورت که ایشان میدانند و می بینند و میشنوند ولیکن چون بدیدن و شنیدن و دانستن منتفع نه اند گفت
همچنانست که نمی بینند و نمیدانند و نمیشنوند و مانند این قول مسکین دارمی است . اعمی اذا ما جارتی خرجت
. حتی تواری جارتی الخدر . ویصم عما کان بینهما . سمعی ومالی غیره وقر . چون نمی شنود و گوش
نمی دارد و نگاه نمیکند بزبان همسایگان خود را از آن کور و کر میخواند وقال آخر . وکلام سائنی قدوقرت
. اذنی عنه ومابی من صمم . وقال آخر . صم اذا سمعوا خیراً ذکرت به . وان ذکرت بسوء عندهم اذن .
و مانند این بسیار است و بعضی اهل تأویل وجهی گفتند در آیت و اگرچه در او بعدی هست گفتند هذا من
قولهم . ذریت الطعام وذریت الشعیر اذا حشوته یستمیز بالتبن ومنه المذراة للالة التی تذری بها ومنه قوله
. والذاریات ذرواً و قوله تذروه الریاح یعنی ما بسیاری را از اهل دوزخ جدا کنیم از جنیان و انسیان از اهل
بهشت چنانکه گفت . ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب . و این وجهی بود در
تاویل آیه اگر نه آنستی که این لفظ اعنی ذریت و ذرأت آن از مهموز است و این از ناقص لام الفعل این همزه است
و لام الفعل او واو و یا هم لغتی است در او یقال ذروته و ذریته ذرواً و ذریاً و انچه مهموز باشد تخفیف همزه کنند
و انچه نامهموز باشد مهموز نکنند برای انکه ثقیل باشد و ایشان طلب تخفیف کنند نه تثقیل
در آیه وجهی دگر گفتند و آن وجهی قریب است و آن آنست که ماضی بمعنی مستقبل است و ذرأنا بمعنی
سنذرأ باشد چنانکه فی قوله . ونادی اصحاب الجنة ونادی اصحاب النار ونادی اصحاب الاعراف والمعنی سینادی
انگه معنی آن باشد که در نشأة اخری خدای تعالی ایشان را باز آفریند تا بدوزخ بردشان و عقوبت کندشان
بجزای کفر و معاصی که در دنیا کرده باشند و کس را بر این وجه اعتراض و طعن نباشد برای آنکه خدای تعالی
بسیاری مستحقان دوزخ را عفو خواهد کردن پس این وجهی باشد در آیه از قدح و اعتراض در او و استعمال
ماضی بمعنی مستقبل در کلام عرب شایع و جایز است و در قرآن و اشعار بسیار است اما انکه لام برای غرض باشد
بر حقیقت چنانکه خدای تعالی ایشان را در اصل خلقت برای دوزخ آفریده باشد و برای آن تا کفر آرند
و معصیت کنند تا ایشان را بان علت بدوزخ بر دو از ایشان کفر و معاصی خواهد این نشاید از بهر انکه این قبیح باشد
و خدای تعالی از فعل قبیح و ارادت قبیح متعالی است برای انکه عالم است بقبح قبیح و مستغنی است از فعل قبیح

وعالم است بانکه مستغنی است دگرانکه فاعل قبیح منقوص باشد بوصف نقص حاصل بود دگرانکه قرآن سرتاسر بخلاف اینست وهرکجا لام غرض گفت تعلیق کرد بایمان وطاعت گفت . وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون . گفت جن وانس را بعموم جز برای عبادت نیافریدم دگر گفت . ومارسلنا من رسول الا لیطاع باذن الله . دگر گفت . ولقد صرفناه بینهم لیذکروا ، دگر گفت ولقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الکتاب والمیزان لیقوم الناس بالقسط . دگر گفت انا ارسلناك شاهداً ومبشراً ونذیراً لتؤمنوا بالله ورسوله الایة . ومانند این بسیاراست اگر این لامها غرض را باشد واین نیز لام عرض بود مناقضه باشد وقرآن منزه است از انکه دراو تناقض باشد انکه گفت . اولئك کالانعام بل هم اضل ، اینان که تدبیر نکنند وتامل نکنند در آیات من وازآن عدول واعراض نمایند ایشان بنادانی وقلت تدبیر وتأمل چهار پایان وبهایم را مانند که چیزی ندانند وفرق نکنند میان خیروشر ونیك وبد انکه گفت ایشان ازبهایم گمراه تر ونادان تراند برای انکه بهایم بزجر منزجر شوند وبهدایت مهتدی شوند وبالهام واشارت بشناسند وایشان ازکفر وقساوت قلب تا انجااند که بوعظ نمی شوند وبزجر منزجر نمیشوند وبایات منتفع نمیشوند پس ایشان ازبهایم بتر باشند انکه گفت . اولئك هم الغافلون . ایشان غافلانند ازآیات وحجج وبینات وازتامل وتدبیر آن قوله . ولله الاسماء الحسنی . چون ذکر کافران ومذمت وملامت ایشان بگفت استدعا کرد مؤمنان را وترغیب افکند گفت خدای راست نامها نیکو اورا بان نامها بخوانید وآن دلیلست برانکه اسم جز مسمی باشد برای انکه خدایتعالی یکی است واورا نامها بسیاراست یا نود ونه نام یا هزار ویك . قوله وذروا الذین یلحدون فی اسمائه . حمزه خواند یلحدون بفتح یا وحا از بناء ثلاثی از لحد یلحد ودگر قرا یلحدون از الحاد ودر سورة النحل کسائی وخلف موافقت کنند با حمزه در فتح یا وحا وابو الحسن اخفش گفت لحد والحد لغتان الا انکه الحد دراستعمال بیشتراست قال الله تعالی . ومن یرد فیه بالحاد . واسم فاعل ازاین بناء دراستعمال شایع تراست قال الشاعر . لیس الامام بالشحیح الملحد . وابو عبیده گفت عن الاعاصم الاحمر که لحد اذا مال والحد اذا عدل ومعنی کلمه عدول باشد ازسنن استقامت وازاینجا گویند لحد گور را برای انکه استقامت وراستی او منحرف باشد ومعنی انکه یلحدون فی اسمائه میل میکنند در نامهاء او ازحق واورا باوصافی وصف میکنند که باو لایق نباشد ابن جریج گفت مراد آنستکه ایشان دربرابر نام الله بتی را لات خوانند ودربرابر عزیز بتی را عزی خوانند ودربرابر منان بتی را مناة گفتند ابن عباس گفت که الحاد ایشان تکذیب ایشان بود قتاده گفت شرك ایشان بود بعضی دگر گفتند آن بود که بتان را خدای خواندند اهل معانی گفتند الحاد در اسماء خدایتعالی آن بود که اورا بنامی که او خود دراو بان نام خوانده نباشد ودر کتاب وسنت آمده نباشد بخوانند وآیت دلیل است برانکه خدای تعالی را جز بنامی نشاید خواند که سمعی وارد باشد بان مقطوع به از آیتی وخبری معلوم . سیجزون ما کانوا یعملون ، جزا کنند ایشان را باآنچه کرده باشند مقاتل گفت سبب نزول آیه آن بود که بعضی مشرکان عرب شنودند که رسول ﴿ع﴾ خلق را دعوت می کند باخدای بنام الله انکه شنیدند که او خدای را میخواند برحمن ورحیم گفتند نه محمد دعوی می کند که من یك خدای را میخوانم ویك خدای را می پرستم که الله است اکنون رحمن ورحیم کیست خدایتعالی این آیت فرستاد وگفت خدای را نامها نیکوست اورا بان بخوانی وحسنی تأنیث احسن باشد که افعل تفضیل بود کالکبری والصغری فی تأنیث الاکبر والاصغر وابوهریره روایت کرد از رسول ﴿ع﴾ که گفت . ان لله تسعة وتسعین اسماً مائة غیر واحده من احصیها کلها دخل الجنة . گفت خدای تعالی را نود ونه نام است صد کم یك هرکه آن را برشمارد واورا بخواند ببهشت شود اکنون بدانکه اسمائیرا که خدارا بان توان خواند بعضی صفات است وبعضی

نه صفات است انچه صفات است چون قادراست وعالم وحی وموجود ومرید وکاره ومدرك وبعضی را مرجع باین صفات است چون سمیع وبصیر وحکیم ومالك که سمیعی وبصیری رامرجع باحی است وحکیمی را باعالمی ومالکی با قادری وبعضی را صفات افعال گویند یعنی آن نام صفت فعل را باشد نه اورا واو چون خالق ورازق ومنعم ومفضل ومحیی وممیت است قوله . وممن خلقنا امة یهدون بالحق . حق تعالی در این آیه وصف قومی کرد که ایشان راه نمایان بحق وعادلان اند گفت ازآنانکه ما بیافریدیم ایشان را گروهی وامتی وطایفهٔ هستند ومن تبعیض را باشد ومن موصله است وضمیریکه بامن عاید باشد محذوف است وتقدیر آن است . وممن خلقناهم . وازآنانکه ما آفریدیم ایشان را امت انجا فرقه است یهدون بالحق بحق هدایت کنند وراه نمایند قتاده وابن جریج گفتند روایت کردند ما را که رسول ﴿ع﴾ این آیه بخواند گفت این آیه امت مراست که ایشان را بحق گیرند وبحق دهند وبحق حکم کنند وازپیش شما قومی بوده اند چنین انگه این آیه برخواند . ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون . ربیع انس گفت رسول ﴿ع﴾ این آیه برخواند گفت از امت من قومی باشند برحق ثبات کرده وایستاده باشند تا انگه که عیسی بن مریم فرود آید ورسول ﴿ع﴾ گفت لایزال طائفة من امتی علی الحق ظاهرین حتی یأتی امر الله لایضرهم من خذلهم ولا من خالفهم . گفت زایل نشوند گروهی از امت من برحق ایستاده واظهار کننده تا فرمان خدای آید وایشان را زیان ندارد خذلان خاذلی یا خلاف مخالفی عطا گفت مهاجر وانصارند وآنانکه باحسان اتباع ایشانند ودر تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمد که آیت مخصوص است بائمهٔ معصومین ﴿ع﴾ برای انکه این صفات بایشان لایق است که یهدون بالحق هدایت کنند بحق وچون قدیم تعالی اطلاق فرمود هدایت بحق حمل کردند برکسانی که مأمون الجانب باشند ومقطوع علی عصمتهم اولیتر باشد انکه گفت وبه یعدلون ، وعدل کنند در احکام بحق ومانند این آیت قوله . وجعلناهم ائمة یهدون بأمرنا . واستدلال باین آیه برانکه اجماع اهل هرعصری حجت است جز چنین نرود که گویند هیچ عصری خالی نباشد از شخصی که قول او حجت بود در دین فأما ازاین قاعده گذشته در آیه دلیل نیست برای برای انکه خدای تعالی گفت از خلقان ما گروهی هستند که بحق راه نمایند وبان عدل کنند واین دلیل نکند برانکه باید که در هرعصری باشند چه اگر در یك عصر باشند فایده آیه حاصل بود جز براین طریقه که گویند بادلهٔ عقل وسمع درست شده است که هیچ عصری خالی نباشد از حجتی از حجتان حقتعالی پس ازاین گفت آنانکه آیات مرا تکذیب کنند وبدروغ دارند من ایشان را استدراج کنم ازانجا که ایشان ندانند عطا گفت یعنی مکر کنم بایشان ازانجا که ایشان ندانند کلبی گفت اعمال ایشان مزین کنم ایشان را تا وقت هلاکشان ضحاك گفت معنی آنست که هرگه که ایشان معصیتی نو کنند من ایشان را نعمتی نو دهم خلیل احمد گفت عمر ایشان در نوردم برغفلت ایشان ابوعبیده ومورج گفتند بگیرم ایشان را ازانجا که ندانند ایشان اهل معانی گفتند استدراج طلب درج بود ودرج در نوشتن باشد یعنی چنان سازم که کار ایشان در خفیه ایشان اندك اندك پایه پایه می در نوردم ومجاهره نکنم بایشان بعذاب واشتقاق او من درج الصحیفه باشد که اندك اندك در نوردند او من درج المرقاة که پایه پایه برشوند وفرود آیند ودرج القوم اذا مات بعضهم علی اثر بعض ودرج الصبی اذا قارب خطاه ومنه قولهم کل ما دب ودرج واین آیه از جملهٔ معجزات است برای انکه اخبار است ازغیب درانچه خواهد بود ند در مستقبل ایام ومخبر بروفق خبر آمد انکه گفت . واملی لهم . بگذارم ایشان را روزگاری دراز ای اترکهم ملاوة من الدهر وملاوة وهی الحین یقال نملیته حیناً ودهراً وایاماً ای عشت معه ملیاً قال الشاعر . لو تعلمهم عشیرتهم لاقتناء العزة او ولدوا . اهان من بعض ذریة او هان من بعض الذی اجد . این لفظ هم نزدیك است بمعنی استدراج گفت فروگذارم اینان را ومهلت دهم وتعجیل نکنم بر اینان بعقاب که . ان الله یمهل ولا یهمل ، خدای امهال کند واهمال نکند مهلت دهد ولکن مهمل نگذارد حکیم است تعجیل

نفرمايد انما يعجل من يخاف الفوت. تعجيل آن كند كه ترسد كه فايت شود وهيچ چيز از قبضهٔ قدرت او فوت نشود . ان
كيدى متين اى عذابى شديد كه عذاب من سخت است وعذاب براين وجه استدراج وامهال وانظار واطراف در
نعمت وملك را كيد خواند براى انكه صورت كيد دارد ودر جايها عذاب را مكر خواند براين تأويل . والمتين
القوى والمتانة القوة والشدة ومنه المتن لجالب الصلب لمتانته اى لقوته وكذلك سمى الصلب لصلابته وكيد ومكر
قتل باشد يا مكروه در خفيه وكاد يكيد كيداً نزديك است من كاد يكاد كيدودة اذا قارب الشيء براى انكه اورا نيز
وقت پوشيده است انكه گفت اين كافران ومكذبان انديشه نمى كنند كه صاحب ايشان را يعنى محمد ع را هيچ اثر ديوانگى
نيست براو وصورت استفهام است ومعنى تقريع وتوبيخ است قتاده گفت سبب نزول آيت آن بود كه رسول عم در وقت
موسم بر كوه صفا بايستاد وقبايل وبطون وافخاذ قريش را يك يك بنام مى بخواند ودعوت ميكرد. يابنى فلان ويابنى فلان
اتقوا الله. از خداى بترسيد ايشان را تخويف وتحذير ميكرد گروهى از ايشان گفتند . ان صاحبكم لمجنون يصبح
صياح المجانين اين صاحب شما ديوانه است كه بانك ميدارد چون ديوانگان خداى تعالى آيت فرستاد كه صاحب
ايشان يعنى محمد ديوانه نيست . والجنة الجنون والجنة الترس والجنة الجن والجنة البستان . واصل كلمه از ستر است
وبيان اين رفته است روا باشد كه از قلت فهم وفكر ايشان ديوانه ايشان را خوانند چون او شخصى را با حلم وسكينه و
وقار وكمال عقل ووفور فضل واجتماع خصال خير اورا ديوانه خواندند باز جمع كردند در حق او ميان دو وصف
متناقض گاه گفتند ديوانه است گاه گفتند ساحر است وگاهى سحر وكهانت از كسى آيد كه او بغايت كمال باشد وذكاء و
دهاء وهيچ عاقل چگونه روا دارد كه اين دو لفظ بيك جاى بگويد وليكن از سر تحير گفتند چون اخبار غيب شنيدند از او
گفتند كاهن است چون معجزات خارق عادت ديدندى گفتند ساحر است چون نظم قرآن ديدند كه عرب وعجم از آن
نظم عاجز بودند گفتند شاعر است چون از خداى بيچون وچگونه وبى مثل ومانند بى ضد وند وبى جاى وبى مكان مخالف
اشيا گفت گفتند ديوانه است كه اينكه او ميگويد نتواند بودن انگه حق تعالى رد بر ايشان گفت ان هو. والمعنى ما هو ان
بمعنى ماء نافيه است نيست او يعنى رسول عم مگر نذيرى وترساننده بيان كننده وانذار اعلام با تخويف باشد انگه گفت
. اولم ينظروا . نظر وتفكر نمى كنند ونظر بمعنى فكر است . فى ملكوت السموات والأرض . ملكوت فعلوت
باشد من الملك واين بناء مبالغت بود كالجبروت والرغبوت والرهبوت گفت نظر نمى كنند در ملك اين آسمانها كه من
چگونه آفريدم آن را با عظم خلق وثقل جرمش در هواى معلق بداشتم بى عمادى وستونى كه از زير او هست وبى علاقه
كه از بالاى او هست انگه اورا بزينت ستاره بيارا ستم بر حساب مقدر كه اين هفت ستاره در اين دوازده برج ميگردانم
بحسابى راست بسيرى متفاوت ودر اين زمين گسترده بانواع نبات وخلايق واصناف بدايع از جماد وحيوان وما خلق
الله ماء موصوله است وانچه آفريده است از چيزى يعنى از همه چيز كه نام شيء براو واقع باشد هرچه اين نام براو است
آفريدهٔ او ست اما بنفسه او بواسطه ونيز تفكر وانديشه نمى كنند در انكه باشد كه اجل ايشان نزديك رسيده است
تا اين انديشه داعى باشد ايشان را بانكه در دين احتياطى بجاى آرند ومال ومرجع خود در انگرند واز دنيا وحرص براو
دور شوند وانديشه بان صرف نكنند كه ايشان را عز ابدى وفخر جاويدانگى باز آرد انگه گفت . فبأى حديث بعده
يؤمنون . پس از اين قرآن بكدام حديث ايمان خواهند آوردن اگر فصاحتش گويند وبلاغتش گويند ونظم و
اسلوبش كه معجز است وعالميان از اتيان بمانند آن عاجز ند از او گذشته بكدام حديث ايمان خواهند آوردن واين
دليل است بر انكه قرآن محدث است براى انكه اگر قديم بودى نگفتى . فبأى حديث بعده يؤمنون. بتقدير انكه فباى
حديث بعد هذا الحديث پس از اين حديث بكدام حديث ايمان خواهى آوردن وحديث ضد قديم باشد ودر آيه دليلست

بر وجوب نظر براى انكه خداى تعالى بر سبيل تقريع وملامت ومذمت گفت بر آنانكه ترك نظر كنند وملامت و
مذمت بر ترك واجب باشد وفعل قبيح وچون آية حث باشد بر وجوب نظر دليل بود بر فساد تقليد . من يضلل الله
فلا هادى له. گفت هر كرا خداى اضلال كند اورا هادى نباشد كه راه نمايد معنى آنست آن را كه خداى بتكليف امتحان
كند تا او عند او ضال شود اورا هادى نباشد يعنى كسى نباشد كه اورا دليلى وبرهانى آرد بماننده ان ادله كه خداى نصب
كرده براى او يا مقارب آن يا پيش از آن ورها كند ايشانرا در جهالتشان ونادانى وبينوائى شان تا سر در نهاده ميروند
متحير وار بانكه ايشان را با خود رها كنند ومنع نكنند ايشان را بقهر وجبر والطافى كه با مؤمنان كرد با ايشان نكند چه معلوم
بود كه آن ايشان را لطف نخواهد بودن ووجهى ديگر در آيت آن است كه محتمل است كه مراد آن بود كه آن را كه
خداى راه نمايد ببهشت بر سبيل استحقاق عقاب بر كفرش بدون خداى اورا راه نماى نباشد واورا راه نمائى نباشد
واورا رها كنند تا در ظلمات قيامت وعرصات موقف متحير ومتردد ميگردد تا فرشتگان عذاب باو رسند كه اورا
بدوزخ برند ووجه سيم در آيت آن است كه آن را خداى تعالى حكم كند بضلال او واورا ضال خواند در عالم كس نباشد
كه اين حكم از او زايل كند واين نام از او بر دارد اهل عراق حمزه وكسائى وخلف خواندند ويذرهم بيا وجزم راء
وباقى قراء بنون خواندند وضم راء ووجه قرائت جزم آن بود كه معطوف است بر جمله كه محل او جزم است بجزاى شرط
براى انكه تقدير آن است . من يضلل الله فلا يهده احد ويذرهم الله ونظير او قوله . لولا اخرتنى الى اجل قريب
فاصدق واكن . جزم كرد فعل دوم را براى عطف است على فعل منصوب اللفظ بالفاء واگر فا نبودى او مجزوم بودى
چون فا آمد او باضمار ان منصوب شد . لولا اخرتنى والمعنى هلا اخرتنى اصدق واكن اين عطف بر محل باشد واما
قرائت انكس كه برفع خواند واو در نذرهم بر استيناف حمل كنند واين را بجواب لولا مخصص نكنند وطغيان از
حد گذشتن باشد در كفر وعمه تحير وتردد باشد در ضلال وگمراهى انگه گفت اين كافران ومنكران بعث ونشور از
تو مى پرسند كه قيامت كى خواهد بودن يقال سالته عن كذا بمفعول اول متعدى شود بيحرف جر وبدويم متعدى شود بحرف
جر والساعة اسم للقيامة بمنزلة العلم لها ايان سؤال باشد از زمان بمنزلهٔ متى ونصب او بر ظرف است مرسيها اى مثبتها اى متى
وقت قيامها وثباتها قال الراجز. ايان تقضى حاجتى ايانا. اما ترى لنجحها آيانا. ومرسى مصدر است وبيان كرديم كه مفعل
مصدر باشد ومفعول باشد وموضع باشد اينجا مصدر است اى متى وقوعها وثبوتها كى خواهد بودن كه واقع شود
ودر وجود آيد وساعت عبارت است از وقت نفخ صور اول ودوم كه خلق همه بميرند يا همه زنده شوند حق تعالى گفت
جواب ده اى محمد بگو كه علم آن بنزديك خداى من است . لا يجليها لوقتها الا هو . ان را اظهار نكند وپديد نياورد
در وقت خود جز خداى تعالى وحكمت در انكه خداى تعالى وقت قيام ساعت از خلقان پوشيده آن است تا ايشان مجوز
باشند وروا دارند كه هر وقت وهر روز وهر ساعت وهر شب خواهد بودن ايمن نباشند وپشت باز نگذارند ومستعد
باشند وبر سر توبه وطاعت باشند چه اگر وقت آن يا وقت مرگ واجل معين دانستندى با اول مغرا بودندى بقبيح
وبآخر ملجأ بودندى بتوبه وطاعت واين هر دو منافى تكليف است . ثقلت فى السموات والارض . در او دو قول
گفتندى يكى انكه علم او بر اهل آسمان وزمين گران است وديگر انكه وقوع او بر اهل آسمان وزمين گران است قول
اول سدى گفت وجماعتى مفسران ودوم ابن جريج وجماعتى مفسران گفتند انگه حق تعالى خبر داد بكيفيت وقوع
آن گفت . لا تأتيكم الا بغتة . بشما نيايد جز بناگاه انگه گفت از تو مى پرسند مادام وقت قيامت . كانك حفى
عنها . در او سه قول گفتند يكى انكه پندارى تو آن را كه اين علم داند سؤال بليغ كرده وعلم تمام حاصل كرده باين من
قوله . احفى فلان فى المسئلة اذا بالغ فيه . واين قول مجاهد است ودگر انكه . كانك حفى عنها اى مسرور وفرح

بسؤالهم من قولهم تحفيت بفلان فی المسئلة اذا سأله سؤالاً يظهر فيه المسرة والمحبة قال الشاعر . سؤال حفی عن اخيه
كأنه . بذكرته وسنانام متوانس . واين راجع است باقول اول وقول سوم كانك حفی عنها . ای عالم بها واين
قول هم راجع است باقول اول والاحفی بمعنی علم نيامده وانكه گفتند حفی مهربان باشد اين قول از ايجاست واصل
همه من احفی فی المسئلة وتحفی است اذا بالغ فی المسئلة ومبالغه در مسئله از مهربانی باشد وبعضی دگر گفتند سؤالی كه
از سر رقت قلب وفرط اشتياق باشد آنرا تحفی واحفاء گويند من قولهم حفيت الدابة تحفی حفيا چون بی نعل بسيار
برود سمش سوده شود والوحا ابلغ من الحفا انكه گفت . قل انما علمها عند الله . يا محمد بگو كه علم آن بنزديك منست
كه خدايم وليكن بيشتر مردم ندانند كه اين جز خدای نداند گمان برند كه اين علم پيغمبران دانند اگر گويند چرا تكرار
كرد فی قوله . قل انما علمها عند ربی . باول گفت بدوم بار عند الله جواب گفتند از اين كه باول علم وقوع ووقت
وجود خواست وبدوم علم بكيفيت واحوال واهوال آن چون متعلق مختلف باشد فايده مختلف بود تكرار نباشد
قتاده گفت اين سؤال قريش كردند عبد الله عباس گفت جهودان كردند قتاده گفت روايت كردند از رسول م
كه او گفت قيامت برخيزد بناگاه ومردم هر كسی بشغل خود مشغول باشند يكی حوض را اصلاح ميكند ويكی
چهارپای را آب ميدهد ويكی در بازار قسمت متاع ويكی ميراث برگرفته را تربيت ميكند وجای ميسازد زيد ارقم روايت
كرد از رسول عم كه او گفت جبرئيل م گفت مرا قيامت برنخيزد تا سه خصلت پيدا شود قول بسيار شود وعمل اندك شود
ومردم وصيت نكنند وهر كس بانكه دارد بخل كند وچون مجالس باشد كه آنجا ذكر خدای كنند گويند اين بدعت است
. قل لا املك لنفسی نفعاً ولا ضراً . عبد الله عباس گفت سبب نزول آيه آن بود كه اهل مكه رسول را گفتند خدای تو ترا
خبر ندهد كه نرخ گران كی خواهد بود وارزان كی تا تو در وقت ارزانی برای وقت گرانی بخری تا بر آن سود كنی خدای
تعالی اين آيه فرستاد بگوای محمد من مالك نه ام برای نفس خود نفعی وضری را وسودی وزيانی را از خير وشر ونفع
وضر خير وشر من ونفع وضر من بخدای تعالی تعلق دارد بدست من چيزی نيست الا ماشاء الله مگر انچه
خدای خواهد كه من مالك باشم آن را بتمليك وباول نفی كرد انكه او مالك باشد نفع
وضرر را انگه استثنا كرد از آن ميانه آن را كه او مالك باشد از منافع ومضار خود بانواع تصرف تملك وتمكين او .
ولو كنت اعلم الغيب واگر من غيب دانستمی كه كی متاع ارزان باشد وكی گران خواهد شد خير بسيار بكردمی
خود را در باب تجارت بانكه ارزان بخريدمی وگران بفروختمی تا سود وخيرم بسيار بودی وهيچ بدی وزيانی بمن
نرسيدی ولكن ندانم ومرا باين راه نيست ووجه اتصال آيه بايت مقدم آن است كه چون انچه راجع است بامنافع ومضار
عاجلا در باب معاش نميدانم الا باعلام الله . احوال قيامت ووقت قيام ساعت از كجا دانم چون خدای مرا اعلام نكند
. قوله ان انا الا نذير وبشير لقوم يؤمنون . من نيستم الا ترساننده ومژده دهنده آنان را كه ايمان
دارند وبمن تصديق كنند وقول من باور دارند ودر آية دليل است بر انكه قدرت قبل
الفعل است فی قوله . ولو كنت اعلم الغيب لاستكثرت من الخير . اگر من غيب دانستمی خير بسيار كردمی بايد
تا قادر باشد بر آنچه اگر قدرت مع الفعل بودی اگر نيز غيب دانستی استكثار خير نتوانستی كردن والله اعلم . قوله
هُوَ الَّذی خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ اِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشّٰيهَا حَمَلَتْ حَمْلاً
اوست كه آفريد شمارا از تنی تنها وگردانيد از آن جفت اورا تا آرام گيرد بسوی او پس چون فرا رسيدان را بار برداشت باری را
خَفِيفاً فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا اَثْقَلَتْ دَعَوَا اللّٰهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحاً لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا
سبك پس استوار شد بان پس چون گران شد خواندند خدارا پروردگارشان هر آينه اگر بدهی مارا نيكی را هر آينه بوده باشيم از سپاس گذاران پس چون

آتَيٰهُمَا صَالِحاً جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَيٰهُمَا فَتَعَالَى اللّٰهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ * اَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئاً وَهُمْ
دادايشانرا گردانيدندمر اورا انبازان درانچه دادشان پس برتراست خدا ازانچه انباز گيرند آيا انباز گيرند انچه نه ميافريند چيزی را وايشان
يُخْلَقُونَ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْراً وَلَا اَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ * وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَتَّبِعُوكُمْ
آفريده شدند ونميتوانند مر ايشانرا ياری كردن ونه خودشان را ياری كنند واگر بخوانيد ايشانرا بسوی راه راست پيروی نكنند شمارا
سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ اَدَعَوْتُمُوهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صَامِتُونَ * اِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ عِبَادٌ اَمْثَالُكُمْ
برابر است بر شما اگر بخوانيد ايشانرا يا شما خاموش باشيد بدرستيكه آنانكه ميخوانند از جز خدا بندگانند مانند شما
فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * اَلَهُمْ اَرْجُلٌ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ اَيْدٍ يَبْطِشُونَ بِهَا
پس بخوانيد ايشانرا پس بايد اجابت كنند برای شما اگر بوده باشيد راستگويان آيا مر ايشانراست پاهائيكه ميروند بان يا مر ايشانراست دستهائيكه ميگيرند بان
اَمْ لَهُمْ اَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا اَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلِ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُونِ فَلَا تُنْظِرُونِ
يا مر ايشانرا چشمهاست كه می بينند بان يا مر ايشانرا گوشهاست كه می شنوند بان بگو بخوانيد انبازان خودرا پس سگاليد مرا پس زمان ندهيد مرا
اِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِی نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ * وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ
بدرستيكه دوست من خداست كه فرو فرستاد كتاب را واو دوست دارد شايستگان را وآنانكه ميخوانند از جز او نميتوانند
نَصْرَكُمْ وَلَا اَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ * وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَسْمَعُوا وَتَرٰيهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ وَ
ياری كردن شمارا ونه خودشان را ياری ميكنند واگر خوانيد ايشانرا براه راست نمی شنوند وبينی ايشانرا كه مينگرند بسوی تو و
هُمْ لَا يُبْصِرُونَ * خُذِ الْعَفْوَ وَاْمُرْ بِالْعُرْفِ وَاَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ * وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ
ايشان نمی بينند بگير آمرزش وبفرما به نيكی وروی گردان از نادانان واگر بر انگيزاند تورا از
الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * اِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ
شيطان وسوسه پس پناه بر بخدا بدرستيكه او شنونده داناست بدرستيكه آنانكه پرهيز كردند هرگاه برسد ايشانرا وسوسه از شيطان
تَذَكَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ * وَاِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِی الْغَیِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ * وَاِذَا لَمْ تَاْتِهِمْ بِآيَةٍ
يادكنند خدارا پس انگاه ايشان بينايانند وبرادرانشان ميكشند ايشانرا در گمراهی پس باز نمی ايستند وهرگاه نيايد ايشانرا نشانه
قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ اِنَّمَا اَتَّبِعُ مَا يُوحٰى اِلَیَّ مِنْ رَبِّی هٰذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ
گويند چرا فراهم نساختی اين آيه را بگو جز اين نيست كه پيروی كنم انچه وحی ميشود بسوی من از پروردگارم اين قرآن دليلهاست از پروردگار شما وراهنما وبخشايش
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ * وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَاَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ * وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِی
برای گروهی كه ميگروند وچون خوانده شود قرآن پس بشنويد مر اورا وخاموش باشيد تا شايد شما رحم كرده شويد وياد كن پروردگار خود را در
نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ *
دل خود بزاری وترس وجز آشكار از گفتار بامداد وشبانگاه وتباش از بيخبران
اِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيُسَبِّحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ *
بدرستيكه آنانكه نزد پروردگار تواند تكبر نكنند از بندگی او وبپاكی ياد كنند اورا ومر اورا سجده كنند
قوله هو الذی خلقكم من نفس واحدة . قديم تعالی در اين آيه منت نهاد بر خلقان ويادداد ايشان را نعمة خويشتن
بخلق او ايشان را از آدم وحوا گفت او آنخداست كه بيافريد شمارا از يك نفس يعنی آدم م كه پدر ماست . و
جعل له ازواجاً . وهم از آدم كرد جفت اورا كه حواست چنانكه در اخبار آمد كه حوارا از پهلوی چپ آدم آفريد
وظاهر آيه دليل اين ميكند . ليسكن اليها . تا آدم باو ساكن شود وآرام گيرد وسكن او باشد : فلما تغشيها . چون

خلوت کردبااو وتغشی کنایت باشد از جماع . حملت . باربرگرفت حوا از آدم . حملاً خفیفاً . باری سبك برای
انکه هنوز آبی بود دررحم او . فمرت به ای استمرت به . مستمر گشت بان حمل روزگاری براو برآمد . فلما
اثقلت چون گران شد ای صارت ذات ثقل چنانکه اثمرت الشجرة اذا صارت ذات ثمرة وامرّ الشيء اذا صار ذا
مرارة ، دعوا الله ربهما . خدای را بخواندند که پروردگار ایشانست وگفتند . لئن آتیتنا صالحاً . اگر مارا فرزند
صالح دهی . لنکونن من الشاکرین . ما از جمله شکر کنندگان باشیم . فلما اتیهما صالحاً . چون بداد ایشان را
فرزند صالح صفت موصوفی محذوف است ای ولداً صالحاً . جعلاله شرکاء ، کردند اورا همتایان و انبازان در
انچه داد ایشانرا . فتعالی الله عما یشرکون . متعالی است خدای ما جل جلاله از انکه شرك آرند اما مخالفان ما آیه را
تفسیر چنین کرده اند که چون حوا بار گرفت ابلیس پیش او آمد بر صورت مردی گفت تودانی که این که در شکم توست
چیست گفت نه گفت چه ایمن باشی که حیوانی باشد نه از جنس شما بل حیوانی باشد از جنس سگ و خرس و خوك
و سباعی که در زمین می بینی نه همه زمین از این مملو است و از جنس شما کس نیست گفت پس چه باید کردن گفت من
مردی ام که مرا از خدای منزلتی هست و دعای من مستجاب باشد اگر من دعائی کنم فرزندان شما از جنس شما
باشند گفت پس دعا کن گفت نکنم تا با من شرطی کنی که اورا عبد الحارث نام کنی و ابلیس را حارث نام بود و شرط
کردند که چنین کنند چون بزاد عبد الحارثش نام کردند فذلك قوله . فلما اتیهما صالحاً جعلاله شرکاء فیما اتیهما
یعنی فی التسمیة و آن روایت کلبی است سدی گفت آدم و حوارا فرزند نمی ماند چند فرزند بزادند بمرد یکروز
ابلیس بیامد و ایشان را وسوسه کرد و گفت من درمانی دارم که فرزند شما بماند و هلاك نشود گفتند آن چیست گفت
عبد الحارثش نام کنید تا بماند که این مجرب است مرا عبد الحارثش نام نهادند و روایتی دیگر آوردند اگرچه در اینجا
بعضی اختلاف و کاهش هست مرجع با این است که ما گفتیم و این از جمله فریه عظیم باشد بر آدم و حوا که حواله
شرك کنند بر ایشان که ایشان کافر شدند و مشرك و دروغ است بر خدایتعالی و خدای تعالی در آیه نه این خواست
که ایشان گمان بردند بل مراد خدایتعالی با یه آن باشد که مطابق ادلهٔ عقل است از نفی شرك و سایر معاصی از آدم و
جملهٔ پیغمبران علیهم السلام و ما در این کتاب بیان کردیم که هیچ کبیره و صغیره بر پیغمبران روا نیست از آنجا که
مؤدی بود بانفار طبع از قبول قولشان و استماع وعظشان و امتثال امرشان چون صغیره و کبیره منفر باشد کفر و
شرك چگونه باشد و کفر در حق پیغمبران جز کافری روا ندارد اما تأویل صحیح آیه را آنست که شرك مضاف است با
فرزندان آدم دو جنس یا دو قبیل از جمله ایشان یا باذکور و اناث ایشان و بهیچ حال منسوب نباشد با آدم و حوا اگر
گویند در آیه ذکری رفته نیست فرزندان آدم را تا رد کنایت کنند با ایشان و انما ذکر آدم و حوا رفته است گوئیم روا
باشد که رد ضمیر کنند بانکه اورا ذکر نرفته باشد و این طریقی است عرب را که ضمیر قبل الذکر گویند قال الله تعالی
. حتی توارت بالحجاب . یعنی الشمس و آفتاب را ذکری نرفته است و این اول سوره است وقوله تعالی انا انزلناه
فی لیلة القدر . وقرآن را ذکری نرفته است که این اول سوره است قال الشاعر لعمرك ما یغنی الثراء عن الفتی .
اذا حشرجت یوماً وضاق به الصدر . وازنفس ذکری نرفته است جوابی دیگر از این سؤال آنست که ذکر فرزندان
آدم است در آیه فی قوله . هو الذی خلقکم من نفس واحدة . وکم خطاب است با جمله فرزندان آدم ذکور و اناث و دگر
جای ذکر ایشان رفت فی قوله . فلما اتیهما صالحاً . والمعنی ولداً صالحاً و ولد جنس را باشد صالح بود جمع را و
واحد را و چون در کلام چند مذکور بود انکه عقیب آن چیزی آید که بیکی از ایشان لایق نبود ردش با آن بود که
باو لایق بود چون در کلام ذکر آدم و حوا رفته است و ذکر فرزندان ایشان و کفر و شرك لایق نیست با دم و حوا

بان باید کردن که باو لایق بود چون در کلام ذکر آدم و حوا رفته است و ذکر فرزندان ایشان و کفر و شرك لایق نیست
با دم و حوا و با اولاد ایشان لایق است رد باید کردن با ایشان دون آدم و حوا اگر گویند نظم آیه و معنی او چگونه باشد
بر این وجه که گفتی گوئیم تقدیر کلام آن باشد که . فلما اتیهما صالحاً . چون خدایتعالی آدم و حوارا بداد ان فرزند
زینه صالح که خواستند و تمنا کردند کفار و اولاد ایشان آن را اضافه کردند با جز خدای و آنچه مؤدی این تأویل
است قوله . فتعالی الله عما یشرکون . بلفظ جمع گفت و نگفت عما یشرکان و اما تثنیه ضمیر در چند جای از آیه
هست آنست گفتیم که راجع است با دو جنس از مشرکان اولاد ایشان یا باذکور و اناث ایشان و فصیح را عادت بود که
انتقال کنند از کلام بکلام و از خطاب مخاطبی بخطابی دیگر و از کنایتی بکنایتی قال الله تعالی انا ارسلناك شاهداً و
مبشراً ونذیراً لتؤمنوا بالله ورسوله . اول خطاب کرد با رسول که انا ارسلناك . انگه عدول کرد از خطاب
رسول ع بخطاب مرسل الیهم از امت او انگه گفت . وتعزروه وتوقروه وتسبحوه بکرة واصیلاً . در دو جای
رد کنایه کرد با رسول ع و در تسبیح رد کنایت کرد با قدیم تعالی که تسبیح بر رسول لایق نباشد قال الهزلی . یالهف
نفسی کان جدة خالد . وبیاض وجهك للتراب الاغبر ، و نگفت بیاض وجهه با انکه بیت را بنا بر خبر از غایب نهاد
قال کثیر . اسیئی بنا او احسنی لا ملومة . لدینا ولا مقلیة ان تقلت . و نگفت ان تقلیت با انکه بیت بنا بر خطاب
نهاد از خطاب بمغایبه رفت وقال آخر . فدی لك یا فتی و جمیع اهلی . ومالی انه منه اتانی . ولم یقل منك اتانی .
و وجهی دیگر در آیه آنست که محمد بن بحر الاصفهانی گفت که کنایة در جمله آیه متعلق است بفرزندان آدم و حوا واز
آن هیچ با دم و حوا متعلق نیست الا قوله تعالی . هو الذی خلقکم من نفس واحدة . اول آیه خطاب کرد با جمله
خلقان مؤمن و کافر و بر و فاجر انگه از او در گذشته تخصیص کرد کافرانرا و خبر داد از ایشان بانچه کردند و گفتند
چنانکه گفت . هو الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلك وجرین بهم بریح طیبة . خطاب کرد با راکب
برّ و بحر انگه تخصیص کرد راکب بحر را گفت حتی اذا کنتم فی الفلك . و وجهی دگر گفت و آن آنست که روا باشد که
خلقکم خطاب با مشرکان بود برای انکه همه فرزندان آدم از آدم و حوا آفریده اند و تقدیر در او آن باشد که خلق کل
واحد منکم و نظایر این در قرآن و کلام عرب بسیار است و منه قوله تعالی . والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا باربعة
شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة والمعنی فاجلدوا کل واحد منهم چه اگر نه چنین باشد و هشتاد تازیانه بر جملهٔ قاذفان جهان
بخشند بهر یکی هیچ نرسد و جهی دگر آنست که ها ضمیر راجع نیست با نام خدای بل راجع است با فرزندان و معنی آنست
که . جعلا للولد شرکاء . یعنی فی الطلب معنی آن باشد که ایشان از خدایتعالی طلب فرزند کردند چون بداد طلب
دیگری کردند ای جعلا للولد شرکاء فی الطلب ، اگر گویند بر این تأویل چه معنی باشد این را که گفت
. فتعالی الله عما یشرکون . و خدای متعالی است از انکه از او طلب فرزندی کنند پس از دیگر گوئیم
ممتنع نباشد که این کلام منقطع باشد از حکم کلام اول و این مستأنف چیزی دیگر باشد و متصل باشد
بما بعده من قوله ایشرکون ما لا یخلق شیئاً وهم یخلقون . پس خدای تعالی تنزیه نفس خود کرد از انکه
باو شرك آرند چون در کلام لفظ شرك رفت و این چنین باشد که رسول را ع از عقیقه پرسیدند گفت
اما انا فلا احب العقوقة فمن اراد ان یعق عن ولده فلیفعل . چون ذکر عقیقه رفت ذکر عقوقه کرد برای تجنیس
لفظ را اهل مدینه و ابوبکر خواندند و عکرمه و اعرج در شاذ جعلاله شرکاء بکسر شین و اسکان الراء علی المصدر
انگه اورا چند تقدیر بود یکی انکه شرك بمعنی شریك باشد کالصوم بمعنی الصائم والفطر بمعنی المفطر و تقدیری
دگر آن بود که ذا شرك علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه انگه در له خلاف کرده اند باین قرائة بعضی

گفتند. جعلا لله شركاء اى نصيباً. وقيل جعلا لغير الله شركاء اى نصيباً وهر دو را معنى يكى باشد براى آنكه شرك غيرى با خداى
همان باشد كه شرك خداى باغيرى اما اقوال كه ازاين پيش گفتيم واخبارى كه دراين باب مخالفان ما آوردند جز آنكه
مخالف ادلهٔ عقل است وهرچه چنين باشد مقبول نبود مطعون است در سندش براى آنكه از قتاده روايت كردند از
حسن وسمره وحسن سمره را نديد وازاو چيزى نشنيد على قول البغداديين ديگر آنكه حسن بخلاف اين گفت
در روايت عروه از او ونيز از سعيد جبير وعكرمه روايت كردند كه شرك منسوب نيست با آدم وحوا بل منسوب است
الى غيرهما من الكفار واولادهما. ايشركون ما لا يخلق شيئاً وهم يخلقون. با خداى انباز ميگيرند آن را كه چيزى
نتواند آفريد از اين بتان جماد وآن را آفريدگارى وموجدى مقدرى مى بايد ومورد كلام استفهام است
ومعنى تقريع وانكار است بر مشركان كه جمادى را ميپرستند كه ايشان قادر نه اند بر اصول نعم كه بآن مستحق
عبادت شوند وانكه ايشان عبادة خداى تعالى كه قادر الذات است وبر همه مقدورات قادر است رها كرده اند
وعبادهٔ اصنامى ميكنند كه او مخلوق ومحدث است وبر هيچ خلق قادر نيست انگه گفت هم بر سبيل ملامت
وتقريع كه ايشان را بچه اميد وطمع ميپرستند وآن بتان ايشان را يارى نميتوانند كردن ونيز خويشتن را يارى
نميتوانند كردن وانكه چنين بود در غاية عجز ومذلت ومهانت بود الهية وعبادت را نشايد. قوله. وان
تدعوهم الى الهدى. در ضمير خلاف كردند بعضى گفتند راجع است با بتان وبراى آن هم گفت ها نگفت بلفظ
كنايت جمادات كه كافران آن را معبود ساخته اند بمنزله الاحياء العالمين. چنانكه گفت. والشمس والقمر رأيتهم
لى ساجدين. ولم يقل ساجدات لانه جعل لها فعل العقلاء وقول ديگر آن است كه كنايه است از بت پرستان
گفت اگر ايشان را كه بتانند دعوت كنى باهدى وراه راست متابعة نكنند شما را از آنجا كه جمادند وعاقل
نه اند وسمع وبصر ندارند وبر قول ديگر اگر اين بت پرستان را دعوت كنى فرمان نبرند ومتابعت نكنند
شما را از انجا كه بعيد الفهم قليل الفكر اند پس از بعد فهم وقلت فكر ايشان وغفلت ونادانى ايشان بر ايشان
يكى است اگر دعوت كنى واگر نكنى كه ايمان نيارند كه در سابق علم من آنست كه ايشان بر كفر ميرند ومثله قوله
تعالى وسواء عليهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا يؤمنون. وبراى انكه مطابقه لفظ نگاه داشت فى قوله. سواء عليكم
ادعوتموهم ام انتم صامتون. نگفت ام صمتم تا مطابق بودى باسر آيت نگاه داشته بود كه رؤس الاى فى القرآن
بمثابة القوافى فى الشعر. وانجا كه اين عذر نباشد هم اين مراعات نميكنند يكبار چنان ميگويند يكبار چنين كما قال
الشاعر. سواء اذا ما اصلح الله امرهم. علينا ادثر ما لهم ام اصارم. قال الاخر. سواء عليك الفقر ام بت ليلة.
باهل القباب من نمير بن عامر. ان الذين تدعون من دون الله عباد امثالكم. انگه خطاب كرد بابت پرستان
وايشان را تقريع وملامت كرد گفت آنانكه شما ميخوانيد وعبادت ميكنيد بندگانند همچون شما عاجزند
واسير ومحتاج واگر باور ندارى بخوانيد ايشان را تا اجابت كنند شما را والتماس اجابت كنى اگر راست ميگوئى
وبراى آن بتان را عباد گفت كه اشتقاق عبد وعبوديت از مذلت است يعنى ذليلانند من قولهم طريق معبد اى
موطؤ ومذلل وبعير معبد اذا كان مطلياً بالقطران فهو اذاً ذليل وجبائى گفت معنى آنست كه ملك خدا جل جلاله
چنانكه بنده ملك مالك باشد چون ميدانى كه ايشان عبيد ومماليك اند ومالك نه اند از عقل چگونه روا ميدارى كه
ايشان را پرستى لا عبدتك يوماً لا ابتغى منك فقدا: فانت مثلى عبد فهم اعبد عبداً. قوله فليستجيبوا لكم، لام
امر غايب است بگوى تا اجابت كنند شما را اگر راست گوئى چون اجابت خواهى بدعوت ونيابى بدانى كه از آنست كه
نشنوند وبدانند قادر وعالم نه اند وغنا وكفاف نكنند انگه ايشان را بر وجه ديگر تنبيه كرد وگفت. الهم ارجل

يمشون بها. گفت ايشان پاى دارند كه بآن بروند. ام لهم ايد يبطشون بها. يا دست دارند كه بآن بگيرند ابو جعفر
يبطشون خواند هر كجا باشد بضم طا وهر دو لغت است وكسر فصيح تر است يا چشم دارند كه بآن ببينند يا گوش دارند
كه بآن بشنوند واين جمله صورت استفهام است ومعنى انكار وتقريع يعنى ندارند نه پاى رونده ودست گيرنده ونه
چشم بيننده ونه گوش شنونده وانكه او را چشم باشد ادراك اين چيزها بحواس كند وفعل بآين آلت كند چون دانى
كه ايشان كه اين آلت ندارند از آنجا كه جماد اند بدانى كه قادر نه اند ومدرك نه اند وانكه چنين باشد صلاحيت الهية ندارد
وسزاى عبادت نباشد وشما را همه آلات هست وبر اين اوصاف حاصلى پس عابد از معبود به باشد انگه رسول را هم
ميگويد بگو اين كافران را تا شريكان خود در انخوانند يعنى اين بتان را كه مى پرستند ودعوى الهية ايشان ميكنند وانكه همه
يكى شويد وبامن كيد سازيد ودر مضرة من رأى زنى ومرا مهلت مدهى وبنگرى تا چه زيان دارد مرا حلوانى عن هشام
كيدونى بيا خواند فى حالتى الوصل والوقف ويعقوب همچنين خواند وابو عمرو وابو جعفر واسمعيل وداجونى
عن هشام در وصل موافقت كردند ودر وقف يا بيفكندند وباقى قراء بيا خواندند در هر دو حال ويعقوب تنظرون
خواند بيا در هر دو حال وباقى قراء بيا وابو على گفت رؤس الآيات در باب وقف بمثابهٔ قوافى شعر بود در آن باب كه
را ووقف بايد كردن وچون يا افتد در اواخر آيات وابيات مى بيفكندند يعنى يا اضافه نفس المتكلم نه بينى كه شاعر چگونه
گفت. فهل يمنعنى ارتيادالبلاد من قدر الموت ان يأتين. والتقدير ان يأتينى وآن يا كه از پس لام آيد
با او هم اين معامله كردند واگر چه يا نه اين يا اضافه باشد چنانكه گفت. يلمس الاحلاس فى منزله. بيديه
كاليهودى المصل. اراد المصلى. ان وليي الله الذى نزل الكتاب. انگه گفت بگواى محمد كه ولى من واوليتر بكار من
وخداوندگار من خداست انكه او تولاى كار صالحان كند وكتاب قرآن او فرستاد وتولاى كار آن باشد كه مباشرت
آن كند بنفس خود وباكسى ديگر نگذارند. والذين تدعون من دون الله. وآنانكه شما ايشان را ميخوانيد و
مى پرستيد بدون خداى تعالى نصرت شما نتوانند كردن ونه نيز نصرت خويشتن از آنجا كه جمادند وصلاحيت قادرى
وحى ندارند واين بر سبيل توبيخ وتقريع ميگويد ايشان را در پرستيدن چيزها كه ايشان چنين عاجز ودرمانده و
مضطر باشند. وان تدعوهم الى الهدى لا يسمعوا. گفت اگر چنانكه ايشان را باهدى ودين مسلمانى وراه راست
خوانى نشنوند از انكه آلت شنيدن ندارند وگفته سماع بمعنى قبول است يعنى نپذيرند. وتريهم ينظرون اليك وهم
لا يبصرون. وبينى ايشان را كه در تو مى نگرند ونمى بينند يعنى بر آن جمله كه ايشان را كرده اند وپيراسته از انچه هستند
چشمها درست بشكل نگرنده وصورت ناظران ونگرندگان دارند ونمى بينند براى انكه نظر بچشم تقليب الحدقة
الصحيحة نحو المرئى طلباً للرؤية باشد وايشان حدقهٔ صحيح ندارند ونه طلب رؤية اند وليكن چون شكل ناظران وصورت
حدقه درست دارند ايشان را ناظر خوانند پس شكل نظر هست بصورت وابصار نيست بهيچ وجه بعضى ديگر گفتند
مراد بنظر مقابل است يعنى وتريهم يقابلونك باعينهم وهم لا يبصرون. چنانكه گفت اما رأيت الجبل ينظر اليك
ودور بينى فلان مناظره اى مقابله قال الشاعر. اذا انظرت بلاد بنى تميم. اميني او بلاد بنى صباح. يريد تقابلنى.
وقول اول درست تر است وگفته اند مراد آن است كه. وتريهم ينظرون اليك كما قال الله تعالى. وترى الناس سكارى
وما هم بسكارى اى كأنهم سكارى وبأين تقدير حاجت نيست براى انكه وتريهم معنى آن است كه وتظنهم اليك چون رؤيت
بمعنى ظن باشد بأين تقدير حاجت نبود وگفته اند مراد بهم مشركانند وكنايت از عقلاست وچون چنين باشد نظر
حقيقت باشد وهم لا يبصرون مجاز بود والمعنى وهم لا يعلمون براى انكه ايشان حقيقة مى بينند وليكن منتفع نيستند بديدن
چنانكه گفت ولهم اعين لا يبصرون بها. بر قول اول براى آن از بتان بهم كنايت كرد كه ايشان مصور بودند بصورت بنى

آدم و از ایشان خبر داد بافعال بنی آدم چنانکه رأیتهم لی ساجدین ولم یقل ساجدة. خذ العفو. حقتعالی در این آیه رسول را ام
میفرماید که عفو بستان مجاهد گفت مراد بعفو مسامحه و مساهله است در معامله و معاشره و مکارم اخلاق کار بستن
و ترك تشدید و تعسیر و معنی اخذ عمل باشد چنانکه گویند. انا اخذ بقولك . من قول تو خواهم گرفتن یعنی بر آن کار
خواهم کردن ابن عباس و سدی و ضحاك و کلبی گفتند مراد آن است که انچه بتو دهند از زکوة و صدقات برای درویشان
و حقوقی که واجب است بر ایشان انچه عفو باشد و سهل از ایشان بستان و استقصاء و مبالغه و تشدید مکن و گفتند این
پیش از نزول آیة صدقات بود و وجوب زکوة و چون آیة زکوة آمد این آیه منسوخ شد و چون زکوة واجب شد ستدن
آن بطوع و کره فرمود از این کار رسول عم عمال را بر گماشت بستدن آن وأمر بالعرف ای بالمعروف . و این فعل باشد بمعنی
مفعول کالخبز بمعنی المخبوز و عیسی بن عمر و در شاذ خواند بالعرف بدو ضمه وهو لغة فیه کالحلم و الحلم و الحلق و الحلق
والعرف و العرف والعارفة کل فعل حسن فی العقل و الشرع و نقیضه النکر و المنکر گفت نیز امر معروف کن مردمان را
بطاعت فرمای از واجبات و مندوبات و قال الشاعر ، من یفعل الخیر لا یعدم جوازیه . لن یذهب العرف بین الله و الناس .
عطا گفت وأمر بالعرف . یعنی بلا اله الا الله و روایت کرده اند از رسول عم که گفت جبرئیل عم مرا گفت در این آیه که وأمر
بالعرف معنی آنستکه . ان تصل من قطعك و تعطی من حرمك و تصفح عمن ظلمك انکه بپیوندی با انکه از تو ببرد و بدهی
آنرا که ترا ندهد و عفو کنی که آنرا بر تو ظلم کند پس شاعری آنرا نظم کرد و گفت . مکارم الأخلاق فی ثلاثة من کملت
فیه فذا کل الفتی اعطاء من تحرمه و وصل من یقطعه والعفو عمن اعتدی . صادق عم گفت خدایتعالی مکارم اخلاق فرمود
و در همهٔ قرآن آیتی نیست جامع تر مکارم الأخلاق را از این آیه و رسول عم گفت . بعثت لاتمم مکارم الأخلاق . و بعضی
از زنان رسول گفتند مکارم اخلاق ده چیز است انکه راست گوید و مسلمانانرا براست دارد و سایل را عطا دهد و
مکافات نیکوئی کند و صلهٔ رحم کند و اداء امانت کند و همسایه را حرمت دارد و رفیق را با پناه گیرد و مهمانرا
طعام دهد و سر همهٔ مکارم شرم است ابو جعفر القرشی گفت . کل الأمور تزول عنك و تنقضی . الا الثناء فانه لك
باقی . و لو اننی خیرت کل فضیلة ، ما اخترت غیر مکارم الاخلاق . و اعرض عن الجاهلین . و بگرد از جاهلان و با ایشان
مخالطه مکن یعنی با کافران مفسران گفتند ابو جهل را خواست و اصحابش را و این منسوخ کرد بایة السیف . و اما ینزغنك
. عبد الرحمن زید گفت چون آیهٔ اول آمد . خذ العفو و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین . رسول عم گفت یارب
با خشم چکنم خدایتعالی این آیه فرستاد . و اما ینزغنك ای یصیبك اگر بتو رسد از شیطان نزغی و اصل آن حرکت باشد
یقال نزغه ینزغه اذا حرکه و نزغه عرقه اذا نبض و هاج و فیه لغتان نزغ و نغز یقال ایاك و النزاغ و النغاز و هو الولوع بالفساد
قال الله تعالی . من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی ای افسد حق تعالی گفت اگر چنین باشد که از شیطان وسواسی
و تحریکی و فسادی بتو رسد و تو را بجنباند پناه با خدای ده و با او گریز که او سمیع و علیم است شنوا و داناست باحوال او
و شما . ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان الایة . ابن کثیر و کسائی و ابو عمرو خواندند و اهل بصره طیف
بی الف باقی قراء طائف با الف و این هر دو لغت است کالمیت و المائت و بعضی اهل علم فرق کردند
ابو زید گفت طاف الرجل اذا اقبل و ادبر و اطاف یطیف اذا جعل یستدیر بالقوم و یأتیهم من نواحیهم و طاف
الخیال یطیف طیفا اذا الم فی المنام بعضی دگر گفتند . الطائف ما طاف بك من وسوسة الباطل . طایف
آن وسوسه باشد که تورا در دل آید از باطلی و طیف دیوانگی باشد و طیف نیز خیال باشد قال و مر طیف علی
الاهوال طراف . و قال الاعشی . و تصبح من غب السری و کانما . الم بها من طایف الجن اولق . حق
تعالی گفت انانکه متقی و پرهیزکار و خدا ترس باشند چون وسوسه از شیطان بایشان رسد یا رنجی که جنس

سودا و جنون باشد ، تذکروا . خدای را یاد کنند و نام خدای برند عبد الله عباس گفت طایف نزغی
باشد از نزغات شیطان کلبی گفت گناهی مجاهد گفت خشمی ، تذکروا . خدای را یاد کنند بعضی دگر
گفتند تفکر کنند در آلاء و نعماء خدا ابو روق گفت ابتهال و تضرع کنند با خدای تعالی سعید جبیر گفت این
مردی باشد که خشم گیرد خدایرا یاد کند خشم فرو برد مجاهد گفت آن مردی باشد که معصیتی خواهد کردن
خدایرا یاد کند رها کند آن معصیت را سدی گفت چون یاد کنند توبه کنند بعضی دیگر گفتند اندیشه کنند در
انچه خلاص او در آن بود و آن توبه است و توبه کنند . فاذاهم مبصرون . اذا مفاجات راست که ناگاه کنی
ایشان مبصر و مستبصر باشند و این عبارت بود از سرعة و بعضی از علما گفتند المتقی من یشتهی فینتهی و یبصر فیقصر انکه
ذکر کفار کرد و گفت . و اخوانهم یمدونهم فی الغی . و برادران ایشان یعنی برادران شیطان شیطان ایشانرا در نادانی و غوایت
و جهالت میکشد من المدّ و بعضی دگر گفتند یزیدونهم ایشانرا در غوایت مدد میدهند و زیاده میگردانند و نافع خواند
یمدونهم من الامداد و باقی قراء یمدونهم من المد و فرق گفته ایم میان مدّ و امدّ و در او چند وجه گفتیم . ثم لا یقصرون
. انکه باز نمی ایستند چنانکه متقیان باز میایند از گناه بلکه اصرار میکنند این قول عبد الله عباس و سدی و ابن
جریج است قتاده گفت یعنی شیاطین باز نمی ایستند و اقتصار نمی کنند از استغواء ایشان یقال قصرت عن الشیء
و اقصرت اذا احتبست عنه و وجه قرائت نافع و عذر او از انکه امد در خیر گویند و مد در شر چنانکه فرمود ،
و امددناکم باموال و بنین ایما نمدهم به من مال و بنین و قوله تعالی و یمدهم فی طغیانهم یعمهون . آنستکه توسع کرد و این معنی
در جای آن بکار داشت چنانکه خدایتعالی بشارت در عذاب استعمال کرد فی قوله . فبشرهم بعذاب الیم . و عیسی بن عمرو
در شاذ خواند یقصرون من القصر و لغت معروف اقصار است قال امرؤ القیس . سما لك شوق بعدما کان اقصرا
، و حلت سلیمی بعد حب فعرعر . و اذا لم تأتهم بایة . حق تعالی در این آیه با رسول عم خطاب کرد و گفت چون
آیتی با ایشان نیاری اقتراح کنند و گویند لولا و المعنی هلاّ بمعنی تخصیص چرا اجتبا نکردی یعنی انشا نکردی و ارتجال
من قبل نفسك از خویشتن این قول زجاج و فرّا قال الفرا احتبیت الکلام ای اختلقته و این قول حسن و ضحاك و قتاده
و ابن زید است و یکروایت از عبد الله و روایت دیگر از عبد الله عباس آن است که هلاّ تلقیتها و اخذتها من ربك
و سئلتها چرا تلقی نکردی و تقبل و سؤال از خدای تعالی تا بفرستادی انکه گفت بگو ای محمد و جواب ده که من
متابعت آن کنم که بر من وحی کنند از خدای تعالی مرا نباشد که اقتراح کنم و سؤال کنم تا اختلاف کنم و فرا بافم دروغ
بر خدای تعالی ابو زید گفت لفظ اجتبا در کلام جائی استعمال کنند اگر کسی کلامی نا اندیشیده گوید و اصل اجتبا
اختبار بود انکه گفت مبتدا . هذا بصایر من ربکم . این قرآن بصیرتها است از خدای تعالی و واحد او بصیرت
باشد و آن دلیلی باشد که عند آن حق از باطل به بینند و بدانند و البصیرة الترس لانها تبصر و البصیرة نقیه الدم علی القاتل
لانها تبصر و انراعی قال و علی بصایر نا و ان لم تبصر . و هدی بیان و حجت است و رحمتی است جماعتی مؤمنانرا برای
انکه منتفع بودند ایشان دون کافران ایشانرا تخصیص کرد بذکر . و اذا قرء القرآن . عبد الله مسعود گفت سبب
نزول آیه آن بود که در ابتداء شرع روا بودی که بریکدیگر سلام کردند در نماز خدای تعالی این آیه فرستاد و حرام کرد
و ابو هریره گفت سبب نزولش آن بود که مردم در نماز سخن گفتندی این آیه آمد و سخن گفتن در نماز حرام شد
زهری گفت آیه در مردی انصاری آمد که چون رسول عم در نماز آیتی خواندی او با رسول میخواندی باواز بلند
خدای تعالی این آیه فرستاد و او را و دیگران را فرمود تا در نماز خواموش باشند و گوش با قرائت امام کنند بشیر بن
جابر روایت کرد که روزی در قفای عبد الله مسعود نماز میکردم بعضی قرائة میخواندند چون سلام باز داد روی

در ایشان کرد و گفت . امان لکم ان تفقهوا امان لکم ان تعقلوا . وقت نیامد شمارا که فقیه و عاقل شوید نشنوی که خدایتعالی چگونه گفت . فاذا قرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا . ابوهریره گفت این آیه برای آن آمد که جماعتی در قفای رسول ؐ چون او نماز کردی آواز بقران بلند کردندی خدایتعالی این آیه فرستاد کلبی گفت چون ذکر دوزخ شنیدندی جزع کردندی خدایتعالی این آیه فرستاد قتاده گفت در نماز بحوائج خود سخن گفتندی واز یکدیگر پرسیدندی که نماز چندر کعت کردی و جواب دادندی خدایتعالی حرام کرد واین آیه فرستاد و بیشتر اهل علم بر آنند که استماع وانصات در نماز فرمود برای انکه اوامر قرآن بر وجوب باشد واتفاق است که استماع قرآن جز در نماز واجب نیست سعید بن المسیب گفت آیه بمکه آمد چون قریش و دیگر کفار گفتند . لا تسمعوا لهذا القرآن والغوا فیه . یعنی چنان مکنید که مشرکان میکنند شما گوش باقرآن کنید تا معانی او بدانید و بدان منتفع شوید و بمواعظش متعظ شوید سعید جبیر و عطا و عمرو دینار و زید بن اسلم والقسم بن یحمر و شهر بن حوشب و مسلم بن کبار گفتند این در خطبهٔ روز آدینه است که امام خواند در انچه قوارع خواند گوش کردن بان واجب است و اگرچه قرآن گفت در آیه بسنت و اجماع معلوم شده است که استماع خطبه واجب است ماموم را برای انکه آن دو خطبه بجای دو رکعت نماز است و مجاهد و عطا گفتند آنجا که کسی قرآن خواند استماع آن واجب است واین قول شاذ است و علما جمله بر آنند که استماع سنت است سعید جبیر گفت خطبهٔ روز آدینه است و عیدین و انصات اصغاو گوش باز کردن و نگاه داشتن و محافظت کردن قال الشاعر قال الامام علیکم امر سیدکم فلم نخالف وانصتنا لما قالا . زجاج گفت معنی آن باشد که روا بود که عمل کنی بانچه در قرآن هست و از او تعدی مکنید من قول القائل سمع الله لمن حمده ای اجاب الله من دعاه لعلکم ترحمون تا بر شما رحمت کنند . واذکر ربك فی نفسك . انکه خدایتعالی خطاب کرد بار سول و گفت یاد کن خدایت را در خویشتن بتضرع و نصب تضرعاً بر مفعول له است و شاید که در جای حال بود والتقدیر متضرعاً و خیفة ای خوفاً من عذاب الله . و اگرچه خطاب بار سول است مراد امتند عبدالله عباس گفت مراد قرائت نماز است مأموم در قفای امام قرائت خوانند فیما بینه و بین نفسه واین محمول باشد بر انجا که امام بقرائت جهر نکند انجا که امام جهر کند باتفاق استماع واجب است لقوله ؐ . من صلی خلف امام موافق قرائة الامام قرائته . گفت هر که در قفای امامی موافق نماز کند قرائة امام قرائة اوست اما چون امام جهر نکند در قرائة و حال حال اخفا باشد بنزدیك مأموم الحمد لله بخواند فیما بینه و بین نفسه نه بجهر و سوره بخواند و اگر با امام نزدیك باشد و همهمهٔ او شنود هم استماع کند و مجاهد و ابن جریج گفتند خدای تعالی فرمود تا مکلفان او را یاد کنند در دل و او را فراموش نکنند و تضرع کنند در دعا استکانت و خضوع و بدعا و حاجت که خواهند آواز بر ندارند چه با کسی میگویند که بر او پوشیده نیست احوال ایشان اهل معانی گفتند معنی آن است که بقرآن متعظ شود با یاتش معتبر شود خدا را یاد کن بطاعت در اوامر و بتضرع و تواضع و تخشع و تملق و بر سبیل خوف از عقاب او و چون قرآن خوانی و دعا کنی جهر مکن و آواز بلند بر مدار انگه وقتش معین کرد گفت . بالغدو والاصال . ببامداد و شبانگاه و آصال جمع اصیل باشد کایمان و یمین و اهل لغت گفتند از نماز دیگر باشد تا نماز شام آنگه آن را مؤکد کرد و پند زد بقوله . ولا تکن من الغافلین . از جملهٔ غافلان مباش . ان الذین عند ربك . آنانکه بنزد خدای تواند از فرشتگان و مراد بعند نه قرب مسافت است بل قرب ایشان است از فضل و رحمت خدای استکبار و بزرگواری ننمایند از عبادت و پرستش واو را تسبیح و تنزیه میکنند و او را سجده میکنند و معنی آیه حث بندگان خدای را بر طاعت خدای و انکه امتثال کنند در اوامر و امثال آن چه فرشتگان با منزلت رفعتشان و قرب مقامشان برحمت او این استکبار و استعظام نکنند و نیارند بل بنده وار بشب و روز تسبیح و تهلیل او میکنند و او را سجده و خشوع مینمایند چنانکه گفت . یسبحون اللیل والنهار لا یفترون

سورة الانفال بدانکه این سوره مدنی است در قول قتاده و مجاهد و عبدالله عباس گفت این اول سورتی است که بمدینه فرود آمد و روایتی دیگر از عبدالله عباس آن است که سوره مکی است مگر هفت آیه که بمدینه فرود آمد اولها قوله . واذ یمکر بك الذین کفروا . تا باخر هفت آیه و این سوره هفتاد و پنج آیه است در عدد کوفیان و هفتاد و هفت بشامی و هفتاد و شش بمدنی و بصری و هزار و نود و پنج کلمت است و پنج هزار و هشتاد حرف است و روایت است از ابو امامه از ابی کعب که رسول ؐ گفت هر که او سورة الانفال و برائة بخواند من شفیع او باشم روز قیامت و گواه او باشم که او بیزار است از نفاق و او را بعدد هر منافق و منافقه که در دار دنیا بودند و باشند ده حسنه بنویسند و ده سیئه بسترند و ده درجه رفیع کنند تا در دنیا زنده باشد حاملان عرش بر او صلوات فرستند

(سورة الانفال ست وسبعون آية وهی مدنية)

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خداوند بخشاینده مهربان

یسئلونك عن الانفال قل الانفال لله والرسول فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم واطیعوا الله

می پرسند تورا از غنیمتها بگو غنیمتها مر خداست و پیغمبر را پس بترسید از خدا واصلاح کنید همچنان خودتان و پیروی کنید خدا

ورسوله ان کنتم مؤمنین * انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم

و فرستاده او را اگر هستید گروندگان جز این نیست که گروندگان آنانکه چون یاد کرده شود خدا بترسد دلهاشان و چون خوانده شود بر ایشان

آیاته زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون * الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون *

آیتهایش زیاد کند ایشانرا ایمان و بر پروردگارشان توکل کنند آنانکه بپا میدارند نماز را و از آنچه روزی دادیمشان انفاق میکنند

اولئك هم المؤمنون حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم * کما اخرجك ربك

آن گروه ایشانند گروندگان درست مر ایشانراست مرتبها نزد پروردگارشان و آمرزش و روزی بزرگوار چنانکه بیرون کرد پروردگارت

من بیتك بالحق وان فریقا من المؤمنین لکارهون * یجادلونك فی الحق بعد ما تبین کانما

از خانه ات براستی بدرستیکه گروهی از گروندگان ناپسند دارندگانند مجادلت کنندت در راستی بعد از آنکه روشن شد گویا

یساقون الی الموت وهم ینظرون * واذ یعدکم الله احدی الطائفتین انها لکم وتودون ان

رانده میشوند بسوی مرگ و ایشان مینگرند و چون وعده داد شمارا خدا یکی از دو گروه که آن مر شماراست دوست داریدکه

غیر ذات الشوکة تکون لکم ویرید الله ان یحق الحق بکلماته ویقطع دابر الکافرین * لیحق

جز خداوند صلاح و کاردان باشد برای شما و میخواهد که خدا بجا آورد راستی را و ببرد بسخنانش بیخ کافرانرا تا بجای

الحق ویبطل الباطل ولو کره المجرمون * اذ تستغیثون ربکم فاستجاب لکم انی ممدکم

آورد راستی را و نابود کند بیهوده را و اگرچه ناپسند دارند گناهکاران چون فریادرس خواهید از پروردگارتان پس پاسخ کند برای شما انکه من مدد کننده ام شمارا

بالف من الملئکة مردفین * وما جعله الله الا بشری لکم ولتطمئن به قلوبکم وما النصر الا من

بهزار از فرشتگان از پی در آیندگان و نکردانید اورا خدا مگر مژده دهنده شمارا و تا آرام گیرد بان دلهای شما و نیست یاری دادن مگر از

عند الله ان الله عزیز حکیم * اذ یغشیکم النعاس امنة منه وینزل علیکم من السماء ماء

نزد خدا بدرستیکه خدا غالب درست کردار است چون فرا گیرد شمارا خواب سبك برای ایمنی از آن و فرو فرستد آسمان دا بر شما از آب

لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ وَيُذْهِبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْاَقْدَامَ * اِذْ يُوحِي

پاك سازد شمارا بان وببرد ازشما پلیدی دیو وبه پیوندد بردلهای شما واستوارداد بان قدمهارا چون وحی کند

رَبُّكَ اِلَى الْمَلٰئِكَةِ اَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَاُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ

پروردگارتو بسوی فرشتگان که من باشمایم پس استوارداریدآ نانکه ایمان آوردند زود افکنم دردلهای آ نانکه کافرشدند ترس راپس بزنید زبر

الْاَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُّوا اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ

گردنها وبزنید ازایشان انگشتان این بسبب آن است که ایشان مخالفت کردند خدا وپیغمبر اورا وهرکه مخالفت کند خدا وپیغمبر اورا

فَاِنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ * ذٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَاَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ *

پس بدرستیکه خدا سخت انتقام است این است شمارا پس بچشید اورا وبدرستیکه مرکافران را عذاب آتش است

عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که رسول ص گفت هر که بفلان جای شود اورا از نفل چندین باشد وهر که کسیرا بکشد اورا چندین باشد وهر که اسیری بیاورد اورا چندین باشد چون قوم روی بهم آوردند جوانان بشتافتند و پیران ومردمان معروف بارسول ص بایستادند در زروایت چون خدایتعالی ظفرداد مسلمانانرا بر کافران آمدند وآنچه رسول ص گفته بود طلب آن کردند پیران وبزرگان که بارسول بودند وبارایت گفتند چنین نباشد ما نه برای ان نشتافتیم که مارا این قوه وهنر نبود ولیکن ما خدمت رسول ومراعات رایة اولیتر شناختیم چه اگر رسول را تنها رها کردمانی ایمن نشایستی بودن که جماعتی مشرکان براو حمله کردندی ورنج بدو رسانیدندی وبارایة بیفکندندی وما دراین مقام که ایستاده بودیم مدد شما بودیم ومردی ازما کمتر از مردان شما نباشند ومارها نکنیم تا شما غنیمت ببریدنی ما مردی از انصاریان از بنی سلمه برخاست نام او ابو الیسر بن عمرو وگفت یارسول الله تو گفتی که هر که مردی را بکشد اورا چندینی باشد وهر که اسیری بیاورد اورا چندینی باشد ماهفتاد مرد راکشتیم وهفتاد اسیر آوردیم سعد معاذ گفت یارسول الله آن مزدکه ایشان طلب کردند مارانبایست یا ما از ایشان بدل تر بودیم ولیکن مانخواستیم که صف تو تنها وخالی رها کنیم رسول ص در آن کار توقف کرد مردم در این گفتگوی افتادند سعد معاذ گفت یارسول الله مردم بسیار است وغنیمت کم از مردم است اگر آنچه وعده دادهٔ اینان را بایشان دهی برای این دگر قوم چیزی نماند ومتشکی شوند خدایتعالی این آیه فرستاد رسول ص از میان ایشان غنیمت بسویت قسمت کرد مکحول روایت کرد از ابوامامه که او گفت من عباده صامت را پرسیدم از این آیه گفت آیه در اهل بدر آمد چون ما خلاف کردیم در آن وبدخوئی کردیم خدایتعالی از ما نه پسندید وقسمت آن بارسول افکند ودر این تقوی بود وطاعت خدای و رسول وصلاح ذات البین رسول ص میان ما بالسویه قسمت کرد سعد ابو وقاص گفت آیه در من آمد وسبب آن بود که برادرم را بکشتند روز بدر عمیر را ومن سعید بن عاص بن امیه را بکشتم وتیغ او برگرفتم وآن تیغی نیکو بود معروف آنرا ذوالکتیف گفتند پیش رسول ص آوردم وگفتم یارسول الله این تیغ مرا ده که من خداوندش را بکشتم گفت این تیغ مرا نیست ونو رانیست مسلمانانراست برو وبر سر غنائم نه من بیامدم وآن بر سر غنائم نهادم ورنجی عظیم بمن رسید گفتم باشد که این تیغ بکسی افتد که این رنج نبرده باشد که من خدایتعالی این آیه فرستاد ورسول قسمت غنائم کرد وآن تیغ بارسول ص افتاد بمن بخشید ابو اسید مالك بن ربیعه گفت روز بدر تیغ گرانمایه بدست من افتاد که آنرا مرزبان گفتند رسول ص بفرمود که هر کس که چیزی دارد از غنیمت باجای آرد من آن تیغ بر سر غنیمت نهادم ارقم بن ابی ارقم از رسول ص بخواست وباو بخشید ابن جریح گفت در مهاجر وانصار آمد که بسه فرقه شدند ودر غنیمت خلاف کردند خدای تعالی کار آن بارسول ص افکند تا چنانکه صواب داند قسمت کند بسویه قوله . یسئلونك عن الانفال .

گفت تورا می پرسند ای رسول من از انفال که کراست بگو که خدای راست وپیغمبر را بعضی مفسران گفتند عن بمعنی من است من تبعیض ای من الانفال یعنی بعض الانفال انکه سؤال نه سؤال استفادت باشد سؤال استماحت باشد وبعضی گفتند عن صله است وزیادت والتقدیر یسئلونك الانفال ، وقرائت عبدالله مسعود بر اینست مفسران در معنی انفال خلاف کردند بعضی گفتند مراد از غنایم است که رسول ص روز بدر برگرفت صحابه گفتند این کراست خدایتعالی گفت خدا را وپیغمبر راست واین قول عبدالله عباس است وعکرمه ومجاهد وضحاك وقتاده وابن زید علی بن صالح بن حی گفت ان انفال سرایات که رسول ص سریتی را ای جماعتی را بجانی فرستادی آمدندی وغنیمتی آوردندی انگه پرسیدندی که این کراست خدایتعالی این آیه فرستاد که خدای راست وپیغمبر راست عطا گفت آن چیزی است که ازمشرکان بدست مسلمانان افتادی بی قتال از بنده وپرستاری واسبی ومانند این گفت آن خاص پیغمبر را باشد روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که انفال آن بود که از غنائم فروافتد از درعی ورمحی ومانند آن وروایتی دیگر آنست که ان سلب وسلاح وجامه واسب که مرد مقتول را باشد رسول را بودی بان دادی که او خواستی مجاهد گفت خمس است برای انکه مهاجر گفتند این خمس مال که از ما باز میگیرند کرا خواهد بودن خدایتعالی گفت خدای را وپیغمبر راست اما آنچه روایت کرده اند از باقر وصادق علیهما السلام آنست که انفال چند چیز است هر زمینی خراب که آنرا مستحقی نباشد واهلی یا اگر باشد بمیرند بجمله وهر زمینی که بی قتال اهلش بسپارند وسر کوهها ورودها و بیشه ها وزمینهای موات که بر آن زرع نکرده باشند وآنرا ارباب نباشد واقطاعها پادشاهان که در دست ایشان نه بروجه غصب باشد ومیراث کسی که اورا وارثی نباشد واز جملهٔ غنایم پیش از قسمت آن کنیزکی نیکو واسبی قیمتی وجامهٔ گرانمایه از آنچه آنرا نظیری نباشد در غنیمت از هر جنس متاع وچون قومی قتال کنند بی دستوری امام هر غنیمت که آرند از انجا جمله امام را باشد این جمله آنست که رسول را باشد ع واز پس او قایم مقام او را که ناظر باشد در کار مسلمانان بفرمان او وچون ظاهر باشد فاما در حال غیبت امام شیعه اورا مرخص است که در آن تصرف کنند از آنچه ایشانرا از آن چاره نباشد از متاجر ومناکح ومساکن وچون پیغمبر یا امام زمینی از اینها بکسی دهند باجاره معلوم یا بربع دخل آن یا بثلث وکمتر وبیشتر او مال اجاره بدهد باقی اورا حلال باشد ودر قرائة اهل البیت نیز چنین آمده که قرائة عبدالله مسعود است . یسئلونك الانفال . از تو می پرسند انفال بگو که انفال خدای راست وپیغمبر راست واگر ایشان مستحق آن بودندی خدای نگفتی فاتقوا الله از خدای بترسی وانفال جمع نفل باشد ونفل در لغت زیاده باشد ومنه النافله لانها زیادة علی الفرایض قال لبید . ان تقوی ربنا خیر نفل . وباذن الله ریثی والعجل . وفرزند زاده را نیز نافله برای این گویند که زیادت باشد بر فرزند . قال الله تعالی ووهبنا له اسحق و یعقوب نافلة . خلاف کردند درانکه آیه منسوخ است یا نه بعضی گفتند منسوخ است بقوله . فاعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه الایة . این قول مجاهد وسدی وعکرمه وشعبی است واختیار جبائی ودیگر مفسران گفتند که منسوخ نیست ودرست آنست که منسوخ نیست برای انکه نسخ محتاج بود بدلیلی . چیزی نیست که دلیلی نسخ او میکند ودیگر انکه تنافی نیست میان این آیه وآیت خمس ونسخ آنجا باشد که تنافی بود میان ناسخ ومنسوخ وجمع نتوان کردن میان ایشان وخلاف کردند در انکه پس از رسول ص کسی را انفال باشد سعید بن المسیب وعمرو بن شعیب گفتند . لا نفل بعد رسول الله ، این در عهد رسول ص بود پس از او کس را نیست وبنزدیك ما وجماعتی فقها آن است که انفال رسول را باشد ص در حال حیوة او وائمه را که از پس او قائم مقام او باشند انکه گفت . فاتقوا الله . از خدای بترسی وطاعت اورا کاربندی واز معاصی او اجتناب کنی واصلاح ذات البین کنی ودر معنی او خلاف کردند قتاده وابن جریح

گفتند آن خواست که در عهد رسول ع چون مسلمانی کافری را بکشتی سلب وصلاحش آن مرد را بودی چون این
آیه آمد رسول ع بفرمود تا بعضی بر بعضی رد میکردند بر وجه مصالحه و توسط مجاهد گفت این امر باصلاح ذات
البین بمعنی نهی است از آن اختلاف که ایشان کردند روز بدر در غنیمت واین قول عبدالله عباس است و سفیان و سدی
و خلاف کردند در آنکه چرا بلفظ تأنیث گفت ذات و بین مذکر است بعضی گفتند ذهب الی الحال التی کانت بینهم ،
و حال مؤنث است چنانکه گویند جائنی فلان ذات العشاای الساعة التی فیها العشا . زجاج گفت آنحال خواست که
کار مسلمانان بان باصلاح آید و اخفش گفت این از جملهٔ آن است که تأنیث او بسماع دانند نه بقیاس کالدار والنار
والدلو والعصا وغیرها واین را علتی نباشد که ایشان گویند بیت مذکر باشد و دار مؤنث و رمح مذکر باشد و عصا مؤنث
و آب مذکر باشد و آتش مؤنث و ماه مذکر باشد و آفتاب مؤنث . واطیعوا الله ورسوله ان کنتم مؤمنین . وطاعت
خدای داری وطاعت رسول و اوامر ایشان را امتثال کنی و از نواهی ایشان منتهی شوی اگر از آنکه گرویدهٔ و ایمان
داری که آنکه ایمان دارد بخدای و ثواب و عقاب ایشان را حامل و باعث بود بر طاعت خدا و رسول داشتن آنگه در آمد
و وصف کرد مؤمنان مخلص مستکمل شرایط ایمان و اسلام را گفت انما و بیان کردیم که او اثبات الشیء و نفی ما سواه
باشد جز که در این آیه بر وجه مبالغت است بر طریق حقیقت گفت مؤمنان آنان باشند که چون ذکر خدای کنند پیش
ایشان و نام خدای برند دل ایشان بترسد و در مصحف عبدالله مسعود هست که فرقت قلوبهم و معنی یکی باشد .
الخوف والخشیة والوجل والفرق والفزع والروع . همه ترس باشد ، واذا تلیت علیهم آیاته . و چون آیات او
بر ایشان خوانند ایشان را ایمان بیفزاید و ایشان بر خدای توکل کنند و باین آیه تمسک کردند آنانکه گفتند ایمان زیادت
و نقصان پذیرد و افعال جوارح از جمله ایمان باشد بانکه گفتند نه بینی که خدای تعالی گفت چون آیات خدای بر ایشان
خوانی ایشان را ایمان بیفزاید آنگه گفت نماز بپای دارند و نفقه کنند و از پس این جمله شرایط و افعال گفت ایشان
مؤمنانند بر حقیقت دلیل کنند بر آنکه هر که نه چنین باشد مؤمن نبود جواب گوئیم اولاً گفتی که هر که نه چنین باشد
مؤمن نباشد قول بدلیل خطاب باشد و دلیل الخطاب درست نیست بنزدیک محققان اهل علم دگر آنکه خدای تعالی
در این آیت وصف خیار و افاضل مؤمنان کرد و ممتنع نباشد که مؤمنان در طاعات متفاضل باشند و اگرچه در ایمان
متساوی باشند دلیل بر این آن است که در آیهٔ گفت . وجلت قلوبهم . و باجماع وجلت قلب در ایمان شرط نیست نه بینی که در
دگر آیه گفت . الذین آمنوا و تطمئن قلوبهم بذکر الله . گفت آنانکه ایمان آرند و دلهای ایشان بذکر خدا ساکن شود و اگر
هر دو از شرط صحت ایمان بودی تناقض باشد و انما مراد آنستکه از فضل مؤمن آنستکه عند ذکر خدای از عقاب و وعید او
بترسد و وعدها و ثواب او دلش ایمن و واثق باشد و چون آیات خدای بر او خوانند در آن تأمل کنند شك نیست که معارفش
بیفزاید و آن زیاده در ادله و طرق ایمان باشد و الا ایمان عبارتست از مجموع علومی که تا مجتمع نشود ایمانش نخوانند چون
عقل که عبارت است از مجموع علومی که تا مجتمع نشود عقلش نخوانند اما قوله . الذین یقیمون الصلوة و مما رزقناهم
ینفقون . این هر دو اعنی نماز و انفاق از فضل ایمانست نه از شرط ایمان دلیل بر آنکه چنین است آنستکه نماز و انفاق هر یکی از
آن مشتملست بر فریضه و سنت و در آیه مطلقست و گفتن که اخلال بنماز و سنت و ترك نفقهٔ سنت ایمان را اخلال کند و نقصان
کند خلاف اجماع باشد پس بایت تمسك نیست ایشان را از این وجه که گفتیم اما قوله . اولئك هم المؤمنون حقاً . دلیل نکند
بر آنکه آنانکه نه چنین باشند نه مؤمن باشند حقا که این دلیل الخطاب بود و آن باطلست اما نصب حقاً نصب آن بر مصدر است
کأنه قال حق ذلك لهم حقاً حقوا فی ایمانهم حقاً کما تقول صدقوا صدقاً عبدالله عباس گفت . برأوا من الکفر . از کفر بیزار
شدند فهذه حقیقة ایمانهم مقاتل گفت معنی آنست که در ایمان ایشان شکی نیست چنانکه در ایمان منافقان قتاده گفت ایشان

مستحق نام و حکم ایمانند بحق و درستی و عبدالله عباس گفت هر که منافق نباشد او مؤمنست حقا ابن ابی نجیح گفت مردی
حسن بصری را گفت تو مؤمن هستی گفت ایمان دو است اگر ایمان بخدا و فرشتگان و کتابها و رسولان و قیامت و بهشت
و دوزخ و بعث و نشور و حساب و کتاب و ثواب و عقاب خواستی من بابن جمله مؤمنم و ایمان دارم و اگر آن خواستی که آیه
متضمنست یعنی قوله . انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم الآیة . من چه دانم که من از ایشان هستم یا نه و این قول از
حسن بصری دلیل صحت مذهب ما میکند که باول مجرد ایمان خواست که باتفاق ایمان است و دوم فضل ایمان خواست و
فضیلة او علقمه گفت ما در سفر بودیم جماعتی را دیدیم گفتیم ایشان را شما چه مردمانید گفتند ما مؤمنانیم حقا ما ندانستیم
که ایشان را چه جواب دهیم تا عبدالله مسعود را دیدیم گفتیم چنین حالی افتاد گفت بایستی گفتن ایشان را که اگر راست
میگوئی قطع کنی که از اهل بهشتی که مؤمن حقیقی بهشتی باشد لا محاله سفیان ثوری گفت هر که او گواهی دهد که او مؤمن
است حقا و قطع نکند بر آنکه او از اهل بهشت است او مؤمن باشد به نیمه آیت و به نیمهٔ دیگر مؤمن نباشد و بیشتر مقریان
وقف کردند عند قوله حقا و بعضی صوفیان وقف کردند عند قوله اولئك هم المؤمنون آنگه ابتدا کردند . حقاً لهم
درجات عند ربهم ای لهم درجات عند ربهم حقاً مجاهد گفت اعمال رفیعهٔ این درجات اعمال رفیع مقبول است عطا گفت
درجات بهشت خواست هشام بن عروه گفت مراد آن است که خدای تعالی برای ایشان بجار داست در بهشت از نعیم
و لذات باکل و شرب و هنات عیش ابن صخر گفت . لهم درجات عند ربهم . ایشان را در جائی باشد بنزدیک خدای
تعالی یعنی در بهشت و آن هفتاد درجه باشد هر درجه چندانکه اسب نیك دو هفتاد سال تاختن کند و اصل درجه نردبان
پایه باشد و منه التدریج و مغفرة و آمرزش گناهان ایشان و این دلیل است بر صحت قول ما که اگر ایشان را گناه نبودی
مغفرت در حق ایشان مصور نبودی و اگر ایشان بگناه کافر بودندی یا ناقص ایمان بودندی مغفرت بایشان نرسیدی
پس دلیل میکند ظاهر آیه بر آنکه گناهکاران بگناه از آن نشوند که مؤمن باشند حقاً و آنانکه آن مقالت
گفتند از معتزله و اصحاب اخبار گفتند گناه کبیره و بعضی گفتند صغیره و نیز ترك نوافل ایمان را نقصان
و خلل کند و این قولی است ظاهر الفساد چه بر آن قاعده هیچ پیغمبر و امام و صدیق و شهید تمام ایمان نباشد . نعوذ بالله
من هذه المقالات و نجوز هذه المحالات و رزق کریم . و روزی با کرامت قتاده گفت بهشت است و بعضی دیگر
گفتند . لا حساب علیهم فی ذلك . حساب نباشد ایشان را بر آن قوله . کما اخرجك ربك من بیتك بالحق .
خلاف کردند مفسران درین کاف تشبیه تا اخراج رسول ع از خانه اش بچه مشبهست عکرمه گفت وجه تشبیه
آنست که فاتقوا الله و اصلحوا ذات بینکم فان ذلك خیر لکم کما کان اخراج الله محمداً من بیته بالحق خیراً له و لکم
و ان کرهتم ذلك . گفت از خدای بترسید و اصلاح ذات البین کنی آن شما را به بود چنانکه خدای تعالی رسول را
از خانهٔ خود بیرون آورد و او را آن به بود و اگرچه گروهی آن را کاره بودند مجاهد گفت وجه تشبیه آن است چنانکه
خدای تعالی تو را از خانه خود بیرون آورد و مسلمانان آن را کاره بودند همچنین قتال خواهند فرمود شما را و
جماعتی آن را کاره زجاج گفت مردود است الی قوله . یسئلونك عن الانفال . برای آنکه خدای تعالی انفال را تخصیص
کرد بخدای و رسول و صحابه آن را کاره همچنین تو را از خانه بیرون آورد و جماعتی آن را کاره بعضی دیگر گفتند وجه
تشبیه آن است که یسئلونك عن الانفال مجادلة کما جادلوك فی اخراج الله ایاك من بیتك . تو را بر سبیل جدل می پرسند از
انفال همچنانکه جدل کردند با تو آنگه که خدای گفت از خانه بیرون شو بطلب عیر و گفتند ما را نگفتی که کارزاری می
باید کرد تا ما ساز کرده بودمانی بعضی دیگر گفتند وجه تشبیه در حق است که خدای تعالی گفت اولئك هم المؤمنون حقاً
کما اخرجك ربك من بیتك بالحق . مجاهد گفت کما اخرجك ربك من بیتك بالحق یجادلونك فی الحق یعنی

چنانکه ان حق بود ودر آن جدل کردند همچنین در حق جدل کنند باتو پس از انکه حق روشن باشد وفرا گفت
وجه تشبیه آن است که چنانکه خدای تعالی تورا از خانه بیرون آورد وایشان کاره تو باکراهت ایشان ننگریدی
وبر آن برفتی هم درباب غنائم برفرمان خدای برو وبر کراهت ایشان منگر وکسائی گفت ما موصوله است ودر
جای قسم است وتقدیر آنست که. والذی اخرجك من بیتك بالحق انهم یجادلونك فی الحق ودراین مخالفت
ظاهر است درچند جای واین قول بعید است وابوعبید معمر بن المثنی گفت مامصدریه است ای کاخراجك ربك
من بیتك بالحق ودرست آنست که ماکافه است که در کاف تشبیه پیوسته است چنانکه انما وکانما حق تعالی
گفت چنانکه بیرون آورد تورا خدای تو از خانه تو در مدینه برای عیر قریش وان فریقا گروهی از مؤمنان آراکاره
بودند واین قول بیشتر مفسرانست یجادلونك جدل میکردند باتو فی الحق ای فی القتال در قول مجاهد وجماعتی مفسران
ویجادلونك حکایت حال است ای مجادلین لك فی الحق واصل جدل در لغت سختی باشد من قولهم. جدلت الحبل
اذا احکمت فتله والاجدل الصغیر لشدته والجدالة الارض لصلابتها والجدیل الزمام من الادیم لشدته واحکامه.
بعد ما تبین. پس از انکه روشن شد که آن حق است واز قبل خداست وبفرمان او است. کانما یساقون الی الموت.
بغایت کراهت وشدت مجادله باکسی مانند که پنداری که ایشان را بمرگ میرانند وایشان در ان می نگرند یعنی بکام وناکام
اگر میخواهند واگر نه می باید رفتن ایشان را چنانکه مرد را بمرگ ببباید رفتن اگر خواهد واگر نه. واذ یعدکم الله
احدی الطائفتین. یاد کن ای محمد چون خدای تعالی وعده داد که از این دو طایفه ودو گروه یکی شمار اند اما عیر اما
قریش، وتودون ان غیر ذات الشوکة تکون لکم. وشما خواستید که آن باشد شمارا که نه خداوند شوکت وسلاح بود
یعنی عیر حسن بصری گفت مسلمانان عیر خواستند ورسول عم قریش را خواست واگرچه باشوکت وشدت وحدت بودند
خدای تعالی رسول را عم وعده داد از دو گانه یکی اما عیر ویکی قریش. قوله احدی الطائفتین. در محل نصب است
بانکه مفعول دوم وعد است وانها لکم در محل نصب است بانکه بدل احدی الطائفتین است بدل اشتمال. وتودون ان غیر ذات
الشوکة تکون لکم. وشما آن دوست داشتی که شمار آن بود که در او حدتی وشوکتی وسلاحی نباشد. وددت الشیء
اذا تمنیته اوده ودادة وددت الرجل اذا احببته اوده ودا ومودة وهو ودی وودیدی هردو معنی محتمل است اینجا هم
محبت وهم تمنا او برای آن ذات الشوکة گفت که صفت احدی الطائفتین است وسلاح را شوکت برای تیزی خواند
من الشوك الذی هو النبت تشبیه بخار نبت کرد وشوکة کنایه باشد از حدت یقال لفلان شوکة ای حدة والشوکة والشکة السلاح
یقال فلان شاك فی السلاح وشایك فی السلاح وشاك من الشیکة قال الشاعر. فتوهمونی اننی انا ذلکم. شاك السلاح
فی الحوادث یعلم. ویرید الله ان یحق الحق. یعنی محمد خدای تعالی میخواهد تا حق محمد آشکارا کند واو را ظفر دهد
بر دشمن. بکلماته. قیل بامره وقیل بوعده بفرمانی که داد شمارا بقتال کفار یا بوعدهٔ که کرد شمارا
بظفر. ویقطع دابر الکافرین. وببرد اصل کافران واستیصال کند ایشان را ونیز تا حق بحق کند یعنی حق آشکارا
کند بادله چنانکه مردمان بدانند که حق است وباطل بباطل کند یعنی اظهار دلیل کند بر بطلان باطل والاخود حق حق باشد
وباطل باطل نه این بحق باید کردن ونه آن بباطل اگرچه کافران وگناهکاران آن را کاره باشند قصهٔ این آیت آن است که
عبدالله عباس وعبدالله زبیر وسدی وابن یسار روایت کردند که مردی نام او کرز بن جابر القرشی غارت کرد بر گلهٔ
مدینه وبراند تا منزلی که آن را صفرا خوانند خبر بر رسول عم رسید بر اثر برفت او رفته بود واو را در نیافت باز آمد وآن
سال مقام کرد تا انکه خبر آوردند که ابوسفیان از شام میاید وبا کاروانی از آن قریش وعمرو بن العاص بایشان بود وعمرو
بن هشام ومخرمة بن نوفل الزهری باجهل سوار از بزرگان قریش ومالی عظیم باخویشتن داشتند از مال التجاره ومبلغی عطر

داشتند چون نزدیك بدر رسیدند وآن نام چاهی است خبر بر رسول عم رسید از آمدن ایشان رسول عم اصحاب را حث
کرد خبر داد بقلت قوم وکثرت مال وگفت اینك کاروان قریش بامال جهاز بیرون شوید تا باشد که خدای تعالی مال ایشان
بقسمت شما کند صحابه که این بشنیدند بشتافتند بطمع غنیمت باسلاح وبی سلاح چنانکه اتفاق افتاد ایشان را گمان چنان
بود که کارزاری نباشد انجا چون ابوسفیان بشنید که رسول عم براه ایشان آمد ضمضم بن عمرو الغفاری را بمکه فرستاد
تا مکیان را خبر کرد که محمد صم براه کاروان آمده است واگر تقاعد وتکاسل کنی مالها ببرند وایشان توانگر شوند وما
درویش مانیم وابلیس بمکه آمد بر صورت سراقة بن جعشم واین خبر بداد وگفت. لا غالب لکم الیوم من الناس وانی
جار لکم. نگر نترسی که امروز در جهان کس بر شما غالب نباشد ومن یار وهمسایهٔ شماام اهل مکه این بشنیدند مجتمع شدند
وحمیت جاهلیت کار بستند وبانگ بزدند که هرکس که باز پس ایستد سرایش ویران کنیم وثقلش بغارتیم
ورسول عم بالشکر از مدینه بیرون آمد تا بوادی رسید که آنرا ذفران خوانند انجا خبر یافت که قریش از رفتن او خبر یافتند
وساز کرده می آیند تا کاروان را حمایت کنند وببرند رسول عم از آنجا برفت وبروحا آمد جاسوسی را از آن قریش
بگرفت واو خبر قوم بگفت ورسول عم نیز جاسوسی فرستاد مردی را از جهینه که حلیف انصار بود واو را عبدالله ابن
اریقط گفتندی او باز آمد وخبر قوم باز آورد وکاروان در پیش افتاد جبرئیل عم آمد وگفت یا رسول الله خدای تعالی
تورا وعده میدهد که یکطایفه از این دو گروه یعنی عیر یا قریش تورا خواهد بود وصحابه اختیار عیر میکردند
رسول عم با صحابه مشورت کرد وگفت اکنون چه صلاح باشد بدنبال عیر رویم یا با نفیر کارزار کنیم ونفیر آن قوم بودند
که از مکه میامدند از جملهٔ قریش بحمایة کاروان وقوم این دو گروه بودند بعضی با کاروان وبعضی با نفیر اعنی با قریش
وهر که آن روز نه باآن بودند ونه با این بودند در شمار نبودند تا مثل شد این حدیث در حق کسی که او را باز نیابند بخیر
وشر ونیك وبدان مثل بگفتند. لا فی العیر ولا فی النفیر. صحابه هر کسی برخاستند وسخنان نیکو گفتند وابوبکر
وعمر سخنهاء نیکو گفتند مقداد بن عمرو برخاست وگفت یا رسول الله آنجا که میروی برو وانچه تورا فرموده اند
بجا آر که ما در خدمت تو ایم بخدای که ما تورا آن نخواهیم گفتن که بنی اسرائیل پیغمبر شان را گفتند. اذهب انت وربك
فقاتلا انا ههنا قاعدون. بخدای که اگر مارا فرمائی در آتش شویم واگر بمدینه حبشه رویم باتو بیائیم رسول دیگر باره
مشورة باسر گرفت سعد معاذ گفت یا رسول الله هانا مارا میخواهی که انصار یانیم باین تعریض گفت بلی گفت یا رسول الله
ما دست بیعت بتو داده ایم وبخدای وبتو ایمان آورده ایم وباتو بر سر آن عهد وپیمانیم ومارا از آن پشیمانی نیست اگر فرمائی
که در دریا شوی طاعت داریم رسول عم شادمانه شد وبرای آن انصار را باین معنی تخصیص کرد که ایشان چون با رسول عم
بعقبه بیعت کردند گفتند تو هنوز در زمام مانهٔ تا بسرای ما رسی چون بسرای ما فرود آمده باشی تورا حمایت کنیم از
انچه فرزندان خود را از آن حمایت کنیم رسول عم اندیشه کرد که نباید که برای انکه من از مدینه بیرون آیم انصار گمان
برند که زمام ورعایت او بر ایشان واجب نیست از انچه اول در عقبه گفته بودند چون سعد معاذ آن بگفت رسول عم
واثق شد سعد گفت یا رسول الله مارا ببر هر کجا خواهی ومیروی که انشاء الله خدای باتو نماید در ما انچه چشم تو بان
روشن شود. فانا اصبر فی الحرب صدق فی اللقاء. انگه لشگر را گفت سیروا علی اسم الله وبرکة الله وابشروا. بروی بر برکت
خدای وبشارت باد شمارا که خدای تعالی از این دو طایفه یکی یعنی عیر یا نفیر مرا وعده داده است اما در عیر ابوسفیان بود و
جماعتی ودر نفیر ابوجهل بود با لشگری صحابه را کاروان بدل بود وبرگ کارزار وساز نبود داشتند ودل بر آن نهاده نبود
واندیشه بکردند که اگر ایشان بدنبال کاروان روند قریش از پس ایشان در آیند وکاروانیان روی باز پس کنند
وایشان را درمیان گیرند ورسول را عم قریش بایست از انجا که دانست که چون قریش را اسیر کرده باشند مال

واموال ایشان جمله او را بود پس حق تعالی در این آیه خبر داد که شما که مسلمانید آن دوستر میدارید که کاروان و مال و کار آسان تر و بنفع تر شما را بود وانچه مراد خداست خلاف اینست درست کردن حق است و باطل کردن باطل است یعنی ذلیل کردن قریش بکارزار بدر تا مسلمانی ظاهر شود و رسول ع قوت گیرد و مشرکان مستأصل شوند انگه گفت ، اذ تستغیثون ربکم . یاد کنی ای مسلمانان چون استغاثت میکردی و فریاد میخواستی از خدای تعالی راوی خبر گوید که چون رسول ع ببدر رسید در نگرید از کثرت و شوکة و ساز و عدت مشرکان دید وقلت مسلمانان چنانکه طرفی شرح داده ایم در سورة آل عمران در عریش شد و روی بقبله کرد و جماعتی صحابه با او دست بر داشتند میگفت اللهم انجزلی ماوعدتنی بار خدایا روا کن آنچه مرا وعده دادهٔ بار خدایا تو دانی که اگر این گروه اندك کشته شوند تورا در زمین عابدی نباشد که تورا پرستد چندانی تضرع بکرد تا ردایش از دوش بیفتاد یکی از جمله صحابه گفت یا رسول الله مناشدهٔ تو با خدای چنین باشد هیچ اندیشه مدار که خدای وعدهٔ تو انجاز کند واستغاثت طلب غوث باشد و فریاد واغاثت فریاد رسیدن باشد و مستغیث فریاد خواه باشد ومغیث فریاد رس یقال استغاثه واستغاث به ودر آیه بنفس خود متعدی است فاستجاب لکم ، ای اجاب واستفعل اول بمعنی طلب است ودوم بمعنی افعل اجابت کرد شمارا انی متعلق باشد باستجاب و گفتند تقدیر آنست بانی وعیسی بن عمرو در شاذ خواندانی بکسر الف علی تقدیر وقال انی ممدکم ای زایدکم من شمارا مدد فرستم وامداد مدد فرستادن باشد واصل کلمه از زیادة است ومادة ومده از انجاست ومد نیز از آن جاست که کشیدن باشد . بالف . بهزار فرشته . من الملئکة . مردفین است مردفین اهل مدینه ویعقوب خواندند مردفین بفتح دال وباقی قراء بکسر دال ابو علی گفت هر که او مردفین خواند بکسر قرائة او محتمل باشد دو وجه را یکی مردفین مثلهم بردیف برگرفته دیگران را یقال اردفت فلاناً اذا جئته ردیفاً لك ووجه دوم انکه مردفین بمعنی تابعین اخفش گفت یقول العرب بنو فلان یردفوننا ای یجیؤن بعدنا و بر این قول ردفنی واردفنی واحد قال الشاعر . اذا الجوزاء اردفت الثریا . ظننت بال فاطمة الظنونا . و بیشتر عرب بر آنانند که ردفه اذا تبعه واردفه وردفه اذا جمله ردیفاً تابعاً له ، واما بر قرائت انکه مردفین خواند بفتح دال معنی آن باشد که مجعول این ردیفاو در معنی او سه قول گفتند عبدالله عباس گفت هر فرشته دیگری را ردیف داشت جبائی گفت فرشته دو هزار بودند لیکن خدایتعالی ردیفان را در این حساب نیاورد ووجه دوم سدی وقتاده گفتند متابعین بدنبال یکدیگر می آمدند قول سه ام مجاهد گفت ممدین بالاثر داف مدد داده بتوابع ویقول العرب هذه دابة لاتردف ولاترادف اذا لم تحمل ردیفاً خدای تعالی گفت یاد کن چون شما اندك بودی روز بدر استغاثت کردی بمن وفریاد خواستی من دعاء شمارا اجابت کردم وهزار فرشته بمدد شما فرستادم راوی خبر گوید که روز بدر جبرئیل ع فرود آمد با پانصد فرشته میکائیل ع آمد با پانصد فرشته جبرئیل ع با این گروه بمیمنهٔ رسول رفت ومیکائیل ع با این جماعت بمیسرهٔ رسول ع رفت همه با جامهای سفید وعمامهاء سفید دنبال دستارها میان کتفها فرو گذاشته وکارزار کردند با مشرکان وپیش از آن نکرده بودند وپس از آن نکردند چون فرود آمدند عدد را مدد کردندی وقتال نکردندی عبدالله عباس گفت بیناکه مردی از مشرکان حمله بردی بر مردی از مسلمانان از بالای سر آن مشرك آواز تازیانه بر آمدی مرد مسلمان که نگاه کردی مشرك افتاده بودی واثر تازیانه بر سر وروی او پیدا مرد کسی راندیدی جز که او را مرده یافتندی بیامدند ورسول را ع این حکایت بگفتند گفت راست میگوئی آن فرشتگانند که

خدایتعالی ایشانرا بیاری ما فرستاده است وامیر المؤمنین علی ع پرسید رسول را ع گفت یا رسول الله فرق میان کشتگان ما و کشتگان فرشتگان چیست گفت انکه کشتهٔ شمارا خون و جراحت پیدا باشد و کشتهٔ فرشتگان زخم ندارد و اثر جراحتش پیدا نبود و این روز هفتاد مرد را بکشتند و هفتاد را اسیر کردند قوله . اذ تستغیثون اگر چه بلفظ جمع است مراد رسول است ع از قول عمر خطاب وعبدالله عباس وسدی وابو صالح و روایت باقر ع حسن بصری گفت این هزار با انکه در آل عمران گفت جمله پنجهزار بودند که روز بدر بمدد آمدند بعضی دیگر گفتند اول سه هزار بودند انگه این هزار که اینجا گفت وهزار ردیفان ایشان تا جمله پنجهزار شدند و بعضی گفتند پنجهزار جدا بودند و سه هزار جدا جمله هشت هزار بودند والله اعلم بذلك ، وماجعله الله . نکرد خدای آن را در ضمیر خلاف کردند که عاید با چیست فرا گفت عاید با مداد است مدد فرستادن بعضی دیگر گفتند راجع است باخبار از امداد برای انکه این خبر بر سبیل بشارت متقدم شده بود خدای تعالی گفت نکرد خدای آن را مگر بشارت یعنی آن مدد یا آن خبر که داد بفرستادن مدد نبود الا بر وجه بشارت وجعل خلق باشد و بمعنی بصیر نیز باشد و بمعنی الحکم باشد مثال اول وجعل الظلمات والنور . وقوله جعل منها زوجها ومثال دوم جعلت الطین خزفاً ومثال سیم جعل القاضی فلاناً مفلساً ای حکم بافلاسه واین قسمت چهارم باشد واین بمعنی تسمیه بود قوله تعالی وجعلوا الملئکة الذین هم عباد الرحمن اناثاً ولتطمئن به قلوبکم و تا دلهاء شما بان بیارامد وساکن شود والاطمینان السکون ونقیضه الانزعاج . وماالنصر الا من عندالله ، ونصرت ویاری وظفر نباشد الا از نزد خدای یعنی بتوفیق خدای وتاییدا ونه بباس وشدت شما و برای آن با خدای اضافه کرد تا گمان نبرند که از جهة فرشتگان بود که اگر نه فرمان خدای بودی فرشتگان فرو نیامدندی ومؤمنان همیشه منصور باشند من قبل الله اگر غالب باشند واگر مغلوب چه اگر مغلوب باشند منصور باشند بحجت پس یکبار بحجت منصور باشند ویکبار بقهر وغلبه و برای آن گفت که الا بشری لکم یعنی این عدد برای بشارت واطمینان مؤمنان گفت والا یک فرشته دمار از جملهٔ کفار اهل زمین بر تواند آوردن نه بینی که جبرئیل علیه السلام آن هفت شهرستان قوم لوط از جای بر کند و بر گوشهٔ پر نهاد و چندان ببرد که آواز مرغان ایشان اهل آسمان دنیا بشنیدند انگه سر نگون کرد آن را ، فجعلنا عالیها سافلها . وچه رنج آید بر آن قومی که قومی ضعیفان را غلبه کنند از جائی که ایشان را نه بینند عبدالله مسعود گفت چون ابو جهل را میکشتم مرا میگفت که آن ضربات که از هوا می آمد وما کس را نمید بدیم که میزد من گفتم فرشتگان بودند گفت مارا ایشان غلبه کردند نه شما . قوله . اذ یغشیکم النعاس امنة منه . ابن کثیر وابو عمرو خواندند اذ یغشاکم النعاس امنة منه من غشی یغشی علی فعل یفعل و بر این قرائة فعلی بود ثلاثی متعدی بیك مفعول و بر قرائة باقی اذ یغشیکم النعاس بضم یا و تشدید شین از افعال مزید باشد من التغشیه فعل متعدی الی مفعولین معنی قرائة عامه آنست که یاد کنی چون از شما پوشانید خوابی و معنی قرائة ابو عمرو و ابن کثیر آنست که یاد کنی چون باز پوشید شمارا خوابی یعنی چون بشما رسید خوابی یقال غشیته الامر اذا اصابه وغشی الرجل امرأته اذا وطئها وغشی علی الرجل اذا اغمی والغشیان النکاح والغشاوة الغطاء وغاشیة السرج مایستره و نعاس ابتدای خواب باشد ونعس ینعس نعساً فهو ناعس ونعسان . امنة . امنه مصدر امن باشد یقال امن یأمن امناً وامنة وامانا و نصب او بر مفعول له است مفسران گفتند خدای تعالی خواب ونعاس بر مؤمنان افکند تا از انچه کافران میکردند غافل بودند و خوفی بدل ایشان برسید عبدالله مسعود گفت نعاس در قتال مؤمنان را امنی باشد از خدایتعالی و در نماز غفلتی از قبل شیطان . وینزل علیکم من السماء ماء مباركاً لیطهر به ویذهب عنکم رجز الشیطان . و فرو فرستادیم بر شما از آسمان آبی که شمارا بان پاك کند و کید و وسوسه شیطان از شما ببرد و دلهای شما بر جای بدارد و پایهای شما ثابت گرداند و بر جای بدارد سبب این آن بود که مسلمانان چون برسیدند مشرکان بر سر چاهی بودند فرود

آمده و آب بدست گرفته مسلمانان را اثر ایشان بر پشته فرود آمدند از ریگ سرخ که پای ایشان بر آن قرار نمی گرفت و سم
اسب بر او نمی ایستاد و آب نداشتند و بعضی را جنابه رسید و بعضی را حدث و تشنگی غالب شد بر ایشان و شیطان وسوسه
کرد ایشان را و گفت شما دعوی میکنی که پیغمبر خدا در میان شماست و شما اولیاء خدائی و مشرکان شما را بر آب غلبه
کردند و شما انجا ماندی و بر زمین خار که جای قدم نه بر او و بعضی جنب و بعضی محدث و تشنه و متحیر چگونه امیدداری
که شما را بر ایشان غلبه و ظفر باشد خدای تعالی بارانی فرستاد که چندان سیل خاست از او که وادی مملو شد و مسلمانان آب
بر گرفتند و طهارت و غسل کردند فذلك قوله . وانزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به من الحدث والجنابة ویذهب
عنکم رجز الشیطان ای عذابه بوسوسته ولیربط علی قلوبکم . تا دلهاء شما به بندد و باب باران زمین سخت شد تا
ثبات قدم ایشان و چهارپایان پدید آمد فذلك قوله . ویثبت به الاقدام . و ابن محیص در شاذ رجز خواند بضم را
و هما لغتان و ابو العالیه رجس خواند بسین هم در شاذ و عرب معاقبه کنند میان سین و زا فی قولهم نسق و نزق
والسراط والزرات و گفتند بثبات قدم بتائید و توفیق و صبر کرد که ایشان را داد . اذ یوحی ربك . و یاد کن
ای محمد چون وحی کرد خدای تو بفرشتگان که من باشمام بمعاونه و یاری داده و نصرت یقال فلان مع فلان علی عدوه و وحی
کرد بایشان که مؤمنان را بر جای داری یعنی بقوت دل و صحت و عزیمت و نیت در جهاد کفار و گفتن بحضور با ایشان در
کارزار و گفته اند بمعونة ایشان مؤمنانرا در حرب ابو روق گفت فرشته آمد بر صورت مردی و با اصحاب رسول ع
میگفت واثق باشی بفتح و ظفر که ایشان بایکدیگر میگویند اگر مسلمانان بر ما ظفر یابند از ما کس بر جای نماند
مسلمانان قوی دل میشدند آنکه بشارت دیگر این بود که گفت من ترس در دل کافران افکنم رسول ع گفت نصرت
بالرعب مسیرة شهر گفت مرا بترس یاری دادند یکماه راه آنکه کیفیت ضرب و تیغ زدن و مبارزت بیاموخت
ایشانرا گفت ، فاضربوا فوق الاعناق گردنهای ایشان بزنی قول عطیه و ضحاک است و گفتند فوق صله است والمعنی
فاضربوا الاعناق گردنهای ایشان بزنید و بعضی دگر گفتند فوق بمعنی علی است رسول ع گفت خدای تعالی مرا نه برای
آن فرستاد تا عذاب خدای کنم و انما عذابه من ضرب الاعناق و شد الوثاق باشد یعنی قتل و اسیر دون سوختن باتش عبدالله
عباس گفت معنی آنست که فاضربوا الاعناق و ما فوقها من الرؤس کقوله فان کن نساء فوق اثنتین فما فوقهما . و بر این
قول مراد سر و گردن باشد . فاضربوا منهم کل بنان . عطیه گفت کل مفصل مراد هر بند گشائی است
عبدالله عباس گفت و ابن جریح و ضحاك گفتند مراد اطراف است و اصل او سر انگشتان دست و پای باشد
و اشتقاق او من ابن بالمکان اذا اقام به و از مه باشد برای آنکه ملازم باشد بر جای خود یا برانکه قبض کند
بر او و قال الشاعر . الا لیتنی قطعت منه بنانه . ولاقیته فی البیت یقظان حاذراً . یمان بن رباب گفت
فاضربوا فوق الاعناق کنایه است از صنادید و رؤس و کل بنان کنایه است از سفله و این قول لطیف است
سهل بن حنیف گفت روز بدر ما تیغ نزدیك سر کافران می بردیم تیغ باو نارسیده سر ایشان از تن می افتاد
دانستیم که آن کار ما نیست فرشتگان میکنند عبدالله عباس گفت مردی از بنی غفار مرا حکایت کرد
گفت من و پسر عم من روز بدر بیامدیم و بر بالای کوهی شدیم منتظر تا دست کرا باشد و کجا غارت کنند تا ما نیز
چیزی بر بائیم گفت ابری بر آمد و نزدیك ما آمد و ما در میان آن ابر حمحمهٔ اسبان شنیدیم و آواز سواران
که میگفتند . اقدم حیزوم اما پسر عم از آن بترسید بر جای بیفتاد و بمرد و اما من تماسك کردم پس از آنکه مرا
هیچ قوت نماند و نزدیك بود تا هلاك شوم عکرمه گفت که از ابو رافع شنیدم مولای رسول الله ع که گفت من غلام
عباس عبد المطلب بودم و اسلام در خانهٔ ما آمده بود من اسلام آورده بودم و ام الفضل زن عباس عبد المطلب ایمان آورده

بود و عباس نیز مایل بود باسلام و اظهار نمی یارست کردن برای قومش که مخالف ایشان نمیخواست چه او را مال
بسیار بر مردمان بود پراکنده و ابولهب به بدر نرفته بود بدلی فرستاده بود چون خبر آمد که خدای تعالی ظفر داد مسلمانانرا
بر مشرکان آنقوم که بمکه بودند از ابولهب و جز او ذلیل و مهین و دلشکسته شدند و ما در خویشتن قوتی و منعتی بیافتیم
و من مردی ضعیف بودم تیر تراشیدمی و این روز بنزدیك زمزم خیمه زده بودم و ام الفضل در آن خیمه بود و من
در کسر خیمه تیر می تراشیدم و ما شادمانه بودیم بانکه بما رسیده بود از ظفر رسول ع که نگاه کردیم ابولهب بیامد
و در پس آن خیمه بنشست و پشت او با پشت من بود و من در خیمه بودم خبر آمد که ابوسفیان رسید گفت بگوی تا رنجه
شود تا من از او خبری پرسم او بیامد و در بر او بنشست ابولهب گفت بگو ای برادر تا این حال چگونه افتاد
گفت چگویم چندان بود که ما ایشان را دیدیم پشت بهزیمت دادیم و ایشان تیغ در ما نهادند از ما می کشتند و اسیر میکردند
چنانکه می خواستند و من مردم را ملامت نمی کنم که ما جماعتی را دیدیم مردان سفید رو بر اسبان ابلق نشسته از
میان آسمان و زمین که کس پیش ایشان نمی توانست ایستادن ابو رافع گفت من دامن خیمه بر داشتم و گفتم آن فرشتگان
بودند ابولهب دست بر آورد دو طپانچه بر روی من زد بر خاستم و در او جستم و او در من آویخت و مرا بر زمین زد و بر سر
من افتاد و مرا میزد ام الفضل از خیمه بیرون آمد عمودی از عمودهای خیمه بدست گرفته بر سر ابولهب زد
و سر او را بشکست شجهٔ منکر گفت او را زبون گرفتهٔ برای آنکه سیداو غایب است او بر خاست و برفت ذلیل و مهین
بخدای که بعد از آن بیشتر از هفت روز زنده نماند تا خدای تعالی طاعون بر او افکند و از آن بمرد و او دو پسر داشت آن
پسران او را در خانه رها کردند و از او بگریختند ترس تعدی طاعون را که ایشان از طاعون سخت ترسیدندی تا در خانه
بگندید مردم ایشان را ملامت کردند آخر تنی چند را بمزد گرفتند تا بیامدند و آبی بر او ریختند از دور و او را ببردند
و در زیر دیواری نهادند و سنگ بر او انبار کردند مقسم روایت کند از عبدالله عباس که او گفت آن مرد که پدر مرا
عباس باسیری بگرفت او را ابو الیسر کعب بن عمرو گفتندی از بنی سلمه و او مردی بود کوتاه و عباس مردی بلند
بالا بود و قوی و فربه رسول او را گفت عباس را چگونه اسیر گرفتی گفت مردی با من یار بود بر اسر او که من آن
مرد را پیش از آن ندیده بودم و نیز دیگر ندیدم او را بر این شکل و بر این هیئت رسول ع گفت . لقد اعانك
علیه ملك کریم . آن فرشتهٔ کریم بوده است که باتو یار بود بر اسیر کردن او . ذلك بانهم شاقوا الله و رسوله
. ذلك اشارت است بان قتل و اسر گفت آن برای آن بود که ایشان مناقشه و مخالفت کردند با خدای و پیغمبر
و مشاقه مفاعله باشد من الشق یعنی ایشان در شقی بودند و خدای و پیغمبر در شقی و جانبی دیگر از مخالفة ایشان
خدای و پیغمبر را و هر کسی که با خدای و پیغمبر مشاقه و مخالفت کند خدای سخت عقوبت است . ذلکم فذوقوه .
اشارت است نیز بان تعجیل عقوبة از قتل و اسر گفت بچشی اینکه می بینی از کشتن و اسیر کردن در عاجل
اما عامل ذلکم در او دو قول گفتند یکی آنکه محلش رفع باشد علی انه خبر مبتدای محذوف والتقدیر الامر ذلکم زجاج
گفت نشاید که مبتدا باشد . فذوقوه ، خبر او برای فا چه انچه از پس فا آید نشاید تا خبر مبتدا باشد لا یجوز زید
فمنطلق ولا زید فاضربه الا علی تقدیر هذا زید فاضربه و کما قال الشاعر ، وقائلة خولان فانکح فتاتهم . واکرومة
الحیین خلواً کما هیا ، ای هذه خولان و وجه دوم آنست که محل او نصب باشد بفعلی مقدر چنانکه زیداً فاضربه ای
اضرب زیداً فاضربه و ذوق در باب عذاب توسع باشد برای آنکه متألم چون ادراك کند بمثابهٔ ذائق باشد و ذوق
طلب ادراك طعم باشد بتناول اندك از مذوق و بنفس خود معنی نباشد و ادراك نباشد برای آن گویند ذقته فلم اجد له
طعماً و برای آن ذوق گفت که اینکه در دنیا رفت بایشان باضافة آنچه در قیامت خواهد بود بمثابهٔ ذوق است مر

آكل را ومعظم طعمه عذاب پس ازاين خواهد بودن . وان للكافرين عذاب النار . موضع انّ محتمل است دو
وجه را ازاعراب يكى رفع بتقدير تكرير ذلكم اى ذلكم فذوقوه وذلكم ان للكافرين ووجه دوم نصب امابفعلى مضمر
چنانكه فاعلموا ان الله واما بتقدير باى بأن الله چون با بيفكند منصوب كرد آن را . قوله تعالى

يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفاً فلا تولوهم الادبار ومن يولهم يومئذ دبره
اى آنانكه ايمان آورديد چون ديدار كنيد آنانكه كافرشدند انبوه پس نگردانيد برايشان پشتها را و هركه بگرداند ايشانرا در آن روز پشت خودرا
الا متحرفاً لقتال او متحيزاً الى فئة فقد باء بغضب من الله ومأويه جهنم وبئس المصير * فلم
مگر واپس شود بجنگ پناه گيرد بسوى گروهى پس بتحقيق كه بازگشت بخشمى از خدا و جايگاه او دوزخ است و بد بازگشتى است پس
تقتلوهم ولكن الله قتلهم وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى وليبلى المؤمنين منه بلاء حسناً
نكشتيد شما ايشانرا وليكن خدا كشت ايشانرا و نه انداختى چون انداختى وليكن خدا انداخت و تا آزمايد گروندگان را از آن آزمودنى نيكو
ان الله سميع عليم * ذلكم وان الله موهن كيد الكافرين * ان تستفتحوا فقد جاءكم الفتح و
بدرستيكه خدا شنونده داناست اين است شمارا و بدرستيكه خداست سست كننده مكر كافران است اگر گشايش خواهيد پس بتحقيق كه آمد شمارا گشايش و
ان تنتهوا فهو خير لكم وان تعودوا نعد ولن تغنى عنكم فئتكم شيئاً ولو كثرت وان الله مع
اگر بازايستيد پس آن بهتر است براى شما و اگر بازگرديد باز گرديم و هرگز باز ندارد از شما گروه شما چيزيرا و اگرچه بسيار شدند و بدرستيكه خدا با
المؤمنين * يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله ورسوله ولا تولوا عنه وانتم تسمعون * ولا تكونوا
گروندگان است اى آنانكه ايمان آورديد فرمان بريد خدا و پيغمبر او را و برنگرديد از او و شما ميشنويد و نبوده باشيد
كالذين قالوا سمعنا وهم لا يسمعون * ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون *
چون آنانكه گفتند شنيديم و ايشان نمى شنوند بدرستيكه بدتر جنبندگان نزد خدا كران و گنگانند آنانكه درنمى يابند
ولو علم الله فيهم خيراً لاسمعهم ولو اسمعهم لتولوا وهم معرضون * يا ايها الذين آمنوا استجيبوا
و اگر دانستى خدا در ايشان نيكى هرآينه شنوانيدى ايشان را و اگر شنوانيدى ايشانرا هرآينه برگشتندى و ايشان اعراض كنندگانندى اى آنانكه ايمان آورديد اجابت كنيد
لله وللرسول اذا دعاكم لما يحييكم واعلموا ان الله يحول بين المرء وقلبه وانه اليه تحشرون *
مر خدا را و پيغمبر را چون خواند شمارا بچيزى كه زنده ميكند شمارا و دانيد بدرستيكه خدا جدا كند ميان مرد و دل او و اينكه بسوى او برگرديده شويد
واتقوا فتنة لا تصيبن الذين ظلموا منكم خاصة واعلموا ان الله شديد العقاب * واذكروا اذ انتم
و بترسيد فتنه را كه نرسد البته آنانرا كه ستم كردند از شما يگانه و بدانيد بدرستيكه خدا سخت انتقام است و ياد كنيد چون شما
قليل مستضعفون فى الارض تخافون ان يتخطفكم الناس فآويكم وايدكم بنصره ورزقكم
بوديد اندك سست شمردگان در زمين بترسيديد برآنكه بربايند شمارا مردمان پس جاى داد شمارا و نيرو كند شمارا بيارى خود و روزى داد شمارا
من الطيبات لعلكم تشكرون * يا ايها الذين آمنوا لا تخونوا الله والرسول وتخونوا اماناتكم و
از پاكيزهها تا شايد شما سپاس كنيد اى آنانكه ايمان آورديد ناراستى نكنيد با خدا و پيغمبر و ناراستى با امانتهاى خودتان
انتم تعلمون * واعلموا انما اموالكم واولادكم فتنة وان الله عنده اجر عظيم * يا ايها
و شما ميدانيد و بدانيد كه مالهاى شما و فرزندان شما آزمايشى اند و بدرستيكه خدا نزد او ست مزدى بزرگ اى
الذين آمنوا ان تتقوا الله يجعل لكم فرقاناً ويكفر عنكم سيئاتكم ويغفر لكم والله ذو الفضل
آنانكه ايمان آورديد اگر بترسيد از خدا ميگرداند براى شما جدا كننده و باز دارد از شما بديهاى شمارا و بيامرزد براى شما و خدا صاحب افزونى

العظيم * واذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك ويمكرون ويمكر الله
بزرگ است و چون بدسگالندت آنانكه كافر شدند تا آنكه باز دارندت يا بكشندت يا بيرون كنندت و بدسگالند و سگالش دهد خدا
والله خير الماكرين * واذا تتلى عليهم آياتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا
و خدا بهترين سگالندگان است و چون خوانده شود برايشان آيتهاى ما گويند بتحقيق شنيديم ما اگر خواهيم هرآينه گوئيم مانند اين رانيست اين مگر
اساطير الاولين * واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من
افسانه پيشينيان و چون گفتند خداوندا اگر بوده باشد اين او راست از نزد تو پس بباران بر ما سنگى را از
السماء او ائتنا بعذاب اليم * وما كان الله ليعذبهم وانت فيهم وما كان الله معذبهم وهم
آسمان يا بياور ما را بشكنجهٔ دردناك و نباشد كه خدا شكنجه كند ايشانرا و تو در ايشان بوده باشى و نبود خدا شكنجه كنندهٔ ايشانرا و ايشان
يستغفرون * وما لهم الا يعذبهم الله وهم يصدون عن المسجد الحرام وما كانوا اولياءه ان
آمرزش طلبند و چيست مر ايشانرا كه عذاب نكندشان خدا و ايشان باز ميدارند از مسجد الحرام و نبودند دوستان او نيستند
اولياؤه الا المتقون ولكن اكثرهم لا يعلمون * وما كان صلاتهم عند البيت الا مكاء
دوستان او مگر پرهيزكاران و ليكن بيشتر ايشان نميدانند و نبود نمازشان نزد خانه مگر صفير
وتصدية فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون *
و دست زدن پس بچشيد شكنجه را بسبب آنچه بوديد كه كافر شديد

قوله يا ايها الذين آمنوا اذا لقيتم الذين كفروا زحفاً . حق تعالى در اين آيه خطاب كرد با مؤمنان و گفت ايشانرا اى گرويدگان و باور دارندگان من و رسولان من چون به بينيد كافران ايكبارگى بر شما فرود آيند نگر تا پشت بر نكنيد و بهزيمت نروى والزحف الزحمة وقوله زحفاً اى مجتمعين مزاحمين واصل او تدانى و تقارب باشد قال الأعشى . لمن الزعان سير هن يزحف . عرض السفير اذا تماعس يحذف . زحف مصدر است براى اين تثنيه و جمع نكرد او را و نصب او محتمل است دو وجه را يكى مصدر على تقدير زاحفين زحفاً و دوم مصدرى در موضع حال اى متزاحمين . فلا تولوهم الادبار . پشتهاى خود را با ايشان مدهى و معنى آنكه بهزيمت مروى و لفظ دبر براى استقباح حال گفت تا باشد كه ايشان استنكاف كنند از آنكه بكر بزند و همه مبالات نكردند آنكه گفت . ومن يولهم يومئذ دبره . و هركه پشت با ايشان دهد بهزيمت جز كه بكارى از كارهاى كارزار جاى خود رها كند تا سازى و عدتى و سلاحى بدست آرد . او متحيزاً الى فئة . يا خواهد كه بنزديك جماعتى رود كه ايشان با او محتاج باشند هركه برون از اين دو وجه صف كارزار رها كند و پشت بر دشمن كند . فقد باء بغضب من الله . بخشم خداى باز آيد و مستحق خشم خدا شود و جاى او دوزخ باشد و آن بد جائى است واصل زحف تقارب باشد يقال زحف العدو اذا تقارب ومنه الزحف فى الشعر تقارب الحروف على وجه يخرج من الطبع و اما توليه جعل چيزى باشد بحيث يلى غيره و او متعدى باشد بدو مفعول يقال ولاه كذا او ولاه البلد وغيره . ويومئذ . اعرابش روا باشد و هم بنايش اعراب و علت او براى آنكه او اسمى است متمكن بر تقدير اضافه و نصب او بر ظرف باشد و اما بناء براى آنكه دو اسم است مركب كخمسة عشر و معديكرب و بعلبك . و متحرف . زايل باشد از جهة استواء و حرف الشى حده والحرفة الصنعة لانه ينحرف اليها والحرفة الحرمان لانحراف الرزق عنه وقد حرف الرجل اذا حرم فهو محارف ومنه حروف الهجا لانها اطراف الكلمة وحرف الجبل جانبه وحرف السيف حده والحرف البعير الضامر تشبيهاً بحرف الهجا والحرف البعير الصلب تشبيهاً بحرف الجبل . و تحيز . طلب چيزى باشد نادر او ممكن شود و انحاز اليه اذا انضم اليه و حاز الشى اذا جمعه و

الحيز المكان الذی فيه الجوهر . وفئة . جماعتی باشند از مردمان منقطع از دیگران و گفته اند اشتقاق او من فاء اذا رجع
باشد و گفته اند من فاوت رأسه بالسيف اذا قطعته علما خلاف کردند در حکم آیه که خاص است بروز بدر یا عام در جمیع
مواضع ابو سعید خدری گفت و حسن بصری و قتاده و ضحاك این آیه مخصوص است و این حکم بروز بدر برای انکه در زمین
مسلمانان همان بودند که با پیغمبر حاضر بودند اگر کسی از آنجا بگریختی او را جای نبودی جز که با مشرکان گریختی
امروز اگر برود هم با جماعت مسلمانان رود و این حکم در حق او ثابت نباشد و نیز ابی حنیف گفت این حکم روز
بدر بود اما روز احد چون بگریختند خدای تعالی عذر خواست برای ایشان گفت . انما استزلهم الشيطان ببعض
ما کسبوا ولقد عفى الله عنهم . وعطا گفت آیه منسوخ است بقوله . الان خفف الله عنكم وعلم ان فيكم ضعفا
وكلبی گفت هر که ادر کارزار بکشند اگر مقبل باشند و اگر مدبر شهید است و درست آن است که فرار از زحف معصیت
کبیره است و این قول عبدالله عباس است و او گفت . اعظم الكبائر الشرك بالله ثم الفرار من الزحف . و این قول
باقر و صادق است عم بر این عموم آیه است و الفاظ عموم را در قرآن واجب بود حمل کردن بر عموم الا که دلیل باشد
مخصص که آنرا تخصیص کنند و اینجا لفظ عموم است و دلیل مخصص نیست و آن آیه که در روز احد آورد حجت ماست
برای انکه گفت عفى الله عنهم و عفو از گناه باشد اگر فرار از زحف گناه نبودی عفو بایستی از خدای و اما قول انکس
که گفت عطا و جز او که آیة منسوخ است اگر تخصیص بدلیل محتاج باشد نسخ اولیتر ولا دلیل على نسخه و دگر انکه
جمع از میان هر دو آیة ممکن است از کجا دعوی نسخ توان کردن در آیة و آن خلاف جملهٔ علماست . قوله فقد باء .
ای رجع وباء بكذا اقر به والبواء الكفو فی الدم قوله . متحرفا او متحيزا . نصب ایشان بر حال باشد و روا بود که
بر استثنا بود کانه قال الا رجلا متحرفا او متحيزا انکه صفت موصوفی محذوف باشد و هر دو وجه محتمل است قوله .
فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم . ابن عامر و کسائی و حمزه و خلف خواندند ولكن الله قتلهم بتخفيف نون و رفع الله
برای انکه چون انّ و انّ و کانّ و لکنّ این هر چهار را چون تخفیف کنند عملشان باطل شود حق
تعالی در این آیه باز نمود بر سبیل مبالغه که انچه رفت روز بدر نه بقوة و عزت و منعت
تو بود بل بفضل و رحمت و تقویة و تأیید و نصرت من بود و تسبیب من آنرا از مدد فرشتگان تا مبالغه بحدی رسانید
که از او نفی کرد و با خود حواله کرد چنانکه یکی از ما کسی را بدست یا بحجت نصرت کند گوید خصم را نه تو غلبه کردی
بل من غلبه کردم او را و این ظاهر و شایع است در استعمال که فعل از متولی فعل نفی کنند و بمسبب اضافه کنند
على سبيل المبالغة فی التوسع چنانکه یکی از ما گوید این کار در قوت و قدرت تو نه بود و اگر نه عنایت من بودی و نصرت من
تو را این کار بر نیامدی و باشد که او در آن کلی گفته باشد بنا بر این قول شاعر گفت . اذا رد عافی القدر من
يستعيرها . والعافی بقية المرق فی القدر و يقال له العفوة والعفاوة حواله رد با بقیه مرق کرد و بر حقیقت آن فعل
صاحب قدر باشد ولکن چون سبب رد او بود اضافه باو کرد قوله . وما رميت اذ رميت . مفسران خلاف کردند
در این رمی که چه بود و کی بود بعضی گفتند چون رسول عم ببدر آمد گفت هذه مصارع القوم انشاء الله این فتادنگاههای
قوم است انشاء الله چون بر آمدند گفت . هذه قريش تجر بخيلائها و فخرها يكذبون رسولك اللهم انی اسئلك ما وعدتنی
. گفت این قریشند که جامهٔ تکبر و فخر میکشند و رسول تو را بدروغ میدارند بار خدایا من از تو میخواهم انچه
وعده دادی مرا جبرئیل آمد و گفت قبضهٔ خاك برگیر و در روی ایشان انداز چون صفها راست کردند رسول امیر المؤمنين
علی عم را گفت پارهٔ خاك مرا ده امیر المؤمنين دست فراز کرد و کفی خاك و سنگ ریزه بر رسول داد رسول عم در
روی ایشان انداخت و گفت . شاهت الوجوه . زشت باد این رویها مشرکان هیچ مشرك نماند و الا خدای تعالی

از آن خاك و سنگ ریزه پارهٔ بچشم او رسانید و دهن و بینی اش انکه مؤمنان روی در ایشان نهادند و ایشان را
کشتند و اسیر کردند آن سبب هزیمت قوم بود حکیم بن حرام گفت چون روز بدر بود ما آوازی از آسمان شنیدم که
پنداشتیم آواز سنگ ریزه است که در طشتی اندازند و رسول عم آن قبضهٔ خاك در روی ما انداخت و ما هزیمت
شدیم قتاده و انس و ابن زید گفتند ما را چنین روایت کردند که رسول عم روز بدر سه ریك برگرفت یکی در میمنهٔ
قریش انداخت و یکی در میسره و یکی در قلب و گفت . شاهت الوجوه . زشت باد این رویها و مشرکان بهزیمت
رفتند سعید بن المسیب گفت این آیه در ابی بن خلف الجحمی آمد و او آن بود که روزی استخوان پوسیده پیش
حضرت رسول عم آورد و بدست خورد کردانرا و گفت تو میگوئی خدای این زنده خواهد کردن و ذلك
قوله . وضرب لنا مثلا ونسى خلقه قال من يحيي العظام وهی رميم . چون روز بدر بود او را باسیری بگرفتند و فدیه
کرد و خویشتن باز خرید و چون بخواست رفتن گفت یا محمد اسبی دارم که هر روز مرقی کاورس میدهم او را تو را
بر آن اسب خواهم کشتن رسول عم گفت بل من تو را بکشم انشاء الله چون روز احد بود ابی خلف بر آمد بر آن اسب
و می تاخت تا بنزدیك رسول رسید جماعتی مسلمانان پیش او رفتند تا او را بکشند رسول عم حربهٔ در دست داشت
بینداخت بر پهلویش زد چند استخوان پهلویش بشکست او را از آنجا برگرفتند و میگفتند باکی نیست این زخم
کارگر نیامده است گفت با من میگوئی بخدای که طعنه زد مرا محمد که اگر به بخشند بر اهل زمین همه را هلاك کند و
من از این جان نبرم نشنیدی که روز بدر گفت تو را بکشم انشاء الله و او دروغ نگوید او را بر دست گرفتند و می بردند
بر دست مردان بمردهم آنجا دفن کردند برواه این آیه آمد صفوان بن عمرو گفت از عبدالعزيز بن خيبر که رسول عم
روز خیبر کمان بخواست کمانی در پیش او بردند نپسندید کمانی دیگر بیاوردند رسول عم تیر در کمان نهاد و بینداخت بر
جانب حصن خیبر تیر بیامد تا بر کنانة بن ابی الحقيق آمد و او بر بستر خفته بود و او را بکشت خدای تعالی این آیه
فرستاد . وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى . پس حقتعالی این فعل را اضافه با خود کرد از آنجا که توفیق و تسدید
و تسبیب و تأیید از او بود چنانکه مثال گفته شد بعضی دیگر گفتند برای آن گفت تا ایشان اعجاب نکنند و عجب
نیارند و نگویند این ما کردیم و دهن بعجز بر کنند مجاهد گفت سبب آن بود که جماعتی صحابه در جماعتی کشتگان
خلاف کردند این گفت من کشتم آن گفت من کشتم خدای تعالی این آیه فرستاد . فلم تقتلوهم ولكن الله قتلهم ،
حسين بن الفضل گفت آنچه شما کردی جراحت بود و اماتت و قبض روح از من بود و این قول معتمد نیست . وما
رميت اذ رميت . و نه تو انداختی آنچه انداختی ولکن خدای انداخت یعنی آن اجزای خاك و سنگ ریزه نه تو
رسانیدی بچشمهای ایشان خدای رسانید و آن تیر که بخیبر انداختی خدای رسانید و این بر وجه معجز رسانید محمد بن
اسحق گفت این کسر و هزم ایشان نه بانداختن تو بود بل بان بود که خدای تعالی ترس در دل ایشان افکند ابو عبیده
گفت رمی کنایت باشد از نصرت و خذلان عرب گوید . رمى الله لك ای نصرك و رماك الله ای خذلك . وليبلي المؤمنين
منه بلاء حسنا . و تا امتحان کند مؤمنان را بان ابتلاء و امتحان نیکو و گفته اند تا نعمت کند بان بر مؤمنان نعمتی نیکو
بنصرت و غنیمت و اجر و مثوبة محمد بن اسحق گفت معنی آنست تا مؤمنان بدانند که خدای چه نعمت کرد با ایشان
در فتح و ظفر مثل آنحال که ایشان اندك بودند و دشمن بسیار تا شکر این نعمت بگذارند . ان الله سميع عليم . ای سمیع
لأقوالهم عليم باحوالهم وقيل سميع لأسرارهم عليم باضمارهم . ذلكم اشارت است بانکه رفت بقتل و اسر
و او در محل رفع است على قول الزجاج بخبر مبتدای محذوف التقدير الأمر ذلكم کار آن بود که شما دیدید . وان الله .
در او دو قول است زجاج گفت محل او رفع است بخبر مبتدای محذوف والتقدير والأمر ان الله و دیگران گفتند محل او

نصبست باضمار فعلی مقدر والتقدیر . واعلموا ان الله موهن . ابن عامر وحمزه وکسائی وابو بکر وحفص عن
عاصم خواندند موهن بتخفیف وتنوین ونصب کید من الایهان یقال اوهنه یوهنه ایهاناً وابو عمرو وابن کثیر و
نافع خواندند موهن مشدد منون من التوهین بنصب کید وحفص عن عاصم خواند بتخفیف واضافه وجر کید
موهن کید الکافرین یقال وهن شیء یهن وهناً وهو واهن واوهنته ووهنته ایهاناً وتوهیناً برقیاس افعال لازم
ومتعدی که چون تعدیه خواهی کنی بهمزه کنی یا بتضعیف عین حقتعالی گفت این برای آن است تا بدانی که حق
تعالی بانچه کرد برای آن کرد تاکید ومکر کافران ضعیف گرداند انگه گفت ان تستفتحوا فقد جائکم الفتح .
اگر طلب فتح میکنی فتح آمد شمارا خلاف کردند مفسران درانکه خطاب باکی است وسبب نزول آیة چه بود
بعضی گفتند سبب آن بود که ابو جهل روز بدر گفت . اللهم اینا کان افجر واقطع للرحم واتانا بما لا نعرف فاجنه الغداة
بار خدایا هر که از ما فاجرتر وقاطع رحم تر است وچیزی آورده است ما که ما نمیشناسیم اورا باززن فردا خدایتعالی این آیه
فرستاد ودعای ایشان بر ایشان بشنید وابو جهل را دو مرد زدند نام ایشان عوف ومعو دابنای عفرا دو برادر بودند
عبد الله مسعود دش تمام کرد سدی وکلبی گفتند مشرکان چون از مکه بیرون میامدند بخانهٔ کعبه آمدند وپاسبان کعبه در آویختند
وگفتند . اللهم انصر اعلی الجندین واهدی الفئتین واکرم الحزبین وافضل الدینین . بار خدایا نصرت کن از این دو لشکر
آنرا که بلندتر است واز این دو گروه آنرا که راه یافته تر است واز این دو جماعت آنرا که گرامی تر است واز این دو دین آنرا
که فاضلتر است خدایتعالی رسول عم را نصرت کرد بر ایشان واین آیه فرستاد عکرمه گفت گفتند بار خدایا ما ندانیم که اینکه
محمد آورده است چه دینست بار خدایا میان ما ومحمد تو حاکم باش وحکم کن میان ما بحق وفتح در آیه بمعنی حکم است والفتاح
الحاکم ابی بن کعب وعطاء خراسانی گفتند این خطاب باصحاب رسول است خدای تعالی ایشان را گفت بر سبیل منت که
اگر فتح می خواستی فتح آمد شمارا از خدا خباب بن الارت گفت ماپیغمبر را گفتیم یا رسول الله برای ما از خدا فتح
نخواهی روی رسول عم سرخ شد وگفت آنانکه پیش از شما بودند ایشان را انواع عذاب کردند وبدست اره دو نیم
کردند واز دین خود نگشتند واعضای ایشان مفصل میکردند از دین خود بر نگشتند انگه چنان شد که سواری از صنعا
بحضرموت آمدی از کس نترسیدی مگر از خدای تعالی وگوسفند از گرگ نترسیدی شمارا تعجیل است بفتح ونصرت
خدای تعالی این آیه فرستاد انگه از خطاب مؤمنان عدول کرد بخطاب کافران وگفت . وان تنتهوا فهو خیر لکم . اگر
باز ایستی از این کفران وتعدی شمارا به باشد یقال نهیته فانتهی افتعال مطاوع فعل باشد قیاسی مطرد وان تعودوا نعد و
اگر شما بحرب محمد آئی ما باسر فتح ونصرت او شویم . ولن تغنی عنکم فئتکم شیئاً ولو کثرت . گروه وجمع شما از شما غنا
نکنند واگر چه بسیار باشند ، وان الله مع المؤمنین . نافع وابن عامر وحفص خواندند بفتح الف . وان الله وعلت
آن باشد که گفتند حرف جرّ مقدّر است انجا ومحذوف والتقدیر . ولأن الله مع المؤمنین . وباقی قراء خواندند و
ان الله بکسر الف بر ابتدا وخدای تعالی بنصرت با مؤمنان است . یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله ورسوله . انگه حقتعالی
خطاب کرد با مؤمنان گفت ای گرویدگان وایمان آوردگان طاعت داری خدایرا وپیغمبر را وامتثال فرمان ایشان کنی
.ولا تولوا عنه. وازاو بر مگردی. وانتم تسمعون. وشما دعوت او میشنوی وکلام خدای میشنوی وآیه اول عطف است
ودوم حال. ولا تکونوا کالذین قالوا سمعنا وهم لا یسمعون. وچون آنان مباشی که گفتند ما می شنویم ونمی شنیدند یعنی
بشنیدند منتفع نبودند بمنزلت آن بودند که نشنودند واو هم حال راست ابو علی گفت مراد بنفی سمع نفی قبول است
بعضی گفتند مراد منافقانند واین قول محمد اسحق است حسن بصری گفت مشرکانند بعضی گفتند اهل کتابند
جهودان وترسایان قوله . ان شرّ الدواب . گفت بدترین جانوران وکل ما دب علی الارض فهو دابة والدبیب نرم

رفتن اینجا کنایتست از جملهٔ جانوران گفت بدترین جانوران بنزدیك خدای کران وگنگان وکوران باشند که عقل
کار نبندند واندیشه نکنند ومراد بکر وگنگ آنانند که حق نشنوند ونگویند نه آنانند که ایشان را آفتی وخللی باشد در
گوش وزبان چنانکه گفتیم . صم بکم عمی فهم لا یرجعون . وکلام در این باستقصا رفته است انگه گفت . ولو علم الله
فیهم خیراً لاسمعهم . واگر خدای در ایشان خیر دانستی بشنوانیدی ایشان را یعنی اگر خدای از ایشان اختیار ایمان و
خیر وطاعت شناختی با ایشان لطف کردی تا بشنیدندی وکار بستندی ولکن از ایشان واختیار بد ایشان واصرار ایشان
بر کفران میداند که اگر ایشان را بشنواند نشنوند واز او برگردند واعراض کنند وکار نبندند ابن جریج وابن زید
گفتند لاسمعهم الحجج والموعظة وابو علی گفت سبب نزول آیه آن بود که گفتند ما نورا انگه باور داریم که جماعتی از
قصی بن کلاب که سالها است تا ایشان بمرده اند زنده کنی تا با تو سخن گویند وسخن ایشان بشنویم خدای تعالی آیه فرستاد
که . ولو علم الله فیهم خیراً . اگر خدا از ایشان خیر دانستی یعنی از ایشان ایمان شناختی لاسمعهم کلام الموتی کلام آن
مردگان بشنوانیدی واگر نیز بشنواند اعراض کنند وبرگردند وعدول نمایند حسن گفت این اخبار است از علم او
چنانکه . ولو ردّوا لعادوا لما نهوا عنه . ودر آیه دلیل است بر بطلان قول انکس که گفت شاید که در مقدمه لطفی باشد که
خدای تعالی با کافران بکند ایمان آرند وبس نکنند چه اگر چنین بودی مؤدی بودی با نقض غرضش تعالی علواً کبیراً .
یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول الایة . خدای تعالی در این آیه خطاب کرد با مؤمنان وگفت ای گرویدگان
اجابت کنی خدا وپیغمبر را واستجابة واجابة یکی باشد وآن طلب موافقت داعی باشد در انچه بان دعوت کنند وفرق میان
دعوت وامر آن است که رتبه در امر معتبر است ودر دعوت معتبر نیست . اذا دعاکم . چون شمارا دعوت کند یعنی
رسول عم با کاری که شمارا زنده کند مفسران خلاف کردند سدی گفت لما یحییکم ای الایمان چون شمارا با ایمان دعوة
کند انگه ایمان را حیات خوانداز دو وجه نیکو بود یکی انکه کافر را مرده خواند فی قوله . انك لا تسمع الموتی ، دیگر
انکه ایمان سبب حیوة ابد باشد فی قوله وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة . مجاهد گفت للحق چون شمارا با حق دعوت
کنند حق را با حیوة تشبیه کرد از انکه مفضی باشد با حیوة قتاده گفت مراد قران است که در او حیوة ونجات وعصمت
است محمد بن اسحق گفت مراد جهاد است برای انکه جهاد سبب حیوة است من قوله ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله
امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین . ومراد باستجابت در آیة طاعت است ابو هریره روایت کرد که رسول عم
بابی کعب بگذشت واو در نماز بود اورا آواز داد وگفت یا ابی تعال ابی نماز تخفیف کرد وپیش رسول شد عم گفت یا ابی چرا
جواب ندادی مرا چون تورا بخواندم . الم تسمع الله یقول یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم .
گفت ندانستم یا رسول الله لا جرم از این پس هر گه مرا بخوانی اجابت کنم تورا واگر در نماز باشم انگه گفت خواهی که خبر
دهم تورا بسورتی که در توریة وانجیل وزبور وقران مثل آن سوره نفرستاد ند گفت بلی یا رسول الله گفت از مسجد بیرون
نشوم تا تورا خبر ندهم چون ساعتی بر آمد رسول عم برخاست تا برون شود چون بدر مسجد رسید ابی گفت یا رسول الله
انچه مرا وعده دادی گفت در نماز چه خواندی گفت فاتحة الکتاب گفت بالخدای که جان من بامر اوست که مثل این
سوره در توریة وانجیل وزبور وقرآن نفرستادند وآن سبع المثانی است وخدایتعالی جز بمن نداده است . واعلموا ان الله
یحول بین المرء وقلبه . وبدانی که خدای منع کند میان مرد ودلش در او چند قول گفتند یکی انکه معنی آنستکه خدایتعالی منع
کند میان مرد ودلش بمرگ یا بجنون وزوال عقل پس منتفع نباشد بدل خود وبان تدارك فایت نتواند کردن وآیه بر وجه
تحریص باشد علی مبادرة التوبة قبل هذه الحالة بتوبه بشتابی پیش از انکه این حال پیدا شود دو وجهی دیگر آنست که منع کند
بازالهٔ عقل وعقل را قلب خواندند لما کان فیه قوله الله تعالی . ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب قال الشاعر وبی الف وجه

قد عرفت مکانه . ولکن بلاقلب الی این اذهب . واین بر سبیل مبالغه باشد که آنرا که دل نبود که محل عقل است عقل چگونه
بود وان وجه قریب است باوجه اول برای انکه مورد او هم حث است بر طاعت و تدارك کار بتوبه پیش از زوال عقل وجه
سیم انکه عبادت باشد این از انکه به بندگان نزدیك است و عالم است باحوال ایشان چنانکه گفت . ونحن اقرب الیه من حبل
الورید کانه قال انا الحایل بین المرء وقلبه وانا بینه وبین قلبه بمعنی القرب ومعنی القرب العلم وجه چهارم آنستکه قادر است که
منع کند میان دل وافعال او از اعتقادات و ارادات و کراهات وانچه افعال دل است ومعنی آیه آن بود که افعال وجوارح
شما طایع احوال قلوب است وافعال قلوب اگر من خواهم حایل و مانع باشم میان آن و میان شما وجه پنجم آنست که گفتند
مؤمنان هر وقت اندیشه کردندی در انکه دشمن بسیار است و ایشان را عدد اندك است خوفی در دل ایشان آمدی خدای
تعالی باز گفت که منع کنم میان دل ایشان و آن خوف تا خایف نباشند خوفشان بامن بدل کنم و کافران را ظن ظفر و غلبه
بترس و بددلی بدل کنم وجه ششم در او آن است که منع کنم میان بنده و دواعی او از انچه او را دعوت کند با کفر و قبایح
بامر و نهی و وعد و وعید و خلافی نیست که تکلیف حایل است و مانع میان بنده وانچه خواهد که کند از بسیاری فعلها
و مکلف خداست تعالی پس حایل او باشد میان دل بنده و دواعی قبایح و این حیلولة منع و وعظ باشد نه حیلوله قهر و جبر
چنانکه ابن الرقیات گفت . حال دون الهوی و دون سری اللیل مصعب . و سیاط علی کف رجال یغلب . و ما دانیم که این منع
بتخفیف و ترهیب است نه بالجا وجه هفتم آن است که خدای تعالی منع کند میان دل مؤمن و ارتداد و کفر بادله و
حجج و میان آن حالاً بعد حال از الطاف وانچه او را تقریب کند و این وجه مخصوص باشد بالدلیل دون القهر و بالامر
دون الایمان و اما مجبره مراد در آیه تمسك نیست برای انکه در ایه آنست که خدای تعالی حیلوله کند میان بنده و دانش نگفته میان
بنده و ایمان و اگر آیه را ظاهری بودی که اقتضای این کردی واجب بودی عدول کردن از او بدلیل فکیف و لا ظاهر له یقتضی
ماظنوه چه از حکیم نیکو نبود که منع کند میان بنده وانچه او را فرموده باشند و او را تکلیف کرده که این قبیح بود
و قبایح بر او روا نیست . وانکم الیه تحشرون . و شما را با او حشر و جمع کنند حاضر شأن و کار است و التقدیر ان
الشأن و الامر وانکم الیه تحشرون . واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة . اصل فتنه اختبار است
و امتحان باشد و آزمایش و آن بلیه را که باطن آدمی بان پیدا شود آن را فتنه خوانند و حصاتی و حالتی که پدید آید
که مردمان بر یکدیگر ظلم کنند آن را فتنه خوانند و در انکه مراد بفتنه چیست در آیه مفسران خلاف کردند عبدالله
عباس گفت معنی آیه آنستکه خدای تم گفت بر منکر خاموش مباشی و اصغا مکنی و رضا مدهی که عذاب خدا که بیاید
ظالم را از ناظالم تمیز نکند و این قول بیشتر مفسران است که فتنه در آیه عذاب است پس چون عذاب بیاید ظالمان را از
کردن ظلم باشد و آنان را که آن ظلم نکرده باشند بر ترك امر معروف و نهی منکر و آنان را که نامکلف باشند از اطفال
و مجانین و بهایم بر سبیل امتحان و تقدیر آیه آن است که واتقوا فتنة عامة غیر خاصة بالظالمین . قوله لا تصیبن ،
محتمل است دو وجه را یکی نفی و یکی نهی غالب بر قول عامه مفسران و عبدالله عباس گفت نفی است و در جای صفت
فتنه افتاده است اگر گویند فعل مضارع را که جواب قسم نباشد و شرط نباشد بقرینه اما نون تاکید در او نشود لا یقال
رأیت لا تفعلن کذا انما یقال والله تفعلن کذا گوئیم اما قرائت کسائی گفتند که لام متضمن است تحذیر را برای آن نون در آورد
کما قالوا . اتق الاسد لیأ کلنك . و در این وجه ضعفی هست برای انکه در این مثال که آورد فعل مضارع جواب امر است نه در
جای صفت و جواب درست از او آن است که کلام متضمن شرط و جزا است و تقدیر آن است که . واتقوا فتنة ان لم تتقوها
تصیبنکم ظالمین و غیر ظالمین . بپرهیزید از فتنه و بترسید از عذابی که چون بیاید بظالم و ناظالم و بخاص و بعام برسد یعنی
از صفت او این باشد که چون بیاید عام بود بهمه کس برسد چون عذاب استیصال که امت سلف را بود بر آن تاویلی که ذکر

کردیم فلما او قعه موقع الشرط و الجزاء ادخل علیه نون التاکید وجه دیگر آنستکه لا تصیبن نهی غایبست و در ظاهر نهی است
فتنه را و در معنی مکلف را چنانکه یکی از ما گوید لا رایتك هیهنا نه بینام تورا اینجا یعنی نباید تا اینجا باشی که من تورا آنجا بینم و
مثله قوله فی قصة سلیمان ع . یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده . در ظاهر نهی متعلق است بسلیمان ع
و در معنی بنمل و بر این وجه این دو کلام باشد هر یکی مفید و مستقل ، واتقوا فتنة کلامی باشد و لا تصیبن کلامی دیگر یعنی واتقوا
فتنة مبهمة صفة غیر موصوفة و فایده تنکیر انکه فتنه که آنرا وصف نتوان کرد انکه گفت . لا تصیبن . مبادا که آن فتنه بظالمان
رسد خاص و بر این قول معنی بر عکس معنی اول باشد چه معنی آن بود که فتنه عامه تصیب الظالم و غیر الظالم و بر این وجه انکه
تصیب الظالم خاصة دون من لیس بظالم گفت بترسید از فتنه عظیم و مبادا که آن فتنه بظالمان رسد از جمله شما . فسبحان من
تحیر فی نظم کلامه بدایة العقول و ان تعاطی القول فی تفسیره بکل سمین و غث اهل الفضل و اصحاب الفصول . بدانکه موقع
نون تاکید اگر ثقیل باشد و اگر خفیف جائی بود که کلامی باشد متوقع غیر واقع کالامر و النهی و جواب القسم و الشرط
و الجزا فی قولك افعلن کذا و لا تفعلن کذا و والله لا فعلن کذا اما تفعلن کذا افعل و لئن تفعل کذا لافعلن بك کذا جزا اینست
که شرط را تا ما در او نبود نون تاکید در او نبرند نحو قوله . فاما ترین و اما تخافن و اما تعرضن و این ما بجای لام است
در جواب قسم که تا لام نباشد نون در او نیارند و کسائی و فرا در جواب سؤال برای آن تحذیر تعلل کردند که تحذیر انما
یکون عن امر متوقع غیر واقع والله اعلم بمراده من کلامه حسن بصری گفت آیه در صحابه رسول آمد طلحه و زبیر و
عمار گفت زبیر این آیه میخواند و میگفت ما سالها این آیه میخواندیم و ندانستیم که از اهل این آیه ایم تا بدیدیم خود آیه
در حق ما بوده است سدی گفت در اهل بدر آمد آنانکه ایشان مقتول شدند روز جمل مرادهم طلحه و زبیر باشند
بر این قول عبدالله مسعود گفت هیچکس نیست از ما الا مفتون است بفتنه الا تری الی قوله . انما اموالکم و اولادکم
فتنة ، پس هر که بناه با خدای دهد باید تا از مضلات فتن پناه با خدای دهد حذیفة بن الیمان گفت از رسول ع شنیدم
که گفت گروهی از اصحاب من از پس من چیزها میگفتند که باشد که خدا بیامرزد ایشان را ان بصحبت من و جماعتی بر
آن کار کنند و بر آن بروند و بدوزخ شوند ابو هریره گفت که رسول ع گفت قیامت بر نخیزد تا فتنه پیدا نشود عمیاء مظلمه
کور تاریك که انکس که در آن فتنه خفته باشد به از آن باشد که نشسته باشد و نشسته به باشد که ایستاده و انکه ایستاده
باشد به از رونده باشد و انکه رونده باشد به از دونده باشد یکی از جمله اصحاب رسول ع گفت یا رسول الله اگر این فتنه مرا
دریابد و من در تاختن باشم گفت تاختن مکن بارفتن آی گفت اگر در رفتن باشم گفت بایست گفت اگر
ایستاده باشم گفت بنشین گفت اگر نشسته باشم گفت دستها با خویشتن گیر و نگاهدار که بنده مظلوم باشی به از آن باشد
که بنده ظالم باشی حذیفة بن الیمان گفت که رسول ع گفت که فتنه بیاید که چون پارها شب تاریك که در او هلاك شود
هر شجاعی سخت و هر سواری نیك تاز و هر خطیبی فصیح و رسول ع گفت . ان الفتنة تجیء فتنسف العباد نسفاً
فینجو العالم منها بعلمه . گفت فتنه بیاید و بندگان خدای را پست کند عالم از آن بعلم نجات یابد . واعلموا ان الله شدید
العقاب . و بدانی که خدای سخت عقوبتست ، واذکروا اذ انتم قلیل مستضعفون فی الارض . خدای تم باین آیه خطاب
کرد با مهاجر گفت یاد کنی چون شما در زمین مکه اندك عدد بودی و ضعیف قوة در ابتدای اسلام تخافون ان یتخطفکم الناس میترسیدی
از انکه مردمان در یابند شما را یعنی اهل فارس و روم فآویکم شما را با مدینه برد ، وایدکم بنصره . و دست شما قوی کرد
بنصرة و فتح که داد شما را روز بدر و مدد فرشتگان ورزقکم و روزی داد شما را از روزیهای حلال پاکیزه و آن غنیمت که
شما را حلال کرد که پیش از شما حلال نبود امتان دیگر را و این برای آن کرد تا شما شاکر باشی نعمت او را قتاده گفت مراد
جمله عرب است که پیش از آمدن رسول ع از همه جهان ذلیل تر بودند و بشکم گرسنه تر و بتن برهنه تر و بزندگانی شقی تر و در

دیانت گمراه‌تر تازنده بودند بشقاوت وشدت بودندو چون بمردند مستحق دوزخ بودند وموقوف بودند بر دو دشمن سخت پارسیان ورومیان خود زره همه جهان بودند ودر همهٔ زمین ایشانرا چیزی نبود که کسیرا بان بر ایشان حسد آمدی ودر همهٔ زمین از ایشان کسی ذلیل تر نبودی تا خدای تم رسول را بفرستاد واسلام ظاهر کرد باو متمکن شدند ومحترم وفراخ روزی وپادشاه ومسلط بر مردمان بر چنین حال شکر باید کردن که این برای آن کردند که ناشکر کنی . یاایها الذین آمنوا لاتخونوا الله والرسول . خدای تعالی باین آیه خطاب کرد بامؤمنان وگفت ای گروندگان باخدای وپیغمبر خیانت مکنی عطاء بن ابی رباح گفت از جابر عبدالله انصاری که گفت سبب نزول آیه آن بود که جبرئیل آمد ورسول را خبر داد که ابوسفیان فلان جای فرود آمده با جماعتی مشرکان ساز بکنی وخبر پوشیده داری وناگاه بسر ایشان شوی یکی از جملهٔ منافقان نامه نوشت وخبر داد ابوسفیانرا از آمدن مسلمانان وگفت بر حذر باش از محمد واصحاب او خدای تم این آیه فرستاده سدی گفت این آیه در جماعتی آمد که ایشان سر بشنیدندی از رسول عم وافشا کردندی تا بمشرکان رسیدی زهری وکلبی گفتند آیه در ابولبابه آمد ودر هرون بن عبدالمنذر الانصاری من بنی عوف بن مالك واین آنگاه بود که جهودان بنی قریظه را حصار میداد رسول عم بیست ویکروز کس فرستاد وصلح طلب کرد بر آنچه بنو النضیر کرده بودند وجای خود باز گذارند وبا درعات وار بحاشوند از زمین شام رسول عم گفت صلح نکنم الا بر آنکه بر حکم سعد معاذ فرود آئی گفتند نکنیم تا ابولبابه را بر ما نفرستی تا با او مشورتی کنیم رسول عم ابولبابه را آنجا فرستاد واو را با ایشان مناصحتی بود برای آنکه مال او وفرزندان او در دست ایشان بود او را گفتند چگوئی در این حدیث سعد معاذ وانکه ما را میفرماید که بر حکم او فرود آئی گفت نباید واشارة کرد بدست فرای حلق وگفت ذبح وکشتن باشد ایشان گفتند ما فرود نیائیم بر حکم او خدایتعالی این آیه فرستاد که . یاایها الذین آمنوا لاتخونوا الله والرسول . ابولباب گفت من هنوز آیه ناشنیده قدم من از جای زایل نشده که من دانستم که خیانة کرده‌ام با خدای ورسول پشیمان شدم وفرود آمدم وبیامدم چون آمدم این آیه در باب من آمده بود راوی خبر گوید ابولبابه بیامد وخویشتن در ستون مسجد بست وسوگند خورد که طعام وشراب نخورم تا بمیرم یا رسول ویا خدای توبه‌ام قبول کند هفت شبانروز طعام نخورد تا بیفتاد وضعیف شد وبیهوش گشت خدای تعالی توبهٔ او بپذیرفت او را گفتند خدای تعالی توبهٔ تو پذیرفت گفت والله که من خود را باز نگشایم جز که رسول مرا باز گشاید رسول عم بیامد واو را باز گشود ابولبابه گفت تمامی توبهٔ من آن است که از زمینی وسرائی که در او این گناه کرده‌ام برروم واز جملهٔ مال خود برون آیم رسول عم گفت نه ثلثی از مال خود بصدقه بدهد تا کفارهٔ گناهت باشد واین روایت کرده‌اند از باقر وصادق عم ومحمد بن اسحق گفت معنی آیه آنست که اظهار حق مکنی رسول را تا بشما گمان نیك برد آنگه در سر مخالفت کنی او را پس بر این قول خطاب با منافقان باشد عبدالله عباس گفت با خدای خیانت مکنی بترك فرایض وبا رسول بترك سنن قوله وتخونوا اماناتکم در او دو قول گفتند یکی آنکه واو عطفست ومحل او جزمست علی النهی والمعنی لاتخونوا ایضا اماناتکم وانتم تعلمون . واو حالست ونیز با امانات خود خیانت مکنی وشما دانی که آنچه میکنی خیانت است ووجه دگر آن است که واو جمع است ومحل او نصب است والتقدیر وان تخونوا اماناتکم علی معنی مع ان تخونوا اماناتکم بآنکه خیانت کنی با امانات خود مثال او چنان باشد از کلام بر دو وجه که لاتاکل السمك وتشرب اللبن در اول نهی باشد از هر دو ودر دوم نهی باشد عن الجمع بینهما قال الشاعر فی الوجه الثانی الذی هو الجمع بینهما . لاتنه عن خلق وتاتی مثله . عار علیك اذا فعلت عظیم ای مع ان تاتی مثله عبدالله عباس گفت مراد با اماناتشان هر چیزی است که از مردمان پوشیده باشد از فرایض خدای چون غسل جنابة وروزه ونماز وزکوة ابن زید گفت معنی امانات دیانات است انجا واین خطاب با

منافقانست که در سر مداری آنچه بعلانیه خلاف آن گوئی قتاده گفت مراد دین خداست یعنی این دین که از خدا بامانت داری نگاه داری تا باو سپاری که ادای امانت واجب بود وخیانت در تعارف منع حقی باشد که اداء او واجب بود وآن ضد امانت بود واصل او در لغت نقصان باشد قال النبی عم ادّ الامانة الی من ائتمنك ولاتخن من خانك . امانة بان ده که ترا امین دارد وخیانة مکن بانکه با تو خیانة کند جبائی گفت نهی است از خیانت در غنیمت وامانت از امن باشد واین حالتی باشد که بان ایمن باشند از منع حق کردن از اداء . وانتم تعلمون . در او دو قول گفتند یکی آنکه تعلمونها امانة وشما دانی که آن امانت است ودوم آنکه شما دانی که عقاب آن چه باشد خلاف آنانکه ندانند . واعلموا انما اموالکم واولادکم فتنة . یعنی آن مالها وفرزندان که بنزدیك بنی قریظه است گفت بدانی که آن مالها وفرزندان فتنه وبلای شماست وبر این قول آیه مخصوص با بولبابه بود وممتنع نباشد که آیه در حق او آمده باشد ودیگران داخل باشند در آن حکم ومراد بان خطاب وبیان کردیم که اصل فتنه اختبار است وامتحان باشد ومورد ومعنی آیه آنست که زینهار تا بمال وفرزندان مفتون نشوی که آن سبب فتنهٔ شماست ودر این منگری وآن یاد کنی که بنزدیك خدایتعالی مزدی عظیم است وثوابی جزیل آنرا که متابعت حق کند در این باب ومخالفت هوا . یاایها الذین آمنوا . حقتعالی گفت در این آیه ای گرویدگان اگر از خدای بترسی واز معاصی او اجتناب کنی واز خیانة دور باشی . یجعل لکم فرقاناً . خدایتعالی شما را فرقانی ومفارقتی کند مجاهد گفت مخرجاً فی الدنیا والآخرة ای مخلصاً خدایتعالی شما را در دنیا وآخرت خلاص ورستگاری دهد ابن زید گفت وابن اسحق هدایتی دهد شما را در دلهاتان که بان فرق کنی میان حق وباطل سدی گفت نجات ورستگاری دهد شما را فراگفت فتحاً ونصراً شما را فتح ونصرة دهد لقوله یوم الفرقان ای یوم بدر وهو یوم الفتح والظفر جبائی گفت فرقی کند میان شما ودشمنان شما در ظاهر ودر حکم بنصرت شما بخذلان ایشان باعزاز شما واذلال ایشان بثواب شما وعقاب ایشان وفرقان مصدر باشد کالسبحان والغفران والرجحان . ویکفر عنکم سیئاتکم . وسیئات شما مکفر کند وآن تقوی وپرهیزکاری بکفارت گناهان شما کند . ویغفر لکم . وبیامرزد شما را وخدایتعالی خداوند فضل ونعمت است . واذ یمکر بك الذین کفروا . ویاد کن ای محمد چون مکر کردند بتو کافران والمکر الفتل الی جهة الشر فی خفیه مکر کسی را با جهة شر بختن باشد در خفیه وپوشیدگی من قولهم امراة ممکورة ای مفتولة الخلق محکمة تا بازدارند یا بکشندت یا از شهرت بیرون کنند عبدالله عباس گفت وجماعتی مفسران که چون انصار ایمان آوردند وبا رسول عم بیعت کردند قریش از آن بشکوهیدند وبترسیدند که کار رسول بلند شد ومشایخ ایشان مجتمع شدند در سرای ندوه تا مشورتی کنند در کار او ورؤساء ایشان آنروز عتبه بود وشیبه پسران ربیعه وابوجهل وابوسفیان بود وطعیمة بن عدی ونضر بن الحارث وابوالبختری بن هشام وزمعة بن الاسود وحکیم بن حزام ومنبه پسران حجاج وامیة بن خلف چون مجتمع شدند وبنشستند وابلیس علیه اللعنه بیامد بر صورت پیری چون او را دیدند گفتند تو کیستی گفت من مردی‌ام از اهل نجد شنیدم که شما رأی خواهی زدن در حق این محمد خواستم تا من نیز حاضر باشم ورأی شما بشنوم اگر صواب بود از پیش برویم اگر خطا بود من نیز رأی زنم که شما از من نصیحت بینی وشنوی گفتند روا باشد ابوالبختری گفت رأی من در او آن است که او را بگیری ودر خانه محبوس کنی وبند بر نهی ودر خانه برآری وسوراخی رها کنی که طعام وشراب باو میدهی واو را آنجا رها کنی تا بمردن چنانکه یاد کرد شاعران کردند از زهیر ونابغه ابلیس بانگ برآورد وگفت بد رائی است اینکه تو دیدی این با کسی توان کردن که او را اهلی وعشیرتی ودعوتی نباشد ومنعتی اما محمد که از بنی هاشم باشد واز قوم خود اتباع دارد واز برون اتباع دارد واگر او را یك دو روز

محبوس کنی خویشان او بر شما بیرون آیند و مدد خواهند از انصار و با شما قتال کنند و او را بیرون آرند و رأی شما باطل
شود از سر آن برفتند و گفتند راست گفتی یا شیخ النجدی هشام بن عمرو بن بنی عامر بن لوی گفت رأی من آنست
که این مرد بیاوری و بر شتر نشانی و سر شتر در بیابان دهی و از میان خویش بیرون کنی تا برود و از گفتگوی او برهی
ابلیس گفت بئس الرأی ما رأیت بد رأی است که دیدی مردی باین صفت که او ست با حسن خلق و حلاوت منطق
و ذلاقة لسان و فصاحت تمام از پیش شما بشود هر کجا شود و هر که را دعوت کند اجابت کنند و مفتون شوند تا
لشکری جمع کند و بیاید و جهان بر شما تنگ کند و مردان را بکشد و زنان را آواره کند گفتند صدق الشیخ النجدی
ابو جهل گفت رأی من آنست که ده مرد را از بطون قریش اختیار کنی و نصب کنند تا او را بکشند آشکارا چنانکه
مردمان ندانند که او را که کشته است و خون او در میان قبایل متفرق شود و طلب قصاص نتوانند کردن لابد
بدیت راضی شوند شیخ گفت نعم ما رأیت الرأی رأیك نیك رأی است اینکه تو کردی و در روایتی دگر آنست که این
رأی ابلیس دید و این درست تر است همه با رأی او آمدند و گفتند الرأی رأی الشیخ النجدی رأی رأی پیر نجد است
و بر آن اتفاق کردند و ده مرد را از قریش اختیار کردند و نصب کردند بان کار جبرئیل آمد و این آیه را آورد در سول را ع
خبر داد از آن احوال و گفت خدای تعالی میفرماید که مضجع خود رها کن و از شهر بیرون شو رسول امیر المؤمنین
علی را بخواند و گفت خدای مرا میفرماید که از شهر بیرون شو رسول ع گفت تو را المشب بر جای من می باید
خفت تا اگر قریش تعرض کنند جای من خالی نه بینند که بر اثر من بیایند و اگر مکروهی بمن خواهد رسیدن برسد و
جامه از خود بیرون کرد و بدو داد و گفت در پوش و در جای من بخسب امیر المؤمنین ع همچنان کرد و رسول از
سرای بیرون آمد و این جماعت بر در سرای بودند این آیه میخواند . انا جعلنا فی اعناقهم اغلالاً فهی الی الاذقان
فهم لا یبصرون . و هر یکی را پارهٔ خاك بر سر کرد و بگذشت و بغار رفت و امیر المؤمنین را بمکه رها کرد بر سر اهل
و خانه و آنچه او را بود و آنچه از ودایع مردمان بنزدیك او بود که مردمان مکه ودایع پیش او نهادندی برای صدق و
امانتش و مشرکان همه شب علی را مراقبه میکردند بر گمان انکه او محمد است تا صبح بر آمد در سرای رفتند با تیغها
تا رسول را بکشند امیر المؤمنین از انجا بر خاست و گفت چه کسانید و بچه کار آمده اید و چه میخواهید گفتند محمد
کجاست گفت ما کنت علیه رقیباً من رقیب او نبودم ایشان از سرای بیرون آمدند پی دیدند گفتند محمد رفته است و
همانا این خاك بر سر ما او کرده است پی آوردند تا در غار که رسول ع در آنجا بود و خدای تعالی عنکبوت را بر گماشت
تا در غار تنید ایشان گفتند پی تا اینجاست در این غار نشده است که اگر در غار شده بودی این نسج عنکبوت دریده شده
بودی از اینجا یا بزمین فرو شده یا با سمانش برده اند و خدای تعالی در حق امیر المؤمنین این آیه بفرستاد . و من الناس
من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله ، و در این قصه این آیه فرستاد . و اذ یمکر بك الذین کفروا لیثبتوك . ای لیوثقوك
فی قول ابن عباس و مجاهد و سدی و مقیم تا بندت بر نهد عطا گفت و عبدالله کثیر تا تو را محبوس کنند و ابو حاتم و
ابان بن تغلب گفتند ایثخنوك بالجراحات والضرب تا تو را بزنند و مجروح کنند قال الشاعر ، فقلت ویحك ماذا
فی صفحتکم . قالوا الخلیفة امشی مثبتاً وجعاً . ابرهیم النخعی در شاذ خواند لیبیتوك تا بر تو شبیخون آرند و این
قرائت لایق است جز آن است که شاذ است و نیز معنی او داخل است فی قوله او یقتلوك او یخرجوك تا تو را
از شهر بیرون کنند چنانکه برفت . و یمکرون و یمکر الله . ایشان مکر می کنند و خدای مکر میکند در او
چند قول گفتند یکی انکه جزای مکر ایشان میکند انکه جزا بلفظ مجزی بر خواند برای ازدواج را کقوله و جزاء
سیئة سیئة مثلها و قوله فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم . و کقول عمرو بن کلثوم . الالا یجهلن

احد علینا . فنجهل فوق جهل الجاهلینا . و معلوم است که هیچ عاقل بجهل فخر نیارد جز او مقابله جهل خواست
قولی دیگر آنست که با ایشان معاملهٔ مکاران کند فعلی که صورت مکر دارد و اگر چه در معنی عدل باشد مکر نباشد . والله
خیر الماکرین . و خدای بهترین مکر کنندگانست برای انکه مکر ایشان بر کار نیفتاد و انچه خدا بکرد موافق خواست و
رضای او آمد و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا الآیة ، حق تعالی در این آیه حکایت کرد از عناد و جحود
کافران گفت چون آیات ما از قرآن بر ایشان خوانند گویند بشنیدیم این قرآن را اگر ما نیز خواهیم مانند این بگوئیم که این
نیست الا افسانهٔ پیشینگان خدای تعالی تکذیب ایشان کرد بتحدی که تا عاجز شدند و انکه خبر داد که نه عرب تنها اگر جن
و انس جمع شوند بر انکه مثل این قرآن بیارند نتوانند آوردن و اگر چه بعضی را بعضی معونة کنند فی قوله قل لئن اجتمعت
الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن الآیه . و بعضی مفسران گفتند این آیه در نضر بن الحارث بن کلده آمد که
پارس و حیره رفته بود بتجارت و کلام ایشان شنیده بود و ذکر اخبار عجم و جهودان و ترسایان را دیده بود که توریة و انجیل
خواندندی و نماز کردندی چون بمکه آمد رسول را یافت که قرآن میخواند و نماز میکرد گمان برد که این جنس آن است
گفت این اخبار اولین است و قصهٔ امم پیشین سدی گفت اساطیر الاولین ای اساجیع اهل الحیرة سجعها اهل بحیره است
اساطیر جمع اسطوره است و اساطره باشد و گفته اند جمع جمع است سطر و اسطار و اساطیر و اصل او من السطر باشد و
هو الکتابة . و اذ قالوا اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك الآیه . این نیز در نضر بن الحارث آمد چون گفت . لو نشاء
لقلنا مثل هذا . اگر خواهیم مثل این بگوئیم و این اساطیر اولینان است عثمان بن مظعون گفت اتق الله از خدای بترس
که محمد حق میگوید گفت من نیز حق میگویم گفت محمد میگوید لا اله الا الله گفت من نیز میگویم لا اله الا الله و لکن میگویم
هؤلاء بنات الله یعنی بتان را و حق منصوب است بخبر کان و هو عماد است و توکید انکاف گفت بار خدایا اگر چنانکه
این کلام تو است و حق است و از نزد تو است باران بر ما سنگ از آسمان ابو عبیده گفت در رحمت مطر گویند و در عذاب
امطر قال الله تعالی فامطر علیهم حجارة من السماء و امطرنا علیهم مطراً فساء مطر المنذرین . در حق او آمد
. سأل سائل بعذاب واقع للکافرین . عطا گفت در حق او ده آیه و بیشتر از قرآن فرود آمد سعید جبیر گفت رسول ع
روز بدر سه کس را بکشت بصبر و کشتن صبر آن باشد که کسی را محبوس کنند و طعامش ندهند و شراب تا بمیرد مطعم بن
عدی را و عقبة بن ابی معیط را و نضر بن الحارث را و نضر اسیر مقداد بود چون رسول ع فرمود که او را بکشند مقداد
گفت یا رسول الله اسیر من است رسول ع گفت دانی که او در کتاب خدا چه گفت مقداد دگر باره شفاعت کرد رسول ع
همان گفت بار سوم رسول گفت . اللهم اغن المقداد من فضلك . بار خدایا مدد فضلت از مقداد باز مگیر مقداد گفت
یا رسول الله من هم این دعا طمع میداشتم . و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم الآیة ، مفسران خلاف کردند محمد اسحق
گفت این حکایت کلام مشرکان است و معنی مردود است بر کلام اول که از ایشان حکایة کرد که گفتند ما ایمنیم از عذاب
اگر محمد راست میگوید که پیغمبر است برای انکه هیچ امت را عذاب نکند و پیغمبر شان در میان ایشان باشد و نیز انکه ما
استغفار میکنیم و تا استغفار کنیم عذاب نیاید خدای تعالی بر ایشان رد کرد بقوله ، و ما لهم الا یعذبهم الله . و بعضی دیگر
گفتند این کلامی است مستأنف و معطوف نیست بر کلام مشرکان و حکایت کلام ایشان نیست بل خدای تعالی گفت یا محمد
تا تو در میان ایشان باشی خدای تعالی ایشان را عذاب نکند و نیز عذاب نکند ایشان را تا استغفار کنند انگه در تأویلش
خلاف کردند ابن ابزی و ابو المالك و ضحاك گفتند خدای تعالی این آیه بمکه فرستاد و رسول ع در میان ایشان بود چون
رسول از انجا بیرون آمد جماعتی مسلمانان انجا بماندند ایشان چاره ندیدند جز استغفار استغفار میکردند چون آن جماعت
مسلمانان از میان ایشان بیرون آمدند خدای تعالی ایشان را عذاب کرد بفتح مکه و قتل و اسر ایشان را پراکندند و مستأصل کرد

عبدالله عباس گفت هیچکس را با وجود پیغمبر هلاک نکنند تا مؤمنان در میان ایشان باشند ایشانرا عذاب نیاید چون پیغمبر
و آنانکه با ایمان دارند بیرون آیند خدای تم عذاب فرستد لاجرم تا رسول در میان ایشان بود ایمن بودند از عذاب چون
رسول بیامد و مؤمنان بمدینه هجرت کردند خدایتعالی ایشانرا روز بدر هلاک کرد در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که
استغفار را جمست با مشرکان و استغفار ایشان آن بود که گرد خانه طواف کردندی و گفتندی لبیك لبیك لبیك لا شریك
لك الا شریك هو لك تملکه و ما ملك غفرانك اللهم غفرانك مرثد بن رومان و محمد بن قیس گفتند قریش گفتند چون است
اینکه محمد را خدای از میان ما اکرام کرد . اللهم ان کان هذا هو الحق من عندك فامطر علینا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب
الیم . چون شب در آمد پشیمان شدند از این گفتار بترسیدند گفتند غفرانك اللهم غفرانك خدای تعالی آیه فرستاد ابو
موسی اشعری گفت دو امان در میان ما بود یکی رسول و یکی استغفار رسول عم برفت استغفار بماند قتاده گفت وسدی
و ابن زید معنی آنست که خدای تم عذاب نکند ایشانرا تا تو در میان ایشان باشی و مادام تا ایشان استغفار کنند اگر کنند
جز که استغفار نکرده باشند و نیز نکنند و اگر کردندی مؤمن بودندی مجاهد و عکرمه گفتند مراد باستغفار اسلام است
میگوید اگر اسلام آوردندی ایشانرا عذاب نکردندی و در روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که مراد باستغفار نماز است
مادام تا نماز کنند عذاب نیاید حسن بصری گفت آیه منسوخ است بایه دیگر که از دنبال اوست . و مالهم الا یعذبهم الله . یعنی
که ایشانرا بحصار مکه و قحط و قتل و فتح مکه عذاب کرد و این درست نیست برای انکه این خبر محض است و نسخ در
اوامر و احکام شود دون اخبار . و مالهم الا یعذبهم الله . و نباشد ایشانرا که جزای عذا بشان نکند یعنی نرسد ایشانرا
و این منزلت و مرتبه نبود ایشانرا که خدای تعالی برایشان ابقا کند و فعل و سیرت ایشان این که خدای
تعالی حکایت کرد از ایشان که وهم یصدون این واو حالست و حال ایشان انکه مانع بودندی
رسول را عم و مومنانرا از خانهٔ خدای که مسجد الحرام است بعضی دیگر گفتند آن صله است و زیاده و تقدیر
آنست که و مالهم لا یعذبهم الله چه بوده است ایشانرا که خدای ایشانرا عذاب نکند و حال ایشان اینحال و بر این قول
ما استفهامی باشد و بر قول اول ما نفی باشد . وصد منع باشد و صد و دو اعراض و صدد معرض کار باشد و صدید زرداب
باشد . و ما کانوا اولیائه . ایشان دوستان و خاصهگان خدای نیستند اگرچه دعوی کنند که اولیاء اند و دوستان خدا
جز متقیان نباشند باقر ع گفت و حسن بصری که ضمیر عاید است با مسجد الحرام و سبب آن بود که قریش گفتند
ما اولیاء مسجد الحرامیم و والیان آنیم حق تعالی گفت دروغ می گویند ولاة و اولیا و اولی الناس بالمسجد الحرام جز
متقیان نباشند و این اختیار ابو علی است اگر گویند در قول درست که گفتی آیهٔ اول منسوخ نیست چگونه جمع کنی میان
این آیه و آیهٔ دیگر که از پس اوست که متناقض می نماید که در آیهٔ اول نفی عذاب کرد و در آیت دوم اثبات عذاب گوئیم از
این چند جواب است یکی انکه بایهٔ دوم عذاب آخرت خواست و تقدیر آنست که . و مالهم الا یعذبهم الله فی الآخرة .
تا نفی عذاب در دنیا باشد و اثباتش در آخرت تا مناقضه زایل بود جواب دوم آن است که آن عذاب که نفی کرد در آیهٔ اول
عذاب استیصال است و آنکه اثبات کرد در دوم آیه عذاب قتل و اسر است و اما شرط استغفار مراد بان ایمان است برای
انکه هر که ایمان ندارد استغفار از او درست نیاید چون ایمان آرند عذاب از ایشان ساقط شود در دنیا و آخرت مادام
تا چیزی نکنند که در آخرت مستحق عذاب شوند . ولکن اکثرهم لا یعلمون . ولکن بیشتر ایشان ندانند و این دلیل
است بر بطلان قول اصحاب معارف که گفتند معارف ضروری است . و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاءً و تصدیة .
حق تعالی در این آیه بیان کرد اگر بینی ایشانرا اعنی مشرکانرا که بنزدیك خانهٔ خدا نماز میکنند گمان مبری که آن
نماز قربت است و عبادت تا سبب دفع عذاب باشد یا بر سبیل استغفار بل نیست نماز ایشان انجایگاه الا مکاء مگر صفیر

یقال مکا الطایر و الرجل یمکو مکواً و مکاءً قال عنترة . وحلیل غانیة ترکت مجدلاً . تمکو فرایضه کشدق الاعلم . و
مکا صفیر باشد بدهن جعفر بن ربیعه گفت ابو سلمة بن عبدالرحمن را پرسیدم از این آیه دستهایم باز نهاد و باد در او کرد
تا از انجا صفیری بیامد و گفت چنین کردند عبدالله عباس گفت قریش چون گرد خانه طواف کردندی بدهن صفیر
زدندی مجاهد گفت جماعتی از بنی عبدالدار چون رسول ع طواف کردی ایشان بر طریق استهزاء از پس او میرفتندی
و بدهن صفیر میزدندی و دست میزدندی مقاتل گفت چون رسول عم در مسجد الحرام نماز کردی دو مکوك
بیامدندی بر راست او بایستادندی و دو بر چپش و صفیر میزدندی و دست میزدندی تا او را بغلط افکنند خدای تعالی
ایشانرا ببدر گرفتار کرد سدی گفت مکا صفیری باشدی بر لحن مرغی سفید که بحجاز باشد آنرا مکا گویند و بپارسی
انرا شبان فریب میگویند قال الشاعر . اذا غرد المکاء فی غیر روضة . فویل لاهل الشاء و الحمرات . و قال امرء و القیس فی
جمع هذا الطایر و قد جمع علی مکاکی . کأن مکاکی الجواء غدیة . صبحن سلافاً من رحیق مفلفل . و تصدیة . عبدالله عباس
گفت تصفیقاً لاحدی الیدین علی الاخری . دست بر دست زدن باشد سعید جبیر و ابن زید و ابن اسحق گفتند تصدیه
صد ایشان بود و منعشان مؤمنانرا از خانهٔ خدای و بر این تأویل تصدیه بمعنی تصدی باشد و تصدی بمعنی تصدد انگه
یکدال را یا کردند که قولهم تظنیت و المعنی تظننت و قول الشاعر . تقضی البازی اذا البازی کسر . ای تقضض و قال الاخر .
ظننت بخدو حلب عن حدای لمن غر و الهوی اصدی . ای اصدد و قیل معناه اصدی ای اصفق بیدی تعجباً و الغر و العجب
ابو علی گفت مکا و تصدیه ایشانرا بجای دعا و تنبیه یکدگر بودی یعنی ایشان بجای نماز آن کردندی و برای آن فعل ایشانرا
نماز خواند که بنزد ایشان نماز بودی و مفضل بن عاصم خواند و ما کان صلوتهم عند البیت بنصب صلوة خبر کان الا مکاء
و تصدیه برفع بر اسم کان بر عکس قرائة قرا یقول القطامی . قبل التفرق یا ضیاعاً . و لایك موقف منك لوداعا . فذوقوا
العذاب . و در کلام محذوفی هست و تقدیر آن است که فیقال لهم ذوقوا العذاب فردا قیامت گویند ایشانرا که بچشی
عذاب آن کفر که آوردی و با بدل و مجازات راست و ما مصدریه ای ببدل کفرکم و جزاء علی کفرکم . قوله

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ
بدرستیکه آنانکه کافر شدند نفقه کنند مالهای ایشانرا تا بازدارند از راه خدا پس زود انفاق کنند انرا پس بوده باشد برایشان پشیمانی پس
يُغْلَبُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ * لِيَمِيزَ اللّٰهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضَهُ
چیر گردانیده شوند و آنانکه کافر شدند بسوی جهنم حشر کرده شوند تا جدا کند خدا پلیدرا از پاکیزه و میگرداند پلیدرا بعض او
عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلَهُ فِي جَهَنَّمَ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ
بر بعضی پس برهم نشاند همه را پس میگرداند در دوزخ انها ایشانند زیانکاران بگو مر آنانرا که کافر شدند اگر باز ایستند آمرزیده شود
لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ * وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
مر ایشانرا انچه که پیش گذشت و اگر باز گردند پس بتحقیق که گذشت طریقه پیشینیان و کارزار کنید ایشانرا تا آنکه نباشد آزمایشی و بوده باشد
الدِّينُ كُلُّهُ لِلّٰهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللّٰهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ مَوْلَاكُمْ نِعْمَ الْمَوْلَىٰ
دین همهٔ آن برای خدا پس اگر باز ایستند پس بدرستیکه خدا بانچه میکنند بیناست و اگر اعراض کنند پس بدانید بدرستیکه خدا یاور شماست خوب یاوری
وَنِعْمَ النَّصِيرُ * وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَ
و خوب یاری کننده و بدانید جز این نیست غنیمت گرفتید از چیزی پس بدرستیکه خداراست پنجیك آن و برای پیغمبر و برای خویشان پیغمبر و یتیمان و
الْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ
بیچارگان و راهگذاران اگر هستید که گرویده اید بخدا و انچه فرو فرستادیم بر بندهٔ خود روز فرقان روزیکه بهم رسیدند دو گروه

وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ * اِذْ اَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْیَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوٰى وَالرَّكْبُ اَسْفَلَ مِنْكُمْ
وخدا برهمه چیزی تواناست چون بودید شما بکناره وادی نزدیك وایشان بکناره وادی دور ترند وسواران زیرتر ازشما
وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِی الْمِیعَادِ وَلٰكِنْ لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا * لِیَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَیِّنَةٍ
واگر وعده میکردید هرآینه اختلاف میکردید در وعده خود ولیکن تا حکم کند خدا کاری را که باشد کرده شده تا هلاك شود کسیکه هلاك شود از حجتی روشن
وَیَحْیٰى مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ وَاِنَّ اللّٰهَ لَسَمِیعٌ عَلِیمٌ * اِذْ یُرِیكَهُمُ اللّٰهُ فِی مَنَامِكَ قَلِیلًا وَلَوْ اَرٰیكَهُمْ
وزنده بماند هرکه زنده بماند از حجتی روشن وبدرستیکه خدا هرآینه شنونده داناست هنگامیکه مینمایدایشانرا خدا در خواب خود اندکی واگر مینمود ایشانرا
كَثِیرًا لَفَشِلْتُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِی الْاَمْرِ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ سَلَّمَ اِنَّهُ عَلِیمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * وَاِذْ یُرِیكُمُوهُمْ
بسیار هرآینه بددل شدید وهرآینه نزاع میکردید درکار ولیکن خدا سالم داشت بدرستیکه او داناست بآنچه در سینه‌هاست وچون مینماید بشما ایشانرا
اِذِ الْتَقَیْتُمْ فِی اَعْیُنِكُمْ قَلِیلًا وَیُقَلِّلُكُمْ فِی اَعْیُنِهِمْ لِیَقْضِیَ اللّٰهُ اَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَاِلَى اللّٰهِ تُرْجَعُ
چون ملاقات کردید در چشمهای شما اندکی واندکی گردانید شمارا در چشمهای ایشان تا حکم کند خدا کاریرا که بوده باشد کرده شده وبسوی خدا بار گردانیده
الْاُمُورُ * یَا اَیُّهَا الَّذِینَ اٰمَنُوا اِذَا لَقِیتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِیرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَاَطِیعُوا
شود کارها ای آنانکه گرویدید چون ملاقات کنید گروهیرا پس ثابت شوید ویاد کنید خدارا بسیار تا شاید شما رستگار شوید وفرمان برید
اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُكُمْ وَاصْبِرُوا اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِینَ * وَلَا تَكُونُوا
خدارا وفرستاده اورا ونزاع نکنید پس بددل شوید وبرود باد شما وشکیبا ورزید وبدرستیکه خدا با شکیبایانست ونبوده باشید
كَالَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ بَطَرًا وَرِئَاءَ النَّاسِ وَیَصُدُّونَ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ بِمَا یَعْمَلُونَ مُحِیطٌ *
چون آنانکه بیرون رفتند از خانهاشان بسرکشی ونمودن بمردمان وبازمیدارند از راه خدا وخدا بآنچه میکنید احاطه کننده است
وَاِذْ زَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطَانُ اَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمُ الْیَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَاِنِّی جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ
وچون بیاراست مر ایشانرا شیطان کردارشان را وگفت نیست غلبه کننده برای شما امروز از مردمان وبدرستیکه من همسایه‌ام شمارا پس چون دیدند هر دو لشکر
نَكَصَ عَلٰى عَقِبَیْهِ وَقَالَ اِنِّی بَرِیءٌ مِنْكُمْ اِنِّی اَرٰى مَا لَا تَرَوْنَ اِنِّی اَخَافُ اللّٰهَ وَاللّٰهُ شَدِیدُ
برگشت شیطان بردو پاشنه خود وگفت بدرستیکه من بیزارم از شما بدرستیکه من می‌بینم آنچه نمی‌بینید بدرستیکه من میترسم از عذاب خدا وخدا سخت
الْعِقَابِ * اِذْ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هٰؤُلَاءِ دِینُهُمْ وَمَنْ یَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ
عقوبتست هنگامیکه میگویند منافقان وآنانکه در دلهایشان مرضی است فریفته است مؤمنانرا دین ایشان وآنکه توکل کند برخدا
فَاِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَكِیمٌ * وَلَوْ تَرٰى اِذْ یَتَوَفَّى الَّذِینَ كَفَرُوا الْمَلٰئِكَةُ یَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَاَدْبَارَهُمْ
پس بدرستیکه خدا غالب درست کردار است واگر میدیدی چون میراندند آنانرا که کافر شدند فرشتگان میزدند رویهایشان وپشتهایشان
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ * ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیكُمْ وَاَنَّ اللّٰهَ لَیْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ *
وبچشید عذاب آتش سوزان این بسبب آنچه که پیش داشته وبدرستیکه خدا نیست ستم کننده برای بندگان

قوله ان الذین کفروا ینفقون اموالهم فی سبیل الله الایة . حق تعالی در این آیه ذکر کافران کرد که ایشان مالها خرج کردند تا مردمانرا از دین خدای گردانند سعید جبیر وابن ابزی گفتند آیه در ابوسفیان حرب آمد که روز احد دو هزار مرد از احابیش مزد بستد و بجنگ رسول ع آورد بیرون انکه دیگر عرب جمع کرده بود ودر این معنی گفت کعب بن مالك . فجئنا الی موج من البحر وسطه . احابیش منهم حاسر ومقنع . ثلاثة الاف ونحن بقیة . ثلث مائین ان کثرنا فاربع . حکم بن عیینه گفت آیه در ابوسفیان آمد که روز احد چهل اوقیه زر بر مشرکان خرج کرد هر اوقیه چهل ودو درم محمد بن اسحق گفت روز بدر آن واقعه افتاد قریش راهزیمتیان بامکه آمدند وابوسفیان بیامد وکاروان خود

بامکه آورد عبدالله بن ابی ربیعه وعکرمة بن ابی جهل وضرار بن امیه با جماعتی از قریش که پدران وبرادران ایشانرا کشته بودند بیامدند وابوسفیانرا گفتند وآنانرا که در آن کاروان مالی بود که ای جماعت قریش دیدی که محمد چه کرد وبسر ما چه آورد از ما کس نیست والا از او موردو کینه رسیده است که مردان ما واعزان مارا بکشت اکنون بدین مال که بجهانیدی از او مارا یاری باید دادن تا باشد که کینهٔ خود از او بجوئیم گفتند هم چنین کنیم وهرکسی را نصیبی از مال بدادند خدای تعالی آیه فرستاد ضحاك گفت مراد اهل بدرانند مقاتل وکلبی گفتند آنانند که روز بدر مقاتلانرا طعام میدادند وساز میکردند وایشان دوازده مرد بودند ابوجهل وهشام وعتبه وشیبه پسران ربیعه عبدالشمس ونبیه ومنبه پسران حجاج وابوالبختری بن هشام ونضر بن الحارث وحکیم بن حزام وابی بن خلف وزمعة بن الاسود والحارث بن عامر وعباس بن عبدالمطلب همه قریشی بودند وهر مردی ده مرد را برگ میکردند خدای تعالی در ایشان این آیه فرستاد گفت این مالها که بنفقه میکنند بامید انکه تا باشد که غالب شوند وایشانرا دستی وظفری باشد انکه چون برخلاف مراد ایشان بود مال از دست بشده ونفقه کرده وآن بر ایشان حسرة شود وانکه که بنگری مغلوب ومقهور شوند واین آیه از جمله اعلام معجزاتست برای انکه خبر است از غیب ومخبر بروفق خبر آمد انکه گفت این خود حسرت دنیاست تا فردا که عقاب آخرت بود . والذین کفروا الی جهنم یحشرون . آنانرا که کافر شوند حشر وجمع ایشان بدوزخ کنند وجهنم اسم علم است دوزخرا و گفته اند نام درکه از درکات دوزخ است . لیمیز الله . لام غرض است تا خدای تعالی تمیز کند وجدا باز کند پلیدرا از پاك یعنی مؤمن را از کافر مؤمن را ببهشت برد وکافر را بدوزخ کلبی گفت یعنی عمل نیك از بد تا این عمل مذکی گرداند وزیاده گرداند وآن عمل را تزکیه نکند وجزا دهد آنرا بدوزخ ابن زید گفت یعنی نفقه حلال پاکیزه را که در سبیل خدا کنند از نفقهٔ خبیث که در ره کفر وباطل وضلالت کنند بعضی دگر گفتند تا مؤمنانرا جدا کند بحکم از کافران وخبیث نقیض طیب باشد ومنه خبث الحدید وخبث الفضه وخبث الشیء خبثا فهو خبیث وطیب پاك بود وطعام لذیذرا طعام طیب گویند وطیب نیز حلال باشد وطیب فرزند حلال زاده باشد . ویجعل الخبیث بعضه علی بعض . انکه چون پلیداز پاك جدا کرده باشد آن پلیدرا جمع کند وبر یکدیگر افکند چنانکه متاع بد که هیچ کار باز نیاید کالفراش الذی یرمی به واین کنایه باشد از استرذال او فیرکمه . آنرا برهم فشاند یعنی بهری بر سر بهری فکند ومنه قوله فی صفة السحاب ثم یجعله رکاما وتراکم الشیء اذا تراکب واین از ابدال باشد انکه او را بدوزخ اندازد انکه گفت ایشان زیانکارانند وعمر ومال زیان کرده اند که در کفر ومعصیت وآزار من صرف کرده اند انکه فرمود رسولش را که بگو این کافرانرا که باز ایستی وامساك کنی از کفر واصرار مکنی بر او تا آن گذشته بیامرزد شمارا او از آنجا گفت رسول ع . الاسلام یجب ماقبله . اسلام ببرد آنرا که پیش او باشد واجماع امتست که خدای تعالی کفر وجمله معاصی بتوبه بیامرزد وتوبه از کفر بایمان باشد واز معاصی بندم وعزم چنانکه بیان کرده شده است . والانتهاء الکف عن الشیء وهو مطاوع النهی یقال نهیته فانتهی وسلف ای مضی یقال سلف الشیء یسلف سلوفا اذا تقدم ومنه السلف فی البیع واسلف اذا باع الشیء سلفا واستسلف اذا اشتری سلفا والسالف الماضی والسالفتان صفحتا العنق والسلاف الخالص من الخمر لانه اول ما اعتصر منها والسلفان المتزوجان باختین وشاعر این برگرفته ونظم کرده میگوید . یستوجب العفو الفتی اذا اعترف . ثم انتهی عما اتیه واقترف . لقوله قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ماقد سلف . وان یعودوا ، واگر باز آئی یعنی با معصیت گفته اند عود انجا بمعنی اصرار است وگفته اند برای آن عود گفت که در اول آیه انتها گفت یعنی اگر از کفر باز آئی باز دگر باره باسر دین وطریقهٔ اول شوی . فقد مضت . فا برای جواب شرط است سنت وطریقه وعادت از گذشته ورفته سنت در نصرت مؤمنان

ورسول عم داخل در آن خطاب گفت کارزار کنی با این کافران گفت . وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة . تا آنکه که
فتنه نماند و فتنه نباشد یعنی کفر و فتنه در این آیه کفر است و نیز فی قوله تعالی . والفتنة اشد من القتل . و برای ان کفر را
فتنه خواند که اهل او اما بقهر و تعزز و اما بدعوت و تزیین مفتون کنند مردمان را و آلة و علت آن باشد پس پنداری
فتنه آن است عبدالله عباس و حسن بصری گفتند ای شرك و معنی یکی باشد و فرق میان فتنه و کفر و انکه باشرك مصرح
گفتی آن است که کفر و شرك باشد که فتنه نبود از انکه ذلیل و مقهور باشند و اما از آنانکه متعزز و قاهر و داعی و مموه باشند
از ایشان فتنه باشد پس معنی آیه آن است که کارزار کنی چندانکه کفر ذلیل و مهین شود که سبب فتنه نباشد . و یکون الدین کله
لله . و دین همه خدای را بود یعنی دین اسلام و هیچ شیطان را نبود و روا باشد که دین در آیه بمعنی طاعة بود یعنی تا خلقان همه
خدای را فرمان بردار شوند و در آیه دلیل است بر بطلان مذهب مجبره که گفت دین همه خدای را باشد اگر کفر کافر
خدا آفریند دین او نیز خدای را باشد و این خلاف آیه بود یعنی همه جهان متدین بدین خدای بود و گردن نهاده فرمان
او را فان انتهوا اگر این کافران باز آیند و باز ایستند از اصرار و کفر خدای تعالی باعمال و احوال ایشان بصیر و دانا است
جزا دهد ایشان را بر وفق عملشان و بحسب نیتشان و اگر چنانکه بر گردند و روی بگردانند از اسلام بدانی که اعتماد شما
بر ایشان نیست خداوند شما وولی نعمت شما واولی بشما خداست جل جلاله و گفته‌اند
مولی ناصر است یعنی اعتماد نصرت بر خدای کنی که ناصر شما بر حقیقة اوست فانی قوله فاعلموا برای جواب
شرطست واقسام مولی گفته‌ایم در سورة المائده وشرح داده نعم المولی ونعم النصیر . التقدیر نعم المولی
هو ونیك خداوندگار است ونیك یار است مخصوص بالمدح از لفظ بیفکند در آیه لدلالة الکلام علیه
واما قول انکس که آیه را تأویل ناصر داد اعنی لفظ مولی را در آیة تکرار باشد برای انکه نصیر ناصر باشد و
تا حمل توان کردن بر معنی مستأنف مستقل حمل نباید کردن بر تکرار چه اینجا ضرورت است که در قول شاعر که گفت
. وهندانی من دونها النأی والبعد . لاختلاف اللفظین برای انکه ایجاذ کر معنی احتمال نکند ودر آیه خلاف این
است پس لفظ مولی در آیه حمل باید کردن بر اولی تا معنی مختلف شود و هر لفظ بفایده خود مستقل گردد و این
آیه نیز از شواهد قول رسول شود من کنت مولاه فعلی مولاه چه بر همه معنی که حمل کنند مرجع معنی با اولی بود
چنانکه شرح داده شده است والله ولی التوفیق . واعلموا انما غنمتم من شیء الایه . انکه حق تعالی خطاب کرد
با مؤمنان گفت بدانی و واو عطف است علی قوله فاعلموا که هر غنیمت که گیری از چیزی و غنیمت مال اهل حرب باشد
از کفار که مسلمانان بقتال بر گیرند وانهبه است از خدای تعالی مسلمانان را علما خلاف کردند در غنیمت وفیء
بعضی گفتند هر دو یکی باشد و این قول قتاده است وجزاو و گفتند این آیه ناسخ آن آیت است که در سورة الحشر گفت
. ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل . و بعضی دگر
از علما گفتند غنیمت دگر باشد وفیء دگر و فرق کردند میان ایشان گفت غنیمت آن بود که بقتال و کارزار ستانند وفیء
آن باشد که بی قتال بدست آید این قول عطا بن السایب است و سفیان ثوری و مذهب شافعی است و در اخبار ما روایت کرده‌اند
حسن بن صالح گفت عطا فرق کرد از این وجه من از او پرسیدم که فرق چیست میان فیء و غنیمت گفت غنیمت
مال منقول باشد و فیء زمینهای ایشان و بنزدیك ما فیء خاص رسول را باشد و از پس او قایم مقام او را باشد از قرابت
او که بر دارد و در مصالح خود صرف کند و مصالح یتامی و مساکین و ابن السبیل و اهل البیت رسول ع و هیچکس را
در آن حق نیست قوله . ما افاء الله علی رسوله من اهل القری فلله وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل
دلیل بر صحت مذهب ما در این باب آن است که این لامها تعریف والیتامی والمساکین وابن السبیل بدل اضافت است

کانه قال ولیتاماهم ولمساکینهم وابناء سبیلهم برای انکه باتفاق لام در ذی القربی بجای اضافة است والتقدیر وللرسول
ولذی قرباه و بیان این آنست که باتفاق لام تعریف وللرسول بجای اضافه است والتقدیر فلله ولرسوله وکذلك فی باقی
الاسماء اما قول انکس که گفت منسوخ است درست نیست برای انکه تنافی نیست میان این دو آیه و جمع میان ایشان
صحیح است دگر انکه بر نسخ آیه دلیل نیست و حکم کردن بر نسخ قرآن بی دلیلی محال باشد اما فرق میان غنیمت وفیء
از آن وجه باشد که گفتیم و مذهب شافعی در این مسئلة موافق مذهب ماست وقوله من شیء من برای تأکید تنکیر
آمد فایدهٔ او استغراق باشد مفسران گفتند حتی الخیط والمخیط برای انکه گفت تا هیچ چیزی از او بیرون نشود تا رشته
و سوزن . فان لله خمسه . اکنون غنیمت آن باشد که از سرای حرب بقتال بر گیرند به پنج قسمت باید کردن یك خمس
از او جدا کردن و اربعة اخماس او قسمت کردن میان مقاتلین آنانکه قتال کرده باشند و بقتال حاضر باشند سوار را
دو سهم و پیاده را یك سهم و اگر مردی باشد که او را اسبان بسیار باشد او را دو سهم بیشتر ندهند یك سهم او را زیاده باشد
و اگر گروهی برسند بیاری مسلمانان پیش از قسمت غنیمت ایشان نیز در قسمت باشند و اگر بعد الفراق من القسمة باشد
ایشان را چیزی نرسد انگه آن خمس بشش قسمت کنند چنانکه خدای فرموده است یك سهم خدای را باشد و یك سهم
رسول را و یك سهم خویشان رسول را یعنی قایم مقام او را که متولی کار باشد از پس او از اقربا و قسمتی یتامی ایشان را
باشد و قسمتی مسکینان ایشان را و قسمی ابنای سبیل ایشان را خاص و این مذهب اهل البیت است و روایت از زین العابدین
و باقر ع اما از پس رسول ع سه سهم که سهم خدا و رسول و ذو القربی است خاص امام را باشد که نایب مناب رسول باشد
و از پس او انکه بجای او بود و سه سهم دیگر که سهم این نام بردگان است از یتامی و مساکین و ابناء سبیل هاشمی را باشد
بنزدیك اهل بیت ع و ایشان فرزندان علی باشند و عباس و جعفر و عقیل و چون تلخیص کنی دو گروه را باشد طالبیان را
و عباسیان را و از فرزندان عبدالمطلب کسی دیگر معقب نبوده است برای انکه حارثیان را و لهبیان را عقب نیست
اما مطلبه من اولاد عبد مناف بنزدیك اهل بیت ایشان را از خمس چیزی نرسد و بنزدیك بیشتر علما و شافعی گفت ایشان
نیز با بنی هاشم در این باب قسمت گیرند عبدالله عباس و ابرهیم و قتاده و عطا گفتند خمس به پنج قسمت کنند قسم خدا و
پیغمبر یکی کردند و بعضی دیگر گفتند بچهار قسمت کنند سهمی بنی هاشم را باشد و سه سهم مسکینان و ابنای سبیل
مسلمانان را علی العموم و این مذهب شافعی است و اهل عراق گفتند ابو حنیفه و اصحابش و ابن ابی لیلی و ابن
سرم خمس بچهار قسمت کنند آن سه سهم که سهم خدا و رسول و ذی القربی باشد آن یك سهم قسمت است برای انکه
صحابه در عهد خود صرف آن در سلاح و کراع غازیان کردند و سه قسم باین موسومان من الناس و مالك را مذهب
آنست که علی ما ذکره الله جز که متصرف امام باشد بحسب مصلحت قسمت می کنند و این قریب است بمذهب ما و ابو العالیه
گفت و او مردی است صالح از تابعین بر شش سهم قسمت کنند چنانکه خدای فرمود جز که او گفت سهم خدا
کعبه را باشد و تأویل چنین کرد . فان لله خمسه ای لبیت الله علی حذف المضاف واقامة المضاف الیه مقامه و ما نیز همین
طریقه گفتیم جز انکه گفتیم . لرسول الله ولذی القربی . عبدالله عباس و مجاهد گفتند ذی القربی بنو هاشمند و
این مذهب ماست و روایة اهل البیت و حسن و قتاده سهم خدا و رسول و ذو القربی امام را باشد که قایم مقام پیغمبر باشد
و این در معنی مثل مذهب ماست و جبیر بن مطعم خبری روایت کرد که فرزندان هاشم و مطلب را باشد و آن اختیار
شافعی است و بنزدیك ما خمس واجب باشد بیرون کردن از بیست و پنج چیز غنیمت که در سرای حرب باشد و در
ارباح تجارات و زراعات و مکاسب پس از انکه معونة او و عیال او از انجا بشود و هر چه بیرون آرند از جملهٔ معادن
از زر و سیم و آهن و روی و مس و برنج و ارزیز و نمك و نفط و کبریت و هر چه نام معدن بر او آید از زرنیخ و مومیا و کنز

از زر و درم و در و عنبر و انواع انچه بغوص از دریا بر آرند از مروارید و یاقوت و زمرد و بدخش و فیروزه و هر
مالی که حرام یا حلال آمیخته باشد و تمیز نتوان کردن نیز در این قسمت شود مالی که بمیراث باشد از کسی که کسب کرده
باشد از حلال و حرام و ایجمله آنست که بدست هر کس افتد آن را در عرف غنیمت خوانند برای انکه غنیمت نامی است
شامل هر فایده را که بمردم رسد و بعموم او استدلال توانکردن بر وجوب اخراج خمس از ایجمله برای انکه لفظ عموم
متناول است آنرا اما در حال ظهور امام و تمکن او از تصرف در انچه خواهد ازاین شش سهم بر او قسمت کنند یکی
قسمت او بر دارد که سهم خدا و رسول و ذو القربی باشد و سه سهم بمستحقان آن دهد از یتامی و مساکین و ابناء السبیل
بنی هاشم و اما در حال قصور دست امام از تصرف آن را که خمس واجب باشد در مالش آن سه قسمت جدا کنند و
بنهند برای امام اگر عمرش کناره شود وصایت کنند و وصی نیز وصایة کنند تا انکه که باو رسد و آن سه سهم دیگر
بخشد میان این سه گروه و بنزدیك ما این عوضی است که خدایتعالی نهاد آل محمد را و بنی هاشم را در ماها عوض انکه
ایشان را صیانت کرد از صدقات اموال و زکوة که آن غساله باشد تا آنچه بایشان رسد بر وجه اعزاز و اکرام بود و
تفسیر یتیم و مسکین و ابن السبیل پیش ازاین بر فته است فلا وجه لاعادته و گفته اند همه حیوان از قبل مادر یتیم اند مگر
آدمی که از قبل پدر یتیم باشد و ابن السبیل غریب منقطع باشد و اگرچه در شهر خود توانگر باشد وقوله . فأن .
در فتح أن دو وجه گفتند یکی انکه عطف است بر اول من قوله . انما غنمتم من شیء و دوم بحذف حرف الجر
والتقدیر فعلی ان لله خمسه و ما فی قوله ما غنمتم جزا است و فا بجواب شرط آمد وقوله . ان کنتم آمنتم بالله .
مورد او توبیخ و تقریع است چنانکه ما گوئیم نماز بر تو واجب است اگر مسلمانی نه آن است که بر
کافر واجب نیست مراد آن است که تو کافر میبرنی در ترك نماز . و ما انزلنا علی عبدنا . ما
موصوله است بمعنی الذی و آنچه ما انزله کردیم بر بندهٔ ما یعنی محمد ص و آن قران بود وقیل من الفتح والظفر و امداد
الملئکة یوم الفرقان روز فرقان یعنی روز بدر که خدای تعالی فرق کرد میان مؤمن و کافر و حق و باطل
و زجاج گفت روا باشد که . ان کنتم آمنتم بالله . تعلق دارد بقوله . فاعلموا ان الله مولیکم . بدانی که خدای
مولای شما است اگر بخدای ایمان داری و بانچه فرستاد روز بدر بر رسولش آن روز که آن دو جمع روی بهم آوردند و
متلاقی و متقابل شدند و آن روز آدینه بود هفدهم ماه رمضان سال دوم از هجرت رسول عم و آن روایت از صادق ابو
عبدالله جعفر بن محمد است عم . والله علی کل شیء قدیر . و خدای بر همه چیز قادر است پس عاجز نباشد از جزای
هر کس بر وجه و وفق استحقاق بدادن . اذ انتم بالعدوة الدنیا . ابن کثیر و ابو عمرو عدوه خواند بکسر عین و باقی
قراء عدوه بضم عین و هما لغتان قال الراعی فی الکسر . وعینان حمر ما قیهما . کما نظر العدوة الجوزر . وقال اوس بن
حجر فی الضمة . وفارس لا یحل الحی عدوة . ولوا سراعا و ماهموا باقبال . و عدوه کنارهٔ رود باشد و عدو تا الوادی
شفیر او و جانبا او برای انکه از رود گذشته باشد و تعدی کرده کناره بود . فالعدوة والعدوة من العدو الذی هو
التعدی . و بصریان گفتند کسر بیشتر است و احمد بن یحیی گفت ضم بیشتر است و گروهی گفتند متساویند
و دنیا تأنیث ادون باشد و قصوی تأنیث اقصی باشد و فعلی تأنیث افعل تفضیل باشد حق تعالی گفت یاد کنی که شما بکنارهٔ
وادی بودی انکه بمدینه نزدیکتر بود و ایشان یعنی مشرکان بکنارهٔ دیگر از مدینه دورتر بود و گفته اند از مکه دورتر
یعنی شما بخانهٔ خود نزدیکتر بودی و قریش از خانهٔ خود دورتر . والرکب اسفل منکم . و شتر نشینان یعنی ابو سفیان و
کاروان فروتر از شما بودند بساحل دریا و تقدیر آنست که . والرکب فی مکان اسفل منکم . صفت موصوفی محذوف است
و برای آن مفتوح است که لاینصرف است رسول عم باعلی الوادی فرود آمده بود و مشرکان باسفل الوادی و ابو سفیان

کاروان را بکنارهٔ دریا برد تا بمکه آورد . ولو تواعدتم لاختلفتم فی المیعاد . و اگر شما بایکدیگر یعنی
مسلمانان را و مشرکان را بایکدیگر میعادی بودی ممکن بودی که راست نیامدی و مختلف شدی ولکن
خدای تعالی این التقا و این کار باتفاق راست بر آورد بی تواعد و بی انکه شما را وعدی و میعادی بود
ولیکن تا خدای تعالی کاری که کردنی بود قضا کند و تمام کند و از پیش ببرد محمد ابن اسحق گفت معنی
آن است که اگر میان شما میعادی بودی ممکن بودی که آن میعاد مختلف شدی از جهة شما چون بشنیدی خبر کثرت
ایشان و قلت شما و سازوابهت ایشان و بی سازی شما ولیکن خدایتعالی باتفاق نیك از لطف و کرمش آن کار بر آورد تا
کاری که کردنی بود کرده شود و اصل القضاء الاتمام ومنه قوله تعالی . فمنهم من قضی نحبه . ای اتم وقولهم قضیت الامر
وانقضی ای اتممته فتم وقوله . فوکزه موسی فقضی علیه . ای قضی علیه اجله و عمره عمر بر او بسر آورد و معنی آیة مطابق
معنی قول الشاعر است چنانکه گفت . جرت الریاح علی رسوم دیارهم . فکانما کانوا علی میعاد . و مراد بکار کردنی
فتح و ظفر مسلمانان بود برای اعزاز دین و اذلال کفر و خزی و خذلان کافران بقتل و اسر انکه باز نمود که انچه
کردیم نه بظلم کردیم بحجت کردیم و بعد اظهار معجزات و دلالات و ابراز حجج و بینات و انزال آیات محکمات تا هر که
هلاك شود از سر حجت هلاك شود و هر که زنده ماند از سر حجت زنده ماند نافع خواند و ابو بکر عن عاصم و ابن کثیر
فی روایة البزی و شبد حیی باظهار دو یا و باقی قرا با دغام خوانند مؤمن را حقتعالی بمنزلة زنده کرد و کافر را بمنزلت هالك
برای انکه مال این با حیوة است و مال آن با هلاك . وانه لسمیع علیم . و خدایتعالی شنوا و دانا است باقوال و احوال ایشان
اذ یریکهم الله فی منامك قلیلا . و یاد کن ای محمد چون خدای تعالی ایشان را بتو نمود در خواب اندك گفتند پیش از
آن رسول عم در خواب دید که قریش با او کارزار میکردند بعدد اندك او اصحاب را خبر داد دل خوش و قوی دل
شدند و قولی دگر آنست که موضع منامك ای فی عینك در جای خواب تو یعنی در چشم تو خدای تعالی بچشم رسول
ایشان را قلیل کرد انکه گفت . ولو اریکهم کثیرا . و اگر ایشان را بسیاری باتو نمودی . لفشلتم . بددل و ضعیف
شدی مان و منازعت و خصومت کردی بایکدیگر ولکن خدای تعالی سلامت داد شما را از این آفت یعنی آفت منازعه که
او عالم است باسرار دلها و اسرار دلها را ذات الصدور خواند برای انکه در دل باشند پاینداری که خداوندان دل اندو
پیش از این حد نوم گفته ایم که سهوی باشد که بیشتر احساس باو زایل شود و گفته اند سهوی باشد باستر خاء اعضاء بی
بیماری و اذ یریکموهم . و نیز یاد کن چون بشما نمود ایشان را بوقت ملاقات و مقابله در چشمهاتان اندك و شما را نیز
در چشم ایشان اندك کرد و حکمت در این آن بود تا مسلمانان در فصل اول که ایشان را اندك بینند بددل نشوند و قوی
دل باشند مقاتل گفت برای آن بود که رسول عم ایشان را در خواب دید که اندك بودند باصحابه بگفت خدای تعالی
نخواست که خواب رسول عم خلاف شود عبدالله مسعود گفت در چشم ما چنان آمدند که من گفتم یکی را از جملهٔ
ما که اینان همانا هفتاد مرد باشند گفت بانصد مرد . ویقللکم فی اعینهم . و شما را در چشم ایشان اندك کرد تا آلت و
ساز نکنند و جد و جهد و مبالغه نکنند و تواکل و تخاذل کنند تا سبب ظفر مسلمانان باشد و خذلان ایشان سدی گفت
چنان اندك آمدند مسلمانان در چشم کافران که یکی از ایشان گفت بیای تا برگردیم که کاروان بسلامت برفت
ابو جهل گفت نرویم تا اینان را مستأصل نکنیم انکه گفت هیچکس سلاح برمگیری اینان را بدست گیر بگیری
و دستها ببندی تا با خود ببریم که برای اینان سلاح بر گرفتن گرانکند کلبی گفت برای آن بود تا هر یکی از دولشگر دلیر
شوند بر صاحبش تا خدای تعالی حکمی که خواست کردن بکند اگر گویند روا باشد که خدای تعالی ایشان را در چشم
بینندگان کم نماید بانکه ایشان می بینند نه این مؤدی بود بانکه او را که معنی بود تا و ثاقت بر خیزد بمشاهدات گوئیم

این دیدنی حقیقی نباشد وایشاز در دیدن وحرز استقصا نکرده باشند وروا باشد که مانعی بود اینجا از رؤیت چون
گرد وضباب واستتار بعضی به بعضی ونیز روا باشد که خدای تعالی قطع شعاع کند میان رائی وبعضی مرئیان بر
سبیل معجز واین جمله وجوه آن است که توجیه توان کرد در این باب تا ادآ نکنند باین فساد که گفتی . والی الله
ترجع الأمور . وباز گشت همهٔ کارها با خداست چون صدور باو باشد باز گشت باو باشد وملك همهٔ ملاك زایل شود
وحکم همهٔ حکام باطل حکم خاص اورا باشد در قیامت در جملهٔ کارها برای این گفت . والی الله ترجع الأمور
. وکلام در این معنی مستقصی رفته است در سورة البقره . یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الایة . ایزد تعالی در این آیه
امر کرد مؤمنان را که چون گروهی را از کافران بینند بر جای بایستند ونگریزند وپناه با خدای وذکر خدای
کنند ودعا وتضرع تا همانا فلاح وظفر باشد قتاده گفت حق تعالی بندگان را فرمود در حالی که بخود مشغول باشند
ذکر او کنند تا بدانند که رخصت نیست در هیچ حال که ذکر او رها کنند قوله . واطیعوا الله ورسوله . وگفت طاعت
خدای داری وفرمان پیغمبر بری ومنازعت ومخالفت وخصومت مکنی پس بددل وضعیف شوی . وتذهب ریحکم
. وبادتان بشود مجاهد گفت نصرکم مقاتل گفت حدتکم تیزی شما بشود وعطا گفت جلدکم سختی شما بشود یمان
گفت غلبتکم نضر بن شمیل گفت قلوبکم اخفش گفت دولتکم ابن زید گفت باد نصرت خواست که خدای تعالی
هیچ وقت نصرت نکرد مؤمنان را والا بادی فرستاد که خاك بر روی وچشم کافران ومنافقان کردی الا تری
قوله تعالی . فارسلنا الیهم ریحاً وجنوداً لم تروها وقوله عم نصرت بالصبا واهلك عاد بالدبور . ودر عرف
معروف است که چون کسی را کاری روان باشد گویند الریح له وتهب له الریح وبزبان ما گویند بادبادا وست وقال
عبید . کما حمیناك یوم النعف من شطب . والفضل للیوم من ریح ومن عدد وقال آخر . یا صاحبی الالاحی بالوادی
. الاعبید قعود بین اذواد . اتنظران قلیلاً ریث غفلتهم . ام تعدوان فان الریح للعادی . وقال آخر . اذا
هبت ریاحك فاغتنمها . فان الخافقات لها سکون . ولا تغفل عن الأحسان فیها . فلا تدری السکون متی
یکون . وقال آخر . رب ریح لأناس عصفت . ثم ان ابثت ان سکنت . وکذاك الدهر فی اطواره . قدم
زلت واخری ثبتت . وکذا الایام من عاداتها . انها مفسدة ما اصلحت . واصبروا ان الله مع الصابرین . صبر
کن که خدای با صابران است حق تعالی در این آیه مؤمنان را صبر وثبت وپای بر جای فرمود وترك منازعة واختلاف
چه هر کجا اختلاف افتاد رحمت برخاست . الا تری الی قوله عم . الجماعة رحمة والفرقة عذاب . مجاهد گفت
وهنی که روز احد پیدا شد نبود الا از جهة منازعة واختلاف . ولا تکونوا کالذین خرجوا من دیارهم بطراً . در
این آیه نهی کرد مؤمنان را از انکه چنان باشند که از کوه که برون آمدند نه برای خدای بل برای بطر وریاه ونصب بطراً
ورئاء بر مفعول له باشد وروا باشد که مصدر باشد در جای حال ای بطرین مرائین نه بینی که . ویصدون عن سبیل الله . که
عطف است براو در جای حال است وتقدیر آن است که . یبطرون ویرائون ویصدون . ونیز مردم را منع کنند
از راه خدا وایمان باو وجهاد در راه او مفسران گفتند مراد اهل مکه اند سبب نزول آیه آن بود که چون ابو سفیان
کاروان ببرد کس فرستاد باهل مکه که برگردی که کفایت شد وما کاروان بیاوردیم این جماعت قریش را بجحفه دیدند
گفتند ابو سفیان میگوید که برگردی که من کاروان بسلامت بیاوردم ابو جهل گفت لا والله که باز نگردم تا به بدر
روم وانجا موسم بود که هر وقت عرب انجا شدی تا انجا مقام کنیم وشتر کشیم وخمر خوریم ومطربان برای ما غنا
گویند ومردم را طعام دهیم ومهمان کنیم وعرب ذکر ما بشنوند وعزت ومنعت ما بدانند چون ببدر آمدند بجای
مهمانی وکشتن شتر خود را بکشتن دادند وبجای خمر کاس مرگ خوردند وبجای مطربان نوحه گران برایشان

نوحه کردند وبجای طمع عزت ومنعت ذلت وخواری یافتند حق تعالی گفت اهل مکه بر این وجه بیرون آمدند
شما که مؤمنانید بر این وجه بیرون مشوید وبطر خروج باشد از موجب شکر نعمت با کفرانش واصل اوشق باشد
ومنه البیطار وبیطار از انجا باشد که گوشت بشکافد به نیشتر ویقال بطر الأنسان یبطر بطراً وابطر فی الغنا ابطاراً و
ریاء اظهار کار نیکو باشد تا مردمان به بینند باانکه کار بد را پنهان کرده باشند وصد منع بود بعضی فرق کردند میان صد و
منع گفتند منع آن باشد که فعل باو متعذر بود وصد آن بود که دعوت کند با ترك فعل . والله بما یعملون محیط .
وخدای تعالی عالم است بانچه می کنند وعالمی او بان محیط است وروا بود که گویند قادر است بر ایشان از قبضهٔ قدرت
او بیرون نه اند پس بمنزلت آن است که محیط است بایشان . واذ زین لهم الشیطان اعمالهم گفت یاد کن چون بیاراست
ابلیس برای ایشان عملهای ایشان وسبب آن بود که بروایت عبد الله عباس ومحمد بن اسحق وسدی وکلبی
که قریش چون خواستند که از مکه بیرون آیند یاد آمد ایشان را که میان ایشان وبنی بکر بن عبد مناف بن کنانه کار
زاری بود وکینهٔ قدیم گفتند مباد که اینان مارا تعرض رسانند مارا دو فرقه باید شدن ودو خصم پیش آمد مارا با دو
گروه جنگ می باید کردن توقف کردند تا در این کار اندیشه کنند ابلیس بیامد بالشکر بر صورت سراقة بن مالك بن
جعشم الشاعر الکنانی المدلجی واو از جملهٔ اشراف ورؤساء کنانه بود وگفت قریش را . لا غالب لکم الیوم من
الناس . امروز از همهٔ آدمیان کس شمارا غالب نشود . وانی جار لکم . ومن همسایهٔ در پناه شمایم والجار
المجیر قال الشاعر . یا ظالمی انی تروم ظلامتی . والله من کل الحوادث جاری . ای مجیری چون ایشان این
بشنیدند گفتند ما از بنی کنانه ایمن شدیم پس سراقه بیرون آمد وروی ببدر نهادند وشیطان با ایشان بود در است
که دو لشکر روی بهم آوردند ومدد فرشتگان از آسمان در رسیدند ابلیس دنبال در کش گرفت . نکص علی عقبیه .
این عبارت باشد از رجوع والحرب او بگریخت گفت من بیزارم از شما که من آن می بینم که شما نمی بینید کلبی گفت
ابلیس دست در دست حارث هشام نهاده بود در صف مشرکان بر صورت سراقه چون فرشتگان را بدید دست
از دست بگرفت وپشت بهزیمت نهاد حارث گفت یا سراقه کجا میروی در مثل این حال شرم نداری که ما را رها کنی
گفت انچه من می بینم تو نمی بینی وهزیمت رفت وقوم بهزیمت او هزیمت کردند چون بامکه آمدند گفتند سبب هزیمت
سراقه بود ومردم را او هزیمت کرد خبر بسراقه رسید گفت شنیدم که شما که قریشید میگوئی که من سبب هزیمت
شما بودم بخدا که من از رفتن شما خبر نداشتم واز قتال شما وهزیمت شما بمن رسید من خود شمارا ندیدم
گفتند فلان روز نه تو آمدی ومارا وعدها دادی وغرور گفتی . لا غالب لکم الیوم من الناس وانی جار لکم . سوگند
خورد که من خبر از این ندارم چون جماعتی از ایشان پس از آن اسلام آوردند بدانستند که آن ابلیس بوده است واین
روایت باقر وصادق است علیهما السلام . قوله نکص علی عقبیه . ضحاك گفت ولی مدبراً نضر بن شمیل گفت
رجع القهقری قطرب وابان تغلب گفتند که هم از آن راه که آمد برفت قال الشاعر . نکصتم علی اعقابکم یوم جئتم
. تزجون انفال الخمیس العرمرم . وقال عبد الله بن رواحه فلما رأیتم رسول الله نکصتم وراکم عاربینا وقال زهیر .
هم یضربون حبك البیض اولحقوا . الاینکصون اذا ما استلحموا وحموا . انی اری ما لا ترون . حسن بصری گفت
جبرئیل را دید پیاده در پیش شتر حضرت رسول عم ایستاده وعنان او بدست ابلیس علیه اللعنه اورا بشناخت وبترسید
وبگریخت خلاف کردند در ظهور شیطان تا ایشان اورا بدیدند ابو علی گفت وجماعتی از متکلمان که خدای تعالی
صورت او بگردانید بمعجز رسول عم وتشدید تکلیف بر مکلفان وسبب خذلان کافران ونصرت مؤمنان واین
وجهی درست است وصحت این قول باقر وصادق علیهما السلام که از پیش برفت ابو القاسم بلخی وجماعتی دگر گفتند

بظهور نبود وسوسه بود وقول اول در اخبار ظاهرتر است وبعضی از انصار در مفاخر این روز میگفت بیت .
وتنسیر بدر اذ نزد وجوههم . جبریل تحت لوائنا ومحمد . قتاده ومحمد بن اسحق گفتند چون ابلیس گفت . انی
اری مالا ترون . راست گفت که او فرشتگان را می دید واین که گفت . انی اخاف الله . از خدا می ترسم دروغ
گفت ولکن بان بگریخت که دانست که او قوت ایشان ندارد وعادت او خود اینست که اصحاب خود را بهلک رساند
واو برگردد واز آن کار تبرا کند عطا گفت معنی آن است که گفت من می ترسم که خدا مرا هلاك كند در این
میانه با شما کلبی گفت معنی آن بود که گفت من جبرئیل را می بینم واز او آن دانم که شما ندانی از او می ترسم ترس
رسول مراد جبرئیلست خدای را ترس خدا خواند بعض دگر گفتند . انی اخاف الله علیکم . معنی آن است که من صدق
وعد خدای دانم والمعنی . انی اعلم من الله مالا تعلمون . بعضی دگر گفتند انی اخاف الله علیکم من از خدای میترسم بر
شما اگر تعسف این اقوال برای آن است تا دروغی با بلیس حواله نباشد دروغ از ابلیس مستبعد نیست گفتند نه بینی
که حق تعالی از او چه حکایت کرد فی قوله . ووعدتکم فاخلفتکم . واگر قایلان این اقوال این احتیاط در
حق پیغمبران وعصمت ایشان کردندی اولیتر بودی . والله شدید العقاب . این کلام خداست حکایت نیست از
کلام ابلیس خدای تعالی عقب این حکایت گفت خدای سخت عقوبت است سزاوار باشد که ابلیس وجز ابلیس از
او بترسند واز عقاب او وبعضی دگر از مفسران گفتند که این حکایت کلام شیطان است واین نسق کلام بماند راوی
خبر گوید طلحة بن عبید الله که رسول ع گفت هیچ روز شیطان از آن ذلیل تر وعاجزتر نباشد که روز عرفه وآن
برای آن بود که رحمت بیقیاس بیند که بگناهکاران امت من فرود می آید الا روز بدر که چون در نگرید جبرئیل را دید
که در پیش فرشتگان علیهم السلام می آمد آن روز بغایت ذلیل شد . نکص علی عقبیه وقال انی بریء منکم انی اری مالا
ترون الایة اذ یقول المنافقون . روا بود که عامل در اذ دو چیز بود یکی ذلك اذ یقول ای کان ذلك ووقع ذلك وقت
قول المنافقین ووجه دیگر آنکه اذکر یاد کن ای محمد چون گفتند منافقان وآنان که در دل ایشان بیماری بود یعنی
شك وشرك ونفاق وانجماعتی بودند از منافقان در مکه که یقین نبود ایشان را با رسول ع هجرت نکردند بعلت آنکه
گفتند که خویشان ما را رها نمیکنند چون قریش ببدر رفتند با قریش ببدر آمدند چون قلت مسلمانان وکثرت کافران
دیدند شکشان زیاده شد بیکبارگی مرتد شدند وروی بقتال رسول ع نهادند وایشان جماعتی بودند منهم قیس ابن
الولید بن مغیره وابو قیس بن العاد بن المغیره والحارث بن ربیعه الاسود بن المطلب وعلی بن امیه بن خلف والعاص
بن منبة بن الحجاج والولید بن عتبه وعمرو بن امنه چون در میان معرکه افتادند فرشتگان بر روی وپشت ایشان میزدند
فذلك قوله ولو تری اذ یتوفی الذین کفروا الملائکة یضربون وجوههم وادبارهم غر هؤلاء دینهم . میگفتند در آن
حال که ببدر حاضر آمدند که بفریفته است ومغرور بکرده ایشان را یعنی مؤمنان را واصحابهٔ رسول را دینشان و
غرور واظهار نصیحت باشد با آنکه غش در دل دارد آنگه حق تعالی گفت رداً علیهم . ومن یتوکل علی الله ،
هر که بر خدای توکل کند واعتماد خدای تعالی عزیز است وغالب وقاهر هیچ چیز او را غالب نباشد وحکیم است این
قهر جز بحکمت نکند آنگه گفت بر سبیل تعجب ولو تری اگر تو به بینی ای محمد . اذ یتوفی الذین کفروا الملئکة .
آن وقت وآن حال که فرشتگان جان آن کافران بر میداشتند . یضربون وجوههم . در جای حال است وبیان
کردیم که توفی واستیفا تمام بستدن باشد وایفا تمام بدادن در آن حال بر رویها وپشتهای ایشان میزدند واین
کنایت باشد عن جمیع الجسد ای ماقبل منهم وما ادبر واین قول سعید جبیر است ومجاهد وابن جریج عبد الله
عباس گفت مشرکان چون روی بمسلمانان کردند مسلمانان تیغ بر رویهاء ایشان میزدند وچون پشت بهزیمت

دادندی فرشتگان در ایشان رسیدندی وپشتهاء ایشان بمقامع وسیاط میزدندی حسن بصری روایت کرد که مردی
گفت یا رسول الله من بر پشت ابو جهل اثر ضرب تازیانه دیدم گفت ذاك ضرب الملائکة آن ضرب فرشتگان بود
حسین بن الفضل گفت ضرب الوجوه عقوبت کفرشان بود وضرب الادبار عقوبت معصیتشان بود وذوقوا ای و
یقولون لهم ذوقوا ومی گفتند ایشان را یعنی فرشتگان کافران را بچشی عذاب الحریق عذاب دوزخ سوزنده و
فعیل بمعنی فاعل است ای النار المحرقة این در آخرت باشد حسن بصری گفت این حربه دوزخ بود در بعضی تفاسیر
آمد که فرشتگان مقامع آهنین داشتند هر گه که بر ایشان زدند از جراحات ایشان آتش بر افروختی فذلك قوله وذوقوا
عذاب الحریق وذوق کنایت باشد از مقاسات ومکابده قال الشاعر . فذوقوا کما ذقنا عذاب الحجر ، من الغیظ
فی اکباد نا والتحرر . وذوق در جای امتحان واختبار استعمال کنند یقول العرب ارکب هذا الفرس وذقه
یقال جربت فلاناً وذقت طعمه ویقال کلمت فلاناً فذقت ماعنده قال الشماخ فی وصف قوس . فذاق فاعطه
من اللین جانباً ، کفی ولها ان یعرق السهم حاجر . واصل او ذوق بدهن است وهو ادراك الطعم باللهوات
واللسان وجواب لو محذوف است لدلالة الکلام علیه ومثله لو رایت فلاناً والسیاط تأخذه والتقدیر لرایت منظراً
هایلا وحذف بلیغ تر است ایجاز ذکر برای آنکه با حذف وجوه بسیار مظنون باشد وباذکر یك وجه قوله . ذلك
بما قدمت ایدیکم . ذلك اشارت است بعذاب که دیدند وچشیدند بظلم نیست بل بما قدمت بآن است که دستهاء شما تقدیم کرد
واضافه فعل بآلت برای تحقیق اضافه فعلست برای آنکه محال است که کسی فعل کند بآلت غیری وعلی هذا قولهم یداك
اوکتا وفوك نفخ مجاز است وما موصوله است یعنی الذی وشاید که مصدری باشد ای ذلك بتقدیم ایدیکم افعالها و
معاصیها . وان الله لیس بظلام للعبید . واو عطف است ومعنی آن است که وبان الله ونیز برای آنکه خدای
تعالی بیدادگر نیست بر بندگان برای آنکه جزای عمل دادن بر وفق استحقاق عدل باشد وظلم نبود یعنی تا بدانی که
خدای تعالی با اینکه کرد با ایشان بر ایشان ظلم نکرد : قال الله ،

كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ
چون عادت آل فرعون وآنانکه از پیش ایشان بودند کافر شدند به آیتهای خدا پس گرفت ایشانرا خدا بگناهانشان بدرستیکه خدا توانای
شَدِيدُ الْعِقَابِ * ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلٰى قَوْمٍ حَتّٰى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ
سخت انتقام است این بسبب آنست که خدا نیست تغییر دهنده نعمتی را که انعام کرد آنرا بر گروه تا دمی که تغییر دهند آنچه بخودشان است و
اَنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
بدرستیکه خدا شنونده داناست چون عادت آل فرعون وآنانکه از پیش ایشان بودند تکذیب کردند به آیتهای پروردگارشان پس هلاك کردیمشان
بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ * اِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللّٰهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ
بگناهانشان وغرق کردیم آل فرعون را وهمیشه بودند ستمکاران بدرستیکه بدترین جنبندگان نزد خدا آنانند که کافر شدند پس ایشان
لَا يُؤْمِنُونَ * اَلَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ * فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ
نمیگروند آنانکه عهد گرفتی از ایشان پس شکستند پیمانشانرا در هر مرتبه وایشان پرهیز نمیکنند پس اگر دریابی ایشانرا
فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ * وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ اِلَيْهِمْ عَلٰى
در جنگ پس رمیده کن بسبب قتل ایشان هر که در پشت ایشان است تا شاید ایشان پند گیرند واگر بترسی البته از گروهی خیانتی بیفکن بسوی ایشان بر
سَوَاءٍ اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ * وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا اِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ * وَأَعِدُّوا لَهُمْ
مساوات بدرستیکه خدا دوست ندارد خیانتکارانرا ونه پندارند آنانکه کافر شدند پیشی گرفتند بدرستیکه ایشان عاجز نمیکنند وآماده کنید برای ایشان

مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللّٰهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا
آنچه توانید ازتوانائی واسباب حرب وازاسباب بسته بترسانید باین استعداد دشمنان خدا ودشمنان خودتانرا ودیکرانرا ازجزایشان
تَعْلَمُونَهُمُ اللّٰهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ۞ وَإِنْ
نمیدانید شماایشانرا خدامیداندایشانرا وآنچه نفقه کنید ازچیزی درراه خدا تمام کرده بسوی شماوشماستم دیده نشوید واکر
جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۞ وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ
میل کنند بصلح پس میل بصلح نما وتوکل کن برخدا بدرستیکه اوشنونده وداناست واکربخواهنداینکه بفریبندتورا پس بدرستیکه
حَسْبَكَ اللّٰهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ
بس است تورا خدااوست انکه قوت دادتورا بیاری اووبکروندکان والفت دادمیان دلهایشان اکرنفقه میکردی آنچه درزمین است
جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۞ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللّٰهُ وَ
همکی را الفت نمیدادی میان دلهای ایشان ولیکن خداالفت دادمیانشان بدرستیکه اوغالب درست کرداراست ای پیغمبر بس است تورا خداو
مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ
هرکه پیروی کرد تورا ازکروندکان ای پیغمبر تحریض کن مؤمنانرا برجنک کفار اکرباشد ازشما بیست تن
صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۞
صبرکنندکان غالب شوند دویست نفررا واکرباشدازشماصدنفر غالب شوندبرهزارنفر ازآنانکه کافرشدند بانکه ایشان کروهی اندکه نمی فهمند
الْآنَ خَفَّفَ اللّٰهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ
اکنون سبک کردانید خداازشماودانست اینکه درشماسستی است واکربوده باشد ازشماصدنفرصبرکننده غالب شوندبردویست نفرواکربوده باشد
مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللّٰهِ وَاللّٰهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۞
ازشما هزارنفر غالب شوند بردوهزارنفر بفرمان خدا وخدا باصبرکنندکان است

کدأب آل فرعون الایة . محل کاف رفع است بانکه مبتداست وتقدیر آن است دأبهم کدأب آل فرعون ای عادتهم مثل عادة آل فرعون ودأب عادت طریقه باشد یقال ماذاك دأبه ودینه ودیدنه ای عادته وطریقته عبدالله عباس گفت کفعل آل فرعون ضحاك گفت کصنعهم مجاهد وعطا گفتند کسنتهم یمان گفت کمثالهم یعنی باهل بدرهمان کردند که بال فرعون کردند ازعذاب ونکال کسائی گفت کشأن آل فرعون چنانکه ایشان کفر آوردند وجحود کردند اینان همان کردند اخفش ومورخ گفتند کعادة آل فرعون وقال حراس بن زمیر العامری . وما زال ذاك الدأب حتى تخاذلت . هوازن وارفضت سليم وعامر . وآل فرعون قوم او واهل دین او بودند برای آن آل خواند ایشان را که . امر هم کان یؤل الیه ای یرجع من آل اذا رجع وگفته اند آل اهل باشد ها را بدل کردند بالف واین ازجملهٔ ابدال است . والذین من قبلهم . وآنان که پیش ایشان بودند ازجملهٔ کافران بآیات خدای کافر شدند . فاخذهم الله بذنوبهم . بگرفت خدای تعالی ایشان را بگناهانشان چنانکه اینان را بگناهان اینان که خدای تعالی قادراست وسخت عقوبت . ذلك بان الله لم یك مغیراً . ذلك اشارت است بان عذاب وزحمت که فرمود باقریش درغزات بدر ذلك اشارت باشد بدور تر وذاك بنزدیکتر سبب آن بود که خدای تعالی هیچ نعمت که برقومی کرده باشد بنگرداند وبزحمت بدل نکند مگر انکه ایشان بگردانند ازنیت وفعل کلبی گفت اهل مکه را خواست که ایشان را نعمت چنین فرمود که . اطعمهم من جوع وآمنهم من خوف . ومحمد صلی الله علیه وآله بایشان فرستاد وشکر آن نعمت نکردند وبکفران بدل کردند لاجرم خدایتعالی نعمت برایشان بگردانید

وبعذاب بدل کرد سدی گفت نعمت محمد است ؑ که خدایتعالی او را باهل مکه فرستاد قدرش ندانستند وشکر نکردند تا خدایتعالی او را نقل فرمود بامدینه ذلك در محل رفع است بابتداء وبان الله در جای خبر او است خبر بر حقیقت محذوف است وتقدیر آن است که ذلك واقع کائن بأن الله لم یك . نون در حال جزم از کان بیفکنند واخوات او چون صان یصون وخان یخون نیفکنند برای کثرت استعمال را وبرای انکه کان از امهات افعال است چون کان بمعنی وقع وحدث باشد وهیچ فعل نبود والا دراو معنی وقوع وحدوث باشد نه بینی که قام وقعد واکل وشرب را معنی آنست که حدث قیام وقعود واکل وشرب ودیگر افعال چنین نیست برای این گویند لم یك ونگویند لم یص ولم یخ لم یصن ولم یخن . حتی یغیروا ما بانفسهم . خدایتعالی در این آیه بیان عدل خود بر همه مجبران وقدریان گفت من خدایم که نعمتی که مبتدا کرده باشم بر سبیل تفضل با بندگان خود روا ندارم که آن نعمت بر ایشان بگردانم وبدل کنم تا انگه که ایشان حال بر خود بگردانند وبجای شکر نعمت کفران کنند وبجای اعتراف جحود وآن خدائی که از کرم روا ندارد که ناواجب ونامستحق از بنده بگرداند الا عند جحود وکفر او که از او باشد کی روا دارد که بنده را بگناه ناکرده یا بفعلی که آفریدهٔ او باشد یا بچیزی که بنده را در آن صنعی نباشد بگیرد وعقوبت کند واین آیه دلیل عدل و فضل او است . وقد تعالی عن الظلم علواً کبیراً وان الله سمیع علیم . وخدای شنوا وداناست . کدأب آل فرعون والذین من قبلهم کذبوا بایات ربهم . چون عادت وطریقت وصنع آل فرعون وآنان که پیش او بودند که آیات ما را تکذیب کردند از انواع کفار ما ایشان را هلاك کردیم بگناهانشان بهری را باب وبهری را باتش وبهری را بخسف و بهری را بمسخ وبهری را بمسخ وبهری را برجفه وبهری را بباد وبهری را بصیحه وبهری را بتیغ . واغرقنا آل فرعون . وآل فرعون را غرق کردیم . وکل کانوا ظالمین . وهمه ظلم وبیداد کرده بودند واین آیه نیز دلیل عدل است دو جای یکی انکه گفت . فاهلکناهم بذنوبهم . ما ایشان را بگناه ایشان هلاك کردیم واین جزا بر عملی باشد وعقاب باستحقاق ودیگر . وکل کانوا ظالمین . گفت همه ظالم بودند چون خدایتعالی نفی ظلم از خود کرد وحوالت بکافران کرد وظالمان ایشان کافر تر وظالمتر ان بود که از ایشان نفی کند وبخدای حواله کند . ان شر الدواب . شر نقیض الخیر بود وگفته اند شر هر ضرری باشد اشررت الشیء اظهرته ومنه شرر النار برای انکه شرر آتش چون از او میجهد ظاهر میشود ومنه قول الشاعر . وحتی اشرت بالاکف المصاحف . ای اظهرت ونشرت حقتعالی گفت بدترین جانوران کافرانند ورای آن دواب خواند ایشانرا که ایشان بمثابهٔ چهار پایانند وقوله . اولئك کالانعام بل هم اضل . انکه خبر داد که ایشان ایمان نیارند تا رسول ؑ توقع نکند وطمع از ایمان ببرد ودل خود در بند ندارد . الذین عاهدت منهم ، آنان که تو با ایشان عهد کردی از جملهٔ این کافران وپس عهد تو شکستند هر باری واز خدای نمی ترسیدند در نقض عهد مفسران گفتند آیت در بنی قریظه آمد که با رسول ؑ عهد کردند که با او قتال نکنند وکس را بر او یاری ندهند وعهد او بشکستند یکبار ومشرکان مکه را یاری دادند بسلاح چون رسول ؑ کس فرستاد بایشان وملامت کرد ایشان را ایشان گفتند ما را فراموش شد دیگر باره عهد بشکستند روز خندق بمکه آمدند وبا مشرکان همدست شدند وبا رسول ؑ کارزار کردند خدایتعالی گفت . ثم ینقضون عهدهم فی کل مرة . انکه حق تعالی گفت . واما تثقفنهم فی الحرب . اگر ایشانرا در کارزار بیابی وملاقات باشد تو را با ایشان وبدست توافتند . فشرد بهم من خلفهم ، عبدالله عباس گفت نکل بهم من خلفهم ایشان را بنکال دیگران کن سعید جبیر گفت انذر بهم بایشان بترسان آنان را که از پس ایشان باشند قتاده گفت عظ بهم من سواهم ایشانرا وعظ دیگران کن بعضی دگر گفتند فرق بهم پراکن بر ایشان کاری کن که دیگران از تو پراکنده شوند وبگریزند عطا گفت اثخن

فیهم القتل قتل در ایشان شایع کن تا دیگران عبرت گیرند قبطی گفت اسمع بهم بشنوان بایشان یعنی کاری کن با ایشان که باز گویند وانشد . اطوّف فی الاباطح کل یوم. مخافة ان یشرد بی حکیم ، وتشرید تطرید باشد وتفریق وتبدید و ناقة شرود ای نفور و عبدالله مسعود بذال معجم خواند و گفتند معنی یکی باشد و قطرب گفت بذال تنکیل وبدال تطرید وتفریق من خلفهم آنان را که از پس ایشان آیند واعمش درشاذ خواند فشرد بهم من خلفهم بر انکه حرف جر باشد ومفعول از کلام محذوف والمعنی شرد اعداك من خلفهم لعلهم یذکرون تا باشد اندیشه کنند ونقض عهد نکنند واما تخافن واگر ترسی تو یا محمد وجه خوف گفتیم وباز نمودیم که از باب ظن است اگر گمان بری و گفته اند این ظن بمعنی علم است وفعل مضارع را بانون تأکید بنا کنند بر فتح که قومی خیانتی کنند از نقض عهد بامارتی که بر ابتدا باشد چنانکه بنو قریظه و خیانت نقض عهد باشد وآنچه ایمن کرده باشد او را بر آن یقال خانه یخونه خوناً وخیانة واختانه ایضاً وخونه اذا نسبه الی الخیانة فانبذ الیهم عهد ایشان با ایشان انداز و نبذ انداختن بود ومنه النبیذ فعیل بمعنی مفعول لأنه ینبذ فی الحب وقال نبذ ذلك فعلا اخلقت من معالکا علی سواء برابری در او دو قول گفتند یکی انکه علی استواء تا ایشان نیز دانند که تو بر حرب ایشانی نه گمان برند که تو بر عهدی و تو بر حرب باشی انگه ساز نکنند واین مانند غدری باشد واین سویت در علم باشد یعنی تا ایشان از تو آن دانند که تو از ایشان دانی بر سویت و قول دگر آنست که علی سواء ای علی عدل قال الراجز . فاضرب وجوه الغر والأعداء . حتی یجیبوك الی السواء . ای الی العدل ومیان کار را سوا گویند لأستوائه الی الطرفین وقال الله تعالی فی سواء الجحیم ای فی وسطها قال حسان . یاویح انصار النبی ورهطه . بعد المغیب فی سواء الملحد. ای فی وسط الملحد وسوی وسوی لغتان فی السواء قال الله تعالی مکاناً سوی ای وسطا بیننا وبینکم وقال وجدنا آبائنا کان حل ببلدة . سوی بین قیس قیس عیلان والفزر . ولیند مسلم گفت . علی مهل براهستگی واین در لغت عرب معروف نیست اگر گویند چگونه روا باشد که نقض عهد کند رسول م بر ظن و خوف گوئیم بر قول انکه ظن را بعلم تفسیر کرد این سؤال لازم نیاید و بر قول انکه گفت ظن لابد ظنی باشد عن امارة صحیحة وآنچه راجع باشد بامنافع ومضار ظن قایم مقام علم باشد در او چون از ایشان فعلی بینند که دلیل نقض عهد و خیانت کند تا امارت آن باشد روا بود او را وجز او را نبذ عهد کردن عقلاً وشرعاً . ان الله لا یحب الخائنین . که خدایتعالی خیانت کنندگان را دوست ندارد و مرید نفع و ثواب ایشان نباشد چه ایشان مستحق عقاب اند واین آیه هم در بنی قریظه فرود آمد واقدی گفت در بنی قینقاع آمد و باین آیه رسول م بر حصن ایشان رفت و با ایشان قتال کرد . ولا تحسبن الذین کفروا سبقوا ، ابن عامر وحمزه وحفص وابو جعفر خواندند ولا یحسبن بیا واو محتمل باشد سه وجه را یکی انکه مسند باشد بالذین والذین فاعل او باشد ومفعول او مقدر باشد ای لا یحسبن الذین کفروا انفسهم سابقین لنا همانا کافران نه پندارند خود را که مارا سبق برند و وجهی دیگر در او آنست که فاعل در او مضمر باشد وتقدیر آن بود که لا یحسبن النبی والمؤمنون الکافرین سابقین لنا فاعل مقدر باشد و کافرین مفعول اول و سابقین مفعول دوم وجهی دیگر آنست که ان تقدیر کنند وهی ان المخففه من الثقیله وتقدیر ان باشد ولا یحسبن الذین کفروا ان سبقوا ای انهم سبقونا وهرکجا ان با اسم وخبر در جای مفعول حسب واخوات او افتد قایم مقام هر دو مفعول او باشد یقول حسبت ان زیداً منطلق والمعنی حسبت زیداً منطلقاً ومثله قوله . الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا . وباقی قرا تحسبن خواندند بتا خطاباً للنبی صلی الله علیه وآله والذین مفعول اول باشد سبقوا مفعول دوم گفت مپندار و گمان مبر که آنان که کافر شدند مرا سبق توانند بردن یا از من بتوانند گریختن ومفعول محذوف است لدلالة الکلام علیه والتقدیر سبقوا الله ومثله فی اللفظ والمعنی قوله . ام حسب الذین یعملون السیئات ان

یسبقونا ساء ما یحکمون انهم لا یعجزون . جمله قراء انهم خواندند بکسر همزه علی الأبتداء والاستیناف واهل شام خواندند انهم بفتح همزه و گفتند لا صله است وتقدیر آن باشد انهم یعجزون الله وانّ بدل سبقوا باشد ای لا یحسبن الکافرین سابقین الله معجزین له ومورد آیة تهدید و وعید است گفت گمان مبر که این کافران پیش من بشوند یا مرا عاجز کنند یا از قبضهٔ قدرت من بیرون روند بل اسیر و گرفتهٔ من اند و در ملك و ملك منند و از من فایت نماند هرگه که خواهم ایشان را گرفتار توانم کرد وجزا داد ایشان را بر وفق عمل ایشان وحسبان ظن باشد وحسبان حساب باشد یقال حسبت الشیء احسبه حساباً وحسباناً ومحسبة حسن بصری گفت لا یعجزون ای لا یفوتون الله از خدای بفایت نباشند انگه مؤمنان را گفت . واعدوا لهم ما استطعتم . ساز کنی برای ایشان از آلات کارزار انچه بتوانی وآنچه حاجت باشد بان در کارزار واستطاعة معنی باشد که جوارح باو منطاوع باشد فعل را با زوال موانع واصل او طاعت باشد وقوله من قوة قیل اراد من رمی ذکره الفراء ورواه عقبة بن عامر عن النبی م ذکر الطبری گفتند تیر انداختن است عکرمه گفت مراد حصنهاست . ومن رباط الخیل . گفته اند رباط بستن باشد خوار تر از عقد و رباط مرابطه باشد و رباط نام آن رسن باشد که اسب را باو ببندند و رباط مصدر بود اجرا کنند بر اسبان قال الشاعر . وان الرباط النکد من آل راحس . ابین فما یفلحن یوم رهان . ترهبون به عدو الله وعدوکم . که بان بترسانی دشمنان خدای را و دشمنان خود را والرهب والرهبة الخوف والارهاب والترهیب الاخافة والاسترهاب الرهب ایضاً . وآخرین من دونهم . وجماعتی دیگر را جز ایشان اندك تو ایشان را ندانی خدای داند ایشان را واین عطف است علی عدو الله وعدوکم و در انکه مراد با ایشان کیند پنج قول گفتند مجاهد گفت بنی قریظه اند سدی گفت اهل فارس اند حسن بصری و ابن زید گفتند منافقانند طبری گفت جنیانند جبائی گفت بر عموم است یعنی هر دشمنی که دشمنی او ندانی و خدای داند که او دشمن شماست وعلم بمعنی معرفت است قال الشاعر . فان الله یعلمنی ووهباً . وانا سوف یلقاه کلانا . و برای آن گفتیم که علم بمعنی معرفت است که متعدی است بیك مفعول . وما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوف الیکم . ماجزای است وانچه هزینه کنی از چیزی یعنی از مالی و چیز اینجا مال است فی سبیل الله در راه خدا . یوف الیکم . ثواب آن بشما تمام دهند و هیچ ظلمی و نقصانی نکنند شما را قوله . وان جنحوا للسلم فاجنح لها : واگر چنان باشد که این ناقضان عهد از بنی قریظه وجز ایشان میل کنند با صلح تو نیز میل کن با صلح وسلم وسلم لغتست در او و کسر قرائة ابو بکر است عن عاصم وفتح قرائت باقی قراء بفتح سین ولام هیچ مقری نخواند جز که لغت است ومعنی هر سه مسالمه ومصالحه باشد برای آن تأنیث کرد او را و گفت فاجنح لها وقال الشاعر فی السلم بمعنی المصالحه . امامل انی سلم لاهلك فاقبلی سلمی . ای صلحی وسلم سلف باشد وسلام استسلام باشد وسلم درختی است در بادیة الواحده سلمه والجنوح المیل یقال جنح الیه یجنح جنوحاً ومنه الجناح ای المیل الی الاثم ومنه الجناح کجناح الطیر لانه یمیل به الی جانب ودر آیة دلیل نیست بر انکه کفار چون صلح کنند رسول م را یا امام را واجب نیست اجابت کردن پس روا بود که مصلحت در خلاف صلح باشد و بر این وجه امر حمل نباید کردن بر وجوب اگر چه ظاهر او امر قرآن حمل باید کردن بر وجوب از این قاعده عدول باید کردن بدلیل و آن اجماع اهل البیت است یا باید گفتن آیه مخصوص است به بنی قریظه واین حکم مطرد نیست اعنی وجوب صلح در همهٔ طالبان صلح بل علی رأی النبی او الامام و بعضی مفسران گفتند آیت منسوخ است بقوله اقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم . و درست آنست که منسوخ نیست برای انکه آیه در حق مشرکان است واین آیه در حق اهل کتاب است بنی قریظه دگر انکه اقتلوا المشرکین در سنهٔ تسع فرود آمد و پس از آن با اهل نجران صلح

کردند ناسخ پیش از منسوخ فرود آمد و این هر دو معنی مانع باشد از نسخ و نسخ قول حسن بصری است و قتاده .
وتوکل علی الله . و توکل بر خدای کن و کار باو گذار . انه هو السمیع العلیم . خدای شنوا و داناست دعای دعا کنانرا
و عالم است بصلاح ایشان . وان یریدوا ان یخدعوک . و اگر خواهند تا بفریبند ترا بنو قریظه باظهار صلح و خدیعت
اظهار امری محبوب باشد برای حصول مراد خود بابطال خلاف آن و اصل او تباهی باشد من قول الشاعر .
طیب الریق اذا الریق خدع . ای فسد . فان حسبك الله . بس است ترا خدای یعنی دل از آن تنگ مکن و بنصرت ایشان
چشم مدار و از خذلان و خداع ایشان اندیشه مکن خدای تعالی ناصر تو بس باشد . هو الذی ایدك بنصره و بالمؤمنین .
او آن خداست که ترا قوة داد بنصرت و یاری خود و متابعت مؤمنان من الاید و هو القوة . والف بین قلوبهم .
و جمع کرد میان دلهاشان و اگر تو هرچه در زمین خرج کردی نتوانستی دلهاء ایشان را جمع کردن و لکن خدای
جمع کرد و الفت داد بیشتر مفسران گفتند مراد آن عداوت است که میان اوس و خزرج بود در وقعهٔ سمیرو
حاطب خدای تعالی ببرکهٔ رسول ص آن برداشت و از میان ایشان باسلام مودت پدید آورد و چون برادران شدند
چنانکه فرمود . فاصبحتم بنعمته اخوانا . و این قول باقر و صادق است علیهم السلام مجاهد گفت عام است در هر دو
دوست را که بایکدیگر الف باشد ایشان را آن الف و الفت از قبل خدای بود و مار ادر آن صنعتی نیست . انه عزیز
حکیم . او غالب است و محکم کار یا ایها النبی حسبك الله و من اتبعك من المؤمنین . انکه حق تعالی بر جمله رسولرا
علیه السلام تسلیه داد و تقویت دل باین آیه گفت از روی نصرت من ترا کفایتم و از مؤمنانی که پس روان تواند و
در تفسیر اهل البیت علیهم السلام آمد که مراد بایهٔ امیر المؤمنین علی است و ظواهر اخبار و سیر شاهد این قولست
برای انکه مستفاد آیهٔ نصرت است و آن نصرت که بعد الله تعالی رسول را و دین خدای را از امیر المؤمنین بود از کس
نبود بدیع نبود که آیهٔ خاص بود بدو و در معنی و اعراب من دو قول گفتند یکی انکه محل او رفع بود عطفاً علی اسم الله
تعالی و این اعراب را این معنی آید که گفتیم و قولی دیگر انکه محل او نصب است عطفاً علی محل الکاف و محله منصوب بوقوع
الفعل علیه و ان کان فی الظاهر مجرورا بالاضافة و التقدیر حسبك الله و حسب من اتبعك علی معنی یکفیك الله و یکفی من
اتبعك و مثله قوله . انا منجوك و اهلك قال الشاعر . اذا کانت الهیجاء و انشقت العصاء . فحسبك و الضحاك
سیف مهند . و این قول شعبی است و ابن زید و جمهور مفسران بر قول اواند . یا ایها النبی حرض المؤمنین علی القتال
. انکه خطاب کرد با رسول ص و او را فرمود تا حث کند و ترغیب فکند مؤمنان را بر قتال و کارزار و اصل کلمه
از حریض باشد و هو الهلاك یعنی حث کند او را و حمل بر کاری که اگر او خلاف آن کند نماید او را که او هلاك خواهد
شدن من قوله تعالی . حتی تکون حرضاً . ای هالکا و تفعیل بمعنی ازالت باشد ان یکن منکم ، کان تامه است
اینجا و المعنی ان یحصل و یوجد منکم . اگر از شما بیست مرد صابر باشد باید تا دویست مرد را غلبه کنند هر مردی
باده مرد و این در بدایت اسلام بود که مسلمانان عدد اندك بودند و گفته اند در روز بدر آمد و صبر حبس نفس باشد
از انچه نفس منازع آن بود و ضدش جزع باشد قال الشاعر . و ان تصبرا فالصبر خیر مغبة . و ان تجزعا فالامر
ماتریان . ذلك بانهم قوم لا یفقهون . این برای آن است که ایشان قومی اند که ندانند یعنی قتال که میکنند
بر جهالت و عمیا میکنند نه چون شما که بر بصیرت و امید بهشت میکنی و بعضی دیگر گفتند ایشان استحقاق
و ثواب نمیدانند بر انکه میکنند چنانکه شما دانی و هر دو قول متقارب است بمعنی و این آیه اگرچه ظاهر خبر است
معنی او امر است برای انکه آیه منسوخ الحکم است باتفاق و اگر خبر محض بودی نسخ در او نشدی دگر قوله
تعالی الان خفف الله عنکم . و تخفیف از مشقت تکلیف باشد چون مدتی بر آمد مسلمانان را عدد بسیار شد

خدای تعالی آیه فرستاد و فضل و کرم کرد و تخفیف آن تکلیف کرد و حکم آیهٔ اول باو منسوخ کرد و حکم آیهٔ اول
آن بود که مردی مسلمان از ده مرد کافر روی بگردانیدی فاسق بودی و مستحق ذم و عقاب خدای تعالی
تخفیف کرد و یاد آورد و گفت اکنون خدای تعالی سبك بکرد بر شما و دانست که در میان شما ضعیفانند اکنون
حکم آنستکه اگر از شما که مؤمنانی صد مرد باشند باید تا دویست مرد کافر را غلبه کنند و اگر هزار باشند باید تا دو هزار را غلبه
کنند بفرمان خدای این آیه بلا خلاف ناسخ است و رافع حکم آیهٔ اول را و این حکم ثابتست و مستقر و هر که امروز در
جهاد از دو کافر روی بگرداند او فاسق بود و مستحق ذم و عقاب . والله مع الصابرین . و خدای بمعنی نصرت
با صابران است یعنی آنانکه بر ثبات جهاد صبر کنند . قوله تعالی جل و علا .

ماکان لنبی ان یکون له اسری حتی یثخن فی الارض تریدون عرض الدنیا والله یرید الآخرة
نشاید مر پیغمبر را اینکه بوده باشد مر او را اسیران تا آنکه بسیاری کشد در زمین میخواهید مال دنیا را و خدا میخواهد آخرت را
والله عزیز حکیم * لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم * فکلوا مما غنمتم
و خدا غالب درست کردار است اگر نبود فرمانی از خدا که پیشی گرفت هر آینه رسیده شما را در آنچه گرفتید عذاب بزرگ پس بخورید از آنچه گرفتید
حلالا طیبا واتقوا الله ان الله غفور رحیم * یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری ان
پاکیزه را پاك و بترسید از خدا بدرستیکه خدا آمرزندهٔ مهربان است ای پیغمبر بگو مر کسانیرا که در دست شمایند از اسیران اگر
یعلم الله فی قلوبکم خیرا یؤتکم خیرا مما اخذ منکم ویغفر لکم والله غفور رحیم * وان
بداند خدا در دلهای شما نیکی را میدهد شما را نیکی از آنچه گرفته از شما و می آمرزد مر شما را و خدا آمرزندهٔ مهربان است و اگر
یریدوا خیانتك فقد خانوا الله من قبل فامکن منهم والله علیم حکیم * ان الذین آمنوا و
خواهند خیانت کردن ترا پس بتحقیق که خیانت کردند خدا را از پیش پس مسلط کرد ترا بر ایشان و خدا دانای درست کردار است بدرستیکه آنانکه گرویدند
هاجروا وجاهدوا باموالهم وانفسهم فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئك بعضهم
و هجرت نمودند و کارزار کردند بمالهای ایشان و نفسهای ایشان در راه خدا و آنانکه جا دادند و یاری کردند آنها بعض ایشان
اولیاء بعض والذین آمنوا ولم یهاجروا ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا وان
دوستان بعضی اند و آنانکه ایمان آوردند و هجرت نکردند نیست برای شما از دوستی ایشان از چیزی تا آنکه هجرت کنند و اگر
استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم وبینهم میثاق والله بما تعملون
طلب یاری کنند شما را در دین پس بر شماست یاری کردن مگر بر قومیکه میان شما و میان ایشان پیمان است و خدا بانچه میکنید
بصیر * والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض وفساد کبیر *
بیناست و آنانکه کافر شدند پارهٔ ایشان دوستان پارهٔ اند اگر نکنید او را حاصل شود فتنه در زمین و فساد بزرگ
والذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله والذین آووا ونصروا اولئك هم المؤمنون
و آنانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و کارزار کردند در راه خدا و آنانکه جا دادند و یاری کردند آنها ایشانند گروندگان
حقا لهم مغفرة ورزق کریم * والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا معکم فاولئك
راست است مر ایشانرا آمرزش و روزی نیکو و آنانکه ایمان آوردند از بعد و هجرت کردند و کارزار کردند با شما پس آنها
منکم واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله ان الله بکل شیء علیم *
از شمایند و خداوندان خویشیها بعض ایشان سزاوارترند ببعضی در کتاب خدا بدرستیکه خدا بهر چیزی داناست

قوله تعالى ماکان لنبی ان یکون له اسری الایة. عبدالله مسعود گفت سبب نزول آیه آن بود که چون روز بدر اسیران بدر را آوردند رسول ع در حق ایشان با صحابه مشورت کرد گفت چگوئی درباب این اسیران ابوبکر گفت یا رسول الله قوم تو اند و خویشان تو اند استبقا باید کردن اینانرا و رها کردن که باشد که خدای لطف کند با ایشان تا ایمان آرند از ایشان فدیه بستان و رها کن شان وانچه بستانی بساز وعدت کارزاری دیگر کن که باشد ترا با دشمنان کار بود عمر گفت یا رسول الله اینان کافرانند و آنانند که ترا تکذیب کردند و از خانهٔ خود بیرون کردند و بر اینان رحمت نباید کردن و بباید کشتن عقیل را بدست علی باز ده تا او را بکشد و فلان را بدست من باز ده مردی بود از خویشان او تا گردنش بزنم عبدالله رواحه گفت رأی من آنست که بفرمائی تا اینانرا جمله در وادی جمع کنند و خار و هیزم بسیار جمع کنی و ایشانرا در انجا آتش در زنی و همه را بسوزی عباس گفت قطع رحم خواهد کردن پس رسول ع هیچ جواب نداد بر خواست و در حجره مردمان هر کسی چیزی میگفتند یکی گفت رأی ابوبکر گیرد و یکی گفت رأی عمر شود و یکی میگفت بر رأی عبدالله رواحه کار کند رسول ع بیرون آمد و گفت خدای تعالی بعضی دلهای مردمانرا نرم کند تا از شیر نرمتر باشد و دلهای بعضی سخت تا از سنگ سخت تر باشد انگه روی با سیران کرد و گفت کار شما امروز از دو بیرون نیست یا اسلام آری یا گردنتان بزنم یا فدیه کنی خود را عبدالله مسعود گفت من گفتم الا سهیل بن بیضا که من از او کلمهٔ اسلام شنیدم رسول ع هیچ نگفت من ترسیدم سخت تا گمان بردم که سنگ از آسمان بر من فرود آید تا چرا مداخله کردم در حدیث رسول تا رسول الله ع گفت الا سهیل بن بیضا چون دگر روز بود باز آمدم رسول را دیدم که دلتنگ نشسته بود و ابوبکر میگریست من گفتم یا رسول الله چه حادثه افتاد مرا بگوی تا من نیز بگریم و اگر گریه نیاید مرا تکلیف آن کنم گفت بر اصحاب شما میگریم که خدای ایشانرا عذاب خواهد فرستادن و عذاب با ایشان چنان نزدیک بود که این درخت بما و بنزدیک ما درختی بود و خدای تعالی این آیت فرستاده بود. ماکان لنبی ان یکون له اسری. بصریان خواندند ان تکون له بتاء معجمه باقی قرا بیاء معجمه من تحت حجت قرائت بصریان آنست که اسری جمع است و جمع مونث شد و حجت قرائت آنکه بیا خواندند آنست که فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است و فصلی هست میان فعل و فاعل لقوله له و اخفش این اختیار کرد ابوجعفر تنها خواند اساری و باقی قرا خواندند اسری ابوعلی گفت اسری بر قیاس مطرد تر است در جمع فعیل و نظیره جریح و جرحی و قتیل و قتلی و عقیر و عقری و لدیغ و لدغی این جمله فعیل است بمعنی مفعول و همچنین جمع فعیل بمعنی فاعل چون مصاب فی بدنه باشد فعلی آید کمریض و مرضی و احمق و حمقی و سکران و سکری و اساری در جمع اسیر خلاف قیاس است و اعاشهوت بکسلان و کسالی و ابوالحسن فرق کرد میان اسری و اساری گفت اسری اسیران بی بند باشند و اساری اسیران با بند و ازهری گفت اسری جمع اسیر است و اساری جمع اسری فهو اذا جمع الجمع و اصل کلمه شد باشد و اسیر مشدود بود و فعیل بمعنی مفعول ومنه. وشددنا اسرهم ای احکمنا خلقهم و قتب مأسور ای مشدود بالقد قوله حتی یثخن فی الارض اثخان مبالغه در قتل باشد و تغلیظ حال من الثخانه وهی الغلظة والکثافة حق تعالی این آیه فرستاد که هوای صحابه رسول الا من شذ عنهم بر آن بود که اسیرانرا بکشند و فدیه بستانند چه ایشانرا میل بمال بود و انچه خدا دانست مصلحت در کشتن ایشان صحابه ندانستند متفق شدند که ایشانرا فدیه باید ستدن و رها کردن خدایتعالی این آیه را بعقاب ایشان فرستاد و اگرچه خطاب با رسول است و حوالهٔ اسیران و اضافه ایشان با رسول است عتاب با قوم است وقوله. یریدون عرض الدنیا. و قول آنکس که گفت رسول داخل است در عتاب باطل است برای آنکه خدای تعالی توجیه عتاب بجز او کرد وانچه عقاب بر آن متوجه است از محبت دنیا کس نگفت که رسول ع بآن موصوف بوده است بل خدای تعالی دنیا بر او عرض کرد او قبول نکرد

و مذهب ما آنست که رسول علیه السلام هرچه کرد الا از وحی منزل نکرد و اگر از مشورت کرد هم برای آن بود که او را رخصت داده بودند در مشورت پس بهیچ وجه عتاب بر او متوجه نیست و مال دنیا را عرض خواند تشبیها بالعرض الذی لا یبقی بقاء الاجسام یعنی همچنان نماند که عرض چنانکه عرض بیشتر لا یبقی بود و مال و ملک دنیا همچنین باشد. والله یرید الآخرة. و خدایتعالی میخواهد یعنی برای شما ثواب آخرت و نعیم ابد که آنرا انقطاع نبود و با تعظیم و تبجیل و خدای عزیز و غالب است و حکیم و محکم کار است و در آیه دلیلست بر بطلان مذهب مجبره برای آنکه خدایتعالی ارادات خود از ارادات ما منفصل کرد و گفت ارادهٔ شما بدنیاست یعنی بعمل و مال دنیاست و ارادهٔ من بعمل آخرت از طاعات و مذهب مجبره آنست که هرچه مراد ماست مراد خداست بل واجب بود که جملهٔ مرادات مراد او باشد بر هر دو مذهب اعنی مذهب مجبره و مذهب اشعری که این مرید لذاته گوید خدای را و او بارادت قدیم بر هر دو وجه واجب باشد که جمله مرادات مراد او بود پس چون چنین بود فصل کردن میان مراد ما و مراد او محال بود. لولا کتاب من الله. اگر نه نوشته ایست از خدای سابق شده عبدالله عباس گفت غنایم بر امتان دیگر حرام بود خدایتعالی چنان فرمود ایشانرا که انچه حاصل شود از غنایم در وجه قربان کنند پس خدایتعالی از لوح محفوظ بنوشت که غنیمت و اسیران حلال اند امت محمد را ع چون روز بدر بود مسلمانان حرص نمودند بر غنیمت و فدآء اسیران خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت اگر نه آنستی که در لوح محفوظ نوشته ام که حلالست شما را غنیمت شما را رسیدی بانچه کردی عذابی عظیم حسن و مجاهد و سعید جبیر گفتند اگر نه آنستی که خدای بنوشت در لوح محفوظ که عذاب مکنند اهل بدر را ابن جریح گفت اگر نه آنستی که من بنوشته ام که آنانرا که مهتدی شدند اضلال نکنم ذلک قوله. وماکان الله لیضل قوماً بعد اذ هدیهم حتی یبین لهم ما یتقون. و آنکه هیچکس را عذاب نکنم تا بیان نکنم ایشانرا قوله عذاب عظیم. عذابی عظیم رسیدی بانچه گرفتی از غنیمت محمد بن سیرین روایت کرد از عبیدة السلمانی که رسول ع صحابه را گفت درباب اسیران بدر و ایشان هفتاد مرد بودند کدام اختیار کنی خواهی بکشی ایشانرا و شما سلمی از آفت و اگر خواهی فدا بستانی و باز فروشی ایشانرا و بعدد ایشان از شما بکشند وقتی دیگر ایشان اختیار فدا کردند لاجرم روز بدر هفتاد مرد را باز فروختند روز احد هفتاد مرد را از مسلمانان بکشتند. فکلوا مما غنمتم حلالاً طیباً. گفت بخوری از آنچه بغنیمت بر گرفتی حلال پاکیزه ابوهریره روایت کرد از رسول ع که گفت خدایتعالی غنیمت حلال نکرد بر آنان که پیش از ما بودند و بر ما حلال کرد از انجا که ضعف و عجز ما دید عبدالله عباس گفت رسول ع گفت خدایتعالی مرا پنج چیز داد که هیچ پیغمبر را پیش از من نداد زمین بمسجد و طهور من کرد تا هر کجا رسم نماز کنم و هر گه که آب نیابم بخاک تیمم کنم و هیچ پیغمبر را روا نبود نماز مگر در محرابش و مرا ترس داد ندر دلهاء دشمنان تا هر کجا که میروم یکماهه راه ترس من از پیش میشود و دیگر آنکه خدایتعالی پیغمبرانرا بخاصه و قوم خود فرستاد جز من که مرا بجن و انس فرستاد و پیغمبران دیگر خمس از مال خود جدا کردند تا آتش بیامدی و بخوردی آنرا و مرا فرمودند که بر قوم خود قسمت کنم پنجم هر پیغمبری را مرادی بدادند و حاجت من شفاعت من کردند ذخیره برای امت من کلوا لفظ او امر است و مراد اباحت است من شاید تا تبعیض بود و شاید که تبیین بود و ما موصوله است بمعنی الذی حلالاً طیباً. نصب بر حال است از مفعول یعنی در الحال که او پاکیزه است. واتقوا الله. از خدای ترسی که خدایتعالی غفور و رحیم است آمرزنده و بخشاینده است. یا ایها النبی قل لمن فی ایدیکم من الاسری. آنگه امر کرد رسول را ع گفت بگو این اسیرانرا که در دست تواند که اگر خدای تعالی در دل شما خیری داند یعنی ایمان و گفتند مرادنیت و عزم بر خیر و طاعت است و حمل کردن بر عموم افعال از

باب خیر اولیتر باشد ابو عمرو خواند وابو حفص من الأسارى باثبات الفى السين والراء وباقى خواندند من
الأسرى يؤتكم خيراً . شما را بدهد از آن كه از شما گرفته باشند و برسر شما را آنچه گرفته باشند باشما دهد شما را بیامرزد
وخدای آمرزنده و مهربان است مفسران گفتند آیه در اسیران بدر آمد عباس عبد المطلب گفت آیه در من آمد و در
اصحاب من و عباس از جمله آن ده مرد بود که ضمان طعام اهل بدر کرده بودند از کافران و آن روز نوبت عباس بود و
عباس برای آن روز بیست اوقیه زر داشت تا صرف کند چون آن روز کارزار در پیوست واو بان نرسید که زر خرج
کند وقوم کشته شدند واسیر و منهزم و آن بیست اوقیه زر از عباس بستدند در کارزار و قتیکه او را پیش رسول آوردند
رسول سه کار براو عرضه کرد از اسلام و قتل و فدا او گفت از من بیست اوقیه زر بستده اند در این کارزار بفرمای تا بفدیهٔ
از من برگیرند رسول گفت زری که از تو ستانده اند آنست که تو آورده بودی که در کارزار خرج کنی از تو بستانند ند
از آن حساب فدا چگونه باشد محال مگو فدای خود و آن برادر زاده گان بده عقیل و نوفل بن الحارث گفت از کجا
آرم گفت از آن زر که بام الفضل دادی وقت انکه بیرون می آمدی و گفتی که ان برای تو است و برای فرزندانم عبد الله
و عبید الله و فضل و قثم گفت اگر ان بدهم مرا و عیال مرا سؤال باید کردن از مردمان تو روا داری ولیکن که
خبر داد تورا از انچه بأم الفضل دادم گفت خدای وان بوزن چندین بود و کیفت و کمیت ان بگفت عباس اندیشه کرد
و گفت این حدیث راست است واین نتوان دانستن جز بوحی از خدای گفت یا محمد راست میگوئی واین سرّی بود
میان من وام الفضل و کس را بدین اطلاعی نبود . وانا اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله . واسلام آورد واین
يك روایت است ویك روایت آن است که او برای آن تا فدیه نباید دادن اظهار اسلام کرد و در دل نداشت
و برخاست و گفت یا رسول الله اکنون دستور باشد تا بروم وام الفضل و کودکان را بیارم گفت برو
چون از مدینه بدر آمد در دل گرفت که بامکه شود و انجا مقام کند و برسر کفر باشد و نیز بامدینه نیاید جبرئیل آمد
واز سرّ او رسول را خبر داد رسول ع کس فرستاد تا او را باز خواند و او را گفت یا عباس یا عم چون بفلان جایگاه
رسیدی نیت بگردانیدی و گفتی با مکه روم و نیز روی بامدینه نکنم انجا محبوس میباش تا ایمان آری ایمان درست یا فدا کنی
خود را عباس اندیشه کرد و گفت اگر آن سرّی بود از میان من وام الفضل این سرّی بود میان من و خدا و کس را بر دلها
اطلاع نباشد مگر خدای را و گفت یا محمد مرا درست شد بحقیقت که تو پیغمبر خدائی و تو را از آسمان وحی می آید
بغیب واسرار دلها دست مرا ده تا ایمان آرم ایمانی درست انکه ایمان آورد و ایمان او درست شد و اسلامش نیکو
پس خدای تعالی در او و آن جماعت این آیه فرستاد و گفت اگر خدای تعالی از دل شما حقیقت ایمان داند بعوض این
که از شما بستدند شما را به از آن و بیش از آن عوض باز دهد عباس گفت . صدق الله فيما اخبر . راست گفت
خدای تعالی در انچه گفت از من بیست اوقیه زر ببردند خدای تعالی بعوض آن مرا چندان مال بداد که بیست غلام
بخریدم و هر یکی را بسیار مال دادم تا بتجارت رفتند برای من کمینه غلامی بیست هزار درم سرمایه داشت انکه گفت
بر خدای کس زیان نکند مال را که ببردند باضعاف آن عوض یافتم و مغفرت برسر . ويغفر لكم . وبیامرزد
شما را برای انکه او آمرزنده و بخشاینده است قتاده گفت روایت کردند ما را که رسول ع را غنیمتی رسید از بحرین
هشتاد هزار دینار و رسول ع وضوء نماز کرده بود تا نماز پیشین کند نماز نکرد تا جمله را ببخشید و تفریق بکرد
هیچ ساکت و سایل را رها نکرد که عطا نداد انکه عباس را گفت می بخش و تفرقه میکن او گفت چنانکه خاك
فشانند من آن زر می فشاندم انکه گفت این بیش از آن و به از آن است که از من بستدند روز بدر و مغفرت و
آمرزش برسر و نیز زمزم برسر که من بعوض این جمله مال اهل مکه نستانم . وان يريدوا خيانتك . حق تعالى

گفت اگر این اسیران یا بعضی از ایشان خیانتی در دل گیرند با تو نگر تا از آن دلتنگ نکنی که پیش از این با خدای
خیانت کرده اند یعنی افعال کرده اند که صورت خیانت دارد یا گمان برده اند که آن از خدای پوشیده است آن را
خیانت نام کرده اند لا جرم بان خیانت که کرده اند خدای تعالی تمکین کرد از ایشان و ایشان را ببدر گرفتار کرد
تا بهری کشته شدند و بهری اسیر و بهری منهزم نیز اگر با تو خیانت کنند و نقض عهد کنند با تو در باطن کاری
سگالند که در ظاهر خلاف آن دارند خدای تعالی نیز تمکین کند تو را از ایشان و خدای تعالی عالم است و محکم کار عالم است
باسرار ایشان و حکیم است بهٔ آنچه فرماید در باب ایشان یکبار از امهال و یکبار از تعجیل عقوبت . ان الذين
آمنوا وهاجروا . انکه ذکر کافران بکرد و آنچه ایشان کردند و انچه در حق ایشان فرمود عقیب آن ذکر مؤمنان و مجاهدان
و مهاجران کرد و گفت آنانکه ایمان آوردند و بگرویدند بخدا و رسول و انچه تصدیق آن واجب است و هجرت کردند
و از مکه بمدینه آمدند در موافقت تو و خانهٔ خود رها کردند و نیز در سبیل من جهاد کردند بمال و بجان مال خرج کردند
و جان بذل کردند اینها مهاجران اصحاب رسول بودند . والذين آووا ونصروا . و آنانکه ایوا کردند و اصحاب تو را جای
کردند و با خود گرفتند و بخانه بردند و نصرت و یاری کردند یعنی انصار که اهل مدینه بودند . اولئك . ایشان
آنانند که بهری دوستان بهری اند یعنی ایشان دوستان یکدیگرند و از روی معنی حکم ایمان و اسلام همه یکی اند و اما آنانکه
ایمان آوردند و هجرت نکردند با تو از مکه بمدینه نیامدند شما را از ولایت و میراث ایشان هیچ چیز نباشد این را عبد الله
عباس گفت و حسن و قتاده و سدی گفتند مراد آنست که ایشان اولیاء یکدیگرند در میراث و این آن بود که در بدایت اسلام
میراث با یمان گرفتند و هجرت تا آنانکه هجرت نکرده بودند ایشان را از میراث مهاجران چیزی نرسیدی و اگر چه خویشان
بودندی و مؤمن بودندی برای انکه هجرت نکرده بودند انکه آیت اولو الارحام آن را منسوخ کرد و قوله . واولوا الارحام
بعضهم اولى ببعض فى كتاب الله وذلك قولهم والذين آمنوا ولم يهاجروا مالكم من ولايتهم من شئ . یعنی ولاية
المیراث چنانکه بیان کردیم که مؤمنان هجرت نا کرده را از میراث مهاجران چیزی نرسیدی تا هجرت نکردندی
حمزه خواند مالکم من ولايتهم . بکسر واو و باقی قراء بفتح واو و بعضی گفتند دو لغت است فتح و کسر بیك معنی
و بعضی دیگر گفتند ولایت مصدر باشد کالسماحة والظرافة و ولایت بکسر صناعة باشد کالصیاغة والحیاکة ابو عبیده
گفت بفتح مصدر مولی باشد یقول هذا مولى من الولاية و بکسر من وليت الشيء ولاية و اخفش گفت فتح واو از ولایة
تمنای چیزی باشد و کسر ولایت شیطان بود ابو علی گفت فتح اولیتر است ایجا از کسر و این ولایت در دین باشد
باقر ع گفت مواخات اول که پیغمبر ایشان را داد میراث گرفتندی بعضی دیگر گفتند مراد بولایت یکدستی است و انکه
حکم ایشان یکی باشد فرق کرد میان اینان و ایشان چه ایشان را ایمان و هجرت بود و این قوم دیگر را ایمان بود بی هجرت
گفت حکم ایشان دیگر است که ایشان بمثابه یك تنند و شما را این پایه نیست که از ایشان باشی ایشان بشما استعانت کنند
و از شما طلب نصرت کنند مبذول داری که بر شما واجب است نصرت ایشان الا بر قومی که از میان شما و ایشان عهدی
و میثاقی باشد که اگر چه ایشان استنصار کنند شما را نصرت ایشان نباید کرد بر اینان برای آن تا نقض عهد نکرده باشی
و خدای تعالی بهر چه شما کنی داناست . والذين كفروا . و انانکه کافر شدند بهری اولیاء بهری اند و لایت و نصرتیکه
همدست باشند بر آنان که نه ملت ایشان دارند عبد الله عباس گفت مراد ولایت میراث است که کافران مادام تا اهل یك
ملت باشند میراث گیرند از یکدیگر سدی گفت آیه در مردی آمد که او گفت احوال میراث ما و مشرکان چه باشد ما از
ایشان و ایشان از ما میراث گیرند خدای تعالی این آیه فرستاد ابن زید گفت مؤمن با مهاجر از مؤمن مهاجر میراث
نگرفتی اگر چه برادران بودندی تا رسول ع مکه بگشاد انکه برخاست و حکم او زایل شد میراث بخویشی و رحم افتاد قتاده

گفت سبب نزول آیه آن بود که مردی بیامدی و میان هر دو لشکر فرود آمدی گفتی اگر اینان را دست باشد ازاینانم و اگر ایشان را دست باشد از ایشانم خدای تعالی این آیه فرستاد و بیان کرد که از مؤمنان انکه میراث یابند که مؤمن باشند لقوله . اولئك بعضهم اولیاء بعض : واز کافران انکه یابند که از ایشان بود لقوله . والذین کفروا بعضهم اولیاء بعض . تا انکس را حکمی نباشد که نه از اینان باشد و نه از ایشان . الا تفعلوه ۰ این عبدالرحمن بن زید گفت اگر رها نکنی تا میراث هم بقاعدهٔ اول باشد چنانکه بود فتنه باشد در زمین و فسادی بزرك عبدالله عباس گفت معنی آن است که اگر میراث نه چنان بخشی که من فرمودم فتنه باشد ابن جریج گفت اگر معاونت و نصرت نکنی یکدیگر را فتنه و فسادی عظیم پدید آید و جمله آن است که ضمیر فی قوله الا تفعلوا راجع است با معنی آنچه در آیات اول رفت یعنی انچه در آیات اول رفت اگر آن را کار نه بندی فتنه باشد و فسادی بزرك انگه گفت انانکه ایمان دارند و مهاجر باشند و مجاهد در راه خدای تعالی و ابوا و نصرت کنند در این آیه هم در آمیخت مهاجر و انصار را و گفت جمله مؤمنانند بر حقیقت ابن کیسان گفت ایشان یعنی مهاجران ایمان خود محقق کردند هجرت و جهاد در راه خدا ببذل جان و مال و انصاریان بایوا و نصرت و مجاهدت بجان و مال ایمان خود محقق کردند لاجرم جمله یك حکم شدند در ایمان و ثواب و استحقاق او حق تعالی گفت ایشان را آمرزش گناه بود و روزی کریم و آن بهشت است علما خلاف کردند در انکه حکم هجرت برجای هست امروز یا نه بعضی گفتند هجرت نیست امروز لقوله ﷺ لا هجرة بعد الفتح . از پس فتح مکه هجرت نباشد و درست آن است که حکم هجرت برجای است و ثواب او و آن را که در سرای حرب ایمان آرد و خان و مان و مال و اسباب و املاك رها کند و بسرای اسلام اید حکم او حکم مهاجران باشد و ثواب او ثواب ایشان چه او همان کرد که صحابهٔ رسول کردند از انتقال مکه با مدینه اما قوله ﷺ لا هجرة بعد الفتح چون فتح بمکه مخصوص است نفی هجرت و حکم او با اهل مکه مخصوص باشد برای انکه هجرت آن باشد که مردی را دو سرای باشد از سرای بسرای آید قوله . والذین آمنوا من بعد وهاجروا وجاهدوا منکم . گفت انانکه ایمان آوردند و هجرت کردند و جهاد کردند در دین خدای یعنی پس از انکه شما هجرت کرده باشی قوله من بعد مضاف الیه از او بیفکند ان را بنا کرد بر ضم و کوفیان این را رفع علی الغایه گویند والمعنی من بعد هجرتکم اگر چه با شما پی بر پی نبودند مادام تا در پی شما بودند و باختیار خود سرای و اسباب و خویشان خود رها کردند و از پس شما بیامدند و با شما در جهاد کافران موافقت کردند ایشان از شمااند نه برای انکه روزی چند پس از شما امدند نه از شما باشند در وجوب موالات و مودت و بذل نصرت و وجوب میراث انگه گفت . واولوا الارحام . و خداوندان رحم او خویشان بهری از بهری اولیترند یعنی در باب میراث هر چه نزدیکتر باشند بتوفی بمیراث اولیتر باشند چون جهت استحقاق میراث قرابت است و مساس رحم قرابت قریب تر باشد و رحم ماس تر مرد بمیراث اولیتر باشد و این آیه دلیل است بر انکه میراث بقرابت باشد اگر عصبه باشد و اگر نباشد و اگر تسمیه باشد و اگر نباشد برای انکه تسمیه را حکم نباشد با قرابت قریب و آنان که با ما موافقت کردند در توریث ذوی الارحام از فقها عصبه را استثنا کردند و ذوا السهام و ما این استثنا نکردیم برای انکه دلیل نیست موجب استثنا را و این آیه ناسخ است حکم میراث را بنصرت و هجرت چنانکه بیان کردیم در باب اول و انکه ایشان اعرابی را از مهاجر میراث ندادندی و آنانکه گفتند ولایت در آیت نصرت است دون ولایت میراث گفتند هر دو آیت محکم است و آیه اول منسوخ نیست بان آیه عبدالله زبیر گفت سبب نزول آیه آن بود که در جاهلیت دو مرد با هم دوستی کردندی با یکدیگر شرط کردندی که هر کس را که از ایشان وفات باشد صاحبش میراث او

برگیرد خدای تعالی این آیه فرستاد و آن حکم باطل کرد فی کتاب الله زجاج گفت فی اللوح المحفوظ من قوله تعالی وما اصاب من مصیبة فی الارض ولا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراها . و قول دیگر آنست که فی کتاب الله ای فی حکم الله در حکمی که خدای فرمود قولی دیگر آنست که فی کتاب الله ای فی قرآن در قرآن چنانکه سورة النساء شرح داد و اولوا الارحام از لفظ خود واحد ندارد واحدش ذو باشد و در حال رفع بود او باشد در حال نصب و جر بیا وقوله . فاولئك . این فا برای آن آمد که کلام متضمن شرط و جزا است کانه قال کل من کان کذلك فله هذا الحکم کما یقول القایل الذی دخل داری فله درهم لان معناه من دخل داری فله درهم ومثله قوله تعالی . الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار سراً وعلانیة فلهم اجرهم عند ربهم . ان الله بکل شیء علیم . خدای تعالی بهمه چیزی عالم است و دانا و این سورة بیشتر در غزاة بدر آمد در هفدهم ماه رمضان هیجده ماه از هجرت رفته بود والله ولی التوفیق و به الحول والقوة والاعتصام .

سورة برآئة . این سوره را سورهٔ توبه نیز گویند و صد و بیست و نه آیت است در کوفی و سی در بصری و مدنی قتاده گفت و مجاهد و عثمان گفتند مدنی است و گفتند این آخر سورتی است که بمدینه فرود آمد بر رسول ﷺ و کلماتش چهار هزار و نود و هشت کلمه است و حروفش ده هزار و چهار صد و هشتاد و هشت حرف است حذیفة بن الیمان گفت این سوره را چگونه سورة توبه میخوانند و این سورة سورة عذاب است سعید جبیر گفت عبدالله عباس را گفتم در معنی سورة توبه گفت این سورة فاضحه است و رسوا کننده چندانی در این سورة بیاید . که ومنهم ومنهم تا ما ترسیدیم که هیچکس را رها نکند در اوی خبر گوید که رسول ﷺ گفت قران بر من آیه آیه آمد سورة التوبه و سورة الانعام که جمله فرود آمد و با هر یکی هفتاد هزار فرشته بودند میگفتند بگو یا محمد تا وصیت خبر کنند بسورتی که در او نسبت خداست یعنی سورهٔ اخلاص عبدالله عباس گفت عثمان را گفتم سورة الانفال از مثانی است و سورة التوبه از مئین است چرا جمع کردی از میان ایشان و برائة از سبع طوال است سورة الانفال چرا در میانه آوردی و چرا بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتی در اول او گفت برای انکه چون آیت جنگ آمدی رسول ﷺ کاتب را گفتی آیه آیه در فلان سوره بنویس سورة الانفال و سورة التوبه هر دو بمدینه فرود آمد در هر دو عهد ذکر کرد و ما را مشتبه شد و بیانی نیافتیم از رسول ﷺ در آن میانه بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتیم که ندانستیم تا کجاست آخر آن سورة و اول این سورة مبرد گفت و سفیان بن عیینه برای انکه بسم الله الرحمن الرحیم آیه رحمت است و امانی و سورة برائت بتیغ فرود آمد در حق مشرکان و منافقان و ایشان را امان و رحمت نیست برای این ننوشتند . قوله تعالی جلّ وعلا .

(سوره التوبة مائة وثلثون آیة وهی مدنیه)

بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ اِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۰ فَسِيحُوا فِي الْاَرْضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ
بیزاریست ازخدا وفرستادهٔ او بسوی آنانکه پیمان بستهاید ازمشرکان پس سیر کنید درزمین چهارماه
وَاعْلَمُوا اَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللهِ وَاَنَّ اللهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ * وَاَذَانٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ اِلَى النَّاسِ
وبدانید اینکه شما راهٔ غیر عاجز کنندهٔ خداٸید و بدرستیکه خدا رسوا کنندهٔ کافران است واعلامی است ازخدا وفرستادهٔ او بسوی مردمان
يَوْمَ الْحَجِّ الْاَكْبَرِ اَنَّ اللهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَاِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَاِنْ تَوَلَّيْتُمْ
روز حج بزرك اینکه خدای بیزار است ازمشرکان و بیزار است پیغمبرش پس اگر توبه کنید پس آن بهتر است برای شما واگر باز گردید

فاعلموا انكم غير معجزي الله وبشر الذين كفروا بعذاب اليم * الا الذين عاهدتم من المشركين
پس بدانيد كه شما غير عاجز كننده خدائيد ومژده آنانرا كه كافر شدند بعذاب دردناك مكر آنانكه عهد كرديد ازمشركان
ثم لم ينقصوكم شيئا ولم يظاهروا عليكم احدا فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم ان الله يحب
پس كم نكردند شمارا چيزى و پشتى نكردند برشما احدى پس تمام كنيد بسوى ايشان پيمانشانرا تا مدت ايشان بدرستيكه خدا دوست ميدارد
المتقين * فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم وخذوهم واحصروهم
پرهيزكارانرا پس چون كذشت ماههاى حرام پس بكشيد مشركانرا هرجاكه يافتيد ايشانرا و بكيريد ايشانرا وبازداريد ايشانرا
واقعدوا لهم كل مرصد فان تابوا واقاموا الصلوة وآتوا الزكوة فخلوا سبيلهم ان الله غفور رحيم *
وبنشينيد مرايشانرا برهرممرى پس اكر توبه كنند و بپادارند نمازرا و بدهند زكوة را پس خالى كنيد راه ايشانرا بدرستيكه خدا آمرزنده مهربان است
وان احد من المشركين استجارك فاجره حتى يسمع كلام الله ثم ابلغه مأمنه ذلك بانهم
واكر يكى ازشرك آورندكان زنهار خواهند ازتو پس زنهارده اورا تا بشنود كلام خدارا پس برسان اورا بامنش اين بسبب آنست
قوم لا يعلمون * كيف يكون للمشركين عهد عند الله وعند رسوله الا الذين عاهدتم عند المسجد
كه ايشان كروهى اند كه نميدانند چكونه بوده باشد براى مشركان عهدى نزد خدا ونزد پيغمبر او مكر آنانكه عهد بستيد نزد مسجد
الحرام فما استقاموا لكم فاستقيموا لهم ان الله يحب المتقين * كيف وان يظهروا عليكم لا
الحرام پس مادام كه استقامت كردند براى شما پس مستقيم باشيد مرايشانرا بدرستيكه خدا دوست ميدارد پرهيزكارانرا چكونه باشد واكر ظفر يابند برشما
يرقبوا فيكم الا ولا ذمة يرضونكم بافواههم وتأبى قلوبهم واكثرهم فاسقون * اشتروا
مراعات نكنند درشما حق قسم را ونه وفاى عهدرا راضى كنند شمارا بدهنهاشان وسر باززدند دلهاى ايشان وبيشتر ايشان بدكارانند خريدند
بآيات الله ثمنا قليلا فصدوا عن سبيله انهم ساء ما كانوا يعملون * لا يرقبون فى مؤمن الا ولا
بآيتهاى خدا بهائيرا اندك پس بازداشتند ازراه او بدرستيكه ايشان بداست آنچه راكه بودند كه ميكردند مراعات نمى كنند درحق مؤمنى قسم ونه
ذمة واولئك هم المعتدون * فان تابوا واقاموا الصلوة وآتوا الزكوة فاخوانكم فى الدين و
عهدرا وآن كروه ايشانند تجاوز كنندكان پس اكر توبه كنند وبپادارند نمازرا وبدهند زكوة را پس برادران شمايند دردين و
نفصل الآيات لقوم يعلمون * وان نكثوا ايمانهم من بعد عهدهم وطعنوا فى دينكم فقاتلوا
بيان ميكنيم آيتهارا براى قوميكه ميدانند واكر بشكنند قسمهاى خودرا ازبعد پيمانشان وطعنه زنند دردين شما پس بكشيد
ائمة الكفر انهم لا ايمان لهم لعلهم ينتهون * الا تقاتلون قوما نكثوا ايمانهم وهموا باخراج
پيشوايان كفررا بدرستيكه ايشان نيست قسمى مرايشانرا تا شايد ايشان بازايستند آيا كارزار نمى كنيد قوميرا كه شكستند قسمهاى ايشانرا وقصد كردند به بيرون
الرسول وهم بدؤكم اول مرة اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان كنتم مؤمنين * قاتلوهم يعذبهم
كردن پيغمبر وايشان ابتدا كردند شمارا اول مرتبه آيا ميترسيد ازايشان پس خدا سزاوارتراست اينكه بترسيد اورا اكر بوده باشيد كروندكان جنك كنيد با ايشان
الله بايديكم ويخزهم وينصركم عليهم ويشف صدور قوم مؤمنين * ويذهب غيظ قلوبهم
عذاب كند ايشانرا خدا بدستهاى شما ورسوا كند ايشانرا ويارى دهد شمارا برايشان وشفا دهد سينهاى كروهيكه كروندكانند وببرد خشم دلهاى ايشان
ويتوب الله على من يشاء والله عليم حكيم * ام حسبتم ان تتركوا ولما يعلم الله الذين جاهدوا
وقبول توبه كند خدا بركسيكه خواهد وخدا داناى درست كاراست ياپنداريد اينكه ترك كرده شويد وچون دانسته خدا آنانكه جهاد كردند
منكم ولم يتخذوا من دون الله ولا رسوله ولا المؤمنين وليجة والله خبير بما تعملون *
ازشما وفرا نكرفته اند ازجز خدا ونه فرستاده او ونه كروندكان دوست پنهانيرا وخدا آكاه است بآنچه مى كنيد

قوله براءة من الله ورسوله . رفع براءة محتمل است دو وجه را يكى آنكه خبر مبتداء محذوف باشد والتقدير هذه براءة ودوم آنكه مبتدا باشد على نية التأخير عن الخبر والتقدير الى الذين عاهدتم من المشركين براءة ووجه اول بهتر است براءة يقال برئت من الرجل ابرأ براءة وبراة وانا برىء وبرأت من المرض ابرأ برءا وبريت ايضا وبريت القلم بريا اذا قطعته وبراه الله خلقه والبرى التراب وابريت البعير اذا جعلت لانفه برة واصل هذه الكلمة القطع لان البراءة فعلة بمعنى مفعول حق تعالى در اين آيه گفت اين سورة بيزارى است از خدا ورسولش يعنى خدا ورسولش بيزارند از آنان كه شما عهد بستى با ايشان از جمله مشركان ومن ابتداء غايت راست والى انتهاء غايت راست كأن البراءة صدرت من الله ووصلت وانتهت اليهم اين بيزارى است كه از خدا آمد وبا ايشان رسيد بان مشركان كه شما با ايشان عهد بستى وحق تعالى نبذ عهد ايشان كرد با ايشان براى آنكه ايشان عهد به بستند ووفا نكردند وباز شكافتند وهر شرطى كه كردند خلاف كردند وروا باشد كه مشروط باشند چون شرط بجاى نياورند واجب نبود وفا كردن وروا بود كه عهدى بود تا مدتى معلوم چون مدت بسر آمد ايشان عهد بينداختند واشراك اثبات شريكى باشد با خداى جل جلاله من باب اقبره واكفره ومفعول بيفكنند . اذ عاهدتم . واگر كلام بشرح آوردى گفتى الى الذين عاهدتموهم من المشركين بالله . من تبيين را باشد اينجا . فسيحوا فى الارض . از خبر با خطاب آمد گفت بروى اى مشركان در زمين چهار ماه وسيح رفتن باشد به آسانى يقال ساح الماء يسيح سيحا وسياحا وسيوحا وسيحانا واساح ايضا وسيحته تسييحا حق تعالى گفت اين چهار ماه كه ماههاى حرام است عبد الله عباس گفت سه ماه از آن جمله حرام بود ويك ماه حلال واما چهار ماه شوال بود وذو القعده وذى الحجه ومحرم شوال ماه حلال بود وسه ماه از پس آن حرام ومحمد بن اسحاق گفت اين اجل چهار ماه براى آن بود كه جماعتى بودند كه ايشان را با رسول ؑ عهدى بود كمتر از چهار ماه حق تعالى ايشانرا براى ابلاغ حجت تا چهار ماه تمام مهلت داد گروهى ديگر آن بودند كه ايشان را عهدى نبود ايشان را نيز در اين اجل آورد تا انديشه كنند ورأى زنند واختيار كنند براى خود بآنچه دانند كه صلاح ايشان است اگر بعد از چهار ماه تمام ايمان نيارند قتل واسر وحبس ومانند اين باشد واول مدت يوم الحج الاكبر بود تا دهم ربيع الاخر آنانرا كه عهد بود با رسول وآنانرا كه عهد نبود پنجاه روز مدت مهلت ايشان بود تا تمامى ماههاء حرام بسر آمدن بيست روز از ذى الحجه ويكماه تمام محرم وزهرى گفت سورة اول شوال فرود آمد اول مدت آن بود تا آخر محرم چنانكه از عبد الله عباس حكايت كرديم كلبى گفت كه مدت چهار ماه آنانرا بود كه ايشان را عهدى نبود براى حجت واما آنانرا كه عهدى بود تا بمدت عهد ايشان مراعى بود تا تمام مدت فى قوله . فاتموا اليهم عهدهم الى مدتهم . مقاتل گفت آيه در سه قبيله آمد خزاعه وبنى مدلج وبنى خزيمه ايشانرا عهدى بود با رسول ؑ در مدينه تا دو سال خداى تعالى گفت خبر ده ايشانرا كه اين عهد تا چهار ماه است تا براى خود انديشه كنند پيغمبر عليه السلام پس از اين با كس عهد نكرد حسن بصرى گفت خداى تعالى رسولرا بفرستاد واورا فرمود تا خلقانرا دعوت كند باسلام وشرايع او گفت جهاد كن با آنانكه با تو قتال كنند فى قوله . وقاتلوا فى سبيل الله الذين يقاتلونكم . ورسول ؑ آنكه قتال نكردى الا با كسى كه با او قتال كردى ودست از معاهدان كوتاه داشتى حق تعالى گفت اكنون اينانرا چهار ماه مهلت ده تا نظر وانديشه كنند پس از آن مهلت نيست اگر ايمان آرند واگر نه . فأذنوا بحرب من الله ورسوله . وهر كه بعد از چهار ماه در اسلام نيايد خون ومال او حلال بود رسولرا محمد بن اسحق ومجاهد وقومى دگر از مفسران گفتند آيت در اهل مكه آمد كه با رسول ؑ عهدى بستند عام الحديبيه تا ده سال براى آن مردمان ايمن باشند

بیایند و بشنوند و بنو خزاعه در عهد رسول ع بودند و بنو بکر در عهد قریش میان این دو قبیله خصومتی افتاد و قریش
معاهدان خود را از بنی بکر مدد کردند بسلاح و قوت ایشان از خزاعه اصابتی کردند و نکبتی رسانیدند چون خزاعه
دیدند که قریش عهد بشکستند و بیاری بنو بکر آمدند معاهدان رسول را دست درازی کردند عمرو بن سالم الخزاعی
بمدینه آمد و پیش رسول بایستاد و گفت . یارب انی ناشد محمداً حلف ابینا و ابیه الاتلدا . کنت لنا اباً و کنا الولدا .
ثمت اسلمنا و لم ننزع یدا . فانصر هداك الله نصراً واعتدا . وادع عباد الله یأتوا مددا . فیهم رسول الله قد تجردا .
ابیض مثل الشمس تنمو اصعدا . ان سیم خسفاً وجهه تربدا . فی فیلق کالبحر یجری مؤیدا . ان قریشاً اخلفوك
الموعدا . ونقضوا میثاقك المؤکدا . وزعموا ان لست تدعو احدا . وهم اذل و اقل عددا . و بیتونا بالحطیم
هجدا . وقتلونا رکعاً و سجداً . رسول ع گفت . لا نصرت ان لم انصرکم . مرا یاری مکناد اگر شما را یاری
نکنم و برخاست و ساز کرد و بجانب مکه رفت و مکه بگشاد و این سال هشتم بود از هجرت و پیش از آن حضرت
رسول ع بغزاة تبوك بود و منافقان اراجیف افکنده بودند قریش از آنجا دلیری کردند عهدی که میان ایشان
و رسول ع بود بشکستند حق تعالی فرمود تا رسول عهد ایشان بیندازد و خبر دهد ایشان را بکارزار و ذلك
قوله . واما تخافن من قوم خیانة فانبذ الیهم علی سواء چون سنهٔ تسع بود رسول ع خواست تا حج کند انگه
گفت مشرکان حاضر آیند و برهنه طواف کنند و من نخواهم که آن باشد ابوبکر را بخواند و او را بر موسم با چهل
مرد امیر کرد و چهل آیه از اول سورهٔ برائة باو داد تا براهل موسم خواند چون او برفت جبرئیل آمد و گفت
خدایت سلام میگوید و میگوید . لا یؤدیها عنك الا انت او رجل منك . این آیات از تو ادا نکند مگر تو یا مردی که از تو
باشد رسول ع امیرالمؤمنین علی ع را بخواند و سوره جمله باو داد و گفت برو و براهل موسم خوان و ابوبکر را
مخیر کن اگر خواهد با تو بیاید و اگر خواهد باز گردد امیرالمؤمنین بیامد بر ناقهٔ غضباء رسول ع نشست و ابوبکر را
بذوالحلیفه دریافت ابوعبدالله انصاری گوید من با علی بودم چون رسول ع او را از قفای ابوبکر بفرستاد بجائی
رسیدیم که آن را عرج گویند وقت صبح بود ابوبکر نماز صبح خواست کردن ناقهٔ علی ع رغائی کرد ابوبکر
گفت . والله انه رغاء ناقة رسول الله الغضباء . بخدا که این آواز ناقهٔ غضباست ناقه رسول و همانا رسول را بدائی پدید آمد در
کار حج چون ما را بدید علی را گفت چه کار را آمدی گفت رسول ع مرا گفت این آیات از تو بستانم و تمامی سورت
مرا داد و گفت بر مشرکان خوان و عهد ایشان بینداز ابوبکر گفت مرا چه فرمود رسول گفت تو مخیری خواهی با من
بیائی و خواهی پیش او روی ابوبکر برگشت و پیش رسول شد و گفت یا رسول الله اهلتنی لامر طالت الاعناق الیّ
لاجله فلما صرت ببعض الطریق عزلتنی قال ما فعلت ولکن الله فعل قال نزل فیّ شیء قال لا ولکن نزل جبرئیل
وقال ان الله یقول لا یؤدیها عنك الا انت او رجل منك . ای رسول الله مرا اهل کاری کردی که از آن گردنها در
من دراز شد چون پارهٔ از راه برفتم مرا معزول کردی گفت من نکردم خدا کرد گفت در باب من آیتی آمد گفت
نه و لیکن جبرئیل آمد و گفت این آیات از تو ادا نکند الا تو یا مردی از تو من علی را فرستادم که از مدت امیرالمؤمنین علی
بیامد و عرب بر سر آن بودند که هر سال بودندی از حج چون روز عید بود در موسم بایستاد و خطبه کرد و مردم را خبر داد
و سوره بر مشرکان خواند و عهد قریش بینداخت و خبر داد ایشان را بانچه خدا فرموده بود محرز بن ابی هریره گفت پدرم
با امیرالمؤمنین علی بود آن سال چون امیرالمؤمنین خسته شدی و آوازش گران شدی پدرم بنیابت او آواز میدادی مردم را
جمع میکردی شعبی گفت من او را گفتم چه میگفتی و بچه ندا میکردی گفت بچهار چیز یکی انکه پس این هیچکس برهنه طواف
نکند گرد خانه و هر که را عهدی هست تا مدتی بیش از مدت او او را مهلت نیست اگر ایمان آرد و الا گردنش بزنند و هیچکس

ببهشت نخواهد شدن الا مؤمن یا مؤمنه و پس از این سال هیچ مشرك را انجا کاری نیست گرد مسجد الحرام نگردد و حج
نکنند مگر که ایمان آرد مشرکان گفتند ما از عهد تو و عهد پسر عمّ تو بیزاریم و عهد ما تیغ و نیزه است امیرالمؤمنین ع
آن سوره ادا کرد و حج بگذارد و با مدینه آمد و رسول ع سال دیگر و آن سنهٔ عشر بود من الهجرة بحج رفت و حج
وداع بکرد و با مدینه آمد و بقیه ذوالحجه و محرم و صفر و روزی چند از ربیع الاول ببود و با جوار رحمت ایزدی
شد صلی الله علیه و آله الطاهرین و سلم تسلیما . قوله واعلموا الایه . خطاب است با مشرکان میگوید بدانی که شما
خدای را عاجز نتوانی کردن و غالب نشوی خدای را و معجزی معجزین بوده است نون جمع برای اضافت بیفتاد برای
انکه او بدل تنوین است و تنوین و اضافت بیکجای نباشد و نیز بدانی که خدای تعالی کافران را مخزی و لعنت هلاك
دارد یقال خزاه الله و اخزاه اذا اهلکه و خزی الرجل اذا استحیا . واذان من الله و رسوله . عطف است علی قوله
برائة من الله و رسوله . و اعلامی از خدای و پیغمبرش یقال اذن بکذا و آذن به اعلمه به ایذاناً و الاذان اسم
لایذان و منه الاذان الاعلام بالصلوة و اصل کلمه از اذن باشد فقولك اذنته ای اوقعت فی اذنه عطیة العوفی گفت
. اذان من الله بیست و هشت آیه است از فاتحه سورهٔ برائت الی قوله و ان خفتم من ابتدای غایت است بدلالت الی
که در مقابل اوست برای انتهاء غایت یعنی اعلام وارد من الله الی الناس اعلامی است از خدای تعالی آمده بمردمان
یوم الحج الاکبر روز حج بزرگتر خلاف کردند در او مجاهد و عطا و طاووس گفتند روز عرفه بود
و این روایت عکرمه است از عبدالله عباس و ابوالصهباء روایت کرد از امیرالمؤمنین علی ع که او گفت
روز عرفه است و نیز از عمر همین روایت کرده اند که روز عرفه است سعید بن المسیب و عبدالله
بن الزبیر هم این گفتند و این مذهب ابوحنیفه است و روایت دیگر از رسول و امیرالمؤمنین علیهما السلام و عبدالله عباس
و سعید جبیر و عبدالله بن ابی اوفی و ابراهیم و مجاهد و شعبی و سدی و ابن زید و باقر و صادق علیهما السلام که گفتند
روز عید است و آن را برای آن حج اکبر خواند که مسلمانان و مشرکان آن روز جمع حاضر بودند و پس از آن مشرکان
حج نکردند و یحیی بن الجزار گفت امیرالمؤمنین علی را دیدم روز عید بر شتر سفید نشسته بمصلی میرفت مردی بیامد
و لجام شترش بگرفت و گفت روز حج اکبر کدام است گفت این روز که تو در اوئی دست بدار عبدالله بن ابی اوفی را
پرسیدند از روز حج اکبر گفت سبحان الله روز عید باشد که در او خون ریزند و موی سر باز کنند و حرام در او حلال
شود و دلیل روشن بر آنست که اتفاق است که امیرالمؤمنین سوره برائت بر مشرکان روز عید خواند و خدای تعالی
گفت اذان ای اعلام من الله و رسوله الی الناس یوم الحج الاکبر و این اعلام در روز عید بود سفیان ثوری
گفت یوم الحج مراد باو ایام حج است نه یک روز چنانکه گویند یوم الجمل و یوم الصفین و یوم البعاث مراد حین و
ایام و زمان باشد و نیز خلاف کردند که چرا این روز را حج اکبر خواندند حسن بصری گفت برای
انکه مسلمانان و مشرکان در این روز حج کردند و عبدالله نوفل بن حارث گفت روز حجة الوداع بود که
مسلمانان و مشرکان حاضر بودند و عیدی بود جهودان و ترسایان را بان سبب ایشان حاضر بودند و پیش از
ان و پس از ان جمع نبودند خلاف کردند در حج اکبر و حج اصغر مجاهد گفت اکبر حج قارن است
و حج اصغر حج مفرد زهری و شعبی و عطا گفتند حج اکبر حج است و حج اصغر عمره است عمره را برای
آن حج اصغر خواندند که عملش ناقص است از حج اکبر . ان الله بریٌ من المشرکین و رسوله . یعنی
اعلام کن ایشان را که خدای بیزار است از مشرکان و رسولش نیز و خبر مبتدا حذف کرد از جمله دوم برای انکه
مستغنی بود از او بذکر آن در جمله اول و التقدیر و رسول ایضاً بری است و آن چنان نیست که شاعر

گفت . فمن یك امسی بالمدینة رحله . فانی وقیار بها لغریب . برای انکه اینجا غریبان بایست گفت
بر استقامت کلام غریب گفت بر تأویل ان کل واحد منا غریب ودر آیت بریشان نشاید برای انکه الله خبر
خود دارد وانما حذف خبر از جملهٔ دوم کردند وحسن بصری در شاذ خواند ورسوله بجر علی القسم وچنین گفتند
که کسی این آیت میخواند بر قرائت حسن . ان الله بری‌ء من المشرکین ورسوله . بجر اعرابی بشنید گفت اگر
خدای از پیغمبرش بیزار است من نیز بیزارم گمان برد که واو عطف است جر برای آن است که عطف کرد بر
مشرکین او را بگرفتند وپیش حاکم وقت بردند او بگفت که من چه شنیدم او مردرا نهی کرد از این قرائت موهم
شاذ وامر کرد ایشان را به آموختن نحو وعربیت . فان تبتم فهو خیر لکم . گفت اگر چنان باشد که توبه کنی
شمارا که مشرکانی واز کفر باز آئی ورجوع کنی فهو خیر لکم شمارا به باشد وتوبه از کفر بایمان باشد اگر ایمان آری بخدای
وپیغمبر شمارا به باشد . وان تولیتم . واگر برگردی واعراض نمائی وپشت برین کار کنی بدانی که شما خدای را
عاجز نتوانی کردن واز او فایت وسابق نشوی اورا واز قبضه قدرت او بیرون نتوانی شدن . وبشر الذین
کفروا . وتو ای محمد بشارت ده ومژده کافران را بعذاب الیم مولم اینجا انذاری باید که بشارت میفرماید جز که
بشارت در جای انذار بگفته است علی ضرب من التوسع بر سبیل تهکم وسخریت بر ایشان یعنی شما این عبادت اصنام
بامید خیر ونفع میکنی اکنون بشارت ده ایشان را ولکن بجای خیر ونفع عذاب است تا بدانند که از انجا که بشارت
توقع میکنند ایشان را عذاب خواهد آمدن آنگه استثنا کرد از ایشان گروهی را گفت ، الا الذین عاهدتم .
مگر آنانکه شما با ایشان عهد بستی وپیمان کردی وایشان بر عهد ثبات کردند وهیچ نقصان نکردند شمارا
وهیچ خلل نیاوردند در عهد شما وکس را بر شما یاوری ندادند وبا دشمنان شما همدست نشدند وایشان را بعددی
ومددی وسلاحی وکراعی معاونت نکردند ونیز از میان شما عهدی بود تا مدت آن عهد نگاهداری وآن مدت مراقبه
کنی وآن اوقات مستغرق کنی ورها نکنی تا مدت تمام بسر آید که خدای تعالی پرهیز کاران را دوست دارد وقوله .
الا الذین . خلاف کردند در انکه این استثنا از چیست ومستثناء بان که اندز جاج گفت استثناء از برائت خداو
رسولش یعنی خدای ورسول از همه مشرکان بیزارند مگر از مشرکانی که این صفت دارند
فراگفت استثنای است منقطع ومراد جماعتی اند از بنی کنانه که از اجل ایشان نه ماه مانده بود خدای تعالی فرمود که
ایشانرا تا بانقضای مدتشان مهلت ده وتا چهار ماه با ایشان خطاب مؤاخذه مکن بر این قول استثناء باشد من قوله
. فسیحوا فی الارض اربعة اشهر . مجاهد گفت قومی بودند از خزاعه ومدلج عبد الله عباس گفت مراد هر معاهدی
است که میان او ورسول عم عهدی بود تا مدتی وآن عهد پیش از نزول این سورة بود ومراد عبد الله عباس از این
قول قومی اند که رسول عم را مخالفت نکردند ودشمنان او را معاونت نکردند ونیز گروهی از اهل ذمت است که رسول عم را
با ایشان عهد هدنه بود وصلحی بر خراجی وجزیتی برای انکه رسول عم چون بتبوك میرفت جماعتی بسیار در آن راه
باو عهد هدنه ومصالحه کردند چون اهل هجر واهل بحرین واهل ایله ودومة الجندل وایشان جماعتی بودند
از جهودان وبرای ایشان صلحنامها نوشت وجزیتی بر ایشان نهاد وایشانرا در ذمه گرفت وایشان بر عهد ثبات
کردند تا رسول از دنیا برفت ورسول عم با ایشان بر عهد بود لاجرم عهد ایشان بر جای است تا روز قیامت مادام تا
شرط ذمت بجای میارند ولم ینقصوکم ونقصان بعضی حظ باشد از عدد ونقیض او زیادت بود وآن اضافت چیزی بود
با چیزی از معدود وغیر معدود ومعنی آنست که لم ینقصوکم من شروط العهد شیئا واز شرایط عهد هیچ نقصان نکنند
ومظاهرت معاونت باشد من الظهر وظاهر علیه واعان علیه خلاف ظاهره واعانه باشد چون علیه گویند یاری دشمن

باشد بر او قتاده گفت این جماعتی مردان بودند که عام الحدیبیه با رسول عم عهد کرده بودند تا مدتی واز مدت ایشان
چهار ماه مانده بود از روز عید اضحی خدای گفت آن مدت تمام باید کرد ومدت زمانی طویل الفسحه باشد واشتقاق
او من المد باشد وقول انکس که گفت نبذ عهد مشرکان بمکه بود باطل است برای انکه فتح مکه در سنهٔ ثمان بود ودر
این سال مکه دار الاسلام گشت ونبذ عهد در سنهٔ تسع بود وقوله . فاذا انسلخ الاشهر الحرم . انسلاخ خروج الشیء
من مالابسه باشد واصله من سلخت الشاة فانسلخت ودر ماهها حرام دو قول گفتند یکی انکه ذو القعده وذو الحجه
ومحرم ورجب است واحد فرد وثلثه سرد وقولی دیگر انکه چهار ماه است اما از اول شوال تا آخر محرم واما از
عید نحر تا ده روز از ربیع الاخر شده علی اختلاف الاقوال فیه علی مامضی چنانکه بیان کردیم حق تعالی در این آیه
فرمود که چون این چهار ماه بگذرد وبگذشتن او این ماهها حرام برسد از آن پس مشرکان را هر کجا یابی بکشی فرا
گفت مراد آنست که هر که باشد وهر کجا باشد واگر در حل بود واگر در حرم واگر در حصون باشند واگر در صحرا واگر
در شهرها باشند واگر ماه حلال باشد واگر ماه حرام . وخذوهم ، وبگیری ایشان را وبازداری . واحصروهم ،
والحصر المنع ومنه الحصار واحصره المرض اذا منعه من السیر وحصره العدو وحصر فی کلامه اذا عیی فیه والحصر
احتباس البطن والحصر العد ایضا لان المعدود بالعد ینحصر . واقعدوا لهم کل مرصد . وبنشینی برای ایشان بر سر
هر راهی ومرصد جای رصد باشد آنجا که باج بان بنشیند واصل رصد حفظ باشد وباج را رصد برای آن خوانند که
باجبان آن را مراقبه کند ونگاه دارد ومنه قوله . ان ربك لبالمرصاد . وقوله کل مرصد . نصب بر ظرف است
وکوفیان گفتند بحذف حرف جر کما قال الشاعر . تغالی اللحم للاضیاف نیا ، ونرخصه اذا نضج القدور . ای
باللحم ومرصد موضع الرصد باشد کالمذهب والمجمع قال . ان المنیة للفتی بالمرصد . فان تابوا . واگر توبه کنند
از کفر وایمان آرند ونماز بپای دارند وزکوة مال بدهند وشرایط اسلام بجای آرند . فخلوا سبیلهم راه ایشان
بگشای یعنی دست از ایشان بداری که خدای غفور ورحیم است گروهی باین آیه استدلال کردند بر انکه تارك نماز را قتل
واجب باشد چون بقصد کند برای انکه خدای تعالی فرمود که مشرکان را بکشی مگر که ایمان آرند ونماز کنند چنانکه ایمان
بسبب حقن خون ایشان کرد همچنین نماز وزکوة را پس تارك این بمنزلهٔ تارك آن بود قتلش واجب باشد وانچه بدین معنی
تعلق دارد گفته شده است پیش از این علما خلاف کردند در حکم این آیه اعنی قوله . فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم .
حسین بن الفضل گفت آیه ناسخ است مر آیتی را که در آنجا ذکر عفو واعراض وفدا است ضحاك گفت این آیه منسوخ است
بقوله . فاما منا بعد واما فداء . قتاده گفت این ناسخ است آن را ودرست آنست که هر دو محکم اند برای
انکه اتفاق است که از اول کار تا به آخر رسول عم هم قتل کرد وهم عفو وهم فدا استد ودلیل دیگر هم در این آیه .
وخذوهم . واخذ اسر باشد واسیر را باشد که فدا کند خود را ودلیل بر آن حدیث عطاست که گفت مردی را
پیش رسول عم آوردند اسیر اورا ابو امامه گفتند سید یمامه بود رسول عم اورا گفت اسلام آور یا خویشتن را
باز خر یا تو را بکشند یا آزادت کنند گفت یا محمد اگر بکشی مرد بزرگ را کشته باشی واگر فدا ستانی بزرگی را
فدا ستاده باشی واگر آزاد کنی همچنین واما اسلام نخواهم رسول عم گفت برو که آزادت کردم او چون این بشنید
گفت اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله . کرم تو دلیل میکند که تو پیغمبری خدای را وبرخاست وبا یمامه
شد وطعام مکه را مادة از یمامه باشد طعام از اهل مکه منع کرد گفت طعام ندهم شمارا تا ایمان نیاری وایشان هنوز
با رسول عم بجنگ بودند نامهٔ نوشتند بشکایت او بر رسول عم گفت یا امامه طعام از ایشان منع مکن او بقول رسول عم
ایشان را طعام داد قوله . وان احد من المشرکین استجارك فاجره . حق تعالی گفت اگر کسی از مشرکان بتو

پناه جوید پناهش ده و بجوار تو آید او را با جوار گیر وان از حق او آن باشد که از پس او فعل باشد برای انکه شرط است
و شرط در افعال شود و اگر چنانچه از پس او اسم آید بر تقدیر اضمار فعل آید کقول الشاعر. لاتجزعی ان منفس اهلکته
. واذا هلکت فعند ذلك فاجزعی . التقدیر ان اهلکت منفساً اهلکته و فی الایة . ان استجارك احد من المشرکین
. ولکن اول بیفکند اعتماداً علی الثانی واستجارك در موضع جزم است علی قول الفراء فاجره جواب اوست
والاجارة الادخال فی الجوار در جوار و پناه خود گیر او را. حتی یسمع کلام الله . تا کلام خدای بشنود و حجت بر او
موجه شود اگر اسلام آرد نجات دنیا و آخرت یافت والا او را با امن گاه خود برسانی که حمایت تو است این همه برای آن
می باید که ایشان گروهی اند که نمی دانند تعجیل مکن بر ایشان تا باشد که بدانند . حتی یسمع کلام الله . این دلیل است
بر انکه کلام حرف و صوت باشد و کلام خدای تعالی هم از قبیل صوت و حرف است برای انکه سماع در جز حرف
و صوت صورت نه بندد و تعلق ندارد بان معنی که دعوی کردند که بذات متکلم قایم باشد در اخبار خوارج آمد که جماعتی
خارجیان جمع شده بودند و راه میزدند و کسانیرا که بر مذهب نبودند می کشتند اتفاق افتاد که کاروانی با ایشان
بگذشت و ابو الهذیل علاف در میان ایشان بود ایشان بترسیدند امید از جانها برداشتند ابو الهذیل گفت هیچ
اندیشه مدارید و این کار بمن گذارید رها کنید که من دفع اینان کنم ایشان رسیدند و گفتند شما چه قومید
ابو الهذیل پیش رفت و گفت ما قوم مشرکانیم مستجیران آمده ایم تا کلام خدا بشنویم خارجیان گفتند مرحباً
بکم و آیات چند از قرآن بدیشان خواندند ایشان گفتند آمنا و صدقنا گفتند شما در جوار مائید بروید بسلامت
ابو الهذیل گفت نه حق ما تمام نگذاردید گفتند چگونه گفتند ما را با امن رسانید خدای تعالی میگوید . وان احد
من المشرکین استجارك فاجره حتی یسمع کلام الله ثم ابلغه مامنه . گفتند راست گفتی ایشان برفتند و ایشان را
با امن گاه خود رسانیدند . کیف یکون للمشرکین عهد عند الله و عند رسوله . کیف سؤال باشد عن الحال
و موضع او استفهام است و در آیه بوجه تعجب باشد و نفی کند گفت چگونه باشد مشرکان را عهد بنزدیك خدا و
پیغمبر یعنی نباشد ایشان را عهدی چنانکه یکی از ما گوید کیف احتمل هذا منك ای لا احتمل چگونه احتمال کنم
این حدیث از تو یعنی نکنم قال الشاعر . هل انت الا اصبع رمیت . و فی سبیل الله مالقیت انگه استثنا کرد . الا الذین عاهدتم
عند المسجد الحرام . دیگر انانکه عهد با ایشان بنزدیك خانهٔ خدا کردی خلاف کردند و ایشان عبد الله عباس گفت قریشند
قتاده و ابن زید گفتند اهل مکه اند که با رسول عهد کردند عام الحدیبیه مجاهد گفت خزاعه اند ابن اسحق گفت قومی اند
از بنی کنانه و مسجد جای سجود باشد مصلی را مسجد خواند برای انکه معظم نماز سجود باشد فما استقاموا لکم این را
ما امد گویند و محل او نصب باشد بر ظرف مادام تا ایشان بر عهد میباشند و استقامت میکنند تو نیز و قوم تو با ایشان بر
استقامت و راستی باشی ایشان استقامت نکردند و نقض عهد کردند معاونت بنی بکر کردند بر خزاعه رسول ﷺ
چهار ماه ایشان را مهلت داد تا اندیشه کنند در کار خود یا اسلام آرند یا بروند و حرم باز گذارند و بشهری دیگر شوند
ابن اسحق و کلبی گفتند آن جماعتی بودند از بنی بکر و بنی حزیمه و بنی مدلج و بنی حمزه و بنی ذهل و اینها جماعتی بودند در
عهد قریش روز حدیبیه تا آن مدت که رسول ﷺ زد ایشان را عهد بشکسته و این جماعت بر عهد بودند خدای تعالی
گفت تا ایشان با شما بر عهد باشند شما نیز بر عهد باشی و گفتند اینان آنانند که خدای تعالی گفت . الا الذین عاهدتم
من المشرکین ثم لم ینقصوکم شیئاً . و اولیتر آن باشد که اینان گروهی دگر باشند تا حدیث مکرر نباشد . ان الله یحب
المتقین . خدای تعالی پرهیزکاران را دوست میدارد . قوله وان یظهروا علیکم الایه . در کلام حذفی هست که
معنی آن را اقتضا میکند و تقدیر این است . کیف یکون لهم عهداً و کیف لا تقتلونهم او کیف ترقبون الا او ذمه .

ازان معانی ایشان را چگونه عهدی باشد یا چون نکشی ایشان را یا چگونه مراقبت عهد و حرمت ایشان کنی ولیکن
بیفکند لدلالة الکلام علیه حق تعالی گفت چگونه باشد این احوال و اگر چنان بودی که ایشان را بر شما ظفر بودی در حق
شما مراقبت هیچ عهد و خویشی نکنند پس شما چگونه مراقبت کنی و چگونه ایشان را نکشی و اگر دست یابند ایشان
شما را زنده رها نکنند و این و امثال این از کلام بسیار حذف کنند چون در کلام دلیلی باشد بر او مثله قول الحمید :
یقولون لی اهلاً و سهلاً و مرحباً . ولو ظفروا بی ساعة قتلونی . فکیف ولا توفی دمائهم دمی . ولا مالهم ذو کثرة
قیدونی . والمعنی فکیف یقتلوننی و قال آخر . وخبرتمانی انما الموت فی القری . فکیف وهذا هضبة و قلیب . ای
کیف وهذا المرثی المتوفی لم یکن فی القری قال الخطیة . فکیف ولم اعلمهم خذلوکم . علی معظم لا ادیکم فدلوا .
ای کیف یلوموننی علی مدح قوم لیس بینکم و بینهم عداوة و نظایر این را حدی نیست چون در کلام دلیلی بود
حذف نکوتر بود از اثبات : وان یظهروا علیکم . یقال ظهر علیه و ظفر علیه فمعنی لا یرقبوا فیکم لا یحفظوا
فیکم و مراقبة مراعات باشد الاً ولا ذمةً در معنی الاً شش قول گفتند مجاهد و ابن زید گفتند عهد باشد ولکن برای
انکه لفظ مختلف است تکرار کرد کقول الشاعر . والقی قولها کذباً و میناً ! عبد الله عباس گفت و ضحاك
ال قرابت است یمان گفت رحم باشد و معنی یکی باشد حسان گوید. لعمرك ان الك من قریش. کال السقب من وال النعام.
وقال ابن المقبل . فسد الناس حلوف حلفوا . قطعوا الال واعراف الرحم ، وقال آخر فی الال بمعنی العهد .
وجدناهم کاذباً الهم . و ذو الال والعهد لا یکذب . ابو عبیده گفت سوگند و پیمان باشد حسن بصری گفت جوار
باشد ابو مجلز و مجاهد گفتند در یك روایت الال هو الله تعالی ابو عبید بن عمیر در جبرئیل گفت جبرال بتشدید یعنی عبد الله
بندهٔ خدا و در خبر هست که قومی از قوم مسیلمهٔ کذاب در عهد ابو بکر بمدینه آمدند ابو بکر گفت چیزی بخوانید از
آورده او ایشان بخواندند ابو بکر گفت هذا الکلام لم یخرج من ال ای من الله و قرائة عکرمه ایل است بالیاء و
الایل هو الله تعالی و منه جبرئیل و میکائیل و اصل کلمه من الالیل و هو البریق باشد یقال ال یؤل اذا لمع و منه الاله
للحربة للمعانها و اذن مؤللة مشبهة بالحربة للمعانها فی حدتها و لا ذمة قیل عهداً و قیل حرمة و جمعها ذمم . یرضونك
بافواههم . خشنود میدارند شما را بدهن بزبان و گفتار و دل ایشان کاره است و قابل نیست آنرا که زبان میگویند
تا هم کافر باشند و هم منافق چه باطن خلاف ظاهر داشتن سیرت منافقان باشد و بیشتر ایشان فاسق اند گفت مراد
جمله اند ولکن باکثر عبارت کرد از کل چنانکه گویند قل ما رایت مثله ای ما رأیت مثله اصلاً و این عکس آنست و بعضی
گفتند لفظ اکثر بجای خود است و مراد آنست که بیشتر با کفر و نفاق فاسقند از ارتکاب فجور ابن الاخشید گفت
بیشتر متمردند در کفر و همه باین صفت متمرد و طاغی بودند انگه وصف کرد ایشان را گفت . اشتروا بایات الله ،
ای اخذوا عوض آیات الله و اشترای معاوضه باشد بعوض آیات خدای بهاء اندك بستده اند یعنی آیتها خدا را بها کرده اند
و گفته اند اشتری بمعنی باع است یعنی آیات خدای بهای اندك بفروخته اند گفتند آیه در شأن ابو سفیان آمد که کافران را
طعام میداد و برگ میکرد تا بمحمد ایمان نیارند و گفتند حلفاء قریش را طعام میداد و حلفاء رسول را نیداد عبد الله
عباس گفت مراد اهل طایفند که ایشان را مدد فرستادند از آنجا که بساز خود کنند و با رسول ﷺ کارزار کنند جبائی گفت
مراد جهود انند که عهد رسول ﷺ بشکستند بخطای اندك و طمعهٔ که ایشان را بود از سفله و برای آن قلیل خواند آنرا که در
خود قلیل بود و اگر چه در صورت کثیر بودی باضافت آنچه ایشان خود در افوت کردند از ثواب آخرت قلیل بودی
. فصدوا عن سبیله . مردم را باز داشتند از راه خدای و راه راجع است با نام خدای تعالی . انهم ساء ما کانوا
یعملون . ایشان بدکاری بود آنچه میکردند و ما نکره موصوفه است و محل او نصب است علی التمیز کقوله ساء

مثلاً واسم ساء که معرف باشد بلام جنس محذوف است والقدیر . ساء العمل عملاً کانوا یعملونه لا یرقبون
فی مؤمن الاً ولا ذمةً . برای آن تکرار کرد که این آیه در حق آنانست که ایشان بایات خدای عوض اندک ستانند
وازراه خدای ودین مسلمانی مردمان را منع کنند وآیت اول درحق ناقضان عهداست چنانکه گفت این آیه در
جهودان است وآن درحق ناقضان عهدنی که حکم نیز مختلف شد از پس توبه درحق ایشان گفت . فخلوا
سبیلهم . ره ایشان بازدهی تا باشما مخالطه کنند وشما ایشان را بینی وبدانی سیرت وطریقهٔ ایشان پسندیده آید
شمارا . فاخوانکم فی الدین . ایشان برادران شمااند در دین انگه گفت . اولئك هم المعتدون . ایشان ظالمان
ومتعدیان ازطور خود ومتجاوزان انداز قدر خود وحدی که ایشان را نهادند در تکلیف انگه گفت اگر چنانکه
توبه کنند ونماز پنج اقامت کنند وشرط اسلام دراداى زکوة بجاى آورند در دین برادران شمااند برای انکه توبه
ازکفر بایمان باشد ونماز وزکوة ازشرایط اسلام است چگونه برادر ایشان نباشند هم مؤمن باشند وهم مسلمان
ورفع اخوانکم برخبر مبتداء محذوف است والتقدیر فهذا اخوانکم فی الدین انگه گفت ما نفصیل وبیان آیات وحجج
میدهیم برای قومی که بدانند واین بیان عام است برای جمله ولکن اینان را تخصیص کردند چنانکه گفت . انما
انت منذر من یخشیها وقوله هدی للمؤمنین . وبیان این طریقه رفته است قوله . وان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم
ای نقضوا . واگر چنانکه بشکافند سوگندشان و خلاف کنند آنرا که برآن عهد کرده باشند واصل نکث
درغزل باشد که ریسمان تاب داده را تاب بازپس دهند تا شکافته شود قال الله تعالی . ولا تکونوا کالتی نقضت
غزلها من بعد قوة انکاثاً . ونقض عامتر است از نکث چه نکث در جهل وغزل باشد وبر توسع در
عهد بکار دارند ونقض همچنین یقال نقض البناء والحبل والعهد . وطعنوا فی دینکم . ودر دین شما طعن
زنند وعیب وقدح کنند . فقاتلوا ائمة الکفر . قتال وکارزار کنی باامامان کفر عبدالله عباس گفت ائمة الکفر ابوسفیان
حرب است والحارث بن هشام وسهیل بن عمرو وعکرمة بن ابی جهل ودیگران از رؤساء قریش که عهد رسول ع
بشکستند وایشان بودند که همت کردند تا رسول را ع ازمکه بیرون کردند مجاهد گفت اهل روم و پارس اند
حذیفة بن الیمان گفت اهل این آیه هنوز نیستند درعهد خود گفت خواهند بودن پس ازاین وباایشان قتال کنند
وای از اولیاء خدا کوفیان خواندند ائمه بردو همزه مخفف ائمه علی وزن افعله فی جمع فعال کمثال وامثله وعماد
واعمدة وباقی قراء بتلیین همزه خواندند تخفیف را وابن عامر بروایت هشام فصل کرد بین الهمزتین
بالف . انهم لا ایمان لهم . که ایشان را سوگند نباشد اگر گویند چه معنی دارد گفتن که ایشان را سوگند
نباشد و در اول آیه گفت سوگند را خلاف کردند گوئیم مراد نه آنست که ایشان سوگند نخورند مراد
آنست که ایشان بسوگند وفا نکردند ایشان حرمت سوگند ندارند وبرآن ثبات نکنند ازانکه اعتقاد ندارند بخداو
قدر وحرمت سوگند نشناسند وقطرب گفت لا ایمان لهم ای لا وفاء لهم واستشهد بقول الشاعر . وان حلفت
لا ینقض النأی عهدها . فلیس لمخضوب البنان یمین ای وفاء بالیمین وسوگند را برای آن یمین خوانند که در وقت سوگند
دست راست بگیرند وابن عامر خواند لا ایمان لهم وحسن وعطا در شاذ همچنین بکسر گفت ایمان نباشد ائمهٔ کفر را
که در کفر خود شبهات آرند ودست آویز جویند ایشان را چگونه ایمان باشد قولی دیگر گفتند در این قرائت که . لا ایمان
لهم ای لا امان لهم . یعنی اگر کسیرا امان دهند وثاقه ندارد بر ایشان که وفا کنند بان امان وبراین قول ایمان امن گردانیدن
باشد . لعلهم ینتهون . تا ایشان تا باز ایستند ومنزجر شوند از بعضی در این کفر وعناد انگه گفت . الا تقاتلون قوماً نکثوا
ایمانهم . کارزار نکنی باقومی که سوگند بشکافتند وهمت کردند بانکه پیغمبر خدارا ازمکه بیرون کردند وایشان ابتدا

کردند بکارزار باشما روز بدر بیشتر مفسران گفتند ایشان ابتدا کردند بقتال بنی خزاعه که حلفاء رسول ع بودند . اتخشونهم
میترسی ازایشان خدای سزاوارتر که ازعقاب او بترسی از ترك قتال ایشان انگه برسبیل بشارة ومعجزه در باب اخبار از
غیب گفت . قاتلوهم کارزار کنی باایشان تا خدا ایشانرا بدست شما کشته گرداند وعذاب در آیه مراد قتلست واسر
بعضی کشته شوند و بعضی اسیر . ویخزهم . وذلیل کند ایشان را بقهر واسر . وینصرکم علیهم . و
نصرت کند شمارا برایشان وشفا دهد دل گروهی مؤمنان را مجاهد وسدی گفتند مراد خزاعه اند حلفاء
رسول ع ودر آیه معجزی هست ازمعجزات حضرت رسول ع برای انکه این خبر است ازغیب وانکه مخبر
بروفق خبر آمد واین نباشد الا بوحی از خدای تعالی . ویذهب غیظ قلوبهم . وببرد خشم دلهاء ایشان را
برای انکه چون یار خود در یابند وانتقام بکشند از دشمنان خود وتشفی حاصل کنند دلشان خوش
گردد و یتوب الله علی من یشاء . برفع یاء بر استیناف باشد برای انکه جواب قاتلوهم را نشاید چه
صورت نه بندد که گویند پذیرفتن خدای توبه ایشان را موقوف بود بر قتال کافران لا سیما و قوله من یشاء
ومراد آن کافرانند که ایمان آوردند انان که در آیت اول ذکرشان برفت که کافر بودند چون عکرمة بن ابی جهل
وسهیل بن عمرو ودر شاذ اعرج وعیسی وابن ابی اسحق خواندند . ویتوب الله بنصب باعلی الصرف علی التقدیر
معان یتوب الله واو جمع را باشد مثالش ائت زیداً یأتك ویکرمك وخدای تعالی توبه انکس را که خواهد از ایشان
بپذیرد چون توبه کنند بشر ایطش ودر خبر بشارت است بانکه بعضی ازایشان ایمان خواهند آوردن ونیز معجزی
باشد رسول ع را که خبر دهد ازغیب ومخبر بروفق خبر باشد دگر انکه تا بدانند که قتال باایشان مانع
نخواهد بود ایشان را از ایمان . والله علیم حکیم . وخدای تعالی داناست بتوبهٔ ایشان چون توبه کنند و
حکیم است در امر کردن بقتال ایشان پیش از توبه . ام حسبتم ان تترکوا . ام اینجا استفهامی است که در
میان کلام افتد عرب آنرا استفهام نام کنند تا فرق باشد میان او ومیان استفهامی که در اول کلام افتد
که آن بهل باشد یا بهمزه چنانکه یکی از ما گوید در میانه سخن ما چه می پنداری که شمارا رها خواهند
کردن وترك درلغت آن باشد که فعل را ابتدا بکند وتعرض نکند لقوله . وترکهم فی ظلمات لا یبصرون
. ودر اصطلاح متکلمان ترك ضدی باشد که منافات کند فعل مبتدارا در محل قدرت براو . ولما یعلم
الله . رها کنند شمارا وخدای تعالی ندانست که ازمیان شما مجاهد کیست ومعنی انکه شما هنوز جهاد نا کرده
تا خدای شمارا مجاهد داند چه تا ایشان مجاهد نباشند خدای ایشانرا مجاهد نداند در حال واگر چه فیما لم یزل عالم بود
بسایر معلومات والعلم بان الشیء سیوجد علم باشد بوجوده اذا وجد تا کسی گمان نبرد که علم بعد ان لم یعلم تعلق
دارد بالشیء علی ماهو به نگر داند پس نفی علم بجای نفی معلوم نهاد برای انکه لما نفی را باشد نفی فعل بعد طمع
فی وقوعه المعنی . ام حسبتم ان تترکوا ولما تجاهدوا و گفتند معنی آنست که خدای تعالی باشما معاملهٔ آنان بکرد که ایشان
باختبار وامتحان استخراج احوال غیری کنند که ندانند تا بدانند چون تکلیف اینصورت را در این عبارت براو
اجرا کرد واین در معنی جاری مجری آنست که گفت . الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون .
واین هردو وجه معتمد است ویکو وجهی دیگر گفتند در آیه وآن آنست که علم بمعنی رؤیت است چنانکه بسیار جاها
رؤیت بمعنی علم آمد . ای ولما یری الله المجاهدین منکم والذین لم یتخذوا من دون الله . وبهر حال تا مرئی وموجود نباشد
خدای تعالی نه بیند اورا چه رؤیت معدوم محال است واین وجهی ملیح است . ولم یتخذوا . ایشان هنوز
نا گرفته یعنی المجاهدین یعنی خدای ازایشان ندانسته که ازخدای وپیغمبر ع ومؤمنان دوستی ازوی خالص

گرفتند یعنی خدای از شما نادانسته وشما خدا وپیغمبر ومؤمنان را دوست نا گرفته ولیجه دخیله باشد
من ولجه اذا دخل وآن دوست را که بر دخله کار وسر تو مطلع باشد اورا ولیجه خوانند ونظیره البطانة والدخیله
واصل او از ولوج باشد وهو الدخول وخانه آهو را تولج خوانند لولوجه فیه قال العجاج . متخذا فیه الکناس تولجا .
وقال طرفه . فان القوافی یتلجن موالجا . تضایق عنه ان یولجه الابر . وقال ابان بن تغلب . فبئس الولیجة للهاربین .
وللمعتدین واهل الریب . قتاده گفت ولیجه ای خیانة ضحاك گفت ای خدیعة حسن گفت کفراً ونفاقاً بر این
قول فرا گفت معنی آن است که . ولما یعلم الله المجاهدین منکم وانکم لم تتخذوا من دون الله خیانة
وخدیعة وکفراً ونفاقاً وجماعة یفشون الیهم سرکم . وولیجه گفتیم کسی باشد که سر خود با او بگوئی
وخدای نادانسته که مجاهد کیست از شما وآنکه شما بدون خدای ورسول دوستان درونی میگیری بر سبیل کفر
ونفاق وخدیعه وخیانت جبائی گفت معنی آیت نهی است از نفاق حسن گفت نهی است از کفر ونفاق وازاین دو
معنی که در آیه گفتیم معنی باز پسین بهتر است لقوله من دون الله واگر من الله بودی بر معنی اول مطرد بودی وتلخیص
الایه علی هذا المعنی ولما یعلم الله المجاهدین منکم وانکم غیر متخذین ولیجة من دون الله ورسوله والمؤمنین : واعماد
معنی آیه بر این است وبر این قول باید گفتن دون صله است واین قول با او ظاهر بر سلامت است والله خبیر بما تعملون
. وخدای بانچه شما می کنید داناست وباخبر است . قوله

ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله شاهدین علی انفسهم بالکفر اولئك حبطت اعمالهم
نباشد مر مشرکان را اینکه عمارت کنند مسجدهای خدارا که گواهانند برخودشان بسبب کفر انها اندکه نابود شده کردارشان
وفی النار هم خالدون * انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر واقام الصلوة و
ودر آتش ایشان جاویدانند جزاین نیست که عمارت میکند مسجدهای خدارا انکه گروید بخدا وروز آخر وبپای داشته نماز را و
آتی الزکوة ولم یخش الا الله فعسی اولئك ان یکونوا من المهتدین * اجعلتم سقایة الحاج
داده زکوة را ونترسد مگر از خدا پس شاید آنها اینکه بوده باشند از راه یافتگان آیا میگردانید اهل حاج را
وعمارة المسجد الحرام کمن آمن بالله والیوم الآخر وجاهد فی سبیل الله لا یستوون عند الله و
وعمارت مسجد الحرام را چون آنکه گروید بخدا وروز آخر وجهاد کرد در راه خدا یکسان نیستند نزد خدا و
الله لا یهدی القوم الظالمین * الذین آمنوا وهاجروا وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و
خدا هدایت نمیکند گروه ستمکاران را آنانکه ایمان آوردند وبیرون رفتند وجهاد کردند در راه خدا بمالهایشان و
انفسهم اعظم درجة عند الله واولئك هم الفائزون * یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان
خودهایشان بزرگترند بمرتبه نزد خدا وآنها ایشانند رستگاران مژده دهد ایشان را پروردگارشان برحمتی از او وخشنودی
وجنات لهم فیها نعیم مقیم * خالدین فیها ابداً ان الله عنده اجر عظیم * یا ایها الذین آمنوا
وبهشتها که مر ایشان راست در آن نعمت جاویدان جاویدانند در آن همیشه وبدرستیکه خدا نزد اوست مزدی بزرگ ای آنانکه ایمان آوردید
لا تتخذوا آباءکم واخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان ومن یتولهم منکم فاولئك
فرا نگیرید پدرانتان را وبرادران خود را دوستان اگر دوست دارند انها کفر را بر ایمان وهرکه دوست دارد ایشان را از شما پس آنها
هم الظالمون * قل ان کان آباؤکم وابناؤکم واخوانکم وازواجکم وعشیرتکم واموال
ایشانند ستمکاران بگو اگر باشد پدران شما وفرزندان شما وبرادران شما وزنان شما وخویشان شما ومالهاکه

اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله و
کسب کردید شما آنهارا وبازرگانی که میترسید کسادآن را ومسکن که می پسندید آن را دوست تر بسوی شما از خدا وفرستاده او و
جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره والله لا یهدی القوم الفاسقین * لقد نصرکم الله
جهاد کردن در راه او پس انتظار برید تا آنکه بیارد خدا بفرمان او وخدا هدایت نمیکند گروه بدکاران را هر آینه بتحقیق که یاری کرد شما را خدا
فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئاً وضاقت علیکم
در مواضع بسیار وروز جنك حنین چون بشگفت آورد شما را بسیاری شما پس دفع نکرد از شما چیزی وتنك شد بر شما
الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وانزل
زمین بافراخی آن پس برگشتید گریختگان پس فرو فرستاد خدا آرام وسکون را بر پیغمبرش وبر گروندگان وفرو فرستاد
جنوداً لم تروها وعذب الذین کفروا وذلك جزاء الکافرین * ثم یتوب الله من بعد ذلك
لشکرها که ندیدید آن را وعذاب کرد آنهارا که کافر شدند واین است پاداش کافران پس می پذیرد خدا از بعد این
علی من یشاء والله غفور رحیم *
بر هرکه میخواهد وخدا آمرزنده مهربان است

قوله ماکان للمشرکین ان یعمروا مساجد الله الایة عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که چون عباس را
باسیری بگرفتند روز بدر مسلمانان روی در وی نهادند واورا ملامت کردند بکفر وقطیعت رحم وسخن درشت
گفتن او را عباس گفت چون است که مساوی ما میگوئی ومحاسن ما فراموش کرده اید امیر المؤمنین ع گفت چه محاسن است
شمارا گفت عمارت مسجد حرام وحجابت کعبه وسقایة الحاج وفك الاسری خدای تعالی این آیه فرستاد
رد بر عباس گفت . ماکان للمشرکین . نباشد که مشرکان را مساجد خدای را عمارت کنند در انحال که
ایشان بر خود گواهی میدهند بکفر یعنی افعالی میکنند که دلیل کفر ایشان کند تا بمنزلت آن باشد که بر خود گواهی
داده باشند نصب شاهدین بر حال باشد وابن کثیر وابو عمرو خواندند مسجد الله بر واحد علی ان المراد به المسجد
الحرام وباقی قراء مساجد الله خواندند بر جمع وآن دو معنی را محتمل بود یکی جمله مساجد باشد بر عموم ویکی آنکه مراد
مسجد الحرام بود آنکه هر بقعه از او مسجدی کرده است برای شرفش را برای آنکه مردم در او از چهار جانب نماز کنند
روی بچهار جانب کعبه کرده در هیچ مسجدی این نباشد ومراد از آیه آنست که ایشان را نرسد که خویشتن را عمار
مسجد خوانند وایشان بر کفر اصرار کرده قوله . شاهدین علی انفسهم بالکفر . در او چند قول گفتند یکی . کانوا یفعلون
ما یدل علی کفرهم . واین قول حسن بصری است دگر آنکه سدی گفت خود مراد تصریح شهادت وخبر است چنانکه
جهود گوید من جهودم وترسا گوید من ترسااام ایشان نیز می گفتند ما مشرکیم واین صریح گواهی باشد بر خود بکفر کلبی
گفت معنی آن است که گواهی میدهند بر رسول ما ع بکفر وچون بر او گواهی دهند بر خود گواهی داده باشند
چه او از ایشان بود فی قوله . لقد جاءکم رسول من انفسکم . ضحاك گفت از عبدالله عباس گواهی ایشان بر خود
بکفر سجده ایشان بود بتان را با آنکه میگفتند بتان مخلوقند خدای تعالی گفت ، اولئك حبطت اعمالهم . ایشان آنانند
که اعمال ایشان باطل است ومراد نه آن است که ایشان را عملی بود واقع آنگه باطل گشت بل مراد آن است که ایشان را
هیچ عملی واقع نبود وایشان در دوزخ همیشه باشند ابن السمیقع در شاذ خواند انما یعمر از اعمار بضم یا وکسر میم
واو را دو معنی باشد یکی آنکه بجملها عامر آبرای آنکه عمر هم لازم است وهم متعدی چون عمر لازم انگارد عمر از او
متعدی کنند قیاساً علی سایر اخوانه ووجه دیگر آنکه یعینون علی عمارتها که بر عمارت آن یاری کنند عمارت کنندگان را

انما يعمر مساجد الله . انكه بلفظ انما كه اثبات الشیء و نفی ماعداه باشد گفت عمارت مسجدهای خدای انكس كند كه بخدای ایمان دارد و نماز بپای دارد و زكوة مال بدهد ایشان همانا از جمله راه یافتگان باشند عبد الله عباس و حسن گفتند عسی از خدای واجب باشد و بعضی دیگر گفتند برای آن لفظ عسی آورد تا تكیه نكنند و بر حذر باشند از معاصی و از جملهٔ عمارت مسجد تعهد او باشد بنماز جماعت و بانبوه نماز كنان آبادان شود ابو سعید خدری روایت كرد كه رسول گفت چون بینی مردی آمد و شد بمسجد مینماید و نماز بپای دارد گواهی ده بر ایمان او برای انكه خدای تعالی میگوید . انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الاخر الایة . اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام الایة . اهل سیر در سبب نزول آیه خلاف كردند نعمان بن بشیر گفت من بنزدیك منبر رسول ؑ نماز میكردم مردی میگفت من باك ندارم از آن كه هیچ عملی نكنم پس از آنكه حاجیان را آب میدهم دیگری گفت من باك ندارم كه هیچ عملی نكنم پس از آنكه عمارت خانهٔ خدای میكنم و دیگری گفت جهاد در راه خدا از همه فاضل تر است عمر گفت بانك مدارید و خصومت مكنید بنزدیك منبر تا رسول ؑ بیرون آید من از او بپرسم تا بگوید كه كدام فاضل تر است از این هر سه چون رسول از حجره بیرون آمد بحكومت پیش او رفتند خدای تعالی این آیه فرستاد علی ابن ابی طلحه روایت كرد از عبد الله عباس كه سبب نزول آیه آن بود كه عباس گفت جماعتی منافقان مهاجران را گفتند كه اگر شما مارا بهجرت و اسلام سبقت بردید ما شمارا سبقت بردیم بسقایة حاج و عمارت مسجد الحرام خدا تعالی این آیه فرستاد و علیهم عطیة العوفی روایة كرد از عبد الله عباس كه گفت سبب نزول آیه آن بود كه جماعتی از مشركان گفتند سقایة حاج و عمارت مسجد الحرام و خانهٔ كعبه كردن بهتر است از ایمان بخدای و جهاد در راه او خدا تعالی رد بر ایشان این آیه فرستاد و باز نمود كه آن سود ندارد بی ایمان بخدای و ابن سیرین و مرة الهمدانی گفتند كه سبب نزول آیه آن بود كه امیر المؤمنین عمش را گفت عباس را كه چرا هجرت نكنی چرا موافقت پسر برادرت نكنی و در صحبت او بمدینه نیائی گفت این كه من در آنم از سقایت حاج و عمارت مسجد الحرام بهتر است از هجرت خدای تعالی این آیه فرستاد حسن بصری و شعبی و محمد بن الكعب القرطی گفتند آیه در شأن امیر المؤمنین علی ؑ آمد و سبب نزولش آن بود كه یكروز عباس عبد المطلب و طلحة بن شیبه بایكدیگر خلاف كردند عباس گفت من بهترم كه سقایه مراست و بدست من است و حاجیان آب از دست من میخورند و طلحة بن شیبه گفت بل من بهترم كه كلید خانه بدست من است و عمارت ان بمن تعلق دارد و اگر من بخواهم همه شب بكعبه توانم بودن چون گفتگوی دراز شد گفتند بیا تا اول كسی كه ازاین راه بر آید او را حاكم كنیم و ازاو بپرسیم گفتند روا باشد نگاه كردند دیدند كه امیر المؤمنین علی آمد گفتند كه الله اكبر از این بهتر حاكم نیاید و او را دست گرفتند و بنشاندند و قصه با او گفتند او گفت . الا ادلكما علی خیر منكما . راه نمایم شمارا بكسی كه از شما بهتر است گفتند كیست آن گفت . من ضرب هامكما بالسیف حتی قادكما الی الاسلام . انكه تیغ از سر شما باز نگرفت تا شمارا باسلام در آورد گفتند همانا از خود كنایت میكنی گفت بلی و چه منع میكند مرا كه ازاین گویم و من بیرون انكه صاحب جهاد دین خدایم بدو قبله بارسول علیه السلام نماز كردم مدتها در از پیش از مردمان دیگر ایشان را خصومت خود فراموش شد روی باو كردند و گفتند خصومت ما با تو افتاد بیا تا پیش رسول خدا شویم بحكومت پیش رسول رفتند و گفتند یارسول الله این كودك را نه بینی كه با ما چه مفاخرت میكند رسول ؑ گفت چگونه است قصه با او بگفتند رسول ؑ هیچ نگفت انتظار وحی را تا كسی نگوید مراعات جانب علی كرد خدای تعالی این آیه فرستاد . اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام الایه . و سقایه فعاله باشد و فعاله فعلی را گویند كه بسیار بكنند تا صنعة گردد كالخیاطة والحیاكة والصیاغة و فعاله بفتح مصدر است كالسماحة والظرافة و مصدر این فعل سقی بود یقال سقیته سقیاً و ایجاب رای

آن فعاله آورد كه این صاحبش را بمثابهٔ صناعت بود و گفتند خود مصدر است كالرعایة والحمایة ضحاك در شاذ خواند سقایة بفتح سین حق تعالی گفت آب دادن حاج و عمارت خانهٔ خدا كردن چون كسی است كه ایمان دارد بخدای و پیغمبر و روز بازپسین و جهاد كند در سبیل خدا و معنی آیه آن است كه اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام كایمان من آمن بالله علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه چنانكه گویند السخا حاتم او الشجاعة عمرو والمعنی السخا سخاء حاتم والشجاعة شجاعة عمرو قال الشاعر . ولكنما الفتیان كل فتی ندی . و این طریقه را تربیه كرده ایم چند جای در این كتاب و وجهی دگر در آیت آن بود كه اسم فاعل بجای مصدر بنهند گویند تقدیر آن است كه اجعلتم سقایة الحاج و عامر المسجد الحرام كمن آمن بالله . آب دهندهٔ حاجیان را و عمارت كنندهٔ مسجد حرام را چون مؤمنی گرویدهٔ بخدای و روز قیامت و چون مجاهدی در سبیل خدای گردید و دلیل این تاویل قرائهٔ عبد الله زبیر است و ابو وحرة السعدی در شاذ كه خواندند : اجعلتم سقاة الحاج و عمرة المسجد الحرام فی جمع ساق و عامر و انكه گفت لا یستون عند الله . نزد خدای راست نباشند . والله لا یهدی القوم الظالمین . و خدای تعالی هدایت ندهد گروه ظالمان را یعنی الطاف زیاده نكند و گفتند راه بهشت ننمایند انكه وصف كرد آنان را كه این تفصیل داد ایشان را بر عباس و ابن شیبه كه ایشان آنانند كه ایمان دارند و هجرت كرده اند و جهاد كرده اند در راه خدای بجان و مال اگرچه . الذین امنوا . در محل رفع است بابتدا و اعظم خبر او ست و بان ماند كه این جمله ایست بیگانه از ان ایه ممتنع نبود كه مراد هم او باشد گفت ایشان بدرجه و پایه بنزدیك خدای بزرگترند . و اولئك هم الفائزون . و ایشان رستگاران و ظفر یافتگانند و این جمله دیگر است از مبتدا و خبر اگر گویند دو خبر مختلف است از یك مخبر فصل كرده میان او بواو عطف هم روا باشد و وجه منع است از انكه گویند مراد باین آیه امیر المؤمنین علی است و انچه بان از او خبر داد باو لایق تر است از انكه بجزاو اما قوله اعظم درجة عند الله ملایم آن است كه لا یستون عند الله . دیگر انكه رسول ؑ گفت ان احب الناس الی الله یوم القیمة و ادناهم مجلساً امام عادل . گفت دوست ترین خلقان بنزد خدای تعالی روز قیامت و نزدیكتر بمجلس امام عادل باشد و این لایق اوست و اما قوله . و اولئك هم الفائزون . جابر بن عبد الله انصاری روایت كرد و جز او كه رسول ؑ گفت . علی و شیعته هم الفائزون . علی و شیعت او فائزان و ظفر یافتگان باشند بدینی كه آن سید را چون آن ضربت زدند اول كلمه از او این شنیدند كه . فزت و رب الكعبة . بخدای كعبه كه ظفر یافتم قوله . یبشرهم ربهم برحمة . بشارت میدهد ایشان را خدای ایشان برحمتی از او و خشنودی بشارت چیزی باشد متضمن نفع و سرور كه اثر آن بر بشره پیدا شود و رضوان مصدر باشد و جنات بهشتهای كه ایشان را در آنجا نعیمی مقیم دایم خالد باشد كه آن را انقطاع نبود كه و اصفان وصف آن نداند كردن . فیها مالا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ، در آنجا آن باشد كه هیچ چشم چنان دیده نباشد و هیچ گوش چنان شنیده نباشد و بر خاطر هیچ بشر چنان گذشته نباشد . خالدین فیها ابداً ان الله عنده اجر عظیم ٠ و در انجا همیشه باشند و نصب او بر حال است ابداً نصب او بر ظرف است و فیها ضمیر بهشت است . ان الله عنده اجر عظیم . خدای تعالی بنزدیك او مزدی هست عظیم و ابد در عرف عرب كنایت باشد عن الزمان المستقبل لا الی آخر و قط عبارت باشد عن الزمان الماضی لا الی اول یقول ما فعلت ذلك قط و لا افعل ذلك ابداً و جمع الابد آباد و ابود و تابد المنزل اذا اتی علیه الابد فتوحش و لابده الداهیة الغریبة و الاوابد الوحش سمی بذلك لطول اعمارها و چنین گفته اند كه كسی وحش مردهٔ ندیده كه بمرگ خود مرده باشد لا باقتی آنكه عرب لفظ ابد در مدتی از روزگار استعمال كند و اگرچه مراد همیشه نباشد قال البیت . اهاج علیك الشوق

اطلال دمنة . بناصفة البردين او جانب المجل . اتى ابدءمن دون حدبان عهدها . وجرب عليه كل نافخة سمل . فقالت صفيه بنت عبدالمطلب فى جمع الابد . وخالجت آباد الدهور عليكم . واسماكم يشعر بذلك ايم . فلوكان زيرمشر كما نعذر به . وليكن زيرابز عم الناس مسلم . واز جملهٔ ادله برانكه ابد هميشه نباشد آنستكه هميشه راجع نكنند در آنكه ميگويند . تأبد الربيع اذام عليه قطعة من الدهر . وقال لبيد بمعنى تابدغولها فرجامها . وقال مزاحم العقيلى اتعرف بالعزيزدار آتأبدت . من الحى واستفت عليها العواصف . اما خلودهم برعموم هميشگى نباشد واو نيزهم عبارت باشد ازمدتى زمان قال الشاعر . الارماد آهامد آرفعت . عنه الرياح خوالد سحم . اراد الاثافى واين ابيات درخالد وابد براى آن گفته شد تا اگر در ايت اصحاب وعيد بظاهر آن تمسك كنند معلوم باشد كه ظاهر اين دو لفظ دليل هميشگى نكنند در كلام عرب قوله يا ايها الذين آمنوا لاتتخذوا آبائكم واخوانكم اولياء الايه . مجاهد گفت اين متصل است بان آيات كه پيش اوهست كه درقصه عباس وطلحه بن شيبه آمد وانكه ايشان هجرت نميكردند جويبر گفت ازضحاك از عبدالله عباس كه چون خداى تعالى مؤمنان را فرمود كه هجرت كنى با رسول ﴿ع﴾ و از مكه بمدينه شوى پيش ازفتح مكه وايشان را فرمود كه بترك پدران وبرادران وخويشان بگوئى چون ايشان كافرانند وبردين شما نه اند مسلمانان گفتند يارسول الله اگر مارا تبرا مى بايد كردن ازكافران پس مارا از پدر و برادر و جمله خويشان تبرا بايد كردن و مالهاء ما وتجارتهاء ما تباه شود وسراى هاء ما ويران شود خداى تعالى اين آيه فرستاد كلبى گفت از ابوصالح از عبدالله عباس كه چون خداى تعالى رسول را و مؤمنان را فرمود كه هجرت كنند و از مكه با مدينه شوند ومرد بيامدى وزن را وفرزندان را وبرادر را وخويشان را گفتى كه من بمدينه ميروم اگر با من بيائى والا چون من رفته باشم ميان من وشما خويشى نباشد واگرپس ازاين انجا آئى من بشما التفاتى نكنم كسى بودى كه رغبت كردى وهجرت كردى وكسى بودى كه گفتى بيايم وكسى بودى كه در او آويختى و گفتى كه رها نكنم كه تو بروى مرد ازانجا باز ايستادى از شفقت بر اهل وعيال وهجرت رها كردى خداى تعالى اين آيه فرستاد ونهى كرد مؤمنان را كه با ايشان دوستى كنند گفت اى انانكه ايمان آورده ايد وبگرويده پدران تان را وفرزندان تان را بدوست مگيرى و با ايشان اختلاط ودوستى مكنى اگر چنان باشد كه ايشان ايمان نياورند واختيار كفر كنند بر ايمان واستحباب طلب محبت باشد و گفته اند استحب بمعنى احب باشد چنانكه استجاب و اجاب . ومن يتولهم منكم . وهركه از شما با ايشان موالات ودوستى كند وتولا كند با ايشان ظالم باشد انكه گفت ايشان را بگوى اى محمد كه اگر پدرانتان وفرزندانتان وبرادرانتان وزنان تان وخويشانتان وابوبكر عن عاصم ويعقوب خواندند وعشيراتكم بجمع وديگر قراء واحد عشيرتكم واو فعيله باشد بمعنى مفاعله از عشيره ومعاشره يعنى همساز او باشد و گفته اند عشيره جماعتى باشند كه مرجع ايشان بايك عقد بود كعقد العشيره والعشره والعشر واحد من العشره والعشرة المعاشرة والعشيرة الخليط والعشار النوق اللواتى اتى على حملها عشرة اشهر والمعشر الجماعة من الناس وجمعه معاشر واصل كلمه از جمع است واجماع . واموال اقترفتموها : ومالهائى كه آن را كسب كردى والقرف القشر واصل اينست انكه مبالغه در كسب را قرف گويند چنانكه بزبان ما گويند فلان كس فلان كار را بوست مى بكند چون مبالغه كند در كردن او آن كار را والقرفة قشرة والقرف القذف ايضا مربع او باقشر بود كه ازاو عبارت كنند بانكه بوستين باو ميدرند . وتجارة تخشون كسادها . وتجارتى كه از كساد آن ترسى وكساد خلاف نفاق باشد واصل كساد وقوف باشد چنانكه نفاق خروج باشد . ومساكن ترضونها . جمع مسكن باشد وآن سراى نشست باشد كه شما آن را بپسندى . احب اليكم . نصب او بر خبر كان بود وجمله انجا تمام است

يعنى اگر اين چيزها كه برشمرد از خويشان ومال وتجارت وخانه بنزديك شما دوستر است از خدا ورسول وجهاد كردن وغزاة در ره دين . فتربصوا . توقف كنى وانتظار وفاء براى جواب جزاى شرط آمد كه جزاء شرط چون بامر باز آيد از فاچاره نباشد . حتى يأتى الله بامره . خداى تعالى كارى كه خواهد كردن بكند مجاهد گفت مراد بامره انجا فتح مكه است حسن بصرى گفت مراد عقوبتى است عاجل يا آجل واين امر آنجا لامحال فعل است قول نيست وانكه مرادمى شناسد ازاو قراين دليل كند برانكه اين لفظ حقيقى است در فعل چنانكه در قول چون درست شد كه حقيقت بظاهر استعمال داند اين لفظ در فعل مستعمل تر وشايع تر است ازانكه دو قول در قرآن واشعار وكلام عرب . والله لايهدى القوم الفاسقين . وخداى تعالى ره ننمايد بهشت قوم فاسقان را بدليل انكه ايشان را با يمان راه نموده است فى قوله . واما ثمود فهديناهم فاستحبوا العمى على الهدى قوله ولقد نصركم الله فى مواطن كثيرة . انگه حق تعالى در تذكير نعمت خود گرفت بر ايشان گفت وخداى تعالى شما را نصرت كرد ويارى داد در بسيار جايها . ويوم حنين . و نصب او بر فعل مقدر باشد كه فعل حاصل براو دليل است والتقدير ونصركم ايضا يوم حنين وروا بود كه محذوف اذكروا باشد يعنى ياد كنى روز حنين واو نام وادى است ميان مكه وطايف واين قول قتاده است عروة بن زبير گفت وادى است در ذى المجاز براى آن صرف كرد آن را كه نام وادى است اگر تأويل كنند على البقعه تا علميت وتأنيث در او باشد صرف نبايد كرد چنانكه شاعر گويد . نصروا نبيهم وشدوا ازرهم . بحنين يوم تواكل الابطال . وقصه حنين على ماذكره المفسرون چنانكه مفسران گفتند بالفاظ مختلف ومعانى متفق آن بود كه چون رسول ﴿ع﴾ فتح مكه بكرد در ماه رمضان چند روز از و مانده انگه از مكه بيرون آمد وروى بحنين نهاد براى قتال هوازن قتاده گفت آن روز دوازده هزار مرد با رسول ﴿ع﴾ بودند از مهاجر وانصار ودو هزار مرد از جمله طلقاء مقاتل گفت يازده هزار وپانصد بودند كلبى گفت ده هزار بودند واز آن بيشتر جمع كه آن روز بود هرگز نبود ومشركان چهار هزار بودند از هوازن وثقيف ورئيس هوازن مالك بن عوف النصرى بود ورئيس ثقيف كنانة بن عبد ياليل بن عمرو بن عمرو الثقفى چون بيكديگر رسيدند ابوبكر گفت چون جمع لشكر رسول ﴿ع﴾ چنان ديدند گفت . لن يغلب اليوم من قلة . ما را امروز غلبه نكنند از اندكى وگفتند اين سخن رسول ﴿ع﴾ گفت وگفتند مردى گفت نام او سلمة بن سلام گويند چون رسول عليه السلام اين بشنيد خوش نيامد اورا وذلك قوله . ويوم حنين اذاعجبتكم كثرتكم فلن تغن عنكم شيئا انگه بكارزار در آويختند مسلمانان بر مشركان زدند وايشان را بردند و پراكنده كردند وبغنيمت مشغول شدند مشركان گفتند يكديگر را ياحماة السوء اى حمايت داران بدكجا ميروى وزنان در دست ايشان رها ميكنى رجعت كردند وباز آمدند وقوم بغنيمت مشغول بودند مستعد نبودند بر مسلمانان زدند وايشان را ببردند قتاده گفت سبب هزيمت از طلقا بود كلبى گفت ان روز باپيغمبر سيصد مرد بيش نماندند وباقى هزيمت شدند وبيشتر راويان روايت كردند كه جمله لشكر هزيمت شدند وبا رسول ﴿ع﴾ الاده كس نماندند از بنى هاشم ودهم ايشان ايمن بن ام ايمن مردى انصارى بود اورا بكشتند وآن نه مرد ملازمت كردند با رسول ﴿ع﴾ تا انكه جماعتى بنزديك او آمدند واز آن نه مرد كه با رسول ﴿ع﴾ بايستادند از بنى هاشم امير المؤمنين على ﴿ع﴾ بود در پيش رسول ﴿ع﴾ و عباس عبدالمطلب بر راست رسول وفضل بن العباس بر چپش بود وابوسفيان بن الحارث بن عبدالمطلب از پس پشتش ونوفل بن الحارث وربيعة بن الحارث وعبدالله بن زبير بن عبدالمطلب وعتبه ومعتب پسران ابولهب اين نه مرد پيرامن رسول عليه السلام بودند گرد او در آمدند وديگران جمله بگريختند ودر اين معنى مالك بن عبادة الغافقى گويد آن روز . لم يواس النبى غير بنى هاشم . عند السيوف يوم حنين . هرب الناس غير تسعة رهط . فهم يهتفون بالناس اين . ثم

قاموا مع النبی علی الموت . فاتوا زیننا انا غبر شین . وثوی ایمن الأمین من القوم . شهیداً فاعتاض قرة عین . و
عباس عبدالمطلب گفت هم در این مقام . نصرنا رسول الله فی الحرب تسعة . وقد فرّ من قد فرّ منه فاقشعوا .
وقولی اذا ما الفضل كرّ بسیفه . علی القوم اخری یا بنیّ لیرجعوا . وعاشرنا لاقی الحمام بنفسه . لما ناله فی الله لایتوجّع .
یعنی ایمن بن ایمن چون رسول ع دید که قوم هزیمت شدند عباس را گفت آوازی در ایشان ده عباس مردی جهوری بود
بلند آواز بود و از بلندی آواز او آن بود که گفتند روزی در مکه غارتی بود عباس آواز بر داشت و گفت واصباحاه
هیچ آبستنی نبود که آواز او بشنید و الا کودک بینداخت عباس ندا کرد بارفع صوته یا اهل بیعة الشجرة وای اصحاب
سورة البقرة کجا میگریزی یاد کنی آن عهد که رسول خدای باشما کرد و این هزیمت در شب بود و رسول ع در میان
وادی بود و مشرکان از حباب و شعاب و مضایق وادی گشاده بودند و تیغ و نیزه و تیر و عمود بدنبال مسلمانان
در نهاده می زدند و میکشتند و می افکندند رسول ع در آن شب تاریک به نیمهٔ روی باز نگرید چندانی نور از روی او
بتافت که همه وادی روشن شد پنداشتی ماه بر آمد در شب بدر و به آواز بلند مسلمانان را گفت . اینما عهدتم الله
کجا شد آن عهد که با خدای کردی خدای تعالی جمله قوم را این حدیث بشنوانید هیچکس نبود که آواز رسول ع
بشنید و او روی هزیمت نهاده و الا روی باز پس کرد و با دشمن در کارزار ایستاد راوی خبر گوید مردی میامد
از هوازن بر شتری سرخ موی نشسته رایتی سیاه بدست گرفته و سر نیزه دراز کرده در پیش قوم ایستاده
چون ظفر یافتی بر مسلمانان و فرصتی بسر او در شدی و بزدی اورا و بیفکندی و بکشتی و چون فرصت نیافتی
رایت بیفراشتی و جماعتی در دنبال او افتادندی و بقفای هزیمت آن میرفتندی و او این بیت میگفت . انا ابو جرول
لا براح . حتی نبیح الیوم او نباح . امیر المؤمنین علی علیه السلام آهنك او کرد در او رسید حربه زد اورا بر شتر
آمد شتر بیفتاد و مرد بر زمین افتاد تیغی زد و اورا بدوزخ رسانید انگه گفت . قد علم القوم لدی الصباح . انی
فی الهیجاء ذو نصاح . سبب هزیمت مشرکان بکشتن ابوجرول بود و مسلمانان باهم آمدند و صف بر کشیدند و روی
بدشمن نهادند و رسول ع گفت . اللهم انك اذقت اول قریش نكالاً فاذق آخرهم نوالاً . بار خدایا اول قریش را نکال
چشانیدی به آخرشان نوال و عطای بچشان زهری گفت چنین رسید بمن که شیبة بن عثمان گفت در آن وقت که رسول ع
باز ماندی و تنی چند با او بودند من خواستم که اورا بکشم بعوض برادرم طلحة بن عثمان و پدرم عثمان بن طلحه که ایشانرا
در احد علی کشته بود حق تعالی رسول علیه السلام را از این خبر داد برگردید روی بامن کرد و دست بر سینهٔ
من نهاد و مرا گفت یا شیبه اعیذك بالله مما هممت . به پناه از تو با خدای میدهم از انچه همت کردی به آن گفت مرا دست
بلرزه افتاد دانستم که خدای تعالی اورا اطلاع داد بر سر دل من بروی رسول نگریدم بچشم من چنان آمد که
پنداشتم که از جان من دوستر است گفتم . اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله وان الله
قد اطلعك علی ما فی نفسی . محمد بن اسحق گفت من براء بن عازب را پرسیدم گفتم روز حنین
رسول ع هزیمت برفت گفت لا والله که رسول علیه السلام هرگز بهزیمت نرفت ولیکن چون قوم بهزیمت شدند و عباس
آواز در ایشان داد و باز آمدند و کارزار در پیوستند از سر بشتر رسول ع در رکاب بر پای خاست و گفت الآن حمی الوطیس .
اکنون تنور گرم شد یعنی کارزار انگه گفت انا النبی لا کذب . انا ابن عبد المطلب . و پارهٔ خاك و ریگ بر گرفت و در
روی مشرکان انداخت و گفت . شاهت الوجوه زشت باد این رویها ایشان هزیمت کردند و حدتشان کند شد و
شوکتشان بشکست یزید بن عامر گفت من در جملهٔ مشرکان بودم پنداشتی که هیچکس از ما نماند والا از آن خاك که
رسول ع بینداخت پارهٔ بچشم او رسید پنداشتی کور شد سعید جبیر گفت این روز خدای تعالی پنجهزار فرشته را

بمدد فرستاد حسن گفت هشت هزار بودند عطا گفت شانزده هزار بودند سعید بن المسیب گفت یکی جملهٔ از
مشرکان مرا حکایت کرد که روز حنین چون مارا ملاقات افتاد با مسلمانان بر ایشان زدیم ایشانرا پراکنده کردیم تا
بنزدیك خداوند شتر سفید رسیدیم یعنی رسول ع پیرامن او مردانی دیدیم نیکو روی سفید جامه چون مارا دیدند
گفتند شاهت الوجوه و بدنبال ما در افتادند و مارا هزیمت کردند راوی خبر گوید که مردی از جملهٔ ایشان مرا گفت
آن مردان سفید جامهٔ ابلق سوار نیکو روی که با ما کارزار میکردند کجا رفتند ما بدست ایشان کشته شدیم
من رسول را گفتم یا رسول الله ما ایشانرا ندیدیم ایشان که بودند گفت فرشتگان بودند وذلك قوله . وانزل
جنوداً لم تروها . راوی خبر گوید چون امیر المؤمنین ع ابوجرول را بکشت و کافران دلشکسته شدند جنگ
در گرفت و میکشت تا چهل مردانرا بکشت از آنجا مشرکان بهزیمت شدند و مسلمانان تیغ در نهادند و از
مشرکان میکشتند تا روز نیك بر آمد منادی رسول ندا کرد که رسول خدای میفرماید که اسیر را
مکشی مردم دست بداشتند و در ایام فتح مکه بنی هزیل مردی را بجاسوسی فرستادند اورا ابن الاکوع
گفتندی اورا روز حنین اسیر گرفتند عمر بگذشت اورا دید انصاری را گفت دانی تا این کیست این
آن است که ایام فتح جاسوس بود برما بکش این دشمن خدای را انصاری اورا بکشت رسول را خشم آمد
و گفت نشنیدی منادی من که ندا کرد که هیچ اسیر را مکشی چرا کشتی این اسیر را گفتند ما بقول عمر کشتیم
و از آن عذر خواستند و مشرکان از آنجا بگریختند و باوطاس آمدند رسول ع مردیرا نامزد کرد از اشعریان
اورا ابوعامر گفتندی و لشگری باو داد تا او برفت و ایشانرا پراکنده کرد و امیرانشان بگریختند و از آنجا
اسیر بسیار آوردند و این مرد که ابوعامر نام بود بکشتند و امیر مشرکان که مالك بن عوف النصری بود بطایف
بگریخت و رسول ع بر اثر ایشان بطایف شد و طایف را حصار کرد و شوال تا سر ماه کارزار کرد چون
ذوالقعده در آمد که ماه حرام بود از آنجا باز ایستاد و بر گردید و بمنزلی آمد که آنرا جعرانه گفتند و آنجا احرام
گرفت بعمره و سبی و مال و غنایم حنین و اوطاس قسمت کرد و نصیبی تمام داد مولفة قلوبهم را چون ابوسفیان
بن حرب را و عکرمة بن ابوجهل را و صفوان بن امیه و حارث بن هشام را و اقرع بن حابس را و عیینة بن حصن را
و امثال اینان را هریکی را از پنجاه شتر تا صد شتر بداد و انصاری را نصیبی اندك داد از چهار و پنج و مانند
این انصار را سخت آمد و در آن گفتی بکردند یکی گفت این شد درماش هیچ روی نمی باید یکی گفت
غنیمت بقوم خود داد همه و مارا محروم کرد و یکی گفت ما تیغ زدیم و غنیمت کافران بردند عباس بن مرداس
السلیمی در این معنی گفت . اتجعل نهبی ونهب العبید . بین عیینة والاقرع . فما کان حصن ولا حابس
یفوقان مرداس فی مجمع . وما کنت دون امرء منهما . ومن تضع الیوم لم یرفع . این حدیث بر رسول ع رسید
بفرمود تا ندا کردند که رسول خدای میفرماید که انصار مجتمع شوند و جائی بنشینند و کسی دیگر با ایشان نباشد
که از ایشان نبود ایشان مجتمع شدند و بنشستند رسول ع بیامد و علی با او بود تا در میان ایشان بنشست انگه
گفت شمارا چیزی پرسم جواب دهی گفتند بگو یا رسول الله گفت نه شما ضال بودی خدای تعالی شما را
بمن هدایت کرد گفتند بلی یا رسول الله ولله المنة ولرسوله گفت نه شما بر کرانه دوزخ بودی خدای تعالی شمارا
بمن برهانید گفتند بلی ولله المنة ولرسوله گفت نه شما دشمن یکدیگر بودی خدای تعالی میان دلهاء شما الفت داد بمن
گفتند بلی ولله المنة ولرسوله انگه خموش شد ساعتی انگه گفت جواب بدهی مرا انچه بنزدیك شما است گفتند جواب دادیم
بانچه دانستیم و سپاسداری کردیم گفتیم منت و فضل خدای راست و انگه تو را رسول گفت اگر خواهی تا جواب دهی

توانی گفتن . وانت قد کنت جئتنا طریداً فآویناك وکنت خائفاً فامناك ومکذباً فصدقناك . وتو نیز بما آمدی وقوم تو تورا
رانده بودند ما تورا باخود گرفتیم وتو خائف بودی ما ایمنت بکردیم وتورا دروغ زن داشتند ما تورا براست گوئی داشتیم
انصار که این بشنیدند دست در گریه وزاری زدند وبرخاستند ودست وپای اورا بوسه دادند وگفتند یا رسول الله
تن وجان ما فدای تو باد وهر مال که ما راهست بحکم تو است اگر خواهی بر قوم خود تفرقه کن وجوانان که این سخن
گفتند برای آن گفتند که پنداشتند که برای وضع قدر ایشان است اکنون عذر میخواهند واستغفار میکنند برای ایشان
استغفار کن رسول؏ گفت ، اللهم اغفر للانصار ولأبناء الانصار ولابناء ابناء الانصار . یارب
بیامرز انصاررا وفرزندان انصاررا وفرزندان فرزندان انصاررا . یامعشر الانصار اماترضون ان
ینصرف الناس بالشاء والنعم وترجعون انتم وفی سهمکم رسول الله . راضی نباشی که مردمان برگردند ونصیب ایشان
گوسفند وشتر بود ودر نصیب شما رسول خدای باشد گفتند . رضینا بالله وعنه وبرسوله وعنه . ما بخدای وپیغمبر
راضی ایم واز خدا وپیغمبر راضی ایم رسول؏ گفت . الانصار کرشی وعیبتی لو سلك الناس وادیاً وسلك الانصار
شعباً لسلکت شعب الانصار . انصار اصحاب سر منند وخواص منند اگر مردمان بیك وادی فرو شوند
وانصار براهی فرو شوند من براه انصار فرو شوم انگه عباس مرداس را پیش خواند وگفت تو گفتهٔ . اتجعل
نهبی ونهب العبید بین الاقرع وعیینه . ابوبکر گفت یا رسول الله . بابی انت وامی است بشاعر .
مادر وپدر من فدای تو باد تو شاعر نهٔ او نه چنین گفته گفت چگونه گفته است گفت بین عیینة والاقرع
انگه علی را گفت . یاعلی قم فاقطع لسانه . برخیز وزبان این بن عباس گفت والله که این کلمه بر من سخت تر
آمد از آن روز که دشمنان بسر ما آمدند در سرای ما علی دست من بگرفت ومرا ببرد واگر من دانستمی که
کسی باشد که مرا از او بستاند فریاد خواستمی از او ولکن دانستم که کس نباشد که پای در پیش او نهد چون پارهٔ راه ببرد
گفتم یا علی زبان من بخواهی بریدن گفت آنچه مرا فرموده اند در حق تو بخواهم کردن وهر ساعتی که مرا بیشتر بردی
گفتم یا علی زبان من بخواهی بریدن او جواب داد که آنچه مرا در حق تو فرموده اند بخواهم کردن مرا
اورد تا بنزدیك شتر غنیمت انگه گفت رسول خدا تورا چند شتر فرموده است من گفتم چهار گفت اکنون برو از
چهار تا پانصد بشمار که تو راست من گفتم یا علی رسول خدا زبان بریدن من این خواست گفت آری گفتم بابی انتم و
امی ما اکرمکم واعلمکم واحکمکم پدر ومادر من فدای شما باد چون کریمی وعالمی وحکیمی انگه گفتم مرا مشورت کن
تا مرا چه صواب باشد گفت صواب در آن باشد که چون رسول خدا مرا چهار داد واز اهل چهار کرد تو نیز چهار بستانی
واز اهل آن باشی یعنی انصار را چندین داد ومهاجر را مثل این داد زهری گفت سعید بن المسیب گفت این روز
شش هزار برده بیاوردند انس گفت رسول؏ گفت هر کس که بردهٔ دارد که آبستن است با او نزدیکی نکنند وهر چه
آبستن نیست خویشتن از او دور دارند تا آنکه که استبراء کنند اورا بحیض آنکه جماعتی از هوازن بیامدند وبطوع
ایمان آوردند وگفتند یا رسول الله تو بهتر وکریمتر هر چه در جهان زنان وفرزندان ومالهای ما برگرفتی وبیاوردی وما
امروز مسلمانانیم بفرمای تا با ما دهند رسول؏ گفت آن غنیمت است ولکن از طریق مسامحه زنان و فرزندان
خواهی که با شما دهیم یا مال گفتند یا رسول الله ما بر حسب خود هیچ نگزینیم بفرمای تا زنان وفرزندان ما را
با ما دهند رسول؏ گفت هر چه در نصیب من افتاد ونصیب اهل بیت من وجملهٔ بنی هاشم من بایشان دادم کیست که
مرا موافقت کند جمله گفتند ما موافقت کنیم وهر چه در دست ایشان بود از زنان وفرزندان همه باز جای دادند
رسول؏ گفت این قرض است بر من تا جای دیگر غنیمتی افتد من آنرا عوض بدهم وهر که نخواهد که رها کند حق

خویش از هر زنی پنجاه شتر فدا بستاند گفتند یا رسول الله ما راضی شدیم وفدا نخواهیم رسول؏ مرد بفرستاد
تا بدر خیمها بگردید واین بگفت واز همه رضا بستد همه رد کردند مگر صفوان بن امیه که اوزنی داشت وآن
زن از او بار داشت بعلت حمل با ایشان نداد راوی خبر گوید که چون رسول؏ غنایم چنین بخشید
مردی بیامد دراز گندم گون پشت دوتا بکرده برروی وپیشانی او اثر سجدهٔ بود گفت بدیدم که چه کردی
باین غنایم گفت چه کردم گفت عدل نکردی رسول؏ را خشم آمد گفت ویلك چون عدل بنزدیك من نبود
بنزدیك که بود مسلمانان گفتند یا رسول الله دستور باشد تا گردنش بزنیم گفت دعوه فانه سیکون له اتباع یمرقون
من الدین کما یمرق السهم من الرمیه یقتلهم الله علی ید احب الخلق الیه . گفت رها کنی که اورا اتباعی باشند که از دین
بیرون شوند چون تیر که از نشانه بیرون شود وخدای تعالی ایشان را بر دست مردی بکشد که از همهٔ خلقان اورا دوستر
دارد بر دست امیر المؤمنین علی؏ کشته شدند در نهروان در جمله خوارج قوله اذ اعجبتکم کثرتکم . یقال اعجبه کذا اذا
سره تعجب آورد فلان چیز یعنی چنان خرم شد با او که متعجب شد از او وعجب آمد اورا از آن یعنی شما به بسیاری خود
بنازیدی وعجب کردی وبزرگ آمد شما را بسیاری شما انگه حق تعالی خواست که با ایشان نماید که کثرت از ایشان غنا
نکنند فتح وظفر ایشان را نه بکثرت بود وانما خدای تعالی دهد گفت . فلم تغن عنکم شیئاً . وان کثرت از شما هیچ
کفایتی نکرد وسودی نداشت . یقال هذا الامر لا یغنی عنك شیئاً قال الله تعالی ما اغنی عنی مالیه وقال تعالی انهم لن یغنوا
عنك من الله شیئاً . وضاقت علیکم الارض بما رحبت . ما مصدری است وبا بمعنی مع ای مع رحبها وزمین بر شما
تنگ شد با فراخیش . ثم ولیتم مدبرین ، وانگه پشت بدادی ومفعول از کلام محذوف است کانه قال ولیتم ادبارکم و
لکن بیفکنند برای انکه مدبرین خواست گفتن ونصب مدبرین بر حال است ثم انزل الله سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین
پس خدای تعالی سکینه بر ایشان فرو فرستاد یعنی پس از آنکه بهزیمت برفتند ورسول را تنها رها کردند خدای تعالی
سکینه بر ایشان فرو فرستاد یعنی رحمتی که ایشان بان ساکن شدند وثبات قدم یافتند وگفتند مراد طمأنینه وساکنی است و
امنی است از خوف حسن گفت سکینه وقار باشد قال الشاعر ، لله قبر غالها ماذا اجن ، لقد اجن سکینة ووقاراً .
وخدای تعالی گفت این سکینه ووقار بر رسول؏ فرو فرستادم وبر مؤمنان واگر حمل کنند بر آن جماعت اندك که
بهزیمت برفتند واز خدمت رسول؏ جدا برفتند بعید نباشد . وانزل جنوداً لم تروها . وفرو فرستاد لشکرهائی که
شما ندیدید ایشان را وجند لشکر گرد کرده باشد واجناد جمع قلیلش باشد وجنود جمع کثیرش باشد جبائی گفت روز
حنین فرشتگان بمدد تشجیع وتقویت دل آمدند وکارزار نکردند الا روز بدر وعذب الذین کفروا . وعذاب کردند
کافران را بقتل واسر وسلب اموال واذلال وصغار انگه گفت این جمله جزاو پاداشت کافران باشد ، ثم یتوب الله من
بعد ذلك علی من یشاء . پس خدای تعالی توبه بپذیرد بر انکه خواهد از جملهٔ مؤمنان تایبان در این دو قول گفتند یکی
انکه مراد آن است که توبهٔ مؤمنان بپذیرفت از انکه رسول؏ رها کردند وبگریختند وما بیان کردیم که فرار از زحف
معصیت است از او توبه کردن واجب بود وقولی دیگر آنست که توبهٔ آن کافران بپذیرفت که از کفر توبه کردند پس
از کارزار حنین واینکه گفت . علی من یشاء . دلیل آن میکند که قبول توبه بر خدای واجب نیست چه آنچه واجب
باشد موقوف نبود بر مشیت از آنجا که واجب است . والله غفور رحیم . وخدای تعالی آمرزنده وبخشاینده است
وذکر غفور رحیم عند قبول توبه هم دلیل آن باشد که قبول توبه بر خدای تعالی واجب نبود بل بان متفضل است
قوله تعالی

يا ايها الذين آمنوا انما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا وان خفتم عيلة
ای آنها که ایمان آوردید جزاین نیست که مشرکان پلیدند پس نزدیکی نکنند مسجد الحرام را بعد از یک سال نهم هجرت و اگر بترسید از درویشی
فسوف يغنيكم الله من فضله ان شاء ان الله عليم حكيم ❁ قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا
پس زود باشد که بی نیاز گرداند شما را خدا از فضل خود اگر خواهد بدرستیکه خدا داناست و درست کردار کارزار کنید آنانرا که نمیگروند بخدا و نه
باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب
بروز بازپسین وحرام نمیدارند آنچه حرام کرد خدا وپیغمبرش ونمی پذیرند دین حق را از آنانکه داده شدند کتاب را
حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون ❁ وقالت اليهود عزير ابن الله وقالت النصارى المسيح
تا بدهند جزیه را از دست خود ایشان خوار شدگانند وگفتند یهودان که عزیر پسر خداست وگفتند ترسایان که عیسی
ابن الله ذلك قولهم بافواههم يضاهئون قول الذين كفروا من قبل قاتلهم الله انى يؤفكون ❁
پسر خداست این است گفتار ایشان بدهنهاشان مشابه میسازند سخن خود را آنها که کافر شدند از پیش که بکشد ایشانرا خدا چگونه مصروفند از حق بباطل
اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله والمسيح ابن مريم وما امروا الا ليعبدوا الها
گرفتند یهودان دانشمندان وزاهدانشانرا خدایان از جز خدا ومسیح پسر مریم را ومامور نیستند مگر اینکه بپرستند خدای
واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون ❁ يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم ويابى الله
یگانه را نیست خدائی مگر او پاک است او از آنچه شرک میاورند میخواهند اینکه فرونشانند نور خدا را بدهنهاشان ونمیخواهد خدا
الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون ❁ هو الذى ارسل رسوله بالهدى ودين الحق ليظهره
مگر اینکه تمام کند نور خود را واگرچه کراهت دارند کافران اوست آنکه فرستاد رسولش را براهنمائی ودین حق تا ظاهر کند
على الدين كله ولو كره المشركون ❁ يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من الاحبار والرهبان لياكلون
او را بر دین همهٔ آن واگرچه کراهت دارند مشرکان ای آنانکه ایمان آوردید بدرستیکه بسیاری از دانشمندان وزاهدان هر آینه میخورند
اموال الناس بالباطل ويصدون عن سبيل الله والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها
مالهای مردمانرا بباطل وبازمیدارند از راه خدا وآنها که دفینه میگذارند طلا ونقره را ونفقه می کنند آنرا
فى سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم ❁ يوم يحمى عليها فى نار جهنم فتكوى بها جباههم وجنوبهم
در راه خدا پس مژده ده ایشانرا بعذاب دردناک روزیکه گرم شود بر آن در آتش دوزخ پس داغ کنند بآنها پیشانی ایشانرا
وظهورهم هذا ما كنزتم لانفسكم فذوقوا ما كنتم تكنزون ❁ ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر
وپهلوهایشانرا وپشتهاشانرا این است آنچه دفینه کردید برای نفسهای خود پس بچشید آنچه بودید که دفینه وذخیره میکردید بدرستیکه شمارهٔ ماهها نزد خدا
شهرا فى كتاب الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا
دوازده ماه است در لوح محفوظ خدا روزیکه آفرید آسمانها را وزمین را از آن ماهها چهار ماه حرام است آن است دین راست پس ستم نکنید
فيهن انفسكم وقاتلوا المشركين كافة كما يقاتلونكم كافة واعلموا ان الله مع المتقين ❁
در آن چهار ماه خودتانرا وکارزار کنید مشرکانرا همه همچنانکه جنگ می کنند باشما همه وبدانید که خدا با پرهیزکاران است
انما النسيء زيادة فى الكفر يضل به الذين كفروا يحلونه عاما ويحرمونه عاما ليواطئوا عدة
جزاین نیست که تأخیر حرمتهای ماه دیگر افزونی است در کفر گمراه میشوند باین آنانکه کافر شدند حلال میکنند آنرا یکسال تا موافق کنند شمارهٔ
ما حرم الله فيحلوا ما حرم الله زين لهم سوء اعمالهم والله لا يهدى القوم الكافرين ❁
آنچه حرام کرده خدا پس حلال میکنند آنچه حرام کرد خدا آراسته شد ایشانرا بدی کردارشان وخدا هدایت نمیکند گروه کافرانرا

قوله يا ايها الذين آمنوا انما المشركون نجس الآية . حق تعالى باین آیه بمؤمنان خطاب کرد و اعلام کرد ایشانرا که مشرکان پلیدند اما آنکه با خدا انباز گویند و نجس مصدر است و عرب اسمها بمصدر وصف کند برای مبالغت یقال رجل صوم و عدل و فطر و رضا ای عادل و صائم و مفطر و مرضی و چون وصف بمصدر باشد واحد و تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث بیک لفظ باشد یقال رجل نجس بفتح الجیم و رجلان نجس و رجال نجس و امرأة نجس و امرأتان نجس و نساء نجس اما چون نجس گویند که وصف باشد بکسر جیم تثنیه و جمع و تذکیر و تانیث مراعات باید کردن اما نجس بکسر نون و اسکان جیم مفرد نگویند الا با رجس بیکجای یقال هذا رجس نجس پس در این لفظ چهار لغت است نجس و این لفظ قرآن است نجس و این اسم و وصف است و کذلک نجس ککبد و کبد و کرش و کرش و کذب و کذب و ضحک و ضحک و نجس بضم الجیم کندس و نطف و جدر و در معنی او خلاف کردند ابو عبیده و ضحاک گفتند قذر ابن الانباری گفت خبیث عبد الله عباس گفت ما المشرکون الا رجس خنزیر او کلب خلاف است میان ما و فقها در آنکه کافر نجس العین است یا نجس الحکم بنزدیک شافعی و دیگر فقها آنست که کافر نجس الحکم است چو جنب و حایض و بنزدیک ما نجس العین است و هم نجس الحکم است و آیه بظاهر دلیل آن میکند که کافر نجس العین است و هیچ مانع نیست از آنکه گویند هم نجس العین است و هم نجس الحکم برای آنکه میان ایشان تنافی نیست که مانع باشد من الجمع بینهما و مراد ما نجس العین آن است که هر چه کافر آن را مماسه کند پلید شود و پلیدی او متعدی باشد و اگر نجاست او مقصور بودی علی الحکم دون العین تعدی نکردی چنانکه جنابت از جنب و حکم حیض از حایض پس معلوم شد که کافر بخلاف جنب و حایض است و مراد بآنکه نجس الحکم است آن است که بایمان حکم نجاست از او زایل شود پس او از یک وجه کالکلب و الخنزیر است و البول و الغایط فی تعدی النجاسة و از یک وجه کالجنب و الحایض است و فرقی دیگر آن است که نجس العین باب پاک نشود کالبول و الغایط و الکلب و الخنزیر و نجس الحکم باب پاک شود کالجنب و الحایض و غیرهما و حدیث عبد الله عباس دلیل صحت قول ماست و مذهب ما آن است که حکم جهودان و ترسایان و سایر اصناف کفار حکم مشرکان است در این مسئله هر چه ایشان دست بر او نهند و آن دو گونه یکی تر باشد پلید شود و اگر خشک باشد برش الماء رشا آب بر وی باید زدن و در اول بباید شستن و اگر کسی مصافحه کند با ایشان و دست یکی تر باشد بباید شستن و اگر در اول خشک باشد بخاک بباید مالیدن و حسن بصری گفت من صافح مشرکا فلیتوضاء . و اخبار بسیار است بر این اصحاب ما را و این آنست که بر این اخبار مخالفان نیز ما را موافقت کرده‌اند . فلا یقربوا المسجد الحرام . نهی غایب است نباید تا پیرامن مسجد الحرام روند بعضی از فقها گفتند نهی است از دخول مسجد الحرام چنانکه گفت . و لا تقربا هذه الشجرة . و مراد نهی بود از اکل آن درخت و آنچه قول محققان است و ظاهر آیت است آن است که ایشان منهی اند از دخول جمله حرم برای آن اخبار که اهل بیت روایت کرده‌اند و برای ظاهر آیت که آنکس که در حرم شود او قارب بود مسجد الحرام را و حمل آیه بر حقیقت کردن اولیتر که بر مجاز بی ضرورتی و یقال قربت منه اقرب قربانا و انا قریب منه و ما قربتك و لا اقربك قربا و قربانا و هو قارب قوله . بعد عامهم هذا . پس از امسال بعضی گفتند مراد بآن سال است که رسول ع حجة الوداع کرد و درست آن است که آنسال خواست که امیر المؤمنین علی ع سورت برائت بر ایشان خواند و عهد ایشان بینداخت و آن سال نهم بود از هجرت و آیه عام است در سایر اصناف کفار که ایشانرا در هیچ مسجد نشاید شدن و مسلمانان باید تا رها نکنند ایشانرا پس از نزول آیه و آن سال در هیچ مسجد نشدند و الا پس از آنکه ایمان آوردند که این مذهب اهل بیت است و قول جابر عبد الله انصاری است و قتاده و عمر عبد العزیز و جز ایشان . و ان خفتم عیلة ای فقرا و اگر

ترسی از درویشی والعیله والعالة الفقر وعال الرجل اذا افتقر واعال اذا اکثر عیاله قال الشاعر . فلا یدری الفقیر
متی غناه . ولا یدری الغنی متی یعیل * مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که مشرکان آمدندی از راههای دور
وانواع متاع وطعام آوردندی چون خدای تعالی این آیه فرستاد گفتند یا رسول الله مارنجور شویم چون ایشان
نیایند طعام بر ما تنگ شود وتجارت ما منقطع شود وبازار کاسد ومرافق ومنافع ما فایت شود خدای تعالی این
آیه فرستاد گفت اگر چنان است که شما از درویشی می ترسی خدای شما را از فضل ونعمت خود مستغنی کند
ودر مصحف عبدالله مسعود چنین است . وان خفتم عایلة . ای خصلة یعول علیکم ای تشق علیکم عکرمه
گفت خدای تعالی ایشان را توانگر کرد بباران های پیاپی تا خیرها ونباتها بسیار شد مقاتل گفت سبب توانگری
ایشان آن بود که اهل جده وصنعا وجرش ایمان آوردند واز بن طعام می آوردند بر پشت چهارپایان کلبی گفت خدای تعالی
در زمین تباله وجرش خصبی وفراخی بداد اهل مکه از آن توانگر شدند ضحاك گفت خدای تعالی ایشان را توانگر
کرد بجزیت اهل ذمت وقوله . ان شاء . اگر خواهد بمشیت باز بست برای دو کار یکی آنکه بعضی بودند از ایشان که
بان وقت وآن خیر نرسیدند دیگر آنکه تا مکلفان با خدای فزع کنند وبا او گریزند وامید در او بندند کما قال الله
تعالی ، لیدخلن المسجد الحرام انشاء الله . ان الله علیم حکیم . خدای عالم است بمصالح شما در تکالیف
و حکیم است در منع مشرکان از مسجد الحرام ، قوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله . حق تعالی
در این آیه رسول و مؤمنان را فرمود که با اهل کتاب از جهودان و ترسایان قتال کنند
مجاهد گفت آنگه آمد که رسول ع فرمودند که بغزاء روم رویم رسول ع بعد نزول این آیه بغزای تبوك شد کلبی گفت
در بنی قریظه و بنی النضیر آمد ورسول ع بقتال ایشان رفت ایشان مصالحت کردند وآن اول جزیتی بود در اسلام
واول ذلی بود که باهل کتاب رسید حق تعالی باین آیت وصف کرد جهودان و ترسایان را بانکه ایشان بخدای ایمان
ندارند واگرچه خدا گویانند خدای دانان نه اند برای آنکه خدای را فرزند روا میدارند وانکه در حق خدا
این روا میدارد بخدا ایمان ندارد ونیز گفت بقیامت ایمان ندارند وایشان چون معتقد این چیزها باشند مؤمن نباشند برای آنکه
اعتقاد ایمان باشد که علم باشد از سر دلیل واین موافق مذهب ماست در حق همه مقلدان ومعتقدان باطل ودگر وصف آنست
که آنچه خدا ورسول حرام کردند ایشان حرام ندارند برای آنکه بشرع رسول ما که ناسخ شرایع است ایمان ندارند
. ولا یدینون دین الحق . وایشان دین حق ندارند واین آیه دلیل است بر آنکه جهودی و ترسائی حق نیست و
باطل است بعضی دیگر مفسران گفتند حق در آیت نام خداست جل جلاله که از نامهای خدای یکی حق است یعنی
ایشان دین خدا ندارند ومعنی نزدیك است بر یکدگر واقسام دین گفته ایم واصل او طاعت باشد قال الشاعر ، لئن
حللت بواد یا بنی اسد . فی دین عمرو وحالت بیننا فدك . ای فی طاعة عمرو . من الذین اوتوا الکتاب . من تبیین
راست از آنان که ایشان را کتاب دادند برای آنکه این اوصاف که گفت جامع است سایر کفار را وانکه عن بیان کرد
که اهل کتابند حق انتهاء غایت را باشد گفت با ایشان قتال بکنید تا آنکه که جزیت بدهند حکم اهل کتاب واهل
ذمت آنست که اول ایشان را دعوت کنند اگر قبول کنند فهو المراد مسلمانند و برادران مااند واگر قبول نکنند
با ایشان کارزار کنند تا آنگاه که ایمان آرند یا جزیت بپذیرند ودر آیه دلیلست بر آنکه قتال اهل کتاب حلالست بل
واجب است چون قبول نکنند تا آنکه جزیه بدهند از دست خود به پیغمبر وامام. وهم صاغرون . واو حال راست
در آنحال که ذلیل وصاغر باشند وجزیه فعله من الجزاء لنوع من الخراج جزاء علی کفرهم وفعله هیئة را باشد
کالجلسة والمشیة والکربة وبرای آن گفت عن ید تا بدانند که ایشان میدهند وایشان نمی ستانند مکره وعن تعلق

دارد بمحذوفی والتقدیر اخراجاً عن الید ابو علی گفت معنی آنست که باید که بدست خود دهند وروا نباشد که در این
معنی نایبی فرا دارند تا مذلت وصغار شان پیدا شود وبعضی دیگر گفتند که معنی آنست که عن ید چنانکه گویند بعث
هذا یداً بید ای نقداً وبعضی دیگر گفتند عن ید لکم علیهم . از دست نعمتی که شما را باشد بر ایشان بقبول جزیه
وبسلیقهٔ ایشان ومغربی گفت بمعنی قهر است یعنی عن قهر وغلبة واین قول زجاج است وصغار مذلتی باشد که قدر
صاحبش صغیر کند و گفته اند معنی صغار در آیه آنست که حالت جزیه دادن باید که بر پای ایستاده باشند بمقام مذلت
وانکس که میگیرد نشسته باشد بمرتبهٔ خود قتبی گفت عرب چیزی که مبتدأ دهند نه بر سبیل مجازات آن را اعطاه
عن ید خوانند نزدیك ما جزیه از سه گروه گیرند از جهودان و ترسایان وگبرکان واما صابیان بنزدیك ما از ایشان
جزیه نگیرند وحکم ایشان حکم دگر کفار باشد وابو سعید اصطخری من اصحاب الشافعی هم این گفت وجملهٔ فقها
خلاف کردند اما گبرکان علما خلاف کردند در آنکه ایشان اهل کتاب نه اند ولیکن حکم ایشان در اعطاء حکم جزیه
حکم اهل کتاب باشد وشافعی را در او دو قول است یکی آنکه ایشان را کتاب نبود یکی آنکه ایشان را کتاب بود خدای
تعالی باز گرفت از ایشان وابو حنیفه بر آنست که ایشان را کتاب نبود واز امیر المؤمنین علی ع روایت کردند که
ایشان را پیغمبری بود وکتابی پیغمبر را بکشتند وکتاب را بسوختند وجزیه را بنزدیك ما حدی محدود نیست بل امام
چندانکه مصلحت داند بر ایشان نهد اما بر سر شان واما بر زمین شان وجمع نکنند میان هر دو وثوری موافقت
کرد ما را در آنکه حدی محدود نیست آن را وشافعی گفت چون دیناری بدهد از او قبول کنند سوا اگر توانگر
بود واگر درویش واگر متوسط ومالك گفت کمتر از چهار دینار نباشد بر آنانکه زر دهند واگر درم دهند چهل و
هشت درم ابو حنیفه گفت جزیهٔ درویش دوازده درم باشد وجزیهٔ متوسط بیست و چهار درم وجزیهٔ
توانگر چهل وهشت درم اما انکس که او مالی ندارد بر او جزیه نیست وابو حنیفه هم این گفت وشافعی را در او
دو قول است چون سال بر گردد وجزیه واجب شود بر ذمی آنکه بمیرد یا اسلام آورد ابو حنیفه گفت جزیه
بیفتد وشافعی گفت نیفتد ونزدیك ما باسلام بیفتد وبمرگ نیفتد ومذهب مالك همچنین است روا نباشد که هیچ
ذمی را رها کنند که در حرم شوند بهیچ حال نه برای کاری ونه بره گذری وشافعی هم این گفت وابو حنیفه گفت
روا باشد چون محتاج باشند یا مختار اگر اهل ذمت از دینی بدینی انتقال کنند چنانکه جهود باشد ترسا شود یا
گبر باشد جهود شود و اورا بر آن جزیه رها کنند ابو حنیفه هم این گفت شافعی را دو قول است
اهل ذمت مادام تا بر شرایط ذمت باشند از آنکه اظهار نکاح محرمات نکنند وشرب خمر وزنا وربا ایشان بر ذمت
باشند جزیه قبول کنند از ایشان واگر اظهار چیزی از این معنی کنند از ذمت بیرون باشند وقتال ایشان حلال
شود واگر چیزی کنند که در شرع ما یا در شرع ایشان موجب حد باشد بزند امام ایشان را اما تمام وجمله فقها
خلاف کردند و گفتند بر ایشان حد نباشد یعنی تعزیر باشد از دیوانه مطبق جزیه نستانند اگر وقتی باشد
ووقتی نباشد حکم اغلب را بود وابو حنیفه هم این گفت وشافعی گفت جزیه از او ساقط شود علی کل حال
از شیوخ ورهبان و اصحاب صوامع جزیه ستانند وشافعی را دو قول است روا باشد اهل ذمت را که دستار
بر سر نهند وردا بر دوش وشافعی هم این گفت وابو حنیفه و احمد حنبل گفتند رها نکنند ایشان را تا ممیز باشند اگر
گویند چه گوئی در جزیه اهل کتاب طاعت است یا معصیت اگر معصیت است خدا را نشاید که معصیت
فرماید و اگر طاعت است ایشان باید تا بدان مستحق ثواب باشند جواب گوئیم اما ستدن امام طاعت است
واما دادن ایشان نه طاعت است ونه معصیت بل سبیل فدیه ودفع قتل است وجزیه از جزا مشتق است و

جزارا وصف نکند بانکه طاعت است یامعصیت . قوله . وقالت الیهود عزیر ابن الله ، عاصم وکسائی خواندند
وعبدالرزاق عن ابی عمرو عزیر بتنوین وباقی قراء بی تنوین اما آنانکه بی تنوین خواندند سه وجه گفتند
این قرائت را یکی انکه ابن اینجا صفت است میان دو اسم علم افتاده وچون چنین باشد تنوین نباید در
او تا فرق بود میان او چون صفت باشد یا خبر باشد یقال جائنی زید بن عمرو ورایت زید بن عمرو ومررت بزید بن عمرو و
گفت خبر محذوف است از کلام تقدیر آن است که عزیر ابن الله معبودنا او نبینا . وجه دوم آن است که اسم لاینصرف
است برای انکه علم است و اعجمی وتصغیر را جاری مجرای نامصغر کرد تنوین از او بستد بعلت منع
صرف وجه سیم آن است که تنوین برای جمع ساکنین بیفکنند بر سبیل تشبیه بحرف لین چنانکه در قاض
وداع کردند وعلی هذا من قرائة من قرأ قل هو الله احد الله الصمد . بلا تنوین لالتقاء الساکنین وعلی هذا
قول الشاعر . فالفیته غیر مستعتب . ولا ذاکر الله الا قلیلا . والاصل ولا ذاکر الله وانکس که منوّن خواند
خبر مبتدا کرد وفرق میان انکه این صفت باشد یا خبر آن است که چون خبر بود لابد بتنوین باید وباصفت
تنوین نباید و اگر چه درضرورت شعر درصفت تنوین آورده اند چنانکه شاعر گفت . فان لم یکن مال
هناك فانه . سیأتی ثنائی زیداً ابن مهلهل . وقال آخر . جاریة من قیس بن ثعلبة . کانها حلیة سیف مذهبة .
وفرق دیگر آن است که چون صفت باشد بین علمین الف نباید نوشت و چون خبر باشد الف باید نوشتن
اگر گویند خدای تعالی این حوالت چگونه کرد بر جهودان وایشان این را منکرند جواب آن است که
گوئیم باقول خدای تعالی انکار جهودان را تأثیر نباشد ودلیل بر انکه چنین است آن است که چون این
آیه آمد جهودان عهد رسول این را منکر نبودند جوابی دیگر از او آن است که جهودان این نگفتند وانما
گروهی مخصوصی گفتند منهم سلام بن یشکر ونعمان بن اوفی وشاس بن قیس ومالك بن صیف واین چنان
باشد که گویند خوارج بعقیب اطفال گویند واین مقالات از ایشان گروهی نویند که ایشان را ازارقه
گویند عبید بن عمرو گفت این مقالات از جهودان یك شخص گفت نام او فنحاص بن عازورا و او آن بود
که گفت ان الله فقیر ونحن اغنیاء و سبب انکه جهودان این گفتند آن بود که عطیة العوفی گفت از عبدالله
عباس که عزیر از جمله اکابر وبزرگان بنی اسرائیل بود وبعضی گفتند پیغمبر بود وتوریة درمیان قوم بود
واز عزت اورا جای تابوت بود وبعضی مردم یاد داشتند چون معصیت مشغول شدند وظلم وعدوان پیشه
گرفتند چون فساد زیادت کردند خدای تعالی توریة از دلهای ایشان بر گرفت واز یادشان برفت مدتی بر این آمد پشیمان
شدند وآن عقوبتی شناختند توبه کردند وفزع کردند باعزیر وعزیر ... ضرع کرد واز خدایتعالی درخواست تا توریة
بایاد او دهد خدای تعالی دعای او اجابت کرد و نوری در دل او نهاد و توریة یاد او داد جمله او بیامد وقوم را بشارت داد که
خدایتعالی توریة یاد من داد و توریة خواندن گرفت و بر ایشان میخواند ایشان بهری اعتماد کردند وبهری نکردند انکه
خدایتعالی تابوت با ایشان داد آنچه از او یاد گرفته و نوشته بودند با نسخه که در تابوت بود مقابل کردند حرفی زیادت و
نقصان نیامد گفتند این تخصیص عزیر را برای آن بود که او پسر خداست . تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً
وسدی گفت سبب آن بود که چون عمالقه بر بنی اسرائیل مسلط شدند وایشان را میکشتند ومیرنجانیدند ایشان
بگریختند ومتواری شدند ودر عالم پراکنده شدند و نسخهاء توریة که داشتند در کوهها پنهان کردند وعزیر نیز بگریخت
ودر بعضی کوهها عبادت میکرد واز کوه فرو نیامدی الا روز عید روزی از روزهای عید فرود آمد زنی را دید که
بر سر گوری ایستاده میگفت وامطعماه واکاسیاه وعزیر در دعا و تضرع بسیار گفتی بار خدایا بنی اسرائیل را

بی عالمی رها کردی عزیر فرا شد وآن زن را وعظ کرد وگفت از خدای بترس وگمان چنان برد که آن گور شوهر اوست
ای زن تو چنان دانی که روزی تو بدست شوهرت بود روزی بر خداست تورا وشوهرت را وجمله خلایق را زن گفت
چون میدانی که روزی بر خداست وهمهٔ جهان را روزی او میدهد وهیچ خلق را بیروزی رها نکند نمیدانی که علم
عالمان از اوست وبنی اسرائیل را بی عالم رها نکند عزیز گفت راست میگوئی ولیکن تو کیستی گفت من دنیاام
آمده ام تا تورا بشارتی دهم بدانکه از نمازگاه تو چشمهٔ آب پدید خواهد آمدن ودرختی بر کنارهٔ آن چشمه بخواهد
رست تو از میوهاء آن درخت بخور واز آن چشمه آب باز خور واز انجا وضو کن ودو رکعت نماز کن که خدای تعالی
تورا چیزی خواهد دادن چون عزیر از آنجا برفت وبانمازگاه خود رفت بردگر روز چشمه آب از جای سجدگاه نماز
او بر دمید ودرختی پیدا شد او از آن میوه بخورد واز آن آب باز خورد چون نگاه کرد پیری بیامد براو فراز آمد اورا
گفت دهن باز کن او دهن باز کرد چیزی در دهان او نهاد وگفت فرو بر او فرو برد آنگه اورا گفت در این چشمه رو وهم
اینجا برو تا بقوم رسی همچنان کرد ودر آن چشمه آب رفت چندانکه بیشتر میرفت علمش زیادت میشد تا بقوم خود
رسید جمله توریة یادش آمده بود قوم را گفت بروی قلمی چند بیاری قوم برفتند وچند قلم بیاوردند او هر انگشتی را
قلمی بر بست وبجملهٔ قلمها توریة نوشتن گرفت تا جمله بر نوشت ایشان چون آن بدیدند برفتند وآن نسخهای
توریة که در کوهها پنهان کرده بودند بیاوردند ومعارضه کردند با آنکه او نوشته بود چون بدیدند یکی حرف تفاوت
نبود گفتند توریة باین بزرگی ومشکلی مقدور کس نبود که یاد گیرد وعلم او در دل کس نماند این خصوصیت برای
آن است که عزیر پسر خداست کلبی گفت برای آن گفتند که چون بخت النصر بیت المقدس را ویران کرد وبنی
اسرائیل را بکشت وآواره کرد گفت درمیان شما کیست که توریة داند گفتند عزیر برفتند واورا بیاوردند واو
کودکی بود کوچك بخت النصر باور نداشت که او باصغر سن توریة یاد دارد چون عزیر برفت از انجا واز کار او آن
بود که خدای تعالی از او حکایت کرد درسورة البقره . او کالذی مر علی قریة وانجا در آن بیابان صد سال مرده
بماند پس خدای تعالی اورا زنده کرد واو بامیان قوم آمد ودرمیان قوم هیچکس نبود که توریة دانست وهیچ
نسخه نبود چون او با قوم گفت من عزیرم اورا باور نداشتند از آنکه او جوان بود وفرزندزادگان او پیر بودند گفتند
عزیر را علامتی هست وعلامت او آن است که او توریة یاد داشت گفت من عزیرم وتوریة یاد دارم بخواندن گرفت
ومیخواند تا جمله بخواند ایشان گفتند که مامصداق این از کجا دانیم عجوزی بود گفت مرا پدرم وصایت کرد که
نسخه از توریة درفلان روز درحبی نهاده ام وسر پوشیده برفتند وسر باز کردند وبیرون آوردند معارضه کردند یکحرف
کم وبیش نبود گفتند این مزیت برای کاری بود نیست الا برای آنکه او پسر خداست اما گفتار ترسایان درعیسی
مریم که او پسر خداست گفتند سبب آن بود که ایشان از پس انکه عیسی را بر آسمان بردند هشتاد ویك سال بر
طریقه صلاح وسداد بماندند نماز میکردند وروزه میداشتند وعبادت میکردند تا از میان ایشان وجهودان کارزاری
افتاد ودر جهودان مردی بود شجاع نام بولس او بیامد وجماعتی بسیار را از ترسایان بکشت آنگه جهودان را گفت
من میترسم که مبادا که ترسایان برحق باشند وما بر باطل واگر چنین بود ایشان به بهشت شوند وما بدوزخ ولکن من
کیدی کنم که ایشان نیز بدوزخ شوند آنگه بیامد واسبی داشت نام او عقاب اسبی بی نظیر بود که او بر آن کارزار کردی
بمیان صف وآن اسب را پی کرد وجامهٔ بدرید وخاك بر سر کرد وگفت یا قوم مرا دانی گفتند نه گفت من بولسم
که چندگاه با شما کارزار کردم واکنون پشیمان شدم وتوبه کردم مرا از آسمان ندا کردند که توبهٔ تو مقبول نخواهد
بود مگر که ترسا شوی اکنون من ترسا شدم وشما را آگاه کردم تا باخبر باشی از کار من واز آنجا برفت ویکسال درست در

کنیسه شد وانجیل بیاموخت وانگه بیامد وانجیل خواندن گرفت وترسایان را گفت مرا ازآسمان ندا کردند
که خدای تو بپذیرفت وازتو خشنود شد ترسایان اورا باور داشتند او ازآنجا به بیت المقدس رفت ومردی را
بایشان خلیفه کرد نام او نسطور واورا تعلیم کرد که خدای وعیسی ومریم سه شخص بودند یك خدا شدند این
تثلیث واتحاد که ترسایان میگویند ازاوست وازآنجا بروم رفت ولاهوت وناسوت ایشان را
تلقین کرد وگفت عیسی انسی نبود وجسم نبود ولکن پسر خدا بود ومردی دیگر را پیش گرفت ونام او یعقوب واین
مقاله اورا بیاموخت انگه مردی دیگر را بخواند نام او ملکا اورا گفت بدانکه عیسی خدا بود لم یزل ولایزال
انگه هرسه را برخود جمع کرد وایشان را وصیت کرد گفت ازپس من مردمان را دعوت کنی بانکه من شما را آموخته ام
وبدانی که من عیسی را درخواب دیدم گفت من ازتو راضی شدم ومن فردا خویشتن را بخواهم کشتن چون دگر
روز بود بمذبح آمد وخویشتن بکشت وآن سه مرد ازپس او مردمان را باین سه مقالت دعوت کردند
هریکیرا گروهی متابعت کردند ومیان ایشان خلافها افتاد تاامروز وکارزار کشش درمیانشان
افتاد پس ایشان ازتعلیم وتلقین او گفتند عیسی پسر خداست بعضی دگر گفتند برای آن گفتند اینکه اورا
مادری بود وپدر نبود خدای را پدر او کردند ازجهل وکفرشان . تعالی عن ذلك علوا کبیراً . ذلك
قولهم بافواههم . حق تعالی دراین آیه گفت جهودان گفتند عزیر پسر خداست وترسایان گفتند عیسی پسر
خداست این حکایت است ازایشان انگه گفت . ذلك قولهم بافواههم . این سخنی است که ایشان
میگویند بدهنهاشان واین کنایة باشد ازقولی که اورا اصلی نباشد چنانکه یکی ازما گوید فلان ازسر
زبان چیزی میگوید وحدیثی ازدهان بیرون می اندازد وعرب هرکجا حدیثی باشد که آن را حقیقتی نباشد بدهن
باز بندند چنانکه گفت . یقولون بافواههم مالیس فی قلوبهم ویقولون بالسنتهم مالیس فی قلوبهم وقوله کبرت
کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الا کذباً وقوله یضاهئون قول الذین کفروا من قبل . مانندگی
می کنند دراین سخن باکافران که پیش ازاین بودند ومضاهات مشابهت باشد یقال ضاهاه وباراه و
باهاه اذا شابهه وعارضه ومنه امرأة ضهیاء وهی التی لم تحض لانها تشبه الرجال وعاصم خواند
یضاهئون بهمزه وبراین قرائت ضاهأته باشد وبرقرائت عامه قراء ضاهیته . قول الذین
کفروا من قبل . قتاده وسدی گفتند مراد آن است که ترسایان دراین قول که می گفتند مشابهه می کنند
باجهودان که گفتند عزیر بن الله مجاهد گفت جهودان وترسایان مضاهات میکنند درین قول باقول
مشرکان که گفتند فرشتگان دختران خدااند حسن بصری گفت وجه شبهت کفر ست یعنی اینان باین گفتار کافر شدند
چنانکه دیگر کافران بمقالات کفر کافر شدند واین چنان است که مشرکان را گفت . کذلك قال الذین من
قبلهم مثل قولهم تشابهت قلوبهم . قتبی گفت مراد آن است که جهودان وترسایان عصر رسول ع همان گفتند
که اسلاف ایشان که پیش ایشان بودند . قاتلهم الله . عبدالله عباس گفت لعنهم الله قال ابان بن تغلب
قاتلها الله ملجانی وقد علمت انی لنفسی افسادی واصلاحی ابن جریج گفت قتلهم الله خدا بکشاد ایشان را
بعضی دیگر گفتند ایشان دراین گفتار چون مقاتل ومخاصم اند خدای را خدا نیز مقاتل ایشان
باد وخصم ایشان . انی یؤفکون . چگونه می برگردانند ایشان را باافك ودروغ واین بر
سبیل تعجب ومبالغه میفرماید وجای تعجب آن است که باچندین ادلة قاهره وحجج ظاهره چگونه ازحق
برمیگردند وانی برسه معنی است درکلام عرب بمعنی کیف واین ومتی واینجا مراد کیف است قال الشاعر انی الم بك الخیال

یطیف . وقال الکمیت . انی ومن این نابك الطرب قوله اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله . احبار
جمع حبر بود وحبر عالمی بود که صناعت او تحبیر وتحسین اشیاء باشد واحسان بمعنی علم استعمال می کنند عرب یقولون فلان
یحسن کذا چون نیك داند ورهبان جمع راهب باشد وآن زاهد ترسایان را گویند واشتقاق او از رهبت باشد وان خوف بود
حق تعالی بمذمت ومنقصت جهودان وترسایان این آیه فرستاد وگفت اعنی جهودان وترسایان عالمان وزاهدان
خود را خدایان گرفته اند بقول ایشان حرام را حلال میدارند وحلال را حرام مصعب بن سعید روایت کند از عدی
بن حاتم که گفت من ترسا بودم وبنزدیك رسول ع آمدم وصلیبی از زر درگردن داشتم مرا گفت یا عدی بن
حاتم این بت ازگردن بیرون کن من آن ازگردن بیرون آوردم وبینداختم انگه رسول ع سورهٔ برائت خواندن
گرفت باین آیه رسید . اتخذوا احبارهم ورهبانهم ارباباً من دون الله . من گفتم ما ایشان را نپرستیدیم
گفت تو بقول ایشان حلال حرام داری وحرام حلال داری گفتم آری گفت این عبادت ایشان بود احبار ورهبانان را
ومانند این روایت کردند ازباقر وصادق علیهما السلام عطا گفت ازابو البختری در این آیه که ایشان عبادت
نکردند احبار ورهبان را یعنی روزه ونماز ولیکن قبول قول ایشان کردند درحلال وحرام بی حجتی . ربیع
گفت ابو العالیه را گفتم این ربوبیت احبار ورهبان چگونه بود گفت درتوریة وانجیل احکام حلال وحرام
دیدند گفتند ماسبق نبریم علما واحبارمان را آن کنیم که ایشان گویند ایشان بخلاف توریة وانجیل بگفتندی از
ایشان قبول کردند وذلك قوله . نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون .
بعضی گفتند ازاهل معانی معنی آن است که اتخذوهم کالارباب فی وجوب الطاعة ایشان را چون خدایان گرفتند
دروجوب طاعت چنانکه گفت . حتی اذا جعله ناراً ای کالنار وقال عبدالله بن المبارك . وهل بدل الدین
الا الملوك . واحبار سوء ورهبانها . والمسیح بن مریم . ونیز عیسی مریم را فی قولهم . ان الله ثالث
ثلثة . واو عطف است براحبار ورهبان . وماامروا الا لیعبدوا الهاً واحداً . ونفرمودند ایشان را که
پرستند الا یك خدای را وحق تعالی باین کلمه رد کرد برایشان واعتقاد ایشان درعیسی ورهبان واحبار آنچه
درحق تعالی واجب باشد لا اله الا هو نیست بجز او خدائی که سزاوار عبادت باشد واورا توان پرستیدن سبحانه
منزه است او از آنکه بااو انباز گیرند . یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم . میخواهند تا نور خدا
بنشانند وتاریك کنند بدهنهاشان واین مثلی است یعنی میخواهند تادین خدای باطل کنند بگفتار بی
حجت کلبی گفت مراد آن است که قرآن را تکذیب میکنند بزبان وقبول نمیکنند عبدالله عباس گفت
مراد جهودان وترسایانند که میخواهند که نام الهیت وسمت عبادت براحبار ورهبان نهند ونور خدای که
توحید اوست واصل دین او بنشانند باقوال باطل که بدهن می گویند ضحاك گفت تمنای مرگ رسول ما ع میکنند
وهلاك دین او بعضی اهل معانی گفتند این برطریق مثل است یعنی ایشان درتمنای محال که کردند بگفتار بی حجت
که دین خدای باطل کنند باکسی مانند که خواهد نور آفتاب بباد دهن بنشاند چنانکه یکی ازما چراغ بباد دهن
بنشاند یعنی می پندارند که این دینی است که بگفتار ایشان باطل شود چون چراغ ضعیف که ببادی ازدهن
کشته شود سدی گفت نور خدا اسلام است حسن گفت قرآن است بعضی دیگر گفتند دلیل وبرهان است
ووجه تشبیه آن است که بااو راه یابند چنانکه بنور روشنائی . ویابی الله الا ان یتم نوره : وخدای
تعالی امتناع کرده است ونمیخواهد که باشد الا تمامی نور او ایشان میخواهند که بنشانند وخدای میخواهد
تا تمام کند ومراد خدای بوجود اولیتر ازمراد ایشان باشد وابا منع باشد وامتناع قال الشاعر ه وان

ارادوا ظلمنا ابينا . و فلان يابى الظلم اى يمنع وفلان ابى اذا كان مانعاً من الظلم . ولو كره الكافرون
. واگرچه كافران آنرا كارهند و نيخواهند كه دين خداى ظاهر باشد انكه گفت . هو الذى .
او آن خداست كه پيغمبرش يعنى محمدرا ع بفرستاد . بالهدى . عبدالله عباس گفت بقرآن
وبعضى ديگر گفتند بيان ادله وحجج وبينات ودين الحق ودين مسلمانى ليظهره تاظاهر گرداند آنرا
وظفر دهد اين دين را بر همهٔ دين ها واگرچه مشركان كاره باشند آنرا واما معنى آيه مفسران دراو خلاف
كردند عبدالله عباس گفت ها راجع است با رسول ع ومعنى آن است كه ليطلعه على شرايع الاسلام تااورا
بر شرايع مطلع گرداند تاهيچ براو پوشيده نماند ديگر مفسران گفتند ها راجع است با دين حق ابوهريره وضحاك
گفتند معنى آن است كه تادين حق را الظهار كنند بر همهٔ دينها واين عند نزول عيسى ع باشد از آسمان وسدى گفت
عند خروج مهدى باشد ع كه همه دينها يكى شود وهيچكس نماند كه نه در اسلام آيد امابطوع وامابكره يابر گردن نهد
جزيه را واين روايت متقارب است براى آنكه نزول عيسى ع از آسمان با خروج مهدى ع بيكجاى باشد چنانكه
در اخبار مخالف وموالف آمده است واين قول روايت كرده انداز باقر وصادق ع وجمله اهل بيت عليهم السلام
كلبى گفت تأويل آيت پديد نيامده هنوز وخواهد بودن وقيامت برنخيزد تااين نباشد مقداد اسود روايت كرد از رسول
ع كه او گفت . لا يبقى على ظهر الارض بيت وبر ولا مدر الا ادخله الله كلمة الاسلام امابعز عزيز او بذل ذليل اما
ان يعزهم فيجعلهم الله من اهله فيعزوا به واما ان يذلهم فيدينون به . گفت بر پشت زمين هيچ خانه سفرى وحضرى
نماند الا خداى تعالى كلمهٔ اسلام دراو برد امابعز عزيز يا بذل ذليل اما خداى تعالى ايشان را بتوفيق اسلام عزيز كند
يا بطوع ايمان آرند واز اهل آن شوند وبان عزيز گردند واما ذليل كند ايشان را تا گردن نهند حق را بعنف وابو سامه
روايت كرد از عايشه كه گفت رسول ع گفت روزگار بسر نشود تامردمان لات وعزى نپرستند گفت من گفتم يارسول
الله من پنداشتم كه اين نباشد پس از انكه خداى تعالى اين آيه فرستاد . ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون . گفت اين
باشد مدتى چندانكه خداى تعالى خواهد انكه خداى تعالى بادى بفرستد وهر كس را كه در دل او مثقال ذرهٔ خير
باشد اورا قبض كند تانماند الا آنان كه در ايشان خيرى نباشد ومردم بر گردند وبادين پدران شوند بعضى ديگر
گفتند معنى ان است كه تااين دين را بر همه اديان اظهار كند وقوت وظفر دهد بحجت ودليل وحجت اين دين ظاهر
تر باشد ودليل او روشن تر بهرى ديگر گفتند مراد اعزاز اسلام است تا اسلام چنان عزيز كند كه بر هيچ مسلمان
صغار ومذلتى نرود چنانكه بر اهل ذمه ميرود از هوان وبذل جزيه بعضى دگر گفتند تااين دين را غلبه دهد بر اديانى كه
پيرامن رسول بود از شرك وجهودى وترسائى ودينهاى ايشان منسوخ ومقهور كند واز صادق ع روايت كرده اند كه تأويل
آيت فرو نيامده هنوز وفرو نيايد تامهدى امت برون نيايد قوله . ياايها الذين آمنوا . اين آيه خطاب است بامؤمنان گفت
ايگرويدگان بسيارى از احبار كه علماء جهوداند ورهبان كه زاهدان ترسايانند ميخورند مالهاء مردمان بباطل برشوه
گرفتن در حكمهاى وتحريف كتاب خداى ميكنند بر مراد هواى ايشان تابر ان جعلى وطعمهٔ بستانند اين قول حسن است
وجبائى وبعضى اهل معانى گفتند اكل اموال الناس بالباطل كنايت است آن از وجوه حرام ومراد با كل تملك است براى
انكه غرض از تملك اكل باشد ووجهى دگر آن است كه براى آن اكل گفت كه آن مالها ثمن ماكول بود پس مال را ماكول
خواند چنانكه شاعر گفت ، ذر الاكلين الماء لوماً فما ارى ينالون خيراً بعد اكلهم الماء ، اى ثمن الماء بعضى دگر گفتند آن
خواست كه در سورة البقره گفت ، فويل للذين يكتبون الكتاب بايديهم بدست خود چيزى بنوشتندى بر دل
عامهٔ خوش آمدى وگفتندى اين توريةٔ است وبر آن چيزى بستندى از عوام وسفله ، ويصدون عن سبيل الله ،

ومردم را از راه خدا ودين او منع مى كنند ورها نمى كنند تامردمان در اسلام آيند وغرض از آيه منع مسلمانان است
از صحبت ومجالست وتحذير ، ان الذين يكنزون الذهب والفضة ، وانانكه زر وسيم وگنج مى نهند محمد بن ابراهيم بن عرفه
كه او را نفطويه خوانند گفت زر را براى آن ذهب خوانند كه ذاهب باشد ومقيم نباشد وسيم را براى آن فضه خوانند كه
منفض شود ومتفرق وعلما خلاف كردند در معنى گنج عبدالله عمر گفت هر مالى كه آن را زكوة بدهند آن كنز نباشد و
اگرچه در زير زمين باشد وآنچه او را زكوة ندهند آن كنز باشد اگرچه برروى زمين بود واين روايت است از عبدالله
عباس وضحاك وسدى وجابر عبدالله انصارى گفت چون زكوة مال بدهى گنج نباشد وآنچه شر او بود بزكوة از او بشود
سعيد بن المسيب گفت مردى بنزديك عمر خطاب آمد وگفت ملكى بفروخته ام بهاى آن چكنم گفت برو
نگاه دار ودر زير زمين كن گفت پس نه گنج باشد گفت چون زكوتش داده باشى گنج نبود
واز اميرالمؤمنين على ع روايت كردند كه هر مالى كه بر چهار هزار درم بيفزايد آن گنج باشد اگر زكوتش واگر
نه ابو الجعد روايت كند از ثوبان كه رسول ع چون اين آيه فرود آمد گفت . تباً للذهب تباً للفضه . اين حديث سه
بار تكرار كرد واصحاب رسول را سخت آمد گفتند يارسول الله ماكدام مال گيريم سرمايه سازيم گفت . لساناً
ذاكراً وقلباً شاكراً وزوجة مؤمنة تعين احدكم على دينه . زبانى ذاكر ودلى شاكر وزنى مؤمنه كه آن شمار ابر
دينش يار بود ابوذر غفارى رحمه الله روايت كرد گفت نزديك رسول ع شدم واو در سايه كعبه نشسته بود
چون نزديك او رسيدم گفت . هم الاخسرون اعمالاً . ايشان بعمل نابكار ترند مرا سخت آمد و بترسيدم
وگفتم مگر از من حادثه آمده است گفتم يارسول الله كيستند ايشان گفت . الاكثرون الا من قال بالمال
هكذا وهكذا وهكذا عن يمينه وشماله وخلفه وقليل ماهم ، گفت بيشترين مردمان الا انكس كه مال خود را
از جوانب خرج ميكند در رضاء خدا از راست وچپ وپس وايشان اندك باشند قتاده گفت كه ما را روايت
كردند از ابوذر وابوهريره كه هر مال كه صاحبش بند بر آن نهد از زر وسيم آن گنج باشد تاانگاه كه ببرد از او
آن را شريح روايت كرد از ابوذر غفارى كه هر كه او بميرد وزر وسيم بسيار رها كند آن را داغ گردانند
براى او وابوهريره گفت هر كه او ده هزار درم رها كند آن را صفايح گردانند واو را بان عذاب كنند تاخداى از
حكومت خلقان بپردازد عمار ياسر گفت قوم عيسى مائده خواستند چون بدادندشان كافر شدند بان وقوم
صالح ناقه خواستند چون بدادندشان كافر شدند بان وشما را نهى كردند از انكه زر وسيم گنج نهى ومنتهى نشدى
گنج مى نهى مردى گفت ماگنج مى نهيم گفت بلى وبراى آن يكديگر را مى كشيد شعبه گفت كه ابوهريره
شمشيرى داشت كه نعل آن سيم بود ابوذر غفارى اورا از آن نهى كرد فرمود از او بگرفت وگفت از رسول ع شنيدم
كه هر كه او سيمى رها كند داغ كنند بان اورا روز قيامت شهر بن حوشب روايت كرد از ابوامامه كه مردى از اصحاب
صفه فرمان يافت در جامهٔ او دو دينار يافتند رسول ع گفت كيتان دو داغ است اين دو دينار او را بر قول اول بصواب
نزديكتر است براى انكه وعيد است بر منع زكوة نه بر جمع مال از وجه حلال دليل بر اين قول رسول است ع كه
گفت ، من ادّى زكوة ماله فقد ادّى الحق الذى عليه فى ذلك ومن زاد فهو خير له . هر كه زكوة مال بدهد آن
حق كه بر او است داده باشد وانكس كه بيفزايد بر زكوة او را بهتر باشد رسول ع گفت ، نعم المال الصالح للرجل الصالح ،
نيك چيزى است مال نيك مرد را دگر انكه از عبدالله عمر پرسيدند از اين آيه گفت هر كه زر وسيم گنج نهد و
زكوتش ندهد واى بر او وهر كه زكوة بدهد بر او باكى نيست انگه گفت من باك ندارم از انكه مرا بوزن كوه احد زر
باشد ومن عدد آن دانم وزكوتش بدهم ودر طاعت خدا صرف كنم كنز در كلام عرب مالى باشد مجموع بر هم نهاده

اگر در زیر زمین بود واگر بالای زمین دلیلش قول شاعر ، لا درّ درّی ان اطعمت نازلهم ، فرق الحی وعندالبر
مکنوزاً ، ای مجموع والحی تسویق المقل ، ودرشاذ یحیی بن یعمر خواند یکنزون بضم نون وجمله قراء بکسر
خوانده اند وهردو لغت است ومثله یعکفون ویعکفون درانکه بضم وکسر روا باشد واکتناز اجتماع باشد وجوز
مکتنز آن بود که مغز و بسیار بود ، ولا ینفقونها فی سبیل الله ، وآن را نفقه نکنند در راه خدا و برای آن گفت
. ینفقونها . ومذکور دو است زر وسیم . وینفقونها نگفت تا ضمیر عاید باشد با هر دو برای سه وجه قطرب گفت
ها عاید است با کنوز واموال واعیان زر وسیم واین رجوع ضمیر باشد با معنی برای آنکه زرها وسیمها بسیار
در دست مردمان گنجها باشد وجهی دیگر آن است که گفتند ها راجع است با زکوة ومعنی انفاق اخراج
باشد علی ما بینا فیما تقدم و زکوة از آن بیرون نکنند که آنچه وعید بان تعلق دارد منع زکوة است نه جمع مال
واین وجهی لطیف است المعنی لا یخرجون الزکوة بل یمنعونها وجهی دگر آن است که فرا گفت ضمیر بافضه
رد اکتفا کرد بیکی از دگر چنانکه گفت واذا رأوا تجارة اولهوا انفضوا الیها ولم یقل الیهما وچنانکه گفت .
واستعینوا بالصبر والصلوة انها لکبیرة لم یقل وانهما ومثله قول الشاعر ، نحن بما عندنا وانت بما عندک . راض
والرأی مختلف ولم یقل راضیان او راضون وقال آخر . رمانی بامر کنت منه ووالدی بریا ومن حول الطوی
رمانی ولم یقل بریین وقال آخر ان شرخ الشباب والشعر الاسود مالم یعاص کان جنونا ولم یقل مالم یعاصیا اگر گویند
ضمیر چرا بافضه برد دون ذهب گوئیم ایشان را فی رد الضمیر الی احد المذکورین دو طریق است یکی آنکه رد کنند الی اقرب
المذکورین چنانکه آیه ماهست که فضه نزدیکتر است از ذهب ولا ینفقونها یعنی الفضه واما آنکه رد بان کنند که نظر
باو باشد کقوله واذا رأوا تجارة اولهوا انفضوا الیها نظر در اینجا همه بتجارت بود ولهو کار کمترینه مردم است وقوله
بالصبر والصلوة وانها . وصلوة هم اقرب المذکورین است وهم اهم است ابن الانباری گفت برای آن بافضه برد
که فضه عامتر باشد و بیشتر . فبشرهم بعذاب الیم . بشارت ده ایشان را بعذاب مولم و بشارت گفت در جای انذار بر
سبیل توسع و مجاز برای آنکه هر دو بر بشره پیدا شود از آن واین را شرح دادیم . یوم یحمی علیها فی نار جهنم . عامل در
نصب یوم فبشرهم باشد گفت بشارت ده ایشان را بعذاب در روزی که این سیمها و زرهای ایشان بتابند در آتش دوزخ و
هاروا بود که راجع بود با کنوز واعیان اموال یا بافضه بر آن اقوال که گفتیم یقال حمی الحدید فی النار واحمیته انا احماءً
و برای آن گفت علیها و فیها نگفت که در زیر آتش کنند و آتش بر سر آن کنند . فتکوی بها جباههم . داغ کنند بان پیشانی
ایشان وکیّ بداغ کردن باشد یقال کواه یکویه کیاً والمکواة داغ باشد که آلت کی بود قال الشاعر فی المثل . العیر یضرط
والمکواة فی النار . ودر مثل هست که . آخر الدوء الکی ودر روایت دیگر آخر الداء الکی آخر درد داغ باشد یعنی آخر درد
بان انجامد که لابد داغ باید نهادن این مثل در اینجا گویند که مدار او رفق سود ندارد گویند داغ می باید
تا درد بر دارد که آخر درد داغ باشد ومعنی روایت دیگر آن ماست که آخر دارو داغ بود یعنی
تا بد یگر دار وها دوا توان کردن بداغ نباید کردن که داغ آنگه کنند که از همهٔ دوا فرو مانند این مثل
اینجا زنند که گویند تا ممکن بود مدارا باید کردن چون ضرورت ادا بدرشتی وایذا کنند آنگه آن پیش باید گرفتن چنانکه
شاعر گفت در این معنی . وقارب اذا مالم یکن لک حیلة . وتمم اذا ایقنت انک عاقره . حق تعالی گفت روزی
خواهد بودن که آن زر وسیم داغها کنند و بر پیشانیهاشان نهند و بر پهلوشان نهند و پشتهاشان عبدالله
مسعود را از این آیت پرسیدند گفت والله که آن درمها ودینارها که داغ کنند هیچ بر جای یک دیگر ننهند
ولکن خدایتعالی گفت پوستهای ایشان فراخ کنند تا هر یک دینار را و هر یک درم را داغ گاهی باشد علی وحده

ابوبکر وراق را پرسیدند که چرا تخصیص کرد پیشانی و پهلو و پشت گفت اول برای آنکه چون سایل را بینند گره بر
پیشانی زنند آنکه پهلو از او دور گردانند آنگه پشت بر او کنند محمد بن علی الترمذی گفت برای آنکه بشادی گشاده
پیشانی بود پهلو آور وقوی پشت احنف قیس گفت بمدینه آمدم در میان حلقه نشسته بودم از قریش مردی را دیدم
خشن جامه درشت روی و درشت اندام که بیامد و آنجا بایستاد و گفت بشارت باد آنان را که از شما مال جمع میکنند و بر هم
مینهند که حق تعالی فردای قیامت از آن داغی سازد که چون بر پستان مرد نهد بکتفش بیرون آید و چون بر کتفش
نهد به پستانش بیرون آید و به آن داغ پشت و پیشانی و پهلوی ایشان داغ کنند گفت آن قوم همه سر در پیش افکندند
و کس باو نگاه نکرد و او را جواب نداد و از ایشان برگردید و برفت و بر استون بنشست من نزد او رفتم و گفتم ای
شیخ این سخن که تو گفتی این قوم را خوش نیامد گفت ایشان عاقل نیستند من پرسیدم که این مرد کیست گفتند این
ابوذر غفاری است رحمة الله علیه . هذا ما کنزتم لانفسکم . این از جملهٔ جایهاست که قول از او حذف کردند والتقدیر
یقال لهم هذا ما کنزتم لانفسکم . این آن گنجی است که برای خود نهادی بخشی آن گنج که نهادی وماننداین در قران
بسیار است از حذف قول از کلام علما خلاف کردند در آنکه آیت در حق که آمد زید بن اسلم گفت عبدالله عمر را
پرسیدم از این آیه گفت این پیش از آن بود که آیهٔ زکوة آمد چون خدای تعالی آیت زکوة بفرستاد زکوة بطهر اموال
کرد مجاهد گفت از عبدالله عباس که چون این آیه آمد ومسلمانان بشنیدند سخت آمد بر توانگران گفتند چگونه توان
کرد که یکی از ما برای فرزندان ضعیف کوچک چیزکی بنهند که ایشان را مرجعی باشد آنگه پیش رسول عم آمدند و گفتند
یا رسول الله این آیه ما را سخت می آید رسول عم گفت ندانی که خدایتعالی زکوة واجب نکرد الا برای آنکه مالهاء شما
پاکیزه کند بان چون زکوة داده باشی آن باقی پاکیزه است ومواریث فرض کرد در مالها که از شما باز ماند آنگه گفت
خبر دهم شما را به بهترین کنزی که مرد بنهد خود را گفتند بلی یا رسول الله گفت زن صالح که چون در او نگرد شاد
شود و چون کاریش فرماید طاعتش دارد چون غایب شود از او حفظ الغیب او کند بعضی صحابه گفتند آیه در اهل کتاب
آمد خاصه سدی گفت در مانعان زکوة آمد از اهل قبله ضحاک گفت عام است در مسلمانان ومشرکان هر کس که
مال حلال بدست آرد و حق خدای از آنجا ندهد آن گنج باشد و اگر چه اندک بود بر بالای زمین باشد و آنچه حق خدای
از آنجا بدهند آن گنج نباشد و اگر چه بسیاری بود و از زیر زمین بود زید بن وهب گفت به بریده بگذشتم . ابوذر غفاری ر
رحمة الله علیه دیدم آنجا او را گفتم یا اباذر تو را باین منزل چه فرود آورد گفت بشام بودم مرا با معاویه گفت و گوئی
برفت او گفت آیه در اهل کتاب است من گفتم آیه در تو است و امثال تو و از آنجا بامدینه آمدم او بعثمان نامهٔ نوشت
بشکایة من مردم روی در من نهادند بشکایت وملامت پنداشتی مرا ندیده اند هرگز و من بشکایت بعثمان رفتم گفت
مردمان این شهر را با تو خوش نیست تو را از اینجا باید رفتن مدینه رها کردم و اینجا آمدم و بعضی دیگر گفتند
مختص است بمانعان زکوة ودلیل این قول آن است که عبدالعزیز روایت کرد از سهیل از پدرش
از ابوهریره از رسول علیه السلام که گفت هیچ صاحب کنزی نباشد که او زکوة مال نبدهد والا آن زر وسیم او
در آتش دوزخ بتابند و بصحفه ها کنند و بان پیشانی و پهلو و پشت ایشان را داغ می کنند تا خدای تعالی کار بندگان
بگذارد در روزی که مقدار آن روز پنجاه هزار سال باشد از سالهای شما چون خدای تعالی کار خلقان بگذارده باشد
وحساب ایشان فصل کرده آنگه بنگرد تا مرد اهل چیست اگر اهل بهشت باشد به بهشتش برند واگر اهل دوزخ
باشد بدوزخش برند و اگر مرد صاحب شتر باشد و زکوة نداده باشد خدای تعالی بفرماید تا در آن صحرا او را
بر روی افکنند و آن شتران بر سر او میروند هرگه که آخرشان بگذرد اولشان باز آید تا آنکه که خدای تعالی

حکم فصل کند میان اهل موقف درروزی کـه مقدارش پنجاه هزار سال بود از سالهای شما وانکه صاحب گوسفند بود اورا بیارند ودرآن صحرا بر روی افکنند وآن گوسفندان اورا بپا ولگد بسروی می زنند تا انکه که خدای تعالی حساب فصل کند میان خلقان درروزی که مقدارش پنجاه هزار سال بود ونداتم که حدیث گاو گفت یا نگفت ثوبان روایت کرد که رسول عم گفت که هر که او کنزی بنهد وزکوة آن نداده باشد حق تعالی از آن گـنج اوماری آفریند که اورا نقط سیاه باشد دو برلای چشم تا با اومیرود هر کجا اومیرود اوگوید ویلك تو کیستی کـه ملازم من شده گوید من آن گنجم که تو بنهادی باتوام تا تورا خورد بشکنم وفرو برم انکه بیاید ودستش دردهن گیرد وبشکند وفرو برد وهمچنین اندامش یك یك تا همه اندامش فرو برد . قوله ان عدة الشهور عندالله اثنی عشر شهراً فی کتاب الله الایة حق تعالی دراین آیه گفت عدد ماهها دوازده است جمله قراء عشر خوانند بفتح عین وشین مگر ابوجعفر که او خواند اثنی عشر بسکون عین ونهروانی ازاو روایت کرد حذف الف تا جمع ساکنین نباشد اثناعشر شهراً نصب بر تمیز است بعد تمام الاسم وآن از یازده باشد تا نود ونه ومعنی تمام اسم انجاست که اسم از تثنیه است برای انکه تقدیر آن است که اثنان وعشر چون ترکیب کردند ودراصل منون بوده است وتمام اسم بچهار چیز باشد اضافت وتنوین ونون تثنیه ونون جمع چه هریکی ازاین چهار چون در اسمی افتد منع کند اورا ازانکه اورا اضافه کنند چه این چیزها واضافه بیك جای ممکن نباشد واز آن دوازده ماه ومراد ماههای تازیان است . وهی المحرم . صفر . ربیع الاول . ربیع الاخر . جمادی الاول . جمادی الاخر . رجب ، شعبان ، رمضان . شوّال . ذوالقعده . ذوالحجه ، امامحرم را برای آن محرم خوانـند که عرب حرام داشت درآن ماه قتال کردن وصفر را برای آن صفر خوانند که مکه دراین ماه خالی شد از مردمان و گفتند برای انکه در این ماه وبائی پدید آمد که ایشان را رویها زرد شد وابوعبیده گفت برای آنش صفر خوانند که در این ماه مشکهای ایشان ازشیر خالی شدی واین دو ماه را برای آن ربیع خواندندی که در این ماهها نبات زمین بسیار شدی وگفتند برای آن ربیع خواندند که ارتبعوا فی مسـاکنهم ای اقاموا ودو جمادی را برای آن خواندند که آب دراو بیفسردی ورجب را برای آن رجب خواندند که ایشان را ترجیب و تعظیم کردندی یقال رجبته ورجّبته ای عظمته بتخفیف وتشدید قال الکمیت . ولاغیرهم ابغی لنفسی جنة . ولا غیرهم ممن اجل وارجب ویروی ارجب ، وگفته اند برای آن رجب خواندندی که دراین ماه قتال نکردندی من قولهم رجل ارجب اذاکان اقطع لایمکنه العمل . ارجب دست بریده باشد کـه کاری نتواند کرد و در خبر آورده اند که رسول ع را پرسیـدند از رجب گفت نام جوی است دربهشت ازشیر سفیـدتر واز انگبین شیرین تر هرکـه روزی ازاین ماه روزه دارد خدای تعالی اورا از آن جوی آب دهد وشعبان را برای آن شعبان خواندند که دراین ماه قبائل متشعب ومتفرق شدندی وانس روایت کرد که رسول عم گفت برای آن این ماه را شعبان خواندند که حسنات دراو متشعب شود وهم از رسول عم روایت کـردند که گفت برای آنکه ارزاق مؤمنـان دراو متشعب شود واختلاف اقوال درماه رمضـان رفتـه است ازسورة البقره وازجملـة اقـوال یکی آن است کـه اشتقـاق اواز رمضـاء است وآن ریگ گرم باشد وقولی دیگر انکه ترمض الذنوب ای تحرقهـا گناهان را بسوزد ویکی انکه نامی است ازنامهای خدا برای آن شهر براو مقرون کنند وشوال را برای آن شوال خواندند که شتران آبستن را دراین ماه شیر بالا شدی وگـفتند برای انکه شتران دنبال برداشتندی دررفتن واین کنایت باشد از سفر ایشان وذوالقعده را برای انکه قعود کردندی

از قتال وکارزار وذوالحجه را برای آن که دراین ماه حج کردندی بعضی بلغاء عرب را پرسیدند که این ماهها را چرا باین نامها خواندند گفت . لأن العرب اذارأت السادات قد ترکوا العادات وحرّموا الغارات قالوا محرّم واذاضعفت ارکانهم ومرضت ابدانهم واصفرت الوانهم قالوا صفر واذازهرت البساتین وظهرت الریاحین واربعت المساکین قالوا اربیعان واذا قل الثما وامسکت السماء وجمدالماء قالوا جمادیان واذاماجت البحار وجرت الأنهار وترجب الأشجار قالوا رجب واذاتفرقت الوصایل وتباینت الحبایل وتشعبت القبایل قالوا شعبان واذا وفیت الفضا وحمیت الرمضاء قالوا رمضان واذاانقشع السحاب وکثرت التراب وانشالت من الابل الأذناب قالوا شوال واذا رأوا عامة التجار قعدوا عن الاسفار قالوا ذوالقعده واذاقصدوا انحوا الحج من کل فج وسمعوا ضجیج العج واظهروا اعلامات الشج قالوا ذوالحجه . واین فصل برای آن بتازی نوشتم تا سجعش تباه نشود ومعنی بان نزدیك است که بپارسی گفتیم وبرای سال بدوازده ماه نهادند عرب که عجم نیز سال بر دوازده نهاده بودند بنزول شمس باین دوازده برج قیاساً علی ذلك ایشان نیز سالی بر دوازده ماه نهادند چرا که ماه عجم بر آفتاب باشد وماه عرب بر هلال وماه که نو می شود قال الله تعالی . الشمس والقمر بحسبان . واشتقاق شهر از شهرهٔ کار اوست درانچه مردم محتاج باشند درحساب ومعاملات شان ومحل دیون وحج وزکوة وروزه وعبادات که محتاج باشند درآن بماه . فی کتاب الله ، درکتاب خدا یعنی درلوح محفوظ وگفتند درقضا وحکمی که کرد آنروز که آسمان وزمین آفرید وگفتند درکتاب کـه بر پیغمبران فرستاد یوم خلق السموات والأرض آن روز که آسمان وزمین آفرید تعلق دارد بعندالله یعنی این حکم بنزدیك خدای آن روز تقریر افتاد که خدای آسمان وزمین آفرید وعامل دراو این معنی است که درعندالله است از استقرار ای استقرّ هذا الحکم عندالله یوم واو عمل کرده است وهردو ظرف مکان وزمان . منها حرم . ازان یعنی ازماهها چهار ماه حرامند . واحد فرد وثلثة سرد ، یکی تنها وآن رجب است وسه پیوسته وآن ذوالقعده وذوالحجه ومحرم است وبرای آن حرام خواندند که حرام کردان را برای حرمتش وگفتند برای آن حرام خواند این ماهها را که انتهاك حرمات دراین ماهها عظیم تر بود وعرب این ماهها را حرمت داشتندی وتعظیم کردندی تا اگر مرد قاتل پدر و برادر خود را دیدی دراین ماهها اورا تعرض نرسانیدی ازحرمت این ماهها وقولی آنست کـه رجب را ازاین ماهها حرام برای آن اصم خواندند که دراو آواز سلاح نشنیدندی درجاهلیت چندین حرمت بود این ماهها را وچون اسلام آمد این ماهها را جز حرمت وفضلیت بیفزود وعلی الخصوص ماه رجب که حقتعالی ازماهها این چهار ماه برگزید واز چهار ماه رجب برگزید وابوسعید خدری روایت کرد از رسول ع که گفت . الاانّ رجب شهر الله الأصم وانما سمی الأصم لأنفراده من الاشهر الحرم ، وابورجاء العطاردی گفت این ماه را درجاهلیت منصل الأسنه گفتند ومضر الأسنه وهیچ آهنی بر رمحی رها نکردندی الا بگرفتند واخبار درفضل رجب وروزهٔ او وقیام شبهاء اوبی اندازه است منها ازانجمله آنچه روایت کردند از حسین بن علی علیهما السلام که گفت که هر که یکروز ازرجب روزه دارد خدای صدهزار حسنه بنویسد اورا وهر که دوروز روزه دارد صدهزار گناه ازاو بسترند وهر که سه روز روزه دارد هفت در دوزخ براو ببندند وهشت در بهشت براو بگشایند تا هر کدام در که خواهد بهشت درآید وهر که نیمه رجب روزه دارد منادی نداکند کـه کردار باسر گیر که آنچه گذشت بیامرزید تورا و صادق عم گفت هر که یکروز از رجب روزه دارد خدای ازاو خشنود شود وهر که دوروز روزه دارد ازاین ماه خدای ازاو خشنود شود واورا خشنود کند وهر که سه روز روزه دارد ازاین ماه خدای ازاو خشنود شود و اورا خشنود کند وخصمانش را ازاو خشنود دارد وهر که هفت روز روزه دارد هفت درآسمان ازبرای روح

او بگشایند تا بملکوت اعلی رسد و هر که هشت روز روزه دارد هشت در بهشت براو بگشایند و هر که پانزده روز روزه دارد خدای تعالی جمله حاجات او قبول کند الا حاجتی که در او مأثمی خواهد بود یا قطیعت رحمی و صادق ع گفت هر که یک روز روزه دارد از رجب در اولش بهشت واجب شود اورا و هر که یکروز میانهٔ این ماه روزه دارد شفاعت او قبول کنند در مثل عدد ربیعه و مضر و هر که روزی در آخرش روزه دارد خدایتعالی اورا از پادشاهان بهشت کند و شفاعت او قبول کند در جمله خویشان و امیر المؤمنین علی ع گفت هر که او روزی از رجب روزه دارد از اول یا میانه یا آخر خدایتعالی گناه گذشته و آیندهٔ او بیامرزد و رسول ع گفت هر که یکروز از رجب روزه دارد از اول یا میانه یا آخری خدایتعالی دیواری پدید آرد میان او و میان دوزخ عرض و کثافت چنانکه از مشرق تا بمغرب و روزهٔ یکساله بنویسند اورا و وجبت له الجنة البته و بهشت واجب شود اورا لقطع و در فضائل رجب کتابهاء مفرد کرده‌اند و اینقدر کفایت است اینجا ، ذلك الدين القيم . ای الحساب المستقيم دين بمعانی مختلف آمد از وجوه او یکی حساب است و منه قوله ع . الكيس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ای حاسب نفسه . ای عجب عدد ماهها که صلاح معایش تو باو متعلق است خدایتعالی باتو نگذاشت گفت عند الله فی كتاب الله عدد امامان که صلاح معاد و دین تو باوست باتو گذارد و اگر این عدد که عدد شهور است من عند الله است فی كتاب الله عدد آن ماهها دین اولی و احری که از نزدیک او باشد و آنچه این عدد است و آن مثل این عدد است و منزلت از امامت فرو تر است از نزدیک اوست عدد نقیبان بنی اسرائیل مفوض به بعث اوست . و بعثنا منهم اثنی عشر نقيباً ، و اگر چشمهاء آب بود که بر دست موسی علیه السلام ظاهر شد . فانفجرت منه اثنتي عشرة عيناً . بفرمان او و خرق عادت از جهة او و اگر راهها دریا بود هم دوازده بود از لطف صنع و از کمال فضل او نجات داد موسی و قومش را آنچه نجات و خلاص بهترین امت بان باشد و صلاح معاد و معاش باو منوط بود همانا بارأی تو نگذارند تا از بر تو باشد و از کتاب تو خوانند آنچه برای تو باشد آنچه برای دین من باشد بصلاح دین من باشد این دوازده ماه از او چهار ماه حرام کرد از این دوازده امام چهار را بیک نام بر آورد چنانکه او را نام در حرامی یکی است و ذلك قوله ع . الائمة من بعدی اثنی عشر اولهم علی و رابعهم علی و ثامنهم علی و عاشرهم علی و آخرهم مهدی ، گفت امامان از پس من دوازده‌اند اولشان علی و او مرتضی است و چهارمشان علی و آن سید عباد و اصفیاست و هشتم شان علی و ان علی بن موسی الرضاست و دهم شان علی بن محمد النقی که او زین الاتقیاست و آخرشان مهدی که بازپسین خلفاست چون عدد عام کردی اطلاق کن و بر خوان . ذلك الدين القيم . این دین قویم و صراط مستقیم است قوله تعالی . فلا تظلموا فيهن انفسكم ٠ در او دو قول گفتند یکی آنکه ضمیر راجع است با چهار ماه حرام و تخصیص او برای حرمت اوست که امتناع از ظلم اگرچه همیشه واجب است تأکیدش در این ماهها حرام چهارگانه بیشتر است و دگر آنکه قریب تر است ورد الكناية الى اقرب المذكورين اولیتر باشد و قولی دیگر آنست با جمله ماههای شود برای عمومش را گفتند این اولیتر است برای آنکه چون بر این حمل کنند چهار ماه در دوازده باشد و چون بر چهار ماه حمل کنند هشت ماه از او خارج باشد و مفسران بیشتر بر قول اواند حق تعالی گفت در این ماهها بر خود ظلم نکنی در او دو قول است یکی آنکه هیچ گناه مکنید که هر گناه که کنی ظلم بر خود باشد از آنجا که اضرار بخود باشد و قولی دیگر آنست که بر یکدیگر ظلم نکنی که هر ظلم که بر برادرت کنی بر خود کرده باشی که جنس یکی است ٠ والمؤمنون كنفس واحدة ٠ وقاتلوا المشركين با مشرکان کارزار کنی . كافة ، ای جميعاً عامة مؤتلفين مجتمعين على وجه يكف بعضكم بعضاً و يراحم بعضكم بعضاً و اشتقاقه من الكف الذي هو المنع برای آنکه چون جمله باشند و مجتمع مزدحم باشند و چون

مزدحم باشند میان ایشان مکافه و ممانعه و مدافعه بود . كما يقاتلونكم كافة . چنانکه ایشان با شما جمله کارزار می کنند مجتمع کلمة واحده بی اختلاف و تکاسلی نیست و از ایشان کمتر مباشی اگر بیشتر نباشی و نصب هر دو بر حال است قوله تعالی . واعلموا ان الله مع المتقين . و بدانی که خدای تعالی با متقیان است و پرهیزکاران علما خلاف کردند در آنکه قتال در ماه‌های حرام حرام است یا منسوخ شد قتاده و عطاء خراسانی گفتند قتال در ماههای حرام کاری عظیم است لقوله قل قتال فيه كبير . پس منسوخ شد بقوله تعالی اقتلوا المشركين حيث وجدتموهم و بقوله قاتلوا المشركين كافة زهری گفت حرام بود قتال در ماههای حرام تا خدای تعالی سورهٔ برائة بفرستاد منسوخ کرد آنرا ابو اسحق گفت از سفیان ثوری پرسیدم گفت اول حرام بود اکنون منسوخ است و حجت آورد بانکه رسول ع قتال کرد با هوازن بحنین و با ثقیف بطایف در شوال و بعضی ذوالقعده ابن جریح گفت عطا بن رباح را پرسیدم که این حکم منسوخ است یا نه قتال در ماه حرام سوگند خورد که منسوخ نیست و بر حکم خود است و درست آن است که منسوخ نیست برای آنکه دلیل قاطع نیست بر نسخ او و این آیتها که آورد دلیل نسخ این حکم نیست برای آنکه در او ذکر توقیت و تعیین نیست مقاتل حیان گفت آیه ناسخ است هر آیتی را که در او رخصتی هست قوله تعالی . انما النسيء زيادة في الكفر . ابو جعفر و ابن فرج عراری خواند انما النسی بالتشدید بی همزه قلب همزه کرد با یا پس ادغام کرد یا در یا و باقی قراء بهمزه خواندند و بر هر دو قرائت وزن او فعیل باشد و روا بود که مصدر بود كالحريق والسعير و این اسم مصدر بود و گفتند فعیل است بمعنی مفعول كالجريح والقتيل ای الشهر المؤخر شبلی روایت کرد از ابن کثیر نسی علی وزن نسع و نسأ تأخیر باشد يقال نسأت الابل عن الحوض و نسأتها عن ظمئها يوماً او يومين اذا اخرتها انساء و يقول نسأ الله في اجله و انسأ الله اجله و منه النسيئة لما يؤخر عنها و منه المنسأة للعصا لان بها تؤخر قوله تأكل منسأته اما معنی نسیء و ابتداء او علما در او چند قول گفتند قتاده گفت در جاهلیت جماعتی کفار در ماه حرام زیادتی کردند یکسال منادی هم در موسم ندا کردی که خدایان شما محرم را حرام کردند حرام دارید آن را دگر سال ندا کردی که خدایان شما صفر را حرام کردند حرام دارید آنرا صفرین خواندندی و جماعتی علما و مفسران گفتندی بالفاظ مختلفه و معانی متفقه که عرب این چهار ماه را حرام داشتند از عهد ابرهیم و اسمعیل علیهما السلام و عرب را کار حرب و غارت بودی سخت میامد بر ایشان که سه ماه پیوسته امساك کنند از حرب و غارت گفتند ما را کار این نیست و ما بتوالی این ماهها پیاپی رنجور میشویم و نخواستند که استحلال کنند بیکبار نسی کردند یعنی تأخیر کردند ماه حرام را از محرم تا صفر مدتی بر این بودند که صفر حرام میداشتند و محرم حلال و آنرا احد الصفرین خواندندی و بعضی اهل تاویل قول رسول را ع که گفت لا صفر بر این تفسیر داد انکه ایشان را حاجت افتاد که از صفر تاخیر کردند تا ربیع و از آن ماه نیز تاخیر کردند تا بر دوازده ماه بگردید چون اسلام آمد بحساب که ایشان نهاده بودند که هر سال یکماه تأخیر کردندی ماه حرام با محرم افتاد و این از پس روزگار دراز بود مجاهد گفت عرب هر دو سال حج در ماهی از ماههای حرام کردندی دو سال در ذوالقعده دو سال در ذوالحجه و دو سال در محرم و دو سال در صفر این نسق ایشان بود تا اتفاق چنان افتاد آن سال که رسول ع سورهٔ برائت فرستاد حج در ذوالقعده کردند چون سال دگر که رسول ع حجة الوداع کرد حج با ذوالحجه افتاده بود و خدای تعالی این سوره فرستاد نسی حرام کرد رسول ع در حجة الوداع خطبه کرد و در آنجا گفت الا ان الزمان قد استدار كهيئة يوم خلق السموت والارض السنة اثنی عشر شهراً منها اربعة حرم ثلث متواليات ذوالقعده و ذوالحجه والمحرم و رجب مضر الذي بين جمادى و شعبان روزگار بگردید همچنان روز که خدای تعالی آسمان و زمین آفرید سال دوازده ماه از آن جمله چهار ماه حرام سه

بپای ذوالقعده و ذوالحجة الحرام و محرم و رجب که مضر گویند آن را که بین جمادی و شعبان است مراد آن بود که
ماهها حرام باجایهای خود افتاد و حج باذوالحجه افتاد و نسی باطل شد و خلاف کردند در آنکه اول کس که نساء کرد
که بود عبدالله عباس و ضحاك و مجاهد گفتند اول کس که نساء کرد بنو مالك بن کنانه بودند و از پس ایشان ابوامامه
جنادة بن عوف بن امية الكنانی هر سال بموسم در آمدی بر خری نشسته گفتی . انی لا اعاب و لا اجاب و لا یرد لما اقول
انا حرمنا المحرم و اخرنا صفرا . مرا عیب نکنند و جواب ندهند و انچه من گویم او را مردی نباشد ماه محرم حرام کردیم و
صفر را تاخیر کردیم سال دگر بیامدی گفتی . انا حرمنا صفرا و اخرنا المحرم . ماه صفر حرام کردیم و محرم باز پس داشتیم
کلبی گفت اول کس که این کرد مردی بود از بنی کنانه نام او نعیم بن ثعلبه و او امیر بودی بر موسم وقت
آنکه عرب باز خواستندی گشتن خطبه کردی و گفتی . لا مرد لما امرت انا الذی لا اعاب و لا اجاب .
مشرکان گفتندی او را لبیك آنکه از او در خواستندی تا نسا کند یك ماه او گفتی امسال محرم حرام است
ایشان سنانها از سر نیزه بکندندی و آهن ها از بن نیزه بگرفتند و تیغها با نیام کردندی تا محرم بگذشتی و اگر
گفتی امسال صفر حرام است محرم حلال سنانها با سر نیزه کردندی تا محرم بگذشتی و سلاحها بدست بنهادندی
و از پس نعیم بن ثعلبه مردی بود نام او جنادة بن عوف و او آن بود که رسول عم او را دریافت جویبر روایت
کرد از ضحاك از عبدالله عباس که اول کس که نسا کرد عمرو بن یحیی بن قمعة بن جندف بود عبدالرحمن بن زید
اسلم گفت مردی بود از بنی کنانه او را القلمس گفتند در جاهلیت و اهل عرب این ماههای حرام عظیم حرمت
داشتندی چون مهمی پیش آمدی و قتال و قتلی و کاری که در ماه حرام عادت نبود که کردندی این قلمس
گفتی من امسال ماه حرام با صفر افکندم هما صفران امسال صفر دو است سال دیگران را قضا کنیم تا محرم
دو باشد و شاعرشان گفت . و منا ناسی الشهر القلمس . و قال الكميت . و نحن الناسؤن علی معد .
شهور الحل نجعلها حراما . فذلك قوله تعالی انما النسی زيادة فی الكفر . حق تعالی در این آیت گفت این
نسی که ایشان کردند زیادتی است در کفر برای انکه کافران کردند و ایشان خود کافر بودند باینکه کردند
کفرشان بیفزود . يضل به الذين كفروا . کوفیان خواندند الا ابوبکر بضم یا و فتح ضاد علی ما لم یسم
فاعله و یعقوب خواند یضل بضم یا و کسر ضاد و باقی قرا خواندند یضل بفتح یا و کسر ضاد من الثلاثی گفت
با این نسا و تاخیر کافران ضال و گمراه باشند یا گمراه بکنند ایشان را قوله تعالی . يحلونه عاما و يحرمونه
عاما . تا سالی حلال دارند و سالی حرام چنانکه بیان کردیم بحلال می کنند آنچه خدای بحرام کرد
یعنی محرم که ایشان حرام می کنند و باد گر ماه میافکنند یا باد گر سال . ليواطئوا ای ليوافقوا .
تا مراعات کنند عدد ماههای حرام را که چهار است و اگر چه در تعیین تغییر و تبدیل می کنند . زين لهم
سوء اعمالهم . بیاراسته اند برای ایشان اعمال بدشان در مزین خلاف کردند بهری گفتند شیطان
بودی و بهری گفتند رؤسا و مهتران ایشان بودند و بهری گفتند از روی شهوت بود . والله لا يهدي القوم الكافرين
. و خدایتعالی هدایت ندهد و راه نماید بهشت کافران را قوله

يا ايها الذين آمنوا ما لكم اذا قيل لكم انفروا فی سبيل الله اثاقلتم الی الارض ارضيتم بالحيوة
ای آنها که گرویدید چیست شما را چون گویند شما را بیرون روید در راه خدا گرانی کنید بسوی زمین آیا راضی شدید به زندگانی
الدنيا من الآخرة فما متاع الحيوة الدنيا فی الآخرة الا قليل * الا تنفروا يعذبكم عذابا
دنیا از قیامت پس نیست برخورداری زندگانی دنیا در قیامت مگر اندك اگر بیرون نروید عذاب کند شما را عذابی

اليما و يستبدل قوما غيركم و لا تضروه شيئا و الله علی كل شیء قدير * الا تنصروه فقد
دردناك و بدل کند شما را بسوی غیر شما و زیان نتوانید رسانید او را چیزی و خدا بر هر چیزی تواناست اگر چه نصرت میکنید او را
نصره الله اذ اخرجه الذين كفروا ثانی اثنين اذ هما فی الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن
نصرت داد پیغمبر را خدا چون بیرون کردند او را آنانکه کافر شدند در حالتی که دوم او و قتی او و ابوبکر در غار بودند چون گفت پیغمبر مر یار غار را که اندوه مخور
ان الله معنا فانزل الله سكينته عليه و ايده بجنود لم تروها و جعل كلمة الذين كفروا السفلی و
بدرستیکه خدا با ماست پس فرستاد خدا آرام بر او و قوت داد پیغمبر را بلشکرها که ندیدند آنرا و گردانید کلمه آنها که کافر شدند فروتر و
كلمة الله هی العليا و الله عزيز حكيم * انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا باموالكم و انفسكم
کلمهٔ خدا آن است بلندتر و خدا غالب درست کردار است بیرون روید در سبکباری و گرانباری و جهاد کنید بمالهای خود و نفسهای خود
فی سبيل الله ذلكم خير لكم ان كنتم تعلمون * لو كان عرضا قريبا و سفرا قاصدا
در راه خدا اینان بهتر است برای شما اگر هستید که بدانید اگر بود متاعی نزدیك و سفری آسان
لاتبعوك و لكن بعدت عليهم الشقة و سيحلفون بالله لو استطعنا لخرجنا معكم يهلكون
هر آینه پیروی کردند تو را و لیکن دور شد بر ایشان که زحمت می کشند و زود سوگند خورند بخدا که اگر توانستیم هر آینه بیرون میامدیم با شما هلاك میکنند
انفسهم و الله يعلم انهم لكاذبون * عفا الله عنك لم اذنت لهم حتی يتبين لك الذين صدقوا
خودشان را و خدا میداند بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند در گذرد خدا از تو برای چه رخص نمودی ایشان را تا روشن شدی تو را انها که راست گفتند
و تعلم الكاذبين * لا يستاذنك الذين يؤمنون بالله و اليوم الآخر ان يجاهدوا باموالهم
و میدانستی دروغگویان را رخصت نمی طلبند از تو آنانکه گرویدند بخدا و روز قیامت اینکه جهاد کنند بمالهای خود
و انفسهم و الله عليم بالمتقين * انما يستاذنك الذين لا يؤمنون بالله و اليوم الآخر
و نفسهای خود و خدا داناست بپرهیزکاران جز این نیست که رخصت خواهند از تو آنانکه نمیگروند بخدا و روز باز پسین
و ارتابت قلوبهم فهم فی ريبهم يترددون * و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة و لكن كره الله
و در شك افتاده دلهاشان پس ایشان در شك خود سرگردانند و اگر اراده کردند بیرون رفتن هر آینه آماده کردند برای خروج یراق و ساز سفر را و لیکن
انبعاثهم فثبطهم و قيل اقعدوا مع القاعدين * لو خرجوا فيكم ما زادوكم الا
کراهت داشت خدا برانگیختن ایشان را پس باز داشت ایشان را و گفته شد بنشینید با نشستگان اگر بیرون آمدند در میان شما نیفزودندی شما را مگر
خبالا و لا وضعوا خلالكم يبغونكم الفتنة و فيكم سماعون لهم و الله عليم بالظالمين *
تباهی و هر آینه درمیافتادند در میان شما طلب میکردند شما را فتنه و در میان شما شنوندگان برای ایشان است و خدا داناست بستمکاران
لقد ابتغوا الفتنة من قبل و قلبوا لك الامور حتی جاء الحق و ظهر امر الله و هم كارهون *
هر آینه بتحقیق طلبیدند فتنه را از پیش و گرداندند برای تو کارها را تا انکه آمد حق و غالب شد امر خدا و ایشان بودند کراهت دارندگان
و منهم من يقول ائذن لی و لا تفتنی الا فی الفتنة سقطوا و ان جهنم لمحيطة بالكافرين * ان
و از ایشان کسی است که میگوید رخصت ده مرا و در فتنه میندازم را بدانکه در فتنه افتادند و بدرستیکه دوزخ هر آینه فرا گیرنده است کافران را
تصبك حسنة تسؤهم و ان تصبك مصيبة يقولوا قد اخذنا امرنا من قبل و يتولوا و هم
اگر برسد تورا خوبی بدمیاید ایشان را و اگر برسد تورا اندوهی گویند بدرستیکه گرفتیم ما کار خود را از پیش و برگردند و ایشان
فرحون * قل لن يصيبنا الا ما كتب الله لنا هو مولينا و علی الله فليتوكل المؤمنون *
شادمان باشند بگو هرگز نرسد ما را مگر انچه نوشته خدا برای ما اوست ناصر ما و بر خدا پس باید توکل کنند گروندگان

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا اِلَّا اِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ اَنْ يُصِيبَكُمُ اللّٰهُ بِعَذَابٍ مِنْ

بكو آيا انتظار ميبريد بما مكر يكى از دو نيكوئى وما انتظار ميبريم بشما اينكه برساند شمارا خدا عذابى از

عِنْدِهِ اَوْ بِاَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا اِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ * قُلْ اَنْفِقُوا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَّلَ

نزد خود يا بدستهاى ما پس انتظار بريد بدرستيكه ما باشما انتظار برندكانيم بكو نفقه كنيد از روى ميل يا بكراهت قبول كرده نخواهدشد

مِنْكُمْ اِنَّكُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ * وَمَا مَنَعَهُمْ اَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ اِلَّا اَنَّهُمْ كَفَرُوا

از شما بدرستيكه شما هستيد كروه بدكاران وباز نداشت ايشان را كه قبول كرده شود از ايشان نفقه هايشان مكر بدرستيكه ايشان كافرشدند

بِاللّٰهِ وَبِرَسُولِهِ وَلَا يَاْتُونَ الصَّلٰوةَ اِلَّا وَهُمْ كُسَالٰى وَلَا يُنْفِقُونَ اِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ * فَلَا

بخدا وبفرستاده او ونمى آيند به نماز مكر درحال اينكه ايشان كاهلانند ونفقه نميكنند مكر اينكه ايشان ناخوش دارندكانند

تُعْجِبْكَ اَمْوَالُهُمْ وَلَا اَوْلَادُهُمْ اِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ اَنْفُسُهُمْ

پس بايد بعجب نياورد ترا مالهاى ايشان ونه فرزندانشان جز اين نيست ميخواهد خدا تاعذاب كند ايشان را بان درزندكانى دنيا وببرد جانهاشان

وَهُمْ كَافِرُونَ * وَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ اِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلٰكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ * لَوْ

وايشان كافرانند وقسم ميخورند بخدا كه ايشان از جملهٔ شمايند ونيستند ايشان از شما وليكن ايشان كروهى اند كه جمع نيستند اكر

يَجِدُونَ مَلْجَاً اَوْ مَغَارَاتٍ اَوْ مُدَّخَلًا لَوَلَّوْا اِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ *

نيابند پناهى يا غارهائى يا سوراخى هرآينه رو ميكنند بسوى او وايشان مى شتابند]

قوله يا ايها الذين آمنوا ما لكم الاية . حق تعالى دراين آيه خطاب كرد بامؤمنان وتوبيخ كرد ايشان را بر تغافل وتكاسل كه نمودند از جهاد چون رسول ع بحرب تبوك خواست رفتن از حرب طايف بر گشته بود ومردم پاره رنجور بودند وروزگار تنگى وعسرت بود ودر آن زمان قحطى بود ووقت دخل نزديك بود وميوه ها بر آمده مردم را دل نميداد كه وطن رها كنند وبغزات روند به تبوك كه تقاعد وتكاسل كردند ورسول ع كم بودى كه بجائى خواست رفتن كه آن را اظهار كردى الا كنايه كردى وخواستى كه تا مردمان سازى تمام بكنند چه راه دور بود ودشمن بسيار وازاين سبب مردم تهاون ميكردند خداى تعالى اين آيه فرستاد وگفت ايشان را اى گرويدگان مالكم چه بوده است شمارا وما استفهامى است واين كلمه عتاب است صورت استفهام دارد ومعنى تقريع وتوبيخ دارد چون گويند شمارا انفروا فى سبيل الله النفر ضد الهدو يقال نفر الى العدو ونفر الى الثغر ينفر نفراً ونفوراً ونفر جز در مكروه نباشد تشبيها بنفور البهيمة عما تخاف او بنفار الطبع عما يكره ونفرت الدابة تنفر نفوراً او نفاراً ونفر الحاج من منى ينفر نفراً ونفر هم مصدر باشد وهم جماعت كه از آنجا بيايند كالركب والشرب للراكبين والشاربين فى سبيل الله اى فى الجهاد وجهاد را براى آن راه خدا خواند كه ره دين خدا باو آسان شود واين لفظ اعنى فى سبيل الله كنايتى معروف است از جهاد اثاقلتم اصله تثاقلتم تا را اسكان كردند ودر ثا ادغام كردند وهمزهٔ وصل آوردند ليعمل اللسان اليها فى النطق فصار اثاقلتم وكذلك قوله اداركوا واطيروا وازينت وقال الشاعر . تولى الضجيع اذا ما استافها خصراً . عذب المذاق اذا ما اتابع القبل . اى تتابع وتثاقل اظهار ثقل باشد در نفس كالتمارض والتغافل ومثله التباطى ووجهى از وجوه تفاعل اين باشد وهو خلاف الشرع ودر معنى او دو قول گفتند يكى انكه بزمين خود مقام كردى واختيار رفتن نكردى ويكى انكه وقت ميوه ودخل بود ورغبت نكردند وتنعم كردى كقوله اخلد الى الارض انكه بر سبيل ملامت گفت ايشان را كه راضى شدى بحيوة دنيا از آخرت ومن بدل راست انكه ذم دنيا كرد گفت فما متاع الحيوة الدنيا والاخرة الا قليل . ما نفى راست نيست زندگانى سراى دنيا در جنب آخرت وباضافت باو الا اندكى انكه تهديد كرد ايشان ووعيد وزجر نمود وگفت اگر روى عذاب

كنند شمارا عذابى سخت بدرد آرنده وشمارا ببرد وبجاى شما قومى را بياورد جز شما وشما او را هيچ مضرت نتوانى كردن درهاء لا تضروه خلاف كردند بعضى گفتند راجع است با نام خداى تعالى وبعضى گفتند راجع است با رسول والا در آيت ان لا بوده است نون در لام ادغام كرده اند ونون جمع بجزم ان بيفتاده است . يعذبكم ويستبدل ولا يضركم . جزاى شرط است وانكه گفت خداى تعالى بر همه چيزى قادر است بر عذاب شما واستبدال شما ونصرت رسولش بى شما انكه حال يادا يشان آورد وگفت او را انصرت من بنصرت شما چه حاجت است اگر شما او را نصرت نكنى خداى او را نصرت كرد شب غار اذ اخرج الذين كفروا انكه كه كافران او را از مكه برون كردند چنانكه قصه او برفت فى قوله تعالى واذ يمكر بك الذين كفروا ليثبتوك او يقتلوك او يخرجوك ثانى اثنين دوم دو نصب او بر حال است يقال خرج ثانى اثنين وخرجت احد اثنين وثالث ثلثة ورابع اربعة وثانى ثلاثة وثالث اربعة اين هر دو گويند اول بر تقدير انكه او دوم است صاحبش را چون بيكجاى باشند ووجه دوم انكه او دوم يكى باشد واين خود حقيقت است وخلاف نيست كه آن دو كس كه در غار بودند رسول ع بود وابو بكر اذ هما فى الغار اذ ظرف الماضى من الزمان انكه كه ايشان هر دو در غار بودند اذ يقول لصاحبه انگه كه ميگفت صاحبش را يعنى ابو بكر را وصاحب رفيق است اينجا لا تحزن اندوه مدار كه خداى با ما است بمعنى نصرت وگفتند حزن او خوف بود وگفتند حزن او بر پيغمبر بود او ميگفت يا رسول الله اگر مرا بكشند من يك مردم واگر العياذ بالله ترا بكرو هى رسد امت هلاك شوند انس مالك روايت كرد كه ابو بكر گفت يا رسول الله اگر از اينان يك تن در پاى خود نگرد ما را به بيند گفت هيچ انديشه مدار كه خداى با ماست مجاهد گفت كه رسول ع در غار سه روز بماند عروه گفت ابو بكر را گوسفندى چندى بود عامر بن فهيره نماز شام انگوسفندان در آن غار راندى وايشان از شير آن گوسفندان ميخوردند وقتاده گفت عبد الرحمن بن ابى بكر بامداد وشبانگاه طعامى بآنجا مياورد بوشيده چون خواستند تا بروند دو شتر بياوردند تا يكى رسول ع بر نشست ويكى ابو بكر وچون برفتند چهار كس بودند رسول بود وابو بكر وعامر بن فهيره وعبد الله بن اريقط الليثى زهرى گويد چون رسول ع در غار رفت ونام آن غار ثور بود حق تعالى بر در آن غار ثمام برويانيد وعنكبوت را الهام داد تا آنجا خانه كرد وكبوتر بيامد وآنجا خايه نهاد چون سراقة بن مالك آنجا رسيد واو پى گيرى هول بود گفت تا اينجا پى است از اينجا يا باسمان بر فته است يا بزمين فرو شده است يا در غار رفته است ودر غار رفتن مصور نيست براى انكه خانهٔ عنكبوت بر جاى است دريده شده نيست وثمام پاى بر نهاده نيست راوى خبر گويد كه چون ابو بكر را حزنى بود رسول ع او را تسلى ميداد ميگفت ما ايشان را مى بينيم وايشان ما را نمى بينند انگه يكى از ايشان خواست تا را اقتى كند روى بغار كرد رسول ع روى بگردانيد گفت يا ابا بكر اگر ما را ديدندى اين نكردندى رسول ع دعا ميكرد . اللهم اعم ابصارهم عنا . بار خدايا چشمهاشان كور گردان از ما حق تعالى شر ايشان را صرف كرد از رسول ع وهمه كوه مى گرديدند ودر غار نشدند محمد بن سيرين گويد كه جماعتى در عهد عمر خطاب بحضور او سخنى ميگفتند كه در آن سخن تفضيلى ميدادند عمر را بر ابو بكر عمر گفت غرض از اين سخن آن است كه مرا تفضيلى ميدهى بر ابو بكر والله كه آن يك شب از ابو بكر كه شب غار بود كه او در صحبت رسول بود بهتر بود از همه عمر عمر ويك روز از او بهتر بود از آل عمر او آن شب با رسول بغار رفت گاه در پيش رسول بودى وگاه با پس ايستادى رسول ع گفت يا ابا بكر چرا ساعتى از پيش روى وساعتى وا پس ايستى گفت آن ساعت كه از پيش بروم انديشه كنم كه مبادا كه كسى در راه كمين كرده بود تا اگر از كمين آيد يا چيزى اندازد بر من آيد يا مرا گيرد وبر تو نيايد وچون باز پس آيم انديشه كنم كه اگر كسى بدنبال ما بيايد بمن رسد ومن سپر تو باشم چون بغار رسيد رسول ع خواست كه در غار رود رها نكرد گفت يا رسول الله بر جاى باش تا من بنگرم نبايد كه كسى كمين كرده باشد در غار رفت وگرد غار بر آمد وبنگريد

چون کسی نیافت رسول را گفت در آی انکه عمر گفت انشب از ابو بکر به بود که همه عمر آل عمر و در این شب ابو بکر
این ابیات میگفت. قال النبي ولم اجزع فوقرن. ونحن فی صدف من ظلمة الغار. لاتخش شیئاً فان الله ثالثنا. وقد تکفل لی
منه باظهار. وانما کید من یخشی بوادره. کید الشیاطین قد کادت الکفار. والله مهلکهم طراً بما صنعوا. وجاعلی
المنتهی منهم الی النار. فانزل الله سکینته علیه. خدایتعالی سکینه ووقار وطمأنینهٔ خود بر رسول عم فرو فرستاد این
قول بیشتر مفسرانست وقول بعضی آنست که ضمیر عاید است با بو بکر برای انکه سکینه از رسول عم جدا نبود هرگز
ودیگر انکه خوف ابو بکر را بود نه رسول عم را او بسکینه محتاج تر بود ودگر مفسران گفتند ضمیر عاید است بر رسول
علیه السلام برای انکه جمله نه رسول عم را او بسکینه محتاج تر بود ودگر مفسران گفتند ضمیر عاید است بر رسول عم
برای انکه جمله کنایتی که در جمله آیه هست همه راجع با رسول است من قوله تعالی. الا تنصروه فقد نصره الله اذ
اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذهما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن. چون در این چهار جای کنایت راجع با رسول است
در اینجا هم چنان باید که باشد انکه خدایتعالی در مثل این آیه تصریح کرد سکینه را بر رسول عم فی قوله تعالی. ثم انزل الله
سکینته علی رسوله وعلی المؤمنین وانزل جنوداً لم تروها بلا خلاف این ضمیر عاید جز با رسول علیه السلام نیست چون
کنایات از اول آیه تا باخر همه راجع با رسول عم است آن یکی میانه نباید که راجع بود با جز رسول انکه گفت. وایده
بجنود لم تروها. وقوت داد او را با شکرها که شما ندیدید ایشانرا یعنی فرشتگان قوله تعالی وجعل کلمة الذین کفروا السفلی.
وکلمه آنانکه کافر بودند آن را فروتر کرد وکلمه خداست که بلندتر است وکلمه کنایت است از شأن وکار حق تعالی گفت
من کار کافران فرو نهادم وسافل کردم ومقهور کردم وکلمهٔ او یعنی دین او وشرع رسول او همیشه بلند بوده است و
کلمة الله مرفوع است بابتدا والعلیا خبر اوست وهی فصل است بنزدیک بصریان وکوفیان عماد خوانند این را عبدالله
عباس گفت کلمهٔ کفار کفر است وشرك وکلمه خدایتعالی کلمهٔ ایمان است گفتن. لا اله الا الله. والله عزیز حکیم.
وخدایتعالی عزیز است او را بنصر کس حاجت نیست ورسول را نه بهر عجز بغار فرستاد بلی از جهة حکمت. انفروا
خفافاً وثقالاً. ابو الضحی گفت اول آیه از سورهٔ براءة که فرود آمد این آیه بود مجاهد گفت سبب نزول آیه آن
بود که چون رسول عم صحابه را استنفار کرد بجهاد تعلل کردند وگفتند در میان ما ثقلاء وخداوندان صنعت وحاجت
واشغال بسیاراند وپراکنده روزگار خدای تعالی آیت فرستاد گفت بهر حال اگر خفیفی واگر ثقیلی نصر باید کردن
بجهاد بیرون باید آمدن وگفت این نه عذر باشد مفسران خلاف کردند در معنی خفاف وثقال انس وضحاك وقتاده
ومجاهد وعکرمه وشهر بن عتیه ومقاتل بن حیان گفتند شیوخاً وشباباً اگر پیری واگر جوانی حسن گفت اگر
مشغولی واگر نه ابو صالح گفت خفافاً من المال اوثقالاً منه اگر از مال سبکی واگر گران یعنی اگر درویشی واگر
توانگر ابن زید گفت مراد بثقال خداوندان صنعت وحرفتند که ایشان را گران آمد از سر کار خود برفتن وآنانکه
بیکار باشند سبك باشند عبدالله عباس گفت اگر بنشاطی واگر نه عطیه گفت رکباناً ومشاةً اگر سواری واگر پیاده
مرة الهمدانی گفت اصحاء ومرضی اگر تندرستی واگر بیماری یمان گفت عزاباً ومتأهلین اگر عزبی واگر متأهل بعضی
دیگر گفتند اگر گرانی از سلاح واگر سلاح نداری وگفته اند ثقالاً اندیشه کرده وخفافاً بی اندیشه وگفته اند
خفافاً بی حاشیه وثقالاً با حاشیه وخفاف جمع خفیف باشد وثقال جمع ثقیل وفعال در جمع فعیل که بمعنی فاعل بود قیاسی
مطرد است ونصب ایشان بر حال است گفت بهر حال که هست از این حالات بروی وانگیخته شوی. وجاهدوا
باموالکم وانفسکم فی سبیل الله. ودر راه خدای بجان ومال جهاد کنی نه که مال بذل کنی وبجان بخل کنی. ذلکم خیر
لکم. این بهتر باشد شما را یعنی جهاد اگر دانی انس روایت کرد که ابو طلحه این سوره میخواند باین آیه رسید

فرزندان خود را گفت. یا بنی جهزونی جهزونی. مرا سازیکنی پسران گفتند او را تو با رسول غزا کردی وبا
ابو بکر وعمر جهاد کردی اکنون پیر شدی ما از تو نیابت میداریم گفت نه مرا ساز کنی تا بروم او را ساز کردند
بغزات دریا رفت در کشتی بمرد وهفت روز در کشتی نهاده بود که راه نیافتند بخشگی که او را دفن کنند واو را هیچ
تغییری نبود پس از هفت روز بساحل رسیدند واو را دفن کردند زهری گفت سعید المسیب بغزا رفت واو را یك
چشم رفته بود او را گفتند این بر تو نیست که تو مرد پیری وبر تو جهاد کردن نیست گفت نه مرا نیز فرموده اند باین
آیت که. انفروا خفافاً وثقالاً. اگرچه کارزار نتوانم سواد مسلمانان بسیار کنم ومتاعشان نگاه دارم انگاه از
آنانکه از غزات تبوك باز ایستادند از جملهٔ منافقان خدایتعالی این آیه انزله کرد که. لوکان عرضاً قریباً. اسم کان
مضمر است. ای لو کان ما یدعوهم الیه عرضاً قریباً. اگر اینکه دعوت میکند ایشانرا عرضی بودی نزدیك یعنی
غنیمتی عاجل وعرض مال دنیا باشد برای آنش عرض خوانند که سریع الزوال باشد کالعرضی الذی لا یبقی بقاء الاجسام
وسفراً قاصداً. وسفری میانه والقاصد ههنا ذو قصد من باب تامر ولابن وقصد میانهٔ کارها باشد نه اسراف و
نه تقصیر یعنی راهی بودی نه دور. لاتبعوك. متابعت کردندی تو را وبا تو در خدمت تو بیامدندی ولکن بعدت
علیهم الشقة ولکن راه ومسافت بر ایشان دور است واهل لغت گفتند شقه راهی باشد دور که یشق رکوبها
علی صاحبها از مشقت گرفته باشد بر خداوندش مشقت باشد سلوك آن راه. وسیحلفون بالله. این سین
استقبال است خدای تعالی گفت پیش از انکه ایشان آمدند وسوگند خوردند که این بازماندگان خواهند آمدن
تا سوگند خورند که اگر ما توانستمانی بیامدمانی با تو واین خبر بود از غیب ومخبر بروجه خبر آمد واین بر
سبیل معجز بود هم چنین بود ایشان آمدند وسوگند خوردند که اگر ما توانستمانی آمد بر نیامدمانی
با شما حق تعالی گفت. یهلکون انفسهم. خود را هلاك میکنند باین تخلف که میکنند ومیگویند وسوگند دروغ
که میخورند. والله یعلم انهم لکاذبون. وخدای داند که ایشان دروغ میگویند در خبر می آید که چون رسول عم
عزم غزای تبوك کرد وآن مسافتی دور بود تا بحد روم منافقان طمع کردند که چون رسول عم برود
وصحابه ولشکر بروند مدینه خالی ماند ایشان نکایتی کنند وبر خانهٔ رسول وصحابه زنند وچیزی که
یابند ببرند وکودکان وزنان را برده کنند خدای تعالی جبرئیل را بفرستاد رسول را از این حال خبر داد و
رسول گفت پس چه رایست وچه باید کردن جبرئیل گفت خدایت سلام میرساند ومیگوید در این غزات که میروی
تیغ نمیاید زدن بل صلحی باشد میان تو وایشان فرمان آن است که علی بن ابی طالب بر جای خود بداری ومحراب ومنبر
بدو سپاری تا هم دین را نیابت کند وهم مدینه را حمایت کند ونیز بدانند که چون با حیات تو صلاحیت نیابت وولایت
عهد تو او دارد پس از وفات تو اولی واحری او باشد که آن را بشاید رسول عم امیر المؤمنین عم را بر جای خود بنشاند و
مدینه با او سپرد منافقان چون چنان دیدند دانستند که کید ایشان باطل شد چون رسول عم از مدینه یك منزل برفت
زبان طعن در علی دراز کردند وگفتند الان محمد اقد قلی علیاً الا تراه قد خلفه مع النساء والصبیان. محمد علی را بدشمن
گرفت نه بینی که او را با زنان وکودکان رها کرد امیر المؤمنین عم چون این بشنید سخت آمد او را برخاست
وبر نشست وسلاح در پوشید وشمشیر حمایل کرد واز پس رسول عم برفت نماز دیگر باو رسید رسول عم
از خیمه بیرون آمده بود وبراه نگاه میکرد در نگرید علی را بشناخت گفت آری شمایل علی میبینم
چون بنزدیك رسید رسول گفت یا علی ما حملك علی الخروج چه حمل کرد تو را برانکه از مدینه بیرون آمدی
گفت طعنهٔ منافقان وآنکه چنین گفتند رسول عم گفت. یا علی اما ترضی بانك وزیری ووصیی وخلیفتی

وقاضی دینی ومنجز وعدی لحمك لحمی ودمك دمی وانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبیّ بعدی . گفت راضی نباشی بانکه وزیر منی و وصی منی و خلیفهٔ منی وقاضی دین منی ومنجز وعد منی گوشت تو گوشت من است وخون تو خون من است وتورا ازمن آن منزلت است که هرون را ازموسی علیهما السلام الا انکه ازپس من پیغمبر نیست امیر المؤمنین ع گفت راضی شدم انکه برگردید واین بیتها می گفت . الا یا عدالله اهل النفاق . واهل الاراجیف والباطل . یقولون لی قد قلاك الرسول . فخلاك فی الخالف الخاذل . وماذاك الا لان النبی . جفاك وما كان بالفاعل . فسرت وسیفی علی عاتقی . الی الراحم العالم الفاضل . فلما رأنی هفا قلبه . وقال مقال الاخ السائل . اممن بن عمی فانبأته . بارجاف ذی الحسد الداغل . فقال اخی انت من دونهم . کهارون موسی ولم یأفل . انکه حق تعالی گفت رسول ع را . عفی الله عنك لم اذنت لهم . بعضی گفتند خبراست واذن ودستوری رسول ایشان را گناهی صغیره بود خدای گفت عفو کردم تورا تاچرا دستوری دادی ایشان را ودرست آن است که کلام وارد است مورد تعطف وتلطف والافتتاح بالدعاء چنانکه یکی ازما گوید . عفا الله عنك وغفر الله لك ورحمك الله لم فعلت کذا والا تفعل کذا . واین هیچ چیز نیست همه دعاست ودر آن حال که این می گویند باشد که بردل او گذر نکنند که آن را که باین کلام خطاب میکنند گناهی هست یا نیست و غرض ازاین اکرام والطاف باشد که گفتیم انکه خداوند تعالی بیان کرد که چرا ایشان را دستوری دادی دستوری نباید دادن گفت . حتی یتبین لك الذین صدقوا تا پیدا شود تورا آنانکه راست گویند از آنانکه نگویند چه این فعل ومانند این صورت امتحان دارد تا صادق در دعوی پیدا شود از کاذب جماعتی منافقان که ایشان را اعتقادی درست نبود بایکدیگر گفتند چه مهم است مارا برخاستن بثغر روم رفتن در موافقت محمد انکه باشد که دست ایشان را باشد یکی ازما جان بکناره نیاریم تدبیر آن است که بهانه نهیم وعلتی جوئیم بان تعلل تخلف کنیم ونرویم انگه می آمدند ودستوری میخواستند ومی گفتند ماساز نداریم وبرگی نکرده ایم وعدتی نیست مارا دستوری باشد تاروزی چند مقام کنیم وبرگی بسازیم وازپی تو بیائیم حق تعالی از نهان نفاق ایشان رسول را ع خبرداد وگفت قوله تعالی . لا یستأذنك الذین یؤمنون بالله والیوم الاخر ان یجاهدوا باموالهم وانفسهم . دستوری نخواهند آنها که بخدای وقیامت ایمان دارند درانکه جهاد کنند بمالها و جانهاشان برای انکه چون بینند که تو جهاد می کنی وساز رفتن بجنگ دشمنان خدای وایشان دانند که آن بر ایشان چون واجب است بدستوری خاستن چه حاجت است پس اگر دستوری در آمدن نه کار مؤمنان باشد دستوری خاستن درنه آمدن چگونه کار مؤمنان باشد انکه حق تعالی گفت این اشراط واعلام برای تومی باید تا اینان را بشناسی والامن باحوال ایشان جمله وتفصیل ونهان و آشکارا ونیك وبد عالمم . والله علیم بالمتقین . وخدای تعالی عالم است بمتقیان وپرهیزکاران که کیست دردل تقوی دارد وکیست که ندارد انکه گفت دستوری در این معنی آنان خواهند که بخدا وقیامت ایمان ندارند ودل ایشان شاك ومرتاب باشد ایشان درشك وعمیا متردد باشند ومتحیر واین صفت منافقان است چنانکه در دگر آیه گفت ایشان را . مذبذبین بین ذلك لا الی هؤلاء ولا الی هؤلاء . رسول ع گفت مثل المنافق کمثل الشاة العایرة بین الغنمین . و آیه دلیل است بر بطلان اصحاب معارف که گویند معارف جمله ضروری است وخدای تعالی اینان را وصف کرد بانکه دلهای ایشان شاك است و ایشان درشك مترددند وصفت عالم بعلم ضروری نباشد انکه حق تعالی گفت اگر اینان در اول بعزم بیرون آمدن بودندی سازنا کردن دلیل آن بوده است که اینان برعزم خروج نبوده اند ودردل

نداشتند که بیرون آیند ولکن کره الله انبعاثهم . انبعاث مطاوع بعث باشد یقال بعثته فانبعث وان انطلاق باشد بسرعت ولیکن خدای نخواست که ایشان ازجهای برخیزند اگر گویند این آیت دلیل میکند که خدای تعالی کاره بود بعضی چیزهارا که فرماید برای انکه ایشان مأمور بودند بانبعاث وخدای گفت ولکن کره الله انبعاثهم . جواب گوئیم خدای کاره نبود انبعاث ایشان را بروجه مأمور کاره بود آن را بروجه معلوم که خدای را معلوم بود که ایشان اگر برون شوند جز فساد وتخلیط وتضریب نکنند میان مسلمانان والقاء شر وفتنه وهیچ خیری وراحتی نباشد ازایشان چنانکه در آیت دگر گفت . لو خرجوا فیکم مازادوکم الا خبالاً . لاجرم چون چنین بود . فثبطهم . خدای تعالی ایشان را مثبط وگران بکرد والتثبیط ضد الاسراع والحث تا آنچه دردل داشتند ازخبال وفساد بکنند . وقیل اقعدوا مع القاعدین . وگفتند ایشان را که بنشینی بانشستگان دراین دو قول گفتند یکی انکه این گویندگان اصحاب ایشان بودند که ایشان را نهی کردند ازانکه باپیغمبر ع بیرون شوند دگر انکه این قول رسول ع باشد بروجه تهدید نه بروجه امر واگر باخدای نسبت کنند هم بروجه تهدید ووعید روا باشد قال الشاعر . فاقعد فانك انت الطاعم الكاسی . واین برسبیل توبیخ وتقریع میگویند نه انکه امر میکنند مخاطب را بقعود . مع القاعدین . ای مع النساء والصبیان والزمنی والمرضی بازنان وکودکان ومبتلایان وبیماران محمد بن اسحق گفت آنانکه این دستوری خواستند رؤسا واشراف منافقان بودند چون عبدالله بن ابی سلول وجد بن قیس ورفاعة بن التابوت واوس بن قبطی وکذلك ذکره مجاهد انکه حق تعالی آفت وفساد نیت ایشان باز گفت وگفت همان به که نیایند باشما چه اگر بیایند جز خبال وفساد نیفزایند شمارا وخبال فساد باشد ومرگ باشد واضطراب امر باشد . ولاوضعوا خلالکم . ودرمیان شما اسراع کنند واین کنایت باشد از نمیمه وسعی بفساد قال الشاعر . ارانا موضعین لامر غیب . ونسحر بالطعام وبالشراب . یقال اوضع اذا اسرع ووضع لغة فیه قال الشاعر . یالیتنی فیها جذع اخب فیها . واضع یبغونکم الفتنة ای یبغون لکم الفتنة ویقال ایضاً بغیته الخیر والشر ای له برای شما طلب فتنه میکنند ضحاك گفت فتنه کفر است اینجا کلبی گفت فساد وشر ونمیمه است . وفیکم سماعون لکم . ودرمیان شما جاسوسان اند ازایشان وگفت مراد آن است که درمیان شما اتباعند ایشان را سمیع ومطیع ازایشان بشنوید وکار بندند . والله علیم بالظالمین . راوی خبر گوید سبب نزول آیة آن بود که چون رسول ع لشکرگاه بزد بثنیة الوداع عبدالله ابی سلول لشکرگاه خود باجمیع منافقان بذیحده برد فروتر از ثنیة الوداع ولشکر او کم از لشکر رسول ع نبودند چون رسول ع از آن منزل برگرفت وپیش شد ایشان برنخاستند وبا رسول م رفتند ورسول م دلتنگ شد خدا تعالی این آیت فرستاد بتسلی رسول ع قوله . لقد ابتغوا الفتنة من قبل . انکه حق تعالی فرمود این همیشه کار ایشان بوده است پیش ازاین طلب فتنه شما کردند وانکه شمارا ازدین خدای واز جهاد بازدارند بانواع مکر وحیلت وخدیعة چنانکه عبدالله ابی سلول کرد روز احد وقصهٔ آن برفت . وقلبوا لك الامور . وکارها برگردانیدند وزیر وزبر کردند . حتی جاء الحق . تاحق آمد یعنی نصرت وظفر وظهر امر الله وکار خدا پیدا شد یعنی دین خدا وقوت مسلمانی . وهم کارهون . وایشان کاره بودند آن را قوله تعالی . ومنهم من یقول ائذن لی ولا تفتنی . انکه گفت ازایشان یعنی ازمنافقان بعضی هستند ومن نکره موصوفه است آیه درجد بن قیس آمد او از رؤس منافقان بود که چون رسول ع بغزای تبوك خواست شدن اورا گفت یا باوهب هل لك فی جهاد بنی الاصفر تتخذ منهم . سواری ووصفا اقتد که با بنی الاصفر کارزار کنی یعنی رومیان وازایشان سریت ووصیفتان اری ورومیان را بنو الاصفر خواندند که حبشه بر روم غالب شدند وازایشان برده آوردند وفرزندان آمد

ایشان را از حبشه پس سواد حبشه و بیاض روم بر ایشان جمع شد زردفام بودند چون رسول ﷺ او را این بگفت او جواب
داد و گفت یا رسول الله قوم من دانند که من بزنان مولع باشم و می ترسم که مبادا که من زنان به بینم و از ایشان نشکیبم مرا
بفتنه میفکن و دستوری باشد تا بنشینم رسول ﷺ روی از او بگردانید و بخشم او را گفت دستوری دادم هر کجا خواهی
میرو خدای تعالی این آیت فرستاد گفت از ایشان بعضی هستند که میگویند ائذن لی دستوری ده مرا و مرا در فتنه
میفکن یعنی بزنان روم قتاده گفت لا تفتنی الا تؤثمنی مراد اثم و حرج و گناه میفکن . الا فی الفتنة سقطوا . ایشان در
فتنه افتاده اند یعنی در کفر و فتنهٔ روم کفر است حق تعالی گفت بر سبیل تعجب این نیک مردان نگر که می ترسد که
در حرج نظر روم یان افتد و او خود در دریای کفر غرقه شده است آن را فتنه میداند و کفر را فتنه نمیداند و ان
جهنم لمحیطة بالکافرین . و دوزخ بکافران محیط است و گرد در آمده چون این آیه آمد رسول ﷺ بنو سلمه را گفت
من سیدکم یا بنی سلمه سید شما کیست ای بنی سلمه گفتند جد بن قیس است جز آن است که او بددل و بخیل است رسول
ﷺ گفت . وای داء ادوء من البخل . کدام درد است بیدرمان تر از بخل . بل سیدکم الفتی الابیض الجعد بشیر
بن البراء بن معرور . بل سید شما این جوان سخی کریم است بشیر پسر براء بن معرور حسان بن ثابت الانصاری
در این معنی گفت . وقال رسول الله والقول لاحق . بمن قال منا من تعدون سیداً . فقلنا له جد بن قیس علی
الذی . نبخله فینا وان کان انکدا . فقال وای الداء ادوی من الذی . رمیتم بها جداً وعالا بها یدا . وسود بشیر
بن البراء لجوده . وحق لبشری ذی الندا ان یسودا . اذا ما اتاه الوفد انقد ماله . وقال خذوه انه عائد غدا . قوله ان
تصبك حسنة تسؤهم . آنگه وصف کرد افعال و نیت ایشان را در حق مؤمنان گفت اگر خیری و نعمتی و نصرتی و غنیمتی
بتو رسد دلتنگ شوند بخیر شما در غم باشند و اگر مصیبتی بتو رسد از قتلی و وهنی و هزیمتی گویند ما کار خود بکرده ایم
و حظ خود فرا گرفته و حزم و احتیاط بکرده که اینجا حاضر نیامدیم و بخانه بنشستیم . ویتولوا وهم فرحون . و بر
گردند شادی کنان واو حال است و جمله از مبتدا و خبر در محل حال آنگه حق تعالی گفت بگوی ایشان را ای محمد .
لن یصیبنا . بما نرسد الا آنچه خدا نبشته باشد ما را و در مصحف عبدالله مسعود چنین است . قل هل یصیبنا
الا ما کتب الله لنا . بگوای محمد نرسید بما بر سبیل استفهام بمعنی جحد یعنی نرسد هر دو قرائت بمعنی یکی است یعنی
کتب الله لنا فی اللوح المحفوظ . آنکه در لوح محفوظ برای ما بنوشت . حسن بصری گفت معنی آن است که کار ما مهمل
نیست بل راجع است با مدبر حکیم که کار ما بتدبیر و حکمت اوست آنچه خواهد بودن از نیك و بد در لوح محفوظ بنویسد
تا اعلام باشد فرشتگان را و لطف و اعتبار قولی دگر جبائی گفت و زجاج معنی آن است که الا ما کتب الله لنا فی عاقبة
الامر من النصر والظفر . نرسد بما الا آنچه خدا نوشته باشد برای ما در عاقبت کار از نصرت و ظفر و این بر سبیل
تسلی و تشفی باشد و هو مولانا او خداوند ماست و مدبر کار ما و ما بندگان اوئیم قولی دیگر آن است که او متولی حیاطة
و حراست ماست و دفع مضرت او کند از ما . و علی الله فلیتوکل المؤمنون . و بر خدای باید تا توکل کنند مؤمنان نه
بر نصرت و نجده منافقان آنگه گفت بگوای محمد . هل تربصون بنا الا احدی الحسنیین . شما انتظار میکنی الا یك
کار نیکو از دو کار را اما ظفر و غنیمت و اما قتل و شهادت برای آنکه حال قتال کننده از این دو بیرون نبود یا دست
او را باشد یا بر او بود گفت اگر دست ما را باشد یك حسنی است که ظفر باشد و غنیمت و اگر دست بر ما باشد و ما کشته
شویم نه ما را بهشت و درجه شهادت خواهد بودن ابو هریره روایت کرد از رسول ﷺ که او گفت خدای ضمان کرده است
او را که در سبیل او بیرون شود از سر ایمان بخدا و رسول که یا شهادت روزی کند او را یا باز گرداند او را با اهل خانهٔ
خود آمرزیده با مغفرت و ظفر غنیمت هذا معنی قوله الا احدی الحسنیین ولیکن ما نیز متربصیم و منتظر بشما احدی

السؤتین از دو بدی یکی اما عذاب خدای تعالی در قیامت اگر از تیغ ما بجهند و یا بدنیا بدست ما کشته شوند و گفتند مراد
بعذاب من عنده انواع عذابست که بامت سلف رسید از صواعق و جز آن یا بدنیا یا بدست ما یعنی شما آن نفاق که در دل
داری اظهار کنی . تا خون شما ما را حلال گردد و بدست ما کشته شوی اکنون شما انتظار کنی که شیطان وعده داد
شما را از غرور و اباطیل و وهن اسلام بمرگ رسول ﷺ که ما نیز بر سر انتظاریم وعدهای خدا را در اظهار دین او و
نصرت رسول او . قل انفقوا طوعاً او کرهاً . آنگه گفت شما مال نفقه کنی بطوع و رغبت یا بکراهت که از شما هیچ مقبول
نخواهد بودن برای آنکه شما فاسقانید یعنی کافران و چون اعتقاد درست ندارید عملی بی ایمان و اعتقاد هیچ نفع نکند یعنی که
از رد صدقات و نفقات شما و آنکه بموقع قبول نمی افتد همه آن است که بکره نفقه میکنی که اگر هر چه در زمین مال است بطوع
و رغبت خرج کنی از شما مقبول نباشد برای آنکه ایمان نداری آنگه این علت مهمل و پوشیده رها نکرد تا بیان کرد که چرا
نفقات ایشان بموقع قبول نمی افتد . وما منعهم . و ما روا باشد که نفی را باشد و معنی آن بود که هیچ منفعتی نیست
از قبول صدقات ایشان الا آنکه ایشان کافرانند بخدای و پیغمبر و روا باشد که استفهامی بود و معنی آن باشد که چه منع می
کند ایشان را از آنکه صدقات ایشان بموقع قبول افتد الا کفر شان بخدا و پیغمبر و استفهام و نفی از یك وادی باشد از روی
معنی و نافع و عاصم و کسائی و خلف خواندند یقبل بیا برای آنکه فعل مقدم است باقی قرا بتا برای تأنیث لفظ صدقات
آنگه خبر داد از سر ایشان و گفت . ولا یأتون الصلوة الا وهم کسالی . این اتیان نه آمدن است از آن باب است که عرب
گوید . اتیت الامر اذا فعلته و آنگه گفت این نماز که ایشان می کنند نه بطوع میکنند گفت نماز نکنند الا و ایشان کسلان باشند
واو حال راست و جمله در محل نصب بر حال و این علامت نفاق باشد در خبر است که مردی بنزدیك رسول ﷺ آمد و
گفت یا رسول الله من میترسم که مباد که من منافق باشم رسول ﷺ گفت یا هذا اگر تنها باشی هیچ نماز کنی گفت آری
فرمود برو که منافق نه و در تاریخ هست که بعضی از زنادقه را دیدند که نماز نیکو میکرد او را گفتند که این چیست که میکنی
و این مباین طریقه تو است گفت عادة البلد و ریاضة الجسد و حمایة الاهل والولد . ولا ینفقون الا وهم کارهون . و هیچ
نفقه نکنند الا و ایشان کاره باشند آن را و او نیز حال است آنگه گفت یا محمد . فلا تعجبك . تعجب میارد ترا مالهاء ایشان و
فرزندان ایشان که آن نه برای کرامت ایشان است . انما یرید الله . خدای میخواهد که ایشان را بدین مال و فرزندان
در دنیا عذاب کند در این چند قول گفتند عبدالله عباس و قتاده و مجاهد و سدی گفتند در آیة تقدیم و تأخیری هست و
تقدیر آن است که . فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم فی الحیوة الدنیا انما یرید الله لیعذبهم . گفت تعجب میارد ترا مالها و
فرزندان این کافران در دنیا خدای میخواهد تا ایشان را بان در قیامت عذاب کند بر این قول حیوة دنیا ظرف است
باموال و اولاد نه ظرف عذاب و مثله فی التقدیم والتأخیر قوله . فالقه الیهم ثم تول عنهم . برای آنکه اگر بیامده باشد از اینجا
نداند که ایشان چه جواب دهند و این اختیار فراست و جهی دگر ابن زید گفت خدای میخواهد تا ایشان را در دنیا بان
عذاب کند از جمع آن و حفظ آن و مصایب در آن و حرمان از انقطاع بان یعنی ایشان چون پاسبانند آن مال را و ایشان را
به آن انقطاعی نیست از بخل و لؤم و خساست طبعشان و جه سیم جبائی گفت معنی آن است که خدای تعالی میخواهد که تا
بمال و فرزندان ایشان را عذاب کند تا عند کارزار شما مال غنیمت شما شود و فرزندان سبی و غارت شما منفعت آن شما را
بود و در دست ایشان از آن جز حسرت نماند وجه چهارم بلخی و زجاج گفتند معنی آن است که این مال و فرزندان و بال ندبر
ایشان برای آنکه خدای تکلیف کرده است ایشان را که مال خرج کنند و فرزندان را رها کنند تا بجهاد روند
آنکه می باید کردن ایشان را این معنی شاق او امابوا اگر خواهند و اگر نخواهند چه اگر نکنند مستحق کشتن
شوند پس این انفاق بر ایشان غرامت است و حسرت و نیز ایمان ندارند بثواب آخرت تا ایشان را تسلی بود

وجه نجم آنست که خدایتعالی این مال و فرزند بداد ایشانرا تا ایشان متمتع شوند بان روی چندانکه ایشانرا از سر آن برگ ببرد تا حسرت ایشان عظیم تر باشد از حسرت آنانکه ندارند انگاه ایشانرا امید مآل و عاقبت نباشد که این امید مؤمنان را بود و نصب فعل مضارع باضمار ان است قوله تعالی. و تزهق انفسهم . و جانها شان هلاك شود و ایشان کافر و او حال است و الزهوق الهلاك و البطلان قال الله تعالی ، وقل جاء الحق و زهق الباطل . ای بطل الباطل ابو علی گفت خدای میخواهد که ایشانرا با خود رها کند و مخذول گرداند عقوبة علی کفرهم المتقدم قوله تعالی. و یحلفون بالله انهم لمنکم . انگه حق تعالی ناپاك داری ایشان و جرئت ایشان باز گفت که سوگند میخورند بخدای که ایشان از شما اند میگویند ما از شمائیم و حق تعالی تکذیب ایشان میکند و میگوید دروغ میگویند . و ماهم منکم . و ایشان از شما نه اند و لکن گروهی اند که می ترسند از شما برای خوف میگویند و الفرق الخوف و رجل فروقه ای جبان و الهاء للمبالغة انگه گفت لو یجدون ملجئاً ، اگر این منافقان حرزی و پناهی یافتندی . او مغارات . جمع مغاره و یا غاری در کوهی و آن چاهی باشد که باو فروشوند من غار الماء و غارت عینه غوراً و الغور الارض المنخفضة و النجد خلافه و عبد الرحمن عوف در شاذ خواند او مغارات بضم میم او مفعل کرده است ای موضع غور شعر . فعد طلابها و تعد عنها ، بحرف قد تغیر اذا تنوع . او مدخلاً . موضع دخول مفتعل باشد از دخول یا جائی که در او شدندی مجاهد گفت محرزاً قتاده گفت سرباً کلبی گفت نفقاً کنفق الیربوع ضحاك گفت ماوی یأوی الیه حسن گفت وجهاً یتوجه الیه این جمله متقاربست از روی معنی ابن کیسان گفت مداخلاً ای دخلاء دوستان اندرونی که ایشانرا حمایت کنند . لولوا الیه . روی باو نهادندی و عدول کردندی باو . و هم یجمحون . بشتاب سر در نهاده چنانکه اسب سرکش رود و دابة جموح اذا رکب رأسها و مضت علی وجهها قال الشاعر . لقد جمحت جماحاً فی دمائهم . حتی رأیت ذوی احسابهم خمدوا . قوله تعالی

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَاِنْ اُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَاِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا اِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ *

واز ایشان کسی است که عیب کنند تورا در صدقات پس اگر داده شوند از آن خشنود شوند و اگر داده نشوند انها از انگاه ایشان خشم گیرند

وَلَوْ اَنَّهُمْ رَضُوا مَا اٰتٰيهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللّٰهُ سَيُؤْتِينَا اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ

و اگر اینکه ایشان خشنود شوند انچه داد ایشانرا خدا و فرستادهٔ او و گویند کافی است مارا خدا ازود بدهد مارا خدا از فضل خود و فرستادهٔ او

اِنَّا اِلَى اللّٰهِ رَاغِبُونَ * اِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ

بدرستیکه ما بسوی خدا رغبت کنندگانیم جز این نیست که زکوة بر درویشان و مسکینان جایز است و عمل کنندگانرا بر آن و قومیکه الفت گرفته دلهای ایشان

وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَ

و آزاد کردن و وام دادن مفلس و در صرف کردن راه خدا و راه گذاران بمال فرض کردنی از خدا و خدا دانای درست کردار است و

مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ اُذُنٌ قُلْ اُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَيُؤْمِنُ

از ایشان آنانندکه می آزارند پیغمبر را و میگویند که پیغمبر مردی خوش شنوا است بگوکه او شنوندهٔ خیر است مر شمارا میگرود بخدا و میگرود

لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ اٰمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّٰهِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ *

بگروندگان و رحمت است مر آنانرا که گرویدند از شما و آنانکه میرنجانند پیغمبر خدارا ایشانراست عذابی دردناك

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَاللّٰهُ وَرَسُولُهُ اَحَقُّ اَنْ يُرْضُوهُ اِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ * اَلَمْ يَعْلَمُوا

قسم میخورند بخدا برای شما تا راضی کنند شمارا و خدا و پیغمبر خدا سزاوارترند اینکه خشنود بسازند اگر هستند گروندگان آیا نمیدانند

اَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ فَاَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ * يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ

اینکه هرکه خلاف کند با خدا و فرستادهٔ او پس بدرستیکه مر اوراست آتش دوزخ همیشه در آن ندان است رسوائی بزرگ حذر میکنند منافقان

اَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَهْزِؤُا اِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مَا تَحْذَرُونَ * وَلَئِنْ

انکه فرود آید بر ایشان سورهٔ که آگاه سازد ایشانرا بانچه در دلهای ایشان است بگو استهزا کنید بدرستیکه خدا بیرون آورندهٔ آن چیزیست که حذر میکنند

سَاَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ اِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ اَبِاللّٰهِ وَاٰيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ *

و هر آینه اگر بپرسی ایشانرا هر آینه گویند جز این نیست که ما ئیم مسافران و بازی میکنیم بگو آیا بخدا و آیات او و فرستادهٔ او هستید شما که استهزا میکنید

لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيمَانِكُمْ اِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِاَنَّهُمْ كَانُوا

عذر نگوئید بتحقیق که کافر شدید بعد گرویدنتان اگر عفو کنیم از طایفهٔ از شما عذاب میکنیم طایفهٔ دیگر را باینکه ایشان هستند

مُجْرِمِينَ * اَلْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَاْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ

گناهکاران مردان وزنان منافقه بعضی ایشان از بعضی امر میکنند بکار بد و باز میدارند از نیکوئی و

يَقْبِضُونَ اَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ اِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ * وَعَدَ اللّٰهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ

میگیرند از دستهای خود را ترك کردند امر خدارا پس فراموش کرد ایشانرا بدرستیکه منافقان ایشان ابدکارانند وعده کرد خدا مردان منافق را و زنان منافقه را

وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ * كَالَّذِينَ مِنْ

و کافران را آتش دوزخ جاوید باشند در آن جهنم بس است ایشانرا و رد کرده ایشانرا خدا و ایشانراست عذابی دائم مانند آنانکه از

قَبْلِكُمْ كَانُوا اَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَاَكْثَرَ اَمْوَالًا وَاَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ

پیش شما بودند سخت تر از شما بتوانائی و بیشتر بمالها و فرزندان پس بهره گرفتند به نصیب پس بهره گرفتید شما

بِخَلَاقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلَاقِهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا اُولٰئِكَ حَبِطَتْ

به نصیب خویش همچنانکه بهره یافتند آنها که بودند از پیش شما به نصیب خویش و شروع کردید چنانکه شروع کردند آن گروه نابود گشت

اَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ وَاُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ * اَلَمْ يَاْتِهِمْ نَبَاُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ

کردارشان در دنیا و آخرت و آن گروه ایشانند زیانکاران آیا نیاید ایشانرا خبر آنانرا که ایشان بودند قوم

نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ اِبْرٰهِيمَ وَاَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ اَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا

نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اصحاب مدین و مؤتفکات که آمد ایشانرا پیغمبرانشان بمعجزات پس

كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ *

نیست خدا که ستم کند ایشانرا و لیکن بودند نفسهای خودرا ستم کردند

قوله تعالی و منهم من یلمزك فی الصدقات الآیة . حق تعالی گفت و منهم از ایشان یعنی از منافقان من یلمزك کسی هست که عیب میکند تورا در صدقات ابو سعید خدری گفت و عبد الله عباس که رسول عم غنائم هوازن قسمت میکرد مردی برخاست که اورا ذو الخویصره گفتند از بنی تمیم نام او حرقوص بن زهیر و او سر خوارج بود گفت عدل کن ای رسول الله رسول عم گفت ویلك اگر من عدل نکنم در جهان عدل که کند یکی از اصحاب گفت رها کن تا گردنش زنم رسول عم گفت رها کن که اورا اصحابی باشند که یکی از شما نماز و روزهٔ خود در جنب نماز و روزه ایشان هیچ ندارد و لکن از دین چنان بدر آیند که تیر از نشانه انگه در پران تیر نگرند هیچ نباشد و در خویشتن نگرند هیچ نباشد در نصلش و پیکانش نگرند هیچ نباشد و در پی او نگرند هیچ نباشد و این کنایت است از انکه ایشانرا هیچ دینی و اعتقادی نباشد سر ایشان مردی باشد که او در جای یکدست پارهای گوشت دارد چون پستان زنان

بیرون آیند در وقت فترتی چون ایشان بیرون آیند بکشی ایشانرا پس بکشی ایشان را که بدترین خلقان باشند و ایشان را بهترین خلقان بکشد ابو سعید خدری گفت گواهی دهم و سوگند خورم که این از رسول شنیدم و سوگند خورم که با امیر المؤمنین علی ع بودم در نهروان که ایشان را بکشت یعنی خارجیان را وانگه این مردرا طلب کرد و میگفت والله ما کذبت و ما کذبت بخداکه من دروغ نگفتم و با من دروغ نگفتند تا اورا از زیر کشتگان بیرون کشیدند بر آن نشان که رسول ع داده بود گفته بود و امیر المؤمنین علی ع اورا گردن بزد خدایتعالی این آیه در او فرستاد کلبی گفت در منافقان آمد که چون رسول ع قسمتی میکرد منافقی نام او ابو الجواط گفت این قسمت بسویت نکردی خدای تعالی این آیه فرستاد یعقوب خواند که یلمزك بضم المیم و باقی قراء بکسر میم و هر دو لغت است یقال یلمز و یلمزه اذا عابه و لمز عیبی باشد بروجه پوشیدگی و همز و لمز و غمز قریب المعنی اند و هر سه لغت را در مستقبل او ضم و کسر آمده قال الشاعر . اذا لقیتك تبدلی مکاشرة . وان تغیبت کنت الهامز اللمزه . قال روبه . فاربت بین عنقی و جری . فی ظل عصری باطل و لمزی . و منه قوله تعالی ویل لکل همزة لمزة . گفت یلمزك تورا می آزمایند عطا گفت غیبت میکنند تورا قتاده گفت طعن می زنند بر تو ابن زید گفت این قوم که این گفتند منافقان بودند چون رسول ع قسمت صدقات کردی ایشانرا توقع بودی که رسول علیه السلام چیزی بایشان دادی رسول ع نداد که ایشان اهل آن نبودند ایشانرا سخت آمدی طعن زدندی گفتندی محمد ع چیزی که میدهد بهوای دهد و بآنان که دلش میخواهد خدایتعالی این آیه بفرستاد در ایشان و گفت بعضی از این منافقان آنانند که قسمت صدقات بر تو عیب میکنند و در آن بر تو طعن می زنند اگر چیزی بایشان دهی راضی شوند و اگر ندهی خشم کنند و نمیدانند که شرایطی هست استحقاق صدقه را از اول ایمان است وانگه صلاح است و ظاهر ستری وانگه درویشی است ایشان فاسق و کافر و توانگر بودند و چشم صدقه میداشتند و خلاف کردند در آن توانگری که بآن صدقه حرام باشد بعضی گفتند هر کس که او نصابی دارد که بر آن زکوة بود بیست دینار یا دویست درم زکوة بر او نشاید داد بعضی دگر گفتند هر که اورا مادتی باشد از دخلی یا کشتی اگر مالك نصاب باشد یا نباشد صدقه حرام است اورا و بنزدیك ما آنکس که هفتصد درم دارد و بآن تصرف نداند کردن زکوة باو شاید دادن وانکه هفتاد درم دارد و بآن تصرف داند زکوة باو نشاید دادن انگه گفت اگر ایشان بحکم قضاء خدا رضا دادندی ایشانرا به بودی گفت . ولو انهم رضوا . و اگر ایشان رضا دادندی و خرسند بودندی بانچه خدای و پیغمبر بایشان دادندی و گفتندی حسبنا الله ما را خدا بس است و از سر حسن اعتقاد و ثاقت بر خدای گفتند . سیؤتینا الله من فضله . خدایتعالی ما را از فضل و رحمت خود روزی بدهد و نیز رسولش که ما رغبت کرده ایم و امید بسته در او انگه جواب او بیفکند لدلالة الکلام علیه و اقتضائه له . برای انکه کلام بر او دلیل میکند و تقاضای او میکند والتقدیر لکان خیراً لهم . ایشانرا به بودی اگر چنین کردندی و چنین گفتندی انگه گفت من قسمت صدقات و زکوة پیدا کنم و مستحقان آنرا معین کنم تا هر کس طمع نکنند گفت انّما و بیان کردیم که این لفظ برای اثبات چیزی باشد و نفی ماسواه یعنی زکوة ایشان راست لا غیر الصدقات باتفاق مراد باین صدقات ایجاز کوة است و این دو لفظ متداخلند زکوة بمعنی صدقه آمد و صدقه بمعنی زکوة حق تعالی گفت صدقات نیست مگر فقرا و مساکین را خلاف کردند در معنی فقیر و مسکین و فرق میان ایشان عبد الله عباس و حسن بصری و جابر بن یزید و زهری و مجاهد گفتند فقیر آن باشد که سؤال نکند و مسکین آن باشد که سؤال کند و ابو هریره روایت کرد که رسول ع گفت که مسکین نه آن باشد که اورا یك لقمه یا دو لقمه باز گرداند یا یك خرما یا دو خرما و لیکن مسکین آن باشد که اورا غنائی و کفافی نباشد که بآن مستغنی باشد از مردمان و از مردمان سؤال نتواند کردن و

نداند کردن قتاده گفت فقیر مردی زمن محتاج باشد و مسکین محتاج تندرست باشد و بعضی اهل لغت گفتند فقیر آن باشد که چیزی ندارد و مسکین آن باشد که اورا چیزی بود و لیکن کفایت نبود اورا و بعضی دیگر بر عکس این گفتند و قومی گفتند هر دو بیك معنی باشد قال الشاعر . اما الفقیر الذی کانت حلوبته . وسط العیال فلم یترك له سبد . این بیت دلیل میکند که فقیر آن باشد که اورا بلغتی از عیش باشد حجت آنانکه گفتند که این صفت مسکین است قوله تعالی . اما السفینة فکانت لمساکین یعملون فی البحر . و کشتی دریا مبلغی ارزد خدای تعالی صاحب آنرا مسکین میخواند و ضحاك و ابرهیم نخعی گفتند فقرا درویشانی بودند که هجرت کردند و مسکین درویشی بود که نه مهاجر بود عکرمه گفت فقرا از مسلمانان باشد و مسکین از اهل ذمت فرا گفت فقرا اهل صفه بودند که ایشان را مأوی و منزلی نبود و مساکین آنان بودند که ایشانرا جائی بود و محمد بن مسلم بعکس این گفت گفت فقیر آن باشد که اورا مسکنی بود که در او بنشیند و کسیکه اورا خدمت کند و اورا احتیاج باشد و هر محتاجی را فقیر خوانند نه بینی که خدای تعالی میگوید یا ایها الناس انتم الفقرآء الی الله . و مسکین آن باشد که این هیچ نباشد اورا بینی که خدایتعالی چگونه تحریض کرد بر اطعام و چندجای گفت علی طعام المسکین و طعام کفارات گفت باو دهی و هیچ حاجتی عظیم تر از حاجت سد جوعت نباشد و مرد منقطع الحیله را مسکین خوانند من قوله ع . مسکین مسکین رجل لا زوجة له و مسکینة مسکینة امرأة لا زوج لها . وفی الحدیث مساکین اهل النار قال الشاعر . مساکین اهل الحب حتی قبورهم . علیها تراب الذل بین المقابر . و فقیر فعیل باشد بمعنی مفعول یعنی مفقور و هو مکسور فقار الظهر من قولهم فقره اذا اصاب فقار ظهره و اصل فقیر پشت شکسته باشد و مسکین مفعیل باشد من السکون پنداری از حرکت نشاط ساکن است . والعاملین علیها . و آنان که بر آن عمل کنند یعنی آنانکه سعی در آن و جبایت آن کنند و آن ستانند و جمع کنند ایشان را نصیبی باشد و در مقدار سهم او خلاف کردند مجاهد و ضحاك گفتند ثمن آنچه حاصل آید اورا دهند عبد الله بن عمر گفت و حسن و ابن زید که بر قدر عمل دهند اورا مزد و این مذهب شافعی است و ابو ثور و روایت عبد الله عباس و عمر بن خطاب و حذیفة بن یمان و عطا و ابراهیم و سعید جبیر است و قول باقر و صادق علیهما السلام آنست که مفوض باشد بامام بانچه صلاح داند بدهد و این مذهب مالك است و فقهاء عراق . والمؤلفة قلوبهم . خلاف کردند در او قتاده گفت جماعتی بودند از عرب که رسول ع دل ایشان را بر ایمان نرم میکرد و استمالت میکرد ایشان را تا باشد که ایمان آرند مفضل بن عبد الله گفت زهری را پرسیدم از مؤلفة قلوبهم گفت آنان بودند که اسلام آوردند از جهودان و ترسایان گفتم و اگر چه توانگر باشند گفت بلی عبد الله عباس گفت قومی بودند قریب العهد باسلام آمدندی و از رسول ع چیزی خواستندی اگر چیزی بدادی گفتندی این دین نیك است بر آن مقام کردندی و اگر ندادی بر گشتندی ابن کیسان گفت جماعتی بودند شجاعان از جمله کافران رسول ع ایشان را در خواست تا با ایشان باد گر قوم کارزار کنند حق تعالی ایشان را نصیبی نهاد کلبی گفت جماعتی بودند شجعان از اشراف قبایل عرب که رسول ع روز حنین نصیب او فر بایشان داد چنانکه رفت آن قصه در ذکر حرب حنین و این روایت رفته است و لیکن در این زیادتی هست برای آن باز گفتم اتجعل نهبی و نهب العبید . بین عیینة والاقرع فما کان حصن و لا حابس . یفوقان مرداس فی مجمع . وقد کنت والحرب ذا تدرء فلم اعط شیئاً و لم امنع . الا افایل لی اعطیتها . عدید اقوایمها الاربع وکانت بهاناً تلاً فیهما . بکری علی الناس بالاجرع . و ایقاظی القوم ان یرقدوا . اذا هجع الناس لم اهجع . وما کنت دون امرئ منهما . و من تضع الیوم لم یرفع . رسول علیه السلام عباس مرداس را صد شتر بیفزود و حکیم بن

خرام راهفتاد حکیم بن خرام گفت یا رسول الله چرا در حق من تقصیر افتاد بفرمود تا ده دیگرش بدادند انگه ده دیگر انگه
ده دیگر تا تمام صد شد گفت یا رسول الله مرا این بهتر است یا انکه اول دادی گفت انکه اول دادم گفت والله که
جز آن نستانم وسی شتر وارد کرد راوی خبر گوید که صفوان بن امیه گفت که رسول مرا عطا میداد و در همه جهان
از او دشمنتر نبود بر دل من تا چندان بداد که از او دوستر بر روی زمین کس را نداشتم فهذا معنی قوله تعالی والمؤلفة
وخلاف کردند در انکه مؤلفهٔ قلوب در عهد رسول علیه السلام بود پس از رسول عم نبودند ایشان واین معنی
در عهد ابوبکر منقطع شد واین مذهب فقهاء عراق است واصحابش وابن لیلی وابن شبرمه وبیشتر اهل علم گفتند
مؤلفة قلوبهم در همهٔ عهد باشند جز که موقوف باشد بر جهاد و وجود امامی عادل بنزدیك ما وابو علی جبائی همین گفت
ومذهب شافعی آن است که ایشان بر دو ضرب اند مشرکانند ومسلمانان اما مشرکان ساقط اند واما مسلمانان سهم
ایشان برجایست وابو ثور موافقت کرد ما را در این مسئله ، وفی الرقاب . المعنی فی فك الرقاب علی حذف المضاف
واقامة المضاف الیه مقامه وسهمی صرف کنند در فك رقاب انگه در او خلاف کردند بیشتر فقها گفتند مکاتبان باشند
چون باز خریده باشند از بهای خود بعضی داده یا نداده سهمی از زکوة بر ایشان صرف کنند تا گردن خود را آزاد کنند
از بندگی واین مذهب شافعی است ولیث بن سعد وروایت کردند که یك روز ابو موسی اشعری بر منبر خطبه میکرد مکاتبی
برپای خواست گفت حث الناس علی مردمان را بگوی که در حق من سعی کنند او گفت این غلام مکاتب است و میخواهد
تا خود را باز خرد او را یاری دهید بر آن مردم زر وجامه وانگشتری بسیار بدو انداختند ابو موسی گفت جمع کنی جمع
کردند و پیش او بردند او بهای غلام از انجا بداد و باقی صرف کردهم در بهای بندگان وآزادشان کرد و عبدالله عباس
وحسن بصری گفتند مراد برقاب بندگان است سهمی از زکوة بدهند و بردگان بخرند و آزاد کنند واین مذهب
مالك است واحمد واسحق وابو ثور وابو عبیده سعید جبیر وابراهیم نخعی گفتند از سهم رقاب بردهٔ تمام بخرند
ولکن بعضی از بهاء او بدهند تا مکاتب شود واز باقی بهاء مکاتبی بدهند تا آزاد شوند واین مذهب ابو حنیفه است
وابو یوسف محمد زهری گفت سهم رقاب بدو نیمه باید کردن یك نیمه در بهاء مکاتبان کنند ویك نیمه در بهای بندگان
که مسلمانان باشند و نماز کن ومذهب ما آن است که امام یا نائب او یا انکه صاحب مال باشد در وقتی که امام متصرف
نباشد مخیر است اگر خواهد این سهم جمله در فك رقاب کند از بردگان ومکاتبان اگر بر جمع خواهند اگر بر انفراد
ولفظ صالح است هر دو را و جامع است هر دو فایده را این سهم به بندگان ومکاتبان دهند که در رنج باشند و گردن ایشان
آزاد کنند . والغارمین . و وامداران بشرط انکه وام که بستده باشند در معصیت صرف نکرده باشند واین قول قتاده است
مجاهد گفت غارم آن باشد که غرامت زده شده باشد از آن وجه که خانه‌اش سوخته شده باشد یا مالش سیل برده باشد
یا وام گرفته باشد برای عیال باقر ع گفت غارمان آن باشند که وام ستده باشند وصرف کرده نه بمعصیت امام از بیت المال
وام ایشان بگذارد وابن زید گفت غارم صاحب غرامت باشد از هر چه باشد شافعی گفت غارمان دو نوع باشند یکی
انکه وامی ستده باشد در مصلحت خود و عیال صرف کرده نه بر وجه اسراف ومعصیت انگه قضا نتواند کردن
وعاجز باشد از آن وصنفی دیگر آنان باشند که وامی ستده باشند ودر دیتی وغرامتی واصلاح ذات البین ومعروفی
صرف کرده وایشان را متاعی باشد که اگر بفروشند احوال ایشان مختلف شود این هر دو گروه را از این سهم
نصیب کنند وشرط هر دو قوم آن است که وام که ستده باشند در معصیت صرف نکرده باشند واصل غرامت خسران
ونقصان باشد ومنه الحدیث فی الرهن له غنمه وعلیه غرمه وعذاب را از اینجا غرام خوانند فی قوله تعالی .
ان عذابها کان غراماً . والغرام العشق لقولهم فلان مغرم بالنساء ای مولع بهن وغارم من باب تامر ولابن باشد

ای ذو غرامة وفی سبیل الله جهاد باشد واصحاب او از غزات ومرابطان چون محتاج باشند ودرویش اگر درویش
نباشند در او خلاف کردند مذهب ابو حنیفه وابو یوسف ومحمد آن است اگر محتاج ومنقطع به نباشند
چیزی بایشان نشاید دادن وشافعی ومالك واسحق وابو ثور وابو عبیده گفتند نصیبی از آن بغازیان دهند
اگر توانگر باشند واگر درویش ومذهب ما آن است که درویش را اعتبار نیست در غزات قوله . وابن
السبیل . مسافر مجتاز وهر که ملازم چیزی باشد او را ابن آن چیز گویند چنانکه مرغ آبی را ابن الماء گویند ومرد
کارزاری را ابن الحرب گویند شعر . انا ابن الحرب ربتنی ولیداً . الی ان شبت واکتهلت لداتی . نصیبی از زکوة
مرد غریب منقطع به را باشد ومحتاج واگرچه در شهر خود مال بسیار دارد این قول مجاهد است وزهری ومالك
وفقهای عراق ابو حنیفه واصحابش گفتند حاجیان منقطع به را باشد ومحتاج شافعی گفت کسانی باشند که بسفر
خواهند شدن وبرگ ندارند سفری که معصیت نباشد قتاده گفت مهمان باشد . فریضة من الله . نصب او بر حال
است من قوله للفقراء ای هذه الصدقات ثابتة کاینة لهؤلاء المذکورین فریضة من الله . اما در عهد رسول علیه السلام
ونایبان او شرط آن بود که پیش او برند تا او قسمت کند علی ما یری چنانکه صلاح بیند واما در غیبت امام وقصور ید
او از تصرف صاحب مال قسمت کند بر پنج قسمت بنزدیك ما فقرا ومساکین ورقاب والغارمین وابن السبیل
برای انکه عاملان ساقط شوند از انجا که عاملان وجباة از قبل امام باشند وچون امام ایشان را نصیب نکرده باشد باین کار
ایشان را نصیبی نباشد ، والمؤلفة قلوبهم . از توابع جهاد است وجهاد او وجوبش بر وجود امام موقوف است
تا امام نباشد جهاد واجب نبود وهمچنین . فی سبیل الله که اسباب وآلات جهاد است اما انکه نصیب هر یك چند باشد
او مخیر است خواهد جمله بیك صنف دهد وخواهد بیك شخص دهد وخواهد تفرقه کند میان ایشان بسویت
یا بتفاوت چنانکه مصلحت بیند جز که یك شرط معتبر است وآن آن است که کمتر از نصیب یك نصاب بیك
کس ندهد اما نیم دینار اگر زر باشد یا پنج درم اگر سیم باشد پس از آن نصاب دوم عشر دیناری یا یك درم و
مذهب شافعی آن است که بر هفت قسمت نهد که در قسمت او مؤلفه قلوب ساقط است امروز یا بر شش قسمت
اگر تولای قسمتش او کند انگاه این شش قسمت هر مستحقی را از این اصناف نصیبی دهد وهیچکس را از ایشان
محروم نکند مادام تا در شهر یابد ایشان را واز شهر خود بشهر دیگر نفرستد مادام تا در شهر خود مستحق
یابد ونصیب آنانکه در شهر نیابد ایشان را صرف کند بر آنان که در شهر باشند واین قول عمر بن عبدالعزیز است
وعکرمه وزهری . والله علیم حکیم ، وخدای عالم است بمصالح شما وحکیم است در آنچه فرماید وایجاب کند
انگه باذکر منافقان آمد وگفت ، ومنهم از ایشان یعنی از منافقان . الذین یؤذون النبی آنان باشند که میرنجانند
پیغمبر را مفسران گفتند آیه در خزام بن خالد آمد وحلاس بن سوید وایاس بن قصیر ومحشی بن خویلد و
سماك بن یزید وعبید بن هلال ورفاعة بن زید ورفاعة بن عبد المنذر وعبیدة بن مالك که ایشان رسول ع را
رنجانیدندی ، ویقولون هو اذن . گفتندی او گوشی است نافع تنها خواند هو اذن بسکون الذال وباقی
قرا بضم ذال ونافع اختیار تخفیف کرد وتخفیف فعل الی فعل قیاسی مطرد است کعنق وعنق وطفر وظفر وخلق
وخلق مفسران در معنی او در آیه خلاف کردند بعضی گفتند این جماعت منافقان رسول ع را ناسزا
گفتندی انگه یکی از ایشان گفت در غیبت او چنین چیزها مگوئید که مباد که بسمع او رسد در ما افتد وگفتند ما اکنون
هرچه خواهیم میگوئیم اگر باو رسد برویم وعذر خواهیم وانکار کنیم که او از ما بشنود که او اذن است گوش است
یعنی هرچه بگویند قبول کند چون گوش که هرچه بگویند بشنود محمد بن اسحق بن یسار گفت وجماعت

دیگر مفسران که آیه درمردی آمد ازمنافقان نام او نفیل بن الحارث واو مردی بود سیاه کالیده موی مویها
درهوا شده سرخ چشم مشوه الخلق دمیم الوجه و او آن بود که رسول ع گفت . من اراد ان ینظر الی
الشیطان فلینظر الی نفیل بن الحارث ، گفت هر که خواهد که دیونگرد یعنی ابلیس کو در نفیل بن الحارث
نگرد حدیث رسول بامنافقان نقل کردی اورا گفتند چنین مکن که اگر محمد ع براین واقف شود تورا ملامت کند
گفت انما هو اذن سامعه او مردی است شنونده قبول کننده هرچه بگویند بشنود وقبول کند و اگر قبول
نکند سوگند بخورم تاباور دارد خدای تعالی این آیه فرستاد ورسول از گفتار ایشان خبرداد خلیل گفت
روا باشد که مردرا بجارحه وصف کنند گویند فلان عین ناظرة چون نیك بین باشد و اذن سامعه چون
همه حدیثی بشنود وقبول کند چنانکه گویند شتر راچون نه ساله رسد ناب برای انکه نابش اعنی دندانش سخت
شود وازاین لفظ فعل برانگیختند فقالوا اذن یأذن اذناً اذا استمع ومنه قوله علیه السلام . لا یأذن الله لشیٔ
کاذنه لنبی یتغنی بالقران ویروی کاذنه لعبد یقرء القرآن اذن له آن باشد که گوش باو کرد قال الشاعر فی سماع یاذن الشیخ
له . وحدیث مثل ماذی مشار . وقال عدی . ایها القلب تعلل بددن . ان همی فی سماع واذن . وقال اعشی . صم اذا
سمعوا خیراً ذکرت به وان ذکرت بسوء عندهم اذنوا . حق تعالی گفت جواب ده ایشان را بگو که
اذن خیر لکم که او گوش خیراست شمارا خیر شنود وخیر قبول کند و شر نشنود وقبول نکند یا خود او
گوش است بهتر مر شما یعنی انکه بشنود وتصدیق کند شما را به ازآن باشد که چون بشنود تکذیب کند
وباور ندارد . یؤمن بالله ای یصغی الی الوحی فیصدق . یعنی گوش باوحی خدا کند وباور دارد آن را . ویؤمن للمؤمنین
وتصدیق کند مؤمنان رادون منافقان راو گفتند لام مفخم است لقوله ردف لکم والمعنی ردفکم وقوله لربهم یرهبون ای
یرهبون ربهم وبعضی دگر گفتند معنی آن است که یؤمن المؤمنین من الامان او مؤمنان راایمن گرداند . ورحمة للذین آمنوا
منکم جمله قراء رحمة خوانند برفع علی انه خبر للمبتداء عطفاً علی قوله اذن خیر ای هو اذن خیر وهو رحمة و حمزه خواند
ورحمة عطفاً علی قوله خیر ای اذن خیر ورحمة ورحمتی است مؤمنان را از شما انکه گفت وآنانکه رسول را ایذا کنند ورنج
نمایند ایشان را عذابی الیم خواهد بودن مولم دردناك . یحلفون بالله لکم لیرضوکم . قتاده گفت وسدی جماعتی منافقان
منهم جلاس بن سوید ووریعة بن ثابت رسول را ناسزا می گفتند که اگر محمد اینکه میگوید حق است پس ما از خر
بتریم کودکی انصاری بشنید این حدیث خشم گرفت و گفت همچنین باشد انچه محمد میگوید حق است وشما
از خر بتری وبیامد ورسول را علیه السلام خبرداد رسول ع ایشان رابخواند و این حال بپرسید انکار
کردند وسوگند خوردند که این غلام دروغ گفت رسول ع برای سوگند ایشان را باور داشت غلام
دلتنگ شد ونام او عامر بن قیس بود سر سوی آسمان کرد و گفت . اللهم صدق الصادق وکذب الکاذب بار خدایا راست
ودروغ این حدیث پیدا کن تا معلوم شود که راست که گفت ودروغ که گفت خدای تعالی این آیه فرستاد
وآن کودك را راست گوی کرد ومنافقان را دروغ زن مقاتل وکلبی گفتند که در جماعتی منافقان آمدند که
ازغزاء تبوك تخلف کردند چون مؤمنان باز آمدند تعلل کردند وعذر خواستند سوگند خوردند برای
آن تاشمارا که صحابه رسولی ارضا کنند وخشنود گرداننذ والله ورسوله و خدا ورسول سزاوار ترند بانکه
خشنود گردانند و انکه رد ضمیر بلفظ واحد کرد باانکه مذکور دواست والله ورسوله احق ان یرضوهما
نگفت برای چند وجه یکی انکه ضمیر رد کرد باقرب المذکورین وهو النبی ع برای انکه در ارضاء رسول
ع ارضاء خدا باشد جل جلاله پس حصول رضاء رسول علیه وآله السلام متضمن است برضاء باری تعالی

همچنان است که گفته باشد یرضوهما ووجهی دگر انکه ردکنایت کرد الی کل واحد منهما کانه قال والله
احق ان یرضوه والرسول ایضا احق ان یرضوه فاکتفی باحدهما عن الاخر ووجه سیم آن است که
که تعظیما لله تعالی ضمیر نام اورا ضم نکرد باضمیر نام غیری واین جاری مجری آن باشد که مردی میگفت بحضرت
رسول ع من اطاع الله ورسوله فقد فاز ومن عصیهما فقدغوی رسول ع گفت اورا ، بئس الخطیب
انت . بد خطیبی تو هلا قلت و من عصی الله و رسوله و هر که در خدا وپیغمبر عاصی شود مراد انکه
چرا ضمیر نام خدا با ضمیر نام من پیوستی ، ان کانوا مؤمنین . اگر ایمان دارند . الم یعلموا . نمیدانند
این منافقان که هر کس محاده ومضاده کند باخدا وپیغمبر خدا ومحاده ممانعت باشد من الحد وهو المنع
ومعنی مخالفت و عصیان است وگفتند محاده مجاوزة الحد باشد وقوله الم یعلموا ! ومخرج او مخرج تقریع و
تنبیه است استبطاء بعلمهم وتقریعاً لهم علی جهلهم . فان له نار جهنم فاجواب شرط است اورا باشد بواجب واستحقاق
آتش دوزخ وهمیشه باشد او در آنجا . ذلك الخزی العظیم این خزی وعذابی عظیم وعامل دران الم یعلموا
باشد زجاج گفت اگر ان بکسر گویند روا باشد در عربیت براستیناف جز انکه نخوانده اند انکه حق تعالی
ازسر منافقان رسول را خبرداد گفت یحذر المنافقون ، منافقان میترسند ازانکه سورتی فروز آید برایشان
که در آنجا کشف سر ایشان وهتك سر ایشان باشد وخبر دهنده بود از ضمیر دل ایشان انکه برسبیل
تهدید گفت بگو ای محمد این منافقان را که شما استهزاء میکنی که خدایتعالی سر شمارا پوشیده نخواهد
داشت جز که بر صحرا نهد واشکارا کند و شمارا از انچه می ترسید در افتی قتاده گفت این سورة را فاضحه
گفتند یعنی رسوا کننده ومثیره ازخاك برون آورنده ومبعثره از گور بیرون آورنده از انجا که دراو کشف
اسرار است قوله تعالی . ان الله مخرج ما تحذرون ابن کیسان گفت این آیه درشأن دوازده کس آمد از
منافقان که در شب براه رسول ع کمین کردند برعقبه در شب تاریك تا رسول را بکشند یاشترش را برمانند
تا اورا بیفکنند وگفتند بیست وهشت مرد بودند وبا این همه خائف بودند از انکه خدای تعالی رسول را خبر
دهد وایشان را رسوا کند ورسول را ع خبر نبود ازین تا جبرئیل ع آمد ورسول را خبرداد ورسول ع
امیر المؤمنین ع را فرمود توامشب در پیش ناقه من بران او بیامد وزمام ناقه بدست گرفت وبیکدست
تیغ داشت وحذیفة بن الیمان را فرمود تاسایق بود چون بانجا رسید که ایشان کمین کرده بودند رسول ع
آواز داد یك یك را بنام یافلان یافلان چون ایشان بدانستند که رسول ع برسر ایشان مطلع شد پیش
دویدند رسول ع گفت چه حمل کرد شما را بر انکه مارا رها کردی واز پیش ما بیامدی گفتند یارسول الله
این جای مخوف است وکمین گاه دشمن بیامدیم تا اینجا بنگریم تا اگر دشمن باشد اورا برانیم و راه پاك
کنیم رسول ع گفت خلاف این است وخدای مرا خبر داد که برای چه آمدی وازسر بدوخبث نیت شما
مارا آگاه کرد امیر المؤمنین ع گفت یارسول الله دستوری باشد تا همه را گردن برنم گفت نخواهم که
مردمان گویند که محمد قوم خود وصحابه خودرا میکشد خدایتعالی کار ایشان را کفایت کند بدبیله گفتند
یارسول الله دبیله چه باشد گفت در فشی از دوزخ که خدایتعالی بردل ایشان زند تا جانشان ازآن
بیست شود ولئن سئلتهم لیقولن الایه ، عبدالله وقتاده وزید بن اسلم ومحمد بن کعب گفتند مردی از
جمله منافقان درغزات تبوك گفت ماندیده ام ازقراء ماشکم بزرگتر ودروغ زن تر وبددل تر و بنزدیك کارزار
یعنی اصحاب رسول ع عوف بن مالك شنید بانگ برآورد واورا گفت دروغ میگوئی ای منافق انکه بیامد و

رسول را ع خبرداد آن مرد منافق بیامد ورسول ع برپشته بود ودرركاب رسول ع میرفت وعذر میخواست
و میگفت انما كنا نخوض و نلعب ما بازی میكردیم و بر سبیل هزل و مزاح می گفتیم .
وقوله نخوض فی الحدیث . یعنی ما در میان حدیث رفته بودیم وچون از هرجنسی حدیث رود عرب گوید خاض
فی الحدیث و خاض الماء اذا دخل فیه وایجا عبارت است از انكه هرگونه سخن میرفت . قل اباالله وآیاته ورسوله كنتم
تستهزئون بگو بخداو كتاب خداو برسول خدا استهزا میكردی قتاده گفت سبب نزول آیه آن بود كه درغزات تبوك جماعتی
منافقان پیش رسول ع میرفتند بمسافتی دور وبایكدیگر می گفتند كه این مرد گمان میبرد كه حصون شام وقصورش گشاده
خواهد شدن اورا این ظنی خطاست وتمنای محال هیهات هیهات دوراست این كار خدایتعالی رسول را خبرداد از گفتار ایشان
رسول گفت بروی وبازداری ایشانرا برفتند وبازداشتندشان رسول ع گفت چه میگفتی در این راه گفتند خبر گفت
دروغ میگوئی كه چنین می گفتی . گفتند یا رسول الله . انما كنا نخوض ونلعب . ما در میانه حدیث وبازی بودیم
مجاهد گفت مردی از منافقان با جماعتی از ایشان می گفت كه نه بینی این محمد را خبر میدهد كه ناقهٔ فلان گم شده است
وبفلان وادی است او چه داند غیب خدایتعالی رسول را ع خبرداد از گفتار ایشان بیامدند وعذر خواستند گفتند
. انما كنا نخوض ونلعب . ما بازی میكردیم ضحاك گفت این آیه در عبدالله ابی سلول آمد كه بمسلمانان ورسول ع
استهزا كردی چون خدایتعالی خبرداد گفت . انما كنا نخوض ونلعب . حق تعالی گفت بگو این منافقان را .
لا تعتذروا . عذر مخواهی كه كافر شدی بابن گفتار از پس ایمانشان یعنی اظهار شما ایمان را ازبهر انكه كفر از پس
ایمان درست نباشد براصل ما چنانكه بیان كردیم پیش از این چه اگر چنین باشد مؤدی باشد باحباط ومعنی آن است
كه مظهر كفر شدی پس از آن كه مظهر ایمان بودی یعنی كافر شدی پس از آنكه منافق بودی. ان نعف عن طایفة منكم
. اگر جماعتی را از شما عفو كنند جماعتی را عذاب كنند وجملهٔ قرا خواندند. ان یعف عن طائفة منكم یعذب.
بضم یا درهردو لفظ وفتح وجزم علی فعل المجهول وحفص خواندان نعف عن طائفة منكم نعذب طائفة علی اضافة الفعل
الی الله بلفظ الجمع تفخیماً وتعظیماً اگر جماعتی را عفو كنیم جماعتی را عذاب كنیم مفسران گفتند مراد بطایفه اول یك
مرد است نام او مخشی بن الحمیر الاشجعی كه هروقت كه ایشان در این معنی چیزی گفتندی بر ایشان انكار كردی ومعاونت
ویاری نكردی ایشان را بان ومفارقت كردی از ایشان چون این آیه آمد پیش رسول آمد وگفت یا رسول الله خدای
داند كه هرگه آیتی آمدی در شان منافقان من دانستمی كه من از آنجمله ام پوست من بر تن من بلرزیدی ودل من از جای
شدی بارخدایا ایمان آوردم ایمان درست بارخدایا وفات من قتل كن در سبیل تو بر شهادت چنانكه كس نگوید منش
شستم ومنش كفن كردم ومنش دفن كردم روز یمامه اش بكشتند چندانكه جستند اورا نیافتند بعضی مفسران گفتند
معنی آیت آن است كه اگر بعضی را عفو كنند بتوبه بعضی را عذاب كنند باصرار . ذلك بانهم كانوا مجرمین . این برای
آن است كه ایشان كافران ومنافقانند انكه گفت منافقان از یكدیگرند بمنزلت یك نفس بهری بهری را تولا كنند امر
بمنكر كنند برعكس انكه درعقل وشرع واجب است ومعروف عبارت باشد از همه چیزی وطاعتی ومنكر
عبارت است از جمله معاصی . ویقبضون ایدیهم . دست بهبسته اند از خیرات وصدقات واین عبارت است از بخل
ومرد بخیل را ممسك گویند وقابض الید وجعد الكف وكدالانامل وسخی را گویند مبسوط الید وسبط البنان الا
تری الی قول الشاعر . وكانت حاسب ان رحمت ملتماً ، ما فی یدیه اذا ما جئت مجتدیه . اضاف تسعین تقفوها ثلثیهما
الی ثلاثة آلاف وتسع مائه . نسوا الله فنسیهم . ای تركوا طاعته فترك ثوابهم ایشان دست از طاعت خدای بداشتند
خدایتعالی ایشان را از ثواب رها كرد ووجهی دیگر آن است كه ایشان خدایرا فراموش كردند خدای تعالی جزای

ایشان را از آن فراموشی بداد وجهی دیگر آن است كه عاملهم معاملة الناسی فعل ایشان برحقیقت نسیان باشد وفعل
خدای تعالی بر سبیل ازدواج . ان المنافقین هم الفاسقون كه منافقان بحقیقت از فرمان خدای بیرون باشند انكه
گفت خدای وعده ها داد مردان وزنان منافقان را ونیز كافران را كه كفر آشكارا دارند آتش دوزخ ووعده متناول
باشد خیر وشر را اما وعید جز در شر نگویند . خالدین فیها . همیشه باشند آنجا ونصب او برحال است .هی حسبهم
. آن بس است ایشان را یعنی دوزخ ولعنهم الله . وخدای تعالی لعنت كرد ایشان را واز رحمت دور كرد ولعن
وطرد ابعاد باشد. ولهم عذاب مقیم وایشان را عذابی باشد دایم، كالذین من قبلكم. یعنی همان گروهی كه پیش از شما بودند
كردند از كفر ومعصیت تا همان دیدی كه ایشان دیدند كه پیش از شما بودند جز كه ایشان را قوت پیش از شما بود ومال
وفرزندان پیش از شما داشتند ایشان متمتع شدند ومغرور بنصیب خود از دنیا وشما نیز هم مغرور وفریفته ومتمتع
شدی بنصیب خود چنانكه ایشان متمتع شدند كه پیش شما بودند بنصیب ایشان از دنیا وخلاق نصیب باشد ابوهریره
وحسن گفتند بخلاقهم ای بدینهم بدین وطریقتشان . وخضتم كالذی خاضوا . وخوض كردند در باطل چنانكه
ایشان خوض كردند در باطل وكفر وتكذیب رسولان واستهزاء بمؤمنان والذی بمعنی الذین است. جاری مجرای
من است كه واحد وجمع را بشاید ومثله قوله تعالی . مثلهم كمثل الذی استوقد ناراً ثم قال ذهب الله بنورهم وتركهم
فی ظلمات لا یبصرون وقال الشاعر ، وان الذی حانت بفلج دماؤهم . هم القوم كل القوم یا ام خالد . وبعضی دگر
گفتند الذی در آیت جاری مجری ما مصدریه است ای خضتم كخوضهم. وخوض كردی چنانكه خوض
ایشان . اولئك حبطت اعمالهم ، انانند ایشان كه عملهاشان باطل شد یعنی واقع نشد بموقع خود چنانكه عمل مؤمنان
كه بر آن ثوابی باشد ومراد بحبوط عمل دنیا آن است كه خدای افشای سر ایشان كرد تا عملی كه ایشان می كنند
بان حكم توان كردن بر ایمان واسلام صاحبش ایشان را آن نیست شود باطلاع خدای تعالی پیغمبر را برسر ونفاق
ایشان واما در آخرت آن است كه آن را ثوابی نخواهد بودن . واولئك هم الخاسرون . وایشان زیانكاران
باشند ابوهریره روایت كرد از رسول ع كه او گفت . لتاخذن كما اخذت الامم من قبلكم ذراعاً بذراع وشبراً
بشبر وباعاً بباع حتی لو ان احداً من اولئك دخل حجر ضب لدخلتموه . گفت شما همان طریقه گیرید كه انانكه
پیش شما بودند ارش بهارش ودست بدست وبازو ببازو تا اگر یكی از ایشان در سوراخ سوسماری شده باشد
شما نیز همچنان كنی انكه ابوهریره مصداق این حدیث را گفت واگر خواهی تا صحت این حدیث را بدانی برخوانی
قول خدایتعالی را . كالذین من قبلكم كانوا اشد منكم قوة الایة . گفتند یا رسول الله چنانكه پارسیان ورومیان و
اهل كتاب گفت نیستند این مردمان مگر از جنس ایشان عبدالله عباس در این آیه گفت . ما اشبه اللیلة
بالبارحة . گفت این بنی اسرائیلند كه ما را بهایشان تشبیه كرد وعبدالله مسعود گفت شما مانندترین مردمانی
به بنی اسرائیل بسمت وهدی وطریقه متابع عمل ایشان چنانكه پای نعل بپای نعل ماند وپر تیر با پر تیر الا آن است
كه نمیدانم كه شما گوساله می پرستی یا نه وحذیفة بن الیمان گفت شما بدتری از منافقان عهد رسول ع گفتیم
چگونه گفت برای انكه ایشان نفاق پوشیده داشتند وشما نفاق آشكارا كردی . الم یأتهم . نیامد بایشان
یعنی همانا نرسید بایشان یعنی بمنافقان خبر آنانكه پیش ایشان بودند انكه تفصیل داد ان جمله را گفت قوم نوح
مجرور بربدل الذین قوم نوح بودند كه من ایشان را بطوفان غرق كردم ، وعاد وقوم هود . كه
ایشان را بباد هلاك كردم وثمود وقوم صالح كه ایشان را برجفه وصیحه یعنی زمینهاء برگشته از شهرهاء قوم لوط
كه من انرا برگردانیدم پیغمبران بایشان آمدند بامعجزات خدای بر ایشان ظلم نكرد بل ایشان بر خود

ظلم کردند که کافر شدند در خداوند خود تا بجزای آن ایشان را خدای هلاك کرد پس خدایتعالی
عدل کرده باشد و ایشان بر خویشتن ظلم کرده باشند بانکه مستحق ضرر عقاب شدند قوله تعالی .

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
ومردان کرونده وزنان کرونده بعضی ایشان دوستان بعضی‌اند امر میکنند به نیکوئی وباز میدارند ازمنکر و
يُقِيمُونَ الصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ أُولٰئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ
بپای میدارند نمازرا ومیدهند زکوةرا وفرمان میبرند خدا وفرستادهٔ اورا آن کروه زود باشدکه رحم کند ایشان‌را خدا بدرستیکه خدا غالب
حَكِيمٌ * وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ
درست کرداراست وعده کرد خدا مردان کرویدکان وزنان کروندکان را بهشتها که میرود از زیر انها نهرها که جاویدان باشند درآن و
مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ أَكْبَرُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * يَا
جایکاه پاکیزه در بستانهای با اقامت وخشنودی از خدا بزرکتر این آن رستکاری بزرك است ای
أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ * يَحْلِفُونَ
پیغمبر جهاد کن با کفار ومنافقان ودرشت باش برایشان وجایشان دوزخ است وبد باز کشتی است سوکند خورند
بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا
بخدا که نکفته‌اند وهرآینه بتحقیق کفته‌اند همهٔ کفررا وکافرشدند پس از اسلامشان وقصدکردند انچه نیافتند وکینه نداشتند مکر
أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذَابًا أَلِيمًا
اینکه بی نیاز کردایشان‌را خدا وپیغمبراو از فضل خود پس اکر توبه کنند باشد بهتر ایشان‌را واکر برکردند عذاب کند ایشانرا خدا عذابی دردناك
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ * وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللّٰهَ لَئِنْ
دردنیا وآخرت ونیست ایشان‌را درزمین هیچ دوستی ونه یاری دهنده وبعضی ایشان کسی است که عهد کرد با خدا که اکر
آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ
بدهد مارا ازفضل خود هرآینه صدقه دهیم وباشیم از شایستکان پس چون داد ایشان‌را ازفضل خود بخل کردند بان وروکرداندند وایشان
مُعْرِضُونَ * فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللّٰهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا
کردکننده پس ازپی درآورد ایشان‌را نفاقی دردلهای ایشان تا روزی که ملاقات کنند او را بسبب انکه خلاف کردند خدارا انچه وعده دادند او را وبانچه بودند
يَكْذِبُونَ * أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللّٰهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ * الَّذِينَ يَلْمِزُونَ
دروغ میکفتند آیا نمیدانند که خدا میداند پنهانشان‌را وسرکوشی ایشانرا وانکه خدا سخت دانندهٔ غیبهاست انها که عیب میکنند
الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّٰهُ
افزون دهندکان از کروندکان درصدقه‌ها وانها که نمیابند مکر بقدر طاقت خود پس استهزا می‌کنند ازایشان استهزا میکند خدا
مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ
ازایشان ومرایشانراست عذاب دردناك آمرزش بخواه مرایشان‌را یا آمرزش مخواه مرایشانرا اکر آمرزش خواهی ایشان‌را هفتاد مرتبه پس البته
يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ * فَرِحَ
نیامرزد خدا ایشان‌را این بسبب اینکه ایشان کافرشدند بخدا وپیغمبراو وخدا راه ننماید کروه بدکاران‌را شاد شدند
الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللّٰهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
بازپس ماندکان بنشستن خویش برخلاف رسول خدا وکراهت داشتند انکه جهاد کنند بمالهاشان ونفسهای خود درراه خدا

وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ * فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا
وکفتند بیرون مروید درکرما بکو آتش دوزخ سخت‌تراست ازروی کرمی اکر بوده باشند که بدانند پس بایدکه بخندند اندك وبایدکه بکریند
كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * فَإِنْ رَجَعَكَ اللّٰهُ إِلَىٰ طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ
بسیار پاداش بانچه بودند که کسب میکردند پس اکر بزکرداند تورا خدا بسوی طایفهٔ ازایشان پس رخصت خواهند ازتو برای بیرون رفتن
فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا
پس بکو بیرون نمی‌آید بامن هرکز وجنك نکنید درمصاحبت من دشمنی‌را بدرستیکه شما راضی شدید به نشستن اول مرتبه پس به نشینید
مَعَ الْخَالِفِينَ * وَلَا تُصَلِّ عَلَىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ
با ماندکان ونماز مکذار با هیچیك ازایشان که مرده باشند ونایست برسر قبراو بدرستیکه ایشان کافرشدند بخدا وفرستادهٔ او
وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ * وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا
ومردند وایشان بدکارانند وبایدکه تعجب نیاورد تورا مالهاشان ونه فرزندانشان جزاین نیست که میخواهد خدا که بکشد ایشانرا بان
فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ * وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّٰهِ وَجَاهِدُوا مَعَ
در دنیا وبیرون رود جانهاشان وایشان کافران باشند وچون فرو فرستاده شود سوره که کروید بخدا وجهاد کنید با
رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُو الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا
پیغمبراو رخصت خواهند از تو خداوندان مال از ایشان وکویند بکذارید مارا باشیم بانشستکان راضی شدند باینکه بوده باشند
مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ * لٰكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا
بازنان وکودکان ومهر نهاده شد بردلهاشان پس ایشان فهم نمی‌کنند لیکن فرستاده وانها که کروند باو جهاد کردند
بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ
بمالهای خود ونفسهای خود وآن کروه مرایشانراست خوبیها وان کروه ایشانند رستکاران آماده ساخت خدا برای ایشان بهشتها
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ *
که میرود از زیر انها نهرها جاویدانند درآن این است رستکاری بزرك

قوله تعالی والمؤمنون والمؤمنات الآیة . قدیم تعالی بر عادت کریمش چون ذکر منافقان بکرد و اوصاف ایشان بکفت وسیرت وطریقه ایشان بخلقان نمود عقب آن ذکر مؤمنان کرد وصفت ایشان کفت وحال خیر ایشان وطریقهٔ پسندیده ایشان کفت باخلقان . المؤمنون والمؤمنات . کفت مردان وزنان مؤمنان بهری دوستان بهری اند وبهری ببهری اولیترند اولیاء بودند واولیاء نصرتند واولیاء ولایت اند بیکدیکر تولا کنند وازیکدیکر باشند وامر معروف کنند ونهی منکر کنند فرمان خدا وپیغمبر برند جریر بن عبدالله کفت ازرسول ع شنیدم که کفت مهاجر وانصار یاران من بهری اولیاء بهری اند امر معروف میکنند یعنی بایمان ونجیر ونهی منکر میکنند یعنی آنچه در سنت وشریعت نشناسند ابوالعالیه کفت هرکجا در قرآن امر معروف است دعوت است از کفر بایمان وهرکجا نهی منکراست منع است از عبادت اوثان وشیطان و فرایض نماز بجای آورند وواجبات زکوة بکذارند واوامر خدا ورسول را انقیاد نمایند ، اولئك سیرحمهم الله ، ایشان آنان باشند که خدای برایشان رحمت کند که خدای عزیزاست وهیچ چیز اورا غالب نیاید وحکیم است انچه کند بحکمت کند ومصلحت انکه کفت انانکه متحلی باشند باین حلیت ومتسم باین سیما واین نام واین حکم دارند خدای ایشان را وعده ونوید میدهد چه از مردان وزنان ، جنات ، بهشتها باشد که درختشان زمینهای آن را پوشیده باشد

ودر زیر درختان آن جویهاروان باشد وایشان در انجا خالد ومؤبد باشد ونیز وعده میدهد ایشان را مسکنهاء خوش حسن
بصری گوید از ابوهریره وعمران بن الحصین پرسیدم که اینکه خدای میگوید ' ومساكن طيبة ' در این چیزی شنیدهٔ از
رسول ع گفتند ' على الخبير سقطت ' بردانا افتادی مارسول را پرسیدیم ازاین گفت کوشکی باشد در بهشت بیکپاره
از لؤلؤ در او هفتاد سرای باشد از یاقوت سرخ در هر سرای هفتاد خانه از زمرد سبز در هر خانهٔ هفتاد سریر بر هر سریری
هفتاد بستر از هر لونی بر هر بستری جفتی حور العین در هر خانه هفتاد خوان نهاده بر هر خوانی هفتاد لون طعام در هر خانهٔ
هفتاد وصیفه حق تعالی بنده مؤمن را چندانی قوت ونهمت وشهوت دهد که بیك بامداد بر همه بگذرد از طعامها و فراشها
' فی جنات عدن ' در بهشتها مقام وجای ایستادن وخلود یقال عدن بالمكان اذا اقام به ومنه المعدن قال الاعشى ' وان
يستضيفوا الى حمله ' يضافوا الى راجح قد عدن ' ورسول ع گفت عدن بهشتی است خاص از بهشتهای خدای هیچ چشم
مثل آن ندیده است وبر خاطر هیچ بشر چنان نگذشته در انجا نباشند جز سه گروه پیغمبران وصدیقان وشهیدان حق
تعالی گوید خنك آن را که در ایجا شود عبدالله مسعود گفت ' هی بطنان الجنة ای وسطها ' آن میانه بهشت است انجا که از آن
به جای نباشد عبدالله عباس از کعب الاحبار پرسید که جنات عدن چه باشد گفت بسریانی عدن رز باشد وانواع انگور عبدالله
عمر گفت جنات عدن کوشکی است در بهشت پیرامن آن بروج ومروج است یعنی کوشکها ومرغزارها او را پنج هزار در
است بر هر دری خیمهٔ در آنجا نشود الا پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی حسن گفت ' جنات عدن ' وما ادريك ما جنات عدن
. کوشکی است از زر در او نشود الا پیغمبر یا صدیقی یا شهیدی یا حاکمی عدل ضحاك گفت عدن شهرستان بهشت است و
در آنجا پیغمبران وامامان وشهیدان باشند ومردمان پیرامن ایشان باشند وبهشتها پیرامن آن باشد عطاء بن سایب گفت
عدن جوئی است در بهشت درختان بر کنارهای آن مقاتل وکلبی گفتند عدن بلند درجه است در بهشت وچشمهٔ تسنیم
در اوست وبهشتها پیرامن آن است وازانگه که خدای تعالی افریده پوشیده است کشف نفرماید از او تا اهلش فرو نیاید و
اهل او انبیا وصدیقان وشهیدان وصالحان باشند ازانانکه خدای خواهد . وفيها قصور الدر والياقوت . ودر او
کوشکهاست از در ویاقوت وبادی خوش از زیر عرش میجهد بر پشتهای مشك سفید وآن را در آن کوشکهای بر دو عطاء
خود در استانی گفت فی قوله تعالی . ومساكن طيبة فی جنات عدن کوشکها باشد از زبرجد ودر ویاقوت بوی میدهد از پانصد
ساله راه وجنات عدن قصبهٔ بهشت است وسقف آن عرش خداست . ورضوان من الله اکبر ' ورضای خدای تعالی از ایشان
ایشان را از بهشت بهتر وبهتر باشد ابو سعید خدری روایت کند از رسول علیه السلام که گفت چون اهل بهشت در بهشت
قرار گیرند خدای تعالی گوید یا اهل الجنة ای اهل بهشت ایشان گویند لبيك وسعديك هل رضيتم راضی شدی گویند ربنا
ومالنا لا نرضى ' بارخدایا چگونه راضی نشویم تو بدادی مارا انچه کس را نداده حق تعالی گوید من شما را به ازاین بدهم
گویند بارخدایا به ازاین چه بود گوید رضا وخشنودی من از شما ' ورضوان من الله اكبر ' رضا که پس از آن هرگز
سخط نبود ' ذلك الفوز العظيم ' این ظفری بزرگ است قوله تعالى ' يا ايها النبي جاهد الكفار والمنافقين ' انگه حق تعالی
بارسول خود خطاب کرد وگفت ای پیغمبر برگزیدهٔ رفیع منزلت جهاد کن با کافران بتیغ وبا منافقان مفسران در جهاد
با منافقان خلاف کردند که چه گونه باشد عبدالله مسعود گفت جهاد با ایشان بدست باشد اگر نتواند بزبان اگر نتواند بدل
وبروی منکر ومبغض باشد وبروی ترش دارد بر ایشان عبدالله عباس گفت بزبان جفا کند ایشان را ورفق ومدارا
نکند با ایشان ضحاك وابن جريج گفتند بتغليظ الكلام سخن درشت گوید با ایشان حسن وقتاده گفتند باقامة الحدود
عليهم حدهای خدای بر ایشان براند وروایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که جهاد منافقان بوعظ وتخویف باشد
ودر قرائت اهل البیت آمده است . جاهد الكفار بالمنافقين . با منافقان با کافران جهاد کن وجهاد ومجاهده بیك

معنی باشد واشتقاقه من الجهد الذی هو المشقة والجهد الطاقة ومجاهده ممارسة کاری سخت باشد ، واغلظ عليهم ،
ودرشت باش بر ایشان وآن رفق ولطف وخوی خوش وزبان خوش که تورا با مؤمنان باشد با ایشان مکن درشت
خوی ودرشت سخن وترش روی باش بر ایشان چه جای ایشان دوزخ است وآن بد جای است باز گشتن را وماْ وی
ومصیر بیك معنی باشد من اوی الیه وصار الیه اذا رجع الیه . يحلفون بالله ما قالوا . مفسران خلاف کردند در
سبب نزول آیه عبدالله عباس گفت رسول ع در سایهٔ حجرهٔ نشسته بود اصحاب را گفت این ساعت مردی بشما آید
ودر شما نگرد بچشم شیطان چون بیاید با او هیچ سخن مگوئید در ساعت مردی بیامد ازرق چشم رسول ع اورا
بخواند وگفت چرا دشنام میدهی مرا تو واصحابت مرد برفت واصحابش را بیاورد وسوگند خوردند که مانگفتیم
خدایتعالی این آیه فرستاد وضحاك گفت جماعتی منافقان با رسول ع بغزاء تبوك شدند چون بخلوت با یکدیگر بنشستندی
رسول را علیه السلام ناسزا گفتندی روزی حذیفة بن اليمان حدیث ایشان بشنید ونقل کرد با رسول ع رسول
ایشان را بخواند وملامت کرد ایشان سوگند خوردند که نگفتند خدایتعالی این آیه فرستاد ، يحلفون بالله ما قالوا ،
کلبی وعروه ومحمد بن اسحق گفتند آیه در جلاس بن سوید آمد وسبب آن بود که رسول ع یکروز در تبوك خطبه
میکرد ودر آنجا ذکر منافقان کرد وایشان را رجس خواند ابن جلاس گفت اگر محمد در این که میگوید راست میگوید ما
از خر بتریم چون انصاری بشنید نام او عامر بن قیس بود گفت والله محمد راست میگوید وشما از خر بتری وبیامد
ورسول علیه السلام را خبر داد رسول ع اورا بخواند وآن حدیث بجاری رفت او انکار کرد رسول ع گفت
سوگند خوری گفت بلی انگه هردو را بنزدیك منبر آورد پس ازانکه نماز دیگر گذارده بود او سوگند خورد که
عامر دروغ گفت سوگندی مغلظ بخدای عامر نیز برخاست وسوگند خورد که من راست گفتم واو دروغ
گفت انگه دست برداشت وگفت . اللهم انزل على نبيك الصادق الصدق منا . رسول ع ومؤمنان گفتند
آمین در حال جبرئیل آمد واین آیه آورد . يحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا كلمة الكفر . رسول ع این آیه بر جلاس
خواند چون بذکر توبه رسید که . فان يتوبوا يك خيرا لهم . جلاس گفت یارسول الله خدای تعالی در این آیه توبه
بر من عرض کرد عامر راست گفت ومن دروغ گفتم توبه کردم واسلام آوردم ، وحسن اسلامه وتوبته '
قتاده گفت سبب نزول ایه آن بود که دو مرد با یکدیگر خصومت کردند یکی غفاری ویکی جهنی وغفاری
از خلفای انصار بود غفاری بر جهنی غلبه کرد عبدالله ابی گفت . انصروا اخاكم فوالله ما مثلنا ومثل محمد الا كما
يقال سمن كلبك يا كلك . سگ را فربه کن تا تورا بخورد انگه گفت . لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز
منها الاذل . این حدیث بر رسول ع نقل کردند رسول ع عبدالله ابی را گفت این سخن ها تو گفتهٔ سوگند خورد
که نگفته ام خدایتعالی این آیه فرستاد قدیم تعالی گفت سوگند میخورند که نگفتند این سخنها که بر ایشان حوالت
است بان سوگند دروغ که خورند کلمهٔ کفر میگویند که سوگند بدروغ از مؤمن فسق باشد واز کافر ومنافق کفر باشد
که اعتقاد ندارد وهموا بما لم ينالوا . وهمت کردند بچیزی که بان نرسند مجاهد گفت آن منافق که آن سخن گفته بود چون
بدانست که مؤمنی بشنید ونقل کند خواست تا او را بکشد تا نقل نکند سدی گفت مراد آن بود که گفتند
ماچون با مدینه رویم تاجی بپیرائیم وبر سر عبدالله ابی نهیم یعنی او را ریاست دهیم برزعم رسول ومسلمانان حق تعالی
گفت چیزی در دل دارند که بان رسند کلبی گفت آیه در پانزده کس آمد که عهد کردند که شب رسول را بکشند چون
رسول ع مطلع شد بر احوال ایشان سوگند خوردند که ما از این معنی هیچ نگفتیم ونه سگالیدیم انگه گفت در این
معنی همت بچیزی کردند از کشتن رسول که بان نرسند عبدالله عباس گفت مردی بود از قریش که همت کرد که

رسول را بکشد نام او ابو الاسود انکه گفت. وما نقموا. چه انکار نکردند بر خدا و رسول الا انکه خدای تعالی ایشان را
مستغنی کرد از فضل و کرمش وسبب این آن بود که مولای از آن جلاس را بکشتند اعنی پسر عمی را رسول ع دیت
او از قاتل بستد دوازده هزار درم وبجلاس داد تا او توانگر شد پس از انکه درویش بود کلبی گفت ایشان پیش از
انکه حضرت رسول بمدینه آمد در سختی وجهد ورنج درویشی بودند خدای تعالی ایشان را بغنایم وانفال قوی
کرد واین مثل مشهور است که گفتند . اتق شر من احسنت الیه. از شر انکس بترس که باو نیکوئی کرده باشی انکه
حق تعالی گفت . فان یتوبوا یك خیراً لهم. اگر توبه کنند ایشان را به باشد که در دنیا از این مذات وعار وسمت زشت
برهند و در قیامت از عذاب دوزخ .وان یتولوا. واگر از توبه بر گردند واعراض کنند از ایمان خدایتعالی عذاب کند
ایشان را در دنیا بقتل وخزی و در آخرت بدوزخ وایشانرا در زمین یاری ویاوری نباشد که ایشانرا حمایت کند قوله تعالی
ومنهم من عاهد الله الآیة . ابو امامة باهلی گفت سبب نزول آیه آن بود که ثعلبة بن حاطب انصاری بیامد ورسول ع را
گفت یا رسول الله خدای را دعا کن تا مرا مالی دهد رسول ع گفت ویحك یا ثعلبه برو وقناعت کن باینکه داری که
شکر کننده به باشد از بسیاری که شکرش نکنند روزی چند برفت دگر باره باز آمد گفت یا رسول الله از خدایتعالی
درخواه تا مرا مالی دهد رسول ع گفت ترا بمن اقتدا نیست که اگر من بخواهم بعزت خدا که کوههای زمین زر
وسیم شود برای من برفت پس از آن باز آمد وگفت یا رسول الله از خدای بخواه تا مرا مالی بدهد که من حق خدا از
آن بدهم وحقها بگذارم با او صلهٔ رحم کنم رسول ع گفت بار خدایا ثعلبه را مالی بده وثعلبه گوسفندی چند داشت
خدایتعالی زیادتی در او نهاد تا چنانکه مورچه فزاید آن میفزود چون مالش زیادة شد خویشتن بتعهد ورعایت مال
داشت پس از انکه پنج نماز در مسجد با رسول ع کردی چنان شد که جائی ساخت برون از مدینه که گوسفندش انجا بودی
ونماز پیشین ودیگر با رسول بکردی ونماز بامداد وشام وخفتن آنجا کردی گوسفند زیادة شد پیشتر رفت وادی بزرگ
بود از مدینه دور آنجا رفت وجای ساخت وپنج نماز از مسجد ببر دو انجا بماند واز مسجد ونماز وجماعت واقتدا برسول ع
باز ماند روز آدینه آمدی ونماز آدینه بمسجد آوردی چون مال بیشتر شد از نماز آدینه نیز بماند وآنجا مقیم شد واگر
کسی انجا بگذشتی احوال مدینه از او پرسیدی رسول ع گفت ثعلبه چه کرد گفتند یا رسول الله ثعلبه چندان گوسفند
دارد که در هیچ وادی نمی گنجد بفلان وادی رفته است وآنجا جای ساخته ومقام کرده رسول ع گفت یا ویح ثعلبه
ای وای ثعلبه سه بار چون خدایتعالی آیه صدقه فرو فرستاد رسول ع مردی را از جهینه بخواند ویکی را از بنی سلیم و
برای ایشان احکام واسنان صدقه بفرمود نوشتند وگفت بروی واز ثعلبه حق خدا بستان وبفلان مرد سلیمی روی
واو شتر بسیار داشت واز او نیز زکوة بستانی ایشان بیامدند ونامهٔ رسول بر ثعلبه خواندند واز او زکوة خواستند او
گفت این جزیه چیست این نیست الا مانند جزیتی بروی بجای دیگر که خواهی رفتن تا چون باز آئی من رأی خود
ببینم ایشان برفتند وبنزدیك آن مرد سلیمی شدند ونامهٔ رسول ع بر او خواندند او گفت سمعاً وطاعةً لامر الله
وحکم رسول الله . سمیع ومطیع فرمان خدای وفرمان رسول خدایرا انکه در میان افتاد وانچه رسول ع نوشته
بود از اسنان شتر گفت بگیرید خیار وبهترین آن این ساعیان گفتند ما را نفرموده اند که خیار مال ستانیم وانما از
عرض مال بده انچه میخواهی گفت حاشا که من جز خیار وگزیده بخدا وپیغمبر دهم ایشان بستدند وباز آمدند و
بنزدیك ثعلبه رفتند گفتند چه میدهی بده تا برویم او دگر باره همان مقالت گفت که این جزیه است ومانند جزیه است
بروی جایهاء دیگر چون از همه پرداخته باشی بانزدیك من آئی برفتند وصدقات بستدند وباز نزدیك ثعلبه آمدند
او گفت این نامه که داری مرا دهی نامه بستد ودگر باره برخواند وگفت این جزیه است شما بروی تا من در اینمعنی

رأی خود در ابینم ایشان با پیش رسول ع آمدند واین حال بگفتند رسول ع گفت یا ویح ثعلبه یا ویح ثعلبه انکه سلیمی را
دعا کرد بخیر وخدایتعالی در حق ثعلبه آیه فرستاد . ومنهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن ولنکونن من الصالحین
. فلما آتیهم من فضله بخلوا به وتولوا وهم معرضون . این آیه در حق ثعلبه آمد رسول ع بر صحابه خواند مردی از
خویشان ثعلبه حاضر بود آن بشنید برخاست وبنزدیك ثعلبه آمد وگفت ویحك یا ثعلبه خدایتعالی در حق تو سه
آیت قرآن فرستاد ثعلبه برخاست وبنزدیك رسول ع آمد گفت یا رسول الله من صدقه بیارم چنانکه فرمائی رسول ع گفت
بعد از انکه گفتی این جزیه است خدای مرا فرموده است که صدقهٔ تو قبول نکنم او برخاست وخاك بر سر کرد وفریاد کردن
گرفت رسول ع گفت این آنست که من ترا گفتم وتو فرمان نبردی او برخاست وباز گشت وبجای خود شد رسول ع
در آن مدت با جوار رحمت خدای شد وصدقهٔ او قبول نکرد در عهد ابو بکر بیامد وگفت صدقهٔ من قبول کن گفت
رسول ع صدقهٔ تو قبول نکرد من نیز قبول نکنم چون عمر بخلافت بنشست بیامد ودر خواست تا صدقه بیاورد عمر
نیز قبول نکرد ودر عهد عثمان بیامد او نیز قبول نکرد ودر آخر عهد عثمان از دنیا برفت عبدالله عباس وسعید جبیر وقتاده
گفتند ثعلبه بمجلسی از مجالس انصار آمد وگفت من شما را گواه میکنم اگر خدای مرا مالی دهد من از او حقها
بگذارم وصدقه دهم وصله رحم کنم انکه او را پسر عمی بود مال بسیار داشت فرمان یافت ومیراث باو رها کرد او
بانچه گفته بود وفا نکرد خدایتعالی این آیه فرستاد مقاتل گفت ثعلبه این حدیث در مجمعی از انصار بگفت واین عهد
بکرد با خدای که اگر خدای مرا مالی دهد من صدقه کنم ودر صلاح خرج کنم کسی از خویشان عمر پسر عمی از آن
او بکشت رسول ع دیت بستد وباو داد واو توانگر شد وبعهد خود وفا نکرد حسن گفت آیه در ثعلبه آمد ومعتب بن
بشیر که ایشان عهد کردند چون مال بدست آمد وفا نکردند کلبی گفت این در حاطب بن ابی ثعلبه آمد واو را مال بشام
بود ومدتی بر آمده بود وباو نمی رسید او عهد کرد با خدایتعالی که اگر مال باو رسد او صدقه دهد وخیرات کند چون
مال باو رسید وفا نکرد بانچه پذیرفته بود حق تعالی این آیه فرستاد. ومنهم از ایشان یعنی از منافقان. من عاهد الله . کس
هست که عهد میکند با خدای وعهد ونذر هر دو یکی است وبنزدیك ما فرقی نباشد میان انکه کسی گوید عاهدت الله
ونذرت الله فی کذا در انکه وفا واجب بود واگر نکند بر او کفاره واجب بود خلافست میان اصحاب ما که بعضی گفتند
نذر وعهد اگر مطلق باشد واگر مقید وفا واجب بود وسید رحمه الله گفت عهد ونذر انگه منعقد شود که مشروط شود
چنانچه گوید عاهدت الله لئن کان کذا فعلت کذا با خدای عهد کردم که اگر چنین باشد من چنین کنم ونذرت الله ان افعل
کذا ان قدمت من سفری او وصلت الی اهلی او برئت من مرضی . نذر کردم که فلان کار کنم اگر با خانه رسم از این
سفر یا از این بیماری به شوم . ولله علی کذا ان کان کذا . واگر فلان کار بباشد خدای را بر من فلان چیز است از
روزه وصدقه وحج ومانند این اگر عهد ونذر خلاف کند بر او کفارت باشد بردهٔ آزاد کند یا شصت درویش را
طعام دهد یا دو ماه پیوسته روزه دارد . لئن آتینا من فضله . گفت کس هست از این منافقان که عهد میکنند که اگر
خدای او را مالی دهد ومراد بفضل در آیه مالست . لنصدقن . صدقه دهم وتقدیر آنست که لنتصدقن انگه تا در
صاد ادغام کرد اقرب المخرج وبصریان گفتند تا را صاد کرد وصاد در صاد ادغام کرد چنانکه بیان کردیم واثاقلتم
واطیرنا . ولنکونن من الصالحین . واز جملهٔ صالحان باشیم . فلما آتیهم من فضله . چون خدایتعالی بداد ایشانرا
آنچه خواسته بودند . بخلوا به . بخل کردند بانچه گفته بودند وبخل منع سایل را باشد از چیزی که خواهد برای
مشقت اعطا ودر شرع عبارتست از منع واجب برای انکه بخل اسم ذم است وبخیل مذموم باشد بر ترك تفضل کس را
ذم نشاید کردن اما عرب که اطلاق میکنند بخل بر انکس که طعام بمهمان ندهد وعطا بسایل وصله بشاعر وزهری

میگوید . ان البخیل ملوم حیث کان ولکنّ الجواد علی علاته هرم . برای آنست که ایشان اعتقاد کرده اند که این
جمله واجبست برای آن ذم میکنند تارک اورا . وتولوا . وبرگردیدند وپشت بر کردند . وهم معرضون . واو
حال راست دران حال که اعراض کرده بودند انگه گفت . فاعقبهم نفاقاً . خلاف کردند در ضمیر مستکن که فاعل
اعقب است چیست مجاهد گفت اعقبهم الله نفاقاً ای جازاهم یقال اعقبه الله بطاعته کذا ای اثابه واعقبه بمعصیته کذا
ای عاقبه وقال النابغه . فمن اطاع فاعقبه بطاعته . کما اطاعك وادلله علی الرشد . انکه معنی آن باشد که خدایتعالی
اظهار نفاق کرد که در دل ایشان بود واعلام کرد رسول را ؑ که ایشان بر کفر خواهند مرد وتوبه نخواهند کردن و
آن را اعقاب وجزا برای آن خواند که بعقب آن فعل بود که ایشان کردند از بخل وخلف وعده ، ونفاقاً .
مفعول دوم است وضمیرهم مفعول اول . الی یوم یلقونه . تا آن روز که ایشانرا ملاقات باشد با خدای واین آیه
ابطال میکند تمسك آنان را که تعلق کردند بانکه لقا رؤیت باشد برای انکه خدایتعالی درحق منافقان اطلاق کرد
وگفت تا آروز که ایشانرا با خدای ملاقات باشد وباتفاق منافقان خدای را نه بینند پس معلوم شد از اینجا که لقاء
دیدار نباشد وتفسیر این الفاظ انجا که آید برحسب اقتضاء معنی یا بر ثواب کنند یا بر عقاب یا بر رجوع وصیرورة با خدای
تعالی وانجا معنی آنست که تا آن روز که پیش خدای شوند وحاضر آیند جائی که حکم جزا اورا نبود وفرمان
جزا او را نباشد وعلی هذا قوله ؑ . من احب لقاء الله احب الله لقائه ومن کره لقاء الله کره الله لقائه . هر که لقاء خدا دوست
دارد خدای لقای او دوست دارد معنی آن است که هر که خواهد ودوست دارد که با جوار وثواب خدای شود خدای
خواهد که اورا با ثواب وجوار خود برد وهر که نخواهد که با جوار خدا شود خدای نخواهد که اورا با جوار
برد چه اگر نه چنین باشد ولقاء را بر دیدار تفسیر دهند معنی آن باشد که هر که کاره بود دیدار خدارا خدا
کاره باشد دیدار اورا وخدای نتواند کردن که اورا نه بیند با حصول شرایط رؤیت پس قدیم تعالی
اورا همیشه می باید دیدن با انکه کاره باشد دیدار اورا بر کراهة خود واین فاسد است انچه ادا کنند باین هم فاسد
باشد وقولی دیگر آن است که ضمیر فاعل در اعقب که ضمیر مرفوع مستکن است بخل است والمعنی فاعقبهم بخلهم نفاقاً
ومعنی اعقاب بر این قول ایراث وتخلیف باشد من قولهم اعقبه اکل الطین صفرة اللون ای اورثه ذلك و
اشتقاق او از عقب وتعقیب باشد یعنی آن بخل وخلف وعدهٔ ایشان را باینجا رسانید وبسر ایشان آورد نفاقی
در دلهای ایشان وچون تحقیق کنی این قول هم راجع باشد با معنی قول اول برای انکه بخل فعلی نتواند کردن
هم لابد تفسیر بر آن باید دادن که خدایتعالی عند بخل ایشان این خبر داد ایشان را یا باید گفتن بخل ایشان
ایشان را ادا بنفاق کرد تا از بخل منافق شدند ، الی یوم یلقونه . بر این قول ضمیر عاید باشد با بخل و
معنی جزاء بر بخل تا آن روز باشد که جزاء بخل خود پیش آید ایشان را وبر این قول در آیه دو جایگاه مجاز
باشد وبر قول اول مجاز یك جای باشد در اعقبهم ودر یلقونه نباشد وتقدیر حذف مضاف باید کردن
لان التقدیر علی هذا القول یلقون جزاء بخلهم ویصلون الیه بحذف الجزاء ووقع اللقا علی البخل پس قول اول
اولیتر است والله اعلم بمراده . بما اخلفوا الله ما وعدوه . واین باء مجازات است بانچه خلاف کردند وعدهٔ
خدای را ما هر دو جای مصدریه است ای باخلافهم وعدالله وشاید که ماء دوم موصوله باشد بمعنی الذی
ای الوعد الذی وعدوه وبما کانوا یکذبون این ماء مصدریه است ای بکذبهم وبان دروغ که گفتند سعید بن
ثابت گفت این معنی در دل داشتند وبزبان نگفتند نه بینی که حق تعالی گفت الم یعلموا ان الله یعلم سرهم
ونجویهم نمی دانند ایشان که خدای تعالی داند سر ایشان یعنی انچه در دل دارند وباکس نگویند وانچه

براز بایکدیگر گویند وسر اخفاء الحدیث فی نفسه باشد ونجوی القاء الحدیث باشد الی من یؤمن الافشاء من جهته برای انکه
اشتقاق او از انجاست کان المناجی یعرف النجاة من جانبه ویأمن الافشاء وگفته اند سر ونجوی یکی باشد ولیکن تکرار
کرد برای اختلاف لفظ کقوله وهندای من دونها النأی والبعد وقال ذوالرمه لمیاء فی شفتیها حبوة لعس . وفی
اللثات وفی انیابها شنب واللمی واللعس سواد فی الشفة وگفته اند نیز سر آن باشد که باکسی گوید یقال اسر
الیه قال الله تعالی واذا اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثاً ویقال ساره مسارة وسراراً واسر فی نفسه اسراراً و
ان الله علام الغیوب . وخدای تعالی عالم است بغیبها ونهانیها ومورد آیت مورد توبیخ وتقریع است گفت نمیدانند
ومعنی آن است که واجب است که بدانند مسروق روایت کرد از عبدالله بن عمر که رسول ؑ
گفت اربع من کن فیه فهو منافق ومن کانت فیه خصلة من هذه کانت فیه خصلة من النفاق . اذا حدث
کذب . واذا وعد اخلف واذا عاهد اغدر . واذا خصم فجر چهار خصلت است که هر کرا این چهار
خصلت باشد منافق بود وهر کرا یك خصلت ازاین چهار باشد خصلتی از نفاق در او باشد چون حدیث کند
دروغ گوید وچون وعده دهد خلاف کند وچون عهد کند غدر کند وچون دست یابد فجور کند . حسن
بصری روایت کرد از رسول ؑ که گفت ثلث من کن فیه فهو منافق وان صلی وصام وزعم انه مؤمن . اذا
حدث کذب . واذا وعد اخلف . واذا اوتمن خان . عبدالله مسعود گفت اعتبر المنافق بثلث اذا حدث کذب .
واذا وعد اخلف . واذا عاهد غدر وتصدیق ذلك فی کتاب الله ومنهم من عاهد الله الی قوله بما کانوا یکذبون
واین حدیث بظاهر او موافق اصول نیست لابد تخصیص باید کردن یا تأویل کردن بکر بن معروف گفت که مقاتل حیان
گفت من بر قضاء سمرقند بودم این حدیث خواندم از ابوسعید مقبری از ابوهریره که رسول ؑ گفت .
ثلث من کن فیه فهو منافق اذا حدث کذب واذا اوتمن خان واذا وعد اخلف . گفت این حدیث بر من سخت
آمد گفتم که باشد که از این خالی بود واز این حدیث بر خود بترسیدم وبرجمله قضا رها کردم واز
سمرقند ببخارا آمدم واز علماء بخارا پرسیدم ازایشان فرجی ندیدم بمرو آمدم واز علماء مرو پرسیدم هیچ
راحت ندیدم بنیشابور آمدم هیچ فرج ندیدم شنیدم که شهر بن حوشب بجرجان است انجا رفتم واین حال
براو عرضه کردم واز او پرسیدم او گفت من همچو تو ازاین حدیث خائفم ولیکن سعید جبیر متواری است
بری آنجا رو واورا طلب کن واز او بپرس باشد که در این چیزی شنیده باشد که تورا ومسلمانان را
در او فرجی باشد گفت بری آمدم وسعید جبیر را طلب کردم واین حدیث را براو عرض کردم ومعنی خبر
ازاو پرسیدم گفت تو را بر حسن بصری باید رفتن که من در این خبر چیزی نمیدانم گفت بر خاستم وببصره رفتم و
حسن را از این حدیث پرسیدم وقصه با او بگفتم او گفت رحم الله شهراً وسعیداً از این حدیث نیمی با ایشان
رسید ونیمی نرسید وآن چنان بود که چون رسول ؑ این حدیث بگفت صحابه دل مشغول شدند ونیارستند تا
از رسول ؑ بپرسند وبحجره فاطمه علیها السلام آمدند وگفتند یابنت رسول الله پدر تو امروز حدیثی
گفت که ما ازآن سخت اندیشه ناکیم اکنون تفضل کن وبرای ما این حدیث بپرس که معنی آن خاص است
یا عام مراد بعضی مردمانند یا جمله فاطمه ؑ از رسول ؑ پرسید وگفت این حال براو عرض کردم وگفتم
صحابه سخت دل مشغول شده اند از این حدیث رسول ؑ سلمان را فرمود تا آواز داد که الصلوة جامعة
تا همهٔ مردم در مسجد جمع شدند انگه بمنبر برآمد وخطبه کرد انگه گفت ای مردمان من گفتم شمارا
که سه خصلت است که هر کس که ان سه خصلت در او بود منافق باشد انکه حدیث کند دروغ گوید ودر امانت

خیانت کند و وعده خلاف کند باینحدیث شمارا نخواستم منافقان را خواستم اما انچه گفتم اذا حدث کذب
در حدیث دروغ گوید منافقان را خواستم که بنزدیك من آمدند و گفتند مابتو ایمان داریم وبنبوت تو
مقریم من ایشان را باورداشتم خدای تعالی این آیه فرستاد درحق ایشان . اذا جائك المنافقون قالوا نشهد
انك لرسول الله والله یعلم انك لرسوله والله یشهدان المنافقین لکاذبون الایة . اما انچه گفتم اذااوتمن خان
چون امینش کنند خیانت کند این امانت نمازاست وشرایط ان که ایشان درآن خیانت کردند و خدایتعالی
در ایشان فرستاد. ان المنافقین یخادعون الله وهو خادعهم واذاقاموا الی الصلوة قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون
الله الاقلیلاً وقال فویل للمصلین الذین هم عن صلوتهم ساهون الذین هم یراؤن. واماانچه گفتیم اذاوعدا خلف آن
بود که ثعلبة بن مالك بیامد و گفت یارسول الله انلی غنیمات وانی مولع بالسائمة من گوسپندکی چند دارم
ومن موانم بچهار پای خدای را دعا کن تامرا برکتی بدهد که من حق خدا وحقها دیگر بواجبی بگذارم
من دعا کردم خدای تعالی اورا گوسپند بی مرداد چون وقت صدقه آمد کس فرستادم وطلب حق الله کردم
بخل کرد و وعده خلاف کرد خدای تعالی این آیه فرستاد . ومنهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن الی
قوله بما کانوا یکذبون . صحابه رسول دل خوش شدند ومالی عظیم بصدقه دادند و این خبر بروجهی دیگر
روایت کردند محمد بن محرم گفت از حسن بصری شنیدم که گفت رسول ؑ که گفت . ثلث من کن فیه فهو
منافق وان صام وصلی وزعم انه مسلم اذا وعد اخلف واذاحدث کذب واذا اوتمن خان من گفتم یااباسعید
اگر کسی را برمن دینی باشد ومرا تقاضا کند ومن ترسم که مرا محبوس کند ورنجور شوم گویم سرماه
تورا گسیل کنم انگه وفا نتوانم کرد منافق باشم گفت این حدیث چنین آمد انکه گفت عبدالله بن عمر گفت
پدرم راچون وفات نزدیك آمد وصایت کرد و گفت دختر من بفلان دهی که من اورا وعده داده ام نخواهم که
وعده خلاف کنم که پس بایش خدا روم بثلثی نفاق کنم گفتم یااباسعید مردی باشد که ثلثی منافق بود
ودوثلث مؤمن گفت حدیث چنین آمد من از انجا بحج رفتم عطاء ابن ابی ریاح را دیدم این قصه بااو بگفتم و
انچه میان ما رفته بود مرا گفت چرا حسن را نگفتی چه گوئی در برادران یوسف نه پدررا وعده دادند در
حق یوسف و خلاف کردند و باو که حدیث گفتند دروغ گفتند و پدر ایشان راامین کرد و خیانت کردند منافق بودند
نه روایت آن است که ایشان پیغمبران بودند و پدر وجد ایشان پیغمبر بودند من گفتم یاابا محمد پس مرا معنی این
حدیث بگو واین مشکل را حل کن گفت جابر بن عبدالله انصاری روایت کرد که رسول ؑ این حدیث در
حق منافقان گفت که بارسول ؑ حدیث کردند ودروغ گفتند و رسول ایشان را بر بعضی اسرار امین کرد
خیانت کردند واورا وعده دادند که بااو جهاد کنند خلاف کردند ابوسفیان از مکه برون آمد جبرئیل
رسول را ؑ خبر داد که ابوسفیان بفلان منزل فرود آمد لشکر بسر او باید فرستاد رسول ؑ باصحابه بگفت و گفت پوشیده
دارید و منافقان نامه نوشتند و اورا اعلام کردند خدای تعالی این آیه فرستاد یاایها الذین آمنوا لاتخونوا الله والرسول و
تخونوا اماناتکم واین آیه نیز بفرستاد در منافقان . ومنهم من عاهد الله لئن آتینا من فضله لنصدقن الی قوله وبما کانوا
یکذبون چون حسن را ببینی از من سلام برسان وبگو که اصل این حدیث این است چون بنزدیك حسن رسیدم
گفتم یااباسعید برادرت عطا تورا سلام میرساند واین حدیث را تمامی بااو بگفتم حسن دست من گرفت ومرا
باصحاب خود نمود و گفت یااهل العراق عاجز آمدی از انکه چنان باشی که این مرد حدیثی شنید ازما
که اورا موافق نیامد صبر نداشت تابرخاست ورحلت کرد تا اصل و معنی این حدیث بدست آورد

عطا است گفت اصل این حدیث درمنافقان است وممکن باشد که شبهه که حسن را افتاد درانکه فاسق منافق است
اصل او ازاین حدیث بوده است ونیز ممکن است این حدیث را تأویل کردن ازوجهی دگر وآن چنان باشد که
گویند ممتنع نبود که رسول ؑ باین حدیث آن خواست که هر که این سه خصلت را کاربندد یااعتقاد کند جواز
وحسن اورا منافق باشد قوله تعالی . الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین فی الصدقات . مفسران گفتند
سبب نزول آیه آن بود که رسول ؑ صحابه راحث کرد برصدقات عبدالرحمن عوف آمد وچهارهزار درم آورد
و گفت یارسول الله من هشت هزار درم داشتم چهارهزار برای عیال باز گرفتم وچهار هزار درم صدقه کردم
رسول ؑ اورا دعا کرد ببرکت گفت. بارك الله لك فیما اعطیت وفیما امسکت . خدایتعالی اورا چندان مال داد
که چون اورا وفات آمد ثمن مال او میان ایشان قسمت کردند صدو شصت هزار درم برآمد هر زنی راهشتاد هزار درم
برسید و هم آن روز عاصم بن عدی بن العجلان بیامد وصدو شصت وسق خرما بیاورد برای صدقه رسول ؑ بخشید
ومردی نام او عقیل الانصاری بیامد وصاعی خرما بیاورد و گفت یارسول الله همهٔ روزکار کردم دوصاع خرما
مرادادند یکی برای عیال باز گرفتم ویکی بصدقه کردم رسول ؑ گفت برو برسر خرما صدقه کن منافقان
طعنه زدند و گفتند عبدالرحمن وعاصم انچه دادند بریاء دادند وخدای مستغنی است ازصاعی خرما که ابوعقیل
آورد ولکن خواست تانام او در متصدقان باشد خدایتعالی آیه فرستاد . الذین یلمزون المطوعین من المؤمنین
فی الصدقات . بیان کردیم که لمزچه باشد واختلاف اقوال دراو وحق تعالی گفت آنانکه عیب کنند وغمز و
چشم شکنند برسبیل سخریت برآنانکه تبرع کنند ازمؤمنان درصدقات واصل مطوعین متطوعین بوده است
تادرطا ادغام کردند لقرب المخرج چنانکه در نظایر او برفت یعنی عبدالرحمن وعاصم . والذین لایجدون الاجهدهم
. وآنان را نیز عیب کنند که ایشان جزطاقت خود نیابند ومال بسیار ندارند یعنی ابوعقیل وبعضی اهل
لغت گفتند جهد وجهد هردو لغت است کالوجد والوجد وشعبی گفت الجهد فی العمل والجهد فی القوت وقتیبی
گفت الجهد الطاقة والجهد المشقة . فیسخرون منهم . فسوس میدارند ازایشان خدایتعالی ازایشان فسوس
دارد یعنی جزای سخریت ایشان بدهد انگه جزا بلفظ مجازی برخواند برای ازدواج قوله تعالی . وجزاء
سیئة سیئة مثلها وقوله فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم وقولهم فی المثل کماتدین تدان وقول الشاعر
. فدناهم کمادانوا . ولهم عذاب الیم . ایشان را عذابی مولم باشد ابوالشلیل روایت کرد که مردی روزی
بیامد ودرقبیلهٔ ما باستاد و گفت حدثنی ابی او عمی پدرم یاعمم حدیث کرد که رسول ؑ گفت هر که امروز صدقه
دهد من فردای قیامت برای او گواهی دهم و گفت پدرم گفت من عمامهٔ داشتم خواستم تاازسر آن پارهٔ بدرم
وبصدقه دهم انگه مرا ازآن شرم آمد وبشریت رها نکردم مرا مردی بیامد که درهمه بقیع ازاو سیاه تر وازاو درازتر و
کریه تر خلق نبود زمام ناقهٔ بدست گرفته که ازآن نکوتر ناقه نبود درهمهٔ بقیع و گفت یارسول الله این ناقه وبچه که در شکم دارد
صدقه است منافقان بایکدیگر گفتند این ابله نگر که اشتری چنین بصدقه میدهد این شتر به است ازاو رسول ؑ
گفت لابل او بهتر است ازتو وهرچه جنس تو باشد تاسه بار این تکرار کرد خدایتعالی این آیه فرستاد انکه
گفت. استغفر لهم . صورت امر است ومراد تخییر ومعنی نهی استغفار کن برای این منافقان یامکن یعنی راست است
استغفار برای ایشان وترکش خواهی استغفار کن وخواهی مکن چه اگر استغفار کنی برای ایشان مثلاً هفتاد بار
که خدایتعالی ایشان را نیامرزد وآیة وارداست مورد نومیدی دادن ازمغفرت ایشان وتخصیص بهفتاد برای آن
کرد که این عدد بنزدیك عرب غایتی مستقصی است و گفته اند برای انکه اوجمع هفت است وهفت عدد اغلب خلق است

چون آسمانها وزمینها و کوهها ودریاها واقالیم واعضا ودر بعضی تفاسیر آمده که تخصیص هفتاد برای آن آمد که رسول ؑ بر حمزه هفتاد تکبیر کرد حقتعالی گفت اگر بعدد تکبیرات حمزه برای منافقان استغفار کنی هم فایده نبود وایشان را نیامرزم ضحاك گفت چون خدایتعالی این آیه فرستاد رسول ؑ گفت بارخدایا اگر استغفار بر هفتاد بیفزایم ایشان را بیامرزی خدایتعالی این آیه فرستاد . سواء علیهم استغفرت لهم ام لم تستغفر لهم ان یغفر الله لهم . وگفتند آیه در عبدالله ابی سلول آمد که گفت . لا تنفقوا علی من عند رسول الله حتی ینفضوا الی قوله ولکن المنافقین لا یعلمون . پس بیامد وگفت استغفر لی یارسول الله حقتعالی گفت اگر خواهی استغفار کن یا مکن که خدایتعالی نیامرزد این منافقان را . ذلك بانهم کفروا بالله ورسوله . برای انکه ایشان بخدای وپیغمبر کافرند وخدایتعالی هدایت نکند بر بهشت فاسقان وکافران را قوله تعالی . فرح المخلفون بمقعدهم خلاف رسول الله . حق تعالی در این آیه ذکر آنان کرد که ایشان در غزاء تبوك از رسول بازپس ایستادند گفت آن مخلفان وبازگذاشتگان شادمانه اند بخلاف ومخالفت رسول واین قول قطرب ومورخ است ونصب او بر مفعول له باشد ابو عبیده گفت بعد رسول الله وانشد . عفت الدیار خلافهم فکانما . بسط الشواطب بینهن حصیراً ، ای بعدهم ودلیل این قول قرائت عمرو بن میمون است درشاذ خلف ونصب او بر ظرف است . وکرهوا . ونخواستند که جهاد کنند بمال وجانشان در سبیل خدایتعالی وگفتند یکدیگر را که در گرمای گرم برون مشوی وغزای تبوك در فصل تابستان بود وگرمای عظیم بود ایشان یکماه تعلل کردند خدایتعالی گفت گرمای آتش دوزخ گرم تر است اگر باین صبر نمیداری بان چگونه صبرداری اگر درخود دانند انکه گفت بگو این منافقان را که اندك خندی که بسیار خواهی گریست درقیامت ولفظ امر غایب است ومراد نهی یعنی مخندی واگر جای تعجب وخنده باشد هم اندکی خندی وقوله فلیبکوا لفظ امر است ومراد خبر است از آینده والمعنی سیکون کثیراً جزاءً ونصب او بر مفعول له است یعنی بسیار خواهی گریستن چون عقاب خدای بینی واز آن سبب بگرئی بسیار وخنده تفتحی باشد که درروی ودهن پیدا شود عند انکه تعجبی بیند یاشنود یا فرحی وگریه تشنجی باشد که درروی پیدا شود عند غمی باجریان آب چشم وازفعل ما نیست بدلالت انکه موقوف براختیار ما نیست عند قصد ودواعی ما حاصل نیامد وعند صوارف وکراهت ما منتفی نشود وچون چنین باشد تکلیف متناول نبود آن را وانما نهی از اسباب خنده باشد از لهو وبطر ومانند آن وقوله جزاءً . دلیل آن میکند که فلیبکوا امری است بمعنی خبر چه اگر نه چنین باشد جزا در آنجا معنی ندهد یعنی بگریند عند معاینهٔ عذاب وبر گناهانی که کسب کرده باشند قتاده روایت کرده از انس مالك که رسول ؑ گفت . لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلاً ولبکیتم کثیراً ، اگر آنچه من میدانم شما دانستی اندك خندیدی وبسیار گریستی قوله تعالی . فان رجعك الله الی طائفة منهم . رجع هم لازم است وهم متعدی مصدر لازم رجوع باشد ومصدر متعدی رجع یقال رجعته فرجع گفت اگر چنانکه خدایتعالی تورا بازدیك گروهی از ایشان برد وطایفه جماعتی باشند که یطوفون فی الامور . انکه عام شد تا نشستگان را نیز طایفه خوانند انکه ایشان از تو دستوری خواهند تا با تو بجهاد برون آیند ایشان را تمکین مکن بگو که شما هرگز با من نروی وبا من نیائی وهرگز با من جهاد نکنی بادشمنی از دو وجه یکی انکه از شما این نیاید که شما منافقی واعتقاد وجوب جهاد نداری ودیگر آنکه چون من از شما این دانم شما را تمکین نکنم از این معنی چون چنین باشد تا شما باشی بامن برون نیائی وجهاد نکنی باهیچ دشمن چرا . انکم رضیتم بالقعود اول مرة . برای انکه شما راضی شدی نخست بار به نشستن پس بنشینی با مخالفان در او خلاف کردند بعضی گفتند مع النساء و

الصیان بازنان وکودکان وبعضی گفتند مع المرضی والزمنی بابیماران وزمنان وبعضی گفتند مع المتخلفین یقال خلف یخلف بمعنی باز پس ایستادن قوله تعالی . ولا تصل علی احد منهم مات ابداً . مفسران گفتند بروایات مختلف که سبب نزول آیه آن بود که عبدالله ابی در بیماری کس فرستاد ورسول را ؑ ببالین خود حاضر کرد رسول ؑ ببالین او شد واورا گفت . اهلکك حب الیهود . دوستی جهودان تورا هلاك کرد گفت یارسول الله من تورا تکلیف حاضر آمدن نکردم من از تو استغفار خواستم برای من استغفار کن ومرا آرزو است که پیراهن خود را کفن من کنی وبر من نماز کنی چون عبدالله ابی بمرد پسرش بنزدیك رسول آمد واورا گفت یارسول الله حاضر آی رسول ؑ اورا گفت نام تو چیست گفت حباب بن عبدالله گفت نه بل عبدالله بن عبدالله الحباب هو الشیطان . حباب دیو است تو عبدالله بن عبداللهی انکه رسول ؑ برفت دو روایت است یکی انکه اورا کفن کرد در پیراهن خود ونماز کرد براو ویك روایت آنست که کفن بکرد در پیراهن خودش ولکن خواست تا براو نماز کند جبرئیل آمد وجامهٔ رسول گرفت واورا بازپس آورد واین ایه براو خواند ، ولا تصل علی احد منهم مات ابداً ولا تقم علی قبره . گفت بر هیچ کس از ایشان نماز مکن که بمیرند وبرسر گور او مه ایست وروایتی آن است که رسول ؑ خواست تا براو نماز کند عمر بن الخطاب گفت یارسول الله یادداری که او فلان روز چه کرد رسول را ؑ گفتار وکردار او یاد میداد ورسول ؑ تبسم می کرد چون بسیار بگفت رسول ؑ گفت یاعمر چند خواهی گفت خدای تعالی مرا مخیر بکرد در استغفار ایشان گفت اگر خواهی استغفار کن برای ایشان . واگر خواهی مکن واگر من دانستمی که اگر استغفار برای ایشان بر هفتاد بیفزودمی خدای تعالی ایشان را بیامرزیدی بیفزودمی انکه نماز کرد براو ودفن کرد اورا عقب آن جبرئیل علیه السلام آمد ورسول را از نماز بر منافقان نهی کرد واین آیه آورد . ولا تصل علی احد منهم مات ابداً ولا تقم علی قبره یعنی بدفن حاضر مشو من قولهم قام فلان علی فلان اذا قام بامره ودر نماز مرده خلاف کردند بعضی گفتند نماز نیست دعاست علی عرف اللغة برای انکه در او طهارت شرط نیست وقرآن نیست علی خلاف بینهم ورکوع وسجود نیست واین مذهب اهل بیت است وبنزدیك اهل بیت قرآن مکروه است واین مذهب ابوحنیفه وابو یوسف ومحمد وثوری ومالك واوزاعی است وشافعی گفت لابد است از قرائة الحمد چه نماز بان منعقد شود گفت اگر نماز بر مرده بروز کند بقرائة الحمد اخفا کند واگر بشب کند بقرائة الحمد جهر کند حملاً علی الصلوة اللیل والنهار ومذهب احمد حنبل هم این است اما تکبیرات در او پنج است بنزدیك ما یك تکبیر بکند واز پس او شهادتین بگوید ودوم تکبیر بکند واز پس او صلوات بر محمد وآل محمد بگوید وسوم تکبیر بکند واز پس او دعا کند مؤمنین ومؤمنات را وچهارم تکبیر بکند از پس او دعا کند مرده را اگر مؤمن باشد ولعنت کند اگر منافق باشد وپنجم تکبیر بکند ونماز باو ختم کند وشافعی گفت تکبیر اول بکند والحمد بخواند ودوم تکبیر بکند از پس او شهادتین وصلوات ودعاء مؤمنان بگوید وتکبیر سیم بکند ودعاء مرده بگوید وتکبیر چهارم بکند وسلام باز دهد وبمذهب ما سلام باز دادن نیست در نماز مرده وجمله فقها خلاف کردند ومیان ایشان خلاف است که سلام در او فریضه است یا سنت اما طهارت در او شرط نیست واگر چه اولی طهارت باشد واگر تیمم نیز بکند روا باشد برای انکه او نماز نیست دعاست چنانکه گفتیم شافعی گفت نماز است بی طهارت درست نباشد وتا آب باشد تیمم درست نباشد در او وابو حنیفه گفت طهارت باید اگر آب یابند واگر نیابند تیمم روا بود قوله تعالی . انهم کفروا بالله ورسوله . خارج است مخرج تعلیل برای ایشان بخدا وپیغمبر کافرند . وماتوا وهم فاسقون . وانکه مرده اند بر فسق مرده اند یعنی کفر ودر آیه دلیل است بر بطلان قول آنان که گفتند ایمان اقرار بزبان وعمل بارکان باشد چه

اگر چنین بودی منافقان را دو ثلث ایمان بودی خدای تعالی نگفتی که . انهم کفروا بالله ورسوله . با آنکه بنزدیک
ایشان ایمان زیادت و نقصان پذیرد قوله تعالی . فلا تعجبك اموالهم ولا اولادهم الآیه . تفسیر مثل این آیه برفت
وجهی ندارد اعادت کردن اما وجه حسن تکرار ابو علی گفت ممتنع نباشد که اگر این دو آیت برای دو گروه از منافقان
آمده باشد در دو وقت و چون آیه وارد است مورد مذمت نفاق و اهلش و وعظ مؤمنان و تحذیر ایشان از آنکه چشم
دارند بمال و فرزندان و غبطت کنند بر آن منافقان را و معلوم است که آنچه چنین باشد از وعظ و تذکیر و تحذیر تکرار
در او نکو باشد . و اذا انزلت سورة ، حق تعالی گفت چون سورتی فرو فرستند که در آن امر باشد بایمان و ثبات
بر ایمان و امر باشد بجهاد کافران آنانکه توانگران و خداوندان طول و استطاعت و مال باشند دستوری خواهند
از تو و گویند ما را رها کن تا با نشستگان باشیم آنان که اهل جهاد باشند از زنان و کودکان و پیران و بیماران .
رضوا بان یکونوا مع الخوالف . گفت راضی شده اند با آنکه با خوالف باشند و خوالف گفتند زنان و پیران و بیماران
و کودکان و خداوندان عاهتند که بان معذور باشند در تخلف از جهاد و خوالف جمع خالفه باشد بر قیاس و جمع خالف
علی غیر قیاس فی حروف شاذه غیر مقیسة نحو هالك و هوالك و فارس و فوارس و غارب لا علی الموج و غوارب .
و طبع الله علی قلوبهم . و مهر نهاد خدا بر دلهاء ایشان و فایدهٔ او دو معنی باشد یکی آنکه مهر علامتی بود بر دلهاء
ایشان که فرشتگان بان بدانند و فرق کنند میان مؤمن و منافق تا برای آن استغفار کنند و برای آن لعنت کنند و نیز
روا بود که فرشتگان را در آن لطفی باشد و اعتباری و آن علامت مانع نبود از ایمان چنانکه مهر بر در خانه مانع نبود از دخول
و لکن علامتی باشد الا تری قوله . بل طبع الله علیها بکفرهم فلا یؤمنون الا قلیلاً . و اگر مانع بودی همه را مانع بودی و وجه
دیگر آنکه معنی آن باشد که ایشان ایمان در دل خود در راه نمیدهند و هیچ اندیشه و نظر در معرفت ایزد عز اسمه و اعتقادات
علم و حزم بر کارهاء خیر و افعال از طاعات که بدل توان کردن نمی کنند بمثابهٔ آنانند که بر دل مهر دارند و این بر
سبیل مذمت و ملامت گفت ایشان را و بر سبیل مبالغه و خبر دادن از آنکه ایشان در باب ایمان نیاوردن چون مختوم
علی قلوبهم اند و نمیدانند . لکن الرسول . و لکن رسول خدا و مؤمنان جهاد میکنند بمال و جان . اولئك لهم الخیرات
ایشان را خیرات باشد یعنی حسنات مبرد گفت النساء الحسان زنان نیکوی هنرمند باشند من قول الشاعر . و لقد
طعنت بمجامع الربلات . ربلات هند خیر الملکات . و این واحد خیرات است بیانه قوله . فیهن خیرات حسان و اولئك
هم المفلحون . و ایشان ظفر یافتگان بنجاح رسیدگان باشند و مراد یافتگان . اعد الله لهم . خدای تعالی برای
ایشان معد کرده است و بجا رده بهشتها که در او جویها امیرود یعنی زیر درختان او و ایشان در آنجا مخلد و مؤبد باشند
چنانکه در خبر است که حق تعالی فرمود چون اهل بهشت قرار گیرند در بهشت و اهل دوزخ در دوزخ منادی را
بفرماید تا ندا کنند یا اهل الجنة خلود فلا موت ابداً و یا اهل النار خلود فلا موت ابداً . ای اهل بهشت جاودانی است
شما را که بان مرگ نباشد هرگز و ای اهل دوزخ جاویدانی است شما را که بان مرگ نباشد هرگز . ذلك الفوز العظیم
آن رستگاری و ظفری بزرگوار است . تمت المجلدة التاسعة و یتلوه فی المجلدة العاشرة قوله

(و جاء المعذرون من الاعراب الایة)

بسم الله الرحمن الرحیم
بنام خداوند بخشاینده مهربان

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ
و آمدند عذر کنندگان از اعراب تا رخصت داده شود مر ایشان را و نشستند آنها که دروغ گفتند با خدا و فرستادهٔ او زود باشد که برسد بآنانکه

كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا
کافر شدند از ایشان عذاب دردناك نیست بر ناتوانان و نه بر بیماران و نه بر آنانکه نیابند چیزی را
يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلَا
که نفقه کنند گناهی چون نیکخواهی نمایند مر خدا و پیغمبر او را نیست بر نیکوکاران هیچ راه گناهی و خدا آمرزندهٔ مهربان است و نه
عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
بر آنها که چون آمدند تو را تا سوار کنی ایشان را گفتی نمییابم چیزی که سوار کنم شما را بر او بازگشتند و چشمهاشان روان میشود از اشك
حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ
بجهة اینکه نمییابند چیزیکه نفقه کنند از این نیست راه عتاب بر آنها نیست که رخصت میخواهند از تو و ایشان توانگرانند خشنود بودند بآنکه
يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ
بوده باشند با زنان و مهر نهاد خدا بر دلهاشان پس ایشان نمیدانند عذر خواهند آورد بسوی شما چون برگردید بسوی ایشان
قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ
بگو عذر میاورید هرگز باور نخواهیم داشت شما را بتحقیق که خبر داده است ما را خدا از خبرهای شما و زود باشد که ببیند خدا کردار شما را و فرستادهٔ او پس
تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * سَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ
بازگردیده شوید بسوی دانای پنهان و آشکار پس خبر دهد شما را بآنچه شما بودید زود باشد که قسم بخورند بخدا برای شما چون بازگردید
إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ *
بسوی ایشان تا اعراض کنید از ایشان پس اعراض کنید از ایشان بدرستیکه ایشان پلیدند و جای ایشان دوزخ است پاداش بآنچه بودند که کسب میکردند
يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ * الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا
قسم میخورند برای شما تا راضی شوید از ایشان پس اگر راضی شدید از ایشان پس بدرستیکه خدا راضی نمیشود از گروندگان اعراب از سخت ترند کفر را
وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَمِنَ الْأَعْرَابِ
و نفاق را و سزاوارترند اینکه ندانند اندازهای آنچه فرستاد خدا بر پیغمبر خود و خدا دانای درستکار است و از اعراب بادیه کسی است
مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَ
فرو میگیرند آنچه نفقه مینماید تاوانی و غرامتی انتظار میبرد بشما دستهای روزگار بر ایشان دستهای روزگار و خدا شنوای داناست
مِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ
اعراب بادیه کسانی اند که گرویدند بخدا و روز آخرت و فرا میگیرند آنچه نفقه میدهند اسباب تقرب نزد خدا و سبب درود پیغمبر
أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ
بدانید که نفقات سبب قرب ایشانست زود باشد که داخل کند ایشان را خدا در رحمت خود بدرستیکه آمرزندهٔ مهربان است و پیشی گیرندگان پیشینیان از
الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ
مهاجران و انصار و آنها که پیروی کردند ایشان را بخوبی خشنود گشت خدا از ایشان و خشنود گشتند از او و آماده کرد از برای ایشان بهشتها
تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ *
که میرود از زیرانها نهرها جاویدانند در آن همیشه این است فیروزی بزرگ

قوله تعالی و جاء المعذرون من الاعراب یعقوب خواند از جمله قراء و در شاذ عبدالله عباس و ابو عبدالرحمن و ضحاك
و قتیبه و مجاهد خواندند معذرون با سکان عین من الاعذار یقال اعذر اذا اتی بعذر و اعذر صار ذا عذر یعنی آمدند

عذر خواهندگان از جمله اعراب و باقی قراء بتشدید ذال و آن را دو وجه بود یکی معتذرون بوده باشد در اصل انگه ادغام
کردند تا در ذال چنانکه تذکرون و الاصل تتذکرون و وجه دوم آنست من عذر باشد اذا عیب و مرض یعنی تقصیر کنندگان
من تبیین راست . لیؤذوذلهم . تا دستوری دهند ایشان را ازجاج گفت روا باشد که معذران متعذران باشند نمایند
که ما را عذری هست و ایشان را عذری نباشد و معذر که بر تقصیر حمل کنند هم معتذر باشد و لکن عذر خواهنده مقصر
باشد حسن گفت اعتذروا بالکذب عذر بر دروغ میخواهند و از انجاست قول علی عم که گفت . المعاذیر اکثرها اکاذیب .
عذرها بیشتر دروغ باشد و رسول علیه السلام گفت ایاك و ما یعتذر منه دور باش از انچه از آن عذر باید خواستن ضحاك گفت
اینان رهط عامر بن الطفیل بودند روز غزاة تبوك بیامدند و گفتند یا رسول الله اگر با تو بیائیم اعراب طی قبیله مار
و زنان ما را تعرض رسانند ما را دستوری ده تا مقام کنیم رسول عم گفت خدای مرا خبر داد از اسرار و اخبار شما .
قد نبأنا الله من اخبارکم وقعد الذین کذبوا الله و رسوله . و بنشستند از جهاد انانکه با خدای و پیغمبر دروغ گفتند
یعنی منافقان در اظهار ایمان و ابطان کفر محمد بن اسحق گفت آیه در بنی عفان بن حفاف بن ایمان آمد که ایشان
خویشتن را بر رسول عرض می کردند و غرض ایشان آن بود تا رسول عم ایشان را دستوری در تخلف دهد تا باز پس
ایستند و می گفتند ما بجهاد می آئیم و در دل نداشتند و عاقبت وفا کردند و بنشستند و بجهاد نرفتند انگه گفت . سیصیب
الذین کفروا منهم عذاب الیم . بکافران رسد از جمله ایشان عذابی مولم دردناك و برای آن منهم گفت که آنانکه تخلف
کردند از جهاد همه کافر نبودند بعضی کافران بودند عذر بدروغ برانگیختند و بعضی مؤمنان بودند معذور بودند
که ساز نداشتند و برگ نبود ایشان را لاجرم حق تعالی برای ایشان عذر خواست گفت ، لیس علی الضعفاء و لا
علی المرضی . نیست بر ضعیفان که قوت ندارند و نه بیماران که قوت و صحت ندارند . و لا علی الذین لا یجدون ما ینفقون
حرج . و نه بر آنانکه نیابند انچه نفقه کنند بی برگ و بی ساز باشند حرجی و ضیقی و تنگی و بزه برای انکه از جمله
معذورانند . اذا نصحوا لله و رسوله . چون نصیحت کنند ایشان خدای و رسول را و معنی نصح در آیه اخلاص
عمل است از غش یقال نصح فی عمله نصحاً و منه التوبة النصوح فلان ناصح الجیب اذا کان خالص النیة و الاعتقاد .
ما علی المحسنین من سبیل ، بر نیکوکاران راهی نیست یعنی کس را با ایشان کاری نیست و ملامت و مذمت را بر ایشان
راهی نیست . و لا علی الذین . و نه نیز بر آنان حرجی است که بتو آیند تا تو ایشان را برداری یعنی بر نشانی تو گوئی
من چیزی ندارم که شما را بر نشانم برگردند گریان و چشمهاء ایشان آب همی ریزد از اندوه بر انکه چیزی ندارند
که خرج کنند با تو بجهاد آیند و حمل در آیت عبارت است از بر نشاندن بر چهارپای یقال حمل دابتی و قوله و اعینهم واو
حال راست و من تبیین راست حزناً نصب علی التمیز است و ان مع الفعل در محل نصب است بقوله حزناً علی حذف الجار
ای حزناً علی ان لا یجدوا چون حرف جر بیفکندند فعل باو رسید و عمل کرد در او و محل او نصب آمد علی انه مفعول به و حزن
المی باشد در دل بفوت کاری مأخوذ من حزن الارض و هی الارض الغلیظه مجاهد گفت در جماعتی از مزینه آمد
محمد بن کعب القرظی و محمد بن اسحق گفتند در هفت کس آمد از قبایل مختلف واقدی گفت هفت مرد انصاری
بودند چون بگریستند مردمان رغبت ایشان در جهاد بدانستند عثمان دو مرد را بر نشاند و عباس دو مرد را
و یامین بن کعب بن النضر سه کس را واقدی گفت سی هزار مرد با رسول عم بتبوك حاضر آمدند . انما السبیل .
انگه حق تعالی چون عذر معذوران بخواست و گفت . ما علی المحسنین من سبیل . باز نمود که آنانکه بر ایشان سبیل است
بدست و زبان ایشان کیستند گفت راه بر آنان است یعنی ملامت بر آنان راه یافته است که از او دستوری
می خواهند و ایشان توانگرند و او حال راست ایشان راضی اند بر آنکه با خوالف از زنان و کودکان و باز ماندگان

و بیماران بنشینند و توفیق از ایشان باز گرفته است و مهر بر دلهای ایشان نهاده بر آن تفسیر که دادیم ایشان چیزی نمیدانند
انگه حق تعالی از غیب خبر داد گفت این معذوران متخلفان باز پس ماندگان متوانیان از جهاد چون شما باز آئی
بیایند و از شما عذر خواهند و تعلل کنند و چاره جویند در ارضای شما نگر عذر ایشان نپذیری بگو ایشان را که عذر
مخواهی که خدای تعالی چیزهای شما با ما داد و اعتذار اظهار چیزی باشد که اقتضاء عذر کند و فرق میانه توبه و اعتذار
آن است که توبه رجوع باشد از سیئاتی که واقع شود و اعتذار اظهار آن باشد که اقتضاء آن کند که آن سیئه واقع نبود
برای آنکه توبه با خدای درست بود و اعتذار درست نبود و قبول عذر بعضی علما گفتند واجب باشد چون صاحبش
بر حق بود و قال الشاعر فان یك ذنبی کل ذنب فانه . محا الذنب کل المحو من جاء تائباً . و قال الاخر اذا اعتذر الجانی محا العذر
ذنبه . و کل امرء لا یقبل العذر مذنب . و این مذهب اصحاب وعیداست که گفتند قبول توبه بر خدای واجب است حملا علی
وجوب قبول العذر جواب گوئیم که تسلیم کند که قبول عذر واجب است و چه طریق است بوجوب آن و در عقل و شرع
دلیل نیست و چگونه واجب بود و المعاذیر اکثرها اکاذیب پس مذهب درست آن است که خدای تعالی یکی از ما بقبول توبه
و عذر متفضل است . و سیری الله عملکم و رسوله . رؤیت بمعنی علم است اینجا خدای تعالی گفت خدای میداند عمل شما را
و پیغمبرش میداند و مورد این کلام وعیداست ثم تردون انگه شما را با خدای برند یعنی با جائی که حکم جز خدای را نباشد
خدای نهان چنان داند که آشکارا انگه خبر دهد شما را با انچه کرده باشی از نیك و بد و این جمله کنایت است از وعید انگه
گفت این جماعت متخلفان خواهند آمد تا سوگند خورند برای شما تا شما از سر تقصیر ایشان بگذری و ایشان را ملامت
نکنی و رها کنی ایشان را از توبیخ و سرزنش و این هم از جمله معجزات رسول است برای آنکه خبری است از غیب و مخبر بر
وفق خبر آمد انگه حق تعالی امر کرد رسول را و صحابه را که از ایشان بگردی و اعراض کنی و رها کنی ایشان را از
ملامت اعراض استخفاف و اهانت نه اعراض صفح و عفو چنانکه یکی از ما گوید دعه الی لعنة الله و حر سقره . انهم
رجس ، که ایشان پلیدند عیناً و حکماً چنانکه در حق مشرکان بیان کردیم . و مأویهم جهنم و جای ایشان
دوزخ است و بازگشت ایشان انجاست جزا با آنچه کرده باشند و پاداشت بانچه اندوخته باشند از عمل و در آیه دلیل است
بر انکه حکم منافق حکم کافر است و نیز دلیل است بطلان قول مجبره که گفته اند جزاء بر عمل نیست قوله تعالی ،
یحلفون لکم لترضوا عنهم . انکه حق تعالی بیان کرد که غرض ایشان در این سوگند خوردن چیست گفت ایشان یعنی
منافقان باز ایستاده از جهاد سوگند خورند برای شما تا از ایشان بان سوگند راضی شوی و گمان بری که ایشان
در آن سوگند راست گویند اگر شما راضی شوی که احوال نهان و دخلهٔ نیت ایشان ندانی خدای از ایشان راضی نشود
که ایشان فاسقند و خارج از فرمان خدای و مراد از فاسق کافر است اینجا انگه گفت . الاعراب اشد کفراً و نفاقاً . این
اعراب و آن جمع عرب است و عرب جنس باشد و واحد او عربی بود بیاء نسب است این یا دلیل وحدت باشد
کرومی و روم و زنجی و زنج و یهودی و یهود و مجوسی و مجوس انگه اعراب جمع جمع بود انگه گفت این اعراب اجلاف
حفات که ایشان را تربیت در بادیه و بیابان بوده است ایشان سخترند بکفر و نفاق و نصب بر تمیز است برای انکه ایشان را
اختلاطی نبوده باشد با مردمان حضر که در میان ایشان علما و فقها و اهل خبرت و بصیرت باشند و گفتند مراد جماعتی
اعرابند که پیرامن مدینه بودند از اسد و غطفان که ایشان در کفر و نفاق سختر بودند تقول رجل عربی اذا کان
منسوباً الی العرب و ان سکن البلاد و اعرابی اذا کان من سکان البادیة ، ، و اجدر . و ایشان سزاوارتر باشند بان که
حدود قرآن و احکام سنت و شرایط شرع ندانند از انکه ایشان را نشو و تربیت در بیابان بوده باشد روایت کرده اند
که زید بن صوحان را در کارزار نهاوند دست چپ بیفکندند دیگر روز نشسته بود با جماعتی و اخبار روایت میکرد و اعرابی

بیامدو آنجابنشست و گوش باحدیث او کرد انگه گفت ، ان حدیثك لیعجبنی وان یدك لتریبنی . حدیث تومرا
بعجب میاورد یعنی نیکو می آید مرا ولکن دست تومرا بشك می افکند گفت چرا گفت برای آنکه گمان میبرم که نباید که
برای دزدی بریده باشند گفت یا اعرابی این دست چپ است گفت پس چه باشد گفت دزدرا دست راست برند گفت
ندانم تاکدام برند راست یا چپ زید گفت . صدق الله حیث یقول الاعراب اشد کفراً و نفاقاً واجدر ان لا یعلموا احدود
ماانزل الله علی رسوله والله علیم حکیم ، خدای عالم است باحوال ایشان حکیم است دراجرای احکام برایشان انگه
حق تعالی گفت اعراب به دو قسمند بعضی از ایشان آنانند که . یتخذ ماینفق مغرماً ، که انچه نفقه کنند در سبیل
خدای غرامت و تاوان شمارند ومن در اول آیه تبعیض راست ومغرم مصدر است بمعنی الغرامه وغرم وغرامه لزوم
نایبه باشد در مال بی جنایتی ومنه قوله ان عذابها کان غراماً . ای لازماً والغرام الحب اللازم قال . وان غرامی
فوق کل غرام . والغریم کل واحد من المتداینین والجمع غرماء و غرمته کذا ای الزمته فی ماله . ویتربص
بکم الدوائر ، وتربص انتظار عاقبت چیزی باشد و گوش آن میدارند تا دایره از دوایر بد
برشما گردد و دوایر عواقب مذمومه باشد فراو زجاج گفتند انتظار مرگ یا قتل ایشان میکردند انگه گفت انچه برایشان
می اندازند بر خود می برند وانچه بایشان میخواهند بخود بینند . علیهم دائرة السوء . دائرهٔ بد برایشان باشد ابن کثیر
وابو عمرو خواندند . علیهم دائرة السوء ، بضم سین وباقی قرا بفتح وچون بفتح خوانی بمعنی مصدر باشد نحو قوله
وظننتم ظن السوء و چون بضم خوانی اسم باشد و دایره خود بد باشد چه معنی اضافت کردن با سوء گفتند چنان است که گویند
رأیته بعین رأسی وهو کشمس النهار . والله سمیع لاقوالهم علیم باحوالهم . انگه پس از این ذکر قسمت دگر کرد از جملهٔ
اعراب گفت که از جملهٔ ایشان کس هست ومن در هر دو آیه نکرهٔ موصوفه باشد کقول الشاعر . رب من انضجت
غیظاً صدره . ایمان دارد بخدای و بروز بازپسین یعنی روز قیامت که از پس او دگر شب نباشد وانچه نفقه می کند
در سبیل خدا آن را قربات وجای تقرب می شناسند زجاج گفت در قربات سه وجه رواست ضم را و سکون او و فتح او
ولکن قرا جز بضم نخوانده اند و معنی قربت اداء فعل باشد علی الوجه الذی امر به طلباً لرضاء الله و ثوابه و فعل براین
وجه بنده را برحمت نزدیك گرداند . وصلوات الرسول ای دعوة الرسول ، یعنی دعاء الرسول ایشان را نیز قربات گرفته و دعاء
رسول تقرب می شناسند قتاده گفت صلوات دعا بخیر و برکت باشد چنانکه اعشی گفت یقول بنتی وقد قربت مرتحلاً ، یارب
جنب الی الاوصاب والوجعا ، علیك مثل الذی صلیت فاغتمضی ، یوماً فان الجنب المرء مضطجعا . وعبدالله
عباس وحسن گفتند استغفار رسول ایشان را قربتی می شناسند انگه گفت الا انها قربة لهم . یعنی صلوات رسول
ودعوات واستغفار او ایشان را قربتی و ثوابی است انگه گفت برسبیل وعده و بشارت ، سیدخلهم الله فی رحمته
. خدای ایشان را در رحمت خود برد که خدای تعالی آمرزنده گناه است و بخشایندهٔ گناهکار ضحاك گفت این آیه
در عبد ذو البجادین آمد وقوم او کلبی گفت در بنی اسلم و غفار و جهینه آمد قوله والسابقون الاولون . رفع سابقون
بابتداست و خبر او رضی الله عنهم . گفت از پیش روندگان پیشینگان انکه از جملهٔ اولینان سبق بردند با یمان از جملهٔ
مهاجر آنان که خانه و مال و ملك رها کردند و از مکه با رسول بمدینه هجرت کردند و نیز انصار که در مدینه یاران رسول
بودند و او را یاری کردند و این گروه بودند که پیش از هجرت بدو سال ایمان آورده بودند و یعقوب خواند والانصار
برفع عطفاً علی قوله والسابقون الاولون . و روایت کردند که بعضی صحابه روزی میخواندند . والانصار الذین اتبعوهم
باحسان . برفع را و حذف واو از والذین ابی رد کرد و خطا باز داد با قول ابی آمد والذین اتبعوهم . و آنانکه متابعت کردند
و بر ره ایشان رفتند در ایمان و هجرت و نصرت و بر قرائت انکس که برفع خواند انصار از جمله سابقان اولان نباشند و بقرائهٔ

انکس که بجر خواند انصار در این جمله باشند و ثعلبی امام اصحاب حدیث در تفسیر خود آورد که ان صحابی که والانصار خواند
عمر خطاب بود ابی کعب گفت والانصار بجر باید خواندن والذین اتبعوهم واو او حذف نباید کردن عمر قول او نمی
شنید و قبول نمیکرد تا سه بار عمر بخواند والانصار الذین اتبعوهم و ابی بگفت والانصار والذین اتبعوهم بالجر و او بار
چهارم عمر را گفت چرا از من نشنوی والله لقد قرئت علی رسول الله صلی الله علیه و آله . والانصار والذین اتبعوهم . وانت تبیع
القرظ ببقیع الغرقد . انگه گفت که من بر پیغمبر این میخواندم تو ببقیع الغرقد قرظ میفروختی عمر گفت صدقت راست
گفتی حفظتم و نسینا و تفرغتم و شغلنا و شهدتم و غبنا شما یاد داشتی و ما فراموش کردیم و شما فارغ بودی و ما مشغول بودیم
و شما حاضر بودی و ما غائب بودیم انگه گفت یا ابی انصار را خدای در جملهٔ سابقان گرفت گفت آری و با خطاب و
پسر ش مشورت نکرد عمر گفت من پنداشتم که ما را در این آیه رفعتی دادند که کسی با ما در آن مشارك نیست گفت
خلاف آن است که تو پنداشتی و مصداق این در اول سورهٔ جمعه است فی قوله تعالی . وآخرین منهم لما یلحقوا
بهم وهو العزیز الحکیم . و در وسط سورة الحشر فی قوله تعالی والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان و در آخر سورة الانفال فی قوله تعالی . والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا معکم فاولئك منکم .
واهل علم در سابقان اول خلاف کردند ابو موسی الاشعری و سعید بن المسیب و قتاده و ابن سیرین گفتند آنان بودند که بدو
قبله با رسول ع نماز کردند عطاء بن ابی رباح گفت آنانند که ببدر حاضر آمدند شعبی گفت آنانند که بیعت رضوان حاضر
بودند و خلاف کردند در انکه اول کس که بر رسول ع ایمان آورد که بود از پس خدیجه چه در خدیجه خلاف نکردند
که او اول بود عبدالله عباس و زید ارقم و جابر بن عبدالله انصاری و محمد بن المنکدر و ربیعه و ابو حاتم المدنی و جمله اهل
بیت گفتند امیر المؤمنین علی ع بود اول کس که بر رسول ع ایمان آورد و نماز کرد کلبی گفت امیر المؤمنین ایمان آورد
و او را نه سال بود مجاهد و محمد بن اسحق گفتند ده ساله بود و محمد بن اسحق گفت عن عبدالله بن ابی نجیح عن مجاهد که او
گفت که از چیزهائیکه خدای تعالی بعلی بن ابیطالب ع خواست آن بود که سالی قریش را قحطی برسید و ابو طالب عیال
بسیار داشت رسول ع عمش عباس را گفت یا عم قحطی عظیم است و ابو طالب از سبب عیال رنجور میباشد بیائی تا برویم
و از او تخفیفی کنیم گفت صواب باشد برفتند و بنزدیك ابو طالب شدند رسول ع او را گفت یا عم ما آمده ایم تا از عیال تو
بعضی را از تو ببریم ابو طالب گفت عقیل را بمن رها کنی و دیگران را شما دانی با نچه مصلحت دانی کنی رسول ع گفت
من علی را بر گرفتم و عباس جعفر را برگرفت و علی با رسول بود تا انکه که رسول را خدای نبوت داد و علی اول کسی
بود که با او ایمان آورد و با او نماز کرد و جعفر با عباس می بود تا انکه که اسلام آورد و از عباس مستغنی شد اسمعیل بن
ایاس بن عفیف روایت کرد از پدرش از جدش عفیف که من مردی بازارگان بودم بمکه آمدم و بنزدیك عباس
عبدالمطلب فرود آمدم و عباس دوست من بود بمن آمدی و عطر خریدی و در موسم باز فروختی گفت یکروز با عباس
نشسته بودم در مکه در وقت زوال آفتاب نگاه کردم جوانی نیکوروی را دیدم که بیامد و در قرص آفتاب نگاه کرد
روی بکعبه کرد و گفت الله اکبر کودکی بیامد و بر راست او بایستاد و تکبیر کرد و زنی بیامد و در قفای هر دو بایستاد و تکبیر
کرد ساعتی بود آن جوان برکوع رفت ایشان نیز برکوع شدند چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند انگاه جوان
بسجده شد ایشان نیز بسجده شدند چون سر برداشت ایشان نیز سر برداشتند من عباس را گفتم امر عظیم کاری است عظیم
این چیست که اینان میکنند گفت نمیدانی این جوان پسر برادر من است محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب و آن کودك نیز پسر برادر
من است علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب و آن زن خدیجه است بنت خویلد زن محمد است و محمد دعوی میکند که
خدای مرا باین دین بفرستاده است ، والله ما اعلم علی ظهر الارض احداً علی هذا الدین غیر هؤلاء الثلاثة ، بخدای

که من بر پشت زمین کس را نمیشناسم بر این دین جز این سه کس را عفیف گفت در دل من افتاد که کاشکی من چهارم
ایشان بودمی این حدیث ازاو روایت کردند بعدازانکه اسلام آورده بود و در خبراست که ابوطالب علی ع را گفت
این دین چیست که تو بر اوئی گفت ایمان بخدا و رسول است و نماز برای خدای گفت اما محمد تورا جز باخیر دعوت نکند
با او ملازمت کن و اورا مطاوعت نمای و انس مالك روایت کند که رسول ع گفت که . صلت الملئکة علیّ وعلی علی
سبع سنین لأنه لم یرفع الی السماء شهادة ان لا اله الا الله الا منی ومن علی ، فرشتگان صلواة فرستادند هفت سال
بر من و بر علی برای انکه در این هفت سال گفت لا اله الا الله وگواهی وحدانیت وتصدیق نبوة بر آسمان نبردند
الا از من و از علی عبادبن عبدالله روایت کرد که از امیرالمؤمنین علی ع شنیدم که میگفت بر منبر . انا عبدالله واخو
رسوله لا یقوله بعدی الا کذاب ولقد صلیت قبل الناس بسبع سنین گفت من بندهٔ خدااام و برادر رسول او پس از من کس
نگوید الا دروغ زنی و من نماز کردم بارسول ع هفت سال پیش از همهٔ مردمان معاذة العدویه گفت از امیرالمؤمنین علی ع
شنیدم بر منبر بصره میگفت . انا الصدیق الاکبر آمنت قبل ان آمن ابوبکر واسلمت قبل ان یسلم ، گفت من
صدیق اکبرم ایمان آوردم پیش ازانکه ابوبکر ایمان آورد واسلام آوردم پیش ازانکه او اسلام آورد ابوالنحیله
روایت کرد گفت من وعمار بحج رفتیم بربذه فرود آمدیم بنزدیك ابوذر بر او سه روز مقام کردیم چون بخواستیم
آمدن من گفتم یا اباذر اختلافی بدید آمد درمیان مردم چه باید کردن مارا گفت . الزم کتاب الله وعلی بن ابیطالب
فاشهد علی رسول الله صلی الله علیه وآله وانه قال علیّ اول من آمن بی واول من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق
الاکبر والفاروق بین الحق والباطل وانه یعسوب المؤمنین والمال یعسوب الظلمة ، گفت علی اول کسی است که بمن ایمان
آورد واول کس که دست در دست من نهد روز قیامت واو صدیق اکبراست وفرق کننده میان حق وباطل واو
پیشوای مؤمنان است ومال پیشوای ظالمان واخبار در این باب بسیاراست وازاو روایت کرده‌اند این بیتها شعر
، انا اخو المصطفی لاشك فی نسبی . معه ربیت وسبطاه هما ولدی . جدی وجد رسول الله منفرد . وفاطم زوجتی
لاقول ذی فند . صدقته وجمیع الناس فی بهم . من الضلالة والاشراك والنکد . فالحمدلله ربی لاشریك له .
البرّ بالعبد والباقی بلاامد . وخزیمة بن ثابت ذوالشهادتین گوید . ماکنت احسب هذا الامر منصرفاً . عن
هاشم ثم منها عن ابی حسن . الیس اول من صلی بقبلتهم . واعرف الناس بالآثار والسنن . وآخر الناس عهداً
بالنبی ومن جبریل عون له فی الغسل والکفن . من فیه مافیهم لاتمرون به . ولیس فی القوم مافیه من الحسن .
ماذا الذی ردکم عنه فنعلمه . هاان بیعتکم من اغبن الغبن . ومخالفان ما گرچه روایت کرده‌اند که ازجملهٔ سابقان
ابوبکر بود وزیدبن حارثه تسلیم نکنند که علی ع بر ایشان سابق بود در ایمان جز انکه گفتند علی کودك بود وابوبکر
پیر وایمان علی را آن موقع نبود که ایمان ابوبکر را گوئیم لاجرم ایمان علی ع لاعن کفر باشد وایمان جز او ایمان عن
کفر باشد واگر مراد بموقع ونفی موقع قبول است محال باشد این دعوی کردن برای انکه تا رسول دعوت نکرد
علی غیب ندانست که ایمان آوردن باو واجبست واگر رسول ع علی را از صغر سن بانجاندانست که اورا دعوت
باید کردن وانکه دعوت کرد این را تاوان وطعن بر رسولست ع واگر مراد بموقع کثرت ثوابست وقلت او اتفاقست
که هیچ پیغمبر وهیچ فرشته را باین طریق نیست واگر تعلل بصغر سن است اعتبار در این معنی بسن نیست بل کمال
عقلست اگر منکر ومستبدع نیست که عیسی ع یکساعت در گهوارهٔ پیغمبر باشد ومیگوید . انی عبدالله اتانی الکتاب
وجعلنی نبیاً وجعلنی مبارکاً اینما کنت واوصانی بالصلوة والزکوة مادمت حیاً . ویحیی را میگوید . واتیناه الحکم
صبیاً . ای النبوة علی را نمی شاید تا نه سال یا ده سال وبروایتی دوازده سال مؤمن باشد وایمان او بموقع باشد وگر

این دعوی کردن خروج است از اسلام برای انکه اتفاق است که علی جز یکبار ایمان نیاورد که معروفست ازاو ودیگر
روایت نکردند که او وقتی تجدید اسلام وایمان کرد اگر آن را او قتی نبود وبدیگر وقت آنرا تدارك نبود او خود مؤمن
نبوده باشد چه در حیوة رسول چه بعداز عثمان که امامت کرد وانکه این روادارد در حق او مقطوع علی کفره باشد
وگرنه روایت کردند مخالفان ومؤالفان عن طریق مختلفه از رسول ع که او گفت . لووزن ایمان علی بایمان امتی
لرجح ایمان علیّ علی ایمان امتی الی یوم القیمة . اگر ایمان علی با ایمان جمله امت من بسنجند ایمان علی بر جملهٔ ایمان
امت من بچربد تا بروز قیامت واخبار دراینمعنی بسیاراست اما ماسواه آنانکه جز او اند اخبار در ایشان مختلفست و
ذکر آن در تواریخ هست فاما سابقان انصار علی ماجاء فی الاخبار اهل بیعت عقبه بودند بیعت اول وآن هفت کس
بودند و بر بیعت دوم هم بر عقبه هفتاد کس بودند وآن انکه بود که ابوزراره ومصعب بن عمیر بن هشام بن عبدار
بنزدیك ایشان رفت وایشانرا قرآن بیاموخت واو اول کسی بود که در مدینه نماز جماعت کرد وازآن پس سعیدبن
معاذ وعمرو بن الجموع وبنوعبدالاشهل ایمان آوردند وجماعتی بسیار اززنان وجوانان ومصعب بن عمیر صاحب رایت
رسول ع بود روز بدر واحد وچون مردم هزیمت بشدند روز احد او بارسول ع مقام کرد تا شهید شد رسول ع در
حق او گفت ازاو شریف تر مردی ندیدم اورا بمکه دیدم دو برد قیمتی پوشیده ونعلینی در پای کرده شراکش از زر
ودو غلام بر راست ودو بر چپ هر یکی قمعی از حیس در دست گرفته ومردمانرا میدادند رسول ع را چون کسی
چیزی از طرایف پیش آوردندی بهدیه آن از برای مصعب بن عمیر نگاه داشتی وخدای در حق او فرستاد . واما
من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی . اورا برادری بود ابوعزیز بن عمیر گفتندی روز
بدر اورا باسیری بگرفتند برای حرمت مصعب دست ازاو بداشتند وگفتند برو که راهت گشاده است گفت که کجا روم
اگر شما مرا رها کنی دگر قوم مرا بگیرند این قوم اورا بگرفتند وباخانه بردند وبند بنهادند وطعام آوردند ازنان و
خرما دست بنان نکرد وخرما نخورد برای انکه اهل مکه را نان بیش باشد ازخرما واهل مدینه را خرما غالب بود
برنان این جماعت مصعب را گفتند برادرت را اگرفته‌ایم باسیری وبند ندارد برای حرمت تو گفت لا والله کرامة له
بندی گران راو نهی تا اسلام آورد یا فدیه کند که آن حلی که مادر او دارد در همه مکه کس ندارد اورا بند نهادند
چون خودرا فدیه کرد وبرفت روز احد برادر را دید مصعب را گفت والله که من کشتم این را وقوام او میداشت تا
فرصت یافت واورا بکشت وخدای تعالی در حق او فرستاد ، واما من طغی وآثر الحیوة الدنیا فان الجحیم هی المأوی .
اینست عجب برادری در ایمان باین منزلت وبرادری در کفر باین پایه که برادر را بکشد یکی مؤمن یکی کافر یکی قاتل یکی
مقتول یکی سعید یکی شقی شعر . سری گردنی دیده باشی مشاکل . سعید وشقی دیده باشی برادر . نسب یکی وفعل
مختلف اصل یکی وفرع متباین قال الشاعر . علیّ کاسمه ابداً علیّ . وعیسی ساقط وسخ دنیّ . هما ثمران من شجر ولکن
. علیّ مدرك واخوه نیّ . نه ایمان آن این را سود دارد ونه کفر این آنرا زیان دارد . لانفع للرجس من قرب الزکی
ولا . علی الزکی لقرب الرجس من ضرر . والذین اتبعوهم باحسان . گفتند آنان بودند که از پس سابقان ایمان آوردند
ودر عرف آن را که در عهد رسول در خدمت وصحبت او بودند ایشانرا صحابه گفتند وآنانرا که
پس از عهد رسول بودند تابعین وآنانرا که از پس ایشان بودند اتباع تابعین گویند انگه حق تعالی جمع کرد
از میان همه در رضاء خود گفت . رضی الله عنهم ورضوا عنه خدای تعالی راضی است ازایشان وایشان از
خدای راضی اند ، واعد لهم جنات تجری من تحتها الانهار . بیجار دهاست برای ایشان بهشتها که درزیر
درختان آن جویها میرود واهل حجاز من تحتها خواندند ودر مصاحف ایشان من نوشته است ومن ابتداء

غایت را باشد وتحتها ظرف باشد خالدین فیهادرا انجاهمیشه باشندو نصبش بر حال است . ذلك الفوز العظیم
، این رستکاری و ظفری بزرگ است . قوله تعالی

وممن حولکم من الاعراب منافقون ومن اهل المدینه مردوا علی النفاق لا تعلمهم نحن
وازایشان که گرد شمایند از اعراب نفاق پیشه کان وازاهل مدینه جمعی اند که خوکرده اند بر نفاق نمیدانی تو ایشانرا ما

نعلمهم سنعذبهم مرتین ثم یردون الی عذاب عظیم * وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا
میدانیم ایشانرا زود عذاب کنیم ایشانرا دومرتبه پس برگردیده شوند بسوی عذاب بزرگ ودیگران اقرار کردند بگناهان خود آمیختند

عملا صالحا وآخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم * خذ من اموالهم صدقة
کردار نیك ودیگر کردار بدرا شاید خدا انکه بپذیرد برایشان بدرستیکه خدا آمرزندهٔ مهربان است بگیر ازمالهایشان زکوة

تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتك سکن لهم والله سمیع علیم * الم یعلموا ان الله
تا پاك کنند ایشانرا وزیادکنند ایشانرابان ودعاکن برایشان بدرستیکه دعای توآسایش ایشان است وخدا شنوندهٔ داناست آیانمیدانیدکه باخدا

هو یقبل التوبة عن عباده ویاخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحیم * وقل اعملوا
اوست که قبول میکند توبه را از بندکان خود وقبول میکند صدقه‌های ایشانراواینکه خدا اوست پذیرندهٔ توبه ومهربان وبگوکردارنیکوباشید

فسیری الله عملکم ورسوله والمؤمنون وستردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما
پس زود نماید خدا کردار شمارا وفرستادهٔ او وگروندکان وزود باشد که ردکرده شوید بسوی دانندهٔ پنهان وآشکار پس خبردهدشمارا بانچه

کنتم تعملون * وآخرون مرجون لامر الله اما یعذبهم واما یتوب علیهم والله علیم حکیم *
بودید که میکردند ودیگران تاخیرشدگانند برای امر خدایاعذاب کنندایشانرا ویاتوبه دهدبرایشان وخدادانای درست کاراست

والذین اتخذوا مسجدا ضرارا وکفرا وتفریقا بین المؤمنین وارصادا لمن حارب الله و
وانها که فرا گرفتندو بنا نهادند مسجدرابرای ضرر رسانیدن کفررا وتفرقه‌را میان مؤمنان وبرای انتظار مرکسیرا که حرب کرد باخداو

رسوله من قبل ولیحلفن ان اردنا الا الحسنی والله یشهد انهم لکاذبون * لا تقم فیه ابدا
فرستادهٔ او ازپیش وهرآینه سوگند میخورندکه نخواستیم مااز ساختن این مسجدمگر خوبیراو خدا گواه است بدرستیکه ایشان هرآینه دروغگویانند نایست

لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم احق ان تقوم فیه فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله
درآن همیشه هرآینه مسجدیکه بنا شدبر پرهیزکاری ازاول روز سزاوارتراست که بایستی درآن درآن مردانندکه دوست میدارند که پاکیزه شوندو خدا

یحب المطهرین * افمن اسس بنیانه علی تقوی من الله ورضوان خیر ام من اسس بنیانه
دوست میدارد پاکیزه کاران راآیاپس هرکه برپا کند بنای دین خودرا برپرهیزکاری ازخداوطلب خوشنودی بهتراست یاانکه بناواساس نهد بنای دین خودرا

علی شفا جرف هار فانهار به فی نار جهنم والله لا یهدی القوم الظالمین * لا یزال بنیانهم الذی
برکنار رودی که ریزش ویران باشدپس آن زمین وبانی آن درآتش دوزخ است وخداراه نماید گروه ستمکارانرا همیشه هست بنای ایشان آن

بنوا ریبة فی قلوبهم الا ان تقطع قلوبهم والله علیم حکیم * ان الله اشتری من المؤمنین
بنائیکه بنانهادند بشك ونفاق دردلهایشان مگر آنکه پاره پاره گردد دلهایشان وخدادانای درست کرداراست بدرستیکه خدا بخرید ازمؤمنان

انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی
نفسهای ایشان راومالهای ایشانرا باینکه مرایشانراست بهشت جنگ میکنند درراه دین خداپس کشتند دشمنان راوکشته میشوندوعده دادخدا براو وعده حق در

التوریة والانجیل والقرآن ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به
توریة وانجیل وقرآن وکیست وفاکننده تر بعهدخود ازخدا پس شادباشید بخریدو فروخت خود انکه مبایعت کردیدبان

وذلك هو الفوز العظیم * التائبون العابدون الحامدون السائحون الراکعون الساجدون
واین آن رستکاری بزرک است ان توبه کنندکان پرستندکان ستایندکان حمد سیرکنندکان رکوع کنندکان سجده کنندکان

الآمرون بالمعروف والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین * ما کان
امرکنندکان به نیکوئی ونهی کنندکان اززشتی ونگاه دارندکان مراحکام خدارا ومژده بده گروندکان را نمیرسد

للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم
مرپیغمبررا وآنانیکه گرویدند آنکه آمرزش طلبند از برای مشرکان واگرچه بوده باشند خداوندان خویشی وقرابت ازپس آنچه روشن شدایشانرا که ایشان

اصحاب الجحیم * وما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها ایاه فلما تبین
یاران دوزخند ونه بود خواستن آمرزش ابرهیم برای پدرخودرا مگربرای معاد که وعده داده اورا پس چون روشن شداورا

له انه عدو لله تبرأ منه ان ابرهیم لاواه حلیم * وما کان الله لیضل قوما بعد اذ هدیهم
که او دشمن است مرخدارا بیزاری جست ازا وبدرستی که ابرهیم بسیار آه کننده و بردبار بودو نسزد خداکه گمراه کند گروهی رابعدازآنکه راهنمودایشان را

حتی یبین لهم ما یتقون ان الله بکل شیء علیم * ان الله له ملك السموات والارض یحیی و
تاروشن شدمرایشان راآن چه واجب است پرهیزآن بدرستیکه خدابرهرچیزی داناست بدرستی که خدامراوراپادشاهی آسمانها وزمین زنده میکندو

یمیت وما لکم من دون الله من ولی ولا نصیر * لقد تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار
میمیراندونیست شمارا ازجزخداهیچ دوستی ونه یاوری هرآینه بتحقیق که پذیرفت خدا توبه‌را برپیغمبرخود ومهاجران وانصار

الذین اتبعوه فی ساعة العسرة من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ثم تاب علیهم انه بهم
انهائیکه پیروی کردنداورادرساعة تنگی از بعدانچه نزدیك بودمیل کننداز حق دلهای گروهی ازایشان پس باز گشت خدابرایشان بدرستیکه اوباایشان

رؤف رحیم * وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت
رؤف مهربان است و پذیرفت توبهٔ آن سه کس آنانکه تخلف کردند تا انکه تنگ شد برایشان زمین باوجود گشادی وتنگ شد

علیهم انفسهم وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه ثم تاب علیهم لیتوبوا ان الله هو
برایشان نفسهایشان وگمان کردند که نیست پناهی ازخدا مگر بسوی او پس پذیرفت توبه برایشان تا مستقیم شوند برتوبه بدرستیکه خدا اوست

التواب الرحیم
توبه پذیرندهٔ مهربان

قوله تعالی وممن حولکم من الاعراب حق تعالی طرفی ذکر نیکان و بزرگان صحابه از مهاجر وانصار بکرد وانچه ایشانرا خواهدبود ذکر جماعتی کرد از منافقان که بعضی درمدینه بودند و بعضی برون مدینه وبر پیرامن مفسران گفتند مراد بمنافقان برونی چند قبیله اند مزینه وجهنه واسلم واشجع و غفار واین جماعت پیرامن مدینه بودند . ومن اهل المدینة مردوا . درکلام حذفی هست واختصاری وتقدیر آن است که من اهل المدینة قوم اومنافقون مردوا علی النفاق و نیز درمدینه قومی هستند یامنافقانی هستندکه ایشان مارد اند بر نفاق یعنی طاغی وباغی یقال مرد یمرد مردا فهو مارد ومرید و منه الشیطان المرید و اصل کلمه ازملاست است ومنه الامرد ومنه الصرح الممرد ای المملس وارض جرداء مرداء لا تنبت شیئا والمرادة الصخرة الملساء وتسمیة ان کلمه بان از انجا باشد کانه لاخیر فیه پنداری اوراازهمه چیزی ساده بکرده اند ابن زید گفت مردوا ای اقاموا علیه ولم یتوبوا وانشد ابان بن تغلب . مرد القوم علی حنتهم . اهل بغی وضلال واشر . ای اصروا علیه ابن اسحق گفت لجوا فیه لجاج بردند در او فرا گفت مرنوا علیه

خوگوار ومعتاد شدند بر آن زجاج گفت درکلام تقدیم وتاخیری هست و التقدیر ممن حولکم من الاعراب
منافقون مردوا علی النفاق و من اهل المدینه کذلك . حق تعالی گفت از اینان که پیرامن شما اند منافقان
هستند و نیز از اهل مدینه جماعتی متمرد طاغی مصر بر کفر و نفاق تو ایشان را ندانی یا محمد ما دانیم ایشان را
برای انکه نفاق باظهار ایمان باشد وابطان کفر و ایشان کفر در باطن دارند وعالم بباطن منم تو ظاهر
شناسی پس انکه گفت . سنعذبهم مرتین . ما ایشان را دو باره عذاب کنیم قتاده گفت در این آیه حثه
بوده است گروهی را که درحق مردمان زبان دراز کرده اند ومیگویند فلان از اهل بهشت است
فلان از اهل دوزخ است چون ایشان را گوئی تو چیستی گوید ندانم انکس که احوال خود نداند احوال
دیگران کمتر داند در این باب تکلف چیزی میکنی که پیغمبران نکرده‌اند نه بینی که نوح ؑ میگوید . وما
علمی بما کانوا یعملون . وشعیب میگوید . وما انا علیکم بحفیظ ، وحقتعالی میگوید بارسول الله ؐ منع غیب
گفتن که ، لاتعلمهم نحن نعلمهم اماقوله . سنعذبهم مرتین الایة ، مفسران در این دو عذاب خلاف کردند بعضی گفتند
و آن روایت سدی است از ابومالك از عبدالله عباس که یك عذاب آن بود که رسول ؐ روز آدینه بر
منبر خطبه می کرد بر حاست واشارت کرد و گفت یافلان برون شو از مسجد که تو منافقی و یافلان و یافلان
جماعتی را نام برد و ایشان را بنفاق گواهی داد و از مسجد برون کرد ورسوا کرد ایشان را این فضیحت
یك عذاب است وعذاب گور عذاب دوم مجاهد گفت عذاب اول سبی وقتل است و عذاب دوم عذاب گور
قتاده گفت عذاب اول عذاب دمیله است و دوم عذاب گور ابن زید گفت عذاب اول مصایب است در
اموال واولاد ودوم عذاب دوزخ است و عبدالله عباس گفت عذاب اول زکوة مال ستدن است از ایشان بر
کره ایشان ودوم عذاب گور محمد بن اسحق گفت عذاب اول آن است که بتیغ ایشان را در اسلام آوردند
بر رغم ایشان بی انکه ایشان را در آن خیر ونفعی مأمول است دوم عذاب گور وسیم عذاب دوزخ بعضی
دگر گفتند که عذاب اول آن است که فرشتگان بر روی وپشت ایشان زدند عند قبض روحشان و دوم
عذاب گور و گفتند تفسیر او در سوره نحل است فی قوله تعالی . زدناهم عذابا فوق العذاب . مقاتل بن
حیان گفت عذاب اول تیغ بود بر ایشان روز بدر ودوم بنزدیك مرگ حسن بصری گفت عذاب اول قوله
ملعونین اینما ثقفوا اخذوا وقتلوا تقتیلاً دوم عذاب گور عطا گفت عذاب اول امراض ومحن دنیاست بر
سبیل عقوبت و بیانش انکه در آخر سورة گفت . اولا یرون انهم یفتنون فی کل عام مرة او مرتین ، والمعنی یعذبون
بالامراض انکه ایشان را در آن لطفی واعتباری نبود بیانش . ثم لایتوبون ولاهم یذکرون . بل لطف دیگر
آن را بود ضحاك گفت عذاب اول عذاب گور است ودوم عذاب دوزخ و گفتند عذاب اول باحراق مسجدی
که کرده بودند رسول ؐ بفرمود تا بسوختند ودوم عذاب دوزخ و گفتند عذاب اول مال خرج کردن در طاعت
تو وعذاب دوم خویشان ودوستان را کشتن بفرمان تو . ثم یردون الی عذاب عظیم . انکه ایشان را در قیامت
بعذابی برند بزرگ وآن عذاب دوزخ است قوله و آخرون اعترفوا بذنوبهم ، مفسران گفتند آیه در جماعتی
آمد که ایشان از رسول ؑ باز ایستادند درغزات تبوك چون رسول برفت پشیمان شدند گفتند ما در
سایه وراحت وآسایش ورسول خدای وصحابه او در جهاد وشدت و رنج سفر بخدا که ما خود را در ستونها
مسجد بندیم وخویشتن باز نگشائیم تا رسول ؐ بیاید ما را باز گشاید وتوبه ما قبول کند وعذر ما بپذیرد و همچنین
بودند چون رسول ؐ در آمد گفت ایشان که اند وچرا خود را در انجا بسته اند گفتند آنانند که با تو بغزات نیامدند

وسوگند خورده‌اند که خویشتن باز نگشایند تا تو ایشان را باز گشائی گفت من نیز سوگند می خورم که ایشان را باز
نگشایم تا مرا نفرمایند ایشان تنعم کردند واز من باز استادند واز صحبت من واز جهاد رغبت نمودند خدای تعالی این آیه فرستاد
رسول ؑ بفرمود تا ایشان را باز گشادند ایشان بیامدند و گفتند یا رسول الله مالهاء ما فدای تو است بفرمای تا بر دارند
و بصدقه بده برای ما تا کفارت گناه ما باشد و برای ما استغفار کن رسول ؑ گفت مرا نفرموده‌اند که از مال شما
چیزی بردارم خدای تعالی آیه فرستاد . خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها . خلاف کردند در عدد
ایشان که چند کس بودند روایت کردند از امیرالمؤمنین علی ؑ وعبدالله عباس که ده کس بودند از جمله ایشان
ابولبانة الانصاری سعید جبیر گفت وزید بن اسلم که هشت کس بودند از ایشان بلال بود وجد بن قیس بود
ابولبانه وکردم ومرداش وابوقیس قتاده وضحاك گفتند هفت کس بودند از جمله ایشان جد بن قیس بود و
ابولبانه وخدام واوس جمله از انصار بود عطیه گفت از عبدالله عباس که پنج کس بودند یکی از ایشان
ابولبانه بود وبعضی دگر گفتند آیه در ابولبانه بود خاص مجاهد گفت آیه در ابولبانه آمد انکه قریظه را
گفت اگر بر حکم سعد معاذ فرود آئی ذبح وکشتن بود چنانکه در سورة الانفال برفت زهری گفت آیه
در ابولبانه آمد چون بغزاء تبوك نرفت پس پشیمان شد خویشتن بستون مسجد باز بست گفت هیچ طعام
وشراب نخورم تا بمیرم یا خدای تعالی توبه ام بپذیرد هفت شبانه روز هیچ نخورد بیفتاد وهوش وقوت از
او برفت خدای تعالی آیه فرستاد وتوبه او قبول کرد رسول ؐ بنفس خود بیامد واورا بگشاد ابولبانه
گفت یا رسول الله آن سرای که در او این گناه کردم بجای رها کنم و آن مال که بدو سبق او تو رارها کردم
از آن بدر آیم رسول ؐ گفت جمله مال نه ولیکن یك ثلث حق تعالی گفت وآخرون یعنی من المتخلفین و
جماعتی دیگر از جمله باز پس استادگان از تبوك آنانند که اعتراف دادند بگناهشان خلطوا عملاً صالحاً
عملی صالح در آمیختند با عمل بد ، عسی الله ان یتوب علیهم مفسران گفتند عسی از خدا واجب باشد
بیان کردیم که لعل وعسی را چه تفسیر باشد از خدای تعالی وبرای آن گفت تا مکلف قطع نکند بل متردد
می باشد بین الخوف والطمع همانا خدای توبه ایشان بپذیرد که خدای تعالی غفور رحیم است آمرزندهٔ
گناهان و بخشایندهٔ بندگان انکه گفت خذ من اموالهم . فرا گیر ای محمد از مالهاء ایشان ومن تبعیض
راست برای آن مالهای ایشان جمله برنگرفت صدقه بعضی گفتند زکوة است بعضی دگر گفتند
کفارت است بعضی دگر گفتند صدقه تطوع است . تطهرهم وتزکیهم . که پاکیزه بکنی ایشان را بآن ومزکی بکنی ایشان را
بآن ودر او دو قول است یکی انکه هر دو بیك معنی اند عطف کرد یکی را بر دیگری لاختلاف اللفظین
کالنأی و البعد والکذب والمین وقولی دگر آن است تزکیهم تزیدهم وتنمیهم تا مالشان بیفزاید وبرکت دهد
من الزکا وهو النما والزیادة وتطهرهم برفع ومحل او نصب است بر حال ای مطهراً لهم بها ومزکیاً
واگر بها در آیت نبودی محل او رفع بودی بر صفت صدقه ای صدقة مطهرة مزکیة ولکن بها ضمیر صدقه است
نشاید تا فعل او بود وجواب نیست تا محل او جزم باشد کقوله تعالی . فهب لی من لدنك ولیاً یرثنی ، برفع
ومثله قول الشاعر ، متی تأته تعشو الی ضوء ناره . تجد خیر نار عندها خیر موقد ، ای متی تأته عاشیاً و
مسلمة بن محارب در شاذ خواند . تطهرهم وتزکهم ، بجزم بر جواب امر گفته اند معنی آن است که یصلحهم
که ایشان را بآن باصلاح آری و گفتند ترفع منازلهم منزلت ایشان رفیع بکنی از منزل منافقان وصل علیهم دعا کن ایشان را
والصلوة فی اللغة الدعاء کقول الاعشی وصل علی دنها وارتسم ای دعالها ومنه قول النبی اذا دعی احدکم الی طعام

فليجب فان كان مفطراً فليأكل وان كان صائماً فليصل ای فليدع له . گفت چون يكی را از شما دعوت كنند باطعامی
بايد تا اجابت كند اگر روزه ندارد طعام بخورد و اگر روزه دار باشد دعا كند انكس را . ان صلوتك سكن
لهم ، كوفيان خواندند صلوتك بر واحد وباقی قرا خواندند . ان صلواتك ، بر جمع سلامت و كسر تا و در
قرائت اول بنصب تا ابو عبيده اختيار كرد وحدان را و گفت صلوة اگرچه واحد است از جمع سلامت بيش باشد
برای انكه جنس است ومصدر است ومصدر بر جمع افتد نه بينی كه خدايتعالی جمله مكلفان عالم را بلفظ واحد نماز فرمود
بقوله ، واقيموا الصلوة وآتوا الزكوة . در جمع گويند خمس صلوة تا عشره واين جمع قلت باشد وابو حاتم اختيار
جمع بكرد و گفت آن كه ظن برد كه واحد او از جمع بليغتر است غلط افتاد اورا الا تری الی قوله ، مانفدت
كلمات الله وقوله صدقت بكلمات ربها ، حق تعالی گفت دعاء تو ايشان را سكونی واطمأنينی باشد عبدالله عباس
گفت رحمة لهم قتاده گفت وقار لهم كلبی گفت طمأنينة لهم بان الله قبل منهم . دلهاشان ساكن شود بانكه خدای
تعالی ايشان را قبول كرد و گفتند صلوة آن است كه والی چون مال بستاند بگويد : آجرك الله فيما اعطيت وبارك الله
فيما بقيت . انچه دادی خدا مزد كناد وانچه رها كردی خدا بركت كناد عبدالله بن اوفی روايت كرد كه چون
كسی صدقه پيش رسول آوردی اوگفتی . اللهم صل علی آل فلان . روزی پدرم صدقه نزد رسول برد گفت
. اللهم صل علی آل ابی اوفی : عكرمه گفت اين صدقه فرض است وحسن گفت كفارت است وابو علی جبائی
گفت واجب است بر هر ساعی كه دعا كند متصدق را چنانكه رسول صلی الله عليه وآله وسلم كرد ، والله سميع
عليم ه خدايتعالی ميشنود گفتار ايشان را وميداند كردار ايشان را . الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن
عباده ويأخذ الصدقات . عكرمه گفت سبب نزول آيه آن بود كه خدايتعالی چون توبهٔ ايشان بپذيرفت واينانرا
در منازل ودرجات خود برد منافقان طعنه زدند و گفتند آنان همان قوم اند كه ديروز بايشان حديث نمی يارست
گفتن هيچ مسئله ومكالمه با ايشان روا نبود اكنون چه افتاد كه بپايهٔ خود در فتند خدايتعالی بيان كرد كه سبب توبه
وصدقهٔ ايشان بود و توبهٔ ايشان بموقع اجابت واستحقاق قبول افتاد صدقه ايشان بجای حق واين آيه فرستاد . الم
يعلموا ان الله هو يقبل التوبة عن عباده ويأخذ الصدقات . گفت آن خداست كه توبه قبول كند از بندگانش وصدقه
بستاند الم يعلموا آيا نمی دانند منافقان كه اين طعن ميزنند كه قبول توبه بخداست وصدقات او ستاند و اوگيرد و معنی
اخذ قبول باشد وايقاع آن بموقع استحقاق ثواب ابو هريره گويد از رسول ع شنيدم كه گفت بان خدای كه جان
من بامر اوست كه هيچ بنده نباشد كه صدقه دهد از كسبی حلال و خدايتعالی جز حلال پاك نپذيرد و بر آسمان نشود الا
صدقه پاك والا آن صدقه در دست كرم خدای می نهد خدای از او بستاند آن را و ميپروراند چنانكه يكی از شما كرهٔ اسبی
پرورد اند تا يك لقمه كه از برای خدای داده باشد مانند كوهی عظيم شود انگه اين آيه بر خواند. الم يعلموا ان الله هو يقبل التوبة
عن عباده ويأخذ الصدقات وان الله هو التواب الرحيم . و تواب رجّاع باشد بناء مبالغه كثير الرجوع باشد در صفت بنده آن
باشد كه بسيار توبه كند با درگاه خدا شود ودر صفت خدايتعالی آن باشد كه بسيار قبول توبه كند ورحمت باسر بنده آرد
ورحيم بخشاينده است قوله تعالی . وقل اعملوا . حقتعالی در اين آيه امر كرد مكلفانرا بطاعة گفت بگو انچه شما را فرموده اند
بر آن وجه كه فرموده اند وروا بود كه اعملوا بر سبيل تهديد گفت اعملوا ماشئتم انچه خواهی ميكنی كه لا محاله عمل شما را عرض
خواهد افتاد بر خدای وپيغمبر وامامان اما قوله فسيری الله سين برای خلوص فعل آمد باستقبال برای انكه متعدی است به
يك مفعول و اگر بمعنی علم بودی متعدی بودی بدو مفعول واز اين عذر خواستند با انكه گفتند چنانكه رؤيت بر دو ضرب است
يكی بمعنی ابصار ويكی بمعنی علم علم همچنين بر دو ضرب است يكی بمعنی معرفت ويقين وان يتعدی الی مفعول واحد كقولك

علمت زيداً بمعنی عرفت شخصه وانكه متعدی باشد بدو مفعول بمعنی ظن بود چنانكه علمت زيداً فاضلاً يعنی ظننته
فاضلاً وچون علم اينجا بمعنی معرفتست متعدی بيك مفعولست وبر اين قول اعتراض دگر هست وآن آنست كه فسيری الله
عملكم خدای بيند اگر بر علم تفسير دهند لازم آيد كه خدايتعالی عالم بود بعلمی محدث برای انكه سين استقبال راست
چنانكه بگفتيم معنی آن باشد كه خدايتعالی بداند يا بخواهد دانستن چنانكه اينجا بمعنی آنست كه خدايتعالی عمل شما بخواهد
ديد بان معنی كه بر او عرض خواهد افتاد پس معنی آيه آنست كه خدايتعالی اما بر سبيل حث امر فرمود كه طاعت
كنی وتحريض وباعث اين كرد كه گفت عمل شما بر خدای ورسول عرض خواهد افتاد تا مكلفانرا داعی باشد بانكه
طاعت كنند واما بر سبيل تهديد گفت انچه خواهی ميكنی كه عمل عرض خواهد افتاد بر خدا ورسول ومؤمنان و
اين عرض و وقت او در او دو قول است يكی انكه بقيامت باشد ويكی در اخبار آمده است كه اعمال امت هر شب دوشنبه
وپنجشنبه بر رسول عرض كنند و برائه ومراد بمؤمنان امامان معصوم باشند برای انكه معطوف اند بر خدا ورسول
خدا چنانكه فرمود در آية ولايت . انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الآية وقوله تعالی فان الله هو موليه وجبريل
وصالح المؤمنين وقوله اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم . ومانند اين بسيار است . وستردون . و
شما را باز گردانند با خدای كه داناست علم غيب داند و پنهان وآشكار عالم باشد فينبئكم . خبر دهد شما را بانچه كرده باشی و
خبر دادن كنايه است از جزا و پاداشت وعقوبت چنانكه يكی از ما گويد خبر بتو رسد واين حديث بتو آيد وبا تو
بگويند ومن با تو بگويم وانچه مانند اين باشد . وآخرون مرجون لامر الله . مدنيان خواندند وحمزه و
كسائی و راوی عن ابی بكر مرجون بی همزه وباقی قرا مرجئون خواندند علی وزن مفعلون ووزن قرائت اول مفعول
باشد برای انكه لام است كه از او بيفتاده است آن همزه ساقط و بر قرائت اول از ارجيت ر بر قرائة دوم از جأت
وعلی هذا قری ارجه وارجئه واخاه والارجاء التأخير واصل همزه است وقرائت اول محمول است
علی تخفيف الهمزه حق تعالی گفت وآخرون گروهی ديگر هستند مؤخر وباز پس داشته برای فرمان
خدای وكار ايشان در مشيت است اما عذاب كند ايشانرا اگر خواهد واما توبهٔ ايشان بپذيرد ومفسران گفتند اين
جماعت آن سه كس بودند كه در حق ايشان آمد ، وعلی الثلثة الذين خلفوا الاية . وقصهٔ اين بيايد در جای خود
انشاء الله وايشان آنان بودند كه از غزاء تبوك باز ايستادند لا عن نفاق ولكن از توانی وتقصير وانكه آن اجتهاد
ومبالغه نكردند در توبه كه ابو لبابه واصحابش كردند رسول ع بفرمود تا ايشان را براندند وهجران كردند
از ايشان وصحابه را فرمود كه با ايشان سخن نگويند ايشان مهجور شدند وكس با ايشان سلام وصباح ومكالمه و
مخالطه نكرد وزنان ايشان بيامدند و گفتند يا رسول الله از خانهٔ ايشان برون آئيم گفت نه ولكن ايشانرا تمكين مكنی از
مقاربت ايشان بر اين قاعده پنجاه روز بماندند با حزن وگريه وخوف واضطراب وقلق انگه قبول توبه ايشان آمد
حق تعالی گفت كار توبه ايشان بخداست اگر خواهد عذاب كند ايشانرا واگر خواهد عفو كندشان واين آيه
دليل است بر انكه خدای تعالی را باشد كه قبول توبه نكند واو بقبول آن متفضل است چه اگر واجب بودی موقوف
نبودی بر مشيت چه آنچه واجب باشد بر مشيت موقوف نبود وفاعلش از آن كردن محيص نباشد واما در كلام عرب
لوقوع احد الشيئين باشد يقال فعلت اما هذا واما ذاك ودر امر تخيير را باشد افعل اما هذا واما ذاك وخدايتعالی عالمست
بانچه خواهد كردن اين ابهام بر مكلفان كرد تا مغری نشوند بقبيح واز ميان خوف ورجا باشند وخدای تعالی عالم است
بمصالح بندگان وانچه ايشانرا باصلاح آرد وحكيم است انچه فرمايد بحكمت ومصلحت فرمايد قوله تعالی . والذين اتخذوا
مسجداً ضراراً الاية . مفسران گفتند بنو عمرو بن عوف مسجد قبا نمازگاه خود گرفتند ورسول را ع آنجا بردند تا

يك روز نماز جماعت بكرد بنی اعمام ايشان از احسد آمد بر ايشان گفتند ما نيز مسجدی كنيم در پهلوی مسجد ايشان و از
رسول در خواهيم تا انجا نماز كند چون ابو عامر الراهب از شام آيد اورا بامام مسجد كنيم و اين ابو عامر از ايشان بود و
پدر حنظله بود كه اورا غسيل الملئكه گفتندی روز احد اورا بكشتند در معركه اورا بشسته يافتند رسول را
بگفتند گفت من ديدم فرشتگان را كه غسل او پرداخته بودند با ابريق زرين باسمان می شدند و اين ابو عامر ترسا بود
و راهب بود در جاهليت چون رسول ﷺ به پيغمبری مبعوث شد بنزديك رسول آمد و اورا گفت اين دين چيست كه تو
آورده رسول ﷺ گفت دين حنيفی است دين ابرهيم گفت من بر آن دينم رسول اورا گفت تو بر آن دين نه او گفت اين دين
ابرهيم است و لكن تو چيزی در او آورده كه از آن نيست رسول ﷺ گفت نه چنين است كه تو گفتی . و لكن جئت
بها بيضاء نقيه . و لكن دينی است پاكيزه روشن كه آورده ام ابو عامر گفت . امات الله الكاذب منا طريداً وحيداً غريباً .
آن را كه از ما دروغ ميگويد اورا خدا بميراناد تنها رانده غريب پيغمبر گفت آمين و اورا ابو عامر الفاسق خواندندی چون
اين برفت گفت هيچ قوم را نيابم كه با تو كارزار كنند الا و من با ايشان باشم بر بود در احد و چند غزات در ميان كافران با
رسول و لشكر رسول كارزار كردی تا روز حنين چون روز حنين هوازن بگريختند او نيز بگريخت و بشام شد و كس فرستاد
بمنافقان كه چندانكه توانی ساز و سلاح بدست بنهی و برای من مسجد بنا كنی كه من بنزديك قيصر ميروم تا از او لشكری
بستانم و بيايم و با محمد كارزار كنم و ايشان را از مدينه بيرون كنم اين جماعت بيامدند و دوازده مرد بودند ثعلب بن خاطب
بود و معتب بن قشير و ابو حبيبة بن الاغر و عباد بن حنيف برادر سهل بن حنيف و حارثة بن عامر و پسرانش مجمع و زيد
و نفيل بن الحارث و بخار بن عثمان و مخرج و وديعة بن ثابت مسجدی بنا كردند در پهلوی مسجد قبا و مجمع بن حارثه امام بود
چون فارغ شد بيامدند و رسول ﷺ را گفتند يا رسول الله يك روز انجا آی و نماز كن انجا برای ما و اين آن وقت بود كه
رسول ﷺ ساز آن ميكرد تا بغزات تبوك شود رسول ﷺ گفت من مشغولم چون باز آيم انگاه بگويم كه چه بايد كرد
چون رسول ﷺ باز گشت ايشان بيامدند و گفتند ما ميخواهيم تا بمسجد ما آئی و انجا نماز كنی و دعا كنی ما را ببركت و
رسول ﷺ بر در مدينه بود هنوز در شهر نرفته بود پيراهن بخواست تا در پوشد و انجا رود جبرئيل ﷺ آمد و اين آيات
آورد . والذين اتخذوا مسجداً ضراراً و كفراً و تفريقاً بين المؤمنين . گفت آنانكه بگيرند مسجدی يعنی بنا كنند
و بسازند مسجدی برای ضرار و مضرت و ضرار مضاره باشد و نصب او بر مفعول له است و كفراً عطف است بر ضرار
و تفريقاً برای تفريق و پراكندن مؤمنان و ارصاداً ای انتظاراً و انتظار راه پائيدن باشد برای آنكس كه او كارزار
كرده است با خدا و پيغمبرش يعنی ابا عامر الراهب تا از شام بيايد و از روم لشكر آورد آنگه باز گفت از كفر و نفاق ايشان كه
ايشان سوگند ميخورند كه ما الا خير و نيكوئی نميخواهيم و حسنی تأنيث احسن باشد و آن ان بود كه رسول ايشان را گفت
خود چرا بمسجد من نيائی بنماز كردن گفتند اين مسجد برای بيماران و پيران و ضعيفان كرده ايم كه نتوانند بمسجد تو آمدن
و برای شبهای زمستان و روزهای باران و برين سوگند خوردند كه غرض ما در اين باب جز خير و صلاح نيست حق
تعالی تكذيب كرد ايشان را گفت . والله يشهد انهم لكاذبون . خدای گواهی ميدهد كه ايشان دروغ زنند آنگهی نهی كرد
رسول را گفت . لا تقم فيه ابداً . هرگز انجا مرو و انجا مايست و نهی بظاهر رسول راست و بمعنی جملهٔ مؤمنان را كه در مسجد
ضرار شوند آنگه مدح كرد مسجدی ديگر را رسول ﷺ چون اين آيه آمد مالك بن الرخشم و او از بنی عوف بود و معن بن
عدی را و عامر بن السكر را گفت بروی و بمسجد اين ظالمان شوی و ويران كنی و بسوزی برفتند تا انجا رسيدند و
مالك بن الرخشم را انجا قبيله بود برفت و پاره آتش آورد و آتش در نهادند و كسانی كه انجا بودند بگريختند و گفتند
بعضی اهل آن مسجد مقام كردند انجا تا آتش بايشان رسيد بعضی را بسوخت از ايشان و مسجد ويران شد و رسول

فرمود تا بخاك افكن كردند و مزبله شد و ابو عامر راهب در راه بشام بمرد غريب و وحيد و طريد و كعب بن مالك در
حق او ميگويد كه من فعل خبيث . اسميك فی العشيرة عند عمرو . وقلت بان لی شرفاً و ذكراً . فقد بايعت ايماناً
بكفر ، و در خبر است كه مجمع بن حارثه كه امام آن مسجد بود در عهد عمر خطاب بيامد و از او امامت مسجد قبا خواست
گفت لا و لا كرامة نه امام مسجد ضرار بودی گفت مهلاً يا امير المؤمنين لا تعجل علی ساكن باش و تعجيل مكن
بر من ای عمر خطاب والله كه من جوان بودم و ايشان پيران من قرآن دانستم و ايشان نه و من بر احوال ايشان مطلع
نبودم و اگر احوال ايشان و انچه در دل داشتند دانستمی يكساعت با ايشان مقام نكردمی عمر اورا معذور داشت و
امامت مسجد قبا بفرمود اورا و عطا روايت كند كه در عهد عمر شهرها كه گشاده ميشد مسلمانان را او ميفرمود
تا انجا مسجدها بنا می كردند و نهی كرد ايشان را از انكه رها كنند كه مسجدی در برابر مسجدی بنا كنند يا در پهلوی
مسجدی بر سبيل حسد و ضرار و منازعت انگه حقتعالی فرمود رسول را كه در آن مسجد قيام مكن انگه مدح مسجدی
ديگر كرد و گفت . لمسجد اسس علی التقوی . مسجدی را كه بنا بر تقوی و پرهيزگاری كرده باشند از اول روز
در انجا سزاوارتر باشد كه بايستی در انجا مردانی هستند كه دوست دارند پاكيزگی اند و خدای پاكيزگان را دوست می
دارد مفسران خلاف كردند در انكه آن مسجد كدام است عبدالله بن عمر و زيد بن ثابت و ابو سعيد خدری گفتند
مسجد رسول است در مدينه ابو سلمه گفت از عبدالرحمن بن ابی سعيد الخدری پرسيدم گفتم از پدرت چه شنيدی
در اين مسجد كه خدايتعالی گفت . اسس علی التقوی من اول يوم . گفت از پدرم شنيدم كه گفت يكروز رسول ﷺ در
حجرهٔ بعضی زنان بود من در نزديك او شدم گفتم يا رسول الله آن مسجد كدام است كه خدايتعالی گفت آنرا اسس علی التقوی
من اول يوم . مشتی سنگ ريزه بر گرفت و بينداخت و اشارت كرد بمسجد خود گفت مسجدكم هذه مسجد المدينه گفت
اين مسجد شما است مسجد مدينه هم ابو سعيد الخدری روايت كرد گفت يك روز مردی از بنی خدره و مردی از بنی
عوف با يكديگر خصومت ميكردند در باب اين مسجد تا ان مسجد بنا كرده بر تقوی كدام است خدری گفت مسجد
رسول است عوفی گفت مسجد قبا است پيش رسول آمدند بحكومت رسول ﷺ گفت مسجد مدينه است ابن بريده
و ابن زيد و عروة بن الزبير گفتند مسجد قبا است و اين روايت علی ابن طلحه است از عبدالله عباس قوله تعالی . من
اول يوم . من ابتداء غايت است و گفته اند من در امكنه باشد و من در ازمنه و لكن توسع كردند چنانكه زهير گفت .
لمن الديار بقنة الحجر . اقوين من حجج و من شهر . قوله . احق ان تقوم فيه . سزاوارتر و حق تر آن است كه
انجا باشی با انكه انجا بودن قبيح و معصيت است بر معنی انكه اگر قيام در آن مسجد حق بودی هم اوليتر بودی كه در
مسجد انجات مقام كردی و علی هذا قولهم . فعل الواجب اولی من تركه و فعل الندب خير من فعل القبيح و اگر
چه در قبيح و ترك واجب خيری و صلاحی نباشد و گفته اند علی ظاهر الحال پيش از انكه حال ايشان در آن ظاهر
شد و پردهٔ نفاق ايشان دريده شد آن مسجدی بود و عبادت گاهی فی القيام فيها خير و صلاح و قيل علی ظنهم و اعتقادهم
ان لهم فيها فعلوه خيراً او صلاحاً برای انكه ايشان رای ظن و اعتقاد خير و صلاح ميكردند و اگر چه ظن خطا بود و
اعتقاد جهل و علی هذا قوله . ذلك خير نزلاً ام شجرة الزقوم و قوله ذلك خير ام جنة الخلد التی وعد المتقون قوله فيه
فيه رجال اول طرف قيام است و دوم كون قوله تعالی يحبون ان يتطهروا در جای صفت مردان است ای محبون للتطهر
. والله يحب المطهرين . ای المتطهرين انگه ادغام كرد چنانكه در نظاير برفت قوله . افمن اسس بنيانه ، قرا خلاف
كردند نافع خواند و ابن عامر اسس بضم همزه و كسر سين علی ما لا يسم فاعله بنيانه برفع و باقی قرا اسس بفتح همزه و
سين علی الفعل المستقيم بنيانه بنصب علی المفعول به و در شاذ عماره خوانده اسس علی وزن امن و افعل و فعل در تعديه يكی

باشد بر قرائت انکس که بر فعل مستقیم خوانده است معنی آن باشد که انکس که بناء خود یعنی بناء مسجد خود بر تقوی و
پرهیزگاری نهد و رضای خدای تعالی بهتر باشد یا انکه بناء بنیت خود بر کرانهٔ چاهی یا کوهی بیران نهد که آن فرو شود و
او را با خود بدوزخ برد و قرائت انکس که بر فعل مجهول خواند معنی هم آن باشد برای انکه اگرچه او تولاء بنا
کند بنفس خود دیگران کنند هم برای او کنند و بامر او کنند و اینجا تقدیر محذوفی بباید کردن تا معنی روشن شود و
تقدیر آن باشد که افمن اسس بنیانه له انکس بهتر باشد که بنا برای او که کنند بر تقوی و رضوان کنند یا انکه بنا بر شفا
جرف نهند یا تقدیر حذف مضاف باید کرد و اقامة المضاف الیه مقامه والتقدیر ابناء من اسس بنیانه علی تقوی من الله
ورضوان خیر گفت بناء انکس که بناء او بر تقوی کنند به باشد یا بناء انکس که بر خلاف این باشد و بر هر دو
قرائت این تقدیر مطرد باشد و معادله و مساوات روا بود که بین البانیین باشد علی ظاهر الکلام و روا
باشد که بین البنائین باشد علی هذا التقدیر و همزه در اول استفهام راست بمعنی انکار و اس قاعده و بنیاد
دیوار باشد و کذلك الاساس و جمع الاس اساس و بنیان مصدر است چون سبحان و غفران و واحدش
بنیانه کضرب وضربة قال اوس کبنیانة القری موضع رحلها * وآثار تسعیها من الدف ابلق . ابو علی
گفت روا نباشد که بنیان جمع بنا باشد که آن جمع که بر وزن فعلان باشد کقضبان و رغفان
واحدش بر فعیل باشد کقضیب و رغیف و تاء وحدان در او نشود چنانکه شاعر گفته است در بنیانه
وانما در مصادر باشد کضرب وضربة وقطع وقطعة وقال ابو زید بنیت ابنی بنیاً و بنیاناً و بناءً و بنیةً و جمعها بنی وانشد
. بنی السماء فسواها ببنیتها . ولم تمد باطناب ولا عمد . پس بنا و بنیة مصدر است و برای این بناء در برابر فراشاً
نهاد فی قوله تعالی جعل لکم الارض فراشاً والسماء بناءً * والبنیة البقعة المبنیة فعیلة بمعنی مفعوله ویسمی الکعبة بنیة
و بناء وضع آلت باشد بعضی بر بعضی بر وجه التزاق و اس الحایط حیفه باشد قوله . علی تقوی من الله ورضوان.
جار و مجرور در محل حال است والتقدیر افمن اسس بنیانه متقیاً مرضیاً لله تعالی و کذلك قوله، علی شفا جرف هار والتقدیر
مخاطراً مجازفاً مغرراً ملقیاً نفسه و بناه فی الخطر و رضوان مصدر است و مراد با و رضاء خداست و لفظ خیر و شر
صالح باشد دو معنی را یکی تفضیل و یکی بلا تفضیل و در آیت تفضیل راست و هر کجا قرینه من باشد معنی تفضیل بود
یقال هذا خیر من ذلك و فلان اشر من ذلك و انجا که من باشد تفضیل نباشد چنانکه شاعر گفت . فالخیر والشر
مقرونان فی قرن . فالخیر متبع والشر محذور . اما قوله تعالی وافعلوا الخیر . محتمل است هر دو را الفعل الخیر
والافضل من الافعال شفا کرانهٔ چاه باشد یقال شفاء البئر و شفیر الوادی و شفة النهر و حافة الشیء جانبه و حد
الدار و حاشیة الکتاب و طرة الثوب والتثنیة شفوان و الف او منقلب است از واو بدلالت تثنیه که گفتیم و در جرف
دو قول گفته اند یکی بئر لم یطو چاهی ناپیراسته و بسنگ بر نیاورده والجرف ایضاً الهوة چالهٔ باشد کنارهاء آن بیران
شده و اصله من اجتراف الشیء و اقتلاعه یقال جرف السیل الارض و اجترفه آن باشد که زمین بکند و خاك او ببرد و منه
المجرفة لالة الجرف و قوله ، هار . از مقلوب است و اصله هایر من هار یهور هوراً فهو هایر و تهور تهوراً و انهار انهیاراً
ویقال ایضاً هار یهار کهاب یهاب و خاف یخاف و الف او منقلب است از واو و معناه سقط والهایر الساقط و مثله فی القلب
قول الشاعر * ولم یعقنی عن هواها عاق . ای عایق و قوله ایضاً لاث به الاشاء والعبری ای لائث ای دائر مطیف والاث
النخیل والعبری السدر الذی علی ساقی الانهار و منه قولهم شاکی السلاح و شایك السلاح ای تام السلاح فانهار به .
ای سقط بصاحبه او قعه من الانهیار و آن کنارهٔ حوض و جوی رهیدن باشد صاحبش را و بنا کننده اش را در آتش
دوزخ افکند و فرو شود آن با صاحبش باتش دوزخ روایت کردند از جابر عبدالله انصاری که او گفت آنجا بگذشتم

دودی دیدم که از آنجا بر می امد و روایت کردند که مردی بقعهٔ از آنجا بر کند دود بر آمد از او خالف بن یاسین الکوفی
گوید با پدرم بحج رفتم بان مسجد رفتم که پیغمبر ؑ در او بدو قبله نماز کرد و محراب او بجانب بیت المقدس بود
و این در روزگار بنی امیه بود چون کار با بو جعفر منصور افتاد بفرمود تا قبله را بگردانیدند گفتند شاید تا کسی باز نداند
بان قبله نماز کند یعنی مسجد قبا و این عمارت که امروز هست آن است که منصور کرد بر دست عبدالصمد علی و گفت
مسجد ضرار دیدم بیران و دود از او بر می آمد و امروز مزبله است ، والله لا یهدی القوم الظالمین . خدای راه
ننماید بهشت کافران را . لا یزال بنیانهم الذی بنوا ریبة فی قلوبهم . حق تعالی باز نمود در این آیه که بنا کردن
آن مسجد علامتی است ایشان را بر نفاق و کفر شان و کردن آن بنا در دل ایشان شکی و نفاقی شده است ثابت که زایل
نشود تا دل ایشان بر جای باشد مگر دلهاء ایشان پاره پاره کنند و این خبر باشد از انکه ایشان بر کفر بمیرند و رجوع نکنند
از کفر بعضی گفتند مراد آن است که ایشان مولع بودند بکردن آن و پنداشتند نیك می کنند چنانکه قوم موسی را
گمان بود در عبادت عجل این قول عبدالله عباس است و ابن زید کلبی گفت حسرت و ندامت برای انکه ایشان پشیمان
شدند از آن بنا کردن نه پشیمانی توبه پشیمانی انکه رنجشان ضایع شد و مال تلف و مقصود نا حاصل سدی گفت و حبیب و
مبرد لا یزال هدم بنیانهم ریبة ای حزازة و غیظاً بیران کردن آن بناء در دلهاء ایشان خشمی و اندوهی گشت ثابت
دایم مقیم که زایل نشود از دلهاء ایشان . الا ان تقطع قلوبهم . ابن عامر و حمزه و حفص و ابو جعفر و یعقوب بفتح
تا خواندند بر انکه فعل دل را باشد باسناد الفعل اللازم الی القلوب والاصل الا ان تتقطع بتائین الا که دلهاء ایشان پاره پاره
شود و باقی قراء بضم تا خواندند بر فعل مجهول اسناد کرده بامفعول . ان تقطع قلوبهم . الا که دلهاء ایشان پاره پاره کنند پس
آن زایل شود بزوال القلوب و بر این وجه که تفسیر دادیم استثناء متصل باشد و اگر تفسیر آن نهند که الا بمعنی تو الا که بمیرند
و قوت این قول قرائت ابی است فی قلوبهم حتی الممات و قوله تقطع قلوبهم عبارت باشد از انکه بمیرند و دلهاشان بپوسد و بریزد
و بر این وجه استثنا منقطع باشد و اگر بجای این الا در این آیه که بمعنی استثناست الی بنهند بمعنی هم آن باشد برای انکه الی
انتهاء غایت را بود و استثنا اینجا از زمان مستقبل است و زمان مستقبل را نهایت باو رسد و مثله قولهم لالزمنك او تعطینی
حقی بمعنی محتمل است هر دو وجه را الی ان تعطینی . والله علیم حکیم . و خدای تعالی داناست بانچه در دلهاء ایشان است
حکیم است در آنچه فرمود از هدم و احراق مسجد ضرار قوله . ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة . خدای تعالی چون حدیث کافران و منافقان کرد و باز نمود که ایشان با آنچه می کنند مستحق کشتن اند
مسلمانان را ترغیب کرد بر جهاد ایشان گفت ان الله اشتری من المؤمنین . خدای بخرید از مؤمنان جانها و مالهاء
ایشان بانکه بهاء بهشت بدهد محمد بن کعب القرظی گفت سبب نزول آیه آن بود که چون انصاریان لیلة العقبه با رسول
بیعت کردند بمکه و ایشان هفتاد مرد بودند عبدالله رواحه گفت یا رسول الله شرطی که خدای را با ما هست و تورا
هست با ما بگو گفت اما شرط خدای من آن است که او را پرستی و با او شریك نیاری و انباز نگیری و شرط من آن است
که انچه جان و مال خود را از آن حمایت کنی مرا از آن حمایت کنی گفتند کردیم یا رسول الله فما لنا ما را چیست رسول گفت
الجنة بهشت گفتند ربح البیع لا نقیل ولا نستقیل ما قیله نکنیم و قیله نخواهیم خدای تعالی این آیه فرستاد اهل اشارت گفتند
قیمت متاع بسه چیز پیدا شود بمشتری و دلال و بها چون مشتری خلیل بود و دلال نبی بود و بها جزیل بود لا جرم متاع
نفیس شد پس از انکه خسیس بود خلیل شد پس از انکه ذلیل بود کثیر شد پس از انکه یسیر بود کبیر شد پس از انکه صغیر
بود رفیع شد پس از انکه وضیع بود مالك شد پس از انکه هالك بود شریف شد پس از انکه ضعیف بود کامل شد پس از انکه
خامل بود عظیم شد پس از انکه ذمیم بود علی شد پس از انکه دنی بود ثمین شد پس از انکه مهین بود این اوصاف مؤمنان است

قوله . ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم . خداى خريدار است ودلال احمد مختار است وبها بهشت دار القرار است
باين مشترى ودلال وبهاء متاع قيمتى باشد بعضى اهل اشارت گفتند . نعم المشترى المولى و نعم الدلال المصطفى
ونعم الثمن الجنة المأوى . نعم المشترى رب البرية ونعم الدلال خير البرية ونعم الثمن عيشة رضيه . نعم المشترى
الملك الجبار ونعم الدلال سيد الابرار ونعم الثمن دار القرار . نعم المشترى الولى الرحيم و نعم الدلال الرسول الكريم
ونعم الثمن الجنة النعيم . سؤال كردند كه چرا نگفت بهشت ميفروشم گفت بنده ميخريم گفتند براى انكه انكس كه چيزى
فروشد يا از براى حاجت فروشد يا از براى سود واين هيچ بر خداى روا نيست گفت مرا بهشت بهائى نيست ولكن بنده
درخور است پس او بنده خراست از انكش بنده درخور است دگر انكه اگر گفتى من بهشت ميفروشم كه زهره داشتى
كه گفتى كه من ميخرم يا من بهاء بهشت دارم بهشت ناخريده ماندى وبنده از اين خبر بريده پس يأس پديد آمدى
وافلاس پيدا شدى . قوله تعالى من المؤمنين . گفت مرا اين مبايعت ومشارات با مؤمنان است كه كافر مرا نشناسد
وانكه كسى را نشناسد چيزى قيمتى ببهاء اندك خرد دگر انكه كافر را آن منزلت ننهم كه با او مبايعت كنم تا از تو مبايعت
نباشد از او مبايعت نباشد چون تو از متابعت وفرمان او استنكاف نكنى او در مبايعت جان ومال تو رغبت نمايد دگر انكه
اين مبايعت در سراى شرع ميرود وشارع در ميانه دلال است انكه باين سراى حاضر نيامد وباين دلال معرفت ندارد
اوراكى رسد كه مبايع ما باشد مبايع ما نبود تا متابع ما نشود . فاتبعونى يحببكم الله . دعوى دوستى ميكنى كمر خدمت
برميان بند تا از او جزاى محبت يابى . قل ان كنتم تحبون الله فاتبعونى يحببكم الله . انكه خواهد كه چيزى خرد
اول بدلال شود تا دلالش دلالت كند وانكه چيزى بهائى دارد بدلال تسليم كند تا دلال عرض كند تا كر ارغبت ثابت
باشد كافر را جان ومال بهائى نيست لاجرم بدين دكانش روائى نيست هركه او چيزى با بهادارد در اين درگاه
پربهادار د پس اول معرفت بايد تا از دلالت شفقت بود كه ، وكان الله بالمؤمنين رحيماً . تا از مشتريت صفقه بود
ان الله اشترى من المؤمنين . تا تو بيگانه باشى او را چه گرى كند كه با تو شراء كند وچون آشنا شدى او را چه منع كند
كه با تو بيع كند پس اول قدم درنه ودست به بيعت بده تا بنوبت دوم بصفقه بيع دست بر دست تو زنند وپاى درنه و
دست بده وجان ومال از دست بده تا چون مالت نباشد مالت باشد چون جانت نباشد جنانت باشد تا تو مالك خودى
تورا جز مالك مالكى نباشد وآنرا كه مالك مالك بود بغايت هالك بود چون از ملك بيزار شدى بملك من درآمدى
لاجرم فردا مالك را با ملك من كار نبود وبر مملوكان من راه نبود كه . ما على المحسنين من سبيل قوله انفسهم . تنها
وجانها ايشان نفس مؤمن با مدينه ماند يا شهرستانى وجوارح او سواد وروستاق آنست وعروقش مجارى مياه و
جويها آنست وحواشى كه بروى است بروج آنست وآن شهرستانى است خوش آبادان وخرم وجامع قال الله تعالى
. والبلد الطيب يخرج نباته باذن ربه . انكه اين مدينه را چهار حد است يكى با آدم كه ابو البشر است . خلقكم من نفس
واحدة . يكى با براهيم . ملة ابيكم ابراهيم . يكى بمحمد مصطفى . لقد جائكم رسول من انفسكم . يكى با پدرت .
ادعوهم لآبائهم هو اقسط عند الله . واين مدينه را چهار در است يكى بر توحيد وشهادت گشاده دگر را بصدق و
زهادت نهاده ويكى باخلاص وطاعت ويكى با جمعه وجماعت اى عجب اگر مدينه خربه ترا چهار درمى بايد مدينه
علم رسول را يك درنبايد نيز مالت را چهار حد است يكى با زكوة وديگر با صدقات وديگر با نفقات چهارم با صلوات
بعضى اهل علم گفتند اشترى بمعنى اختيار است چنانكه گفت . اولئك الذين اشتروا الضلالة بالهدى . اى اختاروا
الضلالة على الهدى گفت نفس مؤمن اختيار كردم كه او اختيار من كرد واو را خواستم كه مرا خواست منافق چون
مرا نخواست من نيز او را نخواستمش . ولكن كره الله انبعاثهم فثبطهم ، چون مالش مرا نشايست گفتمش . قل

انفقوا طوعاً او كرهاً لن يتقبل منكم . مؤمن چون مرا اختيار كرد منش اختيار كردم . هو اجتباكم . چون براى
من داد من بستدم از او . ويأخذ الصدقات . نه هر درختى بستان را شايد ونه هر نباتى ريحان باشد نه هر تنى ومالى
درگاه ما را شايد . اشارة . عزيز مصر يوسف را بخريد وخواص اهل خود را بخدمت او مشغول كرد واهلش را
گفت . اكرمى مثواه . همچنين حق تعالى تورا بخريد ملئكه ملكوت را بخدمت تو مشغول كرد تا بهرى حافظان
تواند وبهرى دبيران تواند وبهرى خازنان تواند وبهرى پاى مردان تواند وكيل در آن وعذر خواهان تواند . و
يستغفرون للذين آمنوا . اشارت اخرى زليخا يوسف را بخريد وبخانه برد وهمه دل با او داد واو را بجاى لطافت و
كرامت فرود آورد انكه محبوسش كرد انكه مملكت با او افتاد بعد الحبس حق تعالى همچنين تورا بخريد بانواع اكرام
واعزاز بنواخت . ولقد كرمنا بنى آدم . انكه در دنيات باز داشت . كه الدنيا سجن المؤمن ، انكه در زندان
با تو براز در آمد از سر ناز با تو راز گفت كه . من دعانى اجبته و من سألنى اعطيته ومن اطاعنى شكرته ومن
عصانى سترته ومن قصدنى ابقيته و من عرفنى حيرته ومن احبنى ابتلته ومن احببته قتلته ومن قتلته فعلى
ديته ومن على ديته فانا ديته گفت هركه مرا خواند اجابتش كنم وهركه از من خواهد بدهمش وهركه طاعت
من دارد شكرش كنم و هركه در من عاصى شود باز پوشم او را وهركه بمن آيد مقصودش دركنارش
نهم وهركه مرا شناسد والهش كنم وهركه مرا دوست دارد ببلايش ابتلا كنم وهر كرا دوست دارم بكشم
وآنرا كه من كشم ديت من دهم وآن را كه من ديت دهم ديت او باشم قال الشاعر . ولقد هممت بقتلها
من حبها ・ كيما تكون خصيمتى فى المحشر ، طمعاً يطول على الصراط وقوفنا . فتلذ عينى من فنون المنظر ،
فنكون اول عاشقين تحاكما ، يوم القيمة والخلايق حضرى . انكه پس از حبس وقتل پادشاهى بدست
تو دهد كه . واذا رأيت ثم رأيت نعيما وملكاً كبيراً . اشارت اخرى تورا بخريد تا ابليس طمع بر دارد
وبداند كه تو ملك اوئى گرد تو نگردد پس اگر ابلهى از جملهٔ شما با او بيعتى كند آن بيع با او باطل بود
كه بيع بر سر بيع باطل باشد اشارة اخرى چنانستى كه حق تعالى گفت تورا نفسى هست ومالى وهر دو آفت
ومحنت توست نفس دشمن توست ومال فتنهٔ تو ومرا بهشتى هست كه از اين بهتر چيزى نيست ولكن مرا
بكار نيست آن آفت بيار اين نعمت بر تن بده جنان بستان مال بده رضاء رحمن بستان اشارة اخرى آن رفوگر جامهٔ خلق
بخرد و آن رايض اسب توسن بخرد و آن صاحب بصيرت متاع بد بخرد چون گويند ايشان را كه چه خواهى
كرد اين گويند صلاح اين ما راست انكه برياضت واصلاح بحد صلاح برند همچنين حق تعالى بنده را بر عيب بخريد واو
بپسنديد وعيبها بر او بپوشيد وگناهانش بيامرزيد اشارة اخرى پادشاه چون ضيعتى بيران بخرد چون بدست او افتد
معماران بر گمارد و آن را تيمار بدارد وبحال عمارت باز دارد تا هر كه بيند باز نشناسد همچنين حق تعالى بنده بر عيب بخريد
واو را بتوفيق موفق كرد وبتائيد مؤيد وبتسديد مسدد كرد وبرحمت مكرم كرد تا آثار رحمت وحسن نظر
او بر او پيدا شد اشارة اخرى در خبر است كه جابر روايت كرد كه در بعضى سفر با رسول ؑ بودم مردى
شترى داشت ضعيف مردبان شتر درمانده وراه نميرفت وتكليف مردشده بود وكس نميخريد وكارى نميكرد بر رسول
آمد وشكايت آن كرد رسول ؑ او را بخريد در خبر است كه چون از مالك آن مرد با ملك رسول آمد قوت گرفت
وبنشاط شد ودر لشكر پيش همه شتران رفت اگر حسن ملكت رسول بر اشترى پيدا شد حسن ملكة مالك الملوك
بر بندهٔ عاصى پيدا شود چه عجب بود جابر عبد الله انصارى گفت اين شتر بر من سپار و رسول آنرا بمن سپرد ببدر
حاضر آمد باحد حاضر آمد وبحديبيه حاضر آمد رسول ؑ او را بمن بخشيد من داشتم او را تا پير شد تا عهد

عمر خطاب انکه پیش عمر شدم گفتم چه گوئی شتری راکه ببدر واحد وحدیبیه باما حاضر بوده وامروز بکاری
نیاید گفت آن کیست گفتم آن شتر رسول است آن را ازمن بهاء گران بخرید وآزاد کرد ودر میان شتران صدقه
کرد امیچرید وکس را براو سبیلی نبود واگر خریدهٔ رسول و آزاد کردهٔ عمر کس را بر او ره نبودی تو خریده
خدائی امیداست که آزاد کردهٔ او باشی همانا که در دنیا شیطان را بر تو راه نبود ودر قیامت نیران را اشارة اخری
کسی چیزی خرد معیب واو عیب آن نداند درشرع اورا بود که بعیب رد کند چون عالم باشد بعیب آن پیش از
عقد بیع اورا نرسد که بعیب رد کند حق تعالی تورا بخرید وعالم بود بعیوب تو اشتر علام الغیوب بسایر العیوب
امید آن است که چون تورا بهمه عیب قبول کرد بگناهیت رد نکند تا در بندگی او بمانی که تورا بندگی او به از
آزادی دیگران است . آزاد مکن زبندگی هیچ مرا ، کین بندگی ازهزار آزادی به . اشارة اخری مردی
بندهٔ خرید انکه اورا بنام آزادان بخواند بنزدیك بعضی فقها آن است که آن عتقست بان آزاد شود حق تعالی تورا خرید و
بنام خودت بخواند اورا نام مؤمن است و تورا مؤمن خواند امید آن است که هم نام خود را از آتش دوزخ آزاد کند
اشارة اخری ابوبکر وراق گفت بنده را هیچ نباشد که بان تقرب کند بخدای جز بمال وجان حق تعالی گفت هردو
بمن فروش تا آن طاعت که بان هردو کنی بان معجب نشوی که تصرف در ملك غیری کرده باشی عجبت نرسد تا عجب تو
طاعت تورا حقیر کند که . لولم تذنبوا لخشیت علیکم ماهو اشد من ذلك العجب العجب اشارة اخری نفس ومال
از تو بخرید تا با مردم بان خصومت نکنی نگوئی مالی وحالی وجمالی وفی ارتقاء المنازل جلالی وافراسی وجمالی وشائی وغنمی
وماشیتی ونعمی وجودی بهاو کرمی . برای انکس که برای مال مردمان باکسی خصومت نکند تا از این دردسر مسلم
باشی و بر مردمان عزیز ومکرم اشارة اخری تن ومال از تو بخرید ازهردو بدر آئی تا تومانی ودل بدل باو رازکنی و
بدل باو نازکنی ازدل باو ذل کنی دلت باو مطلع باشد واو بر دلت مطلع باشد اشارة اخری هرکه او بندهٔ خرد وبنده را
مالی باشد مال وبنده سیدرا باشد جز که سید مال بر حال خود رها کند تا آزاد شود مال اورا باشد حق تعالی گفت مرا
بمال تو حاجت نیست ، وماتنفقوا من خیر فلانفسکم وماتنفقوا من خیر یوف الیکم ان احسنتم احسنتم لانفسکم . گفت
مال مبتذل دار که توراست ومن باتو رد کردم ونفس عزیز دار که مراست اشارة اخری این کرم نگر بنده بندهٔ او
ومال مال او وبهشت بهشت او ومالك او وملك او وبها از نزدیك او بندهٔ خود را از خود بمال خود وبهشت خود بخرید
هم او صاحب هم او مالك هم او مشتری . فیك الخصام وانت الخصم والحکم . اشارة اخری مردی بنده بخرد ببهاء
اندك یا بسیار واورا کاری فرماید یا دشخوار یا خوار اورا اجرت بباید داد برای انکه او بها بداد یکبار کرم او نگر که
بنده خود بمال خود بخرید انگه اورا کاری فرمود که بمصلحت او باز گردد انگه میگوید بنده مزدت بر من است و
رنجت ضایع نیست . انا لانضیع اجر المحسنین . انا لانضیع اجر المصلحین . اشارة اخری هرکس بندهٔ خرد برای
کاری از او دو کار شاید یا بازفروشد یا آزاد کند اگر محتاج باشد بفروشد واگر کریم باشد با احتیاج هم نفروشد
پس حاجت برمن روا نیست . ومن اکرم الاکرمیم چه منع است مرا از انکه تورا آزاد کنم اشارة
اخری مخلوقان بنده برای آن بخرند تا ایشان را نگاه دارد بنده من تورا بخریدم تا تورا نگاه دارم .
کل یرید رجاله لحیوته ، یامن یرید حیوته لرجاله . در سایر احوالت نگاه میدارد در خواب وبیداری و
تنهائی وسفر وحضر شعر . یا نایماً والخلیل یحرسه . من کل شیء یدب فی الظلم . کیف ینام العیون عن ملك .
یاتیك منه فوائد النعم . قل من یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن . اشارة اخری عادت چنان رفته است که
انکس که بنده خرد وفرزند ندارد ونه خویشی ووارثی چیزی که دارد بنام آن بنده بکند حق تعالی گفت

صورت حال من باتو آن است که تو بندهٔ منی ومرا خویش وپیوند نیست وزن وفرزند نیست وهرچه مراست
بحکم توراست الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون . اشارة اخری بنده هرچه آفریدم با فنا برم ازدنیا
انکه باآخرت تورا باز دارم وبهشت باز آفرینم که تو از آن منی وبهشت از آن تو ودوزخ باز آفرینم که
بنام دشمنان توست که تا چندان که تو انجا منعم باشی ایشان در انجا معذب باشند تا تو برادمن باشی ایشان
بکام تو اشارة اخری درشرع کسی که کنیزکی خرد چون ازاو بار گرفت فروختن از او برخاست برای حرمت
حمل بندهٔ من تو از من بار امانت داری باری که آسمان وزمین برنگرفت وکوه قوت آن نداشت ، و
حملها الانسان تا امانت حلیت توست بیع بر تو حرام است ایمن باش که ازملك خودت بیرون نکنم اشارة اخری
انکه بار دارد تا بنهد ونداند که حمل حقیقی بوده است اورا مادر فرزند نخوانند تو نیز انکه بان مثابت باشی
که بر این بمانی امانت که داری نگاه داری درامانت خیانت نکنی چه اگر نه چنین کنی هرچه کرده باشی که صورت
فرمان برداری دارد بمعنی بی فرمانی باشد یك ده بار عدل باو فرستم تا چون خرمن گاه جائی که اب نباشد
در اتش ریزد ، وقد منا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا . قوله بان لهم الجنة بانکه بهشت ایشان را
باشد قتاده گفت بهاء کرد بایشان وبهاء گران کرد حسن بصری گفت بنگری بان بیع و بیعت که بیعی
سود مند است که خدایتعالی باهر مؤمنی کرده است بخدای که هیچ مؤمنی نماند که در این بیع نیامد در
خبر است که اعرابی برسول بگذشت ورسول این آیه میخواند دفت این کلام کیست گفت کلام خداست
گفت . بیع والله مربح لانقیله ولا نستقیله . انکه با رسول بغزات رفت وباز نگشت تا شهید شد اصمعی انشاء
کرد این بیتها وگفت صادق را ع . انا من بالنفس النفیسة ربها ، فلیس لها فی الخلق کلها ثمن . بها یشتری
الجنات ان انا بعتها . بشیء سواها ان ذلکم غبن . اذا ذهبت نفسی بدنیا اصبتها . فقد ذهب الدنیا وقد
ذهب الثمن . وگفت صادق ع ای دون همت تو خودرا نمی شناسی نگر تا خویشتن جز ببهشت نفروشی
که بهاء تو بهشت است . بأن لهم الجنة وانشد الحسین بن عاصم الکوفی ، من یشتری قبة فی الخلد عالیة . فی ظل
طوبی رفیعات مبانیها ، دلا لها المصطفی والله بایعها . ممن اراد وجبریل منادیها . قوله یقاتلون فی سبیل الله . در
جای حال است یعنی مقاتلین فی سبیل الله . در آن حال که ایشان مقاتله وکارزار کنند درسبیل خدای یعنی
جهاد با کافران فیقتلون ویقتلون میکشند ایشان دشمن را و نیز ایشان را می کشند وجای هردو حال است
ای قاتلین ومقتولین درحالی که کشنده باشند وکشته شده باشند و اما قرائة حمزه وکسائی وخلف که
بعکس خواندند فیقتلون ویقتلون . علی تقدیم المقتولین علی القاتلین هم معنی درست آید برای انکه واو افادهٔ
ترتیب نکنند ووجهی دگر وآن آن است که ایشان را بکشند وانکه آن باقی مسلمانان کشندگان
ایشان را بکشند . وعداً علیه حقاً . نصب بر دو وجه است یکی مصدری لامن لفظ الفعل وهو قوله
اشتری لان فیه معنی الوعد کانه قال اشتری وعداً کما یقال اعجبی الشیء حباً شدیدا ودگر انکه وعد در
کلام مقدر باشد ای وعد ذلك وعداً واجباً علیه الوفاء به واز دو وجه وفا باو واجب است یکی از انجا که
جزاست وبر عمل وثواب بر جهاد واین واجب است ودگر انکه انجاز وعد است وخلف وعد است و
خلف وعد قبیح باشد واین مشتمل بود ثواب وعوض را ثواب بر یقتلون وعوض بر یقتلون فی التوریة والانجیل
والقرآن زجاج گفت آیه دلیل میکند بر انکه جهاد واجب بوده است بر قوم موسی وعیسی چنانکه بر امت
محمد ع فاستبشروا شادمانه شوی ببیعی که کردید که دراو همه سوداست وهیچ زیان نیست ولفظ بیع

وشری در آیه مجازاست وتشبیه یعنی حق تعالی دراین آیه باشما آن میکند که معامل ازانکه چیزی بستاند و
چیزی بدهد ومثله قوله من ذاالذی یقرض الله قرضاً حسناً . چون صورت قرض دارد آنچه می ستاند تا
بیشتر وبهتر ونکوتر با جای دهد آن را قرض خواند . وذلك هو الفوز العظیم . واین فلاح و ظفری
بزرگواراست که چیزی درمقابله آن نیفتد انگه وصف کرد آن مؤمنان را که این مبایعه میکنند گفت .
التائبون . و رفع او بر خبر مبتداء محذوف است والتقدیر هم التائبون ایشان توبه کاران اند و با درگاه من
آیندگانند ویا طاعت رجوع کنند گانند ووجهی دگر در رفع او آن است که مبتدا باشد وخبرش باخر
مقدر وهو لهم الجنة وجه سیم آن است که روا بود که رفع بر فاعلیت بود بدل ضمیر فی قوله یقاتلون کأن سایلاً
سأل وقال من هم فقال التائبون ودر مصحف ابی وعبدالله مسعود جمله منصوب است برنا ونون برانکه صفت
مؤمنان است ونصب او بر مدح باشد کأنه قال اعنی التائبین یادر محل جر علی صفة المؤمنین العابدون خدای
پرستانند واصل عبادت بگفتیم که تذلل باشد من قولهم طریق معبد ای مذلل موطأ الحامدون . شکر
گذارندگان نعمت او باشند السایحون دراو خلاف کردند مورج گفت روزه داران باشند بلغة هذیل و
اعمش ازابوصالح روایت کرد از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که او گفت السائحون الصائمون وخبری روایت کرد
که رسول ع گفت . سیاحة امتی الصوم . سیاحت رفتن امت من روزه باشد چنانکه زهد وعبادت امت
سلف آن بود که در زمین رفتندی عبادت امت من بجای آن سیاحت روزه است واین قول عبدالله مسعود و
عبدالله عباس است وسعید جبیر وحسن بصری ومجاهد است حسن گفت آنان اند که روزه قرض دارند
وبعضی دگر گفتند آنانند که صایم الدهر باشند سعید جبیر گفت دلیل برانکه سایح صائم باشد آن است که
ذکر سایح کرد ذکر صایم نکرد و انجا که صایم گفت سایح نگفت تا تکرار نباشد سفیان بن عیینه گفت
روزه دار را برای آن سایح خواند که او عادت خود رها کرده باشد از طعام وشراب ونکاح
وقال الشاعر . تراه یصلی لیلة ونهارة . یظل کثیرا لذکر لله سایحا . حسن بصری گفت آنان باشند که
از حلال روزه دارند واز حرام امساك میکنند ومردمان عهد ما از حلال روزه میدارند و از حرام
امساك نمی کنند بعضی علما گفتند برای آن روزه دار راسایح خواند که درخبر میاید که فرداء قیامت
اهل بهشت هرکسی را منزلی ودرجهٔ وجائی معین باشد مگر روزه دار را که خدای تعالی او را گوید
تو دربهشت میگرد وسیاحت میکن تا انجا فرود آی که تورا خوش آید عطا گفت سایحان غازیان و
مجاهدان باشند عکرمه گفت سایحان طالبان علم باشند که ایشان روند وسیاحت کنند در طلب علم
. الراکعون الساجدون رکوع کنندگان وسجود کنندگان باشند یعنی نماز بسیار کنند ، الآمرون
بالمعروف . امر معروف کنندگان ونهی منکر کنندگان مردمان را بطاعت فرمایند واز معصیت باز
دارند والحافظون لحدودالله حدهای خدای نگاه دارند واز آن تعدی نکنند او امر ونواهی خدای را
مراعات کنند اوامر را امتثال کنند واز نواهی اجتناب کنند . وبشر المؤمنین ، بشارت ومژده ده مؤمنانرا
ای محمد قوله تعالی . ماکان للنبی و الذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین . بعضی مفسران گفتند سبب
نزول آیه آن بود که چون ابوطالب را وفات نزدیك رسید رسول ع ببالین او آمد اورا گفت یا عم
انك اعظم الناس علی حقا واحبهم الی . گفت ای عم در همه مردمان آنحق که تورا برمن است کس را
نیست و آن دوستی که تورا در دل من است کس را نباشد و حق تو بر من از حق پدر بیشتراست

مرا بکلمهٔ یاری ده یعنی کلمه شهادت ابو جهل حاضر بود وعبدالله بن امیة گفتند ترغب عن ملة
عبدالمطلب ابوطالب گفت انا علی دین عبدالمطلب وبروایتی دیگر آن است که اورا گفتند یا اباطالب نه ما همه عمرت
از شنیدیم که گفتی من بر ملت ابرهیمم گفت گفتم واسروز هم این میگویم که من بر ملت ابرهیمم رسول ع گفت
لاجرم استغفار میکنم برای تو پس رسول ع برای او استغفار میکرد این آیه آمد واین باطل است ازانجا که اتفاق است
که این سورت باخر عهد رسول آمد وآخر عمر او وابوطالب درابتداء اسلام وفات یافت این هردو اتفاق است
دگرانکه اگر این حدیث درست باشد این دلیل ایمان ابوطالب کند نه دلیل کفر او برای انکه چون گفت من بر دین
عبدالمطلبم وعبدالمطلب بنزدیك ما مسلمان بوده است ودر اخبار وروایات ما ومخالفان نیز آنست که او مسلمان
بود نه در حدیث ابرهه صباح آمد که چون عبدالمطلب بنزدیك او حاضر آمد او گمان برد که او آمده است تا شفاعت
کند تا از آنجا برگردد او گفت ای ملك من برای آن آمدم که کسان تو شتران من گرفته اند بفرمای تا باز دهند او گفت
من پنداشتم خردی داری که من از راه دور آمده ام با لشگری گران وبا پیلان عظیم تا این خانه که شرف قدیمان وحدیثان
دراوست بیران کنم تو در شتر چند کرکین حدیث میکنی گفت چنین است مرا با شتر خود کار است از حدیث خانه
اندیشه نمی دارم که . ان للبیت ربا یحفظه . خانه را خدائی هست که نگاه دارد واین نباشد الا سخن مؤمنان موحدان
جز جاهلی نباشد ابلهی که این حدیث روایت کند انکه گوید فرقی نیست در کفر میان ایشان که بخراب خانه آمده بودند و
میان عبدالمطلب که آن گفت واما بر روایت دیگر که گفت من بر ملت ابراهیمم انکس که گوید گوینده این کلمه کافر باشد
کافر او باشد برای انکه رسول را میفرماید . واتبع ملة ابرهیم حنیفا . ورسول می گوید . انا علی ملة ابرهیم . واز
یوسف ع حکایت اینست . واتبعت ملة آبائی ابرهیم واسحق ویعقوب . دگر انکه گفت پیغمبر برای او استغفار
میکنم واستغفار کرد ومسلمانان نیز در رسول نگاه کردند برای پدران مشرك خود استغفار میکردند تا خدا تعالی
آیه فرستاد ونهی کرد اگر این روایت درست است استغفار رسول ع برای ابوطالب رحمة الله علیه من ادل الدلیل
علی ایمانه باشد برای انکه رسول ع که قدوه وقبلهٔ همهٔ عالمیان است در علوم چگونه شاید که این مایه از اصول نداند که
برای مشرکان مصر بر کفر استغفار نشاید کرد که اورا واجب آنست که ازاو تبرا کند ودر امت او کمتر کس این هردو ملت
دانند که طعن بر رسول است انکه اگر درست شود هم آیه را وهم روایت را تفسیر ظاهر وتاویلی درخور هست اما
روایت ممتنع نباشد که رسول ع برای ابوطالب استغفار کرد وایشان که دیدند از رسول ع ایشان را ایمان ابوطالب
معلوم نبود گمان بردند که رسول برای مشرکی استغفار کند واما تفسیر آیه آن است که این نهی نیست بل
نفی است چنانکه گفت . ماکان لکم ان تنبتوا شجرها وقوله وما کان لنفس ان تموت الا باذن الله وما کان لنفس ان تؤمن
الا باذن الله . ومحال است گفتن که این آیات را معنی نهی است برای انکه انبات درخت ومرگ مقدور ما
نیست ما را از آن چگونه نهی کنند وحدیث ایمان ما را بآن امر کرده اند نه نهی پس این آیه ما را واین آیات را معنی نفی
باشد یعنی نباشد ونکنند وروا ندارد پیغمبر وهیچ مؤمنی که استغفار کند برای مشرکان بعلت خویشی پس ازانکه روشن
شده باشد ایشان را یعنی پیغمبر را ومؤمنان را که ایشان اهل دوزخند بیان کرد حدیث ابراهیم ع که او برای عمش
استغفار کرد وعلة حسن آن پیدا کرد آن را که ندانستند گفت ، وما کان استغفار ابرهیم لابیه الا عن موعدة وعدها
ایاه . گفت نبود استغفار ابراهیم برای پدرش یعنی عمش آذر چنانکه بیان کردیم در آیاتی که رفت در سورة البقره
وسورة الانعام که آذر عم ابراهیم بود وپدرش را تارخ نام بود خلاف از میان راویان درخاو حاافتاد که تارخ بحاء نامعجم
است یا بخاء معجم الا وعدهٔ که داد اورا ابرهیم ع برای او استغفاری کرد استغفاری مشروطه اگرچه شرط در ظاهر لفظ

نیست لابد در نیت باید که نشاید که ابراهیم ع عالم نباشد باین مسئله و استغفار چنین کرده باشد اللهم اغفر لابی اذا آمن
و روایتی دیگر آن است که او اول اظهار ایمان برابراهیم و گفت من مؤمنم ابراهیم ع برای او استغفار کرد چنانکه گفت
. واغفر لابی انه کان من الضالین ، گفت بیامرز پدرم که او از جملهٔ ضالان بود نگفت از جملهٔ ضالان است و بعضی
دگر گفتند وعدهٔ ابراهیم داد پدر شرا باستغفار و این قول نیك نیست برای انکه خلاف ظاهر قران است و این قول
مقتضی آن باشد که ابراهیم ع استغفار نکرد بل وعدهٔ استغفار داد و حقتعالی نچنین گفت بل گفت نبود استغفار ابراهیم
پدرش را الا از وعدهٔ که داد اورا پس استغفار و حسن او معلل بکرد بوعده و اگر وعده وعدهٔ استغفار بودی معلل
بودی بنفس خود والشیء لا یعلل بنفسه قوله . وعدها ایاه . در وعد ضمیر مرفوع مستکنست و ضمیر با پدر باشد
و ها ضمیر منصوب متصل است برای انکه مفعول اول وعده است و رجوع او باوعده است و ایاه ضمیر
منصوب منفصل است بر مفعول دوم وعده انکه بیان دیگر درانکه وعده از پدر بود بایمان آنست که گفت ،
فلما تبین له انه عدو لله تبرء منه . چون پیدا شد ابراهیم را ع که او دشمن خداست و آن وعده خلاف
است و آن اظهار ایمان نفاق است از او تبرا کرد و بیزار شد و بعضی مفسران گفتند این علم ابراهیم و این بیان
روز قیامت باشد که او پندارد که عمش مؤمن بود و آن وعدهٔ حق بود و او در آید و گوید اللهم ابی بار خدایا پدرم
پدرم حق تعالی گوید بیارید او را بیارندش بر صورت گفتاری ابراهیم گوید بار خدایا این کیست گوید این عم توست
آذر بت تراش و او بر کفر بود و با تو دروغ گفت و منافق بود عند آن حال ابراهیم از او تبرا کند . ان ابرهیم
لاواه حلیم . که ابراهیم اواه بود و بردبار معنی اواه چند قول گفتند شهر بن حوشب روایت کرد بروایتی مرسل که
رسول ع گفت چون اورا پرسیدند از اواه گفت الاواه الخاشع المتضرع گفت لابه کننده باشد انس روایت کرد که
زنی بنزدیك رسول ع سخنی بگفت که رسول ع را از آن کراهتی حاصل شد عمر بانگ بر آورد رسول ع گفت . دعوها
فانها اواهة ، رها کنی اورا که اواهه است گفتند یا رسول الله اواهه چه باشد گفت خاشعة کعب الاحبار را پرسیدند
از معنی اواه گفت آن باشد که ذکر دوزخ شنود و آه کند عبدالله مسعود و عبید بن عمیر گفتند اواه دعا باشد بسیار
دعا عطا گفت هو الجامع الدعاء مرد جمع کنندهٔ دعا کننده باشد از عبدالله مسعود پرسیدند گفت اواه رحیم
باشد و قتاده هم این گفت و حسن بصری نیز عبدالله عباس گفت اواه تواب باشد توبه کار مجاهد گفت اواه موقن
باشد عکرمه گفت مستیقن باشد بلسان الحبشه گفت نه بینی که چون حبشی را چیزی گویند او بداند که آن چیست گوید
اواه یعنی عرفت ابن ابی نجیح گفت مؤتمن باشد کلبی گفت اواه مرد تسبیح کننده باشد در بیابان خالی و خشن عقبة
بن عامر گفت مردی باشد که ذکر خدا بسیار کند و حکم روایت کرد از حسن بن مسلم که مردی بود ذکر خدا بسیار
کردی و روزگار خود بر تسبیح و تهلیل مستغرق کرده بودی حدیث او پیش رسول ع میکردند گفت او اواه است
و گفته اند اواه آن باشد که قرآن بسیار خواند عبدالله عباس گفت در عهد رسول علیه السلام مردی بود قرآن
بسیار خواندی او را وفات رسید رسول ع بر او نماز کرد و او را دفن کرد انگه گفت . رحمك الله انك كنت لاواهاً .
خدای بر تو رحمت کناد که تو اواه بودی یعنی قرآن بسیار خواندی و گفته اند اواه آن باشد که آواز بلند بردارد بذکر
خدای و دعا و قرآن و در آن میانه آه بسیار گوید و در خبر است که ابراهیم ع بسیار گفتی که آه من النار قبل ان لا ینفع
آه آه از دوزخ پیش از انکه سود ندارد شعبه روایت کرد از ابو یونس که او گفت در مدینه قاضی بود و او روایت کرد از ابوذر
گفت مردی بود که گرد خانه طواف کردی و در میانه دعا گفتی اواه اواه ابوذر رسول را گفت یا رسول الله نیك است
این که این مردی می کند رسول گفت دعه فانه اواه گفت رها کن اورا که اواه است گفت شبی بیرون آمدم رسول را دیدم

که او را بدست خود دفن میکرد بچراغ نجعی گفت اواه فقیه فرا گفت آن باشد که از گناه آه کند سعید جبیر گفت معلم خیر
باشد عطا گفت تایب باشد از جملهٔ معاصی که خدا آن را کاره بود ابو عبیده گفت آن باشد که از سر ترس آه بسیار گوید و از
سر یقین تضرع و ملازم طاعت باشد زجاج گفت این قول جامع است هر چیزی را که در اواه گفتند و اصل او از تأوه
است و آن آه گفتن باشد از درد دل و فعل از او تأوه یتأوه آید و اوه یأوه تاویهاً قال المثقب العبدی . اذا ماقمت ارحلها
بلیل . تأوه آهة الرجل الحزین . وقال الراجز تأوه الراعی وضوضاً آکلیه و یقول العرب اوه من کذا قال الشاعر
. فأوه لذکریها اذا ماذکرتها . ومن بعد ارض دونها وسماء . و عرب اوه گوید و ثلاثی مجرد نیامده است از او
و اگر آمده بودی اه یئوه بودی علی وزن قام یقوم والحلیم بردباری باشد که شتاب نکند بعقاب و مهلت دهد مستحق را
بمقتضی حکمت با انکه قادر باشد بر تعجیل عقوبت قوله تعالی : وما کان الله لیضل قوماً بعد اذهدیهم الایه . مجاهد
گفت وجه اتصال آیه بایه اول آنست که خدایتعالی چون مسلمانان را نهی کرد از انکه برای کافران استغفار کنند آنانکه
پیش استغفار کرده بودند گفتند یا رسول الله پس حکم ما چیست ماندانستیم که نباید که خدایتعالی آیت فرستاد و گفت
اضلال نکند گروهیرا پس انکه هدایت داد ایشانرا یعنی حکم نکند بضلال ایشان پس از انکه توفیق ایمان داد ایشانرا
و با ایشان الطاف کرد که ایشان عند آن اختیار طاعت و ایمان کردند تا بیان کند ایشانرا آنچه واجب است ایشانرا از او
اجتناب کردن پس مجاهد گفت این آیه خاص است در استغفار برای مشرکان و عام است در سایر معاصی مقاتل
و کلبی گفتند سبب نزول آیه آن بود که خدایتعالی احکامی در شرع بفرمود از قبله و فرایض و جز آن جماعتی مسلمانان
یاد گرفتند و کار بستن گرفتند آن را و غایب شدند خدای تعالی ان احکام منسوخ بکرد چون از سفرها باز آمدند رسول ع
و صحابه بر خلاف آن عمل میکردند گفتند یا رسول الله حکم ما چیست در انکه عمل همیکردیم بر آن و ندانستیم که منسوخ است
خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت من ضلال هیچ قوم نکنم پس از هدایت یعنی ابطال عمل ایشان نکنم که بر منسوخ
عمل کرده باشند نه بقصد بل از سر نادانی بیان کند برای ایشان احکام ناسخ را و اضلال بمعنی ابطال عمل آمد فی
قوله . والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم . ای فلن یبطل ضحاك گفت معنی آن است که خدایتعالی عذاب
نکند و اضلال نکند هیچ قوم را از ره بهشت تا بیان نکند برای ایشان و حلال از حرام جدا بکند و این آیه جاری
مجری آن باشد که گفت . وما کنا معذبین حتی نبعث رسولاً ، ان الله بکل شیء علیم . خدایتعالی بهمه چیز
عالم است مصالح او داند بیان می کند بحسب مصلحت . ان الله له ملك السموات . وجه اتصال این آیه بآیات
مقدم آن است که خدایتعالی چون احکام با اختلافش در آیات اول بگفت و حدیث مسجد ضرار و مانند آن
گفت این احکام مفوض بخداست از آنجا که ملك آسمان و زمین اوراست خلقاً وایجاداً وحکماً وتغیراً و ملك
اتساع مقدور باشد آن را که سیاست و تدبیر اورا باشد و تصرف بر حقیقت خدای راست جل جلاله که او
قادر است بر احیا و اماته مرده را او زنده کند و زنده را او بمیراند و شمارا که خلقانی بدون او یاوری و یاری نیست
بل ولی و والی و متوالی و اولی شما و کار شما خداست جل جلاله و یاری دهنده بر کارهای شما خداست تعالی
و فعیل بنای مبالغه باشد انجا که قیاس فاعل اقتضا کند چون سمیع و علیم و بصیر قوله . لقد تاب الله علی النبی
الایة . حق تعالی گفت توبه پذیرفت خدایتعالی بر پیغمبر و بر اصحاب او از مهاجر و انصار آنانکه متابع او بودند
بدانکه بنزدیك ما توبه بر پیغمبران نه از گناه باشد چه گناه بر ایشان روا نیست نه صغیره و نه کبیره بهیچ وجه و
بنزدیك ما توبه را اثر نبود در اسقاط عقاب خدایتعالی اسقاط کند عند توبه بتفضل و حظ توبه در تحصیل ثواب باشد
و قبول توبه از خدایتعالی بمعنی ضمان ثواب بود بر او و توبه طاعتی است از طاعات و حظ توبه ثواب بود نه اسقاط

عقاب و توبهٔ پیغمبران بسبیل خشوع و خضوع و انقطاع بود با خدایتعالی و توبه معصومان هم براین وجه باشد
اما توبهٔ مهاجر و انصار و انکه از ایشان عصمت او درست نشود توبه او براین وجه بود و توبهٔ دیگران چون
توبهٔ ما باشد از گناه کبیره و صغیره و حقیقت توبه بیان کردیم که چه باشد و در لغت رجوع باشد و تاب الله
علی العبد آن باشد که رحمت باسر آورد و انکه وصف کرد یاران رسول را ع از مهاجر و انصار گفت آنانند که متابع اند
اورا وقت عسرت و آن ساعت دشخواری بود و تنگی طعام و شراب و نایافت چهارپای در غزات تبوك جابر
عبدالله انصاری گفت سه عسرت بود عسرة زاد و عسرت آب و عسرت چهارپای مردم گرسنه و تشنه و پیاده
مانده بودند بجدی که بده مرد یك شتر بود بدبر او وحه براو می نشستندی بنوبت و فرو می آمدندی و زاد خرما بود
و جو و روغن گاو طعم بگردانیده یك خرما از مزاده بگرفتندی و مردی در دهن نهادی و یك دوبار بمزیدی
و بصاحبش دادی تا بر هرده بگردیدی انکه باستخوان آمده بودی انکه جرعهٔ آب برسر آن بخوردی عبدالله
عباس گفت بی آبی و سختی صحابه در غزای تبوك بجائی رسید که ما یك روز بمنزلی فرود آمدیم بگرمگاه و تشنگی
بر ما غالب شد چنانکه نزدیك بود که نفس ما منقطع شود مرد بود که شتر را می کشت و آن آب و تری که در شکم او
بود میخورد صحابه بنزدیك رسول آمدند و گفتند یا رسول الله ما از تشنگی هلاك میشویم و ما دانیم که خدایتعالی دعای
تورد نکند چرا برای ما دعا نکنی تا خدایتعالی ما را آبی دهد رسول ع دست برداشت و دعا کرد خدای تعالی
بارانی عظیم فرستاد و آبی و سیلی بسیار در آمد و ما آبها برگرفتیم چون از لشگرگاه بیرون رفتیم همه زمین خشك
بود و این باران جز بر لشگرگاه ما نیامده بود . من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم ، حمزه و حفص خواندند
یزیغ بیا دگر قراء بتا خواندند و در مصحف عبدالله مسعود کادت نوشته است و حمزه گفت چون کاد می خوانم
یزیغ بیا بخوانم برای انکه فعل مقدم است و تأنیث نه حقیقی است و در فاعل کاد سه وجه گفتند یکی انکه شأن و
امر است و التقدیر کاد الشان و الأمر ابو علی گفت این در کاد روا باشد در عسی روا نباشد برای انکه خبر در کاد
ملازم بود در بیشتر احوال و در عسی نه چنین باشد فاعل عسی بیشتر مفرد باشد نحو عسی ان یخرج زید و قوله تعالی . و عسی
ان تکرهوا شیئاً فهو خیر لکم . و وجه دوم آن است که فاعل کاد قلوب باشد و کلام بر تقدیم و تأخیر بود و التقدیر
من بعد ما کاد قلوب فریق منهم تزیغ . و مثله تقدیم خبر کان علی اسمها نحو قوله . و کان حقاً علینا نصر المؤمنین . و
وجه سیم آن است که در او ضمیر آنان باشد که ذکر ایشان رفته است از رسول ع و صحابه او و انکه ایشان را چون یك قبیل
و یك جنس کرده است برای آن فعل موحد گفت که ایشان را بمنزلت یك شخص فرود آورد حق تعالی گفت
پس از انکه در شدت و سختی کار بجائی رسید که نزدیك بود که بجسبد و میل کند دل گروهی از ایشان یعنی از راه
بشود و زیغ میلی باشد بر جهت فساد قال الله تعالی . فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم و قوله ربنا لا تزغ قلوبنا .
گفتند سبب نزول آیه آن است که مردی بود در جمله صحابه او را ابو خثیمه عبدالله بن خثیمه گفتند او از رسول
باز پس ایستاد در غزات تبوك ده روز و این مرد دو زن داشت یك روز بگرمگاه در آمد این زنان هریکی عریشی
ساخته بودند و برفته و آب زده و جامه افکنده و آب بر او نهاده و طعامی ساخته او در آمد ایشان پیش او رفتند و او
در عریش آمد و بنشست جائی بود خنك و آبی سرد و طعامی لذیذ و زنان بخدمت ایستاده باخویشتن اندیشه کرد گفت
من روا دارم که اینجا بنشینم بر چنین حال و رسول خدا و صحابهٔ او سلاح در گردن افکنده در سرما و گرما و باد و باران
در رنج والله که من با این زنان حدیث نکنم تا ساز راه نکنم و از قفاء رسول صلی الله علیه و آله وسلم نشوم انکه برگ
سفر ساز کرد و هرچند زنان با او حدیث می کردند جواب نمیداد و شتری پیش آورد و زادی که داشت و برگ بر او

بست و بر او نشست و برفت تا برسول ع رسید به تبوك مردم گفتند یا رسول الله سواری می آید از راه رسول ع
گفت گویا ابو خثیمه باشد که پیش آمد ابو خثیمه بود رسول ع گفت چگونه افتاد که از من باز ایستادی و اکنون
بیامدی گفت یا رسول الله قصهٔ من چنین افتاد و انچه رفت با رسول ع حکایت کرد خدایتعالی این آیه فرستاد گفت
پس انکه دل گروهی چون ابو خثیمه و مانند او و جماعتی که باز ماندند از صحبت رسول انکه مدد توفیق ایشان را دریافت
تا برفتند و رضای رسول ع حاصل کردند و توبه کردند و خدای تعالی توبهٔ ایشان قبول کرد و ذلك قوله . ثم
تاب علیهم لیتوبوا . و بعضی دگر گفتند . من بعد ما کاد یزیغ قلوب فریق منهم . مراد آنانند که ایشان را فی
ساعة العسرة از بی زادی و بی برگی و بی آبی رنج رسید تا نزدیك بود که دل ایشان از راه حق میل کند و برگردد انکه
حق تعالی ایشان را بتوفیق و لطف مدد کرد تا ثبات کردند و توبهٔ ایشان بپذیرفت چون توبه کردند از آن خطرات
وساوس . انه بهم رؤف رحیم . رافت بلیغ تر باشد از رحمت و فیه لغتان رؤف علی وزن فعول قال کعب بن مالك الانصاری
. نطیع نبینا و نطیع رباً ، هو الرحمن کان بنا رؤفاً . و رؤف علی وزن فعل قال الشاعر . تری للمسلمین علیك حقاً . کفعل
الوالد الرؤف الرحیم . قوله تعالی و علی الثلثة الذین خلفوا الایة . گفت و بر آن سه کس که ایشان را باز پس افکندند
باز پس گذاشتند و در معنی این دو وجه باشد یکی انکه فعل را حوالت بخدا بود بمعنی خذلان و منع لطف و افعال مالم یسم
فاعله بسیار حوالت باشد بخدایتعالی نحو قوله . علمنا منطق الطیر . و وجه دگر انکه حواله تخلیف و ترك بصحابهٔ رسول
باشد که برفتند و ایشان را باز پس رها کردند و عکرمه خواند خلفوا بفتح خا و فا و بتخفیف ای قعدوا خلف رسول الله
و بعد خروجه کما قال . فرح المخلفون الایة . و از صادق ع روایت کردند که او خواند خالفوا بالف
و این سه مرد یکی کعب بن مالك الشاعر بود و فرارة بن الربیع و هلال بن امیه و هر سه انصاری بودند
راوی خبر گوید عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالك که او گفت جدم گفت من هرگز از رسول ع باز نایستادم
در بدر و احد و حنین و جز آن تا که بغزات تبوك آمد و رسول ع ساز رفتن میکرد و گرما سخت بود و اوان میوه
بود من نیز دو شتر راست کردم و تندرست بودم و بقوت و هیچ عذر نبود مرا چون صحابه برگ خود بساختند
و مرا وقت خوشی می آمد و میوه و سایه و عزم داشتم که زوم و چیزکی چند بود از جمله ساز که بدست نبود هر روز
گفتمی بخرم دگرباره گفتمی نتوان خریدن رسول ع بیرون شد و من هر روز گفتمی امروز بخرم و فردا
بروم بر اثر رسول ع هر روز ببازار رفتمی نیافتمی تا رسول ع برفت و مرا میسر نشد و از آن صحبت باز ماندم
چون ایشان دور برفتند و من و این دو مرد دیگر باز ماندیم مرا پشیمانی سخت پدید آمد از آنجا که چندانکه در مدینه
می گشتیم از باز ماندگان جنس خود کس را نمیدیدم جماعتی منافقان بودند و جماعتی بیماران من اصحاب الاعذار
و الامراض از مردمان و کودکان و عدد ایشان هشتاد و اندکس بود و از انکه مردم بسیار بودند با رسول نظر او
بهر کس نمیرسید مرا یاد نکرد تا بتبوك رسید گفت . ما فعل کعب بن مالك ، کعب مالك چه کرد یکی از جملهٔ ما گفت
او را تنعم منع کرده است و خویشتن داری می کند معاذ جبل گفت خلاف آن است که تو گفتی یا رسول الله ما از او
الا خیر ندانیم ایشان در این بودند که ابو خثیمه رسید که قصهٔ او گفته شد چون رسول ع غزات تبوك تمام کرد و انچه
مقصود بود حاصل شد بر گشت از انجا و روی بمدینه نهاد من با خویشتن اندیشه کردم و گفتم چه عذر آرم و چه
بهانه سازم چندانکه اندیشه کردم مرا از این به نیامد که راست گویم چون رسول ع بمدینه آمد اول بمسجد رفت
و دو رکعت نماز کرد و عادت او چنان بودی که چون از سفر در آمدی ابتداء بمسجد کردی و دو رکعت نماز کردی
مردمان باز مانده میرفتند و هریکی عذری بدروغ میخواستند و رسول ع از ایشان قبول میکرد و برای ایشان

استغفار بکردم من در پیش رسول شدم در روی من تبسمی کرد با خشم و مرا گفت نه چهارپای خریده بودی تا بیائی
من گفتم یا رسول الله اگر بجای تو دیگر کس بودی من با او عذرها آوردمی که از من قبول کردی ولکن با تو جز راستی
نتوانم گفتن چه اگر جز راست گویم تورا بوحی معلوم کنند مرا هیچ عذر نبود جز توانی و تکاسل و امید میدارم که برای
آنکه من با تو دروغ نگفتم خدای تعالی توبهٔ من قبول کند و مرا عفو کند رسول ؐ روی بقوم کرد و گفت. اما هذا فقد
صدقکم الحدیث. اما این مرد راست بگفت آنگه مرا گفت برخیز و برو تا خدای در تو چه حکمت است من برخواستم
و از مسجد بیرون آمدم قوم من روی در من نهادند بملامت و گفتند چرا عذری نخواستی که پیغمبر از تو قبول کردی
چنانکه از دیگران و برای تو استغفار کردی و چندانی بگفتند که من بر آن گفتن پشیمان شدم و خواستم تا بروم
و خویشتن را دروغ زن کنم و از آن قول باز آیم دگر باره گفتم علی ای حال راست به از دروغ اگر در دروغ نجات
بود در راست بهتر است و از آنجا برفتم رسول ؐ صحابه را گفت با ایشان هیچ سخن نگوئی و اختلاط نکنی و از
ایشان هجرت نمائی کس گرد ما نگشت و با ما سخن نگفت و جواب سخن ما نداد من سخت دلتنگ شدم و
چنان دانستم که جهان تاریك و متغیر است و پنداشتم که خانها و منازل نه آن است که بود و من بنماز در مسجد می‌شدم
رسول ؐ بگوشهٔ چشم در من نگریدی و روی بگردانیدی و زنان ما از ما هجران نمودند و من و اصحاب من در
دلتنگی و گریه و جزع بماندیم تا من شبی برخواستم و ببام سرای پسر عم فرو شدم از دلتنگی و وی را سلام کردم
مرا جواب نداد و چندانکه با او سخن گفتم پاسخ نکرد و جوابم نداد او را گفتم بخدای بر تو نمی‌دانی که من خدای
و رسول را دوست دارم جواب نداد تا سه بار گفتم و سوگند دادم گفت خدای به داند از آنجا بدر آمدم بر دگر
روز در بازار مدینه نشسته بودم ترسائی نبطی از اهل شام در بازار آمد و می گفت کعب بن مالك کدام است
او را بمن راه نمودند بیامد نامهٔ مرا داد از آن ملك غسان و در آنجا نوشته اما بعد چنین گفتند مرا که صاحب تو را
جدا کرده است و برانده چون تو مردی ضایع نماند برخیز و بنزدیك من آی تا آنچه مراد توست حاصل کرده
شود با خویشتن گفتم این تمام محنت است آن نامه بگرفتم و بسوختم چون چهل روز بر این بگذشت رسول
مرا گفت از زن دور شو گفتم یا رسول الله طلاقش دهم گفت نه ولکن نزدیکی مکن با او من با خانه رفتم و او را
گفتم برخیز و با خانهٔ خود رو و آن دو کس را نیز همین فرمود اما هلال بن امیه مردی پیر بود زن او بیامد و گفت
یا رسول الله هلال مردی پیر است و او را حاجتی کم باشد بزنان و از خدمت کاری گزیر ندارد دستوری ده تا من
پیش او باشم و او را خدمتی کنم گفت روا باشد بدین کار مدت پنجاه روز بر آمد من بر بام سرای خود نماز بامداد
می کردم که از سر کوه سلع ندائی شنیدم که بشارت باد تو را ای کعب بن مالك من بر روی در افتادم بشکر و
دانستم که خدای تعالی فرج فرستاد همان ساعت سواری می تاخت و بشارت می داد من از جامهائی که داشتم باو
دادم و برخواستم و بمسجد رفتم چون از در مسجد در شدم طلحة بن عبید الله برخاست و مرا در کنار گرفت
و گفت مبارك باد که خدای تعالی توبهٔ شما را بذیرفت من بیامدم و رسول را ؐ سلام کردم و روی رسول ؐ از
او بشاشت روشنائی می داد مرا گفت بشارت باد تو را بهتر روزی که در عمر تو بوده است تا از ما در زادی
گفتم یا رسول الله امن عندك ام من عند الله . از نزدیك تو یا از نزدیك خدای و این آیت برخواند . لقد
تاب الله علی النبی والمهاجرین والانصار الآیه الی قوله وکونوا مع الصادقین . من گفتم یا رسول الله از توبهٔ من
آن باد که عهد می کنم که جز راست نگویم و آنکه از جملهٔ مال خود بدر آیم و صدقه کنم رسول ؐ گفت جمله
نباید بعضی بده و بعضی باز گیر گفتم همچنین کنم آنگه گفت از این حال که رفت ما را بر من هیچ از آن خوشتر

نیامد که با پیغمبر خدا دروغ نگفتم و نیز آن دو صاحب من هر دو راست گفتند و خدای تعالی ببرکت آن صدق
ما را توبه کرامت کرد و توبه از ما قبول کرد و امید چنان است که در باقی عمر ما را نگاه دارد از آنکه دروغ گوئیم پس این
سه کس آن بودند که از رسول ؐ تخلف کردند نه از نفاق ولکن از تکاسل و توانی آنگه حق تعالی وصف حال ایشان کرد
گفت . حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت . گفت تا زمین فراخ بر ایشان تنگ شد یا بمعنی مع است و ما
مصدریه است و تقدیر آن است که مع رحبها . وضاقت علیهم انفسهم . و نفس ایشان بر ایشان تنگ شد
یعنی ایشان را از خود ملال آمد و دلهاء ایشان از غم و اندوه تنگ گشت ، وظنوا ان لا ملجأ من الله الا الیه .
و گمان بردند یعنی بدانستند و متیقن شدند که از خدای پناهی نیست بکس مگر با او و این ظن اینجا بمعنی یقین است
و مانند این در قرآن و اشعار بسیار است منها قوله ، انی ظننت انی ملاق حسابیه . وقوله وظن انه الفراق
. وقوله وظن داود انما فتناه . قال الشاعر ، فقلت له ظنوا بالفی مدجج . سراتهم فی الفارسی المسرد .
یقین شناختند که ایشان را ملاذی و مفری و ملجائی نیست از خدای مگر با او . ثم تاب علیهم لیتوبوا . آنکه
توبه داد ایشان را تا توبه کردند یعنی توفیق توبه داد و الطافی کرد با ایشان که عند آن اختیار توبه کردند و این چنان
بود که در دعا گویند تاب الله علیك ای وفقك الله للتوبه و وجهی دگر آن است که قبول توبهٔ ایشان کرد تا در مستقبل
بر آن مقام کنند و به آن تمسك کنند لیتوبوا ای لیرجعوا به و یلتجوا به عند الله تا فردا این توبهٔ مقبول ایشان را
حجتی باشد اذا رجعوا الی الله و وجهی دیگر آن است که توبهٔ ایشان را قبول کرد تا همچنان شدند که بودند و این
وجه نیکوست و هو کقوله ؐ . التایب من الذنب کمن لا ذنب له . ان الله هو التواب الرحیم . که خدای توبه
پذیرنده است و بخشاینده و این از شأن و کار اوست تا چنان پنداری که او را صنعت است و فعال و فعیل بناء
مبالغت باشد قوله تعالی عز اسمه .

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین * ما کان لاهل المدینة ومن حولهم
ای انها که گرویدید بترسید از خدا و باشید با راستگویان نشود مر اهل مدینه را و آنانکه گرداگرد مدینه‌اند
من الاعراب ان یتخلفوا عن رسول الله ولا یرغبوا بانفسهم عن نفسه ذلك بانهم
از اعراب آنکه تخلف کنند از فرستادهٔ خدا و نسزد که رغبت کنند به نفسهای خود از نفس رسول آن بسبب اینکه ایشان
لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا
نرسد ایشان را تشنگی و نه تعبی و نه گرسنگی در راه دین خدا و نسپرند مکانیرا بمکان سپردنی که بخشم آورد کفار را و
ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح ان الله لا یضیع اجر المحسنین * ولا ینفقون
نیابند از دشمن هیچ یافتنی مگر نوشته شود ایشانرا بان عمل نیکو بدرستیکه خدا ضایع نکند مزد نیکوکارانرا و نفقه نکنند
نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا
نفقه اندك عدد و نه بزرك و قطع نکنند هیچ وادیرا مگر آنکه نوشته شود برای ایشان تا جزا دهد ایشان را خدا نیکوتر آنچه بودند
یعملون * وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا
عمل میکردند و نسزد مؤمنان را که بیرون روند بغزا همگی بیك مرتبه پس چرا بیرون نروند از هر گروهی از ایشان طایفه تا باقی طلب فقه کنند
فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون * یا ایها الذین آمنوا قاتلوا الذین
در دین و تا بیم دهند قوم خود را چون برگردند بسوی ایشان تا شاید ایشان حذر نمایند ای انها که گرویدید جنگ کنید با انها که

يلونكم من الكفار وليجدوا فيكم غلظة واعلموا ان الله مع المتقين * واذا ما انزلت سورة
نزديك شمايند از كفار وبايد كه بيابند در شما درشتى و بدانيد كه خدا با پرهيزكاران است وچون فرستاده شود سوره
فمنهم من يقول ايكم زادته هذه ايمانا فاما الذين امنوا فزادتهم ايمانا وهم يستبشرون *
پس از منافقان كسى كه ميكويد كيست از شما كه افزود اورا اين سوره ايمانى پس اما انها كه كرويدند پس زياد كند ايشانرا ايمان ايشان شاد ميشوند
واما الذين فى قلوبهم مرض فزادتهم رجسا الى رجسهم وماتوا وهم كافرون * اولا
واما انها كه در دلهايشان است بيمارى پس زياد كند ايشانرا پليدى كفر به پليدى ايشان ومردند وايشان كافران بودند آيا
يرون انهم يفتنون فى كل عام مرة او مرتين ثم لا يتوبون ولا هم يذكرون * واذا ما
نمى بينيد كه ايشان مبتلا ميشوند بقحط درهرسال يكبار يا دوبار پس توبه نمى كنند ونه ايشان پند مى كيرند وچون
انزلت سورة نظر بعضهم الى بعض هل يريكم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم
فرود آيد سورهٔ نظر كنند بعضى از ايشان بسوى بعضى آيا مى بينند يكى از شمارا پس بازكردند كردانيد خدا دلهايشانرا بسبب اينكه ايشان
قوم لا يفقهون . لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم
كروهى اند نمى فهمند هرآينه بتحقيق آمد شمارا پيغمبرى ازجنس شما دشواراست براو انچه در رنج افتيد حريص است براسلام شما
بالمؤمنين رؤف رحيم * فان تولوا فقل حسبى الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو
بكروندكان مهربان رحيم است پس اكر بركردند پس بكو بس است مرا خدا نيست هيچ خدائى مكراو براو توكل كردم واوست
رب العرش العظيم *
پروردكار عرش بزرك

قوله . يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله . حق تعالى دراين آيه خطاب كرد بامؤمنان وايشانرا امر كرد بانكه ازخداى بترسيد وباصادقان وراست كويان باشيد نافع گفت مع محمد واصحابه ابن جريح گفت مع المهاجرين ودليلش قوله تعالى . للفقراء المهاجرين الى قوله وهم الصادقون . ضحاك گفت مع النبيين والصديقين امروز بايشان باش تافردا بايشان باشى . فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصديقين . بعضى دگر گفتند مراد آنانند كه دگرآيت ذكر ايشان كرد فى قوله . رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر . آنانكه قضاء نحب كردند عبيده حارث بود وحمزهٔ عبدالمطلب وجعفر بن ابى طالب وانكس كه منتظر بود امير المؤمنين على است كلبى گفت از ابو صالح از عبدالله عباس كه او گفت اى مع على بن ابيطالب واصحابه . گفت باعلى ابو طالب باش واصحاب او جابر عبدالله انصارى روايت كرد از ابو جعفر الباقر عم كه او گفت . مع الصادقين اى مع آل محمد . باآل محمد باشى يمان بن ربان گفت راست گوى باشى چنانكه آن سه كس بودند كه خداى تعالى ذكر ايشان گفت . وعلى الثلثة الذين خلفوا . عبدالله عباس گفت باآنان باشى كه ايشان صادق النية خالص العمل مستقيم القلوب باشند راست نيت خالص عملى راست دل از انكه بارسول عم بتبوك شدند دون آنانكه نشدند عبدالله مسعود گفت . كونوا مع الصادقين . واين قرائت اوست وقرائت عبدالله عباس وعبدالله مسعود گفت ازدروغ هيچ جدى وهزلى راست نشود نه آن قدر كه پدر فرزند را چيزى وعده دهد آنگه وفا نكند اگر خواهى بخوانى . يا ايها الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين . هيچ در قرآن رخصت مى بينى از دروغ گفتن ودر خبر ميايد كه بنده راست ميگويد . لا يزال يصدق حتى يكتب عند الله صديقاً . تا بنزديك خدايتعالى نام او در جريدهٔ صديقان نويسند . وان عبد لا يزال يكذب حتى يكتب عند الله كذاباً . وهمچنين بنده دروغ ميگويد تا چندان دروغ

بگويد كه بنزديك خدايتعالى نام او در جريدهٔ دروغ گويان نويسند درخبراست كه رسول عم گفت . عليكم بالصدق فان الصدق يهدى الى البر وان البر يهدى الى الجنة واياكم والكذب فان الكذب يهدى الى الفجور وان الفجور يهدى الى النار . گفت برشما باد كه راست گوئيد كه صدق راه نمايد به بر وبر راه نمايد ببهشت ودور باشى از دروغ گفتن كه دروغ راه نمايد بفجور وفجور راه نمايد بدوزخ ودرخبراست كه يكروز ابوذر غفارى رحمة الله حديثى روايت ميكرد از رسول عم جماعتى صحابه اورا بدروغ ميداشتند وتصديق او نميكردند چون رسول عم درآمد اوشكايت با رسول كرد رسول گفت . ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء اصدق لهجة من ابى ذر . گفت آسمان سايه بركس نيفكند وزمين كس را برنگرفت راست گوتر از ابوذر چون اين ميگفت امير المؤمنين على عم از در مسجد مى درآمد رسول عم گفت . الا هذا الرجل المقبل فانه الصديق الاكبر والفاروق الاعظم قوله ماكان لاهل المدينة ومن حولهم من الاعراب ان يتخلفوا عن رسول الله . گفت نباشد اهل مدينه را ظاهر او نفى است ومعنى نهى چنانكه گفت . وما كان لكم ان تؤذوا رسول الله . يعنى نشايد وحرام است اهل مدينه را وآنانرا كه پيرامن مدينه اند از اعراب جهينه ومزينه واسلم واشجع وبنى غفار كه از پيغمبر عليه السلام بازپس بايستند در غزوانى كه او رود وان مع الفعل در تأويل مصدر است در محل رفع براسم كان . ولا ان يرغبوا بانفسهم عن نفسه . ونه انكه رغبت نمايند بخويشتن يعنى بتن وجان خود از او يعنى از تن وجان او يعنى جان خود را صيانت كنند وجان او را ابتذال و تن وجان خود بفداى او نكنند يقال رغب فيه اذا اراده ورغب عنه اذا لم يرده . ذلك بانهم . اين برسبيل تعليل گفت اين براى آنست كه . لا يصيبهم ظمأ . نرسد بايشان تشنگى يقال ظمى يظمأ ظمأ فهو ظمى وظمآن واظمأته انا فهو اظمأ . ولا نصب ونه رنجى والنصب والوصب والتعب واحد يقال نصب ينصب نصباً فهو نصب وناصب . و قال النابغة . كلينى لهم يا اميمة ناصب . وليل اقاسيه بطى الكواكب . ولا مخمصة . ونه گرسنگى واصل اين كلمه من ضمور البطن باشد يقال رجل خميص البطن وامرأة خمصانة . فى سبيل الله . اى فى جهاد الاعداء وقتال المشركين در راه خداى كه غزا است وجهاد بامشركان . ولا يطؤن موطئاً . وپاى بر هيچ جاى ننهند وهيچ قدمى برندارند كه در آن كافرانرا غيظى وخشمى باشد . ولا ينالون من عدو نيلاً . واز دشمنان هيچ اصابتى نكنند از قتلى وجراحتى وانچه ايشان از آن رنجور شوند ودلتنگ از غارتى وسلب مالى وجز آن . الا كتب لهم . الا وايشانرا بان عملى صالح بنويسند حق تعالى اين آيت برسبيل ترغيب فرمود مؤمنانرا بر جهاد وباز نمود كه هيچ حالتى از حالات ونه خطوتى از خطوات وهيچ رنجى اندك وبسيار بايشان نرسد والا ايشانرا بان حسنتى بنويسند وخدايتعالى از عدل او آنست كه رنج نيكوكاران را ضايع نگذارد واين آيه از جملهٔ آن آيات است كه دليل ميكند برعدل خداى تعالى وانكه عمل هيچ عامل باندك وبسيار براو فرو نشود ومفسران در حكم آيه خلاف كردند قتاده گفت اين حكم خاص است برسول عم چون او بنفس خود بجهاد رفتى هيچكس را از مسلمانان نبودى كه از او تخلف كردى اما آنانكه بعد از او بودند از ائمه واجب نيست جمله مسلمانانرا كه با ايشان مساعدت كنند واين موافق مذهب ماست درانكه جهاد فرض بر كفايت است چون جماعتى كه بايشان غنا وكفاف باشد بان قيام كنند از باقى بيوفتد واوزاعى وعبدالله بن المبارك والفرازى والشعبى وابو جابر وسعد بن عبد العزيز گفتند آيه عام است جمله امت را اول وآخر ايشانرا ابن زيد گفت اين انگه بودى كه در مسلمانان قلتى بود فاما چون مسلمانان بسيار شدند آيه منسوخ شد بقوله تعالى . وما كان المؤمنين لينفروا كافة الاية . واين قول صحيح است از انجاكه درست شد كه جهاد از فروض كفايات است واگر حكم آيه منسوخ نبودى جهاد از فروض اعيان بودى قوله تعالى . ولا ينفقون نفقة صغيرة ولا كبيرة . عطف است بر

آیة اول جهاد وگفت نفقه نکنند نفقهٔ اندك وبسیار کوچك وبزرگ . ولا یقطعون وادیاً . وقطع هیچ
مسافت نکنند از این سر که روند واز آن سر که باز آیند . الا کتب لهم . الا برای ایشان بنویسند تا بوقت جزا خدایتعالی
ایشان را پاداش دهد بیشتر وبهتر از آنکه کرده باشند جماعتی بسیار روایت کردند از رسول ؑ چون امیر المؤمنین
علی ؑ وابودردا وابوهریره وابوامامة الباهلی وعبدالله بن عمر وجابر بن عبدالله وعمران بن حصین که رسول
گفت هر که او نفقه نفرستد برای غازیان واو بخانه بنشیند بهر درمی هفتصد درم بنویسند او را وهر که بنفس خود
غزا کند بهر درمی که در آن خرج کند خدای تعالی او را روز قیامت هفتصد هزار درم عوض بدهد انگه این
آیت برخواند . والله یضاعف لمن یشاء . قوله وما کان المؤمنون لینفروا کافة الآیة . کلبی گفت از عبدالله
عباس که سبب نزول آیه آن بود که چون رسول ؑ بغزا رفتی هیچ کس از مسلمانان باز نماندی از او الا منافقان
ومعذوران از اصحاب بلایا چون خدایتعالی در حق منافقان آیه فرستاد وعیب ونفاق ایشان آشکارا کرد چون
از غزاة تبوك تخلف کردند مسلمانان گفتند ما از این پس هرگز از رسول ؑ باز نه ایستیم اگر او رود واگر
سریتی را فرستد چون پس از آن رسول ؑ سریتی را نامزد کردی بغزا جمله مسلمانان برون رفتندی ورسول را
تنها رها کردندی در مدینه خدای تعالی این آیة فرستاد . وما کان المؤمنون لینفروا کافة . گفت مؤمنان
نباید تا جمله بروند ورسول را تنها رها کنند وقوله کافة نصب او بر حال باشد واو عبارت باشد از جمله وعموم
واصل او از کف باشد که منع بود برای آنکه چون همه باشند مزاحمت کنند ومنع کنند بهری بهری را .
فلولا نفر . ای فهلا نفر چرا از هر طایفه گروهی نروند وگروهی با رسول ؑ مقام نکنند تا از او فقه آموزند
وقوم خود را که رفته باشند بغزا چون باز آیند بیاموزند ووعظ وزجر کنند ایشان را واین قول عبدالله عباس
است وضحاك واختیار جبائی مجاهد گفت این در حق گروهی آمد از صحابهٔ رسول ؑ که ایشان بقبائل واحیای
عرب رفته بودند بیاده تا ایشان را فقه آموزند چون عتاب معاتبان از متخلفان غزات تبوك بشنیدند بترسیدند و
از آن پس هر سریت که رفت ایشان آن کار را رها کردند وبا ایشان برفتند خدایتعالی این آیه فرستاد وگفت چرا
بعوض آنکه باسریت میروی بنزد رسول نیائی واز او فقه نیاموزی تا چون نزدیك قوم خود باز شوی ایشان را بیاموزی
ووعظ وزجر کنی ایشان را تا از معاصی بپرهیزند وحذر کنند کلبی گفت آیه در بنی اسد آمد که ایشان را قحطی رسید
برخاستند وبا جمله زنان وکودکان بامدینه آمدند وگفتند ما آمده ایم تا فقه آموزیم از رسول ؑ سعرها گران
بکردند وراهها پلید میداشتند خدایتعالی این آیه فرستاد گفت نیك نکردند چرا گروهی از ایشان نیامدند
وفقه نیاموختند چون با قوم خود رجوع کردندی ایشان را وعظ وتذکیر کردندی تا ایشان حذر کردندی وحسن
بصری گفت مراد باین فرقت جماعت نافره اند ومعنی آیه آن است که چرا از هر قومی گروهی بغزا نرفتندی تا مستیقن
ومستبصر شدندی بنظر واعتبار در احوال کفار ونصرت خدای مسلمانان را وخذلان او کفار را تا چون با قوم
خود شدندی از کافران ایشان را انذار کردندی وبترساندندی تا ایشان از کفر باز ایستادندی تا ایشان را مثل
آن نرسد که ایشان را برسید وباقر ؑ آن قول گفت که از عبدالله عباس وضحاك حکایت کردیم چون مسلمانان
بسیار شدند خدای تعالی گفت بمناوبه جهاد کنی چون جماعتی بروند جماعتی با رسول مقام کنند تا فقه بیاموزند دیگر
نوبت ایشان بروند وایشان مقام کنند وگروهی استدلال کردند باین آیه بر وجوب عمل بخبر واحد گفتند خدایتعالی حث
کرد طایفه را بر تفقه تا چون باز قوم خود روند انذار کنند ایشان را وفقه آموزند وطایفه اسمی است واقع بر جماعتی
اندك که عدد ایشان بحد تواتر نباشد بل جائی بود که عبارت بود از یك کس فی قوله . ولیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین

واگر یکی حاضر باشد هم روا بود واگر قوم ایشان از ایشان قبول کردن واجب نبودی در انذار واعلام
ایشان قوم خود را هیچ فایده نبودی جواب این آن است که گوئیم آنچه ظاهر آیت اقتضا می کند بیش از
وجوب نفر نیست بر هر طایفه از هر جماعتی برای تفقه مستفاد آیه وجوب نفقه باشد ووجوب طلب او وحکم
بکنیم که طایفه واقع باشد بر گروه اندك بل روا بود که طایفه اسمی باشد که بر عددی افتد که ایشان
بحد تواتر باشند وخبر ایشان ایجاب علم کند واگر تسلیم کنیم که این یکی باشد یا جماعتی اندك از کجا که
چون انذار بر ایشان واجب بود قبول بر ایشان واجب بود که میشنوند پیش از آنکه نظر کنند وبحث نمایند
وخدای تعالی عند انذار منذران بر شنوندگان ایجاب حذر کرد وحذر قبول نباشد بل روا باشد که حذر
بعد البحث عن ذلك باید کرد نبینی که چون خاطر فراز آید مکلف را عند خطور الخاطر واجب نیست
او را که آنچه بدل او بگذرد اعتقاد کند انما واجب بر او نظر است تا چون نظر کند وعلم حاصل کند خود را
آنگه آنچه موافق ادله باشد قبول واجب باشد بر او وهمچنین ممتنع نباشد که بر این مستمعان انذار بحث ونظر واجتهاد
واجب باشد یا از آن اقوال قبول آن کنند که موافق ادله باشد والله اعلم بالصواب . قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا
قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم حق تعالی باین آیه خطاب کرد بامؤمنان وگفت ای گرویدگان
هر گروهی از شما کارزار کنی با آنانکه بشما نزدیك ترند ومتعلق انداز خویشان وهمسایه گان ونزدیکان و
این در معنی جاری مجری آن است که خدای تعالی گفت . وانذر عشیرتك الاقربین . وچنانکه رسول ؑ
گفت الجار احق بصقبه وآیت دلیل است بر آنکه واجب است بر اهل هر ثغری قتال کردن با آن کافران
که در نواحی ولایت ایشان باشند بر سبیل دفاع از خویشتن واز بیضهٔ اسلام چون بر او خائف باشند واگر
چه امام حاضر نباشد وآنکس که اقرب را رها کند وبا ابعد کارزار کند اگر باذن امام کند مصیب
است واگر نه باذن امام کند مخطی باشد ولیجدوا فیکم غلظة . این امر غایب است باید تا در شما درشتی
باشد وبا ایشان رفق ولین نکنی ومفضل عن عاصم خواند غلظة بفتح الغین ابو الحسن اخفش گفت من فتح اشنا سم
وزجاج گفت در او سه لغت است فتح وضم وکسر وکسر فصیح تر است یعنی درشت باشی با ایشان که چون چنین باشی
ایشان شما را چنین یابند برای آنکه واجد وموجود را علی ما هو به یابد . واعلموا ان الله مع المتقین . وبدانی که
خدای با آنان باشد که از معاصی او اجتناب کنند بمعنی نصرت . واذا ما انزلت سورة بعضی نحویان گفتند
ماء زیادت است وبعضی گفتند برای آن آورد تا اذا بر جزا مسلط شود تشبیهاً باذما وحیثما واز اینجا
در جواب او فا آمد فی قوله فمنهم وضمیر راجع است با منافقان دو قول حسن وزجاج حقتعالی گفت چون سورتی
انزال کنند واز آسمان بزمین فرستند از منافقان کس باشد که گویند بعضی بعضی را . ایکم زادته
هذه ایماناً . این سوره کرا ایمان بیفزود بر سبیل تهکم وسخریت یعنی ما را بنزول این سورت هیچ ایمان نیفزود
حق تعالی جواب داد ایشان را وگفت اما مؤمنان را این سورة ایمان بیفزود وایشان بنزول این سورت
شادند وحقیقت آن است که ایشان را نزول سورت ایمان نیفزود ولیکن چون این زیاده عند نزول
سورت بود آن را بسورت اضافت کرد وضحاك گفت از عبدالله عباس مراد بسورت سورتی است محکم که در
او احکام حلال وحرام باشد . واما الذین فی قلوبهم مرض . واما آنکه در دل ایشان بیماری باشد یعنی شك
ونفاق سورت ایشان را رجس بر رجس فزاید یعنی کفر با سر کفر یعنی ایشان عند نزول سورت کفر
بیفزایند وحوالت با سورت هم از این طریق است که گفته شد ومثله قوله ؑ . کفی بالسلامة داء . درد

تندرستی بس است یعنی تندرستی درداست برای انکه درد عند آن حاصل آید و سلامت اداء بدرد کند
وقال الشاعر . اری بصری قدراً بی بعد صحة . وحسبك داء ان تصح وتسلما . وماتوا وهم کافرون ،
واو اول عطف است ودویم حال وبمیرند وایشان کافر باشند یعنی علی کفرهم بر کفر میرند اما کلام در زیاده
و نقصان ایمان سلف بر آنند که ایمان زیادت ونقصان پذیرد واز صحابه روایت کرده اند وحدیث رسول ع
که گفت لووزن ایمان علی ع بایمان اهل الأرض لرجح ایمان علی ع ومثل این عمر گفت درحق ابوبکر
واز امیر المؤمنین ع روایت کرده اند که او گفت الایمان یبدو لمظة بیضاء فی القلب فکلما ازداد الایمان عظیماً
ازداد ذلك البیاض حتی یبیض القلب کله وان النفاق یبدو لمظة سوداء فی القلب فکلما ازداد النفاق ازداد ذلك السواد
حتی یسود القلب کله گفت ایمان پارهٔ سپیدی باشد که در دل پدید آید چندانکه ایمان زیاده میشود ان سفیدی
زیادت میشود تا همهٔ دل سفید شود ونفاق پاره سیاه باشد که در دل پدید آید چندانکه نفاق میفزاید آن
سیاهی میفزاید تا همهٔ دل سیاه شود انکه گفت وایم الله بخدای که اگر دل مؤمن بشکافی سفید یابی آن را واگر
دل منافق بشکافی سیاه یابی آن را واز تابعین مانند این حدیثها روایت کرده اند وحقیقت او آن است که انچه
زیاد گردد از ایمان ادله وطرایق آن باشد که هرگه که ناظر در دلیلی دیگر نظر کند او را علمی دیگر بدلول
حاصل آید واما آن کس که او ایمان بعلم جمله داند چون بتفصیل بداند علم او زیادة بود چنانکه یکی از ما
چون عدد سورتهاء قرآن نداند جز که ایمان دارد که جمله قرآن حق وصدق است و کلام خدای ووحی
وتنزیل اوست انکه سورتهاء قرآن یك یك میاموزد ومیشناسد وبهریك ایمان تازه میکند و از هریك بر
وجه استدلال طلب میکند ودلیل می انگیزد برانکه نه کلام مخلوق است و کلام خدای است وزیادت در ایمان
براین وجه باشد امانکه ایمانی باشد ناقص این نه روا باشد برای انکه ایمان عبارت است از جمله علوم توحید وعدل
واز علوم عدل علم نبوة وامامت ووعد ووعید که تا این همه مستجمع نبود ایمان نخوانند آن را پس بعضی از این
علوم ایمان نباشد و اگر چه علم باشد . قوله تعالی اولا یرون . الف استفهامی است و واو عطف را ولا نفی را
ومراد باستفهام تقریع وملامت است گفت نمی بینند جمله قراء بیا خوانده اند علی الخبر من الغایب و حمزه و
یعقوب بتا خوانده اند خطاباً للمؤمنین گفت نمی بینید شما که مؤمنانید که ایشان را یعنی منافقان را بسالی
دریك دوبار امتحان وابتلا کنند به بیماری واوجاع واین قول عطیه است مجاهد گفت بقحط وشدت قتاده گفت
بغزا وجهاد و گفتند بدشمن و گفتند ایشان را امتحان کنند تا یکبار معترف شوند ویکبار منکر واین سیرت
منافقان باشد مرة الهمدانی گفت فتنه اینجا کفر است واین بعید است مقاتل حیان گفت ایشان را رسوا کنند باظهار
نفاق یمان گفت بنقض عهد واولیتر حمل او باشد بر عموم مرة او مرتین . نصب او بر مصدر بود کانه
قال فتنة او فتنتین . ثم لایتوبون ولاهم یذکرون انگه ایشان نه توبه کنند ونه اندیشه کنند و نه بادر گاه من
آیند ونه در آیات وعبر من تامل کنند وتفکر و الأصل یتذکرون . واذا ما انزلت سورة نظر بعضهم
الی بعض حق تعالی در این آیه هم ذکر منافقان کرد وغمز ولمز ایشان و اظهار نفاق ایشان گفت چون
سورتی فرو فرستند بهری از این منافقان با بهری بنگرند یعنی با یکدیگر نگرند . هل یریکم من احد در او
اختصاری هست و التقدیر وقالوا هل یریکم من احد و گویند کس شما را میبیند یعنی هیچکس را از
مؤمنان بما نظری نیست اگر کسی را با ایشان نظر باشد بنشینند و بر جای بباشند واگر مسلمانان بخویشتن
مشغول باشند برخیزند وروند وباز گردند تا آن را نشنوند ترس آن را که نبادا درحق ایشان بود وبعضی

دیگر گفتند . ثم انصرفوا عن العمل بذلك . انگه دعا کرد برایشان گفت صرف الله قلوبهم ، خدای
دل ایشان برگرداناد از رحمت خویش . عقوبة لهم علی کفرهم و نفاقهم بیانش ، بأنهم قوم لایفقهون
بانکه ایشان نمیدانند با انکه میتوانند تا بدانند و شاید که تأخیر باشد وپس برگردند و خدای ایشان را
برگرداند بعقوبت انکه اندیشه نمی کنند وانچه واجب است برایشان نمیدانند ، قوله لقد جائکم رسول من
انفسکم : حق تعالی گفت آمد بشما پیغمبری هم از شما نه مجهولی که شما اورا نشناسی وحسب ونسب او ندانی
واصل وشرف او ودیانت وصیانت اورا ندانی سدی گفت من العرب من بنی اسمعیل از عرب از فرزندان
اسمعیل عبدالله عباس گفت در عرب هیچ قبیله نیست الا که در نسب رسول افتد از مضری و ربیعی
ویمانی صادق ع گفت از ولادت جاهلیت چیزی باو نرسید یعنی از پدران او هیچ کافر نبودند ابوالحویرث
روایت کرد از عبدالله عباس که گفت رسول ع گفت ، ماولدنی من سفاح اهل الجاهلیة شیء ما ولدنی الا نکاح
کنکاح اهل الأسلام . گفت مرا نزاد از سفاح اهل جاهلیت چیزی ونزاد مرا الا نکاحی چون نکاح اهل
اسلام و این همه دلیل آن است که از پدران او هیچ کافر نبودند و در اخبار آمد که بعضی انبیا بودند
وبعضی اوصیاء وبعضی ملوك و جمله قراء خواندند من انفسکم فی جمع نفس ودر شاذ عبدالله عباس و
ابن عتیبه وعبدالله بن قسیط المکی وزهری وابن محیض ونیز روایت کرده اند از فاطمه زهرا علیها السلام
که خواند من انفسکم بفتح فا بر افعل تفضیل از نفاسة بشما آمده پیغمبری از محتشم ترین و نفیس ترین شما
قتاده گفت اورا از شریف ترین ایشان کرد تا حسد نبرند براو بنبوة یمان گفت عالی نسب تر . عزیز علیه .
سخت است براو چنانکه گویند . عز علی ای شق علی . ماعنتم . ما مصدری است ای عنتکم ای کفرکم وضلالکم سخت می آید
براو کفر وضلال شما ضحاك وکلبی گفتند اثم وبزه وگناه شما بعضی گفتند رنج وزیان شما عبدالله عباس گفت ضلال شما
ابن الانباری گفت هلاك شما . حریص علیکم . حریص است بر شما یعنی بر ایمان وصلاح شما قتاده گفت حریص است بر
ضلال شما تا ایمان آرند فرا گفت یعنی بخیل است بشما که در دوزخ شوید . بالمؤمنین رؤف رحیم . بمؤمنان مهربان
وبخشاینده است حسین بن الفضل گفت هیچ پیغمبر را خدای بدو نام خود نخواند الا رسول ما را که او را گفت رؤف
رحیم در این آیه وخود را گفت ، ان الله بالناس لرؤف رحیم . یحیی بن جعده گفت عمر هر کسی که آیتی آوردی
از قرآن ثبت نکردی تا دو گواه گواهی ندادی مگر این دو آیه که این دو آیه مردی بیاورد چون بیاورد بنوشت و گفت
گواه نخواهم کان والله کذلك بخدای که رسول خدای چنین بود و گفتند که این آخر آیتی است که از قرآن فرود آمد
واین سوره آخر سورتی است که تمام فرود آمد از قرآن قتاده گفت آخر القرآن عهداً بالسماء الایتان فی خاتمة براءة
ودر خبر است که صالح مردی در خواب دید رسول را ع که نشسته بود وجماعتی صحابه با او نشسته بودند مردی از
جملهٔ آشنایان در آمد وخواست تا بنشیند رسول ع او را دست گرفت وبالای دست صحابه بنشاند مردمان گفتند یا
رسول الله این کیست که او را رفعت دادی بر بزرگان صحابه گفت این مردیست که در عقب هر نمازی خاتمهٔ سورت براءة
برخواند . لقد جائکم رسول من انفسکم ، تا آخر سورة . فان تولوا . اگر برگردند وپشت بر تو کنند
واعراض کنند از تو وایمان بتو ، فقل حسبی الله . بگو بس است مرا خدای وبانصرت ومعاونت او مرا بکس
حاجت نیست . لااله الاهو . بجز او خدای دیگر نیست . علیه توکلت وهو رب العرش العظیم . براو
اعتماد وتوکل کردم واو خداوند عرش بزرگوار است وانچه در عرش آمده است گفته شده
از اقوال واخبار فلا وجه لاعادته . تمت المجلدة التاسعة ونتلوه فی المجلدة العاشره

قوله تعالى عزوعلا فى اول سورة يونس ع . وقد جعل المصنف المفسر قدس سره فى اصل تصنيفه وتأليفه الاولى
مختتمة باية . اعدالله لهم جنات تجرى من تحتها الانهار والثانية مبتدأةً باية . وجاء المعذرون من الاعراب
ونحن جعلناهما كما ترى توفيقاً بين اجزاء الكتاب وتصنيفاله فى الكتابة لدى الكتاب بل ذوى الالباب لتسهيل الحفظ
وتحميل المدلين فى كل باب وفق الله الله لصاحبه وبورك له فى الدنيا ونفع له فى المرجع والماب وادم له بالعمر السعيد والعيش
الرغيد اللهم اغفر لصاحبه وساعيه وكاتبه وقاريه لصاحبه وسامعه ومطالعه وناظره بمحمد وآله الطيبين الطاهرين

برحسب فرمان قضا توامان شاهنشاه
جمجاه كيوان رفعت. سليمان حشمت. خديو فيروز
بخت. زينت تاج وتخت. فرازنده اعلام اسلام. درهم شكننده
اوثان واصنام. رافع علم عدل وداد. قامع المظلم وفساد. مؤسس
اساس انصاف. ومطمس بنيان اعتساف. صاحب راية ﴿ نصر من الله
و فتح قريب ﴾ ومظهر صفات الله نعم المولى ونعم الحسيب. مصدر افاضات
الهى. ومهبط فيوضات نامتناهى. پادشاه عادل باذل. خسرو خورشيد درخش دريادل.
ليث الوغى. اسد الثرى هو السلطان الاعظم. والخاقان الاكرم. مالك رقاب الامم. ملك
الملوك العالم. اجل الملوك والسلاطين، قهرمان الماء والطين. مالك الممالك بالاستحقاق. ناصر
احكام الشريعة فى الافاق. غوث الدنيا والدين غياث الاسلام والمسلمين. قطب دائره زمان و قائم
مقام سليمان. آخذ ازمة العصر. ابو المظفر والنصر، السلطان بن السلطان بن السلطان . والخاقان بن
الخاقان بن الخاقان ﴿ مظفر الدين شاه قاجار ﴾ صانه الله الملك الجبار. اللهم متع المسلمين بطول بقائه وارفع
درجات اوداءه وولاته، اللهم آمن بلاده واحفظ اولاده. لقد سعد الدنيا به دام سعده . وايده المولى بالوية النصر.
﴿ اقليم پارس را غم از آسيب دهر نيست ﴾ ﴿ تا بر سرش بود چو توئى سايهٔ خدا ﴾. فئة الحق بمرقى شامخ
. زمرة الباطل خطو فى العدم .. للمحب لطفه مزن خضل . للعدو قهره نار ضرم . رب طول عمره
فى عافية. وقه كل شرور والم. اقل خدام الشريعة المطهرة المنوره محمد كاظم بن محمد يوسف الحسنى
الحسينى الطباطبائى با كمال جهد و دقت ونهايت اجتهاد و مشقت باقلت نسخ اقدام و كوشش نموده
در تصحيح و مقابله اين تفسير شريف فانه كتاب كريم فيه روح وريحان وجنة نعيم و
روضة تضحك من فوقها الازهار وجنة تجرى من تحتها الانهار باعانه جمع كثير و جم
غفيرى از علماء اعلام و فضلاء كرام كثر الله امثالهم ملتمساً من اخوان الناظرين
ان لا يعترضوا على الساعين فان الانسان يساوق السهو والنسيان ومتمنياً
منهم طلب الرحمة والغفران وقد وقع الفراغ من تصحيح
هذا المجلد فى شعبان المعظم ﴿ ١٣٢٠ ﴾

حسب الامر مبارك بندگان اعليحضرت قدر قدرت اقدس همايونى السلطان بن السلطان بن السلطان بن السلطان
والخاقان بن الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ﴿ السلطان مظفر الدين شاه قاجار ﴾ خلد الله ملكه و سلطانه در مطبعهٔ
خاصهٔ همايونى بسعى واهتمام جناب مستطاب اجل عالى اقاى ميرزا ابراهيم خان عكاس باشى و پيش خدمت
مخصوص حضور اعليحضرت اقدس همايونى روحنا فداه با كمال دقت و تنقيح بطبع رسيد ئيلان ئيل سنه ١٣٢٣